دانشنامه کوچک ایران

پیشگفتار

بعضي ملل آسيايي هستند که کشورشان به علّت افزايش جمعيت يا نداشتن منابع کشاورزي و معدني کافي درطول تاريخ، يادست کم درطي قرون اخير، همواره مهاجرخيز و"صادرکننده مهاجران" به شکل گروه هاي انبوه بوده اند. مردم هند، به سرزمين هاي غرب و شرق خويش، از افغانستان گرفته تا سراسرقارّه آفريقا، و تمام کشورهاي آسياي جنوب شرقي، مهاجر فرستاده اند. تمام کشورهاي عرب حوالي خليج فارس وعربستان سعودي و کشورهاي نفت خيز آفريقاي شمالي پر ازکارگران پاکستاني است که، به سوداي يافتن درآمدي مختصر که بتوان با آن شکم کودکان متعدّد را سيرکرد، به زندگي در غربت تن در داده اند. کشورهاي چين، فيليپين، ويتنام، کامبوج و تايلند و کره نيز همين حال رادارند. درحقيقت عواملي بومي و ريشه دار دراين کشورها موجب ايجاد موجي دائم ازمهاجران مي شود.

اين گونه اقوام (و نيز قوم يهود به عللي کاملاً متفاوت) سابقه طولاني و گاه يکي دوهزار ساله در مهاجرت دارند و به علّت اين سابقه راه و رسم پاگرفتن درکشور ميزبان و "جا افتادن" در آن را نيک مي دانند. در بسياري ازشهرهاي ايالات متّحد امريکا يک محلّه و گاهي يک "شهر چينيان" هست که گويا بزرگترين و پرسابقه ترين آنها "شهرچين" درسانفرانسيسکو باشد.

امّا کشورما درطول تاريخ کمتر سابقه مهاجرت هاي دسته جمعي داشته است و عواملي مانند انفجارجمعيت (که امروز درد تازه اي بر دردهاي جامعه ايراني افزوده) وکمبود منابع معدني يا کشاورزي موجب آن نمي شده است که جماعتي ترکِ وطن خود گويند و در غربت سکني گزينند. از همين روي، مهاجرت هاي دسته جمعي انگشت شماراست و شگفتا که تمام آنها موجبي ديني يا مذهبي داشته است. پس ازافتادن ايران به دست جنگجويان مسلمان وسقوط شاهنشاهي ايران درسال653 ميلادي، گروهي از زرتشتيان ازقبول اسلام امتناع ورزيدند و از سرزمين پدران خود مهاجرت کردند. اطلاعاتي که از آنان در دوران ميان سال 652 و سال 785ميلادي، که سال ورود شان به هند است، دردست داريم بسيار مختصر و براساس قصّه اي است به نام قصّه سنجان (1600م) و قصّه زرتشتيان هندوستان (اواخر قرن هجدهم). برطبق اين مدارک نخستين دسته زرتشتيان ازخراسان به جنوب ايران رفتند و در سال 751م به جزيره هرمز رسيدند و از آن جا به ديو درکنارخليج کَمبي وسپس در سال 766 به طرف جنوب به ساحل کاتهياوار رفتند و پس از 19سال اقامت درآن جا سفرخود را به سوي جنوب ادامه دادند

ودرسال785 به سنجان رسیدند و آتش مقدّس را درآن جا مستقرکردند. در سنجان گروه هاي ديگري از آوارگان زرتشتي به ايشان پيوستند و جامعه پُررونقي تشکيل شد.

مهاجرت بزرگ دوّم درعصرصفويان و دردوران استقرار ورسميت يافتن تشيّع درايران روي داد. اين مهاجرت بسيار وسيع و پُردامنه بود و بيشتر مهاجران از طبقات ممتاز اجتماع، شاعران، هنرمندان ازگروه هاي مختلف، دولتمردان و سياست مداران، سرداران و سپاهيان و خلاصه کساني بودند که شايستگي هاي ايشان درکشور ميزبان (هند) و در دربار پادشاهان و دستگاه اميران و فرمانروايان آن سامان خريدار بسيار داشت. گلچين معاني در **کاروان هند** گويد:

. . . از آغاز عهد شاه اسماعيل اول (َ َ907ه.ق.) تا پايان کار شاه سلطان حسين صفوي (1135ه. ق.) يعني درطول مدّتي نزديک دو قرن ونيم هفتصد وچهل و پنج ترجمه توانسته ام براي **کاروان هند** فراهم آورم. . .

وي به اختصار تمام و از سربصيرت در باب علل مهاجرت اين گروه چنين نوشته است:

رفتن اين گروه به شبه قارّه اعم از دکن ثلاثه (احمدنگر، گلکنده، بيجاپور) و هند مغول (قلمرو تيموريان) و نقاط ديگر چون کشمير. . . و سند. . . نه از بي توجّهي شاهان صفوي به شعر و شاعري بوده، بلکه علل و جهات ديگري داشته است از قبيل: خروج شاه اسماعيل اوّل، سختگيري هاي مذهبي شاه طهماسب، فتور ارباب مناصب در زمان شاه اسماعيل ثاني و قتل عامّ شاهزادگان که مروّج شعر و مربّي شاعران بودند، فتنه هاي پياپي اوزبکان، هجوم عساکر روم به دفعات، دعوت شاهان هند از ايشان، همراهي سفيران ايران، رنجش و ناخرسندي، گريز از تهمت بدمذهبي، قلع و قمع سران طايفه خود درعهد شاه عبّاس اول (لُر، ترکمان، تکلّو، افشار) آزردگي ازخويشان يا همشهريان، درويشي و قلندري، پيوستن به آشنايان و بستگان خود که درآن سامان مقام و منصبي داشتند، سفارت، تجارت، سياحت، عيّاشي و خوشگذراني، ناسازگاري روزگار، پيدا کردن کار، راه يافتن به دربار. گذشته از اينها مردم هند، به خصوص آنان که با ايرانيان اتّحاد مذهب و اشتراک زبان داشتند ايشان را ارج مي نهادند.
(**کاروان هند**، جلد نخست، مقدّمه، صفحات چهار و پنج)

سوّمين مهاجرت گسترده و فراخدامن ايرانيان، از سال 1358 هجري شمسي(1979 ميلادي) به بعد، پس ازوقوع انقلابي که به"انقلاب اسلامي" شهرت يافت اتّفاق افتاد و گروه هاي انبوه ايرانيان، بيشتر از فرهيختگان و افراد برجسته طبقه متوسط، پزشکان، مهندسان، مديران، دولتمردان وصاحبان مشاغلي که تخصّص يافتن در آنها مستلزم تحصيلات دانشگاهي بود ازکشوربيرون آمدند و در آمريکاي شمالي و کشورهاي اروپايي خاصّه اروپاي غربي و استراليا سکونت گزيدند. اکثريت قريب به اتفاق اين مهاجران سابقه زيست درازمدّت درکشوري ديگررا نداشتند. علاوه براين، آنان با خانواده خود، زن وفرزندان(که گاهي کودکان خردسال و گاه نوجوانان بودند) به غربت روي آوردند وطبيعي بود که همواره روي دل را به سوي وطن داشتند و بسياري

ازآنان منتظر بودند تا در مدّتي كوتاه آتش التهاب انقلاب اسلامي و تب و تاب انقلابيان فرو نشيند و آنان به ميهن خود بازگردند. امّا عوامل گوناگون ومهمترين آن گذشت زماني نسبتاً دراز و پايه گذاري زندگانيي تازه در كشور ميزبان و فرستادن فرزندان خود به تحصيل درمدارس آن موجب شد كه خواه ناخواه عزم رحيل آنان به اقامت بدل شود.

بسياري ازاين مهاجران، خاصّه آنان كه با فرهنگ گرانمايه ايران آشنايي بيشتري داشتند، نمي خواستند فرزندانشان آمريكايي و اروپايي بار آيند و هيچ اثري ازتمدّن و فرهنگ كهن سال ميهن باستاني با ايشان باقي نماند. از اين گذشته، تماس هاي گوناگون، رفت و آمد و ديدار خويشاوندان مقيم ايران، و احياناً سفرهاي كوتاه به خاک وطن موجب مي شد كه نوجوانان و جوانان بار آمده در كشور های بيگانه از اين كه به زبان هم ميهنان خويش سخن نمي توانند گفت و باجوانان همسن و سال خود به آساني نمي توانند جوشيد، دل آزرده باشند.

افزون براين، ايرانيان مهاجر ملاحظه مي كردند كه بسياري از گروه هاي مهاجر ديگر كمابيش بسياري از ويژگي هاي قومي خود را، دستكم دردوراني نسبتاً طولاني پس ازمهاجرت، حفظ كرده اند، زبان مادري خود را يكسره از ياد نبرده اند و فرهنگ و سنّت هاي ملّي را به صورت مادّه اي براي پيوستن افراد پراكنده همكيش و هم نژاد و هم وطن خود مورد استفاده قرار داده اند. مردم ايران نيز يكي ازاين گروه هاي اقلّيت هستند و براي زندگي دركشوري ديگرهمان راهي را درپيش دارندكه ساليان درازاست گروه هاي مهاجر، كه روز به روز هم بر تعداد ايشان در سراسر جهان افزوده مي شود، آن را پيموده اند و مي پيمايند.

يكي از اصول اساسي كه موجب بهزيستي و توفيق روزافزون و دوام همبستگي اقوام مهاجرشده آن است كه ايشان فرزندان خودرا به حفظ سنّت ها و آداب ورسوم وفرهنگ ملّي تشويق كنند و در رأس همه آنها زبان خود را بديشان بياموزند و آنها را از سابقه تاريخي و فرهنگي قوم خود آگاه كنند و تصويري هرچند نيم رنگ از وضع جغرافيايي و اقليمي و اجتماعي كشور اصلي خويش در اختيار آنان بگذارند.

وقتي كسي دركشور خود زيست مي كند، نياز مبرم به داشتن اين گونه اطلاعات براي او محسوس نيست، چه هرجا راكه خواست مي رود و مي بيند و هركس را كه خواست -اگر از گذشتگان است- از روي منابعي كه فزون و فراوان دردسترس اوست مي خواند و مي شناسد. از اين گذشته، تحصيل دبستاني و دبيرستاني نيزخود اطلاعاتي قابل ملاحظه ازاين دست، در اختيار وي قرارمي دهد. امّا دركشور بيگانه چنين نيست. زبان، زباني ديگراست. درمدارس از فرهنگي ديگر، فرهنگ كشور ميزبان سخن درميان است و اگر او نكوشد تا به جِّدِ تمام درعين فراگرفتن مباحث درسي و فرهنگي كشور ميزبان از فرهنگ خود بي خبر نماند، درمحيطي كه او رافراگرفته است مستغرق خواهد شد و ازكشوري كه هزاران فرسنگ دورتر از محلّ زندگي اوست وآن چه درآن سامان مي گذرد بي خبرخواهد ماند.

بنیادمطالعات ایران، براي برآوردن همین نیاز سال ها بودکه تألیف و انتشارکتابي را در نظر داشت که درآن تمام اطّلاعاتي که جوانان ایراني مقیم خارج از کشور را دریایست است فراهم آمده باشد. دانشنامه اي که اکنون پیش روي شماست زاده اجراي همان فکر و همان نظراست که باخوشوقتي وسرافرازي به ایرانیان علاقه مند عرضه مي شود.

درایران کتاب هاي متعدد و گوناگون، مفصّل یامختصر، مشتمل بر اطلاعات دقیق و معتبر یا مطالب افواهي و شایعه مانند، انتشار یافته، حتي سال ها پیش کتابي قطوربا نامي نزدیک به نام همین کتاب زیرعنوان «دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران» در تهران منتشر شده است (1360). امّا مؤلّف دانشنامه حاضرمطالب را با دقت و وسواس هرچه تمامتر، از روي مدارک و مأخذ رسمي و معتبر فراهم آورده و براي ویراستاري و بازنگري به گروهي از کارشناسان هریک از رشته هایي که چیزي از آن در این کتاب آمده سپرده است. مطالب کتاب به زباني ساده، روشن و دور از ابهام و پیچیدگي هاي ناشي از ملاحظات دانشمندانه و ارباب تخصّص به خواننده عرضه شده است، تا هریک از ایرانیان، که به طور طبیعي نماینده ویژگي هاي قومي و ملّي خود در کشورهاي دیگر جهان هستند، پاسخ هایي هرچند کوتاه و اجمالي، براي سؤال هایي که ممکن است دوستان و همکاران غیر ایراني آنها از ایشان بکنند دراختیار داشته باشند و خود نیز- هرچند به اجمال- بدانندکه پدرانشان چگونه ودرکجامي زیسته و خود ایشان از کجا آمده اند و فرزندان چه قومي هستند.

محمّد جعفر محجوب

مقدمه مولف

به نام خداوند جان و خرد

دل ما عشق را نمي‌آفريند، آن را مي‌پرورد. عشق از ژرفناي آشنائي مي‌جوشد و به ياري آن است كه دانائي مي‌بالد و زندگي معنايي دلپذير مي‌يابد. سرزمين ايران كه روزگاري گوهر شبچراغ روزگاران بود، اينک پيوسته چشم به راه فرزندان خويش است تا در هرگوشه جهان كه پراكنده‌اند با او چنان كه بوده است آشنا باشند، به زبان او سخن بگويند و از دل او خاطرات تلخ و شيرين را بجويند تا اين مام گرامي نيز بتواند تجربه قرن‌ها جنبش و پويندگي گذشتگان‌را به‌عنوان ميراثي گران بها بر فرزندان خويش عرضه دارد. نه تنها براي آن كه او را دوست بدارند و به سرزمين نياكان خويش وابسته باشند، بلكه بيشتر از آن رو كه سرمايه هاي هستي انساني خويش را با همان طراوت و تازگي كه از سرچشمه زبان و فرهنگ مردم اين سامان مي‌جوشد، بچشند و با سربلندي و سرافرازي تمام دريابند كه پيشينيان ايشان چه سهم بزرگي درساختمان فرهنگي جهان داشته‌اند. و باز هم نه بدان معنا كه به خودستائي و غرور گرفتار آيند، بلكه تا بدانند كه فرزندان مردمي چنان شايسته، براي معنا بخشيدن به زندگي در سراسر اين جهان پهناور، چه بار بزرگي از وظيفه انساني بردوش دارند.

آرزوي همه‌پدران‌ومادران‌ايراني، آنان‌كه به والايي ميراث كهن خود آشنائي دارند، آنست كه فرزندان خود را همچون نياكان، مردمي شايسته و دانا و پُرتلاش ببينند. مردمي كه از ميراث معنوي گذشته، بذرهاي دانش و مردم دوستي را در جهان مي‌پراكنند و مي‌كوشند تا درشكوفا كردن آن بزرگي‌ها و آزادانديشي ها، كه قرن ها و هزاره ها در سرزمين ما سابقه داشته است، كامروا شوند.

اين مجموعه به اين اميد فراهم آمده كه از جنبه هاي مختلف تمدن و فرهنگ ايراني در طول هزاران سال تاريخ گذشته، تصويري كلي پيش روي جوانان آشناي امروز و عاشقان فرداي ايران بگذارد. اين كارهرچند گنجاندن دريا در كوزه است، امّا در كوتاه ترين زمان و به ساده ترين زبان، به فرزندان ايران فرصت مي‌دهد تا با گوشه‌هايي از تاريخ و جغرافياي اين سرزمين و دانش و فلسفه، هنر و صنعت، آداب و رسوم و افكار و عقائد مردم آن آشنا شوند.

مطالب اين كتاب چكيده نوشته‌هاي پژوهشگران و دانشمندان درباب فرهنگ و تاريخ ايران است. حذف بسياري نكات و گنجاندن خلاصه مطالب در يكي دوصفحه، به اين منظور صورت گرفته كه بادقّت و حوصله خوانندگان اين روزگار متناسب باشد؛ با حوصله آناني كه از لحظه‌هاي كوتاه و فرصت هاي اندک نيز براي مطالعه بهره مي‌جويند.

آن چه دراین مجموعه گرد آمده مي‌تواند تاچند برابرحجم فعلي خود افزايش يابد. از سوي ديگر، ممكن است هزاران نكته و رويداد و مكان و شخصيت تاريخي ديگر نيز به‌ذهن خواننده برسد كه در اين دانشنامه اشاره‌اي به آن ها نشده است. به هرحال همه‌چيزرا همگان دانند و اين مجموعه نيز مي‌تواند با نظر همگان به صورتي درآيد كه هرچه بيشتر و بهتر پاسخگوي نياز به شناختن تاريخ و فرهنگ سرزمين ما، ايران، باشد.

از همين روست كه با اشتياق تمام چشم به راه اين راهنمائي ها هستيم و اصلاح همه لغزش‌ها را ازسوي آن‌ها كه بهتر و بيشتر مي‌دانند و مي‌بينند، به ديده منّت پذيرائيم.

بخش نخست: جغرافيا

ايران به معني سرزمين قوم آرياست. آرياييان اقوام سفيدپوستي بودندکه حدودسه هزار سال پيش ازميلاد مسيح از سرزمين اصلي خود به آسياي مرکزي مهاجرت کردند و طي هزارو پانصد سال اندک اندک از آن جا به سوي غرب وجنوب گسترش يافتند. دسته اي از آنان در درّه رود سِند و بخشي از هندوستان جاي گرفتند و گروهي ديگر باگذشتن از کوه هاي قفقاز راه خودرا تا اروپا ادامه دادند. دراين ميان، طوايفي از آرياييان نيز از گذرگاه هايي دردوسوي درياي خَزَر به سرزمين هاي جنوبي راه جستند و در پهنه ايران سکونت گزيدند.

پيش از آرياييان درنواحي غرب و جنوب غرب ايران کنوني مردمي متمدّن مي زيستند که برخي آثار باستاني از ايشان به دست آمده است. امّا مهاجرين آريايي توانستند تمدّن و فرهنگ بوميان را جذب کنند و به قدرتي بزرگ و يک پارچه تبديل شوند. از آن پس جايگاه آرياييان «ايران» خوانده شد.

نام ايران دردوره هاي مختلف تاريخ اندک تغييرهايي کرده است. ساسانيان به آن «ايرانشهر» مي گفتند. اروپاييان نيز به تقليد ازنوشته هاي يوناني، که بيشتر مربوط به زمان هَخامَنِشيان است، ايران را پرس(Perse) يا پرشيا(Persia) مي ناميدند که نام بخشي از ايران يعني فارس است. امّا ازسال1935، به درخواست دولت وقت، نام کشور درنوشته ها، مکاتبات و در اسناد بين المللي همه جا ايران ذکر شده است.

فلات ايران

فلات(نَجد) ايران بزرگ سرزمين وسيعي به مساحت حدود دو ميليون و ششصدهزار کيلومتر مربّع درآسياي جنوب غربي است. اين فلات بين رودهاي جيحون (آمودريا) در شمال شرقي، کورا در شمال غربي، سِند درجنوب شرقي و دِجله درجنوب غربي قراردارد. فلات پامير درمشرق، فلات ارمنستان و آسياي صغير(ترکيه) و دشت بين النهرين (سرزمين ميان دو رود دِجله و فُرات)درمغرب، کوه هاي قفقاز و درياي خزرو جلگهءفرارود يا ماوراءالنهر (سرزمين هاي ميان رود جيحون و سيحون يا سيردريا) درشمال و شمال شرق و خليج فارس ودرياي عُمّان درجنوب، محدوده طبيعي فلات ايران را مشخّص مي کند. ايران امروز با مساحتي نزديک به يک ميليون و ششصدو چهل و هشت هزار کيلومترمربّع بخشي از اين فلات است.

سرتاسر شمال فلات ايران را رشته کوه هاي البرز فرا گرفته است که از آرارات، درکوه هاي قفقاز

درغرب ايران، تا هندوكُش در شمال افغانستان و از آن جا تا هندوستان ادامه دارد. اين ديوار طبيعي سدّي است كه جز در دو نقطه راه ورود به داخل نَجد ايران را مي بندد. يكي از اين دوشكاف طبيعي، درناحيه كوهستاني غور و درمسير رود جيحون قرار دارد، جائي كه شهر بزرگ و تاريخي بَلخْ نزديک آن ساخته شده است. درنيمه هزاره دوّم پيش ازميلاد مسيح شاخه اي از اقوام آريايي از اين راه به نَجد ايران رخنه كردند ودردرّه هاي حاصلخيز سرزميني كه خراسان بزرگ ناميده مي شود سكونت گزيدند. شكاف ديگر درغرب درياي خَزَر واقع شده است، جائي كه رشته كوه هاي البرز در آذربايجان به كوه هاي زاگرُس نزديک مي شود. رشته كوه هاي زاگرُس از شمال غربي به جنوب شرقي، درمسيرسواحل خليج فارس و درياي عُمّان به صورت چين خوردگي هاي موازي قرارگرفته است. درّه هاي اين قسمت، كه در بعضي نقاط حدود100كيلومتر درازا و 10 تا 20 كيلومتر پهنا دارد، از چراگاه هاي سرسبز ودرختان جنگلي كهن پوشيده شده است. گرماي تابستان دراين درّه ها مردم منطقه را، كه به گلّه داري و پرورش اسب اشتغال دارند، ناچار مي كند كه به نواحي كوهستاني وخنک كوچ كنند. بدين ترتيب، طبيعت بخش بزرگي از مردم اين نواحي را به چادرنشيني ناگزير كرده است. در قسمت مركزي زاگرُس، كه لُرستان كنوني در آن قراردارد، اقوام كاسي در هزاره دوّم پيش از ميلاد به بابِل دردشت بين النهرين حمله بردند و بيش از پنج قرن برآن حكومت كردند.

آذربايجان، كه در زاويه دو رشته كوه هاي البرز و زاگرُس قرارگرفته، منطقه اي است حاصلخيز و پُرجمعيت و به واسطه موقع طبيعي و وجود بريدگي هاي متعدّد درنواحي شمال و شمال غربي و شرقي آن، محلّ رفت و آمد بسيار بوده است. ازطريق اين جادّه ها نخستين مهاجران آريايي به ايران وارد شدند و به تدريج به تشكيل پادشاهي هاي مقتدر ماد و هَخامَنِشي و ايجاد فرهنگي پويا و ماندگار توفيق يافتند.

امّا درطول تاريخ، ازاين دوگذرگاه مهم، يكي درخراسان بزرگ و ديگري درآذربايجان، اقوام مهاجم بسيار نيز به ايران حمله آورده و موجب كُشتار و ويراني و بروز بدبختي هاي بزرگ شده اند. اين گذرگاه ها از نظر داد و ستدميان چين و سواحل مديترانه نيز داراي اهميّت بوده است. دو جادّه مهمّ بازرگاني كه سرزمين هاي شرق و غرب جهان متمدّن گذشته را به يكديگر مي پيوست از اين راه ها مي گذشت.

عامل ديگري كه جايگاه فلات ايران را در تاريخ جهان برجسته مي كند وجود اقوام بيابانگرد نيمه وحشى است كه پيوسته از آسياي مركزي به سوي كشورهاي پيشرفته و ثروتمند درحركت بودند. جلوگيري از نفوذ و تسلّط اين اقوام يكي از مهمترين هدف هاي نظامي و دفاعي كشورهاي متمدّن و مقتدر جهان باستان بود. از اين رو، با دربندهاي عظيم آهنين از اين دوشكاف در زره طبيعي فلات ايران شب و روز پاسداري مي شد. درزمان شاهنشاهي ساسانيان، امپراتوري مقتدر روم سالانه مبالغي هنگفت براي نگهداري اين دو دربند مي پرداخت.

پس از حمله اعراب و درهم ريختن اساس گذشته، طوايف آسياي مركزي به تدريج به درون ايران

راه جستند. حمله ويرانگر و خونبارمغول و تيمور به ايران، و پيش از آن پيشروي هون ها و آتيلا دراروپا، درقرن هاي چهارم و پنجم ميلادي، تحقّق كابوس هراسناكي بود كه صدها سال خواب شاهنشاهان و امپراتوران ايران و روم را مي آشفت.

درناحيه غرب وجنوب غربي فلات ايران نيز منطقه آسيب پذير كرمانشاهان و دشت خوزستان واقع شده كه بسياري ازحمله هاي مهم به ايران از آن جا صورت گرفته است. حمله اسكندر، حمله اعراب، جنگ و گريزهاي طولاني سپاهيان عثماني و ورود قواي بيگانه به ايران درجنگ هاي بين الملل اوّل و دوّم، از اين گذرگاه بوده است. اين برخوردها، هربار به نوعي، نظام اجتماعي و سياسي و اصول اعتقادي و فرهنگ مردم ايران را دستخوش دگرگوني هاي اساسي كرد. اين منطقه در داد وستد علمي و فرهنگي و بازرگاني ايران با جهان متمدّن نيز سهم بزرگي داشته است.

ضلع سوّمِ نَجد ايران را كوه هاي ناحيه مُكران مي پوشاند كه ازراه بندرعباس، و جادّه اي كه از بلوچستان به طرف مشرق تا كُويته در پاكستان مي رود، با خارج ارتباط دارد. ايالت سيستان باموقع ويژه خود دراين منطقه قرار گرفته است. اين سرزمين در **آوستا** زَرَنک يا زَرَنكا ناميده شده امّا مقارن حكومت مادها سَكاها كه از اقوام آريائي بودند دراين سرزمين جا گرفتند و نام خودرا به آن دادند. سَكِستان، سَجِستان يا سيستان از كانون هاي بزرگ فرهنگي ايران باستان است. **شاهنامه**، حماسه ملّي ايران، سخن از داستان هاي پهلوانان اين سرزمين گفته و زَرتُشت، پيامبر نور و راستي، كتاب خود **آوستا** رابه زبان مردم اين ناحيه آورده است. سيستان از ديرباز راه مبادله هاي بازرگاني و فرهنگي گسترده اي با هند و گذرگاه كشورگشايان و ماجراجويان بسيار بوده است.

بخش مركزي نَجد ايران سرزميني خشک و بي آب وعلف است كه در شمال آن دشت كوير با جلگه هايي باتلاقي و نمكزار قراردارد. دربرخي از بخش هاي دشت كوير كه نمکِ كمتري دارد امكان زندگي محدود پديد آمده است. امّا بخش جنوبي منطقه كه كويرلوت خوانده مي شود به طوركلّي اززندگي تهي است و كمتركسي جرأت گذشتن از آن را به خود داده است. بدين ترتيب، فلات ايران بزرگ سه گوشه اي است كه رأس آن در ناحيه آذربايجان قراردارد و قاعده آن خطي فرضي است كه سرچشمه رود جيحون را به رودخانه سِند و درياي عُمّان امتداد مي دهد. اين پهنه وسيع از نظر موقع جغرافيايي چهارراه برخورد اقوام و ملل گوناگون بوده و اين خود درتاريخ و فرهنگ مردم اين مرز و بوم تأثيري عميق و همه جانبه برجاي گذاشته است.

موقعيت و وسعت

سرزمين ايران با مساحتی حدود يک مليون و ششصد و چهل و هشت هزار كيلومتر مربع در نيمه جنوبي منطقه معتدله شمالي در قاره آسيا، بين مدارهاي 25/3 و 39/47 شمالي و44/5 تا63/18 شرقي از نصف النهار گرينيچ، واقع شده است. جنوبي ترين نقطه ايران بندرگواتِر دركرانه شمالي درياي عُمّان و شمالي ترين نقطه آن دامنه كوه هاي آرارات است. در شرقي ترين نقطه ايران

کوهَک در مرز پاکستان و درغربي ترين آن بازرگان درمرزترکيه قرار دارد. ايران درمقايسه با کشورهايي مانند روسيه، ايالاتِ متّحد آمريکا، برزيل، کانادا، استراليا و هندوستان سرزميني کوچک است. امّا دربرابر کشورهاي اروپاي غربي وشرقي و کناره شرقي مديترانه کشوري بزرگ به شمار مي رود.

ايران درمنطقه خاورميانه واقع شده است. اين منطقه در جهان امروز واجد اهميت سياسي، نظامي و اقتصادي خاص است، زيرا نه تنها ميان سه قاره آسيا، اروپا و آفريقا قرار دارد بلکه بزرگترين دارنده و توليدکننده نفت درجهان است. راه هاي عمده آبي اين منطقه يکي درياي سرخ(بحراَحْمَر) است، که درياي مديترانه رابه اقيانوس هند مربوط مي کند، وديگري تنگه هرمز، ميان خليج فارس ودرياي عُمّان، که ازآن راه نفتکش هاي بزرگ نفت منطقه را به ژاپن، اروپاي غربي، آمريکا، و بسياري کشورهاي ديگرمي برند.

درميان کشورهاي خاورميانه، ايران به سبب موقع جغرافيايي، جمعيّت، معادن و منابع طبيعي خود اهمّيت ويژه اي داشته و نيز، به عنوان راهي براي دستيابي به آب هاي گرم و راه هاي بازرگاني، ساليانی دراز آماج تهاجم روسيه تزاري و اتّحاد جماهير شوروي سابق بوده است.

مرزها

ايران به سبب موقع جغرافيايي خود در گذشته غالباً آماج تاخت و تاز همسايه هاي خويش بوده است. دراين برخوردها ايران گاه براقوام مهاجم پيروز شده و وسعت يافته و گاه مغلوب آنها شده و پاره پاره گرديده است. نخستين فرمان روايي يکپارچه در تاريخ ايران پادشاهي مادهاست که شامل همدان، آذربايجان، کردستان، و کرمانشاه فعلي بود. در زمان پادشاهي هووَخشَتَرَه (سده ششم پيش از ميلاد) مرزهاي ماد تا رودخانه هاليس (قِزل ايرماق) گسترش يافت و از مشرق به باختر (بَلْخ) و جيحون رسيد.

هَخامَنِشيان وسيع ترين شاهنشاهي و گسترده ترين مرزهاي تاريخي ايران را پديد آوردند. قلمرو ايشان بخشي بزرگ از سرزمين هاي متمدّن آن زمان را در برمي گرفت. فرمان روايي هَخامَنِشيان از اقيانوس هند تا درياي اِژه و ازشمال رودخانه سِيحون تا مصردر آفريقا گسترش داشت. باحمله اسکندر، در334 پيش از ميلاد، مصرازخاک ايران جداشد. امّا با تشکيل دولت اشکانيان دگربار ايران قدرت و وسعت گذشته را بازيافت. حدود قلمرو اشکانيان را نمي توان با دقّت مشخّص کرد، زيرا جنگ هاي پي درپي موجب تغيير هميشگي مرزها بود. با اين همه، دردوران عظمت اشکانيان حدود ايران در شمال به رود سِيحون و درياي خَزَر تا کوه هاي قفقاز، از مشرق به کوه هاي هندوکُش و حدود پَنجاب و از جنوب به درياي عُمّان وخليج فارس مي رسيده است. مرزغربي اشکانيان به سبب جنگ هاي دائم با امپراتوري روم پيوسته در تغيير بود امّا کم و بيش تا آن سوي رود فرات کشيده مي شد.

ساسانيان اغلب با امپراتوري روم در نبرد بودند و پيوسته مناطقي درشمال غرب کشور بين آنها

دست به دست مي گرديد. حدود قطعي مرزها درعصرساساني شامل تمام ماوراءالنهر تا شمال شرقي باختر (بَلْخ) و سيستان و افغانستان امروز بود. کوه هاي سليمان و هندوکُش دراين زمان مرز ايران به شمار مي رفت. درجنوب، خليج فارس و درياي عُمّان قرار داشت. درشمال، ارمنستان وحيره جز و ايران بود و تمام قفقاز و گرجستان و آران در درون مرزهاي شاهنشاهي قرار داشت.

اسناد ومدارک به دست آمده نشان مي دهد که قلمرو ايران، درزمان ساسانيان، دربعضي نواحي هندوستان، يعني درّه رود سِند و پَنجاب، تا دروازه دِهلي و تاحوالي بَمبَئي نيزگسترش داشته است. درزمان شاپور دوّم به علّت هجوم اقوام بيابانگرد شمالي مانند هون ها اين سرزمين ها از تصرّف ايران خارج گرديد. امّا بارديگر خسرو انوشَروان با سرکوب اين اقوام توانست وسعت ايران را به حدّ پيشين برساند.

باحمله اعراب و سقوط شاهنشاهي ساسانيان و تشکيل خلافت، ايران ديگرازخود حکومت مستقلّي نداشت تا آن که از آغاز قرن سوّم هجري(نهم ميلادي) به تدريج خلافت بني عبّاس ضعيف شد و حکومت هاي ايراني با اعلام مرزهاي مستقلّ سياسي درايران پا گرفتند.

مرزهاي ايران پس از اسلام

نخستين حکومت مستقلّ ايراني پس از اسلام را صفّاريان تشکيل دادند که وسعت ِقلمرو آنان در دوران عظمت شان از مشرق به رود سِند و ازشمال شرقي به رود جِيحون مي رسيد. درشمال تمام خراسان، گرگان و طبرستان، در شمال شرقي ترکستان تا مرزهاي چين و، درجنوب، کرمان و فارس و سيستان در قلمرو حکومت صفّاريان قرار داشت.

مرکز اصلي سلطنت سامانيان درفرارود{ ماوراءالنهر} بود و قلمرو ايشان همه اين سرزمين ها، خراسان، سيستان تا شاخه هاي غربي رود سِند، گرگان، طبرستان، ري، طوس (دامغان) و کرمان را در برمي گرفت. در بخش شمال شرقي، ترکستان تا مرزهاي چين متعلّق به حکومت ساماني بود.

آل زيارحکومتي محلّي و محدود تشکيل دادند. مَرداويج که مؤسّس خاندان زياري بود، درمدّت کوتاهي طبرستان، قزوين، همدان، کاشان، گلپايگان، اصفهان و اهواز را به تصرّف خود درآورد و درآرزوي تاجگذاري در تيسفون به دست غلامان ترک در حمّام کشته شد. آل بويه ولايات مرکزي وغربي ايران را تا بغداد به تصرّف خود درآوردند. قلمرو آنان به چهار بخش تقسيم شده بود: ميان رودان{بين النهرين}، فارس و خوزستان، کرمان، و ناحيه جبال، شامل شهرهاي ري، همدان، اصفهان و بخشي از آذربايجان.

غَزنَويان سرزمين هاي صفّاريان و سامانيان را تصرّف کردند و سلطان محمودغَزنَوي آذربايجان، طبرستان، خوارزم، سيستان و افغانستان تا گُجَرات هند را نيز تحت نفوذ خود درآورد. سلجوقيان کشوري وسيع و مقتدر تشکيل دادند. قلمرو حکومت آنان به وسعت قلمرو دوره ساسانيان رسيد

و گاه ازآن هم فراتررفت. نه تنها ايران كه جزيره شام و آسياي صغير نيز در قلمرو ايشان بود. گفته اند كه ازحَلَب تا كاشغَر اقليم سلطان سَنجَر بوده است. امّاپس از درگذشت اين سلطان قدرت حكومت مركزي ازميان رفت و سرزمين ها تجزيه گرديد. خراسان به تصرّف خوارزمشاهيان درآمد و در فارس و آذربايجان دو سلسله ديگر به نام اتابكان به قدرت رسيدند.

خوارزمشاهيان، كه ازاواخر قرن پنجم هجري(يازدهم ميلادي) تاحمله مغول به قلمروي وسيعي دست يافتند، مانندغَزنَويان وسلجوقيان ترک و تركمن بودند. حكومت ايشان مرزهاي گستردهاي يافت و درشمال، آذربايجان، مازندران و فرارود و درغرب، همدان و كرمانشاه و، درجنوب، كرمان و خليج فارس تا تنگه هرمز را دربرگرفت. مرزشرقي قلمرو خوارزمشاهيان رودخانه سِند، فراسوي زمين هاي غور وغَرجِستان وسيستان و زابُلِستان بود.

حمله مغول دگرباره همه مرزها را دگرگون كرد. جانشينان چنگيز، با تشكيل حكومت هاي ايلخانان، سرزمين هاي وي را ميان خود تقسيم كردند. سرزمين هاي ايلخانان درايران درشمال شرقي به رود جِيحون، درجنوب شرقي به رودخانه هاي سِند و پَنجاب و در مغرب به رودخانه فُرات و متصرّفات روم شرقي محدود بود وگُرجِستان و دربند (حدود باكو) در ساحل غربي درياي خَزَر را نيز دربرداشت.

دراواخرحكومت ايلخانان، پس از درگذشت ابوسعيد بهادر، حكومت هاي محلّي قدرت گرفتند و تاحمله اميرتيمور برجاي ماندند. چوپانيان در آذربايجان و آران و قسمتي از نواحي مركزي ايران حكومت مي كردند. آل جلاير سرزمين هاي مركزي ايران معروف به عراق عجم، آذربايجان و شروان را در اختيار گرفتند و آل مظفّر كرمان، اصفهان، يزد، فارس و خوزستان را درتصرّف داشتند. آل كُرت درنواحي شرقي وشمال شرقي ايران بودند و سَرْبِداران مدّتي ناحيه غربي خراسان (سبزوار) را گرفتند و طُغا تيموريان درگرگان و بخشي ازشمال خراسان، دامغان، سِمنان و فيروزكوه حكومت كردند. تيمورسرزمين هاي وسيعي از دورترين نواحي فرارود تامسكو و سواحل درياي مديترانه را گشود. جانشينان او تركمانان قَراقويونلو، در آذربايجان، آران، عراق عَجَم، عراق عرب، فارس، كرمان و ارمنستان حكومت كردند. تركمانان آق قويونلوخود رابه مرز سرزمين هاي خلافت عثماني درغرب و گُرجِستان درشمال غرب رساندند.

باتأسيس سلسله صفوي براي نخستين بار پس از سقوط ساسانيان، ايران داراي حكومت مركزي گرديد وحكومت هاي محلّي ازميان رفت. مرزهاي ايران در دوران شاه عبّاس بزرگ از شمال به جِيحون، درياي خَزَر و رشته كوه هاي قفقاز، از شرق به رود سِند، از جنوب به خليج فارس و درياي عُمّان، و از غرب به جلگه ميان رودان{بين النهرين} رسيد. فتنه افغان ها وجنگ هاي ايران و عثماني و هجوم روسيه تزاري موجب شد كه بخشي ازخاک كشور، از دربند قفقاز تا مازندران، يک باره از ايران جدا شود و بارديگرخوزستان، لُرستان،زنجان،سلطانيه، خلخال واردبيل به تصرّف دولت عثماني درآيد.

درپايان دوره صفوي، نادرشاه افشار مردانه به پاخاست و با لشكركشي هاي خود نه تنها سرزمين هاي از دست رفته را به خاک اصلي بازگرداند، بلكه ايران را در دوراني كوتاه به وسعتي بيش از وسعت آن در دوران هَخامَنِشيان رسانيد. نادرشاه تا دامنه هاي هيماليا پيش رفت و رود سِند بخشي از مرز جنوب شرقي ايران شد. وي در شمال غرب قفقاز را گرفت و سراسر تركستان تا نواحي جنوبي سيبري به جز قِرقيزستان را گشود. امّا پس از كشته شدن نادرشاه نه ازسپاه بزرگ او اثري ماندو نه از فرماندهان كاردان آن. گردنكشان سر به شورش برداشتند. افغانستان و سرزمين هاي پَنجاب و سِند و سيستان و بخشي از خراسان از ايران جدا شد و گُرجِستان به تصرّف يكي ديگر از مدّعيان سلطنت درآمد.

با روي كارآمدن قاجاريه و تشديد رقابت ميان دولت هاي بزرگ انگليس، فرانسه و روسيه بر سر ايران، بخشي بزرگ از زمين هاي شمال غرب و شمال شرق كشور از سرزمين اصلي جدا شد. روسيه تزاري درضمن جنگ هاي ايران و روس قفقاز را تصرّف كرد وانگلستان براي حفظ هندوستان، كه درآن زمان مستعمره آن كشور بود، افغانستان و بلوچستان را ازايران بريد.

دردوره پهلوي مرزهاي ايران در حد سرحدّات دوره قاجار تثبيت شد. قرارداد الجزاير،كه در سال1975 با موافقت محمدرضاشاه پهلوي وصدّام حسين، مرد قدرتمند عراق، به امضا رسيد يكي از موارد مهمّ اختلافات مرزي ايران و عراق را حل كرد. بنابراين قرارداد، خطّ مياني اروندرود بخشي ازمرز بين دوكشور شناخته شد. امضاي اين قرارداد پيروزي بزرگي براي ايران بود زيرا عبور آزاد كشتي هاي ايراني را در اين رود ممكن مي ساخت. با شروع جنگ ايران و عراق پس از انقلاب اسلامي، عراق يک جانبه اين قرارداد را لغو كرد، امّا پس از پايان يافتن جنگ قرارداد 1975 دوباره اعتبار يافت.

مرزهای کنونی

ايران درشمال با كشورهاي ارمنستان، آذربايجان (آران سابق) و تركمنستان، كه درگذشته ازجمهوري هاي اتّحادجماهيرشوروي سابق بودند، هم مرز است. بخشي ازمرز شمالي ايران را درياي خزر و رودخانه ارس تشكيل مي دهد. بخشي از اين مرز كه در مشرق درياي خَزَر قرار گرفته تا نقطه مرزي مشترک ميان ايران و افغانستان و تركمنستان ادامه مي يابد. مرز شمالي ايران درحدود 643, 2 كيلومتراست. ازسمت شرق ايران با كشورهاي افغانستان و پاكستان هم مرز است. خط مرزي ايران و افغانستان درحدود 945كيلومتراست و مرز ايران و پاكستان درحدود987 كيلومتر طول دارد. از سوي غرب ايران با كشورهاي تركيه وعراق همسايه است. طول خط مرزي با تركيه درحدود486 كيلومتر و با عراق درحدود609, 1 كيلومتر است. خط مرزي ايران و عراق بخشي از مرز قديمي ايران و عثماني است كه درجنوب ازميان آروَندرود آغاز مي شود، از دِهلُران و قصرشيرين مي گذرد و به نقطه مرزي ايران و عراق و تركيه مي پيوندد. بين ايران و عراق درمورد اين مرز هميشه اختلافاتي وجود داشته است كه اكنون بنا بر قراردادسال 1975 با تعيين خط میانی اروند رود حل شده است. خط ساحلي جنوب ايران به طول 880, 1 كيلومتر از خليج

گواتِر در درياي عُمّان آغازمي شود ازكرانه هاي شمالي اين دريا و خليج فارس مي گذرد و بخشي از آروَند رود را در بر مي گيرد.

جغرافیای طبیعی

جغرافیای طبیعی ایران

ازنظر ساختمان طبيعي كشوري بلند وميانگين ارتفاع آن بيش از یک هزار متر از سطح درياست. نَجد ايران، شامل كوير نمک و كويرلوت، بيش ازنيمي از مساحت ايران را دربر مي گيرد. پست ترين نقطه اين نجد درشمال شرقي شهر شهداد در استان كرمان قرار دارد. جلگه هاي باريک كرانه درياي خَزَر از سطح درياي آزاد پست تر و زمين هاي هموار ساحل خليج فارس و درياي عُمّان همسطح درياي آزاد است.

كوه ها

كوه هاي ايران به شاخه هاي مهمّ زير تقسيم مي شود:

1. كوه هاي شمالي ايران بخشي از چين خوردگي هاي بزرگ آلپ/هيماليا است كه دردنباله كوه هاي قفقاز از آرارات در خاک تركيه شروع شده و در جهت غرب به شرق به كوه هاي هندوكُش درافغانستان پيوند يافته است. اين رشته عظيم كوه هاي آذربايجان درشمال غربي، البرز درمركز وكوه هاي خراسان درمشرق را در برمي گيرد. مهمترين رشته كوه هاي آذربايجان اَرَسباران در ساحل رود آرَس با قله نشان كوه به ارتفاع 3370 متر است. جبال البرزمانند سدّي عظيم به طول تقريبي600 كيلومتر ميان درياي خَزَر و فلات مركزي ايران واقع شده است. اين ديوار عظيم درغرب با درّه عميق سفيدرود از كوه هاي طالِش جدا مي شود و درمشرق به كوه هاي خراسان مي پيوندد. پهن ترين و بلندترين قلّه جبال البرز قلّه دماوند در شمال شرق تهران به ارتفاع 6715 متر است. اين كوه ها مانعي بزرگ براي گذشتن بخارهاي درياي خَزَر و جريان باد و ابر به درون فلات ايران ايجاد كرده اند. كوه هاي خراسان، هزارمسجد-كه بخشي از آن كلات نادري ناميده مي شود- و بينالود، باقلّه اي به ارتفاع3520 متر، دنباله كوه هاي البرز در جهت شمال غربي به جنوب

شرقي است. دراين منطقه از خراسان تا بلوچستان نيز ارتفاعاتي وجود دارد كه آتش فشان خاموش تَفتان به ارتفاع 4 هزار و 50 متر از جمله آنهاست.



دماوند

2. درسراسر غرب ايران سلسله جبال عظيم زاگرُس مانند ديواري از آذربايجان تا مُكران و بلوچستان كشيده شده و مجموعه پستي و بلندي هاي منظّمي را ازكردستان جنوبي تا شمال تنگه هرمز تشكيل مي دهد. كوه هاي زاگرُس با جلگه هاي وسيع كرمانشاه درغرب و شيراز درجنوب ازهم جدامي شود. قلّه ها و بلندي هاي زاگرُس داراي دامنه هاي پُرشيب و درّه هاي عميق و گلوگاه هاي بسيار تنگ است كه بيشتر روزهاي سال درپوششي از برف مي ماند و از بركت آن چراگاه هاي وسيع و مخازن بزرگ آب اين منطقه به وجود آمده اند.

3. كوه هاي بختياري درلُرستان تا جلگه هاي شيراز و زردكوه با ارتفاع 4 هزار و 547 متر، بلندترين نقطه زاگرُس و سرچشمه دو رود بزرگ ايران، يعني كارون و زاينده رود است. كوه دينار باقلّه معروف دِنا در فارس جزو ارتفاعات ديگري است كه از جنوب غربي به سوي شرق ادامه مي يابد. دِنا با 4 هزار و 404 متر ارتفاع از قُلّه هاي بلند ايران است و به سبب رطوبت فراوان دامنه هاي سبز و خرم دارد.

4. كوه هاي مركزي ارتفاعاتي درجهت شمال غربي به جنوب شرقي است كه از آذربايجان تا بلوچستان ادامه دارد. قافِلان كوه در راه تهران به تبريز، مهم ترين آنهاست. نواحي مركزي اين كوه ها از نظر وجود كان هاي مختلف اهمّيت بسيار دارد. باران كم، تغييرات ناگهاني هوا، وزش بادهاي شديد، و سيلابي بودن رودها از مشخّصات طبيعي اطراف اين كوه هاست.

رودها

درايران چون بارندگي كم است رودهاي پُرآب كه تمام سال جريان داشته باشند زياد نيست. گذشته ازآن، بيشتر رودخانه هاي ايران از كوهستان ها مي گذرند و در نتيجه قابل كشتي راني نيستند. تنهارودِ قابل كشتيراني قسمت هاي پايين رودخانه كارون است كه به اروندرود مي پيوندد. رودهاي بزرگ ايران درشمال به درياي خَزَر و درجنوب به خليج فارس مي ريزند و يا به درياچه ها وباتلاق هاي داخلي فرومي روند. بعضي از رودها نيز از مرزهاي ايران بيرون مي روند يا سرچشمه هايشان بيرون ازخاك اصلي ايران است.

بيشتررودهايي كه به درياي خَزَر مي ريزند از دامنه هاي شمالي كوه هاي البرزسرچشمه گرفته اند و چون بين البرز و دريا فاصله زيادي نيست اغلب كوتاه اند. مهمترين اين رودهاعبارتند از: آرَس كه سرچشمهء آن كوه هاي هزاريركه درتركيه است. بخشي از رودخانه آرَس مرز طبيعي ايران و جمهوري آذربايجان (آران) است. سفيدرود ياقِزِل اوزَن از كوه هاي چهل چشمه در كردستان سرچشمه مي گيرد و ازبريدگي كوه درناحيه رودبار گيلان راه خود رابه سوي درياي خَزَر دنبال مي كند. سدّ مَنجيل درهمين ناحيه بر روي سفي درود بسته شده است. رودهاي چالوس، هَراز، تَجَن، نِكا و گرگان رود نيزاز رودخانه هاي بزرگ اين منطقه اند. رود آترَک نيز كه ازكوه هاي هزارمسجدسرچشمه مي گيرد در جنوب شرقي به درياي خَزَرمي ريزد. اين رود از محلّي به نام چات مي گذرد و در بخشي ازمسيرخود مرز طبيعي بين ايران و تركمنستان را تشكيل مي دهد.

رودخانه هايي كه به خليج فارس مي ريزند اغلب بزرگ، پُرآب و طولاني اند. مهمترين آنها رود گاماسياب يا گاماساب است كه ازكوه هاي نزديک نهاوند سرچشمه مي گيرد. رودهاي ماهي دَشت، كَرَند، قَرَه سو، ودیناوَر دركرمانشاه به گاماسياب مي پيوندند و ازسيردان به بعد اين رود سيمَره خوانده مي شود. از نقطه اي معروف به پاي پل باز اين رودخانه تغييرنام مي دهد و از آن پس به كَرخه معروف است. سدّ كَرخه قسمت غربي استان زرخيز خوزستان را آبياري مي كند. رود كَرخه ازراه باتلاق هاي مرزي ايران وعراق به دجله مي ريزد. كارون با850 كيلومتر درازا طولاني ترين رودخانه ايران است و از زردكوه بختياري سرچشمه مي گيرد و رود آب ديز يا دزفول درمحل بَند ِقير به آن مي پيوندد. كارون پس از عبور ازاهواز دوشاخه مي شود، يک شاخه آن به نام بهمنشيربه خليج فارس مي ريزد و ديگري به نام كارون دركنارخرمشهر به اروند رود مي پيوندد. بخش پاياني كارون قابل كشتيراني است.

رودهاي جَراحي، زهره يا هنديجان، دالَكي، مهران و ميناب نيز از جمله رودهاي پُرآب اند كه به خليج فارس مي ريزند.

درمُكران و بلوچستان نيز رودهايي جريان دارند كه چون از شوره زار مي گذرند بيشترشور، كم آب و بي فايده اند. تنها رودخانه پُرآب اين منطقه سرباز است كه از بَمپور سرچشمه گرفته به خليج گَواتِردرشرقي ترين نقطه مرزي ايران و پاكستان به درياي عُمّان مي ريزد.

غير از اينها، رودهاي ديگري نيز درايران جاري است كه سرچشمه آنها بيرون كشوراست. هيرمند ازكوه بابا درافغانستان سرچشمه مي گيرد و 1 هزار و 200 كيلومتر طول دارد. اين رودخانه پس از آبياري جلگه سيستان به درياچه هامون مي ريزد. درجنوب شرقي درياچه هامون فرورفتگي ديگري به نام گود زره واقع شده كه پوشيده از شن هاي نرم و نمک است. رودي موسوم به شله يا شلاق هنگام پُرآبي اين فرورفتگي را با باتلاق ديگري، كه آن هم گود زره نام دارد، مي پيوندد.

هَريرود يا رودهرات نيزازدامنه جنوبي كوه بابا درافغانستان سرچشمه مي گيرد و پس از عبور از

هرات بخشي از خط مرزي ايران و افغانستان را تشكيل مي دهد. بخش پاييني هَريرود، تَجَن نام دارد و به ريگزار خوارزم و شرق درياچه خَزَرفرومي رود. مهمترين شعبه هاي هَريرود درخاک ايران كَشَف رود و رودجام است كه در خراسان جاري است. رودخانه دياله از كوه هاي كرمانشاه وكردستان و رودخانه زابِ كوچک از بلندي هاي جنوب درياچه اروميه سرچشمه مي گيرند و هردودر جنوب غربي بغداد به دجله مي ريزند.

درياها

درمرزشمالي ايران درياي خَزَر و درمرز جنوبي آن خليج فارس و درياي عُمّان قراردارد.

درياي خَزَر

اين دريا با مساحتي حدود420 هزار كيلومتر مربّع بزرگ ترين درياچه روي زمين است و بازمانده درياي بزرگ تِتيس كه در دوران سوّم زمين شناسي بخش بزرگي از نَجد ايران رافرا گرفته بود. درياي خزر نام خود را ازاقوامي دارد كه در اطراف آن مي زيسته اند و درياي گيلان، درياي مازندران، درياي گرگان، درياي قزوين، درياي طبرستان و درياي ديلم نيز ناميده شده است. اروپايي ها از اين دريا به نام هاي درياي هيركاني (گرگان) يا درياي آلبانيا و درياي سكوتها (سَكاها) يا كاسپين (قزوين) و درياي خوارزم ياد كرده اند. درياي خَزَر از طريق رودهاي بزرگ به درياي سياه ارتباط دارد.



دریای خزر

درگذشته، اين دريا به تدريج درحال كوچک شدن بود و سطح آب آن، كه بيست وهشت متر ازسطح آب هاي درياي آزاد پايين تراست، سالانه حدود270 ميليمتر پايينتر مي رفت. امّا درسال هاي اخير، سطح آب درياي خَزَر، به دلايل گوناگون، رو به افزايش رفته است. طولِ درياي خَزَر از شمال به جنوب280,1 كيلومتر و عرض آن بين 160 تا440 كيلومتر است. اين دريا درنواحي مختلف

عمق متفاوت دارد. عمق آن درنواحي كوه تالش، يعني درجنوب و جنوب غربي، به500 تا800 متر و در بعضي نقاط به 1 هزار متر مي رسد. امروز تنها ساحل جنوبي و بخش كوچكي از كرانه جنوب غربي درياي خَزَر، يعني از دهانه رود اَتْرَک در جنوب شرقي اين دريا تا بندر آستارادر جنوب غربي آن، به ايران پيوسته است. كرانه هاي اين دريا درايران همه شنزار و پست است و خليج هاي كوچک و بركه هاي بسياردارد. دوبريدگي مهم، يكي مرداب گيلان (انزلي) درغرب و ديگري خليج گرگان، درگوشه شرقي آن دريا قرار گرفته است. شبه جزيره ميان كاله خشكي نوارمانندي است كه آب هاي خليج گرگان را ازدرياي خَزَر جدا مي كند.

درياي خَزَر اززمان هاي بسياردوردر دادوستد بازرگاني ايران اهميّت بسيارداشته است. شاهان صفوي با ايجاد راه هايي كه نقاط داخلي كشور را به درياي خَزَر مي پيوست به آباداني سواحل آن خدمات شايسته كردند و بندربهشهر -كه آن زمان اشرف البلاد خوانده مي شد- و بندرفرح آباد را در كناردرياي خَزَرساختند. شاه عبّاس بزرگ يكي ازجشن هاي بزرگ آبريزان رادربندر محمودآباد نزديک آمُل برگزارمي كرد. در روزگار پهلوي، با ايجاد مهمانسراهاي بزرگ و هتل ها وگردشگاه ها، سواحل درياي خَزَر آباداني بسياريافت و يكي از مراكز مهمّ گردش و استراحت ايرانيان گرديد. پس از انقلاب اسلامي به سبب محدوديت هاي گوناگون اين رفت وآمد انبوه كم شد. امّا هنوز نيز در تابستان و ايام فراغت بسياري ازمردم ايران به خصوص از تهران به آن نواحي سفر مي كنند.

خليج فارس

اين خليج نيمه ی جنوب غربي مرزهاي آبي ايران را تشكيل مي دهد و از دهانهء اروند رود تا شبه جزيره مُسندَم درعُمّان در حدود 900 كيلومترطول دارد. عرض خليج فارس حداكثر 250 كيلومتر و باريک ترين آن، درتنگه هرمز، 56كيلومتراست. دردوسوي خليج فارس سرزمين هاي ايران و عربستان قرار گرفته اند و درنقاط مختلف آن امكان پهلوگرفتن كشتي هاي بزرگ وجود دارد. خليج فارس تنها راهي است كه ايران را به درياي آزاد مي پيوندد و از همين رو براي آن شاهرگي حياتي به شمارمي آيد. منابع عظيم نفت درنزديكي اين راه دريايي براهمّيت آن افزوده است.

ازجهت نظامي نيز از روزگاران ديرين خليج فارس درتاريخ نقش بزرگي داشته است. تاريخ فعّال بودن بنادرخليج فارس ازنظر نظامي و بازرگاني به حدود2 هزار و 600 پيش از ميلاد مسيح مي رسد. شاهنشاهان هَخامَنِشي با ايجاد ناوگاني عظيم ازطريق خليج فارس به مصردست يافتند. اين رويداد دركتيبه داريوش كه دركانال سوئز يافت شده آمده است. در دوره هاي بعد ازاسلام هرگاه حكومت هاي مقتدري روي كار آمده اند به خليج فارس و منافع بي شمار بنادرو سواحل آن توجه داشته اند. مهم ترين حوادث قرن هاي اخيردراين منطقه آمد و رفت اروپاييان و رقابت هاي سياسي واقتصادي آنها بوده است. در سده گذشته با افزايش اهمّيت نفت، كه غني ترين منابع آن پيرامون خليج فارس قرار دارد، اين رقابت ها ابعادي جهاني يافت.

درياي عُمّان

اين دريا از تنگه هرمز تا بندر گواتِر مجاور ايران است و سواحل آن بيش از يک سوّم از مرز آبي ايران

را درجنوب تشكيل مي دهد. سواحل اين دريا در ايران به طور طبيعي امكان پهلو گرفتن را به كشتي هاي بزرگ نمي دهد و به همين جهت معمولاً تنها قايق ها و لنچ هاي كوچک محلي قادرند به ساحل آن نزديک شوند. از همين رو، در ابتداي دهه 1970، در چهاربهار، ساختمان بزرگ ترين بندر نظامي و بازرگاني ايران درساحل اين دريا آغاز گرديد.

درياچه ها و باتلاق ها

درياچه ها و باتلاق ها و نمكزارهاي بزرگ ايران همگي بازمانده يک درياي خشكاند. برخي از آنها به واسطه آبروفت رودخانه ها پُر و باتلاقي شده و بعضي ديگر براثر تبخير بسيار به صورت شوره زار و كوير درآمده اند.

درياچه اروميه (رضائيه)

نام درياچه ی اروميه و شهر كنارآن دگرگون شده ی واژه ی سريانی اورمياه به معنی شهر آب است كه پاره ی اول آن اور درنام شهرهای ديگر چون اورگنج و اورشليم نيز آمده . اين درياچه درشمال غربي ايران درفلات آذربايجان واقع شده و 1200متر ازسطح دريا ارتفاع دارد. مساحت آن حدود6 هزار كيلومترمربّع وآب آن بسيارشوروتلخ است. نمک آلودگي آب درياچه اروميه را تا 23% برآوردكرده اند. به علّت اين غلظت هيچ حيوان دريايي توان زندگي درآن را ندارد، اما جزايربزرگ نامسكون آن، محلّ تخم گذاري انواع پرندگان مهاجر و بومي است. دريكی از جزيزه های درياچه اروميه پارک حفاظت شدهاي ايجاد شده كه درآن انواع بي نظير فلامينگو، پليكان وگوزن زرد ايراني، كه از كمياب ترين انواع آن درجهان است، نگهداري مي شود. درمشرق اين درياچه شبه جزيره شاهي به درازاي 8 و پهناي 2 كيلومترقراردارد كه براثر جزرومد ازساحل جدا مي شود. مهمترين رودهايي كه به درياچه اروميه مي ريزد عبارت اند از تلخه رود، صافي رود، زرّينه رود و سيمينه رود.

درياچه قم (ساوه ياحوض سلطان)

اين درياچه درپست ترين قسمت دشت تهران و قم وساوه قرارگرفته است و آب آن به علّت هواي متغيّركم وزياد مي شود. وسعت آن به طورمتوسّط حدود 2 هزار و 400 كيلومترمربّع است. هنگام حدوث خشكي دراين ناحيه درياچه سه پاره مي شود: درياچه نمک يا كويرمَسيله و دو درياچه كوچک تركه خشكي باريكي آنهارا ازهم جدا مي كند. آب درياچه قم شورو تلخ است و كناره هاي آن اغلب باتلاقي و تا شعاع بيست كيلومتر پوشيده از رسوب نمک. زرّين رود يا قَرَه سو و يا قَرَه چاي، آبهَر رود يا رودشور، رودكرج -كه سد اميركبير در63 كيلومتري تهران برروي آن بسته شده- جاجرود و حَبله رود، از مهمترين رودخانه هايي هستند كه به درياچه قم مي ريزند.
آب جاجرودكه ازجنوب تهران مي گذرد درنواحي ورامين به مصرف كشاورزي مي رسد. اين رودخانه براي تأمين آب آشاميدني و زراعتي اهمّيت بسيار دارد وبه همين جهت سدّي بر روي آن بنا شده است.

درياچه نيريز (بختگان)

درياچه ی نيريزيا بختگان در50 کيلومتري مشرق شيراز بين دو رشته کوه موازي واقع شده است. اين درياچه با وسعت3 هزار کيلومتر مربّع، عمق کم و آب بسيارشور دارد و با دو زبانه باريک از دوطرف به درياچه کوچک تري به نام طَشتِ نرگس مي پيوندد. ميان اين دو درياچه جزيره علي يوسف به وجودآمده است. درياچه بَختِگان ازسمت مغرب به باتلاق مرودشت مي پيوندد. رودکُر يا کورشکه ازکوه هاي اوجان و خسرو شيرين سرچشمه مي گيرد به درياچه بَختِگان مي ريزد. شعبه مهمّ رودخانه کُر کام فيروز است که نزديک خرابه هاي شهر قديمي استخر به رودکُر مي پيوندد. اين رود داراي دو سدّ تاريخي است يکي به نام رامجِرد (رامگِرد) که از دوره هَخامَنِشيان بازمانده و ديگري بندِ امير که 106 متر درازادارد و در زمان عضدالدوله ديلمي ساخته شده است. نوشته اند که بندِ امير برروي خرابه هاي سدّي اززمان هَخامَنِشيان ساخته شده است که درگذشته ازنيروي آب آن سيصدچرخ به گردش درمي آمد که هريک آسيابي را مي چرخاند.

دو درياچه پريشان (فامور)نزديک کازرون و بهارلو درهجده کيلومتري جنوب شرق شيراز آب رودخانه هاي محلّي را درخود جمع مي آورند.

مرداب گاوخوني (گاوخاني)

مرداب گاوخونی درجنوب شرقي اصفهان قرار دارد. وسعت آن در فصل بهار به واسطه طغيان زاينده رود زياد مي شود و به حدود30 کيلومتر مربّع مي رسد. اين مرداب از ديرباز محلّ مناسبي براي شکار بوده است. گفته اند که بهرام گورضمن شکار در پي گورخري به اين مرداب فرو رفت. زاينده رود، که سرچشمه آن زردکوه بختياري است و از اصفهان مي گذرد، به اين باتلاق مي ريزد.

باتلاق جازموريان

باتلاق جازموريان درجنوب کوه شاهسواران کرمان واقع شده و اطرافش لجنزار وباتلاق است. هَليل رود و رودبَمپور به اين باتلاق وارد مي شوند. اوّلي ازکوه هاي کرمان سرچشمه مي گيرد وپس ازآبياري جيرُفت به باتلاق مي پيوندد ودوّمي ازمشرق بلوچستان به سوي مشرق باتلاق جاري است.

رودهاي مارون و سرخ رود دراين ناحيه پس از مشروب کردن رفسنجان به کويرنمک فرو مي روند. آب هاي فصلي چند رودخانه از جمله رود شور، که ازبيرجند مي گذرد، نيز سرانجام به نمکزارمشرق کرمان مي ريزد. کويربافْق، در مشرق يزد و شمال غربي بافق، شوراب و رودِ شورابه کام مي کشد.

جزاير

درخليج فارس جزاير بسياري وجود دارد که امروز برخي از آنها متعلّق به ايران است. جزيره لارک و جزيره هرمز در نزديکي تنگه هرمز هريک با وسعتي حدود 100 کيلومتر جزاير کوچکي هستند امّا

موقع نظامي مهّمي دارند. در جزيره هرمز آثار و خرابه هاي تاريخي هست كه بخشي از آن به زمان تسلّط پرتغالي ها بازمي گردد. حاكميّت ايران برجزاير ابوموسي، تُنْبِ بزرگ و تُنْبِ كوچک در اوايل دهه 1970 تثبيت شد. تنب بزرگ 10.3 و تنب کوچک 2 کیلومترمربع مساحت دارند . نام هردو آن ها در بند ششم کتیبه ی بیستون به عنوان بخشی از استان پرسیس یا فارس آمده است. درتنب بزرگ معدن خاک سرخ وجود دارد. مردم محلی جزیره ی ابوموسی را گپ سبزو یعنی سبزه زار بزرگ می گویند. این جزیره با مساحت 12 کیلومترمربع موقعیت استاتژیک مهمی دارد. این سه جزیره اکنون مورد ادعای شیخ امارات متحده عربی است. اما تاکنون هیچ یک از مراجع بین المللی آن را مورد تأیید قرارنداده است. بیشتر جزایر ایران درخلیج فارس پیشینه ی تاریخی پرماجرائی دارند که با حوادث تاریخی بندرهای آن ناحیه، به ویژه بندر عباس و بندر بوشهر پیوند نزدیک دارد. جزایر متعلق به ایران در خلیج فارس عبارت اند از: جزیره ها ی هرمز، خارْک، قِشْم ، کیش، تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی، لاوان و هنگام.

جغرافیای اقتصادی

جغرافیای اقتصادی ایران

ايران سرزميني پهناور، پرجمعيت، غني و حاصل خيز است و با كوه هاي بلند و درّه هاي پُرآب وجلگه هاي حاصلخيز و تنوع آب و خاک ،موقع مناسبي براي كشاورزي و دامپروري دارد. به علاوه، در دل كوه ها و درعمق كويرها و شوره زارهاي مركزي اين سرزمين منابع عظيم زيرزميني، از سفره هاي گسترده آب تا معادن سرشار نفت و گاز و آهن و مس، ذخيره شده است. تنوّع اوضاع جغرافيايي و تفاوت بسيار زياد درآب و هواي مناطق مختلف از ديگر عواملي است كه زمينه لازم را براي انواع فعّاليت هاي اقتصادي در كشور فراهم مي آورد.

كشاورزي

گرچه حدود هفتاد درصد از سرزمين ايران کوهستانی یا کویری وغير قابل كشاورزي است، پيشينه كشاورزي درايران چندان قديم است كه پژوهندگان معتقدند اگر ايران كانون نخستين فعّاليت هاي كشاورزي نباشد، يكي از قديم ترين آنهاست. ازحدود چهارهزارسال پيش از ميلاد مسيح ساكنان اين سرزمين به كشاورزي مي پرداخته اند. وجود سدها، بندها، كاريزها، و منابع عظيم آب، كه به وسیله ی جوی ها و آبراه ها ميان كشاورزان تقسيم مي شده، نشان از كوشش بسيار براي توسعه كشاورزي و سرسبزي و آباداني در دوره شاهنشاهان ايراني پيش از

اسلام دارد. با حمله اعراب و سقوط ساسانیان، براثر نا آشنائی حاکمان عرب و بي توجّهي به نگهداري سدها و آب بندها، کشاورزي مدّتي از رونق افتاد، امّا با روي کار آمدن نخستین حکومت هاي ایراني دگرباره کارآیي خودرا بازیافت. امروزه، با تنوّع جنس خاک و آب و هوا، امکان کشت و بهره برداري از همهء انواع محصولات کشاورزي و دامي از سردسیري و گرمسیري در ایران وجود دارد.



برنج کاری در گیلان

صادرات کشاورزي ایران بیشتر پنبه، حبوبات، سبزیجات، انگور، خرما، وخشکبار بوده است. امّا در دهه های اخیر، با افزایش جمعیّت و کاهش نسبي تولیدات کشاورزي میزان سرانهء این گونه صادرات کاهش یافته و، دربرابر، نیازایران به وارد کردن کالاهاي غذایي و کشاورزي، از آن جمله گندم، برنج، روغن، گوشت، چغندر قند و نیشکر روزافزون شده است. مشکلات کشاورزي ایران را، علاوه بر کم بود آب و مشکل آبیاري، نارسایي راه ها و وسایل ارتباطي، زیان آفات نباتي و کم کاري پنهان در کشاورزي دانسته اند. با این همه امروزه افزون بر مصرف داخلی مقداری محصولات کشاورزی از جمله میوه به صورت تازه یا خشک و کنسرو به کشور های همسایه صادر می شود.

معادن

ایران با 10% ازکل ذخایر زیرزمینی دارای یکی از بزرگ ترین حوضه های نفت و گاز جهان است. دراستخراج نفت بعد از عربستان سعودی مقام دوم را بین اعضای سازمان اوپک دارد ودر بهره برداری از معادن گاز نیز بعد از روسیه قرارمی گیرد. با آن که جز در رشته نفت و گاز تحقیقات ومطالعات دامنه داري راجع به معادن ایران انجام نیافته است، دربیشتر نقاط کشور آثار وجود کان هاي مختلف به چشم مي خورد. ذخیره بعضي از این معادن ناچیز است. امّا ذخیره بعضي دیگر چون معادن مس سرچشمه و معادن آهن بافت و زَرَند کرمان چشمگیر است. افزون بر این، اطّلاعات زمین شناسي و کان شناسي نشان مي دهد که در ایران کان هایي با میزان ذخیره و عیار بالا وجود دارد که با معادن بزرگ دنیا برابري مي کند. مهمترین معادني که درایران استخراج مي شوندعبارت اند از: نفت، گاز طبیعي، زغال سنگ، آهن، مس، سرب، منگنز، طلا، نقره،

گوگرد، پنبه نسوز، خاک سرخ، خاک نسوز، نِشادُر، زرنیخ، سنگ مرمر، سنگ گچ و آهک، کرومیت، زاج، نمک، آنتیموآن،سنگ های ساختمانی، شن و فیروزه.

صنایع

صنعت نیز، مانند کشاورزي، درتاریخ ایران سابقه اي طولاني دارد. انواع واقسام ظرف ها و کوزه هاي سفالي و ابزار فلزّي از دوران پیش از تاریخ جزو آثار باستاني است و نشان از صنعتي پیشرفته دارد. امّا ساسانیان درخشان ترین دوره تاریخ صنعت ایران را پدید آوردند. شاهکارهاي معماري، ظرف هاي فلزّي و سفالي و پارچه هاي لطیف و گران بهاي آن دوران خریداران بسیار در سرزمین هاي دور و نزدیک داشت. توانگران روم باستان به خرید دستآوردهاي ایرانیان رغبت بسیار داشتند و بهایي گزاف براي آن ها مي پرداختند.

دوره صفویان دوران رونق اقتصادي ایران بود. قالي هاي نفیس ابریشمین ایران آن زمان چنان دربازارهاي اروپایي شهرت داشت که نام قالي را با نام ایران درآمیخت. امّا پیشرفت سریع صنعتي در اروپا بسیار دیر و به صورت محدود درصنعت ایران تأثیر گذاشت و در نتیجه زیربناي توسعه صنعتي ایران تا دوران رضاشاه ریخته نشد. درنیمه دوّم سلطنت محمّدرضا شاه پهلوي مهمترین تحرّک صنعتي ایران درتاریخ معاصر صورت گرفت. پس از وقفه ای که درزمان جنگ ایران و عراق به وجود آمد، دوباره توجه به صنایع و به کار اندازی واحد های صنعتی رونق گرفت که در صنایع کوچک رو به پیشرفت سریع است. صنایع امروز ایران را به دو بخش دستي و کارخانه اي مي توان تقسیم کرد. مهمترین بخش صنایع دستي ایران بافت قالي و قالیچه وگلیم است که علاوه بر مصرف گسترده داخلي رقم چشمگیري درصادرات دارد. خاتم کاري، میناکاري و پارچه هاي دستباف ابریشمي و زري، که جنبه هنري نیز دارد، از دیگر صادرات ایران دراین بخش است. صنایع دستي دراقتصاد روستایي ایران بیشتر از آن نظر مهم است که مي تواند بیکاري یا کم کاري ناشي از طبیعت کار تولید کشاورزي را جبران کند.

صنایع کارخانه اي ایران از دوران سلطنت ناصرالدّین شاه در واحدهاي کوچک آغاز شد. امروزه صنایع غذایي، نسّاجي، سیمان، صنایع سلولزي، چرم و پوست، دخانیات و تولید و مصرف برق و صنایع مونتاژقطعه های یدکی دراستان هاي مختلف ایران درحدّ مصرف داخلي فعّال است و به تدریج وارد مرحلهء صادرات می شود. صنعت ماشین سازي و ساخت قطعات اتومبیل از دیگر صنایع کارخانه اي نوپاي کشور است که پس از انقلاب اسلامي و براثرجنگ باعراق مدتی متوقف ماند. اما در دهه ی اخیر دوباره فعال شده و درحال گسترش قابل ملاحظه است. صاحب نظران معتقدند که ایران ظرفیّت گسترش صنایع ماشین سازي را تا حدّ تأمین مصرف داخلي و حتّي صدور به کشورهاي همجوار دارد.

نفت و گاز مهمترین منابع صنعتي ایران و صادرات این دومادّه پر بها و نیروزا بزرگ ترین سرچشمه درآمد ارزي دولت ایران است. پیش از انقلاب اسلامي، ایران پس ازعربستان سعودي، دوّمین صادرکننده بزرگ نفت درجهان به شمار مي رفت. پالایشگاه هاي ایران درآبادان، کرمانشاه، تهران،

شيراز و مسجد سليمان، پيش از جنگ با عراق، علاوه بر تأمين مصرف داخلي، مقداري نفت تصفيه شده را به خارج از كشور صادر مي كرد.

كارخانه ذوب آهن اصفهان و صنايع وابسته به آن ازجمله كارخانه هاي ماشين سازي اراک و تبريز و كارخانه هاي تصفيه مس درغني آباد تهران و سرچشمه كرمان در اقتصاد ايران اهميّت فراوان دارد. به طور كلي، ايران براي پيشرفت و گسترش صنعتي از نظر منابع و معادن غني است. امّا درچند دهه ی اخير پايين بودن ميزان سرمايه گذاري و كمبود متخصّص، كه به ويژه پس از انقلاب و خروج گروه بزرگي از دانش آموختگان و كارشناسان بيشتر احساس مي شود، از موانع گسترش سريع تر صنعت درايران بوده است. با این همه پیشرفت درصنايع كوچک درشهرهای مختلف و گسترش صنايع سنگين نظامی راه را برای تحولی بزرگ در صنعت آماده می کند.

جهان گردی

طبيعت زيبا و متنوّع، جنگل ها، گياهان و جانوران كم ياب و پديده هاي طبيعي شگفت انگيز درگوشه و كنار كشور، كه عرصه هاي زيبا و ناشناخته بسيار دارد، امكان جلب انبوه جهان گردان داخلي و خارجي را فراهم كرده است. علاوه براين، تاريخ كهن ايران و آثار باستاني با شكوه و گنجينه هاي هنري دوران اسلامي كشور از عوامل مهمّ جلب جهان گردان است. صنايع دستي و هنرهاي بومي نيز در جلب سيّاحان نقشي عمده دارد. در دوره محمّد رضا شاه مقدّمات رشد جهانگردي درايران فراهم آمد و مهمانسراهاي بسيار در نواحي مختلف كشور به اين منظور بنا شد و وضع راه ها بهبود يافت. پس از انقلاب اسلامي، به واسطه درگيري هاي داخلي و جنگ ايران و عراق و كمبود امكانات پذيرايي و وسايل ارتباطي، اين صنعت از رونق پيشين خود افتاد. امّا، بار ديگربا تلاش گسترده گام هايي براي جلب مسافران و جهان گردان داخلی و خارجي برداشته شده و مقدمات وسايل رفاهی و تربيت افراد وارد و متخصص در اين زمينه درهمه نقاط ايران در دست انجام است.

جمعيّت

ايران سرزمين پهناوري است كه به علّت وضع طبيعي توزيع جمعيّت در نواحي مختلف آن يكسان نيست. بيشتر مردم ايران در نواحي غرب و شمال كشور، در جلگه هاي واقع بين كوه هاي البرز و درياي مازندران، و دراستان های آذربايجان و نيمه ی شمالي دامنه هاي زاگرُس زندگي مي كنند. آب فراوان، زمين هاي حاصلخيز و چراگاه هاي سبز و خرّم مهم ترين عامل اين تراكم جمعيّت است. اين مناطق، كه كمتر از 16درصد خاک ايران را تشكيل مي دهد، بيشاز 35 درصد كلّ جمعيّت را در خود جاي داده است.

كوير لوت و كويرنمک درناحيه مركزي و شرقي ايران در واقع جاي زندگي نيست. اين منطقه بيش از 17درصد مساحت كلّ كشور را دربرمي گيرد امّا كلّ ساكنان آن از يک درصد جمعيّت كشور تجاوز نمي كند. مردم اين نواحي امروزه نيز اغلب دراجتماعات بسيار كوچک اطراف قنات ها و در فاصله هاي دور از يكديگر زندگي مي كنند. جلگه خوزستان، استان فارس، بخش شمالي خراسان و

شهرهاي مركزي واقع بين كوه هاي البرز و زاگرُس، تراكم جمعيّتي ميانه دارد و نواحي شرقي و سرتاسر سواحل جنوبي كشور كم جمعيّت است.

گذشته از وضع طبيعي، ايجاد كانون هاي بزرگ صنعتي، امكان دستيابي به خدمات درشهرهاي بزرگ، افول بخش كشاورزي و هجوم روستاييان به شهرها، همچنين جنگ ايران و عراق از عوامل مؤثّر درجابه جايي جمعيّت كشور بوده است. عامل ديگر درتركيب جمعيّت، انبوه پناهندگان افغان به ايران است كه، بنا بر آمارسازمان ملل متّحد، بيش از دوميليون تن برآورد مى شد. اين پناهندگان درتركيب و ضريب افزايش جمعيّت نواحي شرقي مانند خراسان، سيستان و بلوچستان تأثيرداشته اند.

اما اكنون با بازگشت مهاجران جنگ ايران وعراق به شهرهاى خود و بازسازي نواحي ويران شده، همچنين بازگشت تدريجى بسيارى ازديگر پناهندگان افغانى و عراقى به كشورهاى خود درتركيب جمعيّت ايران دگرگوني هايي صورت گرفته است.

پس ازاستقرار جمهوري اسلامي، دو عامل ديگر نيز كم وبيش درتركيب جمعيّت ايران مؤثّربود: يكي مرگ و مير براثر جنگ و ديگر تشويق تعدّد زوجات و داشتن فرزندان بسيار. ولي درسال هاي اخير، خطرها و مشكلات ناشي از رشد بي تناسب جمعيّت توجه مسئولان را به خود جلب كرده وآنها را به تلاش براي جلوگيري از رشد بي رويه جمعيّت ايران واداشته است.

برپايه آمار رسمي سال 1383ش/2004م)، جمعيّت ايران بالغ بر69618922 تن است كه 28% آن را نوزادان تا چهارده سالگان تشكيل مى دهند،76.2% را بين 15تا 64 سال و بقيه را سالمندان 65 سال به بالاكه شامل 4.8 % كل جمعيت مى شوند.

جمعيّت ايران بسيار جوان است و براساس آمار ياد شده نزديک به يک سوم آن را كودكان و نوجوانان زير پانزده سال تشكيل داده اند. اين رقم به حدود 44% مردم تا بيست و پنج سال مى رسد. به طوركلّي، نرخ رشد جمعيّت در دهه1360ش حدود 3/6درصد بوده است. اين رقم درخراسان، سيستان وبلوچستان، به سبب حضور پناهندگان افغان، تا4/9 درصد افزايش يافت.

درسال هاي اخير نرخ رشد جمعيّت درايران كاهش يافته و بنابر آمار دولتى به 1.7% رسيده است. براساس آمار منتشرشده، حدود 4179.4% ازجمعيّت بالاي شش سال ايران، سواد خواندن و نوشتن دارند كه شامل 85.6% مردان و 73% زنان است. نسبت باسوادان، باحدّاقّل آموزش ابتدايي، در شهرهاي بزرگ بيشتر و در نواحي روستايي پايين تراست. براساس همين آمار، نزديک به 85 درصد از جمعيّت تهران باسواداند و پس ازآن، به ترتيب، دراستان هاي اصفهان، يزد، فارس و خوزستان با سوادان شامل درصدي بالا از جمعيّت مي شوند. دراين نواحي، به علّت وجود مراكز فعّال صنعتي، تعداد زيادي از باسوادان را متخصّصان و كارگران ماهر و نيمه ماهر تشكيل مي دهند.



بنا بر آخرین آمار، نسبت گروه های قومی در جمعیت ایران بدین ترتیب است: ایرانی51%، آذری24%، گیلکی و مازندرانی8%، کرد&%، عرب3%، لر2%، ترکمن2%، و 1% دیگران. از کل جمعیت 58% به زبان فارسی با کهجه های مختلف سخن می گویند. 26% به ترکی و انواع محلی آن، 9%کردی، 1%بلوچی و 3% به گویش های دیگر در ایران مردم 89% مسلمان شیعه هستند، 9% مسلمان سنی و 2% از اقلیت های زرتشتی، یهودی، مسیحی و بهائی.

بخش دوم: جغرافیای سیاسی

حکومت

پس از انقلاب اسلامی سال 1357ش/1970م. و تصویب قانون اساسی در آذرماه سال1358ش/دیسمبر1979م. عنوان رسمی کشور در مجامع بین المللی به جمهوری اسلامی ایران تغییر یافت. بنابر مصوبه ای دیگردرسال 1369ش/1989م. باگسترش اختیارات رئیس جمهور نخست وزیر برداشته شد. دراین قانون اساسی اداره ء امور مملکت به سه قوهء مجریه، مقننه و قضائیه واگذار شده است. در رأس این سه قوه رهبر مذهبی قرار دارد که از سوی شورای رهبری تعیین می شود. اعضای این شورا خود باتصویب رهبر انتخاب می شوند. قوهء مجریه شامل رئیس جمهور و هیئت وزرا ست. قوهء مقننه از مجلس شورای اسلامی با 290 نماینده تشکیل می شود که به نسبت جمعیت بین استان ها تقسیم شده . مصوبه های مجلس شورای اسلامی باید به تأئید شورای نگهبان برسد. قوهء قضائیه زیر نظر رئیس قوهء قضائیه انجام وظیفه می کند و به امور دادگستری می پردازد.

پرچم ایران

پرچم جمهوری اسلامی ایران مرکب از سه نوارهم پهنای افقی به رنگ های سبز، سفید و سرخ از بالا به پائین است. نشان جمهوری اسلامی، کلمهء" الله"به صورت گل لاله ،نماد شهادت به رنگ سرخ در میان قسمت سفید نقش شده ودر حدفاصل هردو نوار سبزو سرخ باسفید عبارت قرآنی" الله اکبر" یازده بار پشت سرهم تکرارگردیده است. پرچم ایران تاریخچه ای بسیار قدیمی

دارد که فراتر از دوران تاریخی به افسانه و حماسه می پیوندد. پیش از انقلاب اسلامی پرچم ایران سه نوار هم پهنای افقی به رنگ های سبز، سفید و سرخ بود که نشان شیرو خورشید به رنگ های سیاه و زرد درمیان قسمت سفید آن نقش می بست. نشان شیرو خورشید روی پرچم ایران به صورت های گوناگون بسیار قدیمی است. اما پرچم ایران پیش از انقلاب اسلامی، یادگار نخستین قانون اساسی ایران بودکه پس از انقلاب مشروطه به تصویب رسید.

براساس آخرين تقسيمات کشوري، ايران از 26 استان، 265 شهرستان، 678 شهر و707 بخش تشکيل شده است. هراستان توسط يک استاندار، هر شهرستان توسط يک فرماندار، هر شهر به وسيله يک شهردار و هربخش زيرنظر يک بخشدار اداره مي‌شود. استان‌هاي ايران،به ترتيب الفبا، ومرکز وشهرهاي‌عمده هر يک از آن‌ها در اين بخش توصيف شده‌اند.

تقسیمات کشوری (بخش اول)

استان هاي ايران،به ترتيب الفبا، و مرکز و شهرهاي عمده هر يک از آنها دراين بخش توصيف شده اند.

1. استان آذربايجان شرقي

استان آذربايجان شرقي، با وسعتي حدود88785 كيلومترمربّع، درشمال غرب ايران بين استان هاي آذربايجان غربي، زنجان و گيلان واقع شده و حدود71درصد آن كوهستان و درياچه است. قلّه سَبَلان، باارتفاع 4 هزار و 821 متر درمشرق، بلندترين ودشت مُغان درشمال شرقي، با ارتفاع تقريبي 100 متر ازسطح دريا، پست ترين نقطه استان است. اين استان كوهستاني، از سردترين مناطق كشور است و در برخي از نقاط آن درجه حرارت در زمستان تا 20 درجه زيرصفر سانتيگراد هم كاهش مي يابد. وجود رودخانه اَرَس درشمال، درياچه بزرگ اروميه (رضائيه) درغرب و منابع و ذخاير عظيم آب زيرزميني و چشمه ها و آب هاي راكد، آذربايجان شرقي را به صورت منطقه اي بسيار پُرآب و غني درآورده كه داراي زندگي نباتي و حيواني متراكم و متنوّعي است.



روستای کندوان

آذربايجان شرقي با جمعيتی نزديک به 3482672 نفر از لحاظ بازرگاني و اقتصادي منطقه بسيار مهمّي به شمارمي آيد. راه آهن و جاده هاي اسفالته ارتباط اين استان را با تهران و با كشورهاي همسايه جمهوري آذربايجان، ارمنستان و تركيه و همچنين با اروپا برقراركرده است. كشاورزي وصنعت استان نيز درموقع بسيار خوبي است. محصول گندم آذربايجان شرقي بعد از خراسان مقام اوّل را داراست و برنج آن شهرت كافي دارد. پنبه، چغندرقند، خشكبار و ميوه هاي درختي منبع درآمد مهّم منطقه است. كارخانه هاي ماشين سازي، تراكتورسازي، توليد سيمان، پالايش نفت، پتروشيمی، چرم سازی و کفاشی تبريز و توليد نيرو از ديگر مراكز مهمّ فعّاليت هاي صنعتي اين استان است. فعال بودن بيش از180معدن بيشتر در زمينه ی استخراج فلزات از ديگر منابع كار و درآمد مردم اين استان است.

به طور كلّي، استان آذربايجان شرقي، باوجود ويراني هاي ناشي از جنگ با عراق، درهمه زمينه هاي اقتصادي، كشاورزي، دام پروري، تجارت و صنعت هنوز ازفعّال ترين استان هاي كشور به شمار مي آيد. صنايع دستي اين استان نيزدرنوع خود از شهرت و مرغوبيت بسيار برخوردار است. قالي بافي آذربايجان شرقي، خاصه تبريز، با نقش ها و طرح هاي مخصوص و شناخته شده در صادرات غيرنفتي ايران داراي اهميّت فوق العاده است. نقره كاري، سراميک سازي، سفالگري، سوزن دوزي، تهيه ابريشم، شال، پتو، گليم و جاجيم درسراسر استان رواج دارد و فرآورده هاي مرغوب براي بازار داخلي و صادرات فراهم مي آورد.

مردم آذربايجان شرقی به تركي سخن مي گويند. بخش بزرگي از ساكنان آذربايجان شرقي را ايلات و عشاير تشكيل مي دهند. مهم ترين آنان ايل هاي شاهسَوَن و آرَسباران درمنطقه مُغان متمركزند و با دامداري وشباني زندگي مي گذرانند. درآخرين تقسيمات كشوري، استان آذربايجان شرقي داراي چهارده شهرستان است: تبريز(مركز استان)، اُسكو، آذرشهر (دهخوارقان)، ميانه، مرند، شبستر، اَهَر، جلفا، مُغان، هشترود و بستان آباد.

تبريز

تبريز، مركز استان آذربايجان شرقي، در742 كيلومتري غرب تهران در شرق درياچه اروميه بنا شده و با قلّه سَهَند، درجنوب شهر، 50 كيلومتر فاصله دارد. تبريزتابستان هاي معتدل و زمستان هاي سردو پُربرف دارد و از دو رودخانه تلخه رود و مهران رود آب مي گيرد.

بناي شهرتبريز را بعضي به دوره اشكانيان و ساسانيان و عدهاي به زبيده، همسر هارون الرشيد، نسبت مي دهند. آنچه مسلّم است هنگامي كه اعراب درسال 22ه(642م) آذربايجان را فتح كردند، تبريز روستايي كوچک بود و آبادي و شهرت امروزي آن در دوره هاي اسلامي پديد آمد. آغاز اهميّت تاريخي شهر تبريز به دوران فرمان روايي سَلجوقيان عراق و آتابَكان آذربايجان درقرن ششم و هفتم هجري(دوازدهم و سيزدهم ميلادي) مي رسد. دراين دوران بود كه آتابَک قزل ارسلان تبريز را پايتخت كرد. درحمله مغول، تبريز با تسليم شدن به مظفرالدّين أُزبَک، از آتابَكان آذربايجان، از كشتار و ويراني نجات يافت. درجنگ هاي پي درپي ميان سلطان جلال الدّين خوارزم شاه و سپاه مغول، تبريز بارها دست به دست گرديد تا آن كه دردوره ايلخانان مغول، آباقاخان آن را دوباره پايتخت كرد. در زمان گيخاتو، ايلخان مغول، براي نخستين بار درايران چاو (پول كاغذي) در تبريز منتشر شد. امّا مردم آن را نپذيرفتند و ناچار برچيده گرديد. رونق و شكوه تبريز درزمان غازان خان به بالاترين حدّ خود رسيد. او كه مردي خوش ذوق وكوشا و دوستدار آباداني بود در محلّ شام تبريز كه بعدها به «شَنب غازان» معروف شد، بزرگترين گنبدي را كه تا آن زمان در سرزمين هاي اسلامي سابقه داشت ساخت و در اطراف آن مسجدي بزرگ و دومدرسه براي پيروان مذاهب حنفي و شافعي، و خانقاه و حمّام و كتابخانه بنا كرد. يكي ازجغرافيا نويسان اوايل قرن هفتم هجري (سيزدهم ميلادي) از تبريز بسان يک مركزمهم و بزرگ پيشه وري و صنعت سخن گفته است.

پس ازآن كه غازان خان پايتخت را ازتبريز به سلطانيه برد، درجنگ ها و ستيزهاي بين مدّعيان حكومت، تبريز از رونق و شكوه افتاد. باوجوداين، درقرن نهم هجري(پانزدهم ميلادي) تبريز شهري بزرگ و ثروتمند بود كه جمعيّت آن را حدود 200 هزار تن تخمين زده اند. تبريز در آن زمان يكي ازمراكزمهمّ تجارت وشهري پُررفت و آمد توصيف شده است.



تبريز

تا روي كار آمدن صَفَويه در قرن دهم هجري (شانزدهم ميلادي) تبريز پايتخت فرمانروايان كوچكترمغول بود، شاه اسماعيل صَفَوي نيز درهمين شهر تاج گذاري كرد. امّا اندكي بعد سلطان سليم عثماني تبريز راگرفت و پس ازغارت و ويراني بسيارشماري از صنعتگران و هنرمندان آن جا را با خود به قُسطَنطَنيه برد. تبريز تا زمان نادرشاه افشار بارها ميان پادشاهان صَفَوي و خلفاي عثماني و مهاجمان افغان دست به دست شد و از اين رو زيان فراوان ديد. در دوره قاجار تبريز وليعهدنشين شد. اقامت عبّاس ميرزا درآن شهر به برپا شدن كارخانه هاي توپ ريزي و نخستين كارگاه چاپ انجاميد. تربيت سربازان به روش اروپايي نيز درهمين زمان در شهر تبريز آغاز گرديد. عبّاس ميرزا راه هايي رادراين منطقه نوسازي كرد كب آسان شدن رفت و آمد ميان ايران و روسيه از طريق قفقاز، از يک سو، و ميان ايران و تركيه و اروپاي غربي از طريق طَرابوزان، از سوي ديگر، شد.

تبريزدرنيمه قرن سيزدهم هجري(نوزدهم ميلادي) شاهد جنگ هاي ايران وروس و امضای عهدنامه هاي تركمان چاي وگلستان بود كه به از دست رفتن بخش بزرگي از خاک ايران انجاميد. در رويدادهاي تاريخ مشروطيت ايران از آغاز جنبش عدالت و آزادی خواهی تا مراحل نهائی، تبريز ومردم آن ازجمله ستارخان و باقرخان جايي بزرگ دارند. پس ازجنگ جهاني دوّم حكومت خودمختار فرقه دمكرات به رهبري جعفر پيشه وري رويدادهاي ديگري را در اين شهر مو جب شد كه درتاريخ معاصر ايران اهميّت بسيار دارد.

تبريز درطول زمان بارها دستخوش زمين لرزه هاي دهشتناک گرديده است.ويرانگرترين آن ها در سالهاي 858، 1042،1641، 1727،1785 و 1854 ميلادي رخ داده. امّا باوجود ويراني هايي كه جنگ ها و كشمكش ها و زلزله ها بر سر بناهاي تبريز آورده است، اين شهر هنوز آثار تاريخي مهمّي دارد. ازجمله اين آثار مسجد جامع دوره صَفَوي است كه بر روي شالوده مسجدي ازدوره سَلجوقي بنا شده . ديگر آرگ علي شاه از آثار قرن هشتم هجري (چهاردهم ميلادي) و مسجد كبود از نيمه قرن نهم هجري(پانزدهم ميلادي) است. مسجد كبود باوجود ويراني ناشي از زلزله يكي از بهترين نمونه هاي كاشي كاري و معماري دوره اسلامي به شمار مي رود. اكنون در يكي از محلّه هاي قديمي تبريز خرابه هاي شهركي به نام رُبع رشيدي باقي است كه به وسيله خواجه رشيدالدّين فضل الله همداني، طبيب و وزير مشهور سلطان محمّد خدابنده (اولجايتو)، ساخته شده و از مراكز مهمّ علمي و صنعتي روزگار ايلخانان مغول بوده است. مقبرة الشعرای تبريز درمحلهء سرخاب باوجود آرامگاه شعرا و فضلای بزرگ آذربايجان ازجمله شهريار شاعر معاصر كه به فارسی و تركی اشعار فراوان دارد، يكی ديگر از اماكن تاريخی اين شهر است.

تبريز درپنجاه سال اخير با تبديل شدن به يكي از قطب هاي مهمّ صنعتي كشور و به سبب ايجاد دانشگاه و توجّه به آباداني و فرهنگ آن به صورتي بسيار فعّال درآمده است. امكانات اشتغال در

اين شهر مهاجران بسيار را به آن جلب كرده و ايجاد كارخانه هاي ماشين سازي، تراكتورسازي، سيمان سازي، چرم سازي، نسّاجي، قالي بافي و تأسيس پالايشگاه نفت ، به رشد صنعت در اين شهر شتاب بخشيده. قرار گرفتن در مسير راه هاي بازرگاني جُلفا به ارمنستان و روسيه و بازرگان به تركيه و اروپا نيز جايگاه بازرگاني مهمّي به تبريز داده است. به طور كلّي، امروز تبريز يكي از فعّال ترين و آباد ترين شهرهاي ايران است.

مَراغه

مَراغه، به معني چراگاه اسبان، نام يكي از شهرهاي تاريخي استان آذربايجان شرقي است كه در جنوب كوه سَهَند بين تبريز و مياندوآب و درياچه اروميه قرار گرفته و فاصله آن تا تهران 796 كيلومتر است. صافيرود، كه از كوه هاي سَهَند سرچشمه مي گيرد و به درياچه اروميه ميريزد، ازكنار مَراغه مي گذرد. آب و هواي اين شهردرقسمت كوهستاني معتدل و دربخش جلگه اي گرمسيري است.

درزمان ساسانيان به جاي شهرمَراغه شهري به نام افزاره رود قرارداشته است. پس ازسلطه اعراب اين شهرمدّت چند قرن اردوگاه فرمانروايان عرب بود و نام مَراغه دراين زمان به اين شهرداده شد. باروي نظامي مهمّي را كه درنخستين قرن هاي اسلامي، درزمان هارون الرشيد، در شهر مَراغه ساخته شده در تاريخ يادكرده اند. پس از حمله مغول، مَراغه پايتخت هولاكوخان شد. به فرمان وي، خواجه نصيرالدّين طوسي رصدخانه معروف مَراغه را روي تپّه اي بنا نمود. مراغه اين زمان را شهري خرّم و آباد توصيف كرده اند كه باغستان هاي پُربار و خربزه هاي شيرين و معطّر داشته است.

ازدوران گذشته آثارتاريخي بسيار درمَراغه برجاي مانده كه قديمي ترين آنها گنبدسرخ متعلّق به قرن ششم هجري(دوازدهم ميلادي) است. گنبدِ كبود نيز ازآثار همين زمان، يعني اواخر دوره سَلجوقي است. گويندكه مادر هولاكو دراين گنبد دفن شده است. گنبد غفّاريه متعلّق به دوره ابوسعيد بهادر در قرن هشتم هجري(چهاردهم ميلادي) و ستون مسجد شيخ بابا كه پنج متر بلندي دارد و در قرن نهم هجري(پانزدهم ميلادي) ساخته شده از ديگر آثار تاريخي و ديدني شهر مَراغه است.

اهر

اهر درشمال تبریز، شهری کوهستانی است که به واسطه ی موقع جغرافیائی شاهد حوادث مهم تاریخی بوده. بابک خرم دین و پیروان او بیش از بیست سال در دامنه های کوهستانی آن با سپاهیان عرب می جنگیدند. دردوره ی قاجارهنگام جنگ با روسیه نیز اردوگاه عباس میرزادر این جا قرارداشت. مسجد جامع اهر که به روزگار سلجوقیان ساخته شده و قصری تاریخی و بقعه ی

شیخ شهاب الدین اهری از عرفای قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی از جاهای دیدنی این شهر است.

شبستر

شبستر در60کیلومتری شمال شرق تبریز درمسیر راه آهن تهران-تبریز به ترکیه و اروپا یکی دیگر از شهرهای آذربایجان شرقی است. جادهء معروف تبریز- ترابوزان که درزمان صفویه ساخته شد نیز از این شهر می گذشت. شبستر زادگاه عارف مشهور، شیخ محمود شبستری مؤلف منظومه ی گلشن راز است که آرامگاه او نیز درهمین شهر قرار دارد. مهم ترین بنای تاریخی شبستر مسجد جامع آن ساخته شده در سال989ه/1610م.درزمان سلطان محمد خدابنده است. مرند مرند درشمال شرق آذربایجان شرقی درمنطقه ای که دوسوم آن کوهستانی و بقیه هموارو بسیار حاصل خیز است، قرار دارد بازمانده ی آثار تاریخی این شهر به روزگار کلده و آشور می رسد. نام آن نیز به معنی جایگاه قوم ماد است که نخستین پادشاهان در تاریخ ایران بوده اند. آثار آتشکده ای از زمان ساسانیان و ساختمان مسجد جامع بسیار قدیمی متعلق به نخستین قرن های اسلامی از نقاط دیدنی این شهر است.

میانه

میانه در مشرق تبریز بین دو رشته کوه بزگوش و قافانکوه قرار گرفته است. درگذشته از این شهر به نام میانج نیز یادشده. این شهر درحمله ی مغول کاملا ویران گردید. اما بعد دوباره آباد شد. قالی و قالیچه های دست باف میانه با طرح های خاص عشایری دربازار فرش جایگاه خوبی دارد. میانه یکی از قدیمی ترین شهرهای آذربایجان شرقی است. پل دختر و قصر نزدیک آن از قدیم ترین آثارباستانی به شمار می رود. امامزاده اسماعیل و مسجد بزرگ سنگی از دیگر اثار تاریخی آن جاست.

2. استان آذربایجان غربی

استان آذربايجان غربي، با وسعت حدود 39487 كيلومترمربّع، درشمال غرب ايران بين استان هاي كردستان، آذربايجان شرقي، و زنجان قرار دارد و در طرف شمال و غرب با كشورهاي ارمنستان و تركيه هم مرز است.

اين منطقه،كه بخشي ازآن را درياچه اروميه فراگرفته، داراي رشته كوه هاي مرتفع ديوارمانندي است كه از شمال به جنوب كشيده شده است. كوه هاي آتشفشاني آرارات دراين قسمت قراردارد و دردامنه ی آن چشمه هاي آب معدني متعدّد مي جوشد. درنواحي مرطوب سنگ هاي آتشفشاني به صورت ستون هاي زيبايي از منشورهاي منظّم چند ضلعي جلوه گر است.

آب و هواي آذربايجان غربي حدّ فاصل آب و هواي درياي خَزَر و اقليم نيمه صحرايي داخلي، و به سبب وجود برف دايمي دركوهستان و آب فراوان، خنک ومطبوع است. زرّينه رود در جنوب درياچه اروميه ورودخانه مَهاباد و حدود 135 کيلومتر از رودخانه اَرَس از اين استان مي گذرد. مراتع و جنگل هاي غني اين استان محل ييلاق و قشلاق ايلات وموجب رونق دامپروري است. وجود تالاب هاي متعدّد اطراف نَقَده، ماکو، خوي، و سَلماس نيز محيط زيست مناسبي براي پرورش پرندگان پديد آورده است.

درياچه اروميه به مساحت 6 هزار کيلومتر مربّع فلات آذربايجان را به طور طبيعي به دو بخش مي کند. لجن و آب درياچه اروميه را برخي از ايرانيان براي معالجه بعضي امراض پوستي و روماتيسم مؤثّر مي دانند. از همين رو، هرسال عدّه زيادي به منظور درمان به سواحل اين درياچه مي روند. اين درياچه از نظرحمل ونقل کالا و موقع اقتصادي نيز اهميّت بسيار دارد. مهم ترين بندر اين درياچه، در استان آذربايجان شرقي، بندرشَرَفخانه درشمال شرق و، در استان آذربايجان غربي، بندر گُلمانخانه در غرب است.

آذربايجان غربي حدود 2896657 تن جمعيّت دارد که بيشتر مسلمان شيعه و سنّي اند و به زبان هاي ترکي و کُردي سخن مي گويند. گروه بزرگي از اقلّيت هاي آشوري، ارمني و يهودي نيز درمنطقه ساکن اند وبه زبان هاي قومي خود سخن مي گويند. اين استان مجموعه اي از اديان و فرهنگ هاي مختلف دارد. وجود مساجد، کليساها، ويرانه ی آتشگاه ها، و مسلمانان شيعه و سنّي، جمعيت آشوري، مسيحيان کاتوليک، اُرتُدُکس و پروتستان، و نيز ارامنه ی وابسته به کليساي گريگوري نمايانگر اين اختلاط فرهنگي گسترده است. بيش ازدويست هزار تن از اهالي منطقه را ايلات کُرد تشکيل مي دهند که بيشتر سنّي شافعي هستند و شغل اصلي آن ها دامداري است.

بنا برآخرين تقسيمات کشوري، آذربايجان غربي داراي 14 شهرستان است از جمله: اروميه (مرکزاستان) ماکو، خوي، سَلماس، نَقَده، مَهاباد، مياندوآب، سردشت و پيران شهر.

اروميه (رضائيه)

شهر اروميه، مرکز استان آذربايجان غربي ، ميان درياچه اروميه، مرز ترکيه و شهرهاي سلماس و نَقَده واقع شده و951 کيلومتر با تهران فاصله دارد اروميه شهری بسيار با صفا و پرسبزه و گياه است و تاريخي باستاني دارد. گردنه ی قوشچي درشمال اروميه بين کوه هايي واقع شده که مرز مشترک سه کشور ايران، ترکيه و عراق است.

آب و هواي سرد و معتدل اين شهر، و آب فراوان درياچه و رودهايي که از کنار آن مي گذرد، طبيعت اين سرزمين را زيبا، حاصلخيز و تماشايي کرده است. جلگه شهر اروميه درگذرگاه کوه

هاي قفقاز واقع شده و درکاوش هاي باستان شناسي آثار بسيار قديمي و گران بهايي از تپّه هاي آن به دست آمده است که تاريخ بعضي از آنها به دوهزار سال پيش از ميلاد مسيح مي رسد. برخي زادگاه زَرتُشت را نيزاروميه دانسته اند. اين شهردرگذشته هاي دور کانون مذهبي و علمي مهمّي بوده و آتشگاه هاي بزرگ و معتبري چون آذرگُشَسب را، که در دوران پيش از اسلام رونق تمام داشته، در بر مي گرفته است. افزون بر اين، اروميه را در دوره هاي اسلامي شهري آباد وصف کرده اند با باغ هاي انگور پُربار وبازرگاني و رفت و آمد سودآور. اين شهردر اواخر قرن ششم هجري(دوازدهم ميلادي) در جنگي که بين اميران سَلجوقي درگرفت به تصرّف طُغْرُل بنَ ارسلان سَلجوقي درآمد و براثر غارت ويران شد.

اميرتيمور گورکاني اروميه را به يکي از سرداران خود از ايل افشار داد. از آن پس دراين ناحيه ايل هاي همسايه پيوسته در ستيز و نزاع بودند. درزمان فتحعلي شاه قاجار حاکم اروميه ازطرف حکومت مرکزي ايران تعيين مي شد، امّا درجنگ هاي ايران و روس و پيشروي هاي سپاهيان عثماني به داخل ايران اين شهر نيز بارها دست به دست گشت.

هنگام نخستين جنگ جهاني، آسوريان ساکن اروميه شهر را تصرّف کردند و براثر زدوخوردها وخونريزي هاي مذهبي شهر به ويرانه اي مبدّل شد امّا پس ازآن اروميه بازهم به سرعت رو به آباداني نهاد. اکنون اروميه در کانون آبادترين و فعّال ترين منطقه کشاورزي آذربايجان قراردارد و باوجود صدمات وويراني هاي بسيار درجنگ با عراق هنوز شهري بزرگ وآباد مانده است. کارخانه هاي تهيه موادغذايي مانند قند، آب انگور، گوجه فرنگي و سبزيجات به تعداد زياد در اين منطقه وجود دارد. دام داري و پرورش انواع پرندگان و زنبورعسل نيز ازفعّاليت هاي مهمّ کشاورزي اين ناحيه به شمار مي رود.

از آثار تاريخي مهمّي که اکنون در شهراروميه برجاست، مي توان برج سه گنبد ازقرن ششم هجري(دوازدهم ميلادي) و مسجد جامع از آثار نيمه دوّم قرن هفتم هجري(سيزدهم ميلادي) را نامبرد که در آغازکليسا بوده و درزمان شاه عبّاس بزرگ به مسجد تبديل شده است.

خوی

شهرخوي در شمال درياچه اروميه و جنوب مرز بازرگان و 807 کيلومتري غرب تهران قرار گرفته است. اين شهر بسيار قديمي زماني بر سرراه شاخه اي از بزرگراه باستاني ابريشم واقع بوده و هنوز نيز داراي موقع نظامي مهمّي است. کلمه خوي به زبان کُردي -که ريشه زبان مادها درآن بارز است- به معني نمک آمده و ازگذشته هاي دور به سبب وجود معدن هاي نمک به اين ناحيه داده شده است. حمله خَزَرها درقرن دوّم هجري (هشتم ميلادي) و درگيري هاي خلفاي عباسي با قَرمَطيان اين ناحيه و دست به دست گشتن شهر ميان سرداران کُرد و ديلمي و ستيزهاي بسيار دردوره سَلجوقيان پيوسته به اين شهر آسيب رسانده است. امّا درزمان آتابکان آذربايجان تا روي کارآمدن صَفَويان آرامش نسبي در اين شهر برقراربود و وسعت و استواري باروي شهر و زيبايي و حاصلخيزي باغ ها و تاکستان هاي آن شهرت داشت.

در زمان سلطنت صَفَویه براثر جنگ هاي دائم با سپاهيان عثماني، خوي همواره ميدان زد و خوردها بود. جنگ چالدِران ميان شاه اسماعيل اوّل و سلطان سَليم عثماني درسال 920ه (1514م) در70 کيلومتري خوي درگرفت. اين شهر در اين زمان بارها به تصرّف عثماني ها درآمد تا آن که نادرشاه افشار آن را به خاک ايران بازگرداند. خوي در دوران سلطنت بازماندگان نادرشاه مرکزحکومت مستقلّ خانواده دُنبُلي، و درزمان جنگ هاي ايران و روس مقرّ فرماندهي عبّاس ميرزا نايب السلطنه بود. در اين شهر آثار تاريخي بسيار از دوره اسلامي برجاي مانده است. يک دروازه سنگي از اواخر دوره ايلخانان مغول، مسجدخان و مناره شمس تبريزي از آن جمله است.

ماكو

ماکو، يکي ديگر از شهرهاي آذربايجان غربي، درشمال خوي و درمنطقه اي کوهستاني و برهنه و پُرصخره قرار دارد که راه ترانزيت ميان ايران و اروپا از آن مي گذرد. اين شهر در دامنه کوه به شکلي بنا شده که گويي صخره آن را مانند چتري درپناه خود گرفته و شهر مانند يک نيم دايره درآن فرو رفته است. دراين شهر آثار باستاني هفت قرن پيش از ميلاد شناسايي شده و از جمله اين آثار باستاني دخمه سنگي درهفت کيلومتري ماکو از آثار دوره ماد است که ايوان فرهاد نام دارد. قبرستان «پيراحمد کَندي»،در 52 کيلومتري جنوب غربي ماکو به دوره ساسانيان باز مي گردد. ازديگرآثار تاريخي اين شهرمقبره و کليساي طاطاوُس در دهستان چالدِران است که به نام کليسای ماري مقدّس هم خوانده مي شود. اين کليسا گنبدي هرمي شکل و برجي دوازده ضلعي دارد و متعلّق به قرن سيزدهم هجري(نوزدهم ميلادي) است.

مَهاباد

شهرستان مَهاباد در 873 کيلومتري غرب تهران، درجنوب درياچه اروميه بين نَقَده و مياندوآب واقع شده و داراي پستي و بلندي هايي است. آب و هواي آن در بخش کوهستاني سردسير و در قسمت هاي جلگه اي و جنگلي معتدل است. رودخانه مَهاباد، که ازکوه هاي مرزي ايران و عراق سرچشمه مي گيرد، پس از عبور از اين شهر به درياچه اروميه مي ريزد.

مَهاباد مرکز سکونت اقوام کُرد است. درگذشته دور به اين ناحيه ساوُج بُلاغ مُکري مي گفتند که مَهاباد مرکز آن بود. کتيبه اي به خطّ ميخي و زبان اورارتويي دراين ناحيه وجود داشته که به قرن نهم پيش از ميلاد مسيح مربوط مي شده است. سنگ قبري نيز درآن پيدا شده که آن را از آثار دوره ماد مي دانند. قبرستان هاي متعلّق به مردم عصرآهن نيز نشان مي دهد که مَهاباد ازقديم ترين روزگاران آباد و مسکون و مرکز تمدّني پيشرفته بوده است.

در زمان ناصرالدّين شاه قاجار شورش شيخ عُبيدالله از فرقه نقشبنديه، که جنگ هاي شيعه و سنّي را در پيداشت، دراين شهر روي داد و موجب خون ريزي و کشتار بسيار شد. اين رويداد که بيشتر ناشي از احساسات استقلال طلبي کردها در ايران و عثماني بود به لشکرکشي دولت و فرارشيخ عُبيدالله وگروهي ازپيروان او به عثماني انجاميد. برخورد نيروهاي دو دولت عثمانی و

روسیه تزاري در جنگ جهاني اوّل نیزاین ناحیه را دستخوش غارت و ویراني بسیار کرد. در جنگ ایران و عراق نیز مَهاباد کانون مهمّ نظامي بود و آسیب فراوان دید.

آثار باستاني ساوُج بُلاغ در دهکده آندَرکُش یا آندَرقاش درجنوب شرقي گردنه گُلگاتپّه یافت شده است. درنزدیکي این ویرانه ها دخمه اي به نام طاق راکا باقي مانده که شیوه سنگ تراشي آن به دخمه هاي دوره هخامنشي شباهت دارد. دخمه اي دیگر در نزدیکي مَهاباد، که به دوره مادها باز مي گردد، فضایي است دوطبقه دردل کوه با چهارستون و شامل چند قبر. از آثار مذهبي مَهاباد مدرسه شاه سلیمان صفوي است که در سردرآن کتیبه اي با خطّ رقاع تاریخ بناي آن را نشان مي دهد. نَقَده نزدیک مَهاباد نیز سرزمین حاصلخیزي است که موقع نظامي مهمّي دارد. جامِ طلایي حسنلو متعلّق به 600 سال پیش ازمیلاد از روستاي حَسَنلو در این منطقه به دست آمده است.

سلماس

سلماس در 854 کیلومتری تهران درجلگه ای کم ارتفاع قراردارد. آب و هوای آن معتدل و زمین آن سرسبز و حاصلخیز است. درکتاب های تاریخی از سلماس به زیبائی و خرمی شهر و بازارهای پر رونق آن یاد کرده اند. در این شهر آثار تاریخی مربوط به زمان هخامنشیان یافت شده است. هفت چشمه ی آب معدنی با خواص درمانی ، ستون خان تختی مربوط به زمان ساسانیان و کلیسای سنت ژرژ از دیدنی های این شهر است.

3. استان اَردَبیل

استان اَردَبیل با وسعتي حدود 17881 کیلومتر مربّع بین کوه هاي تالش در ساحل غربي دریاي خَزَر و مرز ایران با جمهوري آذربایجان واقع شده است. این استان درسال 1372خ/1993م. از استان آذربایجان جدا شد. طبیعت بارور و بسیار زیبائی به خصوص در نواحی کوهستانی دارد. دشت مغان درشمال استان اردبیل بین رود ارس و قسمتی از چین خوردگی کوه های تالش منطقه ی حاصل خیزی است که با تأسیس سازمان کشت و صنعت دشت مُغان درسال 1353ش (1974م) و استفاده از روش هاي مکانیزه و پیش رفته، بسیار موفّق بوده است. این ناحیه که اکنون سه شهر پارس آباد، بیله سوار و گرمی در آن قراردارد، فعال ترین بخش کشاورزی و صنعتی این استان است. کارخانه قند دشت مُغان مجهّزترین و مهم ترین کارخانه قند ایران وخاورمیانه به شمار می رود. جمعیت استان اردبیل 1247202نفراست که به زبان ترکی سخن می گویند و بیشتر آن ها مسلمان شیعه هستند. مرکز آن شهر تاریخی اردبیل و شهرستان های این استان عبارتند از: بیله سوار، پارس آباد، جرمی، نمین، خلخال و مشکین شهر.

اَردَبیل

شـهر اردبیل درفاصلهء 639 کیلومتری تهران مرکز اسـتان اردبیل اسـت. درمغرب این شـهر آتش فشـان خاموش سـَبَلان قرارگرفته که چشـمه هاي آبگرم فراوان در دامنه آن مي جوشـد. اَردَبیل یک نام اَوسـتایي به معني جایگاه یا سـرزمین مقدّس و پاک اسـت. درسـه فرسـنگي این شـهر آثار باسـتاني مربوط به دوازده تا شـانزده قرن پیش از میلاد مسـیح یافت شـده. به علاوه، سـنگ نبشـته اي مربوط به اقوام آرارات، که در قَرَه داغ به دسـت آمده، تاریخ این منطقه را تا قرن هفتم تا نهم پیش از میلاد عقب مي برد.

اقوام خَزَرکه از دیرباز سـرزمین هاي داخلي ایران را تهدید مي کردند و دربند مهمّ قفقاز درحدود باکو براي جلوگیري از پیش روي ایشـان سـاخته شـده بود، در قرن دوّم هجري (هشـتم میلادي) تا اَردَبیل پیش آمدند و شـهر را ویران کردند. درقرن سـوّم هجري(نهم میلادي) نیز این منطقه صحنه مبارزات طولاني و خونین بابک خُرّم دین باخلافت بغداد بود.



مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی (اردبیل)

ازاواخرقرن سـوّم هجري(نهم میلادي) یک سـلسـله از امیران ایراني ماوَراءالنَهر (اَشروسَـنِه)، منسـوب به خاندان آفشـین، درآذربایجان به قدرت رسـیدند که به ظاهر ازخلافت بغداد اطاعت مي کردند. ایشـان پس از مدتي کوتاه پایتخت خود را ازمراغه به اردبیل بردند. تا اواخر قرن چهارم هجري اَردَبیل شـهري بزرگ تر و آبادتر از تبریز بوده و بارویي اسـتوار داشـته اسـت. دراین زمان از اَردَبیل به عنوان شـهري بسـیار حاصلخیز با عسـل فراوان و مشـهور و بافت شـهري زیبا یادکرده اند. نواحي مختلف شـهر به شـکل صلیب درچهار راسـته سـاخته شـده و در وسـط چهار بازارمسـجد شـهر قرارداشـته اسـت. امّا، حملات پي در پی گُرجي ها درقرن هاي شـشـم و هفتم هجري(دوازدهم و سـیزدهم میلادي) و کشـتار و ویراني مغول اَردَبیل را از جمعیّت تهي و به ویرانه اي تبدیل کرد.

اوج شکوه آردَبیل از قرن نهم هجري با قدرت یافتن صفویان آغاز شد. شیخ صفي الدّین اردبیلي، جدّ صفویه، مهم ترین کانون تشیّع امامیه را دراین شهر بنیان نهاد. امیر تیمور گورکان درحمله هاي خود به ایران نسبت به خواجه علي ازجانشینان و فرزندان شیخ صفي الدین اظهار ارادت کرد و شهر آردَبیل را دارالامان خواند، یعني شهري که همه مردم ساکن در آن از آسیب و کُشتار درامان اند. رونق و آباداني آردَبیل از آن پس تا حمله عثماني ها و لشکرکشي هاي نادرشاه افشار روز افزون بود.

پادشاهان صفوي به خصوص شاه عبّاس بزرگ، باتقدیم هدایا و توجّه بسیار به مقبره شیخ صفي الدّین اسباب رونق بیشتر این شهر رافراهم آوردند. کتابخانه ی نفیسي که شاه عبّاس بزرگ وقف اردبیل کرد بعدها، هنگام جنگ هاي ایران و روس، به دست ژنرال پاسکیویچ افتاد و قبل از امضاي عهدنامه تُرکَمان چاي به عنوان غنایم جنگي به سَن پطِرزبورگ فرستاده شد. پس از صَفَویه، آردَبیل ارزش و اعتبار خودرا از دست داد و در دوره قاجار به تبعیدگاهي سیاسي بدل شد. عبّاس میرزا نایب السلطنه به کمک ژنرال گاردان در آردَبیل قلعه استواري ساخت و آن را مرکز فرماندهي خود درجنگ با روس کرد.

امروز آردَبیل شهري است کوچک که از آثار تاریخي و هنري با شکوه آن تنها بقعه شیخ صفي الدّین آردَبیلي و مجموعه اي از مسجدها و پل هاي متعلّق به دوره سَلجوقي برجاي مانده است. بافت تارعنکبوتي وخیابان هاي منحني آن، که هنوز بسیاري از خصوصیات هزارساله را درخود دارد، از ویژگي هاي معماري زیباي شهر آردَبیل به شمار مي آید. خلخال خلخال در کوهستان های غرب تالش در استان اردبیل قراردارد. آب و هوایش در تابستان معتدل و در زمستان سرد و برفی است. وجود چشمه های آب گرم و آب معدنی سلامت بخش، آب و هوای لطیف همواره مسافر های زیادی را از جمله برای ورزش های زمستانی به آن جا می کشاند. شال پشمی از صنایع دستی رایج این شهر است که شهرت زیاد دارد.

مشکین شهر

مشکین شهر در غرب اردبیل و شمال کوه سبلان قرار دارد. دربیشتر نواحی آن اقوام مختلف گله دار گشت و گذار می کنند و به طور کلی اقتصاد آن برپایه ی کشاورزی و پرورش دام و پرندگان استوار است. صنایع دستی این شهر شامل بافت انواع فرش، گلیم، جاجیم، شال و درست کردن اشیاء چوبی و فلزکاری است. از دیدنی های مشکین شهر قصر ارشاک و نقش برجسته ی شاپور دوم متعلق به دوره ی ساسانی و خانقاه شیخ حیدر است. چشمه های آب گرم و گوگردی آن نیز با خواص پزشکی مورد استفاده قراردارد..

4. استان اصفهان

استان اصفهان، بامساحتي حدود 107027 کیلومترمربّع، منطقه وسیعي است درمرکز ایران میان استان هاي مرکزي، سِمنان، فارس، یزد، خراسان جنوبی، لُرستان، خوزستان، چهارمَحال بختیاري

و کُهگيلويه و بُويراحمد. اين استان در دامنه شرقي کوه هاي زاگرُس قرار دارد. بلندترين نقطه آن شاهان کوه با0404 متر بلندي از سطح درياست. درّه طولاني زاينده رود از مغرب به مشرق با بلندي هاي زاگرُس محصور شده و جلگه وسيع حاصل خيزي را پديد آورده که استان اصفهان است.

زاينده رود پس از گذشتن از اصفهان به باتلاق گاوخوني درجنوب شرقي فرو مي رود. آب اين باتلاق شور و اطراف آن نيزار است. جلگه وسيع زاينده رود ازآبادترين و پُرجمعيّت ترين مناطق ايران، درقسمت هاي شمالي کمي خشک است و به تدريج در جنوب آب و هواي معتدل مرطوب پيدا مي کند. علاوه بر زاينده رود، که از کوه هاي بختياري سرچشمه مي گيرد، رودخانه هاي ديگري نيز در استان اصفهان جريان دارد. بر روي زاينده رود، ازسرچشمه تا گلوگاه آن، بيست وهشت پُل وشش بند زده شده است. بسياري از اين پل ها درداخل شهراصفهان و برخي از آنها در خارج شهر قراردارند. پل خواجو، پل زمان خان و سي وسه پل ازجمله آثار تاريخي بنا شده بر اين رودخانه است. بخش مهمّي از آب زاينده رود از تونل کوهرنگ، درارتفاع 2700 متري، تأمين مي شود. در زمان صَفَويه علاوه بر اقداماتي که براي تأمين آب زاينده رود از کوهرنگ شد، با تعبيه نوعي شبکه بندي دقيق فني، تقسيم آب زاينده رود چنان به نظم و قاعده درآمد که هنوز هم به همان ترتيب برجاي مانده است. در 107 کيلومتري غرب اصفهان بر روي زاينده رود سدّي زده شده که علاوه بر تأمين آب مصرفي کارخانه ذوب آهن، درتوسعه کشاورزي منطقه و توليد نيروي برق نيز به کار مي آيد. اطراف رودخانه زاينده رود بيشه هاي زيبا و چراگاه هاي سرسبز و وسيع با انواع گياهان براي تغذيه دام وجود دارد.



پل خواجو بر زاينده رود

استان اصفهان از صادرکنندگان ميوه درختي، غلاّت، برنج، سيب زميني، گندم و جو و ساير توليدات کشاورزي مانند عسل، ماهي پرورشي و دام است. به علاوه، اين استان ذخاير معدني بسيار سرشاردارد که بيشتر آنها در دست بهره برداري است، مانند معادن سرب و روي، طلا، تالک، زغال سنگ، آهن و سنگ چيني. موقع برجسته بازرگاني منطقه و فراواني نيروي ماهر و

مبتكر انساني در آن نيز ازعوامل توسعه و ثروت اين استان است. صنايع دستي و ماشيني اصفهان توسعه در حد قابل ملاحظه ای درحال توسعه و پيشرفت روزافزون است. كارخانه ذوب آهن اين شهركه درزمان سلطنت محمد رضاشاه در برابر فروش گازبه اتّحاد جماهيرشوروي(سابق)ساخته و مورد بهره برداري قرارگرفته، از مهم ترين آنها ست. استان اصفهان 4395645 تن جمعيّت دارد. بيشترمردمان اين استان مسلمان شيعه هستند و به زبان فارسي و تركي سخن مي گويند. گروه بزرگي از ارامنه و يهوديان نيز دراين استان اصفهان ساكن اند. استان اصفهان داراي 18 شهرستان است از جمله: اصفهان (مركز استان)، اردِستان، خوانسار، سِميرُم، فَريدَن، فريدون شهر، فلاوَرجان، شهرضا يا قُمشه، دهاقان (سِميرُم سُفلي)، كاشان، گلپايگان، خميني شهر (سِدِه)، نائين، نَجَف آباد و نَطَنز.

اصفهان شهرزيبا وتاريخي اصفهان درمركز ايران ميان دامنه هاي شرقي زاگرُس و كوه هاي مركزي قراردارد و فاصله آن تا تهران 424 كيلومتراست. بخشي ازشهراصفهان درجلگه آبرفت زاينده رود واقع شده و بخش ديگر آن تا دامنه هاي كوهستان امتداد دارد. آب فراوان زاينده رود، هواي معتدل ومطبوع و فصل هاي چهارگانه منظم از خصوصيات طبيعي اين شهر است.

اصفهان شهري است باستاني كه بنايش را به تَهمورث ديوبند نسبت مي دهند. در افسانه ها، اصفهان يا سپاهان رامركزسپاهي گري ايران خوانده اند، جايي كه كاوه آهنگر، پس ازپيروزي فريدون بر ضَحّاک، برآن فرمانروا گرديد. در زمان هَخامَنِشيان اصفهان جايگاه اشراف وخاندان هاي هفتگانه سلطنتي شد. در دوره ساسانيان اين شهر به دژ استواري مبدّل گرديد كه مركز سپاه و انبار اسلحه و تجهيزات بود. اصفهان هنگام حمله اعراب از دو بخش بزرگ جداگانه تشكيل مي شد. يكي شهر جِي و ديگري يهوديه. اين شهر در بيشتر دوره های تاريخ ايران مركز مهمّ اقتصادي، سياسي، و نظامي كشور بوده است. نوشته اند كه درصدر اسلام حَجّاج بن يوسف ثقفي هنگام دادن حكم فرمانروايي اصفهان به يكي ازسرداران خود گفته بود: «تورا فرمانروايي شهري دادم كه سنگش سرمه ومگسش زنبور عسل و علفش زعفران باشد.»

درنيمه قرن سوّم هجري(نهم ميلادي) مردم اصفهان به كيفر شورش برضد خليفه بغداد قتل عام شدند. در زمان حكومت آل بويه اين شهر رونق و آباداني بسيار يافت و پايتخت رُكنُ الدوله يكي از برادران آل بويه گرديد. اصفهان تا زمان سلطنت مسعود غَزنَوي در دست جانشينان آل بويه ماند. علاءالدوله كاكويه اميري كه ابن سينا سال هاي پايان زندگي خويش را دردربار او گذراند و **دانشنامه علايي** را به نام او كرد از اين خاندان بود.

اصفهان درنيمه دوّم قرن پنجم هجري(يازدهم ميلادي) پايتخت سلطان ملكشاه سَلجوقي شد. سلطان و وزيرش خواجه نظام الملک، اصفهان را در عهد خود به يكي از مهمترين و آبادترين شهرهاي روزگار بدل كردند. مهمترين واقعه اي كه در قرن ششم هجري (دوازدهم ميلادي) دراصفهان رخ داد به آتش كشيده شدن مسجد جمعه وكتابخانه معتبرآن توسط پيروان اسماعيليه بود كه پيش از آن ازقلعه شاهدِژ بيرون رانده شده و آزار ديده بودند.

درحمله مغول اصفهان آسیب بسیار ندید، زیرا جنگي که در نزدیکي اصفهان بین سپاهیان سلطان جلال الدین مَنکِبِرني و مغول درگرفت نیروي هردوطرف را به شدّت کاهش داد. امّا درزمان امیرتیمورگورکان اصفهان شاهد قتل عام دهشتناکي بود زیرا به دستور تیمور بیش از هفتاد هزار تن را دراین شهر کشتند و از سرهاي کُشتگان مناره ها برپا کردند.

شکوهمند ترین دوره تاریخ اصفهان در زمان صَفَویّه و هنگامي است که شاه عبّاس بزرگ در سال 1007ه ق (1598م) آن را، به جاي قزوین، پایتخت ایران کرد. اندکي بعد به فرمان وي حدود دوهزارتن از ارامنه جُلفا در ساحل رود آرَس را به محلّي به همین نام درساحل جنوبي زاینده رود کوچ دادند. دراین زمان جهانگردان و سفیران اروپایي که به ایران مي آمدند از زیبایي و آباداني و شکوه اصفهان به حیرت مي افتادند. از خلال نوشته هاي ایشان مي توان به شکوه این شهر درآن روزگار پي برد. وسعت و زیبایي ساختمان ها وباغ هاي اصفهان پس از شاه عبّاس اوّل تا آخر دوره صَفَوي رو به افزایش بود. امّادرحمله افغان شهر رو به ویراني نهاد. از آن پس در زمان نادرشاه افشارتا دوره قاجار پایتخت از اصفهان به مشهد، شیراز، و سرانجام تهران منتقل گردید و اصفهان دیگر اعتبار گذشته خودرا باز نیافت.

در دوره قاجاربسیاري از آثار دوران صَفَوي به دستور ظِلّ ّالسلطان، پسر ناصرالدّین شاه، خراب شد تا ازمصالح آن کاخ معروف به پارک ظِلّ السلطان درتهران ساخته شود. در دوره پهلوي بسیاري از آثار تاریخي و هنري اصفهان که روبه ویراني رفته بود بازسازي شد و این شهر به سبب موقع مهمّ صنعتي و کشاورزي خود و قرار گرفتن بر سر شاه راه هاي نظامي و بازرگاني دوباره رو به رونق و آباداني گذاشت.

اصفهان، بامجموعه اي از آثار تاریخي و هنري بسیار نفیس، همواره ازمهمترین کانون هاي جلب مسافران و جهانگردان بوده است. بعضي از صاحب نظران برآنند که اصفهان یکي از زیباترین و دیدني ترین شهرهاي جهان است. پروفسورآرتورپوپ(Arthur Pope) باستانشناسِ معروف، این شهر را زیارتگاه مشتاقان هنر خوانده است.

آرامگاه وی و همسرش به وصیت خود ایشان در حاشیه ی زاینده رود قراردارد. ازجمله آثار تاریخي و پرشکوه اصفهان آتشگاهي درنزدیکي اصفهان است که از دوره ساساني برجاي مانده، دیگر چند پل بر روي زاینده رود که هریک ازجهت معماري در نوع خود شایان توجه است. اساس ساختمان پل خواجو را متعلّق به دوره ساسانیان مي دانند که بعدها درزمان دیلَمیان و سَلجوقیان تکمیل شده است. مسجد جامع عتیق اصفهان مجموعه اي از بناها و تزیینات هنري دوره هاي مختلف را یک جا گردآورده و ازشاهکارهاي معماري دوره اسلامي است. مناره مسجد بَرسیان واقع در42 کیلومتري مشرق اصفهان و مناره چهل دختران با تزیینات آجري وکتیبه اي به خط کوفي و آثار دیگر از دوره سَلجوقي در نزدیکی هاي شهراصفهان نیز اهمیّت تاریخي بسیار دارد. منار معروف دیگر در اصفهان منارجنبان است که به سبک دوره مغول ساخته و برسنگِ قبر آن تاریخ

716ه ق (1216م) كنده شده. هرگاه يكي ازدو مناره ى اين آرامگاه را تكان دهند مناره ديگر وحتي تمام ساختمان مي جنبد به همين جهت ساختمان به منارجنبان شهرت دارد. از دوران مغول، تيمور، آل مظفّر و آق قويونلو و ديگرخاندان هاي فرمانرواي اين منطقه نيز آثار تاريخي بسيار جالب توجّه در اصفهان و اطراف آن باقي مانده است.

امّا، زيباترين بخش ديدني هاي تاريخي اصفهان مربوط به دوره صَفَوي است. از مهم ترين آنها مدرسه نادرشاه (مسجد چهارباغ) و كاروانسراي پشت آن و نيز مسجد مقصود بيک يا ظُلَمات از بناهاي زمان شاه عبّاس بزرگ است كه با داشتن محراب نفيس و كتيبه اي به خطّ عليرضاعبّاسي، خوش نويس معروف آن دوره، نامدار است. ميرعِماد، خوش نويس ديگر اين دوره، در يكي از حجره هاي اين مسجد دفن شده است.

ازنقاط زيباي شهر اصفهان كه به دستور شاه عبّاس بزرگ ايجاد گرديد، ميدان شاه يا ميدان نقش جهان است كه500 متر درازا و 160متر پهنا دارد. در اطراف اين ميدان مغازه ها وكارگاه هاي هنرمندان در دوطبقه بنا شده است. مسجد شاه يا مسجد سلطاني درجنوب اين ميدان از نظركاشي كاري و بلندي مناره ها و عظمت گنبد يكي ازشاهكارهاي معماري قرن يازدهم هجري(هفدهم ميلادي) و بلكه همه قرون به شمار مي آيد. مسجدشيخ لطف اّللّه، درمشرق ميدان نقش جهان، با كتيبه هايي به خطّ عليرضا عبّاسي نيزاز زيباترين آثار شهر اصفهان است. عالي قاپو و كاخ چهل ستون با تالارهاي آينه و ايوان هاي بلند از بناهاي دوران شاه عبّاس اوّل و دوّم صفوي، براي تشريفات درباري ساخته شده است.



كاخ عالی قاپو

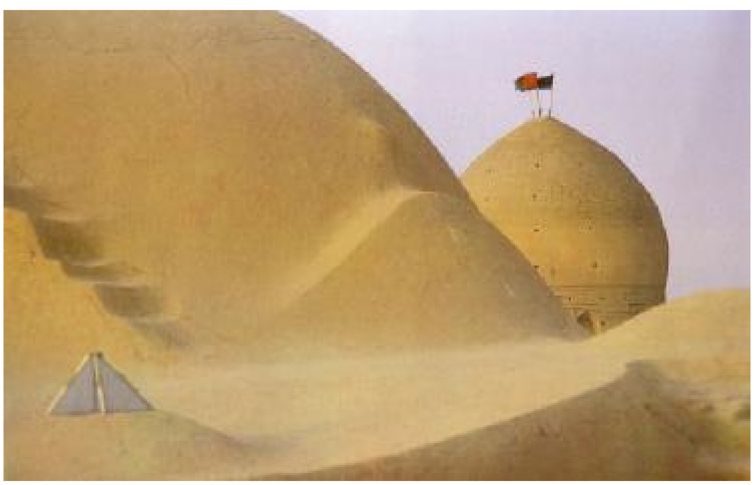
كاروانسراهاي بسيار، هريک درنهايت زيبايي و وسعت، هنوز ازآن دوره برجاي مانده ومورد استفاده است. درانتهاي جنوبي خيابان چهارباغ، بر روي زاينده رود،سي و سه پل قراردارد كه چون اللّه ورديخان، يكي از سرداران معروف شاه عبّاس بزرگ، مأمور ساختمان آن شده بود به پل اّللّه

ورديخان نيز شهرت يافته است. اين پُل300 متر طول و 14 متر عرض دارد و در نوع خود از لحاظ زيبايي و استواري شاهكار معماري است.

از دیگر نقاط تاریخی و بسیار دیدنی، کلیسای وانک واقع در ناحیه ی جلفاست که امروزه به شهر اصفهان پیوسته. این کلیسا افزون بر تقدس مذهبی که برای همه ی ارمنیان جهان دارد، هم به واسطه ی ساختمان باشکوه و هم از جهت گردآمدن آثار ارزندهء هنری درآن موزه ای ارزشمند است که آثار تاریخی و مذهبی بسیاری ازمسیحیان ایران را در خود گرد آورده. مسجدها و مدرسه هاي علوم ديني بسيار و پل ها و کلیساها از ديگر آثار تاريخي و تماشايي شهر اصفهان است که همراه با انبوه اجناس هنري و صنايع دستي ممتاز و گوناگون مي تواند هرجهانگرد ايراني يا خارجي را روزها و بلکه ماه ها به خود مشغول دارد. شهر اصفهان، علاوه بر جنبه تاريخي و هنري ارزنده خود، به واسطه رونق صنعت، تجارت، و جهانگردي در رديف مهم ترين شهرهاي ايران است و باداشتن دانشگاه ومدارس قديمي يکي از کانون هاي عمده تعليمات مذهبی و دانش و فرهنگ کشور نيز به شمار مي رود.

كاشان

كاشان شهري است درجنوب كوير و درياچه قم كه تا تهران 258 كيلومتر فاصله دارد. كوه هاي مركزي ايران از كنار اين شهر مي گذرد و بلندترين قلّه آن كوه كَركَس درجنوب شرقي كاشان واقع شده. آب و هواي كاشان دربخش كوهستاني سردسيري و در نواحي دامنه جلگه به ويژه حاشيه ی كويرگرمسيري است. دو رودخانه كوچک كم آب، يكي قَمصَر رود و ديگري قهرود، از اين ناحيه مي گذرد.



كاشان

كاشان از شهرهاي بسيار قديمي ايران است. تپه هاي سيالَک يا سيلَک در سه کيلومتري جنوب غرب اين شهر قراردارد. درکاوش هاي باستاني، آثار بسيارمهمّي از تمدن پيش رفته مردم اين سامان طي 4500 سال گذشته يافت شده است. دراسناد زمان ساسانيان، تعداد سربازهايي راكه ازاين شهر می گرفته اند تا بيست هزار تن برآورد شده است. در دوره هاي اسلامي كاشان را شهري کوچک باعقرب هاي خطرناک نوشته اند که درآن کاسه هاي لعاب دار زيبايي به رنگ آبي ساخته و به شهرهاي ديگر فرستاده مي شود.

كاشان، مانند ديگر شهرهاي ايران، از حملات پي درپي قبايل ترک آسيب بسياردیده است. درتاخت و تاز هُلاکوخان، خواجه نصيرالدّين طوسي توانست با جلب احترام خان مغول نسبت به وجود بابا افضل كاشاني، از بزرگان صوفيه، سپاهيان را از کشتار مردم باز دارد. درحمله اميرتيمور نيز حاکم كاشان با حُسن تدبير از کشتار مردم جلوگيري کرد. با روي کار آمدن صَفَويان، كاشان که يکي از مراکز مهمّ شيعيان بود رو به آباداني نهاد. با وجود چند زلزله سخت که به كاشان و روستاهاي اطراف آن آسيب فراوان وارد آورده اين شهرکوچک راهمچنان به خاطر وجود آثار تاريخي و فرآورده هاي صنعتي بايد شهري با اهميّت دانست. گلاب قَمْصَر، انواع پارچه هاي گران بها، كاشي و فرش هاي پشمي وابريشمي از بهترين نوع، ازمحصولات برگزيده كاشان است.

درمشهد اردهال نزدیکی كاشان هرساله مراسم قالی شویان برگزارمی شود که به باور محلی جنبه ی مذهبی دارد. گروه زیادی از مردم محل و وابستگان آن ها هرساله از نقاط مختلف جهان برای شرکت در مراسم عاشورا و قالی شویان به كاشان می آیند. مراسم گلاب گیران در قمصر یکی دیگر از شهرهای نزدیک كاشان نیز هرسال درفصل بهار، اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت ماه مسافران بسیاری را به محل می کشاند.



روستای تاریخی ابیانه نزدیک كاشان

از آثار تاريخي اين شهر دو آتشكده متعلّق به دوره ساسانيان، مسجد جامع و مناره هاي منتسب به دوره سَلجوقي و آثاري از عهد ايلخانيان مغول و تيموريان رامي توان نام برد. مقبره امام زاده حبيب بن موسي (ع) از آثار قرن هفتم هجري وآرامگاه شاه عبّاس بزرگ ازديگر آثارتاريخي كاشان است. باغ شاه، باغي وسيع و پُرآب و درخت، واقع درناحيه اي به نام فين در شش كيلومتري جنوب غربي كاشان نيز به عهد صَفَويّه و زنديّه بازمي گردد. امير كبير در حمّام همين باغ كشته شد. علاوه براين ها، از دوره قاجاريه نيز درشهر كاشان آثاري قديمي، از آن جمله گنبد عظيم و مناره هاي بلند مدرسه آقا، برجاي مانده است. خانه ی بروجردی ها و طباطبائی ها نيز با معماری زيبا و قديمی خود از ديگر آثار ديدنی كاشان و اطراف است.

گلپايگان

گلپايگان يكي از شهرهاي تاريخي استان اصفهان است. اين شهر بين آليگودرز، نجف آباد، خُمين و محلاّت و درفاصله 352 كيلومتري تهران قراردارد. سلسله كوه هاي مركزي و رود قبله، كه ازكوه هاي جنوبي خوانسار سرچشمه مي گيرد، از گلپايگان مي گذرد. نزديک يكي از روستاهاي اطراف شهربر روي اين رودخانه سدّ مهمّي بسته شده است. آب و هواي گلپايگان درنواحي كوهستاني سردسيري و در نواحي جلگه اي معتدل است.

گلپايگان، كه عرب ها آن را جُرفاذَقان تلفّظ مي كردند، ازشهرهاي قديمي ايران است و نام آن درآثار مربوط به دوره ساساني آمده. امّا آثار تاريخي اين شهر همه به دوره هاي اسلامي بازمي گردد. مسجد جامع گلپايگان از آثار محمد بن ملكشاه سَلجوقي است كه چند كتيبه به خط كوفي دارد. مناره اي بلند، از آثار دوره سَلجوقي، با كتيبه اي آجري نيز دراين شهر است. اين مناره با دو در، از بلندترين مناره هايي استكه درايران ساخته شده. امامزاده سيدالسادات و بُقعه هفده تن از ديگر آثار تاريخي گلپايگان است. براين بناي اخيركتيبه اي به خط فارسي در وصف شاه عبّاس بزرگ ديده مي شود.

5. استان ايلام

استان ايلام در غرب ايران، با مساحتي حدود20151 كيلومترمربّع و جمعيّتي نزديک به 538877 نفر، بين استان هاي كرمانشاهان، خوزستان و لُرستان واقع شده و ازجنوب و مغرب با كشور عراق 425 كيلومترمرزمشترک دارد. رشته جبال زاگرُس در امتداد شمال غرب به جنوب شرق، اين استان را به دو قسمت مي كند و ارتباط شهرها را بامركز استان دشوارمي سازد. نيمه شرقي وشمال شرقي منطقه ازكوهستان ها ونيمه غربي آن ازمناطق كم ارتفاع دشت هاي گرمسير منطقه مِهران و دِهلُران تشكيل شده است. دشت هاي حوزه شرقي، يعني شهرستان ايلام، به سبب دسترسي به آبهاي سطحي محلّي مناسب، براي پديد آمدن شهرها و آبادي هاي پرجمعيّت است.

آب و هواي ايلام در دو ناحيه مختلف كاملاً متفاوت است. مناطق مرتفع زاگرُس، كه دراين استان «كبيركوه» خوانده مي شود، سردسير و دشت هاي جنوب و غرب گرمسير است. بادهاي خشک و سوزان صحراي عربستان نيز در تابستان به مناطق غربي وجنوبي نفوذ مي كند و برخشكي وگرمي هوا مي افزايد. دراين ميان دامنه هاي دينار كوه، حدّفاصل دشت هاي كم ارتفاع، به علّت تنوّع آب و هوا و جنگل هاي انبوه كوهستاني، به عنوان چراگاه هاي خوب منطقه مورد بهره برداري عشاير و دام داران قرار مي گيرد و ييلاق و قشلاق سالانه عشاير دراين نواحي انجام مي شود.

ايلام استاني پرآب و مهم ترين رودخانه آن سيمَره بخشي از شاخه رود بزرگ گاماسياب است. علاوه براين، از آب هاي زير زميني استان با چاه هاي عميق و نيمه عميق بهره برداري مي شود. مردم ايلام كه بيشتر آنها را ايلات كُرد و لُر تشكيل مي دهند به دام داري و كشاورزي ديم و كشت گندم و جو اشتغال دارند. دانشكده دام پروري ايلام درسال 1355ش (1976م)گشوده شد. با اين همه، كمبود نيروي انساني ماهر و نيمه ماهر در همه زمينه ها از مهمترين علل عقب ماندگي اين استان بوده است. گرچه اين منطقه با داشتن معادن سنگ هاي ساختماني، نفت، قير، زغال سنگ، آهن، گاز طبيعي، گوگرد و تيزاب ثروتي انباشته دارد، امّا اين معادن هنوز چنان كه بايد شناسايي نشده ومورد بهره برداري قرار نگرفته اند. به طور كلّي، استان ايلام با وجود تنوّع آب و هوا و وضع اقليمي مناسب و معادن فراوان، ازنظر اقتصادي چندان رونق نيافته و درسال هاي جنگ ايران و عراق نيز به منابع طبيعي و انساني آن آسيب بسيار وارد آمده است.

مردم ايلام بيشترمسلمان و شيعه دوازده امامي هستند و اقليتي نيز از اهل تسنّن و اديان ديگردرآن ساكن اند. مردم اگرچه اغلب زبان فارسي را مي فهمند امّا به زبان هاي كُردي و لُري و عربي سخن مي گويند. مطابق آخرين تقسيمات كشوري استان ايلام 7 شهرستان دارد از جمله: ايلام (مركز استان) درّه شهر، دِهلُران، شيروان، چَرداوُل و مِهران.

ايلام

شهرستان ايلام، مركز استان ايلام كه تا تهران 801 كيلومترفاصله دارد، تا سال 1315ش(1936م) منصور آباد پشت كوه نام داشت. اين شهر ميان اسلام آباد غرب، خرّم آباد، و مِهران واقع شده و از مغرب به مرز ايران و عراق محدود است و آب و هوايي معتدل دارد. روده ايي كه از كنار اين شهر مي گذرند همه از كبيركوه سرچشمه گرفته و به رودخانه سيمَره مي ريزند.

اهميّت شهرستان ايلام بيشتر به خاطرتمركز داد و ستد و امور اداري عشاير و بازرگاني محلّي درآن است. ازنظرتاريخي ايلام درمنطقه تمدّن هاي باستاني قرار دارد. پيدا شدن پيكره ها و الواح گلی با نقش اناهيتا متعلق به حدود هفت قرن پيش از ميلاد مسيح از آن جمله است. در دامنه ی كبيركوه، درسرآبكلان شيروان نيز بقاياي شهرهاي قديمي دوران ساساني شناسايي شده. طاق

فرهاد وشيرين بين راه سومارو تنگ چوبين، يا شكارگاه بهرام چوبين، دراين منطقه به همين دوران باز مي گردد. مهران مهران يكی از شهرهای استان ايلام درمرز عراق و حدود صد كيلومتری بغداد قرار دارد. اين شهر با نزديک به پنجاه هزار جمعيت درسال 1365خ/1986م. درجنگ به تصرف عراق درآمد، اما كمتر از يک ماه بعد آزاد شد. اين شهر محل رفت و آمد زائران به اماكن مقدسه ی شيعيان به خصوص زيارت حرم امام حسين دركربلا است.

6. استان بوشهر

استان بوشهر، با مساحتي حدود 23168 كيلومترمربّع و جمعيّتي نزديک به808482 تن، درجنوب ايران وحاشيه خليج فارس واقع است. اين استان درجلگه بين دنباله كوه هاي زاگرُس درشمال و شمال شرق و خليج فارس درجنوب قرار گرفته و با استان هاي خوزستان، كُهگيلويه و بُوير احمد و هرمزگان همسايه است. آب و هواي آن در نوارساحلي گرم و مرطوب و درقسمت هاي داخلي گرم و خشک صحرايي است. طوفان هاي خليج فارس اغلب به گرمي هوا مي افزايد. به علت عبور رودخانه ها از شوره زار بيشتر آب هاي جاري منطقه براي نوشيدن و كشت مناسب نيست و زمين از پوشش گياهي ناچيزي برخوردار است و به همين سبب كمبود مواد غذايي در اين استان كاملاًمحسوس است. با اين همه، در اين استان ازچوب درختان گرمسيري براي ساختن كشتي و قايق استفاده مي شود. امّا، در بُرازجان، تنها منطقه كشاورزي استان، تنباكو و خرما وغلات و سبزيجات به عمل مي آيد. شاهرگ اقتصادي بوشهرماهيگيري و صيد ميگو است كه بهترين نوع آن در دنيا در خليج فارس يافت مي شود.

استان بوشهر از نظر معادن بسيار غني است. پيش از انقلاب، پالايشگاهي براي استفاده از منابع عظيم گاز طبيعي كَنْگان در دست ساختمان بود كه بعد از توقف زمان جنگ اكنون تكميل شده و فعال است. نفت استخراج شده از ذخاير بزرگ نفت استان برای بارگيری نفتكش ها از راه لوله به اسكله خارْک منتقل مي شود.

كارخانه های فلزكاری، پارچه بافی، سيمان و تهيه ی كود كياهی نيز در بوشهر مشغول به كار است. در كارگاه های قالی بافی نيز عدهء قابل توجهی كار می كنند.

ساكنان بوشهر به زبان فارسي با لهجه محلّي و يا به زبان عربي گفتگو مي كنند. به واسطه ی موقعيت بندری در اين شهرنژادها و اقوام گوناگون سكونت دارند كه اگرچه جذب جامعه ی ايرانی شده اند ، اما تأثيرهای ژنتيک و فرهنگی نيز از خود گذاشته اند. بزرگترين اين گروه ها را سياه پوستان افريقائی تشكيل می دهند. به دليل موقع نظامي اين استان و وجود شركت هاي نفتي و پروژه هاي صنعتي در آن، نيروهاي فعّال استان هاي مجاور و مناطق ديگر به اين منطقه جذب مي شوند. امروزه بنادر اين استان ، به خصوص بندر بوشهر و گناوه كه پيش ازآن جندان فعال نبود، بر اثر آسيبي كه در جنگ ايران و عراق به بنادر ديگر وارد آمد ، اهميّت بيشتري يافته اند.

شهرستان هاي استان بوشهر عبارت است از: بوشهر(مركز استان)، دشتِستان(بُرازجان)، گناوه، كَنگان، دشتي و تنگستان، ودَير. جزيره خارْک نيزبه اين استان تعلّق دارد.

بندر بوشِهر

اين بندر، كه درجلگه اي وسيع ميان دريا و بلندي هاي ساحلي ساخته شده، در كرانه خليج فارس درسمت جنوب بهبهان و بُرازجان و باختر فيروز آباد قرارگرفته است و تا تهران 1218 كيلومتر فاصله دارد. آب و هواي بوشِهر گرم ومرطوب است و از آب چند رودي كه پيرامون آن جاري است به علت شوري زياد نمي توان بهره برداري كرد.

بوشِهراز نخستين قرن هاي اسلامي محلّ رفت و آمد دريايي بوده است. نادرشاه افشار به سال 1146ه (1733م) آن را به صورت پايگاه دريايي ايران درخليج فارس درآورد. پس از اين تاريخ، كمپاني هاي هند شرقي بريتانيا و هلند تجارت خانه هاي خود را از بندرعبّاس به بندر بوشِهر آوردند و موجب رونق بازرگاني اين بندر شدند. درزمان كريم خان زند اهميّت اين شهر فزوني يافت، زيرا راه كاروانرو شيراز، پايتخت زنديه، بدان مي پيوست. درزمان ناصرالدين شاه قاجار، انگليس ها براي مقابله با حمله سپاه ايران به هَرات، جزيره خارْک و بندر بوشِهر را اشغال كردند. پس از عقب نشيني ايرانيان از افغانستان، تخليه بوشِهر نيز در قرارداد صلح بين دوكشور گنجانده شد. اما پس از آن انگلیسی ها از تعهد خروج سرباز زدند و سربازان ایشان پیوسته در خاک ایران رفت و آمد می کردند. عاقبت مردم محلی به رهبری رئیس علی دلواری با شبیخون به کشتی هاو واردن آوردن تلفات ازجمله کشتن فرمانده آنان را ناچار به تخلیه ی خاک ایران نمودند. درزمان سلطنت رضاشاه، كشيدن راه آهنِ سراسري ايران از بندر تُركَمَن (بندرشاه) به بندرخمینی درجنوب و توسعه بندر خُرّمشهر، بوشِهر را از اهميت انداخت. امّا درسال هاي اخير براثر جنگ باعراق -كه به ويراني كامل خُرّمشهر انجاميد- بندرهاي بوشِهر و گناوه، درنزديكي آن، دوباره مركز رفت و آمد كشتي ها و حمل كالاي بازرگاني شد و ديگر بار موقع نظامي و تجاري مهمّي يافت.

ذخایرنفتی و تأسیسات کشف و استخراج گاز پارس در جنوب بوشهر که در دهه های اخیر راه اندازی شده بزرگترین حوضه ی گاز طبیعی منطقه را دارد و سرمایه گذاری کلانی روی آن صورت گرفته است.

در سال 1354خ/1975م. قرارداد ساختمان نیروگاه اتمی در دوازده کیلومتری بوشهربین دولت ایران و شرکت زینس آلمان به امضا رسید. درزمان وقوع انقلاب اسلامی 50% آن به پایان رسیده بود. درجنگ باعراق راکتور اتمی بر اثر بمباران از بین رفت. پس از پایان جنگ به دلایل سیاسی جمهوری اسلامی ناچار شد برای تکمیل ساختمان آن با روس ها قرارداد ببندد. نگرانی از دستیابی جمهوری اسلامی به تسلیحات اتمی باوجود انکار آن از سوی دولت و مذاکرات بین ایران و اتحادیه ی اروپا در این زمینه اکنون درجریان است.

بناهاي تاريخي بوشِهر، که همگي جنبه مذهبي دارند، دردوران اسلامي تاريخ ايران ساخته شده اند، از آن جمله بُقعه خواجه خضر و مسجد کوفي و مسجد جمعه. از ديگر آثار تاريخي نزديک به بندر بوشِهر آتشکده کوه بند دربيست کيلومتري خورموج است که دردل کوه کنده شده وتالاري چهارگوش با آتشداني گرد دارد. بندر بوشِهر درکنار يکي از کانون هاي بسيارمهمّ تمدّن باستاني واقع شده است. ريشهر، دردوازده کيلومتري بندربوشِهر، بيش از دوهزارسال پيش از مسيح وجود داشته و بر سر راه دريايي شوش به موهِنجودار و درآن سوي سِند واقع بوده است. يادگارهاي ايلاميان و بازمانده بناهاي تاريخي عهد ساسانيان را در ريشهر مي توان يافت. علاوه براين ها، درزمان سِلوکيان نيز دراين ناحيه شهري به جاي شهر کهنه ايلامي ساخته شده است.

براساس يافته هاي باستان شناسان تمدّن ريشهر را مي توان در رديف تمدّن شوش دانست. تابوت هاي سفالي يا خمره هاي بزرگ، که اسکلت انسان درون آنها يافت شده، و نيز کتيبه هاي ميخي بابِلي از نشانه هاي پيشينه ی تاريخي اين شهراند. قديم ترين تمبرهای پستی ايران در سال 1915به وسيله ی انگليس ها که ايران را در اشغال داشتند چاپ شده است. بدين جهت امروزه مجموعه داران تمبرهای پستی اين شهر به واسطه ی دردست داشتن تمبرهای قديمی شهرت بسيار دارند.

تنگستان

تنگستان که مرکز آن احرام نام دارد منطقه ای است با وسعت 2215کيلومتر مربع و جمعيت حدود 59000نفر در57 کيلومتری بوشهر.چشمه های آب گرم اطراف آن مورد استفادهء مردم محل است. در اطراف اين شهر گرم و مرطوب ساحلی، دلوار زادگاه رئيس علی دلواری کشاورز تنگستانی قراردارد. وی درسال 1915برضد پيشروی سربازان انگيسی در داخل خاک ايران قيام کرد و به ياری مردم آن ها را شکست داد. ميارزات او در اندک زمان از آن روستای کوچک تا کازرون و فيروز آباد فارس گسترش يافت. گفته اند می خواست با اجازه ی حکومت بحرين را نيز از انگيس ها بازپس بگيرد. اما درهمان سال ترور شد و جنازه اش را در نجف به خاک سپردند. موزه ی رئيس علی در دلوار، همان محلی که مردم برای جنگ با انگيس ها آماده می شدند، ساخته شده است.

جزيره خارْک

خارْک ازجزايرخليج فارس است که در فاصله 60 کيلومتري شمال غرب بندربوشهر واقع شده و جزئی از استان بوشهر است . اين جزيره، که مساحتي تنها حدود 50 کيلومترمربّع دارد عميق ترين بندر نفتی جهان است و بزرگترين نفت کش ها امکان پهلو گرفتن در کنار آن را دارند. از سه هزار سال پيش از مسيح شناخته بوده و جزو قلمرو ايلام به شمار مي آمده است. با کشيدن لوله نفت از گچساران به اين جزيره، خارْک مهمترين بندر بارگيري نفت ايران شد و رفت و آمد

روزانه نفتکش هاي غول پيکر اهميّت اقتصادي بدان بخشيد. درجنگ ايران و عراق تأسيسات ترمينال نفت خارْک آسيب بسيار ديد و بخش بزرگي از کار افتاد.

7. استان تهران

استان تهران با وسعتي معادل19195 کيلومترمربّع و جمعیتی حدود دوازده مليون نفر، پايتخت و مرکز اداری حکومت ايران، بين استان های مازندران، مرکزي، زنجان، و سمنان واقع شده است. بلندترين قسمت رشته کوه هاي البرز در بخش مرکزي، حدّ شمالي استان تهران را تعيين مي کند. دماوند با بلندي 5678 متر از سطح دريا، در شمال تهران سر برافراشته و با قلّه پربرف خود با شکوه و زيبايي تمام جلوه گر است. اين کوه مخروط آتش فشان عظيمي است که مراحل پيش از خاموشي را مي گذراند.

رشته کوه هاي البرز و کَندُوان و طالقان در شمال شرقي و بلندي هاي فيروزکوه و سوادکوه در دنباله آن ديوار طبيعي بلندي است که تهران را از طرف شمال دربرگرفته و مانع نفوذ بخار آب درياي خزر به اين ناحيه مي شود. به همين جهت دشت هاي جنوبي کوهپايه هاي البرز آب و هواي گرم و خشک و پرگرد وغبارکويري دارد که تنها گهگاه با وزش بادهاي غربي اندکي ملايم تر مي شود. درمناطق کوهستاني استان تهران آب و هوا معتدل و اندکي مرطوب است. پُرآب ترين رودخانه اين ناحيه رود کرج است که در دامنه جنوبي البرز در تمام سال جريان دارد. درشمال ناحيه اي به نام آدران، کنارجاده کرج به چالوس، سدّ کرج يا سد اميرکبير بر روي اين رودخانه زده شده که از سال 1343ش (1964م) ازآن بهره برداري مي شود. مصرف آب و برق تهران از مخازن اين سد و سدّ لَتيان، بر روي رودخانه هاي هَراز و جاجِرود، تأمين مي شود. درگذشته، تهران چشمه ها و قنات هاي معروف فراوان داشت که آب مشروب شهر را تأمين مي کرد. امّا امروز همه آنها از ميان رفته اند.

استان تهران، با آب و هواي صحرايي، پوشش گياهي فقيري دارد. دامداران اندکِ اين ناحيه ناچار از مصرف علوفه خشک اند. امّا، ازحدود سي و پنجسال پيش به اين سو، اِحداث جنگل هاي مصنوعي و پارک هاي جنگلي حفاظت شده دردرون شهر و تپه هاي اطراف تهران درلطافت هوا و بالا بردن ميزان بارندگي و سرسبزي محيط تأثيري محسوس داشته است.

استان تهران، با وجود سهم بسيار کوچکش در توليد محصولات کشاورزي، به سبب تمرکز امور اقتصادي و تجارتي و رشد بي اندازه کانون هاي صنعتي درآن، درچهل سال اخير، موقع ويژه اي يافته و بزرگترين قطب اقتصادي کشور شده است. صنايع غذايي، نسّاجي و چرم، سلولزي، شيميايي، دارويي، کاني غيرفلزّي، توليد اتومبيل، مخازن بزرگ، در و پنجره آهني، برق و الکترونيک از جمله صنايع و توليدات استان تهران است. نخستين کارخانه توليد سيمان ايران به

سال 1304ش (1925م) درشهرري شروع به كار كرد و بزرگ ترين كارخانه توليد سيمان كشورنيز درسال 1333ش(1954م) دراين استان مورد بهره برداري قرار گرفت.

استان تهران با جمعيّتي نزديک به11 مليون و931656 تن متراكم ترين استان ايران است. مردم ساكن تهران، كه اكثر آنان از نقاط مختلف كشور به آنجا آمده اند، علاوه بر گويش هاي محلي خود، به زبان فارسي گفتگو مي كنند. بزرگترين تعداد اقلّيت هاي مذهبي ايران ساكن تهران اند و گروهي بزرگ از خارجيان ساكن ايران نيز در تهران به سر مي برند.
بنا بر آخرين تقسيمات كشوري، استان تهران داراي دوازده شهرستان است : تهران (مركز استان)، شميرانات، كَرَج، دماوند، ورامين، شهريار، ساوج بلاغ، رى، جاجرود، لار پاكدشت، ناظرآباد.

تهران

شهرتهران دردامنه جنوبي البرز ميان دو رود كَرَج و جاجِرود واقع شده و ازجنوب به شهرري و درياچه نمک محدود است. تا قرن دهم هجري (شانزدهم ميلادي) تهران روستاي بزرگي بود كه بعداز خرابي شهر تاريخي ري رفته رفته وسعت و شهرت يافت.

شاهان صَفَوي درلشكركشي ها و در راه مسافرت به خراسان براي زيارت امام هشتم (ع) مدّتي در تهران، كه نزديک پايتخت، قزوين، بود، مي ماندند. درهمين زمان، بارويي گردِ تهران ساختند كه 114 برج (به تعداد سوره هاي قرآن) و چهار دروازه داشت. درزمان شاه عبّاس اوّل، كه پايتخت رابه اصفهان برد، جهانگردي اروپايي به نام پيترودِلاواله در سفر خود به ايران تهران را چنارستان ناميد، زيرا در همه كوچه ها و خيابان هاي اين شهر چنارهاي كهن به چشم مي خورد. قطربرخي از اين درختان چنان بزرگ بود كه چهارتن مي بايست دست به دست هم دهند تا بتوانند آن را در برگيرند.



میدان شهیاد (آزادی)

درنوروز سال1200ه (1786م)، آقامحمّدخان قاجار تهران را پایتخت خود کرد و ده سال بعد درهمین شهر تاجگذاري نمود. ازآن پس ساختمان قصرها، باغ ها، میدان ها و خیابان هاي پُردرخت درتهران آغازشد. فتحعلي شاه درتهران بناهاي بسیار ازجمله قصرها و کاروانسراها ساخت و باغ هایي نیز بیرون تهران بنا کرد. در زمان ناصرالدین شاه توسعه و ساختمان تهران سرعت گرفت. میرزا تقي خان امیرکبیر سنگ بناي دارالفنون را گذاشت و در پي آن گسترش و آباداني تهران روز افزون شد. دردوران سلطنت پهلوي و با ساخته شدن شاهراه هاي بزرگ ومجتمع هاي بلند مسکوني وکاخ هاي اداري در این شهر، تهران به صورت یکي از بزرگترین و پرجمعیّت ترین شهرهاي خاورمیانه درآمد. دو فرودگاه بین المللي مهرآباد و خمینی ، دو فرودگاه نظامي دوشان تپه و قلعه مرغي، راه آهن و چهار ترمینال مسافربري به سراسر نقاط کشور، تهران را با سراسر ایران و خارج از کشور مرتبط مي سازد. مرکز تهیّه و پخش برنامه هاي رادیو و تلویزیون و مراکز مخابرات داخلي و بین المللي نیز در تهران است و سراسرکشور را زیر پوشش ارتباطي و مخابراتي قرارمي دهد.

تأسیس دارالفنون به وسیله ی میرزاتقی خان امیر کبیر و دانشگاه تهران درسال 1313خ/1934م. که تاکنون توسعه ی بسیار یافته و و دیگر دانشگاه هائی که تا آخر دوره ی پهلوی به تدریج به وجود آمد، از دیگر پدیده های مهم تاریخی و فرهنگی شهر تهران است. پس از انقلاب اسلامی افزون بر آن ها دانشگاه ها و آموزشگاه های دینی،علمی ، صنعتی و فرهنگی بسیار درسراسر کشور راه اندازی شده که شاخه ی اصلی بیشتر آن ها در تهران قرار دارد.

جمعیت تهران بر اثر مهاجرت وسیع مردم از شهرها و روستاهاي سراسرایران افزایشي بي رویه یافته است. ساکنان دیگر نواحي کشور درجستجوي کار و شرکت در فعّالیت هاي تجاري، صنعتي، آموزشي، و سیاسي به تهران سرازیر مي شوند. تمرکز اداري و امکانات پیشرفته بهداشتي و آموزشي و سرمایه گزاري نیز از دیگر علّت هاي مهاجرت به تهران است. این مهاجرت موجب تراکم فزاینده جمعیت و وسعت بي اندازه شهر تهران شده و فضاي آن راکه به طورطبیعي خشک و پرگرد وغباراست به دود و گاز و سروصداي زیاد نیز آلوده کرده است. با این همه، تهران، چون دیگر پایتخت هاي بزرگ جهان، از امکانات مناسب براي زندگي و رفت و آمد بسیار مردم از داخل و خارج کشور برخوردار است. همین تحرک فوق العاده اجتماعي و اقتصادي را از مهمترین امتیازات این شهر بزرگ مي توان شمرد.

ازمیان مهمترین مکان هاي مذهبي شهر تهران، امامزاده صالح، امامزاده حسن، امامزاده سیّد اسماعیل، مسجد شاه، مدرسه و مسجد سپهسالار، ومدرسه خان مروي را مي توان نام برد. کاخ گلستان، کاخ صاحبقرانیه، کاخ فرح آباد، بناي میدان آزادي (شهیاد)، آرامگاه امام خمینی و موزه ها و پارک هاي عمومي نیز از جمله بناها و محله اي دیدني تهران است.

شميرانات

شميرانات، با آب و هوايي خنک، درشمال تهران در ميان دره ها و بلندي هاي کوه هاي البرز قرارگرفته و ييلاق مردم تهران است. دراين بلندي ها، روستاهاي شِمشَک و ديزين، با زمستان هاي سرد و برفگير جايي است که همه ساله دوستداران ورزش را براي اسکي و کوهنوردي به سوي خود مي خواند. در اين روستا، رگه هاي بزرگ زغال سنگ نيز وجود دارد که از زمان سلطنت رضا شاه تا کنون از آن بهره برداري مي شود. براثر وسعت شهر تهران شميران اکنون بدان پيوسته و به صورت یکی از نواحی آن درآمده است. با این همه به دلیل تراکم کمتر جمعیت و بلندی بیشتر هوای آن آلودگی کمتری دارد.

ری

شهرري، در جنوب تهران، يکي از شهرهاي باستاني ايران است و در نوشته هاي مربوط به قرن اوّل ميلادي، از آن به عنوان بزرگترين شهر حکومت ماد نامبرده شده . دراين ناحيه آثار شهرنشيني، که به حدود سه هزار سال پيش از ميلاد مسيح بازمي گردد، يافت شده است.

ري از قديم ترين روزگاران برسر راه هاي بازرگاني مهمّي بوده که از شرق به غرب و از شمال به جنوب فلات ايران مي رفته است. اين شهر براثرحوادث طبيعي و ويراني هاي جنگ چند بار جا به جا شده است. ري باستان درجنوب چشمه علي ميان باروي عظيمي قرار داشته، امّا بعدها در زمان ساسانيان، ساختمان هاي شهر ري در جنوب کوه بي بي شهربانو بنا گرديد. ري درهمه اين دوران ها شهري بزرگ و آباد بوده است. هنگام حمله اعراب به ايران، در سال641 ميلادي، يزدگرد سوم پادشاه ساساني در راه فرار به سوي خراسان مدتي در ري ماند. کوه بي بي شهربانو منسوب به دختر همين شاهنشاه ساساني است که پس از شکست ايران به اسارت اعراب درآمد و، به باور بسياري از ايراني ها، چندي بعد با حسين بن علي(ع) ازدواج کرد. مشهور است که شهربانو در واقعه کربلا به ايران گريخت و در اين محل از ترس سپاهيان يزيد، خليفه اُمَوي، به شکاف کوه پناه برد. به دعاي او دو کوه به هم آمد و او را پنهان داشت. معتقدان به اين باور از گوشه چادر آن بانوي گرامي که ازشکاف کوه بيرون مانده است حاجت مي خواهند.

دربرخي از تاريخ هاي ابومسلم خراساني نوشته اند که وي خزائن خود را در ري پنهان نمود. پس از قتل او سَنباد مجوس، که به خونخواهي ابومُسلم برخاسته بود، آنها را به دست آورد و مدّتي با خليفه و کارگزاران او جنگيد. چندي بعد مهدي، پدر هارون الرشيد، که به سرکوبي مردم طبرستان فرستاده شده بود، در ري آباداني بسيارکرد. هارون الرشيد در اين شهر زاده شد.

در قرن چهارم هجري(دهم ميلادي)، ري يکي ازمراکز مهمّ حکمراني ايران ساماني و بسيار آباد و پُر رفت و آمد بود. سلطان محمود غَزنَوي پس از آن که سامانيان را برانداخت، در ري کُشتار کرد و

دستور داد شمار بسياري از دانشمندان و علماي ايراني شيعي مذهب را به دار كشند و انبوهي از كتاب هاي كتابخانه معروف آن شهر را زير اجساد آتش زنند و همه رابسوزانند. درحمله غُزها و سَلجوقيان نيز، ري آسيب بسيار ديد. علاوه برآن، كشمكش هاي مذهبي نيز خرابي فراوان براين شهر وارد كرد. جنگ شيعه و سُنّي درسال 582ه(1186م) از سهمناک ترين اين گونه برخوردها بود. شهرري پس از حمله مغول و اندكي بعد درهجوم سپاهيان تيمور، چنان ازكشتار و ويراني آسيب ديد كه ديگر آباداني و رونق نيافت.

اكنون شهرري چسبيده به تهران است و توليدمصالح ساختماني و فعّاليت هاي كشاورزي استان تهران بيشتر پيرامون اين شهرجريان دارد. مجتمع هاي بزرگ صنعتي، پالايشگاه نفت، كارخانه سيمان، و كوره پزخانه ها نيز در ري مشغول به كاراند. اين شهر درعين حال بزرگ ترين انبارهاي كالاي وارداتي ايران را در خود جاي داده و به اين جهت از تحرّک تجاري بسيار برخوردار است.

مرقد حضرت عبدالعظيم (شاه عبدالعظيم) در ري يكي از مهمترين زيارتگاه هاي شيعيان است. بقعه بي بي شهربانو، ويرانه هاي كاخ اشكانيان بر روي چشمه علي و بقاياي برج آجري نقّاره خانه از دوره سَلجوقي از نقاط تاريخي و ديدني شهر ري به شمار مي رود. برج مغول و زندان هارون، منسوب به دوره امارت آل بويه، يعني قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي، نيز در شهر ري قرار دارد.

ورامين

ورامین در جنوب شرقی تهران امروزه مهم ترین مرکز کشت سبزیجات و درگذشته های دور از شهرهای تاریخی بوده است. مسجد جامع ورامین که در زمان سلطان محمد خدابنده،{قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی}ساخته شده با چهار ایوان شبستان بلند و کتیبه های کاشی کاری ارزشمند و انواع طرح های اسلیمی و خط های عربی ، کوفی و فارسی به خصوص گچ بری های اطراف محراب از شگفتی های هنر معماری و تزئین ساختمان است. در کنار این مسجد، برج علاءالدوله برپاست که بیش از هشتصد سال پیش از این ساخته شده.

8. استان چهار محال و بختياري

استان چهارمحال و بختياري درمركزايران، بين استان هاي اصفهان، خوزستان، كُهگيلويه، و بُوير احمد قرارگرفته ومساحتي حدود16201 كيلومترمرّبع و جمعيتي نزديک به 833 هزار نفردارد. كوه هاي زاگرُس درسرتاسر اين استان كشيده شده، بلندترين نقطه آن زردكوه بختياري است كه 4536 متر ازسطح دريا ارتفاع دارد. اين كوه ها تمام سال پوشيده ازبرف است. دو رودخانه بزرگ و دائمي كشور، زاينده رود و كارون، از زردكوه سرچشمه مي گيرند. زاينده رود ازشمال شرقي زردكوه سرازيرمي شود و سپس همراه با بخشي از آب كوهرنگ و چند رود ديگر وارد اصفهان مي

شود. رودخانه كارون نيز بخشي ديگر از آب سدّ كوهرنگ را مي گيرد و به سوي خوزستان مي رود. امّا بيشترين آب مصرفي استان چهارمحال و بختياري از چشمه هاي طبيعي، كه فراوان در منطقه مي جوشد، تأمين مي گردد. جنگل هاي متنوّع اين استان در امتداد زاگرُس قرارگرفته است. امتياز ديگر منطقه فراواني گياهان دارويي آن است كه از ديرباز شناخته بوده و پيوسته مورد استفاده قرارمی گرفته است.

استان چهار محال و بختیاری باوجود داشتن معادن و کارخانه های نسّاجي و موادغذايي وشيميايي و دارويي ، از صنايع بزرگ محروم است. اين استان منطقه اي است عشايري و بخش بزرگي ازمردم آن وابسته به عشاير بختياري و بقيه كُرداند. اين استان شامل پنج شهرستان است: شهركُرد(مركزاستان). بُروجِن، لُردگان، و ميزدَج (فارسان).

شهر كُرد

شهركُرد، مركز استان چهارمحال و بختياري، در فاصله 543 كيلومتري تهران و بين شهرهاي اصفهان، بروجرد، ايذه، و داران در جلگه اي بلند و سردسير واقع شده است. كوه هاي بلند پيرامون شهر را فراگرفته و زردكوه، سرچشمه زاينده رود، نزديک آن است. تاريخ پيدايش شهركُرد از قرن هفتم هجري (سيزدهم ميلادي) فراتر نمي رود. دراين زمان اتابَكان فارس و لُرستان براين منطقه حكومت مي كردند. براي حفظ مسافران و امنيّت رفت و آمد دراين منطقه كوهستاني نياز به پاسگاهي بود كه در محّل امروزي شهركُرد برپا شد. از آن جا كه پاسداران اين پاسگاه را كُردها تشكيل مي دادند، نخست به دِه كُرد و سپس براثر توسعه محل به شهركُرد معروف گرديد. چنان كه گفته شد، امروزه بيشتر ساكنين شهركُرد از طوايف بختيا ري هستند.

خراسان

درسال 1383خ/2004م. استان پهناور خراسان به سه قسمت اداری به نام های خراسان رضوی، خراسان شمالی و خراسان جنوبی تقسیم شد. مساحت خراسان پیش از جداشدن وبه طور کامل حدود 247622 كيلومتر مربّع بود وبزرگ ترين استان كشور ايران در بيش از یک پنجم مساحت كلّ كشوربه شمار می رفت و جمعيّتي نزدیک به 6444330 نفرداشت. از آن جا كه هنوز آمار و مشخصات دقیق هریک از این استان ها در دسترس عموم قرار نگرفته، در این جا دانستنی های مربوط به هرسه بخش آن را یک جا مورد مطالعه قرارمی دهیم .

بلندي هاي خراسان درشمال دنباله كوه هاي البرز است كه ازشمال غرب به جنوب شرق استان ادامه دارد و به كوه هاي هندوكُش در افغانستان مي پيوندد. زمين هاي هموار استان خراسان درّه هايي است كه به سبب پهناي زياد حالت جلگه و دشت پيدا كرده و بخش هاي مسكوني را تشكيل مي دهد. آب و هواي استان خراسان درقسمت هاي شمالي معتدلِ كوهستاني است و

در بخش هاي جنوبي آن گرما افزايش مي يابد. رودهاي مهّم اين استان رود اترَک، کَشَفرود و رودخانه جام است که هرسه ی آن ها در استان خراسان رضوی جاری است. بهره برداري از آب هاي زيرزميني به صورت قنات که پيش از اين با بازده بسيار معمول بوده، باحفر چاه هاي عميق و نيمه عميق متروک گرديده است. ارتفاعات شمال غرب خراسان، يعني غرب شهر بجنورد در استان خراسان شمالی، پوشيده ازجنگل هاي تُنُک است که به جانب مغرب برانبوهي آن افزوده مي شود. ديگرمناطق استان تقريباً عاري ازجنگل است. چراگاه هاي خراسان درنواحي سَرَخس بسيار مرغوب اند. امّا در قسمت هائی ازاستان خراسان جنوبي، حدود چهار ميليون هکتار چراگاه از کيفيت بالايي برخوردار نيست. استان خراسان از نظر توليد غلاّت درايران مقام اوّل را دارد. کشت چغندر قند، دامپروري و مرغداري، همچنين پرورش زنبور عسل و تکثير ماهي کپور و قزل آلا در درياچه بَزَنگان از ديگر فعاليت هاي مهّم اقتصادي استان است.

خراسان از لحاظ منابع معدني نيز از غني ترين استان هاي کشور است. سنگ هاي ساختماني ومنابع گاز طبيعي سَرَخْس از غني ترين معادن درنوع خود است که علاوه بر مصارف داخلي استان سوخت نيروگاه نِکا درمازندران را نيز فراهم مي کند. گاز اين منطقه به کشورهاي شمالي نيز صادر مي شود. ازمعادن ذغال در آق دربند سَرَخس، چشمه گل و تُربَتِ جام و معادن سرب و روي در آخَلَمَد بهره برداري مي شود. معادن سنگ آهن سِنِجان خواف، بيشترين ذخايرخاورميانه رادارد. معدن فيروزه نيشابور با شهرت ديرين جهاني و مرغوبيت محصول هنوز قابل بهره برداري است.

در بخش صنايع نيز استان خراسان فعّال است. وجود ده کارخانه قند و بسياري کارخانه هاي کمپوت، کنسرو، نان ماشيني، روغن کشي و بوجاري نمودار وسعت صنايع غذايي دراين استان است. کارخانه سيمان مشهد ازسال 1332ش(1953م) دربخش خصوصي فعّال شده و کارخانه هاي بافندگي، ساخت پروفيل، و لوازم فلّزي نيز در اقتصاد استان خراسان سهمي دارد. دربخش صنايع دستي خراسان از هزاران کارگاه قالي بافي و گليم بافي بهره برداري مي شود.همچنين بايد از قلاّب دوزي و ديگر هنرهاي دستي نام برد که خريداران مشتاق آن زائران حرم مطهّرحضرت رضا (ع) و مسافران فراواني هستند که درهمه فصل هاي سال به اين استان سفرمي کنند. عمده ترين کالاي صادراتي خراسان درسال هاي اخير زرشک، زعفران، خشکبار، وفرآورده هاي دامي، پوست، روده و پشم، وخاک سرخ بوده است.



مردم خراسان، که پس ازاستان تهران پرجمعیّت ترین استان ایران است، به فارسي با لهجه محلّي سخن مي گويند. درنواحي شمالي استان به زبان هاي كُردي، تركي، و عربي نيز گفتگو مي شود. بيشتر مردم شهرها مسلمان شيعه هستند امّا در نواحي شمال و شرقي آن گروهي از اهل تسنّن نيز سكونت دارند. حدود صدهزار تن از مردم خراسان راعشاير كوچ نشين كُرد و قبايل سيستاني و بلوچ تشکیل می دهند.

9. استان خراسان رضوی

استان خراسان رضوی بخش شرقی خراسان را تشکیل می دهد و بین مرزهای جمهوری ترکمنستان، افغانستان و استان های خراسان شمالی و جنوبی،یزد و سمنان قرار گرفته است. شهرهای بزرگ آن عبارتند از: مشهد{مرکز استان}، قوچان، درگز، چناران، سرخس ، فريمان ، تربت جام، تايباد، فردوس، قاين، خواف، كاشمر، نيشابور،سبزوار، گناباد و كلات.

مشهد

مشهد، مرکز استان خراسان رضوی، در فاصله 909 كيلومتري شمال شرق تهران درمرز ايران، تركمنستان و افغانستان در جلگه اي بين كوه هاي هزار مسجد و بينالود واقع شده است. اين شهر آب و هوايي معتدل با رطوبت نسبي دارد كه اغلب با توفان هاي كويري خشك و غبارآلود مي شود.

مشهد تا آغاز قرن سوّم هجري (نهم ميلادي) روستايي كوچک به نام سَناباد در نزديكي شهربزرگ و تاريخي توس بود. دراين زمان هارون الرشيد، خليفه پُرآوازه عباّسي، درسفري كه براي سركوبي مخالفان به خراسان كرده بود درگذشت و درباغي دراين روستا به خاک سپرده شد. حدود ده سال پس ازآن، يعني در سال203ه (818م)، امام هشتم شيعيان علي بن موسي الرضا(ع)، وليعهد مأمون، نيز پس ازشهادت در همان باغ به خاک سپرده شد و بعدها سلطان محمود غزنوي بر روي آن گنبدي بنا كرد. از زمان سلجوقيان نيز درقسمت هايي ازبناي حرم علي بن موسي الرضا(ع) تاكنون آثاری برجاي مانده است.

مشهد، به معني محلّ شهادت امام هشتم شيعيان ، پس از كُشتار عظيم مردم و ويراني توس به دست مهاجمان خونخوار مغول رو به آباداني و وسعت نهاد. شاهرخ، فرزند اميرتيمور، به مشهد توجّه خاص داشت و در اطراف حرم بناهاي بسيارساخت. همسراو، گوهرشاد بيگم، با بناي مسجد و ايوان گوهرشاد در نزديكي حرم امام رضا شاهكاري ازمعماري و كاشي كاري و تذهيب به وجود آورد كه هنوز باقي است و از زيباترين و هنري ترين بناهاي تاريخي ايران به شمار مي رود.

در زمان صَفَويه، به ويژه در دوران سلطنت شاه طَهماسْب اول و شاه عبّاس بزرگ، مشهد رونق بسيار يافت. شاه عبّاس اوّل بنا بر نذري كه در آغاز سلطنت خود كرده بود، پس از سركوبي مخالفان، پياده ازقزوين به مشهد آمد و دراين شهر تاجگذاري كرد. توسعه و بناي صحنه اي اطراف حرم و ساختن خيابان هاي وسيع در دو سوي شرق و غرب آن (پايين خيابان و بالاخيابان) در اقامت يكساله شاه عبّاس بزرگ و درباريان او انجام گرفت. تازماني نه چندان دور از روزگار ما اين خيابان ها با نهر و درخت هاي كُهن در دو سوي آن برجاي بود. شاه عبّاس دراين مدّت خود به جاروكشي حرم و درختكاري درخيابان هاي شهر مي پرداخت. آرامگاه شيخ بهائي، ازبزرگان زمان صفوي، نيز اكنون درنزديک مرقد امام هشتم (ع) قرار دارد.

حرم امام رضا (ع) درشهرمشهد مكان مقدّسي است كه درهمه ايّام سال سيل زائران را مي پذيرد. صحن ها، ايوان ها، ضريح مسجدگوهرشاد، موزه، كتابخانه مدرسه هاي علوم قديمه و مسجدهايي كه پيرامون حرم ساخته شده همه با كاشي، آينه، انواع مرمرهاي رنگين، روكش هاي طلا ومنبّت كاري هاي ظريف پوشيده شده است. اين آثار مجموعه اي از تجلّي ذوق مردم ايران درطول قرن هاست.



حرم امام رضا (مشهد)

امروزه، مشهد شهربزرگ و پُرجمعيّت وپُررفت و آمدي است که با کشاورزي گسترده، صنعت، تجارت، ومسافرپذيريِ بسيارپُررونق وممتازشده است. علاوه برحرم مطهّر ومکان هاي مذهبي در مشهد ديدني هاي ديگري نيز وجود دارد که بيشترآنها مربوط به دوران تيموري وصَفَوي است. گنبدسبز، مدرسه هاي دو در، پريزاد، و بالاسر، گنبد خشتي و مدفن شيخ محمّدحکيم مؤمن نويسنده کتاب **تحفه حکيم مؤمن** (در خاصيت داروها و گياهان و غذاها) و مقبره نادر شاه افشار از آن جمله است. مقبره نادر شاه در باغي به همين نام داراي ساختماني زيبا امّا جديد است. موزه ابزار جنگ، که ازسلاح هاي قرن هاي پيش نمونه هايي درآن گرد آمده، ديدار از مقبره را جالب تر مي کند.

دَرَگز

شهرستان دَرَگز درشمال شرق ايران و در مرز ترکمنستان قرار دارد. اين شهرازجنوب به مشهد و ازمغرب به باجگيران محدود است. رشته کوه هاي هزارمسجد ازجنوب آن مي گذرد و راه شوسه اي که قوچان را به دَرَگز مي پيوندد ازگردنه ى معروف الله اکبر عبورمي کند. پيرامون اين شهررا کوه ها و تپّه ها فراگرفته اند و از اين رو آب و هوايي گرمسيري دارد. مهمترين رودخانه آن زَنگالوست که از کوه هاي هزارمسجد سرچشمه مي گيرد.

محّل دَرَگز را جاي شهر قديمي نَسا مي دانند که دشت خاوران بين آن و سَرَخس واقع بوده است. مرکز دشت خاوران مِهنه نام داشته و زادگاه ابوسعيد ابي الخير،عارف مشهورخراساني، بوده است. دَرَگز به سبب مجاورت با مرز اهميّت سياسي و نظامي دارد و شهر عشق آباد، مرکز جمهوري ترکمنستان، با فاصله کمي از آن درآن سوي مرز واقع است. اين شهر، که نام آن را ارَشک يا آَشک آباد دانسته اند، در زمان اشکانيان يکي از مراکز مهّم شاهنشاهي ايران بوده است.

قلعه مشهور و استوار نادري در بخش کَلات نزديک دَرَگَز قرار دارد. شهرت قلعه کَلات از اواخر قرن هشتم هجري (چهاردهم ميلادي) است که امير تيمور آن را تصرّف و ويران کرد و دوباره ساخت. نادرشاه افشار از اين قلعه دور از دسترس براي پنهان کردن گنجينه هايي که از هندوستان به غنيمت آورده بود استفاده کرد. در دَرَگَز آثار تاريخي بسيار نيز وجود دارد. برج هاي ديده باني کَلات که اهميّت نظامي دارند درزمان نادر شاه افشارساخته شد. آب انبارهاي قديمي قريه اي نزديک کلات و سدّي بر رودخانه به بلندي 70 متر نيز ديدني است. از ديگر آثار تاريخي اين شهر قصرخورشيد است که در زمان نادرشاه در ميان باغي بزرگ ساخته شده و به احتمال زياد منزلگاه خود نادر بوده است. ديگر دربند نادري، در 138 کيلومتري سَرَخْس است، که کتيبه اي به زبان فارسي و ترکي دارد. مسجدي نيز درزمان نادر شاه درهمين محل ساخته شده است.

سَبزوار

سَبزوار در فاصله 654 کيلومتري تهران، در دامنه کوه آندِقان و کنار رودخانه کالشور ميان نيشابور، شاهرود، و کاشمَر قرار دارد. وجود شوره زارهاي کويري درجنوب سبزوار و بادهاي غبارآلود و طوفان هاي شني آب و هواي اين شهررا گرم وخشک ساخته است. سبزوار درگذشته منطقه بسيار وسيع بوده و بازارهاي غلّه ميوه آن شهرت داشته است. هندوانه سَبزوار به درشتي و پُرآبي هنوز زبانزد است. سَبزوار نزديک خسروگِرد، از شهرهاي دورهء ساساني واقع شده.

مردم آن ازديرباز معتقد بوده اند که شهرشان با بسياري ازافسانه هاي حماسي ايران ارتباط دارد و ميدان قديمي شهر را ميدان ديو سفيد مي خواندند. گمان مي رود که اين باورها پس از حمله مغول و احساس نياز به دلاوري و جوانمردي پيدا شده باشد. در تاريخ اين شهر مي خوانيم که اين شهردرحمله مغول به کلّي ويران گرديد. امّا دوباره آباد شد. گروهي از مردم روستاهاي سبزوار در مقابل گماشتگان مغول سربرافراشتند و به تدريج قدرتي به هم رساندند. اينان که خود را سربداران می خواندند، همگي شيعي مذهب و از دلاوران و جوانمرداني بودند که به آداب پهلواني در زورخانه ها گرد مي آمدند. امين الدّين عبدالرزّاق، رئيس ايشان، خود پهلواني کُشتي گير بود. پيروزی ايشان در بيرون راندن حاکم مغول از منطقه موجب شهرت بيشتر سَبزوار در تاريخ مبارزه برضد بيگانگان گرديد. سبزوار در زمان شاه عبّاس اول درحمله ازبک ها ويران شد و مردم آن در کُشتاري بزرگ از ميان رفتند.

امروز سَبزوار از شهرهاي بزرگ خراسان است. از آثار تاريخي آن بايد مناره خسروگِرد را نام برد که از قرن ششم هجري (دوازدهم ميلادي) برجاي مانده و حدود 28 متر بلندي دارد. بناي مسجد پامِنار نيز يادگار دوران صَفَوي است. آرامگاه حاج ملاّهادي سبزواري، فيلسوف بزرگ شيعه اماميه، و ملاّحسين واعظ کاشفي از قرن يازدهم هجري (هفدهم ميلادي) نيز درسبزواراست. ملاّحسين کاشفي صاحب کتاب هاي بسيار، از جمله **روضة‌الشهدا** در بيان مصائب امامان شيعه است. روضه و روضه خواني را، که اززمان صفويّه به صورت مراسمي مذهبي بين شيعيان ايران رواج دارد، بايد مديون اين کتاب دانست.

توس

توس که درروزگارما روستايي کوچک درسي و پنج کيلومتري غرب مشهد است، درگذشته شهري آباد و بزرگ بوده و حوادث تاريخي بسيار به خود ديده است. اين شهر در ناحيه شمالي خراسان درکنارکَشَفرود قرار داشته وازبخش هاي نوغان، طابَران، و رادَکان تشکيل مي شده است. بناي آن را به جمشيد و توسعه و آباداني اش رابه توس، پسر نوذر از سپهسالاران اساطيري ايران، نسبت مي دهند. با آن که اين شهردر زمان ساسانيان شهرت و اعتباري داشته، امّا وقايع تاريخي آن به دوران پس از اسلام باز مي گردد. در دوران اسلامي، توس پس از نيشابور آبادترين ناحيه اين منطقه از خراسان بوده است. نوغان در قرن هاي اول اسلامي و تابَران پس از آن آبادتر و بزرگتر از ساير نواحي توصيف شده اند. در قرن چهارم هجري (دهم ميلادي) از تابَران و قلعه بزرگ و با شکوه آن و مسجد و بازارهاي پُرازکالا و خريداران آن به تفصيل ياد کرده اند.

درزمان سلطان محمودغزنوي، درتوس جنگي بين سرداران ساماني درگرفت که به غارت و ويراني شهر انجاميد. سال ها پس از آن ملکشاه سَلجوقي توس را به وزيرخويش خواجه نظام الملک، که اهل توس بود، بخشيد. وي در آن جا آباداني بسيارکرد. امّا درسال 548ه (1153م) غُزها، پس ازغلبه برسلطان سنجر، شهرهاي بزرگ خراسان از جمله توس را قتل عام کردند و آسيب بسيار بدان رساندند.

درحمله مغول توس، مانند نيشابور، با خاک يکسان شد. درآن زمان بازماندگان کُشتار مغول از آن جا به روستاي سَناباد، کنار حرم مطهّر امام هشتم(ع)، پناه بردند و رفته رفته بر وسعت آن افزودند. جانشينان چنگيز توس را مرمّت و آباد کردند. درزمان ايلخانان، اين شهرمرکزمهّم مسيحيان بود و اسقف آن درسال 697ه(1297م) به سمت مَطران چين انتخاب شد. با حمله اميرتيمور به ايران، مردم توس بارديگر قتل عام شدند. بيش ازده هزارتن ازمردم اين ناحيه را سر بريدند و در پاي دروازه هاي شهرکلّه مناره برپا کردند. بارديگرجانشين تيمور، شاهرخ به آباداني آن همّت گماشت وبناهايي پيرامون حرم در سَناباد ساخت.

پيش ازروي کارآمدن صفويّه، توس پي درپي به وسيله اُزبک ها تاراج مي شد تا آن که شاه اسماعيل صَفَوي دست اُزبک ها را از خراسان کوتاه کرد. امّا با توجه به آبادي روزافزون مشهد، توس ديگر رونق نيافت و رو به گمنامي رفت. از بناهاي مهّم تاريخي درنقاط مختلف توس مي توان به گنبد هارونيه، سر راه مشهد به توس، اشاره کرد که ساختمان کنوني آن از قرن هشتم هجري است. گمان مي رود که اين بنا خانقاه يا آرامگاه امام محمّد غزّالي باشد. ديگر گنبدي است در37 کيلومتري شرق مشهد، سر راه فريمان، که مقبره ارسلان جاذب يکي ازحاميان فردوسي در سرودن شاهنامه و حکمران توس در زمان سلطان محمود غزنوي است. درچند متري اين گنبد برج ديدباني به بلندي چهل متر هنوز برپاست و خرابه هاي وسيعي اطراف آن ديده مي شود.مناره ی ديگري به نام اَفَنجان يا اَفَنگان متعلّق به دوره تيموري در 22 کيلومتري شمال توس برپاست که کاشي کاري ساده و زيبايي دارد.

امّا، مهمترين محّل تاريخي توس آرامگاه حكيم ابوالقاسم فردوسي است كه حدود آن ازقرن ها شناخته بود و اوايل دوره پهلوي ساختمان و سال ها بعد گسترده تر و بلندترگرديد. اين مكان امروزه باغي باصفاست كه خاطره استاد حماسه سراي توس راگرامي مي دارد. مهدی اخوان ثالث شاعر بلند آوازه ی معاصر نيز درهمان جا در بخش غربی بنای آرامگاه، به خاک سپرده شده است.

نيشابور

نيشابور يكي ازشهرهاي آباد، پُرجمعيّت و تاريخي خراسان بزرگ و با پيش از حمله ی مغول مركز يكي ازچهاربخش آن بوده است. اكنون نيشابوردر 768 كيلومتري شرق تهران دردشت جنوبي كوه بينالود بين مشهد و تُربَتِ حيدريه وكاشمَر و سبزوار قرارگرفته است و آب و هوايي معتدل و درنواحي كوهستاني اندكي سرد دارد. ساختن نيشابور را به شاپور اوّل ساساني نسبت مي دهند و اسم شهررا به معني نهاده نيکِ شاپور مي دانند. نيشابور در اوايل دوره اسلامي اَبَرشهر خوانده مي شده است. احتمال دارد كه اين نام در اصل شهر آپارناک يا آپارني و جايگاه يكي از سه قبيله مهّم پارت بوده باشد كه شاهنشاهي نيرومند اشكاني رابنيان گذاشتند.

از نيشابور در قرن چهارم هجري(دهم ميلادي)، كه طاهريان و صفّاريان در آن بناهاي زيبا ساختند و مسجدها برپا نمودند، به عنوان شهري آباد، زيبا و پُرجمعيّت ياد شده است. كُهَن دِز يا اَرگ يا قلعه شاهي درمركزشهر، واقع بوده است. در قرن چهرم و پنجم هجری براي نيشابور بيش از پنجاه دروازه بزرگ برشمرده اند كه خيابان هاي شهر به آنها مي رسيده است و چهل و دو محلّه كه برخي از آنها به اندازه ی نيمي از شهر شيراز كه درآن زمان پايتخت زيبا و باشكوه عَضِدالدوله ديلمي و نگين شهرهاي ايران بوده است. بازار نيشابور نيز رونق بسيار داشته و هر روزكارواني درآن كالاي خود را به انبارها مي فرستاده و از اجناس گوناگون، به خصوص پارچه هاي پشمي و نخي مشهور نيشابور بارمي زده است. دراين زمان رودخانه بزرگي از شهر مي گذشته و در راه هفتاد آسياب را مي گردانده است.

جنگ های محمود و مسعود غزنويو در پی آن غلبه ی سلطان سنجر و حمله ی بی امان تركان غز پيش از مغول ، موجب ويرانی نيشابور گرديد. اما هربار مردم آن را از نو ساختند. داماد چنگيز خان كه پس از نخستين حمله به فرماندهی سپاه در نيشابور مانده بود ، براثر مبارزات مردم شهر كشته شد. چندی بعد سپاهيان مغول به خون خواهی او نيشابور را يكسره نابود كردند. نوشته اند به اصرار دختر چنگيزخان كه همسرش را مردم شهر كشته بودند، مردم را تا آخرين نفر كشتند و بناها را تا آخرين خشت ويران ساختند. ب رويرانه ی شهر آب بستند و در آن جو كاشتند . گفته اند كه در اين واقعه بيش از يک مليون و هفتصد و پنجاه هزار تن كشته شده اند.

اواخر دوران ايلخانان مغول، يعنی حدود صدسال بعد ، نيشابور باز سربلند كرد و شهری كوچک اما آباد شد. در اين زمان سربداران سبزوار آن جا را تصرف كردند و تسليم آخرين فرد ايشان در برابر امير تيمور ، نيشابور را از ويرانی دوباره نجات بخشيد. در زمان تيموريان با وجود رونق فراوان شهر

هرات، نیشابور نیز شهر مهمی به حساب می آمد. اما زلزله های پی در پی بخش هائی از ان را ویران کرد.

امروزه نیشابور همچنان شهری زیبا و خوش آب و هواست، اما دیگر شکوه گذشته را ندارد. با این همه ، آثار تاریخی آن زائران حرم امام هشتم و مسافران خراسان را پیوسته به خود می خواند. مسجد جمعه از بناهای قرن نهم هجری/پانردهم میلادی و بقعه ی امام زاده محروق و گنبد قدمگاه که در بلندی مضهر قناتی پرآب بنا شده ، از بناهای مذهبی نیشابور است. یادمان و آرامگاه حکیم عمر خیام ، منجم ، متفکر و شاعر بزرگ ایرانی ، در نزدیکی بنای امامزاده محروق قرار دارد. در جائی که به پیشگوئی خود او هرسال دوبار بهار براو گل افشانی می کند. آرامگاه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ، عارف و صوفی بزرگ، در سوی دیگر امامزاده محروق بناشده و آرامگاه کمال الملک ، نقاش بزرگ دوره ی قاجار نیز در کنار آن قرار دارد.

10. استان خراسان شمالی

این استان در غرب خراسان رضوی بین استان های گلستان و سمنان واقع شده و با جمهوری ترکمنستان 197.1کیلومتر مز مشترک دارد. آب و هوای مساعد امکان پروزش دام و طیور، همچنین کشاورزی و باغداری را در آن فراهم آورده است.مجتمع بزرگ پتروشیمی و کارخانهء سیمان بین شهرهای بجنورد و شیروان و کارخانه های تهیه ی محصولات غذائی ، ساخت سیم و کابل برق، پلاستیک و تفلون از فعالیت های صنعتی این استان است که با بهره برداری از معادن فیروزه ، سنک های ساختمانی و ریخته گری همراه می شود.

بیشتر جمعیت خراسان شمالی از قبایل ترک و کردی هستند که در زمان های مختلف به این ناحیه آمده یا کوچانده شده اند. بافت قالی، گلیم، جاجیم و دیگر دستباف های عشایری به خصوص بین کردها رواج بسیار دارد و نقش و رنگ آن ها خاص منطقه است. دربخش کشاورزی و باغداری تولید پنبه و چغندر قند و حبوبات و پیاز و گوجه فرنگی و میوه های درختی فعال است و بخشی از آن صادرمی شود. مرکز استان خراسان شمالی بجنورد و شهرهای مهم آن شیروان، جاجرم و اسفراین است.

بجنورد

بجنورد در شمالی ترین قسمت خراسان شمالی وفاصلهء 701کیلومتری تهران، با جمهوری ترکمنستان 97101 کیلومتر مرزمشترک و با پایتخت آن ،عشق آباد 20 کیلومتر فاصله دارد. این شهر در زمینی هموار که اطراف آن را کوه ها فراگرفته واقع است. رودخانه ی اترک ازشرق به غرب آن جریان دارد. درنواحی مختلف، آب و هوای آن معتدل مرطوب، معتدل نیمه مرطوب و معتدل

کوهستانی است. قرارگرفتن درمسیر جاده ی آسیائی و رفت و آمد مسافران به خصوص زائران مشهد و حمل و نقل کالای تجارتی، برای بجنورد امتیاز بزرگی به حساب می آید.

گفته اند نام بجنورد در اصل بیژن جرد به معنی جایگاه بیژن بوده است. درشمال شرق برروی تپه آثار شهری قدیمی وجود دارد که اکنون ساربان محله خوانده می شود. بقعه ی شیخ علی اسفراینی و امامزاده سلطان سید عباس ازجاهای مذهبی و آئینه خانه ی مفخم از نقاط دیدنی آن است. این تالار بسیار زیبا با آئینه کاری و نقاشی و گچ بری های جالب توجه، بخش بازمانده از مجموعه ی ساختمان هائی مربوط به زمان ناصرالدین شاه قاجار است که بیشتر آن بر اثر زلزله از بین رفته. گردشگاه های پرآب و درخت باباامان و بشقارداش نزدیک شهربجنورد نیز همواره پذیرای انبوه بازدیدکنندگان و مسافرانی است که سرراه مدتی در آن جا می مانند. بشقارداش به معنی پنج برادر، چشمه ای جوشان است که آب درپنج شاخه ی جداگانه از آن جاری می شود.

11. استان خراسان جنوبی

استان خراسان جنوبی درمرزافغانستان بین استان های خراسان رضوی، کرمان، سیستان و بلوچستان، اصفهان و یزد واقع شده است . مرکز آن بیرجند و شهرهای دیگر آن قاین، نهبندان و سربیشه اند.

بیرجند

بیرجند در 1309کیلومتری تهران در زمینی هموار که دورادور آن را بیابان کویر فرا گرفته، واقع شده است. در نواحي پست آن آب وهوا، گرم كويري و در نواحي كوهستاني معتدل است. این شهر که درمرز افغانستان، درمسیر بزرگ راه آسیائی مشهد به زاهدان سر راه سیستان و کرمان واقع شده، از اهمّيت سياسي، نظامي، و بازرگاني ويژه برخورداراست.

کشاورزی و دام داری از منابع اصلی درآمد مردم این شهر مردم این شهر است. در گذشته، محصول انگور این نواحی شهرت بسیار داشت. امّا امروزه کشت زعفران و زرشک و عنّاب بیش از ديگرمحصولات كشاورزي آن رونق و بازار دارد و همه ساله مقدار زيادي از اين فرآورده ها به خارج صادر مي شود. به دلیل استفاده از پشم طبیعی در بافت قالی و قالیچه، فرش های دست بافت این ناحیه کیفیت وشهرت خوبی دارد.

بیرجند، در گذشته های دور قسمت کوچکی ازناحیه ی تاریخی قائنات بود و اهمیت چندانی نداشت. از قرن هفدهم میلادی با روی کار آمدن صفویان و اهمیت زیادی که به تجارت می دادند، این منطقه روبه رشد نهاد و مرکز تجارت بین دیگر شهرهای جنوبی ایران با هند گردید. پیشینه ی تاریخی بیرجند به شهرت شهر قاین یاقاینات، که امروزه شهری کوچک در 105 کیلومتری آن است

بازمی گردد. این شهر از دیرباز به واسطه ی محصول بی نظیر زعفران شهرت جهانی داشته است.

درگذشته جغرافي دانان اسلامي ازاين منطقه به نام قُهستان يعني كوهستان يادكرده اند. قُهستان ازجنوب نيشابور تاسيستان وسعت دارد و ازمغرب و جنوب به كويرلوت محدود است. ازتاريخ پيش از اسلامِ قُهستان اطلاعي دردست نيست. امّاهنگام تصّرف ايران به وسيله اعراب مسلمان، هِفتاليان،قُهستان رادرتصّرف خود داشته اند. گمان مي رود كه "تون" و "كاين"، كه ماركوپولو در سفرنامه خود ازآنها ياد كرده، اشاره به دو شهر تون (فردوس) و قاين در قُهستان باشد. به دليل موقع جغرافيايي قُهستان، یعنی دوربودن ازمركزخلافت بغداد و قرارداشتن درحاشیه ی کویر، این منطقه در حمله ی اعراب و گسترش اسلام، پناهگاه زرتشتيان شده بود. درقرن پنجم هجري(يازدهم ميلادي) نيز پيروان اسماعيليه دراين ناحيه قلعه هايي براي خود بناكرده بودند. سَلجوقيان و خوارَزمْشاهيان براي سركوب كردن اسماعيليه، بارها به قُهستان لشكركشيدند، امّا سرانجام هولاكوخان ايشان را برانداخت و قُهستان را ويران كرد. ناصرخسرو درسفرنامه خويش از اقامت در اين منطقه و ديدار با بزرگان و دانشمندان اسماعيلي مذهب سخن ها گفته است.

ازمهم ترين آثار تاريخي قاينات مسجد جامع آن است كه از قرن هشتم هجري (چهاردهم ميلادي) به يادگار مانده. بقعه ی امامزاده موسی و قصر علم دربیرجند و غارهای طبیعی پیرامون آن از دیگر دیدنی های آن جاست.

12. استان خوزستان

استان خوزستان، با مساحتي حدود 63 هزار و 213 كيلومترمرّبع، درجنوب غرب ايران و بين استان هاي لُرستان، اصفهان، ايلام، چهارمحال و بختياري، كُهگيلويه و بُوير احمد واقع شده وازجنوب با خليج فارس و از مغرب با كشورعراق همسايه است. بخش جنوبي كوه هاي زاگرُس ازشمال وشرق خوزستان مي گذرد و دامنه هاي آن به سوي خليج فارس به صورت جلگه اي باشيب ملايم امتداد دارد. شمالي ترين نقطه اين جلگه حوالي دزفول است.

آب وهواي خوزستان درمناطق كوهستاني شمال معتدل است، امّا درمناطق جنوب و جنوب شرق به آب و هواي بياباني و نيمه بياباني نزديک مي شود. مقدار بارندگي در اين نواحي بسيار كم است. درتابستان جريان هواي گرم و مرطوب، كه درمحل آن را شَرجي مي گويند، تحمّل هوا را مشكل مي كند. نامطلوب ترين وضع هوا زماني است كه باد سموم وزيدن می گيرد. اين باد از صحراهاي عربستان برمي خيزد و هميشه مقداري شن و خاک همراه دارد.

خوزستان محلّ عبور سه رودخانه مهم كَرخه، كارون، و دِز است كه طولاني ترين و پُرآب ترين رودهاي ايران به شمارمي روند. در زمان سلطنت محمّد رضا شاه پهلوي با مكانيزه كردن و به كاربردن اصول علمي در كشاورزي و به واسطه وجود آب و حاصلخيزي زمين، خوزستان به صورت سرزميني زرخيز درآمد. بناي سدّ دِز و تأمين آب و انرژي لازم منطقه اي حدود 105 هزارهكتاررا زيركشت بُرد. خوزستان مناطق مناسب براي بستن سدهاي ديگر نيز دارد. ازجمله مي توان از سدهايي نام برد كه اكنون برروي رودخانه هاي كرخه و دو سدّ ديگر برروي رودخانه دِز و هفت سد بر رودخانه كارون بناشده است. سدهايي كه بررودخانه هاي كارون و زُهره دردست ساختمان يا مطالعه بوده امكان استفاده كشاورزي از یک ميليون هكتار ديگر را نيز فراهم آورده است.

محصولات عمده كشاورزي خوزستان عبارت است از گندم، جو، برنج، نيشكر، خرما، و مركبّات. محصول نيشكردركارخانه هاي هفت تپّه تبديل به شكرسفيد و دركارخانه پارس ، كاغذ مي شود و پسمانده آن نيز به صورت خوراک دام به مصرف مي رسد. دامپروري و ماهيگيري نيز به وسيله عشاير و شيلات در نواحي مختلف استان در سطح گسترده اي انجام مي گيرد.

استان خوزستان داراي يكي از غني ترين حوزه هاي نفت دنيا و منابع عظيم گاز طبيعي است. آغاجاري، هفتِ گل، گچساران، لالي، و پازنان مهمترين حوضه هاي نفتي اين منطقه اند. در گذشته از مناطق نفت سفيد و مسجد سليمان نيز استفاده ی بسیار می شده که اکنون خالی و تعطیل است. صدور نفت و گاز مهمترين منبع درآمد ارزي ايران به شمار مي رود. به راه افتادن صنايع پتروشيمي، كه مواد اوّليه آن از نفت تأمين مي شود، ازمهمترين پروژه هايي است كه پس از وقفه ی ناشی از جنگ ایران و عراق فعال شده است. پيش ازجنگ ايران و عراق، كه بزرگ ترين صدمات مادي آن متوجّه تأسيسات صنعت نفت جنوب شد، پالايشگاه آبادان با ظرفيت تصفيه 460 هزار بشكه در روز و تهّيه بيش از120 نوع محصول با مشخصّات دقيق بين المللي، ازمهمترين پالايشگاه هاي جهان به شمار مي رفت. اكنون پالايشگاه گاز بیدبلند نزدیک بهبهان، مجتمع هاي بزرگ گاز و صنايع پتروشيمي و شيميايي و صنعتی در بندر امام خمینی و ماه شهر، همچنين صنايع دستي مانند قالي بافي، قلاّبدوزي، و بافت انواع پارچه ازديگر زمينه هاي فعّاليت هاي صنعت مردم خوزستان است.
خوزستان كانون يكي از تمدّن هاي قديم بشري است كه شش هزارسال پيش ازميلاد در شوش پديد آمد. تا قبل از سلطه ی اعراب، خوزستان بسيار آباد و پُرجمعيّت و با شكوه بود. پس ازاسلام نيز اين منطقه، به خصوص به واسطه نزديكي به كانون خلافت بغداد، اعتبار بسيار يافت و در اواخر دوره قاجار و در پي كشف و استخراج نفت به دست اروپاييان نيز باز از نظر اقتصادي اهميت بسيار پيدا كرد.

خوزستان جمعيّتي حدود چهار ميليون و دويست و هفتاد و هفت هزار و نهصد و نود و هشت نفر دارد كه اغلب مسلمان شیعه و اقلیتی از آنان سنیان هستند و به لهجه هاي گوناگون زبان هاي فارسي و عربي سخن مي گويند. گويش های بهبهانی، شوشتری، دزفولی، بختیاری و بندری از

آن جمله اند. عشاير و كارگراني كه از نواحي مختلف به اين استان مي آيند اغلب گروه هاي بزرگي را تشكيل مي دهند كه به زبان ها و لهجه هاي محلّي خود تكلّم مي كنند. به سبب حضور طولاني اروپاييان، به خصوص انگليس ها، مردم خوزستان بيش ازساير نواحي ايران با زبان انگليسي آشنايي دارند. خوزستان داراي 16 شهرستان است از جمله: اهواز (مركز استان)، آبادان، ايذِه، بندر ماهشهر، بندر امام خميني (بندرشاهپور)، بهبهان، خرّمشهر،شادكان، دِزفول، آنديمِشک، مسجدسليمان، ودشت ميشان.

اهواز

اهواز مركز استان خوزستان در922 كيلومتري جنوب غرب تهران در دو سوي رود كارون و در مسير راه آهن سراسري قرار گرفته است. اين شهر بسيارگرم و مرطوب برخرابه هاي شهري باستاني بناشده كه ديرينگي تاريخ آن به دوران تمدّن ايلام، قبل از ورود مهاجران آريايي به آن سرزمين، مي رسد.

كلمه اهواز به عربي جمع هوز (خوز)، نام قبيله اي ساكن دراين محل بوده است. هنگامي كه اعراب خوزستان را تصرّف كردند، شهر هرمزداردشير را سوق الاهواز يعني بازار هوزي ها يا خوزي ها ناميدند. اين نام تاكنون به صورت اهواز باقي مانده است. احتمال مي رود كه شهركنوني اهواز درمحل شهر باستاني تاريانا بنا شده باشد كه در زمان اردشير بابَكان از نوساخته شد و هرمزداردشيرنام گرفت. اين شهر درتمام دوران ساسانيان مركز شوش و بسيار آباد و ثروتمند بود.

دراوّلين دوره هاي اسلامي، اهواز همچنان آباد و پُر رفت و آمد و ازمراكز مهّم كشت نيشكر بود. هنگامي كه بردگان سياه بصره در قرن سوّم هجري (نهم ميلادي) سربه شورش برداشتند رهبر ايشان، صاحب الزَنج، در اهواز مي زيست. اهواز در سركوبي زنگيان آسيب بسياردید. درآن زمان دو بخش شهر اهواز در دو سوي كارون را پُلي به نام هندوان به هم مي پيوست. عضدالدوله ديلمي اين پُل آجري بزرگ را خراب كرد و از نو ساخت. كمي پايينتر ازشهر بر روي رودخانه سدّ بزرگي به نام شادُروان ساخته بودند كه آب را براي مصرف كشاورزي بالا مي آورد. اين سد در قرن نهم هجري(پانزدهم ميلادي) درهم شكست و آب شهر را فراگرفت. از آن پس تا آغاز قرن بيستم ميلادي اهواز ديگر آباد نشد و اهميّتي نيافت.

توسعه و رونق دوباره اهواز در زمان سلطنت ناصرالدّين شاه، همزمان با بازشدن كانال سوئز و رفت و آمد كشتي هاي تجارتي اروپاييان درخليج فارس، صورت گرفت. نياز كشتي ها به انبار براي تخليه كالا موجب ساخته شدن بناهائی درجنوب اهواز قديم شد و تأسيسات راهداري و حفاظت بندر نيز درپي آن موجب جلب جمعيّت بيشتري از پيشه وران و بازرگانان شهرهاي آن حدود، از جمله شوشتر و دزفول، شد. توسعه فعّاليت هاي مربوط به استخراج و پالايش نفت درخوزستان رونق شهر اهواز را روز افزون كرد.

بخش هاي بسياري از شهر اهواز در دوران جنگ ايران و عراق ويران شد و تأسيسات صنعتي آن آسيب فراوان ديد. درتمام مدّت جنگ امكانات شهري و اقتصادي و اداري اين شهردرخدمت نيروي نظامي بود. با اين همه، اهواز امروز شهري است پُرجمعيّت و پُر تحّرک، رفت و آمد و داد و ستد بسيار درآن صورت مي گيرد و موقع مهّم صنعتي، اقتصادي، شهري، و دانشگاهي دارد. دانشگاه جُندي شاپور اهواز كه بعد از انقلاب اسلامی نام آن به دانشگاه شهيد چمران تغيير يافته، هم اكنون ازكانون هاي مهّم علمي كشور است، كه امكاناتي وسيع براي پرورش متخصّصان در دانش هاي مربوط به كشاورزي، فعّاليت هاي دريايي، و نفت دارد.

آبادان

آبادان درگوشه شمال غربي خليج فارس، كنار خُرّمشهر، و دردِلتاي كارون و اروندرود قرارگرفته و تا تهران هزار و 46 كيلومتر فاصله دارد. آبادان و خُرّمشهر، كه درزمينه اي شور هزار ساحلي قرارگرفته و به ويژه در تابستان آب و هواي بسيارگرم دارند، ازديرباز تنها اهميّت بازرگاني و نظامي داشته اند. در آثارمربوط به پنج قرن پيش از ميلاد به وجود بنادري دراين قسمت از خليج فارس اشاره شده است.

دردوره هاي اسلامي، به ويژه با رونق و ثروت شهر بصره، آبادان اهميّت چنداني نداشت و تنها به عنوان پايگاهي براي محافظت از راه آبي درآن نواحي ساخته شده بود . حدود قرن چهارم هجري (دهم ميلادي) ناصرخسرو در سفرنامه خود از اين ناحيه ياد كرده است. در زمان صَفويه و پس ازآن، اين منطقه بازهم به سبب اهميّت بندري آن مورد اختلاف و كشمكش بين ايران و عثماني بود تا آن كه به موجب معاهده آرزروم در سال 663ه (1264م) به مالكيت ايران درآمد. درآبادان، كه دردوره هاي اسلامي عَبّادان و جزيرةالخضرخوانده مي شد، تاآخرين سال هاي قرن نوزدهم ميلادي جز تعدادي خانه هاي حصيري و چند نخلستان و عدّه اي عرب صحرانشين يافت نمي شد. امّا پس از شروع به استخراج و پالايش نفت در خوزستان، آبادان به عنوان مركز تصفيه و صدور نفت اهميّتي روز افزون يافت و به تدريج شهري بزرگ با تأسيسات صنعتي عظيم گرديد كه گروه بزرگي از متخصّصان ايراني و خارجي درآن كار مي كردند. تأسيسات نفتی آبادان در جنگ ايران و عراق صدمه ی بسيار ديد و ساكنانش سال ها آواره بودند. اما اكنون به تدريج شهر دوباره ساخته می شود و بسياری از ساكنان محلی بدان بازگشته اند. اما هنوز فعاليت های اقتصادی بزرک در آن ديده نمی شود.

ایذه

ایذه، در 1 هزار و 47 کیلومتري تهران، میان آلیگودَرز، شهرکُرد، دِهدَشت، و مسجدسلیمان درمنطقه اي کوهستاني قرارگرفته و آب و هواي معتدل دارد. این شهرکه مدت ها مالِ امیر یا مالمیر نامیده مي شد، درگذشته مرکز تمدّن بزرگ آنزان یا آنشان از تمدّن هاي باستاني خوزستاني بوده که کورش بزرگ، شاهنشاه هَخامَنِشي، خود را پادشاه آن خوانده است. درقرن هاي اوّل اسلامي ایذه یکي از آبادترین و پُر رونق ترین شهرهاي خوزستان شمرده شده، امّاپس از آن، با آن که اتابَکان لُرستان ازقرن ششم تا نهم هجري (دوازدهم تا پانزدهم میلادي) دراین شهر مي زیسته اند، دیگر اهمیت گذشته را پیدا نکرده است.

درایذه بر روي رودخانه کارون پُل بزرگ سنگي بسته شده بود که آن را ازعجایب شهرها خوانده اند. این پُل طاقي به ارتفاع 150 متر از سطح آب داشت. فکر ساختمان این پُل را به مادر اردشیر بابکان، شاهنشاه ساساني، نسبت داده اند. درکناراین پل ُازآتشکدهاي سخن رفته که آتش آن تا زمان هارون الرشید روشن بوده است. براثر زلزله هاي بسیارکه پیرامون ایذه رخ داده بیشتر این بناها از میان رفته است. درکاوش هاي باستان شناسي در این شهر آثار تاریخي مهمّي مانند سنگ نوشته هاي پرستشگاه ها و تندیس هاي مِفرَغي شایان توجهي به دست آمده است.

خُرّمشهر

خُرّمشهر، ازبنادر جنوبي مهّم کشور، درفاصله 1 هزار و 48 کیلومتري تهران، میان اهواز، بندرماهشهر و آبادان واقع شده و ازسمت مغرب با عراق هم مرز است. زمین خُرّمشهر شورهزار و آب وهواي آن گرم ومرطوب است و تنها حدود8 متر ازسطح دریا بلندي دارد. رود کارون که نزدیک خُرّمشهر به اروند رود مي ریزد، ازمیان آن مي گذرد. رودهاي جَرّاحي و زُهره نیز دربخش هاي شادگان و هندیجان این شهرستان جریان دارد.

این شهر نزدیک بندرقدیمي مُحَمِّره بناشده و نام خُرّمشهر را فرهنگستان ایران درسال 1314ش (1935م) براي آن برگزیده است. مُحَمِّره خود درکنارشهر بیان جاي داشته که جغرافیا نویسان دوره اسلامي به تفصیل از آن یادکرده اند. اعتبار بندري این شهردر اوایل قرن سیزدهم هجري (نوزدهم میلادي) هنگامي بالا رفت که طایفه بني کَعب آن نواحي رابه اختیار گرفت و در آن امنیّت نسبي به وجود آمد. درآن زمان از لحاظ موقع بندري مُحَمِّره با بَصْره پهلو مي زد. هنگامي که محمّدشاه قاجار شهرهَرات را محاصره کرد، یکي از سرداران عثماني فرصت را غنیمت شمرد و با سپاهي مجهّز به این بندر تاخت و با قتل و غارت بسیار آن را به ویراني کشانید. امّا باگشوده شدن کانال سوئز و توجه اروپاییان به معادن زیرزمیني این منطقه، به ویژه نفت، دوباره موقع آن اهمیّت بسیار یافت. درجنگ جهاني اوّل و دوّم این بندر چنان مهم شدکه چندي به اشغال دولت انگلیس درآمد و

از پايگاه هاي متّفقين گرديد. دردوره سلطنت پهلوي، خُرّمشهر موقع بازرگاني و نظامي ممتازي يافت و تأسيسات عظيم بندري و باراندازي و اسكله ها و انبارها درآن ساخته شد.

باحمله عراق به ايران، اين بندر مهمّ كشور، به ويرانه اي بدل گرديد و 230 هزار تن جمعيّت آن يا كُشته و اسير شدند يا به ديگر شهرها گريختند. شهر، طّي چهل روزمقاومت دليرانه مردم، به شدّت بمباران شد. سرانجام، نيروهاي عراقي بخشش مالي كارون را كه وسيع تر ازديگر بخش هاي آن است به تصّرف درآوردند. در زمان اشغال، اموال مردم و انبارهاي گمرک و تأسيسات بندري غارت گرديد، ساختمان ها ازخانه و مدرسه و مسجد تا بيمارستان و انبار ومغازه همگي منفجرشد و تأسيسات راه آهن و پُل اصلي و مُدرن شهراز بين رفت. شهر هُويزه نزديک خرمشهر نيز به كلّي غارت شد وويران گرديد. آن بخش ازخرمشهركه تا فروردين ماه1361(مارس 1982) دراشغال عراق بود تا آزادسازي كاملِ شهر خونين شهر خوانده شد. پس از پایان جنگ بازسازی شهر به تدریج آغاز شد و اکنون بعضی قسمت های ادرات دولتی و ساختمان های تجاری برای استفاده آماده می شود. عده ای از ساکنان محلی نیز بازگشته اند و به بازسازی و تعمیر خانه های خود می پردازند. خرمشهر اکنون 150000نفر جمعیت دارد. بعضی قسمت های بندری این شهر آزاد اعلام شده و بازرگانان ایرانی و خارجی از تسهیلات گمرکی آن استفاده می کنند.

دزفول

دزفول، به معني قلعه اي كه براي نگهباني پل ساخته شده (دِژپُل)، يكي از شهرهاي بسيار قديمي خوزستان است. اين شهردر771 كيلومتري جنوب غرب تهران بين خرّم آباد، شوشتَر، اهواز، و دِهلُران جاي دارد و نزديک شهرباستاني شوش است. دزفول، كه آب وهوايي گرم دارد، درشمال كوهستاني است اما سايرقسمت هاي آن درجلگه واقع شده. رود دِز، كه ازكوه هاي لُرستان سرچشمه مي گيرد، پس ازعبور ازكنار اين شهر به كارون مي پيوندد.

بناي دزفول و پل آن را به شاپور دوّم ساساني نسبت مي دهند. به توصيف نوشته اي از قرن هشتم هجري (چهاردهم ميلادي) دزفول بر دو طرف آب جُندي شاپور بنا شده و پلي، به نام پل آنديمِشک، بر روي آن بوده كه 42 چشمه داشته است. به نظر مي رسد كه دزفول پس از خراب شدن جُندي شاپور به تدريج پُرجمعيّت تر و آبادتر شده است. درحمله مغول و تيمور به دزفول خرابي زياد وارد نيامد. در زمان نادر شاه افشاردراين شهر براي رويارويي با تاخت و تاز لُرها قلعه دژشاه بنا شد. درقرن نوزدهم ميلادي، دزفول يكي از مهمترين نواحي كشت گياهِ نيل بود كه در رنگرزي به كار مي رود. اين محصول مهم از دزفول به سرزمين هاي دور صادر مي شد. دزفول درجنگ ايران وعراق نيز از موشک اندازي هاي دشمن سخت آسيب ديد.

دزفول نزديک كهن ترين مناطق عظمت و تمدّن مردم بومي پيش از آريايي ايران قرار گرفته است. خرابه هاي شوش، شهري كه پس از ويراني درحمله آشور بانيپال بين سال هاي 642-639 پيش

ازميلاد، درزمان كورش بزرگ دوباره اعتبار يافت و پايتخت زمستاني هخامنشيان گرديد، نزديک دزفول است.

از آثار تاريخي دزفول، غير ازخرابه هاي شوش، مي توان از ايوان كَرخه در 18كيلومتري آن نام بردكه خرابه هاي كاخ آجري عظيمي از دوره ساساني است. مسجد جامع دزفول نيز از آثارقرن هاي اوليّه اسلامي است كه در قرن هفتم و دوازدهم هجري (سيزدهم وهجدهم ميلادي) ترميم شده و توسعه يافته است.

شوش

شوش بخشي از شهرستان دزفول است باآب و هوايي معتدل و خشک و زميني سبز و خرّم و حاصلخيز. قبر دانيال نبی زيارتگاهی باگنبد كشيده و سفيد دركنارمسجدي زيبا دراين شهر قرار دارد. شوش درگذشته بخش بزرگي ازجلگه خوزستان بوده كه تاساحل دريا را در برمي گرفته است. اين منطقه درآثار استرابون (Strabo)، جغرافيدان يوناني قرن اوّل ميلادي، سوسيان يا سوزيان ناميده شده است. به گفته وي سوسيان (خوزستان) ميان پارس و بابِل قرار داشته و شهر مهمّش سوس (شوش) بوده است. قدمت شوش، كه جايگاه تمدّن باستاني ايلام است، به حدود سه هزارسال پيش از ميلاد مسيح مي رسد. ايلامي ها ازكوه هاي شمال و مشرق دشت شوش به جلگه فرود آمدند وكشوري وسيع تا ساحل خليج فارس و ريشهر نزديک بوشهر تشكيل دادند و پس از تشكيل پادشاهي سامي نژادِ سارگُن مدّت ها براي حفظ آزادي و استقلال خود با آن جنگيدند. زيگورات چَغازنبيل، در20 كيلومتري شوش، معبد ايلامي است كه روي تپه خاكي بزرگي در ساحل رود دِز قرارگرفته ودرزمان آنتاشگال، پادشاه ايلام، حدود سده ی سيزدهم پيش از ميلاد بنا شده است.

هنگامي كه كورش بزرگ پايه هاي شاهنشاهي عظيم هَخامَنِشي را استوار مي كرد، شوش را به عنوان نخستين پايتخت برگزيد. درزمان داريوش بزرگ اعتبار و عظمت شوش بازهم بيشتر شد. وي قلعه اي استوار با ساختمان هاي باشكوه بسيار درآن جا بناكرد. خرابه هاي كاخ آپادانا (كه با آپاداناي تخت جمشيد نبايد اشتباه شود) و ساختمان هاي مسكوني پيرامون آن هنوز در شوش باقي است. شرح ساختمان اين قصرها دركتيبه اي درهمان محل به دست آمده كه آن را يكي از بهترين نوشته هاي ادبي رسمي هَخامَنِشي دانسته اند. كاخ هاي تخت جمشيد ازروي نقشه و نمونه آتشگاه ها و كاخ هاي شوش به دستور داريوش بزرگ نزديک شهر امروزي شيراز ساخته شد.

در دوران ساساني، وپس ازآن تا اواخر قرن پنجم هجري (يازدهم ميلادي)، شوش هنوز از شهرهاي بزرگ و پُر آمد و رفتِ ايران بود. امّا ازآن پس رفته رفته رو به خرابي نهاد. از آثار باستانيِ به دست آمده دراين شهر، علاوه بركاخ هاي داريوش بزرگ با كاشي هاي بسيار نفيس آن، لوحه مشهور قانون حَمورابي پادشاه كَلده است كه نخستين قانون عهدباستان به شمارمي رود.

باستان شناسان معتقدند که، باوجود بيش از 65 سال کاوش در آثار باستاني اين منطقه، هنوز قسمت هاي مهمّي از آن ناشناخته مانده است.

شوشتر

شوشتر بين ايذه، مسجد سليمان، اهواز، و دزفول قرار گرفته است و يکي ازشهرهاي قديمي خوزستان به شمار مي رود. آب و هواي اين شهرگرمسيري است. رودخانه کارون، که درشمال غربي شهردوشاخه مي شود، شوشتر راکه در جلگه قرارگرفته از دو سوي دربردارد. شاخه معروف به گرگر از شمال شرقي شهرمي گذرد و داخل شهرچند آبشار بزرگ به وجود مي آورد. شاخه ديگرکه شطيط نام دارد ازشمال غربي شهرازسدّ معروف شادُروان مي گذرد و در بند قير به شاخه اوّل مي پيوندد. جلگه بين اين دو رودخانه را ميان آب يا به لهجه محلّي "ميون او" مي گويند.

ساختمان شوشتر در افسانه ها به هوشنگ پيشدادي نسبت داده شده، امّا در دوره ايلامي ها نزديک شوشتر امروزي شهري به نام هيدالو وجود داشته که سپاهيان آشورباني پال در فتح شوش تا بدان جا پيش رفته اند. شوشتردرزمان ساسانيان شهري بزرگ بوده است. درتاريخ آمده است که والِريَن قيصر روم، که درسال 260 ميلادي درجنگ به اسارت شاپور اوّل ساساني درآمد، هفت سال با ديگر اسيران به ساختن سدّ شادُروان نزديک شوشترمشغول بود. به همين مناسبت نام بندقير دراصل بند قيصربوده است.

شوشتر در طّي تاريخ بارها ويران و دوباره بنا شده است. در زمان حکومت مُعِزالدوله ديلَمي اين شهر يکي از مراکز مهّم ضرب سکّه در خوزستان بود. درهمين زمان در شوشتر نيشکر فراوان بود و پارچه هاي ديباي نفيس وگران بهاي آن به نقاط دور صادر مي شد. پوشش خانه کعبه نيز از ديباي شوشتر انتخاب مي شد. اين شهريکي از مراکز مهمّ خوارج و مبارزان ضدّخلفاي عبّاسي بوده و حسين منصورحلاّج، صوفي و عارف مشهور ايراني، نيز چندي در آن مي زيسته است. درزمان او از وجود آتشکدهاي بزرگ در شوشتر ياد کرده اند.

درقرن نهم هجري، درزمان حکمراني مشعشعيان درخوزستان، شوشتر يکي ازمهمترين مراکز تبليغ مذهب شيعه و بسيار آباد بود. معروف ترين رويداد شوشتر در زمان صَفَوّيه جنگ هاي حيدري و نعمتي است که برسر تعصّب هاي مذهبي بين مردم محلّه هاي مختلف شهر درگرفت. قاضي نورالله شوشتري، از متعصّب ترين مردم اين زمان که سرانجام جان بر سر تعصّب خود نهاد، کتابي به نام **مجالس المؤمنين** داردکه درآن هر صاحب نام مسلمان و ايراني را شيعه شمرده و به همين علّت شيعه تراش لقب گرفته است.

در50 کيلومتري شمال غرب شوشتر، خرابه هاي شهر تاريخي گُندي شاپور يا جُندي شاپور قراردارد. بناي جُندي شاپور را به شاپور اوّل ساساني نسبت مي دهند. اين شهردرزمان

ساسانیان بسیار بزرگ و معتبر و مرکز خوزستان بوده است. نخستین ساکنان جُندي شاپور اسیران انطاکیه شام بودند. ازاین رو، آن شهر ازمراکز مهّم مسیحیان و جایگاه اُسقُف بزرگ نَسطوریان بود. تشکیلات عظیم بیمارستان و دانشگاه پزشکي جُندي شاپور، که تاقرن ها پس ازاسلام اعتبار داشت، به وسیله بُختیشوع، پزشک مسیحي، برپا شده بود. بسیاري از دانشمندان این مرکزعلمي بعدها در دوره خلافت عبّاسي به ترجمه آثار مهم از پهلوي، سُریاني و یوناني به عربي پرداختند.

آورده اند که بریکي ازدروازه هاي شهرجُندي شاپور جسد ماني پیامبر ایراني را آویختند که به فرمان بهرام ساساني (275-272م) به زندان در زنجیر کشیده شده و پس از چندي مرده بود. تا قرن ها پس از اسلام این محل به دروازه ماني شهرت داشت.

افزون بر آثار باستانی از دوره های هخامنشی، پارتی و ساسانی باید از ساختمان آسیاب های عضیمی یاد کرد که اکنون قسمت هائی ازآن نشان از مهارت فنی بسیار دارد.

تقسیمات کشوری 2 (بخش دوم)

13. استان زنجان

استان زنجان، با مساحت 21841 کیلومترمربّع، میان استان های مازندران، گیلان، آذربایجان، کردستان، همدان و قزوین واقع شده است. شهر و روستاهاي این استان کوهستاني در دامنه دشت هاي بین رشته کوه ها ساخته شده اند. سلسله جبال البرزدرشمال استان قراردارد و بلندي هاي موازي آن زنجان را از قزوین جدا مي کند. درمنطقه طارُم هوا مرطوب تر از دیگر نواحي است.

بزرگ ترین رودخانه استان زنجان قِزل اوزَن ازکوه هاي چهل چشمه درکُردستان سرچشمه مي گیرد و نزدیک منجیل به رودخانه شاهرود مي پیوندد و وارد سدّ سفیدرود مي شود. رودخانه طالقان نیزدشت قزوین را آبیاري مي کند. دراین استان چشمه هاي فراوان آب نوشیدني، آبگرم، و آب معدني وجود دارد. مراتع وسیع منطقه درنواحي کوهستاني دامداري را براي بیشتر ساکنان محل به صورت شغلي دائمي درآورده است.

استان زنجان، از امکانات مساعد کشاورزي برخوردار است. غلّات، نباتات علوفه اي، و انگور از فراورده هاي مهمّ آن به شمار مي آيد. مجتمع هاي کشت و صنعت سلطانيه دردهه ی 1340 هجری تأسيس و بازسازي آنها پس از خاتمه جنگ با عراق آغاز شده است. تأسيسات دامپروري ومرغ داري نيزدرکنار اين مجتمع ها درحال توسعه است. استخراج معادن زغال سنگ زياران از ديگر فعاليت های اقتصادی استان است. بافت قالي و گليم، سفالگري و ساختن قاشق و چاقو ازقديم ترين و مشهورترين صنايع دستي اين شهر به شمار مي رود.

استان زنجان جمعيّتي حدود 963434 تن دارد که بيشتر آنها ترک زبان هستند. زبان فارسي وگويش هاي ديگر مثل کُردي نيز درمنطقه رايج است. گروهي از ايلات لُر و کُرد و شاهسَوَن در اين استان رفت و آمد موسمي دارند و از چراگاه هاي فراوان و سر سبز آن براي دام هاي خود بهره مي برند. شهرستان های استان زنجان عبارتند از: زنجان (مرکز استان)، آبهَر، سلطانيه، و خدابنده.

زنجان

شهرزنجان درشمال غرب ايران بين شهرهاي خَلخال، قزوين، همدان، مياندوآب، وميانه، در فاصله 328 کيلومتري تهران قرارگرفته است. شمال و جنوب زنجان را، که تابستاني معتدل و زمستاني سرد دارد، کوه فراگرفته و رودخانه هاي بسيار پيرامون آن درجريان است.

موقع جغرافيايي زنجان و قرارگرفتن آن در شاه راههايي که آن را به خراسان، از سويي، و به تبريز و قفقاز وعراق و عربستان، ازسوي ديگر، مي پيوسته، سبب شده است که از ديرباز از آن در آثار گوناگون نام برده شود. در اين آثار از زنجان با نام های آگانزا و زنگان ياد کرده اند.

يکی از استوار ترين دژهای نظامی دوران اسلامی درنزديکی شهر زنجان قرار داشته و سلطان محمدخوارزم شاه، هنگام گريزاز سپاهيان مغول يک هفته در آن جا زيسته است. سپاهيان مغول بعد از آن زنجان را ويران کردند. غازان خان، يکي ازجانشينان هُلاکوخان، نزديک زنجان شهري به نام سلطانيه ساخت که پس ازاو درزمان سلطان محمّدخدابنده اولجايتو پايتخت ايلخانان شد. سلطانيه قلعه اي بزرگ داشت که بارويي ضخيم برگِرد آن بود. پهناي ديوار به اندازه اي بود که چهار سوار شانه به شانه از روي آن مي گذشتند. سلطان محمّد درآن جا مقبره و گنبدي براي خود ساخت. به امر او دراطراف شهر و گنبد نيز هفت مسجد، بيمارستان، داروخانه، خانقاه و مدرسه اي بزرگ شبيه مُستَنصَريه بغداد بنا شد. بسياري ازپيشه وران و صنعتگران و طالبان علم را از تبريز به اين شهر آوردند و در اندک زمان سلطانيه را به يکي از شهرهاي بسيار مهمّ آن زمان بدل کردند که با چهار سوي سرزمين هاي اسلامي در ارتباط بود. با اين همه، سلطانيه در زمان تيموريان آسيب بسيار ديد و با انتقال مرکز تجارت و سياست به تبريز در زمان شاه تهماسب اوّل صفوي از اهميّت افتاد و رو به ويراني نهاد.

مهمترین اثرتاریخي که تاکنون درزنجان برجاي مانده پُلِ دختر است که بر روي رودخانه قِزل اوزَن بین راه زنجان ومیانه بنا شده. این پُل داراي کتیبه اي است که تاریخ ساختن (قرن چهارم هجري/دهم میلادي) و مرمّت آن را نشان مي دهد. نام دختر برروي این پُل نشان آن است که دردوران باستان نیز در آن جا پُلي به همین نام بوده، زیرا، بنابر پژوهش هاي باستان شناسان، بناهایي که به نام دختر نامیده شده مربوط به ایزد بانو آناهیتا بوده است.



گُنبد سلطانیه (مقبره سلطان محمّد خدابنده اولجایتو)

بقعه قیدار و گُنبد سلطانیه (مقبره سلطان محمّد خدابنده اولجایتو) از قرن هاي هفتم و هشتم هجري (سیزدهم و چهاردهم میلادي) از دیگر آثار تاریخي مهمّ زنجان است. مسجد جامع عتیق، صحن و مقبره امام زاده حسین، بقعه آمنه خاتون و حلیمه خاتون نیز از مکان هاي مذهبي زنجان است.

ابهر

ابهر با آب و هوای کوهستانی و زمستان های بسیار سرد و پربرف دو طرف رودخانه ی ابهررود نزدیک شهر زنجان قرارگرفته. نام آن درزبان پهلوی به معنی جایگاه تنظیم پخش آب است. محل اصلی شهر که تپه قلعه گفته می شود، درست درکناره ی رود ابهر قرارداشته و یکی از قدیم ترین جایگاه های مسکونی انسان درجهان به شمار می رود. شواهد باستان شناسی نشان می دهدکه مردم از چهار هزارسال پیش از میلاد مسیح در آن جا ساکن بوده اند. ابهر از باستانی ترین شهر های ایران است، حدود هزاره ی دوم پیش از میلاد بنیان شده و درسده ی نهم پیش از میلاد مسیح از اتحاد اقوام مختلف ماد نخستین پادشاهی تاریخ ایران تشکیل شده است. ارک شاهی سلطانیه و مجموعه بناهای چلبی اوقلی و موزه ی پیراحمد زهرنوش و ملاحسین کاشی از دیدنی های این شهر است.

14. استان سِمنان

استان سِمنان، در مساحتي حدود 98816 كيلومتر مربّع، ميان استان هاي مازندران، اصفهان، خراسان، استان مركزي و تهران در دامنه جنوبي سلسله جبال البرز واقع شده و تادشت كوير امتداد يافته است. بلندترين قسمت كوه هاي البرز در اين ناحيه در شمال غرب شَهميرزاد قراردارد و اغلب پوشيده ازبرف است. گردنه هاي طبيعي كه در زمستان مسدود مي شود ازگذرگاه هاي عمده منطقه به شمار مي آيد، از جمله گردنه شمشيربُر به طول 135 و عرض 6 متر بين گرگان و دامغان كه اهميّت نظامي و تاريخي دارد و نيزگردنه خوش ييلاق بين شاهرود و گرگان.

آب وهواي اين استان، جز درنواحي شمال و شمال شرق، يا سرد و خشك و يا گرم كويري و خشك است. از همين رو، استان سِمنان همواره با كمبود آب روبرو است و بيشتر آب خود را از منابع زير زميني تأمين مي كند كه براي دستيابي به آن نيزگاه بايد به عمق 120 متري فرورفت. رودخانه هاي تاش يا شاهرود، كالشور، و چشمه علي دامغان همگي به دشت كوير فرو مي روند. پوشش گياهي منطقه محدود به درخت ها و درختچه هاي كويري است كه بخش بزرگي از آن براي تثبيت شن هاي روان كاشته شده. چراگاه هاي منطقه نيزتنها درمحدوده جنوبي كوه هاي البرز امكاناتي براي پرورش دام دارد.

بدين ترتيب، استان سِمنان موقع كشاورزي مساعدي ندارد، امّا گندم و سيب زميني و فلفل و تنباكو در آن كشت مي شود و محصول پسته اش به خصوص در دامغان مرغوب و معروف است. با وجود نامساعد بودن وضع اقليم، دراستان سِمنان به خصوص شاهرود و مهدي شهر(سَنگسَر) دامداري از رونقي خاص برخوردار است و نه تنها در اقتصاد منطقه بلكه در سطح كشور اهميّت فراوان دارد.

جز قالي بافي، صنعت عمده ديگري درسِمنان پاي نگرفته است. امّا معادن منطقه بسيارغني است وازمعادن ذغال سنگ در شهرستان هاي شاهرود و دامغان بهره برداري مي شود. ذخايرمعدني آهن اين ناحيه را حدود 5 ميليون تن برآورد كرده اند.

استان سِمنان درحدود 578910 تن جمعيّت دارد كه به گويشی اصيل ازبقاياي زبان پهلوي سخن مي گويند. اغلب مردم اين استان مسلمان شيعه اند ولي پيروان مذاهب ديگر ني زدر برخي از نواحي آن سكونت دارند. سِمنان داراي چهار شهرستان است: سِمنان (مركز استان)، دامغان، شاهرود، و گرمسار.

سِمنان

سِمنان در دامنه جبال البرز واقع است و دامغان، گرمسار، و دشت كوير در سه سوي ديگر آن قرارگرفته اند. آب و هواي اين شهر درتابستان گرم و در زمستان معتدل است. سِمنان بر سر راه قديمي ري به توس واقع شده و تا تهران 221 كيلومتر فاصله دارد و به همين جهت از دير باز محلّ

رفت و آمد اقوام گوناگون بوده است. سمنان در قرن چهارم هجري (دهم ميلادي) ازمتصرّفات ِزياريان و سپس آلِ بويه بود وجزو سرزمين ديلَم به حساب مي آمد. اوايل قرن پنجم هجري (يازدهم ميلادي)، در حمله تركان غُز خرابي بسيار برسِمنان وارد آمد. پس از آن درحمله مغول اين شهر به كلّي ويران گرديد، امّا به واسطه موقع جغرافيايي و قرارگرفتن آن بر سرراه هاي تجاري دوباره رونقي نسبي يافت. امروز سِمنان بزرگترين مركز دامداري كشور است.

منارهاي از دوره سلجوقي با بدنه ی آجري و كتيبه اي به خط كوفي و مسجد جمعه، ازآثار دوره تيموري و خانقاه و آرامگاه علاءالدوله سمنانی صوفی مشهور از يادگارهاي تاريخي سِمنان به شمارمي آيد.

دامغان

دامغان در امتداد جادّه قديمي ري به توس در 335 كيلومتري تهران قرار گرفته وازشمال به گرگان و بهشهر و ساري، از شرق به شاهرود، از جنوب به دشت كوير، و ازمغرب به سِمنان محدود شده است. رشته كوه هاي البرز در شمال دامغان قراردارد و بقيه نواحي آن را بيابان و كوير مي پوشاند. در دامغان بيشتر اوقات بادهاي شديد غبار آلودمي وزد. هواي آن در قسمت شمالي معتدل و در منطقه كويري گرم و خشک است.

تاريخ ناحيه اي را كه امروز دامغان در آن واقع شده، و در گذشته قومِس خوانده مي شد، به روزگار باستان مي پيوندد. با تشكيل شاهنشاهي اشكاني تيسفون جايگاه حكومت و اداره امور كشور گرديد. امّا به علت گرماي هوا، دربار دربخشي ازسال به شهرهاي همدان، ري، شهرصد دروازه، و گرگان تغييرمكان مي داد. بر پايه مدارک معتبر شهر صد دروازه مدّتي مركز قدرت اشكانيان بوده و وسعت و اعتبار بسيار داشته است. محل دقيق اين شهر هنوز كاملاً مشخص نيست، امّا آن را درنزديكي دامغان مي دانند.

درسه فرسنگي شمال دامغان برفرازگِردكوه قلعه اي است كه اسماعيليان پس ازكشتن خواجه نظام الملک آن رابه تصرّف درآوردند. زد و خورد برسراين قلعه سبب آسيب فراوان به شهر دامغان شد. ديري نگذشت كه سپاهيان مغول نيز سر رسيدند و شهر را بارديگر ويران كردند. درحمله سپاه تاتار و درگيري هاي آنان با اُزبک ها نيز در دامغان آشوب فراوان برپا شد. هنگامي كه شاه اسماعيل صَفَوي براي دفع اُزبكان به سوي دامغان به راه افتاد، اُزبک ها كه توان مقاومت درخود نمي ديدند پس از ويران كردن دامغان به هَرات گريختند. يكي از جنگ هاي نادر شاه افشار و اشرف افغان نيز كنار رودخانه ی مهمان دوست نزديک دامغان روي داد كه به شكست كامل اُزبک ها انجاميد. از ديگر وقايع تاريخ، تولّد فتحعلي شاه قاجار در دامغان و در ساختماني است كه بعدها مولودي خانه نام گرفت.

در دامغان آثارتاريخي جالب توجّهي وجود دارد. تپّه حصار، دريک كيلومتري جنوب شرق دامغان، جايگاه يكي از تمدّن هاي بسيار قديم پيش ازآريايي است. آثار باستاني مربوط به دوره ساساني

نيز درهمان اطراف از زير خاک بيرون آورده شده است. ديگر مسجد تاريخانه يا خدايخانه دردامغان مربوط به نيمه ی قرن دوّم هجري (هشتم ميلادي) است که به سبک بناهاي ساساني ساخته شده و قديم ترين مسجد موجود در ايران است. آرامگاه پيرعلمدار با کتيبه اي که تاريخ بناي آن را به قرن پنجم هجري (يازدهم ميلادي) مي رساند و بازمانده هاي مسجدي از زمان سلطان محمّد خدا بنده اولجايتو و چندين مسجد و بُرج و گُنبد متعلّق به دوره هاي گوناگون تاريخ از ديگر آثار گوناگون تاريخي دردامغان است.

شاهرود

شاهرود سر راه تهران به رشت و همدان و تبریز و مشهد محل برخورد جاده های زمینی و خط های راه آهن سراسری است. این شهر در410 کیلومتری شرق تهران از بین رشته کوه های البرز وکویر نمک واقع شده. رود تاش بعد از عبور از آن به کویرنمک فرومی رود. آب و هوای شاهرود درکوهستان های شمال آن یعنی دامنه های جنوبی البرز سردو دربقیه جاها معتدل است.

شاهرود تاپیش از زمان فتح علی شاه قاجار روستای کوچکی بود. قدیم ترین ساختمان آن قصری است که وی در آن جا ساخته. اما اطراف آن بیارجمند ، میامی و بسطام تاریخ بیشتری دارند. بسطام درشش کیلومتری شاهرود شهری سرسبزو خوش آب و هواست. بنای آن را به اردشیر دوم ساسانی نسبت می دهند. ناصرخسرو درسفرنامه ی خود438 ه.ق. آن را مرکزناحیه ی قومس نوشته است. این شهر نیز در حمله ی مغول از بین رفت و پس از سال ها شاهرود به جای آن رو به توسعه گذاشت.

از جاهای تاریخی بسطام قسمتی از بنای مسجد دوره ی سلجوقی و خانقاه بایزید بسطامی با گنبد آجری از قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی است که حدود صدسال پیش از این بازسازی و تعمیر شده است. در روستای خرقان دوازده کیلومتری بسطام نیز مقبره ی شیخ ابوالحسن خرقانی، از صوفیان بزرگ قرن پنجم هجری قراردارد. موزه ی شاهرود و قصری از زمان قاجاریه در بیارجمند که مسجدی قدیمی دارد، از دیگر آثار تاریخی آن نواحی است.

15- استان سيستان و بلوچستان

استان سيستان و بلوچستان درجنوب شرقي ايران، با وسعتي حدود 178431 کيلومترمربّع، بين استان هاي خراسان جنوبی، کرمان و هرمزگان و هم مرز با کشورهاي افغانستان و پاکستان قرارگرفته و مرز جنوبي آن درياي عمّان است.

دهانه ی آتشفشان نيمه فعّال تَفتان با بلندي 4042 متر درشهرخاش قرار دارد و ازآن پيوسته بخار گوگرد خارج مي شود. بخشي ازکوير لوت -بزرگ ترين چاله کويري فلات داخلي ايران که از گرم ترين و خشک ترين مناطق دنياست-ميان سيستان و بلوچستان واقع شده. درمغرب آن کويري

ديگر به نام نمکزار وجود دارد که از سنگ ريزه هاي سياه پوشيده شده و درفصول بارندگي عبور از آن بسيار مشکل است.

آب و هواي اين منطقه بياباني و نوسان شديد حرارت درآن بسيار زياد است. تنها درجلگه ساحلي است که درياي عُمّان اندکي از خشکي آن مي کاهد. درمجموع، سيستان و بلوچستان خشک ترين استان ايران است و کم آبي همواره از مشکلات اساسي آن به شمار مي رود. حدود بهار بادهاي شديد صد و بيست روزه، گاه با سرعتي حدود 120 کيلومتر درساعت، توده هاي بزرگ شن را به حرکت درمي آورد. همچنين بادي سرد، معروف به گاوکش، در زمستان ها سبب خسارات جاني و مالي بسيار مي شود.

رودخانه هيرمَند يا هِلمند، تنها شريان حياتي سيستان، با دوسدّ زَهَک و کَهُک، که در سال 1335ش (1956م) بسته شده است، کمي از مشکلات مي کاهد. درياچه هامون در دشت سيستان در تأمين علوفه دام ها وپرورش ماهي اهميّت بسيار دارد. از نيزارهاي آن نيز براي حصير بافي استفاده مي شود. مراتع اين منطقه با وجود تنوّع گياهان فقير مي نمايد، امّا تثبيت شن هاي روان با کشت درخت هاي مخصوص تاحدّي وضع منطقه را بهبود بخشيده است. درگوشه ی جنوب شرقي اين استان تالابي با نوعي کمياب از تِمساح وجود دارد که مورد حمايت سازمان محيط زيست است.

محصولات کشاورزي اين ناحيه، که بيشتر درجلگه ساحلي درياي عُمّان به دست مي آيد، عبارت است از نارگيل، گندم، جو، برنج، و موز. دام پروري و ماهيگيري نيز براي رفع نياز محلّي کافي است. منطقه سيستان و بلوچستان اگرچه داراي معادن غني است امّا کمتر مورد بهره برداري قرار گرفته است. تنها جمع آوري نمک از حوضه هايي که درکنار درياي عُمّان ساخته مي شود تا حدّي وسيله اشتغال مردم را فراهم مي آورد.

سوزن دوزي معروف زنان بلوچ، سفال گری، و ساختن لِنج از صنايع دستي اين منطقه است. قالي بافي باطرح ويژه و مرغوب بلوچ نيز شهرت بسيار دارد. اکثر جمعيّت سيستان وبلوچستان را که حدود 2219393 تن است، مسلمانان سنّي مذهب وابسته به ايل های ناروئی، سرگلزائی، ريگی و زهی تشکيل می دهند. اما به سبب خشکسالي و کمبود امکان کار، بسياري از ساکنان اين استان به مهاجرت دائم يا فصلي به جلگه گيلان و کشورهاي خليج فارس و پاکستان مي روند.



بلوچستان

زبان مردم سيستان وبلوچستان فارسي با گويش سيستاني (زابُلي) و بلوچي است. اين استان هفت شهرستان دارد از جمله: زاهدان (مرکز استان)، زابُل، سَراوان، خاش، ايران شهر، و چابهار.

زاهدان

شهرستان زاهدان، مرکز استان سيستان و بلوچستان، در جنوب کوير لوت و درحاشيه مرزهاي افغانستان و پاکستان واقع شده و از جنوب به ايران شهر و چا بهار راه دارد. اين شهر در دشت قرارگرفته و کوه هاي اطراف آن عبارت است از کوه هاي مرزي ملک سياه و ميرجاوه و تَفتان. آب و هواي زاهدان در قسمت جنوب گرمسيري و در شمال تا اندازه اي معتدل است.

از آن جا که آب زمين زاهدان را به آساني فرومي برد، تا سال 1315ش/ اين شهر1936 دُزداب ناميده مي شد و ناحيه سرحدّي کوچکي بود که به تدريج توسعه يافت. اکنون زاهدان به وسيله خطوط هوايي و جاده اسفالته و خطّ راه آهن با پاکستان و از آن طريق با هند ارتباط يافته است. اين شهر، که از نظر اقتصادي توليد چنداني ندارد، در سال هاي اخير محلّ رفت و آمد مسافران و بازرگانان واز نظر بازرگانی بسيار فعال گرديده است.

زابُل

شهرستان زابُل در 828 1 کيلومتري تهران در شمال زاهدان بين مرز افغانستان وکويرلوت و درجلگه اي وسيع و پست واقع شده است. کوه خواجه يا رستم تنها بلندي آن ناحيه درانتهاي غربي درياچه هامون است. باران هاي موسمي اين منطقه در بهار سيل روان مي کند و هواي گرم در تابستان از خشکي همه جا را مي سوزاند. مهمترين رودخانه زابُل هيرمَند است که از کوه هاي بابا در افغانستان سرچشمه مي گيرد و به درياچه هامون در باختر زابُل مي ريزد.

زابُل را درکتاب هاي قديمي انبار غلّه ايران خوانده اند امّا امروز شهري کوچک و فقير است. درگذشته زابُلستان يا زاوُلِستان به بخش بزرگي از سيستان گفته مي شد که تا نواحي مرکزي افغانستان امروز دامنه داشت. درافسانه ها زابُلستان زادگاه زال پدررستم است که خاندانش از قبيله سَکاها، فرمانروايان زابُلستان، بودند.

بنا به روايات زَرتُشتي، زابُلستان يکي ازمراکزمهّم پيدايش وگسترش دين زَرتُشت بوده است. زَرتُشتيان برآنند که در آخر زمان موعودهاي زَرتُشتي (سوشيانت ها) با آب تني دوشيزگان دردرياچه هامون متولّد خواهند شد، زيرا نطفه آنان را زَرتُشت به آب اين درياچه سپرده است. مرکز زابُلستان از دير باز تا حمله اميرتيمورگورکان شهري به نام زَرَنگ يا زَرَنج بود که خرابه هايش هنوز باقي است. . زَرَنج در 2500 پيش ازميلاد مسيح مرکز دنياي شرق به شمار مي آمد و آثار آن، که

درزمان حمله اميرتيمور به آتش كشيده شده، به طرز شگفت انگيزي سالم مانده و اكنون نيز قابل بررسي است. شهرکَرکويه، با آتشگاه بزرگ و پرآوازه ی آن نيز نزديک زابُل بوده است. در پايان قرن هفتم هجري (سيزدهم ميلادي)، اين آتشگاه با دو گنبد بزرگ، که بر سرهريک شاخ گاوي نصب شده بود، توصيف شده است.

زَرَنج بزرگترين کانون عيّاران در ايران بود. يعقوب ليث و عَمروليث که هردو سيستاني بودند به ياري عيّاران نخستين حکومت محلی مستقل ايراني را تشکيل دادند. خرابه هاي قلعه و مسجد و قصر صفّاريان در زابُل برجاست. از ديگر آثار باستاني زَرَنج، درجلگه اطراف درياچه هامون، مناره يا ميل قاسم آباد زابُل از قرن ششم هجري (دوازدهم ميلادي) است که در روي بدنه آجري آن کتيبه اي به خطّ کوفي بوده. اين مناره در سال هاي اخير آسيب ديده است. آثار آتشکده و کاخي عظيم از نخستين قرن ميلادي بر بالاي کوه خواجه نيز هنوز برجاي مانده است. شهرسوخته برسرجاده ی زاهدان –زابل آثار تاريخی مهمی هست که امروزه به نام شهر سوخته خوانده می شود. باستان شناسان در اين شهر کاوش های اندکی انجام داده اند. اما درهمين انک کاوش ها سنگ نوشته ای به دست آمده که مربوط به رويدادهای تاريخی بيش از 3200سال پيش از ميلاد مسيح است. حدس زده می شود که شهر حدود 2000 سال پيش از ميلاد براثر حادثه ای غير طبيعی و به احتمال زياد در برخوردهای سياسی سوخته باشد. شواهد به دست آمده نشان از پيشرفت بسيار زياد دانش و فرهنگ اجتماعی مردم آن دارد. بنابر مدارک به دست آمده مردم آن توانائی جراحی مغز را داشته اند و وجود آبراه های بسيار منظم و پيچيده در سراسر شهر نمودار پيشرفت عظيم شهرنشينی در آن است. اين شهر برسر راه های تجاری مهم شرق و غرب قرارداشته و مرکز مهم رفت و آمد ملل مختلف روزگار خود بوده است.

چابهار

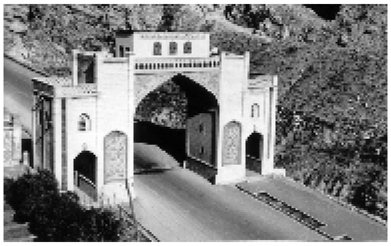
چابهاردرجنوب شرق ايران بين نيک شهر کرمان، مرز پاکستان و دريای عمان قرار گرفته، امروزه شهری کوچک و بندری بزرگ است که از طريق دريای عمان به اقيانوس و راه های آبی بين المللی می پيوندد. نام آن را چهار بهار نيز می گويند زيرا با داشتن آب و هوائی گرم، رطوبت متوسط و وزش دائم باد ملايم از سوی دريای عمان، خنک ترين و به نسبت سرسبزترين ناحيه ی جنوب ايران است. حدود 65000 نفر جمعيت داردکه به زبان فارسی و گويش های محلی بلوچی نزديک به زبان های هندی سخن می گويند. رونق و گسترش شهر و بندر چابهار يکی از اهداف نقشه ی اول توسعه ی اجتماعی- اقتصادی بود که در سال 1372خ/1993م. انجام گرفت. اکنون چابهار بندر مهمی است که با داشتن وسايل حمل و نقل پيشرفته ی زمينی، دريائی و هوائی با همه کشور های خاور ميانه، افغانستان، اقيانوس هند و کانال سوئز ارتباط دارد. 140کيلومترمربع در مشرق خليج چابهار منطقه ی آزاد تجاری است که در 100کيلومتر آن فعاليت های صنعتی صورت می گيرد و قسمت ديگر به بخش بازرگانی و توريسم و خدمات اختصاص دارد.

16- استان فارس

استان فارس، با وسعتي حدود 121825 كيلومتر مربّع، در جنوب ايران و بين استان هاي اصفهان، يزد، بوشهر، كُهگيلويه و بُويراحمد، و هرمزگان و كرمان واقع شده است. اين استان سرزميني است كوهستاني درمسير رشته كوه هاي زاگرُس كه آب آن از بلندي هاي برفگير تأمين مي شود و با آن كه درمنطقه اي خشك و نيمه خشك قرار دارد، كوه ها در ملايم كردن آب و هواي آن بسيار مؤثراند.

مهمترين رودخانه استان فارس رود كُر است كه ازكوه هاي اطراف اَردَكان دراستان يزد سرچشمه مي گيرد و به درياچه بَختَگان (نيريز) مي ريزد. به علّت شوري و كم آبي رودخانه هاي فارس، چشمه ها و قنات ها و چاه هاي عميق و نيمه عميق در آبياري و كشاورزي اين استان اهميّت زيادي دارد. درياچه بختگان در شرق استان، باوسعتي حدود 3120 كيلومترمربّع، بزرگترين درياچه فارس است.

مهمترين محصولات كشاورزي فارس گندم، جو، برنج، چغندر قند، مركّبات، و انواع ميوه و سبزيجات است. دامداري، پرورش زنبور عسل، و مرغداري نيز درمراكزعشايري به قراوانی انجام می شود. شيراز، با صنايع الكتريكي و الكترونيكي، لاستيك و پلاستيك سازي، ريخته گري قطعات ماشين و اتومبيل، مهمترين شهر صنعتي استان است. ريسندگي و بافندگي و صنايع فلزّي و غيرفلزّي نيز با كارگاه هاي وسيع دراين استان وجود دارد. پالايشگاه نفت شيراز از سال 1352ش(1973م) مورد بهره برداري قرار گرفت و تأسيسات گاز طبيعي اين شهر براي نخستين بار در ايران به مردم شيراز امكان استفاده از اين ثروت ملّي را درخانه ها و كارگاه ها داد.



دروازه قرآن (شيراز)

صنايع دستي فارس از جهت تنوّع و مرغوبيت شهرت بسيار دارد. قالي، قاليچه، گليم، پارچه هاي ابريشمي و نخي و پشمي، قلاّب دوزي و سوزن دوزي، حصيربافي و سفالگري از آن جمله اند. انواع گليم و قالي و قاليچه، كه عشاير قشقايي با طرح هاي سنّتي مي بافند، در بازارهاي جهاني ارزش بسيار دارد. استان فارس از مراكز مهّم مسگري و نقره و خاتم كاري ايران نيز هست كه بخش اعظم آن درشيراز توليد مي شود. منبت کاری و بافت گيوه در آباده، يكي ديگر از شهرهاي استان فارس، شهرت و مرغوبيت خاص دارد.

استان فارس جمعيّتي حدود 4323626 نفر دارد كه به زبان هاي فارسي، تركي، لُري، و عربي سخن مي گويند. اكثريت ساكنين اين استان شيعه دوازده امامي اند، امّا اقليت هاي يهودي، مسيحي، ارمني، آسوري و زَرتُشتي نيز در آن سكونت دارند. استان فارس بزرگترين منطقه عشايري ايران است. عشاير قشقايي، خَمسه، مَمَسَّني و طايفه ها و تيره هاي كوچكتر درآن جا به سر مي برند كه بيشترشان ترک زبانند.

اين استان داراي شانزده شهرستان است از جمله: شيراز(مركز استان)، آباده، اِصطَهبانات، جَهرُم، داراب، فَسا، فيروزآباد، لار، مرودشت و نيريز.

شيراز

شيراز، مركز استان فارس، درفاصله 919 كيلومتري تهران به صورت باريكه ی هموار ي ميان دو رشته كوه موازي واقع شده است. درازاي دشت شيرازرا حدود32 كيلومتر و پهناي آن را نزديک به 10 كيلومتر برآورد كرده اند. اين شهر آب و هوايي معتدل و فصل هايي منظّم دارد. رودها و چشمه سارها و قنات هاي بسيار آب مصرفي شهر و پيرامون آن را تأمين مي كند. مهمترين رودخانه هاي اين شهركُر، سيوَند، قَرَه آغاج، ششپير، و قره باغ است.

بناي شيراز را به شيراز پسر فارس، پسر تهمورث، نسبت مي دهند. اين افسانه خود نشان ازديرينگي تاريخ شيراز دارد. وجود آثار باشكوه تخت جمشيد نيز گواه ديگري براين ديرينگي است. آثار باستانی تخت جمشيد، در50 كيلومتري شيراز، از دوره هَخامَنِشي و بازمانده مجموعه بزرگي از قصرهاي سلطنتي است. تخت جمشيد درزمان داريوش بزرگ، پادشاه هَخامَنِشي، باهمان مشخّصات معماري و هنري كاخ هاي داريوش درشوش ساخته شد. پهنه اي كه كاخ ها برآن بنا شده بركوه تكيه دارد و قسمتي از آن بر اثر هموار كردن صخره فراهم آمده است. پلّكاني پهن چرخ زنان از پايين تپّه به سطح كاخ ها مي رسد و از آن جا دو پلّكان ديگر به آپادانا يا تالار بار وارد مي شود. هفتاد و دوستون به ارتفاع نزديک به بيست متر، كه برسر هريک تنه و سرگاونر يا شيرشاخدار نصب شده، سقفي ازچوب سدر رانگهداري مي كرده است. بر بدنه پلّه ها نقش صف طولاني سپاهيان جاويدان و درباريان ماد و هَخامَنِشي و همچنين فرستادگان سرزمين هاي مختلف شاهنشاهي، كه هداياي نفيس خودرا حمل مي كنند، كنده شده است.



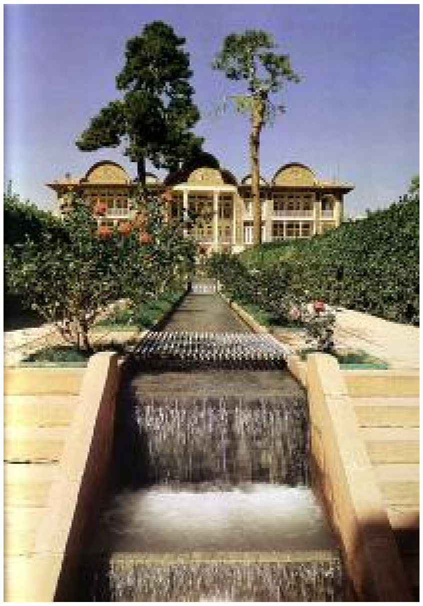
تخت جمشید

نزدیک کاخ آپادانا، کاخ داریوش واقع شده که امروزه از میان رفته، امّا پنجره ها و سردرهاي کنده کاري شده آن هنوز برجاي است. تخت جمشید درزمان خشایارشا با ساختمان هاي تازه اي تکمیل شد که هم اکنون آثار بسیاري از آن ها برجاي مانده است.

نقش شاپور و خرابه هاي تلّ ضَحّاک در فَسا، نقش رستم و پاسارگاد در مَرودشت و آتشگاه ها و قبرهاي شاهان هَخامَنِشي وساساني دردلکوه، باکتبیه هاي بسیار مهمّ تاریخي، ازدیگر نقاط تاریخي و دیدني شیراز و پیرامون آن است. شیراز دردوره هاي اسلامي نیز همواره آباد و پرجمعیّت ومرکز داد و ستد و رفت و آمد بسیار بوده است.

عضدالدوله دیلمي در قرن چهارم هجري (دهم میلادي) شیرازرا پایتخت خود کرد و شهري زیبا و باعظمت ساخت و هرسال به مناسبت تمام شدن ساختمان آن جشن مي گرفت. بندِ امیر، درجنوب شرقي مَرودشت و پل تاریخي که بر روي رودخانه کُر بسته شده از آثار دوره عَضِدُالدوله و هنوز برجاي است. درزمان اتابَکان فارس، که از نیمه قرن ششم تا اواخر قرن هفتم هجري (سیزدهم میلادي) درفارس حکومت مي کردند، این شهر آباد و وسیع و پُر رونق بود. شیراز نه تنها به تدبیر اتابَکان از ویراني درحمله مغول درامان ماند بلکه بعدها، درزمان امیرتیمور گورکان، نیزکه جنگي سخت در نزدیکي آن روي داد و به کشُته شدن شاه منصور، پسر امیر مبارزالدّین محمّد آل مظفّر، انجامید، به آن آسیب چندان نرسید. درقرن دوازهم هجري (هجدهم میلادي)،کریم خان زند شیراز را پایتخت خود ساخت و آبادانی بسیار درآن کرد، ازآن جمله خلوتخانه ی کریمخاني، مسجد، بازار و حمّام وکیل، که بیشتر آن ها هنوز برجاي است.

شیراز از دیرباز شهري زیبا و با صفا بوده و باغ هاي بسیار و نامدار داشته است. در این شهر، باغ اِرَم به خاطر سرو هاي ناز زیبایش شهرتي خاص دارد. باغ دلگشا، نزدیک آرامگاه سعدي، با ساختماني باشکوه و نارنجستاني بزرگ، باغ عفیف آباد، باغ گلشن، باغ خلیلي، باغ فارس و باغ تخت از دیگر جاهاي فرح بخش شیراز است. شیراز سرزمین برخي از بزرگان دانش و هنر واندیشه است. آرامگاه دو شاعر بزرگ ایراني، سعدي و حافظ، درآن جاست.



باغ اِرَم

از این شهر هنر پرور متفکران بزرگی چون ملاّصدرا نیز برخاسته اند. بُقعه شاه چراغ ومرقد حضرت سیّد امیراحمد از مکان هاي مقدّس شیراز است. مسجد جامع عتیق شیراز، از بناهاي دوره عَمرولیث صفّاري، و مدرسه خان، محلّ تدریس ملاّصدراي شیرازي، نیز از جاهاي دیدني آن به شمار مي رود.

امروزه شیراز، باوجود کارخانه های بزرگ و پالایشگاه و دانشگاه وسیع و مجهز و معتبر آن و اهمیت نظامی کل ناحیه، شهری ممتاز است. دانشگاه شیرازکه درسال 1328خ/1949م. تأسیس شد، از مراکز معتبر علمی و آموزشی ایران به شمار می رود.

فیروز آباد

فیروزآباد میان شیراز، کازرون، جهرم ،لارو برازجان واقع شده و فاصله اش تا تهران 1035کیلومتر است. رودخانه های قره آغاج و فیروزآباداز این شهر می گذرد و دو کوه سفیدار و سرخ در شمال این شهر حد فاصل آن با شیراز است. این کوه ها هردو پوشیده از جنگل اند و رفت و آمد در آن ها بسیار دشوار است. آب و هوای فیروزآباد درنواحی شمالی معتدل و در قسمت های جنوبی گرمسیری است.

فیروزآباد نزدیک شهر باستانی گور، در زمان عضدالدوله دیلمی ساخته شده است. گفته اند که عضدالدوله از مرگ و آن چه او را به یاد مرگ می انداخت نفرت داشت. ازهمین رو نام شهر را به

فیروزآباد برگرداند. گور شهري قديمي است که بناي آن را به اردشير بابَکان نسبت مي دهند. شهر به صورت دايره اي است که مناره چهارضلعي بلندي براي افروختن آتش درميان آن قرارداشته. اين شهر دردوره ساسانيان مرکز ناحيه اي از فارس بود. درزمان عَضِدالدوله از گور به عنوان شهري بزرگ با باغ هاي گل سرخ و آب بسيار ياد کرده اند. اين شهراز دير زمان به خاطر تهيه عطرهاي روغني وعرقيات ازگياهان مختلف، به خصوص گل سرخ، شهرت بسيار داشته است. گلاب، عطرهاي شيشه، عطر نيلوفر، نرگس، زنبق، مورد، مَرزَنجوش، بادرنگ و بهار نارنج و زعفران، سوسن و بيد از جمله کالاهايي بوده است که ازاين شهربه دورترين کشورهاي مشرق زمين فرستاده مي شده.

آثارتاريخي فيروز آباد را همسنگ تخت جمشيد دانسته اند. اين آثارکه اغلب نقش هاي سلطنتي و کنده کاري برسينه کوه هاست به دوره ساسانيان باز مي گردد. مهمترين آن ها آتشکده و نقش برجسته اردشير بابَکان درحال دريافت حلقه سلطنتي از اهورامزداست. اين نقش درکوه، کنار رودخانه تَنگاب، در 18 کيلومتري فيروز آباد قراردارد. قلعه دختر، نزديک فيروز آباد، متعلّق به زمان شاپور اوّل ساساني، که معبد آناهيتا و آتشگاه بوده، اثر تاريخي ديگر اين شهر است. از ديگر آثار قديمي فيروز آباد مناره بلندي است که ويرانه آتشکده گور در نزديکي آن قراردارد.

17. استان قزوین

استان قزوين دردامنه ی جنوبي البرز در مساحتی نزديک به 15491کيلومترمربع بين استان های تهران، مرکزی، زنجان، گيلان و همدان قرارگرفته و1133547نفر جمعيت دارد. درجنوب قزوين کوه هاي زَرَند و خَرقان کشيده شده و رودخانه خَررود از آن جا به سوي دشت قزوين جاري است. رودخانه طالقان نيزدشت قزوين را آبياري مي کند.

قزوين آب و هوايي متغيير و زمستان هايي بسيار سرد دارد. استان قزوين موقع مهم تجاری و استعداد زياد کشاورزی وصنعتی دارد. مجتمع های کشاورزی مکانيزه و کشت انگور، و پنبه زمينه ی خوبی برای کارخانجات محصولات غذائی و آسياب های آرد و پارچه بافی فراهم آورده است. کارخانه ی سيمان آبِيک، کارخانه معظم شيشه قزوين وکارگاه هاي متعدّد صنايع چوب و وسايل و تجهيزات الکتريکی و ساخت کارتن و در و پنجره درنواحي مختلف، به ويژه در قزوين، بدان چهره اي صنعتي داده است. ممنوعيت برپا کردن صنايع در محدوده 120 کيلومتري تهران نيز موقع خوبي براي گسترش واحدهاي صنعتي نو دراين استان فراهم آورده.

مردم قزوين مسلمان شيعه هستند و تعدادی از اقليت های مذهبی نيز هنوز در ان سکونت دارند. بيشتر انان به ترکی سخن می گويند. اما به دليل رفت و آمد زياد در محل زبان فارسی بسيار رايج است. مرکزاين استان که تاسال1368خ/1990م. قسمتی از استان زنجان بود، شهر قزوين و ازديگر شهرهای مهم آن شاهرود، تاکستان ، آبيک، بوئين زهرا و آوج است.

قزوين

قزوين يكي از شهرهاي قديمي ايران است که144کيلومترى برسرراه تهران به گيلان و همدان و آذربايجان قرارگرفته وموقع نظامي مهمّي دارد . نام آن را با کلمه کاسپيَن و خَزَر مربوط مي دانند که به مناسبت سکونت اقوام کاسي در ساحل غربي درياچه خزر به آن درياچه و اين شهر داده شده است. گفته اند که شهر در زمان شاپور اوّل ساساني به صورت دژي در برابر مهاجمان ديلمي ساخته شده که درکوهستان ها با حکومت مرکزي مي جنگيده اند. در دوره اسلامي نيز قزوين قلعه ى مسلمانان براي مبارزه با ديلميان بود که درآن سوي کوه هاي البرز از پذيرش اسلام و پس از آن از تسليم به خلافت عباسي سرباز مي زدند. درزمان هارون الرشيد گردشهر قزوين ساختمان بارويي آغاز شد که پس از او در نيمه دوّم قرن سوّم هجري (نهم ميلادي) پايان يافت.

در زمان حسن صَبّاح واسماعيليان، که دژهاي خودرا بر فرازکوه هاي آلَموت ساخته بودند، قزوين کانون درگيري سپاهيان خلفاي عبّاسي با آنان بود تا آن که با حمله مغول درآغاز قرن هفتم هجري (سيزدهم ميلادي) هم قزوين وهم دژهاي اسماعيليه ويران گرديد. امّا پس از آن قزوين به مناسبت موقع مهمّ نظامياش دوباره آباد شد و درآغاز سلطنت صَفَويّه به مدّت پنجاه سال پايتخت ايشان بود. در جنگ هاي جهاني اوّل و دوّم قزوين به اشغال سپاه بيگانه درآمد.

ازدوران باستان درقزوين آثارمهمّي باقي نمانده است، امّا پيشينيان به بقاياي آتشکده هايي در پيرامون آن اشاره کرده اند. بي گمان، پيش از اسلام قزوين شهري بسيار بزرگ تر و آبادتر از دوره هاي بعد بوده است. از رويدادهاى مهم اين شهر شروع کودتاى اسفند سال1299ش/1921م. است که به روى کار آمدن رضاشاه انجاميد. از آثار تاريخي مهّم قزوين مي توان مسجد جامع مربوط به دوران ملکشاه سلجوقي را نام برد که از زيباترين بناهاي تاريخي قرن ششم هجري (دوازدهم ميلادي) است و گچ بُري ها وخط هاي مختلف کوفي، رقاع، ريحاني و ثُلث براي تزيين درآن به کاررفته است. مدرسه حيدريه و برج آجري گنبد دارمقبره حمدالله مستوفي، مورّخ وجغرافي ادان نامدار قرن هشتم هجري (چهاردهم ميلادي)، و همچنين ايوان وگنبد شاهزاده حسين فرزند امام رضا(ع) از ديگر آثارمهمّ تاريخي اين شهر است.

از ديدني هاي قزوين سردر و کتيبه کاشي مُعَرّق عالي قاپو، متعلّق به دوره شاه تهماسب اوّل و شاه عبّاس بزرگ صفوي، است. اين کتيبه با خط عليرضا عبّاسي تنها اثر از نوع خود است. جز اين، بناهاي زيبا و تاريخي ديگري نيز درقزوين وجود دارد که درزمان قاجاريه ساخته شده يا بر باقى مانده ى آثار زمان صفويه بنا گرديده است. ازجمله ى آنها آب انبار، بازار و کاروانسراها و قصرموزه ى چهل ستون و حسينيه ى امينى هاست که اکنون مورد بازديد مردم قرار مى گيرد.

18. استان قم

استان قم با مساحت 11237 کيلومتر مربّع در جنوب تهران واقع شده و 1038424 نفر جمعيت دارد. اين استان در سال 1378ش/1990م. از استان مرکزى جداشد. استان قم در خاور کوير نمک،

بین استان های تهران ، مرکزی و اصفهان واقع شده و دو دریاچه ی حوض سلطان و نمک در آن قراردارد.

هوای این استان گرم و خشک و کویری است. قم شهری مذهبی است که بر سرراه تهران به استان ها ی مرکزی و جنوبی قرار گرفته و از طریق شهرهای ساوه و قزوین به گرگان و گیلان راه دارد. بدین جهت رفت و آمدهای زیارتی و تجاری و صنعتی مهمی پیرامون آن صورت می گیرد. افزون بر آن نزدیکی به تهران موجب راه اندازی کارخانجات و صنایع از جمله تصفیه ی نفت و پتروشیمی و کارخانجات کوچک در آن شده است.

سوهان قم ازسوغات های این شهر است که دربیشتر مغازه های بین راه نیز فروخته می شود. مردم این شهر مسلمان شیعه هستند و به فارسی و ترکی سخن می گویند. مرکز استان شهر قم است.

قم

اين شهردر فاصله 154 كيلومتري جنوب تهران با آب و هواي نيمه بياباني و تابستان هاي گرم وخشک و آب شور، به سبب وجود حرم مطهر حضرت معصومه(ع)، خواهر امام هشتم(ع)، و حوزه علميه از اهميّت مذهبي ويژه اي برخوردار است. بناي شهر قم را به تَهمورث از پادشاهان افسانه اي ايران نسبت مي دهند. امّا بيشترشهرت آن به دوران اسلامي مي رسد. درآغاز خلافت عبّاسي بسياري از سادات و شيعيان علوي كه مورد تعقيب و آزار عبّاسيان بودند به قم پناه آوردند و در آن جا ساكن شدند. درزمان خلافت مأمون، و بارديگر درنيمه قرن سوّم هجري/ نهم ميلادي، مردم قم به مخالفت با خليفه شورش كردند و هر دوبار باروي شهر ويران شد و شمار بسياري از ساكنان آن كشته شدند. براساس روايات تاريخي، حضرت فاطمه، ملقب به معصومه، دختر امام موسي كاظم(ع)، درسال 201 ه. ق. (816م) در راه سفر به خراسان درقم درگذشت و همان جا كه امروز آستانه حضرت معصومه نام دارد به خاک سپرده شد. ازهمان زمان قم يكي از مراكزعمده زيارت شيعيان علوي گرديد كه پيوسته مورد آزار خلفاي عباسي بودند. ساختمان حرم مطهّر حضرت معصومه(ع) ازقرن سوّم هجري/نهم ميلادي شروع شد و طي چند قرن قُبّه و گنبد و تزئينات بدان افزوده شد. برخي از پادشاهان صَفَوي، از جمله شاه عبّاس دوم و شاه سليمان و شاه سلطان حسين، در قم به خاک سپرده شده اند.



حرم حضرت معصومه(ع)

قم، مانند بسياري از ديگر شهرهاي ايران، درحمله مغول و تيمور آسيب بسيار ديد. صَفَويان به دليل اعتقاد و احترام زيادي كه نسبت به تشيّع داشتند آن را آباد كردند. امّا شهر بارديگر درحمله افغان ها ويران شد. در دوران قاجار قم به تدريج رونق از دست رفته خودرا باز يافت. پس ازانقلاب اسلامي نيز اين شهر وسعتي بيشتر يافته و از امكانات شهري فراوان بهره مند شده است.

حرم حضرت معصومه با ايوان آيينه و گلدسته هاي متعدّد و كاشي كاري زيبا ونفيس علاوه برجنبه ی اعتقادی که پیوسته گروه زیادی از مردم برای زیارت آن می روند، از نظر هنري و صنعتي نيز بسيار جالب وديدني است. در موزه ی این آستانه اشیاء و کتاب های دینی و تاریخی قابل توجهی گرد آوری شده است.

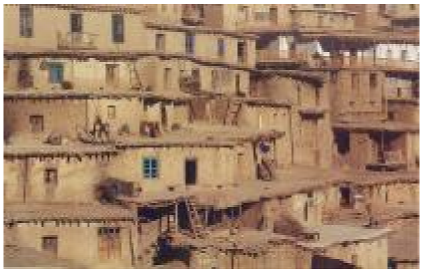
علاوه بر آستانه حضرت معصومه(ع)، مسجد روستای جمکران نزدیک قم نیز دردهه های اخیر جنبه ی زیارتی یافته است. مسجد جمعه از دوره سلجوقي و امام زاده ابراهيم در بيرون دروازه قم، متعلّق به قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي، از ديگر مكان هاي تاريخي و مذهبي اين شهراست.

شهر قم مهم ترین مرکز تحصیلات علوم دینی است. مدرسه ی فیضیه و دانشگاه شیخ مفید با کتابخانه ها و امکانات آموزشی بسیار پیشرفته از مهمترین این مراکز به شمار می آید. کتابخانه ی آیت الله مرعشی نجفی با بیش از 500000 دست نوشته و انواع نسخه های چاپی مجهز به وسایل اطلاع رسانی امروز و ارتباط با کتابخانه های ایران و دیگر کشورها، کانون تحقیقات مذهبی بسیار، به خصوص درمعارف اسلامی است.

19. استان كُردستان

كُردستان مساحتي حدود 28817 كيلومتر مربّع دارد و درمغرب ايران ميان آذربايجان غربي، زنجان، همدان،كرمانشاهان واقع شده و از مغرب با عراق همسايه است.

كُردستان، در معناي وسيع كلمه، ناحيه كوهستاني پهناوري درآسيا و محلّ سكونت كُردهاست و شامل بخشي بزرگ ازنواحي كوهستاني جنوب شرق تركيه و شمال شرق عراق و شمال غرب ايران مي شود. اين منطقه، ازشمال به جنوب، ازرودخانه ارس ومركزكشور تركيه و جمهوري ارمنستان تا رودخانه دياله، و از شرق به غرب، ازكوه هاي ايران درمغرب همدان تا رودخانه دِجله كشيده شده و مساحت آن قريب 192 هزار كيلومترمربّع است. اصطلاح كُردستان راظاهراً سَلجوقيان براي تشخيص نواحي كُردنشين از ولايات جبال وضع كردند و آن ايالتي بود مشتمل برسرزمين هاي بين آذربايجان و لُرستان و قسمتي از اراضي سلسله جبال زاگرُس. مركز اين ايالت ابتدا درشهر وَهارا يا بهار در سه فرسنگي شمال غربي همدان قرار داشت.



روستایی در کردستان

استان کُردستان منطقه اي است کوهستاني که درغرب با يک رشته کوه هاي گنبدي و در شرق با بلندي هاي آتشفشاني محدود شده. اين بلندي ها به صورت ديواري کوهستاني دشت هاي بلند هموار را دربرگرفته است. آب و هواي منطقه معتدل سرداست و زمستان هايي بسيارسرد و پُربارندگي دارد. درمنطقه باباگورگور درشمال شهرستان قُروه، چشمه هاي آب معدني و گازدار بسياراست. به طورکلّي اين منطقه ازنظر آب هاي زيرزميني غني است. درياچه زرهوار درسه کيلومتري غرب مَريوان ازچشمه هاي آب شيرين که درکف آن مي جوشد پُرمي شود و نه تنها يچ رودخانه اي به آن نمي ريزد، بلکه رودخانه مَريوان نيز ازآن سرچشمه مي گيرد. اين درياچه منبع توليد ماهي و جلب پرندگان بسيار است که به زيبايي و باروري طبيعي آن مي افزايد. درمنطقه پُرآب وکوهستاني کُردستان رودخانه هاي بسيارجاري است. برخي از آنها به سفيدرود مي پيوندند و برخي ديگر به درياچه اروميه مي ريزند. رودخانه سيروان پس از پيوستن به دِجله درخاک عراق به خليج فارس وارد مي شود. کُردستان پوشيده ازجنگل هاي درهم و مراتع سبز وخرّم است و جانوران گوناگون درآن مي زيند. اقتصاد اين استان بر پايه دامداري و کشاورزي بنا شده است. معادن غني مواد اوّليه و صنايع محدود محلّي نيز منبع درآمد قابل توجه منطقه است. فرش شهرستان بيجار، بانقش درختان ميوه و برگ خرما بين فرش هاي دستباف کُردستان به استحکام و لطافت و نرمي شهرت دارد.

جمعيّت کُردستان 1546256 تن، شامل عشاير کُرد با گويش های مختلف کُردي است که به دامپروري و کشاورزي و توليد صنايع دستي نظير قالي، قاليچه و گليم روزگار مي گذرانند. بيشتر آن ها پيرو دين اسلام و مذهب تسنّن اند و وابسته به صوفيان طريقت های نقش بندی، قادری و اهل حق.

استان کُردستان شامل 8 شهرستان است از جمله: سَنَنْدَج (مرکز استان)، سَقّز، بيجار، مَريوان، قُروه، و بانه .

سَنَندَج

سَنَندَج، مرکز استان کُردستان ايران، درفاصله 578 کيلومتري غرب تهران بين مياندوآب، بيجار،قُروه، مَريوان و سَقّز قراردارد. کوه هاي شاهو،چهل چشمه، و رشته کوه هاي مرزي اورامان

و شبكه رودهاي جَغتو، سيروان، سفيدرود، و قَرَه سو آن را دربرگرفته است. بلندي آن از سطح دريا 1،346 متر است و آب و هوايي معتدل و كوهستاني دارد. نام سنندج يا سَنهدژ درقرن دهم هجري (شانزدهم ميلادي) براين شهرنهاده شده. سنندج مركز اداري و نظامي و خدماتي استان است. مسجدجامع و موزه سنندج، با وجود تازگي نسبي ساختمان، زيبا و استوار است.

غار كرفتو، در52 كيلومتري شمال غربي ديواندرّه در پيرامون سَنَندَج، داراي آثاري از تمدّن دوران پيش از تاريخ و آغاز مهاجرت آرياييان به ايران است. دراين غار دو ساختمان درون سنگ هاكنده كاري شده است كه در يكي از آنها سنگ نوشته اي به خط يوناني زير تصوير سواري درحال شكار آهو ديده مي شود. نام هِراكلِس(هِركول) به يوناني برىالاي تصويرحک شده است. ظاهراً اين كنده كاري به مناسبت پيروزي ايرانيان درجنگ با ارمنستان انجام شده. دراين غار اتاق هايي با كنده كاري هاي مختلف وجود دارد كه برخي از آن ها به دوره ماد و اشكاني و برخي ديگر به دوران مغول باز مي گردد.

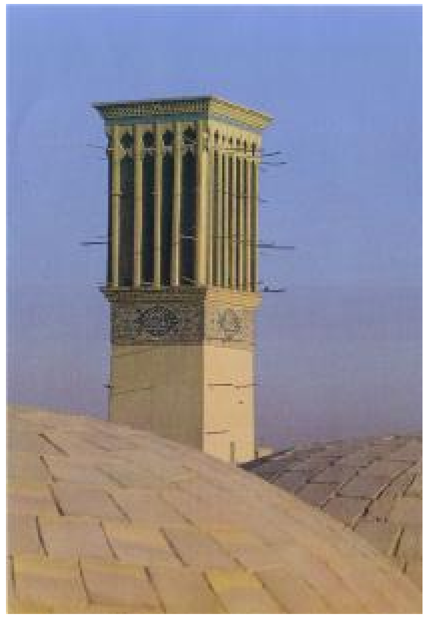
سَقِز

سَقِّز، يكي ازشهرهاي كُردستان ايران، بين مياندوآب، مَهاباد، سَنَندَج، و بانه قرار دارد و در706 كيلومتري تهران است. مي گويند سَقِّز از نام سَكاها يعني تيره اي از آرياييان گرفته شده است كه ازگذرگاه هاي قفقاز به درون فلات ايران سرازير شدند و اين مكان را در جنوب درياچه اروميه پايتخت خود قراردادند. تيره اي ديگر از سَكاها دامنه هاي جنوبي البرز را دور زدند و در سيستان جاي گرفتند.

سقّز از نظر باستان شناسي از مهّم ترين مناطق ايران است. در چهل كيلومتري مشرق اين شهر آثار قبرستاني از دوره هَخامَنِشي يافت شده است. همچنين در كاوش هاي باستان شناسي در اين ناحيه آثاري يافته اند كه ازقدمت آن تا قرن نهم پيش ازميلاد حكايت مي كند.

20. استان كرمان

استان كرمان درجنوب شرقي ايران، بامساحتي حدود814/181 كيلومتر مربّع، به استان هاي خراسان جنوبی، يزد، هرمزگان، سيستان، بلوچستان، وفارس محدود مي شود. رشته كوه هاي زاگرُس از ميان اين استان مي گذرد و دشت هاي وسيع خشک و كويري بخش هاي آن را از يكديگر جدا مي سازد. حد فاصل اين استان با هرمزگان نيز دنباله همين رشته كوه هاست.



بادگیرها در کرمان

آب و هواي استان کرمان درقسمت شمال و شمال غرب معتدل و خشک و درجنوب و جنوب شرق گرم و مرطوب است. بادهاي محلّي و موسمي بسيار همراه با طوفان و گرد و خاک پيوسته انبوه ي خاک و شن را جا به جا مي کند وگاه شهرها و روستاها را زير خود مي پوشاند. جريان هاي موسمي آب و آب هَليل رود، که تنها رودخانه دائمي منطقه است، وارد آب هاي راکد باتلاق جازموريان و تُرشاب بَردسير مي گردد. کم بود شديد آب از دير باز استفاده از قنات را در استان کرمان رواج داده است.

با وجود شرايط سخت اقليمي، استان کرمان درکشاورزي و دام پروري جايي براي خود دارد. علاوه برکشت گندم، جو و سيب زميني، محصول پسته، حنا، وَسمه، زيره، مرکّبات، خرما، ونباتات صنعتي مانند کتيرا، دانه هاي روغني، وريشه ی شيرين بيان ازصادرات کشاورزي استان است. دامپروري نيز به هردو شيوه سنّتي و جديد صورت مي گيرد.

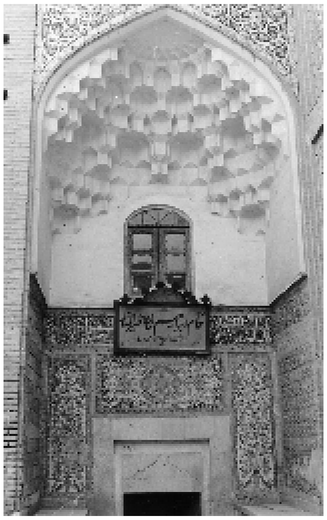
کرمان از حيث ذخاير معدني براي آينده صنعتي کشور اهميتي خاص دارد. ازمعادن سرشار آهن، زغال سنگ، و مس آن هم امروز بهره برداري مي شود. منابع مس سرچشمه در اين استان از معادن غني مس درجهان است. از جمله صنايع عمده منطقه ازکارخانه هاي سيمان، خانه سازي، توليد قند، نسّاجي و کُک پزي، که مصرف کارخانه ذوب آهن اصفهان را تأمين مي کند، و صنايع مس سرچشمه بايد نام بُرد. تأسيس دانشگاه و مجتمع هاي آموزشي فني دراواخر سلطنت محمدرضاشاه پهلوي سرآغازتحرّک فوق العاده اي در بخش فرهنگي و صنعتي اين استان بوده است. صنايع دستي کرمان نيز درنوع خود ممتازاست. پَته دوزي وقالي بافي اين استان، با جنس مرغوب و طرح و رنگ آميزي مخصوص و بي نظير، شهرت جهاني دارد و از ارقام بزرگ صادراتِ غيرنفتي کشور به شمار مي رود.

جمعیّت استان کرمان حدود 2380682 تن است که به زبان فارسي بالهجه کرماني گفتگو مي کنند. بين ايلات وعشاير، زبان ترکيو بلوچي نيز رايج است. مردم اين استان بيشترمسلمان اهل تشيّع اند و دربين آنها پيروان ديگر مذاهب، به خصوص زَرتُشتيان و يهوديان، هم وجود دارند. مرکز صوفيان اهل طريقت شاه نعمت الله ولی، همچنين پيروان شيخ احمد احسائی نيز در شهر کرمان است.

استان کرمان داراي ده شهرستان است: کرمان (مرکز استان)، بافْت، بَم، جيرُفت، کَهنوج، رَفسَنجان، سيرجان، بَردسير، شهر بابک، و زَرَند.

کرمان

شهرکرمان، در فاصله 1076 کيلومتري تهران، بين يزد و دشت کوير و بَم و بافْت و رَفسَنجان در دشت قرارگرفته است. دنباله کوه هاي مرکزي و کوه هاي مشرق فارس تا مرکز وغرب کرمان ادامه يافته است. اين کوه ها شهرکرمان را به دو بخش تقسيم مي کند. بخشي درکوير لوت واقع شده و آب و هواي بياباني دارد و بخش ديگر کوهستاني است با آب و هواي معتدل و بيشتر جمعيّت شهر را درخود جا داده. به علّت وزش بادهاي گرم و خشک کوير که ابرها را مي پراکند، آسمان کرمان، چون آسمان ديگر نواحي کويري، بيشتر صاف و شفّاف است. کمي ريزش باران موجب شده است که مردم کرمان آب مورد نياز خود را ناچار از منابع زيرزميني و با کندن قنات (کاريز) فراهم کنند.



حمام ظهيرالدوله (کرمان)

کرمان شهري بزرگ و پُر جمعیّت است که انواع فعّاليت هاي کشاورزي، صنعتي، و دانشگاهي درسطحي گسترده درآن جريان دارد. صنايع دستي کرمان به خصوص قالي بافي و پارچه بافي و انواع هنرهاي دستي آن داراي شهرت بسيار است. کرمان سابقه تاريخي طولاني دارد. بناي آن را

به اردشیر بابَکان نسبت مي دهند. درافسانه ها آمده است که پیش از اردشیر بابَکان دراین محل گُشتاسب آتشگاهي بناکرده بود. اردشیر بابَکان قلعه شهر را ساخت و شاپور ذوالاکتاف بناهاي دیگر به آن افزود. نام قدیمي این شهر در آثار اسلامي بَردسیر آمده و ایرانیان آن را بَردشیر یاگواشیر مي گفته اند.

حکومت هاي آلِ بویه، سَلاجقه کرمان و خوارَزمشاهیان مرکز حکومت خودرا در این شهر قرار دادند. درقرن ششم هجري/دوازدهم میلادي ترکمانان غُز درحمله به ایران کرمان را نیز متصرّف شدند و بخش بزرگي از آن را ویران کردند. غُزها در بَردسیرحکومت قَراخَتائیان را تشکیل دادند که بعدها با جانشینان امیرمبارزالدّین محمد ازآل مظفّرپیوند نمودند.

حمله مغول درکرمان تأثیر زیادي نکرد. امّا براثر حملات تیمور و افغان ها، و در پي آن آقامحمّدخان قاجار، کرمان به ویرانه اي تبدیل شد. آقامحمّدخان، که درکرمان با مقاومت دلیرانه لطفعلي خان زند و اهالي شهر روبرو شده بود، پس از پیروزي، بیش از بیست هزار تن از مردم کرمان را کور کرد و از سرهاي بریده ساکنان آن کلّه مناره ها برپا کرد. بعد از مرگ آقامحمّدخان، و درزمان فتحعلي شاه، شهرجدید کرمان در شمال غربي شهر قدیم بناشد.

کرمان آثار تاریخي و دیدني بسیاردارد.ازجمله مهمترین آنها مسجد جامع کبیر است که درقرن هشتم هجري/چهاردهم میلادي درزمان حکومت امیرمبارزالدین محمّد، معاصرحافظ، بناشده و دیگر مسجد مَلِک، متعلّق به قرن پنجم هجري/ یازدهم میلادي، که در زمان توران شاه سلجوقي ساخته شده است. از میان این مسجد قناتي مي گذرد که هنوز پُرآب است. از دیگر آثار تاریخي، مجموعه گنج علیخان شامل مدرسه، حمّام، کاروانسرا، بازار، آب انبار، و میدان است که در عصر صَفَوي بنا شده و از نظرمعماري و کاشي کاري درنوع خود بي مانند است. گنبد جِبِلیه اثر تاریخي دیگري است که در اصل آتشکده اي مربوط به دوران ساساني بوده و ساختمان امروزي آن را به دوران سلجوقي نسبت مي دهند. قلعه دختر برفراز تپّه هاي بلند شرقي کرمان را نیز عدّه اي مکان آتشکده و معبد آناهیتا مي شمرند. مقبره امام زاده شاه زاده حسین از بناهاي دوره صَفَوي و مقبره شاه نعمت الله ولي، از آقطاب صوفیّه قرن هشتم هجري نزدیکي کرمان، درمحلّي به نام ماهان، نیز ازجمله آثار تاریخي کرمان است.

بَم

بَم از شهرهاي استان کرمان است که در فاصله 1283 کیلومتري تهران میان کرمان، زاهدان، ایرانشهر، بافْت، و سیرجان واقع شده است و.در بلندي 1000 متري سطح دریا قرار دارد. رودخانه موسمي تَهرود مدّتي درسال از آن مي گذرد و دربقیه ی سال خشک می شود. آب و هواي بَم در قسمت جلگه اي گرمسیري و در مناطق کوهستاني معتدل و بسیار سالم و خوش است. بَم

درگذشته شهري بزرگ بوده و يكي از بخش هاي فارس به شمار مي رفته است. آب وهواي لطيف وسالم، نخلستان هاي زيبا و باغ های پرتقال و نارنج پُربار، و پارچه هاي مرغوب و گران بهاي بَم سبب نام آوري بسيار اين شهر درتاريخ شده است .

بَم درمسيرجاده هاي ارتباطي افغانستان، سيستان و بلوچستان با جنوب غربي ايران قرار دارد و به همين جهت از دوره ساسانيان اهميّت نظامي و بازرگاني بسيار داشته است. اواخردوران صفوي، بَم به تصرّف محمود افغان درآمد. امّا چندي بعد نادر شاه افشار اشرف افغان را شکست داد و ازآن جا بيرون راند.



ارگ بم

از مهمترين آثار تاريخي بَم اَرگ اين شهر است كه تا زمان زنديه آباد و مورد استفاده حكومت بوده است. آقا محمّدخان قاجار دستور ويراني آن را داد. خرابه های اين آرگ نشان از وسعت و عظمت ساختمان آن دارد كه در عرصه اي به مساحت شش كيلومترمربّع ساخته شده و دوهزار سال سابقه تاريخي دارد. ارگ بم که به عنوان یکی از میراث های فرهنگی جهانی سازمان ملل متحد به ثبت رسیده و بیشتر قسمت های آن تعمیر و بازسازی شده بود، در زلزله ی بسیارشدید سال1382خ/ 2002م. آسيب فراوان ديد و ويران شد. بنا برافسانه ها بَم جايي است كه داستان كِرم هَفْتواد كه در شاهنامه هم آمده درآن روي داده است. حدس زده اند كه اين افسانه از رواج پرورش كرم ابريشم بايد پديدآمده باشد ودال بر آن است كه تهيه پارچه هاي خوب، كه از قديم به بَم نسبت داده شده، پيشينه اي ديرين دراين سرزمين داشته است.

سيرجان

سيرجان از شهرهاي استان كرمان است كه بين رَفسَنجان، بافْت، و نيريز واقع شده و از جنوب با نمک زارهاي استان ساحلي همسايه است. در شمال و شرق سيرجان كوه هاي پنج تن و لاله زار قرار دارد. آب و هواي آن در تابستان گرم و خشک و در زمستان معتدل است. اين شهر تا تهران 1099 كيلومتر فاصله دارد.

سيرجان از زمان ساسانيان تاحدود قرن چهارم هجري/دهم ميلادي، كه كرمان به تصرّف آلِ بويه درآمد، مركز كرمان بود. پس از آن بَردسير، محلي كه امروز شهركرمان درآن قرار دارد، مركز ايالت كرمان شد. نوشته اند كه درزمان آلِ بويه سيرجان از بهترين و آبادترين شهرها و از شيراز بزرگتر بوده، 45 مسجد كوچک و بزرگ داشته و محصولات آن، به ويژه پارچه هاي گران بها، درشهرهاي ديگر داد و ستد مي شده است. عَضِدالدوله ديلمي نزديک يكي از دروازه هاي سيرجان قصري بزرگ و باشكوه ساخته و براي مسجد جامع آن شهر مناره اي بنا كرده بود. آب شهر در زمان وي از دو قنات فراهم مي شد كه در قرن سوم هجري/ نهم ميلادي يكي از امير زادگان صفّاري حَفر كرده بود.

پس از حمله مغول سيرجان و مركز آن سعيد آباد به كلّي ويران شد. حمله تيمور هم بارديگر همه ی ايالت كرمان را ويران كرد، چنان كه ديگر هرگز به آباداني گذشته نرسيد. درجنگ هاي سپاهيان تيمور قلعه بزرگ و بسيار استوار سيرجان ويران شد. قرن ها بعد محلّ سيرجان را از روي خرابه هاي قلعه سنگ، سر راه بافْت، شناسايي كردند. سيرجان كنوني در محل سعيدآباد نزديک سيرجان پيشين بنا شده است. اهميت اين شهر بيشتر به واسطه موقع جغرافيايي و قرار گرفتن آن بر سر راه هايي است كه ازچهارسوي آن مي گذرد. بر اثر فعال شدن صنعت و كشف و استخراج معادن در نواحی مختلف كرمان، سيرجان نيز با كارخانجات تهيه ی وسائل الكتريكی و الكترونيكی و ديگر صنايع وابسته چهره ی تازه ای به خود گرفته است.

21. استان كرمانشاهان

استان كرمانشاهان كه پس از انقلاب اسلامی بين سال های1358-1369خ/1979-1990م. باختران خوانده می شد، درمغرب ايران، با وسعتي حدود 24641 كيلومترمربّع، درمنطقه كوهستان زاگرُس قرار دارد و با استان هاي كردستان، لُرستان، ايلام وهمدان و ازسوي مغرب باكشور عراق همسايه است. كوه هاي دالاهو، پوشيده ازجنگل هاي انبوه و مراتع سرسبز و غني، از ارتفاعات اين ناحيه است. كوه هاي پَراد نيز در امتداد الوند از شمال غربي به سوي طاق بستان امتداد دارد و كتيبه معروف بيستون از زمان هَخامَنِشيان همراه با حجّاري هاي قابل توجّه دوران بعد بر سينه اين كوه كنده شده است. علاوه براين، كوه هاي متعدّد ديگر تمام نواحي استان كرمانشاهان را پوشانده و قُلّه هاي برف گيردائمي و مناطق عظيم جنگلي زمين هاي بسيار آماده براي كشاورزي و دامداري در دامنه كوه ها و جلگه هاي وسيع بين آنها فراهم آورده است. دشت بين كوه هاي

الوند درخاور، با پهنايي حدود55 كيلومتر، ازنواحي حاصلخيز اين منطقه به شمار مي رود ودشت بين صحنه و كرمانشاه نيز با آب هاي سطحي فراوان ازنظر كشاورزي داراي اهمّيت بسيار است.

آب وهواي منطقه كرمانشاهان معتدل وكوهستاني است. امّا قصرشيرين، سرپُل زَهاب، سومار و نفت شهر آب و هواي گرم ومطبوع دارد. وزش بادهاي مرطوب مديترانه اي و چشمه سارهاي پُرآب و متعدّد منطقه و جريان رودهاي بزرگ و دايمي از خصوصيات طبيعي اين استان است. ازجمله چشمه هاي جوشان و زيباي اين منطقه از سراب قنبر، سراب طاق بستان، سراب خضر زنده و سراب نيلوفر، كه سطح آب آن را گل هاي نيلوفر پوشانده، مي توان نام برد. تمام اين منطقه ازجنگل ها و مراتع غني پوشيده شده و گياهان دارويي و خوراكي و معطّر از جمله مواهب طبيعي آن به شمار مي رود. استان كرمانشاهان در كاركشاورزي و دامداري سابقه ی طولاني دارد. گندم، جو، دانه هاي روغني، و نباتات علوفه اي، و چغندر به مقدار زياد در اين استان كشت مي شود. دامپروري ايلات آن نيز زبانزد است. روغن زردكرمانشاهي كه ازكره گرفته مي شود، ازديرباز درهمه جاي ايران مشهوربوده است. مرغ داري، زنبورداري، و پرورش و پرورش و صيدماهي نيز در اين استان به فراواني انجام مي گيرد.

دربخش صنايع، كارخانه سيمان غرب، كارخانه هاي قند بيستون و اسلام آباد (شاه آبادغرب)، كارخانه بافندگي كشمير درحوالي شهركرمانشاه و پالايشگاه نفت كنار رودخانه قَرَه سو از كانون هاي صنعتي بزرگ كرمانشاهان است. درصنايع دستي، علاوه بر قالي و گليم بافي عشايري، به مصنوعات فلزّي و گيوه هاي معروف اين استان مي توان اشاره كرد. دركَرَند، كه يكي از شهرهاي باستاني كرمانشاهان است و نام آن دراوستا آمده، اسلحه شكاري، قفل، چاقو و ديگر وسايل فلزّي ساخته مي شود.

استان كرمانشاهان درحدود1921284 تن جمعيّت دارد كه به زبان هاي فارسي، تركي و گويش های مختلف كُردي سخن مي گويند و در اعتقادات مذهبي خود پيرو تشّيع و تسنّن و صوفيان اهل حق اند. اين استان يازده شهرستان دارد از جمله: كرمانشاهان (مركز استان)، قصر شيرين، اسلام آبادغرب، پاوه (اورامانات)، كَنگاوَر، سُنقُركُليائي، گيلان غرب، و سرپُلِ زَهاب.

كرمانشاه

كرمانشاه شهري است بزرگ و آباد در 588 كيلومتري غرب تهران كه از شمال به سنندج، ازمشرق به همدان، از جنوب به لُرستان، و از مغرب به اسلام آباد غرب مرتبط است. اين شهربا آب و هواي معتدل و رودخانه هاي بزرگ پُرآب درجلگه اي بلند در دامنه كوه هاي پَراد و بيستون قرار دارد.

اين منطقه ازقديمي ترين نواحي مسكونی ايران وسرزمين نخستين تمدّن هاي پيش رفته بوده است. نخستين بار اقوام كاسي درهزاره چهارم و سوّم پيش ازميلاد در اين منطقه ساكن شدند و آن گاه به تدريج به تصرّف بين النهرين، سرزمين هاي بين دو رودخانه دِجله و فُرات، پرداختند. پيش

از آن که در زمان بهرام چهارم اين شهر كرمانشاه خوانده شود آن را سرزمين ماد يا ماي و يا، چنان كه تاريخ نويسان دوره اسلامي نوشته اند، ماه مي ناميدند.

كرمانشاه از نخستين شهرهايي بود كه به تصرّف اعراب مسلمان درآمد. در دوره عبّاسيان، هارون الرشيد مدّتي در آن جا زيست. بيشتر جهانگرداني كه سرزمين هاي اسلامي را درنورديده اند اين شهر را به سرسبزي و پُرآبي و حاصلخيزي و رفاه مردمانش ستوده اند. درزمان سَلجوقيان درقرن چهارم هجري/دهم ميلادي نواحي غرب ايران، از جمله كرمانشاه، مركز درگيري هاي بسيار بود. اين شهر درحمله مغول ويران شد و تا دوران صَفَويه رونق و آباداني نداشت. در اين دوران از نو بناشد و چون پيوسته سپاه عثماني به آن مي تاخت بارها دست به دست گرديد تا آن كه نادرشاه افشار توانست دست عثماني ها را از اين منطقه كوتاه كند. در دوره قاجار كرمانشاه به صورت پايگاه بزرگ نظامي دربرابرحكومت عثماني درآمد و با ضميمه شدن خوزستان بدان اعتبارش فزوني گرفت و اِحداث بناهاي بزرگ ديواني موجب آباداني و وسعت آن گرديد.

كرمانشاه درمسير جاده طبيعي به عراق قرار گرفته و از اين لحاظ در طول تاريخ اهمّيت نظامي و بازرگاني داشته است. درجنگ جهاني دوّم اين شهر به تصرّف قواي متفقين درآمد و درجنگ ايران و عراق نيز مورد تهديد مستقيم بود و ويراني و تلفات بسيار ديد و دوشهر قصر شيرين و سرپل زهاب كاملا ويران گرديد. با اين همه، كرمانشاه دوباره جان گرفت واكنون شهري است آباد، زيبا، سرسبز، و پُرجمعيّت.

از آثار تاريخي كرمانشاه، علاوه برطاق خسرو و طاق بُستان و تخت شيرين و نقش ها و كتيبه هاي تاريخي بسيار مهمّ بيستون، بايد از قصر زيباي عَضِدالدوله ديلمي نام برد كه در كنار جاده ساخته شده و هنوز پاي برجاست.

کنگاور

کنگاور شهرکوچکی سرراه جاده ی تهران به کرمانشاه در دره ی اسدآباد است. اهمیت این شهر کوچک به واسطه ی آثار بازمانده از بنای باشکوه ستایشگاه آناهیتاست که درمعتقدات ایرانیان باستان فرشته ی آب انگاشته می شده. این معبد درزمان اردشیر دوم هخامنشی 404-359پ م. با همان مشخصات معماری قصرها و ستایشگاه های دوران هخامنشی ساخته شده است. وسعت ساختمان را بیشتر از یک کیلومتر مربع تخمین زده اند. پیوستگی قطعه های سنگ دربنای ساختمان و ستون های عظیم آن تنها با برش هائی بین تکه های مختلف ، بی هیچ میخ و بستی صورت گرفته است. با آن که بنا بر شواهد تاریخی اسکندر مقدونی آن جا را نیزهمچون تخت جمشید ویران کرد و گنجینه های هخامنشی و قطعه های طلا و نقره ی روکش ساختمان و کف آن را ربود و این تاراج بارها به وسیله ی فرمان روایان بعد از او تکرارشد، درکاوش های باستانی ذخایر بسیاری از دوره ی ساسانی در آن به دست آمده است.

در طاق بستان واقع در ادامه ی مسیر راه تهران به کرمانشاه، طاق خسرو پرویز باسنگ نوشته ای از حوادث تاریخی کنده شده است. در این صحنه خسرو تاج پادشاهی را درحضور و با حمایت اردوی سور آناهیتا فرشته ی آب، از موبدان موبد دریافت می دارد. زیرا بنا بر باورایرانیان باستان وی تاج بخش نیزبوده است.

22. کُهگیلویه و بُویر احمد

استان کُهگیلويه و بُوير احمد، با وسعتي حدود 15563 کيلومترمربّع، درجنوب ايران ميان استان هاي چارمحال و بختياري، اصفهان، فارس، بوشهر، و خوزستان واقع شده است. سراسر اين استان را کوه هاي زاگرُس و رشته کوه هاي موازي آن فرا گرفته است. اين ناحيه کوهستاني به دوقسمت پشت کوه و زيرکوه تقسيم مي شود. قسمت هاي شمالي و شرقي آن که داراي وسعت زيادتري است پشت کوه ناميده مي شود و قسمت هاي جنوبي و غربي، که دنباله سرزمين هاي فارس است، زيرکوه نام دارد. قلّه دِنا با 5200 متر ارتفاع در اين استان قرار گرفته و به علّت وجود يخچال هاي طبيعي سرچشمه دو رود مهّم کُر و آبگرم است. آب و هوا در اين استان يکسان نيست. منطقه جنوب وجنوب غرب براثر بادهاي گرم خوزستان، نيمه خشک است و گاه در تابستان بادگرم به محصولات کشاورزي آسيب فراوان مي رساند. قسمت شمال و شرق استان سرد و مرطوب و داراي جنگل هاي انبوه گرمسيري وسردسيري است. دراين استان چراگاه هاي وسيع، زيستگاه جانوران گوناگون شده و پرندگان بومي و مهاجر، جانوران مناطق کوهستاني، و ماهي هاي آب گرم و سرد دراين استان فراوان وجود دارد. به سبب موقع طبيعي استان کُهگيلويه و بُويراحمد دامپروري نيز درآن رواج بسياردارد. دام هاي اين منطقه ازبهترين انواع آن درايران است. پرورش زنبور عسل، مرغ داري، کشت گندم، جو، برنج و باغ داري از ديگر فعّاليت هاي اقتصادي اين استان است.

استان کُهگيلويه و بُويراحمد يکي از مراکز مهّم استخراج و بهره برداري نفت است. تخمين مي زنند که اين منطقه يکي ازعظيم ترين منابع نفتي دنيا را در دل خود دارد. نفت خام دوگُنبدان، مرکز شهرستان گچساران، به وسيله لوله ازطريق جزيره خارک به نفتکش هاي عظيم بارگيري مي شد. دوگُنبَدان از اين لحاظ کانون مهّم اقتصادي، صنعتي، و آموزشي است. امّا، جز کارخانه قند ياسوج، که درسال 1346ش (1967م) تأسيس گرديده، و واحد صنعتي وابسته به کشاورزي است، صنعت مهمّ ديگري در اين استان وجود ندارد و تنها تأسيسات نفتي است که به اين استان چهرهاي صنعتي داده.

اين استان درحدود 674113 تن جمعيّت دارد که بيشتر آن را عشاير اِسکان يافته و کوچ نشين تشکيل مي دهند. ايلات بزرگ منطقه عبارتند از ايل هاي کهگيلويه، بوير احمد، باشت و بابوئي، طيّبي، دشمن زياري و چَرام. مردم منطقه باگويش لُري بسيار نزديک به زبان فارسي سخن می گويند. گويش هاي ترکي قشقايي و اردکاني نيز بين گروه هاي قومي رايج است. بيشتر مردم، مسلمان شيعه هستند و از راه دام پروري و توليد محصولات کشاورزي و دامي گذران مي کنند.

استان کهگیلویه و بویر اجمد از سه منطقه ی عشایری بُویراحمد، کُهگیلویه، و گچساران تشکیل شده. شهر یاسوج مرکز بویر احمد، مرکز استان نیز هست. مرکز کهگیلویه دهدشت و مرکزگچساران دوگنبدان، ازمهّم ترین مراکز استخراج و بهره برداري نفت و داراي اهمّيت اقتصادي، صنعتي، و آموزشي است.

یاسوج

یاسوج درشرق کهگیلویه منطقه ای سردسیر و پر پرف و باران است. در دره های اطراف آن درهمه ی سال پرف دیده می شود. شهر در جنگلی گسترده کنار رودخانه بِشار در دامنه ی قله ی دِنا ساخته شده و مرکزداد و ستد عشاير و اردوي پادگان نظامي شيرازاست. منظره تماشايي آبشار و شکوه قلُه دنا از عوامل جلب جهانگردان به اين منطقه به شمارمي رود. در گذشته شهر قدیمی تل خسرو در شش کیلومتری یاسوج مرکز رؤسای قبایل بود .

بعد از سال های1310-1320خ/ 1930-1940م. ساختمان های تازه ای در یاسوج ساخته شد و جمعیت بیشتری را درخود جاداد. تپه ی خسرو، کوشک ملکانیه، نقاره خانه، آبشار بهرام بیگی و کوه دنا از دیدنی های این شهر است.

دِهدَشت

مرکز کُهگیلویه، دهدشت، شهري با سابقه تاريخي است که اکنون بعضی امور اداري و خدماتي منطقه در آن انجام می شود. اين شهردر فاصله ی 980 کيلومتري جنوب غرب تهران بين بروجِن، ايذه، ياسوج، بهبهان، و رامهرمز قرار گرفته است. ازآن جا كه اين محل بر سر راه شيراز و اصفهان و شوشتر قرار داشت و به بنادر خليج فارس نزديک بود، رونق و اهمّيت بازرگاني زيادي داشت و کاروان های کالاي هند از آن مي گذشت. در زمان شاه عبّاس اول، با ساخته شدن راه اصفهان، دِهدَشت به صورت يکي از مراکز مهّم تجارت درآمد. امّا بعد از کريم خان زند، به سبب آشفتگي هايي که به غارت ساکنان آن انجاميد، مردم همگي از آن جا گريختند.
اکنون دهدشت، که محل قشلاق ايلات بُوير احمد و قشقايي است، به سبب نزديکي به حوضه هاي نفت دوباره اهمّيت خودرا باز يافته و شهري رو به آباداني است که به تدريج جمعيّت آن فزوني مي گيرد.

23. استان گلستان

استان گلستان با مساحت 20896 کیلومترمربع درسال 1376ه/1997م. از استان مازندران جداگردید. این استان بین دریای خزرو استان های مازندران،سمنان و خراسان شمالی واقع شده است. آب و هوائی گرم و مرطوب دارد. منطقه ی شرقی آن، پارک ملّي گلستان، جنگلی طبیعی به وسعت 900 کیلومتر مربّع است که زیرنظر سازمان حفاظت محیط زیست نگه داری می شودو از زيباترين و غني ترين مناطق جنگلي ايران است.

استان گلستان مرکز مهم کشت پنبه، برنج، گندم و انواع دانه های روغنی است. کارخانه های روغن کشی، پنبه پاک کنی، درودگری و برش قطعات چوبی، پارچه بافی و انواع صنایع کوچک خانگی درآن مشغول به کار است. معادن زغال سنگ و مصالح ساختمانی ، از دیگر فعالیت های صنعتی استان است. درزمینه ی صنایع دستی بافت قالی و قالیچه به خصوص بین مردم ترکمن صحرا رواج بسیار دارد.
مرکز استان گلستان، گرگان و دیگر شهرهای مهم آن عبارت است از: گنبد قابوس، کردکوی، مینو دشت و ترکمن صحرا.

گرگان

شهرگُرگان دردامنه شمالي کوه هاي البرز، ميان گنبدقابوس، بهشهر، درياي خَزَر، و مرز جمهوري ترکمنستان واقع شده و تا تهران 420 کيلومتر فاصله دارد. اين شهر با آب و هواي معتدل و مرطوب، رودخانه هاي بسيار و محصولات گرمسيري فراوان دارد و در آن از دير باز نخل، مرکّبات و انگور درکنار يکديگر به بار نشسته و غلّه، پنبه و ابريشم از آن جا به ديگر نواحي صادر شده است. سد وُشمگير بر روي رودخانه گرگان امکان آب رسانی کشاورزی را به بخش مهمی از ناحیه فراهم می کند.

گُرگان درمنطقه اي تاريخي قراردارد. دراوستا از آن يادشده و نويسندگان تاريخ باستان ايران دردوره هاي شاهنشاهي از آن به نام هيرکانيا ياد کرده اند که بعدها اِستراباد خوانده شده است . گُرگان بر سر شاه راه بين المللي ابريشم قرار داشته و به واسطه بندر آبِسکون در درياي خَزَر موقع بازرگاني و نظامي آن بسيار مهم بوده است. بندر ترکمن(بندرشاه)، که راه آهن سراسري ايران از آن جا آغاز مي شود، در نزديکي گُرگان در گوشه شرقي و جنوبي درياي خَزَر قرار دارد. در مشرق درياچه خَزَر، به سوي شمال، بيابان خوارزم که امروز در خاک جمهوری ترکمنستان است، قرار دارد که درگذشته گذرناپذير بوده. ازهمين رو، گُرگان و نواحي اطراف آن در واقع مرز طبيعي سرزمين هاي ايراني و اسلامي و متصرّفات ايلات ترک از جمله غُزها به شمار مي رفته است. درشهرهاي اين ناحيه همواره دژهاي نظامي و پادگان هاي بزرگ برپا مي کرده اند تا منطقه را از تاخت و تاز اقوام ترک در امان دارند. بناي بيشتر اين شهرها را به شاهنشاهان ساساني نسبت مي دهند.

درقرن چهارم هجری/دهم ميلادي گُرگان مرکز آل زيار بود وقابوس بن وُشمگير دراين شهر آباداني بسيارکرد. امّا اندکي بعد گُرگان مرکز درگيري هاي آل زيار و آل بويه شد و آسيب بسيار ديد. درحمله مغول جزيره آبِسکون، که درنزديکي گُرگان در درياي خَزَر، قرار داشت، آخرين پناهگاه سلطان محمّد خوارزمشاه شد. وي پس ازگريز از برابر سپاهيان مغول سرانجام به سال 617 ه (1220م) در اين جزيره به خواري مُرد. جزيره آبِسکون بعدها به زير آب رفت.

گُرگان مانند سايرشهرهاي جنوبي درياي خَزَر و بسياري شهرهاي ديگر ايران در حمله مغول و سپس در هجوم تيمور ويران شد. امّا در دوره صَفَويه رونق و اعتباري يافت و آباد گرديد. قاجاريه نيز به دليل مرکزيت آن براي ايل قاجار گُرگان را مورد توجه قرار دادند.

امروز گُرگان، که بخش بزرگي از جمعيّت آن را اقوام ترکمن تشکيل مي دهند، شهري است آباد و ثروتمند با کشتزارهاي عظيم پنبه و برنج. انواع ديگر محصولات کشاورزي نيزدر آن به فراواني به دست مي آيد. اين منطقه نخستين قسمتي است که در زمان سلطنت پهلوي کشاورزي آن مکانيزه شد. افزون بر کشاورزی و تربيت اسب ، ترکمن های اين استان قاليچه های ظريفی با نقش های خاص ترکمن می بافند که بسيار مرغوب و معروف است.

آثار تاريخي شهرباستاني گُرگان، بارها بر اثر زلزله يا هجوم اقوام وحشي از بين رفته است. با اين همه، دراين منطقه آثار باستاني مربوط به شش هزار سال پيش از ميلاد به دست آمده. از آثار اوايل قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي برج آجري رادَکان برجاي مانده که مقبره يکي از اسپهبدان تبرستان است. از مسجد جامع گُرگان که متعلّق به دوره سَلجوقي است امروزه تنها مناره اي آجري باقي است که کتيبه اي به خط کوفي دارد. بر سر راه گُرگان به بندر ترکمن نيز بناي امام زاده روشن آباد از بناهاي قرن نهم هجري/پانزدهم ميلادي قرار دارد.

گنبد قابوس [گنبد کاوس]

اين شهر در 516 کيلومتري شرق تهران، بين بجنورد و شاهرود و گُرگان و مرز ايران و جمهوري ترکمنستان در دشت گُرگان واقع شده است. رودهاي اَترَک و گُرگان از آن مي گذرد. آب و هواي آن در تابستان گرم و مرطوب و در زمستان معتدل است. اين شهر نام خود را از بناي عظيم آجري دارد که آرامگاه شمس المَعالي قابوس بن وُشمگير از پادشاهان دانشمند و هنر پرور آل ِزيار است. اين بناي بلند هشت گوش از با شکوه ترين آثار معماري ايراني به شمار مي رود که در قرن چهارم هجري/دهم ميلادي ساخته شده است. درمحل اتّصال برج به گنبد مخروطي دو رديف کتيبه به خطّ کوفي کار گذاشته شده است.



گنبد قابوس

گنبد قابوس نزديک خرابه هاي باستاني گُرگان و اِستراباد واقع شده است. اين خرابه ها به صورت چند تپّه در اطراف شهر ديده مي شود. درکاوش هاي باستان شناسي ازاين تپّه ها، آثاري مربوط به عهدحجر و عهد مِفرَغ يافت شده که به بيش از پنج هزار سال پيش ازميلاد مربوط مي شود. آثاري از دوره شاهنشاهي ساسانيان نيز دراين تپّه ها ديده شده که نشان از اهميت تاريخي اين منطقه دارد.

24. استان گيلان

استان گيلان، به وسعت 13952 کيلومترمربّع، درجنوب درياي خَزَرميان استان هاي آذربايجان شرقي، مازندران، و زنجان قرارگرفته و دارای 2389195 نفر جمعيت است. اين استان باحصار بلند البرز از بقيه سرزمين ايران جدا شده و به واسطه ی تماس مستقيم با روسيه و از راه آن با اروپا، يکي از دو راه بزرگي است که دنياي غرب رابه آسيا و ايران مي پيوندد. رشته کوه هاي غربي مانند سدّي ميان آذربايجان و درياي خَزَر، مانع عبور بخارآب و در نتيجه باعث بارندگي بسياردرمنطقه و ايجاد آب و هواي معتدل و مرطوب درزمستان و تابستان مي گردد.

رودخانه هاي گيلان فراوان، پُرآب ودائمي است. مهمترين آنها سفيدرود است که از کوه چهل چشمه درکُردستان سرچشمه مي گيرد و پس ازعبور از کوه هاي آلَموت وطالقان به درياي خَزَر مي ريزد. برروي اين رودخانه سدّي بسته شده که علاوه بر توليد برق زمين هاي جلگه فومَنات را آبياري مي کند. درقسمت جنوبي بندر آنزَلي مردابي به وسعت نود کيلومترمربّع وجود دارد که براي تخم ريزي و پرورش ماهي و زيست ميليون ها پرنده بومي و مهاجر بسيار مناسب است. از برکت اين آب و خاک حاصلخيز، جلگه گيلان پوشيده از جنگل هاي انبوه با درختان تنومند و مراتع سرسبز مناسب براي پرورش دام است.

گيلان با امکانات کشاورزي خوب همه ساله محصولات فراوان وگوناگون روانه بازارهاي کشورمي کند. کشت برنج، گندم، چاي، توتون، مرکبات و زيتون در اغلب نواحي استان انجام مي شود. دامداري و دامپروري به روش هاي نوين، صيدماهي و تهيه خاويار و پرورش کرم ابريشم، که در سال هاي اخير دوباره رونق يافته، از ديگر منابع مهّم اقتصادي استان به شمارمي رود.



ماسوله

توليدات صنايع گيلان ازنوع ريسندگي و بافندگي و صنايع غذايي تنها بخشي از نياز داخلي کشوررا برآورده مي کند. کارخانه چوب آسالِم درشهرستان تالِش علاوه بر تَراورس و آلوار که مصرف صنعتي دارد، توليدات خودرا به صورت لوازم خانگي، تخت خواب، و ميز و صندلي به ديگر نقاط کشور مي فرستد.

استان گيلان با بيش از دوميليون و سيصد هزار تن ساکن، پس از استان تهران متراکم ترين جمعيّت را داراست، زيرا سرزمينی ست مهاجرپذير که از قرون گذشته تا امروز اقوام و ايلات و عشاير گوناگون درآن سکني گزيده اند. زبان محلي مردم گيلَکي و تالِشي است که اوّلي ازگويش هاي ايراني قديم و ديگري شبيه زباني است که تاحدود قرن دهم هجري/شانزدهم ميلادي در آذربايجان متداول بوده است. اکثر مردم گيلان مسلمان شيعه هستند، امّا در برخي شهرها، ازجمله در بندر آنزَلي، اقليّت مسيحيان ارمني سکونت دارند که به زبان قومي خود سخن مي گويند.

استان گيلان داراي دوازده شهرستان است از جمله: رشت (مرکز استان)، آستارا، آستانه اشرفيه، آنزَلي، رودبار، رودسَر، صومعه سرا، ماسوله، تالِش، فومَن، لاهيجان و لَنگرود.

رشت

اين شهر درجلگه وسيعي که تا درياي خزر بيش از سي کيلومتر فاصله ندارد، درشمال رشته جبال البرز، قرارگرفته است. آب و هواي رشت مرطوب و متغيّر است و بادهاي درياي خَزَر که ازسمت شمال شرقي به جنوب غربي مي وزد موجب بارش فراوان در شهرمي شود. رودخانه هاي بزرگي چون سفيد رود و شاهرود پس از عبور از رشت به درياي خَزَر مي ريزد.

رشت شهري نسبتاً نوبنياد است. پيش از قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي هيچ يک از جغرافيانويسان به آن اشاره اي نکرده اند. امّا درشروع اقتدار صَفَويه، در قرن شانزدهم ميلادي،

رشت يكي از دو مركز گيلان بوده است. اهميّت و آباداني اين شهررا مديون شاه عبّاس بزرگ مي دانند كه براي پرورش كرم ابريشم در اين منطقه بسيار بدان توجّه مي كرد.

ازقرن يازدهم هجري/هفدهم ميلادي، نواحي مختلف گيلان از جمله رشت از طرف قواي روسيه تزاري پيوسته در معرض تهديد بود. بهانه هاي مختلف، ازجمله محاصره رشت از سوي افغان ها، سبب مي شد كه امپراتوران روسيه سپاهيان خودرا به اين منطقه بفرستند. حتّي وقتي كه كاترين، ملكه روسيه، براساس موافقت نامه اي دستور تخليه رشت را داد، باز سپاهيان روس به اين ناحيه تاختند و مردم گيلان در برابرشان دليرانه ايستادند. طاعوني مرگبار به سال 1247ق (1831م) و يک آتش سوزي هولناک در 1277ش (1899م) نيز به جمعيّت و آباداني شهر رشت خسارات بسيار وارد كرد.

رشت در انقلاب مشروطيت نقشي مؤثّر داشت. درپايان جنگ جهاني اوّل، نيروهاي روسيه شوروي به بهانه تعقيب ناوگان روس هاي سفيد بندر انزلي را اشغال كردند. انگليس ها نيز به حمايت از روس هاي سفيد و به نام مقابله باقواي متّحدين از جانب غرب و كُردستان به درون خاک ايران نفوذ كردند. اين وقايع با جنبش ميرزاكوچک خان جنگلي در رشت هم زمان بود.

شهرهاي استان گيلان، ازجمله رشت، از روزگارگذشته مركز تجارت ابريشم بوده است. خريداران ابريشم بيش از ديگران به اين ناحيه رفت و آمد مي كردند. امروز رشت شهري بزرگ و پُرجمعيّت است كه جاذبه هاي كشاورزي و بازرگاني بسياردارد امّا از آن جا كه شهري نوبنياد است داراي بناهاي تاريخي مهمّي نيست. تنها بُقعه شيخ زاهد گيلاني درلاهيجان و پل قديمي در لَنگرود قابل توجه اند. روستاي ماسوله درحومه ی فومَن نيز با منظره بديع و معماري دلپذيرش ازجاهاي ديدني اين ناحيه است.

بندر اَنزَلي (بندر پهلوي)

اين بندردر ساحل درياي خَزَر و 35 كيلومتري شمال غرب رشت قرار دارد و فاصله آن تا تهران 388 كيلومتر است. بخش هاي مختلف اين شهرستان، كه ازسه سو با درياي خَزَر و مرداب آنزَلي احاطه شده و به صورت شبه جزيره هايي درآمده، به وسيله دو پُل به هم پيوسته است. مرداب اَنزَلي از مغرب به مشرق 30 كيلومتر درازا دارد و پهناي متوسّط آن 10 كيلومتر است. در دو جانب دهانه ی اين مرداب كه به شكل خليجي از درياي خَزَر درخشكي پيش رفته، دوموج شكن ساخته شده است. موج شكن شرقي 599 متر و غربي880 متر طول دارد. آب وهواي بندرآنزَلي معتدل و مرطوب و مقدار باران سالانه آن بيش از ديگر نواحي شمال و بين 1900 تا 2200 ميلي متراست. چاكرود، ماسال و خُمامرود اين شهررا آبياري مي كنند. نژاد بيشترساكنان امروزي اين ناحيه به اقوام كاسپي يا كاسي مي رسد. در گويش كنوني مردم گيلان كاس به معني زاغ و چشم آبی است. بسياري ازمردم اين شهرستان ارمني و پيرو دين مسيح اند.

آنزَلي با داشتن موج شكن ها و ساير تأسيسات بندري ازمناسب ترين لنگرگاه هاي ايران در درياي خَزَر است. رفت و آمد كشتي هاي بازرگاني و مسافري ازحاجي ترخان و باكو (بادكوبه) و ساير بندرهاي ساحل غربي درياي خَزَر بندر آنزَلي را از اهميّت نظامي و بازرگاني ويژه اي برخوردار مي كند. دردوره قاجار مسافرت به اروپا از راه آنزَلي انجام مي شد. درگذشته، به خصوص هم زمان با سلطنت قاجاريه، درجنگ هاي ايران و روس و پس از آن درنخستين جنگ جهاني، اين بندر بارها آماج حمله قواي نظامي بيگانه شد. دردهه هاي اخير رفت و آمد مسافران و كالاهاي تجارتي از راه آنزَلي توسعه فراوان يافته است. اين شهرستان، كه اقتصادش به درآمدهاي توريسم، ترانزيت و كشاورزي وابسته است، با موقع ممتاز طبيعي، مناطق حفاظت شده ی مردابي و بناهايي كه در زمان حكومت خسروخان گرجي (1230ق/1815م) وعصر پهلوي درآن جا ساخته شده، در جلب جهانگردان بسيار موفق بوده است.

رودبار

رودبارگيلان كه، براي بازشناخته شدن از رود بارقزوين،"رودبار زيتون" نام گرفته است، در شكاف كوه هاي البرز، كمي بالاتر از سدّ مَنجيل، برسرراه سفيدرود در 268 كيلومتري تهران قرار دارد. در اين شهرباغ هاي وسيع زيتون و كارخانه هاي كوچك روغن كشي وجود دارد. با كاوش هاي باستان شناسي درسال1340ش (1961م) آثار باستاني مهمّي، از جمله آرامگاه هاي زيرزميني و اشياء زرّين و سيمين و ظرف هاي سفالين و لوازم زينتي مربوط به هزاره اوّل پيش از ميلاد، دراين ناحيه به دست آمد. اين كاوش ها، اگرچه به طور محدود انجام گرفت، امّا نشان داد كه در گيلان و نواحي شرقي آن مانند آملَش و تِماجان گنجينه هايي از تمدّن باستاني ايران در زير خاك نهفته است.

25. استان لُرستان

اين استان، بامساحت 28/392 كيلومترمربّع، بين استان هاي مركزي، همدان، خوزستان، اصفهان، كرمانشاهان و ايلام درمنطقه كوه هاي زاگرُس واقع شده و سرزميني است كوهستاني. هواي آن در زمستان بسيار سرد و درتابستان معتدل و مرطوب است. لُرستان يكي از غني ترين شبكه ی آب هاي روان ايران را دارد. آب هاي زير زميني و چشمه هاي آب شيرين و آب معدني و گوگرددار و آبشارها و درياچه هاي بسيار، درجاي جاي آن به چشم مي خورد. آبشار نوژيان، حوالي خُرّم آباد، و درياچه گُلگُهر، در دامنه اُشتَران كوه از جمله ديدني هاي زيباي منطقه و مناسب براي تفريح و ورزش است.

دراين سرزمين كوهستاني و جنگلي، انواع گياهان خوراكي ودارويي كشت و يافت مي شود. درگذشته منطقه ی كوه دشت به انبار غلّه معروف بود، و اين حكايت از كشاورزي وسيع اين ناحيه داشته است. اكنون نيز كشاورزي در لُرستان اهميت نسبي خودرا حفظ كرده است. با اين همه، گلّه داري و دام پروري، كه بيشتر به وسيله عشاير ساكن و كوچ نشين لُر انجام مي گيرد، اهميّت اقتصادي بيشتريافته و همراه با پرورش ماكيان و زنبورعسل منبع درآمد مهمّ منطقه است.

از نظر صنعتي، علاوه برکارخانه هاي کوچک که بخشي ازمواد مصرف داخلي را توليد مي کنند، مجتمع کارخانه هاي سيمان و فاسيت دورود يکي از واحدهاي بزرگ توليد سيمان کشور است. اين مجتمع شامل سه کارخانه ی سيمان است که ساختمان آن از 1338 شمسي (1959م) آغازگرديد و در سال 1359 (1980م) آماده بهره برداري شد. درکارخانه فاسيت، که به سال1350 (1971م) برپا شد، لوله و ورق موج دار، لاستيک، ريخته گري و ساير نيازهاي کارخانه هاي سيمان توليد مي گردد.

جمعيّت لُرستان حدود 1739644تن است که مسلمان شيعه اند و به فارسي و گويش هاي لُري و لَکي سخن مي گويند. اقليتي از ارامنه و يهوديان نيز در آبادي ها ومحلات مخصوص سکونت دارند. با مهاجرت گروه هايي از مردم آذربايجان به اين منطقه زبان ترکي نيز به آن جا راه يافته است.

استان لرستان شامل آن بخش از زمین های شمالی کبیرکوه ،معروف به پیشکوه است که از قرن چهارم هجری تاکنون لرکوچک خوانده می شود. ازسال 570-1006ه ق/1190-1627م. سلسله ای از حکمرانان محلی معروف به اتابکان لرکوچک یا اتابکان فضلوی در این ناحیه حکومت محلی داشته اند.

استان لُرستان داراي نُه شهرستان است از جمله: خُرّم آباد (مرکزاستان)، آليگودَرز، درود، بروجرد، پل دختر، ازنا، دلفان و کازرون.

خُرّم آباد

اين شهر در494 کيلومتري تهران، بين کرمانشاه، بروجرد، دزفول، و اسلام آباد غرب قرارگرفته است. خُرّم آباد شهري کوهستاني با آب و هواي معتدل است که بخش جنوبي آن آب و هواي گرم جلگه خوزستان را به خود گرفته و رودخانه سيمَره از غرب آن مي گذرد.

بناي شهرکنوني خُرّم آباد را به حدود سال600ه ق(1303م)، نسبت مي دهند که چه بسا بعد از خراب شدن شهرقديمي خايدالو در نزديکي آن ساخته شده است. اين قسمت ازشهردرقرن دوازدهم هجري/هجدهم ميلادي به وسيله پُل بزرگي برروي رودخانه خُرّم آباد به قسمت ديگر شهر، که اطراف قلعه فَلَکُ الافلاک بنا شده بود، متّصل گرديد.

فلک الافلاک ساختمان باستانی باعظمتی ازدوره ی ساسانی است که روی تپه ی بلندی میان شهر خرم آباد قرارگرفته. باستان شناسان نشانه های وجود دستگاه ضد رطوبت بسیار پیچیده ای را درساختمان آن کشف کرده اند که یکی از عجایب روزگاران گذشته به شمار می آید. کاخ با وسعتی حدود 2860 مترمربع، 12برج بلند داشته و ارتفاع بلند ترین قسمت دیوار آن به 22.5 متر می رسیده است. این ساختمان در زمان فتح علی شاه قاجار تعمیر شد و دراوایل سلطنت پهلوی

مدتی به صورت زندان در آمد. اکنون ایرانیان درپی آنند که آن را به عنوان یکی از میراث های جهانی در یونسکو به ثبت برسانند.

در تپّه هاي جنوبي شهر، نزديک دو روستاي گلدان و شاهين آباد نيز، آثار تاريخي شهر خايدالو يافت شده که تاريخ آن به 1800 تا 1500 پيش ازميلاد و به تمدّن ايلام مي رسد. ازديگر آثار تاريخي خُرّم آباد پُل کَنکان رود بين خُرّم آباد و آنديمِشک است که 20 متر ارتفاع و 12 دهانه دارد و بناي اصلي آن را به دوره ساسانيان نسبت مي دهند. کتيبه اي بر روي اين پُل به قرن چهارم هجري باز مي گردد. مناره آجري بلندي نيزکه برآن نوشته هايي به خط کوفي حک شده وگويا از آثار دوره سلجوقي است، در اين شهر قراردارد.

بروجرد

بروجرد در استان لُرستان بين نهاوند، ملاير، اراک، آليگودرز و خُرّم آباد در394 کيلومتري تهران قرار دارد. دشت پُرآب و پُر بار بروجرد ازغرب به کوه هاي زاگرُس محدود مي شود و رودخانه دِز از آن مي گذرد. آب و هواي بروجرد در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. بناي اين شهر را به اُرُد پادشاه اشکاني نسبت مي دهند. اسم شهر از دو جزء وُرد و گِرد به معني ساخته شده به دست اُرُد است. در دوره هاي اسلامي از بروجرد به نام شهري خوش آب و هوا با ميوه هاي گوناگون فراوان و زعفران خوب ياد شده است.

ازحوادث مهمّ تاريخي در بروجرد جنگ بَرکيارُق، پسر سلطان ملکشاه سَلجوقي، درقرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي است. وي سپاهيان مادر خود، تُرکان خاتون، را در اين شهر شکست داد. ترکان خاتون در همين شهر درگذشت.

بناي اصلي مسجد جامع اين شهر از قرن پنجم هجري است و درزمان شاه عبّاس بزرگ گلدسته هايي بلند به آن افزوده شد. بنای امام زاده جعفر از قرن ششم هجری سبک معماری خاصی دارد که درجاهای ديگر ايران به ندرت ديده می شود. مسجد سلطاني از قرن سيزدهم هجري از ديگر بناهاي مذهبي بروجرد صحني وسيع دارد که گنبد و ايوان هاي بلند آن با کاشي ها و کتيبه ها تزيين شده است. امام زاده قاسم در سه کيلومتري شرق ايستگاه راه آهن نيز اهميت بسيار دارد، زيرا اين بنا که درقرن هشتم هجري در زمان شاهرخ تيموري ساخته شده، مجموعه اي نفيس از هنرهاي درودگري را در خود گرد آورده است.

کازرون

کازرون و ممسنی که تاچندی پيش از شهرهای استان فارس بود، اکنون جزو استان لرستان شده است. کازرون در باختر شيراز، بين بُرازجان و فيروز آباد و مَمَسَّني قرارگرفته و فاصله آن تا تهران 1032کيلومتراست. اين شهر ازمرکز های گرمسير قبايل لر و قشقائی است که در آن جا به مبادله ی کالا می پردازند. ممسنی نيز درهمان ناحيه قراردارد و مرکز يکی از قبايل لر به نام شول است

که در گذشته به نام آنان شولستان خوانده می شده. این منطقه کوهستاني، که درياچه پريشان درآن واقع شده، از رودخانه هاي شاپور و شش پير آبياري مي شود و آب و هوايي بسيار گرم دارد.

كازرون ازشهرهاي قديمي ايران است كه درزمان ساسانيان شهرشاپور خوانده مي شد. حدود بيست كيلومتر دورتر از اين شهر، نقش هاي سنگی بسيار برسينه كوه ها كنده شده كه درنمودن تاريخ دوره ساساني اهميّتي ويژه دارد. مهم ترين اين آثار نقش رستم، صحنه اي است از غلبه شاپور اوّل بر والريَن امپراتور روم. همچنين مجسّمه ی شاپور اوّل كه تنها مجسّمه بازمانده از آندوران است. نقش برجسته بهرام دوّم ساساني در حال نبرد با دو شير، نقش هاي ديگر در درّه رودخانه شاپور (تنگ چوگان) و ويرانه هاي آتشكده هايي اطراف شهر كازرون از ديگر آثار تاريخي متعلّق به ساسانيان دراين ناحيه به شمارمي رود. عارف مشهور ابواسحاق كازرونی و علامه دوانی اهل كازرون بوده اند.

26. استان مازندران

مازندران درشمال ايران، با مساحتي حدود23833 كيلومترمربّع، بين درياي خَزَر، جمهوري تركمنستان و استان هاي گلستان، سِمنان، تهران، زنجان، و گيلان جاي دارد. جلگه ی كناره ی درياي خَزَر سرزمين هلالي شكل همواري است كه كوه هاي البرز آن راازقسمت داخلي كشور جدا كرده. آب و هواي مازندران معتدل و مرطوب است و جريان بادهاي سيبري و اقيانوس اطلس و درياي مديترانه در زمستان و تابستان باعث ريزش برف و باران فراوان مي شود و بر رطوبت هوا مي افزايد.

دراين استان رودخانه هاي بسيارجاري است. سدّ لار درقسمت بالاي رودخانه پُر آب و دائمي هَراز، امكان آبياري كشتزارهاي وسيعي را در منطقه فراهم آورده است. درياي خَزَر، بزرگترين درياچه جهان، درشمال استان مازندران قراردارد. دومركز ماهيگيري شيلات دررامسر با صيد ماهي خاويارازعوامل مهّم اقتصادي استان است. ازديگر امتيازهاي اين استان وجود پوشش گياهي وسيع است كه به صورت جنگل ها و چراگاه ها سراسر منطقه را پوشانده و امكان پرورش انواع دام ها و پرندگان بومي و مهاجررا فراهم آورده.



مازندران

با اين امکانات طبيعي، مازندران ازمناطق مهّم کشاورزي و دام پروري ايران به شمار مي رود. برنج، پنبه، دانه هاي روغني سويا، گندم، جو، و چاي با بهترين کيفيّت و به ميزان فراوان دراين منطقه، به خصوص اطراف سدّلار، توليد مي شود. تشکيلات وسيع ماهيگيري که خاويار آن شهرت جهاني دارد و پرورش گسترده دام و طيور و زنبور عسل نيز در اقتصاد منطقه نقشي عمده دارد.

مازندران منطقه اي صنعتي نيز به شمار مي رود. کارخانه هاي نسّاجي، پتوبافي، توليد کليد و پريز برق، پلاستيک سازي، و استخراج معادن زغال سنگ و روي و اکتشاف مخازن نفت درشهرهاي مختلف استان به رشد صنعتي اين منطقه کمک کرده اند. صنايع دستي، انواع قالي و قاليچه، به خصوص با نقش ترکمني، نجّاري و انواع کارهاي هنري روي چوب، زيلو و حصير نيز از منابع مهّم اقتصادي استان مازندران است.

استان مازندران 2796120 نفر جمعيّت دارد که اکثريت آن به گويش مازندراني-بازماندهء زبان ايرانيان قديم (پارسي ميانه)- سخن مي گويند. ترکي با لهجه ترکمني نيز زبان ايل ترکمن است که در گنبدقابوس جاي دارند و در جلگه گرگان ييلاق و قشلاق مي کنند. اکثر مردم مازندران مسلمان شيعه اند و ايل ترکمن سنّي مذهب.

استان مازندران بيست شهرستان دارد از جمله: ساري (مرکز استان)، کُردکوي، قائم شهر (شاهي)، بابُل، آمُل، نور، بندر ترکمن (بندر شاه)، بهشهر، سواد کوه، نوشهر) تُنِکابن (شهسوار)، و رامسر.

ساری

اين شهردرفاصله 277 کيلومتري تهران، ميان درياي خَزَر و رشته کوه هاي البرز قراردارد و از مشرق به بهشهر و از مغرب به قائم شهر (شاهي) محدود مي شود. دو رشته کوه هاي البرز، که درجنوب ساري قرار گرفته، و هفت رشته فرعي که درجهت تقريباً جنوب به شمال و مايل به غرب ساري مي گذرد، همه پوشيده از جنگل انبوه است. اين بلندي ها تنهاچند گذرگاه سخت دارد. آب وهواي ساري معتدل و مرطوب است و رودخانه هاي بسيار از جمله رود تَجَن و شاخه هاي آن از شهر مي گذرد.

ساري در اواخر قرن اوّل هجري/هفتم ميلادي، به دستور اسپهبد طبرستان، درهمسايگي يکي ازشهرهاي باستاني ساخته و بهنام فرزند او ساريه خوانده شد. اين شهر مرکز فرمانروايي نخستين پادشاهان ايراني بعد از اسلام بود. طاهريان، حسن بن زيد از علويان طبرستان، و آل باوَند درآن جا حکومت مي کردند.

ساري اواخر قرن سوّم هجري/نهم ميلادي درتاخت و تازاقوام بيگانه درآتش سوخت. درقرن چهارم هجري براثر سيل آسيب ديد و درحمله سلطان تَكِش خوارزمشاه به گرگان ومازندران به كلّي ويران شد. سپاهيان سلطان محمّدخوارزم شاه و درپي ايشان مهاجمان مغول شهر را تاراج و ويران كردند. پس از اندک آباداني، اين شهر باز درحمله اميرتيمور غارت شد و شمار بسياري از ساكنانش كُشته شدند. شاه عبّاس صَفَوي به آباداني آن همّت گماشت. امّا در قرن سيزدهم هجري/نوزدهم ميلادي، ابتدا زلزله و پس از آن طاعون شهر را ويران و از مردم خالي كرد.

در زمان سلطنت پهلوي، با توجّه خاص رضا شاه به شهرهاي مازندران و گذر راه آهن سراسري ايران از كنارساري، اين شهر با ساختمان هاي دولتي و خيابان هاي بسيار آراسته شد و همچنان مركز استان مازندران باقي ماند.

از آثار تاريخي ساري يكي بُقعه ملاّمجدالدّين از اوّلين قرن هاي اسلامي است كه كتيبه اي دارد. امام زاده يحيي، برج سلطان زين العابدين با گنبد مخروطي هشت تَرک متعلّق به اوايل قرن نهم هجري/پانزدهم ميلادي و مسجدجامع اين شهر،كه به زمان خلافت هارون الرشيد باز مي گردد، از ديگر بناهاي مذهبي و تاريخي شهر ساري است.

آمُل

اين شهردركناره ی درياي خَزَر بين بابُل و نوشهر واقع شده و ازجنوب به رشته كوه هاي البرز محدود است. رودخانه هَراز ازميان شهر، كه آب و هوايي گرم و مرطوب دارد، مي گذرد و به درياي خَزَر مي ريزد. آمُل كنوني در نزديكي شهر قديمي بناشده كه گويا محلّ سكونت آماردها، ازاقوام بومي پيش ازآرياييان، بوده است. آمُل درقرن هاي نخست اسلامي مركز فرمان روايان عرب بود. اگرچه طاهريان و علويان مركزمازندران را به ساري منتقل كردند، امّا پس ازايشان آمُل دوباره اهميّت سياسي خود را باز يافت. درقرن چهارم هجري/دهم ميلادي آمُل شهري آباد و پرجمعيّت بوده كه دو مسجد و يک بيمارستان داشته و فراواني محصول برنج موجب رونق تجارت آن بوده است. درقرن پنجم هجري سلطان مسعود غزنوي به اين شهر لشكر كشيد و آن را غارت كرد. دو قرن بعد، سلطان محمّد خوارزم شاه نيز به مازندران حمله بر دو شهرهاي آن ازجمله آمُل را تصرّف كرد و برآن خراج سنگيني بست. باحمله مغول هم آمُل ويران شد و هم سلطان خوارزمشاه از ميان رفت. حمله وكشتار اميرتيمور بازهم آمُل را درهم كوفت. اگرچه سادات مرعشي شهر را باري ديگر از نو بنا كردند، امّا ديگر اهميّت گذشته را باز نيافت. از مهّم ترين آثار تاريخي اين شهر گنبدهاي ناصرالحق و شمس طَبَرسي دركناريكديگر است كه اكنون خرابه اي از آن باقي مانده. ازبناهاي مذهبي ديگرآمُل بُقعه سه سيّد يا ميرحيدر و امام زاده ابراهيم از فرزندان امام موسي كاظم است كه ساختمان آن به اوايل قرن دهم هجري/شانزدهم ميلادي باز مي گردد.

بابُل

اين شهر در 268 كيلومتري تهران، ميان درياي خَزَر و ارتفاعات البرز و شهرهاي آمُل و شاهي واقع شده است. بخش جنوبي اين شهر كوهستاني است و آب و هواي سردسير دارد امّا بخش شمالي آن، كه دردشت قرار گرفته، داراي آب و هواي جلگه اي معتدل است. رودخانه بابُل كه از اين شهرمي گذرد از سواد كوه سرچشمه مي گيرد و پس از عبور از بابُلسر به درياي خَزَر مي ريزد.

در سده هاي اوّل اسلامي به جاي بابُل دهكده اي به نام مامَطير قرار داشت كه هنگام قيام زيديان علوي طبرستان اعتبار يافت. درقرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي با روي كار آمدن سادات مرعشي در شمال ايران، بابُل مركز رفت و آمد دراويش نقاط مختلف شد. درهمين زمان كشتي هاي بازرگاني از بندر حاجي طَرخان درساحل غربي درياي خَزَر به بندر مشهدسر، كه امروز بابُلسر خوانده مي شود، رفت و آمد مي كردند و چون داد وستد كالا درمحل امروزي بابُل انجام مي گرفت آن جا به نام بارفروش شهرت يافت.

درقرن دهم هجري/شانزدهم ميلادي، به فرمان شاه عبّاس بزرگ، كه با مرعشيان مازندران خويشاوندي داشت، دراين شهر آباداني هايي صورت گرفت. ازجمله در قسمت جنوبي شهر باغ شاه يا باغ اِرَم ساخته شد. زنديه نيز باساختن بناهايي، از جمله پلي بر روي رودخانه، به اين شهر توجه داشتند. امّا قاجاريه به سبب دشمني با زنديان آن را واگذاشتند و شهر رو به خرابي رفت. باوجود اين بابُل دوباره اعتبار يافت و تاپيش از انقلاب اكتبر 1917 روسيه يكي از مراكز مهّم بازرگاني شمال با آن كشور بود.

بابُل، كه در دوره سلطنت رضاشاه چنين نام گرفت، امروزه شهر بزرگي است كه به واسطه قرارگرفتن بر سرراه اسفالته شمال و راه كناره رفت و آمد بسيار در آن صورت مي گيرد و از مراكز مهمّ جهانگردي و كشاورزي استان است.

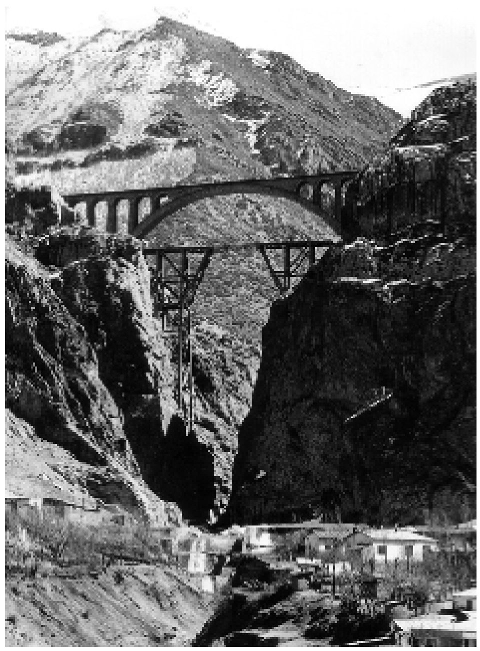
بابُل آثار تاريخي و بناهاي قديمي بسيار دارد كه بيشتر آن ها بازمانده از قرن هاي هشتم و نهم هجري است. امام زاده ابراهيم در بابلسر، مقبره ى درويش فخرالدين و بقعه ى سلطان محمّدطاهر، فرزند امام موسي كاظم(ع)، در چهاركيلومتري بابُل از آن جمله اند. بقعه شيخ طَبَرسي و مسجد جامع از ديگر آثار تاريخي اين شهر است.

قائم شهر(شاهي)

قائم شهر، كه پيش از انقلاب اسلامي شاهي نام داشت، در دشت سبز و خرّم ساحل درياي خَزَر، بين دو شهر ساري و بابُل واقع شده و تا تهران 257 كيلومتر فاصله دارد. كوهستان هاي البرز در جنوب اين شهر كشيده شده است و دو رودخانه بابُل و تالار از آن مي گذرد.

تاپيش از توسعه و عمران اين منطقه درعصر پهلوي اوّل، قائم شهر دهي كوچک به نام علي آباد از بخش هاي ساري بود. امّا قرار گرفتن بر سر راه آهن سراسري و تأسيس كارخانه هاي بزرگ ريسندگي، بافندگي، گوني بافي، برنج پاک كني و كنسروسازي آن را به يک شهر صنعتي فعّال مبدّل كرد و بناهاي زيباي كاخ سلطنتي وهتل و ادارات دولتي شكوهي خاص بدان بخشيد.

منطقه اي كه قائم شهر درآن قرار دارد، محلّ اصلي زندگي تيپورها، نخستين ساكنان باستاني مازندران، است كه كلمه طبرستان از آن آمده. درنخستين سده هاي اسلامي، اسپهبدان مازندران با شجاعت در برابر مهاجمان عرب ايستادگي مي كردند و به همين جهت درنوشته هاي آن زمان از ايشان به نام ملوک جبال بسيار ياد شده است.



پل راه آهن ورسک (بين شاهی و فيروز کوه)

مهّم ترين بناي تاريخي اين ناحيه برج رسكِت دردهي به همين نام نزديک قائم شهر است. اين برج آجري گِرد با گنبد شلغمي شكل از بناهاي آغاز قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي است كه دو رشته كتيبه به خط پهلوي و كوفي دارد و آن را مدفن يكي از شهرياران آل باوند مي دانند. برج لاجيم معروف به مقبره ی امام زاده عبدالله در روستاي لاجيم نيز با دو كتيبه به خطّ پهلوي و كوفي، ديگر يادگار تاريخي اين منطقه است كه بر روي آن تاريخ 413 هجري قمري (1022 ميلادي) ديده مي شود.

27. استان مرکزی

استان مركزي، با مساحتي حدود 29406 كيلومتر مربّع، در مركز ايران و بين استان هاي تهران، زنجان، همدان، اصفهان، لُرستان و سِمنان و درزاويه برخورد دو رشته كوه البرز و زاگرُس قراردارد.

بلندترين نقطه آن قلّه شهباز با 3 هزار و 388 متر و پست ترين نقطه درياچه نمک با 790 متر ارتفاع از سطح درياست.

قَرَه چاي يا قَرَه سو پُرآب ترين رود اين منطقه است كه، در بيست كيلومتري ساوه، آثار سدّي قديمي از حدود700 سال پيش بر روي آن ديده مي شود. اين سد به دستور شمس الدّين محمّد جُويني وزيربزرگ دربار ايلخانان مغول ساخته شده است. درياچه موسمي اين استان در فصل خشكي به صورت باتلاق و نمكزار در مي آيد، به طوري كه هر ساله در تابستان از آن با بيل مقدار زيادي نمک جمع مي كنند. دراستان مركزي حبوبات و آفتاب گردان كشت مي شود. انار فراوان و مرغوب ساوه شهرت بسيار دارد. ايلات ناحيه نيز درسطحي وسيع به دامپروري مي پردازند. معادن نفت، گاز و سنگ آهن زير نظر شركت ملي ذوب آهن استخراج مي شود و انواع مصالح ساختماني از سرمايه هاي طبيعي اين استان است. كارخانه ماشين سازي اراک و كارخانه هاي قند شازَند و ريسندگي و بافندگي و آلومينيوم سازي و تأسيسات ذخاير عظيم نفت و گاز نزديک قم را بايد از جمله كانون هاي صنعتي مهمّ استان مركزي به شمار آورد.

قرار گرفتن استان مركزي درمسيرراه آهن سراسري و لوله هاي نفت خام از جنوب به تهران و وجود مراكز صنعت در آن سبب شده است كه اين استان، به خصوص اراک، در دهه هاي اخير مهاجران بسيار به خود جلب كند.

جمعيّت استان مركزي نزديک به 1344920 تن است كه به زبان فارسي سخن مي گويند و اكثر مسلمان شيعه اند. اقليّتي از مسيحيان ارمني نيز در اين استان زندگي مي كنند. عشاير شاهسَوَن و ايل زَند نيز دراين ناحيه به گشت و گذار فصلي مي پردازند. استان مركزي كه درسال 1359خ/1980م. از تهران جداشد، هشت شهرستان دارد از جمله: آراک (مركز استان)، ساوه، خُمين، محلاّت، سربند (شازند)، تَفرش ، دِليجان و آشتيان.

اراک

اراک شهري است نوبنياد كه در زمان فتحعلي شاه قاجار بنا شده و بين شهرهاي قم، تَفرش، خُمين، و مَلاير و در فاصله 295 كيلومتري تهران قرار دارد وكوه هاي راسوَند دوسوي جنوب و شمال غربي آن را فراگرفته است. اراک از نواحي زلزله خيز به شمار مي رود. امّا سختي زمين آن تاكنون از وارد شدن خسارات بسيار بر شهر جلوگيري كرده است. اراک، به سبب موقع جغرافيايي و صنعتي خود، شهري پُرتحرّک و مهاجرپذير شده و در دهه هاي اخير به سرعت توسعه يافته است.

در اطراف شهراراک آثارباستاني بسيار وجود دارد. آتشكده بُرزو از دوره شاهنشاهي ساسانيان در دوازده كيلومتري اراک يكي از آن هاست. از ديدني هاي تاريخي و شگفت انگيز اين منطقه غارهاي طبيعي و دست ساز بشر است كه ازنظر زَرتُشتيان اهميت مذهبي نيز دارد. درباره غار شاهزند، در سي و پنج كيلومتري جنوب غرب اراک، افسانه هاي بسيار آمده است. غار قلعه

جوق، نزديک قريه چهرهقان از روستاهاي اراک، غار ديگري است که به دست بشر در دل کوه کنده شده و چه بسا دخمه مردگان (اُستودان) بوده است. براي ورود به اين غار بايد از نردبان شانزده پلّه ی بزرگي بالا رفت. دهليز اصلي غار دالان سنگي سرتاسري است که در اطراف آن سيزده اتاق کم نظّم يک شکل با اصول هندسي دقيق در دل سنگ حفر شده است. بلندي محل و پديدآورد نفضايي بزرگ در دل سنگ سخت، نشان محاسبات دقيق و نتيجه کار وکوشش ساليان دراز است. غار مصنوعي هيزَج نيز، با آويزه آهکي عجيبي که مانند يک دل کامل از بدنه آن آويخته شده و صاف و صيقلي مي نمايد، از ديگر نقاط ديدني اطراف اراک است.

ساوه

ساوه از شهرهاي تاريخي استان مرکزي بين قزوين، قم، تَفرش، و همدان و در فاصله 140 کيلومتري تهران قراردارد. درگذشته اين شهرسر راه کاروان هاي حجّ بود و از نخستين قرن هاي اسلامي شترها و شتربانان کارآزموده آن شهرت داشت. نزديک ساوه شهرديگري به نام آوه يا آوَج وجود داشته که ساکنان آن شيعه اماميه بوده اند. دعواي شيعه و سنّي بين مردم ساوه، که سنّي مذهب بودند، بامردم آوه از خصوصيات تاريخي اين منطقه بوده است.

درقرن چهارم هجري/دهم ميلادي ساوه شهري آباد بود. امّا، سپاهيان مغول درسال 617ه (1220م) آن را ويران و ساکنانش را قتل عام کردند. نوشته اند که درآن زمان کتابخانه بزرگي که در دنياي اسلام کم نظير بوده است دراين شهر براثر حمله مغول طعمه آتش گرديد. درآن کتاب خانه اُسطُرلاب ها وکره هاي جغرافيايي براي مطالعه و تحقيق در زمينه علم هيأت (کيهان شناسي) وجود داشت که همگي از ميان رفت. درقرن هشتم هجري، خواجه ظهيرالدين ساوجي، از بزرگان دربار ايلخانان مغول، باروي شهر ساوه را تعمير کرد و به آباداني آن پرداخت. از آن دوران، تپّه هاي باستاني آوه در 40 کيلومتري جنوب شرقي ساوه و مناره ی مسجد ميدان از بناهاي قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي برجاي مانده است. مسجد جمعه ساوه و مناره آن که به تدريج در دوران تيموري و صَفَوي ساخته شده و همچنين مقبره سيد اسحاق از بناهاي قرن هفتم هجري از نقاط تاريخي و ديدني اين شهر است.

28. استان هرمزگان

اين استان در جنوب ايران، با مساحتي حدود 71193 کيلومتر مربّع، بين استان هاي کرمان، فارس، بوشهر، سيستان و بلوچستان قرار گرفته و از جنوب به آب هاي نيلگون خليج فارس و درياي عُمّان محدود است.

بخش عمده اين سرزمين کوهستاني است. امتداد کوه هاي زاگرُس و کوه هاي پراکنده مرکزي بسان دژي محکم و نفوذناپذير شمال تنگه ی هرمز را در برگرفته است. تنها زمين هموار اين

استان جلگه اي است که به موازات ساحل گسترده شده. درنواحي پست ساحلي رسوبات نمکي وجود دارد که مايه ی شوري اکثر رودهاي اين استان است.

استان هرمزگان از مناطق گرم وخشک وآب و هواي آن بياباني است. رودميناب، که ازکوه هاي شرقي داراب سرچشمه مي گيرد و در شمال تنگه هرمز به خليج فارس مي ريزد، تنها آب شيرين اين منطقه است و سدّي که برروي آن بسته شده منبع آب بندرعباس را ايجاد کرده. دنباله رشته هاي جنوبي زاگرُس در دريا جزيره هايي چند پديد آورده که بزرگ ترين آنها جزيره قِشم به وسعت تقريبي 1 هزار و 2500 کيلومترمربّع درشمال تنگه هرمز است و تا اسکله بندرعباس 12 ميل دريايي فاصله دارد.

تنگه ی هرمز با پهناي 55 کيلومتر يکي از حياتي ترين راه هاي آبي جهان است که ارتباط نزديک به هزارکيلومتر راه آبي جنوب ايران را به آب هاي آزاد جهان ازطريق درياي عُمّان ممکن مي سازد. خليج فارس از مهّم ترين مراکز صيد ماهي و مرواريد است و درکف آن منابع عظيم نفت وجود دارد.



دراستان هرمزگان پرورش درخت خرما و انواع مرکّبات رايج است. شرکت شيلات جنوب و کارخانه ساخت و تعميرکشتي و قايق و اداره تأسيسات بندري واسکله هاي بندرعبّاس که طي سال هاي 1318 تا 1346ش (1939 تا 1967م) ساخته شده و نيزمعادن کِرميت، ازديگر حوزه هاي فعاليت اقتصادي منطقه اند. ا

ستان هرمزگان حدود 1287925 تن جمعيّت دارد که مسلمان شيعه و سنّي (شافعي) هستند و به زبان فارسي و همچنين به زبان هاي محلّي و عربي سخن مي گويند. اين استان شامل هشت شهرستان است از جمله: بندرعبّاس (مرکز استان)، بندر لَنگه، ميناب، و جزيره های قِشم، کيش، تنب بزرگ و کوچک، ابوموسي، لاوان و هنگام.

بندر عبّاس

بندرعبّاس، بر دهانه خليج فارس، درست در ساحل شمالي تنگه و جزيره ی هرمز، و در فاصله 1484 كيلومتري تهران، قرار دارد و آب و هواي آن بيشترگرم ومرطوب است. اين شهر قديمي روزگاري مركز ناوگان داريوش بزرگ، شاهنشاه هَخامَنِشي، بوده و درطول تاريخ نام هاي گوناگون به خودگرفته است. روزگاري دهكده اي كوچک به نام "شهرو" بود كه ماهي گيران و صيّادان مرواريد درآن مي زيستند. در آن هنگام جزيره هرمز، جَرون نام داشت. بارونق بازرگاني جزيره هرمز، شهر ساحلي كه كشتي ها درآن پهلو مي گرفت نيز جَرون خوانده شد. در سال 913 ه ق (1507م) آلبوكِرک، درياسالار پرتقالي، جزيره هرمزرا در جنگ سختي گرفت. از آن پس بندرعبّاس امروزي گمبرون يا گامرون نام گرفت. مي گويند اين نام از نام نوعي ماهي، كه درآن جا صيد مي شده، آمده است.

با رفت و آمد ناوگان كشورهاي اروپايي، كه درپي به دست آوردن مستعمرات جديد بودند، اهميّت جزاير و بنادرخليج فارس روزافزون شد و در نتيجه درگيري ها و كشمكش ها نيز بالا گرفت. شاه عبّاس بزرگ درسال 1032ه (1622م)، با كمک كشتي هاي انگليسي، پرتقالي ها را از جزيره هرمز بيرون راند ودر برابر به كمپاني هند شرقي مزايايي دراين بندر داد. از آن پس اين شهر بندرعبّاس نام گرفت.

پس از اين دوران بندرعبّاس مدت ها راكد ماند، به خصوص كه با تأسيس پايگاه هاي دريايي در بندر بوشهر در دوران نادرشاه افشار از اهميت آن كاسته شد. دراين ميان، حدود شصت سال ناحيه ساحلي بندرعبّاس به سلطان عمّان واگذار گرديد. امّا از سال 1285ه (1868م)، كه ايران بار ديگر تسلّط خود را براين ناحيه به دست آورد، بندرعبّاس رفته رفته رو به فعّاليت هاي نظامي و بازرگاني نهاد. در دوران سلطنت پهلوي با كشيده شدن راه هاي شوسه بندرعبّاس فعّال ترشد. درجنگ ايران و عراق، كه موجب ويراني بندرهاي آبادان و خُرّمشهر شد، بندرعبّاس، به سبب نزديكي آن به تنگه ی هرمز، يک باره به كانون بيشترين فعّاليت هاي نظامي و تجارتي تبديل شد. اكنون بندرعبّاس مهم ترين مركز داد و ستد كالاي تجارتي و مهمترين پايگاه دريايي ايران است. وجود انبارهاي عظيم و اسكله هاي فراوان براي پهلوگرفتن كشتي ها، كه مقدّمات آن در دوره پهلوي فراهم آمده بود، امروز بندرعبّاس را به يک مركز پُر تحرک تجاري تبديل كرده است.

در بندرعبّاس آثار و بناهاي تاريخي از جمله عمارت كلاه فرنگي و معبد هندوها قرار دارد. چشمه هاي آب گرم اطراف بندرعبّاس ، جزيره ی بزرگ و برتحرک قشم ، قلعه ی پرتقالی ها با چراغ دريايي بندر لَنگه ، تأسيسات توريستي و كاخ ها و بازارها و تفريح گاه های جزيره كيش ، از ديگر ديدني هاي اطراف اين بندر است.

قشم

قِشْم بزرگ ترين و پرجمعيّت ترين جزيره ايراني درخليج فارس، باوسعتي حدود 2 هزار و 500 کيلومتر مربّع در جنوب بندرعباس واقع شده وجزو استان هرمزگان است. اين جزيره، باهوايي سوزان در تابستان، بيش از40 آبادي دارد و جمعيتی بيش از پنجاه و هشت هزار نفر در آن زندگی می کنند. بيشتر مردم آن مسلمانان سنی مذهب اند و به زبان های فارسی، عربی و هندی سخن می گويند. امروزه قشم وابسته به استان هرمزگان و بزرگ ترين پايگاه نيروی دريائی ايران است. به واسطه ی قرارگرفتن در دهانه ی خليج فارس کشتی های تجاری و نفتکش های بزرگ از کنار آن رفت و آمد می کنند. اين محل به سرعت در حال توسعه است و امکان سرمايه گذاری های داخلی و خارجی در آن فراهم می آيد. جضور ناوگان دريائی نياز به تأسيسات صنعتی بزرگی را فراهم آورده که بسياری از آن ها تاکنون به بهره برداری رسيده است .

قشم با تنوع فرهنگ ها ی مردم در اين جزيره و آداب و رسوم مختلف محلی همچنين گذشته ی تاريخی و سواحل آفتابی و امکانات پذيرائی ، دارای جاذبه های جهان گردی نيز هست. مردم بسيار به خصوص از ديگر جزاير خليج فارس برای استراحت بدان جا می آيند.

جزيره کيش

کيش، بعدازقِشْم، مهمترين جزيره ايران و جزئی از استان هرمزگان است. اين جزيره که حدود 120 کيلومتر مربّع وسعت دارد، در دويست کيلومتری دو بندر مهم تجاری و نظامی بندر عباس و دوبی قرارگرفته و در واقع قُله آتش فشان خاموشي است که دامنه هاي مرجانی آن به صورت جلگه هاي هموار درآمده و قابل کشاورزي شده. آب و هوائی گرم و خشک دارد و انواع درخت های گرمسيری در آن يافت می شود.

کيش از زمان هخامنشيان مرکز صيد مرواريد و دادوستد بين هند و فرارود{ماوراء النهر } بوده است. پس از حمله ی مغول و در روزگار اتابکان اهميت بيشتر يافت و مرکز حکومت جزاير خليج فارس شد. در اين زمان از ناوگان دريائی که در سواحل خليج فارس رفت و آمد می کرد، عوارض می گرفت. درزمان سلطنت پهلوي، به منظور جلب جهان گردان و بازرگانان، ويلاها و مُتل ها و گردشگاه هائی در آن در دست ساختمان بود.

پس از انقلاب اسلامی و پايان جنگ ايران و عراق توسعه و ساختمان تأسيسات آن شتاب بيشتر گرفت و اکنون يکی از مهم ترين مناطق آزاد تجاری و تفريح گاه های ساحلی منطقه است که ايرانيان و خارجيان مي توانند با رعايت مقرّراتي خاص از محيط زيبا و مجهز استراحتگاه ها و معافيت هاي گمرکي آن استفاده کنند. احداث تأسيسات تجاری و جهانگردی زيرزمينی که اکنون ساختمان آن در حال انجام است، با جلوگيری از گرما و آفتاب سوزان در آينده می تواند از نظر توريستی و تجارتی امکانات بسيار بهتری فراهم آورد.

29. استان همدان

استان همدان با مساحت 19547 كيلومترمربّع، بين استان هاي زنجان، لُرستان، مركزي، كرمانشاهان و كُردستان، منطقه اي است كوهستاني و سردسير كه در دامنه كوه هاي داخلي زاگرُس قرار گرفته. قلّه اَلوَند، با 3574 متر ارتفاع درجنوب غرب همدان، همواره پوشيده ازبرف و سرچشمه رودخانه هاي دائمي و موسميِ چندي است كه از شمال و شرق به رودخانه هاي جاري به سوي درياي خَزَر و درياچه قم مي پيوندند و درناحيه جنوب و جنوب غربي رودخانه بزرگ گاماسياب را راهي خليج فارس مي كند.

اساس اقتصاد اين استان بركشاورزي و دام پروري و استخراج معادن و صنايع دستي است. چغندر قند، ميوه جات صيفي، گندم، جو، و سيب زميني در استان همدان كشت مي شود و چراگاه هاي عالي امكان پرورش دام را به بهترين گونه فراهم مي آورد. معادن گرانيت، انواع سنگ هاي ساختماني، سرب، روي، و سنگ آهن درنواحي مختلف استان مورد بهره برداري قرار مي گيرد. از صنايع دستي اين استان سفال گري، قالي بافي، پوستين دوزي، و دَبّاغي را مي توان نام برد.

ايستگاه ماهوارهاي بين المللي اَسَد آباد، در 65 كيلومتري همدان، از راه دو آنتن بزرگ با ماهواره مخابراتي اقيانوس هند و كشورهاي خاور دور، خليج فارس، و اروپا ارتباط مستقيم ايجاد كرده است. جمعيت استان همدان به 1732080تن مي رسد كه حدود پنجاه هزار تن از آنان را عشاير كوچ نشين كُرد و لُر تشكيل مي دهند. آنها از مسلمانان شيعه و سنّي و اهل حق هستند و به زبان هاي فارسي، تركي، لُري، و كُردي سخن مي گويند. استان همدان هشت شهرستان دارد از جمله: همدان (مركز استان)، مَلاير، نهاوند، و تويسِركان.

همدان

همدان تاريخي ترين شهر بزرگ ايران است كه در فاصله 237 كيلومتري غرب تهران در دامنه شمالي كوه اَلوَند بر روی تپه ای که 1850متر از سطح دريا بلند تر است واقع شده و آب فراوان، خاک حاصلخيز، زمستان هاي سرد، و تابستان هاي معتدل آن از دير باز مشهور بوده است.

همدان يا، آن گونه كه دركتيبه پادشاه آشور، حدود 1100 سال پيش ازميلاد مسيح آمده، آمادانه همان هِگمَتانه و اِكباتان است. به گفته هرودُت، دياأكو، پادشاه بزرگ ماد، در حدود 700 سال پيش ازميلاد پايتخت خود را درآن جا بنا كرد. هِگمَتانه هفت قلعه ی تودرتو بود و ديوار هريک از قلعه ها رنگ خاص خود را داشت كه با اعتقادات بابِليان در باره رنگ هاي سيّارات هفتگانه منطبق بود. در دروني ترين بخش، كاخ پادشاهي با ديوارهاي سفيد قرارداشت كه درباريان درآن مي زيستند. قرن ها بعد نظامي گَنجَوي، شاعر داستان سراي ايراني، در منظومه ی **هفت پيكر** بناي قصري اين چنين را به بهرام گور نسبت داده است.



گنبد اِستِر و مُردْخاي (همدان)

پس از مادها، در دوره هاي هَخامَنِشي و اشكاني نيز همدان همچنان قصر تابستاني پادشاهان بود كه از آَرگ اِكباتان، يعني همان قلعه دروني با ديوارهاي سفيد، به واسطه استواري ساختمان و امكان نگهباني از آن به عنوان خزانه سلطنتي استفاده مي كردند. نوشته اند كه اسكندر مقدوني نيز غنايمي را كه از تخت جمشيد به دست آورده بود درهمين جا پنهان كرد. نشانه هايي هست كه در دوره اشكاني در پاي اين قلعه قصري با خشت هاي طلا و نقره ساخته شده بود كه معبد آناهيتا درآن قرار داشت. در دوره ساسانيان همدان چندان مورد توجه نبوده است و در دوره هاي اسلامي نيز از همدان تنها به عنوان شهري حاصل خيز كه محصول آن غلّه و زعفران است ياد شده.

درحمله مغول همدان نيز چون ديگر شهرهاي ايران ويران شد. از آن پس همدان اگرچه به واسطه قرار داشتن در مسير مهم ترين جاده هاي شرق به غرب اهميت بازرگاني بسيار داشته امّا ديگر شكوه و آباداني گذشته را نيافته است.

همدان و سرزمين های پيرامون آن پُراز آثار تاريخي مربوط به دوران شاهنشاهي ايران پيش و پس از اسلام است. كتيبه هاي گنج نامه متعلّق به دوره هَخامَنِشي، تپّه مصلّي بازمانده بارويي از عهد اشكاني، مجسمه شير سنگي، گنبد علويان از اواخردوران سَلجوقي، گنبد اِستِر ملكه ی يهودی هخامنشی ومُردْخاي، يادگار نزديک به دوازده سده پيش ، آرامگاه بوعلي سينا دانشمند و فيلسوف ايراني قرن دهم ميلادي، و مقبره باباطاهر، عارف بزرگ ايراني، از جمله اين آثاراند.

گنبد اِستِر و مُردْخاي زيارتگاه يهوديان است. دو سرداب به نام استر و مرد خای وجود دارد. برروی صيدوقی منبت کاری شده، نام بانی اين محل به خط عربی کنده شده و روی ديوار نيز کتيبه های گچ بری به خط عبری ديده می شود. دراين منطقه غارهاي شگفتي نيزوجود دارد. ازجمله آنها غار علي سرد (علي صدر)در 60 كيلومتري همدان با مناب ععظيم آب زيرزميني و رسوبات كربن اتكلسيم است. اين غار يكي از زيباترين و بي نظيرترين پديده هاي طبيعي جهان به شمار مي رود.

نَهاوند

شهرستان نَهاوند در452 كيلومتري غرب تهران بين مَلاير، همدان،خُرّم آباد و كرمانشاه واقع شده و جزء سرزمين هايي است كه درگذشته به آن ماد يا ماه گفته مي شد. نَهاوند ازسوي شمال و جنوب بين دو رشته كوه قراردارد كه رودخانه بزرگ گاماسياب ازآنها سرچشمه مي گيرد. نَهاوند درمنطقه اي خوش آب و هوا و حاصل خيز بنا شده و درگذشته جمعيّتي بسيار داشته است. بعضي باستان شناسان بناي آن را به دوران سُلوكيان نسبت مي دهند و نام ديرين آن را لائوديسه مي دانند. تاريخ نَهاوند بسيار ديرينه است. مهم ترين جنگ اعراب با ايرانيان كه به سقوط شاهنشاهي ساساني انجاميد درسال 21ه(641م) دراين شهرروي داد. در قرن چهارم هجري/دهم ميلادي نَهاوند بسيار آباد و پُرجمعيّت بود و بازرگاني پُررونقي داشت. امروز بيشتر جمعيّت آن كُرداند.

مهم ترين آثارتاريخي نَهاوند درتپّه مشهور كيان در فاصله 9 كيلومتري غرب اين شهر قرار دارد كه باستان شناسان درآن آثار تمدّن حدود هزار وسيصد سال پيش از مسيح را به دست آورده اند. اين آثار نمودار مراحل مختلف تمدّن مردم اين سرزمين پيش از ورود آرياييان بهمنطقه است. نمونههاي بسياري كه از اشياء متعلّق به سرزمين هاي بسيار دور درآن يافت شدهنشان ميدهدكه دادوستد نيز از روزگار باستان درآنرونق داشته است. درپي كاوشهاي باستان شناسانه در اين ناحيه معبدي اززيرخاک درآمده كه متعلّق به دوران سِلوكي هاست. كتيبه اي نيز از دوران آنتيوكوس و به خطّ يوناني قديم دراين معبد يافت شده است.

30. استان يزد

استان يزد، بامساحتي حدود 128 هزار و811 كيلومترمربّع، در مركز ايران و حاشيه كوير مركزي ميان استان هاي اصفهان، خراسان جنوبی، فارس، و كرمان واقع شده است. كوه هاي بختياري، با يخچال هاي طبيعي وقلّه هايي هميشه پوشيده از برف، درجنوب غرب استان يزد قراردارد. قلّه شيركوه با 4 هزار و 75 ارتفاع بلندترين نقطه اين استان است. درمناطق پست تر اين منطقه براثر تبخير آب هاي سطحي كفّه هاي نمک برجاي مانده است. كفه نمک آبَرقو، نزديک شهري به همين نام، وسيع ترين آن هاست.

دراين ناحيه، درسال گاه بين 40 تا60 روز توفان هاي شديد پي درپي مي وزد و موجب جا به جايي تپّه هاي متحرّک شن و ريگ مي شود. آب و هواي خشک وكويري و نوسانات شديد حرارت نيزموجب آسيب فراوان به كشاورزي منطقه يزد مي شود. دراين منطقه به سبب كم آبي شديد، نياز به بهره برداري ازقنات و چاه هاي عميق و نيمه عميق هنوز كاملاً محسوس است. مخازن عظيم آبي يا آب انبار كه براي مقابله با كم آبي و رفع نيازمردم، به سبک معماري زيباي سنّتي

ساخته شده از ديدني هاي استان يزد به شمار مي رود. به طوركلّي، معماري اين استان متناسب با آب و هواي محلي است و سبكي خاص و شايان توجه دارد.

محدود بودن امكانات كشاورزي، كشاورزان و باغبانان اين استان را سختكوش و كارآزموده كرده و انگيزه اي براي گسترش فعّاليت هاي صنعتي شده است. بافت تِرمِه و انواع پارچه هاي دست باف سابقه طولاني و شهرت بسيار دارد. كارخانه هاي ريسندگي و بافندگي پتو وقالي هاي دستي و ماشيني نيز درنقاط مختلف استان به چشم مي خورد. بهره برداری ازذخاير عظيم معدني مانند آهن، اورانيوم، سرب، و روي، به خصوص در دهه های اخير نيز به گسترش اشتغال كمک كرده است. دركارخانه ی چينی و كاشی سازی ميبد يكی از شهر های اين استان اكنون انواع ظرف های ظريف و خوش نقش غذاخوری و آجرهای كف پوش ساختمانی توليد و افزون بر مصرف داخلی مقدار قابل توجهی صادر می شود.

استان يزد جمعيّتي حدود نهصد و چهل هزارو هشتصد تن دارد كه به فارسي با لهجه ی محلی سخن مي گويند و بيشترمسلمان شيعه هستند. از ديرگاه جمعيّتي از اقليت هاي زرتشتي و يهودي نيز در اين استان زندگي مي كنند. استان يزد هفت شهرستان دارد از جمله: يزد (مركز استان)،ابرقو، اَردَكان، تَفت، مِهريز، بافْق وطبس كه از خراسان جدا و به استان يزد افزوده شده است.

يزد

اين شهر درمركز ايران بين دشت كوير، كوير لوت، كرمان و اصفهان و در فاصله 689 كيلومتري تهران قرار دارد. يزد شهري مرتفع است و دورادور آن را كوه فراگرفته. شيركوه درجنوب غربي شهرحدود 600 متر از سطح دريا بلندي دارد. آب و هواي يزد خشک كويري و باران ساليانه اش اندک است. اماكوهپايه های آن در دامنه های شيركوه دارای اب و هوائی خنگ و مطبوع استراحتگاه تابستانی خوبی فراهم می آورد. بناي شهر باستاني يزد را به اسكندر مقدوني نسبت مي دهند. گفته اند كه وي در آن جا زنداني ساخت كه درادب فارسي به زندان اسكندر شهرت دارد. به همين جهت شهر يزد به زندان سكندر نيز معروف شده. ازسوی ديگر، نام شهر را برگرفته از نام يزدگرد اوّل شاهنشاه ساساني دانسته اند كه درآغاز قرن پنجم ميلادي مي زيسته است. نوشته اند كه چون چندتن ازشاهبانوان ساساني در توسعه و آباداني اين شهركوشيده اند، درآمد و ماليات يزد تا اواخر دوره ساساني به بانوان دربار آنان تعلّق داشته است.

درسرگذشت يزدگردسوّم، آخرين شاهنشاه ساساني، آمده كه وي پس از شكست نهاوند خزاين دربار را در يزد پنهان ساخت و گنج نامه هاي آن را همراه خود به خراسان برد. پس از كُشته شدن يزدگرد در مَروْ اين گنج نامه ها به دست مردم افتاد وقرن ها پس از آن كساني درجستجوي آن

گنج ها به یزد آمدند. یکي از آن خزاین در قرن هشتم هجري/چهاردهم میلادي به دست امیر مبارزالدین محمّد از آل ِمظفّر افتاد.

یزد با وجود موقع کویري شهري پُرآب و حاصلخیز بوده است. درقرن چهارم هجري/ دهم میلادي، از فراواني میوه هایي که از این شهر به اصفهان صادر مي شده یاد کرده اند. موقع بازرگاني یزد نیز در تاریخ داراي اهمیّت است زیرا این شهر برسر راه هایي قرار دارد که به بندرهای خلیج فارس مي رسد.

ازویژگي هاي یزد معماري سنّتي آن است که متناسب با آب و هواي خشک کویري به وجود آمده. دیوارهاي بلند خانه ها دراین شهر درطول تاریخ سدّي دربرابر حمله بیگانه و سایباني براي روزهاي گرم بوده و زیرزمین هاي بزرگ آن استراحتگاهي براي تابستان هاي طولاني. بادگیرهاي این زیر زمین ها، که هوا را به خوبي خنک مي کند، در معماري سنّتي یزد چندان مهم است که این شهر را شهر بادگیرها نامیده اند.

آب آشامیدني یزد نیز از راه خاص خود تأمین مي شود. آب انبارهاي بزرگ، که اغلب به وسیله نیکوکاران ایجاد و وقف مي شده، محلّ ذخیره آب براي مردم بوده است. برخي ازاین آب انبارها که هنوز باقي است بیش از صد پلّه عمق دارد. ساختمان محلّي به این وسعت که بتواند در برابر فشار آب پایداري کند ازمحاسبات دقیق استادان معمار در این شهرحکایت دارد.

کندن چاه هایي که گاه تاعُمق چهل متري زمین مي رسد و براي تأمین آب کشاورزي ضروري است از دیگر مهارت هاي مردم کویر نشین خاصه یزدي هاست که دریافتن محلّ آب هاي زیرزمیني و مسیري که باید قنات ها و کاریزها درطول آن کنده شود، توانایي خاص دارند.

سکونت گروه بزرگي از زَرتُشتیان ایران در یزد ویژگي دیگر این شهر است. آتشکده یزدانْ آتش مقدّسِ آتشگاه فارس را از حدود 700 سال پیشتاکنون درخود روشن نگاه داشته است.

شهرهای تاریخی ایران

در تاریخ ایران اغلب نام شهرهایي به چشم مي خوردکه بر اثر حوادث روزگار از سرزمین اصلي

جدا شده و امروز جزو خاک ایران نیست. از آن جا که آشنايي با تاريخ گذشته بدون دانستن وضع وموقع اين نواحي ممکن نيست، به تعدادي از مهمترين آن ها به اختصار اشارتي مي رود.

باكو

باکو بندري است بزرگ در ساحل غربي درياي خَزَر است که تا سال 1812 ميلادي جزو ايالت شِروان و از شهرهاي تاريخي ايران بود. دراين سال باکو و بخش بزرگي از سرزمين هاي شمال غرب ايران پس از شکست در جنگ هاي ايران و روس براساس دو معاهده گلستان و ترکمان چاي به تصرّف روسيه تزاري درآمد.

باکو درکنار درياي خَزَر، جايي که کوه هاي قفقاز به دريا فرو مي رود، بين رودخانه کُر (کورش) و طَوالش واقع شده و از جنوب به شهر قَراباغ محدود است. قسمت شمالي اين بندر را دامنه کوه هاي قفقازفراگرفته که اغلب پوشيده از برف است. باکو و اطراف آن آب و هوايي معتدل و مرطوب دارد و به حاصلخيزي و خرّمي معروف است.

باکو درجنوب دربند مشهور قفقاز واقع شده که در دوره هاي اسلامي به آن باب الاَبواب يا سدّ ذوالقَرنين يا سدّ يأجوج ومأجوج مي گفتند. اين سد بين دو کوه مُشرف بر بندرگاه ساخته شده و درگذشته، دهانه آن با زنجيري که برآن قفلي بزرگ آويخته بود بسته مي شد. وقتي زنجير بسته بود هيچ کشتي نمي توانست از آن بگذرد. اين سد را، که ازسنگ وسرب و به قولي ديگر از خشت هاي عظيم آهنين پوشيده از مس ساخته شده بود، يادگار خسرو انوشيروان شاهنشاه ساساني مي دانند که آن را براي جلوگيري از هجوم اقوام نيمه وحشي ساخته بود. دو امپراتوري نيرومند ساساني و روم طي قرن ها با يکديگر قراردادهايي براي نگه داري دو دربند داشتند -يکي در امتداد رود جيحون نزديک تِرمِذْ(آن سوي بَلْخ)، سر راه نَخْشَب و ديگري درغربِ درياچه خَزَر و محلّ برخورد کوه هاي قفقاز با درياي خَزَر- تا از سرازير شدن مهاجمان بيابانگرد آسياي مرکزي به سوي ايران و، ازطريق گذرگاه هاي غرب کشور، به اروپا جلوگيري شود.

در باکومنابع عظيم نفت وجود دارد که در منطقه اي بزرگ به لايه هاي سطحي نفوذ کرده است. به اين جهت از ديرباز آتش هاي جاويداني که دراين شهر شعله مي کشيده از نظر زَرتُشتيان گرامي بوده است. باکو، باکوبه، بادکوبه، و باگوان، نام هاي گوناگون اين شهر، به مناسبت وجود آتشکده بزرگ آن شهر، ازکلمه "بغ" (خدا) گرفته شده و به معناي شهر خداست. درکنار قلعه ی قدیمی استواری که بيش از چهل متر بلندا داشته، بُرج دختر واقع شده که از آن براي نگهباني بندر قفقاز استفاده مي کرده اند. گمان می رود اين برج، پيش از آن پرستشگاه آناهيتا و منسوب به دوران اشکانيان يا هَخامَنِشيان بوده است. اکنون برج دختر جايگاه چراغ دريايي است که کشتي ها را هنگام رفت و آمد به بندر راهنمايي مي کند. آتشکده پارسيان مقيم هند نيز بنايي ديگر از دوران باستان دراين شهراست. اين آتشکده ساختماني مربّع دارد که اطاقي درميان آن قرار گرفته. اين اتاق، به سبک ديگر آتشکده هاي زَرتُشتي، از چهار سوباز است و گنبدي کوچک برآن استوارشده. در مرکزاين آتشکده گودالي است که آتش از آن شعله مي کشد.

کاخي بزرگ از آثار دوران شاه عبّاس اوّل و مسجدي برفراز کوهي درنزديکي دربند قفقاز از ديگر آثار تاريخي اين شهر است. مسجد در قلعه اي به نام قِبله از آثار دوره ساسانيان قرار گرفته است. در شرح جنگ هاي دراز اميرتيمور گورکان در منطقه آذربايجان بارها نام قلعه قبله آمده است.

بُخارا

بُخارا يکي از شهرهاي باستاني ايران بزرگ است. اين شهر به فاصله کمي درجنوب رودخانه زَرآفشان و در شرق بيابان خوارَزْم قرار گرفته است. در قرن نوزدهم ميلادي، همزمان با سلطنت قاجار درايران، نيروهاي روسيه تزاري شهرهاي بزرگ اين ناحيه ازجمله تاشکَند، سَمَرقَند، و بُخارا را يکي پس از ديگري از ايران جدا کردند. امروز بُخارا جزو جمهوري ازبکستان شوروي است.

بُخارا درسرزميني پُرآب وحاصلخيز و خرم بنا شده است. خرابه هاي شهر باستاني در نزديکي شهرکنوني هنوز برجاي است. تاريخ اين شهر به قرن ها پيش از ميلاد مي رسد. در افسانه هاي ايراني، افراسياب توراني، سياوش، شاهزاده زيبا و دلير ايراني، را در اين شهر کُشت. براساس اين افسانه همه ساله دراين شهر مراسمي به اين مناسبت برگزار مي گرديده که به گريستن مُغان يا سوگ سياوش معروف بوده است.

سپاهيان عرب پس از حمله هاي پي در پي که با مقاومت سرداران و مردم ماوراء النهر روبرو مي شد، سرانجام درسال 112 ه/730م توانستند به بُخارا دست يابند. ظرف هاي چيني و زرّين پُرنقش و نگار و گران بهايي که پس از کُشته شدن آخرين شهريار بُخارا به تاراج رفت و وصف آن در تاريخ ها آمده است، نشان از اهميت و ثروت اين شهر بزرگ در دوران پيش از اسلام دارد.

امّا روزگار زرين بُخارا و نواحي پيرامون آن همزمان با حکومت سامانيان است. در عصر پُرشکوه اين شاهان ايراني، بُخارا پايتختي بود آباد و پررونق با باغ ها و کاخ ها و حمّام ها ومسجدهاي بسيار. شاعران و نويسندگان و دانشمندان بزرگي در اين شهرمي زيستند که زبان و ادب فارسي و فرهنگ اسلامي را به اوج شکوفايي رساندند. پس از سامانيان، در دوران سلجوقيان نيز بُخارا هنوز اعتبار بسيار داشت، امّا ديگر نتوانست به عظمت گذشته باز گردد و به شهرتي که در زمان سامانيان در سراسر جهان، از چين تا اسپانيا، داشت برسد.

درحمله مغول نخستين شهري که ويران شد و مردم آن از دم تيغ گذشتند، بُخارا بود. نوشته اند که از آن شهر بزرگ و زيبا و آبادان، تنها مسجد جامع و بعضي قسمتهاي قصرهاي استوار آن برجاي ماند. با وجود اين، با به قدرت رسيدن امير تيمورگورکان، بُخارا نيز درکنار سمرقند از نو بنا شد و اهميت و اعتبار يافت.

بُخارا از ديرباز داراي اهميت ديني بوده است. گويند که نام بُخارا از کلمه وَهاره يا بهار، که در زبان

هاي ايراني به معني بُتكده است، گرفته شده. دركاوش هاي باستان شناسي در اطراف مسجدي در بُخارا آثار یک آتشکده زرتشتي و، در زير آن، ديري بودائي را يافته اند که در دوران هاي گوناگون پياپي بر روي و به جاي يكديگر ساخته شده است. پس از حمله اعراب عده اي ازمردم بُخارا در گرويدن به اسلام مقاومت مي كردند. یکی از آنان، المُقَنّع، که زَرتُشتي بود، به بهانه خون خواهي قتل ابومُسلِم خراساني که در دربار خليفه عبّاسي كشته شده بود، مدّتي دراز با پيروان خود در برابر سپاهيان خليفه ايستادگي كرد. وي در شهري نزديک بُخارا مي زيست و توانست چندماه بخشي از نواحي آن حدود را به اختيار خود گيرد. پيروان المُقَنّع را سپيدجامِگان نيز گفته اند، دربرابر سياه جامِگان که طرفداران بني عبّاس و دستگاه خلافت بودند. در زمان سامانيان بُخارا ازمراكز مهّم مذهب حَنَفي شد. اسماعيليان هم دراين زمان مركز فعّاليت خود را در بُخارا قرار داده بودند. دردوره تيموري فرقه مشهور نقشبندي نيز كه هنوز پيرواني دارد به وسيله بهاءالدّين نقش بندي در بُخارا تأسيس شد.

بزرگان، دانشمندان، شاعران، و متفكران بزرگ بُخارا به خصوص در عصر طلايي قرن چهارم هجري/دهم ميلادي در تاريخ ايران و اسلام بي مانندانِد. ابوعلي سينا، ابوالفضل و ابوعلي بَلعَمي، ابو عبدالله جيهاني و خاندان با فرهنگ او، ابو منصورحسن بن نوح القمري پزشک دانشمند و استاد ابوعلي سينا، محمّدعوفي مؤلف **جوامع الحكايات** و بزرگان ديگري از اين دست همگي از بُخارا برخاسته اند.

بَلْخ

بَلْخ يكي از شهرهاي باستاني و بسيار مشهور خراسان بزرگ است که در جلگه جنوبي رودخانه جيحون بين تُخارستان و جوزجانان قرار گرفته و از ديرباز درآثار ايراني به باكتريا يا باختر و بَلْخ باشكوه معروف بوده است. بناي بَلْخ را به چند تن از شاهان افسانه اي ايران نسبت مي دهند. چنان كه در **شاهنامه** آمده، هنگامي كه زَرتُشت دين خود را آشكار كرد به دربار گُشتاسْب در بلخ رفت و مورد حمايت وي قرار گرفت. آن چه مسلّم است از دوران ساسانيان تا حمله مغول اين شهر قديم ترين مركز تمدن ايراني و كانون مهم ترين تشكيلات امپراتوري هاي بزرگ ايران بوده است.

شهر بَلْخ از زمان سُهراب و گُشتاسْب از مراكز مهّم مذهبي نيز به شمار مي رفته است. معبد بزرگ ومشهور اين شهر به نام نوبهار در زمان ساسانيان ثروت و آرايش بسيار داشته است. نوشته اند كه ديوارهاي نوبهار را باجواهرات گران بها آراسته و پرده هاي زربافت بر روي آنها كشيده بودند. درتمام سال، زائران از هرسو به زيارت اين معبد مي آمدند به ويژه در فصل بهار که با انواع گل ها آراسته مي شد. گمان مي رود که برگزاري باشكوه جشن گل سرخ ازمراسم زيارت نوبهار بَلْخ برجاي مانده باشد. در توصيف معبد نوبهار نوشته اند که برفراز آن گنبدي بزرگ بود که بيش از صدمتر بلندي داشت، در بالاي آن درفش هايي از پارچه هاي ابريشمين قرار داشت و دورادورش راسيصد و شصت رواق فراگرفته بود. دراين معبد چند بُت وجود داشت كه مردم ازكابُل و هند و چين به زيارت آنها مي آمدند. زمين هاي اطراف نوبهار به مساحت هفت فرسخ درهفت

فرسخ وقف اين معبد بود و هزينه هنگفت آن را تأمين مي كرد.

برخي از تاريخ نگاران برآنند كه نوبهار در آغاز آتشكده زَرتُشتيان بوده و سپس يكي از كانون هاي فعاليت پيروان بودا شده است. نوبهار پس از فتح بَلْخ به وسيله مسلمانان در زمان خليفه سوّم ويران شد. رئيس موبدان نوبهار بَلْخ بَرمَک ناميده مي شد. بَرمَكيان -كه پس از انتقال خلافت به عبّاسيان در دستگاه ايشان به وزارت رسيدند- مقام رياست نوبهار را از دوران باستان به ارث داشتند. بلخ تا زمان حمله مغول آباد و پُر رونق بود. پس از آن به صورت ويرانه اي درآمد كه اگر چه بعدها به فرمان اميرتيمور گوركان بازسازي شد امّا ديگر رونق گذشته را نيافت. امروز بلخ شهری كوچک در افغانستان است كه شهر بزرگ مزارشريف نزديک آن ساخته شده. گويند درسال 885ه/1480م. براثر خواب نما شدن يكي از درباريان نوشته اي منسوب به زمان سلطان سَنْجَر پيدا شد كه در آن به وجود مرقد شاه اولياء علي بن ابي طالب (ع) دراين شهر اشاره شده بود. سلطان حسين بايَقرا، آخرين امير خاندان تيموري، بزرگان را جمع آورد و در قريه اي كه در سه فرسنگي بَلْخ بود سنگ سفيدي يافت كه نشان مرقد امير مؤمنان بود. درآن محل گنبدي بلند ساخته شد كه هنوز زيارتگاه مردم آن نواحي است. هرسال در بهار مراسمی در اين زيارتگاه برگزار می شود كه به نام سيل گل{سير گل} شهرت دارد و سنت های گذشته ی زيارت معبد شهر را به ياد می آورد. بَلْخ كهنه كه هنوز نيمه ويرانه اي از آن باقي است در چند كيلومتري مزارشريف قرار دارد. درنزديكي بَلْخ شهري ديگر به نام باميان قرار دارد كه از ديرباز به سبب وجود دو بُت بزرگ بودا{سرخ بت و خنگ بت يا بوداهای سرخ و خاكستری} در آن شهرت بسيار داشته است. اين دومجسمه در سال 2000ميلادی به دستور طالبان از ميان برده شد.

بتكده مولتان نيز در نزديكي باميان از بناهاي مشهور بوده است. دراين بُتكده بُتي بزرگ از آهن درميان گنبدي قرار داشته كه به نيروي آهن ربا معلق نگه داشته شده است. هنديان براي زيارت بُت خانه مولْتان كه همسايه بلخ است از راه دريا و صحرا به آن نواحي مي آمده اند. اين بت نيز در زمان سلطان محمود غزنوی از ميان رفت. مولْتان اكنون درخاک پاكستان است.

از همين رو، بَلْخ و شهرهاي همسايه آن از زمان هاي گذشته مركز ديني مهّمي بوده است. بسياري از علماي مسلمان از اهالي بَلْخ بوده اند و آثار مهّمي در حديث، فقه، و علم كلام از خود به يادگار گذاشته اند. از دانشمندان به نام اين شهر يكي ابومَعشَر بَلْخي است كه درقرن سوّم هجري/نهم ميلادي مي زيست و از ستاره شناسان معروف بود. وي از تاريخ و اخبار پادشاهان پارس و اقوام ديگر نيز آگاه بود و مجموعه آثارش نمودار وسعت دانش اوست. از ديگر نامداران بَلْخ قاضي حميدالدّين بَلْخي نويسنده **مقامات حميدي** است كه درقرن ششم هجري/دوازدهم ميلادي مي زيسته. كتاب با نثري پيچيده و متكلّف نوشته شده و انواع صنايع لفظي درآن به قدري زياد است كه گويي هدف از نوشتن آن نمايش توانايي در به كار بردن لفظ بوده است نه بازگو نمودن معنا. با اين حال يكي از سرمشق هاي سعدي درنوشتن گلستان را همين **مقامات حميدي** دانسته اند.

تيسفون

تيسفون، كه به زبان پهلوي "تِهسيفون" تلفظ مي شده و رومي ها آن را كِتيسفون مي ناميدند، شهري باستاني دركناره شرقي دِجله و در هفت فرسنگي بغداد كنوني بوده است. درقرن سوّم پيش از ميلاد اين شهر نزديک سِلوكيه قرار داشت و شاهنشاهان اشكاني، كه از نواحي شرقي ايران آمده بودند، آن جا را پايتخت زمستاني خود كردند. سِلوكيه، پايتخت سِلوكوس نيكاتِر ازجانشينان اسكندر، بود. هنگامي كه تيسفون پايتخت اشكانيان شد، اين دو شهر به هم پيوست و رفته رفته شهر بابِل را كه دركنار رود فُرات جاي داشت از اعتبار انداخت.



طاق کسری

بابِل بزرگ ترين و آبادترين و با شكوه ترين شهر دنياي باستان بود. شاهان و سرداراني بزرگ چون كورش كبير و اسكندر مقدوني با تصرّف آن شهر به اوج قدرت رسيدند. خشايارشا هنگام فرونشاندن شورشي كه مردم اين شهر بر ضد پادشاه دست نشانده او كرده بودند، باروي شهر را ويران كرد و معبد آن، اِساهيل، را درهم فروريخت. بُت زرّين و بزرگ مَردوک را كه نشان ماندگاري شهر بود و شاهان بابِل در آغاز هرسال با لَمس كردن دست آن اعلام قدرت مي كردند باخود به ايران آورد و دستور داد آن را ذوب كنند. شهر بابِل، با آن كه بارديگر آباد گرديد و معبد و بُتي ديگر در آن ساخته شد كه سپاهيان اسكندر از زيبائي و ثروت و جلالش انگشت حيرت به دندان گزيدند، ديگر كمر راست نكرد و با رونق گرفتن تيسفون اندک اندک از صفحه تاريخ ناپديد شد.

اردشير بابَكان پس از شكست دادن اَردَوان پنجم اشكاني وارد تيسفون شد و در همان جا تاجگذاري كرد. درتمام دوران شاهنشاهي ساسانيان تيسفون پايتخت ايران بود. اين شهر درصد سال آخر شاهنشاهي ساسانيان مجموعه اي از پنج تا هفت شهر بوده است و "مَلْكا"يعني شهرهاي شاهان خوانده مي شده و گاهي هم از آن به نام مذيناتا يا مدينه و شهرها ياد كرده اند كه اعراب پس از اسلام به آن مدائن گفته اند. تيسفون، رومَگان، وَهاردشير (سِلوكيه)، دَرزَنيزان، وَلاشآباذ، آسپانبَر و ماحوزا شهرهاي مدائن بوده اند. تيسفون، كه با پُل ها و آب بندهاي روي دجله در دوسوي رود گسترش يافته بود، دراواخر دوران ساساني دچار طغيان رودخانه و شكستگي سدها گرديد. نوشته اند كه در زمان قُباد، پدرخسرو انوشيروان، درسدّ دجله نزديک دشت ميشان شكاف افتاد و بسياري از كشتزارها زير آب رفت. اواخر روزگار خسرو پرويز نيز طغيان

دِجله و فُرات چند سد را درهم شكست كه براي بازسازي آنها تلاش بسيار شد. درهمين زمان براثرزلزله قسمتي ازايوان كَسري (كسرا)نيز شكست برداشت. بعدها تاريخنگاران اسلامي اين رويدادها را نشانه هاي سقوط سلسله ساساني شمردند.

طاق كَسري بنايي عظيم و با شكوه در ساحل راست رود دجله است كه گفته اند درزمان خسرو انوشيروان ساخته شده. اين بنا را مهمترين اثرمعماري دوره ساساني و نمودار ويژگي هاي آن مي شمرند. يكي از جغرافيانويسان دوره اسلامي كه خود ايوان مدائن و كاخ سفيد درنزديكي آن منسوب به دوران اشكانی را ديده، شرحي حيرت انگيز ازعظمت و شكوه آنها نوشته است. ازاين بناها اكنون در نزديكی بغداد جز ويرانه هايي به چشم نمي خورد.

درحمله اعراب، يزدگرد سوم همراه دربار و حرم سرا و گنج هاي خود از پايتخت گريخت و درسال16ه /627م هنگامي كه اعراب تكبيرگويان وارد تيسفون شدند پايتخت را خالي يافتند. گويند كه سعدبن ابن وَقّاص، سردار سپاه عرب، از ديدن عظمت و جلال ايوان كَسري هشت ركعت نماز فتح به جاي آورد. از آن پس شهرهاي حيره و كوفه نزديک مدائن ساخته شد و تيسفون رو به ويراني نهاد.

درميانه قرن دوم هجري/هشتم ميلادي منصور خليفه عبّاسي خواست از مصالح ايوان كَسري شهر بغداد را بسازد. امّا خالد بَرمَكي وزير ايراني او اين كار را درست ندانست. خليفه اورا به تعصب ايرانيگري متهّم كرد. امّا هزينه گزاف خراب كردن و حمل مصالح خليفه را واداشت كه از تصميم نابخردانه خود بازگردد. ايوان كَسري نجات يافت، امّا در اواخر قرن سوّم هجري/نهم ميلادي به دستور خليفه مقداري از سنگ هاي آن را در ساختمان قصر تاج در بغداد خاوري به كار بردند.

امروزه دركنار ويرانه هاي تيسفون كه تا قرن چهارم هجري/دهم ميلادي شهري كوچک امّا پُر جمعيّت بود، گور سَلمان فارسي، يكي از نزديكترين صحابه پيغمبر اكرم (ص) قرار دارد كه به سَلمان پاک مشهور است.

سَمَرقند

سَمَرقَند يكي ازشهرهاي بسيار قديمي، بزرگ، آباد و پُرجمعيت ورارود{ ماوراءالنهر}، سرزمين حاصلخيز بين دو رود بزرگ جيحون و سيحون، بوده است كه در ساحل رودخانه ی زرافشان درايالت سُغد يا سُغدياناي باستان قرارگرفته. اين شهر در قرن هجدهم ميلادي رونق گذشته خود را از دست داد و درسال 1868 پس از درگيري هاي خونين طولاني به دست نيروهاي روسيه تزاري افتاد و امروزه مركز اداري جمهوري اُزبكستان است.

سَمَرقَند قديمي ترين شهر آسياي ميانه است كه درآن آثار باستاني متعلّق به قرن هاي سوّم و چهارم پيش ازميلاد يافت شده. هنگامي كه اسكندر در حمله به ايران سَمَرقَند را ويران كرد، اين شهر برج و باروئي عظيم داشت و مدتّ ها كانون مقاومت در برابر نيروهاي بيگانه بود. پس از

اسکندر، تا فتح این سرزمین ها به دست سپاهیان اسلام، در بَلْخ و سَمَرقَند حکومت مستقلي وجود داشت که از نظر تاریخي آن نواحي را از ایران جدا مي کرد. با این همه، نفوذ تمدن و فرهنگ ایراني درآن ناحیه پیوسته باقي ماند. از جمله در زمان ساسانیان، سمرقند مهم ترین کانون دیني مانویان بود.

اوج رونق وشکوه شهرسمرقند به قرن چهارم هجري/دهم میلادي مي رسد، زماني که سامانیان درماوراء النهر به قدرت رسیدند. این خاندان فرهنگ دوستِ ایراني این ناحیه خرّم حاصل خیز را به درجه اي از اعتبار رساندند که از آن پس مانند آن به خود ندید. درزمان اسماعیل بن احمد ساماني، سمرقند یکي از مراکزمهّم حکومت و بندري بزرگ، آباد، و ثروتمند بود که بربلندي قرارداشت و درهمه خانه ها وکوچه هاي آن، درخت هاي سرو قد برافراشته بود. نوشته اند که شهر از بالاي قلعه چنان به نظرمي رسید که گویي پوشیده از درخت و سبزه است.

بازار سمرقند نیز به واسطه وسعت، زیبایي، و رونق زبانزد بوده است. از همه سرزمین هاي دور و نزدیک به این بازار کالا وارد مي شد و مشتریان و بازرگانان سرزمین هاي دور همیشه درآن جا رفت و آمد مي کردند. دیباي سرخ (نوعي پارچه از ابریشم خام)، پارچه هاي گران بها، زین و ابزار اسب، شیشه هاي نقش دار رنگین و انواع محصولات کشاورزي و دامي در این بازار به فراواني دادوستد مي شد. امّا معروف ترین کالاي سمرقند کاغذ بود که بیشتر نقاط خاور زمین از آن جا وارد می کردند.

حمله مغول سمرقند را نیز چون دیگر شهرهاي ماوراءالنهر و خراسان بزرگ ویران کرد و به نابودي بسیاري از ساکنان آن انجامید. سپاهیان مغول شهر و مردم را از کوچک و بزرگ و زن و مرد خانه به خانه کُشتند و هرچه یافتند کندند و بردند و سوختند. امّا دیري نپایید که امیرتیمور گورکان در قرن هشتم هجري/چهاردهم میلادي سَمَرقَند را پایتخت خود کرد و ساختمان هاي با شکوه بسیار درآن بنیان نهاد. او مسجد بزرگ و زیباي این شهررا نیز از غنایم فتح هندوستان ساخت. کَلاویخو، سفیر اسپانیا، که درآن زمان به سَمَرقَند رفته بود، یک یک این بناهاي شاهانه را توصیف کرده است. امیر تیمور درجنگ ها و فتوحات خود دانشمندان، هنرمندان، و صنعت گران را برمي گزید و با خود به سَمَرقَند مي برد آن گونه که در زمان او و جانشینانش، این شهر بزرگ ترین مرکز دانش و هنر روزگار شد. رصدخانه سَمَرقَند، که به دستور اُلُغ بیگ ساخته شد، یکي از مراکز مهمّ علمي زمان بود. امّا پیش از امیرتیمور نیز سَمَرقَند کانون دانشمندان و عرفا و هنرمندان بزرگ ایراني بود. رودکي سَمَرقَندي پدر شعر فارسي برترین ایشان است.

مَرْو

مَرو در شمال شرق خراسان کنوني یکي از شهرهاي آباد و پُر اهمیت خراسان بزرگ بوده و اکنون به نام مرو یا مَري، شهری کوچک در جمهوري ترکمنستان است که بسیاري از مردم آن با زبان فارسي آشنا هستند و فرهنگ و ادبیات ایرانی را دوست دارند . مرو در امتداد رودخانه اي بنا شده بود که از کوه هاي غور درشمال خاوري هرات سرچشمه مي گرفت و در ریگستان هاي

بیابان غُز ناپدید مي شد. این رودخانه مَرورود یا مَرغاب نام داشته و در مسیر خود دو شهر را آبیاري مي کرده است، یکي مَرو کوچک، در قسمت بالاي رودخانه، و دیگري مَرو بزرگ یا مَرو شاهجان.

بناي شهر مَرو را به اسکندر و جانشینان او نسبت مي دهند. آن چه مسلّم است بعد از حمله اسکندر دراین ناحیه حکومتي طرفدار یونان تشکیل شد که از نواحي بلخ و مَرو تا انتهاي سُغد و سَمَرقَند را دربر داشت. پس از آن در زمان پارت ها، که خراسان به چهار مرزباني تقسیم شد، مَرو مرکز یکي از آن چهار بخش و مراکز سه بخش دیگر بلخ و هرات و نیشابور بودند.

مَرو شهري ثروتمند بوده و انواع محصولات کشاورزي و صنایع دستي آن، ازجمله ابریشم و پارچه هاي گران بها، شهرت بسیارداشته است. امّا اهمیت اصلي مَرو، علاوه بر حاصل خیزي خاک و فراواني آب، از موقع سیاسي آن بر سر شاه راه هاي بزرگ بین المللي دنیاي قدیم ناشی می شده. جاده ابریشم و راهي که از آن عاج و ادویه ازهندوستان به سواحل دریاي مدیترانه مي رفت، ازاین شهر مي گذشت. از همین راه بود که یزدگرد سوّم، آخرین شاهنشاه ساساني، از تیسفون و همدان و ري به مرو گریخت و در یکي از روستاهاي آن به دست آسیاباني کُشته شد.

مَرو دردوراني از آبادترین و ثروتمند ترین سرزمین هاي اسلامي به شمار مي رفت. مسجد بزرگ و با شکوهي که ابومسلم خراساني در آن ساخته بود تا قرن ها شهرتي بسیار داشت. در زمان هارون الرشید پسرش مأمون، در مقام امارت در کاخي با شکوه در این شهر مي زیست. مَرو تا زمان مغول همواره مرکز حکومت ماند و آبادي و رونق آن برجاي بود.

درحمله مغول این شهر نیز با ویراني و کُشتار بسیار روبه رو شد. نوشته اند که درآن زمان دراین شهر دوکتاب خانه بزرگ و خزانه کتاب معتبر دیگري وجود داشت. از کتابخانه کوچک دیگري نیز یادکرده اند که داراي دویست جلد کتاب بود، همگي بي همتا با خط زیبا و تذهیب عالي و چنان نفیس و گران بها که هریک بیش از 200 دینار طلا ارزش داشت. این آثار فرهنگي گران قدر همراه با هزاران تن ازساکنان و همه بناهاي باشکوه شهر وجایگاه هاي پخش آب رودخانه ی مَرغاب، که توصیف عظمت و دقت مهندسی آن را ابوطاهر مقدسی در کتاب **احسن التقاسیم** آورده، درحمله مغول از میان رفت.

مَرو در زمان شاهرخ، جانشین امیر تیمور گورکان، قسمتي از عظمت و شکوه گذشته خود را بازیافت، امّا از حمله دائم اُزبَک ها و افغان ها و آسیب هاي ناشي از آن درامان نبود. سرانجام درسال 1884م، روس ها مرو را تصرف کردند.

هَرات

هَرات درگذشته نام منطقه بزرگي بوده است که یکي از چهار ایالت خراسان بزرگ را تشکیل مي داده. امروز تمام این ناحیه در افغانستان است. هَرات درهمان حال نام شهري است حاصلخیز در

همين منطقه كه باغ هاي سرسبز، آب وهواي سالم و مطبوع و باد پيوسته و ملايم آن در تابستان از ديرباز شهرت داشته است. هَري رود يا رودخانه هَرات از كوه هاي غور سرچشمه مي گيرد و درشاخه هاي متعدّد از شهر مي گذرد.

بناي شهرهَرات را به دوران باستان نسبت داده اند. آثار تاريخي بسيار از دژها و آتشگاه ها و كليساي مسيحيان همگي نشان از ديرينگي و رونق اين شهر درهمه ادوار دارد. درقرن چهارم هجري/دهم ميلادي با روي كار آمدن اميران ساماني شهر هرات رونق و ثروت و جمعيّتي افزون يافت و يكي از كانون هاي بزرگ علم و ادب و دانش و انديشه شد. مسجد بزرگ شهر و بازارهاي پُركالاي پيرامون آن و باروي استوار با دروازه هاي آهنين و چوبين بسيار، كه به سوي نواحي گوناگون باز مي شد، جهانگردان را به خود جلب مي كرد. به نوشته يكي از آنان مسجد جامع هَرات در زيبايي و كثرت نمازگزاران در تمام خاک خراسان و سيستان بي نظير بود.

مردم هَرات به جوانمردي و عيّاري شهرت داشته اند. بسياري از جنبش هاي ايرانيان به مخالفت با اعراب دراين ناحيه صورت گرفته است. قيام استادْسيس، به خونخواهي ابومسلم و المُقَنّع، و خروج قَرمَطيان هرات در قرن سوّم هجري، كه در آن بيش از دو هزار تن از پاي درآمدند، از اين جمله است.

هَرات درحمله مغول سرسختانه پايداري كرد و هراسناک ترين كُشتارها و ويراني ها را به خود ديد. بار اوّل كه مغولان هَرات را گشودند تنها دوازه هزار تن از لشكريان سلطان محمّد خوارزم شاه را كُشتند، امّا بار ديگر كه بر اثر قيام مردم هَرات به آن شهر آمدند، به گفته اي، از خون هيچ كس درميان بيش از يک ميليون و ششصدهزار تن نگذشتند، رقمي كه خود نشان وسعت و جمعيت هرات در آن زمان است.

پس ازحمله مغول هَرات به زودي آباد شد تا آن جا كه تيموريان پايتخت خودرا به آن جا بردند. بايْسُنقُرميرزا پسر شاهرخ و نواده اميرتيمور هرات را پايتخت خود كرد. پس از او در زمان سلطان حسين بايَقرا و وزيرهنرمند و باكفايتش، اميرعلي شيرنوائي، اين شهر مركز بزرگ هنر و شعر و ادب و دانش روزگار شد. هَرات در نيمه دوّم قرن نوزدهم ميلادي، در زمان ناصرالدين شاه قاجار، براثر تحريكات خارجي از ايران جدا شد امّا پيوستگي تاريخي و فرهنگي آن با ايران همچنان برجاست.

از آثار تاريخي مهّم هَرات قلعه اي استوار به نام شَميرُم است كه بناي آن به روزگار باستان مي رسد. در دامنه كوهي كه اين قلعه برفراز آن قرار دارد بقاياي يک آتشكده كه در آن جا آتش خانه خوانده می شود، برجای مانده و در نزديكي هاي شهر كليساي كهني متعلّق به مسيحيان وجود دارد. مسجد زيبا و قديمي هرات در جنگ داخلي افغانستان در سال هاي اخير آسيب بسيار ديده امّا هنوز هم آن را بايد از زيباترين مسجدهاي اسلامي به حساب آورد. علاوه براين ها، آرامگاه بزرگاني چون پيرهري، خواجه عبدالله انصاري، و امام فخر رازي دراين شهر است. از بزرگان ناحيه

هرات به نام ابوحاتم آسفِزاري نيز اشاره كرده اند كه در شهري به همين نام مي زيست. وي هم دوران خيّام نيشابوري بود و در ستاره شناسي و رياضي و هندسه و مكانيک نوشته هاي بسيار دارد. آورده اند كه وي براساس نظريه آرَشميدُس ترازويي ساخت كه ميزان ناخالصي فلزات را نشان مي داد. آن را به خزانه سلطان سَنْجَر فرستاد، امّا خزانه دار كه مردي نادرست بود از بيم آشكار شدن نادرستي هايش ترازو را خُرد كرد. گويند كه ابوحاتم به شنيدن خبر از شدت اندوه درگذشت.

مسجد جامع يزد

مهم ترين اثر تاريخي يزد مسجد جامع آن است كه ساختمان اصلي آن به قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي بازمي گردد. امّا ساختمان كنوني آن در دوره آلِ مظفّر در قرن هشتم هجري بنا شده است. اين مسجد جامع دو كتيبه بسيار نفيس يكي به خطّ كوفي و ديگري به خطّ ثُلث دارد كه در متن آن نام شاهرخ تيموري خوانده مي شود. مدرسه و خانقاه سيد شمس الدين و بقعه سيد رُكن الدين (رُكنيه) و مسجد پيرچَخماق با سردري بلند و جلوخاني جالب توجّه و باغ دولت آباد از زمان شاهرخ تيموري، كه چندي محل سكونت كريم خان زند بوده، از ديگر آثار تاريخي شهر يزد است. براين همه بايد بادگيرها و آب انبارهاي قديمي يزد را افزود كه همواره مورد توجّه جهان گردان داخلي و خارجي بوده است.

باقلوا، حاجی بادام و دیگری شیرینی هائی که در یزد پخته می شود، از بهترین و معروف ترین سوغات های شهر یزد است که بسته های آن رادرهمه ی اوقات به خصوص نوروز به شهرهای مختلف می برند. باقلوای یزد با انواع گوناگون بادامی ، پسته ای و نارگیلی بین ایرانیان بسیار خواهان دارد.

اردکان

دومین شهر بزرگ استان یزد اردکان است که درفاصله ی 60 کیلومتری یزد دردامنه ی شیرکوه واقع شده، شهری خوش آب و هوا و استراحتگاه مردم درتابستان های گرم و سوزان منطقه. در این شهر که نام آن به معنی مکان پاک یا مقدس است، از قرن دوازدهم میلادی تا کنون مکان های مذهبی زیادی برجای مانده. بنای مسجد جامع و امامزاده میر سید محمد و تکیه ازآن جمله است.

یکی از مهم ترین زیارتگاه های زرتشیان در شریف آباد روستائی نزدیک اردکان است که هرساله هزاران نفر، که بیشتر آن ها زرتشیان ایرانی یا خارجی به خصوص هندی هستند به آن جا می آیند. افزون بر این محل که پیرچک چک نام دارد ، زیارتگاه های دیگر زرتشتی در آن محل عبارتند از:پیر شاه اشتات ایزد،پیرشاه مهرایزد و پیرشاه مراد. زیارت پیرچک چک همه ساله از24-28خرداد/14-18جون صورت می گیرد. رسم آن است که زایران ازهنگامی که نخستین نگاهشان

به ستایشگاه می افتد، پیاده به سوی آن از کوه بالامی روند. درآن جا از چشمه ای پنهان در دل کوه قرن هاست که قطره قطره آب می چکد. به باور زرتشتیان،درجمله ی اعراب به ایران ، نیک بانو دختر دوم یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی از ترس اسارت و مرگ هنگام گریز به اهورا مزدا مناجات کرد که او را برهاند. همان دم کوه معجزآسا از هم شکافت و اورا درخود گرفت. قطره های آب اشک های ترس و اندوه نیک بانوست. افسانه از بیرون ماندن پاره ای پیراهن رنگین دختر از شکاف کوه سخن دارد که کسی تا کنون آن را ندیده است. درکنار این محل درخت بسیار بزرگی سربرافراشته که گفته می شود عصای نیک بانوست.

ستایشگاه درواقع ساختمانی سرپوشیده در بریدگی کوه است که دو در برنزی بزرگ دارد. ورودی آن با سنگ مرمر فرش شده و دیوارها از آتش مقدسی که قرن هاست در آن جا افروخته نگاه داشته شده، سیاه گردیده. در بریدگی های زیر ستایشگاه برای پذیرائی از مسافران چند جایگاه سرپوشیده ساخته اند.

ابرقو

یا ابرکوه ابرقو درهجده کیلومتری جنوب غرب یزد شهری کوچک و نسبتاً خوش آب و هواست. دراین شهردرخت سروی بزرگ و قدیمی وجود دارد که وجود 2500 ساله ی آن را دراین سرزمین کویری یکی از شگفتی های طبیعی و دراعتقاد عامه درختی مقدس می دانند. طَبَس طَبَس باوسعت55344 کیلومتر مربع یکي از شهرهاي قديمي استان خراسان بوده که از سال 1381ش/2002م. به استان یزد پیوسته است. این شهردر حاشیه کویر لوت و در دامنه کوه نیزار واقع شده و آب و هواي آن در نواحي کوهستاني معتدل و در قسمت جلگه اي گرم و سوزان است.

طبس

درکنارکویرخشک و سوزان مرکز ایران شهري آباد و پُردرخت است. درگذشته از خرما و عنّاب فراوان آن یاد کرده اند. امروزه طَبَس انواع درخت هاي گرمسیري و باغ هاي بزرگ مرکبات دارد و همه ساله در زمستان و نوروز گل هاي نرگس فراواني از آن جا به شهرهاي دیگر خراسان برده مي شود.

طَبَس درقرن اوّل اسلامي به "دروازه خراسان" شهرت داشت. زیرا بیشتر راه هایي که از کویر مي گذشت به این شهرمي رسید اهمیّت تاریخي طَبَس بیش ازهمه به واسطه دژهاي اسماعیلیه در آن جاست، که درنیمه دوّم قرن پنجم هجري (یازدهم میلادي)، هنگامي که طَبَس به تصرّف اسماعیلیه درآمد، بناشد. سپاهیان سلطان سَنجَر یک بار آن جا راگرفتند و کُشتار و خرابي بسیار به بار آوردند. ویراني طَبَس بار دیگر در زمان شاه عبّاس بزرگ روي داد که اُزبَک ها به آن جا حمله بردند. درسال1357ش(1878م} زلزله ی بسیار سختي این شهررا به کلّي درهم کوبید و ساختمان هاي قدیمي آن را از میان برد. پس از آن طَبَس از نو ساخته شد.

واقعه مهّم دیگری که، پس از انقلاب اسلامي درنزدیکی این شهر روی داد، سقوط چند هلیکوپتر آمریکایي بر اثر توفان شن و منفجر شدن برخي از آن ها بود که براي آزاد کردن گروگان هاي سفارت امریکا در تهران در نزدیک این شهر فرود آمده بودند. از آثار تاریخي طَبَس، که بسیاري از آنها در زلزله آسیب فراوان دید، مي توان بناي امامزاده حسین ومناره ی کبیر و برج یا مناره کرات را نام برد که همگی به قرن پنجم هجري (یازدهم میلادي) بازمي گردند. مسجدجامع و قلعه اي متعلّق به دوران صَفَویّه نیز در این شهر همچنان برجاي است.

اقوام

به گواهي اسناد تاریخي و مدارک باستان شناسي، از هزاران سال پیش سرزمین ایران رهگذر و جایگاه زندگي اقوام گوناگوني بوده است که خصوصیات جسماني و زبان ها و آداب متفاوتي داشته اند. پیش ازاستقرار آریاییان، دراین فلات اقوام بومي اي مي زیستند که امروز آن ها را به نام آسیاني مي شناسیم. اقوامي که خط و نوشته ازخود برجاي گذاشته یا نامشان در اسناد و کتیبه هاي قدیم آمده عبارتنداز: ایلامي ها که در خوزستان و حدودپشتکوه مي زیستند؛ گوتي ها ولولوبي ها درنواحي کرمانشاه، کاسي ها در دامنه هاي زاگرُس و لُرستان؛ اورارتوها درشمال؛ و آماردها و تپیوري ها در حاشیه جنوبي درياي خَزَر.

اورارتوها از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد در ارمنستان کنوني و شرق آسیاي صغیر و شمال آذربایجان حکومتي تشکیل داده بودند و کوه آرارات، که از نام همین قوم گرفته شده، درکشورآنان قرار داشت. این قوم تمدّني درخشان داشت و با کندن کاریزها و آباداني زمین هاي بي حاصل درکشاورزي پیشرفت بسیار کرده بود. کاسي ها در نیمه اوّل هزاره دوم پیش ازمیلاد در درّه هاي زاگرُس به سر مي بردند و حدود شش قرن بر بابِل حکومت کردند. کاسپیَن، نام دیگر درياي خَزَر از نام همین قوم گرفته شده است. شهرامروزي آمُل و ناحیه تبرستان نام خود را از آماردها و تپیورها، اقوام قبل از آریائي ساکن سرزمین ایران گرفته است.

آریاهای ایرانی

آرياهای ايرانی

آرياييان حدود دوهزار سال پيش از ميلاد مسيح به شكل قبيله هاي كوچک در دورترين نقطه شرقي فلات ايران و در مغرب فلات پامير مي زيستند. اينان زبان و آداب و رسوم مشتركي داشتند و سرزمين خود را آن گونه كه در **اوستا** آمده، "آيرانا وَئِجَ" يعني چراگاه شبانان آريايي مي ناميدند. بعدها، باافزايش تعداد اعضا، اين قبايل ناچار به مهاجرت شدند و به نواحي شرق و غرب و جنوب سرزمين اصلي خود كوچ كردند.

مهاجرت آريايي ها به تدريج و در دوره هاي مختلف صورت گرفت. اگرچه گاه برخوردهاي ميان مهاجران آريايي و اقوام بومي به از بين رفتن دسته هاي بزرگ مهاجر انجاميد، امّا به طور كلّي آميزش ميان اقوام بومي و مهاجر با تفاهم و ملايمت صورت مي گرفت. آرياييان كه قومي با فرهنگ بودند با جذب مردم بومي تمدّن خودرا وسعت دادند. امروزه فرزندان آرياييان ساكن سرزمين هايي هستند كه از دورترين مرزهاي شرقي هندوستان تا اروپا امتداد دارد. به همين جهت به آنان نژاد هندو-اروپايي گفته مي شود. آرياييان هندواروپايي به دو شاخه بزرگ شرقي وغربي تقسيم مي شوند. تيره غربي كه درياي خَزَر را دور زده و از گذرگاه هاي قفقاز به غرب رفته اندعبارتند از اقوام ژرمن، آنگلوساكسن و اسلاو. اقوام شرقي شامل تيره هاي مختلف جمعيت هند و مردم ايران و قوم ارمني هستند. هنديان و ايرانيان با داشتن وجوه مشترک فرهنگي، پس از قرن هاي دراز زيستن دركنار يكديگر، براثر كثرت جمعيّت و تنگي جا ناچار از هم جدا شدند و در دو فلات پامير و ايران جا گرفتند.

نخستين دسته از آرياييان كه در نواحي غرب فلات ايران موفق به تشكيل حكومتي منطقه اي شد، قوم ماد بود. پارس ها، قوم ديگر آريايي، ابتدا در نواحي شمال و غرب ايران ساكن شدند و سپس به تدريج به سوي جنوب كوچ كردند. پارس ها با پذيرفتن جنبه هايي از تمدّن هاي پيشرفته بومي به سرعت قدرت يافتند و شاهنشاهي بزرگ هَخامَنِشي را بر پا كردند.

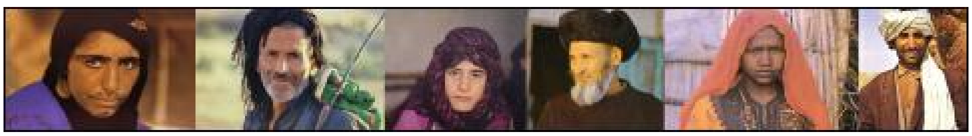
پارت ها، ديگر قوم آريايي، ابتدا در نواحي شرقي حدود ماوراء النهر مي زيستند. آنان با استفاده از ضعف جانشينان اسكندر به تشكيل شاهنشاهي اشكاني توفيق يافتند. توراني ها و سَكاها نيز از اقوام آريايي بودند كه از سوي شمال به سرزمين ايران وارد شدند. اين اقوام تمدّني پائينتر از ديگر اقوام آريايي داشتند. داستان برخوردها و جنگ هاي ايشان با ديگر اقوام ايراني به تفصيل در **اَوستا** و حماسه ملّي ايرانيان، **شاهنامه**، آمده است.

دسته اي از سَكاها كه ازگذرگاه هاي قفقاز به داخل ايران راه يافتند، ابتدادردامنه كوه هاي زاگرُس جاي گرفتند. امّا بعدها با دور زدن دامنه هاي جنوبي البرز به زَرَنگ يا دَرَنگيانا رفتند و آن سرزمين را كه در آن زمان بسيار خرّم و حاصل خيز بود به كانون تمدّني بزرگ بدل ساختند. بيشتر افسانه

هاي پهلوانان و شاهان باستاني ايراني درميان قوم سَکا و سرزمين ايشان که سَکِستان و بعدها سيستان خوانده شد اتفاق افتاده است. از ديگر اقوام آريايي باختريان و سُغديان بودند که جايگاه ايشان در نواحي شمال افغانستان و ماوراء النهر به نام ساکنان آن باختر (بَلخ) و سُغد يا سُغديانا خوانده شده است.

اقوام کنونی ایران

اقوام کنونی ایران



از ورود نخستين آريائيان تا امروز درآميختگي قومي با درجات گوناگون درايران ادامه داشته است. اسکندر در فتوحات خود سرداران و سپاهيان مقدوني و يوناني را به ازدواج با ايرانيان تشويق مي کرد. هنگام حمله اعراب قبايل و طوايف بزرگ عرب به نواحي مختلف ايران کوچ کردند و رفته رفته درجمعيّت ايران جذب شدند. بعدها قبايل ترک در گروه هاي بزرگ عشايري به ايران هجوم آوردند. ترکان غَزنَوي و سَلجوقي بزرگترين دسته هاي اين مهاجمان بودند. باحمله مغول و کشتار بي امان مردم، سرزمين هاي ويران و خالي را طوايف پُرجمعيّت زردپوست مغول وتاتار پُرکردند. پس از آن حکومت هاي ايران، به منظور پاسداري از مرزهاي کشور، قبايل بيابان گرد را از نواحي دوردست به داخل ايران کوچ دادند. اُزبَک ها، بَربَرها، و ترکمان ها از اين طريق به تدريج وارد ايران شدند. در اوايل توسعه قدرت صَفَوي نيروهاي وفادار به شاه، که شاهسَوَن يا قِزَلباش خوانده مي شدند، همگي از قبايل ترک بودند و سران ايشان بعدها حکم راني سراسر ايران را به خود اختصاص دادند.

بدين ترتيب، آميزش اقوام گوناگون از سويي و وضع جغرافيايي و آب و هواي مناطق گوناگون درمشخصّات ساکنان نواحي مختلف ايران بي تأثير نبوده است. به عنوان نمونه، مي توان اندام بلند و تنومند ايل نشينان مناطق زاگرُس را نام برد که آن ها را از ساکنان کناره هاي درياي خَزَر، که قدّي کوتاه و چهره و موي و چشم روشن دارند، متفاوت مي کند. اين خصوصيات درمورد نواحي جنوب کشور، از جمله خوزستان، نيز قابل توجّه است زيرا ساکنان اين نواحي نيز برخي ويژگي هاي همسايگان از جمله اعراب را به خودگرفته اند.

مردم امروز ايران را از نظر روش گذران زندگي مي توان به دو دسته اصلي تقسيم كرد. مردم ساكن شهرها و مردم روستاها و ايلات. ايل كلمه اي است تركي و از زمان مغول ها به فارسي راه يافته. ايل معمولاً به عشاير و قبايلي اطلاق مي شود كه در جستجوي چراگاه براي دام هاي خود در ايام سال تغيير جا مي دهند. جامعه عشايري زماني اكثريت جمعيّت ايران را تشكيل مي داد. امّا عوامل گوناگون از جمله قدرت گیری حکومت های مرکزی به تدریج بر شمار ساکنان شهرها و روستاها افزوده است.

براساس آمار سال1364ش/1985م، در ايران 92 ايل بزرگ و 482 طايفه مستقل وجود داردكه هریک از آنها به واحدهاي كوچک تري، كه به نهاد خانواده مي رسد تقسيم مي شوند. ازسه ويژگي مهّم زندگي ايلياتي يكي دام داري سنّتي است كه اساس اقتصاد آن به شمارمي رود. ديگر، جا به جائي دائم يا رفتن به ييلاق و مناطق سردسير در فصل گرما و بازگشت به قشلاق يانواحي گرمسير در زمستان است. اين جابه جايي به منظور بهره جويي ازپوشش گياهي طبيعي و دسترسي به آب صورت مي گيرد. كوچ نشينان نواحي البرز و دامنه هاي زاگرُس معمولاً كوچ عمودي دارند، يعني ازدشت ها و جلگه ها به بلندي هاي كوهستاني سفر مي كنند. درنواحي سيستان و بلوچستان كه تفاوت بين نقاط پست و بلند از نظر گياهي قابل توجّه نيست، كوچ درمسيرافقي صورت مي گيرد. سوّمين ويژگي عشاير وابستگي اعضاي آن به ساختار سياسي و اجتماعي ايل است كه بر اساس آن رييس يا خان يا ايلخان اختيار تصميم گيري، داوري و قدرت اجرايي دستورات را یک جا دارد. اين خود ازعوامل اساسي نيرومندي ايلات و توانايي آنها در سرنگوني و تأسيس حكومت ها در طول تاريخ بوده است.

ستيز دائم و بي امان با طبيعت، مردم كوچ نشين را آشنا باسرزمين، دلاور، بردبار و وابسته به يكديگر بارمي آورد. عشاير ايران در نبردهاي داخلي و خارجي نيز سهم مهّمي داشته اند و به ويژه از دوران هَخامَنِشي به بعد مرزداري از شغل هاي مهمّ آنان به شمار مي رفته است. كُردها، لُرها، بلوچ ها، قشقايي ها، تركمن ها، ايلات خمسه، كولي ها، و عشاير عرب زبان از جمله اقوام و عشاير عمده ايران اند.

كُردها

كُردها از اقوام اصيل آريايي اند كه در طول كوه هاي زاگرُس از جنوب شهر باكو در آذربايجان تا شمال لُرستان و خوزستان سكونت دارند. گروه بزرگي از كُردها نيز در مشرق تركيه وشمال عِراق وسوريه و بخش جنوبي ارمنستان زندگي مي كنند. در قديم ترين آثار و مداركي كه از تمدّن هاي باستاني بابل و آشور وآكِد و سومِر به دست آمده، به كُردها اشاره شده است. يونانيان نيز درنوشته هاي خود بارها از كُردان و دليري آن ها ياد كرده اند.

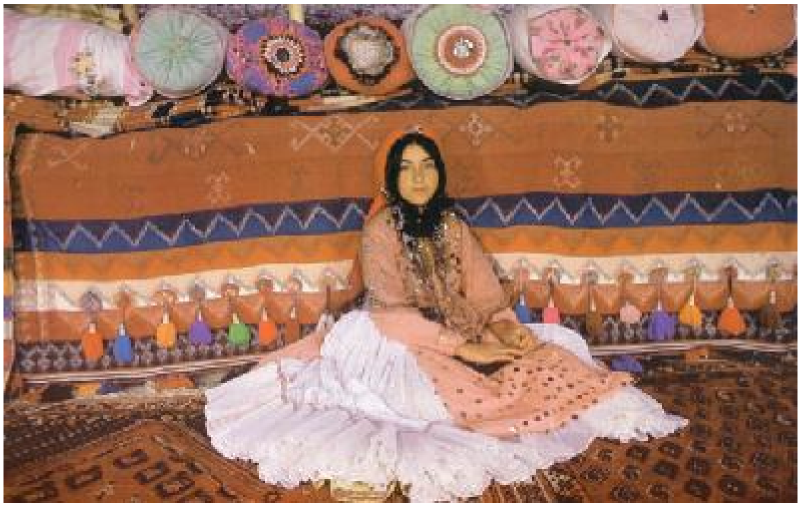


بخش بزرگي از کُردهاي ايران امروزه در شهرهاي مختلف ساکن اند. طوايفي از ايشان نيز در دوره هاي مختلف به نواحي ديگر کوچ داده شده اند. هم اکنون درخراسان، به خصوص در قوچان و دَرگز و بُجنورد، شمار قابل توجهي کُرد زندگي مي کنند که از قرن ها پيش براي مقابله با اُزبک ها دراين نواحي جاي گزين شده اند. تيره هاي مهمّ کُرد که درآذربايجان غربي زندگي مي کنند عبارتند از: مَنگور درمهاباد، جَلايي در اطراف ماکو، ميلان ساکن خوي و قَره پاپاقي و شَکاک و بيک زاده، که به ترتيب درجنوب نَقَده و سَلماس و اروميه سکونت دارند. ايلات کُرد بيشتر در مغرب سَقِّز و سَنَندج و کرمانشاه رفت و آمد مي کنند. معروف ترين آنها ايل هاي سَنجابي، باباخاني، کُماسي، گوران و کَلهُر و فتح علي بيگي هستند. سَنجابی ها، که بيشترشان در اطراف کرمانشاه سکونت دارند، جمعيّتي بين سه تا چهار هزار خانوار را تشکيل مي دهند. جمعيّت ايل کَلهُر، که درجنوب کرمانشاه زندگي مي کنند، حدود ده هزار خانوار برآورد شده است. اين ايل در تابستان ها به اطراف اسلام آباد (شاه آباد غرب) به ييلاق مي روند و قشلاقشان اطراف گيلان غرب است.

کُردها بيشتر سنّي هستند. امّا طوايفي از آن ها مانند سنجابي ها و بعضي شاخه هاي ايل گوران مذهب تشيُّع دارند. عده اي نيز پي رو اهل حق اند. کُردها به زباني از ريشه ی زبان هاي باستاني ايران سخن مي گويند که گويش هاي مختلفي دارد. دو گويش اصلي آن کُردي مُکري و کُردي سَنه است که از ساير گويش ها رواج بيشتر دارد و آثار شعرو ادبيات قابل توجهی از آن ها در دست است. گويش های ديگرکرمانجی، سورانی و ززکی است. کُردها از نظر خصوصيات اخلاقي و فرهنگي نيز ممتاز اند. دلاوري و آزاد منشي و آزاد انديشي ايشان در بين ايرانيان مشهور است. موسيقي و رقص کُردي و همچنين زيبايي و رنگارنگي جامه ها و زينت هاي کُردان در فرهنگ ايراني مشهور و شايان توجه است.

لُرها

لُرها در مغرب رشته کوه هاي زاگرُس در منطقه اي جنوبي تر از کُردستان سکونت دارند. درگذشته لُرها را ازطوايف کُرد مي دانستند. امّا بعدها برمبناي ويژگي هاي زبان شناسي طايفه هاي سَگوَند، بختياري، مَمَسَّني، لَک و عشاير کُهگيلويه و بُوير احمد را لُر ناميدند. به نظر مي رسيد که اين طوايف از اختلاط ميان اقوام مهاجر به وجود آمده باشند. لُرها در زمان حکومت ايلخانان مغول در دو منطقه مي زيستند که لُر بزرگ و لُر کوچک ناميده مي شد. بين اين دو منطقه ناحيه سوّمي به نام شولِستان وجود داشت. اکنون کُهگيلويه به جاي لُر بزرگ و لُرستان به جاي لُر کوچک قرار دارد. مَمَسّني نيز جايگزين شولِستان شده است.



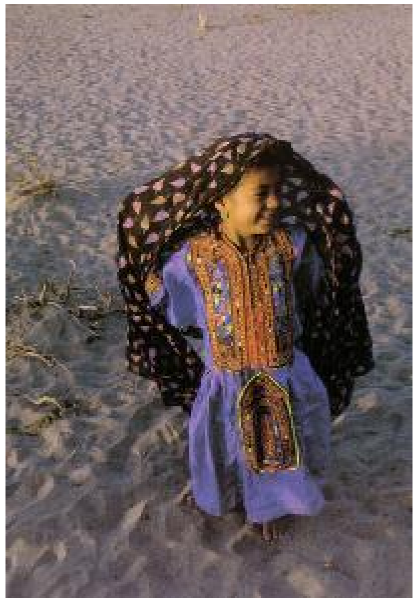
ايلات بختياري، که در نواحي بين اصفهان و خوزستان و لُرستان و بروجرد سکونت دارند، با جمعيّتي حدود چهارصد هزار تن بزرگترين اجتماع عشايري ايران را تشکيل مي دهند. بختياري ها شيعي مذهب هستند و به لهجه اي از زبان هاي قديم ايران سخن مي گويند که داراي ادبياتي قابل توجّه است. موسيقی و رقص و آداب و رسوم خاص و پيوندهاي محکم ايلياتي ايشان در تاريخ ايران مشهور است.

خوانين بختياري در بعضي حوادث تاريخي ايران در اواخر دوره صَفَوي و هم زمان با ظهور نادرشاه افشار دخالت مؤثر داشتند. درتاريخ مشروطيت نيز قيام سردار اسعد بختياري به حمايت از مجاهدين و بر ضد محمدعلي شاه براي پايان دادن به دوره استبداد صغير اهميّت بسيار داشته است. کريم خان زند(وکيل الرُعايا) که در تاريخ ايران به رشادت و درعين حال ملايمت طبع و مردم دوستي شهرت داشته، از ميان طوايف لُر برخاسته است.

بلوچ ها

بلوچ ها از اقوام باستاني ايران اند که در استان هاي شرقي کشور، بلوچستان، سيستان، کرمان، و بعضي نواحي خراسان زندگي مي کنند. درخارج ازمرزهاي ايران نيز بلوچ ها در نواحي سِند و

پَنجاب ساكن اند. بلوچ هاي ايران اكثر سنّي مذهب اند. زندگي ايلي ايشان با دام داري، كشاورزي، و پرورش درخت هاى نخل مي گذرد. شماري از ايشان همواره به رفت و آمد بين ايران و پاكستان مشغول اند و از راه دادوستد كالا روزگار مي گذرانند. مهم ترين طوايف بلوچ ياراحمد زايي، ميرعَبدي، ريگي و سَراواني نام دارند.



طبيعت نامساعد بلوچستان موجب مهاجرت هاي وسيع اقوام بلوچ به نواحي مختلف ايران شده است. درگيلان، مازندران، آذربايجان، و خراسان عده زيادي از بلوچ ها به كشاورزي و كارگري اشتغال دارند. سكونت بعضي ازآن ها در اين نواحي فصلي و بعضي ديگر دائمي است.

تركمن ها

اين نام درقرن هاي نخست اسلامي به ترک هايي كه از سوي آسياي مركزي به سرزمين هاي ايراني مي آمدند اطلاق شده است. غُزها كه در قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي درخراسان فجايع بسيار كردند از آن جمله اند. تركمن ها امروز در شمال خراسان و مشرق مازندران سكونت دارند، به زبان تركي سخن مي گويند و سنّي مذهب اند. دامداري، كشاورزي، به خصوص پنبه كاري، درگنبدقابوس و دشت گرگان شغل اغلب آنهاست. تربيت بهترين اسب ها درهمين مناطق به وسيله تركمن ها صورت مي گيرد و مهمترين مسابقات اسب دواني كشور بين تركمن ها همه ساله برگزار مي گردد.



ترکمن ها ازحيث خصوصيات ظاهري با ديگر مردم ايران تفاوت هاي بارز دارند. طوايف عمده ترکمن عبارتند از: کوکَلان، يَموت و تکه. نواحي کوهستاني شرق دشت گرگان اطراف بُجنورد محل سکونت کوکَلان ها و دشت گرگان از آن يَموت هاست. طايفه تکه بيشتر در ترکمنستان سکونت دارند. امّا حدود يکصد خانوار از آن ها اطراف گنبدکاوس زندگي مي کنند.

طوايف ترکمن با حفظ خصوصيات قومي خود امروز از لحاظ توليد اقتصادي در زمره فعّال ترين مردم ايران اند. تهيه و بافت قاليچه هاي معروف ترکمن، کشت و برداشت و تصفيه و تجارت پنبه در واحدهاي بزرگ، تربيت دام و پرورش اسب هاي مسابقه از مهم ترين مشغوليت هاي ترکمانان است. اين طوايف در آداب و رسوم و موسيقي و رقص و جامه هاي رنگين و زيبا نيز پرآوازه اند.

قشقايي ها

قشقايي هاکه يکي ازبزرگ ترين و مقتدرترين ايل هاي ايران را تشکيل مي دهند در مسيري طولاني، بين سواحل خليج فارس و اطراف اصفهان، در ييلاق و قشلاق سالانه هستند.
درموردخاستگاه اصلي ايل قشقايي نظرها مختلف است. بعضي اصل آن ها را قبايل ترک خَلَج ميد انند و بعضي ديگر آنان را به سرزمين هاي بين هند و سيستان نسبت مي دهند. نظر بعضي ديگر آن است که قشقايي ها نخست درقفقاز مي زيسته اند و از همين روست که يادگارهايي از آن دوران را در شيوه زندگي و هنرهای مختلف از موسيقی و رقص تا نقش های زيبای پوشش و فرش خود حفظ کرده اند. محل اصلي سکونت قشقايي ها و حوزه نفوذ و قدرت سياسي محلي آنان درقرن هاي اخير در اطراف شهر شيراز بوده است.

شاهسَوَن ها

شاهسَوَن ها که در شمار ايلات ترک زبان ايران اند درشهرهاي آردَبيل، زَنجان و شمال فارس و شهر ساوه سکونت دارند. قشلاق آن ها دشت مُغان و ييلاق آن ها بين آردَبيل و مشکين شهر به طرف کوه سَبَلان است. شاهسَوَن ها پيرو مذهب تشيّع اند و به لهجه ترکي آذري سخن مي گويند و شامل تيره هاي گوناگون اند. ايلات شاهسَوَن از زمان صَفَويه به بعد در دوره هاي مختلف

به وسیله فرمان روایان ازجایي به جاي دیگر کوچ داده شده اند. دوتیره از شاهسون ها که امروز در ساوه ساکناند یکي در زمان شاه عبّاس بزرگ از شیراز و دیگري، به احتمال زیاد در دوران نادرشاه افشار، از مُغان به این ناحیه کوچ کرده اند. در نیم قرن اخیر، دشت مُغان با فعالیت هاي گسترده کشاورزي مکانیزه محل سکونت قسمتي از ایل شاهسَوَن شده است. شاهسَوَن، یا دوستدار و فدایي شاه، نامي است که در زمان صَفِویه به سپاهیان قِزلباش داده شد. درآغاز قِزلباش به معني سُرخسر نام گروهي از مریدان شیخ جُنَید صَفَوي از صوفیان به نام غرب ایران بود که با تعلیمات مذهبي شیخ براي جنگ و محاربه با دشمنان شیعیان و کُفّار آماده شده بودند. اینان همگي از طوایف مختلف ترکمن برگزیده شده و به چالاکي و خشونت بسیار در نبرد شهرت داشتند. وظیفه طوایف مختلف که در سپاهیان قزلباش گرد آمده بودند جهاد با کُفّار، ترویج مذهب شیعه دوازده امامي و پاسداري از سلطنت صَفَوي بود. آنان در راه مقاصد شاه که اورا مرشد کامل مي دانستند فداکاري مي کردند و در مقابله با دشمنان صَفَویان و مذهب تشیّع از هیچ خشونتي اِبا نداشتند.

نه طایفه روملو، شاملو، اُستاجلو، تِکِّلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، ورساق و صوفیان قراباغ درسپاهیان قزلباش وارد شده بودند. شاه اسماعیل صَفَوي پس از فتح هر ولایت غنائم و زمین ها را بین سران این طوایف که سرداران سپاه او بودند تقسیم مي کرد و آنان را درهر ولایت باالقاب وعناویني چون امیرالاُمرا، بیگ، بیگلربیگ، خان و سلطان به حکومت مي گماشت. سپاهیان قِزلباش نخستین بار در قرن نهم هجري/پانزدهم میلادي سلطان حیدر و پسر او شاه اسماعیل را در رسیدن به سلطنت یاري کردند. نخستین بار به دستور سلطان حیدر اینان تاج قِزلباش بر سر گذاشتند تا از دیگر صوفیان ممتاز باشند. تاج قِزلباش کلاه نمدین سرخ رنگي بود که نوکي بلند و ضخیم داشت. قسمت بالاي کلاه به عدد دوازده امام، دوازده چین کوچک یا تَرَک مي خورد. دورا دور کلاه سرخ دستاري سپید یا سبز از پشم یا ابریشم مي پیچیدند که آن را به صورت عمامه بزرگي جلوه مي داد و نوک سرخ بلند و دوازده تَرَک کلاه از میان عمامه بیرون مي ماند.

فتوحات شاه اسماعیل و گماشتن سران قِزلباش به حکومت هاي محلّي به زودي سراسر ایران را در اختیار آنان قرار داد. نفوذ فوق العاده سران قِزلباش که با حرص و آز درجمع مال و کسب قدرت همراه شده بود، عاقبت اوضاع را در هم ریخت. آنان ولیعهدِ شاه طهماسب را کُشتند و به میل خود دیگران را به قدرت رساندند و فراتر از این با دشمنان ایران براي حمله و تجاوز بر ولایات سرحدي هم داستان شدند.

هنگامي که شاه عبّاس بزرگ به سلطنت رسید به محدود کردن قدرت و اختیار سران قِزلباش همّت گماشت. وي دو دسته سپاه منظّم، یکي از غلامان ترکمن گُرجي، چَرکَس و ارمني و دیگر از رعایاي تاجیک (غیرترک) و ایراني ترتیب داد. سپاه دوم با سلاح آتشین نیز مجهز بود. این نیروها علاوه بر سپاهیگري مقابله با سران قبایل ترک و حفظ توازن قدرت میان آنان را نیز به عهده داشتند.

ایلات خمسه

چنان که از خود نام برمي آيد، ايلات خمسه از پنج ايل تشكيل شده است: اينانلو، بهارلو، باصري، نغر و عرب. اين ايل ها، كه اغلب در زمان مغول به ايران آمده اند، درنواحي فارس وساوه و آذربايجان و نقاط مركزي ايران ييلاق و قشلاق مي كنند.

عشاير عرب زبان

عشايري كه در خوزستان و سواحل خليج فارس از تربيت حيوانات اهلي و ماهي گيري و پرورش نخل روزگار مي گذرانند همگي عرب زبان هستند. بزرگ ترين اين طوايف آل كثير شرقي است كه در زمان مُشعشَعيان از عراق به خوزستان آمده اند. اواخر سلطنت صَفَوي اين عشاير به نواحي شرقي خوزستان كوچ كردند و بين شوشتر و دِزفول و اهواز ساكن شدند.



بني كَعْب يكي ديگر از عشاير عرب ساكن خوزستان هستند كه ورود آن ها را در آغاز سلطنت شاه عبّاس بزرگ به اين منطقه دانسته اند. از ديگر عشاير عرب زبان كه در خوزستان به سر مي برند و با زرگری و کارهای فنی و میکانیکی زندگی می کنند، بايد صابِئان يا صبيان را نام برد. اين مردم تاريخي كهن دارند كه به پيش از ميلاد مسيح مي رسد. صابئان يا مُغتَسِله كه عده اي سرزمين اصلي آن ها را اُردُن و شام دانسته اند، همان طايفه اند كه يحيي بن زكريا از ميان ايشان برخاست و همگان را به ظهور عيسي مسيح بشارت داد. مراسم غسل تعميد و شستشو در رودخانه اردن براي پاک شدن از گناهان، از معتقدات ايشان است. حدس زده اند كه پدر ماني پيامبر بزرگ ايراني اعتقادات صابئان را برگرفته بوده و خود ماني از افكار ايشان بهره جسته است.

كولي ها يا لوري ها

كولي ها كه برخي موطن نخستين آنان را هند و عده اي مصر مي دانند -كساني نيز كولي را تغيير شكل يافته "كابُلي ياكاولی" مي شمرند- بازماندگان طوايفي هستند كه در قرن نهم ميلادي از طريق ايران رهسپار مغرب زمين شدند. نخستين بار در افسانه هاي مربوط به بهرام پنجم ساساني (بهرامگور) با نام اين طوايف روبرو مي شويم كه بنابرآن شَنگُل پادشاه هند بنا به درخواست بهرام ده هزار لوري خواننده و نوازنده را به ايران فرستاد.

كولي ها درنقاط مختلف ايران به نام هاي گوناگون خوانده مي شوند: درفارس كولي، در كرمان لولي، درآذربايجان قراچي، درخراسان غِرشْمال. اصطلاحات غربتي و چَنگانه و زنگاري نيز درباره ايشان به كار رفته است. منبع درآمد اين طوايف دام پروري و بعضي صنايع دستي مانند غربال بندي و آهنگري است و از زن و مرد به كارهايي ديگر مانند فالگيري، نوازندگي، و طالع بيني نيز مي پردازند.

منابع:

- آزمند، عبدالصاحب. وضع جغرافيائي و تاريخي خوزستان ودشت ميشان. تهران، شوراي جشن شاهنشاهي، 1350.

- اصلاح عرباني، ابراهيم. راهنماي شهرستان هاي ايران. تهران، 1345.

- افشار سيستاني، ايرج. نگاهي به ايلام. تهران، نشرهنر، 1366.

-------. نگاهي به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366.

- اقبال آشتباني، عبّاس. مطالعاتي در باب بحرين و جزاير و سواحل خليج فارس. تهران، 1328.

- اقتداري، احمد. آثار تاريخي شهرها و بنادر خليج فارس. تهران، ابن سينا، 1356.

-------. ديار شهرياران. تهران، انجمن آثار ملي، 1354.

-------. خليج فارس. تهران، انتشارات فرانكلين،1356.

-------. خوزستان، كهگيلويه و ممسّني. تهران، انجمن آثار ملي، 1359.

- امام، محمد كاظم. مشهد طوس، يک فصل ازجغرافياي تاريخي خراسان. تهران، كتابخانه ملي ملک، 1348.

- بختياري، سرداراسعد، تاريخ بختياري. به كوشش جواد صفي نژاد، تهران، انتشارات يساولي، 1361.

- بيات، عزيزالله. جغرافياي مختصر كرمانشاهان. تهران، چاپ سوّم، 1336.

--------. كلّيات جغرافياي طبيعي و تاريخي ايران. تهران، اميركبير، 1367.

- باستاني پاريزي، محمّد ابراهيم. تاريخ كرمان. تهران، 1352.

- جعفري، جعفربن محمدبن حسن. تاريخ يزد. به كوشش ايرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1343.

- جواهر كلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.

- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.

- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، كاويان، 1362.

- دالماني، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختياري. تهران، ابن سينا، 1335.

- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استراباد نامه. با همكاري ايرج افشار، و محمد تقي دانش پژوه. تهران، 1356.

- رابينو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

-زركوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- ساكي، محمّدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرّم آباد، 1343.

- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، كانون دانش پارس، 1343.

- سايكس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363

- سنندجي، ميرزا شكرالله. فخرالكتاب، كردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي كردستان. به كوشش حشمت الله طبيبي. تهران، انتشارات امير كبير، 1366.

- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستاراباد. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

-شودزكو، الكساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.

- شيرازي، زركوب. شيرازنامه. تصحيح اسماعيل واعظ شيرازي، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- صدقي، احمد. جغرافياي تاريخي شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.

- قمي، حسن بن محمد، تاريخ قم. ترجمه حسن بن علي عبدالملک قمي. تصحيح و تحشيه سيّد جلال الدين طهراني. تهران، انتشارات توس، 1361.

- كريميان، حسين. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملي، 1355.

- گيرشمن، ر. ايران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معين. چاپ دوّم. تهران، شركت - اصلاح عرباني، ابراهيم. راهنماي شهرستان هاي ايران. تهران، 1345. - افشار سيستاني، ايرج. نگاهي به ايلام. تهران، نشرهنر، 1366.

-------. نگاهي به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366. - اقبال آشتياني، عبّاس. مطالعاتي در باب بحرين و جزاير و سواحل خليج فارس. تهران، 1328.

- اقتداري، احمد. آثار تاريخي شهرها و بنادر خليج فارس. تهران، ابن سينا، 1356.

-------. ديار شهرياران. تهران، انجمن آثار ملي، 1354.

-------. خليج فارس. تهران، انتشارات فرانكلين،1356.

-------. خوزستان، كهگيلويه و ممسّني. تهران، انجمن آثار ملي، 1359.

- امام، محمد كاظم. مشهد طوس، يک فصل ازجغرافياي تاريخيخراسان. تهران، كتابخانهمليملک، 1348.

- بختياري، سرداراسعد، تاريخ بختياري. بهكوششجواد صفينژاد، تهران، انتشاراتيساولي، 1361.

- بيات، عزيزالله. جغرافياي مختصر كرمانشاهان. تهران، چاپ سوّم، 1336.

--------. كلّيات جغرافياي طبيعي و تاريخي ايران. تهران، اميركبير، 1367.

- باستاني پاريزي، محمّد ابراهيم. تاريخ كرمان. تهران، 1352.

- جعفري، جعفربن محمدبن حسن. تاريخ يزد. به كوشش ايرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر

كتاب، 1343.

- جواهر كلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.

- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.

- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، كاويان، 1362.

- دالماني، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختياري. تهران، ابن سينا، 1335.

- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استراباد نامه. با همكاري ايرج افشار، و محمد تقي دانش پژوه. تهران، 1356.

- رابينو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

-زركوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- ساكي، محمّدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرّم آباد، 1343.

- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، كانون دانش پارس، 1343.

- سايكس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363

- سنندجي، ميرزا شكرالله. فخرالكتاب، كردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي كردستان. به كوشش حشمت الله طبيبي. تهران، انتشارات امير كبير، 1366.

- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستاراباد. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

-شودزكو، الكساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.

- شيرازي، زركوب. شيرازنامه. تصحيح اسماعيل واعظ شيرازي، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- صدقي، احمد. جغرافياي تاريخي شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.

- قمي، حسن بن محمد، تاريخ قم. ترجمه حسن بن علي عبدالملک قمي. تصحيح و تحشيه سيّد جلال الدين طهراني. تهران، انتشارات توس، 1361.

- کريميان، حسين. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملي، 1355.

- گيرشمن، ر. ايران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معين. چاپ دوّم. تهران، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي 1364.

- مشکور، دکتر محمد جواد. نظري به تاريخ آذربايجان و آثار باستاني و جمعيت شناسي آن. تهران، انجمن آثار ملي، 1349. انتشارات علمي و فرهنگي 1364.

- مشکور، دکتر محمد جواد. نظري به تاريخ آذربايجان و آثار باستاني و جمعيت شناسي آن. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

- اصلاح عرباني، ابراهيم. راهنماي شهرستان هاي ايران. تهران، 1345.

- افشار سيستاني، ايرج. نگاهي به ايلام. تهران، نشرهنر، 1366.

- اصلاح عرباني، ابراهيم. راهنماي شهرستان هاي ايران. تهران، 1345.

- افشار سيستاني، ايرج. نگاهي به ايلام. تهران، نشرهنر، 1366.

-------. نگاهي به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366. - اقبال آشتياني، عبّاس. مطالعاتي در باب بحرين و جزاير و سواحل خليج فارس. تهران، 1328.

- اقتداري، احمد. آثار تاريخي شهرها و بنادر خليج فارس. تهران، ابن سينا، 1356.

-------. ديار شهرياران. تهران، انجمن آثار ملي، 1354.

-------. خليج فارس. تهران، انتشارات فرانکلين،1356.

-------. خوزستان، کهگيلويه و ممسّني. تهران، انجمن آثار ملي، 1359.

- امام، محمد کاظم. مشهد طوس، يک فصل ازجغرافياي تاريخيخراسان. تهران، کتابخانهمليملک، 1348.

- بختياري، سرداراسعد، تاريخ بختياري. بهكوششجواد صفينژاد، تهران، انتشاراتيساولي، 1361.

- بيات، عزيزالله. جغرافياي مختصر كرمانشاهان. تهران، چاپ سوّم، 1336.

--------. كلّيات جغرافياي طبيعي و تاريخي ايران. تهران، اميركبير، 1367.

- باستاني پاريزي، محمّد ابراهيم. تاريخ كرمان. تهران، 1352.

- جعفري، جعفربن محمدبن حسن. تاريخ يزد. به كوشش ايرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1343.

- جواهر كلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.

- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.

- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، كاويان، 1362.

- دالماني، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختياري. تهران، ابن سينا، 1335.

- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استراباد نامه. با همكاري ايرج افشار، و محمد تقي دانش پژوه. تهران، 1356.

- رابينو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

-زركوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- ساكي، محمّدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرّم آباد، 1343.

- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، كانون دانش پارس، 1343.

- سايكس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363

- سنندجي، ميرزا شكرالله. فخرالكتاب، كردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي كردستان. به كوشش حشمت الله طبيبي. تهران، انتشارات امير كبير، 1366.

- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستاراباد. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

-شودزکو، الکساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.

- شيرازي، زرکوب. شيرازنامه. تصحيح اسماعيل واعظ شيرازي، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- صدقي، احمد. جغرافياي تاريخي شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.

- قمي، حسن بن محمد، تاريخ قم. ترجمه حسن بن علي عبدالملک قمي. تصحيح و تحشيه سيّد جلال الدين طهراني. تهران، انتشارات توس، 1361.

- کريميان، حسين. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملي، 1355.

- گيرشمن، ر. ايران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معين. چاپ دوّم. تهران، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي 1364. - مشکور، دکتر محمد جواد. نظري به تاريخ آذربايجان و آثار باستاني و جمعيت شناسي آن. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

-------. نگاهي به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366.

- اقبال آشتباني، عبّاس. مطالعاتي در باب بحرين و جزاير و سواحل خليج فارس. تهران، 1328.

- اقتداري، احمد. آثار تاريخي شهرها و بنادر خليج فارس. تهران، ابن سينا، 1356.

-------. ديار شهرياران. تهران، انجمن آثار ملي، 1354.

-------. خليج فارس. تهران، انتشارات فرانکلين،1356.

-------. خوزستان، کهگيلويه و ممسّني. تهران، انجمن آثار ملي، 1359.

- امام، محمد کاظم. مشهد طوس، يک فصل ازجغرافياي تاريخيخراسان. تهران، کتابخانهمليملک، 1348.

- بختياري، سرداراسعد، تاريخ بختياري. بهکوششجواد صفينژاد، تهران، انتشاراتيساولي، 1361.

- بيات، عزيزالله. جغرافياي مختصر کرمانشاهان. تهران، چاپ سوّم، 1336.

--------. كلّيات جغرافياي طبيعي و تاريخي ايران. تهران، اميركبير، 1367.

- باستاني پاريزي، محمّد ابراهيم. تاريخ كرمان. تهران، 1352.

- جعفري، جعفربن محمدبن حسن. تاريخ يزد. به كوشش ايرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1343.

- جواهر كلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.

- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.

- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، كاويان، 1362.

- دالماني، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختياري. تهران، ابن سينا، 1335.

- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استراباد نامه. با همكاري ايرج افشار، و محمد تقي دانش پژوه. تهران، 1356.

- رابينو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

-زركوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- ساكي، محمّدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرّم آباد، 1343.

- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، كانون دانش پارس، 1343.

- سايكس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363

- سنندجي، ميرزا شكرالله. فخرالكتاب، كردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي كردستان. به كوشش حشمت الله طبيبي. تهران، انتشارات امير كبير، 1366.

- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستاراباد. تهران، انجمن آثار ملي، 1349. -شودزكو، الكساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.

- شيرازي، زركوب. شيرازنامه. تصحيح اسماعيل واعظ شيرازي، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- صدقي، احمد. جغرافياي تاريخي شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.

- قمي، حسن بن محمد، تاريخ قم. ترجمه حسن بن علي عبدالملک قمي. تصحيح و تحشيه سيّد جلال الدين طهراني. تهران، انتشارات توس، 1361.

- کريميان، حسين. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملي، 1355.

- گيرشمن، ر. ايران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معين. چاپ دوّم. تهران، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي 1364.

- مشکور، دکتر محمد جواد. نظري به تاريخ آذربايجان و آثار باستاني و جمعيت شناسي آن. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

- اصلاح عرباني، ابراهيم. راهنماي شهرستان هاي ايران. تهران، 1345.

- افشار سيستاني، ايرج. نگاهي به ايلام. تهران، نشرهنر، 1366.

-------. نگاهي به خوزستان. تهران، نشر هنر، 1366.

- اقبال آشتباني، عبّاس. مطالعاتي در باب بحرين و جزاير و سواحل خليج فارس. تهران، 1328.

- اقتداري، احمد. آثار تاريخي شهرها و بنادر خليج فارس. تهران، ابن سينا، 1356.

-------. ديار شهرياران. تهران، انجمن آثار ملي، 1354.

-------. خليج فارس. تهران، انتشارات فرانکلين،1356.

-------. خوزستان، کهگيلويه و ممسّني. تهران، انجمن آثار ملي، 1359.

- امام، محمد کاظم. مشهد طوس، يک فصل ازجغرافياي تاريخيخراسان. تهران، کتابخانهمليملک، 1348.

- بختياري، سرداراسعد، تاريخ بختياري. بهکوششجواد صفينژاد، تهران، انتشاراتيساولي، 1361.

- بيات، عزيزالله. جغرافياي مختصر كرمانشاهان. تهران، چاپ سوّم، 1336.

--------. كلّيات جغرافياي طبيعي و تاريخي ايران. تهران، اميركبير، 1367.

- باستاني پاريزي، محمّد ابراهيم. تاريخ كرمان. تهران، 1352.

- جعفري، جعفربن محمدبن حسن. تاريخ يزد. به كوشش ايرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1343.

- جواهر كلام، علي. زنده رود يا جغرافياي تاريخي اصفهان و جلفا. تهران، ابن سينا، 1348.

- جهانباني، امان الله. سرگذشت بلوچستان و مرزهاي آن. تهران، 1338.

- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ قومس. تهران، چاپ دوم، كاويان، 1362.

- دالماني، هانري رونه. سفرنامه از خراسان تا بختياري. تهران، ابن سينا، 1335.

- ذبيحي، مسيح (ويراستار). استراباد نامه. با همكاري ايرج افشار، و محمد تقي دانش پژوه. تهران، 1356.

- رابينو، پل. ولايت دارالمرز ايران، گيلان. ترجمه جعفر خمامي زاده، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

-زركوب شيرازي. شيرازنامه. تصحيح واعظ شيرازي. تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- ساكي، محمّدعلي. جغرافياي تاريخي و تاريخ لرستان. خرّم آباد، 1343.

- سامي، علي. پارس در عهد باستاني. تهران، كانون دانش پارس، 1343.

- سايكس، سرپرسي. ده هزار مايل در ايران. ترجمه حسين سعادت نوري. تهران، انتشارات لوحه، 1363

- سنندجي، ميرزا شكرالله. فخرالكتاب، كردستان، تحفه ناصري در تاريخ و جغرافياي كردستان. به كوشش حشمت الله طبيبي. تهران، انتشارات امير كبير، 1366.

- ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستاراباد. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

-شودزكو، الكساندر. تاريخ گيلان. ترجمه سيروس سهامي، تهران، پيام، 1354.

- شيرازي، زركوب. شيرازنامه. تصحيح اسماعيل واعظ شيرازي، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1350.

- صدقي، احمد. جغرافياي تاريخي شهر بزرگ هگمتانه و انشان. تهران، 1353.

- قمي، حسن بن محمد، تاريخ قم. ترجمه حسن بن علي عبدالملک قمي. تصحيح و تحشيه سيّد جلال الدين طهراني. تهران، انتشارات توس، 1361.

- كريميان، حسين. تهران در گذشته و حال. تهران، دانشگاه ملي، 1355.

- گيرشمن، ر. ايران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معين. چاپ دوّم. تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي 1364.

- مشكور، دكتر محمد جواد. نظري به تاريخ آذربايجان و آثار باستاني و جمعيت شناسي آن. تهران، انجمن آثار ملي، 1349. آثار ملي، 1349.

- معيني، اسدالله. جغرافياي تاريخي گرگان و دشت. تهران، 1344.

- مورگان، ژاک دو. هيئت علمي فرانسه در ايران. ج. 2: مطالعات جغرافيايي غرب ايران. ترجمه كاظم وديعي، تبريز 1338.

- بارتولد، واسيلي ولاديمير. جغرافياي تاريخي ايران. ترجمه حمزه سردادور، تهران، 1358.

- ورجاوند، پرويز. سرزمين قزوين. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

- ويلسن، آرنولد تالبوت. مجموعه وقايع و گزارش نظاميخليج فارس ازقديم ترين ازمنه تاقرن بيستم. ترجمه محمّد سعيدي. تهران، ترجمه و نشركتاب، 1348.

- هنرفر، لطف الله. گنجينه آثار تاريخي اصفهان. اصفهان، 1350.

-يكرنگيان، ميرحسين. جغرافياي تاريخي ري. تهران، 1332.

-منابع و مآخذ عشاير ايران به فارسی، به كوشش شورای عالی عشاير ايران. گردآوری مؤسسهء

مطالعات و تحقيقات اجتماعی دانشگاه تهران،1366

-صفی نژاد،جواد. عشایرمرکزی ایران. تهران،امیرکبیر 1368.

- لسترنج. سرزمين هاي خلافت شرقي. ترجمه محمود عرفان. تهران، چاپ دوّم، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي، 1364.

- کلاويخو. سفرنامه. ترجمه مسعود رجب نيا. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1344. کسروی، احمد. تاريخچهء شيرو خورشيد.

- مقدّسي، ابوعبدالله محمدبن احمد. اَحسَن التَقاسيم. ترجمه علينقي منزوي. تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، 1361

بخش دوم تاريخ

تاريخ

تاريخ ايران با قدرت يافتن قوم ماد و تشكيل نخستين پادشاهي آريائي در اواخر قرن هشتم پيش ازمسيح آغازشد. پيش از ورود آرياها، دراين سرزمين تمدّن هايي پيش رفته وجودداشت و جاي‌گزيني اقوام تازه وارد به‌آساني صورت نمي‌گرفت. امّا آريايي ها توانستند با ساكنان محلّي درآميزند و به تدريج با جذب آن ها تمدّني بزرگ و درخشان به وجود آورند.

پادشاهي مادمقارن فروپاشي تمدّن هاي باستاني سامي دربين‌النهرين و روي كار آمدن فرهنگ آريايي بودكه هم زمان درفلات ايران وسواحل و جزاير شرقي و شمالي درياي مديترانه شكوفا شد، و با فتوحات كورش بزرگ، عصر جديدي را آغاز كرد. اين دوران، كه درايران با اعتقاد به دين زَرتُشت مشخّص مي‌شود، حدود 1300 سال به درازا كشيد وسرانجام با ظهور اسلام و سقوط شاهنشاهي ساساني پايان پذيرفت. دراين مدّت حكومت ميان سه تيره از اقوام آريايي، ماد، پارس و پارت، دست به دست مي‌شد. اين اقوام به ترتيب پادشاهي ماد، شاهنشاهي هَخامَنِشي و اشكاني را تشكيل دادند. در آغاز قرن سوّم ميلادي، پس از گذشت پانصدسال از برافتادن هَخامَنِشيان، بار ديگر پارس ها به حكومت رسيدند و شاهنشاهي متمركز و مقتدر ساساني را تأسيس كردند.

با وجود جابه‌جايي در دودمان هاي مختلف شاهنشاهي، تاريخ ايران پيش از اسلام داراي يک پارچگي و تداوم نسبي فرهنگي و سياسي بود. دراين روزگار دراز، سپاهيان ايران، دردوجبهه شرق و غرب، پيوسته در حال پس راندن اقوام مهاجم و پيش‌روي درسرزمين‌هاي بيرون از فلات ايران بودند. دردرون فلات ايران درسايه امنيت و ثبات و غنيمت‌هاي به‌دست آمده از فتوحات، شهرهاي بزرگ و آباد و پُرجمعيّت پي‌درپي ساخته مي‌شد و امكانات كشاورزي و صنعت و تجارت ايران را از ثروت و نعمت مي‌انباشت.

جنگ هاي ايران و سرزمين هاي همسايه درطول تاريخ از اهميّت بسيار برخوردار است. درجبهه شرقي، ايرانيان‌همواره با اقوام بيابان‌گردرودر رو بودندكه به قصدغارت و چپاول به كشتارو ويراني مي‌پرداختند.هرگاه حكومت مركزي مقتدر بود، باگماشتن حكومت‌هاي دست‌نشانده آنان را آرام نگاه مي‌داشت، امّا به هنگام ضعف حكومت ايران سركشي و هجوم دوباره آغاز مي شد.

دوحمله بزرگ اين اقوام از سوي شمال و شرق، يكي ازطرف طوايف سَكا، حدود150 سال پيش ازميلاد، بود كه به دست مِهرداد اوّل پادشاه اشكاني مهار گرديد. ديگري هجوم هِبتاليان (هَياطِله) يا هون هاي سفيد بود كه در زمان يزدِگِرد اوّل ساساني آغاز شد و سال ها به طول انجاميد.

هِبتاليان را شاپور دوّم به جاي كوشانيان درنواحي مجاورسيستان مستقرگردانده بود. امّا اينان در حدود450 ميلادي با آغاز ضعف در دربار ساساني به گسترش سرزمين هاي خود پرداختند و عاقبت در زمان خسرو انوشيروان سركوب گرديدند. اقوام بيابان گرد غالباً پس از استقرار در سرزمين هاي همسايه فلات ايران به سرعت تحت تأثير فرهنگ و تمدّن ايراني قرار مي‌گرفتند و در نتيجه هويّتشان نيز رنگ ايراني به خود مي‌گرفت، امّا حمله و هجوم مداوم ايشان همواره براي ايران مصيبت بار بود.

ايرانيان، در طول تاريخ پيش از اسلام، در نواحي غرب سرزمين خود نيز پيوسته درحال جنگ‌بودند. مردم اين‌سوي‌جهان تمدّن و فرهنگي ديرين داشتند و ايرانيان براي كشورگشايي و گسترش‌شاهنشاهي به آن‌سوپيش مي‌رفتند. بين‌النهرين، آسياي صغير و سوريه تا شبه‌جزيره عربستان و بخشي بزرگ از شمال آفريقا، به خصوص سرزمين باستاني فَراعِنه، عرصه مهم‌ترين پيروزي هاي هَخامَنِشيان، اشكانيان و ساسانيان بوده است. يونان و پس از آن امپراتوري روم دو قدرت مهمّ اروپايي بودند كه با ايرانيان برسرمحدودكردن دامنه‌متصرّفات‌يكديگر پيوسته كشمكش داشتند. ايرانيان،باتشكيل شاهنشاهي هَخامَنِشي‌درمسير دادوستد كالاهاي بازرگاني بين چين و سواحل مديترانه، در واقع نبض تجارت جهان متمدّن را در دست گرفتند و از همين راه به قدرت و شوكتي رسيدند و تا سرزمين هاي دوردست غرب پيش رفتند. بازتاب اين فتوحات، به جنگ‌هاي ايران و يونان وحمله بزرگ اسكندر مقدوني به ايران انجاميدكه شاهنشاهي هَخامَنِشي را بر انداخت و تا هند پيش رفت.

فتح ايران به دست اسكندر، با همه ويراني و كشتار، چون از سوي مردمي متمدّن صورت گرفته بود، به باروري فرهنگ ايراني ياري رساند. اشكانيان، كه پس از جانشينان اسكندر درايران روي كار آمدند، اگرچه درآغاز خودرا دوست داران يونان مي‌ناميدند امّا پس از چندي، با تجديد دين، آداب و ارزش هاي اصيل ايراني، زمينه پيوستگي فرهنگي وتاريخي شاهنشاهي ايران را آماده ساختند. امپراتوران روم در رقابت با شاهنشاهان اشكاني و ساساني، به تحريك اقوام مهاجم شرقي فلات ايران دست مي زدند؛ سياستي كه بعدها به وسيله دربار واتيكان و استعمارگران اروپائي نيز دنبال شد. امّا روميان خود نيز ازهجوم و پيش‌روي اين اقوام وحشي درهراس بودند. بسياري از مصالحه‌هاي ايران و روم براي حفظ دربندهاي مهم و نفوذناپذيري بود كه بر دهانه رود جيحون درشرق و درگذرگاه قفقاز در مغرب درياي خَزَر ساخته شده بود. بدين ترتيب، در سراسر تاريخ پيش از اسلام، ايران به سبب موقع خاص جغرافيايي خود همچون سپري در برابرسيل هجوم اقوام غيرمتمدّن قرار گرفته بود و از اين راه به‌حفظ و رشدتمدّن اروپا كمك مي كرد. امّا خود نيز به خاطر واقع شدن درمسير مهم‌ترين جاده‌هاي بازرگاني شرق و غرب، سود فراوان مادّي و فرهنگي مي برد.

از اواسط دوران شاهنشاهي ساساني، فشار اقوام نيمه متمدّن شرق ايران افزايش يافت. از جنگ هاي پي‌درپي با ايشان و درگيري دائم و خون بار درجبهه غرب و شمال غرب، مردم كشور ايران صدمات بسيار ديدند. امّا ضربه نهائي برپيكر شاهنشاهي ساساني را اعراب وارد آوردند

که‌به اتّحاد زیردرفش اسلام گرد آمده و نیروي معنوي خارق‌العاده‌اي یافته بودند. حمله اعراب، به خلاف هجوم اقوام بیابان گرد شرقي، علاوه بر فروپاشیدن شاهنشاهي ایران، اساس معتقدات و نظام اجتماعي ایران را دیگرگون ساخت و شخصیّت و هویّتي تازه در کشور ایجاد کرد که تا امروز، یعني بیش از چهارده قرن، تداوم یافته است.

با سقوط ساسانیان، ایران استقلال سیاسي خودرا از دست داد و جزو سرزمین هاي وسیع خلافت اسلامي شد که از جَبَل‌الطارق تا رودخانه‌هاي سیحون و سِند را در برمي گرفت. دراین عرصه وسیع ایران تنها کشوري بود که با وجود پذیرش اسلام، زبان خودرا حفظ کرد و عناصري از فرهنگ دیرین خود را به معتقدات جدید پیوست و درعین حال در زمینه‌هاي سیاسي، نظامي‌و فرهنگي تمدّن اسلامي را بارور ساخت.

ایرانیان‌از فرداي شکست براي کسب استقلال و بیرون راندن بیگانگان از سرزمین خود به پا خاستند. درآغاز باسرداران عرب درافتادندو سپس به مبارزات خود رنگ هواداري از شیعیان آل علي و دوست داران خاندان پیامبر را دادند. قیام ابومسلم خراساني براي انتقال خلافت از اُمویان به بني عبّاس اوج این تلاش ها بود. قتل ابومسلم مخالفت ها را آشکارتر کرد. با وجود این بدعهدي، قرن‌دوّم هجري/هشتم میلادي روزگار احترام و اهمیّت ایرانیان در دستگاه خلافت عبّاسي است. به همّت وزیران و سیاست‌مداران بزرگ ایراني دیوان خلافت به ترتیب دوران ساساني پایه گذاري گردید. این نفوذ و اعتبار تا قرن سوّم رو به افزایش بود، امّا از آن پس خلفاي عبّاسي، هراسان از قدرت همه جانبه ایرانیان، به غلامان ترک روي آوردند و آنان را که لشکریاني خشن و جنگجو بودند به کارهاي بزرگ گماشتند. حاصل آن شد که امیران ترک بغداد را عرصه قدرت نمایي ها و زشت کاري هاي خود کنند و خلفا را به صورت بازیچه‌هایي بي اختیار درآورند.

قرن چهارم هجري/دهم میلادي دوران طلایي تاریخ ایران بعد از اسلام است. دراین قرن دیلَمیان آلِ بویه، جنگ‌آوران حرفه‌اي‌شمال ایران، قدرت یافتند و تا بغداد تاختند و با پس‌زدن امیران ترک، خلیفه را به اختیار گرفتند. دراین قرن خاندان هاي دانش دوست و هنر پرور ایراني دربخش بزرگي‌ازفلات‌ایران‌حکومت‌هاي‌محلّي‌مستقلّي ترتیب دادند وبا زنده‌کردن آداب و رسوم و برگزاري جشن ها و آیین هاي ایراني و تشویق و حمایت از گویندگان، نویسندگان، دانشمندان، و اندیشه وران بار دیگر فرهنگ ایراني را درخشان ساختند.

امّا این روزگارطلایي دیرنپایید. تحریک دستگاه خلافت و اختلاف‌هاي داخلي راه قبایل ترک و توراني را به درون فلات ایران گشود. اقوام یأجوج و مأجوج افسانه‌اي‌که‌قرن‌ها لرزه براندام دربارهاي ایران و روم مي‌افکندند در این فرصت به‌پیش راندند. در سال 382ه/992م اوّلین موج ترک هاي قَراخاني یا آل افراسیاب شهر باستاني بُخارا را فرا گرفت و زنگ خطر را در گوش هوش آشنایان با تاریخ واساطیر کهن ایراني به صدا درآورد. هیجان شدید میهن‌دوستان براي تدوین حماسه ملّي، و بازنمودن خطر تورانیان در آن چهره زشت که از افراسیاب در شاهنامه تصویر شده است، گویي

نگراني ناشي از پيش‌بيني آن خطر بزرگ بود که نشانه هاي آن از نيمه قرن چهارم به بعد آشکار مي‌شد.

سلطان محمود غَزنَوي در سلطنت سي ساله خود، با آن‌که به تقليد از دربارهاي ايراني سامانيان و صفّاريان و آل بويه و آل زيار و مأمونيان خوارَزم، شاعران و نويسندگان پارسي‌گوي را گرد آورده بود و در پيِ دانشمندان وبزرگان‌ايراني به‌هرسوي کس مي‌فرستاد، خود همه خاندان‌هاي ايراني‌را برانداخت وسرزمين ايران‌را معرض هجوم ترکمانان سَلجوقي کرد.

قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي روزگار به بارنشستن دوران خوش قرن چهارم بود. امّا ايرانيان که تازه پس از سيصد سال مبارزه از يوغ اعراب رهاشده بودند درنخستين جرعه‌هاي شادخواري و آزادي، دوباره خودرا گرفتار خشونت و تعصّب خشک انديشي ديدند. قهر ومبارزه کساني چون ناصرخسرو و سَنائي و افسوس هاي حکيمانه خيّام نيشابوري ومبارزات خشونت بارفداييان اسماعيلي هريک به گونه اي بازتاب اين روزگار ناميمون است.

نتيجه تسلّط صدو بيست ساله سَلجوقيان برسرزمين هاي ايران پديد آمدن نوعي‌بي‌اعتنايي و سهل انگاري در دفاع از آب و خاک و نام و ناموس مردم ايران گرديد. سران سپاه همه از غلامان ترک و ترکمان بودند که پيوسته به شهرها و روستاهاي ايران حمله مي‌آوردند و ويراني و مصيبت برجاي مي‌گذاشتند. حکومت خان‌خاني‌سَلجوقيان، يک‌پارچگي مردم ايران و مرکزيّت حکومت را به‌کلّي از ميان برد و همين امر به چنگيزخان مغول و اميرتيمور گورکان فرصت داد که با استفاده از غرور و ضعف فرمان‌رواياني چون سلطان محمّد خوارَزم‌شاه، که خود از خاندان غلامان ترک بود، به ايران سرازيرشوند.

امّا، شگفت آن‌که اين‌بيابان‌گردان ترک و ترکمان، با همه گرايش به خونريزي و ويرانگري، پس ازچندي‌که‌درايران‌مي‌ماندند نياز به تدبير و کشورداري ايرانيان ايشان را در اندک زمان به خوي و آداب ايراني درمي‌آورد. به همين رو، به دين اسلام درمي‌آمدند، پيوندخود را باديگر تيره‌هاي قبيله مي‌گسستند و با برپا کردن دربارهاي ايراني به دانش و انديشه و ادب روي مي‌آوردند، زبان فارسي مي‌آموختند و از وزيران و دبيران کار آزموده ايراني در اداره کشور ياري مي‌جستند.

ظهورصَفَويه درآغاز قرن دهم هجري/شانزدهم ميلادي يکي از سرفصل‌هاي مهّم تاريخ ايران بعد از اسلام است. زيرا آنان با اعلام رسميت تشيّع ايران را از ديگرکشورهاي اسلامي جدا کردند و با سِلاح اعتقاد طوايف مختلف ترکمان را درسپاه قِزلباش گرد هم آوردند. اصطلاح شاهسَوَن يا فدايي‌شاه، هم‌خاطره فرمان روايان ايران پيش از اسلام را بيدار مي‌کرد و هم قدرت حکومت و مذهب را يک جا در شخص شاه مرکزيت مي‌داد. همين يک پارچگي به صَفَويه فرصت داد که ايران را از افتادن به دام خلافت عثماني نجات بخشند و به استقلال سياسي برسانند.با اين همه، در نيمه دوم دوران سلطنت صَفَوي در ايران، بار ديگر سران قبايل ترکمان که در سپاه قِزلباش گرد آمده بودند، هريک در ناحيه‌اي ادعاي‌حکومت و سروري کردند. اين وضع بار ديگر به گروه‌هايي چون افغانان فرصت داد که به ايران بتازند و يک چند آشوب و کشتار برپا کنند.

سلسله‌هايي که بعد از صَفَويه روي کار آمدند تا پيش از دوران پهلوي همه از سران قِزلباش و اغلب از همان تيره‌هاي ترکمان بودند که هم زمان با سَلجوقيان به ايران راه جستند و در سپاه قِزلباش منصب و حکومت يافتند. قاجاريه، که آخرين اين سلسله ها بود، توانست بيش از ديگران دوام بياورد و نزديک به صدو پنجاه سال بر ايران حکومت کند. هم زماني دوران قاجاريه با تحوّلات عظيم جهان غرب و تلاش کشورهاي اروپايي براي گسترش تسلّط سياسي و اقتصادي خود به مشرق زمين، جامعه ايراني را نيز به جنبش آورد. انقلاب مشروطيّت که در زمان مظفرالدّين شاه قاجار صورت گرفت، آغاز دوران متحوّل و پر ماجراي جديد تاريخ ايران است.

ايران باستان

مادها

نخستين پادشاهي ايران که تاريخ از آن يادمي‌کند وسيله قوم ماد بنيان گذاري شد. مادها مردمي از تيره آريابيان بودند که درآغاز قرن هفتم تا ميانه قرن ششم پيش ازميلاد، در نواحي غربي ومرکزي ايران، حدود آذربايجان و کُردستان امروز حکومتي مقتدر تشکيل دادند. مادها ابتدا دست نشانده دولت بزرگ آشوربودند. بعدها با همدستي کَلده و بابِل درسال612پ.م برآن کشورغلبه يافتند و پادشاهي وسيعي تشکيل دادند که از رود هاليس در ترکيه امروز (قِزل ايرماق) تا خراسان امتداد داشت و حدود150 سال دراقتدار زيست.

دياأُکو بنيان گذار پادشاهي ماد درپايتخت خود، همدان، بر روي تپّه‌اي هفت قلعه تودرتو ساخت و هريک را به رنگي خاص درآورد. نام اين شهر آمادانه به معني جايگاه مادهاست که به زبان پارسي هَخامَنِشي آن را هِگمَتانه مي‌گفتند. باغ هاي معلّق بابِل که از عجايب هفت گانه دنياي قديم به حساب مي‌آمده وسيله بُخت نَصر براي همسرش آمي‌تي نوه هُوَخْشَتَره، بزرگ‌ترين پادشاه ماد که حکومت آشور را بر انداخت، ساخته شده است، که به خطا به سِميراميس‌ملکه داستاني آشور نسبت داده مي‌شود. آخرين‌پادشاه‌مادها، آژي‌دهاک، باترتيب‌دادن‌درباري‌مجلّل وخوش‌گذراني و بوالهوسي بسيارمردمرا از خود ناراضي کرد. درسال 550پ.م کورش سپاه او را شکست داد وپادشاهي از قوم ماد به هَخامَنِشيان در مرکز و جنوب ايران منتقل شد.

مادها، روحانيان خود را مُغ مي‌ناميدند و پي‌رو دين مَزدَيَسنا بودند. اگرچه از اين قوم هيچ نوشته اي برجاي نمانده امّا هرودُت، به تفصيل از ايشان يادکرده و از زبان ايشان به کلماتي چون سپاکو به معني سگ ماده وپَرَدَئُر به معني باغ هاي پيرامون کاخ و آبادي اشاره کرده است. امروز اين کلمات هنوز در زبان هاي ديگر به معني سگ و باغ بهشت به کار مي‌رود. زبان و خطّ مادها را

بسيار نزديک به زبان و خطّ هَخامَنِشي حدس مي‌زنند که به تدريج ازميان رفته است. امّا، هنوز در نواحي آذربايجان لهجه هايي از بقاياي زبان مادي شنيده مي‌شود. درنقش‌هاي تخت‌جمشيدمادها باکلاه نمدين و قباي آستين‌دراز ديده مي‌شوند. ازآثار باستاني منسوب به ايشان بناها و حجّاري هايي است که در نواحي همدان، کرمانشاهان‌ولُرستان‌باقي‌مانده. مجسمه‌شيرسنگي ودخمه‌هايي بانقشِ فَرَوَهر از آن‌جمله‌است.

هَخامَنِشيان

(330-559پ. م)

پس از بر افتادن حکومت مادها، هَخامَنِشيان وسيع ترين شاهنشاهي ايران را به‌وجودآوردند. آنان ازقوم آريايي پارس يا پارسواش بودند که درکتيبه‌هاي آشوري از سده نهم پيش از ميلاد مسيح نام آنان آمده است. پارس ها همزمان با مادها به نواحي غربي ايران سرازير شدند و پيرامون درياچه اروميه و کرمانشاهان ساکن گرديدند. باضعف دولت عيلام، نفوذ قوم پارس به خوزستان‌ونواحي‌مرکزي فلات ايران‌گسترش‌يافت.

حدودسال 700پ.م، هَخامَنِش، از بزرگان پارس، خود را شاه آنزان يا انشان خواند. کورُش، ششمين پادشاه اين خانواده، به دلاوري و مهارت خويش درفنون جنگ، مادها را برانداخت و در جنگ‌هاي پي‌درپي بابِل را گرفت و در اندک زمان پادشاهي کوچک پدران خودرا به شاهنشاهي عظيمي تبديل کرد. بين النهرين، سوريه، مصر، آسياي صغير، بخش بزرگي از شهرها وجزايريونان وسراسرفلات ايران و قسمتي از هند جزيي از اين شاهنشاهي عظيم گرديد.

پيدايش شاهنشاهي هَخامَنِشي را به روبروئي‌شرق با غرب تعبير کرده‌اند. درواقع، نخستين هدف بزرگ کورش که به پيروزي انجاميد در اختيار گرفتن راه هاي بازرگاني مهمّي بود که داد و ستد جهان متمدّن آن روز از آن مي‌گذشت. راه هايي که مشهورترين آن ها جاده ابريشم ناميده شده و از دورترين نقاط شرق چين کالاي بازرگاني را به سواحل درياي مديترانه و از آن جا به جزاير و شهرهاي يونان باستان مي‌رسانده است. اين راه ها، همگي از حدودفلات ايران بزرگ مي‌گذشت. تنها يک دولت مقتدر و متمرکز مي‌توانست درعين نگهباني از چنين مسير طولاني و پُر مخاطره بر نيروي سياسي خود بيفزايد و بهره مادي برد. کورش اين هدف بزرگ را به مهارت دنبال کرد و اغلب دولت هاي اين مسيررا مطيع خود ساخت، امّا از آن جا که مردم اين نواحي از لحاظ فرهنگي متنوّع و متفاوت بودند، به دورانديشي و بزرگ منشي، با آن ها سياست مدارا پيش‌گرفت. احترام به اديان، زبان ها، فرهنگ‌ها و آداب مردم سرزمين هاي مغلوب موجب شدکه دانش و تمدن همه فرهنگ‌هاي باستاني که بسياري از آن ها برتر از پارسيان بودند محفوظ بماند و از ترکيب آن ها تمدّني بالنده پديدآيد. از همين رو، تمدّن هَخامَنِشي ترکيبي از همه فرهنگ‌هاي پيش‌رفته زمان خود بود. استقلال وسيعي که کورش به کشورهاي مغلوب مي‌داد و سياست زيرکانه‌اي که داريوش بزرگ‌دنبال کرد، موجب شد که شاهنشاهي هَخامَنِشي در برابر جهان متمدّن غرب به عنوان قدرتي معتبر سر برافرازد.

هدف ديگر كورش بزرگ مطيع كردن اقوام مهاجر و مهاجمي بود كه ازسوي شرق پيوسته به راه هاي بازرگاني و سرزمين هاي داخلي فلات ايران هجوم مي‌آوردند و موجب زيان هاي بسيار مي‌شدند. اهميّت پيدايش و دوام شاهنشاهي هَخامَنِشي در ايجاد آرامش و ثباتي بود كه با وجود جنگ هاي مدام باز بيش از دوقرن نواحي بين رودخانه‌هاي جيحون و سيحون را درآرامش نگه داشت و فرصت داد كه شهرها و مراكز مهم كشاورزي و بازرگاني درآن ناحيه به وجود آيد. با تعقيب اين دو هدف هَخامَنِشيان ازسويي تمدّني كم نظير و حكومتي نيرومند ايجاد كردند و از سوي ديگر عوامل اختلاف‌واز هم‌پاشيدگي را در درون قلمرو وسيع خود فراهم آوردند.

گسترش امپراتوري روم و پيش از آن دولت هاي يونان نتيجه توسعه تدريجي و پيشرفت هماهنگ فكري و فرهنگي بود. امّا، هَخامَنِشيان تنها در طول يک نسل پادشاهي كوچک و محلّي‌خود را به يک شاهنشاهي عظيم جهاني تبديل كردند. با اين‌همه، شاهنشاهي هخامنشي، تنها درحدّيک قدرت بزرگ نظامي باقي نماند و به تمدّني جهاني بدل شد. هَخامَنِشيان با توفيق در اداره سرزمين هايي چنين بزرگ و پراكنده و متنوّع و فراهم آوردن امكانات براي رونق اقتصادي و تجاري توانستند كشورهاي زير فرمان خودرا كاملاً دگرگون سازند.

ازجهت كشاورزي و آباداني وصنعت، دوران هَخامَنِشي را بايد دوراني بي نظير دانست. ايجادكانال هاي آب‌ياري و استفاده از آب هاي زير زميني به وسيله كاريز و ساختن سدها در سرزمين هاي دور مانند مصر، در زمان هَخامَنِشيان روي داد. آثار و دستاوردهاي هنري مانده از اين دوران مجموعه‌اي است از ميراث همه مردم متمدّن آن روزگار، امّا با جنبه هايي از ويژگي هاي كاملاً ايراني و متمايز. سبک‌هاي ويژه هخامنشيان را در آثار تمدّن هاي دوردست ازهندتامصر وشمال افريقا و قبرس و كناره‌هاي درياي سياه، هم در ساختمان بناها و پُل‌ها و معبدها و هم در پارچه ها و اشياء فلزي و شيشه‌اي و ديگر زمينه ها، مي توان ديد.

شاهنشاهي هَخامَنِشي حدود250 سال دوام يافت و عاقبت باحمله اسكندر مقدوني و كشته شدن داريوش سوّم از ميان رفت. مهم ترين دليل ازهم پاشيدگي اين شاهنشاهي را در ناهماهنگي اقوام و قبايل مختلفي دانسته اند كه قرار بود جذب جامعه اي متمدّن و پيش رفته شوند. درنيمه دوّم حكومت هَخامَنِشيان، كشمكش هاي دائم ميان اقوام گوناگون منجر به تضعيف تدريجي پايه هاي قدرت حكومت گرديد، به خصوص كه ساكنان مناطق غربي اين امپراطوري نيز به نظام سياسي و اجتماعي يونان نظر دوخته بودند كه با خوي و فرهنگشان سازگارتر بود. افزون بر اين، در اواخر دوره هَخامَنِشي سپاهيان و درباريان انضباط و سخت‌كوشي و پاي بندي به اصول اخلاقي را كه موجب ثبات و استواري حكومت بود از دست دادند و قرباني فساد مالي و دسيسه هاي سياسي شدند. با اين همه، شاهنشاهان هَخامَنِشي حتّي درچشم اسكندر و سرداران فاتح مقدونيه نيز حرفايي‌مورداحترام بودند. يونانيان با همه دشمني وكينه‌اي كه شكست‌هاي پي‌درپي از سپاهيان و ناوگان ايران در دل آن ها كاشته بود، در آثارخودازايرانيان و شاهنشاهان بزرگ هَخامَنِشي باشگفتي وستايش فراوان‌يادكرده اند.

هَخامَنِشيان را، به سبب آزادانديشي و مسالمت جويي آنان نسبت به جوامع مختلف بشري، در حفظوبقاي‌فرهنگ‌قوم يهودعاملي‌مؤثّردانسته‌اند و به طور كلي از آنان به عنوان نخستين مبادله‌كنندگان تمدّن‌مادّي ومعتقدات‌ديني وفرهنگي‌بين‌شرق و غرب سخن گفته اند.

كورش بزرگ (529-551 پ. م)

كورش بزرگ هفتمين پادشاه هَخامَنِشي و فرزندماندانا دختر آخرين پادشاه ماد بود. هَخامَنِشيان يا پادشاهان محلي آنشان، از قوم پارس و آريايي‌نژاد بودند و در مشرق شوشتر درحوالي كارون فرمان مي راندند. دولت آنشان ابتدا از عيلام و آشور و سپس تا زمان كورش از حكومت ماد اطاعت مي‌كرد. در زمان حكومت ماد، به تدريج كه قدرت حكومت و تعدادجمعيت هَخامَنِشيان افزوني يافت، از خوزستان به سرزمين‌هاي شمالي‌تر راه جستند و نام‌خودرا به‌سرزمين جديد دادند، آن را فارس يا پارس و پايتخت خود را پارساگاد (پازارگاد) خواندند.

دركتب يوناني از كودكي‌كورش، كه او را سيروس خوانده اند، افسانه‌هاي بسيار نقل شده است. وي درجواني، به سال559پ. م، به جاي پدر به تخت پادشاهي نشست. ديري نگذشت كه بر اژي‌دهاک پدر بزرگ مادري خويش سركِشي آغاز كرد و دولت ماد را برانداخت. پس از آن، در تركيه امروز، سارد را كه بسيار ثروت‌مند و آباد بود، و به سارد طلايي شهرت داشت، تسخير كرد. كِرزوس پادشاه سوريه نيز از كورش شكست خورد و تسليم او شد. تصرّف آسياي صغير، كه يوناني‌ها درآن پايگاه‌هاي مهمّ دريايي داشتند هدف بعدي كورش بود. وي به شهرهاي ثروت‌مند يوناني درسواحل دريا توصيه كرد كه بي قيد و شرط تسليم او شوند. سپس برخي را به زور اسلحه و برخي ديگر را با تطميع حكم رانان آنان به اطاعت خود درآورد. تصرّف شهرهاي يونان براي كورش اعتبار و شهرتي تازه فراهم آورد و شاهنشاهي بزرگ او را تحكيم كرد. اين شهرها علاوه بر موقع مهمّ نظامي داراي مردمي پيشرفته در صنعت و سپاهي گري بودند. ضعف اين شهرها بيشتر ناشي از تفرقه ميان آنان بود كه راه را براي پيروزي و تسلّط نيروهاي مهاجم مي گشود.

اعتبار كورش بافتح بابِل فزوني يافت. وي با شكوه و جلال تمام وارد اين شهرشد، به پرستش‌گاه مَردوک رفت و درآنجا تاج گذاري كرد و دربيانيه‌اي، كه آن‌را نخستين اعلاميه حقوق بشر ناميده‌اند، ازحقوق انساني و برابري اقوام سخن گفت. وي سپاهيان خود را از خون ريزي و غارت ومزاحمت كسان برحذر داشت و معتقدات مذهبي مردم را محترم دانست. كورش خود را نه فاتح بابِل كه منجي آن خواند و با پادشاه بابِل كه اسير او شد به نيكي رفتار كرد و پس از مرگ او، در سال بعد، در مراسم عزايش حضور يافت. سپاهيان ايران بنا به دستور كورش دركشورهاي مغلوب به معتقدات مذهبي مردم احترام مي‌گذاشتند. ايرانيان از كورش به عنوان پدر يادمي‌كردند و يونانيان كه وي ممالک ايشان را تسخير كرده بود او را سروَر و قانون گذار ناميدند.

كورش دربابِل‌اقوام اسيررا آزاد كرد. ازجمله اسرا پنجاه هزار يهودي بودند كه در زمان بُخت نَصر به بابِل آورده شده بودند و چهل سال بود كه در اسارت مي زيستند. كورش به آنان اجازه داد به سرزمين خود، فلسطين، باز گردند و شهر باستاني ومقدّس خوداورشليم را از نوبسازند. به هزينه

دولت شاهنشاهي ايران،يهوديان معبد خودرا دوباره ساختند. به دستور كورش همه ظرف هاي سيمين و زرّيني كه از معبد يهوديان به غنيمت به بابِل آورده شده بود بدان جا بازگردانده شد. در تورات كه پس از اين واقعه مهم دوباره جمع آوري شده از كورش تجليل بسيار به عمل آمده و از او به عنوان نجات دهنده و يار مظلومان و اسيران ياد شده است.

در دوران كورش مرزهاي ايران از شمال به كوه‌هاي قفقاز و درياي خَزَر و رودسيحون (سير دريا) مي‌رسيد و از مغرب به داردانل و مديترانه تا شمال افريقا. مرز جنوبي شاهنشاهي كورش عربستان و درياي عُمّان بود و حد شرقي آن رود سِند و كوه هاي هندوكُش. در اين زمان شهرهاي شوش، همدان، بابِل و پاسارگاد هرچهار پايتخت شاهنشاهي عظيم هَخامَنِشي بود. كورش اسنادخاندان خود را به همدان برد و در خزانه‌هاي سلطنتي ماد محفوظ داشت. حدس زده اند كه لوحه هاي زرّين با علائم ميخي به زبان پارسي باستان در باره پادشاهان آنشان، بدين طريق به همدان رسيده است. كورش در پازارگادمنطقه‌اي وسيع را به صورت اردوگاه ساخت و درون ديوارهاي آن مجموعه‌اي از قصرها و آتشگاه‌ها و معابد زَرتُشتي بنا نمود. گاوهاي بال دار عظيم در دوطرف در ورودي قصر و كتيبه اي به زبان هاي پارسي باستان، بابِلي و عيلامي در زمان كورش ساخته شده است. پازارگاد كه آثار عظمت ديرين آن هنوز قابل ملاحظه است جلوه وسيعي از هنر ايراني به‌شمار مي‌رود كه به دست اقوام مختلف ساكن در قلمرو اين پادشاه پديد آمده است.

كورش درپايان حيات خود درجنگ هاي طولاني با سَكاها درگير شد. اين اقوام نيمه وحشي چادرنشين درشمال نواحي درياچه آرال زندگي مي‌كردند و پيوسته به داخل مرزهاي ايران هجوم مي‌آوردند. كورش دريكي از اين برخوردها زخمي وكُشته شد. پيكر اورا در پاسارگاد درون مقبره‌اي كه امروز آرامگاه كورش خوانده مي‌شود به خاک سپردند. سنگ نوشته‌اي به خط ميخي و زبان پارسي باستان دركنار مجسمه آن پادشاه وجود دارد. كورش رهبري بزرگ، دانا به فنون جنگ و آشنا با ريزه كاري‌هاي حكومت بر مردم بود. او با آن كه نخستين پادشاه خاندان خود نبود، اساس شاهنشاهي گسترده و مقتدري را برجاي گذاشت كه تا زمان هاي طولاني پس از او دوام يافت.

داريوش بزرگ (486-522پ.م)

هنگامي كه كمبوجيه پسر كورش كبير به فتح مصر و شمال آفريقا توفيق يافت گِئوماته مُغ يكي از بزرگان زَرتُشتي پايتخت برضد او قيام كرد. گِئوماته كه زَرتُشتي متعصبي بود دستور داد همه معابد و بُت‌خانه ها، جز آتشكده ها را ويران‌كنند. چندي بعد بزرگان خاندان هاي اشرافي هم دست شدند، او را كُشتند و خود بر سر نوع حكومت به گفتگو نشستند. هرودت مورّخ يوناني نوشته است كه در مرگ گِئوماته مُغ همه ملل آسيا بجز پارسيان متأثر بودند و براي او مي گريستند. يكي از هفت تن بزرگان پارسي داريوش بود كه توانست شاهنشاهي را از آن خود كند. او در دوسال آغاز حكومت خويش با شورش هاي متعدّد در هرگوشه سرزمين ايران روبرو شد و پيروز بيرون آمد. سنگ نوشته اي بر بلنداي كوه بيستون دركنار جاده كرمانشاه به همدان شرح اقدامات داريوش در سركوبي مخالفان است. داريوش سپس به آسياي صغير و مصر لشكر كشيد و قلمرو

شاهنشاهي ايران را تا سرزمين ليبي گسترش داد. وي درقَرطاجنه (كارتاژ) تونس امروز، قرباني كردن انسان در برابر بُت‌ها وخوردن گوشت سگ‌راممنوع‌كردوبرخلاف‌كمبوجيه مردم‌مصررابنواخت وبه مرمّت‌وبازسازي پرستشگاه‌هاي ايشان پرداخت. وي دستور داد ترعه اي بكَنَند كه درياي مديترانه را از راه رود نيل به درياي سرخ متصّل سازد. به اين منظور در نزديكي ترعه سوئز كانالي كندند و كتيبه اي به چهار زبان پارسي باستان، عيلامي، بابِلي و مصري قديم در نزديكي آن دفن كردند.

از ديگر اقدامات داريوش سركوب كامل سَكاها درحوالي درياچه آرال بود كه غالباً خاک ايران را از مغرب و مشرق مورد تاخت و تاز قرار مي‌دادند و قتل و غارت بسيار مي‌كردند. سَكاها، شكست خورده، به قلب روسيه عقب نشستند امّا داريوش به تعقيب ايشان نپرداخت و سربازان خودرا درسرما و يخ بندان سرگردان نكرد بلكه از راه پُلي بر روي رودخانه دانوب از شمال درياي سياه به بُسفُر و شهر سارد بازگشت. مسير او، از بغاز بُسفر، تركيه، روماني شرقي، بلغارستان و جنوب اوكراين، تقريباً به دوهزاركيلومتر مي‌رسيد. داريوش آنگاه به تسخير پنجاب و سِند رفت و لشكركشي او به اين ديار مبداء تاريخ قديم كشور هند گرديد. به نوشته هرودُت، سپاهيان داريوش از رود سِند سرازير شدند، سواحل بلوچستان ومُكران را پيمودند و از اقيانوس هند ازطريق باب‌المَندَب به درياي سرخ رسيدند و سپس، از راه كانالي كه‌به‌فرمان‌داريوش ساخته بودند، از راه نيل به مصر و از آن جا به درياي مديترانه راه يافتند.

درزمان داريوش بيش از يک سوّم سرزمين هاي يونان تحت حكومت ايران بود. درسال 500 پ. م يكي از شهرهاي آسياي صغير (تركيه امروز) به تحريک آتِن و اِسپارت، شورش كردوساردراآتش‌زد. داريوش شورش را سركوب كرد و به قصد گوشمالي آتِني ها سپاه خود را باشش‌صدكشتي از راه دريا به شبه جزيره آتيک فرستاد. درناحيه ماراتُن سوار نظام ايران وارد خشكي شد و بسوي آتِن حركت كرد. امّاسپاه آتِن به مقابله برخاست و اندكي بعد ايرانيان‌را شكست‌داد. فتح ماراتُن ازنظر يونان حادثه‌اي بسيار مهم بود و مقدّمه جنگ هايي شدكه عاقبت به حمله اسكندر انجاميد.

داريوش شاهنشاهي بزرگي را اداره مي‌كرد كه از شمال به رود دانوب و درياي سياه و اِستِپ هاي روسيه و درياچه آرال و سرزمين هاي پشت رود سيحون مي‌رسيد، از شرق كوه هاي هيماليا و هندوستان واراضي پشت رودخانه سِند مرز ايران بود. درجنوب درياي عُمّان و خليج فارس تا اتيوپي (حبشه) قرار داشت و در مغرب آن درياي مديترانه و شبه جزيره آتيک و تونس. براي اداره اين قلمرو گسترده تشكيلاتي بسيار دقيق و آزموده مورد نياز بود كه داريوش بزرگ به ترتيب دادن آن توفيق يافت. وي سراسر شاهنشاهي را به سي استان تقسيم كرد و هريک از آن ها را به يک شهربان كه به يوناني ساتراپ گفته اند سپرد. داريوش سپس به ساختن راه‌هايي از شهر مِمفيس، در مصر نزديک قاهره امروزي، تا سارد، بابل، همدان وشوش تا شهر كورش دركنار رودخانه سيحون همّت گماشت. در مسير اين راه ها چاپارخانه‌ها ومهمان‌سراهاي مجهز و آماده ايجاد گرديد و به فاصله هرچهار فرسنگ اسب‌هاي راهوار و تندرو نگه داري مي‌شدآن‌گونه كه يک

پيک مي‌توانست، با تعويض اسب و نفرات، از پايتخت تا دورترين نقطه مملکت را درکوتاه ترين فرصت طي کند. از همين رو، داريوش را نخستين بنيان گذار تشکيلات پست دانسته اند.

ايجاد سپاهي منظّم و تنظيم قوانين مالياتي يک نواخت و ضرب سکّه از ديگر اقدامات مهّم زمان شاهنشاهي داريوش بزرگ است. تهيه ناوگان منظّم و رونق کشاورزي و ساختمان بناها و آتشگاه‌هاي بسيار دوران شاهنشاهي داريوش را به يکي از بالنده ترين دوران تاريخ ايران تبديل کرد. قصرهاي شوش و مشابه آن در تخت جمشيد نمودار عظمت فوق‌العاده هنر و صنعت و شکوه و جلال روزگار داريوش اوّل است. تنظيم قوانيني براي رونق اقتصادي و تعيين مزد برحسب نوع کار نيز از ديگر اقدامات مهم اين دوره است. قوانين وضع شده درزمان داريوش را مکمّل قوانين حمورابي و در دقت و اهميت برتر از آن دانسته‌اند.

خشايارشا(466-486پ.م)

خشايارشا پسر داريوش بزرگ و آتوسا دخترکورش بزرگ بود. وي پس از داريوش در سي و پنج سالگي به پادشاهي رسيد و بي فاصله به فرونشاندن شورش مصر که پس از جنگ ماراتُن آغاز شده بود پرداخت. سپس به سوي بابِل لشکر کشيد و مردم اين سرزمين را که سر از اطاعت حاکم ايران برتافته بودند به سختي گوش مالي داد. خشايارشا دراين جنگ معبد بابِل را ويران ساخت و مجسمه زرّين مَردوک را که نگهبان آن شهر به شمار مي‌رفت با خود به ايران آورد و ذوب کرد. از آن پس بابِل به صورت يکي از ايالات شاهنشاهي ايران درآمد.

مهم ترين جنگ هاي خشايارشا با يونانيان بود. درباريان که شکست ماراتُن را باعث ننگ مي‌دانستند وي را واداشتند سپاهي عظيم وناوگاني مجهّز به سوي يونان به راه اندازد.
لشکري‌که‌خشايارشا، طي‌چهارسال، به اين منظور بسيج کرد بزرگ ترين سپاهي بود که تا آن روزگار به حرکت درآمده بود. سپاهيان اين لشکر افراد چهل و شش تيره و قوم گوناگون را دربر مي‌گرفت. پارس‌ها، مادها، کاسي‌ها هيرکانيان (مردم‌گرگان) آسوريان، مردم‌بَلخ، پارت‌ها، سَکايي ها، اعراب، حبشي ها، هنديان، کاسپين‌ها، و حتّي مردم جزاير دوردست خليج فارس، هريک با جامه و ابزار خاص خود درجنگ شرکت داشتند.

نيروي دريايي سپاه خشايارشا از هزار و دويست ناو تشکيل مي‌شد که فينيقي ها و مصريان و يونانيان تابع ايران آن هارا هدايت مي‌کردند و درهر ناو چند تن پارسي يا سَکايي بر کارها نظارت داشتند. شمار شرکت کنندگان دراين‌لشکرکشي را،که در تاريخ به سپاه بزرگ شهرت يافته، بيش از يک ميليون و هفتصدهزار سوار و صد هزارملوان و نيروي دريايي و پانصد و ده هزار تن نيروهاي کمکي دانسته اند. اين جنگ بزرگ، که شرح آن را مورّخان يوناني به تفصيل آورده اند، نخست به سقوط شهر آتِن انجاميد امّا وقتي پارسيان وارد شهر شدند آن راخالي‌ازمردم يافتند. به تلافي آتش‌سوزي بزرگ يونانيان درزمان داريوش بزرگ‌که شهر سارد طلايي را ويران کرد، ايرانيان آتِن را به آتش کشيدند.

درسال بعد، بار ديگرميان يونانيان و سپاه خشايارشا در سالامين نزديک آتيک، جنگ ديگري درگرفت که آشيل شاعر معروف يوناني آن را از بلندي تماشا مي‌کرد و منظومه معروف پارسيان را درباره آن سرود. اين جنگ که با تلفات بسيار همراه بود عاقبت به شکست ايرانيان انجاميد و شوراي جنگي ايرانيان نظر داد که شاهنشاه به سارد باز گردد و دنباله جنگ را تا تسخير يونان برعهده فرمانده سپاه خود بگذارد. امّا اين جنگ که در محل‌هاي مختلف طي سه سال صورت گرفت عاقبت به شکست ايرانيان انجاميد و براي شاهنشاهي آن بسيار گران تمام شد. يونان توانست ايران را ازهمه سرزمين هاي غرب تا پس تنگه ها عقب رانَد و مقدّمات پيروزي غرب را برشرق در زمان اسکندر فراهم آورد.

خشايارشا پس از عقب نشيني در راه سارد بسياري از سپاهيان خودرا از دست داد و هنگامي که دراين شهر براي لشکرکشي تازه اي به يونان نقشه مي‌کشيد عاشق همسر برادر خود شد و به کشمکش هاي خانوادگي گرفتار آمد. پس از بازگشت به ايران، خشايارشاکه از شکست‌هاخشمگين بود ديگر از پايتخت هاي خود بيرون نيامد. وي در تخت جمشيد و شوش به ايجاد بناهاي تازه اي درکنار قصرهاي پدرش، داريوش بزرگ، پرداخت که ازنظر معماري عظمت و شکوهي خاص داشت. سبک اين بناها را نمودار تکبّر بي اندازه و استبداد وي دانسته اند.

خشايارشا بيست سال شاهنشاه ايران بود و عاقبت بر اثر توطئه درباريان خود کشته شد. وي رامردي خوش سيما، بخشنده و بزرگ منش توصيف کرده اند. يونانيان با وجود کينه‌اي که ازلشکرکشي‌هاي او به دل داشتند بااحترامبسيار ازاو يادکرده اند، امّاوي را خوش‌گذران و شهوت ران نيز دانسته اند که شيفتگي اش به زنان زيباروي موجب افتادن کارها به دست خواجه سرايان شد. بنابر روايت کتاب اِستِر در تورات خشايارشا، درسال سوّم پادشاهي خود، درجشني از همسر محبوب خود خواست تا به حضور بيايد و زيبايي خود را به بزرگان بنمايد. ملکه از آمدن خودداري کرد. شاه درخشم شد و به جاي او يک دختر يهودي را به شه‌بانويي برگزيد و او را اِستِر يعني ستاره ناميد. پسر عموي اِستِر، به نام مُردخاي دسيسه دوتن از درباريان برضد شاه را کشف کرد و به شاه آشکار نمود. هامان يکي از بزرگان کشور که از نفوذ مُردخاي ناخشنود بود کينه يهوديان را در دل گرفت و از شاه خواست که به قتل همه آنان فرمان دهد. امّا مردخاي پيش‌دستي کردو به وساطت اِستِر دستور کُشتن هامان را به دست آورد. از اين واقعه، که نشان نوسان در تصميمات خشايارشاست در تورات به تفصيل سخن رفته است. بنای تاريخی استر و مردخای در همدان را آرامگاه اين دو می دانند..



بنای تاریخی استر و مردخای در همدان

اردشیر دراز دست (424-466پ. م)

اردشیر اول مشهور به دراز دست پس از کُشته شدن پدرش خشایارشا به شاهنشاهي ايران رسید. درباره شهرت او گمان برده اند که دست ها یا تنها دست راستش بیش از اندازه بلند بود. امّا چنان که يونانيان نوشته‌اند، وي چنان كاردان و مقتدر و دانا بود كه در همه حوادث سياسي و نظامي دورترين نقاط جهان آن روز يعني مصر و يونان دست داشت و از اين رو او را دراز دست يعني توانا و مسلّط خوانده اند.

اردشير دراز دست درآغاز چندي با برادران و ديگر مدّعيان به نبرد پرداخت و ايشان را مطيع و رام كرد. امّا پس از آن تا پايان دوران چهل ساله سلطنتش به جنگ نپرداخت و از گسترش نفوذ خود در سرزمين هاي يونان چشم پوشيد. با اين همه وي سرداران و فرماندهان لايقي داشت‌كه پيوسته بر قدرت و نفوذ شاهنشاهي پارس مي‌افزودند. يكي از قدرت‌نمايي‌هاي مهمّ ايشان درآغاز سلطنت اردشير دراز دست، با سركوبي شورش مصر، به ظهور رسيد.

درآن زمان پريكلِس، يكي‌از مردان شايسته آتِن، دوراني‌باشكوه را بنيان نهاده بود. وي براي جلوگيري از تجاوز اِسپارت و آزاد ساختن جزاير يوناني از تسلّط و نفوذ نيروهاي پارس، اتّحاديه دِلوس (Delos) را ترتيب داد و همين امر بر اقتدارش افزود. اعضاي اتّحاديه دِلوس خواهان دست‌يابي به گندم مصر بودند و از همين رو مصريان را برضدّ امپراتوري ايران تحريک مي كردند. جنگ هاي سرداران اردشير دراز دست براي سركوبي شورش مصر چندين سال به درازا كشيد. دراين مدّت، جنگ و گريز پراكنده بين ناوگان دريايي پارس و كشتي هاي يوناني ادامه داشت. عاقبت با شكست سخت مصري ها از سپاهيان ايران، پريكلِس و اعضاء اتّحاديه دِلوس نيز به رفع اختلاف با ايران پرداختند و نمايندگاني از آتِن و جزيره آرگوس به شوش فرستادند. در پايان گفتگو ها، آتِن حاكميّت شاهنشاه ايران را بر جزيره قِبرس، كه پايگاه نظامي مهمّي بود، پذيرفت و تعهّد كردكه‌ازدخالت‌در امورمصروليبي خودداري‌كند. اردشيردرازدست نيز موافقت كرد كه از جزاير اروپايي

و سرزمين‌هاي اتّحاديه دِلوس باج و خراج نگيرد و اداره آن ها مطابق خواست و سنّت هاي ساكنان آن نواحي باشد. از آن پس بسياري از نواحي يوناني نشين اگرچه عملاً دست نشانده شاهنشاه پارس بود، به ظاهر استقلال يافت. اين توافق اگرچه كشمكش‌هاي بين دو طرف را به كلّي از ميان نبرد، امّا به نوعي ثبات در اداره جزاير يوناني و سرزمين هاي شمال افريقا، كه تابع شاهنشاهي پارس بودند، انجاميد.

در زمان اردشير دراز دست، شوش، پايتخت شاهنشاهان هَخامَنِشي، مركز پناهندگان بود. تِميستوكل سردار معروف آتِني و فرمانده نيروي دريايي يونان، كه خشايارشا و ناوگان او را در تنگه سالامين شكست داده بود، به اتّهام آزمندي به محاكمه خوانده شد. وي به ايران گريخت و به اردشير دراز دست پناه برد. شاهنشاه ايران او را پذيرفت و پس ازچندي او را به حكومت شهري درآسياي ميانه گماشت. تِميستوكل تا پايان زندگي دور از يونان ماند و گاه به رايزني شاه ايران فراخوانده مي شد. هم زمان با وي پادشاه تبعيد شده اِسپارت نيز به عنوان پناهنده در شوش مي‌زيست.

اردشير درازدست با هِرودُت و گِزنوفون، از تاريخ نگاران مشهور يونان، هم دوران بود. اين دو كه درسرزمين هاي دست نشانده پارس به دنيا آمده بودند تابعيّت ايراني داشتند و به همين‌جهت مي‌توانستندبه آساني به سرزمين هايي چون مصر و بابِل و شوش رفت و آمد كنند و در باره آداب و عادات و معتقدات و مراسم ايراني اخبار و داستان‌هاي بسيار به دست آورند. به‌نظر مي‌رسد كه اين دو مورّخ، به سبب زندگي طولاني درآتِن وخوگرفتن با طرز حكومت در آن سرزمين، نظام پادشاهي را نمي‌پسنديدند و به همين‌جهت در نوشته هاي خود از شاهان‌ايران به نيكي يادنكرده اند. ديموكريتوس (ذيمِقراطيس) دانشمند يوناني نيز كه همزمان باسقراط مي زيست، چند سال را در مصر و بابِل و پارس گذراند ودر باره دانش‌هاي متداول آن زمان از كاهِنان مصري و روحانيان بابِلي و مُغ هاي ايراني آگاهي هاي به دست آورد. گمان مي‌رودهمين آگاهي ها زمينه نظريه وي درباره تشكيل هستي از اجزاء جدا نشدني شده باشد.

اردشير درازدست را شاهي دادگستر و جوانمرد توصيف كرده و او را سرآمد شاهان پارس خوانده اند. بازگشت دادن بقاياي اسيران يهودي از بابِل به بيت‌المقدّس و اقداماتي كه براي رفع اختلاف بين يهوديان انجام داد نشاني ديگر از بزرگواري و نرم‌خوئي اوست. گفته‌اند وي سال هاي پاياني عمر خودرا بيشتر در بابِل و بين خدمتكاران و زنان بي‌شمار مي‌گذرانيد و نسبت به امور مملكتي چندان توجهي نداشت.

داريوش سوّم (330-336پ.م)

داريوش سوّم آخرين شاهنشاه هَخامَنِشي است. او، كه سلطنتش بيشتر ازشش‌سال به درازا نكشيد، در برابر حمله اسكندر مقدوني به ايران دليرانه پايداري كرد امّا عاقبت درنزديكي دامغان به دست يكي از سرداران خود كشته شد. اسكندر كه دلاوري داريوش را مي‌ستود، فرمان داد جسد او را با بزرگ داشت فراوان به پازارگاد برند و به دخمه شاهان بسپارند.

داريوش سوّم، از شاه زادگان هَخامَنِشي، در زمان شاپور دوّم به پاداش رشادت درجنگ والي ارمنستان شده بود. حدس زده اند که باگواس (Bagoas)، خواجه مصري دربار اردشير سوّم، پس از کُشتن شاه و تني چند از فرزندانش، داريوش سوّم را که دور از پايتخت بود به شاهي برگزيد تا خود بتواند زمام امور را يکسره در دست گيرد. امّا داريوش که دلير و آگاه بود، پيش‌دستي کرد و دستور داد باگواس جام زهري را که براي کشتن او فراهم آورده بود خود بياشامد.

داريوش درآغاز پادشاهي، هنگامي که هنوز فيليپ مقدوني پدر اسکندر کُشته نشده بود، قصد داشت به مقدونيه لشکر کشد و مانع پيش رفت هاي او شود. امّا با شنيدن خبرکشته شدن او خيالش آسوده شد. چندي بعد خبر فتوحات اسکندر در يونان او را وا داشت که برادر يکي از سرداران اهل جزيره رودسْ را که در مصر به اردشير سوّم خدمت بسيار کرده بود به سرداري سپاه خود برگزيند. پيش‌روي هاي اسکندر با مرگ اين سردار لايق مصادف شد و داريوش سوّم را واداشت که خود فرماندهي سپاه ايران را به عهده بگيرد. تجمّل و تشريفات و زيادي نفرات و آراستگي ابزار جنگ و گردونه هاي سپاه ايران را مورّخان چنان توصيف کرده اند که نشان مي‌دهد سبک باري و ورزيدگي سپاهيان اسکندر چه نقش مهمّي در پيروزي ايشان برايرانيان داشته است.

درجنگ ايسوس، درکنار خليج اِسکَندَرون دو سپاه روبرو شدند. اسکندرپس از سخن‌راني آتشيني خطاب به سپاهيان خود به سوي گردونه شاه تاخت. ايرانيان دليرانه مقاومت کردند امّا، با رميدن اسب هاي گردونه شاه، سربازان اطراف او رو به فرار نهادند و داريوش نيز سوار براسب از معرکه گريخت. مادر، زن، دختر و پسر شش ساله داريوش اسير اسکندرشدند و بارگاه پُرتجمل شاهنشاه وخزايني‌که بر سيصد شتر بار بود به دست او افتاد.

در پي اين شکست، داريوش در سه نامه به اسکندر از او خواست به ازاي دريافت غرامت و در اختيار گرفتن سرزمين هاي آن سوي رودخانه هاليس (قِزل ايرماق) و ازدواج با دختر او، از در صلح درآيد. امّا اسکندر که خودرا پيروز مي‌ديد نپذيرفت. داريوش سوّم ناگزير با اصلاحاتي که در سپاه انجام داد بار ديگر در بين‌النهرين در محلي به نام گوگَمَل با اسکندر روبرو گرديد. دراين جنگ داريوش توانست ابتدا سواران خودرا بر سپاه مقدونيه پيروز گرداند. امّا،سَکايي‌هاي سپاه وي که به غارت باروبنه مقدوني ها پرداخته بودند باعث اختلال شدند و بار ديگر داريوش ناچار روي به گريز نهاد و از راه ارمنستان به سرزمين ماد رفت. داريوش قصد داشت با گذر از دربندهاي خَزَر در مشرق ايران سپاهي براي روبرو شدن با اسکندرفراهم آورد. امّا درنزديکي دامغان به دست سه تن از سرداران خود اسير و کشته شد.

تاريخ نگاران، داريوش سوّم را شاهنشاهي نيک منش دانسته اند که مي‌خواست اوضاع ايران را، که به سبب فساد و تجمّل‌پرستي درباريان رو به خرابي نهاده بود، سرو سامان دهد. امّا حمله اسکندر فرصت را از او گرفت. او، اگرچه تدبير و سياست شاهان و جنگ آوران بزرگ ايران را نداشت امّا تا پايان زندگي از مقاومت در برابر دشمنان دست نکشيد.

سلوکی ها

(306-129پ م.)

اسکندر پس از دست یابی به پایتخت هخامنشیان و به آتش کشیدن تخت جمشید راه خود را به سوی شرق ادامه داد و تا مرزفرمانروائی امپراتور هند، چاندراگوپتا پیش رفت. اما درجنگ عدهء زیادی از سربازان خود را از دست داد و ناچاربه بابل بازگشت و درتابستان سال323پ م. درهمانجا درگذشت. جوانی و سرعت پیشروی سپاه به او مجال ترتیب دادن سازمانی برای حکومت در سرزمین هائی چنین گسترده راندا ده بود. پس از مرگ او فرماندهان سپاه هریک ادارهء قسمتی از متصرفات وی ازمقدونیه و مصرو شمال افریقا تا سوریه و آسیای صغیر و ایران تا مرزهای امپراتوری گوپتا درهند را به دست گرفتند و همواره بین خود به درگیری و جنگ مشغول بودند. یکی از این فرماندهان به نام سلوکوس اول نیکاترکه بین اشراف پارس حامیانی پیداکرده بود، پس از چند سال درگیری با دیگر مدعیان عاقبت درسال 306پ م. خود را شاه بابل خواند وتوانست نواحی شرقی متصرفات اسکندر ازبابل تا زرنگ(سیستان) و باکتریا(بلخ)را دراختیار بگیرد و درجنگ های پی درپی به متصرفات خود درآسیای صغیر و سوریه بیفزاید. فرمانروائی سولوکوس و فرزندانش حدود هشتاد سال ادامه یافت. اگرچه بیشتراین مدت به درگیری های پی درپی با دیگر مدعیان مقدونی گذشت ؛ اما مهم ترین قدرتی که از سوی شرق به تدریج در برابر ایشان سربلند کرد، قوم پارت بود.

جانشین سلوکوس اول نیکاتر، انتیگوس ازمادری ایرانی از اشراف پارس بود. او و دیگر سلوکی ها به ساختن و آبادکردن شهرها اهمیت زیاد می دادند و سعی داشتند تمدن و فرهنگ یونانی را گسترش دهند و درعین حال خود مانند اسکندر به آداب و رسوم و جامه و روش هائی از ادارهء شهرها و امثال آن درآمدند. ازدواج با دختران اشراف ایرانی و ساختن آمفی تیأترو میدان و تأسیسات ورزشی و امثال آن درشهرها به این منظور صورت می گرفت. زبان رسمی حکومت یونانی بود و مردم شهری و افراد برگزیدهء طبقات بالای اجتماعی نیزبه زبان یونانی آشنائی کامل داشتند. اما مردم روستاها و طبقات پائین زبان و فرهنگ ایرانی خود را حفظ کرده بودند. ادارهء شهرهای ایران دردورهء سلوکی ها درواقع به دست شهربانان ایرانی دوستدار مقدونی ها بود.به دلیل این همکاری در آغاز سلوکی ها به قدرت گرفتن پارت ها اهمیت نمی دادند. اما اختلاف فرهنگی و اصراری که مقدونی ها درتسلط سیاسی و اجتماعی بر سرزمین های به دست آورده داشتند و مقاومت ایرانیان درپذیرش آن به تدریج شکل می گرفت. قوم پارت در سرزمین های شرقی به گسترش نفوذ خودمی پرداختندوهمین پیشروی ها عاقبت سرنگونی سلوکی ها را درپی داشت.

درسال 140پ م. دیمتریوس هفتم درصدد جلوگیری از پیشرفت پارت ها برآمد. اما درجنگی بیرون شهر اکباتان (همدان) خود کشته شد و سپاهیانش از هم گسیختند. پارت ها پایتخت سلوکی را متصرف نشدند ، اما دربخش شرقی رود فرات پادگان برزگ نظامی خود را ترتیب دادند که بعد ها پایتخت اشکانیان و ساسانیان بود. این پایان دوران فرمانروائی جانشینان اسکندر بر بخش هائی ازایران همچنین تسلط فرهنگ یونانی برجامعهء ایرانی بود.

پس از دیمتریوس هفتم ، جانشین او انتیوخوس هفتم چندسالی درنواحی سوریه حکومت داشت و درسال 129پ م. به دست رومی ها ازمیان رفت

اشكانيان

(250پ. م224-م)

اشكانيان سلسله پادشاهي مقتدري بود كه از ميان قوم پارت ساكن پَرثَوَه يا پَهله يا خراسان امروزي برخاست. پارت ها از اقوام آريايي، كه در شرق درياچه خَزَر ساكن بودند، جدا شدند و در خراسان مسكن گزيدند. سرزمين آن ها از مغرب به دامغان و سواحل جنوب شرقي درياي خَزَر، از شمال به تركستان، از شرق به رود تَجِن و از جنوب به كوير نمک و سيستان محدود مي‌شد. درسال 250پ.م آرَشک از سركردگان‌پارت باشورش برپادشاه سِلوكي اعلام استقلال كرد. پس‌از او جانشينانش درطي صدسال دولت يوناني بَلخْ را در مشرق و دولت يوناني سِلوكي را در مغرب مغلوب نمودند.

اواسط دوران اشكاني روزگار عظمت آن هاست. دراين دوران پادشاهان اشكاني با حكومت مقتدر روم و مهاجمان نيمه متمدّن آريايي درشرق درمبارزه بودند. حكومت اشكاني470سال دوام يافت و مرزهاي كشور در دوره عظمت آن از مغرب به رود فُرات، از مشرق به پنجاب و سِند، ازجنوب به خليج فارس و درياي عُمّان و اقيانوس هند و از شمال به كوه هاي هيماليا و رود سيحون و درياي خَزَر و كوه هاي قفقاز مي رسيد. شكوه شاهنشاهي اشكاني را در دوران پادشاهي آشک ششم، مهرداد اوّل (136-174پ. م.) دانسته اند. وي بخش بزرگي از كشور باختر(بَلخ) را به سرزمين هاي خود افزود و پس از آن تا پَنجاب پيش رفت. سپس درمغرب پادشاه سِلوكي را در جنگ شكست داد امّا با او به مدارا رفتار كرد و دخترش را به ازدواج وي درآورد.

ازديگر پادشاهان بزرگ اشكاني مهرداد دوّم است كه با چينيان پيمان بازرگاني و حقّ عبور كالا بست. در زمان او ايران و روم براي نخستين بار با يكديگر رو به رو شدند. اختلاف دو دولت بر سر حكومت بر ارمنستان بود. مهرداد پس از آن كه سَكاها را در مشرق به سختي شكست داد به ارمنستان لشكر كشيد و درآن جا پادشاه دست نشانده روم را خلع و تيگران را از طرف خود به پادشاهي منصوب كرد. حدود شاهنشاهي مهرداد دوّم از سوي مشرق تا كوه هاي هيماليا رسيد. وي نخستين پادشاه اشكاني است كه خود را شاهنشاه ناميد. مهرداد دوّم پادشاهي بسيار مقتدر و در اداره امور مملكت دانا و كار آمد بود. سازمان اداري شاهنشاهي‌وسيع‌اوراازجهت‌نظم وكارآيي باتشكيلات‌حكومتي‌داريوش‌بزرگ برابردانسته‌اند.

آخرين پادشاه اشكاني، آردَوان پنجم، درجنگ با اردشير بابَكان كشته شد. در زمان آردَوان پنجم، كاراكالاّ، امپراتور خون خوار روم، براي تسخير ايران حيله اي انديشيد. وي به بهانه اتّحاد بين روم و

پارت، دختر شاه را خواستگاري كرد. امّا وقتي آرِدَوان با سردارانش به استقبال او رفت روميان مسلّح همه را قتل عام كردند. تنها آرِدَوان از مهلكه گريخت. كاراكالاّ رادر كُشتار مردمان و غارت شهرها و سوختن روستاهاي ايران در تاريخ كم نظير شمرده اند. وي عاقبت به دست يكي از سربازان خود كُشته شد. پس از او، حكومت روم به ناچار از آرِدَوان پنجم عذرخواهي كرد و با تقاضاي صلح اسيران پارتي را همراه با غنايمي كه كاراكالاّ از ايران برده بود باز گرداند و افزون بر اين پنجاه ميليون دينار رومي نيز به عنوان غرامت به دولت اشكاني پرداخت.

پادشاهان اشكاني پادشاهاني مقتدر و جنگ جو و در عين حال معتقد به اصول اخلاقي و انساني بودند وبااقوام شكست خورده به رأفت بسيار رفتار مي‌كردند. مذاهب و معتقدات كسان را محترم مي‌داشتند و شاهان مغلوب را با شرايطي دوباره مصدر كار مي‌كردند. آنان همواره با دو مجلس مشورت مي‌كردند، يكي‌مركّب ازاعضاي خاندان سلطنت و ديگري متشكّل از سران سالخورده روحاني و غيرروحاني. اساس سلطنت در اين دوره بر ملوك‌الطوايفي و ولايت هاي خودمختار بود كه همه ساله به شاهنشاه باج مي‌پرداختند و هنگام جنگ با سپاه و سرباز او را ياري مي‌دادند. پارت ها درفنون نظامي روشي خاص داشتند به اين ترتيب كه غالباً حالت تدافعي‌مي‌گرفتند، عقب مي‌نشستند و با كشاندن دشمن به درون كشور براو غالب مي‌شدند.

اقتصادايران دراين دوره رونقي خاص داشت. پيش رفت بسيار دركشاورزي، صنعت و تجارت و راه هاي حفاظت شده براي عبور كاروان‌ها ازچين به روم، كه جاده ابريشم ناميده مي‌شد، همه نشان از وجود تشكيلات دولتي منظّم وكارآ در اين دوره است. پايتخت اشكانيان ابتدا شهر نَساء (نزديک عشق آباد درتركمنستان) بود و بعد از آن كه مرز ايران به رود فُرات رسيد شهر تيسفون درجانب چپ دِجله پايتخت آنان گرديد.

اشكانيان‌مِهرپرست‌بودند و مردمان را به صلح همگاني فرامي‌خواندند. از آداب آن ها گرامي داشت گاو، غسل تعميد و خوردن نان و آب و شراب در مراسم ديني بود. رسم برادري مِهرپرستان و احترام به مربّيان كه پدر خوانده مي شدند از اين زمان به اروپا رفت. بسياري از روميان پيش از گرويدن به دين مسيح مِهر پرست (ميترائيست) بودند. با آنكه اشكانيان ابتدا تحت تأثير فرهنگ يوناني قرار داشتند امّا موفّق شدند ملّيت و فرهنگ ايراني را دوباره زنده كنند. در اواسط دوران اشكاني، بَلاش اول دين زَرتُشتي و آداب و رسم ايراني را بنا به روايات موبدان زَرتُشتي ترويج كرد. در زمان او خط از يوناني به پهلوي بازگشت و درهمين زمان اوستا، كه دست‌خوش آتش سوزي شده بود دوباره گردآوري گرديد.

دربارهء تاریخ دورهء اشکانی اسناد زیادی برجای نمانده است. شاهنامه ، کتاب افسانه ها و تاریخ ایران پیش از اسلام به نبود آگاهی های بسیار دربارهء آنان اشاره دارد.بعضی مورخان بر آنند که ساسانیان مدارک تاریخی آنان را از میان برده اند. با این همه در نوشته های یونانی و رومی و تا اندازه ای چینی، همچنین از خلال سنگ نوشته ها و نقش برجسته های بازمانده از دوران ایشان و سکه ها و ساختمان شهرها و قصرها روز به روز اطلاعات بیشتری به دست می آید. پژوهشگران حماسهء ملی ایران بر آنند که بسیاری از پهلوانان و شخصیت های برجستهء

اساطیری شاهنامه سیمای بزرگان اشکانی و دلاوران پارتی را پیش رو می گذارد. افزون برآن بسیاری آثار ادبی که از پیش از اسلام به دوره های بعد رسیده با پژوهش های امروزی به دوران اشکانیان بستگی پیدا می کند.

درتاریخ اشکانیان بیش از چهل پادشاه شناخته است. از بین ایشان مهرداد اول و دوم و فرهادچهارم از شهرت خاص برخوردارند.

مهرداد اول (171-138پ.م.)

شکوه پادشاهی اشکاني را در دوران آشک ششم، مهرداد اوّل دانسته اند. وي باعقب راندن سلوکی ها تا بابل پیش رفت ، بخش بزرگي از باختر(بَلخ) را به سرزمین هاي خود افزود و پس از آن تا پَنجاب پیش رفت. سپس درمغرب پادشاه سِلوکي را در جنگ شکست داد امّا با او به مدارا رفتار کرد و دخترش را به ازدواج وي درآورد. بدین ترتیب وی پس از پیشروی های اسکندر تا سند توانست مرز ایران را از سوی مغرب تا پشت رود فرات برساند و چیرگی فرهنگی یونانی را از میان ببرد.

درزمان او نخستین جهانگردان چینی در نواحی بلخ و سغد با پارت ها آشنا شدند و از آنان به عنوان مردمی با فرهنگ پیشرفته یاد نمودند. از آن پس مهرداد اول و چانشینان او با امپراتوری چین روابط نزدیک تجاری و فرهنگی داشتند وبین دولت های آنان سفیرانی رد و بدل می شد.

مهرداد دوم(123-88پ.م.)

ازدیگر پادشاهان بزرگ اشکاني مهرداد دوّم پسر اردوان اول است. وی درآغازفرمانروائی خود در جنگ با سکاها پیروزی بزرگ به دست آورد و توانست قبایل مهاجم را تا پشت رود جیهون عقب راند. در زمان او ایران و روم براي نخستین بار با یکدیگر رو به رو شدند. اختلاف دو دولت بر سر حکومت ارمنستان بود . مهرداد پس از آن که سَکاها را در مشرق به سختي شکست داد به ارمنستان لشکر کشید و درآن جا پادشاه دست نشانده روم را خلع و تیگران را از طرف خود به پادشاهي منصوب کرد. دراین زمان ایران زیر فرمانروائی اشکانیان به بالاترین درجه وسعت و شوکت رسیده و مرزهای آن از رود فرات تا کوه های هیمالیا گسترده شده بود. مهرداد دوّم پادشاهي بسیار مقتدر و در اداره امور مملکت دانا و کار آمد بود. سازمان اداري شاهنشاهيوسیع او را از جهت نظم و کارآیي باتشکیلات حکومتي داریوشبزرگ برابردانستهاند. بر اثر این پیروزی ها او نخستین فرد از اشکانیان بود که خود را شاهنشاه نامید و پس از او همه پادشاهان اشکانی شاهنشاه خوانده شدند.

درسال 115پیش از میلاد سفیری از سوی امپراتور چین به دربار مهرداد دوم آمد و پیمان تجارتی مهمی با ایران بست. پیش از آن یکی از جهانگردان چینی پارت ها را مردمی با فرهنگ و قابل اعتماد معرفی کرده بود که درصحنهء تجارت جهان آن روز سهم بزرگی دارند. قرار داد تجارتی ایران و چین اعتبار گذشتهء هخامنشیان را

در عرصهء بین الملل آن روزگار بازگرداند. از آن پس رومی ها ناچاربودند در روابط خود با اشکانیان به مذاکره بپردازند.

دورهء شاهنشاهی مهرداد دوم را افزون بر گسترش پهنهء قدرت اشکانیان، به دلیل زنده کردن سیاست های ایران گرایانه در برابر دوستادری فرهنگ یونانی و پایه گذاری فرهنگ خاص ایرانی-اشکانی از مهم ترین دوره های تاریخ ایران شمرده اند.

فرهادچهارم(38-2پ.م.)

فرهاد چهارم پسر ارد دوم اشکانی است. اوچندی پس از جنگ مهمی که سورن در آن سپاه کراسوس، ثروتمند ترین مرد سیاسی روم را درهم شکسته بود، به پادشاهی رسید. وی که پس از جنگی داخلی برضد نیرداد پیروز شده بود، درنخستین اقدام جنگی خارجی خود سپاه روم به فرماندهی مارک آنتونی را از ایران بیرون راند. اما موافقت کرد غنائم جنگی و پرچم و علائم نظامی رومی و اسیران سپاه کراسوس را به روم باز گرداند.

اردوان پنجم(216-224م.)

آخرين پادشاه اشكاني، اَردَوان پنجم، درجنگ با اردشير بابَكان كشته شد. در زمان اَردَوان پنجم، كاراكالاّ، امپراتور خون خوار روم، براي تسخير ايران حيله اي انديشيد. وي به بهانه اتّحاد بين روم و پارت، دختر شاه را خواستگاري كرد. امّا وقتي اَردَوان با سردارانش به استقبال او رفت روميان مسلّح همه را قتل عام كردند. تنها اَردَوان از مهلكه گريخت. كاراكالاّ رادر كُشتار مردمان و غارت شهرها و سوختن روستاهاي ايران در تاريخ كم نظير شمرده اند. وي عاقبت به دست يكي از سربازان خود كُشته شد. پس از او، حكومت روم به ناچار از اَردَوان پنجم عذرخواهي كرد و با تقاضاي صلح، اسيران پارتي را همراه با غنايمي كه كاراكالاّ از ايران برده بود باز گرداند و افزون بر اين پنجاه ميليون دينار رومي نيز به عنوان غرامت به دولت اشكاني پرداخت.

ضعف و فروپاشی اشکانیان را براثر جنگ های فرسایشی رومی ها بر سر به دست آوردن ارمنستان دانسته اند. پیش از اردوان پنجم ، تراژان رومی توانسته بود این سرزمین را تصرف کند و تا تیسفون پیش برود. این عوامل همراه با قدرت گرفتن ساسانیان موجب بروز درگیری هائی می شد که در یکی از آن ها اردوان در جنگ با اردشیر بابکان براثر حادثه ای کشته شد و بامرگ او دودمان اشکانی برافتاد.

ساسانیان(224-636م)

تشکیل شاهنشاهي ساساني در آغاز قرن سوّم میلادي بار دیگر مجد وعظمت گذشته ایران را زنده کرد. ساسان مردي از دودمان بزرگان پارس بود و درشهر استخر ریاست مذهبي معبد آناهیتا را بر عهده داشت. پسر او، بابَک، پس از ازدواج با دختر فرمان رواي شهر به قدرت رسید و به زودي خودحکومت را به دست گرفت. فرزند بابَک، اردشیر که جواني دلیر و فرمان‌دهي باتدبیر بود، به یاري بخت، در اندک زمان بر کرمان و نواحي اطراف فارس مسلّط شد و درجنگ سختي که بین او و آردَوان پنجم درهرمزگان درگرفت، سلسله اشکاني را برانداخت و پیروزمندانه وارد تیسفون شد و بابِل را به اطاعت خود در آورد.

ساسانیان بیش از چهار صد سال با شوکت و قدرت تمام شاهنشاهي کردند. ایشان خود را جانشین هَخامَنِشیان مي‌دانستند و در عمل نیز مانند آنان حکومتي مرکزي ترتیب دادند که در آن، برخلاف دوران اشکاني، پادشاهان محلّي قدرت و نفوذ چنداني نداشتند و همگي از شاهنشاه ساساني اطاعت مي‌کردند. شاهنشاهي ایشان بر دو پایه قدرت مذهبي و مرکزیت استوار بود و بیش از نیمي از جهان متمدّن آن روزگار را زیر نگین داشت. نیمِدیگر از آنِ امپراتوري روم بود.

ساسانیان در سراسر دوران شاهنشاهي‌خودگرفتارجنگ‌و کشمکش‌هاي دائم بودند. سه جبهه اصلي جنگ هاي خارجي ایشان، یکي در مشرق و شمال شرق با کوشانیان و هیاطله یا هِبتالیان بود که مردمي متمدّن بودند ودر سرزمین هاي شرقي افغانستان و آن سوي رود سِند و تُخارستان ونواحي سُغد و بَدَخشان و بَلخْ حکومت مي‌کردند. کوشانیان در زمان شاهپور اوّل از میان رفتند و از آن پس شاهنشاهان ساساني، استاندارانی به نام کوشان‌شاه به سرزمین آنان مي‌فرستادند. هِبتالیان تا زمان خسرو انوشروان قدرت داشتند، و به گماني، مدّتي شاهنشاهان‌ساساني باج گزار ایشان بودند. سرانجام دولت آنان در زمان خسرو انوشروان برافتاد و سرزمینشان بین ایران و ترکان تقسیم شد. جبهه دیگر جنگ هاي شاهنشاهان ساساني درشمال ایران، چه در شرق و چه در غرب، با اقوام وحشي بیابان گرد بود که بر اثر ازدیاد روزافزون جمعیّت و درجستجوي چراگاه‌هاي خرّم پیوسته به ایران مي تاختند. هجوم این اقوام همیشه با غارت و کُشتار همراه بود. جبهه سوّم جنگ هاي خارجي ساسانیان با امپراتوري روم بود که به بهانه حمایت از ارمنستان تا پایان دوره ساسانیان پیوسته به جنگ‌هاي بزرگ و فرساینده با ایران مي‌پرداختند. این جنگ ها ابتدا به بهانه حمایت از شاه‌زادگان اشکاني بود که حکومت ارمنستان را داشتند. پس از آن که امپراتوري روم شرقي در زمان کُنستانتین کبیر مسیحیت را دین رسمي خود اعلام کرد بسیاري از مردم ارمنستان به مسیحیت گرویدند و این جنگ ها رنگ حمایت از مسیحیان را به خود گرفت.

افزون بر جنگ هاي خارجي، شاهنشاهي ساساني در داخل نیز پیوسته درگیر اختلاف و مبارزه با پادشاهان محلّي بود که در دوران ملوک‌الطوایفي اشکانیان قدرت بسیار یافته بودند و با دولت مرکزي رقابت مي‌کردند. این اختلافات داخلي که گاه به اِعمال زور و رقابت هاي شدید مي‌کشید،

همراه با دشواري هاي سازمان اداري و اجتماعي ساسانيان كه بر پايه برتري طبقاتياستوار بود، عاقبت به ظهور مَزدَک و گسترش عقايد مذهبي و اجتماعي او انجاميد كه به سرعت ميان مردم به خصوص روستائيان و كشاورزان و پيشه وران روج يافت. عقايد مَزدَک كه رنگ مذهبي داشت پايه هاي جامعه ساساني را متزلزل كرد و نفوذ آن تا دربار و شخص شاه رسيد و موجب واكنش شديد اشراف و موبدان بزرگ زَرتُشتي شد. به دنبال رواج اين عقايد كشمكش هاي خونين در شهرها و روستاها رخ داد و زمينه تحوّل اجتماعي را براي حمله اعراب و پذيرش اسلام از سوي ايرانيان آماده ساخت.

ساسانيان با همه نبردها و كشمكش‌ها در جبهه هاي خارجي و داخلي، موفّق به ايجاد يک شاهنشاهي مقتدر و با شكوه شدند. آباداني و پيش رفت صنعت و هنر در عهد آنان قابل ملاحظه بود. پارچه بافي، فلزكاري، شيشه سازي، شبكه‌هاي عظيم آب‌ياري كه به دقّت و براساس محاسبات دقيق ساخته و نگه داري شده بود، همه نشان از پيشرفت سطح دانش و صنعت در اين دوران داشت. فرهنگ و دانش، گرچه در دسترس همگان نبود، امّا در ميان درباريان و نزد اشراف و روحانيان جايگاهي بزرگ يافته بود. ترجمه آثار دانشمندان و متفكّران بزرگ كشورهاي ديگر، دعوت از فلاسفه، پزشكان، منجّمان و دانشمندان سرزمين هاي دور دست و بحث در باره عقايد آنان و اطّلاع از تمدّن و فرهنگ كشورهاي همسايه از آغاز شاهنشاهي ساساني رونقي به سزا داشت. پيدايش دو متفكّر و پيامبر ايراني، ماني و مزدک، يكي در آغاز و ديگري در اواخر دوران ساسانيان، نيز هم نمودار تضادهاي شديد اجتماعي ميان طبقات ثروتمند و تهي دست بود و هم نشان دهنده اين حقيقت كه سرزمين ايران در اين دوران خاستگاه مردمي دانا و حكيماني آگاه بود. آراء و انديشه هاي اين دو نه تنها در فرهنگ ايران بلكه تا زمان هاي دراز، حدود هزارسال پس از آن، درچين و اروپا نفوذي فراوان داشت.

جنگ هاي خونين و ثروت بر بادده با دشمنان خارجي، تفرقه هاي دروني، اقتدار فزون از حدّ مغان و موبدان و فشار بر طبقات فرودست در جامعه بسته ساساني، سرانجام مقدّمات فروپاشي اين شاهنشاهي با شكوه را فراهم آورد. اعراب پا برهنه و فقير امّا تازه نفس و مؤمن، كه قرن ها سوداي بهشت ايران و سرزمين هاي همسايه را در سر داشتند، با يک پارچگي و اتّكاي به اسلام به ايران حمله آوردند و به گونه اي نامنتظره شاهنشاهي ساساني را كه هنوز شكوه بيش از حد دربارخسرو پرويز را به چشم مي‌ديد يک سره نابود كردند.

اردشير بابَكان (241-226م)

ساسانموبَدي ازنُجباي‌پارس‌بود كه بر آتشكده آناهيتا در شهر استخر فارس رياست مي‌كرد. پسر و نوه او بابَک و اردشير به تدريج قدرت يافتند و شهر نَساء را كه پايتخت زَرَنگيان بود تصرّف كردند. اردشير پس از سال ها مبارزه و كسب قدرت، عاقبت درجنگ سختي كه بين او و اردَوان پنجم شاهنشاه اشكاني درگرفت پيروز شد و به اين ترتيب سلسله اشكاني برافتاد. اردشيربه تيسفون آمد و درسال 224 ميلادي سلسله ساسانيان را پايه گذاري كرد.

اردشیراز همان آغاز کار با مخالفان بسیار روبه‌رو بود. از جمله پادشاه کوشان درمشرق و پادشاه دست نشانده اشکانیان در ارمنستان و امپراتوري روم براي از بین بردن وي همدست شدند و با سه لشگر بزرگ به ایران حمله آوردند. اردشیر به زیرکي نخست سپاهي را که به خوزستان حمله آورده بود تارو مار کرد و به این طریق رابطه دشمنان را از هم گسست. پس ازآن به‌تدریج‌خاک‌ارمنستان‌رابه قلمرو خود پیوست و با عزل پادشاهان محلي وبرانداختن نظام‌ملوک الطوایفي، که از دوران اشکاني برجاي مانده بود، به ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزي موفّق شد.

اردشیر پس از استقرار شاهنشاهي خود به تشکیل یک نیروي نظامي منظّم و یک پارچه پرداخت. پیش از آن پادشاهان محلّي تنها به هنگام جنگ به بسیج روستائیان و دیگر ساکنان قلمرو خویش دست مي زدند. امّا اردشیر نیروي نظامي شاهنشاهي خودرا به ترتیبي که در زمان هَخامَنِشیان مرسوم بود سرو سامان داد و به ایجاد سپاه جاویدان که فداییان شاه بودند پرداخت . اردشیر بابَکان شهرهاي بسیار بنا کرد. شهر گور درمحلّ فیروزآباد کنوني درفارس، به‌اردشیر، کنار دِجله و ریواردشیر، نزدیک بوشهر، از جمله شهرهایي هستند که به فرمان وي ساخته شدند. ري شهرکنوني،نزدیک بوشهر،بر بقایاي ریواردشیر بنا شده است.

اردشیر کمي پیش از مرگ با تسلیم تاج و تخت به پسر خود شاپور اوّل ازسلطنت کناره گرفت. وسعت قلمرو وي ازفُرات تا مَرو، هَرات و سیستان بود. درجنگ با رومیان نیز پس از چند شکست عاقبت دو شهر مستحکم و نظامي مهمّ نصیبین و حَرّان را در بین النهرین گشود. اردشیر بابکان، که خود موبَد زاده بود، دین زَرتُشتي را آیین رسمي کرد و اعتقاد به ادیان دیگر را ممنوع ساخت. تَنسَر وزیر وي اوستاي پراکنده را گرد آورد پس از آن به همّت موبَدان دیگر چون آذربَدِمهرسپَندان و کَرتیر موبَد زمان هرمزد و بهرام اوّل ساساني، بیست و یک نَسک اوستاي قدیم به پهلوي ترجمه شد که آن را زند، یعني تفسیر، نامیدند. سپس شرحي ساده به زبان پهلوي برآن افزودند و آن‌را پازند خواندند.

اردشیر بابَکان در تاریخ ایران از جمله پادشاهان بزرگي است که در باره اش افسانه بسیار آفریده شده. به گماني، شخصیت والاي پهلواني، مذهبي و ملّي کي‌خسرو درحماسه ملّي ایران نیز از زندگي و سرگذشت درخشان اردشیر بابَکان مایه گرفته است.

شاپور اوّل (272-241م)

شاپور اوّل پسر اردشیر بابَکان بود و پس از پدر درسال 241م به حکومت رسید و سال بعد، در مراسم تاج گذاري وي، ماني خطبه اي خواند وکتاب خود شاپورگان را به او تقدیم داشت. نخستین سال هاي سلطنت شاپور به جنگ با اقوام وحشي درگذرگاه هاي قفقاز و برانداختن پادشاهي کوشان درمشرق گذشت. کوشانیان پادشاهاني متمدّن و ثروت مند بودند که راه‌داري بخشي ازجاده ابریشم را به اختیارداشتند. در اواخر دوره اشکانیان، ایشان به سرزمین‌هاي ایران دست اندازي مي‌کردند. شاپور فرستاده هاي خود به آن سرزمین را کوشان‌شاه مي خواند.

درپي اين فتوحات، شاپور،كه لقب نبرده يعني جنگجو و پيروزداشت، ارمنستان را مطيع و شهر الحَضراء را كه در اختيار پادشاهي عرب بود تسخيركرد. اين شهر دژي استوار داشت كه در برابر سپاه ايران سرسختانه ايستاد. امّا سرانجام دختر پادشاه الحَضر كه عاشق شاپور شده بودشبانه دروازه شهر را به روي اوگشود. نوشته اند كه شاپور پس از ازدواج با اين دختر، كه بسيار زيبا بود، به سبب خيانتي كه به پدر خود كرده بود، گيسوانش را به دم اسبي سركش بست و در بيابان رها ساخت.

شاپور اوّل در دوران پادشاهي خود افزون برمطيع كردن همه گردن كشان سرزمين هاي داخل فلات ايران، تا دور دست هاي شام پيش رفت و ارمنستان و بين النهرين و بخشي از متصرّفات روم را به دست آورد. وي درسنگ‌نوشته ها و حجّاري هايي كه پيروزي هاي خود را درآن ها شرح داده، از خود با عنوان شاهنشاه ايران و انيران ياد مي‌كند. اردشير بابَكان تنها به عنوان شاهنشاه ايران بسنده كرده بود. امّا شاپوركلمه انيران، به معني غير ايران، را نيز به مناسبت فتوحات خود درشرق، شمال وغرب‌سرزمين اصلي ايران برآن افزود.

درسال 260 ميلادي، پس از آن كه شاپور بر بخشي بزرگ از شام دست يافته بود، سپاه امپراتور روم به جنگ با او شتافت. شاهپور نقشه دفاع را چنان ريخت كه امپراتور، والريَن، وسپاهيانش درمحاصره افتادند و شكست خوردند. امپراتور روم، همراه با 70 هزار لژيون رومي، را به خوزستان درنواحي گُندي شاپور و شوشتر بردند و آنان را كه اغلب متخصّص معماري و ديگر فنون بودند به ساختن شهرها و پل ها و سدها وجاده ها واداشتند. سد و پل بزرگ شوشترمعروف به شادُروان را، كه هنوز برجاي است، حاصل كار اين اسيران رومي دانسته اند. به فرمان شاپور، تصوير والريَن را كه در برابر او، چون مغلوبي در مقابل غالب، به زانو درآمده بر روي چند صخره در جاهاي گوناگون، از جمله در نقش رستم، كنده كاري كرده اند. شاپور هنگامي كه با غنايم بسيار از شام باز مي گشت و ازفتوحات خود سرمست بود، درصحراي خشك، آماج حمله اُذَينَه، شاه پالمير، قرار گرفت. در اين حمله نه تنها بخشي بزرگ ازغنايم كه حرم شاه نيز به چنگ دشمن افتاد. اُذَينَه چندي بعد به تحريک جانشين والريَن به تيسفون نيزحمله آورد و مدتي آن را در محاصره گرفت. امّا در نظر ايرانيان پيروزي شاهپور بروالريَن فراموش شدني نبود.

ايرانيان ازشاپور به‌نيكي بسيار ياد كرده او را همسان داريوش بزرگ هَخامَنِشي دانسته‌اند. وي درساختن شهرهاو آباداني كشور و پيشرفت دانش بسيار كوشيد. به دستور وي، نوشته‌هاي بسيار از يوناني و هندي به زبان پهلوي ترجمه شد. بيشترين آن‌ها در باره علومي چون پزشكي، ستاره‌شناسي و فلسفه بود. در زمان او جمع آوري و تدوين اوستا، كه از زمان اردشير بابَكان آغاز شده بود، دنبال شد و بخش بزرگي از ديگر آثار مذهبي زَرتُشتي كه هم اكنون برجاي است در زمان او گردآوري گرديد.

شاهپور از ماني نيزحمايت مي كرد و دين او را كه از تركيب اديان زَرتُشتي، بودايي و مسيحي پديد آمده بود و جنبه عمومي و جهاني داشت محترم مي شمرد. گمان مي رود كه وي

مي‌خواست از اين راه اقوام مختلف شرق و غرب را به يكديگر نزديک كند و از نفوذ امپراتوري روم در سرزمين‌هاي غربي به ويژه ارمنستان بكاهد. امّا اين سياست در زمان جانشينان او وارونه شد. به تحريک موبَدان زَرتُشتي و روحانيان مزدايي، درزمان بهرام اوّل ساساني، ماني به اعدام محكوم گرديد.

شاپور ذوالاكتاف (379-310م)

پس ازشاپور اوّل، درمدّتي كمتر ازسي سال، هفت تن از ساسانيان برتخت سلطنت نشستند. جنگ هاي ايران و روم دراين دوران باشكست ايرانيان ودستيابي روميان به امتيازهاي بسيار ادامه داشت. عاقبت بزرگان ايران به جاي آذرِنرسي كه پادشاهي ستمگر و خون ريز بود، جنيني را به شاهنشاهي برگزيدند. به اين ترتيب كه تاج را در خوابگاه شهبانو كه همسر دوّم هرمزد دوّم شاهنشاه پيشين ساساني بود آويختند و به پيش بيني موبَدموبَدان كه جنين پسر است، پيش از زاده شدن كودک، مراسم تاج گذاري باشكوهي برگزار كردند. نوزاد شاپور نام گرفت و تا پايان دوران كودكي با مادرش و به همراهي بزرگان، كشور را اداره كرد. ازهوش و دانايي او دركودكي داستان هاي بسيار آورده اند. يكي آن كه وقتي در تيسفون خفته بود همهمه‌اي شنيد و سبب را پرسيد. گفتند صداي مردم است كه از پلي بر روي دِجله مي‌گذرند و رو درروي هم قرار مي‌گيرند. شاپور دستور داد پلي ديگر بسازند تا آيندگان از يكي و روندگان از ديگري بگذرند.

شاپور در پانزده سالگي به تدريج از قدرت اشراف كاست و به سركوبي كوشانيان كه به سرزمين هاي شرقي ايران دست اندازي مي‌كردند پرداخت. وي نه تنها سرزمين آنان را كه حدود سيستان بود گرفت و به خاک ايران ضميمه كرد، بلكه در ساحل غربي خليج فارس با به آب انداختن كشتي هاي بزرگ اعراب را شكست داد و بحرين را به تصرّف آورد. نوشته‌اند كه وي درجنگ هاي سختي كه با اعراب داشت شانه هاي اسيران راسوراخ مي‌كرد و از اين رو به او ذوالاكتاف(صاحب شانه‌ها) گفته‌اند. امّا برخي بر اين‌عقيده اند كه ذوالاكتاف لقبي است كه اعراب به شاپور داده اند زيرا مردي چهارشانه با قدّي كشيده و اندامي ستبر بود.

شاپور ذوالاكتاف پس از آن كه نواحي شرق ايران را آرام كرد، به غرب روي آورد. وي درصدد بود رومي ها را كه پيش از او بخشي از ايالات غربي را از ايران جدا كرده بودند گوشمالي دهد. جنگ هاي ايران و روم در زمان شاپور دوّم بسيار به درازا كشيد و بارها متوقف ماند و از سرگرفته شد امّا سرانجام شاپور توانست قراردادي به رومي ها تحميل كند كه بر پايه آن روميان سالانه مبلغي گزاف براي نگهداري دربند قفقاز بپردازند و ارمنستان نيز به صورت ايالتي از ايران درآيد كه مرزبان آن از طرف شاهنشاهي ساساني انتخاب شود.

اهميّت‌جنگ‌هاي‌ايران و روم در دوران شاپور دوّم بيشتر از جهت همزماني آن با رسميّت يافتن مسيحيّت در روم شرقي است. مردم ارمنستان كه پيش از اين تاريخ با زور و تهديد از گرايش به مسيحيت منع شده بودند، به اين آئين روي آوردند. از اين راه بين روم و ارمنستان پيوند

نزديكي‌حاصل شدو دربارساساني را نگران‌كرد. كشتارهاي بزرگي كه پس از تصرّف ارمنستان در اين سرزمين در زمان شاپور دوّم رخ داد ناشي از اين نگراني و بدگماني بود.

شاپورذوالاكتاف را از برجسته‌ترين شاهنشاهان ساساني دانسته اندكه آباداني بسيار كرد و در قلمرو خويش شهرهاي بزرگ ساخت. از رفتار او با زنان كشورهاي مغلوب، به ويژه دختران‌تارك‌دنياي عيسوي، در همان زمان كه با مسيحيان ارمنستان به خشونت رفتار مي‌شد، به‌نيكي يادكرده اند.

بهرام گور (438-420م)

بهرام پنجم، كه به خاطر علاقه زياد به شكار و به دام انداختن گورخر به بهرام گور شهرت يافته، پسر يزدگرد اوّل شاهنشاه ساساني است. موبَدان به يزدگرد لقب بزه كار يعني گناهكار داده بودند. زيرا وي به‌خلاف شاپور ذوالاكتاف با مسيحيان رفتاري مهرآميز داشت، دختري يهودي را به همسري گزيد و با مسيحيان چنان به نيكي رفتار كرد كه مسيحيان او را شاه مسيحي مي خواندند.

بهرام ازكودكي درحيره، يكي از سرزمين هاي عربي زير نفوذ شاهنشاهي ايران در مغرب رودخانه فُرات، پرورش يافت. وي پس از مرگ يزدگرد توانست به ياري سپاهيان اميرحيره جانشين پدر شود. اين رويداد به آغاز نفوذ بيگانه و ادامه آن در تصميم‌گيري هاي دربار انجاميد و سرانجام اساس شاهنشاهي را سست كرد. قبل از بهرام گور هِپتاليان كه به وسيله شاپور ذوالاكتاف در سيستان و نواحي شرقي ايران جانشين پادشاهي كوشان شده بودند، قدرت يافتند و به توسعه سرزمين هاي زير نفوذ خود پرداختند. بهرام پنجم درجنگي با آنان پيروز شد و حيطه نفوذ آنان را محدود ساخت. امّا درجنگ با روميان كار آسان نبود و پيروزي بزرگي به بار نيامد. درهمين دوران، مسئله مسيحيان ارمنستان به اين ترتيب حل شد كه كشيشان ارمني وادار شدند كليساي مسيحي ايران را از كليساي بيزانس (روم شرقي) جدا كنند. پس از آن ديگر بدگماني نسبت به ايرانيان مسيحي كه متهّم به همكاري با روميان بودند پايان پذيرفت.

مسئله مهمّ ديگر، دراين دوران حمله‌ها و پيش‌روي هاي اقوام بيابان‌گرد هون بود كه به دربند قفقاز فشار مي آوردند و باوجود همكاري ايران و روم در نگهباني از آن و ساختن استحكامات جديد، از تهاجم دست بر نمي داشتند. در واقع، اندكي پس از همين دوران بود كه آتيلاسپاه خود را تا قلب شهر رم تاخت و امپراتوري روم را برانداخت.

بهرام گور پادشاهي‌دلير وفرمان‌دهي‌خوش‌خوي توصيف شده است. در باره او افسانه‌هاي بسيار ساخته اند. وي در شعر و موسيقي نيز دستي داشت. داستان زندگي، هنردوستي و شادخواري هاي وي موضوع اشعار و داستان هاي گوناگون در ادب ايران بوده است. صحنه هاي بزم او درقصرهاي با شكوه هفتگانه، كه هريک به رنگي و منسوب به ستاره‌اي به نام روزهاي هفته و نيز افسانه سرايي شاهزاده خانمي از هفت اقليم، آشناترين سوژه مينياتورهاي ايراني و منظومه

هاي غنايي ادب فارسي است. مشهور ترين اين گونه منظومه‌ها هفت پيكر نظامي گنجوي است كه پس از اوموردتقليدشاعران ايرانيوتركوعرببوده.

مرگ بهرام پنجم نيز درغبار و ابهام افسانه فرو رفته است. نوشته اند كه وي هنگام شكار درپي‌گور به باتلاق فرو رفت و ناپديد شد. قول‌هاي ديگري نيز درباره كيفيت مرگ وي ياد شده است.

بهرام كه گور مي گرفتي همه عمر ديدي كه چگونه گور بهرام گرفت؟

قباد اوّل (531-488م)

قباد، پسر فيروز و پدر خسرو انوشيروان، دوتن از شاهنشاهان ساساني، است كه در دوراني پُرماجرا بر ايران فرمان‌روايي داشت. وي به دستياري زَرمِهر (سوخرا)، سردار بزرگ ايراني از خاندان قارَن وحكمران سيستان برتخت پادشاهي نشست. امّا نخستين اقدام او همان برانداختن زرمهر بود كه در عرصه سياسي و نظامي قدرتي روزافزون داشت. قباد سال هاي نخست سلطنت خود را به سركوبي هِبتاليان و مطيع‌كردن آنان گذراند و كساني را كه از اين قوم در زمان پدرش، فيروز، سال ها به‌عنوان گروگان نزد ايشان زيسته بودند از مَرو و هَرات بيرون راند و از جنگ با اقوام خَزَر با غنايم بسيار به پايتخت بازگشت.

امّا، مهم ترين واقعه دوران پادشاهي قباد پيدا آمدن مَزدَك پسر بامداد بود كه از آميختن دين زَرتُشت و آراء افلاطون كيشي تازه آورد. اساس عقايد مزدك بر پايه مساوات افراد بشر در بهره وري ازمواهب طبيعي و ثروت عمومي بنا شده بود. اين عقايد در نظام حكومت ساساني كه مبتني بر بسته بودن و اختلاف طبقات بود سخت مورد توجه طبقات فرودست قرارگرفت. در واقع، برخي ازمحقّقان جنبش مَزدَك را با واكنش بردگان و روستاييان وابسته به زمين در برابر اشراف و زمين داران بزرگ مرتبط دانسته اندكه علاوه بر گردآوردن ثروت‌هاي انبوه به فراهم آوردن حرم‌سراهاي بزرگ نيز مي پرداختند. قباد به قصد كاستن از نفوذ گسترده بزرگان و موبَدان در امور كشور از مَزدَك حمايت كرد. امّا، موبَدان در پايتخت شورشي برپا كردند كه به برافتادن قباد از سلطنت انجاميد. درسال 498م قباد را در زندان انوشيرد يا دژفراموشي دركوهستاني در مشرق شوشتر زنداني كردند. اين زندان چنان بود كه هيچ كس حق نداشت نام زندانيان آن را نزد شاه ببرد. قباد دير زماني در زندان ماند تا به ياري يكي از بزرگان از زندان گريخت، و به دربار خاقان هِبتاليان پناهنده شد. خاقان اورا چون دوستي ديرين پذيرفت و ياري داد تا دوباره به پادشاهي رسد. قباد به پايتخت بازگشت و برادرش زاماسب (جاماسب)، كه به جاي او نشسته بود، پادشاهي را بدو باز گرداند.

در دوره دوّم شاهنشاهي، قباد نخست اقوام عرب و ارامنه را كه سر به شورش برداشته بودند مطيع خودكرد و در امور اداري كشور نيز اصلاحاتي انجام داد. سپس براي واداركردن امپراتوري روم به پرداختن خراجي كه براي نگهباني دربند قفقاز در قرارداد منظور شده بود، به آن سرزمين

لشکرکشید. امّا هجوم هون ها از دروازه هاي قفقاز او را نگران کرد و ناچار به قراردادي تازه تن در داد که طبق آن در ازاي پس دادن شهر نظامي آمِد در آسياي صغير مبلغي غرامت دريافت کند.
اين بخش از دوران پادشاهي قباد، با همه کشمکش ها و دسيسه‌ها، آرام توصيف شده است.
وي دراين دوران به آبادي کشور پرداخت و در ساختمان سدها و پل‌ها وکندن قنات ها وساختن شهرهايي چند در خوزستان و فارس توفيق يافت.

درحدود سال 519م، قباد تصميم گرفت جانشين خود را برگزيند. وي کوچک ترين پسر خود،خسرو، را شايسته اين مقام مي‌دانست و مي‌خواست، ضمن معاهده اي، از نماينده امپراتور روم قول حمايت از او را بگيرد. امر به درازا کشيد و نماينده ايران، سياوش، همان بزرگي که قباد را از دژ فراموشي فرار داده بود، نتوانست يا نخواست قرارداد صلح بين ايران و روم را چنان که قباد مي خواست به انجام رساند. سياوش را که ارتشتاران سالار بود محاکمه کردند و به اتّهام بي ديني کشتند. پس از اين واقعه، قبادکه مَزدَکيان را با پسربزرگ خود، کاوس، همدست مي ديد، درصدد از ميان برداشتن آنان برآمد. به دستور خسرو، پسرکوچک قباد، که ولي‌عهدي‌خودرادرخطرمي‌ديد انجمني ترتيب داده شد و موبدان زَرتُشتي و اُسقُف مسيحيان ايران، که درمخالفت مَزدَک با زَرتُشتيان هم داستان بود،کشتار مَزدَک و مَزدَکيان را موجب شدند.

جنگ هاي ايران و روم و سرکشي اعراب صحرا نورد، که به قرباني کردن چهارصد راهبه بينوا در مقابل بت عَري (ربةالنوع زهره) درشام پايان گرفت، درسال هاي آخر عمر قباد اتّفاق افتاد. درآن زمان وي ديگر به دوران پيري رسيده بود و توانايي فرماندهي سپاه خود را نداشت. درپايان حيات خود، قباد براي اصلاح امور کشور درصدد وضع قوانين تازه مالياتي بود امّا مرگ به او فرصت نداد.
فرمان ولي‌عهدي خسرو انوشيروان رانوشت و به سال 531 ميلادي درگذشت.

خسرو انوشَروان (579-531م)

انوشَروان يا انوشيروان (انوشَک روان) به معني دارنده روان بي مرگ و جاويدان، لقبي است که قباد اوّل شاهنشاه ساساني به پسر کوچک تر خود، خسرو اوّل، داد. وي در زمان پدر با تنظيم قوانين جديد براي سامان بخشيدن به اوضاع درهم ريخته کشور لياقت خود را آشکار ساخت و از موبَدان زَرتُشتي و اُسقُفان مسيحي انجمني گرد آورد و آنان را به مناظره با مَزدَک واداشت.
انجمن، مَزدَک را به اتّفاق آراء محکوم به مرگ کرد. درهمان روز او و جمع کثيري از يارانش را به قتل رساندند.

هنگامي که انوشَروان درسال 531 ميلادي به پادشاهي رسيد اوضاع اقتصادي کشور سخت آشفته بود. وي با از بين بردن مَزدَک و ياران او نزاع طولاني ميان اشراف و مردم را پايان بخشيد و املاکي را که در عهد مَزدَکيان گرفته شده بود به صاحبان آن‌ها باز گرداند. وضع قوانين خاص سرنوشت زنان و فرزندان متعدّد نجبا را که طي سال ها با مردم طبقات ديگر درآميخته بودند تعيين کرد. دولت تربيت اين فرزندان را به عهده گرفت و با روي کار آوردن آنان طبقه جديدي از اشراف به نام بزرگان به وجود آورد و با اين اقدام خاندان هاي اشرافي پيشين را تضعيف کرد. قريه ها، جاده

ها، پل ها و قنات هاي متروک بازسازي و آماده کار شد و با انتشار قوانين، ترتيب امور مالي شاهنشاهي تغيير يافت. به دستور انوشيروان ماليات اراضي براساس حاصل‌خيزي وموقع بهره‌برداري و نوع محصول تعيين مي‌گرديد. ماليات فردي مبتني بر دسته وطبقه مشخّص بود و هرکس که بيست تا پنجاه سال داشت بايد ماليات سرانه مي پرداخت. در امور نظامي نيز تغييرات تازه رخ داد. انوشَروان فرمان دهي قوا را از يک تن به چهار فرمانده در رأس چهار بخش افزايش داد و خدمت نظام را اجباري کرد. براي مقابله با مهاجمان صحراگرد هبتالي استحکامات قوي در معبر دربند ساخت و ديواري به طول چند کيلومتر درجنوب شرقي بحرخَزَر بنا کرد که دشت گرگان را که به منزله شکافي درکوه هاي ايران محسوب مي‌شد حمايت مي کرد.

دراين زمان يوستي‌نيانوس، امپراتور روم، درصدد دست يابي به سرزمين‌هايي در آفريقاي شمالي و اسپانيا بود. انوشَروان پيمان صلحي با او بست که براساس آن امپراتوري روم سالانه مبلغي گزاف بابت هزينه نگه‌داري دربندهاي قفقاز به ايران بپردازد. امّا، پيمان صلح پايدار نماند و انوشَروان در جنگي ديگر با روميان از دِجله گذشت به شام رفت و آنطاکيه را گرفت. روميان با پذيرفتن غرامتي سنگين حاضر به صلح شدند و اسيران رومي به دستور انوشَروان به ساختن شهر رومگان وادارگرديدند. درجنگي ديگر سپاه ايران تا کنار درياي سياه پيش رفت و امپراتور روم را مجبور به قبول معاهده‌اي ساخت که بر اساس آن دولت روم براي نگه‌داري دربندهاي قفقاز سالانه سي هزارسکه طلا براي مدّت پنجاه سال به ايران بپردازد.

اقدام ديگر انوشَروان عقد پيماني باخاقان ترک بود که درمشرق کشور هِبتاليان مي‌زيست. اين پيمان به برافتادن حکومت هِبتاليان و تقسيم کشور آنان منجرشد. انوشَروان با دخترخاقان ترک نيز ازدواج کرد. مرزهاي شمالي ايران به رود جيحون رسيد و بَلخ، تُخارستان و زابلستان به خاک ايران افزوده شد. سرکوبي خَزَرها درشمال غرب و تسخير يَمَن از طريق خليج فارس و درياي عُمّان از ديگر رويدادهاي زمان خسرو انوشَروان بود. حکومت دست نشانده ايراني دريمن، که‌عرب‌ها آنان را آبناء اَحرار (آزادزادگان) مي‌خواندند، تا پس ازظهور اسلام درآن کشوربرجاي ماند. روابط نزديک خاقان ترک با شاهنشاهي ايران چندي بعد بر سر تجارت ابريشم و حقّ عبور آن کالاي مهم که از چين به روم مي‌رفت بر هم خورد و کار به جنگ کشيد. امّا ترکان کاري از پيش نبردند و پس رانده شدند. انوشَروان در پايان عمر بار ديگر به روم لشگر کشيد و انطاکيه را تسخير کرد.

ايران در زمان شاهنشاهي انوشَروان به منتهاي عظمت و قدرت رسيد. در روايات و افسانه‌ها اين پادشاه را به صورت يک پادشاه نمونه و لايق، و فرمان‌روايي با عقل و تدبير و عدالت تصوير شده است. دوره سلطنت وي را،چه از نطرپيشرفت سياسي ونظامي کشور و چه ازنظر دست‌آوردهاي تازه تمدّن ايراني‌درفنون و علوم و ادب، شايد بتوان درخشان‌ترين عهد ساساني شمرد.

باوجود کُشتار عظيم مَزدَکيان، دوران انوشيروان از نظر آزادي مناظره و گفتگو بين اديان مختلف قابل توجه است. وي دوست دار فلسفه و حکمت بود. هفت تن از دانشمندان يوناني اسکندريه را

که از روم گريخته بودند، درايران گرامي داشت و در يکي از معاهدات خود با يوستي‌نيانوس شرط گذاشت که با اين دانشمندان بدرفتاري نکنند.

بزرگمهرحکيم وزير انوشَروان بود و بُرزويه پزشک از جمله نام داران دربار او. برزويه به دستور انوشيروان به هند سفر کرد و کتاب معروف پَنچاتَنترا و بازي شطرنج را به ايران آورد. وي کتاب را به نام کَليله‌ودِمنه از زبان سَنسکريت به پهلوي ترجمه کرد ومقدّمه اي حکيمانه برآن افزود، يا به روايتي ديگر از انوشيروان خواست تا دستور دهد بزرگمهر چنين مقدّمه اي برکتاب بيفزايد. ترجمه فارسي‌کتاب کليله ودمنه يکي از متون بسيار مشهور ادب فارسي است.

تولّد رسول اکرم(ص) را در زمان سلطنت انوشيروان دانسته اند. بر پايه حديثي، پيامبر اسلام نوشَروان را ملک عادل (پادشاه دادگستر) خوانده‌است.

خسرو پرويز (628-590م)

خسروپرويز (پيروز) پس ازکُشته شدن پدرش، هرمزد چهارم، شاهنشاه ايران شد. شروع سلطنت او هم زمان با سرکشي سردار بزرگ ايراني، بهرام چوبين، بود که پايتخت را، به قصد تسلّط بر تخت پادشاهي، محاصره کرد. خسرو به دربار امپراتور روم پناهنده شد و به ياري سپاهيان او بهرام چوبين را اسير کرد و کشت. بهرام چوبين ازخاندان مهران، يکي ازخاندان‌هاي اشرافي دوره اشکاني بود. او را از بزرگ ترين فرمان‌دهان ايران شمرده اند که نزد سربازانش بسيار محبوب بود و درجنگ با هون ها و ترک هاي شمال و مشرق ايران به پيروزي هاي بزرگ رسيد.

چيرگي خسرو پرويز بر بهرام چوبين بسيار گران تمام شد. زيرا وي ناچار از پذيرش مصالحه اي گرديد که براساس آن ايران همه سرزمين ارمنستان را از دست داد و مرز امپراتوري روم تا تفليس و درياچه وان پيش آمد. ديري نگذشت که، موريس، امپراتور روم کُشته‌شد و پسرش به ايران پناه آورد. خسرو پرويز به پشت‌گرمي‌فارسيس، فرمان‌ده سپاه روم، که خسرو را ياري داده بود و از به رسميت شناختن قاتل موريس در مقام امپراتوري روم سرباز مي‌زد، عازم جنگي بزرگ شد. سپاه ايران پيروزمندانه پيش رفت و خسروپرويز آمِد و حرّان را که شهرهاي نظامي مهمّي بودند گشود و ارمنستان را دوباره تصرّف کرد. سال بعد، وي تا دمشق و بيت المقدّس پيش رفت و به ياري شماري از يهوديان اين شهر را گرفت و صليب حضرت عيسي را با غنايم بسيار به تيسفون برد.

در بيت‌المقدّس بيش از 500 هزار مسيحي کشته شدند. درپي آن سپاه ايران از غَزه گذشت و پس از تصرّف اسکندريه به حدود حبشه رسيد. در اين هنگام وسعت سرزمين هاي شاهنشاهي ايران به حدّي بود که در تاريخ کشور جز در زمان هَخامَنِشيان سابقه نداشت. خسرو پرويز، مغرور وشيفته خود، درنامه‌اي به هِراکليوس، امپراتور روم، نوشت: «از سوي خسرو، بزرگ‌ترين خدايان و خداي روي زمين، به هراکليوس بنده حقير خويش . . .»

اوايل قرن هفتم ميلادي نبرد كوچكي ميان سپاهيان خسرو و برخي قبايل عرب روي داد كه به شكست ايران انجاميد. اين نبرد، كه به واسطه وقوع آن بر سر چاه ذي‌قار به همين نام شهرت يافته، اگرچه اهميّتي نداشته است امّا درتاريخ از آن به عنوان مقدمه فتوحات اعراب ياد كرده اند. پيش از اين نبرد، نُعمان‌بن‌مُنذَر، پادشاه حيره، به‌دستور خسرو پرويز زير پاي پيل افكنده وكشته شده بود. درجنگ ذي‌قار حاميان قبيله نُعمان سپاه ايران را شكست دادند و به نخستين پيروزي عرب ها بر ايرانيان رسيدند. امّا، گوئي بخت نيز از خسرو پرويز روي گردان شده بود.

شاهنشاهي ساساني تا آن زمان چنين نيرومند و پيروز نبود و حتّي درمصاف با امپراتوري روم نيز تا آن گاه در چنين ورطه اي نيفتاده بود. ديري نگذشت كه هَراكليوس، امپراتور جديد روم، نيز به سوي ايران لشكركشيد و نه تنها همه سرزمين هاي متصرّفي را بازستاند بلكه وارد درّه دِجله شد و تيسفون را محاصره كرد.

شكست و سقوط خسرو پرويز، پس از آن پيروزي و پيش رفت بزرگ، امري نامنتظر نبود چه، خوي و رفتاري خودخواهانه داشت و در گرد كردن مال حدّي نمي شناخت و دربارش در تزيين و تجمّل نظيري در تاريخ ايران نداشت. وي چنان شيفته جلال و شكوه بود كه از تحميل ماليات هاي طاقت‌فرسا برمردم ابا نمي كرد. بدگمان و ضعيف النفس بود و به اندک ناخشنودي نزديک ترين كسانش را از ميان مي برد. پس از شكست هاي پي‌در پي نيز مسيحياني را كه مظنون به همكاري با روميان بودند با بي‌رحمي تمام مورد شكنجه و آزار قرار مي داد.

در اين زمان، وضع داخلي شاهنشاهي ساساني سخت درهم و آشفته بود. مالكان بزرگ و فرمان‌دهان نظامي‌كه در روزگار قدرت خسروپرويز از سنگ‌دلي و خشونت او مي هراسيدند با ضعف‌وي سربلندكردندو هريک در پي كسب منافع خود شدند. طبيعت نيز دراين احوال با او سرجنگ داشت. رودخانه دِجله پي‌درپي طغيان مي‌كرد و سدها و پل‌هاي عظيم را درهم مي‌شكست. نواحي حاصل‌خيز تيسفون زيرآب هاي دِجله به باتلاقي عظيم بدل شد و برخي پايه هاي كاخ تيسفون را درهم ريخت. زلزله نيز از راه رسيد و در ايوان مداين شكست افتاد.
فرمان‌دهان و بزرگان دربار كه پيش رفت سپاه روم به هراس افتاده بودند از خسرو پرويز خواستند كه به صلح با هِراكليوس تن در دهد. امّا، اوكه بيمار بود از اين كار سر باززد. عاقبت درباريان براو شوريدند و پسرش شيرويه كه فرزند مريم دختر قيصر روم بود در زندان او را از پا درآورد. بامرگ خسرو پرويز قدرت و شوكت ساسانيان كه چندگاهي به اوج رسيده بود درهم ريخت. از اين تاريخ تا سقوط شاهنشاهي ساسانيان، يعني در كمتر از بيست سال، بيش از سيزده پادشاه برتخت نشستند و بيشتر آنان در رقابت دسته هاي مخالف با يكديگر از پاي درآمدند.

سيماي خسرو پرويز درتاريخ ايران سيمايي درخشان و با شكوه است، امّا ستودني نيست. منظومه خسرو و شيرين نظامي گنجوي از تجمّل دربار و آزمندي و شهوت راني او تصويرهاي بسيار دارد و موكب و بارگاه و شكار و چوگان او موضوع بسياري از نقاشي هاي مينياتور ايراني درباره است.

یزدگرد سوّم (651-632م)

یزدگرد سوّم آخرين شاهنشاه ساساني است. یزدگرد را تني چند از بزرگان دربار ازجمله رستم فرّخ زاد فرمانده سپاه ايران به تيسفون آوردند و تاج برسرنهادند. یزدگرد ازترس کُشته شدن به استخر گريخته و درآن جا پنهان مي زيست. یزدگرد شاهي کم تجربه و ناوارد بود و هنگامي به پادشاهي رسيد که از سويي آثار ضعف و شکست در همه شئون مملکت به چشم مي‌خورد و ازسوي ديگر نيرويي عظيم از اعراب باديه نشين پشت دروازه هاي ايران متشکّل مي‌شد.

سلطنت یزدگرد سوّم همزمان باخلافت ابوبَکْر، نخستين خليفه اسلام، بودکه فرمان هجوم اعراب مسلمان به ايران را داد. اعراب که با ايمان به اسلام آرزوي رسيدن به سرزمين هاي بهشت آساي ايران يا شهادت در راه خدا را داشتند، درجنگ‌هايي که از سال 633 تا 644 ميلادي طول کشيد سراسر ايران را فتح کردند. درنخستين نبرد، رستم فرّخ زاد فرمان ده کل سپاه شاهنشاه ايران کُشته شد و درفش کاويان به دست اعراب افتاد. اندکي پيش از آن یزدگردسوّم بادرباريان وگنج هاي‌خودازتيسفون‌گريخته بود. سپاهيان عرب درسال 15 هق/ 637م تيسفون را بي هيچ مقاومتي گرفتند و به غارت آن شهر با شکوه تاريخي پرداختند.

یزدگرد پس از فرار از تيسفون صدهزار تن سپاه فراهم آورد. امّا اين بار نيز درجنگ معروف به جَلولاء شکست خورد. شکست بعدي او در نهاوند اتفاق افتاد که تقريباً خبر از مقاومت نهايي ايرانيان مي داد. یزدگرد به اميد حمايت فَغفور چين به سوي خراسان روانه شد و روي به مَروْ نهاد، امّا ياوري نيافت. مرزبان ايراني مَروْ، ماهوي سوري، نيز پيش از آن مخفيانه به خدمت کارگزاران عرب درآمده و درآن زمان به تعقيب یزدگرد پرداخته بود. یزدگرد که اطرافيانش همه پراکنده شده بودند به تنهايي شبي در آسيابي پناه جست. آسيابان به طمع جامه گرانبها و گوهر نشان یزدگرد اورا کشت.

یزدگردسوّم درراه‌پاسداري از کشورش سخت کوشيد، امّا اوضاع ايران پيش از او يکسره درهم ريخته بود و اقوام تازه‌نفس و مؤمن عرب که با اتکاي به دين جديد متحد شده بودند به آساني شاهنشاهي ساساني را منقرض کردند. مرگ یزدگرد درسال 652 ميلادي اتفاق افتاد. هنگامي که ده سال از آخرين نبرد وي با اعراب مي‌گذشت.

ايران پس از اسلام 1

ايران پس از اسلام 1

شكست ايرانيان از سپاهيان اسلام در جنگ نهاوند، به سال 21ه/642م، شاهنشاهي ساساني را برانداخت و از آن پس تا تشكيل نخستين حكومت‌هاي ملّي ايراني، ايران براي دويست سال استقلال خود را از دست داد. دراين مدّت ايران جزو سرزمين هاي خلافت اسلامي بود و درنواحي مختلف آن فرمان روايان عرب از جانب خليفه حكومت مي‌كردند. پس از رحلت پيغمبر اكرم درسال 11ه./632 م به ترتيب چهارتن از نزديک ترين صحابه و بستگانش جانشين وي شدند. آنان، كه به خلفاي راشدين شهرت يافتند، عبارت بودند از ابوبكرصديق، عُمربن خطّاب، عُثمان بن عفّان و علي بن ابي‌طالب(ع).

ايران در زمان عُمربن خطّاب، كه اميرالمؤمنين يعني فرمانرواى مؤمنان مسلمان لقب گرفت، به تصرّف سپاهيان اسلام درآمد. بنا برتعاليم قرآن مجيد، مشركان و كساني كه به خداي واحد اعتقاد نداشتند، اگر عبارت "لااله‌الاّالله" را برزبان نمي راندند، كشته مي‌شدند. امّا، آنان كه اهل كتاب بودند چون زَرتُشتيان و مسيحيان و يهوديان، اگر بردين خود استوار مي‌ماندند بايد ماليات مخصوصي به نام جَزيه بپردازند. اين مردم را اهل ذِمّه مي گفتند.

درزمان عُمر، خليفه دوّم، اعراب بر سرزمين هاي ايران، سوريه، عراق و مصر دست يافتند. خليفه براي اداره اين سرزمين هاي وسيع، به تقليد از روميان و ايرانيان، ديوان ها و تشكيلات حكومتي ترتيب داد وبراي گرفتن جَزيه و مالياتِ زمين هاي كشاورزي، گروهي را تعيين كرد. وي مردي پارسا، دقيق و سخت گير بود. بيشتر ايرانيان به‌سبب شكستي كه در زمان او متحمّل شده بودند از او نفرت داشتند. عُمر هنگامي كه درصف نماز جماعت بود به دست غلامي ايراني به نام ابولؤلؤ فيروز از پاي درآمد.

در زمان سوّمين تن از خلفاي راشدين، عُثمان بن عَفّان، خراسان، ارمنستان و شمال آفريقا تا حدود كشور ليبي به دست مسلمانان افتاد. خليفه، كه خود ازخاندان بني اُمَيّه بود، براثر بي‌دادگري و نادرستي بستگانش كه به فرمان روايي نواحي مختلف گماشته شده بودند، مورد خشم مسلمانان قرار گرفت و كشته شد.

پس از او، مسلمانان علي‌بن ابي‌طالب(ع) را، كه پسرعمو و داماد پيغمبر و مردي پرهيزگار و درست بود، به خلافت برداشتند. علي به فرصت طلبان و سودجويان امكان نادرستي نمي‌داد و همين عدّه اي را از پيرامون او پراكنده كرد. اينان دور معاويه، فرمانرواى شام، كه از بني‌اُمَيّه ودشمن بني هاشم يعني خاندان پيغمبر بود، گرد آمدند و طي 5 سال خلافت علي(ع) به صورت هاي گوناگون او را مشغول جنگ ها و نفاق‌هاي داخلي كردند. علي كه بيشتر شيعيان و پيروان خود را از ايرانيان مي‌ديد دارالخلافه، يعني محل حكومت خود، را از مدينه به شهر كوفه، كه به خاک ايران نزديک بود، منتقل ساخت.

درجنگ صَفّيَن بين علي و معاويه قرار صلح به حكميّت گذاشته شد. عمروبن عاص، نماينده مُعاويه، ابوموسي اَشعَري داور علي را فريب داد و باخلع علي بن ابيطالب از خلافت مُعاويه را به جانشيني برگزيد. براثر اين واقعه

گروهي از طرف داران علي نسبت به قبول حكميت اعتراض كردند و از لشكر علي خارج شدند و به جنگ با هواداران او پرداختند. اگرچه تعداد بسياري از آنان به دست طرفداران عليكشته شدند امّا از بازمانده ايشان گروهي به نام خَوارج به وجود آمد. خَوارج، يا خارجيان، از متعصّب ترين فرقه هاي اسلامي بودند كه در پي اجراي صحيح تعاليم قرآن، در دوره هاي خلافت اُمَوي و عبّاسي، همواره براي خلفا ايجاد مزاحمت ميكردند. يكي از همين خوارج به نام عبدالرحمان بن مُلجَم مرادي درسال 40ه/662م حضرت علي(ع) را در مسجد با شمشير زهرآگين زخمي زد كه به شهادت او انجاميد. چندماه پس از اين واقعه حسن بن علي(ع) امام دوّم شيعيان با مصالحه اي از خلافت كناره گرفت و معاويه وارد كوفه شد.

اُمَويان

مُعاويه در پايتخت خود، دَمِشق، با ايجاد تشريفات درباري و برگزيدن پسرش به جانشيني، نه تنها روش زندگي ساده و حكومت مذهبي خلفاي راشدين را ديگرگون كرد، بلكه براي خودمقام سلطنت قائل شد و حكومتي موروثي و دور از موازين خلافت اسلامي تشكيل داد كه مدت 90 سال ادامه داشت و به خلافت بني اُمَيّه شهرت يافت. دورهء خلافت اُمَويان روزگار فشار و ستم براقوام غيرعرب بود، چه آنان كه مسلمان شدند و چه آن ها كه بردين نياكان خود ماندند. بني اُمَيّه مردمي حريص، شهوت ران و ستمگر بودند. درزمان يزيد پسر مُعاويه، حسين بنعلي(ع)، كه از بيعت با او سرباز زده بود، درصحراي كربلا با 72 تن از ياران و خويشان خودبه شهادت رسيد و زنان و كودكان و افراد بيمار همراه او به اسارت درآمدند.

درزمان حكومت عبدالملك مَروان، يكي ديگر ازخلفاي اُمَوي، سردار خون ريز و بيدادگر او، حَجّاج بن يوسف، فرمانروای عراق عرب و عراق عجم يعني سرزمين هاي غربي و مركزي ايران گرديد. حَجّاج نسبت به شيعيان و خَوارج و ايرانيان بسيار سخت گير بود. هنگامي كه براثر مسلمان شدن ايرانيان مبلغ جزيه كاستي گرفت، وي دستور داد كه برخلاف دستور اسلام و احكام قرآن از مسلمانان غيرعرب نيز جَزيه گرفته شود. ستمگري حَجّاج بدانجا رسيد كه يكي از سرداران عرب او برضدّش قيام كرد. شركت كنندگان در اين قيام، كه به شدّت سركوب شدند، بيشتر ايراني ها بودند.

از ميان آخرين خلفاي اُمَوي، عُمربن عبدالعزيز مردي پارسا و دين دار و دادگر بود. مردم سلمان غيرعرب در روزگار او اندک آسايشي يافتند. امّا مخالفان به او فرصت ندادند و هنوز دوسال از خلافت او نميگذشت كه او را مسموم كردند.

در زمان خلافت اُمَويان، كشاورزان و روستاييان ايراني زيربار مالياتهاي سنگين خُرد ميشدند. آناني كه در بين ايشان مسلمان نبودند بايد هم جَزيه مي دادند و هم ماليات زمين ميپرداختند. دربسياري موارد، اگرهم مسلمان بودند باز چنين فشارهايي به آنان تحميل ميشد. زيرا كارگزاران خليفه نه از روي قانون و نظامي معيّن، بلكه به دل خواه خود از مردم ماليات ميخواستند و چنان بودكه گاه به جاي سالي يک بار، بيش از آن ماليات ميطلبيدند. خلفاي اُمَوي از اين ستم

گماشتگان خود خبر داشتند، امّا هركه بيشتر عوايد جمع مي كرد به كارهاي بزرگ‌تر گماشته مي شد.

به طور كلّي، امويان حاكماني‌ستمگربودند ومردمان مسلمان غيرعرب را خوار مي‌شمردند و تحقيرمي‌كردند. از همين رو، نفرت ايرانيان به ايشان روز به روز فزوني مي‌گرفت. روي آوردن ايرانيان به تشيّع هم به سبب ستمي بود كه از جانب اُمَويان بر خاندان علي وارد شده بود هم، بيشتر، به خاطر رفتار نكوهيده آنان بامردم غيرعرب. عاقبت نيز قيام ايرانيان به سرداري ابومسلم خراساني موجب برافتادن اُمَويان و روي كار آمدن عبّاسيان گرديد.

عبّاسيان

عبّاسيان از خاندان عبّاس بن عبدالمطّلب بن هاشم، عموي پيامبر بودند. پيش از اسلام، بين خانواده ايشان با بني اُمَيّه بر سر پرده داري خانه كعبه اختلاف بود. هم زمان با نزديک شدن صدمين سال هجرت پيامبر از مكّه به مدينه، مخالفان و دشمنان اُمَويان به منظور انتقال خلافت به خاندان پيامبر، باعبّاسيان بيعت كردند. اندكي بعد، عبّاسيان به اين بهانه كه اولاد علي‌بن‌ابي‌طالب(ع) ازحقّ خود به نفع آنان كناره گرفته اند، بناي دعوت و پيش‌رفت را گذاشتند و از محبوبيت خاندان‌علي به سود خود استفاده كردند.

برافتادن خلافت اُمَوي و روي كار آمدن عبّاسيان به وسيله ابومسلم خراساني از مَرو صورت گرفت. سرداران ابومسلم، نيروهاي اُمَوي را درست همان جا كه سپاهيان ساساني از اعراب شكست خورده بودند از هم پاشيدند و درسال 132ه./749م عبدالله سفّاح (خون ريز) را برمسند خلافت نشاندند. وي از همان آغاز به از بين بردن كساني دست زد كه او را به قدرت رسانده بودند. ابوسلمه خلاّل، وزير خود، رابه بهانه آن كه با علويان سر و سرّي دارد به دست ابومسلم كشت. برادرش ابوجعفر منصور، كه پس از عبدالله به خلافت رسيد، نيز به دسيسه اي ابومسلم را به دام انداخت و كشت. عبّاسيان در آغاز دعوت خود ابومسلم را امين آل‌محمّد مي‌خواندند. امّا، منصور كه ازقدرت فرمان‌دهي و محبوبيت ابومسلم سخت در هراس بود و همواره درپي فرصتي براي ازميان برداشتن او لحظه‌شماري مي‌كرد، پس از كشتنش او را ابومُجرم خواند.

در زمان منصور، بغداد كه درآن زمان دهي كوچک نزديک تيسفون بود به عنوان مركز خلافت انتخاب شد. نوشته اند كه مهندسي اين شهر بزرگ را كه به اصرار خليفه بنا بود از مصالح تيسفون ساخته شود، دانشمند و منجّم بزرگ ايراني ابوسُهيل نوبختي برعهده داشت. وزارت منصور نيز باخالد بَرمَكي، يكي از سرداران ابومسلم خراساني و ازخاندان بزرگ و مشهور برمكي، بود. وي دربار خلافت را هم از جهت تجمل و دستگاه و هم از نظر اداره امور ديواني و حكومتي، به سان دربار ساسانيان ترتيب داد. مبارزات ايرانيان به خون‌خواهي ابومسلم در زمان منصور آغاز شد و در زمان مهدي پسر او كه مردي خوش گذران بود ادامه يافت.

هارون‌الرشيد،خليفه مشهور عباسي، پسرمهدي و خيزران دختر استادسيس، يكي از مبارزان ايراني و انتقام جويان ابومسلم خراساني بود كه در ري به دنيا آمد. وي كه ازسال 170 تا 193ه. خلافت كرد، درچنان شكوه و جلال زيست كه نام او با افسانه هاي هزارو يكشب درآميخت. در زمان او بَرمَكيان به منتهاي عظمت رسيدند و با تربيت هارون الرشيد كه ازكودكي نزد ايشان بود، فضايي كاملاً ايراني در دربار خلافت پديد آوردند. بَرمَكيان در اصل از مردم بَلخ بودند و در آن ديار باستاني، با داشتن رياست مذهبي معبد نوبهار شهرت و اعتبار بسيارداشتند. آنان همه امورخلافت را به دست گرفتند و همين امر عاقبت هارون‌الرشيد را به از ميان برداشتن ايشان تحريک كرد. درواقع، خليفه با وجود بَرمَكيان اختيار چنداني از خود نداشت. امّا آن چه بيش از همه موجب هراس وي گرديد آن بود كه ايشان متّهّم به كشيدن نقشه اي براي ايجاد دولتي مستقلّ در شرق ايران شدند. هارون الرشيد كه چون ديگر خلفاي عبّاسي، حريص، فريب كار و قدر ناشناس بود، شمار بسياري از بَرمَكيان را كشت و اموال آنان را تصاحب كرد.

درزمان هارون الرشيد مبارزات استقلال طلبانه ايرانيان روز به روز بالا مي‌گرفت. حَمزه، پسر آذرک شاري، ايراني تباري كه به خوارج پيوسته بود و نَسَب خود را به شاهان و پهلوانان افسانه اي ايران مي‌رساند، در سيستان چنان اقتدار يافت كه مردم را از پرداخت خراج به كارگزاران بي‌دادگر خليفه باز مي‌داشت. هارون براي دفع او خود به سوي خراسان لشكر كشيد و براثر بيماري درتوس مرد. پس از هارون الرشيد، پسرش مأمون كه او نيز از زني ايراني بود و در زمان مرگ پدر در مَرو مي زيست به ياري ايرانيان برضد برادر خود امين، وليعهد پدر، قيام كرد. طاهر ذواليَمينِين، سردار ايراني، به بغداد لشكر كشيد، آن جا را گرفت و با فرستادن سر بريده امين به خراسان مأمون را به خلافت دعوت كرد. مأمون كه خلافت خودرا مرهون ايرانيان بود، فَضل بن سَهل را به وزارت برگزيد و به اصرار او علي‌بن‌موسي‌الرضا(ع) امام هشتم شيعيان را به وليعهدي خود منصوب كرد. امّا عضاي خاندان‌عبّاسي‌كه موقع خود را از هرسو درخطر مي ديدند، بغداد را به آشوب و كشتار كشيدند. مأمون تا آن زمان هنوز در مَرو مي زيست. امّا، آشفتگي اوضاع او را ناچار درسال 204ه./819م به بغداد كشاند.

وي تربيتي ايراني‌داشت واهل علم بود. درزمان او دربار بغداد محل بحث و گفتگو و رفت و آمد و تشويق و حمايت دانشمندان و متفكران گرديد كه از هر دين و مذهب و زبان و نژاد به آزادي با يكديگر به بحث مي نشستند و آرای موافق و مخالف را برزبان مي آوردند. در اواخر دوران خلافت مأمون، روزي طاهر ذواليَمينِين در نيشابور نام خليفه را از خطبه نماز جمعه انداخت و اعلام استقلال كرد. اما همان شب براثر مسموميت درگذشت.

جانشين مأمون، مُعتَصِم عبّاسي، از نفوذ ايرانيان مي هراسيد و حمايت و دوستي اعراب را نيز از دست داده بود. ناچار غلامان ترک را در دستگاه خويش پر و بال داد و همين مقدّمه زوال قدرت خلافت عبّاسي گرديد. مُعتصم به ايرانيان سخت كين مي ورزيد. درزمان او بابَک خرّم دين، كه از سال ها پيش از آن دركوهستان هاي غرب ايران عَلَم مخالفت با اعراب و مسلمانان‌را برافراشته بود، اسير و به فجيع ترين صورت كشته شد. افشين و مازيار، دوتن ديگر از سرداران ايراني نيز با فريب دستگاه خلافت به همين سرنوشت دچار آمدند .

طاهريان

(205-259ه/820-872م)

طاهريان نخستين سلسله ايراني است كه از اطاعت كامل خلفاي بغداد سر پيچيد و به تشكيل دولتي محلی و تا اندازهء زيادی مستقل در خراسان توفيق يافت. طاهريان از خاندان اميران و سرداران ناحيه اي در نزديكي هَرات به نام پوشَنگ يا فوشَنج بودند و در مبارزات ابومسلم براي روي كار آوردن بنيعبّاس شركت داشتند. در اختلاف بين پسرانهارونالرشيد، امين و مأمون، طاهر پسر حسين جانب مأمون راگرفت و در جنگي كه علي بن عيسي بن ماهان، سردار امين، در ري برضدّ مأمون كرد، طاهربن حسين اورا شكست داد و كشت. هنگامي كه مأمون به خلافت رسيد به پاس اين خدمات طاهر را، براي پاسداري از امنيّت شهر، شُرطه بغداد كرد و چند سال بعد حكومت خراسان را به او داد..

نوشته اند كه طاهر پس از فتح بغداد، هنگامي كه مي خواست با امام رضا(ع) وليعهد مأمون بيعت كند، بادست چپ با امام بيعت كرد وگفت: «دست راست من در خراسان در بيعت مأمون است.» چون مأمون اين گفته را شنيد گفت: «من هر دو دست طاهر را راست مي گويم تا بيعت او بر هردوي ما درست باشد.» از اين جهت به طاهر لقب ذواليمينين داد يعني كسي كه داراي دو دست راست است. باز گفته اند كه طاهر با هر دو دست شمشير مي زد و لقب ذواليمينين به اين مناسبت بدو داده شده است. درسال 207ه./822م، هنگامي كه طاهر حكومت خراسان را داشت، روزي در مسجد جامع مرو نام خليفه را از خطبه انداخت. اگرچه فرداي آن روز او را مرده يافتند و گمان مي رود كه به وسيله جاسوسان خليفه مسموم شده باشد، امّا اين تاريخ را آغاز تلاش برای تشكيل حكومتهاي ملّي ايراني شمردهاند.

پس از طاهرذواليمينين جانشينان او 50 سال حكومت خراسان را داشتند و در بغداد نيز با نفوذ بسيار چندي در مقام شُرطه بودند. معروفترين امير طاهريان، پس از طاهر ذواليمينين، عبدالله بن طاهر است كه مردي دانا و دادگر بود و با آن كه نام خليفه را در خطبه نماز جمعه مي آورد و هر ساله بخشي از خراج خراسان را به دربار خلافت ميفرستاد، امّا به خليفه اجازه دخالت درامور داخلي خراسان را نميداد. اين امير دانشمند در آباداني نيشابور بسيار كوشيد. به كشاورزي توجّهي خاص داشت و از همين رو به فرمان او كتابي درباره راه نگهداري از قنات ها نوشته شد. دربار او محلّ رفت و آمد دانشمندان و شاعران و نويسندگان پارسي زبان بود. آخرين امير طاهريان، محمّد بن طاهر، به دست يعقوب لِيث صفّار زنداني شد. وي پس از مرگ يعقوب آزاد گرديد و دوباره به مقام رياست شهرباني بغداد رسيد. امّا ديگر نتوانست حكومت خراسان را به دست آورد.

صفّاريان

(254- 290ه/868-903م)

صفّاريان اميران محلّي سيستان بودند كه به تدريج به سرزمين هاي وسيع ديگري دست يافتند و به رودررويي مستقيم با سپاه خليفه بغداد پرداختند. نخستين فرد اين خانواده كه قدرت يافت يعقوب ليث صفّار، از سردستگان عيّاران سيستان بود.

از زمان اُمَويان، مخالفان خلافت از گروه هاي مختلف درسيستان گرد آمده بودند. حمزة بن عبدالله خارجي كه نام فارسي پدر او را آذَرَک نوشته‌اند، يكي از اين مخالفان نيرومند بود كه طغيان او هارون الرشيد را به خراسان كشاند. از ديگر مخالفان دستگاه خلافت درسيستان، عيّاران بودند؛ جواناني ورزش كار، چالاک و جوان‌مرد با احساسات ملّي تند كه همراه با مهارت در جنگ براي دربار خلافت تهديدي جدّي به حساب مي آمدند. يعقوب، عَمرو، طاهر و علي، چهار برادر رويگرزاده، از مشهورترين عيّاران سيستان بودند. جنگ هايي كه بين گروه‌هاي مخالف با سپاهيان داوطلب خليفه درگرفت، عاقبت به تسلّط كامل برادران صفّار و عيّاران برسيستان و نواحي اطراف انجاميد.

صفّاريان نزديک به يكصدو چهل سال امارت كردند. اوج قدرت و دولت ايشان در زمان يعقوب و برادرش عَمرولِيث بود كه تمام نواحي شرقي و مركزي و جنوبي و جنوب غربي ايران را به اختيار گرفتند و برضدّ خليفه عبّاسي قيام كردند. جنگ يعقوب و سپاهيان خليفه كنار رود دِجله ميان بغداد و مداين رخ داد و اگرچه با دسيسه اي به شكست يعقوب انجاميد، امّا دستگاه خلافت را سخت هراسان كرد. چندي بعد، پس از آن كه عَمروليث، كه او نيز اميري دلير و با تدبير و جوان مرد بود، اسير امير اسماعيل ساماني گرديد و در زندان بغداد كشته شد، حكومت صفّاريان تنها به مناطق محلّي محدود گرديد. صفّاريان نخستين سلسله ايراني بودند كه فارسي‌گويان را گرامي داشتند. با شرح و نقل پهلواني‌ها و داستان هاي كهن در زمان ايشان، مقدّمات جمع آوري و نظم شاهنامه، در دوران‌هاي بعد فراهم آمد.

يعقوب ليث صفّار (254-265ه/868-878م)

يعقوب ليث رويگرزاده‌اي ازمردم سيستان بود كه درقرن نهم ميلادي سلسله پادشاهي صفّاريان را بنيان گذاشت. وي درآغاز جواني به عيّاران پيوست و با هوش سرشار و پهلواني و مردانگي بسيار، به زودي سرهنگ عيّاران سيستان شد. طي نزديک به ده سال، يعقوب ليث، اميران همسايه سيستان را به اطاعت خود درآورد و گماشتگان خليفه بغداد را از آن نواحي راند و سراسر خراسان، كرمان، فارس، سيستان، خوزستان و گرگان را قلمرو خود ساخت. تصرّف نيشابور و برانداختن محمّدبن طاهر، آخرين امير طاهريان، كه با وجود اندک استقلال محلی همچنان دست نشانده خليفه عبّاسي بود، به يعقوب‌ليث فرصت داد كه حكومتي كاملاً مستقل و ايراني در بخش بزرگي از اين سرزمين كهن سال تشكيل دهد. نوشته اند هنگامي كه بزرگان نيشابور از او خواستند منشور خليفه

رانشان دهد، وي شمشيرش را از نيام بركشيد و گفت: «اين است عهد و منشور من. اميرالمؤمنين را به بغداد نه اين تيغ نشانده است؟«

پايتخت يعقوب زَرَنج (سيستان) بود. وي حدود هفده سال با مروّت و مردانگي حكم راند و بيشتر اوقات خود را در جنگ و مبارزه و جهاد گذراند. درسال هاي آخر حيات، يعقوب قصد داشت تا بغداد را تصرف كند و خاندان عبّاسي را براندازد. وي در اين راه پيش رفت بسيار كرد و تا محلي بين تيسفون و بغداد رسيد. امّا در آن جا جنگي در گرفت و برادر خليفه كه خود در ميان سپاه بود به حيله در سپاهيان يعقوب شكست انداخت. يعقوب زخمي به اهواز بازگشت. هنوز قصد آن داشت كه دگر باره به جنگ خليفه رود و خليفه نيز هراسناک پيوسته از او دل جوئي مي‌كرد. امّا بيماري به يعقوب مجال نداد و چندي بعد در جُندي شاپور درگذشت. گور او را نزديک مقبره دانيال در شوش نوشته اند. برخي نيز مقبره دانيال را گور يعقوب ليث مي دانند.

يعقوب ليث اميري جدّي، نيرومند و شجاع بود. از مردم داري، پاكي و دادگستري او داستان ها گفته اند. وي بسيار ساده مي زيست و از تجمّل و هوس راني بيزار بود. نوشته اند كه وي در جنگ ها بر پاره نمدي مي‌نشست و بر سپري كه دركنارش بود تكيه مي‌داد و هنگام خواب سپر را زيرسر مي‌گذاشت و همان جا مي‌خفت. صفات جوان مردي و پاک‌نظري و بلندطبعي عيّاران، در رفتار يعقوب ليث به طور كامل مصداق داشت. وي را نخستين مروّج زبان فارسي دانسته اند. او به شاعراني كه پس از فتح هَرات به‌زبان تازي او را ستودند گفت: «چيزي كه من اندر نيابم چرا بايد گفت«.

اهميّت شخصيّت و پيروزي هاي يعقوب ليث هنگامي بهتر آشكار مي‌شود كه روزگار وي را بشناسيم. وي از سيستان بود، سرزميني كه زادگاه پهلواني ها و داستان هاي حماسي‌است. نوشته اند وقتي كه سيستانيان از اعراب شكست يافتند و براي مذاكره نزد سردار عرب رفتند او را مردي دراز بالا و مهيب با دندان هاي درشت و لب هاي كلفت يافتند كه بر روي كشتگان ايراني جامه افكنده و برآن جلوس نموده بود. پيشواي سيستانيان كه چنين ديد گفت: «مي‌گويند اهريمن به روز فراديد (رستاخيز) نيايد. اينک اهرمن فراديد آمد.» پس گفت: «ما براين صدر نياييم كه نه پاكيزه صدري است.» پس در جاي ديگرفرش گستردند و به مذاكره نشستند.

هم زمان با ظهور يعقوب، خلافت بغداد دوران انحطاط و آشفتگي را مي‌گذراند. نفوذ اميران ترک و خشک مغزي و كوته انديشي خلفاي عبّاسي زندگي را بر مردم، به خصوص اقوام غيرعرب و غيرمسلمان بسيار سخت مي كرد. مردم نيز اعتراض خود را به شكل‌هاي گوناگون آشكار مي‌نمودند. خَوارِج درجنگ و گريز با دست نشاندگان خليفه در گوشه و كنار سرزمين سيستان موجب آزار مردم بودند. قيام زنگيان در عراق و خوزستان به اوج رسيده بود. درچنين روزگاري، عيّاران فرصت يافتندكه با تشكيلات منظّم خود و به ياري مردم به مخالفت با خلافت بغداد قيام كنند.

رفتارانساني و بي تكلّف عيّاران و تلاش آنان در راه ايجاد امنيت و آرامش براي روستاييان و مردم خرده پا و عشقي كه به آب و خاک و سنّت‌هاي اصيل ايراني داشتند، شوق وطن‌دوستي را در مردم برمي‌انگيخت. يعقوب ليث اگرچه در دوران حكومت خود، پس از فتح شيراز و ويران كردن بُتخانه بوداييان دركابل، هدايا و غنايم قابل توجّهي براي خليفه به بغداد فرستاد، امّا به تدريج كه دامنه قدرتش وسعت مي‌يافت در فكر آن بود كه خلافت را از ميان بردارد. صاحبُ الزَنج كه مردي ايراني بود و رهبري بردگان سياه را در قيام برضد خلافت بغداد به عهده

داشت به يعقوب ليث در اين راه پيشنهاد همکاري داد. امّا يعقوب نپذيرفت زيرا در مورد آنان بد گمان بود. خليفه حيله‌گر سرانجام توانست هردو دشمن زورمند خود را جداجدا از ميان بردارد.

جانشينان‌يعقوب تاسال392 ه/ 1002م حاکم سيستان بودند. آخرين ايشان امير خلف بن احمد، معروف به امير خلف بانو يا بانويه، مردي سخت گير امّا ادب پرور و دانشمند بود که به دست سلطان محمود غزنوي برافتاد و در زندان درگذشت.

سامانيان

(279-389ه/892-999م)

سامانيان فرزندان مردي ايراني، ازمُغان زَرتُشتي بودند که در دهستان سامان اطراف بلخ فرمانروايي داشت و سامان‌خداة ناميده مي‌شد. در اواخر دوره بني‌اُمَيّه وي مسلمان شد و بعدها به دربار مأمون که در زمان پدرش هارون الرشيد در مَرو مي‌زيست راه يافت. مأمون پس از رسيدن به خلافت، چهار پسر وي را به حکومت شهرهاي بزرگ ماوراءالنهر و خراسان منصوب کرد.

درسال 279ه/892م، اميراسماعيل، يکي از افراد اين خاندان، پس از شکست دادن عَمروليث بر خراسان، سيستان، ري، قزوين و سپس گرگان و طبرستان دست يافت و به خلاف صفّاريان با خلافت بغداد از در آشتي درآمد. خلفاي عبّاسي نيز از او و خاندان ساماني حمايت کردند. سامانيان نزديک به يک قرن بر مشرق ايران حکم راندند، امّا خود را شاه يا سلطان نناميدند و تنها به عنوان امير بسنده کردند. با اين همه، شايسته ترين خانداني بودند که پس از اسلام بر ايران فرمانروايي يافت. دوره آنان همزمان باحکومت آل بويه در بخشي بزرگ از نواحي مرکز و غرب ايران بود که دامنه آن تا بغداد و دربار خلافت عبّاسي نيز مي‌رسيد. وجودهم زمان اين دو خاندان بزرگ و مقتدر ايراني، که در زنده ساختن زبان و آيين و فرهنگ ايران سعي بسيار داشتند، سبب شد که قرن چهارم هجري/دهم ميلادي در تاريخ ايران وضعي استثنايي يابد و به قرن طلايي مشهور گردد. دراين ميان سهم سامانيان در تجديد عظمت کشور و باززايش فرهنگ اصيل ايران شايان توجّه است.

ضعف نسبي بغداد، صرف بخش بزرگي ازدرآمدخزانه در داخل سرزمين هاي ايران و اجراي قوانيني که آزادي عمل روستاييان و کشاورزان را تأمين مي کرد، موجب شد که رفاه و امنيّت مادي و معنوي در کشور فراهم آيد و زمينه پيشرفت کار و دانش مهيّا شود. اين شکوفايي اجتماعي اگرچه دير نپاييد و عوامل فرصت طلب با تظاهر به دين‌داري و با روي کار آوردن غلامان ترک وارد ميدان شدند، امّا پيشرفت وسرزندگي جامعه، چنان سريع و اوج گيرنده بود که‌فرمان‌روايان بعدي نيز تا زماني دراز روش‌هاي حکومتي سامانيان را نگه داشتند و به احياء فرهنگ ايران کوشيدند. برگزاري جشن‌هاي با شکوه ايراني در زمان شاهان غزنوي و گردآوردن دانشمندان و شاعران بسيار در دربار، درواقع بازتاب درخشش آزادي در دوران سامانيان بود که راه خود را به تاريکي تعصب ترکان نيز مي‌گشود.

تشكيلات ديواني ساماني تا حدّي به تقليد از ديوان خلفاي عبّاسي، ترتيب داده شده بود، كه آن نيز خود به دست ايرانيان و براساس آيين مملكت داري و سازمان هاي ديواني شاهنشاهي ساساني قرار داشت. اين تشكيلات چنان استوار بود كه بعدها غزنويان و سلجوقيان و ديگر امراي ترک نيز تا حمله مغول به همان ترتيب حكومت كردند.

اميران ساماني در آباداني قلمرو خود بسياركوشيدند. كندن كاريزها وانتقال آب به نواحي مختلف از جمله كارهاي سودمند آنان در اين زمينه بود كه در حدّ وسيعي انجام گرفت و به زندگي كشاورزان و روستاييان رونق بخشيد. در دوره امارت سامانيان زبان دَري در ماوراءالنهر و خراسان به كمال رسيد و اين منطقه، كه دور از سرزمين خلافت اعراب بود، فرصت يافت كه زمينه پيدايش شاهكار زبان فارسي يعني شاهنامه را فراهم آورد. آخرين امير سامانی به وسیله ی سلطان محمود غزنوی از میان رفت..

امیر اسماعیل سامانی(295-279) (/892-907م)

اميراسماعيل بنيان گذار دولت ساماني است. وي درآغاز، پس از تصرّف كامل فرارود(ماوراءالنهر)كه مركز حكومت پدران و بستگانش بود، قلمرو خود را تا خراسان، سيستان، ري و قزوين گسترش داد. عَمروليث به دست او گرفتار و به بغداد فرستاده شد و سادات علوي طبرستان نيز به وسيله سرداران او از ميان رفتند.

سامانيان برخلاف صفّاريان و علويان طبرستان و آل زيار و تا اندازه اي آل بويه كه همزمان به تشكيل حكومت هاي مستقل درنواحي مختلف ايران توفيق يافته بودند، خلفاي بغداد را از نظر مذهبي مي پذيرفتند و از همين رو با دستگاه خلافت روابطي حسنه داشتند. خلفاي عبّاسي نيز از ايشان حمايت مي‌كردند. امير اسماعيل مردي دلير و پرهيزگار بود. وي پس از غلبه بر دشمنان داخلي، به جهاد با كفّار و جنگ با تركان غيرمسلمان پرداخت. به اين جهت او را در تاريخ سالارغازيان خوانده اند. امّا اين امر در واقع به منظور جهان گشائي و سركوب بود. امير اسماعيل با اين جنگ ها هم قوام مهاجم بيابان گرد را سركوب مي‌كرد و هم نيروي فزاينده بيكار را از روستاها و نواحي مختلف گرد مي‌آورد و با شركت دادن آن ها در جنگ ها و سهيم كردنشان در غنايم، از مزاحمتشان براي دستگاه خلافت و حكومت هاي داخلي مي‌كاست. اين جنگ ها و غَزَوات غنايم بسيار به درون ايران و از آن جا به دربار خلافت سرازير مي‌كرد.

امير اسماعيل با عدل و انصاف و عطوفتي كه از خود نشان مي‌داد محبوب مردم بود. وي اسيران جنگي را بدون دريافت سربها آزاد مي‌كرد و آنان را به كارهاي لشكري يا كشاورزي و آباداني مي‌گماشت. اين‌سياست، همراه با خصوصيات اخلاقي اميراسماعيل، موجب شد كه در روزگار سامانيان، هرچند ايران هرگز از جنگ و ستيز دائم و توطئه وكشمكش داخلي در امان نماند، امّا آرامش و امنيتي نسبي فراهم آيد و همراه با پيشرفت و آباداني زمينه‌اي مساعد براي علم وادب و شعر و هنر پديد آورد.

اميراسماعيل‌ساماني كمي پس از غلبه بر تركان درسال 295ه/907م در بخارا كه سخت مورد علاقه او بود درگذشت. آرامگاه او هنوز در شهر بخارا برجاست.

اميرنصر ساماني (301-333ه/913-942م)

نصربن احمد ساماني پس از پدر بزرگ خويش، امير اسماعيل مؤسس سلسله ساماني، مشهورترين فرد اين خاندان است. وي پس از پدرش كه به دست غلامان خود كشته شده بود به امارت رسيد. درآن هنگام نصر تنها هشت سال داشت. امّا وزير او ابوعبدالله جيهاني، كه از دبيران و دانشمندان آزاد انديش آن روزگار بود، كارها را به نيكو ترين صورت به انجام مي‌رساند. نصربن احمد از آغاز قرن چهارم هجري/ دهم‌ميلادي به‌مدّت سي‌سال در شكوفاترين و پُربارترين و شادترين دوران تاريخ ايران پس از اسلام فرمان روايي كرد. آغاز حكومت او با طغيان مدّعيان بسيار همراه بود. امّا شجاعت و دلاوري سپهسالار و تدبير وزيران و مشاوران بزرگ او جيهاني و ابوالفضل بَلعَمي، به زودي همه مشكلات را فرو نشاند.

امير نصر در اواخر دوران حكومت خود به اسماعيليان گرويد يا گرايش زياد بدان ها داشت و اين امر موجب رنجش خليفه بغداد و غلامان ترک او را كه سنّي مذهب بودند، فراهم آورد. سرانجام بر اثر توطئه ی آن ها، درحالي كه بيمار بود ناچار از فرمانروايي كناره گرفت و پادشاهي را به پسر خود، نوح، واگذاشت.

امارت سي ساله امير نصر نزديک به يک سوّم از دوران صدساله حكومت سامانيان را در بر مي‌گيرد، دوراني كه بزرگ ترين وزيران و دانشمندان و شاعران و دهقانان ايراني در عرصه تاريخ پديد آمده اند. درباره شادكامي عمومي دوران نصر بن احمد ساماني دركتاب چهار مقاله نظامي عروضي توصيفي مي‌خوانيم كه نشان مي‌دهد، حتي پس از دو قرن ازگذشت آن روزگار هنوز مردم چگونه خاطرات خود از آن دوران را به ياد مي‌آورده اند. اين توصيف از زبان مردمان عادي نقل شده و بنابراين تنها در باره شادكامي امير نيست بلكه وضع عمومي مردم و وفور و تنوّع نعمت را تصوير مي‌كند: «نصربن احمد. . . يكسال به بادغيس بود كه خرّم ترين چراخورهاي خراسان و عراق است. . . چون ستوران بهار نيكو بخوردند، نصر بن احمد روي به هرات نهاد. . . انگور در غايت شيريني در رسيد. . . صد و بيست لون انگور، هريک از ديگري لطيف تر و لذيذتر. خوشه اي پنج من، سياه چون قير و شيرين چون شكر. . . و از جانب سيستان نارنج آوردن گرفتند و از جانب مازندران تُرَنج رسيدن گرفت و زمستاني گذاشتند در غايت خوشي . . . و امير گفت كجا رويم كه از اين خوش تر مقام گاه نباشد.» اين همان سفري است كه چهارسال پاييد و در پايان آن رودكي با سردادن نغمهء «بوي جوي موليان آيد همي» امير را راهي بخارا پايتخت سامانيان كرد.

ابوعبدالله جيهاني، وزير نصربن احمد، از بزرگان تاريخ ايران است. وي مردي بود عاقل و جهان‌ديده. در دوران وزارت خود به همه جا نامه نوشت تا كتاب هايي درآيين مملكت داري و آداب و رسوم پادشاهي براي او بفرستند. از ميان آن ها آن چه را نيكوتر بود برمي‌گزيد و در دربار بخارا معمول مي‌كرد. وي كتابي درباره جغرافياي سرزمين هاي همسايه نوشت و به مطالعه درباب آداب و رسوم اقوام گوناگون پرداخت. اين امر جهان گردان بسياري را به دربار بخارا كشاند و شهرت و آوازه پايتخت سامانيان را در سراسر جهان و كشورهاي اسلامي به بالاترين حد رساند. درهمين زمان بود كه بين بخارا، دربار ابونصر ساماني، و پايتخت خاقان چين روابط نزديک برقرار گرديد و درباره ازدواج دختر خاقان با پسر اميرساماني سخن ها گفته شد. بعد از جيهاني، ابوالفضل بَلعَمي به وزارت امير نصر رسيد ومقام بخارا را تا حدّ شكوه دربار بغداد بالا برد. ابوالفضل و پسرش ابوعلي بَلعَمي

مردمي دانا و هنرپرور و ادب دوست بودند. ابوعلي بَلعَمي تاريخ طبري را كه نخستين و بزرگترين تاريخ كامل جهان بود به فارسي برگرداند.

شعر در آن روزگار وسيله تبليغات مهمّي بود و سامانيان فرهنگ دوست، شاعران طراز اوّل بسيار به دور خود گرد آورده بودند. در دربار اميرنصر ساماني، علاوه بر رودكي، كه پدرشعر فارسي خوانده شده است، شاعران نام آور ديگري نيز رفت و آمد مي‌كردند. يكي از آنان، دقيقي طوسي، نظم شاهنامه منثور ابومنصوري را آغاز كرد. امّا كارش نا تمام ماند تا پس از او فردوسي به آن كار خطير دست يازيد. بخشي را كه دقيقي به نظم آورده بود فردوسي درشاهنامه خويش گنجاند و نام او را نيز دركنار نام خود جاودان ساخت.

زياريان

(434-316ه/928-1042م)

زياريان ازسرداران و جنگ جويان گيلان و طبرستان بودند كه درقرن چهارم هجري/دهم ميلادي با برانداختن سادات علوي طبرستان به تدريج حكومتي مقتدر ايجاد كردند. مركز ايشان گرگان بود. اميران زياري با به دست آوردن قدرت بسيار تا نزديک بغداد پيش رفتند. امّا پيوسته با ديلميان آل بويه و سامانيان درحال جنگ بودند.

مقتدرترين اميرزياري، مرداويج پسر زيار بودكه در سال 316ه/928م طبرستان، گرگان، ري، اصفهان و همدان را گرفت و تا ناحيه حَلوان در عراق پيش رفت و سپاه خليفه را شكستي سخت داد. وي چندي بعد به نواحي مركزي و جنوب غربي ايران لشكر كشيد و اصفهان و اهواز و خوزستان را گرفت.

مرداويج مردي تندخوي، خون‌ريز، آزمند و بلندپرواز بود. يک بار هنگامي كه خواهرزاده اش درجنگ با سپاه خليفه در همدان كشته شد، براثر شيون و بي‌تابي خواهرش، ديوانه‌وار از ري به همدان لشكر كشيد و درآن شهر به قتل عام عظيمي دست يازيد. نوشته‌اند كه خروارها بند شلوار ابريشمين از كُشته شدگان جمع آمد و به ري فرستاده شد. گناه مردم همدان آن بود كه با سپاهيان ديلم درافتاده بودند زيرا آنان شير سنگي را كه بر فراز ستوني از دوران اشكاني بر دروازه شهر قرار داشت سرنگون كرده بودند. مردم اين شيرسنگي را طلسم و نگهبان شهر همدان مي‌دانستند. بارديگر درجنگي نزديک قزوين به دستور مرداويج كُشتار و ويراني و غارت عظيم به راه افتاد و غنايم بسيار به خزانه مرداويج سرازير شد.

زياريان و به خصوص مرداويج اعتقاد درستي به اسلام نداشتند و خواب بازگشت كيش زرتشتي را مي‌ديدند. مرداويج اگرچه با خليفه از در اطاعت درآمده و از او منشور و خلعت دريافت داشته بود، امّا دراين پيوند نيز خدعه و فريب داشت. وي درآرزوي تجديد عظمت شاهنشاهي ساساني بود. تاجي مانند تاج خسرو انوشَروان برسر مي‌گذاشت و درصدد تجديد بناي شهر تيسفون و برانداختن خليفه بود. جشن هاي ملّي ايراني چون نوروز و مهرگان در دربار او با عظمت و شكوه تمام برگزار مي‌شد. درزمستان سال 323ه/944م در اصفهان به دستور وي جشن سَدِه با افروختن آتش‌هاي عظيم در دو سوي زاينده رود برگزار گرديد.

امّا عاقبت تندخويي و بدگماني و كشتار بي دليل مرداويج، به همراه آزردگي تركان از بي‌اعتنايي و تحقيري كه به آنان مي رفت و از آن همه مهم تر توطئه خليفه كار خود را كرد و غلامان ترک مرداويج را در همان شب جشن سَدِه درحمام كشتند.

جانشينان مرداويج نيزچون خود او مردمي درشت‌خوي و بي‌گذشت بودند و به اندک بدگماني فرمان قتل مي‌دادند. شمسُ المَعالي قابوس بن وُشمگير مشهورترين ايشان است كه با وجود تندخوئي و كج خلقي درعالم ادب و هنر نيز دستي داشت. خطّ خوش مي‌نوشت و شعر فارسي و عربي نيكو مي گفت. اميرعُنصُرالمَعالي كي‌كاوس، نويسنده كتاب معروف قابوس‌نامه نواده اوست و نام كتاب خود را از اوگرفته است.

زياريان كه همه آن ها به نام هاي ايراني قديم خوانده مي‌شدند، بيش ازصدسال حكومت محلّي داشتند و عاقبت در زمان سلجوقيان به اطاعت ايشان درآمدند.

ديلَميانِ آلِ بويه

(320-448ه/932-1056م)

آل‌بويه، كه به ديلميان نيزشهرت دارند، فرزندان ماهي‌گيري فقير از مردم ديلَمان به نام ابو شجاع بودند كه در آغاز قرن چهارم هجري/دهم ميلادي به خدمت سپاهي‌گري نزد ماكان كاكي، سردار اميرنصر ساماني، و پس از او مرداويج زياري درآمدند. سه پسر بويه، علي، حسن و احمد به تدريج قدرت يافتند و باگرفتن القاب ازخليفه بغداد حكومت نواحي مختلف را به دست آوردند. پيش روي برادران بويه درنقاط مختلف ايران، عاقبت خليفه را واداشت كه احمد معزّالدوله را به سرداري خود بشناسد. درآن زمان بغداد با آشفتگي تمام دردست غلامان ترک بود و خليفه درواقع اختياري ازخود نداشت. معزّالدوله درسال 334ه/945م بغداد را محاصره كرد و پس از فتح آن خليفه را كور و بركنار نمود و ديگري را به جاي او نشاند.

آل بويه هريک حكومت ناحيه اي از ايران و ديگر سرزمين هاي اسلامي را داشتند، امّا مطابق سنن قومي، همگي از بزرگ تر خانواده اطاعت مي‌كردند. هنگامي كه علي‌عمادالدوله برادر بزرگ تر درگذشت برادرزاده اش فناخسرو (پناه‌خسرو) عضدالدوله را جانشين خود كرد. عضدالدوله باجنگ و مصالحه ديگر افراد خانواده را مطيع

خود گرداند و در شيراز كه پايتخت آلِ بويه بود، درباري با شكوه و مقتدر تشكيل داد. فرمانروائی آخرين فرد دودمان آل بويه به دست سلطان محمود غزنوی برافتاد .

آلِ بويه كه بيش از150 سال در ايران حكومت داشتند پيرو مذهب زيدي شيعه و نخستين خاندان ايراني بودند كه خلفاي بغداد را چون بازيچه‌اي دراختيارگرفتند، يكي را برمي‌داشتند وديگري را به جاي او مي‌نشاندند. هم درزمان‌ايشان بود كه مراسم سوگواري عاشورا در بغداد برگزار گرديد. غلامان ترک كه تا اين زمان در دستگاه خلافت قدرتي فراوان داشتند، در زمان ايشان به دور رانده شدند و آلِ بويه فرصت يافتند كه خراج روستاييان وكشاورزان ايراني را صرف آبادي دهات و شهرهاي ايران كنند.

ساختن كاريزها، لاي روبي قنات ها و ايجاد بندها و سدها كه آب رودخانه‌ها را به نواحي بلندتر سواركند، دراين زمان رواج بسيار داشت. جمعي از دانشمندان و مجرّبان در امور كشاورزي به خدمت دربار درآمدند و دشت خوزستان ونواحي فارس و اصفهان را چنان آباد و حاصل‌خيز كردند كه نه تنها برنج و نيشكر و مركّبات، كه از محصولات سنّتي روزگار ساسانيان دراين نواحي بود، بلكه گندم و جو و ارزن كه آن را نان تهي دستان مي‌ناميدند از اين نواحي به فراواني برداشت مي‌شد. كِشت انواع نخل، زيتون، پنبه و كَنَف و ديگر محصولات غذايي و صنعتي دراين زمان رونق بسيار داشت. شرحي‌كه‌جهان‌گردان متعدّد اين روزگار از آباداني وفراواني درقلمرو آل بويه نوشته‌اند بسيار خواندني است.

بافت پارچه‌هاي ابريشمي و زربَفت و قالي و قاليچه‌هاي گران بها و ساخت مصنوعات فلزّي وسفالين نيز همراه با تجارتي پُررونق و مبادلات حواله‌اي و صرافی(بانكی) نيز در اين زمان رواجي قابل ملاحظه داشت. در عرصه شعر و ادب نيز بارگاه شاهان آل بويه مورد اقبال شاعران و نويسندگان به‌نام شد.

عضدالدوله (338-372ه/949-982م)

فِناخسرو عضدوالدوله بزرگ ترين پادشاه آل بويه و يكي از فرمان روايان به نام ايران است. وي پسر ركن‌الدوله و جانشين عموي بزرگـترش عمادالدوله بود. هنگامي كه وي در شيراز به تخت سلطنت نشست كمتر از چهارده سال داشت. امّا حمايت پدر و عموها و هشياري و كارداني خود او، به زودي او را به قدرتي بزرگ رساند. احترام عميق افراد خانواده بويه به يكديگر و اطاعت بي چون و چرا از بزرگ تر كه از رسم هاي ديرين ايرانيان بود، برادران بويه را سخت به هم مي‌پيوست. با وجود اين عضدالدوله در سال هاي حكومت خود يک بار با عموي كوچک تر و بارديگر با پسر او به نبرد برخاست. امّا ميانجي‌گري پدرش او را برجاي خود نشاند و به اختلاف ها پايان داد و اين خود زمينه اي فراهم ساخت كه در سال هاي بعد او راكه خواهان تسلّط بر بغداد بود به آرزوي خويش برساند. عضدالدوله پس از تسلّط بر اين شهر، در سال 366ه/976م، به پاس پيروزي براي زيارت مرقد علي بن ابي‌طالب(ع) به نَجَف رفت و بقعه اي برآن مزار شريف بنا كرد.

عضدالدوله نخستين فرد از خاندان بويه بود كه خودرا شاهنشاه خواند. او را در قدرت و شكوه با سلطان محمود غزنوي مقايسه كرده اند. سيماي ستايش انگيزي كه نويسندگان روزگار از عضدالدوله ترسيم كرده اند او را مردي شايسته و با اراده نشان مي‌دهد. درعين حال، عضدالدوله در اجراي قوانين و رعايت عدالت گاه تا حد خشونت سنگدل بود. آورده‌اند كه وي كنيز زيبا روي خود را فقط به آن سبب كه او را زياده به خودمشغول مي‌داشت در

رودخانه انداخت و غرق کرد. زندگي اش پُر تجمّل بود. نسب نامه اي که خاندان او را به بهرام گور، شاهنشاه ساساني، مي‌رساند براي خود ترتيب داد. وي نزديک شيراز شهرک زيبايي آراسته به باغ ها و سراهاي عالي به نام خود ساخته بود که سيصد و شصت اتاق داشت و درآن تالار بزرگي به کتاب خانه اختصاص داده شده بود. عضدالدوله بر همه جشن هاي با شکوه ايراني، دوجشن ديگر افزود که يکي درسال روز تولد او و ديگري در ياد روز ساختمان اين شهر برگزار مي‌شد. نوشته اند که وي عشقي تمام به خوش‌باشي و شادکامي داشت و در جشن ها و عيدها نه تنها ياران و اميران دربار که مردمان عادي را به شادي مي‌خواند.

در آن زمان ضعف دستگاه خلافت بغداد امکان مي داد که بيشتر ماليات ها صرف آباداني روستاها گردد. تأمين آب براي کشاورزان از طريق کندن کاريزها و بستن سدها و بندها از مهم ترين اقدامات عضدالدوله بود. او به ساختن بناها، بيمارستان ها و کتاب‌خانه‌ها درنقاط مختلف قلمرو خود نيز علاقه اي وافر داشت. بيمارستان عضدي در بغداد، پُل اعجاب‌انگيز اهواز، بازار زيبا وبزرگ رام هرمز، سدّ عظيم استخر درفارس و بندامير که در مَروْدشت بر روي رودخانه کُر بسته شده است، ازساختمان‌هاي مشهور آن زمان بود. بسياري از آن ها تا امروز نيز برجاي مانده است. عضدالدوله را در عشق به آباداني با شاپور اوّل ساساني مقايسه کرده‌اند که آثار او پس از نزديک به هجده قرن هنوز باقي است .

عضدالدوله دانشمندان، شعراء، اهل فکر و فلسفه و بزرگان دين و هنر را نيز سخت گرامي مي‌داشت. توجّه او نه تنها به شعر و ادب بلکه به علوم رياضي، به خصوص هندسه و نجوم، زبان زد بود. کتاب خانه عظيم شيراز را که به فرمان او تأسيس شد بايد نشان ديگري علاقه و آگاهي او به دانش هاي زمان دانست. ديگر افراد خاندان بويه نيز درعشق به مطالعه و پرورش‌دانشمندان وصاحبان قلم و انديشه مقامي والا داشته اند. صاحب‌بن عبّاد، از وزراء و نويسندگان معروف ايراني، نيز در دربار اميران آل بويه مي‌زيست و مُتِنَبّي، شاعر مشهور عرب، هم در دربار عضدالدوله به شهرت رسيد. اگرچه اين دو تن عرب زبان بودند و صاحب بن‌عبّاد در نويسندگي به عربي اصرار مي‌ورزيد، امّا آل بويه از ترويج زبان فارسي نيز غفلت نمي ورزيدند. از همين رو، بسياري از شاعران و نويسندگان ايراني، خودرا به دربار ايشان منسوب داشته اند.

عضدالدوله چنان مفتون زيبايي و سرخوشي و سازندگي بود که از مرگ مي‌هراسيد و آن را سخت ناگوار مي‌شمرد. نوشته اند که وي نام شهرگور، شهري در استان فارس، را به فيروزآباد برگرداند، زيرا آن را به فال بد مي‌گرفت. نيز فرمان داده بود که گرداگرد قبرستان هاي درون شهر ديواري بلند بسازند تا چشم او بر گور مردگان نيفتد. با اين همه، خود در چهل و هشت سالگي براثر بيماري صرع درگذشت. آورده‌اند که وي در مدّت بيماري با خشونت تمام ديگران را از حال خود بي‌خبر گذاشت. حتّي پسرش، ابوالفوارس شيردل (شرف‌الدوله)، را که مي خواست از احوال پدر جويا شود به کرمان تبعيد کرد.

دولت آل بويه در زمان عضدالدوله به اوج شکفتگي و عظمت رسيد. قلمروآن از درياي‌خَزَر تاعُمّان و از دشت کرمان تا آن سوي فُرات وسعت داشت. براين همه بايد طبرستان و گيلان و سيستان تا سِند را نيز افزود، زيرا اميران اين نواحي همه از عضدالدوله اطاعت مي‌کردند و هداياي فراوان براي او مي‌فرستادند. اميرحَلَب و خليفه فاطمي مصر و امپراطور بيزانس در فرصت‌هاي گوناگون اظهار دوستي، و درمواقع سختي دست ياري به سوي او دراز مي‌کردند.

آرامگاه‌عضدالدوله در نَجَف اشرف، کنار تربت علي بن ابي‌طالب(ع) قرار دارد.

غزنويان

(582-352ه/963-1186م)

غزنويان غلامان ترکي بودند که در زمان سامانيان به ايران راه يافتند. مرکز ايشان غَزنه يا غزنين در افغانستان بود. يکي از افراد قبايل غزنوي به نام سَبُکتَکين در زمان امير نوح ساماني قدرت يافت و امير ساماني براي سرکوبي سرداران عاصي خود از او کمک خواست. پسر سبکتکين، محمود، که همراه پدر به خراسان آمده بود در نيشابور ماند. پس از مرگ سَبُکتَکين، او بي فاصله خود را به غزنه رساند و با غلبه بر برادر حکومتي بزرگ تشکيل داد. خليفه بغداد لقب يمين الدوله، يعني دست راست دولت عبّاسي، را براي او فرستاد و از آن پس محمود به پشت گرمي دربار خلافت حکومت هاي ملّي ايراني را يک يک بر انداخت. سامانيان را منقرض کرد، سيستان را از اميرخلف بانوآخرين فرد دودمان صفاری گرفت و خوارزم را پس از شورشي مطيع خود کرد. خوارزم شاهان ايرانی تبار را برانداخت وحکومت آن جا را به يکی از غلامان ترک خودسپرد و پس از آن، بيشتر به سوداي غنايم، بارها به هندوستان لشکر کشيد..

پس از محمود پسرش مسعود بيش از ده سال پادشاهي نکرد، زيرا ترکان سلجوقي که در زمان محمود به نواحي شمال خوارزم راه يافته بودند حمله آوردند و مسعود را شکست دادند. پس ازمسعود تني چند از اميرزادگان غزنوي به سلطنت نشستند. امّا قلمرو ايشان به غَزنه و هند منحصر شده بود و ديگر در ايران نفوذي نداشتند. پس از افتادن غَزنه به دست غوريان که آن را با خاک يکسان کردند، غزنويان لاهور را مقرّ دولت خود ساختند و سرانجام از غوريان شکست خوردند و درسال 582 ه/1186م از ميان رفتند.

عصر غزنوي روزگار به بار نشستن تلاش های علمي و ادبي و فکري و دوران آزادانديشي قرن چهارم هجري/دهم ميلادي بود و نتيجه سياست هاي حکومت هاي صفّاريان، سامانيان، آل زيار و آل‌بويه در اين عصر آشکار گرديد. غزنويان خود فارسي را خوب نمي فهميدند، امّا به تقليد از دربارهاي ايراني، شاعران و نويسندگان بزرگ را حمايت مي‌کردند و از آنان بهره تبليغاتي مي‌بردند. محمود غزنوي علاقه داشت که شاعران و نويسندگان او را بستايند. از همين رو، دربار او شماري بزرگ از شاعران ستايش‌گر و مديحه سرا را درخود گرد آورده بود. عنصري، فرّخي و منوچهري، از بزرگ ترين شاعران اين عصر، همگي مدّاحان سلطان محمود بودند .

با اين همه، بيشتر آثار ارزنده دانش و ادب و انديشه فارسي که دراين دوران نوشته شده، از حمايت مستقيم غزنويان بهره نبرده است. امّا جنگ هاي سلطان محمود و شهرت دربار او به حمايت از شعر و ادب، زبان فارسي را در مشرق ايران تا دور دست هاي هند گسترش داد.

از دوران حکومت نزديک به صد و پنجاه ساله غزنوي تنها حدود چهل سال آن، در دوره سلطان محمود و مسعود، در سرزمين هاي ايراني گذشت. .

سلطان محمود غزنوي (387-421ه/997-1030م)

سلطان محمود، بنيان گذار سلسله غزنوي، يکي از اميران جنگ آور ترک و افسانه سازترين سلطان تاريخ ايران بعد از اسلام است. وي از نوجواني همه جا پدر خود را همراهي کرده بود و با فنون جنگ و کشورداري آشنايي کامل داشت. به همين جهت پس از آن که سرداران ياغی را سرکوب کرد،اميرساماني حکومت نيشابور را به او داد و پدرش سبکتکين را به‌امارت غَزنه فرستاد.

محمود پس از مرگ پدر حکومت غَزنه را نيز ازآن خود کرد و با حمله به خراسان سامانيان را که ضعيف شده بودند برانداخت. از آن پس قدرت او روز به روز بالا گرفت تا آن جا که در سال390ه/ 1000 م. با تائيد خليفه عبّاسي درغَزنه به تخت سلطنت نشست و بيش‌از سي‌وسه سال باشوکت و قدرت تمام بر ايران و بخش بزرگي از هند حکم‌روايي کرد.

محمود درمدّت سلطنت خود بارها به هندوستان لشکرکشيد و در جنگ‌هايي که آن‌ها را غَزَوات، يعني جنگ با کُفّار براي اشاعه دين اسلام، مي‌ناميد ثروت فراوان اندوخت و اسيران بسيار گرفت. بزرگ ترين لشکرکشي محمود به سرزمين هند، فتح سومَنات، در سواحل جنوبي شبه جزيره کاتياوار در مغرب هندوستان را، به دنبال داشت. وي دراين پيروزي بُت سومَنات را شکست و خزاين گران بهاي آن بُت خانه را با خود به غزنين آورد.

امپراتوري عظيم محمود، همراه با خزاين و گنجينه‌هاي افسانه اي او، پس از مرگش، در زمان سلطنت سلطان مسعود پسر او، بيش ازده سال دوام نيافت. ترکان سلجوقي که در زمان سلطان محمود، پايشان به خراسان باز شده بود، به تدريج قدرت يافتند و مسعود را از خراسان راندند. وي و جانشينانش در غَزنه و بعضي متصرّفات خود در هند زيستند و کم‌کم از ميان رفتند. با اين همه، حدود نيم قرن سلطنت سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوي درتاريخ ايران، به دلايلي که مي آيد، از اهميت ويژه اي برخوردار است.

به قدرت رسيدن محمود سرآغاز تسلّط ترکان بر سرزمين ايران بود. وي سه دودمان فرمان‌روايي اصيل ايراني را، که درنواحي مختلف حکومت مي‌کردند و استقلال نسبي سياسي داشتند و فرهنگ ايراني را زنده کرده بودند، برانداخت. سامانيان، صفّاريان و اميران مقتدر خوارزم از ميدان بدر شدند و مقدّمات انقراض امراي محلّي ايراني، چون آل بويه و آل زيار در زمان سلطان محمود فراهم آمد. پس از آن قبايل ترک از سلجوق و مغول و تاتار حدود شش قرن ايران را عرصه تاخت و تاز ويرانگر و خونين خود قرار دادند. در اين دوران، آزادمنشي و حسّ گذشت و مدارا که از ويژگی های فرهنگی ايرانيان بود، جاي خودرا به تعصّب و خشونت و قساوت داد و بزرگ‌داشت دانش و معرفت، به اسير گرفتن دانشمندان و خريد و فروش شاعران انجاميد. سلطان محمود به تقليد از اميران ساماني و پادشاهان آل بويه، دانشمندان و شاعران را به بارگاه خويش مي‌خواند. امّا آنان را وسايل حشمت و جاه خود مي‌دانست و نه مردمي صاحب ارج و احترام. سه دانشمند و شاعر بزرگ ايراني از او آزار بسيار ديدند. ابوعلي سينا شهر به شهر از او گريخت، ابوريحان بيروني به اسارت در دربار او هر لحظه در هراس زيست و فردوسي، رنجيده خاطر، از غَزنه به توس بازگشت و تا آخر عمر در سختی بسيار روز گذراند.

سلطان محمود خود را دشمن سرسخت شیعه‌گري و رَفض و بددیني مي‌شمرد. وي براي خوش آیند خلیفه بغداد و در واقع براي كسب هرچه بیشتر مال، تظاهر به دین داري مي‌كرد. گویند وقتي مردي توانگر را احضار كرد و به او گفت «شنیده ام قرمَطي شده‌اي.» مرد گفت: «قرمَطي نیستم، امّا پول كلاني مي‌توانم بپردازم.» سلطان پول را گرفت و حكم بر بي‌گناهي او داد. محمود آن قدر مال اندوخت كه به نوشته بیهقي خود مي‌گفت: «پشت زمین تاب ثروت هاي ما را ندارد.» آورده‌اند كه تنها از معبد سومَنات حدود85 تن طلا به غنیمت گرفت و هنگام ویران كردن یكي از معابد كریشنا درهند مي‌گفت كه براي دوباره ساختن این معبد بیش از دویست سال وقت و یكصد میلیون دینار طلا لازم است.

محمود هنگام مرگ دستور داد تا گنجینه هایش را برابر چشمانش بگسترند. امّا این كار ممكن نبود. دو روز طول كشید تا توانستند گران بهاترین جواهرات را دور او گردآورند. او حسرت زده و نگران به آن ها نگریست و گریان و فریادكشان جان داد. با این همه ثروت، سلطان محمود جز قصرها و باغ هایي در غَزنه، در دیگر سرزمین هاي قلمرو خود جز ویراني چیزي به جاي نگذاشت، درحالي كه، حدود همان روزگار، عضدالدوله دیلمي در گوشه و كنار كشور ایران چندان آباداني كرد كه هنوز بسیاري از آن ها برجاست.

در دوره محمود و پسرش مسعود، شاعران و نویسندگان و وزیران و دبیران معروف و كارآمدي زیستند و بسیاري از آن ها به دربار غزنویان منسوب بودند. جشن ها و رسم‌هاي ایراني در دربار غزنویان با شكوه تمام برگزار مي‌شد. با این همه، آنان را فرمان روایاني دانش‌پرور و هنردوست نمي توان شمرد. چه محمود شعرا را بیشتر براي مدح خود گرامي مي‌داشت. گفته اند كه وي با همه تنگ نظري نسبت به فردوسي، براي شاعر كم مایه اي در ري، بَدره‌هاي زر و سیم مي‌فرستاد. هنگامي كه سبب را جویا شدند، گفت: «من با این پول ها شعر غضائري رازي را نمي خرم بلكه استقلال شهر ري را خریداري مي‌كنم«.

با این همه، سلطان محمود غزنوي از نظر سیاسي و نظامي، سلطاني با كفایت بود. درمدت سلطنت او، هرچند به واسطه خراج هاي هنگفت و لشكركشي هاي پرهزینه، بر مردم فشار بسیار وارد مي‌آمد و به آن ها سخت مي‌گذشت، امّا امنیت و آرامش در كشور برقرار بود و سركشان غارتگر، كه در تاریخ ایران پیوسته مردم را مورد تهدید و تجاوز قرار مي‌دادند، قلع و قمع شده بودند. به همین دلیل در تاریخ از محمود به عنوان قدرتمندي لایق كه سزاوار تحسین و بزرگ داشت است یاد شده.

داستان هاي عاشقانه محمود و ایاز، درشعر عرفاني فارسي، بیشتر با توجه به همین جنبه از حكومت اوست كه ایاز سلطان را به عنوان مظهر سلطنت الهي مي‌ستاید و با عبودیت و فرمان برداري بي حد، خدمتگزار اوست. محمود نیز ایاز را، كه بنده‌اي مطیع وجان بركف است، به لطف و كرم خداوندي مورد نوازش و حمایت خاص خود قرار مي‌دهد. بدین ترتیب، سلطان محمود در تاریخ ایران حالتی افسانه‌اي نیز یافته و از او در بعضی آثار ادبی سیماي سلطاني محبوب و لطیف‌طبع وعادل و اندیشه‌ور برجاي مانده است .

سلجوقيان

(590-429ه/1037-1193م)

سلجوقيان طايفه اي از تركمانان غُز و خَزَر بودند كه در روزگار سامانيان از دشت قِبچاق به نواحي خوارزم و سواحل درياي خَزَر، بالاي رود سيحون، آمدند و درآن جا به گله‌داري پرداختند. آنان درپي يافتن چراگاه هاي خرّم درفرارود(ماوراء النهر) به جنگ و گريز مشغول بودند تا سرانجام سلطان مسعود غزنوي را در جنگي بين مَرو و سَرَخس شكست دادند و به ايران سرازير شدند.

سلجوقيان به نام نياي خود سلجوق‌بن دُقاق خوانده شده اند. طُغْرُل اوّل نخستين پادشاه ايشان بود كه پس ازشكست دادن مسعود غزنوي، درسال 429 ه/1037م،در نيشابور برتخت نشست. از آن پس، تيره هاي مختلف سلجوقي تا سال 700ه/1300م، يعني مقارن قدرت گرفتن تركان عثماني بر آسياي غربي حكومت كردند. قدرت مركزي سلجوقيان، كه از آغاز تا سال 498ه/ 1104م ادامه داشت، دراين سال بر اثر كشمكش‌هاي داخلي ازهم پاشيد. درايران سلجوقيان تا سال 590ه/1193م حكومت راندند. علاءالدين تَكِش خوارزم شاه در جنگي طُغْرُل سوّم سلجوقي را كشت و قلمرو او را به قلمرو خوارزم شاهان پيوست..

سلجوقيان از بزرگ ترين و قدرتمندترين سلاطين تاريخ اسلام پيش از حمله مغول‌اند. آنان در اصل اقوامي بيابان گرد و دور از تمدّن وشهرنشيني بودند. به سبب همين خوي بدوي هنگامي كه مسلمان شدند به آن تعصّبي شديد يافتند. آنان به قوّت بي باكي و جنگ آوري در اندک زمان ايران، آسياي صغير (تركيه امروز)، الجزيره و شام را به تصرف خود درآورند، سلسله هاي ديگر را برانداختند و به ضرب غارت و كشتار همه را مطيع خود كردند. با پيشروي سلجوقيان، خلافت عبّاسي، كه به سبب ضعف دروني، درحال فروپاشي بود جان گرفت. با رسيدن طُغرُل اوّل به بغداد خليفه قائم بامرالله دستور داد كه به نام او خطبه بخوانند و او را سلطان بنامند. جنگ آوري و خشونت سلجوقيان موجب تحريک روح غيرت و شجاعت مسلمانان در برابر سپاهيان روم شرقي شد كه به سرزمين هاي اسلامي تاخت و تاز مي‌كردند. پيشروي مسلمانان را در جنگ هاي صليبي نيز نتيجه اين تعصّب مذهبي دانسته اند كه سلجوقيان به پيكر نيم مرده خلافت عبّاسي دميدند.

دولت سلجوقي را از برخي جهات با پادشاهي اشكاني در تاريخ ايران پيش از اسلام شبيه دانسته‌اند، چه هردو جنگ آور بودند، نظامي ملوک الطوايفي داشتند و هر دو از دشت هاي خراسان و ماوراء النهر به ايران آمده بودند. حكومت سلجوقيان از سرداران مختلف ترک تشكيل يافته بود كه هريک در ناحيه اي حكومت مي‌كردند. در دوره اقتدار سلجوقيان، همهء قبايل ترک از پادشاه مركزي اطاعت مي‌كردند، اطاعتي كه تا پايان سلطنت ملكشاه ادامه داشت. مرزهاي حكومت سلجوقيان در اوج گسترش خود از مشرق به چين و از مغرب به درياي مديترانه مي‌رسيد. درشمال درياچه آرال و دشت قِيچاق، و درجنوب، درياي عُمّان و خليج فارس و شبه جزيره عربستان در دست ايشان بود. پس از مرگ سلطان سَنْجَر كه هنوز رياست اسمي همه قبايل ترک را داشت حكومت مركزي سلجوقيان از هم پاشيد و تيره‌هاي سلجوقيان دركرمان و شام و روم از يكديگر جدا شدند. در اواخر اين دوره، براثر ضعف سلجوقيان، برخي از فرماندهان ترک هريک در ناحيهء خود دولتي مستقل ترتيب دادند و به اتابک (پدر) مشهور شدند. مهم‌ترين آن‌ها اتابكان‌آذربايجان، فارس، الجزيره و ديار بكر هستند.

اتابکان غلامان زرخريدي بودند که پس از ابراز لياقت و اثبات وفاداري به مقامات عالي لشکري تا حد سپهسالاري مي‌رسيدند. درنظام سلجوقيان آزادگان نمي بايست به دستگاه نظامي راه يابند. هربار که سلطان ناحيه اي از کشور را به يکي از شاهزادگان واگذار مي‌کرد يکي از اين سرداران‌را که سابقه بردگي داشت به عنوان لله همراه او مي‌کرد تا به نمايندگي شاهزاده آن‌محل رااداره کند. اين شخص را اتابک مي‌گفتند.

اتابکان فارس و آذربايجان به سبب حمايتشان از شاعران و نويسندگان بزرگ ايراني شهرت بسيار دارند. خاقاني شرواني و نظامي گنجوي در دربار اتابکان آذربايجان مي‌زيستند. سعدي شيرازي گلستان و بوستان را در زمان اتابک ابوبکر بن سعد زنگي نوشت که مردي خردمند و دور انديش بود و براي نجات فارس از کشتار و ويراني مغول پيش از رسيدن سپاهيان چنگيز از در اطاعت درآمد و خراج‌گزار ايشان شد.

سلجوقيان با آن که خود قومي بيابان گرد بودند امّا بر اثر آشنايي با تمدّن ايران و از راه پرورش وزيران بزرگ ايراني چون عميدالملک کُندُري و خواجه نظام الملک طوسي، مهم ترين مشوّقان علم و ادب و هنر و صنعت گرديدند. در زمان ايشان تعصّب مذهبي بالا گرفت و جنگ و ستيز ميان فرقه هاي مذهبي روز افزون شد. با اين همه، گويندگان بزرگي چون فخرالدين اسعدگرگاني سراينده‌ء ويس و رامين، خيّام و ناصرخسرو و عرفا و متفکران نام آور و مورّخان مشهوري در اين عهد مي‌زيسته‌اند..

دوره سلجوقي از نظر پيشرفت صنعت و هنر نيز دوره اي مهم به شمار مي رود. معماري، سفال‌گري، کاشي کاري، پارچه بافي، فلزکاري و ديگر صنايع قديم ايراني به وسيله سلجوقيان تا دور دست هاي قلمرو پهناور ايشان تا شام و کناره های دریای مديترانه رواج يافت. اين گستردگي به خصوص در معماري و سفال گري و شيشه سازي بسيار قابل توجه است زيرا در اين دوره سبک ممتاز و مشخّص گذشته به صورتي جديد و پيش رفته درهنردوره‌ء اسلامي خودنمايي مي‌کند.

طُغرُل سلجوقي (429-455ه/1037-1063م)

طُغرُل بيگ مؤسّس سلسلهء سلجوقي است. وي درسال 429 ه/1037م، پس از شکست و فراردادن سلطان مسعود غزنوي در نيشابور به سلطنت نشست و فرمان داد خطبه حکومت را به نام او بخوانند. طُغرُل از همان آغاز، برادران و عموزادگان خويش را به حکومت نواحي مختلف منصوب کرد و ملوک الطوايفي سراسر دوران سلجوقي را بنا نهاد. چُغري بيک يکي از برادران او نواحي نيشابور تا ساحل جيحون و فرارود(ماوراءالنهر) را در اختيار گرفت و پس از مدتي بخارا و بلخ و خوارزم را نيز تصرف کرد. قُهستان وگرگان به برادر ديگر، ابراهيم ينال رسيد و پسرعموي او بر هَرات و سيستان وغور حاکم شد .

پس ازتحکيم موقعيت خود، طغرل، که بر نواحي مرکزي و غربي ايران تسلّط يافته بود، با همکاري برادران و عموزادگان، يک يک سرزمين هاي اطراف را به اطاعت درآورد. با فتح گرگان و تبرستان، آخرين پادشاه *** را نيز از ري و همدان بيرون راند و چون بر اصفهان دست يافت، چنان به آن دل بست که، اگر چه پايتختش ري بود، بخش بزرگي از عمر خويش را در اصفهان گذراند و در آن آباداني بسيار کرد. درپي اين فتوحات، طُغرُل برآذربايجان و ارمنستان نيز چيره شد و با غنيمت‌هاي بسيار که در ارمنستان به دست آورده بود به پايتخت بازگشت.

دراين زمان تنها دارالخلافه بغداد مانده بود كه درآن جا خليفه عبّاسي، ناتوان و بي‌لياقت، از سردار ترک لشکر خود، بَساسيري، فرمان مي‌برد. درآن روزگار در بغداد به نام ملکـرحيم‌ديلمي خطبه مي خواندند. طُغرُل در سال 447ه/1055م از ري به همدان و از آن جا به بغداد لشكركشيد و با دراختيار گرفتن آن شهر به دولت آل بويه پايان داد و خليفه را واداشت تا فرمان دهد به نام او خطبه بخوانند. سپس از خليفه خواست با برادر زاده او، خواهر البارسلان سلجوقي، ازدواج كند. با اين پيوند دو خاندان سلجوقي و عبّاسي به‌هم نزديک شدند و طُغرُل، هم از نظر نظامي و هم از جهت سياسي، فرمانرواي سرزمين هاي خلافت شرقي گرديد. خليفه به او لقب سلطان الدوله و يمين اميرالمؤمنين اعطا كرد و به اين ترتيب طُغرُل سلجوقي به المَلِک المغرب و المشرق (شاه باختر و خاور) شهرت يافت.

در اين ميان بَساسيري نيز از پاي ننشست و پس از بازگشت طُغرُل، وي در نهان با خليفه اسماعيلي فاطمي در مصر ساخت و نام خليفه عبّاسي را از خطبه انداخت. قائم بامرالله، خليفه عبّاسي، ناچار بغداد را ترک كرد و بساسيري در بغداد نام خليفهء فاطمي المُستَنصرُ بالله، را، به جاي خليفه عبّاسي درخطبه آورد.

طغرل چندي گرفتار جنگ با برادرش ابراهيم يَنال بود. امّا وقتي او را شكست داد و كشت بي فاصله به بغداد لشكر كشيد و با دستگيري و قتل بَساسيري دوباره خليفه عبّاسي را به بغداد آورد. آن گاه از خليفه خواست كه دختر نوجوان خود را به عقد او درآورد. خليفه امتناع مي‌كرد. امّا، عميدالملک كُندُري، وزير طُغرُل، با تهديد خليفه را به اين كار واداشت. دختر به عقد طغرل درآمد. اورا با تشريفات و هداياي بسيار به ري آوردند. امّا عروس آن‌گاه به ري رسيد كه طغرل هفتادساله براثر خون دماغ طولاني درد و لاب ري از دنيا رفته بود. آرامگاه او در برج طُغرُل نزديک شهر ري قرار دارد و ازبناهاي تاريخي مانده از عصر سلجوقي است.

طغرل را سرداري دلير و پادشاهي دانا و خوش نيّت توصيف كرده اند. وي هنگام ورود به نيشابور در آغاز كار به صراحت گفت كه: «ما مردمي بيابان گرد و جنگ جوييم و آداب مملكت داري و رعايت احوال مردم را نمي دانيم.» از همين رو، وي كارها را به دست وزيران كار آزموده ايراني، از جمله عميدالملک كُندُري، سپرد. بخشي ازموفقيت هاي طُغرُل حاصل وزارت هوشمندانه اين وزير با كفايت و دانشمند بود.

در عين حال طُغرُل،،با تأكيد بر رعايت ظاهر و شعائر دين، بر بازمانده آزادانديشي‌ها و عقل گرايي هاي پيش از خود نقطه پايان گذاشت و از آن پس زمينه اي فراهم آمد كه روز به روز اختلاف هاي فرقه اي فزوني يابد و بحث هاي خشک ظاهري رونق بيشتري گيرد. طُغرُل را پادشاهي عادل و مهربان نيز توصيف كرده اند كه سعي بسيار در آباداني داشت و در ساختن مساجد بزرگ و با شكوه اصرار مي‌ورزيد.

الب ارسلان (455-465ه/1063-1072م)

الب ارسلان سلجوقي برادرزاده طُغرُل اوّل بود. وقتي خبر مرگ عمو و جانشيني برادر كوچک خود را شنيد به دستياري ابوعلي حسن توسي معروف به خواجه نظام‌الملک درخراسان قيام كرد و اندكي بعد در ري به سلطنت نشست. نخستين اقدام خواجه نظام الملک به زندان افكندن عميدالملک كُندُري، وزير با تدبير طُغرل سلجوقي، بود. او را سال بعد به دستور البارسلان در زندان مَرو كشتند.

آورده اند که کُندُري به خواجه نظام‌الملک پيام داد که: «تو بد سنّتي در کشتن وزيران معزول مي‌گذاري که از اين پس هيچ وزير ايمن نمي ماند.» به‌واقع، پس‌از آن تاريخ بسياري از وزيران در زمان جانشينان خود کشته شدند. گناه عميدالملک کندري ظاهراً حمايت از وليعهد طُغرُل، برادر کوچک الب ارسلان و در نهان رقابت خواجه نظام‌الملک با او بود..

الب ارسلان از آغاز سلطنت خود به ادامه فتوحات طُغرُل اوّل پرداخت، ارمنستان، گرجستان و اَبخاز را گرفت و درجنگي برادرش راشکست داد امّا بعد او را بخشود و دوباره به حکومت کرمان گماشت. درسال 462ه/1069م، امپراتور روم شرقي با لشکري عظيم به شهرهاي شام حمله آورد. امير شام که تا آن زمان از فاطميان مصر طرفداري مي‌کرد، چون آن ها را ناتوان ديد به عبّاسيان و در واقع به سلجوقيان پيوست و خطبه به نام قائم بامرالله خليفه عباسي و سلطان سلجوقي الب ارسلان خواند. درهمين زمان بود که در مکّه و مدينه نيز به نام اين دو، يعني خليفه و الب ارسلان، خطبه مي‌خواندند. الب ارسلان در آن سال شهر حَلَب و بخشي از شام را نيز متصرّف شد.

سال بعد، بار ديگر امپراتور رومانوس ديوجانوس براي باز پس گرفتن سرزمين هايي که از دست داده بود به ارمنستان و نواحي شرقي لشکر کشيد. بيش از دويست هزار تن سپاهي مسيحي از يونانيان، گرجيان و مردم بلغار و روس و فرانسه به آسياي صغير آمدند و درشهر مَلازگِرد بين درياچه وان و شهر اَرزروم اردو زدند. درهمين احوال، سرداري ايراني به نام افشين به شهرهايي درآسياي صغير حمله برد آن ها را غارت کرد و ويران ساخت. سواران سلجوقي توانستند از پي او تا نزديک درياي مَرمَره، به پيش روند. پس از تمهيدات، جنگي بزرگ ميان سپاه ايران و روم درگرفت. روميان بيش از صدهزار تن بودند و الب ارسلان تنها سي هزار سپاهي به همراه داشت. اين نبرد، که يکي ازمهم ترين جنگ هاي صليبي بود، به شکست و کشته شدن سردار روم انجاميد و غنايم بسيار ازجمله صليبي بزرگ به دست مسلمانان افتاد که آن را همراه اسيران به همدان نزد خواجه نظام الملک آوردند. دراين جنگ الب ارسلان از شيوه نظامي جنگ و گريز استفاده کرد. همان شيوه اي که شاهان اشکاني نيز در بسياري از نبردهاي خود به کار مي بردند. به فرمان الب ارسلان، سوارەنظام از وسط حمله کردند و دو دسته ديگر که در تپّه‌ها پنهان شده بودند دشمن را در تيررس قرار دادند. اردوي روم چنان آشفته و درهم شد که پيش از تاريکي شب کار جنگ يک سره گرديد.

امپراتور رومانوس ديوجانوس را گرفتار نزد الب ارسلان آوردند. او نخست سه ضربه تازيانه برسر امپراتور زد، امّا او را بخشود و در عهدنامه اي که با او بست شد امپراتور يک ميليون و نيم سکّه طلا غرامت جنگي بپردازد و تا پنجاه سال سالانه سيصدوشصت هزار سکّه طلا به عنوان خراج به ايران بدهد و همه اسيران ايراني و مسلمان رادر روم شرقي آزاد کند.

فتح مَلازگِرد آغاز تسلّط سلجوقيان برآسياي صغير است. در اين خِطّه بود که شعبه اي از سلجوقيان، به نام سلجوقيان روم، دولتي بزرگ تشکيل دادند. اين شعبه از سلجوقيان بيش از سايرخاندان ها دوام آورد و عاقبت با به قدرت رسيدن خلافت عُثماني به تدريج از ميان رفت. گسترده ترين مرزهاي پادشاهي سلجوقي، که وسعت آن را شبيه دوران هخامنشي و در بعضي نواحي فراتر از آن دانسته اند، درزمان الب ارسلان و پسرش ملک شاه سلجوقي بوده است..

الب ارسلان حدود نه سال پادشاهي كرد. آورده اند كه يكي از سركشان فرارود(ماوراء النهر)، به نام يوسف خوارزمي، با خنجر به او ضربه اي زد. او را دست بسته پيش الب ارسلان آوردند. يوسف دشنام دادن گرفت. الب‌ارسلان به نگهبانان گفت او را رها كنند تا خود به تير هلاكش سازد. تيرسلطان به‌خطا رفت. يوسف به‌او رسيد و با خنجر بر او زد. چهار روز بعد الب ارسلان از زخم آن درگذشت. او را در مرو به خاک سپردند.

الب ارسلان را پادشاهي نيک سيرت و سرداري دلير و رفتار او را با امپراتور روم نمونه بزرگواري و تدبيرش دانسته اند.

جلال الدين ملكشاه سلجوقي (465-485ه/1072-1092م)

الب ارسلان سلجوقي درهمان سال هاي نخست سلطنت، پسر خود جلال الدين ملكشاه را به وليعهدي برگزيد. پس از مرگ ناگهاني الب ارسلان در سال 465ه/1072م، ملكشاه كه جواني هفده ساله بود به دستياري خواجه نظام الملک طوسي به تخت نشست. نخستين تجربه نبرد ملكشاه باعمويش قاوَرد در نزديكي همدان بود. قاوَرد اسير شد و به توصيه خواجه‌نظام‌الملک ملكشاه فرمان قتل او را داد. امّا حكومت كرمان را به پسر او واگذاشت كه از همان زمان سلسله سلجوقيان كرمان را تأسيس كرد..

ملكشاه به ادامه كشورگشايي هاي پدرش پرداخت و دمشق و انتاكيه و حَلَب را در غرب گرفت و به سواحل مديترانه رسيد. سال بعد براي سركوبي مخالفان به فرارود(ماوراء النهر) لشكر كشيد و حدود كشور را تا مرز چين رساند. در همين سفر بود كه خواجه نظام الملک، وزير ملكشاه، براي جلوه دادن وسعت قلمرو سلجوقيان، مزد كشتيرانان جيحون را به خراج انتاكيه حواله كرد و نمايندگان امپراتور روم را وا داشت كه براي تقديم خراج سالانه به كاشغر در مرز چين روند..

خواجه نظام الملک پس از آرام گرفتن اوضاع دست به اقدامات مهمّ فرهنگي زد، از جمله رصدخانه اي ساخت و از دانشمندان و ستاره شناسان بزرگ، چون حكيم عمرخيّام نيشابوري و جمعی ديگر از دانشمندان خواست كه تقويم شمسي را اصلاح كنند. تقويم امروز ايران كه به تقويم جلالي معروف است نام خودرا از سلطان جلال الدين ملكشاه سلجوقي دارد. ازديگر اقدامات خواجه، تأسيس مدارس نظاميه در بغداد و نيشابور و مرو و هرات و اصفهان بود.

نظام الملک پسران متعدّد و خانواده اي بزرگ و غلامان بسيار داشت. قدرت و شوكت خواجه به اطرفيان وي امكان مي‌داد كه با پشتيباني از يكديگر بر نفوذ خويش در دستگاه حكومت بيافزايند. هريک از اطرافيان خواجه با تسلّط بر زمين هاي زراعتي وسيع و حكومت شهرهاي متعدّد، شبكه اي قدرتمند ايجاد كرده بودند. آنان از سويي با فدائيان اسماعيلي مبارزه مي‌كردند، كه درآن زمان به فرمان حسن صبّاح در قلعه هاي دور از دسترس و مستحكم اَلَموت گرد آمده بودند، و از سوي‌ديگر با نزديكان سلطان در مي افتادند. تركان خاتون، زن جلال الدين ملكشاه، كه مي‌خواست پسر خود را وليعهد كند از خواجه‌نظام الملک روي گردان بود زيرا خواجه پسر ديگر سلطان را شايسته اين مقام مي‌دانست .

دامنهء اين گونه رقابت ها و كشمكش ها عاقبت به جايي رسيد كه سلطان ملكشاه را از قدرت خواجه در هراس انداخت. در سفري كه سلطان از پايتخت خود، اصفهان، به بغداد مي‌رفت و خواجه از همراهان او بود، مردي در لباس صوفيان براي تقديم نامه خود را به خواجه‌نظام‌الملک نزديک كرد و با خنجري او را از پاي درآورد. كمتر از سه هفته پس از مرگ خواجه، كه آورده اند به تحريک تاج‌الملک قمي و به دست يكي از فداييان اسماعيلي صورت گرفته بود، سلطان ملكشاه سي و هفت ساله نيز درگذشت. گفته شد كه غلامان نظاميه يعني همان فداييان خواجه نظام الملک، ملكشاه را زهر خوراندند.

جلال الدين ملكشاه از بزرگ ترين پادشاهان سلجوقي شمرده مي شود. در دوران سلطنت او مرزهاي دولت سلجوقي به نهايت وسعت خود رسيد و از چين تا مديترانه و از درياچه آرال و دشت قِبچاق تا خليج فارس ودرياي عُمّان وشبه جزيره عربستان درجنوب گسترده بود. ازنظر سياست و مملكت داري نيز سلطان جلال الدين را پادشاهي مدبّر و دادگستر توصيف كرده اند كه به آباداني و كشاورزي و ايجاد قنات‌ها و بندها علاقه بسيار داشت و در حفظ نظم و امنيت شهرها و راه هاي قلمرو خود فراوان كوشيد.

سلطان سَنجَر سلجوقی (511-552ه/1117-1157م)

هنگامي كه سلطان سَنجَر به سلطنت رسيد دولت پهناور سلجوقي تجزيه شده بود. وي به جاي برادرش سلطان محمّد در ماوراء النهر و خوارزم با استقلال به پادشاهي نشست و تا مدّتي هنوز به اسم بر ديگر سلجوقيان سروري داشت. وي در نواحي شرق خراسان بزرگ، پس از مطيع كردن بهرام شاه غزنوي، افغانستان و بخشي از هندوستان را گرفت و مَرو را پايتخت خود كرد.

سَنجَر در آغاز حكومتش به فكر برانداختن اسماعيليان بود و مي‌خواست براي ويران كردن قلعه اَلموت به آن جا لشكر كشد. امّا، گفته اند كه در يكي از جنگ ها، بامدادان كه از خواب برخاست خنجري نزديک بستر خود ديد كه نامه اي برآن بود. درنامه نوشته شده بود كه: «اگر ما نسبت به تو بدگمان بوديم اين خنجر را به جاي زمين سخت در سينه تو فرو مي‌كرديم.» ظاهراً سَنجَر پس از خواندن اين نامه از درگيري با اسماعيليه منصرف شد.

سَنجَر در نبردي با تركان قَراخَتايي در نزديكي سمرقند شكست خورد و سرزمين هاي شرقي، از كاشغَر درمرز چين تا بُخارا در كنار رود جيحون را از دست داد. تركان قَراخَتايي به تحريک اَتسِز، يكي از پادشاهان خوارزم، به سنجر حمله آورده بودند. سنجر اَتسِز را در نزديكي قلعه هزار اسب نزديک خيوه پايتخت خوارزم شاهان شكست داد. امّا هنگامي كه اَتسِز از در عذرخواهي درآمد سَنجَر او را بخشيد و به قلمرو سابقش بازگرداند.

از مهّم‌ترين وقايع زمان سلطان سَنجَر سلجوقي حمله تركان غُز يا اُغوز به خراسان است كه با وحشيگري و كشتار مردم بي گناه و غارت و ويراني شهرهاي مَروْ، بَلخ، توس، نيشابور و هَرات همراه بود. غُزان سَنجَر را اسير كردند و همراه زنش او را سه سال در اسارت نگه داشتند. تا زن سَنجَر زنده بود او از ترس اسارت همسرش به دست تركمانان اقدام به فرار نمي كرد. امّا درسال سوم همسر او مُرد و او به همدستي چند تن از نگهبانان از زندان غُزها گريخت. حاكم تِرمِذ با كشتي او را به مَرو رساند و سَنجَر بار ديگر به تخت سلطنت نشست امّا كمتر از يک سال پس از آن بر اثر اندوه اسارت و مرگ همسرش در قوچان بيمار شد و به سال 552ه/1157م درهمان شهر درگذشت..

حمله غُز با آن که در تاريخ ايران و خراسان رويداد تازه اي نبود امّا در زمينهء ادب و فرهنگ فارسي آثار اندوهگين و حسرت باري گذاشت. زيرا در اين كشتار شمار بسياري از دانشمندان وعده اي از علما و زاهدان روزگار از دم تيغ گذشتند.

خوارزم شاهيان

(521-628ه/1127-1230م)

سرزمين خوارزم كه در شرق درياچه خَزَر و جنوب رودخانه جيحون قرار دارد پيش از اسلام كمابيش منطقهاي مستقل بود و فرمانروايان آن خوارزم شاه ناميده مي شدند. بعد از اسلام سه سلسله درآن جا فرمانروايي كردند. دو سلسله نخست، آل عراق و مأمونيان، ايراني نژاد و مردمي با فرهنگ بودند كه دربارشان كانون دانشمندان و متفكران بزرگ روزگار بود. ابن سينا و ابوريحان بيروني و بسياري ديگر از بزرگان دانش و انديشه و ادب، دوران آرامش خود را درآن جا گذراندند..

درسال 490ه/1096م، يكي از غلامان ترک به نام انوشتَكينغَرچه، كه درخدمت ملكشاه سلجوقي به رتبه طشتداري رسيده بود، به حكومت خوارزم منصوب شد و خوارزم شاه لقب گرفت. فرزندان او تا سال 628ه/1230محكومت كردند. در زمان قطب الدين محمّد، ملقب به علاءالدين، كه پادشاهي مقتدر امّا مغرور و ضعيف نفس بود، مغولان به ايران حمله آوردند و با آن كه پسر او، سلطان جلال الدين مَنْكِبرني، با رشادت بسيار در برابر مغولان ايستادگي كرد، امّا با كشته شدنش سلسله خوارزم شاهيان برافتاد..

خوارزم شاهيان با غلبه برحكومت هاي محلّي سلجوقيان سرزميني وسيع را به اطاعت درآوردند و در نتيجهء قدرت بسيارآماج كينهء خلفاي عبّاسي به خصوص الناصرلدين الله شدند. درحمله، مغول اين خليفه مهم ترين محرّک چنگيز به برانداختن خوارزم شاهيان بوده است..

پادشاهان خوارزم شاهي نظامياني دلير و با تدبير و سخت كوش بودند. دردوران سلطلنت ايشان جنگ ها و درگيري ها ميان ايران و فرمان روايان محلّي ترک جريان داشت. اين پادشاهان درعين حال به دانش پروري و شعرشناسي نيز شهرت داشتند. امّا در زمان ايشان شاعران رغبت چنداني به پيوستن به دربارها نداشتند و خاندان هاي بزرگ و توانگران روزگار حمايت ايشان را برعهده ميگرفتند.

اَتسِز، نخستين پادشاه اين سلسله كه عَلَم استقلال برافراشت و سر از اطاعت سَنجَر سلجوقي برتافت به خوش ذوقي و حمايت از شاعران معروف بود. امّا پيشرفت زبان فارسي و پيدايش شماري بزرگ شاعر و نويسنده و عارف و متفكر در اين عصر را بيش از توجّه خوارزم شاهان ناشي از عوامل اجتماعي ديگر دانسته اند. فتوحات غزنويان و سلجوقيان موجب شد كه زبان فارسي از دورترين سرزمين هاي ماوراء النهر تا سواحل درياي مديترانه و از كناره هاي دِجله تا آن سوي رود سِند و ناحيه پَنجاب گسترش يابد. دراين عرصه وسيع مردم به دانستن زبان فارسي

افتخار مي كردند و به سرودن اشعار و نوشتن كتاب هاي فارسي دل بستگي بسيار داشتند. نشانه هاي اين علاقه هنوز در بسياري نواحي اين سرزمين ها بارز است.

سلطان محمّد خوارزم شاه (592-617ه/1119-1220م)

قطب‌الدين محمّد خوارزم‌شاه كه لقب علاءالدين را براي خود برگزيد درسال 596ه/ 1199م پس ازپدرش سلطان تَكِش خوارزم شاه در خوارزم بر تخت نشست..

در آغاز، مدّعيان داخلي حكومت را برانداخت و در جنگ‌هاي متعدّد قلمرو خود را تا مرزهاي جنوبي افغانستان گسترش داد. وي در خزاين شهر غزنين نامه هايي يافت حاكي از آن كه الناصرالدين الله، خليفه عبّاسي، پادشاهان غور را بر ضد او تحريک مي كرده است. كشمكش و دشمني بين خليفه و سلطان محمّد خوارزم شاه تا پايان زندگي آنان ادامه داشت.

سلطان محمّد پادشاهي مقتدر، جنگ جو و پيروزمند بود. پس از فتح افغانستان به كرمان لشكر كشيد و سلجوقيان كرمان را برانداخت و در پي آن به انتقام كشته شدن يكي از سردارانش در مغرب ايران تا اصفهان و ري و همدان پيش رفت. ابوبكر سعد بن زنگي را كه اتابک فارس بود در ري شكست داد، امّا بعد او را بخشود. از ديگر پيروزي هاي سلطان محمّد بازپس گرفتن بخارا و سَمَرقند از شهرهاي ماوراءالنهر بود كه تركان قراختايي آن ها را در جنگ با آتسِز تصرّف كرده بودند. سلطان محمّد قراختاييان را برانداخت و سرزمين ايشان را با يكي از متّحدان خود كه بر قومي از مغولان مسيحي فرمان مي راند تقسيم كرد..

در اين سال ها چنگيزخان مغول با تسلّط بر اقوام آسياي مركزي تا قلب چين پيش رفته بود. امّا مايل بود كه در بخش غربي قلمرو خويش با خوارزم شاهيان روابط بازرگاني داشته باشد. سلطان محمّد هنگام بازگشت از جنگي در بيابان خوارزم با دسته اي از مغولان به سركردگي جوچي، پسر چنگيز، روبرو شد. جوچي كه فرمان حمله نداشت از سلطان خواست كه به وي راه عبور بدهد. امّا سلطان محمّد كه پيروزي هاي پي درپي او را مغرور كرده بود پيغام داد كه همه كافران در چشم او يكسانند و به ايشان حمله برد و جوچي را به فرار واداشت. اين نخستين درگيري سپاهيان دو طرف خشم مغولان را دامن زد. سلطان محمّد، مغرور از پيروزي‌هاي خود، به خيال فتح چين افتاد و كساني را براي تحقيق دراين باره به دربار چنگيزخان فرستاد. چنگيز آن ها را گرامي داشت و در پيامي براي سلطان محمّد از او خواست كه بازرگانان و مسافران به آساني بتوانند بين سرزمين هاي مغول و خوارزم رفت و آمد و دادوستد كنند. پس از چند بار مبادلهء سفير عاقبت پيماني بسته شد و گروهي از بازرگانان مغول با كالاهاي گران بها عازم خيوه پايتخت خوارزم شاهان شدند.

شهر اُترار كنار رودخانهء سيحون ، مرزشمالي مغول ها با خوارزم بود. حاكم آن، غايرخان، كه از بستگان تركان خاتون، مادر سلطان محمّد، بود طمع در آن اموال كرد و به بهانه جاسوس بودن بازرگانان همه آن ها را كه نزديک به پانصد تن بودند، جز يكي، كشت. آن يک گريخت و واقعه را نزد چنگيزخان باز گفت..

سلطان محمّد مغرور و خودخواه فرستاده ء ديگر چنگيز كه تقاضاي رسيدگي به واقعه و تنبيه غايرخان را داشت كشت. اين بار ديگر آتش خشم مغولان زبانه كشيد و هجوم سيل آسا و خان‌ومان برانداز آنان به ايران آغاز شد.

سلطان محمّد وقتي خبر حمله مغول و كشتارهاي بي امان آنان در شهرهاي مرزي را شنيد يک باره همه شهامت خود را از دست داد و هراسان به سوي عراق گريخت. او همه امكانات مقاومت در مقابل مغول، از جمله دژهاي تسخير ناپذير البرز در نواحي شمال و غرب ايران، را نديده گرفت و با آن كه دربسياري ازشهرها مردم و حاكمان محلّي تا آخرين نفر در مقابل هجوم مغول ايستادگي مي كردند هراسان از راه دامغان و سِمنان و ري خود را به جزيره آبسكون در دهانه نهر گرگان و درزاويه شرقي درياي خَزَر رساند. مغولان قدم به قدم در پي بودند، امّا چون خود كشتي نداشتند نتوانستند به او برسند. سلطان محمّد در جزيره آبسكون ، بيمار و تب دار، درحالي كه از اندوه كشته شدن پسران خردسال و اسارت زنان و بستگانش رنج مي برد، درسال 617 ه/1220م درگذشت.
همراهان او پارچه‌اي نداشتند كه او را كفن كنند. ناچار جسدش را در پيراهن يكي از همراهان پيچيدند و درهمان جزيره به خاک سپردند. پس از آن باوجود ايستادگی بسيار عاقبت اقوام بيابان گرد مغول به‌ايران سرازير شدند و آن قدر كشتند و سوختند و ويران كردند كه ايران كمابيش به برهوتي بي‌آب و علف و خالي ازمردم بدل شد.

سلطان محمّدخوارزم شاه در تاريخ ايران با همه قدرت و شوكت دربار و جنگ آوري و پيروزمندي‌هاي بسيار پادشاهي بزرگ امّا منفور است. او با غرور و ناداني و خودسري و بي تدبيري و پس از آن با ترس و ناجوان‌مردي بزرگ ترين مصيبت ها را بر سرمردم ايران آورد و خود در نهايت تيره روزي و اندوه در هراس و تنهايي درگذشت..

سلطان جلال الدين منكَبرني (617-628ه/1220-1230م)

حمله برق آساي چنگيز خان مغول به ايران با خشونت و بي رحمي كه در كشتار و ويرانگري نشان مي‌داد، ترس و هراس بسيار در دل ها افكند. با اين حال، ايرانيان درمقابل سيل بنيان‌كن مغول مقاومتي شجاعانه كردند و در بسياري شهرها تا آخرين تن جنگيدند. اما تاريخ بيش از همه از ايستادگي سلطان جلال الدين پسر محمّدخوارزم‌شاه ادر برابر مغول ياد می كند..

هنگامي كه سلطان محمّدخوارزم شاه از وحشت لشگريان مغول شهربه‌شهر مي‌گريخت، جلال الدين رابه جای پسر كوچكترش كه وليعهد بود،جانشين خود ساخت. وي سيصد سوار جمع آورد و هنگامي كه از راه بيابان خوارزم مي‌گذشت با گروهي هفتصد نفري از مغولان رو به رو شد. جلال الدين حمله را آغاز كرد و با تهوّر تمام آن ها را از پاي درآورد. نوشته اند كه تني چند از مغولان گريختند و از ترس به قنات هاي شهر نِساء پناه بردند، امّا كشاورزان آن ها را از كاريزها بيرون كشيدند و تا آخرين نفر كشتند..

در اوايل سال 618ه/1221م، سلطان جلال‌الدين به هَرات رسيد و با لشكري از اقوام مختلف ترک و افغاني و غوري به جنگ سرداري كه چنگيز براي مقابله با او فرستاده بود رفت و او را شكست داد. براثر اين پيروزي مردم پَروان، از آبادي هاي بين غَزنه و باميان، شادي هاي فراوان كردند وجلال الدين را منجي خود خواندند. امّا از آن جا كه سران سپاه بر سر تقسيم غنيمت ها به جان يكديگر افتاده بودند، جلال الدين تاب مقاومت در برابر سپاهيان مغول را نياورد و ناچار به سوي هندوستان روانه شد. در كنار رودخانه سِند مغولان به سلطان جلال‌الدين و لشكر او رسيدند. سلطان دليري بسيار از خود نشان داد و قلب سپاه چنگيز را درهم شكافت. امّا پسر هفت ساله اش به دست مغولان افتاد و كشته شد. دراين جنگ سلطان جلال الدين همراه با هفتصد تن از ياران خود زماني دراز جنگيد و چون تاب مقاومت نياورد با اسب به آب زد و به سلامت از رود سِند گذشت.

جلال الدين در دهلي بار ديگر سپاهياني گرد آورد و از راه مُكران به كرمان رسيد. شيراز، اصفهان و ري را به تصرّف آورد و به خوزستان رفت. چون خليفه بغداد از ياري او خودداري كرد سلطان جلال الدين بصره را گرفت و سرداري را كه خليفه به جنگ او فرستاده بود اسير كرد. از آن جا به آذربايجان رفت و در شمال رود اَرَس تا شهر تفليس پيش راند. وي سال ها درگير جنگ و گريز و فتح و شكست با مغول ها، فرمانروايان محلی آذربايجان و پادشاه گرجستان و سلجوقيان آسياى صغير بود. هرگاه درجائی پيروز می شدا با همه شجاعت و جنگاوری با افراط در شرابخواری و خوشگذرانی های بی رويه ، همچنين ابراز خشونت نسبت به اطرافيان ، ديگران را با خود دشمن می كرد. در آخرين جنگ سلطان علاءالدين كيقباد از سلجوقيان آسيای صغيردر اتحادی با مغولان و حاكمان محلی شام او را در دياربكر شكست دادند. وی درصدد جمع اوری دوباره‌ء سپاه بودكه عاقبت درسال 627ه/1230م در كوه هاي كردستان به دست كردان به هلاكت رسيد..

باوجود خشونت و بدرفتاری ها ی دشمنی برانگيز، سلطان جلال الدين درآن هنگامه‌ء كشتار بی امان دلاوری بي همتاو فرمان دهی دلير بود. او را به رستم و پهلواني هاي افسانه اي او مانند كرده اند. امّا بخت بااو ياري نكرد و با آن كه بيش از ده سال در برابر سپاهيان خون ريز مغول به شجاعت ايستادگي نمود، نتوانست از تسلّط اين قوم وحشي بر سرزمين ايران جلوگيري كند..

***

ايران پس از اسلام 2

ايلخانان مغول

(656-756ه/1258-1355م)

پس از مرگ چنگيزخان مغول سرزمين هايي كه به تصرّف وي درآمده بود بين بستگانش تقسيم شد. پهنه‌ءايران به هُلاكوخان رسيد و او سلسله پادشاهي ايلخانان مغول يا خانان محلّي را تشكيل داد كه حدود صد سال در ايران ادامه داشت.

هُلاكوخان در آغاز ورود به ايران، درسال 653ه/1254م، درصدد برانداختن اسماعيليان برآمد كه بيشترين مزاحمت را براي گماشتگان وي فراهم آورده بودند. به اين منظور اميران محلّي را فراخواند و ايشان نيز از ترس همكاري با او را پذيرفتند. دربهار همان سال هُلاكو از جيحون گذشت و در ناحيه سمرقند با اميرارغون فرمانرواي خراسان روبه رو شد. اميرارغون عطاملك جُويني دبير خود را به خدمت هُلاكو گماشت. در توس، ناصرالدين محتشم، رئيس اسماعيليان قُهستان، كه مردي فاضل و دانش‌پرور، بود با هدايا نزدهُلاكو آمد و اظهار اطاعت كرد. هُلاكو او را گرامي داشت

و حکومت شهر تون (فردوس) در قاين را به او سپرد. سپس يکي از سرداران خود را مأمور از بين بردن قلعه هاي اسماعيليان در نواحي مختلف قُهستان کرد.

پس‌از تسليم رکن الدين خورشاه، آخرين رئيس اسماعيليه قزوين، هُلاکو فرمان داد قلعه‌هاي اسماعيليان درجبال البرز را، که تعدادشان به صد مي رسيد، غارت و ويران کنند. دراين واقعه عطاملک جُويني از خان مغول اجازه گرفت کتاب هاي نفيس کتاب‌خانه بزرگ قلعه آلَموت را جداکند. مانده کتاب ها که شامل اسناد مهمّي درباره اسماعيليان بود درشعله هاي آتش سوخت.

پس از برافتادن اسماعيليه، هُلاکوخان رهسپار بغداد شد. سپاهيان سي و هفتمين خليفه عباسي که مردي ضعيف و بي اراده بود واطرفياني فاسد و ناشايست داشت به يک حمله از هم متلاشي شدند و بغداد به تصرّف مغولان درآمد. به دستور هُلاکو خليفه و پسران او و نزديک به سه هزار تن ازبزرگان و اعيان دستگاه خلافت را کشتند. شهر نيز تاراج و ويران گرديد. گفته‌اند که کشتن خليفه و برانداختن خلافت اسلامي بيش از همه بر اثر توصيه‌هاي خواجه نصيرالدين طوسي وزير هُلاکوخان و مؤيدالدين محمدبن عَلقَمي وزير خليفه بغداد صورت گرفت که هردو از شيعيان علوي بودند و از خلافت بني عبّاس نفرت داشتند.

جدايي کامل دولت ايلخانان از خان هاي مغول چين در زمان غازان خان در اواخر قرن هفتم هجري/سيزدهم ميلادي، صورت گرفت. جانشينان هُلاکوخان به سرعت خوي و آداب ايراني گرفتند و درصدد جبران خرابي ها و ويراني هاي حمله مغول برآمدند. البتّه دراين کار وزيران و مشاوران ايراني سهم مهمّي داشتند زيرا مغولان دانشمندان و بزرگان ايراني را برکشيدند. نوشته اند که هُلاکوخان بي اجازه خواجه نصيرالدين طوسي آب نمي خورد. وزيران ايلخانان مغول همگي مردمي آگاه و کاردان بودند تا آن‌جا که به تدريج خانان مغول نه تنها مسلمان و شيعه شدند که با بزرگ داشت شاعران و نويسندگان و عارفان زمانه براي خود محبوبيتي به دست آوردند.

دوران تسلّط مغول يکي از دشوار ترين روزگاراني است که تاريخ مردم ايران به ياد دارد. کشتار و ويراني و غارتي که در زمان چنگيز خان آغاز شده بود مدّت ها ادامه يافت. مغولان با آن که براثر تربيت وزيران بزرگ ايراني خود خوي خشن بيابان‌گردي را ترک گفتند امّا فرمان روايانی حريص، دهن بين و بي محابا بودند و بيشتر وزيران خود را به طمع تصاحب اموالشان کشتند.

در اين دوران، وضع کشاورزان و روستاييان نيز بسيار سخت بود. مأموران مغول گاه سالي دو تا سه بار براي گرفتن ماليات و خراج به سراغ آنان مي رفتند و براي حصول درآمد بيشتر از شکنجه وکشتن آنان خودداري نداشتند. پيشه وران و صنعت گران نيز چون بردگان ابزار و ابزار جنگ را براي مغولان مي ساختند امّا از هيچ حقّ و منزلت انساني برخوردار نبودند.

با اين همه، شخصيت هاي بزرگ و برجسته اي در عالم انديشه و ادب دراين روزگار به پديدار شدند و مردم ستم ديده را تسلّي بخشيدند. مولانا جلال الدين محمّد و سعدي شيرازي،

دوستاره درخشان ادب فارسي با انديشه هاي والا و سروده هاي جاوداني خود بر دردهاي بي پايان مردم آن روزگار مرهم نهادند. دانشمندان و بزرگاني نيزچون قطب الدين محمود شيرازي و خواجه نصيرالدين طوسي در فلسفه و نجوم و اخلاق و جامعه شناسي آثاري ارزنده پديد آوردند. ايلخانان مغول پس از چندي چنان درجامعه ايراني حل شدند و ارزش‌هاي قومي و آرمان‌هاي ايرانيان را از آن خود كردند كه ديگر چه از نظر نژادي و چه از نظر فرهنگي عنصري جدا و بيگانه در ايران نبودند.

غازان خان (703-694ه/1303-1294م)

غازان خان نخستين ايلخان مغول است كه رسماً مسلمان شد. نام خود را به محمود برگرداند و سرداران سپاه را وا داشت كه اسلام آورند. آن گاه از خاقان هاي مغول چين بريد. به اين ترتيب، هنگامي‌كه به سال 694 ه/1294م در تبريز به تخت نشست مسلماني مؤمن بود كه به ويراني همه كليساها و معبدهاي يهودي و بودايي و زَرتُشتي فرمان داد تا به جاي آن ها مسجد ساخته شود. دوران سلطنت غازان بسيار كوتاه بود امّا او كه سرداري دلير و مردي دانشمند و با ذوق بود دراين مدت كوتاه در صدد بود شالوده جديدي براي كشورداري بنا نهد.

وي درآغاز سلطنت خواجه صدرالدين احمد خالدي زنجاني را كه معروف به صدرجهان بود به وزارت برگزيد. امّا وي چندي بعد متّهَم به سوء استفاده از اموال ديواني شد و غازان امر به كُشتن او داد. پس از آن سعدالدين محمّد مستوفي ساوجي را به وزارت برداشت. نيابت وزير را به خواجه رشيد الدين فضل الله، طبيب، مورّخ و دانشمند بزرگ روزگار خود داد.

غازان خان سرداري دو جنگ بزرگ را به عهده گرفت. در نخستين آن ها تا شام و مصر پيش روي كرد. امّا درجنگ دوّم از پادشاه مصر شكستي سخت خورد و از اين واقعه چنان اندوهگين شد كه مرگ او را در سال 703 ه/1303م درحالي كه تنها سي و سه سال داشت بر اثر آن ناراحتي دانسته اند. غازان خان علاوه بر زبان مغولي و فارسي، زبان هاي عربي، چيني، تبّتي و لاتيني را نيز مي دانست و به علوم طبيعي و پزشكي و كيمياگري بسيار علاقه مند بود. نوشته اند كه خود آزمايشگاه بزرگي داشت و درباره آثار مواد مختلف مطالعه مي‌كرد. رواج ميناكاري را كه نوعي كار هنري بر روي فلز است نتيجه آزمايش هاي او دانسته اند. وي هنگام شكار علف هاي گوناگون را، به قصد يافتن گياهان دارويي كه آن ها را نيک مي شناخت جمع مي كرد.

غازان خان بر پايه بررسي قوانين اقوام مختلف ياسا يا قوانين چنگيزي را كه درحال فراموش شدن بود اصلاح و تكميل كرد و متناسب با اوضاع زمان خود قوانيني تازه برآن افزود و مجموعه اي فراهم آورد كه به ياساي غازاني شهرت يافت. دراين قوانين جديد جدول دقيق اوزان و ارزش كالا و سكّه هاي رايج، جلوگيري از رباخواري، تشكيلات منظّم راه داري، نگهباني از جاده ها، ماليات هاي منصفانه كه به آباداني سرزمين هاي ياريكمک كند و بسياري قوانين دقيق و سنجيده ديگر پيش‌بيني شده بود.

غازان خان به ساختن شهرها و بناهاي با شکوه نيز عشق مي ورزيد. وي سال ها پيش از وفات ناگهاني خود دستور داد ميان تبريز و زنجان شهري به نام سلطانيه ساخته شود. گنبد عظيم و جالب توجه اين شهر که براي آرامگاه او ساخته شد هنوز باقي است و گور او را در خود دارد. شَنب غازان نام ديگري بود که به اين ناحيه داده بودند. سلطانيه يا شَنب غازان بعدها در حملات مهاجمان از بين رفت.

غازان خان از معدود فرمان روايان مغولي بود که ميان ايرانيان محبوبيت يافت. نه تنها از آن جهت که مسلمان شد و به دين مردم گرويد، بلکه از آن رو که مردي عادل، دانا و نيکوکار بود. غازان خان کوشيد تا، با برقراري پايه هاي درست کشورداري، خرابي هاي لشکريان مغول را جبران کند و مردم ستم ديده ايران را به بهروزي رساند.

تيموريان

(770-906ه/1369-1500م)

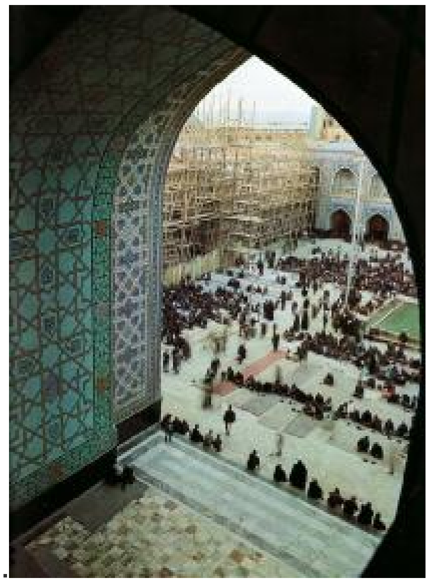
مردم ايران هنوز کشتارها، ويراني ها و مصائب روحي و اجتماعي حمله مرگبار مغول را فراموش‌نکرده بودند که بارديگر قومي وحشي به سرکردگي تيمور بر سرزمين آنان حمله آورد، جوي خون به راه انداخت و از کلّه ها مناره ساخت. تيمور که در يکي از روستاهاي اطراف سمرقند زاده شده بود نسب از چنگيز داشت و چون خواهر فرمان رواي ماوراء النهر را به زني گرفت به تيمور کورکان معروف شد که به معني تيمور"داماد" است. پاي راست تيمور در يکي از حمله ها آسيب ديد و ديگر بهبود نيافت به اين جهت او را تيمورلنگ نيز خوانده‌اند.

تيمور اندکي پيش ازسال770 ه/ 1369م، پس از تسلّط برماوراء النهر، حمله هاي پي درپي به خوارزم و خراسان را آغاز کرد و از راه هَرات به نيشابور و سبزوار درآمد. طي سه يورش سه و پنج و هفت ساله سراسر ايران را تا بغداد و شام به اطاعت خود درآورد. در خاک روسيه تا مسکو پيش راند و با عبور از گردنه خِيبَر به دهلي رسيد و پس از قتل عام مردم آن شهر از افغانستان به سمرقند بازگشت. درآخرين يورش، که هفت سال طول کشيد، تيمور از مغرب ايران به قَراباغ درگرجستان رفت و پس از خراب‌کردن کليساهاي مسيحيان با سپاهيان سلطان ايلدرم بايزيد پادشاه قدرتمند عثماني درافتاد. شهر سيواس را گرفت و پس از کشتار بسيار تا بيروت و صيدا پيش رفت و پس از گشودن دَمِشق مردم عادي را قتل عام کرد و شماري از دانشمندان و هنرمندان آن شهر را به سمرقند فرستاد.

فتح آنکارا به دست تيمور فرصتي بود که سفراي پادشاهان اروپائي را به حضور پذيرد. پس از بازگشت به سمرقند فرستادگان هانري سوم پادشاه اسپانيا به دربار او رفتند. کَلاويخو، که سفرنامه او درباره آسيا معروف است، رياست اين گروه را عهده‌دار بود. در 806 ه / 1404م تيمور، پس از برگزاري جشن هايي مفصّل به مناسبت فتوحات خود، عازم چين، تنها سرزميني که فتح نکرده بود، شد و، در راه درگذشت. گور امير، در سمرقند، آرامگاه اوست.

قتل عام ها و ويراني هاي ناشي از حمله تيمور در ايران بار ديگرخاطرات تلخ حمله مغول را زنده كرد. با اين تفاوت كه تيمور از كشتن دانشمندان و هنرمندان ابا مي كرد و آنان را به سمرقند پايتخت خويش مي‌فرستاد. پس از او جانشينانش كه به قدر او خون ريز و ويران گر نبودند مهم ترين مشوّقان هنر درتاريخ ايران گرديدند.

شاهرخ ميرزا پسر او شهرهايي چون هَرات و مَرو را دوباره ساخت و همسر شاهرخ، گوهرشاد بيگم، درمشهد مسجدي ساخت كه هنوز به نام او برجاست. دربار شاهرخ از دانشمندان و هنرمندان برجسته برخود مي‌باليد. از آن ميان موسيقي دان معروف ايراني عبدالقادرمراغه اي آوازه اي بلند دارد. بايسُنقُرميرزا، پسرشاهرخ، نيز هنرمندو دانش پرور بود. شاهنامه بايسُنقري در دستگاه او به خط خوش نوشته و ديباچه اي برآن نگاشته شد



نمایی از مسجد گوهر شاد

دربار سلطان حسين بايَقرا، آخرين فرمانرواي خاندان تيموري، در هرات نيز مجمع اهل دانش و هنربود. وزارت او را دانشمند معروف، اميرعليشيرنوايي، به‌عهده داشت كه ازبزرگترين وزراي حامي هنر و ادب تاريخ ايران است. وي به دستور سلطان حسين بايَقرا در هَرات مدرسه و كتاب خانه اي بزرگ تأسيس كرد كه تا آن زمان كسي نظيرش را نديده بود.

صفويه

(907-1148ه/1502-1736م)

صفويه نخستين خاندان سلطنتي شيعه مذهب ايران هستند که سراسر ايران را در حکومت مرکزي خود يک پارچه کردند. با تجزيه سرزمين هاي تصرّف شده به دست امير تيمور و قدرت گرفتن اميران محلّي در قرن هشتم و نهم هجري/ پانزدهم ميلادي به تدريج زمينه تحول سياسي مهمّي در تاريخ ايران فراهم آمد که منجر به رويدادهايي قابل ملاحظه شد. نخست از ميان رفتن نفوذ خلافت بغداد و فقدان مرجع مذهبي واحد درجامعه اسلامي از جمله ايران بود. درفاصله فتح بغداد و کشته شدن آخرين خليفه عباسي تا روي کار آمدن صفويان، براي ايجاد دستگاه خلافتي تازه کوشش هاي بسيار شد امّا به جايي نرسيد. ظهور نهضت هاي شيعي از اواخر دوران حکومت ايلخانان مغول د رايران بازتاب همان کمبود مرجعيّت مذهبي و معنوي به شمار مي رود. قيام سربداران در خراسان، روي کار آمدن خاندان سادات مرعشي در مازندران، ظهور مُشَعشَعيان از غُلاة شيعه -کساني که در مقام علي(ع) غُلوّ مي کردند و او را تا حد خدايي بالا ميبردند- درخوزستان و قيام فرقه حروفيّه، به پيشوايي فضل الله استرابادي که، بامعنا دادن به حروف الفبا، مذهبي اسرار آميز ايجاد کرده بود، همه از آن جمله است.

رويداد ديگر که درجامعه ايران زمينه پيدايي صفويه را آماده مي ساخت شکل گيري گروههايي از مردم طبقه متوسط بود که پيشه وران، صاحبان حرفه و صنعت و اصناف گوناگون شهري به آن تعلّق داشتند. اين تشکّل به نوعي با سنّت هاي زورخانه و عيّاران روزگار گذشته ارتباط داشت و در گروه هايي که يکديگر را اخي يعني برادر من خطاب مي کردند به چشم ميخورد. اخلاق و خصوصيات جوانمردي و پهلواني بار ديگر مردم ايران را بههم ميپيوست.

رويداد سوّم گرايش به تصوّف بود که در واقع دو جنبه ديگر را به هم ربط مي داد و ترکيبي از فرهنگ قديم مردم ايران را، به صورتي که در جامعه ايران بعد از اسلام پذيرفته شده بود، دوباره زنده مي کرد.

درزمان شاهان صفوي، با وجود توجّه به آداب و رسوم و برگزاري جشن ها و مراسم ايران باستان، و مقايسه شاهان و سرداران با پادشاهان و پهلوانان حماسي ملّي ايران، توجّهي قابل ملاحظه به ملّيت و هويّت ديرينه ايرانيان ديده نمي شود. امّا مجموعه اين رويدادها دوران صفويه را به عنوان دوران تجديد مرکزيّت يافتن حکومت ايران مشخّص ميکند. شگفت نيست اگر دوران صفويه را در تاريخ ايران آغاز شخصيت تازه و مستقلّ جامعه ايراني ميخوانند که درآن مذهب شيعه اماميه، همچون دين زَرتُشت در شاهنشاهي ساسانيان، عامل اتّحاد و يک پارچگي گرديد.

نَسَب پادشاهان صفوي به شيخ صفيالدين اردبيلي از مشايخ بزرگ صوفيه مي رسد که اواخر قرن هفتم و اوايل قرن هشتم هجري/ چهاردهم ميلادي مي زيسته است. ارادت به شيخ صفي در زمان فرزندان او نيز ادامه يافت. شيخ صدرالدين و خواجه علي در اردبيل دستگاه و مقامي

داشتند. خواجه علي نوه شيخ صفي سه بار با اميرتيمور ديدار كرد و هربار تيمور نسبت به او اظهار خلوص و ارادت نمود. خواجه علي نخستين فرد اين خاندان است كه تشيّع خود را اعلام كرد. شيخ صفي‌الدين و پسرش شيخ صدرالدين هردو سنّي شافعي بودند. خواجه‌علي نيز در تشيّع تعصّبي نشان نمي داد. امّا همين قدرت اجتماعي و نفوذ معنوي و به خصوص گرايش به تشيّع موجب هراس پادشاهان محلّي ازجمله اميران قراقويولو (سياه گوسپند) و آق قويونلو(سپيد گوسپند) بود كه از بستگان ايشان، نيز بودند. اين دگرگوني تا زمان شيخ جُنيد به حدّي رسيد كه به واقع تخته پوست درويشي ايشان همان تخت پادشاهي گرديد. شيخ جنيد با خواهر اوزون حسن آق‌قويونلو ازدواج كرد و با جلب ارادت اوزون حسن به عنوان مراد و مرشد صوفيان و مدافع مذهب شيعه اماميه برضد سنّي‌هاي داغستان به جنگ برخاست.

شيخ حيدر جانشين شيخ جُنيد مريدان صوفي خويش را كه از قبايل مختلف تركمان بودند قِزلباش خواند و با تاجي مخصوص كه تركيبي از كلاه دوازده ترک سرخ رنگ و عمامه بزرگ سفيد دورادور آن بود، ايشان را از ديگران ممتاز كرد. سپاهيان قِزلباش دركمال سرسپردگي به پادشاهان صفوي نهايت قدرت به سركوب دشمنان و مخالفان صفويه پرداختند.

نخستين پادشاه صفوي، كه تاج سلطنت ايران را بر سر نهاد و از شرق تا غرب و شمال تا جنوب پهنهء ايران را زير قدرت خود و سپاهيان قِزلباش درآورد، شاه‌اسماعيل صفوي بود كه مذهب شيعه اماميه را رسمي اعلام داشت و با تهديد و ِاعمال خشونت بيشتر سنيّان را وادار به پذيرفتن تشيّع كرد.

دوران صفوي هم زمان با باز شدن پاي اروپاييان به خليج فارس و به قدرت رسيدن تركان عثماني در آسياي صغير و عراق بود. نخستين شكست ها از سپاه عثماني، كه به سلاح‌هاي آتشين مجهّز بودند، ايرانيان را متوجّه پيش رفت هاي صنعتي اروپا كرد و شاهان مقتدر اين سلسله، چون شاه عبّاس بزرگ، را به استفاده زيركانه از آن ها واداشت. وي آنان را كه به رقابت با يكديگر به دربار مي آمدند به گرمي مي پذيرفت و ازطريق آن ها طرح هاي سياسي و اقتصادي پادشاهي خود را تنظيم مي‌كرد. امّا هنگامي كه اوضاع پادشاهان صفوي به تدريج درهم ريخت و حكومت به سستي گراييد هم اروپاييان و هم خلافت عثماني فرصت يافتند به قصد تأمين منافع خود صدمات بسيار به ايران وارد آورند.

مهم ترين عامل ضعف سلسله صفوي كشمكش سران طوايف قِزباش بود كه بنا بر رسم روزگار هريک به ولايت و حكومت نقطه اي منصوب شده بودند، باخشونت و زورگويي و آزمندي و بي بندوباري تمام مردم را مي‌دوشيدند و براي حفظ موقع خود دركارهاي حكومت مركزي نيزدخالت مي كردند. به دل خواه خود يكي را مي‌كشتند و ديگري را بر تخت مي‌نشاندند. شاهان نيز براي پيش‌گيري از قدرت گرفتن ديگر افرادخانواده، شاهزادگان را كور مي كردند يا مي‌كشتند تا كسي نتواند برضدّ ايشان برخيزد. كوركردن شاه زادگان چنان مرسوم بود كه سفيران و جهان‌گردان خارجي در توصيف آن‌ها سخن‌ها گفته و نوشته‌اند.

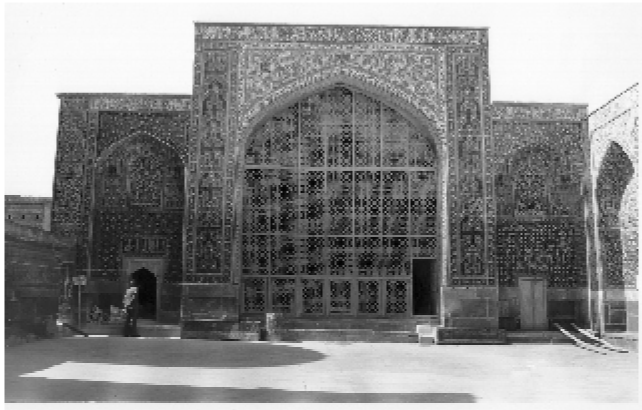
ضعف صفويه را حمله خشونت بار افغانان به نهايت رساند. وضع مملكت در اواخر دوران صفوي چنان نابسامان بود كه اگر نادرشاه افشار قد بر نمي‌افراشت دگر باره ايراني پاره پاره برجاي مي ماند. با اين همه دوران سلطنت صفوي در مجموع دوران آرامش و امنيت و رونق صنعت و تجارت و آباداني است. گنجينه هنر و آثار تاريخي برجسته امروز ايران بيشترين شاهكارهاي ارزنده خود را از آن روزگار دارد.

شاه اسماعيل صفوي (930-907ه/1524-1502م)

شاه اسماعيل از نوادگان شيخ صفي‌الدين اردبيلي و نخستين پادشاه خاندان صفوي است. وي در پي جنگ ها و فتوحات پدرش، سلطان حيدر، به سال 906ه/ 1501م، هنگامي كه پيش از پانزده سال نداشت، با حمايت قبايل تركمان قِزلباش و پيروزي بر دشمنان تاج سلطنت پادشاهي ايران را در تبريز بر سر نهاد. شاه براي قدرداني از سران قِزلباش علاوه بر القاب و عناوين املاك كشور را نيز به عنوان تيول به ايشان اعطا كرد. وي در نخستين اقدام مذهب شيعه دوازده امامي را رسميت داد و مردم را واداشت كه از تسنّن دست كشند. بدين ترتيب، ايران با استقلال كامل مذهبي در برابر نفوذ خلفاي عثماني قد برافراشت. شاه اسماعيل در اندك زماني اميران آق قوئين لو(سپيد گوسپند) را نزديك همدان شكست داد، حكومت آنان را بر انداخت و همدان، شيراز، استرآباد و سپس ديار بَكْر، تفليس و بغداد را ضميمه ايران خود كرد. وي در پي اين فتوحات توانست با سركوب اُزبَكان مرز ايران را در شمال شرقي تا رود جيحون برساند.

امّا رابطه دولت عثماني با ايران روز به روز تيره تر مي شد تا آن كه سلطان سليم اوّل درسال 917ه/ 1512م به سلطنت نشست. در زمان وي، كه از نيرومند ترين و مشهورترين سلاطين عثماني است، ترک ها به ايران حمله آوردند و چهل‌هزارتن از شيعيان، از 7 ساله تا 70 ساله، را كشتند. اين حادثه منجر به جنگ سختي درچالدِران، از نواحي ماكو در غرب ايران، شد. با وجود شجاعت بي نظير شاه اسماعيل و سپاهيان قِزلباش تركان توانستند تا تبريز پيش روي كنند. يكي از علل شكست ايرانيان دراين جنگ را تجهيزات سپاه دشمن دانسته اند. ايرانيان مسلّح به تير و كمان و شمشير بودند و حال آن كه قواي عثماني ازتفنگ و توپ استفاده مي‌كردند. در رويارويي دو سپاه، شاه اسماعيل از خود شجاعت بسيار نشان داد. نوشته اند كه وي با شمشير به توپچي‌ها حمله مي‌كرد و آنان را مي كشت. امّا اسارت خانواده او به دست سلطان عثماني همراه با شكست چنان او را آزرد كه گفته اند ديگر كسي او را خندان نديد.

امّا اشغال تبريز به وسيله قواي عثماني ديري نپاييد و عثمانيان بر اثر ناتواني از اداره كارها در تبريز عقب نشستند. شاه اسماعيل پس از بازگشت به تبريز به تعمير خرابي ها همّت گماشت. وي درسي و هشت سالگي درسفر شكار در ناحيه اي از قفقاز بيمار شد و درگذشت. جسد او را در آرامگاه شيخ صفي الدين به خاک سپردند.



اردبيل، آرامگاه شيخ صفی الدين

اهميّت شاه اسماعيل علاوه بر دلاوري در جنگ و محبوبيت بي مانند ميان پيروانش كه او را چون معبودي مي پرستيدند، به خاطر مقاومتي بود كه در برابر نفوذ عثماني از خود نشان داد. اگر او مذهب شيعه را رسميّت نمي بخشيد، سلاطين عثماني به بهانه اين كه خليفه اسلامند بر ايران تسلط مي يافتند، زيرا بيشتر مردم ايران سنّي مذهب بودند. شاه اسماعيل از اين طريق توانست اقوام ايراني را با يكديگر متّحد كند و بار ديگر ايران يک پارچه را به حدود تاريخي خود برساند.

شاه عبّاس بزرگ (1038-996ه/1628-1571م)

شاه عباس اوّل بزرگ ترين پادشاه صفوي است. زندگي پُرماجرا، پُرتجمل و بارور او در تاريخ ايران با افسانه درآميخته است. وي در هَرات مركز حكومت خراسان زاده شد و از هفده سالگي تا پايان عمر حدود چهل سال پادشاهي كرد. در آغاز پادشاهي وي اوضاع كشور سخت آشفته بود. تركان عثماني به حملات مداوم خود در غرب و شمال غربي كشور ادامه مي دادند. اقوام بيابان گرد اُزبک نيز به تدريج قوّت گرفته بودند و خراسان را تهديد مي كردند. در درون ايران نيز سران قِزلباش خودسرانه در همه امور دخالت مي داشتند. در اين اوضاع، شاه عبّاس نخست با تدبير و جسارت تمام سران قِزلباش را سرجاي خود نشاند سپس با واگذاري بخشي از اراضي ايران با سلطان عثماني معاهده صلح بست. آن گاه اُزبَكان را كه از بيماري او بهره جسته و در مشهد و سبزوار به غارت وكشتار بسيار دست زده بودند شكستي سخت داد.

صلح با عثماني چندان پاييد كه شاه عبّاس سپاه جديد خود را كه به سلاح آتشين مجهّز بود آماده سازد. از همين رو، جنگ هاي ايران و عثماني در زمان وي عاقبت به باز پس گرفتن شهرهاي شروان و بغداد منجر شد. سپاه عثماني در اين جنگ چنان درهم ريخت كه ناچار تا وان و ديار بَكْر در خاک امروزي تركيه عقب نشست. گرجستان و ديگر نواحي شمال غربي نيز به سال 1615 ميلادي به متصرّفات شاه عبّاس اول پيوست.

از ميان خصوصيات اخلاقي شاه عبّاس، به شجاعت، بزرگ منشي، رأفت و مداراي او اشاره كرده اند. امّا كشتار عظيم پس از فتح گرجستان نمودار كينه توزي و خشونت فراوان اوست. در اين جنگ به دستور شاه و به انتقام كشته شدن حكم ران قراباغ در بيست روز نزديک به هفتاد هزار تن از مردم گرجستان قتل عام شدند. اين خوي خشن در رفتار او نسبت به نزديكان و خويشانش نيز آشكار بود. وي از ترس سركشي و ياغي گري، همه برادران و پسران خود را يا كُشت يا كور كرد به طوري كه پس از مرگش ديگر شخصي شايسته براي حفظ سلطنتي با چنان وسعت و اقتدار برجاي نماند.

شاه عبّاس در تربيت قواي نظامي و جاي گزين كردن سلاح آتشين به جاي شمشير و تيركمان در تاريخ نيروي نظامي ايران پيش قدم بوده است. وي با كمک سِررابرت شِرلي كه با برادرش، سِر آنتوني شِرلي درسال 1006ه/ 1598م به ايران آمده بود، سه سپاه هريک مركب از دوازده هزار تن نيروي با انضباط و مسلّح به تفنگ و توپ به وجود آورد. افراد سپاه اوّل، به نام قوللَر (بندگان)، از نژادهاي قفقازي بودند. سپاه دوّم، يا تفنگچيان منحصراً از دهقانان قوي‌هيكل ايراني تشكيل مي شد. سپاه سوّم يا توپ چي‌ها همه زيرنظر مستقيم سِر رابرت شرلي تعليم يافته بودند و سپاه منظّم ايران را تشكيل مي‌دادند. فرمان دهي سپاه سوّم به عهده اللهوردي خان واگذار شده بود. اين سپاهيان پرتغالي ها را كه به حمايت خوانين محلّي لار به بنادر و جزاير خليج فارس مسلّط شده بودند پس از درگيري هاي طولاني از آن جا راندند و پس از اين پيروزي بندر گمبرون را بندرعبّاس خواندند.

بازپس گرفتن پايگاه هاي پرتغالي ها و گشودن جزاير قِشم و هرمز با كمک نمايندگان شركت هند شرقي صورت گرفت. امّا شاه عبّاس كه در دوران سلطنت خود روابط خارجي وسيعي با اروپاييان برقرار كرده بود اجازه داد پرتغالي ها در بحرين به صيد مرواريد بپردازند و در بنادر كَنگ و لِنگِه قلعه و تجارتخانه بنا كنند. انگليسي‌ها، هلندي ها و فرانسوي ها نيز براي به دست آوردن امتيازات به دربار شاه عبّاس رفت و آمد مي‌كردند. امّا تنها هلندي ها موفّق شدند براي اقامت بازرگانان خود، بندر جاسْک را در اختيار بگيرند.

شاه عبّاس به سال 1000ه/1591م تصميم گرفت پايتخت خودرا از قزوين به اصفهان منتقل كند. اصفهان از اين پس رو به آباداني نهاد. جمعيت اصفهان را در اين زمان ششصد هزار تن و مساحت شهر و حومه آن را حدود سي و هشت كيلومترمربّع تخمين زده‌اند. عمارات بسيار زيباي عالي قاپو، چهل ستون و ميدان بزرگ نقش‌جهان، مسجد شاه، مسجد شيخ لطف‌الله و سي و سه پل وباغ هاي بسيار يادگار اين دوره است. علاوه بر اين، ايجاد كاروان‌سراها و راه هاي بازرگاني نيز از اقدامات مهمّ شاه عبّاس بوده است كه تجارت ابريشم را از طريق اصفهان و بندرعبّاس به خليج فارس رونق داد. وي در روابط خارجي خود نيز بر تجارت ابريشم تأكيد بسيار مي كرد.



اصفهان، پل خواجو

شاه عبّاس با مسلمانان سنّي مذهب به خشونت رفتار مي كرد زيرا آنان را طرفدار عثماني مي دانست. امّا نسبت به ديگر اديان و فرقه هاي مذهبي مدارا و مسالمت داشت. ساختمان كليساهاي متعدّد در جُلفاي اصفهان و ديگر شهرهاي ايران نمودار اين آزاد انديشي او است. دربار وي مركز هنرمندان، نقاشان، خطّاطان و معماراني بود كه از نواحي مختلف به آن جا آمده بودند يا خود شاه ايشان را در آن جا گرد آورده بود. كمال الدين بهزاد و ميرَك و عليرضاعبّاسي‌از آن جمله اند. اكثر دانشمندان صاحب نام دوره صفوي ازجمله ملاّصدراي شيرازي و شيخ بهايي نيز در زمان شاه عباس مي زيستند و مورد حمايت و تشويق او بودند.

ازميان اتّفاقات زمان وي كناره‌گيري سه روزه شاه عبّاس از پادشاهي بود. علّت آن را پديدارشدن ستاره دنباله‌دار دانسته اند. ستاره‌شناسان و پيشگويان دربار، كه سخت مورد توجّه و احترام شاه عبّاس بودند اين واقعه را تعبير به مرگ سلطان كردند. شاه عبّاس دستور داد يوسف نامي تركش دوز را كه درويشي معروف و صاحب مريدان بسيار بود و برعليه شاه تبليغ مي كرد سه روز بر تخت سلطنت نشاندند
و پس از آن كشتند. این واقعه به سنت های قدیمی ایرانی دربارهء فرمان روائی پنج روزهء میر نوروزی نیزمربوط می شد.

شاه عباس زندگي بسيار پُر تجمّلي داشت. همه ساله نوروز را با تشريفات تمام جشن مي‌گرفت. جشن گل ريزان و جشن آب ريزان در روزگار او با شكوه تمام برگزار مي شد. مهرگان، جشن سَدِه و علاوه برآن ديگر سنّت‌هاي جشن و شادي راگرامي مي‌داشت. نوشته‌هاي خارجياني كه دراين زمان به تعداد زياد از ايران ديدن كرده اند از عظمت و جلال مراسم مختلف دربار حكايت هاي بسيار در بردارد. داستان جشن ها و شادي خواري هاي شاه عبّاس صورت افسانه اي به خورد گرفته است. وي براي آگاهي از احوال مردم، گاه شب ها ناشناس در اصفهان به راه مي افتاد و به خانه ها و قهوه خانه ها سرمي‌كشيد و با مردم عادي وقت مي‌گذراند.

تأكيد شاه عبّاس بر مذهب شيعه دوازده امامي و زنده كردن برخي از سنّت ها و آداب ايران باستان موجب بيدار شدن احساسات ملّي ايرانيان گرديد و خود بهترين انگيزه حمايت مردم از سلطنت صفوي در برابر شاهان عثماني شد. شاه عبّاس یک بار پياده از اصفهان به مشهد سفر

كرد كه يک سال طول كشيد. در مشهد شخصاً در تعمير و تزيين و توسعه حرم مطهّر حضرت رضا(ع) و خيابان بندي مشهد نظارت كرد. شاه عبّاس دراين سفر دستور داد درطول راه كاروان سراها و اقامت گاه ها بسازند و سفر زائران حرم امام هشتم را آسان كنند.

شاه سلطان حسين (1135-1105ه/1722-1694م)

شاه سلطان حسين اگرچه آخرين پادشاه صفويه نيست، امّا اوست كه سلطنت را يكسره بر باد داد. وي يكي از هفت پسر شاه سليمان بود. آورده اند كه شاه سليمان هنگام مرگ به بزرگان گفت: «اگر مي‌خواهيد ايران ترقّي كند مرتضي ميرزا را به پادشاهي برگزينيد و اگر مي‌خواهيد آسوده باشيد حسين ميرزا را.» بزرگان و سران قِزلباش كه آزمند و تن‌پرور بودند حسين ميرزا را با نام شاه سلطان حسين برتخت نشاندند.

شاه سلطان حسين 26 سال بيشتر نداشت و تا آن زمان بيشتر وقت خود را در حرم و بين زنان و ملاّيان گذرانده بود. وي روحيه اي مذهبي داشت و سخت تحت تأثير گفته ملايان بود. از خون مي هراسيد و براي پيش رفت دين به بستن ميكده ها و جلوگيري از شراب‌خواري پرداخت. به فرمان او در معبدها و كليساها را بستند و صوفيان را از خانقاه ها بيرون كردند. او چنان به آراء ملاّيان شيعه احترام مي گذاشت كه با صوفيان، كه خود از خاندان آن ها بود، ميانه اي نداشت. نوشته اند كه اوقات فراغت خود را در مدرسه چهارباغ در حجره طلبگي با نماز و روزه و ختم پي درپي **قرآن** مي گذراند.

در دوران سلطنت او جنگ ايران با عثماني و با قبايل لِزگي داغستان با پيروزي همراه بود. امّا شاه سلطان حسين كه از قدرت قِزلباش، به خصوص سردارگرجي خود، بيم داشت او را از ادامه جنگ با شورشيان لزگي بازداشت و اندكي بعد به زندان انداخت. لزگي ها و مردم شَروان از شهرستان هاي شمال غربي فلات ايران، درسال 1133ه/1720م.، دوباره سر به شورش برداشتند، شهر شَماخي را كه مركز آن ايالت بود غارت كردند، هزاران شيعه را كشتند و تجارت خانه هاي روسي را تاراج كردند. عاقبت سپاه عثماني مداخله كرد و يكي از طرف داران خود را به حكومت آن جا گماشت.

اوضاع خليج فارس نيزدر زمان شاه سلطان حسين آشفته بود. اميرمَسقَط به بحرين و بعضي جزاير و بنادر خليج فارس حمله آورد و آن ها را متصرف شد. پطركبير، امپراتور روسيه، نيز در صدد رسيدن به آب هاي گرم خليج فارس بود و به هر صورت دركارهاي داخلي دربار ايران دخالت مي كرد. سرداران شايسته و كاردان نيز به وسيله شاهان صفوي يک يک از ميان رفته بودند.

با اين احوال و اوضاع به هم ريخته، افغانان غَلجايي ضربه نهايي را بر سلطنت صفوي وارد آوردند. قوم غلجايي كه نزديک قندهار مي زيستند به احتمالي از اقوام خَلَج يا دسته اي از سَكاها هستند كه در طي تاريخ همواره به ايران مي‌تاختند. درزمان شاه سلطان حسين، محمود افغان با مطيع كردن ديگر گردن كشان محلّي قدرتي يافت و با استفاده از آشفتگي اوضاع به ايران حمله

آورد و از قندهار مستقيم به سوي اصفهان پيش رفت. نوشته اند كه در اين راه عده اي از زَرتُشتيان كرمان و يزد كه از سخت گيري كارگزاران شاه به جان آمده بودند او را ياري دادند.

افغان‌ها از توپ هاي كوچكي كه بر پشت اسب حمل مي شد، و زنبورک نام داشت، استفاده مي كردند. سپاه كوچک محمود به واسطه سرعت عمل و جلادت كه خاص نيروهاي سبكبار است در پايتخت و در ذهن مردم اصفهان هراس بسيار انداخت. لشكري متشكّل از دوازده هزار سوارعرب، به فرمان سيّد عبدالله مُشَعشَع، والي خوزستان، به ياري سلطان صفوي به اصفهان آمد، امّا هنگامي كه كارزار گرم شد عرب‌ها به جاي جنگ دست به غارت زدند. افغان ها اصفهان را هفت ماه درمحاصره گرفتند و شاه سلطان حسين، با آن كه بارها موقع مناسبي براي مقابله با افغان ها داشت، از ترس و بي ارادگي در انتظار قضا و قدر نشست. چون محاصره به درازا كشيد قحطي و طاعون در اصفهان بيداد كرد. شاه كه در تمام مدّت محاصره در حجره مدرسه چهارباغ نماز مي‌خواند و روزه مي‌گرفت درآغاز سال 1134ه/ 1721م به لشكرگاه محمود افغان رفت و تاج خود را دودستي تقديم داشت.

مردم شيراز، كرمان و يزد در برابر هجوم افغان مردانه ايستادند و بارها حادثه آفريدند و مردانه مقاومت كردند. محمود افغان كه ديوانه شده بود و كارهاي جنون آميز مي كرد به دست پسرعمويش اشرف كشته شد. شايد تنها تصميم سريع و جوان مردانه‌اي كه شاه سلطان حسين در زندگي گرفت اين بود كه وقتي محمود مي خواست يكي از پسران خردسال او را با شمشير بكشد به دفاع از فرزند خود را سپر كرد و جان داد.

افشاريه

(1148-1210ه/1735-1795م)

افشاريه از ايل هاي ساكن تركستان بودند كه از ترس پيش روي مغول به نواحي آذربايجان پناهنده شدند. شاه اسماعيل عده اي از ايشان را به شمال خراسان كوچ داد تا درآبيوَرد ساكن شوند و در برابر اُزبَكان، كه پيوسته مشغول دست اندازي به نواحي داخلي بودند، بايستند.

در اواخر روزگارصفويه كه ضعف حكومت مركزي و بي كفايتي پادشاهان، همراه با هجوم و چپاول و غارت افغان ها و اُزبكان درشرق و تركان عثماني در غرب، سرزمين ايران را پاره پاره مي‌كرد، نادرقلي از اين طايفه شجاعانه قد برداشت. نوشته اند كه پس از تحكيم سلطنت و آرام كردن اوضاع داخلي، روزي نادر شاه به سران سپاه گفت: «آن زمان شما دلاوران كارآمد كجا بوديد كه هركس به اين سرزمين تاخت و تاز مي‌كرد؟» بزرگان گفتند: «ما همين جا بوديم، امّا تو كجا بودي؟» در واقع، نادرعلاوه بردلاوري و تدبير در امور نظامي، مديري بزرگ و فرماندهي لايق به شمار رفته است.

سلطنت سلسله افشاريه، درحدود ده سال پس از آن كه نادرعملاً همه اختيارات كشوري و لشكري را در دست گرفته بود، از نوروز سال 1148ه/1735م، زماني كه وي بنا به رأي عموم بزرگان و سران سپاه، رسماً پادشاه ايران‌گرديد، آغاز شد. پس از كشته شدن نادرشاه تا نزديک شصت سال افرادي از اين خاندان حكومت هاي محلي داشتند. امّا در واقع اين دوره با نادر آغاز و با او به انجام رسيده بود.

آخرين فرد ازحكم روايان افشار، شاهرخ ميرزا پسر رضا قلي ميرزا و نوه نادر شاه است كه مدّتي كوتاه درمشهد حكومت كرد و عاقبت در زندان آقا محمّدخان قاجار زير شكنجه درگذشت. پس از او پسرش دعوي سلطنت داشت، امّا درسال 1218ه/1803م به دست فتح علي شاه قاجار برافتاد.

نادرشاه افشار (1160-1148ه/ 1747-1735م)

نادرقلي پسرپوستين دوزي تنگ دست از ايل افشار بودكه به سال 1100ه/1688م در روستائي نزديک دَرگز زاده شد. درجواني به اردوي شاه طهماسب صفوي پيوست و دراندک زمان با از ميان بردن رقيبان و ابراز لياقت در جنگ با ياغيان، سردار بزرگ اردوي شاه صفوي شد. دراين زمان محمود و اشرف افغان بيش ازهفت سال بود كه شاه صفوي را از پايتخت رانده و با تاخت و تاز و قتل و غارت بسيار، ايران را به ويراني كشيده بودند. قواي عثماني نيز گرجستان، ارمنستان و بخشي از داغستان را درشمال غربي و عراق وكُردستان و همدان و كرمانشاه را در غرب كشور به تصرّف درآورده بود. پطركبير پادشاه روسيه نيز درنظر داشت نقاط سر راه وُلگا و درياي خَزَر را همراه با نواحي ابريشم‌خيز گيلان به سرزمين خود منضم كند و بندر باكو، رشت و قسمتي از گيلان و مازندران را از ايران جدا سازد. درچنين احوالي نادرقلي كه به طهماسب قلي‌خان (يعني بنده شاه طهماسب) ملقّب شده بود به پا خاست.

وي نخست افغان ها را تا دور دست هاي مرزهند دنبال كرد. سپس سراسر نواحي غرب و شمال غرب كشور را طي جنگ هاي طولاني و پي‌در پي از وجود بيگانگان پاک ساخت. پس از اين فتوحات، نادر به سال 1148 ه/1735م درساحل رود اَرَس در دشت مُغان اردو زد و درمجمعي از نمايندگان و ريش سفيدان و ايلچي دولت عثماني به عنوان پادشاه ايران برگزيده شد. وي پذيرفتن اين مقام را موكول به پنج شرط ساخت از جمله آن كه ايرانيان از احساسات تعصّب آميز نسبت به اهل سنّت وجماعت دست بردارند و سنّي ها هم مذهب شيعه را دركنار مذهب هاي چهارگانه خود مذهب پنجم بشمارند.

نادرشاه حدود دوازده سال پادشاهي كرد. پايتخت او، به اسم، شهرمشهد بود. امّا پس ازتاج گذاري نادرشاه درپي افغان ها كه باز سربه شورش برداشته بودند به قندهار لشكركشيد و آن جا را تسخير كرد. سپس ازطريق كابُل، تنگه خِيبَر و شهر پيشاور به هند حمله ور شد. جنگ كَرنال كه دربيست فرسنگي شمال دهلي درگرفت به كشته شدن بيش ازبيست هزار تن از سپاهيان هند انجاميد در حالي كه كشتگان سپاه نادر را تنها چهل و دو تن‌نوشته اند. سبب اين تفاوت را استفاده سپاهيان نادر از سلاح هاي آتشين دانسته‌اند.

محمّدشاه، سلطان تيموري هند، به نادرشاه تسليم شد و نادر او رامحترم داشت. امّا چند روزي نگذشت كه، به سبب كشته شدن چند صد تن از سپاهيانش، نادر دستور قتل عام عظيمي دردهلي را صادر كرد. غارت و ويراني بسياري كه درپي اين انتقام جوئي صورت گرفت چهره تاريخي اين پادشاه دلاور را به رنگ خشونت و كينه توزي آلوده ساخت. نادرشاه از جنگ هندوستان غنام بسيار، از جمله تخت طاوس و الماس گران بهاي كوه نور و گوهرهاي بسيار ديگر به ايران، آورد كه هنوز در موزه جواهرات سلطنتي ايران نگه‌داري مي‌شود.

سالي چند پس از جنگ هند، نادر شاه مورد سوءقصد قرارگرفت. وي به پسر خود، رضاقلي ميرزا، بدگمان شد و او را كور كرد. پس از آن براثر وقايع ناگوار و گوناگون به تدريج تعادل روحي خود را از دست داد و به سوء ظن به كور كردن و كشتن اطرافيان خود پرداخت. عاقبت برخي از سرداران او به همدستي چند تن از اميران قاجار شبي در نزديكي قوچان او را در سراپرده خود كشتند.

نادرشاه مردي ميهن پرست بود و براي قدرت و آباداني ايران آرزوهاي بسيار در سر داشت، از آن جمله تشكيل حكومتي غير مذهبي و براساس آزادي اديان و مذاهب. مي‌خواست قواي دريايي نيرومندي در خليج فارس و درياي خَزَر تشكيل دهد. به رواج و رونق بازرگاني نيز بسيار كوشيد. در دوران پادشاهي وي مرزهاي ايران به وسيع ترين حد خود رسيد. امّا با همه غنايمي كه از جنگ هاي خود به ايران آورده بود، در پايان سلطنت او آثار ويراني و انحطاط در كشاورزي و صنايع و خالي بودن برخي شهرها از سكنه همه جا به چشم مي‌خورد. كوتاهي دوران سلطنت و تغيير حال او همه آرزوهاي بزرگش را نقش برآب كرد.

در ساختمان مقبره نادرشاه افشار درمشهد مجموعه‌اي از ابزارجنگي زمان او و نخستين سلاح هاي آتشين سپاهيان ايراني، گردآوري شده است.

زنديه

(1162-1209ه/1794-1749م)

زندها تيره كوچكي از طايفه لَک از ايل لُر بودند كه درنواحي ملايرگله‌داري مي‌كردند. كريم خان زند، ازسران سپاه، پس ازكشته شدن نادر بر اثر دلاوري كه در سركوب مخالفان از خود نشان داد به قدرت رسيد و با مطيع كردن ايل قاجار و سپاهيان آزادخان افغان و ديگر مدّعيان سلطنت، در شيراز فرمان روا گرديد.

حكومت خاندان زند دير نپاييد. پس از كريم خان، كه مردي شجاع و با سياست و درعين حال مهربان و با گذشت بود وحتّي با دشمنان خود بزرگوارانه رفتار مي‌كرد، جانشينان او نتوانستند مسند قدرت را حفظ كنند. ايل قاجار كه روز به روز قوي تر مي‌شد توانست درجنگ هاي متعدّد نفوذخودرا بر بيشترسرزمين هاي ايران تثبيت كند.

پس ازکریم خان، درمدّتي کمتر از شانزده سال، شش تن از خاندان زند حکومت کردند امّا تمام وقت آنان به جنگ و ستيزهاي داخلي گذشت. درزمان يکي از جانشينان کريم خان، علي مرادخان، امپراتور اتريش از دولت ايران دعوت کرد که در نقشه تقسيم کشورعثماني بين ايران، اتريش و روسيه شرکت کند. وي به سال 1198ه/1783م در موافقت با اين معاهده از تمام دعاوي ايران نسبت به گرجستان صرفنظر کرد. گرجستان از سرزمين هاي ايران بود که در آن زمان به واسطه ضعف حکومت، بخشي از آن به تصرف روس ها درآمده بود.

سلطنت خاندان زند اگر چه دوام نيافت امّا با نام نيک دوفرد برجسته اين خاندان، کريم خان ولطفعلي خان، در تاريخ برجاي ماند.

کريم خان زند (1163-1193ه/1750-1779م)

کريم خان از سرداران شجاع و با لياقت ايران، از خاندان زند بود که در کشمکش قدرت بين خوانين لُر و بختياري در دوران نابسامان بعد از نادرشاه به موقع قابل توجّهي دست يافت. مهمترين جنگ کريم خان با محمّدحسن خان قاجار بود که در مازندران و استرآباد (گرگان) حکومتي براي خود ترتيب داده بود. علي شاه، برادرکريم خان، پس از غلبه بر محمّدحسن خان، پسر بزرگ او، آقا محمّدخان، را گرفتار و مقطوعالنسل کرد. اين کار بعدها به قتل عام خاندان زند به دست آقامحمّدخان انجاميد.

کريم خان پس ازمطيع ساختن همه سرکشان و تصرّف فارس و شکست دادن آزادخان افغان غلجايي که از سرداران نادرشاه بود و سرکشي ميکرد، فرمانرواي مقتدر ايران گرديد. کريم خان در همان دوران سرکوب و شکست مخالفان نيز درکمال رأفت و بزرگواري با دشمنان رفتار ميکرد. آزادخان افغان که طي ساليان دراز در سرکشي و ايجاد آشوب و پيوستن به قدرت هاي محلي مزاحمت هاي فراوان به بار آورده بود، پس از شکست خوردن از طرف کريم خان مورد بخشايش قرار گرفت و از نديمان او شد. کريم خان نسبت به شاهرخ افشار نيز که نابينا شده بود و حکومت خراسان را در دست داشت با کمال احترام رفتار کرد و به پاس خدمات نادر او را همچنان بر سر قدرت نگه داشت.

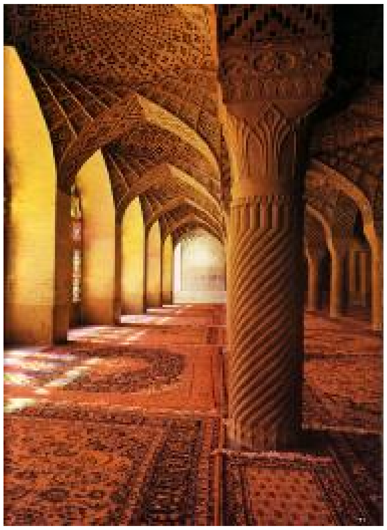
کريم خان هرگز خود را شاه نناميد و به عنوان وکيل يا وکيل الرّعايا حکومت ميکرد. در زمان او خليج فارس و بنادر و جزاير آن مورد دست اندازي اروپائيان قرار گرفته. کمپاني انگليسي هند شرقي در اين منطقه براي خود استحکاماتي تأسيس کرده بود. هلندي ها و فرانسوي ها نيز در رقابت با انگليس ها اميران عرب را بر ضد يکديگر تحريک ميکردند. درسال 1166ه/ 1753م يک تجارتخانه هلندي جزيره خارک را به تصرّف درآورد و درآن جا دژي نظامي ساخت. صيد مرواريد وعبور کشتي هاي بازرگاني منافع بسيار براي هلندي ها داشت. کريم خان زند که به رونق تجارت اشتياق تمام داشت به کمپاني هند شرقي انگليس مزايايي داد که در نتيجه آن عملاً انحصار واردات و صادرات از راه بوشهر در اختيار اين کمپاني قرار گرفت. امّا چندي بعد وي به بهانه سرکوب

يكي از اميران عرب كه موجب نا امني شده بود به منطقه لشكركشيد و جزاير خارک و خاركو را به تصرّف درآورد.

ديري نگذشت كه حسين قلي خان جهان سوز، پسر محمّدحسن خان قاجار، بار ديگر عَلَم مخالفت افراشت امّا در جنگي سخت شكست خورد و ناچار پسر خود باباخان را كه بعدها به نام فتح علي شاه قاجار به تخت نشست با هداياي بسيار نزد كريم خان به شيراز فرستاد. كريم خان با آنان به بزرگواري و مهرباني رفتار كرد و از گناهانشان در گذشت.

حادثه مهمّ ديگر دوران حكومت كريم خان اختلاف ميان سليمان پاشا والي كُردستان با دولت عثماني بود. كريم خان به بهانه حمايت از والي كُردستان بصره را محاصره كرد و آن را گرفت. اين شهر به واسطه تجارت با هندوستان اهمّيتي روز افزون مي‌يافت. بصره تا سال 1192ه/ 1779م در اختيار ايران باقي ماند. دراين سال كريم خان كه دچار بيماري سل بود درگذشت و دولت عثماني جرأت يافت كه بصره را باز ستاند.

كريم خان مردي نيک سيرت بود و با وجود قدرت بسيار تمام عمر به سادگي زندگي كرد. در زمان او تجارت و صنعت رونق بسيار يافت. كارگاه هاي بزرگ چيني سازي و شيشه سازي ايجاد شد و صنعت‌گران بسيار به شيراز روي آوردند. كريم خان از ماليات ها كاست، درجهت رفاه مردم سخت كوشيد و در شيراز، پايتخت خود، بناهاي بسيار ساخت. خلوتخانه كريم خاني، مسجد و بازار وكيل از يادگارهاي با ارزش زمان كريم خان هنوز باقي است. آرامگاه دو شاعر بزرگ ايران، سعدي و حافظ در شيراز به دستور او بازسازي شد. با آن كه خود شيعه مذهب بود و روحانيان شيعه را بسيار گرامي مي‌داشت، امّا با پيروان همه اديان به مدارا و نيكي رفتار مي‌كرد.



شيراز، مسجد وكيل

پس از مرگ کريم خان افراد خانواده او به طمع کسب قدرت به جان يکديگر افتادند. تنها فرد برجسته خاندان زند پس از کريم خان لطف علي خان زند، جواني دلير، دانا و برازنده بود. وي را در شجاعت و نيز بخت نامساعد همسان سلطان جلال الدين خوارزم شاه دانسته‌اند. آقا محمّدخان قاجار که پس از مرگ کريم خان سربلند کرده بود با فريب و تطميع اطرافيان، توانست به حيله لطف علي خان زند را گرفتار کند و پس از شکنجه‌هاي بسيار به قتل رساند.

قاجاريه

(1344-1200ه/1925-1786م)

قاجار نام يکي از ايل هاي ترک زبان آسياي مرکزي بود که همراه چنگيز خان مغول به سرزمين هاي اسلامي وارد شد. اين قوم نخست در شام و سوريه و سپس در ارمنستان ساکن شد. هم زمان با شکل گيري قدرت صفويه، سران ايل قاجار يکي از طوايف هفتگانه سپاهيان قِزلباش بودند که با افراد ايل خود در جنگ ها شرکت مي‌کردند. يک دسته از قاجاريه در زمان شاه عباس بزرگ به استراباد در دو سوي رود گرگان کوچ داده شدند تا از هجوم ترکمانان به مناطق داخلي ايران جلوگيري کنند.

در زمان نادرشاه افشار و سپس کريم خان زند افرادي از اين طايفه به ادّعاي حکومت به شورش ها و نبردهايي دست زدند. از ميان آنان، آقا محمدخان که سال‌هايي ازکودکي و نوجواني خود را در دربار کريم خان زند به سر آورده بود، پس از مرگ کريم خان، افراد ايل قاجار را گرد هم آورد و در سال 1200ه/1786م به نام شاه ايران در تهران به تخت نشست. پادشاهان قاجار از اين تاريخ تا خلع احمدشاه به وسيله مجلس شوراي ملي درسال1304ش/1925م يعني حدود صد و چهل سال سلطنت کردند. اين مدّت در تاريخ ايران، دوران دگرگوني هاي بزرگ اجتماعي و حوادث مهمّ تاريخي است.

درآن زمان کشورهاي اروپايي، روسيه، انگليس، و فرانسه‌که درحال توسعه منافع استعماري خود درآسيا بودند، توانستند با فشار و تهديد و تطميع، شاهان و درباريان را که اغلب با تحوّلات قرن هاي اخير اروپا آشنا نبودند با خود همراه سازند. اروپاييان در رسيدن به مقاصد خود در ايران با مقاومت چنداني رو به رو نشدند. زيرا ازسويي عامّه مردم توان و امکان اظهارنظري نداشتند و از سوي ديگر شاهان و درباريان قاجار نيز بيشتر دلمشغول زندگي شخصي و تأمين منافع خود بودند. در چنين اوضاع، دولت روس توانست به بخش هاي بزرگي از سرزمين ايران دست يابد و دولت انگليس نيز باکسب امتيازات مهمّ اقتصادي، به دخالت در امور داخلي ايران پرداخت.

امّا، رفت و آمد سفيران و نمايندگان اروپايي و کشمکش هاي سياسي و زد و خوردها و جنگ‌هايي که دراين دوره صورت گرفت، از يک سو و شکل گيري تحوّلات سياسي و اجتماعي در کشورهاي همسايه چون عثماني و روسيه، از سوي ديگر، خود مهّم ترين عامل بيداري مردم ايران و سرانجام انقلاب مشروطيت شد.

آغاز ارتباط فرهنگي ميان ايران و اروپا نيز تحوّل اجتماعي ديگري پديد آورد. افتتاح مدارس با برنامه و ترتيب جديد، نياز به استخدام استادان و كارشناسان علوم و فنون را روز افزون مي‌كرد و آموختن زبان‌هاي اروپائي پي آمد اين نياز بود. عده اي از جوانان ايراني براي تحصيل به اروپا فرستاده شدند و كساني كه زبان هاي اروپائي به خصوص فرانسه را آموخته بودند به ترجمه و نشر كتاب هاي تاريخ و رُمان و داستان پرداختند. زبان فارسي دراين دوره به سبب مطرح شدن موضوعات تازه از سويي به سادگي و نزديک شدن به زبان عموم مردم گراييد و ازسوي ديگر ازجهت معنا به خصوص طرح مسائل و مشكلات زندگي عامه وسعت يافت. شعر اين دوره نيز به جاي توجه به افكار صوفيانه و عاشقانه بيشتر حاوي مضمون هاي اجتماعي شد.

آقا محمّد خان (1211-1200ه/1797-1786م)

آقامحمّدخان نخستين كس از ايل قاجار است كه پس از برانداختن مخالفان در نوروز سال 1200ه/1786م در تهران خود را پادشاه ناميد. وي دركودكي هنگامي كه پدرش محمّد حسن خان قاجار بر ضد كريم خان زند قيام نموده بود گرفتار شده بود. پس از آن كه محمّدحسن خان به دست يكي از كسان خود كشته شد، آقا محمّدخان به كريم خان زند پناهنده شد و مورد حمايت و محبت او قرار گرفت. نوشته اند كه كريم خان به عقل و هوش آقا محمّدخان اعتقاد داشت و در كارهاي مملكت با او مشورت مي‌نمود و او را وزير خود مي‌خواند.

با مرگ كريم خان، آقا محمّدخان از شيراز گريخت و در راه مازندران كارواني را كه عوايد ماليات را به فارس مي‌برد، تصرّف كرد. درمازندران يكي از نابرادري هاي آقا محمّدخان او را دستگيركرد و به زندان انداخت. امّا وي گريخت و به زودي در گيلان و نواحي غربي درياي خَزَر حكومتي براي خود ترتيب داد. آقا محمّدخان با تدبير وترفندهاي سياسي بر افسران روسي كه در يكي از بنادر درياي خزر قلعه‌اي براي خود ساخته بودند دست يافت و به زودي توانست افراد ايل قاجار را مطيع خود كند. وي با مخالفانش هركس كه بود با نهايت خشونت و سنگدلي رفتار مي‌كرد. برخي از آن ها را كشت و برخي را كور كرد و دركمتر از هفت سال با برانداختن آخرين جانشين كريم‌خان زند خود پادشاه بي رقيب ايران شد.

در برانداختن لطف علي‌خان زند، آقا محمدخان به نهايت خشونت و بي رحمي دست زد. نوشته اند كه دژخيمان وي بيست هزار جفت چشم اهالي كرمان را از حدقه درآوردند و از سرهاي نهصد تن درشهر بم، همان جايي كه لطف علي خان دستگير شده بود، كلّه مناره ساختند. وي، هنوز به تهران نرسيده، دستور داد استخوان‌هاي كريم خان زند را از قبر بيرون بكشند و در زير پلّكان هاي كاخ گلستان مدفون سازند تا هر وقت از آن‌جا مي‌گذرد بر استخوان هاي آن مرد بزرگ و دادگر گام نهد و كينه خود را تسكين دهد.

از پيروزي هاي آقا محمّدخان، تصرّف گرجستان بود. هراكليوس، امير اين ناحيه، در پيماني با كاترين دوم امپراتريس روسيه كشور خود را تحت حمايت آن دولت قرار داد. آقا محمّدخان درسال 1209ه/1794م با چهل هزار سپاه به گرجستان حمله كرد. هراكليوس و همراهانش به كوهستان

گريختند. به فرمان آقا محمّدخان پيران و سكنه بيمار و تمام كشيشان شهر قتل عام شدند و آنان كه تن درست بودند، بيش از بيست هزار زن و مرد، به بردگي رفتند. پس از اين واقعه لشكري از جانب روسيه به سرداري ژنرال گودويچ به گرجستان آمد و بعضي شهرهاي قفقاز مانند دربند و باكو وقراباغ و شَكّي وگنجه را تصرّف كرد. امّا درهمين زمان كاترين امپراتريس روسيه درگذشت و لشكريان روس قفقاز را ترك گفتند.

آقا محمّدخان سپس به بهانه سركوبي تركمانان راهي خراسان شد. شاهرخ ميرزا، نوه نادرشاه را كه كور شده و درخراسان رسماً پادشاه بود و از در تسليم درآمد، ابتدا گرامي داشت. امّا بعد براي دست‌يابي به جواهرات خزاين نادر آن مرد كور را به بدترين صورت شكنجه كرد. نوشته اند كه برسرش سرب گداخته ريخت تا وي محل ياقوت مشهور اورنگ زيب را بروز داد. شاهرخ براثر آن شكنجه ها درگذشت.

مرگ آقامحمّدخان قاجار درگرجستان پس از فتح قلعه شوش اتفاق افتاد. دوتن از نوكرهاي اوكه محكوم به مرگ شده بودند شبانه بر سرش ريختند و او را كشتند. صادق‌خان شقاقي سردار آقا محمّدخان قاجار، كه احتمالاً خود محرّك قتل بود، تاج و كمر و صندوقچه جواهرات آقا محمّدخان را كه سخت بدان عشق مي‌ورزيد و هميشه همراه خود داشت، به دست آورد و پس از آن مدتي با جانشين او فتح علي شاه قاجار درافتاد تا عاقبت ناچار تسليم شد و جواهرات را بازپس داد.

آقامحمّدخان قاجار با همه سنگدلي و شقاوت و مال پرستي سرداري كاردان وپادشاهي با تدبير بود. براي تأمين قدرت خود از هيچ محبّت و گذشتي نسبت به افراد ايل قاجار كوتاهي نمي كرد و با همه خون هايي كه ريخت باز توانست كشوري يكپارچه و نيرومند و امن از خود به جاي بگذارد. مرزهاي ايران در زمان وي درحد مرزهاي طبيعي فلات ايران گسترش داشت و قبايل و طوايف سركش كه طي قرن ها در نواحي مختلف قدرتي به هم زده بودند در زمان وي ناچار سر تسليم به حكومت فرود آوردند.

فتح علي شاه (1212-1250ه/1797-1834م)

با كشته شدن آقا محمّدخان قاجار درگرجستان، وليعهد او، باباخان، كه فرمانفرماي فارس بود به ياري و كارسازي حاجي ابراهيم خان اعتماد الدوله به تخت نشست. سال اوّل سلطنت او با جنگ و ستيز داخلي و سركوبي مدّعيان سلطنت گذشت. رقابت ميان دولت هاي بزرگ در ايران و كشورهاي همسايه و گسترش طلبي روسيه تزاري كه سرانجام به جدايي پاره هايي از از كشور انجاميد در بخش عمده اي از سلطنت اين پادشاه روي داد.

دوران سلطنت او هم زمان با جنگ هاي استعماري انگليس درهند براي فرونشاندن قيام تيپوسلطان ميسور بود. زمان‌شاه افغان با حمله به هندوستان نيروهاي انگليس را از تسلّط آسان و كامل بر هند باز مي‌داشت. دولت انگليس نيز از راه هاي گوناگون فتح علي شاه و دربار ايران را زيرفشار قرار مي‌گذاشت تا زمان شاه را سركوب كنند.

ناپلئون بُناپارت که با انگليس در رقابت بود مي‌خواست با جلب دوستي فتح علي شاه از راه ايران به هند لشکر کشد و در ازاي اين امتياز، لشکريان ايراني رابه روش اروپائي تعليم دهد. در اين ميان، دولت روسيه نيز بي‌کار نبود. گرگين خان (گئورکي)، پادشاه گرجستان، که سرزمينش در حمله آقا محمّدخان قاجار به تصرّف نيروهاي ايران درآمده بود، از آشفتگي دربار ايران استفاده کرد و با روسيه معاهده اي بست و عنوان تزار گرجستان را به امپراتور روس داد تا خود نايب السلطنه گرجستان شود. بعد از فوت گئورکي، در سال 1215ه/1800م، روس ها گرجستان را به روسيه الحاق کردند و سيسيانوف فرمانده روس علاوه بر گرجستان، گنجه، شوش و سپس قراباغ را نيز به تصرّف خود درآورد. اين پيش روي مقدّمه شروع جنگ هاي ايران و روس بود که بيش از ده سال به درازا کشيد و سرانجام، با عقد قراردادهاي گلستان و ترکمانچاي، به از دست رفتن بيش از 24 شهر مهمّ ايران درغرب درياي خَزَر، منجر شد.

ناپلئون بناپارت، در قراردادي که با فتح‌علي شاه بست، متعهّد شد که شهرهاي تصرّف شده توسط سيسيانوف را به ايران باز گرداند. با تکيه بر همين قرارداد، فتح علي شاه هيئت نمايندگي انگليس را به رياست سرجان ملکَم به حضور نپذيرفت. امّا درسال 1222ه/1807م ناپلئون با الکساندر اوّل امپراتور روسيه برضد انگليس پيماني بست و موضوع گرجستان و اراضي اشغال شده ايران مورد بي اعتنايي قرار گرفت.

اين بارفتح علي شاه، که از کمک فرانسه مأيوس شده بود، ناچار به سازش با دولت انگليس شد. حاصل اين سازش تن دادن فتح علي شاه به عهدنامه شومي بود که به وسيله جيمز موريه، نماينده انگليس، و ميرزاشفيع مازندراني صدر اعظم ايران، امضا شد. بنابراين قرارداد، دولت ايران متعهد شد همه پيمان‌هاي خود را با دولت هاي اروپائي به جز انگليس لغو کند و به دشمنان انگليس راه عبور به سوي هند ندهد. نيز اگر امير افغانستان به هند لشکر کشد، ايران ملزم است بدو اعلان جنگ دهد و در مقابل اگر بين ايران و دولت هاي اروپايي جنگ درگيرد، دولت انگليس در رفع اختلاف بکوشد و اگر کار به آشتي نکشيد از طريق هندوستان به ايران ياري دهد. اين عهدنامه مواد ديگري نيز ازاين دست داشت. براساس همين پيمان بود که نماينده انگليس، سِرگور اوزلي، به دنبال توافق پنهاني بين دولت او و روسيه تزاري، عهدنامه‌هاي گلستان و ترکمانچاي را به ايران تحميل کرد.

پس از جنگ هاي ايران و روس، فتح علي شاه تصميم گرفت براي جبران آن شکست هاي ننگين توجّه خود را به شرق و افغانستان معطوف دارد. عبّاس ميرزا نايب السلطنه که در جنگ‌هاي ايران و روس نيز رشادت و تدبير بسيار از خود نشان داد امّا به واسطه کوتاهي‌هاي شاه و درباريان از حمايت لازم محروم شده بود، اين بار نيز پس از غلبه بر ترکمانان و خان خيوه درخوارزم به افغانستان حمله برد، تا هَرات پيش رفت و آن شهر رامحاصره کرد. امّا اين بار نيز از طرف فتح علي شاه به تهران احضار شد و ديگري جاي او مأمور محاصره هَرات گرديد. اين کار نا تمام نيز عاقبت در زمان ناصرالدين شاه به جدا شدن افغانستان از ايران انجاميد.

در پايان زندگي، فتح علي شاه راهي فارس شد تا ماليات هاي عقب مانده را، كه پسرش حسينعلي‌ميرزا فرمانفرما از پرداخت آن خودداري مي‌كرد، وصول كند. حسينعلي ميرزا دركاشان به خدمت پدر رسيد و مبلغي كه بسيار كمتر ازحدّ انتظار بود به شاه داد. فتح علي شاه بيمار فرمانفرما را به زندان انداخت و مأموران را براي گرفتن ماليات از مردم فارس به آن سو فرستاد و خود نيز در پي ايشان به اصفهان رسيد و در همان جا، پس از سي و هفت سال پادشاهي درگذشت. او در دوران طولاني سلطنت خود پيوسته با مخالفان داخلي و خارجي درحال كشمكش بود. كارهاي ارزنده اي كه در دوران او انجام شد به وسيله بعضي از اميران لايق او از جمله عبّاس ميرزا نايب السلطنه صورت گرفت.

فتح علي شاه مردي بي‌كفايت و زن باره و در عين حال نازك دل و شعردوست بود. خود نيز شعر مي‌گفت و گاه نقّاشي مي‌كرد و از درباريان مي‌خواست كه شعر و نقاشي او را ستايش كنند. درمذاكرات با نمايندگان خارجي بيشتر فريفته هدايا، به خصوص جواهراتي مي شد كه پيش كش او مي‌كردند. 158 زن داشت و هنگام مرگ از 57 پسر و 46 دختر خود 588 نوه برجاي گذاشت كه همگي از دستگاه و دربار و حكومت و ولايت متوقّع امتيازهای كلان بودند.

ناصرالدين شاه (1313-1264ه/ 1895-1831م)

پس ازفتح علی شاه نوه اش محمدشاه كه مردي بي اراده و بيمار بودبه سلطنت رسيد. درزمان وی كه سخت زير نفوذ روس ها بود تلاش های ناموفقی برای بازپس گرفتن هرات صورت گرفت. پس از مرگ او پسرش ناصرالدين شاه را از تبريز به تهران آوردندو ميرزا تقي خان اميرنظام با وجود اوضاع درهم ريختهء پايتخت او را كه بيش از هفده سال نداشت، با هوشياري و تدبير به سلطنت نشاند. القاب اتابک اعظم و اميركبير به پاس اين خدمت به او داده شد. امير كبير، به محض رسيدن به پايتخت، با عنوان صدر اعظم اداره امور كشور را به دست گرفت.

سال هاي نخست حكومت ناصرالدين شاه به سبب اصلاحات واقدامات مهمّ سياسي و اداري اميركبير بسيار موفّق بود. امّا تحريک و اصرار اطرافيان شاه عاقبت او را به بركناري و قتل امير واداشت و دست بيگانگان و افراد ناوارد را در امور مملكت باز گذاشت. تحريكات انگليس ها در افغانستان، كه از روزگار فتح علي شاه آغاز شده بود، به جدايي كامل اين بخش از سرزمين ايران انجاميد. روسيه نيز آرام ننشست و با تسخير مَرو، در شمال شرقي ايران، تركستان راتصرّف كرد و حدود ايران را به مرزهاي امروزي رساند.

از آن پس نفوذ و دخالت كشورهاي انگليس و روس در امور سياسي و اقتصادي ايران روز به روز بيشتر مي‌شد. ناصرالدين شاه با دادن امتيازهاي بهره برداري از معادن و منابع كشور و تأسيس بانک شاهنشاهي به انگليس، باحقّ طبع ونشر اسكناس، اشتهاي روسيه را براي امتيازات تازه تحريک كرد. از همين رو، امتياز صيد ماهي شمال و تأسيس بانک استقراضي نيز دراين زمان به روس‌ها داده شد. فرانسويان نيز بيكار ننشستند. امتياز كاوش و حفريّات باستان‌شناسي درشوش و حق انحصاري اكتشاف آثار عتيقه درتمام خاک ايران نصيب آنان گرديد.

امّا مردم که به تدريج از نفوذ روز افزون بيگانگان نگران مي‌شدند به ياري و رهبري روحانيان دست به اعتراض هاي عظيم زدند. درسال 1301ه/ 1891م، حاج ميرزا حسن شيرازي، استفاده از دخانيات را تحريم کرد، زيرا امتياز انحصار دخانيات، که به امتيازرژي معروف شد، حقّ انحصاري تجارت تنباکو و حتّي نظارت درکشت آن را به يکي از اتباع انگليس داده بود. اعتراضات شديد مردم و تحريم تنباکو که حتّي در دربار نيز رعايت مي‌شد، ناصرالدين شاه را به لغو امتياز واداشت. اين گونه کارها در زمان ناصرالدين شاه بارها روي داد و هربار دولت ايران ناچار شد مبلغ قابل توجهي به عنوان‌غرامت بپردازد. علّت رکود شديد اقتصادي درشش سال آخرسلطنت ناصرالدين‌شاه را لغو قرارداد رژي و مشکلات ناشي از پرداخت غرامت آن دانسته اند.

با اين همه، در زمان ناصرالدين شاه در پي اصلاحات اميرکبير، اقدامات ارزنده اي نيز صورت گرفت. ايجاد خطّ تلگراف، ترتيب پست و يک نواخت کردن سکّه هاي رايج، تأسيس راه‌آهن به طول هشت کيلومتر بين تهران و شهر ري و تأسيس شماري کارخانه‌هاي کوچک از آن جمله است. شهر تهران دراين زمان توسعه يافت و ساختمان هاي دولتي و قصرهاي سلطنتي متعدّد دور آن ساخته شد. امّا مهّمتر از اين ها، تأسيس مدرسه دارالفنون و انتشار نخستين روزنامه درايران بود که به همّت ميرزا تقي خان صورت گرفت. دارالفنون نخستين مدرسه‌اي بود که درآن علوم و فنون جديد و زبان‌هاي اروپائي آموخته مي‌شد و از همين رو نيز تني چند از استادان خارجي براي تدريس در آن دعوت شدند. اين مدرسه هنگامي افتتاح شد که اميرکبير در تبعيد بود. تأسيس دارالفنون را يکي از عوامل مهّم بيداري ايرانيان در انقلاب مشروطيت شمرده اند.

ناصرالدين شاه به آگاهي از نحوه پيش‌رفت اروپاييان علاقه مند بود. وي سه بار به اروپا سفرکرد و از نزديک با برخي از اين پيشرفت ها آشنا شد. با اين حال وقت خود را در اين سفرها، که هزينه بسيار براي خزانه کشور داشت، بيشتر به تفريح و کنجکاوي در آداب زندگي اروپاييان گذراند. آشنايي ناصرالدين‌شاه با نحوه حکومت در کشورهاي اروپايي مانع از اين نشد که از مخالفت با اصلاحات سياسي در ايران دست کشد. به فرمان او از انتشار افکار آزادي‌خواهانه، که به تدريج در ايران اوج مي‌گرفت، جلوگيري مي‌کردند. روزنامه ها اجازه نداشتند درباره سياست چيزي بنويسند. کتاب ها و روزنامه هاي آزادي خواهان که بيرون از ايران منتشر مي‌شد مخفيانه دست به دست مي‌گرديد زيرا با هرکس که متهم به داشتن اين گونه‌نشريات مي‌شد با شدّت و خشونت رفتارمي‌کردند. با اين‌همه، رهبران و متفکّران آزادي‌خواه در راه بيدارکردن افکار عمومي در داخل و خارج مي‌کوشيدند. . ناصرالدين شاه در سال 1313ه/ 1895م، مصادف با پنجاهمين سال سلطنت خود، دستور داده بود جشن هاي باشکوهي ترتيب دهند. امّا يک روز پيش از آغاز اين جشن ها، شاه در حرم شاه عبدالعظيم درشهرري، هدف گلوله ميرزا رضاي کرماني، از مريدان سيدجمال الدين اسدآبادي قرار گرفت و کشته شد.

مظفرالدين شاه (1324-1314ه/1906-1896م)

با کشته شدن ناصرالدين‌شاه، وليعهد او مظفرالدين ميرزا، از تبريز به تهران آمد و به سلطنت رسيد. وي درآن هنگام چهل و چهارساله و بيمار بود. وزارت او را امين‌الدوله برعهده داشت، مردي آگاه و دانشمند که اصلاحات ميرزا تقي خان اميركبير را دنبال مي‌کرد و به تأسيس کارخانه در زمينه هاي گوناگون علاقه مند بود. حاج ميرزاحسن خان تُنِکابُني سپهسالار نيز مدّتي کوتاه به وزارت مظفرالدين شاه رسيد. وي نيز براي سر و سامان دادن به اوضاع مملکت اقدامات اصلاحي بسيار انجام داد، از جمله براي تنظيم گمرک، مسيونوز بلژيکي را به عنوان مستشار به ايران آورد و در امورعدليه (دادگستري) ترتيبات تازه اي گذاشت.

اين کارها و برنامه ها به ناخشنودي برخي از درباريان و اشراف انجاميد. آنان مظفرالدين شاه را واداشتند تا بارديگرميرزا علي اصغرخان امين‌السلطان را صدر اعظم کند. ميرزاعلي اصغرخان، ملقّب به اتابک اعظم، با آن که مردي هوشيار و سياست پيشه بود، به روس ها سرسپردگي داشت و نه تنها کاري براي سروسامان دادن اوضاع مملکت انجام نداده بود بلکه با گرفتن قرضه‌هاي کلان براي تهيه مقدّمات سفر مظفرالدين شاه به اروپا امتيازات مهمّي به روس‌ها واگذار کرد. از جمله، بانک استقراضي روس بيست و دو ميليون و نيم روبل، معادل سه ميليون و چهارصدو سي و نه هزار ليره انگليسي، به دولت وام داد به شرط آن که دولت ايران پانصد هزار ليره طلب بانک شاهنشاهي را بپردازد و بانک استقراضي روس بستانکار منحصر به فرد ايران باشد. به اين ترتيب، عايدات گمرک ايران، به جز گمرک بنادر خليج فارس، به گرو بانک رفت. امّاعايدات گمرک کافي نبود. چندي بعد دولت ايران ناچار به وسيله بانک شاهنشاهي مبلغي بيش از 304 هزار ليره انگليسي از حکومت هند قرض گرفت و درمقابل عايدات شيلات درياي خَزَر و درآمد پست خانه و تلگراف خانه و گمرکات خليج فارس را تضمين آن قرار داد. بخش عمده اين وام ها و نيز درآمدهاي ناشي از اعطاي امتيازات به بيگانگان صرف دو سف ربيهوده و بي نتيجه مظفرالدين شاه به اروپا گرديد.

اوضاع نابسامان مالي و اقتصادي و تعدّيات و اجحافات حکّام و عمّال دولت بر ناخشنودي مردم افزود و آن ها را به تدريج به جان آورد تا آن که نخستين جرقه‌هاي اعتراض به سرعت پيش رفت و انقلاب مشروطيت را شعله ور ساخت. اين گونه اعتراض ها در زمان ناصرالدين شاه به شدت سرکوب مي‌شد. امّا مظفرالدين شاه هنگامي که از نارضايي عمومي آگاهي يافت با عزل عين الدوله و روي کار آوردن مشيرالدوله موافقت کرد. اين مقدّمات زمينه‌اي فراهم آورد که مظفرالدين شاه با اعطاي فرمان مشروطيت عصر جديدي را در تاريخ ايران آغاز کند. به پاس اين فرمان، و به خاطر مقبوليتي که اين پادشاه در پايان عمر خويش به خاطر مسالمت با آزادي خواهان در ميان مردم يافته بود، مجلس در مرگ او سه روز تعطيل و عزاي ملّي اعلام کرد.

محمدعلی شاه(1325-1327ه/1907-1909م)

محمد علی شاه پسرو جانشین مظفرالدین شاه پس از رسیدن به سلطنت به کمک روسیه سعی داشت فرمان مشروطیت را از بین ببرد. پس از برخوردهائی که با اعضای مجلس شورای ملی ، شاه به جمع آوری نیروی نظامی و مسلح کردن آن ها پرداخت ، اتابک امین السلطان را که بعد از یک ربع قرن صدر اعظمی بعد از مشروطیت کنار گذاشته شده بود از اروپا به ایران دعوت کرد و دوباره صدر اعظم کرد. با آن که بعداز مدتی کوتاه، محمد علی شاه ناچار شد قانون مشروطیت را به رسمیت بشناسد و اتابک هم در سوء قصدی کشته شد. اما.این اقدامات همراه با توافقی که دولت های روس و انگلیس برسر تقسیم ایران به مناطق زیر نفوذ خود کرده بودند و با وجود اصرار شاه، مجلس از تصویب آن سرباز می زد، به کودتائی از سوی شاه انجامید.

در این کودتا نخست عده ای از اوباش وابسته به دربار به مجلس رفتند و با مشروطه خواهان به زد و خورد پرداختند. فردای آن روز چند تن از آزادی خواهان را درباغ شاه کشتند. سپس به دستور شاه فرماندهءروس بریگاد قزاق مجلس را به توپ بست. از روز گلوله باران مجلس تا وقتی که مردم دوباره مشروطیت را برکرسی نشاندند، سیزده ماه و چند روز طول کشید. این مدت در تاریخ ایران به دورهء استبداد صغیر(کوچک) معروف است.

ایستادگی مردم دربرابر شاه با سرازیر شدن گروه هائی از مشروطه خواهان از تبریز و اصفهان و رشت و دیگر نواحی به تهران آغاز شد. پس از رسیدن به تهران شاه را برکنار و قانون مشروطیت را دوباره برقرارکردند.آزادی خواهان پس از برکناری محمد علی شاه از سلطنت پسر سیزده سالهء او احمد شاه را به سلطنت و علی رضا خان عضدالملک را رئیس ای قاجار را به نیابت سلطنت ایران برگزیدند.

پس از آن ، محمد علی شاه به روسیه گریخت ویک سال بعد با حمایت آن کشور برای باز یافتن تاج و تخت دوباره از طریق دریای خزر وارد ایران شد. اما باوجود حمایت روس ها نتوانست کاری از پیش ببرد.

احمد شاه (1344-1327ه/1925-1909م)

احمدشاه هفتمین و آخرین شاه قاجار است. هنگامي كه محمّدعلي شاه پس از فتح تهران به وسيله نيروهاي مجاهد مشروطه خواه به سفارت روس پناهنده شد، نمايندگان او را خلع كردند و پسرش، احمدميرزا، را كه تنها دوازده سال داشت به سلطنت نشاندند. وي تا رسيدن به سنّ بلوغ زيرنظر نايب‌السلطنه كه از طرف مجلس شوراي ملي انتخاب شده بود براي آشنايي با وظايف خود آموزش مي ديد. در اين مدّت، امور مملكت به وسيله هيأت مديره و نايب‌السلطنه اداره مي‌شد. در همين دوران، گروهي از كارشناسان آمريكايي به رياست مورگان شوستِر براي اصلاح ماليه (دارايي) و عدّه اي از مستشاران سوئدي براي تشكيل امنيه (ژاندارمري) به ايران دعوت شدند. امّا روسيه تزاري پيوسته كارشكني مي كرد و مي كوشيد كه از راه هاي مختلف در امور ايران دخالت كند. صدور اولتيماتوم براي بيرون كردن مستشاران آمريكايي، اعدام آزادي خواهان در رشت و تبريز و به توپ بستن حرم مطهّرحضرت رضا(ع) در مشهد از جمله اقدامات تهديدآميز و خشونت بار روس‌ها درمخالفت با مجلس و مشروطيت ايران بود.

احمدشاه يک هفته پيش از آغاز نخستين جنگ جهاني تاج گذاري کرد و اداره امور را به دست گرفت. تا اين زمان وي، که بسيار جوان و از جنجال هاي سياسي به دور بود، مورد علاقه و احترام مردم قرار داشت و گمان مي‌رفت که معلّمان برگزيده او را فردي آزادي خواه و آشنا با ريزه کاري هاي سياست بار آورده باشند.

درجنگ جهاني اوّل، با وجود اعلام بي‌طرفي ايران، دولت هاي روس و انگليس از شمال و جنوب وارد خاک کشور شدند و عملاً قرارداد تقسيم ايران را مورد اجرا گذاشتند. انقلاب بلشويکي در روسيه در سال 1336ه/ 1917م و اعلام انصراف حکومت تازه از ادّعاهاي گذشته اگرچه به نفع ايران بود، امّا دست انگليس را براي دخالت در امور ايران کاملاً باز گذاشت. دولت انگليس دراين هنگام مي کوشيد نقشه لُرد کُرزُن را که سال ها پيش براي حفظ شبه قاره هند طرح شده بود درمورد ايران عملي و نظام مستشاري را برکشور تحميل کند. بنابراين نظام، اموردولتي ايران به دست ايرانيان امّا به خواست و صلاح ديد مستشاران انگليسي اداره مي‌شد. اين برنامه را دولت انگليس درقراردادي معروف به قرارداد 1919 گنجاند و با وادار کردن احمد شاه به روي کار آوردن وثوق الدوله مقدّمات اجراي آن را فراهم کرد.

برپايه پاره اي اسناد، انگليس ها با پرداخت ماهي پانزده هزار تومان به شاه موفّق به جلب رضايت او براي نخست وزيري وثوق الدوله شدند. امّا احمد شاه تا پايان زندگي تأکيد مي‌کرد که هرگز با قرارداد 1919 موافق نبوده است. اين قرارداد را وثوق الدوله و دو تن از اعضاي کابينه اش، از طرف ايران، و سرپرسي کاکس، به نمايندگي بريتانيا، امضاکردند. امّا دامنه مخالفت با قرارداد در ايران بالاگرفت و به مقاومت ها و مبارزات خونين انجاميد. قيام جنگل به سرداري ميرزا کوچک خان جنگلي و قيام کلنل محمّد تقي خان پسيان در خراسان و شيخ محمّد خياباني در تبريز از آن جمله است.

هنگام امضاي قرارداد 1919 احمد شاه در راه سفر به اروپا بود. هنوز به انزلي نرسيده بود که غوغاي جرايد و اعتراض شديد روحانيان و ملّيون به رهبري سيدحسن مدرّس برضد قرارداد برخاست. مدّتي پس از بازگشت شاه از اين سفر کودتاي سوم اسفند سال 1299 شمسي/1920 ميلادي صورت گرفت و احمد شاه، که پايان سلطنت خود را نزديک مي‌ديد، براي سومين بار عازم اروپا شد و ديگر به ايران بازنگشت.

درآبان ماه سال 1304ش/1925م مجلس شوراي ملّي رأي به انقراض دودمان قاجار و انتقال سلطنت به خاندان پهلوي داد و بدين ترتيب حکومت 150 ساله قاجار پايان پذيرفت. سه سال بعد احمد شاه، که تازه سي‌ساله شده بود و از يک بيماري طولاني رنج مي‌برد، در پاريس درگذشت.

پهلوي

(1304-1357ش/1925-1979م)

كودتاي اسفندماه سال 1299ش/1920م كه در آن رضاخان ميرپنج با همكاري سيدضياءالدين طباطبايي تهران را گرفت، سرآغاز دوران جديدي در تاريخ ايران است كه زمينه آن در اواخر دوران سلسله قاجار با انقلاب مشروطيت آماده شده بود. رضا شاه به خلاف سرسلسله‌هاي سلطنتي قبل ازخود، ايل وطايفه اي پشت سرنداشت و از دشمني ها و كين جويي هاي قبيله‌اي بركنار بود. وي هنگامي زمان امور كشور را به دست گرفت كه علاوه برضعف و بي كفايتي شاهان قاجار، نخستين جنگ جهاني و اشغال ايران به وسيله بيگانگان، وضع را از گذشته وخيم تر كرده بود.

رضا شاه با اقتدار تمام و پشتكاري كم نظير به سر و سامان دادن اوضاع پرداخت و هنگامي كه دوّمين فرد اين خاندان، محمّد رضا شاه، درسال 1357ش/1979م در پي انقلاب اسلامي، ناچار به ترک كشور شد و جمهوري اسلامي جاي گزين رژيم مشروطه سلطنتي گرديد، ايران در بسياري زمينه ها، براساس پيش رفته ترين روش‌هاي معمول درجهان، رو به رشد و توسعه بود.

از ويژگي هاي مهمّ دوران پهلوي، تأكيد بر هويّت‌ملّي و فرهنگ باستاني ايران و ازسوي ديگر تلاش براي دگرگون كردن كشور در راه تجدّد و نوسازي و مقابله با معتقدات خرافي بود. آثار اين تأكيد دربسياري از زمينه ها از فرهنگ و آموزش و بهداشت تا كشاورزي و صنعت مشهود بود. امّا رويدادها و دستاوردهاي بزرگي كه تنها درطي 57 سال به ايران چهره اي ديگر بخشيد فرصت دگرگون ساختن ذهن و انديشه عامه مردم را نيافت، به خصوص كه اين دگرگونی ها و پيشرفت های مادی و اقتصادی، با رشد آزادی و عدالت، همچنين رعايت اصول قانون اساسی مشروطيت كه آن همه تلاش برای تحقق آن صورت گرفت، همراه نبود .

.

رضا شاه (1304-1320ش/1925-1941م)

هنگامي كه درسال 1332ه/1914م. درزمان احمدشاه قاجار، جنگ جهاني اوّل درگرفت، اوضاع داخلي ايران سخت آشفته بود. دولت ايران درجنگ اعلام بي طرفي كرد، امّا كشورهاي روس و انگليس كه از سال ها قبل قصد داشتند ايران را به مناطق نفوذ خود تقسيم كنند از دو سو به اشغال كشور پرداختند. آلمان و عثماني نيز از سياست تجاوزكارانه آنان استفاده كردند و مردم ايران را به اتّحاد اسلامي و ياري دولت عثماني فرا خواندند. دولت آلمان در عين حال به دست يكي از اتباع خود به نام واسموس عشاير جنوب و غرب ايران را بر ضد نيروهاي اشغالگر انگليس تحريک مي‌كرد. آزادي خواهان ايراني نيز به منظور مخالفت باقرارداد1919 كه دست انگليس را به طور كامل در امور مالي و نظامي ايران باز مي‌گذاشت ازگوشه و كنار به مبارزه با دولت برخاستند و اين خود برآشفتگي اوضاع افزود.

درچنین احوال، رضاخان میرپنج یکی از نظامیان برجستهء بریگاد قزاق، افسران روس سفیدرا که دراین دسته بودند، برکنار ساخت و خود فرمان دهي بريگاد قزّاق رابر عهده گرفت. در این زمان به تحریک نیروهای بیگانه درگوشه و کنار کشورو بین عشایر و قبایل مختلف کسانی با اهداف ایستادگی دربرابر دشمن یا حفظ موقع و منافع خود گروه های سپاهی گرد آورده و به مبارزه آغاز کرده بودند. نخستین اقدام سرکوب این شورش ها و ایجاد حکومت مقتدر مرکزی بود. درسال اول نفرات قزاق به فرمان دهی رضاخان بر رهبران کردهای شکاک درچهریق و ماکو مسلط شدند، سمیتقو از رهبران کرد را در آذربایجان شکست دادند، سرکردگان ایل های شاهسون،بختیاری، لر، بویراحمد و ترکمن را مطیع دولت مرکزی کردندو قیامهاي ضد اشغالگری میرزاکوچک خان جنگلي وکلنل محمدتقي خان پسیان نیز پس از خروج قواي بيگانه فرونشانده شد. رضاخان، پس ازتحکیم موقع خود، در سوّم اسفند 1299خ/1921م. به همراهي روزنامه نگاري به نام سيدضياء الدين طباطبايي با يک کودتاي بدون خون ريزي تهران را دراختيار گرفت. سيدضياء الدين دولتي به نام كابينه سياه تشكيل داد و رضاخان با لقب سردار سپه، نخست به فرمان دهي قوا وسپس به وزارت جنگ منصوب گرديد. در چهارسال پس از كودتا دولت توانست ایران را از قواي بيگانه، كه پس از پایان جنگ‌جهاني اوّل هرروزبه بهانه اي خروج‌خود را به تأخيرمی انداختند، پاک کند.

این اقدامات که به ایجاد قدرت مرکزی دولت می انجامید حتی از سوی آن دسته ازاعضای مجلس چهارم و پنجم شورای ملی که مخالف تغییر خاندان سلطنت یا ایجاد حکومت جمهوری بودند نیز مورد تأئید قرار می گرفت. عاقبت پس از رأي مجلس پنجم به انقراض سلطنت قاجار، سردار سپه در سال 1304ش/1925م از سوي مجلس مؤسّسان به پادشاهي برگزيده شد.
رضاشاه در دوران سلطنت خويش تنها يک بار به خارج از كشور سفر كرد و آن به دعوت كمال آتاتورک، رييس جمهور تركيه، بود. وي دراين سفر مورد استقبالي شايان قرار گرفت و به مدّت دو هفته، كه بيش از مدّت پيش بيني شده بود، به ديدن اين كشور پرداخت.

رضا شاه تا بيست و پنجم شهريور 1941/1320 با قدرت تمام سلطنت كرد. هنگامي كه سالي پس از آغاز جنگ جهاني دوّم، نيروهاي متّفقين خاک ايران را اشغال كردند، رضاشاه ناچار شد سلطنت را به پسر خويش محمّد رضاشاه پهلوي انتقال دهد. وي دو سال پايان زندگي خويش را در جزيره موريس نزديک ماداگاسكار و شهر ژوهانسبورگ گذراند و درچهارم مرداد 1944/1323 درگذشت. مجلس شوراي ملي درسال 1949 به پاس خدمات وي او را به لقب كبير ملقّب كرد.

رضاشاه مردي بااراده، بلندپرواز و سخت گير بود. دوران سلطنت او را مي توان دوران آغاز سازندگي و تأسيس نظام نوين اداري در تاريخ معاصر ايران دانست. در اين دوران اقتدار حكومت مركزي، كه پس از قرن ها كشمكش داخلي و هجوم و تاخت و تازهاي بيگانه حاصل شده بود، امكان تغييرات اساسي را در كشور فراهم آورد. تشكيل يک نيروي نظامي منظّم و مجهّز كردن آن

به سلاح هاي جديد و ايجاد نيروي هوائي و دريائي و توسعه كارخانه هاي اسلحه‌سازي، ازمهم‌ترين اقدامات رضاشاه است.

ايجاد راه آهن سراسري كه بندر خورموسي (بندر شاهپور) را در خليج فارس به بندر تركمن (بندرشاه) درجنوب شرقي درياي مازندران مي‌پيوندد از ديگر كارهاي بزرگ عصر رضا شاه پهلوي است. ايجاد ساختمان هاي بزرگ دولتي و كشيدن راه هاي مهم و بناي سدهاي بزرگ و تأسيس كارخانه‌هاي قند و پارچه بافي و سيمان و حمايت ازصنايع داخلي نيز ازجمله دستاوردها و برنامه هاي قابل توجه اين دوران است.

درزمينه كارهاي فرهنگي، مهم ترين اقدام در زمان رضا شاه، علاوه بر گسترش اعزام دانشجويان مستعد به اروپا براي ادامه تحصيل، تأسيس دانشگاه تهران درسال 1313ش/1934م است. اقدام او به كشف حجاب كه با اكراه و خشونت همراه بود با واكنش مردم رو به رو گرديد. درمسجد گوهرشاد مشهد تظاهراتي بزرگ روي داد كه با تيراندازي و كشته شدن شماري از تظاهركنندگان خاتمه يافت. اين برخوردها اگرچه موجب تحريک احساسات مذهبي شد، امّا در عين حال به شركت بيشتر زنان ايراني در فعاليت هاي اجتماعي، فرهنگي و سياسي منجر گرديد.

رضاشاه مردی نظامی بود و تا پایان سلطنت از پوشش نظامی استفاده می کرد. با آن که اقدامات مهمی در پیشرفت قدرت حکومت مرکزی و ایجاد امنیت و توسعهء اقتصادی و اجتماعی انجام داد، اما همین روحیهء نظامی گری او رابه استبداد و خودمحوری وا می داشت و از روح حکومت مشروطه که خواست مردم بود، دور می کرد. افزون بر آن سواد اندکی داشت و فرصت آشنائی با روابط اجتماعی جهان بزرگ را نیافته بود. تصور او از حکومت، روش پادشاهان بزرگ گذشته بود. به گفته ای او همچون ناپلئون فرزند انقلاب نبود.

مصادرهء املاک واموال دیگران و افزودن آن ها به دارائی شخصی از مهم ترین عوامل نارضائی و مخالفت با او به شمار می رفت . افزون بر آن بیشتر مردم، بخصوص دانشجویان و تحصیل کردگانی که با روش های حکومت اروپائی و آزادی های اجتماعی آشنائی داشتند، از خفقان و اعمال زور حکومت و دستگاه قضائی غیرمستقل آن راضی نبودند و اعمال نفوذ دولت را در انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی که می توانستند عوامل تعدیل کننده ای در روش های استبدادی حکومت باشد،خلاف مشروطیت می دانستند. تشکیل نیروی نظامی مقتدر و مجهزی هم که وی ترتیب داد خرج زیاد داشت و این موضوع بر دوش مردم سنگینی می کرد.

سلطنت رضاشاه پهلوي درايران هم زمان با به قدرت رسيدن كمال آتاتورک در تركيه و امان الله خان پادشاه افغانستان بود. اين هرسه رهبر مصمّم به ايجاد تغييرات بنيادي اجتماعي درسرزمين‌هاي خود بودند. هدف اصلي دگرگوني درهرسه كشور، با تفاوت هايي، اقتباس از تمدّن صنعتي غرب و جذب پاره اي از دستاوردهاي فرهنگي آن بود. امّا، در ايران معتقدات ريشه دار مذهبي و پاي بندي به سنن ملي و سابقه نفوذ و دخالت‌هاي استعماري دولت هاي بزرگ مردم را در مقابل تمدّن غرب به ايستادگي وا مي‌داشت. از همين رو، سياست ها و برنامه‌هاي رضاشاه در راه پيشرفت جامعه ايراني با مشكلات و مقاومت هاي گوناگون رو به رو بود. با اين همه،

تحوّلات اساسي اين دوران در زمينه هاي اجتماعي، اداري، اقتصادي و فرهنگي چهره ايران را دگرگون ساخت و سنگ بناي تحرّک و پيش رفت را برجاي گذاشت.

محمد رضا شاه (1357-1320ش/1978-1941م)

پس از اشغال ايران به وسيله نيروهاي متّفقين، در سوّم شهريورماه سال 1941، و استعفاي رضا شاه، وليعهد جوان او محمّد رضا پهلوي، هنگامي كه جهان درشعله هاي جنگ جهاني دوّم مي‌سوخت، به پادشاهي رسيد. در اين زمان، دولت ايران ناچار از همكاري با متفقين بود. امّا، برپايه قرارداد سه جانبه اي كه ميان ايران، انگليس و شوروي به امضا رسيد، قواي متّفقين ملزم بودند بي فاصله پس از اتمام جنگ خاک ايران را ترک گويند. در دوران جنگ ايران عملاً به دو منطقه نفوذ تقسيم شده بود. نيروهاي شوروي در نواحي شمالي آذربايجان، گيلان، مازندران، خراسان و گرگان مستقر بود و نيروهاي ايالات متّحد آمريكا و انگليس ايالات فارس، خوزستان، كرمانشاهان ، اراک و اصفهان را دراختيار داشت.

پس از پايان جنگ جهاني دوّم، مداخلات بيگانگان در امور داخلي ايران همچنان ادامه يافت. كمبود مواد غذايي و نا امني درنقاط مختلف كشور بيداد مي‌كرد و ثبات و اقتدار حكومت مركزي به گونه اي كم سابقه كاهش يافته بود. يكي از پيامدهاي اين اوضاع آشفته آن شد كه، پس از خروج نيروهاي آمريكايي و انگليسي از كشور، حكومت هاي خود مختار در آذربايجان و كردستان، با پشتيباني نيروهاي نظامي اتّحاد جماهير شوروي كه هنوز ايران را ترک نكرده بودند، به چالش حكومت مركزي برخاستند. پس از مذاكرات طولاني سياسي و اقدامات ديپلوماتيک كه به خروج ارتش سرخ از ايران انجاميد، سرانجام اين دو حكومت خودمختار، همزمان با اعزام نيروهاي نظامي دولت مركزي، فروپاشيدند.

واقعه مهمّ سياسي و اجتماعي ديگري كه در دوران پادشاهي محمّد رضا شاه پهلوي روي داد ملّي شدن صنعت نفت و خلع يد از شركت نفت ايران و انگليس، درسال 1330ش/ 1951م، بود. دكتر محمّد مصدّق رهبر جبهه ملّي، كه به قصد ملّي كردن اين صنعت به نخست وزيري رسيده بود، پس از مذاكرات گوناگون و طولاني براي فروش محصولات نفتي ايران به توافقي با دولت‌هاي متّحد آمريكا و انگليس نرسيد. سرانجام با تعميق بحران اقتصادي و كشمكش هاي سياسي دروني، دولت مصدّق به فرمان شاه در مرداد 1332ش/ اوت 1953م بركنار شد و سرلشگر فضل الله زاهدي كه با حمايت آيت الله كاشانى به كودتايى در28مردادابن سال دست زده بود نخست وزيرگرديد. وى بى فاصله پس از آن با عقد قراردادي با شركت هاي عمدهء نفتي جهان به توافق رسيد و از آن پس پاى گروه هاى عظيم مشاوران و مستشاران نظامى و اقتصادى امريكا به ايران باز شد.

پس از بركناري دكتر مصدّق شاه اقتدارى روزافزون يافت واقدام به انجام تحوّلات عمده اقتصادي و اجتماعي با عنوان "انقلاب سفيد" كرد . اصلاحات ارضي، رشد سريع اقتصادي و توسعه بخش صنايع كشور همراه با افزايش سرمايه گذاري هاي داخلي و خارجي، سهيم شدن كارگران در سود واحدهاي بزرگ توليدي، گسترش دانشگاه ها و افزايش بي سابقه در شمار دانشجويان

ايراني خارج از كشور، اعطاي حق شركت زنان در انتخابات عمومي و مشاركت روزافزون آنان در عرصه فعّاليت هاي اجتماعي از جمله اين تحوّلات و رويدادها بود.

این تحولات بین عامه مذهبی بازتاب مخالفت آمیزداشت. درپانزدهم خرداد سال1342خ/1963م. درقم تظاهرات گسترده ای روی داد که به کشته شدن شماری انجامید. در پی آن آیت الله خمینی که عامل این شورش شناخته شده بود، محاکمه و به خارج از کشور تبعیدگردید. دوسال بعد در 21فروردین1344خ/1965م. درکاخ مرمر به سوی شاه تیراندازی شد که از آن سوءقصد نیز جان سالم به در برد.

فزايش درآمد نفتي ايران، پس از تشكيل سازمان كشورهاي صادركننده نفت"اوپک"، در سال1341خ/1962م. و در پي آن بحران خاورميانه و بروز جنگ اعراب و اسرائيل، در سال 1353ش/1974م، عاملي در گسترش امكانات رشد و در عين حال تشديد برخي مشكلات اقتصادي و اجتماعي در كشور شد. به دستورمحمد رضاشاه دراسفند ماه سال 1352/ 1974م. همه ایرانیان به خصوص کارمندان و وابستگان به شغل های دولتی موظف به قبول عضویت در حزب فرا گیر"رستاخیز" شدندتا به این طریق از اخلال و مخالفت با دولت کاسته شود. اما بسیاری از این قبیل اقدامات از جمله برگزاری جشن های دوهزارو پانصد سالهء شاهنشاهی وتاج گذاری که می توانست موقع ایران را در عرصه ء بین المللی بالا ببرد به تحریک مخالفان از سوی عامه با نا رضائی همراه می شد.

برنامه هاي شاه در جهت توسعهء سريع اقتصادي و اصلاحات اجتماعي، كه عنوان انقلاب سفيد به خود گرفت، با اصلاحات سياسي و گسترش مشاركت عمومي همراه نبود. شاه با دردست گرفتن همه اختيارات نه تنها عموم مردم که حتی وزرا و مشاوران حکومت را به عنوان کارگزاران بی اختیار و مسئولیت درآورد. خرید ابزار و تسلیحات در اندازه های بسیار بزرگ و اقدام به برنامه ریزی های کلان اقتصادی و شهرسازی و رفاه عمومی باوجود سرمایهء هنگفتی که از فروش نفت عاید می شد، برای عموم مردم که هنوز درگیر مشکلات اقتصادی شخصی و خانوادگی بودند،قابل درک نبود. درواقع رشد و انباشتگی درآمد دولت از فروش نفت با قوانین و مقرراتی که همگان را از دسترسی به امکانات زندگی بهتر محروم می کرد، همخوانی نداشت.

فقر و عقب ماندگی روستاها ونقاط دورافتاده، اقتداررو زافزون شاه ,و سوء استفادهء بعضی درباریان همراه با حضور گستردهء مستشاران نظامي و اقتصادي آمريكا در كشور،تحریکات حزب توده ونگرانی غرب از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی که در افغانستان با روی کار آمدن کمونیست ها تقویت شده بود، همچنین مخالفت علمای مذهبی با تحولات تجددگرایانه وتأکید زیاد بر ملیت و سابقهء تاریخی ایران دربرابر دین و روحانیان و از همه بیشتر خاطرهء برکناری و بی اثر گذاشتن اقدامات دکتر محمد مصدق، سرانجام نيروهاي منتقد و مخالف را به رهبري آيت الله خميني، كه از سال 1343 خ/1964م. در تبعيد به سر مي برد، عليه نظام پادشاهي به تظاهرات گسترده در شهرهاي گوناگون ايران كشاند. درتبلیغات انقلابی بیش از همه تأکید بر اختلاف سطح زندگی بین دارا و ندار و تفاوت فرهنگی بارز درمیان طبقات بالا و عامه، برهیجان مردم تأثیر می گذاشت.

محمّد رضاشاه كه از بيماري مهلكي در رنج بود به خروج از كشور كه از خواست هاي آخرين نخست وزير او، شاپور بختيار، بود تن در داد. با خروج شاه از ايران و ورود آيت‌الله خميني و تشكيل دولت موقت در بيست و دوّم بهمن ماه 1357/فوريه 1979م، انقلاب اسلامي به پيروزي رسيد و ايران، با استقرار نظام جمهوري اسلامي، وارد مرحله تازه اي از تاريخ معاصر خود شد.

محمد رضاشاه پهلوی پس از ترک ایران در اوایل بهمن 1979/1357م. درحالی که بیماری سرطان خو ن پیشرفته داشت به مصر ،مراکش،باهاماس، مکزیکو و برای درمان پزشکی به ایالات متحدهء امریکا سفرکرد. ورود اوبه شهر نیویورک هم زمان با اشغال سفارت امریکا در تهران به وسیلهء دانشجویان خط امام بود که طی آن بیش از پنجاه نفر از اعضای آن سفارت خانه به مدت 444روز در گروگان ایشان بودند. شاه در 5 امرداد سال1359/ 27جولای 1980 در قاهره درگذشت و آرامگاه او اکنون درهمان شهر است.

جمهوری اسلامی

آیت الله خمینی(1317ه-1368خ/1900-1989م.)

آیت الله روح الله موسوی خمینی رهبر انقلاب اسلامی، درسال1317هجری قمری در خمین درخانوده ای مذهبی شیعه به دنیا آمد. تحصیلات علوم دینی را در قم به پایان رساند و درسال 1329خ/1950م. آیت الله شد. وی که پیش از آن نیزدرقم به تدریس علوم دینی مشغول بود، بر اثر مخالفت با انقلاب سفید شاه ، به خصوص اصلی که براساس آن به زنان حق رأی در انتخابات مجلس شورای ملی را می داد، دستگیر ، محاکمه و به ترکیه تبعید شد. مخالفت وی درسال 1342خ/1963م. منجر به تظاهرات طلبه ها و بعضی بازاریان متعصب در قم شده بود که با حملهء نیروهای انتظامی و کشته و مجروح شدن عده ای فرو نشست.

آیت الله خمینی از سال 1343خ/1964م.را در تبعید ترکیه و نجف و کربلا در عراق گذراند. در این مدت وی برای شاگردان و زائران ایرانی که به عتبات عالیات سفر می کردند درمخالفت شاه و نظر خود دربارهء شرایط و خصوصیات حکومت اسلامی موعظه می کرد. به نظروی درزمان غیبت امام دوازدهم حکومت اسلامی می بایست به وسیلهء فقیه جامع الشرایط اداره شود. وی نظرات خود را درکتابی به نام **ولایت فقیه** بی ذکر نام نویسنده انتشار داده بود.

با بالا گرفتن حرکات انقلاب ایران و پس از آن که دکتر علی شریعتی در انگلیس به طرز مرموزی درگذشت عوامل انقلابی بر رهبری وی توافق کردند، وی از عراق به نوفل لوشاتو در فرانسه منتقل شد. به گفتهء یکی از مقام های مسئول فرانسه، در آن زمان ایشان پیشنهاد ترور اورا را به شاه دادند. اما وی با این استدلال که مایل نیست آیت الله به صورت شهید درآید با این پیشنهاد موافقت نکرد.

پس از خروج شاه از ایران، آیت الله خمینی که ایرانیان او را از آن پس امام خمینی می خواندند، در اول فوریه1979/یازدهم بهمن1357. با استقبال بی نظیر مردم که از سراسر کشور جمع آمده بودند، وارد تهران شد. ده روز بعد با اعلام پیوستن سران ارتش به نیروهای انقلابی وی به قدرت رسید. ده روز فاصله بین ورود و به

قدرت رسیدن امام خمینی از اولین سال انقلاب تا کنون با عنوان دهه‌ء فجربابرگزاری جشن های پیروزی انقلاب گرامی داشته می شود. این عنوان از آیه ای از قرآن درباره‌ء حضرت موسی گرفته شده است.

در رفراندم هائی که بی فاصله پس از آن در فروردین1358ه/1979م.برگزار شد، نظام جمهوری اسلامی جایگزین شاهنشاهی دودمان پهلوی گردید و امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب و ولی فقیه قدرت کامل را به دست گرفت. یک سال بعد مجله‌ء امریکائی **تایم** او را به عنوان مرد سال برگزید.

از اولین روز های پس از انقلاب فرمان رعایت حجاب اسلامی به خصوص برای زنان و محدود شدن آزادی بیان و اجتماعات آغاز گردید و آیت الله خمینی که بت شکن خوانده شده بود به زودی جنبه‌ء تقدس یافت وبه هرگونه مخالفت سیاسی و اعتقادی با او به شدید ترین صورت عکس العمل نشان داده می شد.

دردوران ده ساله ای که آیت الله خمینی برسرقدرت بود، تبلیغات شدید برای صدور انقلاب اسلامی، محاکمه های فوری و اعدام بسیاری از مردم سیاسی و نظامی رژیم قبل و دگر اندیشان سیاسی و مذهبی، اشغال سفارت امریکا و گروگان گیری دیپلمات های آمریکائی، حمله‌ء نافرجام هلیکوپترهای امریکائی برای رهائی گروگان ها، انتصاب و انتخاب رئیس جمهور ها، ابوالحسن بین صدر، محمدعلی رجائی، سید علی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی صورت گرفت. حمله‌ء نظامی عراق به ایران و جنگی که نزدیک به هشت سال موجب کشتار و ویرانی بسیار گردید و تکفیر نویسنده‌ء پاکستانی تبار بریتانیائی ، سلمان رشدی به وسیله ء آیت الله خمینی به واسطه‌ء نوشتن رمان **آیات شیطانی** ازجمله حوادث مهمی بود که تا سال های دراز بحران های مهمی در سیاست خارجی ایران به وجود آورد.

درسال های پایانی زندگی آیت الله خمینی، آیت الله حسین علی منتظری که از آغاز انقلاب به عنوان جانشین آیت الله خمینی معرفی می شد، به واسطه‌ءاعتراض های گسترده‌ء وی نسبت به بعضی سیاست ها و عمل کرد های سران جمهوری اسلامی کنار گذاشته شد. آیت الله خمینی در خردادماه سال 1368ه/1989م. درتهران درگذشت . مراسم خاکسپاری او با هیجان عمومی فراوان همراه بود. پس از او آیت الله سید علی حسینی خامنه ای به ولایت فقیه رسید که تا امروز در این مقام باقی است.

منابع

- آقسرايي، محمودبن محمد. تاريخ سلاجقه يا مسامرة الاخبار و مسامرة الاخيار. تصحيح دكتر عثمان توران، تهران، انتشارات اساطير، چاپ دوّم، 1362.

- استرآبادي، سيدحسن. تاريخ سلطاني از شيخصفي تا شاه صفي. به اهتمام احسان اشراقي، تهران، چاپ دوّم، انتشارات علمي، 1366.

- اشپولر، برتولد. تاريخ مغول در ايران. ترجمه محمود ميرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشركتاب، 1351.

- اومستد، ا. ت. تاريخ شاهنشاهي هخامنشي. ترجمه محمّد مقدّم، تهران، ابن سينا، 1340.

- بهار، محمّدتقي (ملک الشعرا). تاريخ سيستان. تهران، زوّار، 1314.

- پاريزي، باستاني. يعقوب ليث. تهران، ابن سينا، 1344.

- تمدّن، محمّد. اوضاع ايران در جنگ اول يا تاريخ رضائيه. تهران، اسلاميه، 1350.

- جكسن، ويليامز. ايران در گذشته و حال. ترجمه منوچهر اميري، فريدون بدره اي، تهران، خوارزمي، فرانكلين، 1340.

- جوان، موسي. تاريخ اجتماعي ايران باستان، تهران، 1340.

- جونز، هارفورد. آخرين روزهاي لطفعلي خان زند. ترجمه هما ناطق، تهران، اميركبير، 1353.

- داوري، محسن. كورش كبير. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1352.

- دولاواله، پيترو. سفرنامه. ترجمه شعاع الدين شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1348.

-دياكونوف، ا. م. حكومت ماد. ترجمه كريم كشاورز، انتشارات پيام، چاپ دوّم، تهران، 1357.

- رجبي، پرويز. كريم خان زند و زمان او. تهران، اميركبير، 1355.

-زرّين كوب، عبدالحسين. تاريخ مردم ايران، از پايان ساسانيان تا پايان آل بويه. تهران، امير كبير، 1367.

----------. دو قرن سكوت. تهران، انتشارات جاويدان، 1356.

- ساساني، خان ملک. غوغاي تخليه ايران. تهران، انتشارات سلسله، 1362.

- سپهر(لسان الملک)، محمّدتقي. ناسخ التواريخ (قاجاريه). به اهتمام جهانگير قائم مقامي، تهران، اميركبير، طهوري، 1337.

- شفق، رضازاده. نادرشاه از نظر خاورشناسان. تهران، انجمن آثار ملّي، 1339.

- شهاب الدين خرندزي زيدي نسوي. سيرت جلال الدين منكبرني. به تصحيح و تعليقات مجبتبي مينوي، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1360.

- شهبازي، شاپور. كورش بزرگ. شيراز، انتشارات دانشگاه پهلوي، 1349.

- شيخ الاسلامي، محمّدجواد. سيماي احمد شاه قاجار. تهران، نشر گفتار، 1368.

- فقيهي، علي اصغر. آل بويه. تهران، انتشارات صبا، 1365.

- فلسفي، نصرالله. زندگي شاه عبّاس اوّل. تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1364.

- گيرشمن، رُمان. ايران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمّد معين، تهران، بنگاه ترجمه و نشركتاب، 1335.

- مگي، حسين. سلطان احمد شاه قاجار. چاپ سوم، تهران، امير كبير، 1362.

- منجّم، ملاّجلال الدين. تاريخ عبّاسي. به كوشش سيف الله وحيدنيا، تهران، انتشارات وحيد، 1366.

- ميمندي نژاد، محمّدحسين. زندگي پر ماجراي نادرشاه. تهران، سازمان انتشارات جاويدان، چاپ سوّم، 1362.

- نفيسي، سعيد. تاريخ اجتماعي و سياسي ايران در دوره معاصر. تهران، چاپ هفتم، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، 1368.

- نوائي، عبدالحسين. شاه عبّاس، اسناد و مكاتبات، تهران، بنياد فرهنگ ايران، چاپ سوم، 1367.

-----------. كريم خان زند. تهران، ابن سينا، فرانكلين، 1348.

- يوسفي، غلامحسين. فرّخي سيستاني. مشهد، نشر باستان، 1341.

جنگ ها و قیام های تاریخی

در تاريخ ايران جنگ ها و لشكر كشي هاي بسيار رخ داده كه نام برخي از آن ها در فهرست جنگ هاي مهمّ جهان نيز جاي دارد. اين جنگ ها، چه با كشورها و ملّت هاي بيگانه، چه در درون مرزهاي ايران، در اوضاع سياسي، فرهنگي و اجتماعي ايران آثار عميقي بر جاي نهاده‌اند. اين بخش شرح فشرده اي از مهم ترين آنان را در بر دارد.

حمله اسكندر

شاهنشاهي هَخامَنِشي كه به همّت كوروش و داريوش بزرگ جهان گيرشده بود، پس از آنان با كشمكش هاي داخلي و كشتار شاهزادگان و نيزجنگ‌هاي دائمي با سرزمين‌هاي يوناني‌نشين ضعيف شد. هم زمان با شاهنشاهي داريوش سوّم، فيليپ مقدوني دولت‌هاي مختلف يونان را شكست داد و مردم را واداشت كه او را به فرماندهي سپاه خويش برگزينند. پس از او پسرش الكساندر-كه مورّخان اسلامي او را اسكندر خوانده اند- با آگاهي از اوضاع آشفته ايران از طريق بغاز داردانِل وارد آسياي صغير شد و در سال 334پ. م در كنار رود گرانيكوس با سپاه ايران روبه رو گرديد. در اين جنگ با آن كه سپهرداد، سردار ايراني، در آستانه از پاي در آوردن اسكندر بود، سپاه ايران شكست خورد و هريک از سپاه دوطرف بيش از بيست هزار تن كشته داد.

داريوش سوّم پس ازشنيدن خبر اين شكست با لشگري بزرگ دركنار خليج اِسكَندرون با اسكندر به جنگ پرداخت. در اين نبرد نيز سپاه داريوش با همه دلاوري پاشيده شد، داريوش گريخت و اسكندر به غارت اردوي ايران پرداخت. از آن پس اسكندر پيروزمندانه به پيش روي ادامه داد تا به مصر رسيد و مورد استقبال مردم، كه از تسلّط دويست ساله ايرانيان برخود ناراضي بودند، قرارگرفت. اسكندر درمحلّ اسكندريه كنوني شهري به نام خود بنا كرد و حكومت مصر را به يک فرمان رواي مقدوني سپرد.

پس از بازگشت از مصر، اسكندر بار ديگر در دشت گوگامِل، در نزديكي شهر آرِبِل (موصِل كنوني)، با سپاه عظيم داريوش رو به رو شد. با آن كه اسكندر اميدي به پيروزي نداشت امّا براثر واژگون شدن گردونه داريوش، سربازان به گمان آن كه شاه كشته شده است، گريختند و با شكست آنان، درسال 331پ. م، دولت بزرگ هَخامَنِشي ازميان رفت.

اسكندر پس از آن بابِل را گشود و شهرشوش، پايتخت هَخامَنِشي، به دست او افتاد. پس از شكست گوگامِل، تنها مقاومت سازمان يافته‌اي كه اسكندر با آن رو به رو شد در بندر پارس (كُهگيلويه كنوني) بود. پس از آن اسكندر وارد تخت جمشيد شد و با آن كه با مقاومتي رو به رو نشد دستور داد مقدوني‌ها به كشتار مردم وغارت اموال آنان بپردازند. سربازان مقدوني جامه‌هاي

شاهانه را پاره کردند و قدح هاي چيني گران بها را شکستند. آورده اند که برخي از مردم شهر که از اين وحشيگري به جان آمده بودند خانه هاي خود را آتش زدند و در ميان آتش جان سپردند.

پس از اين ويرانگري ها، اسکندرجشن بزرگي گرفت و خود و سردارانش سرمست به رقص پرداختند. نوشته‌اند که يکي از زنان بدکار آتني، به نام تائيس، به اسکندر پيشنهاد کرد که کاخ تخت جمشيد را آتش زند. نخست اسکندر و در پي او تائيس مشعل هاي فروزان را در قصر شاهي انداختند و اين شاهکار معماري دنياي قديم را به به ويراني کشيدند. آن گاه، اسکندر تا پَنجاب و سِند پيش رفت امّا سربازانش بيش از آن حاضر به پيش روي نشدند. اسکندر ناچار به بابِل بازگشت و درآن جا ظاهراً بر اثرافراط در شراب خوارگي در سي و يک سالگي درگذشت.

مهم ترين هدف اسکندر، درهم آميختن نژادي و فرهنگي شرق و غرب بود. اسکندر خود با رُخسانه (روشنک)، دختر داريوش‌سوّم ازدواج کرد و دستور داد سرداران و سربازان سپاهش نيز زنان ايراني را به همسري برگزينند تا نژادي واحد از مردم شرق وغرب پديد آيد. اسکندر درساختمان شهرها و کوچ دادن شماري ازمردم مقدونيه و يونان به سرزمين هاي شرقي نيز در پي ايجاد تمدّني مشترک از اقوام ايراني و يوناني بود. امّا، پس از مرگ اسکندر سرداران او به جان يکديگر افتادند و پس از کشمکش هاي بسيارعاقبت يکي از ايشان به نام سِلوکوس که بيش از همه با افکار و هدف‌هاي اسکندر آشنايي داشت توانست سلسله پادشاهي در متصرّفات آسيايي اسکندر تشکيل دهد که حدود هشتاد سال برجاي ماند.

در زمان اسکندر وجانشينان او شهرهاي بسيار درنواحي مختلف ايران ساخته شد که از مهم ترين آن ها هِکاتم پُليس (شهرصددروازه) بود. خرابه هاي اين شهر در جنوب غربي دامغان هنوز برجاست. زبان و علوم و شعر و ادب يوناني نيز مدّتي دراز در ايران نفوذي قابل ملاحظه داشت. اشکانيان، که با تسلّط برسِلوکيان سلسله خود را درايران مستقر کردند، براي جلب يونانيان ساکن قلمرو خود، خود را دوستدار يونان (فيلوهِلِن) مي‌خواندند و قرن ها بر روي سکّه‌هاي خود به زبان و خطّ يوناني عباراتي مي‌نوشتند. امّا توده مردم ايران هرگز خصوصيات فرهنگ يونان را نپذيرفتند و همچنان ايراني ماندند. پيروزي سريع اشکانيان برسِلوکيان را ناشي از همين دلبستگي شديد عامه مردم به تمدّن و فرهنگ ايراني دانسته اند.

کشاورزي و بازرگاني ايران نيز در دوران تسلّط يونانيان بسيار پر رونق بود. ساختن راه‌هاي بزرگ از درياي سرخ تا هندوستان همراه باکاروان سراها و آب انبارها در بيابان‌هاي مسير راه، تجارت شرق و غرب را سودآور کرد. آماده کردن زمين‌هاي زراعتي وکندن کاريزهاي بسيار و به خصوص رعايت حقوق روستاييان در اين دوره به افزايش درآمد مردم سرزمين‌هاي ايراني کمک کرد.

حمله اعراب

در قرن هفتم ميلادي ظهور اسلام و اتّحاد ميان اقوام عرب رويدادي عظيم بود که جغرافياي سياسي دو دولت بزرگ و مقتدر ايران و روم را دراندک زماني دگرگون ساخت. در زمان خلافت

ابوبكر، نخستين جانشين پيغمبر(ص)، دست اندازي اعراب به مرزهاي ايران و روم آغاز گرديد. در زمان عمر، اوضاع داخلي ايران و روم سخت آشفته بود و به ويژه شاهنشاهي ساساني در ضعف و تفرقه كامل روزگارمي‌گذراند. درچنين احوالي اعراب مسلمان كه درمنطقه‌اي خشک و سوزان درسختي و گرسنگي به سر مي‌بردند، به اميد آن كه اگر پيروز شدند سرزمين هاي سبز و خرّم عراق را تصاحب خواهند كرد و اگركشته شوند به بهشت جاودان خواهند رفت، يک باره به ايران سرازير شدند. جنگ هاي بين ايرانيان و اعراب از سال 633 تا 643 ميلادي به درازا كشيد.
مهم‌ترين اين جنگ ها عبارت بودند از:

جنگ قادسيه

اين‌جنگ درسال 14ه/636 م در پانزده فرسنگي كوفه رخ داد. سردار سپاه ايران رستم فرّخزاد و سردار عرب سعدبن ابي وَقّاص بود. اين نبرد پس ازچهار روز به شكست ايرانيان انجاميد و درفش كاويان كه نشان پيروزي ايران در جنگ ها بود به دست اعراب‌افتاد و سراسرعراق به تصرّف ايشان درآمد. چند ماه بعد اعراب تيسفون را نيز بي‌هيچ مقاومتي گشودند و به غارت آن پرداختند. پيش از فتح تيسفون، يزدگرد آخرين شاه ساساني با دربار و حرم سرا و گنج هاي خود از پايتخت گريخته بود. ازجمله غنايم تيسفون قالي معروف بهارستان بود كه به مدينه نزد عمر فرستادند كه به فرمان او قطعه قطعه و ميان اصحاب تقسيم شد. علي(ع) سهم خودرا به بيست هزار درهم فروخت. يک پنجم غنايم بين شصت هزار تن سپاهي تقسيم شد و به هريک دوازده هزار درهم رسيد.

جنگ جَلولا

در اين جنگ، كه درسال 16ه/638م در قِزل رُباط كنوني اتفاق افتاد، نزديک صد هزار تن از لشكريان ايران به سرداري مهران مدّت هشتاد روز ايستادگي كردند و عاقبت با كشته شدن مهران، شكست خوردند. بهاي غنايمي كه در اين جنگ به دست اعراب افتاد، از جمله يک صد هزار اسب، را به سي ميليون درهم تخمين زده اند.

جنگ نهاوند

اين نبرد به سال 21ه/642م در نزديكي نهاوند رخ داد. ايرانيان، به فرماندهي فيروزان، به قصد خسته و فرسوده كردن اعراب، حالت دفاعي به خود گرفتند. خواربار لشگر اعراب نزديک به اتمام بود. در اين حال نُعمان بين مقرن، سردار سپاهيان عرب شايع كرد كه با مرگ خليفه عقب خواهند نشست. ايرانيان فريب خوردند، از سنگرهاي خود بيرون آمدند و شكست خوردند. اعراب اين پيروزي را فتح الفتوح ناميده اند.

جنگ واجرود

این آخرین جنگ ایرانیان و اعراب بود که میان قزوین و همدان رخ داد و پس از آن اعراب به شهرهاي ایران سرازیر شدند.

پذیرش اسلام

هنگام فتح ایران به دست اعراب، آیین هاي زَرتُشتي، مسیحي، مانَوي، مَزدَکي و بودایي میان مردم پیروان بسیارداشت. گروه‌هاي بزرگي نیز به اعتقادات زُرواني و کیومرثي پاي بند بودند. بحث و جدل میان معتقدان به کیش ها و آیین هاي گوناگون پیوسته درمي‌گرفت. در زمان خسرو انوشَروان، تشکیلات خاصي براي تنظیم و اداره این گونه بحث ها و گفت وگوهاي دیني و فلسفي ایجاد شده بود. این جدل ها، گاه هنگامي که با منافع موبدان و اشراف و بزرگان دربار سازگار نبود به کشتارها و سرکوبي هاي شدید مي‌انجامید، چنان که در مورد مَزدَکیان اتفاق افتاد. در آغاز هجوم اعراب مسلمان به ایران تنها گروه کوچکي از کشاورزان و پیشه‌وران اسلام آوردند و دیگران به معتقدات مذهبي خود پایبند ماندند. امّا، به تدریج پیروان اسلام در ایران افزایش یافت تا آن که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجري/ یازدهم میلادي اکثریت مردم ایران مسلمان شده بودند.

سبب روي آوردن ایرانیان به اسلام، درآغاز بیشتر فرار از پرداخت جِزیه بود. خلیفه دوّم براي اداره امور مسلمانان دیوان ها و اداراتي تشکیل داد که اصول آن را از سازمان هاي اداري ایراني و رومي گرفته بود. ایرانیان زَرتُشتي و رومیان مسیحي اهل کتاب شمرده مي‌شدند و نه مُشرک که ریختن خونشان مباح باشد. امّا، چون اهل ذِمّه خوانده مي‌شدند موظّف بودند مالیات خاصي به نام جِزیه بپردازند. به علاوه، اهل ذِمّه موظّف بودند به اسلام و معتقدات پیروان آن توهین نکنند و دشمنان آن را یاري ندهند، لباس مخصوص بپوشند تا شناخته شوند و نوشیدن شراب و پرورش خوک را پنهاني انجام دهند که مسلمانان نبینند. آنان حق نداشتند سوار اسب شوند و سلاح با خود بردارند. این مقرّرات سخت به تدریج اهل ذِمّه را به قبول اسلام وا داشت. در دوره خلافت اموي تحقیر ملت‌هاي شکست خورده و غیرعرب شدیدتر شد و مبلغ جِزیه‌ها و دیگر مالیات‌ها افزایش یافت. ایرانیان، خاصه طبقاتي که فشار اقتصادي بیشتر برآن‌ها مي‌آمد، ناچار دسته دسته اسلام آوردند ومسلمان شدند.

تمایل به همکاري با دستگاه خلافت عامل دیگري در اسلام آوردن ایرانیان بود. گردآوري جِزیه از همان آغاز به دست دهقانان ایراني که دست نشاندگي اعراب را پذیرفته بودند انجام مي‌گرفت. یکي از این کسان ماهویه، فرمانرواي ایراني مرو بود که در زمان خلافت علي(ع) درکوفه فرماني گرفت که بر اساس آن دهقانان و کدخدایان روستاها، باید جِزیه زَرتُشتیان را به او تحویل دهند. گمان مي رود این همان ماهویه باشد که در مرو یزدگرد سوّم، آخرین شاهنشاه ساساني، را کشت.

پس از برافتادن حکومت اُموي و روي کار آمدن عبّاسیان نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت موجب اسلام آوردن گروه هاي بسیار از بزرگ زادگان و دانشمندان ایراني شد که خواهان مقام‌هاي بالاي

ديواني و حكومتي بودند. افراد خاندان هاي بَرمَک و نوبخت و کساني چون ابن‌مُقَفّع و افشين و مازيار بدين گونه اسلام آوردند. امّا همگي اينان پيوسته مورد سوء ظنّ خليفه و اعراب و آماج نسبت کفر و زَندَقه نيز بودند.

از همان آغاز فتح ايران به دست سپاهيان اسلام، خلفاي عرب مهاجرت قبايل عرب به درون ايران را تشويق مي‌کردند. هدف آنان انتشار زبان و آداب و معتقدات اسلامي بين ايرانيان بود. امّا سياست آنان نتيجه معکوس داشت، زيرا ايرانيان به زودي اعراب مهاجر را به رنگ‌خود درآوردند، زبان و آداب و رسوم خود را به ايشان آموختند و آن ها را ايراني کردند.

با اين همه، نسل هاي بعدي ايراني به تدريج با معتقدات اسلامي خو گرفتند. پيدايش تفرقه و اختلاف در امر جانشيني پيامبر و بحث و کشمکش هايي که از اين طريق در قرن‌هاي اوّل اسلامي اوج گرفت فرصتي فراهم آورد که در خلال آن ايرانيان معتقدات اسلامي را چنان که با زمينه فکري آن ها متناسب بود برگزينند و در عين حال برخي از باورهاي ديرين خود را نيز، در شکلي تازه، به مفاهيم اسلامي پيوند زنند. روي آوردن به تشيّع يکي ازمهم ترين دلايل پذيرش قلبي اسلام براي ايرانيان گرديد. فرقه‌هاي مختلف شيعه از همان آغاز بيشتر به وسيله ايرانيان و در داخل ايران گسترش مي يافت. مباحثي که ازطريق تبليغ اين عقايد مطرح مي شد، ايرانيان را هرچه بيشتر با مباني اسلامي آشنا و دل بسته مي‌کرد.

امّا، مهم ترين عاملي که غلبه سياسي عرب را در ايران به غلبه معنوي و تغيير اعتقاد ديني و مذهبي ايرانيان تبديل کرد، وجود تعليمات متعالي اسلام بود که با شکستن مرزهاي طبقاتي و يکسان نگري به آدميان مي توانست پاسخ گوي نيازهاي انساني و معنوي و اجتماعي ايرانيان باشد زيرا جامعه بسته طبقاتي دوران شاهنشاهي ساساني يکي از عوامل مهم نارضايي طبقات فرودست بود. با اين همه، ايرانيان اسلام را يکپارچه و بي چون و چرا نپذيرفتند و حدود سه تا چهار قرن طول کشيد تا مسلمان شدند.

قيام هاي استقلال طلبانه

فتوحات سريع سپاه اسلام نتوانست يک باره مردم ايران را به اطاعت از کارگزاران عرب وادارد. جنبش هاي مقاومت و مبارزه قرن ها درگوشه و کنار کشور هر روز به گونه اي آشکار مي‌شد و ايرانيان ناراضي را گرد هم مي آورد، زيرا اميدهاي خود را براي برابري و عدالت با رفتار خشن و نامنصفانه کارگزاران و دست نشاندگان عرب برباد رفته مي ديدند و زير فشار خراج و ماليات هاي گوناگون و جِزيه تحمّل از دست داده بودند.

در زمان خلافت عُثمان، سوّمين تن از خلفاي راشدين، در حالي که تنها هشت سال از فتح ايران مي‌گذشت، براثر شورش‌هاي پي‌درپي در برخي ازشهرهاي ايران، لشکريان خليفه ناچار شدند بارها به فتح دوباره شهرهايي که قبلاً تصرّف کرده بودند بپردازند. مردم ري، استخر، خراسان، سيستان و آذربايجان از اسلام روي گرداندند و چنان که نوشته اند تنها در شورش استخر بيش از

چهل هزار تن به وسيله فرستادگان خليفه كشته شدند. در سال‌هاي بعد، نواحي خراسان و ماوراء النهر، كه از مركز خلافت دور بود، كانون اين سركشي‌ها شد. شهرهاي هَرات، بُخارا، سُغد و خوارزم چند بار دست به دست گشت و بارها آماج كشتار و غارت قرار گرفت. علت اصلي ناكامي شورش مردم اين نواحي بيش از همه اختلاف هاي داخلي و نبودن رهبري شايسته بين آنان بود.

با روي كار آمدن اُمويان و شهادت امام حسين(ع) در واقعه كربلا، تشيّع و طرفداري از خاندان علي(ع) ايرانيان را به تدريج گرد محوري واحد جمع آورد. نخستين بازتاب اين واقعه قيام مختار ثقفي از مردم كوفه به سال 66ه/685م بود كه به‌خون خواهي امام حسين(ع) انجام گرفت و در آن بسياري از مخالفان آن حضرت كشته شدند. نوشته اند كه بيشتر سپاهيان مختار ايراني بودند و سرداري كه براي گفتگو با سپهسالار مختار به اردوي او رفت گفت: «از جايي كه وارد سپاه تو شدم تا هنگامي كه به تو رسيدم يک كلمه عربي از زبان سپاهيان تو نشنيدم. همه به فارسي سخن مي گفتند.» قيام مختارعاقبت سركوب شد. دراين سركوبي هفت هزار تن كه بيشتر ايراني بودند از دم تيغ گذشتند.

در قيام اَشعَث، سردار حَجّاج بن يوسف، نيز بسياري از ايرانيان او را حمايت مي‌كردند زيرا وي نيز از ستم حَجّاج به جان آمده بود و مي‌خواست او را از ميان بردارد. از برجسته‌ترين كسان كه دراين قيام كشته شدند سرداري دلير به نام فيروز بود كه مدت‌ها لرزه بر دستگاه قدرت و خلافت عرب انداخت. شورش ايرانيان برضد سرداران عرب تا آخرين سال هاي قرن اول هجري/ هفتم ميلادي ادامه داشت. مردم گرگان بر عرب ها شوريدند. حاكم خراسان سوگند خورد كه اگر گرگانيان را سركوب كند از خون ايشان آسيابي را بگرداند و چنين كرد و گروهي بسيار از مردم بي گناه را كشت.

ايرانيان از مبارزه خوارج نيز حمايت مي كردند زيرا آنان، به خلافت اُمويان كه نژاد عرب را برتر مي‌دانستند، در تعيين خليفه و انتخاب عُمّال اسلام قايل به همساني مسلمانان بودند و همه را درحقوق برابر مي‌دانستند. اين اعتقاد به سود ايرانيان بود و از همين رو در پاره اي نواحي روستائيان و پيشه وران در مبارزه با بني‌اميّه، و بعدها با عبّاسيان، با خوارج هم دست مي‌شدند. يكي از مهم ترين اين قيام ها درسال 67ه/686م در خوزستان اتفاق افتاد و در آن توده هاي عظيم ايراني و عرب دركنار يكديگر جمع آمدند و با سپاه حَجّاج بن يوسف به نبرد پرداختند.

قرن اوّل اسلامي با شروع قيام ابومسلم خراساني به پايان آمد و به برافتادن امويان و روي كار آمدن عباسيان انجاميد. قيام ابومسلم، يک باره همه ايرانيان ناراضي را، به شوق انتقال خلافت به خاندان پيغمبر، با اعراب مخالف امويان همراه كرد. روستاييان و پيشه‌وران خراسان نيز در سپاه ابومسلم شركت كردند زيرا پيروزي او را تحقّق آرزوهاي ملّي خود مي‌دانستند. به همين رو، هنگامي كه منصور، دوّمين خليفه عبّاسي، ناجوان مردانه ابومسلم را كشت، قيام هاي ايراني پس از او همگي عنوان خون خواهي ابومسلم يافت.

خون خواهي ابومسلم

ابومسلم با تبلور بخشيدن به آرزوهاي مردم ايران براي آزادي و استقلال و به خاطر کار خطيري که در برانداختن و به قدرت رساندن خلفا به انجام رسانيد، در چشم مردم به صورت يکي از موعودهاي زرتشتي درآمد که به اعتقاد ايشان در آخر زمان باعث نجات هستي از اهريمن مي‌شوند. به همين جهت تا ديرگاه ياد ابومسلم در ذهن مردم ايران زنده ماند. مرگ او را به آساني نمي پذيرفتند و هرلحظه در انتظار بازگشت او بودند. بسياري از دوستان و ياران او از اين فرصت براي ادامه مبارزه سود جستند. نخستين کس از ايشان سِنباد از ياران و سرداران ابومسلم بود که تمايلات مَزدَکي نيز به او نسبت داده اند. سِنباد بي فاصله پس از قتل ابومسلم به خون خواهي او قيام کرد و گروهي بزرگ ازمردم او را ياري دادند. وي از ري تا قومِس (دامغان) و نيشابور را در اندک مدت برضد خليفه شورانيد و سردار خليفه را که با ده هزار کس به جنگ او آمده بود فراري کرد. سپس به طبرستان رفت و از سپهبد خورشيد، امير آن جا، ياري خواست. امّا در حادثه اي به قتل رسيد و پس از هفتاد روز قيام او فرونشست.

قيام ديگري که توانست مانند قيام سِنباد شماري از مسلمانان و غيرمسلمانان را به خون خواهي ابومسلم گرد هم آورد، به دست اُستادْسيس صورت گرفت. اُستادْسيس يک چند درهَرات و بادغيس و سيستان و مَروْ براي‌شوراندن مردم برخليفه عبّاسي به هرکاري دست زد ونوشته‌اند که حتّي از راه زني نيز خودداري نمي‌کرد. وي که شورشگري پُرشور بود، در سيستان جنبه تقدس يافت و مردم بدو چون نجات دهنده اي مي نگريستند. وي سرانجام دستگير و در بغداد به امر منصور کشته شد.

سي سال پس از مرگ ابومسلم يکي از مهم ترين قيام هاي ايراني درخراسان حدود مَروْ و بَلخ آغاز شد و به ماوراءالنهر و حدود شهر کَش نيز رسيد. سردار اين قيام مردي به نام المُقَنّع (نقاب دار) بود که جامه اي سپيد و نقابي سبز داشت. هيچکس صورت او را نديده بود. ياران المُقَنّع را سپيدجامگان نيز گفته اند. جامه سپيد لباس موبَدان زَرتُشتي و فرقه‌هاي مانَوي در سُغد و ماوراءالنهر بود. امّا جامه سپيدِ ايشان را يادآور سياه جامگان خراسان (ابومسلم) و انگيزه و بهانه مخالفت با خليفه انگاشته اند.

المُقَنّع بايد مردي دانشمند بوده باشد زيرا نوشته اند که دانش‌هاي رياضي و هندسه و نجوم را مي‌دانست و با اطلاع از اين علوم ماه‌گونه اي از مواد فسفري ساخته بود که هرشب از چاه سر برمي‌آورد و پس از اندکي برآمدن دوباره پنهان مي شد. وي در نَخْشَب از شهرهاي ماوراءالنهر مي‌زيست و از همين رو معجزه او در تاريخ به ماه نَخشَب شهرت دارد. نيز آمده است که المُقَنّع بسيار زشت بود و يک چشمش نابينا. امّا گمان مي رودکه اين گفته مخالفان باشد. المُقَنّع در مقابل کارگزاران و سپاهيان مَهدي خليفه عبّاسي، که از سرسخت ترين دشمنان زَندَقه (مانويان) بود، چهارده سال ايستادگي کرد. وي در همان زمان ميان پي روان خويش به آموزش تعليمات ماني مشغول بود و مانوي هاي سُغد و ترکستان در کنار بازمانده مزدکي هاي خراسان او را ياري

مي‌دادند. نوشته اند هنگامي که پس از دوسال محاصره المُقَنّع دانست که ديگر تاب مقاومت در برابر لشکريان خليفه را ندارد دژ خود را آتش زد و خود و فرزندانش را مسموم کرد، يا به گفته‌اي خود را در خم تيزاب انداخت و از جسد او چيزي نماند. اين واقعه افسانه آميز مي‌نمايد امّا با عقايد مانَويان درباره لزوم فناي جسم و ترک دنيا براي رسيدن به آرامش و آسايش ابدي سازگار است.

در روزگار هارون الرشيد نيز حمزه خارجي، پسر آذرک شاري، در سيستان شورشي عظيم برپا کرد. وي ازخانواده اي مجوس بود و خود به خارجيان پيوست. قيام حمزه بازتاب خشم و ناخرسندي کشاورزان و مردم غارت زده نواحي دوردست خلافت دربرابر اسراف و ولخرجي هاي دربار بغداد بود. هدف حمزه را در قيام، همانند خوارج، تأمين عدالت و مساوات اسلامي و جلوگيري از شهوت راني و زياده‌خواهي زورگويان دانسته اند. وي با کارگزاران و عُمّال خليفه با تندي و خشونت روبرو شد و دستورداد هيچ کس به آنان خراج نپردازد زيرا معتقد بود اموال مسلمانان محروم صرف عيّاشي و ديگر کارهاي حرام مي شود. هارون الرشيد براي دفع حمزه خود به خراسان لشکرکشيد، امّا در راه بيمارشد و مرد. حمزه سال ها به تاخت و تاز خود ادامه داد و تا سِند و هند نيز رفت و عاقبت حدود سال 210ه./825م درجنگي کشته شد. حدس زده اند که سيماي افسانه‌اي اميرحمزه صاحبقران در ادبيات عاميانه ايران، که به حمزه عموي پيغمبر(ص) نسبت داده مي شود برپايه ماجراهاي حمزه خارجي است.

مأمون عبّاسي در دوران خلافت خود غير از قيام حمزه، که نواحي شرقي ايران را دست‌خوش نا آرامي کرده بود، در غرب ايران نيز با جنبش خرّم دينان در کشمکش بود که تا زمان جانشين او معتصَم نيز خلافت بغداد را تهديد مي‌کرد. خرّم دينان بازمانده پي روان مَزدَک بودند که از اواخر دوره ساساني در نواحي شمال و غرب ايران مي زيستند. نهضت ايشان حرکتي انقلابي و اشتراکي بود که از اوضاع اجتماعي دوران خلافت عبّاسي و ستم بيگانگان بر ايران ناشي مي‌شد. ظاهراً بابَک خرّم دين براي آن که هواخواهان ابومسلم را با پي‌روان مَزَدک آشتي دهد و از جمع ايشان براي پيش برد و ادامه جنبش خويش سود جويد، خود را مظهر و تجسّم مَزدَک و ابومسلم خواند و فرصت داد که شايعه پردازان او را گاه نواده ابومسلم بخوانند.

قيام خونين بابَک از سال 201ه./816م به مدّت بيست سال ادامه يافت. موقع او در کوه‌هاي آذربايجان و همسايگي با ارمنستان و همچنين آسان گيري مأمون در سرکوب مبازات ايرانيان، به او فرصت داد تا تشکيلاتي منظّم براي مبارزه در نواحي غرب ايران ترتيب دهد. با روي کار آمدن معتصَم که احساسات شديد ضد ايراني داشت و همکاري افشين سردار کارآزموده او عاقبت بابَک اسير شد و با تحمّل شکنجه ها، سيمائي افسانه‌اي از قهرماني ايراني برجاي گذاشت.

افشين خود ايراني و از شاه زادگان آشروسَنه بودکه‌حيله‌گري سياستمداري حرفه‌اي را با استعداد نظامي سرداري جنگ ديده را باهم داشت. وي درمبارزه با بابَک در همان حال که آشکارا با شدّت و خشونت مي‌جنگيد، پنهاني او را به همکاري دربرابر خليفه مي‌خواند و با اين دروغ عاقبت اطرافيان او را فريفت و او را تسليم خليفه کرد. امّا چندي بعد خود او نيز در اين پرتگاه افتاد.

وي پس ازدستگيري بابَک توقّع داشت حکومت خراسان، از ماراءالنهر تا گرگان، به او واگذار شود. چون اين نشد مازيار حاکم ايراني طبرستان را تحريک کرد که برضد خليفه قيام کند. عصيان مازيار به واسطه ناخرسندي کشاورزان از زمين‌داران و کارگزاران خَراج به زودي به نوعي انقلاب اجتماعي تبديل شد و مازيار را به سوي خرّمدينان کشاند. کشاورزان به پشتگرمي او بر کدخدايان و دهقانان شوريدند و اموال آن ها را غارت کردند، هرجا مسجدي بود درهم کوفتند وخراج يک ساله را از مسلمانان گرفتند. اين رويدادها سبب شد که خليفه قيام مازيار را نه بر ضدّ گماشتگان خود، که ستم بسيار مي‌کردند، بلکه به مخالفت با خلافت عرب و حکومت اسلام بشمرد و براي مقابله با آن برخيزد. افشين مي‌کوشيد که با تحريک مازيار به مقاومت فرصت يابد تا حکومت خراسان بزرگ را از خليفه براي خود بگيرد. امّا خيانت کوهيار، برادر مازيار، او را به چنگ دشمن انداخت و رابطه افشين با مازيار و بابَک آشکار شد. افشين و مازيار هردو کشته شدند و از آن پس ديگر تلاش ها براي زنده کردن آيين هاي قديم ايران که آن را دين سپيد مي‌خواندند از رونق افتاد.

سقوط و مرگ بابَک، مازيار و افشين موجب شد که طاهريان حکومت خراسان را که در زمان مأمون به دست آورده بودند براي خود نگه دارند. اين خود پس از مرگ معتصم فرصتي فراهم آورد که اميران محلّي نماينده بغداد درخراسان و سيستان شوند و به تدريج مقدّمات استقلال نواحي شرقي ايران را به صورت حکومتي مستقل امّا مسلمان آماده سازند.

حمله مغول

حمله مغول يکي از مصائب هولناک تاريخ ايران است. آثار کشتار و ويراني و صدمات بزرگ اخلاقي و فرهنگي اين تهاجم پس از قرن ها هنوز درجامعه ايراني محسوس است. مغول ها اقوام زردپوست صحراگرد ساکن درّه‌هاي جنوبي سيبري و اطراف درياچه بايکال يعني مغولستان امروزي بودند که به دست چنگيزخان متّحد شدند و بخشي بزرگ از ولايات چين را به تصرف درآوردند. پکَن، پايتخت چين شمالي، در اوايل قرن سيزدهم ميلادي به تصرّف چنگيزخان درآمد. درحدود همان سال ها، ترکان اويغور که مانَوي مذهب بودند و تمدّن درخشان ايراني داشتندبه اطاعت چنگيز گردن نهادند. مغول‌ها خط اويغورها را که منشعب از خطّ سُرياني بود فرا گرفتند و با تسلّط براين ناحيه با سلطان محمّد خوارزمشاه همسايه شدند.

چنگيزخان، در پاييزسال 616ه/1219م به بهانه کشتاربازرگانان مغولي به ايران لشگرکشيد. وي در فرماندهي و رسته بندي سپاه و تقسيم کار جنگ بسيار ورزيده بود. علاوه برآن، شماري از مهندسان چيني را همراه داشت که درساختن منجنيق و قلعه‌کوب و نفت‌اندازي مهارت داشتند. سپاهيان چنگيز بي رحم و خشن و خون خوار بودند و به محض دست يافتن به هر ناحيه با چنان سرعتي به چپاول و غارت و کشتار دسته‌جمعي و تخريب شهرها و ايجاد آتش سوزي مي پرداختند که آنان را بلاي آسماني مي‌خواندند. شهرهاي اُترار، بُخارا، سَمَرقند، خوارزم، مَرو، بَلخ، هَرات، طوس، نيشابور، خُجَند و ري که همگي شهرهايي آباد و پُرجمعيت بودند در مدّتي کمتر از

پنج سال به ويرانه‌هاي متروک بدل شدند. تنها در خراسان بيش از پنج ميليون تن به دست سپاهيان چنگيز قتل عام شدند که يک ميليون و هفتصد هزار تن آن‌ها در نيشابور مي زيستند.

باوجود شدت خشونت مغولان، ايرانيان در بسياري از شهرها تا آخرين نفس دربرابر حمله سيل آساي مغول ايستادگي کردند. از جمله سلطان جلال الدين مَنکِبِرني، پسر سلطان محمّد خوارزم شاه، با شجاعت بسيار سال ها با سپاه مغول جنگيد و پيروزي‌هايي نيز به دست آورد. نوشته اند که مردم نيشابور هنگام عبور لشکريان مغول از در اطاعت درآمدند، امّا چون خبر ظهور سلطان جلال الدين را شنيدند سر به عصيان برداشتند و داماد چنگيز دراين واقعه کشته شد. چندي بعد مغولان نيشابور را گرفتند و همه مردم آن را از زن و مرد و پير و جوان کشتند. دختر چنگيز که همسرش دراين واقعه کشته شده بود فرمان داد نيشابور را چنان ويران کنند و بر آن آب بندند که نتوان درآن زراعت کرد. هفت شبانه روز بر خرابه نيشابور آب بستند.

پس از فرار سلطان جلال الدين، چنگيز براي فرونشاندن شورشي درچين شمالي و تَبَّت به مغولستان بازگشت و اندکي بعد مرد. جانشينان چنگيز هلاکوخان نواده او را مأمور فتح کامل ايران و تسخير بغداد کردند. برانداختن اسماعيليان و تخريب و تاراج قلعه‌هاي متعدّد ايشان، سپس تسخير بغداد و پايان دادن به خلافت عبّاسي به سال 656 ه./1258م به دست او انجام گرفت. هلاکوخان پس از فتح و تاراج بغداد و کشتار بزرگ در آن و تسخير عراق و شام، با غنايم هنگفت به آذربايجان رفت و در پايتخت خود مراغه به خواجه نصيرطوسي دستور داد که به ياري تني چند ازدانشمندان ايراني رصدخانه و زيجي بسازند.

حمله مغول به ايران با کشتارعظيم مردم و دانشمندان و هنرمندان بي‌شمار همراه بود. شيخ فريدالدّين عطار نيشابوري، از عارفان و شاعران بزرگ ايران، در فتنه مغول به قتل رسيد. بسياري مساجد، مدارس، کتاب خانه ها و بناهاي تاريخي دستخوش ويراني و غارت شد و روحيّه انزوا و عدم اعتماد و خُرافه پرستي تا ديرزمان مردم را در خود فرو برد و اعتدال عقلي آنان را مختل کرد و اعتقاد به نزول بلاهاي آسماني را در ايشان افزايش داد. امّا، مغولان خود به تدريج تحت تأثير فرهنگ ايرانيان قرار گرفتند. امرا و پادشاهان مغول، دانشمندان برجسته‌اي چون خواجه نصيرالدين طوسي، خواجه شمس‌الدين صاحب ديوان و برادرش عطاملک جُويني و خواجه رشيدالدين فضل الله را به مشاورت و وزارت خود برگزيدند ولي هيچ يک از ايشان جز خواجه نصير از دست مغولان سرسالم به در نبرد. از شاهان و اميران مغول بسياري اهل فضل و دوست دار دانش شدند و اگرچه شعر و ادب فارسي را نمي‌فهميدند، امّا رياضي دانان، ستاره شناسان، پزشکان، مهندسان و تاريخ نويسان را به منظور اداره کارها و جاويد ساختن نام خود، سخت گرامي داشتند.

زبان فارسي دراين عصر به بيرون از ايران راه يافت و نه تنها زبان ديني و رسمي دربار باشکوه مغول در هند گرديد بلکه مردم دانشمند اين سامان تا چند قرن پس از آن نيز به دانستن زبان فارسي و سرودن و نگارش کتاب ها به اين زبان افتخار مي‌کردند.

سَربداران

سَريداران يک سلسله کوچک محلّي ازمتصوّفان شيعه مذهب خراسان هستند که دراوايل قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي با کارگزاران مغول درافتادند و با تشکيل حکومتي محلّي آخرين ضربه را برفرمانروايي مغول درايران وارد آوردند. کارگزاران مغول هرسال چندبار با خشونت و سنگ دلي مردم داغ ديده و غارت زده شهرها و روستاها را وادار به پرداخت ماليات و باج و خراج‌هاي هنگفت مي‌کردند. در اين آشفته بازار ستمگري، ايرانيان جز زاهدان و مشايخ صوفيه پناهگاهي نداشتند. فرمانروايان مغول، حتّي بيش از ترکان سلجوقي، به علماي مذهبي و بزرگان صوفيه اظهار ارادت مي کردند. همين به مشايخ شيعه فرصت داد که از اواخر قرن هفتم و اوايل قرن هشتم هجري/ چهاردهم ميلادي از نفوذ معنوي خود براي انجام منظورهاي سياسي و اجتماعي بهره جويند و علاوه برتبليغ مذهب شيعه به تشکيل حکومت‌هاي شيعه مذهب روي آورند.

سَريداران، درويشان شيعه مذهب سبزوار، که به روش فَتيان يا جوانمردان مي زيستند، درخراسان براي مبارزه با عُمّال ايلخانان قيام کردند. سادات مرعشي درمازندران حکومتي شيعي و اهل تصوّف تشکيل دادند و دسته سوم، جانشينان شيخ صفي‌الدين اردبيلي در آذربايجان بساط ارشاد گستردند و عاقبت با تشکيل سلطنت صفوي به تشيّع رسميت بخشيدند. سَرِيداران سبزوار به سردستگي امين الدوله عبدالرزّاق، که نسبش از جانب پدر به حسين بن علي (ع) و ازطرف مادر به يحيي بَرمَکي مي‌رسيد و خود ازکارگزاران ابوسعيد بهادر ايلخاني بود، قيام کردند. اينان هم قسم شده بودندکه: «اگر توفيق يابيم رفع ظلم کنيم والاّ سر خود را بردار خواهيم کرد که ديگر تحمل ظلم نداريم.» و به همين جهت به سَرِيداران معروف شدند.

دراندک زمان، سَريداران توجّه و حمايت مردم اطراف را جلب کردند و به زودي توانستند برلشگر بزرگي که فرمان رواي مغول به جنگ ايشان فرستاده بود پيروز شوند. دراين جنگ سَرِيداران به رهبري وجيه الدين مسعود، برادر امين الدوله عبدالرزّاق، ظرف يک روز سپاه اميران ترک خراسان را که هفتادهزار سوار و پياده بود درهم شکستند. تاريخ‌نگاران ايراني اين روز را روز پيروزي ايرانيان بر صحرانشينان مغول و ترک خوانده اند. پس از اين پيروزي، مردم ناحيه بزرگي به سَرِيداران پيوستند و قلمرو قدرت و حکومت آنان ازدامغان تا سَرَخس و قوچان و کاشمَر گسترش يافت. حکومت سَرِيداران حدود پنجاه سال ادامه يافت. آخرين ايشان، خواجه علي مؤيّد، به اميرتيمور گورکان که حملات خود را به ايران آغاز کرده بود پيوست و به سال 788ه/1386م در يکي از جنگ هاي امير تيمورکشته شد و سلسله سَرِيداران منقرض گرديد.

درقيام سَرِيداران، که به رانده شدن مغول از سرزميني وسيع منجر شد، روستاييان نقشي عمده داشتند و بي تشکيلات منظّم توانستند در زماني کوتاه دست حکم رانان مغول را از زندگي خود کوتاه کنند. قيام سَرِيداران به ياري تبليغات وسيع شيخ حسن جوري، يکي از صوفيان شيعه مذهب فراهم آمد. گرچه سبزوار يکي از کانون هاي اصلي تشيّع به شمارمي‌رفت، مردم آن به حفظ سنّت هاي ملي نيز شهرت داشتند. شيخ حسن جوري که خود شاگرد شيخ خليفه بود، با

شيفتگي به تعليمات استاد، مردم را به سركشي از فرمان گماشتگان مغول و همدستان ايشان يعني مالكان و زمين داران بزرگ محلّي دعوت مي‌كرد. امّا، چون نمي‌توانست به صراحت منظور خود را بگويد، از عبارات و اصطلاحات صوفيانه كه رنگ مذهب تشيّع داشت بهره مي جست. دراين اوان، نه تنها در سبزوار بلكه در نواحي ديگر از جمله كاشان نيز انتظار ظهور قائم آل محمّد، امام غايب عمقي روزافزون داشت. دسته‌اي ازصوفيان نيز با تعليمات خود درباره تَرك دنيا و بي اعتنايي به تجمّل و لذّت هاي دنيوي، درواقع به مبارزه با حريصان مال اندوز و جاه‌طلب مي‌رفتند كه با پيوستن به متجاوزان به مقام و ثروت رسيده بودند. در اين ميان، مردم محروم طبقات پايين، به‌خصوص روستاييان، از اين افكار استقبال مي‌كردند، زيرا خشكسالي و هجوم ملخ به كشتزارهاي آنان آسيب فراوان زده بود و سهميه گزافي كه هرسال مأموران حكومت به زور مي‌بردند آن ها را به تنگ دستي و سختي دچار كرده بود.

هنگامي كه سَربداران توانستند بر حاكم مغولي خراسان پيروز شوند حكومت مستقلّي ترتيب دادند و سبزوار را مركز خود ساختند. درهمين هنگام براي به دست آوردن كتاب‌هاي شيعه با شيعيان جَبَل عامل در لبنان به مكاتبه پرداختند. به دعوت سران سَربداران عدّه اي از شيعيان لبنان به ايران آمدند و نويسندگان شيعه كتاب هاي معتبري به نام امراي سَربداري تأليف كردند و به ايران فرستادند.

قيام سَربداران با آن كه جنبشي محلّي بود و مدّت زيادي دوام نيافت، امّا در تاريخ ايران اهميّتي خاص دارد، زيرا در پي اين قيام و بانيروگرفتن از پيروزي هاي آن بود كه در نقاط ديگر نيز مردم روستاها سركشي آغازكردند. استقرار دولت سادات در مازندران را بايد يكي از بارزترين پي آمدهاي حكومت سربداران دانست. امراي سَربداران در اداره حكومت با يكديگر اختلاف بسيار داشتند و بسياري از آنان با توطئه ياران خود از پاي درآمدند. با اين همه، در مدّت كوتاه حكومت ايشان، آباداني بسيارصورت گرفت و خرابي‌هاي حمله مغول تاحدّ زيادي جبران شد. اميران سَربدار در پي بهتر كردن زندگي روستاييان و طبقه محروم شهر بودند و به نوعي مساوات درتقسيم عوايد و ثروت عمومي اعتقاد داشتند.

جنگ هاي ايران و روس

دوران حكومت قاجار با اوج فعّاليت هاي استعماري كشورهاي اروپايي در آسيا مصادف بود. در قرن هيجدهم ميلادي، كمپاني هند شرقي انگليس كه در تلاش براي تصرّف كامل هند بود، از درون آن سرزمين و نيز از افغانستان پياپي مورد تهديد قرار مي‌گرفت. ناپلئون بناپارت نيز، در پي لشكركشي‌ها و فتوحات خود در مصر، به رقابت با دولت انگليس درصدد نزديک شدن به دولت ايران و ايجاد مزاحمت بيشتر براي منافع انگليس در هند بود. روسيه تزاري نيز به نوبه خود، در آرزوي دست يافتن به آب هاي گرم خليج فارس، نواحي شمال و غرب ايران را مورد تهديد قرار داده بود و نفوذ خويش را درمنطقه روز به روز توسعه مي‌داد. افزون بر اين، همه اين دولت ها بر سر كشورهاي كوچک و ناتوان با يكديگر درحال رقابت و مصالحه بودند.

ساكنان سرزمين هاي شمال غرب ايران، كه‌اغلب‌مسيحي بودند، به روسيه تزاري گرايش‌هايي داشتند. روس ها نيز با بهره‌جويي از آشفتگي دروني دولت قاجار درآغاز حكومت فتح علي شاه گرجستان را رسماً به كشور خود منضم كردند. سيسيانوف فرمانده روسي با قواي خود تا شهرهاي گنجه، شوش و قَراباغ پيش رفت كه خود مقدّمه جنگ هاي ايران و روس گرديد.

دوره اوّل جنگ‌هاي ايران وروس،1229-1219ه/1813-1804م، پس از تسخير گرجستان با قتل عام وسيع مسلمانان در قَراباغ آغاز گرديد و در آن عبّاس ميرزا، ولي عهد فتح‌علي شاه، و سيسيانوف فرماندهي سپاه دوطرف را به عهده داشتند. سپاه ايران ابتدا راه ارتباطي سپاه روس را با تفليس قطع كرد و روس‌ها نيزبه نوبه خود، از طريق گيلان، تهران را مورد تهديد قراردادند. امّا مردم گيلان درجنگل موضع گرفتند و ب اجنگ و گريز آن ها را شكست دادند. سيسيانوف در باكو به ضرب گلوله يک سرباز ايراني كشته شد و عبّاس ميرزا قَراباغ، شوش و شروان را تصرّف كرد. درپايان اين دوره، روس ها سپاه عبّاس ميرزا را هنگامي كه وي در حال شكار بود غافلگير كردند. عبّاس ميرزا، پريشان، دستور عقب نشيني داد و گودويچ كه پس از سيسيانوف فرمانده سپاه قفقاز بود توانست بندر لنكران را تسخير كند.

در اين زمان روسيه درگير جنگ با ناپلئون نيز بود امّا دولت ايران كه هشياري و تدبير لازم سياسي را نداشت به روسيه پيشنهادصلح داد و تزار نيز از آن استقبال كرد و به ميانجيگري سِرگور اوزلي، نماينده انگليس، درقريه گلستان در نزديكي قراباغ قراردادي امضا شد كه به پيمان گلستان معروف است. براساس اين پيمان، كه دوره اوّل جنگ هاي ايران و روس را پايان داد، روسيه برقَراباغ، شروان، باكو، دربند، لنكران و بخشي از طالش تسلط يافت و ايران ناگزيرشد كه ازكلّيه دعاوي خود درداغستان، گرجستان، ارمنستان و ابَخاز بگذرد. حقّ كشتي راني در درياي خَزَر نيز از ايران سلب شد. در مقابل همه اين امتيازات، دولت روسيه تعهّد كرد نيابت سلطنت عبّاس‌ميرزا را به رسميت بشناسد و در رساندن او به پادشاهي، در مقابل ديگر مدّعيان كه همگي از خانواده سلطنتي بودند جانب او را بگيرد.

دوره دوّم جنگ هاي ايران و روس، 1243-1241ه/1827-1825م، به سبب اختلاف در باره خطوط مرزي و نارضايي مردم و روحانيان كه تسلّط كُفّار را بر خود نمي پسنديدند صورت گرفت. به اين ترتيب كه نواحي اطراف درياچه گوگچه، كه چراگاه گله هاي ايلات ايراني بود از طرف روسيه تصرّف گرديد و در نتيجه علماي مذهبي فتوا به جهاد عليه آن دولت دادند. جنگ دگر باره شعله ورشد و عبّاس ميرزا به خلاف ميلش دوباره به فرماندهي سپاه مأمور گرديد. سپاه ايران ابتدا به ياري مسلمانان محلّي روس ها را از طالش و دشت مُغان و لنكران بيرون راندند. مردم باكو وشروان نيز بر پادگان هاي روس شوريدند و ايروان، تِفليس و گنجه به ايران بازگشت. امّا، عبّاس ميرزا، كه از حمايت حكومت در پشت جبهه برخوردار نبود و به خصوص از نظر مالي در تنگنا قرار داشت، در نبردي كه با سپاهيان ژنرال پاسكويچ روسي در نزديكي مقبره نظامي گنجوي درگنجه رخ داد شكست سختي خورد. پاسكويچ تا ايروان، تبريز و سپس اردبيل پيش آمد. عبّاس ميرزا به ناچار، و از بيم رسيدن سپاه دشمن به تهران، در قريه دهخوارقان به ملاقات فرمانده دشمن رفت. دراين جا

نيز سفير انگليس به ميانجيگري حاضر بود. به اين ترتيب، در قريه تركمانچاي واقع در راه تبريز و ميانه عهدنامه‌اي به امضا رسيد كه به مراتب ازعهدنامه گلستان شوم‌تر و ننگين تر بود. به موجب اين معاهده ولايات ايروان و نَخجَوان نيز به روسيه واگذار گرديد و خطّ سرحدّي از نقطه‌اي واقع دركوه‌هاي آرارات كوچک به موازات رود ارس تا ساحل درياي خَزَر در آستارا كشيده شد. به علاوه، ايران وادار گرديد غرامتي معادل پنج ميليون تومان آن روز بپردازد. براساس يكي از مواد اين قرارداد دولت روسيه داراي حقّ كاپيتولاسيون در ايران گرديد و به اين ترتيب دولت ايران حقّ محاكمه اتباع روس در كشور و اجراي مجازات درباره آن ها، يعني بخشي از حقّ حاكميت خود را از دست داد. در اين معاهده نيز تنها تعهّد دولت روسيه تأييد ولي عهدي عبّاس ميرزا و رساندن او به تخت سلطنت بود.

نارضايي مردم از اين وقايع دردناک و تحقيرآميز عاقبت در حادثه اي كه به قتل سفير روس و عدّه اي از وابستگان او انجاميد بروز كرد. گريبايدوف از شاعران و نويسندگان جوان روس به سفارت ايران آمد و براي پس گرفتن اسيران ارمني و گرجي خشونت بسيار نشان داد. مردم نيز، به فتواي ميرزا مسيح مجتهد از علماي تهران، به سفارت روس حمله بردند و، جز يک تن كه توانست بگريزد، همگي اعضاء سفارت خانه را كشتند. دراين زمان عبّاس ميرزا نايب السلطنه درمشهد درگذشته بود. فتح علي شاه، خسرو ميرزا را به همراهي محمّدتقي خان اميرنظام و ميرزا تقي خان فراهاني كه بعدها ملقّب به اميركبير شد، با هدايا و غرامتي قابل توّجه، براي پوزش از نيكلاي اوّل، تزار روسيه، به پطروگراد فرستاد. نيكلا، كه گرفتار كشمكش هاي شديد با دولت عثماني بود پوزش را پذيرفت و با تبعيد ميرزا مسيح مجتهد به عتبات غائله فرونشست.

واقعه آذربايجان

از پي‌آمدهاي اشغال ايران درجنگ دوّم جهاني به وسيله نيروهاي متّفقين، تشكيل حكومت خودمختار در آذربايجان بود. از زمان پطر كبير، تزار روسيه، دستيابي آن كشور به آب هاي گرم خليج فارس و بهره برداري از زمين‌هاي حاصلخيز و معادن غني اين ناحيه هدفي بود كه به تدريج با تسلّط بر ارمنستان و گرجستان و سرازير شدن ازكوه هاي قفقاز ممكن مي‌نمود. به خصوص كه در مذاكرات پنهان با انگليس و براساس قرارداد 1907 بخش شمالي فلات ايران، از دورترين نقطه شرق تا غرب، منطقه نفوذ روسيه به حساب آمده بود.

درجنگ جهاني اوّل، هنگامي كه دولت عثماني، متّحد آلمان، وارد جنگ شد، سربازان روس اين نواحي را اشغال كردند و تا سه سال آذربايجان را در اختيار خود داشتند. پس از انقلاب اكتبر 1917 در روسيه، دولت اتّحادجماهير شوروي امتيازاتي را كه دولت روسيه تزاري از ايران گرفته بود لغو و اعلام كرد كه از مداخله در امور ايران خودداري خواهد كرد. امّا بلشويک ها در شهريور سال 1299ش/1920م بندر انزلي را متصرّف شدند و نيروهاي خود را تا قزوين پيش راندند. اين زمان مقارن آخرين ماه‌هاي قيام جنگل و نزديک به كودتاي رضا خان ميرپنج بود.

هنگامي كه جنگ دوّم جهاني در گرفت بارديگر دولت هاي روس و انگليس، به بهانه گرايش دولت و مردم ايران به آلمان، در سوّم شهريور سال 1320ش/1941م ايران را اشغال كردند. حضور اتباع آلمان درايران، كه در راه آهن و كارخانجات و مدارس و مؤسسات فنّي و حرفه‌اي كشور كار مي‌كردند، مايه نگراني دولت هاي انگليس و اتّحادجماهير شوروي و يكي از انگيزه هاي حمله آنان به ايران بود. پس از اين حمله، روس ها در مناطق شمال غرب ايران خاصه آذربايجان مستقر شدند و به واسطه ضعف مالي ازكليه تعهّدات خود درپرداخت حقوق گمركي و ماليات راه و هزينه حمل‌و نقل سر باز زدند. حمل غلاّت و حبوبات و ديگر فراورده هاي دامي و كشاورزي از آذربايجان به ديگر نقاط كشور ممنوع شد و قحطي و گرسنگي مردم محل را به‌جان آورد. تنها اميد دولت و مردم ايران به بيانيه سران متّفقين، چرچيل، روزولت و استالين بود كه در اواخر سال 1322ش/1943م، در كنفرانس تهران استقلال و تماميت ارضي ايران بعد از جنگ را تضمين كرده بودند.

امّا، در پايان جنگ جهاني دوّم بخشي از نيروهاي شوروي در برخي از نواحي شمال و شمال شرقي ايران، از آن جمله آذربايجان، ماندند. دولت شوروي تقاضاي دريافت امتياز اكتشاف و بهره برداري نفت مناطق شمالي ايران را داشت. حزب توده به طرفداري از اين درخواست دست به اعتصاب و تظاهرات و ايجاد تشنج زد و فرقه دموكرات آذربايجان نيز با استفاده از حضور و امكانات ارتش سرخ، با برگزاري انتخابات مجلس ملي، آذربايجان را جمهوري خودمختار اعلام كرد. شكايت ايران به شوراي امنيت سازمان‌ملل متّحد نسبت به ادامه حضور ارتش سرخ در ايران با سفر احمد قوام، قوام السلطنه، نخست‌وزير به مسكو هم زمان بود. قوام با امضاي موافقتنامه اي با ايوان سادچيكف، سفير شوروي در ايران، براي بهره برداري از نفت شمال، و مشاركت دادن سه تن از رهبران حزب توده در كابينه خود مقدّمات خروج ارتش سرخ از ايران را فراهم كرد. طرح شكايت ايران در شوراي امنيت، همراه با فشارهاي سياسي و ديپلماتيک ايالات متّحد آمريكا به جانبداري از ايران از ديگر عوامل موثّر در خروج نيروهاي نظامي شوروي از آذربايجان، در ارديبهشت 1325ش/مه 1946م، بود. پس از تشكيل دوره جديد مجلس شوراي ملّي، نخستين اقدام مجلس رد موافقتنامه قوام-سادچيكُف بود. نيروهاي نظامي ايران در 21 آذرماه سال 1325ش/1946م. وارد تبريز شدند. حكومت جعفر پيشه وري و سران فرقه دمكرات آذربايجان به روسيه شوروي گريختند و به اين ترتيب خطر جدايي آذربايجان و تجزيه ايران منتفي گرديد.

جنگ ايران و عراق

حمله نيروهاي مسلّح عراق به ايران درشهريور 1359ش/1980م، به بهانه تحريكات و دخالت‌هاي جمهوري اسلامي درآن كشور، آغازگرجنگي خونين بين دوكشور بود كه نزديک هشت سال به درازا كشيد. اختلافات ديرينه مرزي ميان ايران و عراق، به ويژه درمورد حاكميت بر اروند رود با عقد قرارداد الجزاير، به سال 1354ش/1975م، كه در آن دولت عراق دعاوي ايران را پذيرفت پايان يافته بود.

پس از استقرار جمهوري اسلامي در ايران، دستگيري و اعدام گروهي بزرگ از افسران و فرماندهان نيروهاي مسلّح كشور به تضعيف سلسله مراتب فرماندهي و تصميمگيري نظامي انجاميد و اشغال سفارت ايالات متحده آمريكا درتهران به قطع روابط با آن كشور كه فروشنده اصلي جنگ افزار به ايران بود انجاميد. دولت عراق كه اوضاع و احوال را به سود خود يافت زمان رابراي اعلام لغو قرارداد الجزاير و رسيدن به مطامع ارضي خود درخوزستان مناسب دانست. درمرحله نخست جنگ كه نزديک به دوسال به درازا كشيد، نيروهاي متجاوز عراقي بخشي از خاک ايران درنواحي غرب و جنوب غربي كشور و برخي از شهرهاي مرزي، از آن جمله، خرّمشهر را اشغال كردند. امّا مقاومت سرسختانه نيروهاي ايران، كه با هجوم قواي بيگانه روحيه خود را باز يافته بودند، ارتش عراق را از پيش روي بيشتر در خاک ايران بازداشت. مرحله دوّم جنگ نيز، كه با آزادسازي خرّمشهر آغاز شد، نزديک به دوسال ادامه يافت و در طي آن نيروهاي مسلح ايران توانستند به دلاوري و با تحمّل تلفات سنگين نه تنها بخشي عمده ازخاک اشغال شده كشور را از تصرّف دشمن درآورند بلكه به درون خاک عراق نيز رخنه كنند و شهرهاي مرزي آن كشور به ويژه بصره را هدف آتشبارهاي خود قرار دهند. دولت عراق، كه هم از رسيدن به هدف هاي نخستين خود نااميد شده و هم نگران پيش روي بيشتر نيروهاي ايراني در خاک خود بود، در اين مرحله از جنگ به ترک مخاصمه متمايل شد.

شوراي امنيت سازمان ملل متّحد نيز كه در آغاز جنگ، بيشتر به سبب تيرگي روابط ايران با بسياري از اعضاء آن، دربرابر تجاوز عراق موضعي قاطع اتخاذ نكرده بود، به تدريج و در قطعنامه‌هاي گوناگون دو طرف را به ترک مخاصمه و عقب نشيني به آن سوي مرزهاي خود فراخواند. امّا دولت جمهوري اسلامي به رهبري آيت الله خميني ديگر تنها به استرداد اراضي اشغال شده ايران راضي نبود و با هدف گرفتن غرامت، از ميان برداشتن رژيم حزب بعث درعراق، صدور انقلاب ايران به آن كشور و سرانجام به ديگر كشورهاي مسلمان، به ادامه جنگ در مرحله سوم اصرار مي ورزيد.

در اين مرحله، دولت عراق كه به ياري كشورهاي اروپايي، به ويژه فرانسه، قادر به‌حفظ برتري خود درزمينه تجهيزات و جنگ افزار شده بود حمله هاي نيروهاي ايران را كه بيشتر مركب از نوجوانان آموزش نديده و مجهز به سلاح هاي سبک بود، با آتشبارهاي سنگين خود و با وارد كردن تلفات سنگين خنثي مي‌كرد. سرانجام، در تيرماه 1367ش/1988م، آيت الله خميني به ناچار تن به پذيرش آتش بس داد. امّا با وجود استقرار آتش‌بس در جبهه ها، مبادله اسراي جنگي و استرداد مانده اراضي اشغال شده ايران تنها هنگامي روي داد كه دولت عراق، در تنگناي مصاف با نيروهاي سازمان ملل متّحد، كه به مقابله با تجاوز آن به كويت برخاسته بودند، به پشتيباني جمهوري اسلامي نيازمند شده بود.

منابع

- آژند، يعقوب. قيام شيعي سربداران. تهران، نشرگستره، 1363.

- بلاذري، احمدبن يحيي. فتوح البلات. ترجمه آذرنوش آذرتاش، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1346.

- پاركهاوزن. امپراطوري زرد. چنگيزخان و فرزندانش، ترجمه اردشير نيكپور، نهران، زوار،1346.

- پطروشفسكي،اي. پ. نهضت‌سربداران خراسان. ترجمه‌كريم‌كشاورز، تهران، انتشارات‌پيام،1351

- تمدن، محمّد. اوضاع ايران در جنگ اول يا تاريخ رضائيه. تهران، اسلاميه، 1350.

- دياكونوف، ا. م. تاريخ ايران باستان. ترجمه روحي ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشركتاب، 1346.

- زرين كوب، عبدالحسين. بامداد اسلام. تهران، صائب، 1346.

- حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ نهضت هاي ملي ايران از حمله تازيان تا ظهور صفّاريان. تهران، 1348.

- گروسه، رنه. امپراطوري صحرانوردان. ترجمه و تحشيه عبدالحسين ميكده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1353.

- ملک يزدي، محمدخان. غوغاي تخليه ايران. تهران، انتشارات سلسله، 1362.

جنبش های اجتماعی

مردم ايران همان‌گونه كه براي حفظ آب و خاک خود و بيرون راندن دشمنان به جنگ‌ها و مبارزات نظامي و سياسي افتخارآميز پرداخته‌اند، در مقابل مشكلات و نابساماني‌هاي داخلي نيز هرگز آرام ننشسته اند. اين جنبش ها، افزون بر ريشه هاي اقتصادي و اجتماعي خود، اغلب جنبه مذهبي نيز داشته اند و يا به رهبري بزرگان مذهبي آغاز شده اند. اين ويژگي را در جنبش هاي اجتماعي پيش و پس از اسلام هردو مي توان يافت.

گِئومات مُغ

قديم ترين جنبش اجتماعي در تاريخ ايران به وسيله يكي از بزرگان زَرتُشتي به نام گِئومات يا گئوماتاي مُغ در زمان شاهنشاهي كَمبوجيه آغاز شد. كَمبوجيه يا كامبوزيا (كامبيز)، پسر بزرگ كورش بود و هنگامي‌كه به پادشاهي نشست دستور داد برادرش، بَرديا، را كه فرمان رواي نواحي شرقي ايران بود بكشند و سپس خود به سوي مصر لشكر كشيد. وي پس از شكست ها و تحمّل تلفات بسيار توانست دولت فرعون‌هاي مصر را كه بيش از سه هزار سال حكومت كرده بودند براندازد و وارد مصر شود. در راه بازگشت هنگامي كه شنيد شخصي به نام بَرديه قيام كرده و خود را پادشاه ايران خوانده است به خود زخمي زد كه موجب مرگش شد.

گِئومات، با استفاده از غيبت كمبوجيه و آگاهي از راز كشته شدن برديا، به ياري عده‌اي از زَرتُشتيان متعصّب و برادرش، كه نگهبان كاخ‌هاي شاهي بود، از مشرق به پايتخت آمد و خود را كه بسيار شبيه برديا بود شاه ايران خواند. داريوش بزرگ در كتيبه بيستون گئومات را فرصت طلبي مي شمرد كه سوداي به دست گرفتن قدرت و بازگرداندن شاهي به خاندان ماد داشت. وي مي‌نويسد: «كسي پيدا نشد تا پادشاهي را از گئوماتاي مُغ بازستاند تا آن كه من آمدم.» مورّخان يوناني نيز نوشته اند كه گئومات از ترس شناخته شدن با كسان و خويشان خود قطع رابطه كرد. وي به خلاف كورش و كمبوجيه نسبت به اديان و مذاهب ديگر مدارا نداشت. همه معبدها و بُت خانه‌ها را جز آتشكده‌هاي زَرتُشتي ويران كرد. اين معابد همه آراسته به سنگ‌ها و فلزّات گران بها و مهم‌ترين كانون هاي ثروت و تجمّل بودند. گئومات به جاي اشراف و بزرگان به كشاورزان و مردم طبقات پايين روي آورد. آنان را ازپرداخت ماليات براي سه سال بخشود و براي توسعه كشاورزي و دامداري دست به اصلاحاتي مفيد زد. زمين‌هاي بزرگ و گلّه‌هاي بي شمار و بردگان متعدّد را از اشراف و ثروت‌مندان گرفت و، در نظامي كه گونه اي آزادي و مساوات در آن رعايت مي‌شد، همه را به كشاورزي و آباداني گماشت.

بزرگان و اشراف هَخامَنِشي كه با چنين رويدادهايي منافع خود را در خطر مي‌ديد با همدستي با يک ديگر به مقابله با او برخاستند و او را كشتند. هرودُت، مورّخ بزرگ يوناني، نوشته است كه از

کشته شدن گئوماته مغ همه مردم آسيا جز پارسيان اندوهگين بودند و براي او مي‌گريستند. جامعه ايراني، در دوران کوروش بزرگ به چنان قدرت مرکزي و ثروت و تجمّلي دست يافته بود که در آن نياز به نظامي که در برگيرنده منافع همه طبقات باشد به شدّت احساس مي‌شد. از همين رو، پس از کُشته شدن گئوماتا، اشراف هفتگانه پارس بر سر تعيين نوع حکومت و انواع قدرت و حدود اختيارات شاه به بحث نشستند. در اين ميان، داريوش با نُه سرکش ديگر که همگي از پادشاهان محلّي بودند جنگيد و در دو سال همه آنان را که افکارشان بي شباهت با انديشه‌هاي گئومات نبود سرکوب کرد و سپس به وضع قوانيني دست زد که ازجهاتي حافظ منافع عمومي بود. به اين ترتيب، قيام گئومات را بايد نه تنها فرصت‌جويي شخصي براي رسيدن به پادشاهي، بلکه حاصل يک جنبش عميق اجتماعي دانست.

اهميّت سرکوب گئومات براي طبقه اشراف به حدّي بود که به نوشته هرودُت روز کشتن وي بزرگ ترين جشن دولتي پارس ها شد. در آن روز کسي از مُغ ها، از بيم کشته شدن، پيش چشم ديگران ظاهر نمي‌شد. گمان برده اند که اين مراسم، با ساختن تنديس‌هاي پارچه‌اي و آتش‌زدن و خواندن و رقصيدن برگرد آن انجام مي‌گرفته است. بعدها اين مراسم به روز کشته شدن عمربن خَطّاب، دوّمين خليفه اسلام، به دست ابولؤلؤ فيروز ايراني انتقال يافت. ايرانيان به واسطه کينه‌اي که براثر شکست سپاه ايران از سپاهيان اين خليفه داشتند تا چندي پيش هرسال مراسمي شبيه به مُغ کشان برگزار مي‌کردند.

مَزدَک

مَزدَک پسر بامداد از مردم استخر فارس بود. وي درنيمه قرن پنجم ميلادي نهضت اجتماعي مهمّي ايجاد کرد که از آن به عنوان کمونيسم ايراني يادکرده‌اند. شهرت مَزدَک مقارن شاهنشاهي قباد ساساني به اوج رسيد. اوضاع مملکت در اين زمان سخت آشفته بود و هِبتاليان از جانب مشرق و شمال پي در پي به ايران هجوم مي‌آوردند. کشمکش هاي شديد و خونين مذهبي بين موبدان زرتشتي و يهوديان، فرقه‌هاي مختلف مسيحي با يکديگر و دولت ايران با مسيحيان که آنان را عوامل امپراتوري روم مي‌دانست، درجريان بود. خشک سالي هاي پياپي نيز مردم گرسنه و محروم را به عصيان وا مي‌داشت.

مَزدَک بر مبناي تعليمات ماني در باب آفرينش و جهان ديگر معتقداتي خاص داشت. وي به دو اصل نور و ظلمت و رهايي نهايي نور معتقد بود و مي‌گفت انسان بايد از علايق دنيوي بپرهيزد تا هرچه بيشتر به رهايي نور از بند ظلمت ماده ياري داده باشد. امّا وي به خلاف ماني ازدواج را منع نمي‌کرد و داشتن يک همسر را کافي مي‌دانست. از نظر اجتماعي مزدک از استاد خود، زَرتُشت‌خورگان، پي‌روي مي‌کرد که سال‌ها در بيزانس (روم شرقي) به سر برده بود و با کتب فلسفي يونان از جمله جمهور افلاطون آشنايي داشت. مَزدَک با توجّه به جنبه علمي اين معتقدات مي‌گفت خداوند مواهب حيات رابراي استفاده همگان آفريده است. امّا حرص و زياده خواهي و انباشتن مال به خشونت و بد رفتاري و نابرابري مي‌انجامد. اين گونه باورها بانظام

اجتماعي عصر ساساني به هيچ روي سازگار نبود. زيرا در آن جامعه، طبقات از يكديگر كاملاً جدا بودند و كسي نمي‌توانست، ولو به لياقت و استعداد، از حدّ اجتماعي خود تجاوز كند. مَزدَک كه سخنوري ورزيده بود و نفوذ كلام بسيار داشت به هواخواهي مردم مستمند از درباريان مي‌خواست كه دست به تعديل ثروت زنند.

بدين ترتيب، نهضت مَزدَک به انقلابي اجتماعي تبديل گرديد و، با آن كه مَزدَک پي‌روان خود را از ستيز و كينه‌جويي منع كرده بود، كار به خشونت و افراط كشيد. اموال و املاک بزرگان به غارت رفت و زنان حرم سراها ربوده و به روستاها برده شدند. دراين ميان بعضي نُجبا نيز به صف مَزدَكيان پيوستند. قُباد، شاهنشاه ساساني، نيز خود با اصلاحات اجتماعي موافق بود و از مَزدَک حمايت مي‌كرد. امّا بعدها بر اثر وقايعي تغيير رأي داد. در پايان شاهنشاهي قُباد، پسرش خسرو اوّل، كه بعدها انوشَروان لقب گرفت، مجلس مناظره‌اي ترتيب داد كه درآن روحانيان زَرتُشتي و مسيحي حريف مَزدَكيان بودند. مزدكيان مغلوب و قتل عام شدند. گفته اند كه در يک روز دوازده هزار مَزدَكي كُشته شد. كتاب‌هاي ايشان را سوزاندند و اموالشان را مصادره كردند. امّا افكار مَزدَک پس از او قرن‌ها همچنان پنهاني دوام داشت و انتشار مي‌يافت. نيم قرن پس از او، پسر خاقان بزرگ تركان غربي، به همراهي فقرا و محرومان اطراف، بُخارا را متصرّف شد و زمين داران و بازرگانان بزرگ را مجبور به فرار كرد امّا خود نيز سرانجام سركوب شد. برخي از محقّقان، سلمان فارسي، صحابي بزرگ پيغمبر اسلام را نيز از خانداني مِزدَكي دانسته اند. در قرن هشتم ميلادي نيز در خوارزم بر اساس عقايد مَزدَک عصياني صورت گرفت كه ديري نپاييد و از هم پاشيد.

شعوبيه

شعُوبيه، به معناي ملّت گرايان، نام گروهي بزرگ از ايرانيان مبارز بود كه در قرن اوّل هجري/ هفتم ميلادي به صورت‌هاي گوناگون مخالفت خود را با چيرگي اعراب بر ايران آشكار مي‌كردند. كلمه شعوبيه از آيه‌اي از قرآن كريم گرفته شده كه خلاصه معني آن چنين است: «اي مردمان شما را از يک نرينه و يک مادينه آفريده‌ايم و اين كه شما به ملل و قبايل بخش شده ايد براي شناسائي يكديگر است نه براي تفاخر به نژاد و نسب. همانا در پيشگاه خداوند هركه پرهيزگارتر، بزرگوارتر است.» با استناد به اين آيه ايرانيان خود را از "شعوب" يعني ملل بزرگ مي‌شمردند كه در مقابل قبايل اهميّت بيشتر دارند.

اُمويان كه بي فاصله پس از شهادت علي(ع) مسند خلافت موروثي براي خود ترتيب دادند، با ايرانيان و ديگر اقوام مغلوب غير عرب به تحقير و توهين رفتار مي‌كردند. ايرانيان مسلمان با وجود فضل و دانشي كه داشتند نه تنها نمي‌توانستند به مقامات بالاي حكومتي بر سند بلكه با ايشان چون برده و حيوانات رفتار مي‌شد. بدين جهت آرام نماندند. در سپاه مختار ثَقَفي، كه به خون‌خواهي حسين‌بن‌علي(ع) قيام كرد، اكثريتي‌عظيم ازايرانيان‌حضورداشتند. اسماعيل‌يسار، از شعراي بزرگ ايراني نژاد درعهد اُموي، ازشكوه و عظمت ايران ياد مي‌كرد و از بزرگواري اجداد و نياكان خويش نغمه‌ها سر مي‌داد و از برتري قوم فارسي برعرب سخن مي‌گفت.

قيام ابومسلم خراساني كه در اندک زماني خلافت اُموي را برانداخت برچنين زمينه‌اي استوار بود. ايرانيان در هر اقدامي برضدّ متجاوزان عرب هم دست بودند. حمايت از بني‌هاشم در مقابل بني اُميّه در واقع يكي از تدبيرهاي بزرگ سياسي ايرانيان براي انقراض عرب بود. طرف داري از بني هاشم در انظار مسلمانان رنگ حمايت از دين و مذهب داشت. امّا ايرانيان مي‌خواستند كسي برسركار آيد كه به سود آنان رفتار كند. آورده اند كه گروهي از اعراب نيز ايرانيان را براي رسيدن به قدرت در جهت زنده كردن خاطرات عظمت ايران ياري مي‌كردند.

با روي كار آمدن خلفاي عبّاسي نفوذ ايرانيان چنان وسعت گرفت كه اعراب و خلفا را به هراس انداخت. بَشّاربن بُرد، شاعر ايراني تبار دربار مَهدي خليفه عباسي، تفاخر به نژاد ايراني را با تحقير و توهين به عرب آميخت و به تدريج سه گروه بزرگ در كانون خلافت شكل گرفت. گروه عربي كه عرب را از تمام اقوام عالم برتر مي‌دانست، گروه مساوات كه به برابري همه طوايف معتقد بود، و سرانجام گروه شُعوبي كه ايرانيان را تجليل و عرب را تحقير مي‌كرد. دعوت شُعوبي در آغاز مبتني بر تعليمات اسلامي بود. امّا پس از چندي كه قوّت يافت نه تنها با عرب كه با اسلام نيز به مخالفت برخاست. بيشتر كارهاي شُعوبيه در شكل و قالب ادبي بود. در نتيجه، علاوه بر شعرايي كه شعر آنها به سرعت در اذهان جا مي‌گرفت و بر زبان مردم روان مي‌شد، درآغاز قرن سوّم هجري/ نهم ميلادي دانشمندان بزرگي پيدا شدند كه، با پرداختن به تاريخ و قصّه‌ها و روايات و هم چنين به لغت و دستور زبان و موازين علمي نقد لغت و شعر، بر فرهنگ اسلامي، از ديدگاه خاص شُعوبيه، تأثيري به سزا گذاشتند. هدف آنان اثبات اين فرض بود كه عرب نه تنها بر ساير اقوام برتري ندارد بلكه از آنان پست تر است. گرچه اين‌گونه فرض‌ها و آرا[45] گاه مردم بي‌مايه و ماجراجو را نيز مجال خودنمايي مي‌داد، امّا مجموعه مبارزات ادبي شعوبيه اززمينه‌هاي خلق شاهنامه فردوسي، حماسه بزرگ ملّي ايران، شد.

شُعوبيه از طريق سپاهي گري نيز هدف خويش را دنبال مي كردند. قدرت سركردگان ايراني در ميان سپاهيان خلفاي عرب را از قدرت روز افزون ايرانيان سخت به هراس انداخته بود. از همين رو، آنان به غلامان ترک روي آوردند و با برانداختن خاندان هاي بزرگ ايراني چون برمكيان، و كشتن بزرگان آنان، قدرت وسپاهيگري به دست تركان افتاد. با قدرت گرفتن غلامان ترک در دستگاه خلافت عبّاسي، نهضت‌هاي ايراني به صورت شورش‌هاي بابَک، افشين و مازيار ظاهر گرديد. درهمه اين موارد مبارزه ايرانيان همراه با ظهور مذاهب و دعوت‌هاي تازه‌اي بود كه فتنه‌هاي عظيم برمي‌انگيخت. بيشتر كتاب‌هايي كه از فرقه‌هاي مختلف اسلامي نام مي‌برند به كساني اشاره مي كنند كه خواسته اند در قالب و سخنان شعوبي افكار و باورهاي گذشته خود را به صورتي اسلامي عرضه كنند. پديد آمدن احاديث بي شمار، كه به نفع يا ضرر شُعوبيه ساخته و به مجموعه احاديث پيغمبر و خاندان او افزوده شده است، و نيز دست بردن در وقايع تاريخي موافق يا مخالف آراء شعوبيه، از ديگر نتايج مبارزات ايرانيان شعوبي است كه، با جعل و جابه‌جايي، حقايق را دگرگون كرده و راست و دروغ را به‌هم آميخته‌اند.

بابک خرّم دین

بابک خرّم دین دلاور بزرگ آذربایجان، فرمانده مهم‌ترین و طولاني ترین جنگ هاي ملي ایرانیان برضدّ خلفاي عبّاسي است. خرّم دینان را پیروان او شمرده‌اند. امّا ایشان پیش از بابک نیز شهرت داشتند. گفته اند که خرّم دینان بازماندگان مَزدَکیان زمان ساساني بودند که در کوهستان هاي مرکز و مغرب و شمال غربي ایران مي‌زیستند. اینان معتقد به حلول روح بودند و مي‌گفتند که روح ابومسلم در مبارزان و سرداران ضدّ عرب حلول مي‌کند. این باور، که عاملي در تداوم مبارزات ایرانیان علیه اعراب بود، درهمه فرقه ها و گروه‌هاي مبارز در تاریخ ایران بعد از اسلام به خصوص در قرن هاي نخستین رواج داشت.

خرّم دینان به پي‌روي از عقاید مَزدَک، جمع ثروت و دارائي و مالک شدن زنان متعدّد را نمي پسندیدند و مبارزاتشان بیشتر براي توزیع عادلانه ثروت و فراهم آوردن امکان زندگي مناسب براي همه مردم بود. هنگامي که خرّم دینان تعلیمات خود را پنهاني رواج مي‌دادند و هدف هاي سیاسي مشخّصي برضد خلافت بغداد داشتند باطني خوانده مي‌شدند. از جمله باطنیان، اسماعیلیه، قَرمَطیان و دیگر فرقه هاي ایراني بودند که در سه قرن اوّل اسلامي، همگي درمبارزه برضد عرب مي‌کوشیدند. باطنیان را، که از طریق اشاعه دانش و حکمت درصدد تبلیغ عقاید خود برمي‌آمدند، خراب کنندگان اساس معتقدات اسلامي دانسته اند.

پیش از بابک، خرّمدینان یک بار به همدستي باطنیان اسماعیلي گرگان، با عَلَم سرخ در اصفهان قیام کردند. از همان زمان طرفداران بابک خرّم دین را سرخ جامگان یا سرخ عَلَمان خواندند. در قیام اصفهان بسیاري از اعراب و مسلمانان کشته شدند. سي سال بعد، بازماندگان آن قیام که به کوه‌هاي غرب ایران گریخته بودند بار دیگربه رهبري جاویدان پسر شهرک به سپاه عرب حمله ور شدند. بابک پس از کشته شدن جاویدان از سال 201ه/816م به مدّت بیست و دو سال فرماندهي جنگ هاي خرّم دینان را بر ضدّ عاملان خلیفه بر عهده داشت. در جریان این درگیري‌هاي طولاني، بابک بر همدان و آذربایجان و ارمنیه تسلّط یافت. او و یارانش به سادگي و دور از هرگونه تشریفات و تجمّل درکوه‌هاي سَبَلان مي‌زیستند و از حمایت گسترده مردم محل برخوردار بودند. فرستادگان بابک به آزادي در سراسر ایران و کشورهاي همسایه رفت و آمد مي‌کردند و با ایران و مردم و خاندان هاي بزرگ ایراني در تماس بودند. ظاهراً علت ناکامي دشمنان در جنگ با بابک سرماي سخت و تنگي و دشواري راه‌هاي شرق آذربایجان و کوه‌هاي سَبَلان بوده است. نیز ازقرائن چنین بر مي‌آید که مردم آذربایجان این جنگ‌ها را به عنوان مبارزه ایرانیان با تازیان به حساب مي‌آوردند و مقاومت طولاني بابک مرهون پایداري و یاري ایشان بدو نیز بوده است.

در زمان مأمون، به واسطه نفوذ ایرانیان در دربار خلافت و سازگاري خلیفه با ایرانیان، بابک و خرّم دینان مورد تهدید جدّي قرار نگرفتند. امّا از آن پس به سبب اختلافي که میان ایرانیان رقیب از یکسو و سرکردگان غلامان ترک دستگاه خلافت، از سوي دیگر، درگرفت موضع ایرانیان ضعیف

شد. معتصم که از قدرت روز افزون خاندان‌هاي بزرگ ايراني در دستگاه خلافت هراسان بود از اين پراکندگي ايرانيان سود جست. در آن روزگار، افشين، شاه‌زاده ايراني اهل اُسروشنه در ماوراء النهر، به عنوان گروگان در دربار خلافت مي‌زيست. وي از خانداني مانوي بود که تازه اسلام آورده بودند و کم‌کم قدرت مي‌يافتند. افشين که احساسات ايراني داشت درصدد برآمد با بابک و مازيار، حکم ران ايراني طبرستان، همدست شود و بر ضد اعراب به پا خيزد. امّا، وضع دربار معتصم و فرصت طلبي عناصر عرب امکان اتّحاد آنان را از ميان برده بود. افشين که سرداري بزرگ و فرماندهي بسيار آگاه و هشيار بود، چون مي‌کوشيد از نفوذ امراي طاهري در دربار بکاهد، خود درجنگي طولاني با بابک گرفتار آمد و عاقبت او را اسير کرد و به دربار معتصم آورد.

نوشته اند که خليفه از دستگيري بابَک چندان شادي مي‌نمود که آرام نداشت. به دستور او بابَک و برادرش عبدالله را که اسير بودند با قباي ديبا و کلاه نوک بلند سمور با تجمّلي تمام سوار برفيل در سامره پايتخت خليفه گرداندند. اين رسمي بود که درباره اسيران و محکومان اجرا مي‌کردند. سرانجام بابَک را به دستور خليفه به فجيع ترين وضع کشتند. هنگامي که دست راستش را بريدند جاي بريدگي را بر رخ خود زد و همين کار را با دست چپ نيز انجام داد و گفت: «نگرانم که خون از من برود و روي من زرد شود و پندارند که از مرگ هراسانم.» سپس سرش را تراشيدند و شکمش را دريدند. خليفه فرمان داد سرش را ببُرند و به بغداد فرستند. پيکرش را نيز در سامره بر دار کشيدند. با برادرش نيز همين کردند. پيکر بابَک در سامره ساليان دراز بر دار بماند و محل آن به نام جثّه يا پيکر بابَک تا سال ها شناخته بود.

پس از کشته شدن بابَک، خرّم دينان از پاي ننشستند و بيش از هشتاد سال ديگر در گوشه و کنار ايران به سپاه عرب و کارگزاران خليفه مي‌تاختند، و کاروان ها را مي‌زدند. افشين نيز با آن که پس از دستگيري بابَک از خليفه هداياي گران بها و مراتب و درجات عالي دريافت داشت امّا هيچ وقت دل تازيان با وي صاف نشد. چندي نگذشت که به دستورخليفه او را به بند کشيدند و با توهين و شکنجه بسيار کشتند. از اتهامات وي آن بود که کتابي نفيس در خانه او يافتند. گويند اين کتاب گران بهاي مصوّر با جلد چرمين زينت يافته از آثار ارزنده اي بود که مانويان به زيباترين صورت مي‌ساختند و درخزاين خود نگاه داري مي‌کرده اند.

قيام هاي مبارزان ايراني درنخستين قرن هاي اسلامي اگرچه چنين خونين سرکوب شد امّا به تدريج زمينه را براي تشکيل حکومت هاي مستقل ايراني فراهم آورد. اندکي بعد قدرت يافتن عيّاران سيستان به سرهنگي يعقوب ليث صفّاري درفش استقلال ايران را براي نخستين بار پس از شکست از اعراب در ايران بر افراشت.

عيّاران

عيّاران جوانان هشيار و ورزيده ايراني بودند که در گروه‌هاي منظّم با تشکيلات و آداب خاص به صورت سپاهيان حرفه‌اي به خدمت اميران محلّي درمي‌آمدند. از قرن اول هجري/ هفتم ميلادي، دسته‌هاي مختلف عيّاران به هم پيوستند و اعتبار و اهميت روز افزوني يافتند. نخستين کانون

عيّاران يا جوان‌مردان و فَتيان، سيستان بود؛ جايي كه مردم آن از دير باز به سلحشوري و پهلواني مشهور بودند. يعقوب ليث صفّاري، بنيان گذار نخستين حكومت مستقل ايراني بعد از اسلام، ازعيّاران بود و ياران او نيز همگي از عيّاران به نام سيستان بودند.

اين جوانان زورمند و جنگ آور از ميان مردم برمي‌خاستند و با تعليمات منظّم و سخت بدني دركمند اندازي، شمشيربازي، بالا رفتن از برج‌ها و باروها و شبيخون زدن به اردوها و چادرها وديگر فنون جنگ و گريز مهارت بسيار مي‌يافتند. عيّاران هر دسته با اطاعت كامل و سرسپردگي بي‌چون وچرا به پهلوانان كه سركرده وسرهنگ آنان بودند انجام وظيفه مي‌كردند. هرگاه يكي از ايشان قدرت و نفوذي بيشتر مي‌يافت رييس دسته خود مي‌شد و يا جداگانه عدّه‌اي را گرد خود مي‌آورد. عيّاران به شكل گروهي براي حكم رانان و اميران مي‌جنگيدند و در غنايم شريك بودند. گاه نيز به سرزمين‌هاي همسايه شبيخون مي‌زدند و يا با كندن نقب و انداختن كمند خود را به انبارها و گنجينه‌هاي ثروت مندان مي‌رساندند و با دست برد به آن‌ها زندگي مي‌كردند. شغل اصلي عيّاران غيرشهري راه داري و راه زني بود.

در ميان جوامع غيرايراني نيز دسته‌هايي مانند عيّاران وجود داشته است. درچند قرن اوّل اسلامي، اين گونه گروه‌ها منشأ حوادث بزرگ در بغداد و ديگر شهرهاي ممالک اسلامي شدند. اينان اغلب به قدرت مندان و ثروت مندان شهرهاي بزرگ مي‌پيوستند و براي حفظ منافع آنها، يا به دست آوردن قدرت بيشتربراي آن‌ها، بايكديگر به كشمكش و ستيز مي‌پرداختند. قدرت اين گروه ها، كه بيشتر از طرف بزرگان دستگاه‌هاي حكومتي مورد حمايت بودند، گاه بدان جا مي‌رسيد كه وزير يا اميري را بر مي‌كشيدند و ديگري را به قتل مي رساندند و اموالش را غارت مي‌كردند.

امّا، تفاوت بارز عيّاران ايراني بااين گروه‌هاي ماجراجو بيشتر در معتقدات اخلاقي و رفتار انساني است كه عيّاران ايراني خودرا به اطاعت و پيروي دقيق از آن متعهّد مي‌دانستند. از صفات پسنديده عيّاران ايراني جوانمردي، راستگويي، قدرشناسي، رازپوشي و ياري به پيران و مظلومان و بيچارگان، پاک چشمي و عفّت ورزي است. عيّاران براي رعايت اين اصول و پاي بندي به اين صفات چندان اصرار داشتند كه رفتار ايشان سرمشق اخلاقي ديگر مردم بود. نوشته‌اند كه وقتي عيّاري به خزانه سلطان رسيد و گوهرهاي گران بهاي بسيار درآن جا يافت شيئي بلورين توجّهش را جلب كرد و براي شناختش آن را زبان زد. ناگاه دريافت كه آن بلور نمک است. از همان راه بازگشت و باخود هيچ نبرد زيرا نمک سلطان را خورده بود. نيز آمده است كه از جمعي عيّار پرسيدند: «اگر مردي فراري از برابر چشمان شما بگذرد و دمي ديگر كسي سراغ او را از شما گيرد با توجّه به راستگويي و رازداري كه از اصول جوان مردي است چه خواهيد كرد؟» گفتند: «از جايي كه بوديم بر مي‌خيزيم و اندكي فراتر مي‌نشينيم. آن گاه مي‌گوييم از زماني كه اين جا نشسته ايم چنين كسي را نديده‌ايم.»

عيّاران مردمي عفيف و پرهيزگار بودند. كمربند سراويل، يا شلوار اهل فتوّت، به دست يكي از بزرگان و پهلوانان ايشان براي هر نو آموز بسته مي‌شد. از آن پس اين بند نمي بايست هرگز به

حرام گشوده شود. شلوار اهل فتوّت همان قدر اهميّت داشت که خرقه صوفيان. بسياري از آيين‌ها و نشست‌هاي ورزشکاران زورخانه، به خصوص حرمت شلوار، از عيّاران و اخلاق و رسوم خاص ايشان گرفته شده است. ورزش زورخانه نيز در واقع مقدمه پرورش جسم و ورزيدگي در به کار بردن سلاح هاي قديمي چون گُرز، کمان، سپر و قَلاخَن بوده است. درنوشته‌هاي فارسي، فتوّت نامه‌هاي بسياري وجود دارد که جزييات رفتار و خصلت‌هاي عيّاران را نشان مي‌دهد. کتاب سمک عيّار قديم ترين داستان از ماجراهاي عيّاران است.

عيّاران علاوه بر آن که جنگ جو و شجاع و جوان مرد و ضعيف نواز بودند و درجنگ‌هاي بسيار در برابر مهاجمان بيگانه براي کسب استقلال مي‌جنگيدند، مردمي ظريف طبع، خوش گذران و دوستار هنر نيز به شمار مي‌آمدند. شعر، موسيقي، نقّالي، قصّه خواني، رقص و آواز، شعبده بازي، معرکه گيري، بند بازي و رام کردن و به بازي گرفتن حيوانات و نمايش‌هاي پهلواني از جمله کارهاي مورد توجه عيّاران بود. با اين ويژگي‌ها، گاه عيّاران رسوم اجتماعي را نيز به بازي و مسخره مي‌گرفتند. نوشته اند که وقتي از طرف خليفه عبّاسي فرستاده‌اي به دربار يعقوب ليث صفّار آمد، يعقوب او را درخانه ازهر، سپه سالار و پسرعموي خود که مردي دلاور، دانا و هوشيار بودجاي داد. وي در پاسخ رسول خليفه که سِمَت او را درحکومت پرسيد گفت: «من ستوربان يعقوب هستم.» کار بالا گرفت و ديگران پادرمياني کردند. منظور ازهر، اگرچه در قالب مِزاح، در واقع تحقير رسول خليفه بود. باز گفته اند که همو به جاي شب به خير به رسول گفته بود«صَبَّحکُم الله.» و هنگامي که يعقوب او را سرزنش کرد گفت: «بيهوده بر من خرده مگير، خواستم اين رسول بداند که در دستگاه تو يک تن هست که به زبان تازي سخن تواند گفت.» بااين همه، در تاريخ سيستان آمده است که: «ازهر مردي گُرد و شجاع بود و با کمال و خرد تمام، و مردي اديب بود و مملکت يعقوب بيشتر بر دست او گشاده شد. امّا خويشتن را به عمد کانا(نادان) ساخته بود. . . که مردمان از آن بخندند و تواضعي داشت از حد بيرون.»

عيّاران در بذل و بخشش نيز بزرگواري بسيار از خود نشان مي‌دادند. دزدي و غارت اموال ثروتمندان را هنگامي دوست داشتند که بهره‌اي از آن به مردم بي‌چيز برسد. درحمايت از زنان، کودکان و پيران چندان پاي بند بودند که گاه خود را به خطر مي‌انداختند. ايستادن بر سر قول، حتي به قيمت جان، از اخلاق ايشان بود و اگر هريک از اين اصول به دليلي شکسته مي‌شد، چندان خود را گناهکار مي‌شمردند که براي جبران آن حاضر بودند خود را به خطرهاي بزرگ بيافکنند. بسياري از اخلاق و آداب جوان مردي هنوز در ميان روستاييان و پايين ترين طبقات جامعه شهري ايران محترم و پا برجاست.

صوفيه

صوفيان پيروان طريقه تصوّف اند، کساني که با زُهد و پرهيز زندگي مي‌کنند و براي رسيدن به حقيقت و نزديک شدن به خدا به تزکيه نفس مي‌پردازند.

فتوحات اعراب درنخستين قرن اسلامي، سيل غنايم را به سوي سپاهياني كه در جهاد شركت داشتند سرازير كرد. برخي از ايشان به ثروت‌هاي كلان بادآورده خود مي‌نازيدند. دربرابر ايشان، گروهي از پاک انديشان مسلمان تجمّل را خلاف روش زندگي پيغمبر(ص) مي‌ديدند و با زُهد و پارسايي، وقت خودرا به عبادت و تأمّل دركلام خدا مي‌گذراندند. پيدايي تفرقه در امرجانشيني، كه به تشكيل خلافت اُمويان انجاميد، شكاف ميان اين دو گروه را عميق‌تر كرد. يكي پُرتجمل و خوش‌گذران و زيرپا گذارنده تعليمات پيامبر(ص) و قرآن بود و ديگري زاهد و پاک رفتار و جوينده حقيقت و روح اسلام.

تاريخ تصوّف از قرن دوّم هجري/ هشتم ميلادي با پيدايي اين مسلمانان زاهد و عابد آغاز مي‌شود. پشمينه پوش صفتي است كه به واسطه پوشيدن جامه‌هاي خشن پشمين (صوف) به آنان داده اند. دراين زمان تصوّف هنوزمكتب و طريقه‌اي مشخّص نبود و هدف كلي از آن را تبديل اخلاق زشت به صفات و رفتار نيک انساني چون پرهيز از گناه و تحمّل و بردباري و راستي و درستي گفته‌اند. ابراهيم َادهَم، كه درسرگذشتي افسانه‌وار او را شاه زاده بَلخ خوانده و داستاني شبيه بودا براي او نقل كرده‌اند، از قديم ترين زاهدان وصوفيان ايراني است كه اگرچه بيشتر دوران زهد و رياضت او در شام گذشته امّا صوفيه خراسان او را سرمشق خود مي‌شناخته‌اند.

با گذشت زمان و به تدريج افكار تازه‌اي بر زُهد و رياضت افزوده شد. رابعه عَدويه از نخستين صوفيان است كه از عشق الهي سخن گفت و پس از او اين موضوع زمينه همه افكار صوفيانه گرديد. رشد و كمال تصوّف از حدود قرن سوّم هجري/نهم ميلادي آشكار شد. تا آن روزگار تصوّف به معني روي گردانيدن از دنيا و زهُد و عبادت بود و صوفيان كساني بودند كه از اين روش پي‌روي مي‌كردند. دراين زمان صوفيان حلقه‌هاي تعليم و ارشاد ترتيب دادند و به پرورش مريدان پرداختند. مريدان پس از طي مراحل سلوک و ارشاد، از مراد و مرشد خود خرقه‌اي مي گرفتند كه لباس مخصوص صوفيان بود. ايشان با سير و سفر از محضر مشايخ بزرگ نيز بهره ور مي‌شدند. با وجود شباهت‌هاي كلّي، صوفيان درعقايد خود تفاوت هاي بارز دارند. روش‌هاي گوناگون ايشان بيشتر به تناسب اوضاع اجتماعي ناحيه‌اي كه درآن مي‌زيستند ايجاد شده است. درقرن سوّم و چهارم هجري/دهم ميلادي بزرگ ترين كانون تصوّف خراسان بود، كه به واسطه دوري از مركز خلافت اسلامي، بغداد، و با قدرت گرفتن خاندان هاي ايراني و تشكيل نخستين حكومت هاي محلّي مستقل، فضايي آزاد داشت و صوفياني آزاد انديش و آزاد منش چون بايزيد بَسطامي را در خود پرورش مي‌داد.

اساس انديشه صوفيان بركشف و شهود استوار است. به اعتقاد ايشان هر فرد انسان، به واسطه روح خود كه اصلي ملكوتي و آسماني دارد، به شناسايي حق و پيوستن به حقيقت تواناست. ميزان‌هاي عقل و فلسفه براي درک تمامي حقيقت نارسا مي‌نمايد، بنابراين انسان بايد با خودداري از پيروي اميال جسماني و دوري جستن از مقام و شهرت اجتماعي، روح خود را كه به سبب آميختگي با جسم و زندگي در دنياي مادي از حق دور شده، چنان پاكيزه و صاف كند كه انوار حقيقت در آن بتابد و او را به اِشراق يعني آگاهي و ديدار بي واسطه خود موفّق گرداند.

در بينش عرفاني، انسان با خدا و حقيقت رابطه‌اي مستقيم و شخصي دارد و نه تنها معيارهاي عقل و فلسفه كه معتقدات رسمي و حاكم را نيز مي‌تواند مورد بررسي و موشكافي قرار دهد. چنين انديشه‌اي خاص صوفيان نيست. پيش از آن در عرفان مسيحي و فلسفه نو افلاطوني و حكمت اِشراقي و افكار و آراى بودا و حتي بسياري از معتقدات ماني نيز نظير اين افكار سابقه داشته است. امّا تصوّف بر زمينه‌اي كاملاً اسلامي استوار است و بر اساس معتقدات اسلامي و با استفاده از آيات قرآن كريم و احاديث روايت شده از پيغمبر اكرم(ص) چنين انديشه ها و اصولي را عرضه مي كند.

بين صوفيان كساني بودند كه مراعات ظاهر شرع را واجب مي‌شمردند و نماز و روزه و ساير فرايض را همچون ديگر مؤمنان به جاي مي‌آوردند. امّا گروهي ديگر كه به حقيقت و نيّت و معناي آداب و دين بيش از صورت ظاهر آن اهميت مي‌دادند، گاه واجبات را از ترس آن كه بوي ريا دهد، بر پايه تأويل خود ادا مي‌كردند. اصطلاح صَحوْ (بيداري و هشياري) وسُكْر (مستي و بي خودي) براي تميز اين دوحالت در تصوّف اختيار شده است.

صوفيان خراسان اغلب از اصحاب سُكر بودند، يعني در سرخوشي و نشاط حاصل از وصول به حقايق عالم بالا، ملاحظات و مناسبت‌هاي اجتماعي رانديده گرفته، به بيان دريافت‌هايي كه در حالت غلبه و ناهشياري برآنان ظاهر مي‌شد مي‌پرداختند. بايزيد بَسطامي را مؤسس اين فرقه مي‌دانند. درمقابل، گروهي از صوفيان معتدل در بغداد مي‌زيستند كه فرد بارز آن جُنَيد بغدادي از اصحاب طريقه صَحوْ بود.

صوفيان درحالت سُكر سخناني شيفته وار از عشق به خدا و تجلّي انوار او در اجزاء آفرينش برزبان مي‌آوردند كه فقيهان و ظاهربينان را سخت عليه آنان بر مي‌انگيخت از آن جمله: «الهي عظمت تو مرا باز بريد از مناجات تو و شناخت من به تو مرا انس داد باتو». يا: «فردا (قيامت) اُمّتان را به انبيا خوانند وليكن دوستان (اولياء) را به خداي باز خوانند.» از اين گفته‌ها بوي معتقداتي خلاف دين رسمي احساس مي‌شد زيرا رابطه انسان را با خدا بجز آنچه فقيهان و متكلّمان درباره خدا مي‌گفتند نشان مي‌داد و نوعي بي پروايي و آزاد انديشي و تكروي در آن احساس مي‌شد.

اوج اين گونه سخنان كه بي شك با مسائل سياسي و مبارزات پنهاني جامعه وقدرتمندان و حاكمان بي ارتباط نبود ب رزبان حلاّج مي رفت. اين سخنان بود كه از آن پس كشمكش و ستيز ميان فقيهان و صوفيان را دامن زد و موج تكفير و قتل و اعدام بسياري از اين صوفيان را موجب شد. بين صوفي و عارف نيز تفاوتي است. صوفي كسي است كه به نظام اعتقادي و اجتماعي طريقه‌اي خاص از تصوّف وابسته است و از آداب و تعليمات شيخ آن پيروي مي‌كند. امّا عارف سر سپردگي و پيوستگي به طريقه‌اي خاص ندارد يا لااقل پس از طي مراحل سير و سلوک روحاني به عرفان حق و حقيقت رسيده و از پيروي ديگران رسته است. حسين بن منصور حلاّج، عين القُضاة همداني و شيخ اِشراق شهاب الدين يحيي سُهرَوَردي از جمله عارفاني هستند كه جان بر سر بي‌پروايي خود گذاشتند و به گفته حافظ جرمشان اين بود كه اسرار هويدا مي‌كردند.

عقيده به وحدت وجود که مهم ترين دليل کافر شمردن و مشرک دانستن اين دسته از صوفيان بود
به تدريج در مباحث علمي و فلسفي وارد شد و اساس انديشه تصوّف و عرفان گرديد. بنا
برمباحث مختلف اين عقيده، هستي همه خداست، يا هستي جلوه انوار حقّ است. بنابراين در
هستي هيچ چيز بد نيست و هيچ نيست که در آن نور خدا نيست و همه هستي شايسته
عشق صوفي است و هيچ گفته و انديشه و رفتاري نيست که درآن بخشي از حقيقت نباشد.
باچنين افکار، صوفيان دنيايي از عشق و زيبايي و مدارا و دوستي مي‌سازند؛ عرصه‌اي که درآن
کينه و تحقير و ستم و بيگانگي جاي خودرا به لطف، مهرباني و وحدت همه انسان‌ها مي‌دهد.
دراين انديشه، نه تنها صوفيان و مسلمانان‌که پيروان ديگر اديان نيزعزيز و محترم‌اند، حتّي کساني
که فقيهان و عالمان دين آنان را نجس مي‌دانند و مستحقّ عذاب جهنّم و توهين و تحقير درميان
مسلمان مي‌شمرند. گاه صوفيان پا را از اين نيز فراتر مي‌نهند. نقل است که شبي جُنَيد با مريدي
در راه مي‌رفت. سگي بانگ کرد، جنيد گفت: «لَبّيک، لَبّيک.» مريد گفت: «اين چه حال است؟»
گفت: «قوه و دمدمه سگ از قهر حق تعالي ديدم و آواز از قدرت حق تعالي شنيدم و سگ را در
ميان نديدم. لاجرم لبيک جواب دادم.»

درتاريخ تصوّف نام بسياري از بزرگان صوفي و عارف غير ايراني چون ذوالنّون مصري، ابن فارض و
ابن عربي ديده مي‌شود که هنوز آثارشان از مراجع مهمّ مورد بحث و شرح و تحقيق صاحب نظران
است. امّا بيشترصوفيان و عارفان مشهور ايراني بوده اند، چه رشد و گسترش افکار صوفيانه از
خراسان آغاز شد و در نواحي غرب و مرکزي ايران به کمال رسيد. تأثيرايرانيان در پيدايش و تکامل
تصوّف و عرفان اسلامي به حدي است که برخي آن را واکنش ايرانيان به تسلّط اعراب مي‌پندارند
و معتقدند که آنها با پديد آوردن اين مکتب سدّي درمقابل سرايت افکار و عقايد عربي ايجاد
کرده‌اند. آن چه مسلّم است تصوّف وعرفان درجنبه‌هاي مختلف حيات سياسي، اجتماعي، فکري
و اعتقادي و ادبي ايرانيان، چنان تأثير عميق و شگرفي از خود به جاي گذاشته که امروز
شناسايي هيچ يک از اين زمينه‌ها بي آشنايي کامل با تاريخ و افکار و تحوّلات مربوط به تصوّف و
عرفان ممکن نيست.

قرن پنجم و ششم هجري/ دوازدهم ميلادي که دوره تسلّط ترکان سلجوقي است، تعصّب‌هاي
مذهبي و جدال بين فرقه‌هاي مختلف اسلامي، برخي از صوفيان را نيز تاحدّي از آن بزرگواري و
مدارا که در گذشته داشتند دور کرد. کساني چون خواجه عبدالله انصاري دراين زمان مي‌زيستند
که هرچند از صوفيان بنام بود بامخالفان و دشمنان خود به خشونت و شدّت رفتار مي کرد و از
آزادمنشي و آزاد انديشي عرفاي پيشين، چون ابوسعيد ابي الخير، برکنار بود که با سرمستي و
نشاط به معاشرت و سَماع با مريدان مي‌پرداخت و با وجد و شور و حال مخالفان و دشمنان خودرا
تسليم محبّت و مداراي خود مي‌کرد.

بااين همه، در اواخر اين دوره لطافت و سنجيدگي افکار صوفيانه به پيدا شدن مکاتب شکل‌يافته
انجاميد و وجود صوفيان بزرگ، که عامه مردم بديشان روي مي‌آوردند، به تدريج تصوّف را به عنوان
مکتبي با انديشه و روش زندگاني خاص درآورد. پيش از آن صوفيان از کتاب و مدرسه روي گردان

بودند و علم ظاهري را مانع رسيدن به كمال عرفاني مي‌دانستند. امّا از اواخر قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي كتاب هاي مهمي در توضيح و تبليغ عقايد صوفيانه و شرح احوال مشايخ بزرگ نوشته شد. **كشف المحجوب** هُجويري و **طبقات الصوفيه** املاي خواجه عبدالله انصاري به لهجه مردم هرات از معروف ترين كتاب هاي صوفيه به زبان فارسي دراين زمان است.. درهردو اين كتاب ها، ضمن شرح احوال صوفيان بنام، از معتقدات و اصطلاحات و آداب و مراحل سير و سلوک صوفيانه به تفصيل سخن رفته است.

با حمله مغول و مصايب انساني و اجتماعي بزرگ ناشي از آن، تصوّف با آن كه عده‌اي از مشايخ بزرگ خود را از دست داد امّا پناهگاه مردم دردمند شد كه نا پايداري دنيا را به چشم ديده و رنج هستي را به كمال تجربه كرده بودند. امّا اين واقعه دردناک و افسردگي اجتماعي ناشي از آن كه درهمه جنبه‌ها موجب فروافتادن ارزش هاي والا گرديده بود به تصوّف نيز لطمه بسيار زد. در دوره تسلّط ايلخانان و پس از آن، اگرچه مشايخ صوفيه مورد احترام و اعتناي بسيارجانشينان چنگيز و تيمور بودند، امّا خود ديگر آن عُلُّو طبع و گذشت و بزرگواري را نداشتند. رابطه عميق مشايخ پيشين را با عامه مردم از دست دادند و تصوّف را به روشي ظاهري و خالي از حقايق تبديل كردند.

درقرن نهم هجري/پانزدهم ميلادي سر سپردگي صوفيانه مريدان به صورت تشكيل سپاه مسلّح شيخ جُنَيد، جدّشاه اسماعيل صفوي، درآمد كه عاقبت به تشكيل دولت مقتدر و شيعه مذهب صفوي انجاميد. به اين ترتيب مكتب زُهد و مسالمت و مدارا به ستيزه جويي و پرخاش روي آورد و به طلب قدرت بر خاست. با اين همه، رابطه مراد و مريد و عشق و سرسپردگي بين شيخ و پيروان در بين شاهان صفوي و سپاهيان قِزلباش و شاهسَوَن از همان نوع شيفتگي مريدان صوفيه بود.

درقرن هاي اخير، به خصوص با نفوذ افكار اروپاييان در ايران تصوّف ديگر به صورت گذشته انديشه‌اي حاكم بر ذهن مردم نيست. امّا به طور غير مستقيم آداب و رسوم و انديشه ايرانيان را نسبت به هستي و ارزش و اعتبار آن هنوز تحت تأثير خود دارد. آثار ادب عرفاني، از هرنوع، چه شعر و چه نثر، چه تمثيل و حكايت و قصّه و چه تفسير و تأويل قرآن كريم و ديگر كتب مذهبي، همه و همه از برجسته ترين آثار فكري است كه نه تنها براي ايرانيان و فارسي زبانان ارجمند است بلكه، به شهادت پژوهش هاي عالمانه و بي غرضانه، ارزشي جهاني دارد. عميق ترين مباحث در روان شناسي و اخلاق و زيباترين نكته‌ها را در اغتنام فرصت و لذّت بردن از لحظات زندگي به طريقي متعالي درآثار عرفاني فارسي مي‌توان جست.

كتاب‌هاي صوفيان از غني ترين مجموعه‌هايي است كه خواننده را به دردها و شادي ها و به حركات دروني جامعه ايراني طي قرن‌ها تاريخ پُرتلاطم و نا آرام بعد از اسلام ايران آگاه مي‌كند. اخلاق در آثار برجسته عرفاني فارسي به تعالي انسان درسخت ترين پيش آمدها و به پاسخ به

مشكلات دروني انسان، آن گاه كه خود را درنهايت تنهايي و بي پناهي احساس مي‌كند، توجه دارد.

اِخوانُ الصفا

اِخوانُ الصَفا، به معني برادران نيكوكار مهربان، نام جمعيّتي پنهاني در ايران است كه در قرن چهارم هجري/دهم ميلادي به منظور پاک كردن دين و فلسفه و سياست از فساد به پيكار علمي برخاست. هويّت هيچ يک از اعضاي اين جمعيت آشكار نبود زيرا پشت پرده كار مي‌كردند. امّا مجموعه اي از پنجاه و دو رساله به زبان عربي از ايشان برجاي مانده است كه بر اساس تعاليم آن ها جوانان را براي آينده‌اي تربيت مي كردند كه به نظر ايشان دوران حكومت پاكان و دانايان بود. اينان دشمن نظام سياسي موجود در بغداد، يعني خلافت عبّاسي بودند و درعين حال حكومت فاطميان را در مصر نمي پسنديدند.

مبارزات اَخوانُ الصَفا، سياسي و عقلي بود، چه، براي ديگرگون كردن نظام حكومت به تغيير نظام عقلي مسلّط برحيات مسلمانان مي‌پرداختند و معتقد بودند از راه تربيت و روشن كردن فكر و ذهن مردم بهتر مي‌توان درمقابل بيگانگان ايستادگي كرد. اِخوانُ الصَفا معتقد بودند كه نزاع اجتماعي و سياسي و ديني و قومي مربوط به رياست طلبي و منفعت جويي و تعصّب گروه‌هاي مختلف است. پس بايد همه اين اختلافات را با ايجاد يک مذهب عقلي از ميان برداشت و مذهبي براساس اصول و تعليمات درست اديان و مذاهب مختلف به وجود آورد كه برگزيده افكار همه را دربرداشته باشد. شباهت اين آراى با آن چه ماني، حدود هفتصد سال‌پيش ازآن، تعليم مي‌داد نشان تأثير عميق افكار دور از تعصّب و روشن ايراني برآن‌هاست.

ِخوانُ الصَفا نخست در بغداد و بصره هم بستگي نظام فكري خود را با يكديگر اعلام داشتند. در آن زمان، هر صداي اعتراضي عليه افكار حاكم بر دستگاه خلافت با تهمت زَنديق خاموش مي‌شد. با وجود اين، اِخوانُ الصَفا از ابرازعقايد خود نمي‌هراسيدند و يک دل و يک زبان جان بركف نهاده با ياري يكديگر و رعايت اصول پنهان‌كاري، نوشته هاي يک دست و يک نواخت خود را در باره موضوع هاي مختلف علمي و فلسفي عرضه مي‌داشتند.

حدس زده‌اند كه اين رساله ها ميانه سال‌هاي 375-350ه/985-961م نوشته شده است. با آن كه نويسندگانشان شناخته نيستند، امّا از مضمون نوشته‌ها چنين برمي‌آيد كه ايرانيان در تهيّه آن‌ها نقشي‌عمده داشته اند. بخش بزرگي از افكار زَرتُشت، ماني و مَزدَک و همچنين گزيده هايي از اشعار فارسي به مناسبت موضوع دراين رساله‌ها آورده شده است. رساله‌اي كه در باره موسيقي و تاثير آن بر دل‌ها در اين مجموعه آمده با ديد و نظر ايرانيان مانوي شباهت كلّي دارد. مهم تر آن كه در يكي از رسالات، آيين زَرتُشت و معتقدات مردم ايران باستان با دين موسي و رفتار پيروان آن مورد مقايسه قرارگرفته و ضمن داستان عارفانه‌اي به منظور نشان دادن برتري انديشه و كردار زَرتُشتيان بيان شده است.

از مجموعه رسائل اِخوانُ الصَفا، پنجاه و يکي در باب موضوعات مختلف است و پنجاه و دومين رساله جامع رسائل خوانده شده. دراين رساله‌ها رياضيات، هندسه، نجوم ستاره شناسي و موسيقي مطرح شده و علوم منطقي براساس روش ارسطو مورد بحث قرار گرفته است. درباره علوم طبيعي، ازفيزيک و فيزيولوژي تا آسمان و زمين و هواشناسي، معدن شناسي، گياه‌شناسي، جانورشناسي و پزشکي، مطالب ساده امّا دقيق و مهمّي مطرح شده است. الهيّات، روان‌شناسي، جامعه شناسي و سياست نيز هريک در رساله‌اي خاص به دقّت مورد بحث واقع شده است.

روش تعليم و استفاده از اين رساله‌ها چنين بوده که در محلّي خاص و پنهان جوانان را گرد مي‌آوردند و معلّم و مبلّغي، که خود پيش از آن مراحل آموزش و پرورش اِخوانُ الصَفا را گذرانده بوده، مطالب رساله‌ها را برايشان مي‌خوانده و با تفسير و مباحثه به زباني که قابل فهم آنان باشد گوش و دل ايشان را به خود جذب مي‌کرده است. به اين‌منظور بر تعليم جوانان نورسيده که قابليّت يادگيري بيشتري دارند تأکيد مي‌شده است. اصول نظافت و ادب و احترام نسبت به يکديگر و رعايت احترام معلّم و بزرگ‌تر از مهم ترين اصولي بوده که به نوجوانان آموخته مي‌شده و از ايشان توقع رعايت آن مي‌رفته است. از اين رساله‌ها نسخه‌هاي خطّي بسيار برجاي ماند که نمودار توجه و اقبال گسترده مردم به آن ها است. متن آن ها نيز بارها انتشار يافته است.

در رسائل اخوان الصفا شباهت‌هايي با عقايد مُعتَزِله، اسماعيليان، قَرمَطيان، فاطميان و نوافلاطونيان نيز به چشم مي‌خورد. امّا بيش از همه، اِخوانُ الصَفا به عارفان و به خصوص بينش خاص عرفان ايراني نزديک اند که مدارا و نرم خوئي باهمه گروه‌ها و فرقه‌هاي فکري و عقيدتي را مي پسندند. جملاتي از رسائل اِخوانُ الصَفا اين نکته را تأييد مي کند: «حق در هر ديني موجود است و بر هر زباني جاري است و شبهه‌هايي که درآن ها وارد کرده‌اند بر هر انساني رواست. پس اي برادر اگر مي‌تواني بکوش تا خداوند هرآيين و کيشي حقيقت آيين و کيش خودرا دريابد و شبهه يي که بدان وارد کرده‌اند براي او روشن گردد. ولي اگر اين هنر را به نيکي نمي داني هرگز دراين کار آغاز مکن . . . و نيز هرگز به ذکر عيب هاي مذاهب مردم مشغول مباش وليکن بنگر که آيا مذهب تو بي عيب است؟»

بابيه

بابيه نام پيروان ميرزا سيدعلي محمد شيرازي، پسر سيد محمدرضا بزّاز شيرازي است که درسال1260ه/1844م دعوي کرد که باب امام غايب است. او به هنگام ادّعاي بابيّت جواني 25 ساله بود. نخستين پي‌روان او 18 تن از شاگردان سيّدکاظم رشتي، شاگرد و جانشين شيخ احمد اِحسائي، بودند که به حروف حّي مشهورند و در ترويج و نشر عقايد او بسيار کوشيدند. از همان آغاز، به اصرار علما و مجتهدان شيراز، حاج ميرزا آغاسي، صدراعظم محمّدشاه، دستور به دستگيري باب داد و طي شش سال وي را در اصفهان، تبريز، چهريق و ماکو زنداني کرد. درآن هنگام که باب در زندان بود، پيروانش در بسياري از شهرهاي ايران مردم را به گرويدن به او دعوت

ميكردند. ملاّ حسين بشرويه نخستين كسي بود كه باب را به اين عنوان شناخت و در گراياندن مردم به او كوشيد و پس از آن كه از زندان حمزه ميرزا حشمت الدوله گريخت به قريه بِدَشت در شاهرود و از آن جا به مازندران رفت.

نخستين مجمع بابيه در قريه بِدَشت منعقد شد. در اين مجمع پيروان باب گرد آمدند و ظهور تعاليم تازهاي را اعلام كردند. در زد و خوردي كه ميان نيروهاي حكومت و بابيه در قلعه طَبْرسي مازندران روي داد و نزديک به نُه ماه به درازا كشيد بسياري از بابيان از آن جمله ملاّمحمّد بارفروشي كه از حروف "حيّ" بود كشته شدند و ماندگان آن ها خود را تسليم كردند. در نيريز و زنجان نيز ميان پيروان باب و نيروهاي دولتي زد و خوردهايي روي داد و برخي ديگر از پيروان بابيه به قتل رسيدند.

در آغاز سلطنت ناصرالدين شاه، به دستور امير كبير و فتواي مجتهدان سيّد باب را در سن سي سالگي همراه يكي از پيروانش در تبريز تيرباران كردند و از آن پس بابيه به سبب پافشاري كه حكومت براي دفع آن ها داشت همواره در صدد شورش و مقاومت بودند. هنگامي كه دو تن از پيروان متعصّب باب به قصد انتقام ناصرالدين شاه را هدف تير كردند شمار بسياري از بابيه دستگير و بسياري از آن ها در تهران و ديگر شهرهاي ايران به فجيعترين صورت كشته شدند. رقم كشتهشدگان بابي را در اين دوران تا بيست هزار تن نيز تخمين زدهاند.

پس از واقعه تيراندازي به ناصرالدين شاه، بسياري از رهبران بابيه از آن جمله ميرزا يحيي صبح آزَل و برادرش، ميرزا حسين علي نوري ملقّب به بهاءالله، به عراق تبعيد شدند. درسال 1285ه/1868م ميرزا حسين علي مدّعي ميرزا يحيي شد و خود را موعود باب خواند. از آن پس بابيه به دوفرقه بهايي و آزَلي تقسيم شدند. اكثر پيروان باب با پيروي از تعاليم ميرزا حسين علي نوري كه به بهاييت معروف شد بهايي نام گرفتند.

از پيروان و مبلّغان نخستين و مشهور بابيه طاهره قُرّة العين(1269-1234ه/ 1852-1818م)، دخترحاج ملاّمحمّدصالح قزويني از دانشمندان و روحانيون قزوين بود كه در خانوادهاي ثروتمند و مذهبي بزرگ شد. لقب طاهره را بابيّه و لقب قُرّة العين را سيّد كاظم رشتي از بزرگان شيخيه به او دادند. در كودكي مقدّمات علوم را نزد پدر فرا گرفت و آن گاه به آموختن فقه و اصول و كلام و ادبيّات عرب پرداخت و سرآمد همسالان خود شد. اشتياق به آشنايي با عقايد شيخيه او را برآن داشت كه از قزوين به كربلا رود و در محضر سيد كاظم رشتي به فراگرفتن آراء و عقايد او پردازد. چندي پس از رسيدن به كربلا خود كلاس درسي گشود و براي طلاّب از پشت پرده به تدريس پرداخت و به تدريج زني نامور شد. خبر ظهور سيّد باب كه به گوشش رسيد و با آثار و نوشته هايش آشنا شد به او ايمان آورد و در شمار گروه حَيّ درآمد. از آن پس، نخست در كربلا و سپس در شهرهاي گوناگون ايران، بي پروا به تبليغ عقايد باب و دعوت مردم به پذيرفتن كيش او پرداخت و با استعداد و توانايي كه در بحث و مجادله داشت همه جا با روحانيون به گفتگو مي نشست. در

اجتماعي از پيروان باب در بِدَشت خراسان، هنگام سخنراني از پشت پرده دستور داد كه پرده را فرو اندازند تا چهره و اندامش برشنوندگان پديدار شود.

پس از زد وخورد ميان نيروهاي حكومت و بابيان در قلعه طَبرسي، قرةّ العين دستگير و به تهران روانه شد و در خانه محمودخان كلانتر زنداني گرديد. در ايام زندان نيز برخي از روحانيون و علما براي بحث و مجادله نزد او مي آمدند. از جمله آنان حاج ملاّعلي كني و حاج ميرزا محمّد مازندراني بودند كه، دربرابر سختي‌اش، به روايتي سرانجام حكم تكفير و كشتن او را دادند. قُرّة العين با همه اصرار ديگران و وعده آزادي از آراي خود دست برنداشت و در سن سي وچهارسالگي كشته شد. از او مجموعه اي از اشعار عرفاني و رساله هايي در اثبات آراء و عقايد بابيه برجاي مانده است.

جنبش تنباكو

جنبش تنباكو نخستين مبارزه منفي مردم ايران در تاريخ معاصر است. هنگامي كه ناصرالدين شاه قاجار براي سوّمين بار راهي اروپا بود براي تأمين هزينه سفر به دادن امتيازهايي به بيگانگان پرداخت. قرارداد رويتر، كه بنا برآن ساختن راه آهن و امتياز و بهره برداري از كليه معادن و منابع به او واگذار مي شد، مبلغي از اين هزينه را تأمين مي كرد. امّا اين امتياز روسيه را ناراضي كرد. شاه ناچار امتيازهايي هم به دولت روسيه داد تا اجازه عبور از آن جا را به سوي اروپا به دست آورد.

هنگام توقّف شاه در لندن پول ها به پايان رسيد و نياز به پول بيشتر وي را واداشت كه امتياز توتون و تنباكوي ايران را به يكي از اتباع انگليس به نام ماژورتالبوت دهد. بنابر متن قراردادي كه به اين منظور در تهران بسته شد، خريد و فروش و ساخت همه محصولات توتون و تنباكوي ايران دركشور و بيرون از آن به مدّت پنجاه سال در انحصار ماژور تالبوت و شريكان او يا در واقع دولت انگليس قرار گرفت. موضوع اين قرارداد، كه به قرارداد رژي معروف بود، هنگامي آشكار شد كه شماري از اتباع انگليس به عنوان كاركنان كمپاني به شهرهاي مختلف ايران سرازير شده بودند. توهين و بي‌اعتنائي به مقدّسات و آداب و رسوم محلّ و به كارگرفتن خدمتكاران مسلمان، به خصوص زنان براي كارهاي خانه و بچّه داري، به ناخشنودي مردم انجاميد. امّا سبب اصلي نارضايي بستن قراردادهاي ناسنجيده با بيگانگان بود كه راه رخنه دولت‌هاي استعماري، به ويژه انگلستان، را در ايران باز مي كرد.

افزون براين، دستور كمپاني در مورد چگونگي كشت و دخالت آن در نوع پرورش و تعيين وقت براي چيدن برگ‌هاي توتون، به كشاورزان زيان بسيار وارد آورد به خصوص كه مجبور بودند با تعيين قيمت و شرايط ازطرف خريدار محصول را فقط به كمپاني انگليسي بفروشند.

نخستين جرقه مخالفت همگاني با قرارداد در شيراز درگرفت. ايالت فارس مناسب‌ترين موقع كشت توتون را داشت و بيشترين محصول از آن جا به دست مي‌آمد. هنگامي كه مأموران دولت در صدد استقبالي بي سابقه از كارمندان خارجي شركت انحصار توتون و تنباكو بودند مردم عَلَم

اعتراض بلند کردند و به پشت گرمي علماي مذهبي مراسم را بر هم زدند. حکومت فرمان دستگيري و تبعيد سيدعلي اکبر فال اسيري يکي از علماي بزرگ شيراز را داد. او را شبانه ربودند و به بصره فرستادند. با انتشار خبر دستگيري و تبعيد سيّد، مردم به مزار شاه چراغ رفتند و بست نشستند. مأموران دولت بي درنگ حمله آوردند و عدّه زيادي را کشتند. امّا در فرداي همان روز رؤساي کمپاني، با تشريفات کامل، وارد شيراز شدند.

در تبريز و اصفهان و رشت نيز مقاومت‌هاي جدّي صورت گرفت. ناصرالدين شاه رفتار مردم را نتيجه تحريک روس ها انگاشت و به همين گمان امتيازهاي تازه اي به آن ها داد، از آن جمله امتياز تأسيس بانک استقراضي براي مدت 75 سال. پس از آن حکومت با شدّت و خشونت کوشيد تا مردم را وادار به اطاعت کند. امّا مقاومت مردم با فداکاري هاي اعجاب آور همراه بود. نوشته‌اند که تاجري شبانه دوازده هزار کيسه تنباکو را سوزاند تا ناچار از فروش آن به کمپاني نشود. در تهران نيز جنب و جوش فراوان بود. ميرزا حسن آشتياني، عالم بزرگ پايتخت، شاه و امين السّلطان را به لغو اين قرارداد توصيه کرد امّا نتيجه‌اي نگرفت. سرانجام به اصرار و فشار مردم علما نامه‌اي به ميرزاي شيرازي، از روحانيان بزرگ شيعه در سامره، نوشتند. سيّدعلي اکبر فال اسيري نيز در تبعيد با سيد جمال الدّين اسدآبادي ملاقات کرد و او را در جريان اعتراضات مردم گذاشت. سيدجمال نيز نامه‌اي مفصّل به ميرزاي شيرازي نوشت و خواهان اقدام او گرديد.

نامه‌ها و توصيه‌هاي علما به شاه و درباريان همگي بي نتيجه ماند. عاقبت از سوي ميرزاي شيرازي فتواي تحريمي منتشر گرديد که در آن «استعمال تنباکو و توتون به هر شکلي در حکم محاربه با امام زمان» شناخته شده بود. درمدتي کمتر از يک شبانه روز مردم از روي اين فتوا نسخه‌هاي بسيار نوشتند و بين همگان تا دورترين نقاط کشور پخش کردند. از روز بعد نيز مردم دسته دسته در هر شهر جلوي ساختمان مراکز کمپاني، قليان ها و چپق هاي شکسته را روي هم مي‌انباشتند. نه تنها همه مسلمانان و اقليّت‌هاي مذهبي، بلکه‌خواجه‌سرايان و زنان حرم‌ناصرالدين شاه نيز به تحريم گردن نهادند و از کشيدن توتون و تنباکو دست کشيدند.

ناصرالدين شاه، هراسان از واکنش عمومي قصد کرد که با خشونت مردم را از مقاومت بازدارد. به ميرزاي آشتياني فرمان داده شد که بر سرمنبر رود و قليان کشد يا تن به تبعيد دهد. به قهوه‌خانه‌ها نيز دستور دادند که هرکس قليان نکشد شکمش را پاره کنند.

دراين ميان فتواي ديگري از ميرزاي شيرازي رسيد که اگر تا 48 ساعت ديگر قرارداد لغو نشود، مردم آماده جهاد باشند. در پايان مهلت گروهي انبوه در مقابل خانه ميرزاي آشتياني جمع شدند که همراه او به تبعيد روند. هنگام ظهر زن‌ها نيز دسته دسته به راه افتادند و با شيون و زاري و فرياد وا اسلاما در ميدان ارگ جمع شدند. اين تظاهرات نزديک خانه نايب‌السلطنه به خشونت انجاميد و در آن عده زيادي کشته شدند. امّا سرانجام همان روز شاه ناچار به الغاي امتياز تنباکو شد. خسارتي که دولت ايران در برابر لغو قرارداد پرداخت 500 هزار ليره انگليس بود که با بهره 6 درصد از بانک شاهي گرفته شد.

باتحريم تنباکو مردم ايران براي نخستين بار به گسترده ترين مبارزه اجتماعي دست زدند و با توفيق در آن به تدريج زمينه را براي انقلاب مشروطيت، که چند سالي پس از اين واقعه روي داد فراهم آوردند.

انقلاب مشروطيت

تحوّلات اجتماعي و صنعتي غرب، همراه با فعّاليت‌هاي گسترده اروپاييان براي کسب امتيازات اقتصادي در مشرق زمين، موجب يک سلسله دگرگوني ها در انديشه و روش زندگي جوامع غير صنعتي جهان گرديد. انقلاب مشروطه در ايران را مي توان يکي از بارزترين پي آمدهاي اين تحوّلات دانست.

تجاوزطلبي و سياست هاي استعماري کشورهاي روس و انگليس در دوران سلطنت قاجار منجر به جدا شدن ارمنستان، گرجستان، افغانستان از ايران شده بود. امتيازات مهمّي که نمايندگان استعماري با فريب درباريان يا با مساعدت آن ها به دست مي‌آوردند نيز بر نارضايي عمومي مي افزود. در اين اوضاع و احوال، برخي از ايرانيان از راه‌هاي مختلف با آنچه از پيشرفت و تحوّل درجهان مي‌گذشت آشنا مي‌شدند و به نوبه خود در بيداري افکار هموطنان خود اثر مي گذاشتند.

در دوران ناصرالدين شاه، به علّت سياست سرکوب دولت ، نارضايي مردم از دربار و رفتار حاکمان نواحي مختلف مجال تظاهر نداشت. امّا پس از کشته شدن ناصرالدين شاه و روي کارآمدن مظفرالدين شاه که مردي بيمار و ضعيف النفس بود، هيجان آزادي خواهي و صداي اعتراض عمومي فزوني گرفت. در آغاز، خواست مردم تشکيل مجلسي به نام عدالت خانه بودکه به رياست شاه بين مردم و کارگزاران حکومت داوري کند. امّا، عين الدوله، صدر اعظم او، در برابر موج اعتراض و اعتصاب و بست نشيني مردم درسفارت‌خانه‌هاي بيگانه به سختي مقاومت مي‌کرد و آنان را به شدت سرکوب مي‌کرد. امّا هرچه عين الدوله بيشتر سر سختي نشان مي‌داد، گروه‌هاي مختلف بيشتر به هم مي‌پيوستند و به تدريج خواست‌هاي ايشان افزايش يافت و عزل عين الدوله و پايان دادن حکومت استبدادي و تأسيس مجلس شوراي ملّي را در برگرفت. در بالاگرفتن موج تظاهرات و انقلاب عدّه‌اي از روحانيان، از آن جمله آقاسيّدمحمّد طباطبائي، آقا سيدعبدالله بهبهاني، ملک المتکلّمين و آقا سيّد جمال واعظ صفهاني، نقشي مستقيم و مؤثّر داشتند.

شاه ناچارعين‌الدوله راعزل کرد و همزمان با انتصاب ميرزا نصرالله خان نائيني، مشيرالدوله، به مقام صدر اعظم، با انتشار فرماني دستور داد مجلس شوراي ملّي مرکّب از شاهزادگان، علما، اعضاي خانواده قاجار، اشراف، زمين داران و اصناف تشکيل شود. اين فرمان که به فرمان مشروطيت معروف است در تاريخ چهاردهم مردادماه سال 1385ش/1906م صادر شد. اوّلين دوره مجلس شوراي ملّي به تصويب قانون اساسي پرداخت، امّا کشمکش بسيار در باره تعيين حدود قدرت و نفوذ طبقات مختلف آن را با مشکلات بسيار رو به رو کرد. پس از درگذشت مظفرالدّين شاه و به سلطنت رسيدن محمّدعلي شاه، که اندکي پس از صدورفرمان مشروطيت اتفاق افتاد،

اختلاف بين شاه و مجلس شوراي ملي بالا گرفت. شيخ‌فضل الله نوري، از مجتهدان معروف و رقيب سيّد عبدالله بهبهاني، دراين هنگام براي برهم زدن اساس مشروطيت به تلاش پرداخت و طرفداران استبداد را به گرد خويش جمع کرد. وي مي‌گفت: «ما مشروطه مشروعه مي‌خواستيم، اين مشروطه مشروعه نيست.» منظور او مشروطه‌اي بود که براساس قوانين شرع و متّکي بر قدرت روحانيون باشد.

سرانجام دوسال پس از صدور فرمان مشروطيت، به فرمان محمّدعلي شاه کلنل لياخوف فرمانده روسي قشون مجلس را به توپ بست. در اين واقعه بسياري از آزادي خواهان کشته شدند. ميرزا جهانگير خان صوراسرافيل از رهبران مشروطه خواهان درضمن درگيري به قتل رسيد. ملک المتکلّمين را در باغ شاه کشتند و برخي روحانيان ديگر را تبعيد و خانه نشين و عاقبت اعدام کردند. دوره اي را که در پي اين رويدادها آغاز شد استبداد صغير خوانده‌اند.

به دنبال اين وقايع آزادي خواهان در تبريز آماده مبارزه شدند و کساني چون ستّارخان و باقرخان به بسيج و تعليم مردم براي مبارزه پرداختند. عين الدوله که با مشروطه خواهان سخت دشمني مي‌ورزيد به فرماندهي سپاه محمّدعلي شاه به محاصره تبريز آمد و با مقاومت مردم شهر روبرو شد. درميان خارجياني که در تبريز تحت تأثير افکار آزادي خواهان با آنان همکاري مي‌کردند يکي مستر باسکرويل معلّم مدرسه آمريکائي بود که سرانجام در جنگ به شهادت رسيد. جنگ ده ماه به درازا کشيد و قحطي شديد مردم را به جان آورد امّا مقاومت مردم تبريز عاقبت آزادي خواهان شهرهاي ديگر را نيز برانگيخت.

در اصفهان، رشت و مشهد مردم دست به اعتراض زدند. در رشت سي تن انقلابي که ساختن نارنجک و فشنگ را مي‌دانستند چهل روز پنهاني به ساختن سلاح ها و مواد آتش زا پرداختند. درميان ايشان دوتن آزادي خواه، يکي ميرزا کوچک خان جنگلي و ديگري يپرمخان ارمني بودند که بر ضدّ هواداران استبداد فعاليّتي گسترده داشتند. امّا علت عمده قيام مردم خراسان و ساير شهرها صدور فتواهايي بود که از جانب آخوند ملامحمّدکاظم خراساني و دو تن از ياران او مي‌رسيد و پيوسته مردم مؤمن و معتقد را به شور و هيجان مي‌آورد. دراين زمان، محمّد ولي خان تُنِکابُني، که از شخصيت هاي بزرگ سياسي زمان مظفرالدّين شاه و محمّدعلي شاه بود، از مخالفت با مشروطه خواهان دست برداشت و به ستّارخان نزديک شد. قواي صمصام الدوله بختياري و سردار اسعد بختياري نيز در پي آن به سوي تهران روانه شدند.

استبداد صغير يکسال و بيست روز به طول انجاميد و عاقبت با فتح تهران به وسيله نيروي مشروطه خواهان درهم شکست. پس از فتح تهران، شيخ فضل الله نوري را محاکمه و اعدام کردند و پس از آن دوره دوّم مجلس شوراي ملّي تشکيل شد. مجلس دوّم پس از چندي به خلع محمّدعلي شاه از سلطنت رأي داد و روز به روز قدرت بيشتري به دست آورد. دوره اقتدار مجلس شوراي ملّي که مصادف با ضعف و بي‌ثباتي کابينه‌ها و افزايش دخالت و رقابت دول بزرگ در امور ايران بود کمابيش تا 1304ش/1925م، که آغاز پادشاهي رضاشاه بود به درازا کشيد.

انقلاب مشروطيت و مولود آن قانون اساسي و متمِّم آن که، ناظر بر حقوق ملّت و تفکيک قوا و استقلال قوّه قضاييه بود، اصول و آرمان هايي را مورد تأييد قرار داد که در پيشرفته‌ترين جوامع آن روز جهان نيز ملاک مشارکت آزادانه مردم در سياست و حکومت بود. دگرگوني‌هاي عمده اي که در پي اين انقلاب در زمينه هاي سياسي، اقتصادي، فرهنگي، و اداري رخ داد و راه را به تدريج براي پيشرفت و رفاه ملّت و تأمين آزادي هاي سياسي، مدني، و مذهبي مردم ايران گشود بر پايه اين اصول و آرمان ها بود.

ملّي شدن صنعت نفت

تصويب قانون ملّي شدن صنعت نفت در مجلس شوراي ملّي ايران در 29 اسفندماه سال 1329ش/1951م. يکي از وقايع مهمّ تاريخ معاصر ايران است.

ايران داراي يکي از حوضه‌هاي غني نفت و گاز طبيعي در جهان است که از ديرباز شناخته بوده است. در تمدّن عيلام، از نفت خام براي چسباندن اشياء و آب بندي ظرف ها و در معماري به جاي ملاط و ساروج استفاده مي‌کرده‌اند. بعدها بر روي منافذ گاز طبيعي، آتشگاه‌هاي متعددي ساخته شد که به آتش جاويد شهرت يافت. ساسانيان نفت را در اسلحه‌سازي به کار مي‌بردند و تيرهاي آتش زا و سنگ‌هاي آتشين منجنيق آلوده به نفت بود.

از اين مادّه در پزشکي نيز استفاده‌هاي بسيار مي‌شد. بيماري هاي پوستي انسان و حيوان را با نفت درمان مي کردند. موميايي، که ترکيبي از نفت و قير و شبيه موم است، مادّه‌اي بسيار گران بها و کمياب بود که براي شاهان به عنوان هديه و غنيمت فرستاده مي‌شد و آن را بهترين داروي زخم و شکستگي استخوان مي‌دانستند.

از ميانه قرن نوزدهم ميلادي، اروپاييان که از طريق سفيران، نمايندگان نظامي و جهان گردان به وجود منابع نفتي در ايران آگاه شده بودند در صدد به دست آوردن امتيازهايي براي اکتشاف اين منابع و بهره برداري از آن ها آمدند. نخستين بار در زمان ناصرالدين شاه، در سال 1289ه/1872م، بارون جوليوس دورويتر(Baron Julius de Reuter) درمقابل ساختن راه آهن امتياز بهره برداري از کليه معادن و منابع ايران را به دست آورد. وسعت اراضي حوزه اين قرارداد و منافع بالقوّه حاصله از آن به قدري زياد بود که نه تنها روس ها بلکه بسياري از ايرانيان را به انتقاد واداشت. از همين رو، چند سال بعد دولت ايران ناچار با پرداخت غرامتي قرارداد را لغوکرد. دراين فاصله، چندتن ديگر نيز با کسب امتياز به اکتشاف نفت پرداختند امّا به نتيجه دلخواه نرسيدند. سرانجام، در سال 1318ه/1901م، اتابک اعظم امين‌السلطان، صدراعظم مظفرالدين شاه، پس از جلب موافقت دولت روسيه، در قراردادي امتياز بهره‌برداري ازمنابع نفت ايران را به ويليام ناکس دارسي (William Knox D'Arcy)، يکي ديگر از اتباع انگليس، واگذاشت. طبق اين قرارداد حقّ انحصاري اکتشاف، استخراج، بناي تأسيسات، حمل، تصفيه وفروش نفت، گاز، قير و موم معدني در مساحتي حدود 000,480 ميل مربع به دادرسي اختصاص مي‌يافت. تنها خراسان، گرگان، مازندران، گيلان و

آذربايجان از منطقه امتياز وي بيرون بود زيرا اين نواحي براساس قراردادهاي پنهان روس و انگليس، منطقه نفوذ روسيه به شمار مي‌آمد.

چند سال پس از اعطاي اين امتياز، در سال 1325ه/1908م، اوّلين چاه نفت در مسجد سليمان مورد بهره داري قرارگرفت و به دنبال آن شركت نفت ايران و انگيس تأسيس گرديد. دولت انگليس در آستانه آغاز جنگ جهاني اوّل بزرگترين سهامدار اين شركت شد. با شعله‌ور شدن آتش اين جنگ و پيوستن دولت عثماني به آلمان، پالايشگاه آبادان و تأسيسات بارگيري بنادر مورد تهديد قرار گرفت و به دولت انگليس فرصت داد كه بي‌طرفي ايران را ناديده بگيرد و سراسر جنوب و مركز كشور را به اشغال خود درآورد. نيروهاي روسيه نيز از سمت شمال به پيش روي پرداختند.

در دوران رضاشاه، دولت به قصد ازدياد درآمد نفتي ايران امتياز دارسي را لغو كرد. دولت انگيس به مخالفت برخاست و دامنه اختلاف به شوراي جامعه ملل متّفق كشيد. پس از گفتگوهاي طولاني، كه با تهديد دولت انگلستان به اقدامات نظامي در جنوب ايران همراه بود، سرانجام در سال 1310ش/19331م قرارداد تازه‌اي بين دولت ايران و شركت نفت انگليس بسته شد. گرچه براساس قرارداد تازه بر مدّت امتياز اوّليه سي سال ديگر اضافه شد، اراضي مورد بهره برداري شركت نفت ايران و انگليس محدودتر و سهم دريافتي و عوايد مالياتي ايران از عمليات شركت افزايش يافت.

پس از شروع جنگ جهاني دوّم، در شهريور 1320ش/1941م، نيروهاي انگليس به منظور ياري رساندن به متّفق خود اتّحاد جماهير شوروي و به بهانه محافظت از تأسيسات نفت جنوب بار ديگر ايران را مورد حمله و اشغال خود قرار دادند دراين زمان اهميت نفت و مشتقّات آن در جنگ آشكار بود. پس از شكست آلمان نازي و پيروزي متّفقين، نيروهاي انگليس از ايران خارج شدند. امّا باقي ماندن بخشي از قواي شوروي و چشم طمع دولت شوروي به منابع نفت شمال ايران كه با تشكيل فرقه دموكرات آذربايجان و اعلام خود مختاري آذربايجان بي ارتباط نبود، به دشمني ديرينه نسبت به دولت انگلستان و مظهر سياست ها و دخالت هاي استعماري آن، شركت نفت ايران‌و انگليس، دامن زد. به اين ترتيب، مجلس چهاردهم ضمن ردّ موافقتنامه‌اي كه احمد قوام با دولت شوروي در مورد بهره برداري از نفت شمال امضا كرده بود دولت را به اقدام براي استيفاي حقوق ايران در نفت جنوب موظّف كرد.

در سال 1330ش/1949م قراردادي براي افزايش درآمد نفتي ايران بين نمايندگان دولت و شركت نفت ايران و انگليس به امضا رسيد كه به لايحه الحاقي گس-گلشاييان شهرت يافت. طرح اين قرارداد در دوره هاي پانزدهم و شانزدهم مجلس شوراي ملّي با مخالفت شديد برخي نمايندگان، احزاب و گروه هاي سياسي گوناگون، از آن جمله دكتر محمّد مصدّق و جبهه ملّي قرار گرفت و به ارائه طرح ملّي شدن صنعت نفت منجر شد. با اوج گرفتن احساسات و هيجان عمومي، سپهبد علي رزم آراء، نخست وزير وقت، كه ملّي شدن اين صنعت را در آن زمان به سود ايران نمي دانست به ضرب گلوله يكي از اعضاي سازمان فداييان اسلام از پاي درآمد.

در پي اين رويداد نمايندگان شانزدهمين دوره مجلس اصل قانون ملي شدن صنعت نفت را در اسفند ماه 1330ش/1951م تصويب كردند. با تصويب طرح اجراي اين قانون دكتر مصدّق با رأي تمايل مجلس و فرمان شاه به نخست وزيري رسيد و هيأتي، به نام هيأت خلع يد، مأمور اجراي طرح ملّي شدن صنعت نفت و سلب اختيارات شركت نفت ايران و انگليس شد. با انجام خلع يد كه به قطع صدور نفت از ايران منجرشد، دولت انگليس شكايت خود از ايران را در ديوان بين المللي دادگستري و شوراي امنيت سازمان ملل متحد مطرح ساخت. در اين ميان، ايالات متحّد آمريكا نيز، كه در آغاز با ملّي شدن نفت در ايران نظري مساعد داشت، با اعزام هيئت‌هاي نمايندگي و ارائه پيشنهادهاي گوناگون براي حلّ اختلافات دو طرف كوشيد. امّا با خودداري دكتر مصدّق از هر نوع مصالحه در مورد نحوه اجراي قانون ملّي شدن نفت، آمريكا نيز از پذيرفتن درخواست هاي وي براي ارائه كمك اقتصادي و مالي به ايران سر باز زد و، سرانجام، هم رأي با انگيس، بقاي حكومت وي را مغاير با منافع غرب در جنگ سرد شمرد.

با سقوط دولت دكتر مصدق در 28 مرداد سال 1332 ش/1953م، كنسرسيومي مركّب از شركت هاي بزرگ نفتي دنيا عمليات اكتشاف، بهره برداري و فروش نفت ايران را به عهده گرفت و درآمد نفتي ايران، نسبت به دوران پيش از ملّي شدن صنعت نفت، افزايشي قابل ملاحظه يافت. در سال 1352ش/1973م، با گسترش توانايي هاي شركت ملّي نفت ايران و افزايش نقش منطقه اي و بين المللي كشور، شركت ملي نفت ايران كليه عمليات اكتشاف، استخراج و بهره برداري از منابع نفت ايران را رأساً به عهده گرفت.

انقلاب اسلامي

با همه پرسي 12 فروردين 1358ش/1979م، جمهوري اسلامي جاي گزين نظام پادشاهي شد و رهبران مذهبي جنبشي كه با تظاهرات، اعتصابات و راه پيمايي هاي عمومي از زمستان سال 1356ش/1976م آغاز شده بود، به هدف نهايي و اصلي خود رسيدند.

در دو دهه پيش از انقلاب، برنامه‌هاي نوگرايانه محمّدرضا شاه پهلوي، به ويژه در زمينه آزادي ها و حقوق زنان، دشمني و نگراني برخي از رهبران متنفّذ مذهبي را برانگيخته بود. درهمين دوران، محدوديت آزادي‌هاي سياسي و تمركز قدرت تصميم گيري سبب شد كه بسياري از رهبران و شخصيت‌هاي سياسي، رژيم را هدف انتقادات تند قرار دهند و دستآوردهاي آن را در زمينه رشد اقتصادي و اصلاحات اجتماعي يا ناديده بگيرند يا بي‌اهميت بشمرند. اين انتقادات و دشمني‌ها براي نخستين بار درتظاهرات خونين تابستان 1342ش/1963م به رهبري آيت الله روح الله خميني بازتابي آشكار يافت.

در نيمه دهه 1350ش، انتظارات فزاينده عمومي -كه ناشي از رشد سريع اقتصادي كشور و افزايش درآمدهاي نفتي در دهه 1345-55 بود- هجوم روستاييان به شهرها و افزايش نرخ تورّم، زمينه‌هاي تازه اي براي مخالفين در برانگيختن افكار عمومي بر ضد دولت فراهم آورد. درآبان ماه 1356 با سركوبي گروهي از طُلاّب هوادار آيت الله خميني در قم موجي از عزاداري‌ها و تظاهرات

در ایران برخاست. این تظاهرات عمدتاً از سوي شخصیت ها و شبکه‌هاي مخفي يانيمه مخفي و بازاريان سنّتي که با آیت الله خمیني، ابتدا در نجف و سپس در پاريس درتماس بودند، اداره و رهبري مي‌شد. دراين ميان، نه تنها سازمان ها و گروه‌هاي گوناگون ماركسيستي، كه نيل به قدرت سياسي را تنها در واژگوني نظام پادشاهي مي‌ديدند، بلكه بسياري از رهبران و روشن فكران آزادي خواه و اصلاح طلب نيز بر رهبري آيت الله خميني گردن نهادند و به هواداري از شعار استقرار حكومت اسلامي برخاستند.

درآبان ماه 1357ش/1978م، شاه در پيامي، ضمن پذيرفتن ضرورت اصلاحات سياسي و اقتصادي، درباره پي آمدهاي پيروزي نيروهاي تند رو مذهبي و ماركسيستي به ملّت هشدار داد و اعلام كرد كه اداره امور كشور را تا اعاده آرامش و تشكيل يک دولت مؤتلف اصلاح گرا، به يک دولت نظامي خواهد سپرد. امّا تشكيل دولت نظامي نيز موج تظاهرات و اعتصابات را فرو ننشاند، زيرا نيروهاي نظامي و انتظامي از مقابله جدّي و خشونت بار با تظاهركنندگان ممنوع شده بودند و عملاً جز نظاره كردن بر صحنه‌هاي تخريب و آتش سوزي نقشي نداشتند.

محمد رضا شاه پهلوي كه هم خواهان پرهيز از خون ريزي و كشتار گسترده و هم نا اميد از يافتن راه حلّي مسالمت آميز براي پايان بخشيدن به بحران بود، پس از انتصاب شاپور بختيار، يكي از سران جبهه ملّي، به مقام نخست وزيري، خاک ايران را در دي ماه 1357ش/1979 ترک گفت.

پس از ورود آيت الله خميني، درميان استقبال عمومي، فرماندهان ارتش در 22 بهمن 1357 بي طرفي خود را اعلام كردند و به اين ترتيب آخرين مانع در راه سقوط دولت بختيار، تسلّط نيروهاي انقلابي بر مراكز قدرت و آغاز دوران گذار از نظام پادشاهي به جمهوري اسلامي از ميان برداشته شد.

منابع

- آژند، يعقوب. قيام شيعي سربداران. تهران، نشر گستره، 1363.

- اندامايف، م. آ. ايران در دوران نخستين پادشاهان هخامنشي. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1352.

- برتلس، آندره. ناصر خسرو و اسماعيليان. ترجمه يحيي آرين پور، تهران. بنياد فرهنگ ايران، 1346.

- پطروشفسكي، اي. پ. نهضت سربداران خراسان. ترجمه كريم كشاورز. تهران، انتشارات پيام، 1351.

- تيموري، ابراهيم. تحريم تنباكو. تهران، انتشارات سقراط، 1328.

- تقي زاده، سيد حسن. ماني و دين او. تهران، 1335.

-حقيقت، عبدالرفيع. تاريخ نهضت هاي ملي ايران از حمله تازيان تا ظهور صفاريان. تهران، علمي، 1348.

-حلبي، علي اصغر (ترجمه). گزيده متن رسائل اخوان الصفا و خلاّن الوفا. تهران، زوّار، 1360.

- خان ملک يزدي، محمّد. غوغاي تخليه ايران. تهران، انتشارات سلسله، 1362.

-دهخدا، علي اکبر. لغت نامه دهخدا. تهران، 1335.

- ر. س. ح. بررسي و تحليلي از نهضت امام خميني. تهران، شر احرار، 1356.

- رضواني، محمد اسماعيل. انقلاب مشروطيت ايران. تهران، مؤسسه انتشارات فرانكلن، 1345.

- زرّين كوب، عبدالحسين. ارزش ميراث صوفيه. تهران، امير كبير، 1356.

------------. جستجو در تصوف ايران. تهران، اميركبير، 1363.

- فلسفي، نصرالله (ترجمه). تاريخ سلطنت قباد و ظهور مزدک. تهران، 1309.

- کسروي، احمد. تاريخ مشروطه ايران. چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات امير کبير، 1357.

- کوربن، هانري. آيين جوانمردي. ترجمه احسان نراقي. تهران، نشرنو،1363.

- مکّي، حسين. کتاب سياه. تهران، نشر ناشر، 1362.

- ناطق، ناصح. زندگي ماني و پيام او. تهران، اميرکبير، 1357.

- نقبائي، حسام. طاهره قرة العين. تهران، مؤسسه مطبوعات اميري، 1974.

- هاجسن، مارشال. فرقه اسماعيليه. ترجمه فريدون بدره‌اي. تبريز، کتابخانه تهران، 1346.

-همائي، جلال. شعوبيه. به اهتمام منوچهرقدسي. اصفهان، انتشارات صائب، 136.

سرداران بزرگ و نامداران سیاست

اگرچه درتاریخ بیش از همه درباره شاهان و فرمان روایان سخن مي رود، امّا نگفته پیداست که بسیاري کارهاي مهم به سرانگشت تدبیر وزیران و دلاوري و موقع شناسي سرداران و سیاست مداران برجسته صورت مي‌گیرد. در تاریخ ایران نامداراني ازاین دست بي‌شمارند. دراین جا تنها به‌شرح احوال و کارهاي برخي ازمشهورترین آنان مي‌پردازیم، کساني‌که یا خود صدر کارهاي بزرگ بوده‌اند یا به نوعي درحوادث مهم دخالت داشته‌اند.

بزرگمهر

برزگمهر بختگان، که بوزرجمهر نیز نامیده شده، وزیر دانشمند خسرو انوشَروان شاهنشاه ساساني است. از زندگي او اطّلاع دقیقي در دست نیست چنان که برخي او را شخصیّتي افسانه‌اي انگاشته اند. امّا رساله‌اي به زبان پهلوي درچهار صدو سي کلمه به نام پندنامه بزرگمهر بختگان باقي است که نشان از بزرگواري و هوشمندي نویسنده دارد. در این رساله به سنجیده ترین صورت از آداب پادشاهي و اخلاق و روش درست مملکت داري و رعایت احوال مردم سخن رفته است.

در روزگار انوشَروان، با همه سخت گیري هاي بسیار درباره مَزدَکیان نسبت به پیروان ادیان مختلف با نرمي و ملایمت رفتار مي‌شد. انجمن دانشمندان دربار به بحث درعقاید ادیان وفلسفه هاي گوناگون زمان و علوم و فنون جهان آن روز مي‌پرداخت. بزرگمهر که سخت مورد توجّه خسرو بود در این بحث ها نقشي عمده ایفا مي کرد. با این همه، شاید به سبب گرایشي که به معتقدات مَزدَک داشت، زماني مورد خشم انوشَروان قرارگرفت و زنداني و شکنجه شد. از جمله داستان هایي که در باره بزرگمهر نقل مي‌کنند یکي این است که وي، بر اثرماندن در زندان تاریک و گرسنگي و تشنگي به مدّت طولاني کور شد. وقتي انوشَروان اورا بخشید خواست تا در مقابل این همه رنج از شاه چیزي بخواهد بزرگمهر گفت: «بینایي را بمن بازده.» انوشَروان گفت که این کار از او برنیاید. حکیم فرزانه به شاه گفت: «چیزي را که نمي تواني بازدهي چرا ستاندي؟»

داد و ستد گسترده فرهنگي در زمان خسرو انوشَروان به گرد آوردن کتاب هاي مهمّ بي‌شمار انجامید. از جمله، به دست آوردن کتاب هندي پنچاتنترا و ترجمه آن از سانسکریت به زبان پهلوي بود. انجام این کار مهمّ و دشوار را به بُرزویه، پزشک نامدار معاصر انوشَروان، نسبت داده اند که از مردم مَرو بود. ابهام تاریخي چهره این دومرد بزرگ، یعني بزرگمهر بختگان و برزویه پزشک، را درهم آمیخته است آن چنان که برخي گویند این هر دو یکي هستند. احتمال دیگر آن که برزویه پس از به دست آوردن و ترجمه کتاب ازخسرو انوشَروان خواسته است که بزرگمهر درباره او فصلي به کتاب بیفزاید. در ترجمه پهلوي، این کتاب به نام دو شغال که در حکایت شیر و گاو آمده کَلیله و

دِمنه، نامیده شده است. بخش اضافي، باب برزويه طبيب است كه در آن نويسنده با بياني حكيمانه ازخردمندي، احسان، مهرباني، وظيفه توانگران نسبت به فقرا سخن گفته است كه همه يادآور معتقدات مانَويان و نمودار روشن بيني و آزاد انديشي آنان است. نوشته اند كه پادشاه هند همراه هداياي گران بها بازي شطرنج را نيز به دربار خسرو انوشيروان فرستاد. بزرگمهر توانست راز آن را بگشايد و قواعد بازي با آن را به ديگران بياموزد.

بزرگمهر درتاريخ بعد از اسلام نيزچهره اي افسانه اي دارد. هرگونه پند و دستور اخلاقي سنجيده را باو نسبت مي‌دهند. از جمله افسانه هاي بسيار كه در باره او گفته شده يكي مربوط به دختر اوست. آورده اند كه هنگام برداركردن بزرگمهر دخترش با روي گشاده و بدون پوششي بر روي به زير دار آمد و بر جنازه پدر مي نگريست. پرسيدندچگونه است كه روي نپوشانده است گفت: «در اين همه مردم مردي نمي يابم كه از او روي پوشانم. تنها مرد دراين ميان پدرم بود كه بردار است.»

ابو مسلم خراساني

(137-105ه/754-723م)

درآستانه صدمين سال هجرت پيامبر اكرم، مسلمانان بنا بر اعتقادي قديمي‌منتظر دگرگوني مهمّي دراوضاع سياسي جامعه اسلامي بودند. مخالفان بني اميّه كه آنان را غاصب مقام خلافت مي‌دانستند به اين اعتقاد دامن مي‌زدند و مبارزات خود را سازمان مي دادند. ميان ايشان بني عبّاس، يعني فرزندان عموي پيامبر وشيعيان علي(ع) اكثريت داشتند و چشم اميد خود را به ايرانيان دوخته بودند. زيرا دركشمكش‌ميان‌علي(ع) و معاويه، ساكنان كوفه و بين‌النهرين كه‌ايراني بودندجانب علي را داشتند. به همين جهت حضرت علي(ع) مركز حكومت خويش را بدان‌جا منتقل كرد. پس از واقعه كربلا و شهادت امام حسين بن علي(ع) نيز ايرانيان بيش از همه درصف انتقام‌جويان با اُمويان مي‌جنگيدند. نهضت مخالفان بني اميّه ظاهراً رنگ مذهبي داشت و از انتقال خلافت به خاندان پيغمبرسخن گفته مي شد. امّا ايرانيان اين بار نيز چون بارهاي ديگر از اين مبارزه براي كسب استقلال و اداره امور سرزمين خويش بهره مي‌جستند.

دربين مخالفان بني اميّه، ايرانيان با اين سابقه هاي مبارزاتي ارج و احترامي خاص داشتند. رئيس و پيشواي عبّاسيان آشكارا به ياران خود توصيه مي كردكه: «برشماست كه به خراسانيان روي آوريد كه شمار ايشان بسيار، استواري ايشان آشكار، سينه‌هاشان گشاده و دل هاشان پاك است.» علاوه براين، اعتقاد ايرانيان به حكومت موروثي و اين كه جانشيني پيامبرحقّ اولاد و خاندان اوست، موجب نزديكي بيشتر ايرانيان با دشمنان عرب بني اميّه مي‌گرديد.

در آغاز پيدايش نهضت، يكي از ايرانيان اهل كوفه به نام ابوسَلمه خلاّل كه از سران جنبش بود نامه اي به مدينه فرستاد و از امام جعفرصادق، ششمين پيشواي اهل تشيّع، دعوت به رياست نمود. امّا آن امام دعوت نامه او را سوزاند و از مبارزه كناره جست. پس از آن ايرانيان و شيعيان

کوفه باعبّاسیان قرارگذاشتند که هنگام پیروزي به توافق همگان یکي از افراد خاندان رسول(ص) را به رهبري و خلافت برگزینند.

عبّاسیان نخست دوازده تن نقیب براي تبلیغ به شهرهاي مختلف فرستادند. این مبلّغان براي خلافت ازشخص‌خاصّي نام نمي‌بردند وفقط مردم رابه «الرّضامن‌آل‌محمّد» فرا مي‌خواندند. این‌گونه تبلیغ مصلحت آمیز طرف داران علویان را که در نواحي مختلف ایران پراکنده بودند راضي و با آنان همراه نگاه مي داشت. درسال 124ه/741م، دوّمین‌امام عبّاسي جواني ایراني را که در زندان با او آشنا شده بود مأمور تبلیغ درخراسان کرد و نام ابومسلم را براي او برگزید و لقب امیرآل محمّد بدو داد. ابومسلم دراین زمان نوزده ساله بود امّا تولّد او را در سال صدم هجرت نیز نوشتند که درآن صورت باید بیست و سه ساله مي‌بود.

خراسان درآن روزگار براي قیام زمینه‌اي مناسب تر از هرجاي دیگر داشت و ازمرکز قدرت خلافت نیز بسیار دور بود. ابومسلم که در دلاوري و سازمان دهي بي‌نظیر بود براي تسلّط کامل بر این ناحیه به هوش‌مندي و تدبیر تمام از فرصت سود جست. درآخرین روزهاي ماه رمضان سال 129ه/746م، ابومسلم در یکي از روستاهاي نزدیک مَرو با افروختن آتشي عظیم و پوشیدن جامه سیاه و برافراشتن عَلَم، به همراهي جمعیت انبوهي ازمردم روستا، قیام خود را برضد خلافت اُموي آشکار کرد. روستاییان دور و نزدیک که با علامت برافروختن آتش از آغاز قیام آگاه شده بودند هریک با سلاحي به ابومسلم پیوستند. نوشته‌اندکه تنها در یک روز از شصت دهکده روستاییان و مردم تهي‌دست که ازظلم کارگزاران خلیفه به جان آمده بودند به ابومسلم روي آوردند. بیشتر شرکت‌کنندگان در قیام چماقي در دست داشتند که‌به آن‌کافرکوب مي‌گفتندوخري راکه برآن‌سواربودند مَروان (نام خلیفه اموي) مي‌نامیدند.

پس از تسلّط برشهرمَرو کار ابومسلم به سرعت بالا گرفت و سپاهیان او به تعدادي رسید که به دسته‌هاي بزرگ تقسیم شد و به صورت ارتشي منظّم درآمد. از میان سرداران سپاه ابومسلم دوتن اهمیت بیشتري یافتند. یکي ازایشان مردي ایراني بود به نام خالدبن بَرمَک، بزرگ خاندان بَرمَکیان، و دیگر عربي به نام قَحطَبه. این نشان مي‌داد که سران عبّاسي ازهمان آغاز از پیش رفت کار ابومسلم نگران بودند و به این جهت قحطبه را به سرداري سپاه برگزیدند.

سپاهیان‌ابومسلم به زودي به سوي مرکزخلافت اُموي درشام به حرکت‌درآمدند. درتابستان سال 131ه/748م، لشگربني امیّه را درتوس وچند ماه بعد درنیشابور شکست دادند و پس از دو پیروزي دیگر یکي درگرگان و دیگري درنهاوند سراسر ایران را گرفتند. آخرین نبرد که به سال 133ه/750م، درکنار رود زاب درگرفت به خلافت اُموي پایان داد. از شگفتي‌هاي تاریخ آن که شکست اعراب از سپاهیان ایراني در نهاوند بود، درهمان جا که سپاه ساساني از اعراب شکست خوردند و اعراب آن را فَتح الفُتوح نامیدند. پس از آن، پیروزي ایرانیان درجَلولاء و زاب بار دیگرخاطره دو جنگ مهمّ ایرانیان با اعراب را درکمتر از یک قرن پیش از آن درجَلولاء و قادسیه زنده کرد.

بدين ترتيب، خلافت به عبّاسيان منتقل شد و وضع ايرانيان بهبودي بارز يافت و آنان را از مقام بنده و خدمت گزار، كه اُمويان براي آنان قايل بودند بدان جا رسانيد كه بزرگ ترين مقام هاي دولتي را به دست آوردند و سال ها همه امور اداري سرزمين هاي خلافت اسلامي را به عهده گرفتند. عبّاسيان، با آن كه از قدرت و نفوذ ابومسلم درهراس بودند، تا چهارسال پس از پيروزي با ياري و مشورت او به محكم كردن پايه‌هاي قدرت خود پرداختند. امّا درسال پنجم، ابوجعفرمنصور،كه پس از برادر بر مسندخلافت عبّاسي نشسته بود، به‌حيله ابومسلم را درمداين به نزد خودكشاند و ناجوانمردانه او را كشت. ابومسلم با آن همه نام و شهرت بسيار در سي يا سي وهفت سالگي كشته شد. او از املاك و تجمّل هيچ نداشت و اين در زماني بود كه حكم رانان عرب پس از گشادن سرزمين هاي ايران و روم در جمع ثروت هاي افسانه اي شهرت تمام يافته بودند.

پس ازكُشته شدن ابومسلم، به كين او قيامهاي خون بار پي در پي درگرفت و بر اثر جان تازه اي كه او دركالبد ايرانيان دميده بود استقلال طلبي ايشان شدّت يافت. اعتقاد به حلول روح ابومسلم درسردارانِ قيامهاي پس از او نمودار اهميت و احترامي است كه توده مردم براي مبارزات ابومسلم داشته اند. حتّي فرقه هايي به نام هاي رزّاميه و ابومسلميّه درباره او راه افراط پيش گرفتند و چنين پنداشتند كه او از طريق حلول روح خداوند به مرتبه الوهيّت رسيده است. با اين همه، رفتار خشن ابو مسلم و كشتاري كه از مردم كرد چهره تاريخي او را مخدوش كرده است. نوشته‌اند كه وي به سبب اعتماد نابجايي كه به عبّاسيان داشت با شيعيان بخارا با خشونت رفتار كرد و بيش از دوازده هزار تن از ايشان را برداركشيد.

ابومسلم در مرگ به صورت قهرمان ملّي و مظهر عدالت و جوانمردي درآمد. خاطره او قرن ها پايدارماند و درذهن و خيال مردم درشمار وجودهاي مقدّس جا گرفت. داستان‌هاي پهلواني بسيار درباره ابومسلم نوشته شد كه بعضي از آن ها به نام ابومسلم نامه قرن ها درسراسر ايران و قفقاز و تركيه، درمجالس نقالّي ورد زبان ها بوده و هنوز نسخه هاي متعدّد از آن برجاي مانده است. دراين داستان ها ابومسلم مظهر مبارزه برضدّ ستم و بيداد و قرباني مكر و فريب ناجوانمردان قدرت مدار است.

بَرمَكيان

بَرمَكيان از خاندان هاي نامدار ايراني و از پيشوايان مذهبي بودايي و سرپرست معبد نوبهار بَلخ بودند. نياي ايشان، بَرمَک، همزمان با اوج گيري مبارزات عبّاسيان برضدّ خلافت اُموي، بزرگ و سرپرست معبد نوبهار بود. خالد پسر بَرمَک به ابومسلم خراساني پيوست و با ابراز لياقت و دلاوري به عنوان يكي از سرداران سپاه او برگزيده شد و به همراهي قَحطَبه، سردار عرب، سپاه عبّاسي را از خراسان تا عراق رهبري نمود و خلافت اُموي را بر انداخت. خالد بَرمَكي پس از آن در دستگاه خلافت عبّاسي احترام بسيار يافت و با آن كه منصور خليفه ابومسلم را ناجوانمردانه كشت، خالد همچنان از مشاوران نزديک خليفه باقي ماند.

عبّاسيان نه تنها بغداد را با مصالح پايتخت پيشين ايران ساختند بلکه خلافت را نيز به ياري مردم ايران به دست آوردند و پس از آن نيز با تدبير و دانش مملکت داري بزرگان ايراني چون خاندان‌هاي بَرمَکي و نوبختي توانستند بر آن امپراطوري عظيم فرمان روايي کنند. با اين همه عبّاسيان باهمه قدرت سياسي و مذهبي خود پيوسته از سروري وسيادت فرهنگي و ديواني ايرانيان در هراس بودند و به توفيق ايشان در زمان داري و تدبيرهاي سياسي رشک مي‌بردند.

بَرمَکيان در دوران خلافت مهدي نيز همچنان محترم و طرف مشورت عبّاسيان بودند تا آن که پس از مرگ مهدي ميان دو فرزند او هادي و هارون اختلاف افتاد. يحيي، پسر خالد برمکي، جانب هارون را گرفت و به سال 170ه/786م او را به خلافت رساند. هارون الرشيد نيز يحيي را پدر مي‌خواند و همه اختيارات را به وي بازگذاشته بود. دو پسر يحيي، فضل و جعفر نيز درآن دوران مقام هاي بزرگ داشتند. شکوه افسانه‌اي دربار خلافت هارون الرشيد در واقع نتيجه وزارت و تدبير سياسي اين خاندان بزرگ ايراني است. بَرمَکيان نه تنها تجمّل و آداب و تشريفات دربار ساساني را به دستگاه خلافت انتقال دادند بلکه، با حمايت از هنرمندان و دانشمندان و انديشه وران بزرگ و بذل و بخشش بسيار، درگاه خود را به صورت مجمع اديبان و شاعران و صاحبان ذوق و انديشه درآوردند آن گونه که سده هاي بسيار پس از ايشان نامشان همچنان به فضل و بزرگواري در شعر و گفته بزرگان عرب و ايراني ورد زبان‌ها بوده است.

هارون الرشيد هجده سال چنين به سر آورد، امّا پيوسته از نفوذ و قدرت بَرمَکيان در هراس بود تا عاقبت به دسيسه شبي جعفر بَرمَکي را که برادر رضاعي و دوست نزديک و رفيق گرمابه و گلستان او بود فروگرفت و شبانه دستور داد سرش را بريدند، تنش را دوپاره کردند و هريک را به يکي از پل هاي شهر بغداد بياويختند. شبانه برادر جعفر فضل و پدرش يحيي را نيز زنداني و اموالشان را تصاحب کردند. به اين ترتيب، هارون که سرشب با جعفر به بزم نشسته و درپايان شب دستور قتل او را داده بود يکباره به نيم قرن شکوه و جلال و حکومت و فرمان روايي بَرمَکيان پايان داد. درباره علّت خشم هارون الرشيد بر جعفر برمکي افسانه هاي بسيار گفته شده. مشهورترين آن ها ماجراي عشق جعفر و عبّاسه، خواهر هارون‌الرشيد است. اين دو بسيار مورد علاقه هارون الرشيد بودند و گويند خليفه براي آن که حضور ايشان در مجالس بزم از نظر مذهبي خطا نباشد دستور داد ايشان را به عقد يکديگر درآورند امّا شرط کرد که ايشان جز در محضر او با يکديگر ملاقات نکنند. چندي بعد عبّاسه فرزندي به دنيا آورد و مخفيانه او را به مدينه فرستاد. آگاهي هارون از اين امر او را به خشم آورد و موجب قتل جعفر شد.

برخي از مورّخان به عوامل مهم تر نيز اشاره کرده اند. در تاريخ بيهقي آمده است که وقتي هارون فضل بَرمَکي را از حکومت خراسان عزل کرد و علي بن عيسي بن ماهان را به جاي او فرستاد، علي هداياي فراوان براي هارون ارسال داشت. «هزار غلام ترک بود، به دست هريکي دو جامه، يکي ملوّن. . . و بر اثر ايشان هزار کنيز به دست هريکي جامي زرّين يا سيمين پُر از مشک و کافور و عنبر. . . .» هارون پس ازتماشاي اين هدايا رو به يحيي کرد و گفت: «اي پدر اين اموال در زمان حکومت پسر تو برخراسان کجا بود؟ و يحيي بي‌هيچ پروايي گفت: «اي خداوند اين ها به

خانه خداوندانشان بود در خراسان.» نيز آمده است که چندي بعد يحيي به هارون گفت:«باشدکه علي بن عيسي خراسان را بر سر جمع آوري ناحقّ اين اموال برباد دهد.» و چنين نيز شد. پس از برافتادن خاندان بَرمَکي، ديري نگذشت که بر اثر ظلم بسيار علي‌بن عيسي و ديگر کارگزاران خليفه، خراسان شوريد و هارون مجبور شد براي مقابله با دشمنان خود بدان ديار رود. همان جا بيمار شد و در طوس درگذشت.

بَرمَکيان با همه جلالت قدر با عامه مردم پيوستگي نداشتند. نوشته اند هنگامي که خالد بَرمَکي از حکومت طبرستان عزل شده بود و از آنجا کوچ مي‌کرد، بازاريي برکنار رودبار ايستاده بود گفت: «خداي را شکر که از ظلم تو خلاص شديم.» خالد دستور داد بي درنگ اورا گردن زدند. با اين همه، ايرانيان پيوسته چشم اميد به اين خاندان ها داشتند و تنها به دليل ايراني بودنشان آنان را عزيز مي‌داشتند. باز نوشته اند هنگامي که فضل برمکي را در زندان هارون چنان تازيانه زده بودند که پشتش چرک کرده و درحال مرگ بود، مردي ايراني از گوشه زندان به مداواي او پرداخت و درحالي که از مال دنيا جز «سازي و شيشه نبيذي» نداشت از دريافت ده هزار درم که بعدها فضل براي او فرستاد سرباز زد و گفت: «من يک جوان ايراني را درمقابل پول علاج کنم؟» فضل با آن همه بخشش که در دوران رياست خود کرده بود چنان به هيجان آمد که گفت «به خدا کاري که اين مرد کرد از همه کارهايي که ما به روزگار خود کرده ايم برتراست.»

خاندان نوبختي

نوبخت، ستاره شناس بزرگ دربار منصور دوّمين خليفه عبّاسي، ايراني و زَرتُشتي بود. فرزندان او، همه مردمي دانشمند و صاحب نام بيش از سه قرن، با احترام تمام در بغداد زيستند وصاحب آثار و مقام هاي مهم حکومتي و مذهبي گرديدند. نوبخت، در زندان اهواز، سقوط اُمويه و به‌قدرت رسيدن عبّاسيان را پيش بيني کرده بود. منصور که بعدها دوّمين خليفه عبّاسي شد نيز در آن زندان بود. اين آشنايي سبب شد که پس از روي کار آمدن عبّاسيان، منصور که به احکام نجوم اعتقاد بسيار داشت نوبخت را به دربار خود خواند. نوبخت و پسرش در حضور خليفه، اسلام آوردند و منصور پسر نوبخت را، که نام‌هاي ايراني متعدّد داشت، ابوسهل ناميد. نوشته اند که منصور بناي پايتخت خود، شهر بغداد، را در ساعتي آغاز کرد که نوبخت و پسرش از روي احکام نجوم برگزيده بودند.

ابوسهل تا زمان خلافت هارون الرشيد نيز مي‌زيست و از نديمان و مشاوران مهمّ دستگاه خلافت بود. وي دانستني هاي نجومي بسياري از کتاب هاي دوران شاهنشاهي ساساني گرد آورده بود و بسياري از آن ها را از زبان پهلوي به عربي برگرداند. فرزندان متعدّد و نوادگان ابوسهل نوبخت تا اوايل قرن يازدهم ميلادي مي‌زيستند و از بين ايشان علما و محدّثان و اديبان و نويسندگان نامي برخاسته اند. خاندان هايي چون نوبختي ها در واقع از عوامل شکوفايي و عظمت فوق العاده فکري و فرهنگي دوران اول خلافت عبّاسي بودند. ترجمه و تأليف آثار مهمّ علمي و ادبي و همچنين حمايت و نشر آثار شاعراني چون ابونُواس ايراني الاصل، که در اشعار عربي خود به

آساني كلمات فارسي را مي آورد، از آن جمله است. فضل بن نوبخت، متكلّم و منجّم بزرگ ايراني از افراد اين خاندان، در زمان هارون الرشيد خزانه داركتاب هاي فلسفي دربار خلافت بود و كتاب‌هايي درحكمت اِشراق و فلسفه ايران قبل از اسلام از پهلوي به عربي برگرداند.

خاندان نوبخت اعتقادات شيعي داشتند و هنگامي كه، در سال 260ه/873م، امام حسن عسكري(ع) يازدهمين امام شيعيان درگذشت، خاندان نوبخت از متولّيان و رؤساي فرقه اماميه بودند. مشهور ترين ايشان در اين زمان ابوسهل (دوّم) نوبخت، فقيه و متكلّم بزرگ، بود كه دردربار خليفه نيز شغل مهمّ اداري و ديواني داشت. تأليفات وي، كه شيخ‌المتكلّمين خوانده مي‌شد، در دفاع از فرقه شيعه اماميه (دوازده امامي) و ردّ ساير مذاهب موجب شد كه مذهب شيعه با وجود خطرهاي عظيمي كه موجوديت آن را تهديد مي‌كرد برجاي ماند. وي كه مردي ميانه رو و صلاح انديش بود توانست چندگاهي قَرمَطيان را كه شيعياني تند رو بودند از كانون خلافت دور كند. نيز هنگامي كه حسين منصور حلاّج اهداف و نظرهاي سياسي خود رابراي او آشكار و او را دعوت به همكاري با خود كرد ابوسهل با افشاي اسرار او را به كشتن داد. مسئله غيبت امام دوازدهم نيز از سوي ابوسهل نوبخت عنوان گرديد. نايبان امام غايب در مدّت غيبت صغري وجوه اهدايي پيروان را به نام او دريافت مي‌داشتند و به ادّعاي خود به مهر و امضاي امام غايب مي‌رساندند.
ابوالقاسم حسين بن روح نوبخت، از همين خانواده، سوّمين نايب امام غايب شد و حدود بيست سال اين سِمَت را بر عهده داشت. وي چندي نيز به اتّهامات مالي و ديواني و همكاري با قَرمَطيان به زندان افتاد. ابو اسحاق ابراهيم نوبختي يكي ديگر افراد اين خاندان است كه در اوايل قرن دهم ميلادي مي‌زيست و كتابي درعلم كلام موسوم به ياقوت از او برجاي مانده است. شرحي كه علاّمه حِلّي، فقيه و متكلّم بزرگ شيعه اثني عشري، براين كتاب نوشته هنوز از معتبرترين متون مذهب شيعه است و در حوزه هاي علميه به طُلاّب علوم ديني تدريس مي‌شود.

خواجه نظام الملک طوسي

(485-408ه/1092-1017م)

خواجه نظام الملك وزير مقتدر و سياستمدار بزرگ ايراني است كه بخشي بزرگ از عظمت و قدرت دربار الب ارسلان و ملكشاه سلجوقي زاده تدبير و تيزهوشي او در اداره امور قلمرو ايشان بود. يک‌بار وقتي ملكشاه از سر خشم به‌او پيام فرستاد كه: «مي خواهي بفرمايم كه دولت از پيش تو برگيرند؟» خواجه پاسخ داد «دولت آن تاج بر اين دولت بسته است. هرگاه اين دولت را برداري آن تاج را بردارند.»

خواجه كه نام كوچک او حسن پسر علي بود در نوغان يكي از روستاهاي طوس، در خانواده‌اي فقير به‌دنيا آمد. درهمان زادگاه خويش قرآن آموخت و سپس در شهرهاي ديگر خراسان، چون طوس و مرو و نيشابور، زبان عربي و علوم ديني و فقه شافعي را فراگرفت. از هوشمندي وي بسيار گفته اند. هنگامي كه بيش از بيست سال نداشت دبيري تمام و شايسته بود و توانست به درگاه چُغري بيک، برادر طُغرُل، راه يابد و اندكي بعد در دوران حكومت ارسلان وزير و همه كاره او

شود. وزارت خواجه نظام الملک درتمام دوران حکومت الب ارسلان و ملکشاه سلجوقي ادامه يافت و بيش از سي سال به درازا کشيد. وي نه تنها درکار سياست و تدبير امور ديوان و رسيدگي به ولايات توانا بود، بلکه ترتيب و اداره سپاه را نيز مستقيماً زير نظر داشت و درجنگ ها خود همراه پسران و غلامانش درخطّ مقدّم مي‌جنگيد و مردانه با خطر روبرو مي‌شد.

دوازده پسر، دامادان و پيوستگان بسيار او همه شغل هاي مهم را برعهده داشتند و از اين طريق قدرت او را در سرتاسر حکومت پهناور سلجوقيان تحکيم مي‌کردند. قلمرو حکومت سلجوقي درزمان وزارت خواجه نظام الملک از سرحدات چين تا درياي مديترانه بود. اداره چنين سرزمين وسيعي نشان اهميّت موقع و مقام خواجه نظام‌المللک است. وي مردي مذهبي و معتقدي سخت‌گير بود. علما و روحانيان و شيوخ را گرامي مي‌داشت و به دست‌گيري از مستمندان مي پرداخت. مدرسه هاي بزرگ نظاميه در شهرهاي نيشابور، بغداد، بصره، اصفهان، بلخ، هرات، مرو و موصل بنا کرد که مهم‌ترين آن ها در نيشابور و بغداد بود. وي نخستين کسي است که نظام نويني در اين مدارس بنيان گذاشت. تهيه محل سکونت براي مدرّسان و دانشجويان و پرداخت هزينه زندگي آنان و ايجاد موقوفاتي که از درآمد آن ها مخارج لازم تأمين شود از ابتکارهاي اوست. امام محمّد غزالي از برجسته ترين پرورش‌يافتگان نظاميه نيشابور است که خود به مقام رياست نظاميه بغداد رسيد.

امّا اين مدارس اختصاص به نشر فرهنگ اسلامي براساس فقه شافعي داشت و از همين رو آن چه در آن ها تدريس مي‌شد به‌تدريج عرصه انديشه علمي را تنگ کرد و به کنار زدن فلسفه و علوم عقلي و ردّ و انکار آن انجاميد. شيعيان و اسماعيلیان سخت مورد نفرت و سختگيري خواجه بودند و هرانديشه‌جز آنچه او مي پسنديد بديني و مستحقّ تکفير و مرگ شناخته مي‌شد.

وزارت خواجه مقارن اوج قدرت فداييان اسماعيلي است که بيش از همه از مخالفت وزير صدمه مي ديدند و بهمين جهت سخت با او مبارزه مي‌کردند. سرانجام نيز در سفري که خواجه در پي ملکشاه سلجوقي به سوي بغداد مي‌رفت او را در نزديکي کرمانشاهان به ضرب خنجر از پاي درآوردند. اندکي بعد، پسر او نيز در بغداد به همين سرنوشت دچار شد. امّا خواجه چنان اساس محکم و قدرتمندي نهاده بود که فرزندان و بستگان او با همه دشمني بدخواهانشان تا مدت ها همچنان در دستگاه چند سلطان ديگر سلجوقي بر سر مقام هاي مهم ماندند.

خواجه نظام الملک نه تنها سياست‌مداري چيره دست بلکه نويسنده اي توانا نيز بود. وي درسال هاي آخر زندگي خود سيرالملوک را که به سياست نامه مشهور گرديده است نوشت. اين کتاب که در پنجاه فصل نوشته شده گوشه هايي از وضع حکومت و سازمان اداري و طبقات اجتماعي و آداب و رسوم آن روزگار را روشن مي‌کند. مطالب آن نمودار طرز فکر و آراء خواجه نظام الملک درباره امور سياسي آن زمان است. مصلحت مُلک و ملّت در نظر او نابود کردن پيروان مذاهب ديگر و يکسان کردن انديشه و عقايد همگان است. به گمان او هر آن کس که در مقابل خلافت عبّاسي بايستد بددين است ولو آن که يعقوب ليث صفّاري باشد.

بااين همه، به گفته او «مُلک با کفر بپايدو باظلم نپايد.» اعتقاد مذهبي خواجه به‌عدالت او را وامي‌داشت که به سلطان سلجوقي درباره انواع ستم‌ها و بي حرمتي هايي که کارگزاران حکومت برعامه مردم روا مي‌داشتند هشدار دهد و از بي عدالتي‌هاي فرصت طلبان پرده بردارد. امّا خواجه نظام الملک خود نيز، در آغاز کار، از فرصت طلبي به دور نماند و از ستم به بي‌چارگان و خوردن مال آنان واهمه نکرد. نزديک شدن او به سلجوقيان که مردمي بيابانگرد بودند و از آداب سياست و اداره مردم به گفته خودشان هيچ نمي‌دانستند و وادارکردن ايشان به کشتن وزيري چون عميدالملک کُندُري که از ايرانيان دانشمند و آزاده بود همه حاکي از جاه طلبي و بلندپروازي اوست. از قولش نقل کرده اند که به هنگام جواني و گمنامي روزي در مسجدي نابينايي را ديد که اندوخته اش را در گوشه اي پنهان کرده بود. در غيبت نابينا اندوخته اش را ربود و اسباب خواجگي فراهم ساخت.

حسن صبّاح

(ف. 518 ه/1124م)

حسن صبّاح يکي از دعوت کنندگان و مبلّغان اسماعيلي و مؤسّس فرقه اي بنام صبّاحيه است که در اوايل قرن يازدهم ميلادي در شهر ري متولّد شد و درجواني پس از گرويدن به اسماعيليان از راه اصفهان و آذربايجان و شام به مصر رفت. در اين زمان بين دو پسر خليفه فاطمي بر سر جانشيني اختلاف بود. حسن صبّاح يکسال و نيم در مصر ماند و به پيروان نزار، پسر بزرگ‌تر خليفه پيوست. در بازگشت يک چند درخوزستان و اصفهان و يزد و کرمان و ديگر نواحي سرگرم دعوت مردم به مذهب اسماعيلي بود و از سوي خود کساني را به بعضي نواحي کوهستاني طبرستان و ديلَمان و آلَموت فرستاد.

نظام الملک، وزير جلال الدين ملکشاه سلجوقي، از شهرت و پيشرفت روز افزون حسن صبّاح نگران شد وحاکم ري را مأمور دستگيري او کرد. حسن از آن پس به ري نزديک نشد و در کوه هاي ديَلمان و اطراف قزوين متواري بود. بسياري از مردم آن نواحي به سبب رفتار دوستانه او با مردم محروم و فقير و زندگي ساده و زاهدانه اش به او گرويدند. از آن پس حسن صبّاح به قلعه آلَموت يعني آشيان عقاب دست يافت و آنجا را پايگاه خويش گردانيد. وي علاوه بر قلعه آلَووت، قلعه‌هاي محکم و بلندي درنقاط مختلف کوهستان ديلمان و طبرستان بنا کرد و يکي از داعيان خود، به‌نام حسين قائني، را به قُهستان فرستاد و در آنجا نيز قلعه هاي استواري بساخت. قلعه هاي مستحکم اسماعيليان درواقع پناهگاه هايي براي مخالفان دربار خلفاي عباسي و دست نشاندگان و خود فروختگان ايراني ايشان بوده است. واليان بني عبّاس، به حکم فقيهان متعصّب، مردم را به بهانه الحاد و بي‌ديني آزار مي‌دادند و اموال و زمين ها و احشام ايشان را تصاحب مي‌کردند. مردم نيز ناچار گروه گروه به اين دژها پناه مي‌بردند و به اسماعيليان مي‌گرويدند.

سلجوقيان از همان آغاز کار درصدد برانداختن اسماعيليان بودند امّا درهيچ يک از حمله‌هاي خود توفيقي نيافتند. خواجه نظام الملک، بزرگترين مخالف حسن صبّاح و اسماعيليان، به‌دشنه يکي از

فداييان اسماعيلي از پاي درآمد و دو پسر او، يكي در بغداد و ديگري در نيشابور، نيز به‌همين ترتيب كشته شدند. قلعه گردكوه در دامغان به وسيله يكي از كارگزاران سلجوقي كه اسماعيلي شده بود تسليم گرديد و شهر لَم سَر (لَمبَسَر) به ياري كيابزرگ اميد، از همكاران حسن صبّاح، به دست اسماعيليان افتاد و بر قدرت و نفوذ آنان افزود. حسن صبّاح چهل و پنج سال در كمال قدرت بر قلاع اسماعيليه، كه تعداد آن ها را تا صد برشمرده اند، حكومت كرد و در اوج قدرت درگذشت. در حالي كه سلطان سنجر پادشاه سلجوقي، پس از آن كه فداييان اسماعيلي شبانه خنجري در كنار بستر او بر زمين فرو كردند، ديگر جرأت مخالفت نداشت و با آنان از در دوستي درآمد.

حسن صبّاح را مردي معتقد و سختگير و بي رحم دانسته اند. وي دو پسر خود را به سبب كوتاهي در معتقدات مذهبي كشت و از آنجا كه به حكومت موروثي معتقد بود، پس از خود كيا بزرگ اميد را به جانشيني برگزيد. حسن صبّاح اهل دانش بود و هندسه، حساب و نجوم را نيک مي‌دانست و وقت بسيار از زندگي خويش را همراه برادران خود، ابراهيم و محمّد، به نوشتن كتاب هاي مختلف صرف كرد. درهمان حال، وي در كار جنگ و مبارزه و سياست و مردم داري نيز نبوغي خاص داشت . پي‌روان وي با انضباطي سخت تعليم مي‌يافتند و براي كشتن مخالفان تا پاي جان آماده بودند. گفته اند كه آنان را با مواد مخدِّر و حشيش از خود بي خود مي‌كردند و با نماياندن زيبائي ها و لذّت ها بهشت را به ايشان وعده مي‌دادند. اين گفته كه احتمالاً زاده افكار دشمنان ايشان است با اعمال فوق طاقت كه وسيله فداييان انجام مي گرفت منافات دارد. ريشه واژه (assasin)، به معناي تروريست، كه به زبان‌هاي اروپايي راه يافته از لقب حشيشين است كه به فداييان اسماعيلي داده اند.

خاندان جُويني

ازخانواده هاي معروف ايراني كه طي سده‌هاي يازدهم تا چهاردهم ميلادي شهرت و اهميت بسيار يافتند خاندان جُويني است. درحكومت‌هاي سلجوقيان و خوارزمشاهيان، برخي از افراد اين خانواده وظيفه صاحبديواني يا اداره امور مالي و عايدات حكومت را برعهده داشتند. بعدها، با آن كه بعضي از آن ها به مقام وزارت رسيدند امّا لقب صاحبديوان همچنان برآن ها ماند. نسب اين خاندان به فضل بن ربيع، حاجب و وزير معروف منصور، دوّمين خليفه عبّاسي مي‌رسد. آنان درجُوين ازنواحي خراسان مي‌زيستند و همگي اهل سياست و ادب و از دبيران و محاسبان بنام بودند.

در زمان حكومت ايلخانان مغول، دوبرادر از افراد اين خاندان به مقام‌هاي بزرگ رسيدند. شمس الدين محمّد جُويني وزير اواخر عهد هُلاكو و دو پسرش آباقا و تِكودار بود. ديگري علاءالدين عطاملک جُويني، نويسنده كتاب بزرگ تاريخ جهانگشا در احوال مغول است كه پس از قتل آخرين خليفه عبّاسي از طرف هُلاكو به حكومت بغداد منصوب شد.

شمس الدين محمّد در دوران وزارت مردي مقتدر و مدير بود و اداره امور ايران، روم و قسمتي ازهند وشام را دراختيار داشت. نوشته اند كه شمس الدين محمّد صاحبديوان و برادرش درمدّت

وزارت و حكمروايي خويش درنقاط مختلف سرزمين‌هاي اسلامي، بخصوص درايران، چندان آباداني و عمارت كردند كه ايلخانان درتمام دوران صدو پنجاه ساله حكومت خويش نكردند. خاندان جُويني ثروت بسيار داشتند، امّا آوازه بخشش و كَرَم و هنرپروري و ادب دوستي ايشان نيز همه جا شنيده مي‌شد. خواجه نصيرالدين طوسي و استاد سخن سعدي شيرازي، دوتن‌از برجسته ترين شخصيّت‌هاي‌آن‌روزگار، آثارخود را بنام شمس الدين محمّد صاحبديوان كردند و بدو تقديم داشتند. هر دو اين بزرگان از صِله ها و هداياي گزاف صاحبديوانيان بهره برده بودند.

علاء الدين عطاملك جُويني نيز از آغاز جواني به عنوان دبير در اردوي مُنكوقاآن مشغول به كار بود. وي طي‌چند سفر، ده سالي‌را در ممالك مغول بسر برد و چند بار به ماوراءالنهر و تركستان تا دور دست هاي چين رفت. خانان مغول به ثبت تاريخ خود علاقه بسيار داشتند و چون استادي وي را در نويسندگي مي‌دانستند همه امكانات را براي جمع آوري تاريخ مغولان در اختيار او گذاشتند و او تاريخ جهانگشا را در سال 655 ه/1257م به انجام رساند. وي درجنگ هاي هُلاكو براي برانداختن قلعه‌هاي اسماعيليه نيز شركت داشت. خود نوشته است كه طي راه به ملايمت مي‌كوشيد هُلاكو را وادارد تا به تعمير شهرهاي ويران و قنات‌هاي خشك شده دستور دهد و، با توجّه به آباداني شهرهايي كه به دست سپاهيان چنگيز از بين رفته بود، مردمي را كه از شهرها و خانه هاي خودگريخته بودند به سرزمين هاي خويش باز گرداند.

عطاملك جُويني هنگام تصرّف قلعه‌هاي اسماعيليه نيز از نفوذ خويش در خان مغول استفاده كرد و براي حفظ كتاب ها و آثار نفيس قلعه سيحون دز، از محكم ترين قلعه هاي آلَموت، از هُلاكو خواست كه به او فرصت مطالعه و انتخاب دهد. آن‌گاه، در كتابخانه به مطالعه پرداخت و تعداد بسياري از كتاب هاي كمياب و ابزار و آلات نجومي رسدخانه آنجا را با خود بيرون آورد و نجات داد، زيرا پس از هر فتح مغولان دستور مي‌دادند كه قلعه ها را به آتش كشند و همه آثار آن را از ميان بردارند.

خاندان جُويني با همه عظمت سرنوشتي چون خاندان بَرمَكيان داشت. مكر وفريب حاكم بردربار مغولان و رقابت سختي كه بر سر جانشيني بين افراد خانواده مغول پيش مي‌آمد عاقبت دودمان اين مردم آزاده و هنر پرور ايراني را برباد داد. پس از چند سال كشمكش كه منجر به ضبط و تصاحب همه ثروت افسانه اي افراد اين خاندان به وسيله ايلخانان شد، علاءالدين عطاملك از شدت اندوه و توهين بسيار كه بر او رفته بود در گذشت. در سال 786ه/1384م نيز، شمس‌الدين محمّد جُويني را، در قراچه داغ نزديك آهَر، به دستور ارغون خان، ايلخان مغول، از ميان بدونيم كردند و درپي آن چهار پسرش را نيز به قتل رساندند. سال بعد پسر عطا ملك را نيز از بغداد فراخواندند و بر دار آويختند. پس از آن ديگر ازخاندان جُويني نه كسي باقي مانده بود و نه ثروت و جاهي. امّا آثار آباداني بسيار و نام نيك ايشان همچنان بر جا مانده است.

خواجه نصرالدين طوسي

(597-672ه/1274-1200م)

خواجه نصيرالدين طوسي دانشمند بزرگ ايراني و وزير هُلاكوخان مغول بود. وي در خانواده‌اي دانشمند از مردم جهرود نزديک قم به دنيا آمد. شهرت او به طوسي را از اين جهت دانسته اند که در طوس به تحصيل پرداخت و به مقامات بزرگ علمي رسيد. زماني که سپاهيان مغول شهرهاي بزرگ و آباد ايران را ويران مي‌کردند و مردم را از دم تيغ مي‌گذراندند، خواجه نصير در دربار ناصرالدين عبدالرحيم، حکمران قُهستان و از سران اسماعيليه، در اسارت مي‌زيست. چندي بعد ناصرالدين او را به قلعه آلَموت برد و تا سال 1256 که خورشاه، محتشم قلعه، تسليم هُلاکو خان شد وي همچنان اسير اسماعيليه بود.

خواجه نصير در ستاره شناسي شهرت بسيار داشت و از همين رو هنگامي که هُلاکوخان قلعه آلَموت را تصرّف کرد او را بسيار گرامي داشت. از آن پس، تا پايان زندگي خواجه نصيرالدين طوسي به احترام تمام در دربار هُلاکو وجانشينانش به کار سياست و تأليف کتب و اداره رصدخانه بزرگ مراغه که رياست آن را داشت، پرداخت. نوشته اند که نفوذ کلام و شخصيّت والاي خواجه نصير چنان در هُلاکوخان مؤثّر افتاده بود که بدون مشورت با او به کاري دست نمي زد. شمار بسيار از کتاب هاي مهمّ علمي کتابخانه آلَموت و ديگر قلعه هاي اسماعيليه به دست خواجه نصير ازسوختن در امان ماند و بسياري از دانشمندان شهرهايي که هلاکو تصرّف مي کرد به وساطت وي از مرگ رهايي يافتند. خواجه نصير درمراغه دانشگاهي بزرگ و رصدخانه معتبري ايجاد کرد که تعداد کتاب‌هاي کتابخانه آن را تا چهارصد هزار برآورد کرده اند.

خواجه نصير طوسي پيرو مذهب شيعه جعفري بود. بسياري از مورّخان فتح بغداد و برانداختن خلافت عبّاسي را به تحريک او و ابن علقمي، وزير شيعي مذهب آخرين خليفه عبّاسي، دانسته اند. با اين همه، خواجه نصير تعصّب مذهبي نداشت ونسبت به دانايان از هرطبقه و کيشي احترام مي ورزيد. در تأسيس دانشگاه و رصدخانه مراغه وي از دانشمندان زمان خود بي توجّه به مذهب آنان دعوت به همکاري کرد. وي وزيري با تدبير بود و همزمان با خاندان جويني مي‌زيست. از او آثار مهمّ علمي و فلسفي در نجوم، پزشکي، جغرافيا، معدن‌شناسي، تاريخ، تفسير، زبان شناسي، موسيقي، شعر، حکمت، منطق و فقه به زبان‌هاي فارسي‌وعربي برجاي مانده است، از آن جمله اخلاق ناصري و زيج ايلخاني. در کتاب اخير، خواجه نصير طوسي خلاصه همه فعّاليت هاي علمي، ساختماني، مالي و آموزشي خود و يارانش را در رصدخانه مراغه گرد آورده است. مخارج اين بنياد عظيم علمي از محل اوقاف سرزمين‌هاي زيرسلطه ايلخانان تأمين مي‌شدکه خود نشان نفوذ فوق العاده خواجه در هلاکوخان مغول است.

خواجه نصير الدين طوسي اخلاق ناصري را نخست در قُهستان به‌نام ناصرالدين عبدالرحيم اسماعيلي نوشت و از همين رو ناصري خوانده شده است. پس از پيوستن به هُلاکوخان مغول، وي مقدّمه اي ديگربرکتاب‌افزود و در آن کتاب را به‌نام ايلخان مغول کرد و او را بسيار ستود. از همين رو، برخي محققّان خواجه نصير را مردي فرصت طلب خوانده و در باور او به اصول اخلاقي، که در کتاب خود به تفصيل به آنها پرداخته است، ترديد روا داشته اند.

خواجه رشيدالدين فضل الله

(718-645ه/1318-1246م)

رشيدالدين فضل الله، پزشک، سياستمدار و مورّخ بزرگ ايراني و مؤلّف کتاب جامع التواريخ، که در نوع خود شاهکاري از تاريخ نويسي دوره مغول به‌شمار مي‌رود، در همدان به‌دنيا آمد. وي همراه با خواجه نصيرالدين طوسي چندي درقلعه آلَموت زير نظر فداييان اسماعيلي به سر برد و پس از فتح آن قلعه به دست هُلاکو به خدمت خان مغول درآمد. رشيدالدين درزمان سلطنت جانشين هُلاکوخان طبيب خاص دربار شد و نفوذ و احترامي فوق‌العاده يافت. سپس در دوران حکمروائي غازان لياقت و استعداد او چنان بارز شدکه خان مغول او و خواجه سعدالدين را به وزارت برگزيد. اين دو وزير همزمان اين مقام را داشتند.

خواجه رشيدالدين درجنگ ها و مسافرت هاي غازان‌خان با او همراه بود. در دوره سلطنت‌اولجايتو (سلطان‌محمّد خدابنده) نيز خواجه رشيد مقام و رتبه بالايي داشت. دراين زمان سلطان اولجايتو تصميم به ساختمان سلطانيه پايتخت جديد خود گرفت. خواجه رشيد نيز همچون ديگر بزرگان دربار ناحيه اي را درسلطانيه بنا کرد که به نام خود او رشيديه خوانده مي‌شد. دراين محلّه مسجدي با شکوه همراه بامدرسه و بيمارستان و حمّام و ساير بناهاي عمومي و نزديک به هزارخانه بنا گرديد. دوسال بعد، خواجه رشيدالدين محلّه‌اي ديگر را در نزديکي شهرغازانيه، گرداگرد مقبره غازان خان، درشرق تبريز احداث کرد که رُبع رشيدي خوانده مي شد. ويژگي‌هاي مهندسي و وسعت اين محلّه چنان شگفت آور است که اگر خود در جزييات آن را در کتابش نياورده بود امروز قابل تصوّر نمي بود. در اين محلّه رودخانه اي از ميان بستري که، با هزينه اي هنگفت، در سنگ‌هاي خارا تراشيده شده بود مي‌گذشت و خانه ها و بناهاي عمومي محلّه، از جمله کتاب‌خانه و بيمارستان و دانشگاه و مسجد آن، در نوع خود از با شکوه‌ترين آن دوران بود.

رشيدالدين فضل الله کتابخانه و مرکز اسناد بسيار مهمي داشت که باصرف مخارج بسيارتهيه شده بود. درتاريخ وصّاف آمده که خواجه براي حفظ نوشته هاي خود تدبيرهاي بسيارانديشيده بود. صدهاکاتب همه روزه درکتاب‌خانه اوازآثارش نسخه هاي متعدّد مي‌نوشتند و به کشورهاي همسايه مي‌فرستادند تا درکتابخانه هاي مختلف برجاي مانَد. امّا چنين کارها نيز درآن دوران قتل و کشتار و غارت و آتش سوزي سودي نداد و بسياري از آثار او از ميان رفت. آورده‌اندکه رشيدالدين براي رونويسي و صحّافي و تهيه نقشه ها و تصويرهاي کتاب‌هاي گران‌بهاي خودحدود شصت هزار دينار که درآن زمان ثروتي هنگفت بود پرداخت.

اثر بزرگ خواجه، جامع التواريخ شامل خصوصيات زندگي و احوال عصر تسلّط مغول که درسال 710ه/1310م فراهم آمد داراي سه قسمت است. نخستين در باره تاريخ مغول، ديگر در تاريخ عمومي جهان و جلد سوّم در باب جغرافياي عمومي است. جلد سوم يا نوشته نشده و يا از ميان رفته است. براي تأليف اين کتاب بزرگ تمام اسناد و نوشته هاي دولتي و کساني که به تاريخ و آثار عتيقه مغول آگاهي داشتند در دسترس خواجه قرار گرفته بودند.

خواجه رشيد مردي بسيار پُركار بود. نوشته اند كه وي با مسئوليت سنگيني كه در تنظيم امور ديواني و كارهاي پزشكي، پيوسته براي تحقيقات تاريخي خود از لحظه ها استفاده مي‌كرد و پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب به نوشتن مي‌پرداخت. علاوه براين اثر عظيم، وي كتاب هاي معتبر ديگري نيز نوشت كه هرچند برجاي نمانده امّا درباره آن ها در كتاب هاي ديگران سخن به تفصيل رفته است. زندگي او، چون زندگي ديگر ايرانيان دانشمند كه در دربار بيگانگان حاكم به صرف عمر و علم و مال پرداختند، پاياني تلخ داشت. پس از مرگ سلطان اولجايتو، جانشينش سلطان ابوسعيد بهادر كه بيش از سيزده سال نداشت و با خزانه تهي روبرو بود، به تحريک خواجه عليشاه گيلاني كه مردي مغرور و فرومايه بود، خواجه سعدالدين ساوَجي و در پي او رشيدالدين فضل الله را كشت. رشيدالدين فضل الله را، به تهمت مسموم كردن سلطان اولجايتو، با پسر شانزده ساله اش در تبريز به دو نيم كردند و تمام ثروت او و افراد خانواده و بستگانش را مالک شدند. با قتل خواجه ربع رشيدي نيز با همه عظمت و زيبايي آن از ميان رفت و خواجه عليشاه به شادي اين پيروزي بر رقيب تحفه هاي بسيار با شكوه به آستان كعبه معظمّه فرستاد.

عبّاس ميرزا نايب السلطنه

(1202-1249ه/1787-1833م)

عبّاس ميرزا وليعهد و نايب‌السلطنه فتح علي شاه قاجار را بعد از آقا محمّدخان قاجار برجسته‌ترين فرد اين خاندان شمرده اند. فتح علي شاه، يک سال پس از رسيدن به تاج و تخت، او را كه 11 ساله بود به‌جانشيني برگزيد و به حكومت آذربايجان منصوب كرد. ميرزا عيسي فراهاني كه بعدها به ميرزا بزرگ و قائم مقام مشهور شد سرپرستي و وزارت او را داشت. عبّاس ميرزا، هم بواسطه لياقت و استعداد ذاتي و هم براثر تربيت قائم مقام كه مردي دانا و دانشمند و آشنا به اوضاع روزگار بود، به زودي كفايت و درايت خود را آشكار كرد.

نخستين كار بزرگ او سرداري جنگ‌هاي ايران و روس بود. هنگامي‌كه مسلمانان شهرهاي گنجه وشوش و قَراباغ در ايالت گرجستان برضد پيشروي روسيه تزاري سر به شورش برداشتند قتل عامي بزرگ از مسلمانان شد. اين رويداد در بين مردم و دربار ايران هيجاني شديد برانگيخت. سپاهي درحدود 55 هزار تن داوطلب راهي ايالات شمال غرب ايران شد. سرداري اين سپاه را عبّاس ميرزا به عهده داشت.

جنگ‌هاي ايران و روسيه در دومرحله نزديک به سيزده سال ادامه يافت. درآغاز پيش‌روي، عبّاس‌ميرزا و سپاهيان ايران‌شهرهاي بسياري را از وجود روس ها پاک كردند. امّا در هردو مرحله بي‌كفايتي فتح‌علي شاه و غرض ورزي درباريان و تحريكات دولت هاي روس و انگليس كه پنهاني باهم ساخته بودند، مانع رسيدن به موقع تجهيزات و آذوقه ومواجب سربازان شد و همين به شكست ايرانيان و بسته‌شدن قراردادهاي گلستان و تركمان چاي انجاميد.

اين ماجراي تلخ بار ديگر درجنگ هرات تكرار شد. درسال 1248ه/1832م، عبّاس ميرزا براي دفع سركشي خانان افغانستان به نواحي خراسان لشكركشيد. وي به زودي تركمانان را كه موجب نا امني و هرج و مرج بودند سركوب كرد و تا هَرات پيش رفت و آنجا را محاصره كرد. فتح هَرات مي‌توانست موجب تحكيم موقع دولت مركزي دراين منطقه باشد. امّا دولت انگليس، كه نگران وضع خود درهندوستان بود، چنين نمي‌خواست. تحريكات اين دولت در دربار و فتح‌علي شاه مؤثر افتاد و شاه به عبّاس ميرزا دستور داد كه باز گردد و يكي ديگر از پسران خود را مأمور ادامه محاصره كرد. عبّاس ميرزا گرچه در اين هنگام از بيماري كليه رنج مي برد، امّا، به قولي، از اين فرمان ناخشنود شد چه مي‌خواست كار را تمام كند. بازگشت وي امكان فتح هَرات را ازميان برد و عاقبت در زمان ناصرالدين شاه تمام افغانستان از ايران جدا شد. عبّاس‌ميرزا، بيمار و ضعيف به مشهد آمد و درسال 1249 ه./1832م درهمان شهر درگذشت. عبّاس ميرزا درجنگي ديگر كه ميان ايران و عثماني درگرفت نيز سردار سپاه بود. وي از راه خوي و چالدِران وارد كردستان شد و شهر بايزيد را گرفت و آرزروم را محاصره كرد. براثر اين پيش روي ها دولت عثماني ناچار تقاضاي صلح كرد و قراردادي بين دو دولت بسته شد.

عبّاس‌ميرزادرجنگ هاو مبارزات به دليري و پشتكار به‌پيروزي‌هاي‌بزرگ مي‌رسيد. امّا سوء تدبير شاه و درباريان مانع به ثمر رسيدن آن ها مي‌شد. وي نخستين كسي بودكه نيروي نظامي ايران را به الگوي نظام نوين اروپايي آراست، و نخستين كارخانه‌هاي اسلحه‌سازي را درآذربايجان تأسيس كرد. وي علاوه برسپاهي‌گري دوستدار و مشوّق علم فرهنگ نيز بود. نخستين چاپخانه درايران به دستور او در تبريز شروع به كار كرد و حدس زده اند كه اگر فرصت مي يافت به جاي پدر به پادشاهي بنشيند مي توانست دراندک مدّت كشور قرون وسطايي ايران را در شمار ممالک مترقّي درآورد.

قائم مقام فراهاني

(1193-1251ه/1779-1835م)

قائم مقام لقب دو تن از وزيران دانشمند و مشهور دوره قاجار است. ميرزا عيسي قائم‌مقام مشهور به ميرزا بزرگ وزير، در دربار فتح علي شاه وزارت عبّاس ميرزا نايب السلطنه را داشت. پسر او ميرزا ابوالقاسم نيز پس از اتمام تحصيلات به شاه زاده عبّاس ميرزا پيوست و درسفرهاي جنگي همراه و پيشكار او بود. پس ازفوت ميرزا بزرگ، ابوالقاسم ملقّب به قائم‌مقام گرديد و به وزارت نايب السلطنه رسيد. پس از چندي براثر تحريک و توطئه بدخواهان، نايب‌السلطنه قائم مقام را معزول و تبعيد كرد. امّا آشفتگي اوضاع به حدّي رسيد كه ناچار حدود دوسال بعد دوباره او را به دربار بازخواند و به وزارت برگزيد. مهم ترين اقدامات سياسي ميرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام در مذاكرات صلح و معاهده هاي ايران و روس تجلّي يافت. شخصيّت برتر، لياقت و ميهن دوستي او در حفظ حقوق و منافع دولت ايران سهم بزرگي داشته است. وي در مذاكرات با روس بنا برخواست عبّاس ميرزا از تزار قول حمايت از خانواده نايب‌السلطنه را گرفت و عباس ميرزا نيز در ازا با قائم مقام عهد

کردکه ریختن خون او را به دست محمّد میرزا حرام کند. پس ازمرگ فتحعلي شاه، قائم مقام طبق قولي که داده بود محمّد میرزا را با کوشش بسیار به تخت نشاند و خود صدر اعظم گردید. وي بي فاصله و با سرعت دست به اصلاحات اساسي در امور مملکت زد. کوتاه کردن دست اشخاص پول پرست و آزمند و به نظم آوردن حدود اختیارات درباریان سرلوحه این اقدامات بود. امّا محمّد شاه با وزیر پدر خود میانه خوبي نداشت. قائم مقام نیز به موهوم پرستي و بي لیاقتي شاه اذعان داشت. دراین میان حاج میرزا آقاسي ایرواني که به لباس درویشي درآمده و عمامه روحانیت برسرگذاشته بود با حیله‌گري تمام در دربار نفوذ یافت. وي درخلوت، شاه را نسبت به قائم‌مقام و نیّات او هراسان مي‌کرد. امّا قائم مقام با آزاد اندیشي تمام به آرام کردن سرکشان و ایجاد نظم و ترتیب درمملکت درجهت اصلاحات بسیار پیش مي رفت. محمّد شاه تحت تأثیر این تحریکات دستور قتل صدر اعظم را داد. شبانگاهي در باغ نگارستان که محل ییلاقي خانواده سلطنت بود قائم مقام را خفه کردند و بدون تشریفات در حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام کمتر از یک سال صدر اعظم بود و درهمان مدّت کوتاه اقدامات گام هاي مهمّي درجهت نظام بخشیدن به امور درهم ریخته برداشت. وي علاوه برآن مردي فاضل و نویسنده و شاعري توانا بود. به زبان هاي فارسي و عربي احاطه کامل داشت و ادبیات اروپا بخصوص فرهنگ روسیه و فرانسه را مي‌شناخت. روش نگارش قائم مقام در نثر سبک خاصي ایجاد کرد که از آن به بازگشت ادبي تعبیر رفته است. ساده و پخته‌نویسي در عبارات کوتاه و ترکیبات دل انگیز با دیدي آزادوار و روشنفکرانه ازخصوصیات نثرلطیف و استادانه اوست. وي درشعرثنائي تخلّص مي‌کرد. منشآت قائم مقام، مجموعه نامه و خطابه و غیر آن به نثر، دیوان اشعار و مثنوي و فکاهي جلایر نامه که به نام غلام خود سروده ازجمله آثار قلمي بازمانده از این وزیر دانشمنداست. از ایرج میرزا شاعر معروف معاصر آورده اند که جلایرنامه قائم مقام سرمشق وي در سرودن عارف نامه بوده است.

میرزاتقي‌خان امیرکبیر

(1268-1225ه/1851-1808م)

میرزا تقي خان امیرکبیر از شخصیت‌هاي سیاسي نامدار دوره قاجار و یکي از دو سه تن وزیران نام دارایران است. وي فرزندخانواده‌اي فرودست بود. پدرش‌کربلایي محمّدقربان در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام آشپزي مي‌کرد و برخرید خانه او نظارت داشت. میرزا تقي خان در دستگاه قائم مقام پرورش یافت و تحت تربیت وي دبیري کارآمد شد. سپس به خدمت میرزا محمّدخان زنگنه امیر نظام درآمد و معاون او و ملقّب به وزیرنظام گردید. میرزا تقي خان، پس از قتل گریبایدوف سفیر روسیه که در زمان فتح علي شاه قاجار به ایران آمده بود، همراه خسرو میرزا، فرزند فتحعلي شاه، براي پوزش خواهي به پایتخت روسیه رفت و به دربار نیکلاي اوّل تزار روسیه راه یافت.

در زمان محمّد شاه، ميرزا تقي خان نماينده ايران در کميسيون آرزروم براي تعيين خطوط مرزي ايران و عثماني بود. دراين سفر وي چهار سال با نماينده دولت عثماني در حضور نمايندگان روس و انگليس براي حفظ حقوق سياسي ايران تلاش کرد و با توفيق تمام کار را به انجام رساند. پس از درگذشت ميرزا محمّد خان زنگنه، ميرزا تقي خان جانشين او شد و ملقّب به امير نظام گرديد و درخدمت ناصرالدين ميرزا ولي عهد بود که محمّدشاه درگذشت. ميرزا تقي خان با تدبير و کفايت تمام ولي عهد را به تهران آورد و بر تخت سلطنت نشاند. ناصرالدين شاه در برابر اين خدمت بزرگ، وي را ملقّب به اتابک اعظم و اميرکبير کرد و به مقام صدارت عظمي برگزيد. چندي بعد اميرکبير با وجودمخالفت مَهدعُليا، مادرناصرالدين‌شاه، داماداوشدوتنهاخواهرتني‌شاه‌عزّت‌الدّوله‌را به‌همسري‌گرفت.

هنگامي که امير کبير به صدارت رسيد امور کشور آشفته، هزينه حکومت بيش از درآمد آن، و پايتخت بسيار نا امن شده بود. امير کبير دستگاه‌هاي دولتي را از افراد نالايق و حريص پاک کرد و عزل و نصب مأموران را به اختيار گرفت. وضع خزانه دولت را با حذف مخارج زايد سرو سامان بخشيد و از دست اندازي شاه به خزانه وجواهرات سلطنتي با قوانين و مقررات خاصّ جلوگيري کرد. وي درمدّت سه سال و سه ماه وزارت خود به قدري در تأمين امنيت و گسترش عدالت و اصلاحات مفيد لياقت نشان داد که تا آن زمان کمتر نظير آن ديده شده بود. ايجاد امنيت کم نظير در شهرها و راه ها از مهم ترين اقدامات امير کبير بود. راه‌زني و چپاول که امري عادي مي نمود شديداً کاهش يافت و قواي نظامي تحت انضباط سخت درآمد. اميرکبيرچون خود از فنون نظامي سررشته داشت به ياري مربّيان فرنگي به تشکيل سپاهي تازه پرداخت و شخصاً هر روز به آن سرکشي مي‌کرد. در زمان وي صادرات و واردات متوازن شد و تأسيس کارخانه هاي کوچک براي رفع احتياجات داخلي، از جمله پارچه‌بافي و ساخت ظروف سفالي و فلزّي سخت رونق يافت. کشاورزي در نواحي مختلف مورد حمايت دولت قرار گرفت و زراعت نيشکر درمازندران و خوزستان، و کشت زعفران و ديگر ادويه درخراسان رايج شد.

اميرکبير ازمردان اصلاح طلبي بود که مي‌خواست مردم ايران را با پيش‌رفت‌هاي ملل اروپايي آشنا کند. به اين منظور، عدّه اي از جوانان را براي فراگرفتن علم و صنعت و آشنايي با صنايع جديد به اروپا فرستاد. امّا مهم ترين اقدام او در اين راه تأسيس دارالفنون بود که متأسفانه خود نتوانست شاهدگشايش آن باشد. تأسيس روزنامه وقايع اتفاقيّه، نخستين روزنامه‌اي که در ايران به طور مرتّب انتشار يافت، نيز به دستور و راه‌نمايي اوصورت گرفت. اين روزنامه مدت ده سال به همين نام درتهران منتشرمي‌شد.

در زمينه روابطخارجي‌نيزاميرکبيرخدمتي قابل توجّه انجام داد. وي سفارت‌خانه‌هاي ايران را درکشورهاي خارجي منظّم کرد و با انتخاب افراد لايق و درست کار به احترام نمايندگي هاي ايران افزود. مرزها را زير نظارت مستقيم خود گرفت و از ورود و خروج خودسرانه کشتي هاي بازرگاني و نظامي روسيه به مرداب انزلي و شمال ايران جلوگيري کرد. پناه گرفتن افراد ماجراجو و گناه کاردرسفارت‌خانه‌ها راممنوع ساخت. درمورد هَرات و مرزهاي غربي ايران که به تحريک دولت‌هاي

انگليس و روس نا آرام بود نيز اقداماتي آغاز كرد. امّا نفوذ اين دولت هاي خارجي و فساد درباريان سودجو و به ويژه توطئه‌هاي مَهدعُليا عاقبت كار خود را كرد. شاه اميركبير را معزول و به قريه فين كاشان تبعيدكرد واندكي بعد فرمان قتل او را داد. اميركبير را درحمام قريه فين كاشان رگ زدند و سپس جسد او را به عراق بردند و در كربلا به خاک سپردند.

ميرزا ملكَم خان ناظم الدوله

(1249-1326ه/1833-1908م)

ميرزاملكَم خانم پسر ميرزا يعقوب ارمني درجلفاي اصفهان به دنيا آمد. ميرزا يعقوب كه مسلمان شده بود سِمَت مترجم سفارت روس را داشت. ملكَم خان نيز درموارد لزوم ادّعاي مسلماني مي‌كرد. وي درجواني، پس از آموختن مقدّمات زبان فارسي و بعضي علوم اسلامي، به فرانسه رفت و در پاريس به تحصيل رياضي و حقوق پرداخت. دربازگشت مترجم رسمي دربار و به ناصرالدين شاه نزديک شد. نوشته اند كه او با معلومات خود درفيزيک و شيمي شاه را سرگرم مي‌داشته و همين تردستي هاي علمي درنظر اطرافيان به شعبده و علوم غريبه تعبير شده است. وي اغلب سال‌هاي زندگي خود را درمقام هاي سياسي و دولتي به خصوص سفارت ايران درممالک مختلف اروپائي گذراند.

ميرزا ملكَم خان از طرفداران پرشور آزادي و نشر تمدّن غربي در ايران بود و به تغيير خطّ فارسي و عربي اصرار داشت. او كاستي ها و مشكلات نوشتن و خواندن اين خط را مهم ترين سبب عقب ماندگي ايران و ديگرممالک اسلامي مي‌دانست. از همين رو، خود خطّي تازه اختراع كرد و درمقدمه گلستان سعدي، كه باخطّ ابداعي خود به‌چاپ رساند، موضوع تغيير خطّ را مورد بحث قرارداد. ملكَم خان مردي فاضل و نويسنده اي توانا بود. از نوشته هاي او مجموعه اي به نام كلّيات آثار ملكم درآغاز مشروطيت درتهران به چاپ رسيده است. از ديگر آثار او مقالاتي است‌كه درروزنامه قانون مي‌نوشت و در آن حكومت استبدادي و جهل و فقر جامعه را مورد اعتراض و انتقاد قرار مي داد. نوشتن اين مقالات مقارن اقامت سيّدجمال‌الدين اسدآبادي درلندن بود. نوشته‌اندكه دراين زمان، يعني پس از سال 1306ه/1889م كه سيّد از ايران تبعيد شد، با ميرزا ملكَم خان در محلّه هايد پارک لندن هم منزل بودند.

ميرزاملكَم‌خان از بانيان فراموش خانه بود. اين انجمن كه‌درخانه جلال‌الدين ميرزاپسر فتحعلي‌شاه به طور پنهاني تشكيل مي‌شد اصلاح نوع بشر و دعوت مردم به آزادي و جمهوري و حكومت قانون را هدف خود قرار داده بود. جلسات انجمن فراموش خانه پس از هفت سال براثر نگراني شاه به دستوردولت تعطيل گشت و برخي از اعضايش دستگير شدند. پس از واقعه ملكَم به استانبول رفت، امّا پس از چندي دوباره به ايران احضار گرديد و با لقب ناظم‌الدوله و ناظم‌الملک مشاور ميرزا حسين خان مشيرالدوله، صدر اعظم، شد.

مقدّمات سفرناصرالدين شاه به اروپا را نيز ميرزا ملکَم خان فراهم آورد تا به نشر تمدّن غربي در ايران کمکي کرده باشد. درسفر سوّم شاه به اروپا، ميرزا ملکم خان امتياز لاتاري را ازشاه گرفت و دربرابرچهل هزار پوند، آن را به شخصي انگليسي واگذار کرد. امّا روحانيان ايران لاتاري را مخالف شرع تشخيص دادند و اعتراض عمومي موجب لغو آن شد. ملکم خان پول را پس نداد و ناصرالدين شاه ناچار با خشم بسيار او را ازمقام سفارت معزول کرد و همه امتيازات و القاب و منصب هايي را که به او داده بود پس گرفت. ديري نگذشت که در سفر مظفرالدّين شاه به فرنگ دوباره ميرزا ملکَم خان به سِمَت وزير مختار راهي ايتاليا شد. وي که به روش پدر دعوي مسلماني داشت در استانبول دختري مسيحي را به همسري گرفت و هنگام مرگ در لوزان سوئيس وصيت کرد تا جسدش را بسوزانند.

سيّد جمال‌الدين اسدآبادي

(1254-1314ه/1838-1898م)

سيّدجمال‌الدين پُرآوازه ترين متفکّر اجتماعي و مردسياسي مشهور قرن گذشته است. وي در بسياري از وقايع مهّم‌کشورهاي مشرق زمين ازهند تا مصر دست داشت. مسلمانان را به اتّحاد برضدّ اروپاييان فرا مي‌خواند و ايشان را به فراگرفتن علوم جديد و پشتيباني از حکومت مشروطه و قانون و آزادي خواهي تبليغ مي کرد. از اين راه هم دوست داران و طرفداران پُرشوري يافت که او را بزرگترين فيلسوف شرق و وطن پرست و آزادي خواه سترگ ناميده اند، و هم دشمناني پُرکين که او را آشوبگري جاه طلب دانسته‌اند. بسياري نکات درباره زندگي سيدجمال الدين در پرده ابهام است. آيا او متولد اسدآباد همدان بوده يا در اسعد آباد نزديک کابل درافغانستان زاده شده و نسبش به سيدعلي محدّث مشهور تِرمَذي مي رسد؟ بعضي براين عقيده اند که او با دعوت مسلمانان به اتّحاد مي خواسته است خود را تنها مسلمان و نه ازمليّتي خاص بشمارد و نيز با تکيه بر اصل و نسب افغاني به خشنود کردن طرفداران سنّي مذهب خود دست زده است. وي مقالاتش را به نام سيّدجمال‌الدين افغاني امضا مي‌کرد.برپايه تحقيقات معتبر مي توان گفت که سيّدجمال الدين در سال 1254 ه/1838م درخانواده شيعه ساکن اسدآباد همدان متولد شده است.

وي درجواني علوم ديني را درقزوين و تهران فراگرفت و سپس دوازده سال درهند اقامت کرد. درآن روزگارسرزمين هندمستعمره انگليس بود و به همين جهت سيدجمال الدين فرصت يافت که با بسياري ازمسائل سياسي در آن جا آشنا شود و استعمار را با چهره هاي گوناگون از نزديک ببيند. نخستين آراء او درمخالفت با اروپاييان از همان زمان ارائه شد.وي آنگاه به مصر رفت و با خطابه‌هاي آتشين مسلمانان را به اتّحاد و مقاومت دربرابر بيگانگان فراخواند. جنجالي که از آن پس ايجاد شد او را ناچار از ترک مصر و عزيمت به استانبول کرد. درآن جا نيز علماي مذهبي که ازسخن راني هاي او ناراضي بودند تکفيرش کردند و به فرمان سلطان عثماني اخراج شد.

پس از آن باز به مصر رفت و نزديک دوسال دردانشگاه الازهر قاهره به تدريس پرداخت. آشنايي وي با شيخ محمّد عَبدُه دانشمند و متفکّر بزرگ اجتماعي مصر درهمين زمان اتفاق افتاد.نوشته اند که وي نه سال ديگر در قاهره ماند و لژ فراماسوني يا انجمن وطني را درآن جا بنيان نهاد که سيصدنفر عضو داشت. دراين جا نيز سيدجمال مردم را برضدّ حکومت که دست نشانده انگليس بود بر مي انگيخت و همين موجب اخراج او از مصر شد. دوباره به هند بازگشت و درحيدرآباد دَکَن مي زيست که شورش سپاهيان مصر به سرکردگي اعرابي پاشا آغاز شد و به بمباران اسکندريه و جنگ تَلّ الکبير و اشغال نظامي مصر به وسيله نيروهاي انگليس انجاميد. بعدها خودگفت که در شورش سپاهيان مصر دست داشته است. در سال 1300ه/1882م، سيّد که باز از هند اخراج شده بود چندي به لندن و از آن جا به پاريس رفت. درپاريس با شيخ محمّدعَبدُه که او نيز از مصر تبعيد شده بودمي‌زيست و دراين مدت دو يار همفکر به انتشار روزنامه عُروَة الوُثقي به زبان عربي پرداختند.

شيخ محمّد عَبدُه رساله ردّ نيچريه را که سيدجمال الدين نوشته بود به نام ردّ علي الدهريون به عربي ترجمه کرد و بسياري از اطلاعات درباره سيد را در مقدّمه رساله خود گنجاند. درسال 1303ه/1885م، ناصرالدّين شاه از سيّدجمال الدين دعوت کرد که به تهران بيايد. وي دراين زمان چهارماه در خانه حاج محمّدحسن امين الضرب اصفهاني زيست و مردم را به آزادي خواهي و مشروطه‌طلبي دعوت کرد. پس از آن سفري به روسيه رفت و هنگامي که ناصرالدين شاه درآلمان بود پس از ديدار با سيّد باز او را به تهران فراخواند. درسفري که سيّدبه ايران کرد، تبليغات خودرا بر ضد اروپاييان شدّت داد و مردم را به اطاعت از يک خليفه براي همه مسلمانان خواند و باز خشم ناصرالدين شاه را برانگيخت. پس از چندي سيّد را که درحضرت عبدالعظيم آشکارا برضدّ شاه سخن راني مي‌کرد زيرنظرمأموران به خانقين واز آن جا به بصره تبعيدکردند. درمدّت اقامت دربصره بود که سيدعلي‌اکبرفال اسيري او را واشت تا نامه اي به حاج ميرزا حسن شيرازي بنويسد و از او برضدّ امتياز توتون وتنباکو فتوا بخواهد. سلطان عثماني، به خواست ناصرالدين شاه، سيّدجمال را از بصره اخراج کرد. سيّد به لندن رفت و اين بارمدّتي درمنزل ميرزا ملکَم خان، که به واسطه تقلّب درامتيازلاتاري موردخشم ناصرالدين شاه قرارگرفته و معزول شده بود، ماند. دراين مدّت سيّد در روزنامه‌هاي قانون و ضياء الخافقين مقالات تندي بر ضدّ ناصرالدين شاه مي‌نوشت و مردم را به شورش تحريک مي کرد. پس از چندي سلطان عبدالحميد، او را به استانبول دعوت کرد و در قصرسلطنتي خود ساختمان مجللي را بدو اختصاص داد. درهمين‌جا بودکه سيّدبا ايرانيان مخالف ناصرالدين شاه ديدارمي‌کرد از جمله با ميرزا رضاي کرماني که سرانجام ناصرالدين شاه را در صحن شاه زاده عبدالعظيم به ضرب گلوله کشت و در اعترافات خود به صراحت گفت که سيدجمال الدين دستور اين کار را داده است. دربار ايران از سلطان عثماني خواست که سيّد را تحويل دهد. اما سلطان به اين بهانه که سيّد ايراني نيست از تسليم او سرباز زد. نزديک به يک سال پس ازکشته شدن ناصرالدين شاه، سيّد را به امر سلطان عبدالحميد مسموم کردند يا به قولي بر اثر سرطان فک درگذشت. اواخر سال 1363ه/1943م، دولت افغانستان با موافقت دولت ترکيه استخوان هاي سيد را طيّ تشريفات مجلّل به کابل انتقال داد.

ستّارخان

(1284-1332ه/1914-1867م)

ستّارخان برجسته‌ترين سردار مشروطه خواهان در دوران استبداد صغير است. هنگامي كه محمّدعلي شاه قاجارمجلس را به توپ بست مشروطه خواهان در تبريز به رهبري ستّار خان و باقرخان به مقاومت برخاستند. ستّارخان در قَرَه داغ نزديک مهاباد به دنيا آمد. پدرش پارچه‌فروشي آرام بود. امّا برادر بزرگش با پيوستن به گروهي از شورشيان آرَس به راه زني پرداخت و بر سر همين كار كشته شد.

ستّارخان نيز درجواني با مأموران حكومت كه ظلم فراوان مي‌كردند درافتاد و دوسال زنداني شد. امّا از آن‌جا گريخت و بافراهم آوردن اسبي و تفنگي با چند تن از ياران به راه زني پرداخت. نوشته اند كه وي به روش عيّاران قسمتي از اموال دزدي را به مستمندان مي‌داد و با مروّت و جوانمردي رفتار مي كرد.پس از چندي به خدمت دولت درآمد و باعدّه اي مأمور راه داري خوي و مَرَندشد. لياقت وكفايتي كه ستّار خان از خود نشان داد او را به صف تفنگ داران مخصوص ولي عهد، مظفرالدين ميرزا، درآورد و از آن پس به ستّارخان شهرت يافت. امّا سال هاي بعد را باز به راه زني و، پس از توبه، به دلاّلي اسب درميدان دشتگيران تبريزگذراند، و با آغازجنبش مشروطه به صف مشروطه خواهان پيوست.ستّارخان‌سواد نداشت و ازمشروطيت و آرمان هاي مشروطه خواهان چندان سردرنمي‌آورد. تنها براي نابودي سلطنت قاجار مبارزه مي‌كرد كه همه نابساماني‌ها را از آن مي‌دانست.

با پيوستن به انجمن ايالتي تبريز، او و يارش باقرخان كه هردو دركار جنگ و گريز آزموده بودند، مأمور شدند كه هريک با ده سوارمسلّح حفاظت شهر را به عهده بگيرند. در آن زمان گروه هاي مسلّح متعدّدي در تبريز جولان مي دادند. پس از بمباران مجلس درتهران، برخورد ميان اين گروه ها در تبريز شدّت يافت. قسمت هايي از شهر در دست مجاهدان به فرماندهي ستّارخان و باقرخان بود. قسمت هاي ديگر شهر را مأموران حكومت و اعضاء انجمن اسلاميه دردست داشتند. رهبر اينان، ميرهاشم شترباني، از علماي مذهبي تبريز، پنهاني با محمّدعلي شاه هم دست بود.برخوردميان‌گروه ها تاهنگام انتصاب عين الدوله از سوي حكومت مركزي به فرمان‌فرمايي كل قشون آذربايجان ادامه يافت. عين الدوله به سخت‌گيري و بي رحمي شهرت داشت.

در اين زمان روس ها و انگليس ها نيز در تبريز دخالت مستقيم مي‌كردند. براثر اقدامات آنان شهر چند روزي آرام گرفت، انجمن ايالتي از هم گسست و مردم از ترس بر سردرخانه هاي خود درفش سفيد آويختند. در همان حال‌كه گمان مي رفت حكومت بر شهر تسلّط كامل يافته است، ناگهان ستّارخان همراه با هفده سوار درمحلّه‌هاي مختلف تبريز به راه افتاد، درفش هاي سفيد را پايين كشيد و احساسات مردم را برانگيخت. هيجان عمومي اعضاء انجمن ايالتي را دوباره گرد هم آورد و باقرخان كه چندي به مخالفان پيوسته بود، بار ديگر با ستّارخان همدست شد. از آن پس ستّارخان بين مردم تبريز محبوبيتي گسترده يافت، آن چنان كه روز جشن ميلاد حضرت علي(ع)

گروه هاي بزرگي ازمجاهدان و مردم محل با دسته موزيک و تشريفات تمام درشهر به راه افتادند و به ديدن او رفتند.مذاکرات مجاهدان و انجمن ايالتي باعين‌الدوله به نتيجه نرسيد. دوباره جنگ درگرفت و عين‌الدوله راه آذوقه را به روي مردم بست. درهمين روزگار سخت بود که باسکِرويل، معلّم امريکايي، و يک خبرنگار انگليسي به هواداري ازمشروطه‌خواهان در زد و خوردها کشته شدند.

مقاومت مردم شهر، با وجود سختي و کمبود آذوقه، مدّتي ادامه داشت تا با ميانجي‌گري کنسول هاي روس و انگليس مجاهدان و ازجمله ستّارخان موافقت کردند که دست از جنگ بردارند تا راه آذوقه باز شود. پس از فتح تهران به دست نيروهاي مشروطه خواه، ستّارخان که خود را نجات دهنده آذربايجان و مشروطيت مي‌دانست با سردي رهبران حکومت مشروطه رو به روشد که همکاري با کساني چون او را خوش نمي داشتند. در واقع، دعوت ستّارخان و باقرخان به تهران به اصرار کنسول‌هاي روس و انگليس بود که ماندن آن ها را در تبريز صلاح نمي‌دانستند.درتهران از اين دو مجاهد بزرگ استقبالي باشکوه شد. آنان را سوار براسب‌هاي سلطنتي به حضور احمد شاه بردند. مجلس شوراي ملي نيز به عنوان قدرداني دولوحه نقره زرکوب به آنان هديه داد و مستمري شايسته‌اي برايشان تعيين کرد. امّا چند روز بعد، وقتي به تصميم مجلس قرارشد اسلحه مجاهدان جمع آوري شود، ستّارخان و باقرخان و عدّه اي ديگر از سرداران مشروطه مخالفت کردند. مخالفان خلع سلاح به پارک اتابک که محل سکونت ستّارخان و باقرخان بود آمدند و تصميم به مقاومت گرفتند.

نمايندگان تبريز وحتّي سفيران عثماني و آلمان سعي کردند با تشويق طرفين به مسالمت مانع از برخورد آنان شوند. امّا ستّارخان، وفادار به قولي که به ديگر مجاهدان داده بود، ايستادگي کرد.در زدو خوردي که درگرفت مجاهدان شکست خوردند، پارک اتابک گشوده شد و اموال مجاهدان به غارت رفت. ستّارخان را درنهان‌گاهي يافتندکه براثر اصابت گلوله به پايش بدان جا رفته بود. هم او و هم باقرخان م خواستند به تبريز باز گردنداما دولت موافقت نکرد. زخم پاي ستّارخان او را زمين‌گير کرد و سرانجام از پاي درآورد. وي را با مراسم رسمي نظامي تشييع کردند و در باغ طوطي حضرت عبدالعظيم به خاک سپردند.

ستّارخان مردي عامي و بي‌سواد،امّا دلير، فداکار، راست گو و باگذشت بود، و خصوصيات عيّاران و جوانمردان ديرين را داشت. احياي مشروطيت، پس از دوران استبداد صغير، را بايد بيش از همه مديون او دانست.

ميرزا کوچک خان جنگلي

(1298ه1300-ش/1921-1881م)

ميرزاکوچک خان جنگلي، رهبر قيامي است که هم زمان با جنگ بين الملل اوّل در جنگل‌هاي شمال ايران آغاز شد. نام اصلي او يونس بود. امّا چون پدرش به ميرزا بزرگ شهرت داشت او را

ميرزا كوچک‌مي‌خواندند. وي در استادسرا از نواحي اطراف رشت متولّد شد و درنوجواني مقدّمات علوم ديني را در رشت و تهران فراگرفت امّا شركت در مبارزات مشروطه‌خواهي او را به سپاهيگري كشاند. هنگام بمباران مجلس شوراي ملّي، ميرزا كوچک خان درقفقاز بود و اقامتش درشهرهاي تفليس و بادكوبه تاحدّي او را با افكار انقلابيون بلشويک روسيه و دگرگوني‌هاي مهمّ صنعتي و اجتماعي كه دركشورهاي اروپايي صورت مي‌گرفت آشنا ساخت.

اندكي بعد ميرزاكوچک خان به ايران بازگشت و به مجاهدين پيوست. درجنگ هاي قزوين وفتح تهران كه به دوران استبداد صغير پايان داد، فرمانده گروهي ازمجاهدان بود. پس ازخلع محمّدعلي شاه، ميرزا كوچک‌خان درسركوبي‌شاهسوَن ها، كه به مستبدّان پيوسته بودند، همراه سرداران ديگر مشروطه‌خواه، يپرم خان ارمني و سردار اسعد بختياري، به كمک ستّارخان شتافت. در اين جنگ، ميرزا كوچک خان بيمار شد و به تهران بازگشت. امّا بارديگر درطغيان تركمن ها كه به تحريک و طرفداري محمّدعلي شاه صورت گرفته بود، داوطلب جنگ شد. اين بار نيز زخمي شد و براي مداوا به روسيه رفت. اقامت چندماهه در بادكوبه و تفليس او را بهبود داد و دربازگشت بار ديگر به صف مجاهدان مشروطه پيوست و به تعليم سپاهيان و شركت درعمليات مشغول شد.مسافرت‌هاي ميرزا كوچک خان به روسيه، درآن زمان كه زمينه انقلاب بلشويكي فراهم مي‌آمد، روح مبارزه و مقاومت را دراو تقويت كرد.

با اين همه، چنان‌كه نوشته اند وي معتقدات مذهبي راسخي داشت و نماز و روزه را ترک نمي‌كرد و پيش از اقدام به هركار اصرار به استخاره با تسبيح داشت. او را مردي متواضع، خوش برخورد، آرام و با عاطفه و معتقد به اصول اخلاقي توصيف كرده اند.درجنگ بين الملل اوّل، قواي روس به ايران تجاوز كردند و تا حدود همدان در غرب پيش رفتند. سرزمين گيلان عملاً به تصرّف آنان درآمد و در نتيجه توانستند با قواي انگليس كه از راه عراق و كرمانشاهان به ايران وارد شده بودند همكاري كنند. از سوي ديگر، دولت عثماني كه در جنگ از آلمان حمايت مي كرد مشغول پيش روي در نواحي آذربايجان وكردستان بود ومي‌كوشيد با ارسال اسلحه براي مجاهدين ازهمكاري روس و انگليس‌جلوگيري كند. نيروهاي ميرزاكوچک خان در جنگل هاي گيلان مستقر بودند و مي‌توانستند با شبيخون تا پشت جبهه روسيه نفوذ كنند. امّا قواي روس و انگليس به همدستي توانگران و زمين داران بزرگ منطقه كه از جنگلي ها در هراس بودند كوشيدند نيروهاي او را از هم بپاشند.

جنبش ميرزا كوچک خان پس از انقلاب 1917 روسيه و سرنگوني حكومت تزار به شكل قيامي سازمان يافته كه خواهان تشكيل حكومتي براساس آرمان هاي سوسياليستي بود درآمد. در همين اوان ارتش سرخ در پي مذاكرات صلح نمايندگان دولت شوروي و ايران از كشور خارج شد و از حمايت جنگلي ها دست كشيد. رضاخان سردار سپه براي مذاكره با ميرزا كوچک خان و ديگر سرداران جنگل به رشت رفت. نوشته اند كه سردار سپه پس از تحقيق درباره وقايع قيام جنگل گفته بودكه: «تا اينجا اقدامات ميرزا همه درست است و آنچه او انجام داده از روي كمال حسن نيت و وطن پرستي بوده. من شخصاً به نام دولت ايران تصديق مي كنم كه عمليات انقلابيون

جنگل، به نفع ملّت و کشور ايران بوده زيرا در روزهاي تاريک کمک هاي شايسته درجلوگيري از تعرّض و تجاوز بيگانگان نموده اند."

براثر اين مذاکرات يک آتش بس چهل و هشت ساعته بين نيروهاي دولت و سپاهيان جنگل برقرار شد. امّا در اين فاصله براثر درگيري هاي غافلگيرانه، عدّه بسياري کشته و شماري ديگر تسليم شدند. ميرزا کوچک خان به همراهي يکي ازمجاهدان به نام معين الرعايا و مردي آلماني، به نام گائوک، که سخت شيفته شخصيت ميرزا بود و تا آخر با او ماند، در سرما به کوه زدند و متواري شدند. اندکي بعد معين‌الرعايا با تظاهر به گم کردن همراهان بازگشت و خود را تسليم کرد. امّا ميرزا کوچک خان و گائوک آلماني درکوه هاي بلند و پُرپيچ و خم ديلَمان اسير برف و کولاک شدند و جان باختند.

محمّد مصدّق

(1261ه1346-ش/1966-1879م)

محمّدمصدّق (مصدّق السلطنه) از مردان نامدار سياسي ايران در قرن اخير است. پدرش از درباريان ناصرالدين شاه و از طرفداران اميرکبير و مادرش نوه عبّاس ميرزا وليعهد فتح علي شاه قاجار بود. وي درجواني به تحصيل دانش هاي جديد پرداخت و دوره مدرسه سياسي را که تازه داير شده بود گذراند. زندگي سياسي او از همان زمان با شرکت در فعّاليت هاي مشروطه خواهان آغاز گرديد. در انتخابات اولين دوره مجلس شوراي ملّي، مصدّق از اصفهان به نمايندگي انتخاب شد امّا چون سي سال تمام نداشت مطابق قانون به مجلس راه نيافت.

در زماني‌که مجلس شوراي ملّي به توپ بسته شد و دوران استبدادصغير فرا رسيد، وي به اروپا رفت و پس از چند سال با گرفتن درجه دکتراي حقوق از دانشگاه نوشاتل سوئيس به ايران بازگشت وبه تدريس درمدرسه علوم سياسي پرداخت. در همين دوران، دکتر مصدّق همراه با علي اکبر دهخدا درحزب اعتدالي که از احزاب مترقّي زمان بود فعاليت داشت و درمقام‌هاي وزارت دارائي و استانداري فارس و وزارت امورخارجه خدمت کرد. پس از کودتاي سوّم حوت 1299ش، وي از اجراي فرمان حکومت سيدضياء الدين سرپيچي کرد و مدّتي، تا سقوط حکومت او، در ميان عشاير جنوب به سر برد.

مقارن به قدرت رسيدن سردار سپه مصدّق، که نماينده پنجمين دوره مجلس شوراي ملّي بود، با تغييرسلطنت مخالفت کرد زيرا معتقد بود که سردار سپه درمقام نخست وزيري بهتر مي‌تواند به کشور خدمت کند.دردوران سلطنت رضا شاه، مصدّق در ملک شخصي خود احمد آباد بدور از فعاليت‌هاي سياسي بسر برد وچندي نيز به صورت زنداني دربيرجند بود. درسال 1322ش/1943م، مردم تهران او را به عنوان نماينده اوّل خود به چهاردهمين دوره مجلس شوراي ملي فرستادند. به پيشنهاد وي قانون ممنوعيت مذاکره براي دادن امتياز نفت تا زمان حضور نيروهاي بيگانه در ايران در اين دوره به تصويب رسيد. در دوره شانزدهم مجلس نيز نماينده تهران

بود و مخالفت مؤثّرخودرا باتصويب قرارداد الحاقي‌نفت، معروف به قراردادگس-گلشاييان، ادامه داد. با تصويب قانون ملي شدن صنعت نفت در مجلس شانزدهم و پذيرفتن مقام نخست وزيري دوره تازه اي از زندگي سياسي دكتر مصدّق آغاز شد.

وي براي دفاع از حقّ ايران به ملّي كردن‌صنعت نفت در شوراي امنيت سازمان ملل متّحد حضور يافت. علاوه برآن، درجلسات ديوان دادگستري بين المللي لاهه نيز شركت كرد و ضمن تشريح تخلّفات و دخالت هاي شركت نفت ايران و انگليس در امور داخلي ايران به ردّ صلاحيت اين ديوان براي رسيدگي به شكايت دولت انگيس پرداخت. وي به عنوان مظهر ايستادگي كشوري كوچک در برابر يكي از نيرومند ترين دولت هاي جهان شهرتي جهاني يافت. نشريه تايم (Time)امريكا وي را در سال 1951 به عنوان مرد سال برگزيد.

امّا در نيمه دوّم نخست وزيري مصدّق، بامحروم شدن ايران ازعوايد صدور نفت، ضعف روز افزون خزانه دولت، و افزايش نفوذ و فعّاليت هاي حزب توده، كشمكش هاي سياسي ميان شخصيّت ها و نيروهاي سياسي در ايران بالاگرفت. هنگامي كه، در تيرماه 1331ش/1952م، محمّدرضا شاه با واگذاري وزارت جنگ به او مخالفت كرد مصدق استعفاداد. امّا تظاهرات گسترده مردم به نخست وزير بعدي، احمد قوام، قوام السّلطنه، فرصت انجام كاري نداد و مصدّق بار ديگر مأمور تشكيل دولت شد.

وي با اخذ اختيارات قانون گزاري از مجلس هفدهم به تدوين قوانيني در زمينه هاي گوناگون دست زد. تقاضاي او براي تمديد اين اختيارات با مخالفت شماري از نمايندگان مجلس، از جمله برخي از اعضاي اوّليه جبهه ملّي روبرو شد. افزايش اختلافات با دربار و برخي رهبران روحاني ازسويي، و با مجلس هفدهم از سوي ديگر، او را، با وجود مخالفت برخي از مشاوران نزديكش، به برگزاري يک همه پرسي و صدور حكم انحلال مجلس كشاند. محمدرضاشاه، نگران ازگسترش نفوذ حزب توده، كاهش اختيارات خود در ارتش و ناتواني دكتر مصدّق به حلّ بحران نفت، فرمان عزل دكتر مصدق و نخست وزيري سرلشگر فضل‌الله زاهدي را صادر كرد و، پس از امتناع مصدّق از به رسميت شناختن فرمان، كشور را ترک گفت.

در پي شورشي كه با همكاري برخي از افسران ارتش و شماري از رهبران مذهبي و نيروهاي هوادار شاه رخ داد زاهدي زمام امور را به دست گرفت و دكترمصدّق و برخي از همكاران او را به دادگاه نظامي كشاند. در دادگاه مصدّق به سه سال زندان محكوم شد و پس از پايان دوران زندان در ملک شخصي خود، احمد آباد، تحت نظر بود و جز تني چند ازخويشان اجازه ملاقات با او را نداشتند. دكتر مصدق مردي وطن دوست و سرسخت بود و استقلال ايران را در برقراري موازنه منفي نسبت به دو همسايه قدرت مند ايران مي دانست. براي نام و اعتبار خود در ميان مردم اهميّتي خاص قائل بود و تا پايان زندگي به باورها و اعتقادات سياسي خود پاي بند ماند.

منابع

- آدميت، فريدون. اميركبير و ايران. تهران، خوارزمي، 1345.

- اقبال آشتياني، عبّاس. ميرزا تقي خان اميركبير. به اهتمام ايرج افشار. تهران، انتشارات توس، 1363.

- پناهي، محمّد احمد. حسن صبّاح، چهره شگفت انگيز تاريخ. تهران، كتاب نمونه، 1368.

- پناهي ماكوئي، عبّاس. حماسه ستّارخان. تهران، اميركبير، 1359.

- جويني، علاءالدين عطاملک. تاريخ جهانگشاي جويني. بامقدّمه محمّد قزويني. ليدن، 1911.

- خان ملک ساساني. سياستگران دوره قاجار. تهران، طهوري، 1338.

- رائين، اسماعيل. ميرزا ملكم خان؛ زندگي و كوشش هاي سياسي او. تهران، فرانكلين، 1350.

- رشيدالدين فضل الله. جامع التواريخ. به كوشش بهمن كريمي. ج 1. تهران، 1338.

- رواساني، شاپور، نهضت ميرزا كوچک خان جنگلي. تهران، 1363.

- صفائي، ابراهيم. رهبران مشروطه. جزوه سيزدهم (ستّار خان). تهران، چاپ شرقي، 1343.

- عبدالغني حسن، محمّد. ابو مسلم خراساني. ترجمه شفيعي كدكني. تهران، 1353.

- فخرائي، ابراهيم. سردار جنگل. تهران، انتشارات جاويدان، 1354.

- قائم مقام، ابوالقاسم. منشآت قائم مقام. به اهتمام جهانگير قائم مقامي. تهران، ابن سينا، 1337.

- مدرّس زنجاني، محمّد. سرگذشت وعقايد فلسفي خواجه نصيرالدين طوسي. تهران، اميركبير، 1363. - مكّي، حسين. كتاب سياه. تهران، اميركبير، 1357.

- نجمي، ناصر. فرمان‌رواي الموت. تهران، انتشارات عطّار، 1368.

- نظام الملک، حسن بن علي. سيرالملوک، سياست نامه. به اهتمام هيوبرت دارک. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1347.

- نفيسي، سعيد. بابک، دلاور آذربايجان. تهران، فروغي، 1342.

- واثقي، صدر. سيد جمال‌الدين حسيني، پايه گذار نهضت هاي حسيني. تهران، پيام، 1355. - يوسفي، غلامحسين. ابو مسلم سردار خراسان. تهران، كتاب جوانان، 1345.

بخش سوم فرهنگ

فرهنگ

تمدّن و فرهنگ، روح پسندها و ناپسندهاي جوامع مختلف بشري است كه نخستين در پديده‌هاي مادّي چون وسايل و ابزار زندگي، معماري، كشورداري، اقتصاد و هنر و ديگري در زاده‌هاي فكري و ذوقي چون زبان، ادبيّات، دانش و انديشه بروز مي كند. با اين تعريف فرهنگ هرملّت در واقع با سيماي حافظه جمعي آن ملّت باز شناخته مي‌شود. ايراني بودن نيز نه تنها درمرزهاي سياسي و جغرافيايي و در اعتقادات مذهبي و سياسي، نه فقط با قرار گرفتن در موقعيت هاي مختلف اقتصادي و با بستگي‌هاي نژادي و خانوادگي، بلكه با اشتراک در فرهنگ ايراني مشخّص مي‌گردد. زبان و خط، اين پشتوانه گران قدر را بر دوش مي كشد و در گذار از روزگار افراد را به ملّت ها و آيندگان را به تجربه‌هاي گذشته مي‌پيوندد.

شاهنامه را سند ملّيت و نماينده فرهنگ ايران خوانده اند. از اين توصيف، بعضي به سود نظرهاي سياسي و بعضي ديگر براي بازگشت به دوران طلايي خيال بهره جسته اند. در مقابل آنان، گروهي **شاهنامه** را مدافع طبقات برتر و گروهي ديگر آن را پراكننده افسانه‌هاي دروغ و بي‌پايه روزگار شِرک خوانده اند. امّا اين اثر بزرگ نه بر اثر قدرت آن دسته نخست ماندگار شده و نه از هياهوي اين ديگران آسيب ديده، زيرا **شاهنامه** درمجموع آن ارزش هاي انساني و قومي را در بر دارد كه با وجود گذشت زمان و پديد آمدن دگرگوني هاي مهم درزندگي مردم ايران به عنوان اصلي ثابت برجا مانده است. خطوط اصلي فرهنگ ايران را چنان كه از خلال متن و چگونگي پيدايش **شاهنامه** برمي آيد، مي توان چنين خلاصه كرد:

فرهنگ ايراني مجموعه‌اي از فرهنگ هاي اقوام و نژادهاي گوناگون است كه پيش از ورود آرياييان و پس از استقرار ايشان تا امروز به اين سرزمين آمد و رفت داشته اند. به قدرت رسيدن تيره هاي بزرگ آريايي كه شاهنشاهي ايشان همراه با مدارا و احترام به عقايد و آداب و رسوم مردم سرزمين‌هاي مغلوب و همسايگان نواحي دور دست بود، فرهنگي عام و شامل به وجود آورد كه اگر چه عناصر فرهنگي ديگران را به خود جذب كرد، امّا در مجموع هماهنگ و يک پارچه شكل گرفت. در اعتقادات مذهبي ايرانيان باستان ردّ پاي فرشتگان و خدايان اقوام پيش از آريايي آشكار است. با وجود اين، تأثير معتقدات آريايي نيز آن چنان بين ملّت‌هاي همسايه بارز است كه به آساني نمي توان مسير تأثير و تأثّر آنان را باز شناخت.

در سراسر تاريخ طولاني و پرماجراي ايران، از ديرباز هجوم اقوام وحشي و نيمه وحشي اهميّتي خاص داشته است. اين پديده در معتقدات مذهبي زَرتُشتي به صورت تقابل نور و ظلمت و

اهورامزدا و اهریمن و به طور کلّي انديشه دوگانگي و تضاد بين تمدّن و توحّش و نظم و آشوب متجلّي شده است. براين اساس، جنگاوري و ستيز با دشمن و ايستادگي در برابر بيگانگان براي مردم ايران فريضه‌اي فرهنگي است. تسلّط اقوام بيگانه برفلات ايران، نه پيروزي نظامي براي بيگانگان، که پذيرش دگرگوني اوضاع از سوي مردم ايران بوده است. در عين حال مقاومت و مبارزه پي‌گير مردم براي کسب آزاديِ دوباره و توانايي معجزآساي فرهنگ ايران درحفظ ارزش هاي اصيل خود نيز همواره اميد ماندگاري ايران را تقويت کرده است.

بر پايه آن چه گذشت مي توان فرهنگ مردم ايران را با صفاتي چون شجاعت و جنگاوري و درعين حال نرم خويي، مدارا و گذشت و آزادگي مشخّص کرد. عيّاري و جوانمردي و عفّت و فروتني تنها از آنِ رستمِ **شاهنامه** نيست. پورياي ولي و هر پهلوان محلّه نيز کوشيده است که خود را با اين صفات بيارايد.

با اين همه، از تأثير مصائب تاريخي نيز آسان نمي توان گذشت. حمله اقوام وحشي مغول و تاتار که از گذر ايشان تنها زميني سوخته و ويران و مردمي داغ ديده و حيران برجاي ماند، مصيبتي نبود که با يک يا دونسل فراموش شود. امّا دراين روزگار دراز ايرانيان هرگز از پاي ننشستند، به صورت هاي گوناگون به مراکز قدرت نزديک شدند و فرمان روايان خون ريز و بيگانه با آداب مملکت داري را به تدريج به خوي و آداب ايراني نرم کردند. دربار بسياري از اين حاکمانِ تازه رسيده، به همّت ايرانيان دانشمند و هنرپرور کانون ذوق و زيبايي شد.

هوشياري بزرگان و انديشه وران ايراني در مقاطع مخوف تاريخي براي زنده نگاه داشتن فرهنگ اصيل ايراني شگفت انگيز و ستودني است. هم آنان بودند که پس از شکست سپاهيان و فروپاشي دربارهاي ايران، فرهنگ ايران را با تدبيرهاي سياسي و به خصوص به قوّت انديشه بارور و خلاقيّت ادبي خود نه تنها برپاي داشتند بلکه با جذب عناصر مفيد فرهنگ بيگانه آن را غني تر کردند. براي مثال، ايرانيان پس از سقوط ساسانيان از پذيرش اسلام براي اصلاح انديشه و اعتقادات فرسوده خود بهره جستند و از برابري و برادري مؤمنان در برابر خداي واحد بي شريک براي فرو ريختن نظام طبقاتي دوران گذشته گامي بزرگ برداشتند. در مقابل، باهوش و ذوق طبيعي و با تکيه بر توشه دانش ها و آگاهي هاي خود در ايجاد و گسترش تمدّن و معارف اسلامي سهمي بسيار بيشتر از ديگر اقوام مسلمان به عهده گرفتند و با نشر فرهنگ ايراني از طريق تأليف آثار جديد و يا ترجمه نوشته‌هاي ايراني به عربي بر غناي اين تمدّن افزودند.

در دو قرن اخير با هجوم تمدّن اروپا به مشرق زمين، فرهنگ ايران نيز دوران پُر تلاطم و متحوّل ديگري را از سر گذرانده و در رويارويي با اين موج عظيم، با همه توانايي در جذب پديده هاي تازه، گاه به آشفتگي و اضطراب دچار گرديده است. زبان فارسي امروز اگرچه به گسترش روزگاران گذشته نيست، امّا در صد سال اخير، هم از جهت علمي و فني و هم در عرصه انديشه و ادب قابليت انعطاف و رشد خود را نشان داده است.

زبان

زبان امروزمردم ايران فارسي دَري از گروه زبان هاي هند و اروپايي است كه ريشه در قديم‌ترين زبان آرياييان دارد. شباهت فراوان **اوستا،** به‌خصوص بخش كهن آن با سَنسكريت و كتاب بودا به اندازه اي است كه مي توان آن ها را لهجه هاي مختلف يک زبان دانست.

زبان هاي ايراني پس از جدا شدن از زبان مادر تا زمان حاضر سه مرحله مهمّ تكاملي راپيموده و از صورت زبان تركيبي به مرحله زبان تحليلي رسيده است:

1

دوره باستان كه از آغاز تا انقراض شاهنشاهي هَخامَنِشي، تقريباً از قرن بيستم تا حدود چهارم و سوّم پيش از ميلاد را دربرمي‌گيرد. از زبان هاي ايراني باستان چهار لهجه آن شناخته شده است: مادي، سَكائي، اَوستايي و پارسي باستان يا فارسي. از زبان‌هاي مادي و سَكائي كه يكي در غرب ايران و منطقه فرمان روايي ماد و ديگري در شمال، از مرزهاي چين تا درياي سياه، از جمله بين اقوام پارت و ساكنان سُغد، رايج بوده، تنها كلمات و عباراتي درآثار ديگران برجاي مانده است. امّا از زبان هاي آوستايي و فارسي باستان مدارک بسيار در دست است. زبان آوستايي، گويش مردم اطراف درياچه هامون در سيستان بوده و زَرتُشت كتاب خود را به اين زبان نوشته است. **اوستا** از جهت زبان نمودار دو مرحله متفاوت است. نخست زباني بسيار قديمي كه بخش كوچكي از **اوستا** يعني كاهان يا گات ها به آن زبان سروده شده است و آن را از خود زَرتُشت مي دانند. بخش ديگر، كه تا اواخر دوره ساساني يعني حدود قرن ششم ميلادي سينه به سينه حفظ مي شده است، زباني جديدتر دارد.

فارسي باستان زبان مردم فارس است كه در دوره شاهنشاهي هَخامَنِشي زبان رسمي بوده و سنگ نوشته هاي بسيار از آن برجاي مانده است. كتيبه داريوش بزرگ برپيشاني كوه بلند بيستون، مهم ترين و مفصّل ترين نوشته به زبان فارسي باستان است. درهمين زمان لهجه هاي ديگر ايراني باستان نيز وجود داشته كه پا به پاي چهار زبان مهمّ دوران باستان مراحل تكاملي را مي پيموده است، مانند زبان هاي بَلخي، سُغدي، پارتي و خوارزمي.

زبان هاي ايراني باستان مانند سَنسكريت همگي در مرحله تركيبي، داراي هشت حالت براي اسم، صفت و ضمير بوده اند كه بنا به موقع كلمه درجمله تغيير مي يافته است. همچنين هركلمه سه صورت مفرد، مثّني (دوتايي) و جمع و سه جنس مذكّر، مؤنّث و خنثي داشته است. درتمام

موارد نيز صفات و قيدها و ساير اجزاء جمله با اسم تطبيق مي‌كرده اند و از اين روي اين زبان ها دشوار ترين زبان هاي هند و اروپايي است.

2

زبان هاي عاميانه كه در فاصله ميان سقوط دو شاهنشاهي هَخامَنِشي و ساساني رايج بوده است. پس از حمله اسكندر زبان يوناني در دستگاه حكومت رسمي شد. امّا پس از پيروزي پارت ها زبان پارتي يا پهلوي در ايران رايج شد كه از نام سرزمين اشكانيان درخراسان يعني پَرَثَوَه يا پَهله گرفته شده بود. زبان پهلوي به دو شاخه شمالي و جنوبي يا پهلوي اشكاني و ساساني تقسيم مي شود كه در واقع دولهجه از یک زبان و از ريشه زبان هاي ايراني باستان است.

قديم‌ترين نوشته به زبان پهلوي اشكاني قباله اي است كه از اورامان در كُردستان به دست آمده. بخش بزرگي از آثار زبان پهلوي اشكاني نوشته هاي مربوط به دين ماني و سنگ نوشته‌هايي از شاهنشاهان ساساني است. از زبان پهلوي جنوبي يا ساساني علاوه برسنگ‌نوشته‌هاي بسيار، آثار مذهبي و ادبي قابل ملاحظه اي نيز برجاي مانده كه تاريخ بخشي از آن ها تا سده نهم ميلادي مي رسد. دراين زبان بسياري از واژه‌هاي يوناني، سَنسكريت و سُرياني وجود دارد كه نمودار تماس گسترده فرهنگي ايرانيان با اقوام ديگر بوده است. به اين زبان فارسي ميانه نيز مي گويند. مهم‌ترين اثر بازمانده به زبان فارسي ميانه يا پهلوي ساساني تفسير كتاب بزرگ **اوستا**ست كه در دوره ساسانيان به وسيله موبَدان از اوستايي به اين زبان برگردانده و **زند** خوانده شده است. به اعتقاد زبان شناسان، در فاصله سه قرن بين آخرين نوشته به زبان فارسي باستان و اولين نمونه از فارسي ميانه، مرحله تركيبي زبان به مرحله تحليلي وارد شده است. حالت هاي صرف نام و جنسيت به كلي از ميان رفته و تعداد به مفرد و جمع محدود گرديده است. به نظر مي‌رسد كه زبان هاي ايراني پيوسته درحال تكامل بوده امّا اين تكامل هنگامي در نوشته ها نمايان شده كه قدرت حكومت از جنوب و تخت جمشيد به اشكانيان در شمال انتقال يافته است.

3

فارسي نو زبان دوران پس از حمله اعراب است. امّا در نخستين دو قرن پس از اين حمله از زبان هاي ايراني نوشته‌اي در دست نيست. در قرن سوم هجري/نهم ميلادي، با روي كار آمدن حكومت‌هاي ايراني چون يعقوب ليث صفّار و در پي آنان سامانيان، یک باره زبان مردم ايران آمادگي خود را براي آفرينش شاهكار بزرگي چون **شاهنامه** در قرن بعد از آن نشان داد. در اين سه قرن مردم ايران، حتّي با گرويدن به اسلام و زير فشار قوم غالب، همچون زمان ساسانيان به زبان پهلوي و لهجه‌هاي محلّي خود سخن مي گفته اند. مهاجران عرب وگماشتگان خلفا از اين كه ناچار بايد با مترجم در ايران زندگي كنند دچار اشكال بودند. در بعضي نقاط حتّي عبادات اسلامي

نيز به سختي انجام مي‌شد. در بخارا دير زماني ناچار بودند نماز و آيات **قرآن** را به فارسي برگردانند تا مردم را به اجراي مراسم عبادي وادارند.

از لهجه هاي ايراني رايج در قرن هاي اوّل اسلامي به پنج لهجه مهم اشاره شده است:

پهلوي

به اين زبان در نواحي مركزي و شهرهاي اصفهان، ري، همدان، نهاوند و آذربايجان سخن مي‌گفته‌اند.

دَري

دَري زبان مردم مشرق ايران و اهل بَلخ و سُغد از ماوراء النهر تا مرزهاي چين بوده و لهجه‌هاي مهمّي چون سُغدي، خوارزمي و تُخاري را دربرمي‌گرفته است. لهجه تُخاري بين مردم تُخارستان، ولايت ميان بلخ و بدخشان، رايج بوده است. زبان مردم آران يعني نواحي جنوبي كوه‌هاي قفقاز در غرب درياي خَزَر را نيز نزديک به زبان نواحي شرقي ايران دانسته‌اند. در تيسفون و شهرهاي پنج گانه مدائن نيز سخن گفتن به همين زبان، كه با شاهنشاهان اشكاني از شرق به پايتخت آورده شده بود، تا قرن ها پس از اسلام رايج بود.

فارسي

لهجه محلّي مردم فارس بوده است. نوشته‌اند كه شاهنشاهان ساساني در خلوت و ميان افراد خانواده خود به اين زبان سخن مي‌گفته‌اند.

خوزي

اين لهجه لغت مردم خوزستان است كه از ديرگاه به واسطه همسايگي با قبايل عرب كلماتي از زبان عربي را وارد زبان خويش كرده بودند.

سُرياني

زبان مردم سوريه و نواحي دور دست شاهنشاهي اشكاني و ساساني بوده است. بسياري از كتاب هاي علمي و فلسفي به اين زبان نوشته مي‌شد و در قرن هاي اوّل اسلامي همين آثار به عربي ترجمه گرديد.

در قرن چهارم و نيمه اوّل قرن پنجم هجري، با قدرت گرفتن اميران ساماني در ماوراءالنهر و خراسان، بخارا كانون بزرگ ادبيات ايران گرديد و زبان دري در آثار گويندگاني بزرگ چون رودكي و پس از او فردوسي چنان مقامي يافت كه به عنوان زبان رسمي همه فلات ايران پذيرفته شد. زبان

فارسي دري دنباله زبان‌هاي ايراني ميانه و جانشين همه لهجه‌ها و زبان‌هاي ديگر ايراني شده است. تفاوت اين زبان با فارسي ميانه در تغيير برخي آواها و گرفتن واژه‌هاي جديد از زبان عربي و تغيير جهت معني بسياري از واژه‌ها براثر اوضاع سياسي و اجتماعي و مذهبي بعد از اسلام است.

تحوّل زبان فارسي دري به زبان امروزي به تدريج انجام گرفت. درآغاز، كلمات عربي درآن بسيار اندک بود امّا از نيمه دوّم قرن پنجم هجري با تسلّط قبايل ترک به تدريج سيل كلمات و تعبيرات عربي به زبان فارسي راه جست و از زبان قبايل مختلف ترک نيز لغات و اصطلاحاتي به فارسي رخنه كرد. پس از حمله مغول اين تهاجم به زبان فارسي شدّت گرفت. با روي كار آمدن صفويان و گماشته شدن سران قِزِلباش به حكومت ايالات مختلف ايران، آنان كه همگي از قبايل ترک و تركمان بودند زبان تركي را اشاعه دادند.

از آغازسلطنت خاندان قاجار، براثر رفت و آمد و اختلاط فرهنگي با اروپاييان، از زبان‌هاي اروپايي، خاصّه فرانسوي و انگليسي، كلمات بسيار وارد زبان فارسي شده است و بدين ترتيب زبان امروزي فارسي، آميخته با عربي و تركي و تا حدّي زبان هاي اروپايي است.

با اين همه، زبان فارسي ساخت دستوري خود را كاملاً نگاه داشته و كلمات بيگانه را در قالب ضوابط خود پذيرفته است. تلفّظ اين گونه كلمات نيز رنگ زبان فارسي به خود گرفته و مفهوم و معناي آن نيز تغيير يافته است. براي مثال بسياري از كلمات معرّبي كه فارسي زبانان بر زبان مي آورند از جهت تلفّظ و معنا و كاربرد ديگر شناخته نيست.

زبان فارسي از نظر آواشناسي نيز زباني ممتاز است و كساني كه از كودكي فارسي مي‌آموزند به آساني مي‌توانند در تلفّظ زبان هاي ديگر به مهارت كامل برسند زيرا مخارج حروف در زبان فارسي چنان است كه حنجره با تمام امكانات خود پرورش مي‌يابد.

گويش‌هاي امروزي ايران

فارسي دري زبان رسمي و گويش اكثريّت مردم ايران است. امّا درنواحي مختلف كشور، مردم به زبان هاي ديگر از ايراني و غير ايراني نيز سخن مي‌گويند. فارسي دري نيز درنواحي مختلف لهجه‌هاي گوناگون دارد. زبان مردم اصفهان، فارس، تهران، خراسان و كرمان با آن كه همگي فارسي دري است، به خصوص در روستاها و نواحي دورافتاده، هريک با دربرداشتن تعدادي لغات و تعبيرات و اصطلاحات مخصوص محلّي بيشتر از جهت آهنگ اداي كلمات و جملات متفاوت است. مهّم ترين گويش هاي رايج امروز كه اصل ايراني دارد عبارت است از: تركي، كُردي، طبري، بلوچي و زبان مردم سمنان و گرگان. براين ها بايد زبان پهلوي و اوستايي را افزود كه هنوز بين زَرتُشتيان ايران رايج است.

ترکی

تركي، زبان مردم آذربايجان، ازدوران صفويه يعني اواخر سده يازدهم هجري/هفدهم‌ميلادي رايج شده است. پادشاهان صفوي كه از اردبيل درشمال غرب ايران برخاستند به زبان و ادب تركي گرايش خاص داشتند. بعضي از ايشان چون شاه اسماعيل اوّل و دوّم خود شعر تركي مي‌سرودند. سران قِزل‌باش نيز همگي از طوايف ترك و تركمان بودند و از طريق آنان زبان تركي غلبه يافت و از تركيب آن با زبان آذري قديم تركي آذربايجاني امروز پديد آمد. تركي آذربايجاني لغات قديم فارسي بسيار دارد، امّا ساختمان و دستور زبان آن بر مبناي زبان تركي است. تعدادي قابل ملاحظه كلمات عربي نيز به اين گويش وارد شده است.

کُردی و لُری

درواقع نه كُردي نام زباني خاصّ است و نه لُري. بلكه هريک از آن دو را شاخه اي از زبان‌هاي غربي ايران تشكيل مي‌دهد كه داراي زبان هاي گوناگون است و بر سبيل مسامحه تمام آن ها را كُردي و يا لُري گويند. كُردي و لُري زبان عشاير كُرد و لُر نواحي غرب ايران نيز از ريشه زبان هاي ايران قبل از اسلام است. اين دو گويش از عربي و تركي تأثير چندان نپذيرفته و كمابيش اصيل مانده است. زبان كُردي داراي ادبي بسيار پهناور است. عشاير كُرد نواحي گرگان و خراسان نيز، كه در زمان صفويه براي مرزداري و مقابله با دشمنان به اين نواحي كوچ داده شدند، به اين زبان سخن مي‌گويند.

طبری

زبان طبري گويش مردم كرانه هاي جنوبي درياي مازندران است. موقع جغرافيائي دور ازدسترس بيگانگان به فرهنگ مردم اين ناحيه سبب شده كه زبان طبري نيز از دستبرد زبان هاي عربي و تركي تا حدّ زيادي دور مانَد و اصالت خود را حفظ كند. ادب محلّي گيلكي و طبري با دربرداشتن اشعار و افسانه هاي شيرين در باره وقايع تاريخي و جنبش ها و مبارزات محلي اين سرزمين از غنايي قابل ملاحظه برخوردار است. زبان مردم سمنان و گرگان نيز از شاخه زبان هاي اصيل ايراني قبل از اسلام است و به زبان طبري نزديک مي‌نمايد.

گسترش زبان فارسی

با فتوحات سپاهيان اسلام و تشكيل سرزمين هاي پهناورخلافت اسلامي، عربي به سرعت جاي گزين زبان هاي ملل مغلوب شد و از شمال آفريقا تا سرزمين هاي غرب رود دِجله را فرا گرفت. امّا ايرانيان مسلمان، همچنان به زبان فارسی و لهجه هاي متداول درنواحي مختلف پاي‌بند ماندند.

درقرن‌هاي اوّل اسلامي براي از ميان بردن زبان فارسی تلاش بسيار مي‌شد. از جمله احاديثي در زبان عامه رواج مي يافت كه زبان فارسی و لهجه هاي مختلف آن را زبان مردم دوزخ مي‌خواند و

مسلمانان را از آن منع مي‌کرد. امّا ايرانيان نيز در مقابل احاديثي نقل مي‌کردند که بنا برآن ها زبان فارسی هم رديف عربي و زبان بهشتيان است. با اين همه، بسياري از ايرانيان براي شرکت در امور سياسي و يافتن موقع مناسب اجتماعي به سرودن اشعار و نوشتن به زبان عربي روي آوردند. با تشکيل نخستين حکومت هاي محلّي مستقل در ايران و ايجاد کانون هاي تشويق شعرا و نويسندگان پارسی گوي، زبان دري که به پختگي و کمال نزديک شده بود، به سرعت گسترش يافت و مورد استقبال گويندگان و نويسندگان نواحي ديگر قرار گرفت. حتّي بسياري از دانشمندان نيز به زبان فارسی روي آوردند و آثار علمي خود را به اين زبان نگاشتند و توانايي آن را دربيان انواع موضوع‌ها به اثبات رساندند و گسترش دادند.

سلطان محمود غزنوي با آن که خود ترک بود، امّا ميراث فرهنگي عظيم خاندان‌هاي حاکم ايراني او را ناخواسته به رواج زبان فارسی واداشت. وي براي نگاه داري سرزمين‌هايي که فتح مي‌کرد دسته هاي نظامي بزرگي از مردم خراسان و ماوراءالنهر را به حکومت مي گماشت و همين امر موجب رواج زبان پارسی تا نواحي هند و پنجاب گرديد.

با سقوط بخارا، پايتخت سامانيان به دست ترکان آل افراسياب، اين کانون زبان و ادب پارسی از اهميت افتاد و شاعران و نويسندگان پارسی گوي به دربارهاي محلّي غرب ايران مهاجرت کردند. در نيمه دوّم قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي، هم زمان با حکومت سلجوقيان، شاعران نواحي مرکزي و شمال غرب فلات ايران با اشتياق تمام فارسی دري را مي‌آموختند و به سرودن اشعار و نوشتن آثار خود به آن زبان رغبت تمام داشتند. به تدريج، زبان فارسی دري از دورترين نقاط شرق تا غرب و سراسرشمال تا جنوب فلات ايران را زير پوشش خود گرفت.

با حمله مغول و مهاجرت گروه بزرگي از مردم ايران، به خصوص علما و مشايخ و بزرگان به هند، زبان فارسی رواج بيشتر يافت. امير تيمور گورکان، گويندگان و هنرمندان را از هر شهر و روستا با خود به سمرقند مي‌برد تا زادگاه خود را کانون تمدّن و فرهنگ زمان کند. اميرزادگان تيموري در محضر اين استادانِ سخن همگي فارسی آموختند و از مشوّقان شعر و ادب پارسي شدند.

هم زمان با حمله مغول و مهاجرت ايرانيان به هند، گروهي نيز در آسياي صغير پناه گرفتند. مهاجرت خانواده مولانا جلال الدين محمّد به قونيه و شهرت صوفيان و مريدان ايشان يکي از عوامل مهمّ گسترش زبان فارسی درآسياي صغير بود. در دربار سلاطين عثماني، زبان فارسی يکي از دو زبان عمده و رسمي دربار بود و شاعران و گويندگان مورد حمايت قرار مي‌گرفتند. فرقه هاي صوفيان نيز در زمان ايشان اعتبار بسيار داشتند و منشيان ادب شناس و شاعران پارسی گوی بسياري به دربار خلافت عثماني روي آوردند. حکومت عثماني در فتوحات خود اين زبان را تا شبه جزيره بالکان در اروپا برد. تاقرن اخير، فارسی در ترکيه از راه خواندن **شاهنامه** و **ابومسلم‌نامه** و ديگر آثار حماسي و ديني فارسي در قهوه‌خانه ها و مراکز اجتماع مردم همچنان زباني آشنا بود. سلسله پادشاهان گورکاني درهند نيز، که وزيران و بزرگان آن اغلب ايراني يا تربيت شده ايرانيان بودند، درباري باهمه مشخصّات فرهنگ ايران، شامل زبان فارسي و جشن ها و مراسم ايراني،

برقرار كردند. رواج فوق العاده زبان فارسي در هند با افزايش نفوذ انگليس ها در آن سرزمين رو به كاهش نهاد. امروزه، اردو، زبان رسمي مردم پاكستان، تركيبي است از حدود هفتاد درصد لغات فارسي و زبان هاي هندي، عربي و تا اندازه اي انگليسي. بيشتر مردم افغانستان و تاجيكستان نيز كه درعصر قاجار از ايران جدا شدند به زبان فارسي سخن مي گويند و با مردم ايران در زمينه هاي گوناگون فرهنگ و ادب تاريخي مشترك دارند.

خط

خط های ایرانی پیش از اسلام

بنا به افسانه‌هاي باستاني كه در **شاهنامه** نيز آمده، تَهمورث از ديواني كه دربند كرده بود سي نوع خط آموخت. به گمان محقّقان اين ديوان بايد اسيران آرامي بوده باشند كه براي تجارت به نواحي مختلف سفر مي‌كردند و با خطّ اقوام گوناگون آشنايي داشتند. قديم ترين نمونه‌هاي خط كه درنجد ايران به دست آمده از كاوش‌هاي باستان‌شناسي در سيلَک نزديک كاشان است. اين نوشته ها اسناد حكومتي است كه بر روي سفال به خطّ تصويري و نيمه تصويري كنده شده. گمان مي رود كه اين لوحه ها مربوط به زماني باشد كه عيلام در اوج قدرت بود و شوش مركز تجارتي مهمّي به شمار مي‌رفت. ممكن است عيلامي ها در دوران پيش از آرياها زير تأثير سومري‌ها موفّق به ابداع خط تصويري يا تكميل آن شده باشند. به هرحال، حدود 2800 سال پيش از ميلاد مسيح عيلامي‌ها خطيّ نيمه تصويري و نيمه الفبايي نزديک به آنچه بين سومري ها رايج بوده، داشته‌اند كه با افزودن حركات و مصوّت ها آن را كامل كرده بودند.

قديم ترين نوشته موجود مربوط به تمدن ايراني، لوحه زرّين آريارَمنَه، نياي داريوش بزرگ، است كه در كاوش مركز اسناد هَخامَنِشي در هِگمَتانه (همدان) به دست آمده. اين لوحه به زبان فارسي باستان و خطّ ميخي الفبايي است كه سي و شش حرف، دو واژه جداكن و هشت انديشه نگار دارد و از چپ به راست نوشته مي‌شود. تكامل خطّ و رسيدن به مرحله الفبايي، چنان كه در اين لوحه ديده مي‌شود، نشان از سابقه ديرين خط ميان اقوام ايراني دارد. سنگ نوشته داريوش بزرگ بر سينه بيستون و نوشته‌هاي بسيار برلوحه‌ها و استوانه‌هاي سنگي و سفالي نيز به همين خط ميخي الفبايي است. از دوره هَخامَنِشي شماري لوح هاي سنگي و سفالي نيز به زبان پارسي و خطّ عيلامي در انبارهاي تخت‌جمشيد يافت شده كه سند هزينه كارگران ساختمان قصرهاست.

پس از حمله اسكندر، خطّ يوناني نيز به خطوط رسمي ايراني افزوده شد و تا اواسط دوران شاهنشاهي اشكاني رواج داشت. بر روي سكّه ها و سنگ نوشته ها نمونه هاي خطّ يوناني

درسرزمين هاي ايران بسيار ديده شده است. امّا در ميانه دوران اشكاني، به دستور بلاش اوّل، خطّ رسمي دربار از يوناني به خطّ پهلوي، كه صورت اصلاح شده خط ايراني كهن بود و ريشه آرامي داشت، برگردانده شد. اين خط از راست به چپ نوشته مي‌شد و براي بيست و سه حرف تنها هفده نشانه داشت. اوايل دوران ساساني، بار ديگر همين خط با تغييرات و اصلاحات بسيار به صورت خطّ پهلوي ساساني درآمد. درهمين زمان ماني نيز براساس خطّ پهلوي و خط سُرياني، خطّي تازه اختراع كرد كه از راست به چپ و با حروف جدا از هم نگاشته مي‌شد. كتاب هايي كه تا امروز از ماني و پي‌روان او برجاي مانده به اين خط است كه بسيار ساده و روان است.

نويسندگان و مترجمان دوره اسلامي از هفت خط يا دبيره كه در دوره ساسانيان رايج بوده به اين ترتيب ياد كرده اند:

- آم دبيره كه خطّ همگاني بوده و سي وسه حرف داشته است و از آن براي نوشتن مطالب عادي استفاده مي شده.

- گشته دبيره كه حروف در آن تغيير شكل مي‌داده و مخصوص قباله‌ها و عهدنامه ها بوده است. نقش جامه و انگشتري را به اين خط كه بيست و چهارحرف داشته است مي‌نگاشته‌اند.

- نيم گشته دبيره خطّي است با بيست و هشت حرف كه نيمي از آن ها تغيير شكل مي‌يافته. مطالب مربوط به پزشكي و فلسفه را با اين خط مي نوشتند.

- شاه دبيره يا فرورده دبيره به كار نوشتن نامه ها و فرمان هاي دربار مي آمده و مردم عادي حقّ نوشتن به آن را نداشتند.

- راز دبيره يا راز سرّيه خطّي بوده است كه اسرار حكومتي و رمزها با آن ثبت مي‌شده. اين خط با چهل حرف كه بعضي نقطه دار بوده نوشته مي شده و كلمات و عبارات هُزوارش در آن بسيار بوده است. هزوارش كلمات آرامي بوده است كه نزديک به هزارتاي آن ها در خطّ پهلوي اشكاني و ساساني واردشده بود. دبيران لغات را به آرامي مي‌نوشتند امّا به فارسي مي‌خواندند.

- ويس دبيره يا ويش دبيره جامع همه خط ها بوده و سيصد و شصت وپنج حرف داشته و علاوه بر كلمات عادي به نگارش آثار قيافه، صداي شرشر آب، اشارات چشم و طنين نغمات موسيقي نيز توانابوده است. كلماتي را كه از زبان‌هاي ديگر از جمله زبان مردم روم و مصر و چين و هند و ترک و عرب وارد زبان پهلوي مي شده و تلفّظ خاص داشته به اين خط مي‌نوشتند.

- دين دبيره خطّي است كه در زمان ساسانيان ا**وستا** را به آن باز نوشته اند. دين دبيره كامل ترين و پيش رفته ترين خط هاي شناخته شده جهان است كه شصت حرف، و پيش از هرخطّ ديگر در جهان، حروف صدادار دارد. گمان مي رود كه موبَدان، به ياري اين حروف صدا دار در دين دبيره، مي توانسته اند نغمه و نواي خاص سرودهاي مذهبي را طي قرن ها و هزاره ها يكسان نگه دارند.

به اين ترتيب، آثار ايراني بازمانده تا ظهور اسلام به خط هاي ميخي، پهلوي، اوستايي و مانوي است. در اسناد بسيار، از جمله در نوشته‌هاي مورّخان يوناني نشانه هايي از سهم بزرگ ايرانيان در آفرينش و تكميل خط وجود دارد. خطّ اوستايي باستان را با خطّ سَنسكريت همريشه و مشابه دانسته اند و خطّ ميخي الفبايي، كه برخي اصل آن را آرامي مي‌دانند، در آثار دوره هَخامَنِشي به مرحله اي از تكامل رسيده است كه اعجاب انگيز مي‌نمايد. درحالي كه خط ميخي آرامي هم زمان با آن هنوز هجايي بود و نه الفبايي.

خطّ فارسی

پس از غلبه اعراب مسلمان، زبان، خط، آداب و رسوم و معتقدات ايراني براي مدتي دچار سكون و سكوت گرديد. عرب ها دانستن خط و نويسندگي را چندان محترم نمي‌داشتند و از آن فقط درمحاسبات و تجارت استفاده مي‌كردند. به علاوه، ايشان معتقد بودند كه چيزي نيست كه در **قرآن** نباشد. بنابراين، هركتاب و نوشته ديگر را بايد ازميان بُرد مبادا از آثار شرک و بُت پرستي باشد.

نوشته‌اند كه درحمله عرب كتاب هاي نفيس و كتاب خانه‌هاي عظيم از ميان رفت. در بسيار شهرهاي ايران تا مدت هاي دراز گلخن گرمابه ها را با سوزاندن كتاب ها گرم مي‌داشتند و در جاهاي ديگر انبوه كتاب را به رودخانه ها مي‌ريختند. با وجود اين، بيش از يک قرن طول كشيد تا ديوان محاسبات را از پهلوي به زبان و خطّ عربي برگرداندند و ايرانيان به تدريج نوشتن به خطّ عربي را پذيرفتند. سبب پذيرش خطّ عربي را علاوه بر غلبه اعراب و اصرار آنان در محو نوشته هاي پيشين، نارسايي خط پهلوي و وجود هُزوارش درآن دانسته‌اند.

گفته‌اند كه خط عربي اصل نَبَطي دارد كه اعراب حدود صدسال پيش از اسلام ضمن سفرهاي تجارتي با آن آشنا شده بودند. هم زمان با ظهور اسلام دو نوع متمايز خطّ عربي كه بسيار نزديک به خط نَبَطي بود درحيره رواج داشت. از همين دو خط در دوره هاي اسلامي نگارش هاي ديگري ابداع شد كه به نَسخ و كوفي شهرت يافت. از اوايل قرن دوم هجري/ هشتم ميلادي اين خط ها درهمه سرزمين هاي اسلامي از جمله ايران رايج گرديد. برخي ديگر از زبان شناسان نيز اعتقاد دارند كه خطّ عربي منشايي ايراني دارد، زيرا حيره يا هاماوران، كه خطّ عربي از آن جا گرفته شده، مدّت هاي دراز تا سقوط ساسانيان يكي از ايالت هاي دست نشانده ايران و يكي از كانون هاي فرهنگ ايراني بوده است.

به هرحال، خطّي‌كه مقارن ظهور اسلام بين اعراب رايج بود كوفي خوانده مي‌شد. حروف اين خط به صورت جدا از هم و بدون نقطه نوشته مي‌شد و از آن جا كه به شكل خطوط زاويه دار افقي و عمودي بود ايرانيان از آن به عنوان تزيين روي چوب و فلز و ظرف هاي سفالي و لعابي و گچ بري و آجركاري ساختمان‌ها استفاده مي‌كردند. اين بهره گيري از خط كوفي تا قرن دهم هجري/ شانزدهم ميلادي همچنان رايج بود.

حدود نیمه قرن اول هجري/هفتم میلادي، دانشمندي ایراني به نام ابراهیم سَگزي با جا به جا کردن حروف خطّ کوفي و افزودن پانزده حرف اوستایي به آن، این خطّ را تکمیل کرد. برادر وي، یوسف سگزي، از این خط، که معقلي نامیده مي شد، نگارش‌هاي تازه‌اي استخراج کرد که قلم جلیل، ثلثین و سپس فیرآموز یا پیرآموز نام گرفت. ابن مقله بیضاوي، معروف به محمّدبن علي فارسي، نیز که وزیر سه تن از خلفاي عبّاسي بود، در قرن چهارم هجري/ دهم میلادي، قلم نَسخ را ابتکار کرد که با خطّ نَسخ عربي تفاوت داشت. این خط به زودي جاي خود را باز کرد و در سراسر عالم اسلامي رواج یافت.

پس از ابن مقله ایرانیان مبتکر دیگري پیدا شدند که از خطّ نسخ، خطهاي تعلیق و نستعلیق را به وجود آوردند. این خط را در میانه قرن هشتم هجري/چهاردهم میلادي خوشنویسان دربار تیموري آفریدند. الفباي این خط ها عربي است، امّا شکل و ترکیب حروف با خط هاي باستاني ایران یعني پهلوي و اوستایي شباهت دارد. تعلیق که براي نوشتن کتاب و نامه به کار مي‌رفت به تدریج به صورت شکسته درآمد و به سبب زیبایي ظاهر در شکل حروف و کلمات وسیله اي براي خوش نویسي و هنرنمایي شد. تعلیق نستعلیق و شکسته نستعلیق سه خط ابتکاري ایرانیان است که ارزش هنري والایي دارد و در دیگر سرزمین‌هاي اسلامي مانند هند، مصر و عثماني نیز مورد تقلید قرار گرفته است. امّا بهترین نمونه هاي تزییني این خط ها را خوش نویسان ایراني پدید آورده اند.

خط رایج در ایران امروز نستعلیق خوانده مي‌شود که ترکیبي از نسخ و تعلیق است. خطّ عربي هنگامي که به صورت خطّ فارسي درآمد تفاوت هاي بسیار یافت. از جمله علایم و حروفي به آن افزوده گردید که بتواند خصوصیات زبان فارسي را منعکس کند. حروف پ، چ، ژ و گ در خط عربي وجود ندارد. ایرانیان ناچار آن ها را بر الفباي عربي افزودند. برخي حروف صدا دار مرکّب، مانند کلمات خواب و خواهر، نیز شکل تازه‌اي یافت.

هم زمان با انقلاب مشروطیت برخي از روشن فکران ایراني زمزمه تغییر خط را آغاز کردند. از آن میان، میرزا ملکم خان ناظم الدوله در روزنامه **قانون**، مقالات تند و مفصّلي دراین باره نوشت. او معتقد بود که براي پیشرفت مملکت مردم باید با سواد شوند و چون خطّ فارسي حروف صدا دار ندارد آموزش آن مشکل است. بنابراین، بهتر است خطّ فارسي به لاتین تغییر یابد. گرچه در دوران آتاتورک، خط عربي در ترکیه به لاتین و در تاجیکستان، در آغاز برپایي اتّحاد جماهیر شوروي، به سیریلیک تبدیل شد در ایران صاحبان اندیشه به مخالفت شدید با تغییر خط برخاستند و استدلال کردند که چنین تغییري آسیب بزرگ فرهنگي در پي دارد و به نابودي میراث ادبي گذشته خواهد انجامید. بحث در باره ضرورت این تغییر هنوز در برخي محافل روشنفکرانه ادامه دارد.

منابع

- صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران. تهران، انتشارات فردوسي، چاپ چهارم، 1366.

- صفوي، کورش. نگاهي به پیشینه زبان فارسي. تهران، نشر مرکز، 1367.

- همایون فرّخ، رکن الدین. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان. تهران، 1350.

دین

دین های پیش از اسلام

آریاییان درآغاز ورود به پهنهء ایران، پرستش مظاهر مختلف طبیعت را به همراه آوردند. امّا در اختلاط با معتقدات بومیان و براثر تغییر اوضاع اقلیمي، دربینش آنان دگرگوني هایي پدید آمد که با ظهور زَرتُشت به صورت دیني جدید آشکار شد.

زَرتُشت به جاي خدایان متعدد، اعتقاد خود را به آهورامزدا، خداي یکتا و سرور دانا، ابراز داشت که با سلطه روحاني خود همه نیروهاي راستي و درستي و پاکي و خرّمي را در نظامي سنجیده براي همه ایرانیان پارسا و پاک نهاد، به طور یکسان، وعده مي داد. دین زَرتُشت، با اعتقاد به ستیز دائم بین بد و خوب و اختیار انسان براي انتخاب راه درست، ایجاد جامعه اي را نوید مي داد که در آن زندگي روزانه مردمان و تلاش آنان براي دستیابي به آسایش و رفاه مفهومي مینوي و متعالي دارد.

دین زَرتُشت از آغاز شاهنشاهي هَخامَنِشي تا پذیرش اسلام از طرف ایرانیان، بیش از یازده قرن، دین بیشتر ایرانیان بود. با حمله اسکندر و آغاز شاهنشاهي اشکانیان که به آیین مهرباور داشتند، از نفوذ آن کاسته شد. امّا ساسانیان، با ترکیب حکومت و دین، شاهنشاهي عظیمي تشکیل دادند که مُغان و موبَدان زرتشتی در آن از نفوذ و اختیارات بسیار برخوردار بودند. دین رسمی دربار ساسانیان دین زرتشتی بود. براثر گذشت زمان و تحوّلات اجتماعي، دین زَرتُشت از تعالیم ساده درباره تضاد و دوگانگي نیروهاي بد و خوب به آییني منظّم مبدّل شد که داراي آداب و رسوم و تشریفات خاص بود و اصول فلسفي و مبادي کلامي پیچیده اي داشت. مباحث دیني و اختلاف نظر در باب جنبه هاي اعتقادي و عملي در دوره ساسانیان به پیدایش دین ماني و فرقه هاي دیگري چون زُرواني و کیومرثي انجامید.

با ظهور اسلام و حمله اعراب به ایران، دین زَرتُشتي که درچهارچوب قوانین و مقرّرات شاهنشاهي ساساني از تحوّل و تکامل بازمانده بود به تدریج عدهء زیادی از پی روان خود را ازدست داد. فشارهاي اقتصادي و سیاسي که به ایرانیان به خصوص زرتشتیان وارد می شد نیز عامل مهمی بود که بیشتر مردم ایران را به پذیرفتن دین جدید وامی داشت. این دگرگوني تأثیري چنان عمیق در شیوه زندگي و فرهنگ و سیاست جامعه ایراني گذاشت که بحث درباره تاریخ ایران را، به حّق، به دو دوره پیش و پس از اسلام تقسیم کرده اند.

از مشخصّات كلّي دين ايرانيان پيش ازاسلام انطباق اعتقادهاي ديني با نيازهاي طبيعي و جسماني انسان بود. ايرانيان باستان براساس باورهاي ديني خود از زاري، اندوه، و آزار رساندن به هم نوع يا حيوانات و جانوران مفيد دوري مي جستند و اين گونه كارها را اهريمني مي پنداشتند و براي ياري اهورا مزدا از هيچ خوشي و شادي رويگردان نبودند. به نظر آنان سازندگي، آباداني و زايش و افزوني در هرجا و هر وقت و به هر منظور، كاري اهورائي بود. داستان پيري كهنسال كه درخت تازه مي نشاند، نمايش گوياي اين اعتقاد است. به او گفتند: «تو از اين درخت برنخواهي خورد. چرا رنج گران برخود مينهي؟» گفت: «ديگران كِشتند ما خورديم. ما مي كاريم تا ديگران بخورند.»

ويژگي ديگر بينش ديني ايرانيان باستان تأكيد بر نژاد ايراني بود كه از اصل دوگانگي خير و شر و نور و ظلمت سرچشمه مي گرفت. در اوستا نژاد ايراني اهورايي دانسته مي شود و آنيران يا غير ايراني از دوده و تبار اهريمن. اين اعتقاد در آن دوران به شكل گيري جامعه ايراني و توانايي آن براي دفاع دربرابر مهاجمان بيگانه به خصوص اقوام وحشي و بيابانگرد كمكي شايان كرد. امّا تأكيد بربرتری نژادی و وابستگی به خندان های اشرافی، همچنین نفوذ زیاد رهبران مذهبی در سیاست گذاری های كشور در دوره ساسانیان موجب جدايي طبقات اجتماعي از يكديگر و سرانجام نارضايي طبقات فرودست، به ويژه پس از سركوب مَزدَک و پيروان او، شد.

دوران پيش از آرياها

درباره دين ساكنان پيش از تاريخ ايران آگاهي هاي چندان در دست نيست. پيكره هاي كوچكي، كه به تعداد زياد در كاوش هاي باستان شناسی مربوط به دوران پيش از تاريخ، يافت شده نشان مي دهد كه مردم آن روزگار آفريننده جهان را رَبة النوع، يا زن خدايي، مي دانستند كه خداي فراواني و باروري بود. اين ربة النوع درحالي تصوير شده كه پستان هاي خود را در دست ميفشارد و شير آن را نثار جهانيان مي كند. گفته اند كه رسم انتساب به مادر كه در سنن بسياري فرهنگ هاي باستاني معمول بوده، از اينجا سرچشمه گرفته است. در طايفه گوتي از كوه نشينان پيش از آريايي درّه هاي كردستان گاه فرماندهان سپاه از زنان برگزيده مي شدند. اين شواهد اعتقاد به خداي ماده را كه آفريننده جهان است در مردم پيش از تاريخ ساكن اين منطقه تأييد مي كند. يكي ديگر از نيمه خداياني كه در لُرستان مجسمه هاي بسيار آن يافت شده گيل گَمِش است، به شكل مردي كه دو شاخ بر سر دارد. گيل گَمِش نگهبان چهارپايان است. در تصويرها گردن دو شير را در دوسوي خود مي فشارد. مردم پيش از تاريخ كه در پهنهء ايران ساكن بودند، به زندگي پس از مرگ اعتقاد داشتند، مردگان خود را درهمان محل سكونت به شكل خميده دفن مي كردند و در گور او ظرف هاي پُر آب و غذا و وسايل لازم براي جنگ و شكار مي گذاشتند.

عصر ودایی

هنگامي که آرياييان هندي و ايراني در فلات پامير باهم مي زيستند و هنوز پيوندهاي فرهنگي ميان خود را از هم نگسسته بودند، مظاهر طبيعت را مي پرستيدند و براي خشنودي آن ها قرباني بسيار مي کردند. آنان موجودات مفيد و نوراني را داوس يعني عناصر درخشنده مي ناميدند. ديو به معني خدا در زبان هاي هند و اروپايي، باز مانده آن اعتقاد ديرين است. از بزرگترين خدايان آريايي درآن روزگار ايندرا (خداي تندر و جنگ)، وارونا (خداوند آسمان پُرستاره)، ميترا (خداي خورشيد) و آگُني (خداي آتش) را مي توان نام برد. خاطرات مذهبي و اساطيري اين دوران در قالب سرودهای مذهبی قرن ها سينه به سينه نقل شده و از هزاره دوم تا اوّل پيش ازميلاد مسيح در **ودا**، کتاب مقدّس هندوان، گرد آمده است. دوران اشتراک فرهنگي و اعتقادي ايرانيان و هنديان را به مناسبت نام اين کتاب عصر ودايي گويند. **ودا** مشتمل بر چهار کتاب است که به تدريج گردآمده. بخشي که با اساطير و پيشينه تاريخي ايرانيان ارتباط دارد **ريگ ودا** خوانده مي شود و کهن ترين بخش **ودا**است.

عصر اوستا

جاي گزين شدن بخشي از آرياها در پهنهء ايران، ايشان را با سرزميني ديگر و آب و هوا و زندگي تازه روبرو کرد. اين دگرگوني، وضع اجتماعي و تفکّر آرياييان را درباره هستي و آفرينش نيز ديگرگون ساخت و به ظهور زَرتُشت و ديني جديد انجاميد و اصول اعتقادي و فرهنگي ايرانيان پس از عصر **ودا** براساس تعاليم کتاب او **اوستا** تدوين شد. از اين روي اين دوران را در تاريخ، عصر **اوستا**يي مي خوانند. بنا به نوشته مورّخان اسلامي، **اوستا** درزمان هَخامَنِشيان بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود. درحمله اسکندر نسخه اي از آن را از آتشگاه استخر بيرون کشيدند و سوزاندند و نسخه ديگر را به يونان بردند و بخش هاي علمي آن را که مربوط به پزشکي، فلسفه، جغرافيا، نجوم و ديگر علوم بود به يوناني ترجمه کردند و باقي را از بين بردند. در درستي اين ادّعا جاي ترديد است. واقعيت آن که در زمان اشکانيان، بَلاش اوّل دستور جمع آوري کتاب **اوستا** را داد که سينه به سينه به وسيله مُغان و موبَدان نقل مي شد. بار ديگر در آغاز شاهنشاهي ساسانيان تَنسَر، موبَدان موبَد زمان اردشير بابکان و آذرباد مهرسپندان در دوران شاهپور اوّل، مأمور جمع آوري و تدوين و ترتيب کتاب **اوستا** شدند. آن چه امروز در دسترس ماست حدود پنج يک **اوستا**ي ساسانيان بيش نيست و بيست و يک نَسْک(جزوه) دارد و ازپنج قسمت تشکيل شده: يسنا، ويسپرد، ونديداد، خردهاوستا و يشتها.

اوستا شامل موضوع هاي مختلفي چون نيايش اهورامَزدا و آمشاسپندان و ايزدان و دستورهاي اخلاقي و ديني و داستان هاي ملّي و شرح حوادث تاريخي و حماسي است. بخش نخست آن يعني يسنا يا يسنه 72 هات يا بخش دارد که هريک از آن ها خود دارای چند بند است. هفده هات آن، به زباني بسيار قديمي است و صاحب نظران آن ها را از زبان خود زَرتُشت می دانند. اين بخش قديمي را گاهان يا گات ها مي خوانند. گردآوري **اوستا** در زمان ساسانيان به زبان اصلي يعني اوستايي صورت گرفت که مُغان و موبَدان با آن آشنايي کامل داشتند. امّا براي آن که ديگران نيز آن را دريابند تفسيري به پهلوي بدان افزودند که آن را **زَنْد** مي خواندند. از آن پس کلمات **زند** و

اوستا بیشتر همراه هم مي آید. باردیگر بر متن پهلوي، شرحي دیگر افزوده شد که **پازند** خوانده مي شود. پازند زباني است واسطه میان پهلوي و فارسي کنوني. متون **پازند** را گاه به خط اوستایي مي نوشتند و گاه به خطّ فارسي.

زَرتُشت

در**اوستا** نام زَرتُشت به صورت زَرتوشترا به معني دارنده شتر زرد (یا پیر) آمده است. هنوز زَردُشتیان هرسال، ششمین روز فروردین، زادروز و برانگیخته شدن زرتشت را به پیامبري جشن مي گیرند. تاریخ ظهور زَرتُشت را بین 1000 و 1400 سال پیش از میلاد مسیح نوشته اند. امّا زرتشتیان بنا بر سنت او را معاصر بودا مي دانند که حدود قرن ششم پیش از میلاد مسیح مي زیست. بنا بر نوشته هاي زَرتُشتي، که قرن ها پس از او گرد آمده، زادگاه زَرتُشت درغرب ایران در کنار دریاچه ارومیه بوده است.

زَرتُشت بر اثر مخالفت بزرگان دین قدیم ناچار سفري طولاني به شرق کرد و در بَلخ از حمایت گُشتاسب (ویشتاسب) و خانواده او بهره مند گردید. به زَرتُشت معجزاتي نسبت مي دهند که درکتاب زَراتُشت نامه از آن ها یاد شده.

دین زَرتُشت با گرویدن مُغان به آیین جدید رواج کامل یافت و تا سقوط ساسانیان و پذیرش اسلام از طرف ایرانیان همچنان اهمیّت و اعتبار دیرین خود را حفظ کرد. زَرتُشت دین خودرا مَزدَیَسنا خوانده که مقابل کلمه دیویسنا یعني پرستنده خدایان گذشته آریایي است.

مَزدَیَسنا

زرتشتیان را به جز مَزدَیَسنا (پرستنده مزدا یا اهورامزدا)، راستي پرست، مَجوس، به دین و آتش پرست نیز خوانده اند. اسامي دین زرتشت براعتقاد به اهورمزدا به معني سروَر دانا، آفریننده یکتایي است که سِپَنْتَ مینیو یا خرد مقدّس نیز خوانده مي شود. اهورامزدا هستي را به زیباترین، روشن ترین و سودمندترین صورت خلق کرده است. جهان نیک همواره درمعرض حمله اهریمن یا انگرَمینیو(اندیشه زشت و نابکار) است که آفرینش اهورایي را به حوادث ناگوارو هجوم حیوانات درّنده و زیانکار و فقر و ناخوشي و ناداني دچار مي سازد.

انسان برترین آفریده اهورمزدا، اصلي آسماني و پاک دارد که فَرَوهَر یا فَرَوَشي خوانده مي شود. امّا در زندگي، انسان پیوسته مورد وسوسه اهریمن و یاران او مانند دیوهاي دروغ، آز، تنبلي و پیمان شکني است. بنابراین وجود انسان هم جایگاه فرشته راستي و نیکي است و هم آماج دروغ و پلیدي. هریک از این دو نیرو او را به سوي خود مي کشاند. در مقابل آن، انسان که مختار و مسئول اعمال خویش است، باید در جدال و ستیز دائم، دیوهاي دروغ و فریب و ترس و حسادت و ستم و تن پروري را از خود براند و راستي و دلیري و دادگري و بخشایندگي را همه جا بگسترد.

این پیکار در همه هستي جریان دارد و از آن جا که در بینش مَزدَیَسنا بدبیني و نومیدي راه ندارد،

سرانجام درآخر زمان، موعود زَرتُشتیان به نام سوشیانس ظهور مي كند و اهریمن و لشكریان او را به دوزخ مي راند. از آن پس اندیشهء نیک، گفتارنیک و كردار نیک كه كمال هستي است درجهان فرمانروا مي گردد. این نبرد جهاني، كه عاقبت به پیروزي خیر خواهد انجامید، پس از یک دور دوازده هزار ساله به رستاخیز خواهد پیوست. اعتقاد به رستاخیز و فرا رسیدن روز پسین كه درآن اندیشه و گفتار و كردار انسان سنجیده مي شود از خصوصیات دین زَرتُشت است. بنابراین عقیده، در سپیده دم روز چهارم پس از مرگ، ایزدان و اَمشاسْپَندان شخصِ درگذشته را به داوري مي خوانند. درنخستین گام، دین یا وجدان (فرشته دئنا) با او روبرو خواهد شد. اگر در زندگي پارسا و نیک كردار بوده باشد، دین، به صورت دختري جوان، زیبا، بلند بالا با چهره درخشان، او را به سوي بهشت همراهي خواهد كرد. والاّ پیرزني زشت و پلید او را كشانكشان به دوزخ خواهد برد. داور روز پسین، زَرتُشت مقدّس است كه به فرمان او مرده از روي چینوت پل (پل صِراط) كه بر روي رودي از فلزّ گداخته قرار دارد باید بگذرد. نیكوكاران به آساني از روي آن مي گذرند و از كشور جاوداني و كاخ پاک منشي و خانه راستي به بارگاه اهورامزدا در مي آیند. امّا بدكاران، بارنجي كه از وجدان خود مي بینند، به ژرفاي آن رود سرازیر مي شوند و به كلبه دروغ مي رسند. كساني كه بدي و خوبي یكسان داشته باشند در برزخ (همستگان) جاي مي گیرند كه سراي جاودانِ آرام و بي حركت است.

در **اوستا** از شش فرشته به نام اَمشاسْپندان یا مقدّسان فنا ناپذیر (جاودانه نیكان) نام برده شده است. سِپنتَ مینیو یا خرد پاک در رأس آنان است و عدد هفت كامل می شود. بعدها اهورامَزدا به جاي سِپنتَ مینیو آمده است. این فرشتگان به ترتیب اهمیّت در دوسوي اهورامزدا قرار مي گیرند و عبارت اند از بهمن، اردیبهشت و شهریور، و در سوي چپ سِپندارمَذ، خرداد و اَمرداد.
امشاسپندان در واقع صفات اهورامَزدا هستند و انسان با پي روي و ستایش آنان خود را به كمال مینوي مي رساند. درگیتي (عالم مادي) امشاسپندان نگهباني آسمان، زمین، گیاه، آب و آتش و دیگر عناصر و آفریده هاي نیک و مفید هستي را برعهده دارند. در برابر هریک از آن ها موجودي اهریمني به دشمني مشغول است كه دیو خوانده مي شود. اهورمَزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان تشكیل پادشاهیي مینوي را مي دهد كه نظم و ترتیبي بسیار سنجیده و محكم دارد.
اعتقاد به این شوكت و جلال آسماني و نظم و ترتیب خلل ناپذیر را اساس تشكیل شاهنشاهي مقتدر هَخامَنِشي دانسته اند كه توانست همه اقوام آریائي را گرد هم آورد و سرزمین هاي گسترده اي را به زیر نگین خود كشد.

دین زَرتُشت درآغاز تعلیمات ساده اي داشت و مردم را به راستي و درستي و پاكي و تلاش براي آباداني و سازندگي مي خواند. امّا با گذشت زمان، این معتقدات همراه رسوم و عادات و تشریفات خاصي شد و سرانجام به صورت آییني منظّم كه فلسفه و مبادي كلامي بسیار عمیقي داشت درآمد. ازدوران شاهنشاهي هَخامَنِشي، درسنگ نوشته ها، همواره از اهورامزدا با عنوان بُغ بزرگ یا خداي بزرگ یاد مي شد. در عصر ساسانیان علاوه بر اهورامَزدا، میترا (ایزد مهر) و اناهیتا (ایزدبانوي آب) اهمیّتي فوق العاده یافتند. در این زمان اعتقاد براین بود كه اهورامَزدا نگهباني جهان را همسان به این دو ایزد واگذاشته است.

درمعتقدات زَرتُشتي، ايزدان ديگري نيز بسيار گرامي هستند و مورد ستايش و نيايش خاص قرار مي گيرند. ازجمله ايشان آذر، ايزد نگهبان آتش و سروش پيک آسماني و هاتف و دئنا يا فرشتهء دين وضمير انساني يا نداي وجدان را مي توان نام برد. نيايش آتش درآتشگاه هاي بزرگ چنان اهميّت داشته است كه زَرتُشتيان را آتش پرست نيز خوانده اند. اين اعتقاد راسخ به عناصر چهارگانه، آتش، باد، آب و خاک انگيزه احترام به آنها شده است. حفظ محيط زيست و رعايت سلامت و پاكي انسان، براي زَرتُشتيان واجب اعتقادي است. موبَدان از ديرباز هنگام نزديک شدن به آتش مقدس، صورت خود را مي پوشانند تا نفس آنان موجب آلودگي آتش نشود. از ديگر آداب نيايش زَرتُشتي، نوشيدن و نثار نوشابه مقدس و مستي آور هوم است كه با ترتيب خاص و بوسيله روحانيان از شيره گياهي به همين نام گرفته مي شود.

بسياري از معتقدات و آداب دين زَرتُشت درگذر زمان به اديان و فرهنگ هاي ديگر راه يافته و با تغييراتي برجاي مانده است، از آن جمله اعتقاد به ظهور نجات دهنده اي كه عدل را در جهان خواهد گسترد و پليدي و بدكاري و ستم را نابود خواهد كرد.

آئين مهر

با وجود گسترش دين زَرتُشت در شاهنشاهي هَخامَنِشي، معتقدات ديرين آريايي و پرستش مظاهر طبيعت تا زماني دراز بين طوايف آريايي ساكن مشرق ايران جايي بزرگ داشت. پارت ها، مِهر (ميترا)، خداي آفتاب تابان و ايزد روشنائي و فروغ جاوداني، را ستايش مي كردند و براساس افسانه هاي مربوط بدان، آييني با معتقدات و آداب و رسوم و تشريفات خاص داشتند. مراسم نيايش مِهر با ترتيبات خاص در اعماق غارهاي تاريک انجام مي گرفت، زيرا بنا بر افسانه، مِهر كه خود از شكاف كوه زاده شد، با ضربه دشنه بر سنگ خارا، چشمه جوشان آب را جاري كرد و پس از مبارزه اي سخت ب رگاو وحشي پيروزي يافت و مراسم قرباني گاو در غارصورت مي گرفت و در آن نمايندگان هفت طبقه روحاني، با صورتک هايي كه رمز مقام ديني آنان بود، حضور داشتند. اين هفت طبقه نمودار مراحلي بود كه جوان نوآموز آيين مهر بايد، با اطاعت و انضباط كامل و تحمل سختي و مشقت بسيار، طي كند تا به مرحله كمالكه مقام پير است برسد.

بنا برافسانه مِهر، گردونه زمان، كه ايزدمِهر (خداي خورشيد) آن را مي راند، با چهار اسب كه مظاهر آتش، باد، آب و خاک اند حركتي دايره وار پيرامون جهان هستي دارد. آتش اسب بيروني اين حركت دوّار است. در آخر زمان دَم سوزان اسب بيروني همه هستي را ذوب خواهد كرد. از ميان آتش، تنها پاكان، راستگويان و دلاوران راست كردار برجاي خواهند ماند. بدين ترتيب ايزدمهر داور روز پسين و پاک كننده هستي از همه دروغ ها، بد عهدي ها و پليدي هاست. جنبه هايي از افسانهء مهر درمعتقدات شاخه اي از دين زَرتُشت كه در زمان ساسانيان پديد آمد، وارد شده است. زُروانيه كه در تاريخ معتقدات بعد از اسلام درمباحث كلامي از آن ها به نام دَهريه و پيروان زُروان ياد شده، هستي را زاده زمان و خداي آن زُروان مي دانند كه به صورت موجودي نرينه-مادينه با سر شير و دهاني گشوده و خون آلود تصوير مي شده است.

معتقدات زُرواني نيز همچون آيين مهر از پرستش عناصر طبيعت متأثر بوده كه جنبه فلسفي پذيرفته و به صورت نظامي اعتقادي درآمده بود. پس از تشكيل شاهنشاهي اشكاني، پارت ها به تدريج زَرتُشتي شدند و به جمع آوري و تدوين اوستا پرداختند. ايشان نيز مانند هَخامَنِشيان پرستشگاه هايي براي سه بَغ بزرگ، اهورمَزدا، ميترا و اناهيتا مي ساختند و به ستايش و نثار قرباني براي ايشان مي پرداختند. آيين مِهر در سرودها و معتقدات زَرتُشتي و همچنين فرهنگ و ادب و اساطير ايراني تأثيري بسيارگذاشت. اين آيين به سپاهيان و برگزيدگان تعلّق داشت و از اخلاق و انضباطي بسيار دقيق برخوردار بود.

آيين مِهر، يا ميتراييسم، در زمان اشكانيان بوسيله اسيران رومي كه به سرزمين خود باز گشتند در اروپا تا نواحي اطراف رودخانه هاي رُن و دانوب گسترش يافت و تا جزيره ايسلند رفت و در دربار امپراتوران و بين سپاهيان روم اعتباري فراوان به دست آورد. ميتراييسم تا پيش از رسميّت دين مسيح برجاي بود و بسياري از آداب و مراسم آن همچنان باقي ماند. مهمترين آثار معماري و مدارک مربوط به آيين مِهر در اروپا يافت شده است. امّا در فرهنگ ايران بعد از اسلام نيز نشانه هاي بسياري از معتقدات آن را مي توان يافت. نواختن نقاره در بامداد و نيمروز و غروب خورشيد، آداب زورخانه و صفات خاص جوانمردي و عيّاري، مراحل هفتگانه سير و سلوک صوفيانه و گذار از طبقات هفتگانه تا رسيدن به كمال درمعتقدات اسماعيليه و ريشه بسياري از مصطلحات و تعبيرهاي عارفانه شعر و ادب فارسي را بايد درخاطره هاي دور اين آيين جستجو كرد.

آیین مانی

ماني (277-216م) پيامبرايراني است كه نفوذ افكارش بيش از يک هزارسال در خِطّه وسيعي از چين تا اروپاي مركزي و شمال آفريقا حادثه آفريده. وي در آخرين سال هاي حكومت اشكانيان به دنيا آمد. پدرو مادرش احتمالاً از دودمان نجباي اشكاني و پيرو مذهب ماندايي ها يا صابئين بودند كه پس از مهاجرت از فلسطين در دشت ميشان از نواحي خوزستان مي زيستند. صابئين يا ماندائی ها غسل تعميد مي يافتند و طريقه گُنوسي، مخلوط با عقايد بابِلي و ايراني، در معتقدات ايشان راه يافته بود.

ماني روز جلوس شاپور اوّل، دوّمين پادشاه ساساني، از راه آشنايي با برخي شاه زادگان و درباريان، به حضور شاه رسيد و كتاب خود شاپورگان را بدو تقديم داشت ومورد علاقه و احترام او قرار گرفت و ساليان دراز در مسافرت ها و جنگ ها همراه شاپور به نقاط مختلف سفر كرد. وی ظاهراً در مداواي بيماران نيز شهرت داشت، امّا چون از درمان فرزند شاه درماند مورد غضب وي قرار گرفت.

در زمان جانشينان شاپور، ماني سال ها در زندان بود و عاقبت به بدخواهي موبَدان بزرگ درباري، از جمله كَرتير، محاكمه و وحشيانه شكنجه و كشته شد. محكوميت ماني نتيجه قدرت فوق العاده اي بود كه موبَدان زَرتُشتي، با پيوند دين و سياست در دوران ساسانيان، به دست آورده بودند.

پيكر بي جان ماني سال ها بر دروازه جندي شاپور آويخته بود. اين دروازه را تا قرن ها بعد آن را دروازه ماني مي خواندند.

ماني با اديان زمان خويش آشنايي گسترده داشت و معتقداتش تركيبي از عقايد مسيحي، زَرتُشتي و بودايي بود. وي اساس اديان را يكي مي دانست و بر جنبه هاي اخلاقي تأكيد بسيار داشت و رعايت احوال توده هاي محروم را لازم مي شمرد. از اين نظر حتي دشمنان ماني، چون سنت اگوستين، نيز به اخلاق والاي او شهادت داده اند. در دستورات اخلاقي ماني هرگونه حرص مال و جاه و شهرت زشت شمرده شده است. وي پيش آهنگ صلح و آشتي بود و به كار بردن جنگ افزار و جنگ آوري را جايز نمي دانست.

به باور مانَويان، زناشويي و داشتن فرزند اسير كردن دوباره نور در ظلمتِ مادّه و تن است. بنابراين، برگزيدگان مانَوي از ازدواج پرهيز داشتند. با اين همه زنان درجوامع مانَوي مورد احترام بسيار بودند. در تاريخ روم از زني به نام جوليا ياد مي شود كه يكي از مبلّغان معروف ماني بود. وي در دربار امپراتور با شجاعت و زبان آوري تمام از عقايد خويش دفاع كرد و عاقبت چون ديگر مانَويان جان بر سر اعتقادات خود گذاشت.

مانَويان در شعائر ديني از تشريفات و تظاهرات دوري مي جستند و به قرباني و غسل و تعميد نيز اعتنا نداشتند. امّا هنر نزد ايشان بسيار گرامي بود. ماني مخترع خطّ جديدي مشتق ازخطّ سُرياني نيز بود و آثار خود را به اين خط مي نگاشت. افزون بر اين، وي معتقدات پيچيده خود را درباره دستگاه عظيم آفرينش كه در مخيّله پرورده بود در كتابي به تصوير درآورد. اين كتاب اَرتَنگ يا اَرژَنگ ناميده مي شد و ازجهت زيبايي و رنگ آميزي مَثَل بود.

موسيقي نيز در دين ماني مقامي بزرگ داشته است. سرودهاي مذهبي و مجالس عمومي دعا و نيايش با موسيقي همراهي مي شد. به نظر مانَويان نماز و موسيقي دو هديه آسماني است و پرداختن به آن پاداش بزرگ دارد. در آثار متعدّدي كه از مانَويان درچين، هند و تركستان برجاي مانده نشانه هاي خطّ خوش، كاغذ نفيس و تزيينات صفحه و نقّاشي جلد با بيان شاعرانه و آهنگين و ديد هنرمندانه درآميخته است.

دين ماني درزمان خود او به وسيله مبلّغان به سراسر جهان متمدّن آن روزگار پراكنده شد. پس از كشته شدن ماني سركوب مانَويان با شدّت و خشونت بسيار در داخل ايران دنبال گرديد، امّا درهمان زمان يكي از ملوک عرب حمايت آنان را به عهده گرفت و بسياري از مانويان فراري نزد او رفتند. حدوديک قرن پس از قتل ماني، در سوريه، مصر، آفريقاي شمالي تا اسپانيا و مملكت گال از حضور فعّال مانويان نشان بسيار برجاي بوده است. در قرن چهارم ميلادي، سنت آگوستين، كه بعدها آثار او از جمله مهم ترين نوشته ها در دفاع از مسيحيت به حساب آمد، به مدّت نه سال مانَوي شد. در كتاب هاي معروف او شهر خدا و شهر دنيا، كه در ردّ عقايد ماني نوشته شده، تأثير عقايد ماني آشكار است. اهميّت و نفوذ مانَويان دراين قرن در رم، مركز پاپ، به درجهاي بود كه

کنستانتین، امپراتور روم در سال 326م برضدّ اهل بدعت (مانَویان) فرماني صادر کرد و درسال 372م والنتاین حقوق اجتماعي را ازمانَویان سلب کرد و براي برگزیدگان مانَوي حکم اعدام و تبعید داد. امپراتور یوستینین درسال 520م، که مصادف با درگیري هاي شدید امپراتوران روم و شاهنشاهان ساساني بود، براي کلیه مانَویان حکم اعدام صادر کرد زیرا به عنوان عناصر طرفدار ایران موجب هراس دربار امپراتوران روم بودند. در همین اوان مانَویان در ایران نیز مورد شکنجه و آزار قرار مي گرفتند.

دین ماني در اواخر قرن هفتم میلادي به چین راه یافت. درسده دهم میلادي ریاست مذهبي مانَویان از بابِل به سمرقند منتقل شد، از راه جامعه هاي سرّي و پنهاني منتشر و هم ردیف با عقاید تائو و بودا پیروان بسیار یافت. بعد از اسلام، در زمان خلفاي اُموي و عبّاسي، کشتار مانویان بارها صورت گرفت. دراین زمان ایشان را زَندیق یا زَندیک مي گفتند. نوشته هاي بسیار در ردّ عقاید آنان برجاي مانده است. با این همه شماري قابل ملاحظه از ایرانیان نامي دربار خلفا مانَوي بودند یا ایشان را به داشتن این عقاید متّهَم مي کردند. ابن مُقَفّع، مترجم و نویسنده بزرگ دربار اُموي و اوایل دوره عبّاسي از مشهورترین آن هاست. اندیشه هاي حسین بن منصور حلاّج نیز شباهت هاي آشکار با عقاید مانَویان دارد. درقرن چهاردهم میلادي، جنگ هاي صلیبي برضد کاتارها که شعبه اي از پیروان ماني بودند در اروپا به کشتار وحشیانه مردمي انجامید که مرگ را، همچون زَندیق(زندیک)های ایراني در دوران خلافت عبّاسي با سکوت و سکون پذیرا مي شدند. بدین ترتیب دین ماني کمابیش هزار تا هزارو دویست سال دوام کرد و بر بسیاري از رویدادهاي اجتماعي دوران خود اثر گذاشت. مزدک نیز معتقدات اقتصادي و اجتماعي خودرا از مانَویت گرفت و در اروپا، تا قرن هاي دوازدهم و سیزدهم، بسیاري از شورش هایي را که علیه مالکان بزرگ و کلیسا رخ مي داد متأثّر از عقاید مانویان مي دانستند.

اسلام

درقرن هفتم میلادي، درمکّه یکي از شهرهاي شمال غرب عربستان رویداد دیني مهمّي به وقوع پیوست که در اندک زمان امپراتوري هاي مقتدر ایران و روم را به زانو درآورد و تمدّني پربار و ماندني در عرصه اي وسیع از جهان متمدّن آن روز برجاي گذاشت. درگذشته هاي دور، بخش هاي بزرگي از شبه جزیره عربستان بارها به تصرّف کشور گشایان ایراني درآمده بود و از قرن ششم میلادي یمن، آبادترین و ثروتمندترین نواحي کرانه جنوبي این شبه جزیره به وسیله امیران دست نشانده شاهنشاهان ساساني اداره مي شد.

مکّه، بر سر راه کاروانرو سوريه به يمن، موقع بازرگاني و مذهبي مهمّي داشت، زيرا کَعبه بزرگترين بُتخانه قبايل عرب در آن جا بود. رفت و آمد زائران و بازرگانان، خاصّه در زمستان که بازارهاي فصلي برپا مي شد، اين شهر را به صورت کانون برخورد عقايد و آرای گوناگون يهوديان، مسيحيان، زَرتُشتيان و اعراب باديه نشين در مي آورد. مهم ترين مقام مذهبي مکّه يعني پرده داري خانه کعبه با قبيله قريش بود که بعضي از خاندان هاي آن با بازرگاني و رباخواري ثروت هاي سرشار گرد آورده بودند.

پيامبر اسلام

رسول اکرم محمّدبن عبدالله(ص) حدود سال 571 ميلادي درخانداني هاشمي از قبيله قريش زاده شد. پدر خود عبدالله بن عبدالمُطّلّب را، که بازرگاني کم سرمايه بود، در آغاز زندگي و مادرش، آمنه، را در شش سالگي از دست داد و کودکي را در فقر به چراندن رمه عموي خويش، ابوطالب، که پس از درگذشت عبدالمطلّب سرپرستي او را برعهده داشت، گذراند. در جواني سرپرستي امور بازرگاني زني سرشناس و ثروتمند به نام خديجه را به عهده گرفت و پس از سفري به شام و سوريه بر اثر کارداني و اَمانت به محمّد امين شهرت يافت. در بيست و چهارسالگي به تقاضاي خديجه که بيوه اي چهل ساله بود با او زناشويي کرد. ثمر اين ازدواج چند دختر و پسر بود که از آنان سه دختر زنده ماندند. دو تن از آنان يکي پس از ديگري به زني به عُثمان خليفه سوّم داده شدند و دختر سوّم، حضرت فاطمه زهرا(ع) باحضرت علي بن ابي طالب پسر عمّ پدر زناشويي کرد.

رسول اکرم(ص) هنگامي که در مکّه بسر مي برد گاه از مردم کناره مي گرفت و در غاري برکوه حَرا به عبادت و تفکّر در باره آفرينش و احوال آدميان مي پرداخت. درهمين خلوت ها در چهل سالگي، شبي وحي الهي بر او نازل گرديد و به پيامبري انگيخته شد. به اعتقاد شيعه اماميه، بعثت پيامبر در بيست و هفتم ماه رجب واقع شده است. نخستين سال هاي بعثت را پيامبر به دعوت پنهان افراد خانواده خود پرداخت. خديجه همسر و علي(ع) عمو زاده آن حضرت از نخستين گروندگان بدو بودند. پس از سه سال وي دعوت خود را در مکّه آشکار کرد و همه را به ستايش خداي واحد بي همتا فرا خواند. سران قريش که براي رونق کار خود بر بُتخانه کعبه تکيه داشتند به مخالفت با او پرداختند. ده سال پس از بعثت، دو پشتيبان بزرگ محمّد، ابوطالب، بزرگ خاندان هاشمي، و خديجه، همسر وي، درگذشتند و از آن پس آزار مُشرکان بُت پرست فزوني گرفت.

سفر کوتاه پيامبر(ص) به طائف، ناحيه اي سرسبز نزديک مکّه، بيش از چند ماه دوام نيافت و مخالفت مردم او را ناچار به مکّه باز گردانيد. درهمين زمان سران قبايل شهر يَثرَب که در موسم حج به مکّه آمده بودند با قبول اسلام و بيعت با پيامبر اکرم آن حضرت و يارانش را که مورد شکنجه و آزار بسيار بودند به شهر خود دعوت کردند. هجرت پيامبر و اصحاب او از مکّه به يَثرَب، که مدينة النّبي، خوانده شد آغاز تاريخ هجري و مطابق سال 621ميلادي است. در مدينه، پيامبر اکرم(ص) اساس جامعه و حکومت اسلامي را بنا نهاد و اصول و تعليمات دين جديد را، که موجب

همبستگي اقوام و قبايل مختلف بود، استوار كرد. از آن پس مبارزه بر ضدّ مُشركان بُت پرست شدّت يافت. نخستين برخوردهاي مسلمانان با اعراب و بزرگان بُت پرست مكّه، به صورت حمله به كاروان هاي بازرگاني صورت مي گرفت. درسال سوّم هجري، جنگي مهم ميان مسلمانان و كارواني كه از سوريه به مكّه مي رفت در گرفت كه به پيروزي مسلمانان و كشته و اسير شدن بسياري از بزرگان قريش انجاميد. اين جنگ به غِزوه بَدْر مشهور است.

سال بعد در جنگ اُحُد مسلمانان شكست خوردند و دوسال بعد ابوسُفيان، يكي از بازرگانان بسيار توانگر قريش، با لشكري بزرگ كه به حدود ده هزار نفر مي رسيد مدينه را محاصره كرد و مسلمانان را در معرض خطري بزرگ قرار داد. امّا به راهنمائي سلمان فارسي، كه ايراني و از ياران نزديک پيامبر بود، در ظرف شش روز گرداگرد مدينه خندقي كندند. اين جنگ، كه به همين مناسبت جنگ خندق ناميده شد، با بروز اختلاف در سپاه دشمن بي خونريزي پايان يافت.

قدرت روز افزون سپاهيان اسلام درنتيجه اقبال اقوام مختلف عرب بود كه به ويژه پس از فراهم آمدن امكان برگزاري مراسم حج براي مسلمانان در مكّه شتاب يافت. عاقبت درسال نهم ه/630م، پيامبر(ص) با ده هزار تن مرد جنگي به مكّه نزديک شد. اين برخورد با تسليم ابوسُفيان و ديگر بزرگان قريش كه امان يافته بودند بي خونريزي و با پيروزي مسلمانان پايان پذيرفت. پيامبر اكرم(ص) پيشاپيش سپاهيان اسلام پيروزمندانه به خانه كعبه درآمد، بُت ها را درهم شكست و آن مكان مقدّس را به مسجدالحرام و زيارتگاه مسلمانان تبديل فرمود. از آن پس بيشتر اعراب اسلام آوردند و بُت ها را شكستند وحكومت يكپارچه و متّحد اسلام بر سراسر شبه جزيره عربستان تسلّط يافت. پيامبر باقي عمر را نيز در مدينه گذراند و با آن كه پيشواي مذهبي و سياسي و جنگي مقتدري بود، همانند عامه مسلمانان به سادگي و بدون تجمّل و دستگاه مي زيست، امور مسلمانان را شخصاً اداره مي كرد و نسبت به فقرا و يتيمان و ستم ديدگان رأفت و توجّه خاص داشت.

در بهار سال دهم ه/631 م. آن حضرت آخرين سفرحج را كه حجّة الوداع خوانده شد برگزار كرد. به اعتقاد شيعيان در راه بازگشت درمحلّي به نام غَدير خُم آن حضرت علي بن ابيطالب(ع) را به جانشيني برگزيد و همه مومنان را به پي روي و اطاعت او امر كرد و چند ماه پس از آن در 28 صفر سال يازدهم ه/632م در مدينه رحلت فرمود.

قرآن مجيد

قرآن مجيد كتاب آسماني مسلمانان و معجزه محمّد مصطفي(ص) است كه كلام الله، فُرقان و الكتاب نيز خوانده مي شود. اين تنزيل شريف مجموعه وحي ها و الهام هاي خداوند است كه به وسيله جبرئيل در ليلة القَدر از ماه رمضان نازل شده و در دوران رسالت خاتم الانبياء محمد(ص) به تدريج به مناسبت حوادث و وقايعي كه اتّفاق مي افتاده به الفاظ عربي بر زبان پيامبر جاري مي شده است. در همين زمان نويسندگاني آن چه نازل مي شد بر پوست يا استخوان يا سنگ هاي پهن نازک مي نوشتند. عدّه اي از صحابه نيز آن سخنان را به دقّت به خاطر مي سپردند و پيوسته

براي مؤمنان قرائت مي كردند و به آنان مي آموختند. مشهورترين كاتبان وحي و قاريان **قرآن** در زمان پيامبر(ص) علي بن ابيطالب، ابوبكر، عُمر، ُعثمان، زيد بن ثابت و ابن ابي كَعب بودند كه بعضي از ايشان نامه هاي آن حضرت را نيز مي نوشتند. چندي پس از رحلت رسول اكرم(ص) گروهي از قاريان در جنگ كشته شدند. بعضي از صَحابه و خلفا تصميم گرفتند براي جلوگيري از تحريف و نابودي **قرآن**، آن را يكجا گرد آورند. از همين رو، در سال 30ه/651م، همزمان با خلافت عُثمان نسخه اي يكنواخت فراهم آمد كه چون دريک مجلّد بود مُصحَف خوانده شد. به دستور خليفه، نوشته هاي ديگررا درآتش سوزاندند تا پس از آن موجب اختلاف و تفرقه مسلمانان نشود. مُصحَف شريف از آن زمان تا امروز برجاي است.

قرآن به 114 سوره و بيش از شش هزار آيه تقسيم مي شود كه 95 سوره از آن درمكّه (سوره هاي مكّي) و 19 سوره ديگر در مدينه (سوره هاي مدني) نازل شده است و بنا بر نصّ **قرآن** هيچ نكته اي نيست كه در كتاب مبين بدان پرداخته نشده باشد. موضوع هايي كه بيش از همه در سوره هاي كلّي آمده عبارت است از توحيد، قيامت و داوري اعمال بندگان و سرنوشت وحشتناكي كه در انتظار بُت پرستان و مُشركان است. تعليمات و دستورات ديني و قواعد و احكام و قِصَص و دستورهاي اخلاقي نيز درسوره هاي مكّي فراوان است. موضوع سوره هاي مدني بيشتر قوانين و مقرّرات فقهي و حقوقي جامعه اسلامي و دستورهاي زندگي و نيز در باره نحوه برخورد و مقابله با دشمنان داخلي و خارجي است. به طوركلي **قرآن** مسلمانان را به وحدت براي اطاعت از دستورهاي خداي واحد بي همتا فرا مي خواند و به مقابله و مجاهده دربرابر دشمنان و مُشركان و دورويان فرمان مي دهد.

آيات **قرآن** به محكمات و متشابهات تقسيم مي شود. فهم آيه هاي محكم براي آنان كه عربي مي دانند ممكن است. امّا متشابهات از فهم عامه بيرون است و بنا برنصّ قرآن كسي جز خدا و رسول و كساني كه در علم دين استوارند برمعناي آن ها آگاه نيست. تا وقتي رسول اكرم(ص) حيات داشت ياران وي دشواري هاي فهم متشابهات را از آن حضرت مي پرسيدند. امّا پس از رحلت آن حضرت و توسعه فتوحات اسلامي در سرزمين هاي ديگر كه مردم آن به سبب نزول آيات واقف نبودند، نياز به توضيح و تفسير **قرآن** به وجود آمد. بعدها مفسّراني پيدا شدند كه آيات متشابه را بر مشرب و به مقتضاي فكر و علم خود تأويل مي كردند. ايرانيان و صوفيه درعلم تفسير آثار برجسته اي پديد آورده اند. امّا مشهور ترين مفسّري كه از زمان پيغمبر مورد اعتماد و مراجعه عموم مسلمانان بوده عبدالله بن عبّاس است.

قرآن نه تنها از جهت وحي الهي و شمول بر اصول و تعاليم ديني، بلكه از حيث فصاحت و بلاغت و اسلوب خاص آن كه نه نظم است و نه نثر و نه سجع، بر زبان و ادب عربي و فارسي تأثيري بزرگ برجاي گذاشته است. از نخستين قرن هاي اسلامي مطالعه و بحث درباره قرائت، تفسير، تجويد، تأويل و علوم ادبي چون لغت، بلاغت و فصاحت و صرف و نحو و امثال آن به عنوان علوم قرآني رواج بسيار داشته و منشاء مباحث مهم بوده است.

اصول و احکام اسلام

اسلام به معني تسليم و اطاعت فرمان خداوند است که به وسيله فرستاده او محمّد(ص) نازل گرديده و با اقرار به زبان، ايمان به قلب و عمل به ارکان تکميل مي شود. اقرارْ بر زبان آوردن دوجمله شهادت است که بر يکتايي الله و رسالت محمّد(ص) دلالت دارد: «اَشهَدُ اَنْ لا الله اِلاّ الله» و «اَشْهَدُ اَن محمّداً رسولُ الله.» عقايد اسلامي که براساس قرآن و احاديث استوار است به اصول و احکام يا عبادات تقسيم مي شود. اصول دين عبارت است از توحيد، نُبُوّت و مَعاد. دو اصل عدل و امامت مخصوص شيعيان و اصول مذهب شيعه است. توحيد: اعتقاد به الله، خداي واحد بي همتا که آفريننده هستي است؛ آغاز و پاياني ندارد، نه زاده است و نه مي زايد؛ شريک و مانند ندارد؛ دانا و توانا و نگهدار و روزي دهنده است و مؤمنان پرهيزگار را با مهرباني و بخشايندگي مي نوازد و در برابر مُشرکان و دورويان و دشمنان انتقام گيرنده قَهّار است.

نُبُوّت: خداوند براي هدايت مردم کساني را از ميان ايشان به نُبُوّت برمي گزيند تا تعليمات و احکام الهي را به وسيله ايشان به مردم برساند. از آغاز آفرينش، پيامبران بيشمار از جانب خدا براي هدابت خلق فرستاده شده اند که اوّلين آنها آدم و آخرين آنها محمّد مصطفي(ص) خاتم الانبياء است.

معاد- اعتقاد به روز حساب است، هنگامي که به فرمان خدا مردگان برمي خيزند و در محضرعدل الهي اعمال نيک و بد آنان در ترازو سنجيده مي شود. مؤمنان متقّي که با اطاعت از اوامر و احکام الهي از گناه دوري جسته اند از صِراط مي گذرند و در جنّت، که جوي هاي بسيار درآن روان است، ازنعمت هاي خداوند بهره ورمي شوند. امّا بدکاران و مُشرکان و آنان که تعاليم خداوند را سبک داشته و در روي زمين فساد کرده اند، به جهنّم مي روند و براي هميشه آن جا مي مانند.

عدل: آدميان در بعضي امور مجبور و در بعضي ديگر مختار هستند. يعني در انتخاب راه و روش زندگي اختيار دارند. اختيار براي انسان مسئوليت مي آفريند و بسته به آن که چگونه رفتار کند درقيامت پاداش و مجازات مي بيند و اين عدل خداوند است که به انسان آزادي مي دهد و درمقابل او را مسئول مي شمارد.

امامت: امام به معني رهبر و پيشواست و به کسي گفته مي شود که در نماز جماعت ديگران پشت سر او مي ايستند و به او اقتدا مي کنند. امّا امامت در اعتقاد شيعه آن است که علي(ع) و جانشينان او تا امام دوازدهم، برگزيدگاني هستند که پس از پيامبر اکرم(ص) و از طريق انتساب به او بهره اي از علم الهي دارند و نظر و رأي ايشان در تفسير و تأويل و تشريح قرآن و رهبري جامعه اسلامي همراه با تأييد از خداوند متعال است. ايشان معصوم و دور از گناه و لغزش اند و اطاعت از دستورات و پيروي از روش زندگي آنان بخشي از اوامر دين اسلام است.

فروع دين هشت است: نماز، روزه، حج، جهاد،، خُمس، زَکات، امر به معروف و نهي از مُنکَر.

نماز از واجبات است و ستون دین خوانده شده. مسلمانان هر روز پنج بار به سوي مسجد الحرام (کَعبه) به نماز مي ايستند، خداي يکتاي بي شريک را ستايش مي کنند و شهادت به وحدانيت و فردانيت الله و رسالت پيامبر گراميش محمد مصطفي(ص) مي دهند.

روزه پرهيز ازخوردن و آشاميدن از طلوع تا غروب آفتاب درماه رمضان است. مسلمانان دراين ماه که به واسطه نزول قرآن و شب قدر آن را بسيار گرامي مي دارند، روزه ميگيرند و درطاعت و عبادت مي کوشند. عيد فطر، يکي از دو عيد مهمّ عموم مسلمانان، درپايان اين ماه و هنگامي است که با ديده شدن هِلال پايان يافتن ماه رمضان از سوي مراجع مذهبي اعلام گردد.

حج زيارت خانه خدا با ترتيب و اعمال خاص درماه ذي الحجّه است. اين مراسم با قرباني درعيد اَضحي، يا عيد قربان، پايان مي پذيرد. بر هر فرد آزاد مسلمان، که توانايي مالي و بدني داشته باشد، درمدت زندگي يک بار زيارت خانه خدا واجب است.

جهاد جنگ در راه خداست. بر هر مرد مسلمان که توانايي جسمي داشته باشد واجب است که براي دفاع از اسلام و گسترش آن به جنگ رود. در تاريخ اسلام، کشور گشايي هاي بسيار با عنوان عرضه اسلام بر کافِران و مُشرکان صورت گرفته است. وقتي مُشرکان و دشمنان به کشور اسلام حمله ور شوند دفاع واجب مي شود. دفاع برهمگان واجب است و پيري و جواني و جنس و توانايي و ناتواني درآن تأثيري ندارد.

خُمس پرداخت يک پنجم از کل غنايم و اموال بي صاحب و درآمدهاي مشروع است که به پيامبر و خاندان او تعلّق مي گيرد. شيعيان سادات را شايسته دريافت خُمس مي دانند و آن را با عنوان سهم امام به مراجع عاليقدر يا حکومت مذهبي شيعه مي پردازند. اهل سنّت ماليات اسلامي را منحصر به زَکات مي دانند و معتقدند که پرداخت خُمس فقط در دوران حيات رسول اکرم(ص) واجب بوده است.

زَکات، به معني خلاصه و برگزيده مال، پرداختن سهمي از درآمد محصولات سالانه به فقرا و بيچارگان و يتيمان و مسافراني است که از سرزمين خود به دور افتاده اند و خرج روزانه ندارند. اين مبلغ را مسلمانان به اختيار خود يا به مستحق مي پردازند يا از مراجع مذهبي براي تقسيم آن کمک مي گيرند. زَکات واجب است. امّا بسياري افراد علاوه بر زکات مبالغي ديگر به صورت پول يا جنس به عنوان صدقه به بيچارگان و مستحقّان مي پردازند که از مستحبّات است يعني از کارهاي نيکويي که ثواب آخرت دارد امّا واجب نيست.

امر به معروف راهنمائي و تاکيد ديگران بر انجام کارهاي خير است. نهي از مُنکَر جلوگيري از کارهاي ناشايست و خلاف دين است. برعهده هرمسلمان است که اگر شخص دانسته يا ندانسته در وظايف ديني کوتاهي کرد يا گرد کارهاي زشت و حرام گشت او را با پند و موعظه و

درصورت لزوم به اجبار و خشونت از آن كار باز دارد.

شيعيان براين احكام هشتگانه دومورد ديگر افزوده اند كه تَوَلاّ و تبرّا است. نخستين به معني اظهار ارادت و محبّت به علي(ع) و خاندان او و اصرار در حقّ خلافت ايشان بي فاصله بعد از پيامبر(ص) و دوّمي به معني اظهار بيزاري از دشمنان و مخالفان علي(ع) و اهل بيت اوست. درعين حال شيعيان، با تَقيه يعني پنهان كردن اعتقاد خود درجايي كه گمان خطر رود، اغلب از اين موارد چشم پوشيده اند.

امور اجتماعي مسلمانان براساس حقوق اسلامي كه از **قرآن** مجيد و احاديث گرفته شده اداره مي شود. در زمان رسول اكرم(ص) همه كارها زير نظر و به دستور آن حضرت انجام مي شد. پس از رحلت، خليفه در رأس حكومت قرار داشت و مرجع حل اختلاف هاي حقوقي و مسائل ديني بود. با گسترش سرزمين هاي اسلامي، خلفا وزيران و عاملان و قاضياني از جانب خود به كارهاي مختلف مي گماشتند.

فقها آن دسته از عالمان دين هستند كه احكام جزيي مربوط به واجبات ديني و روابط اقتصادي و خانوادگي و قوانين مجازات و حقوق مردم و فرمانروايان را بنا بر نظر و اجتهاد خود تدوين مي كنند. در نخستين قرن هاي اسلامي چهار مكتب مهمّ فقهي پديد آمد كه مسلمانان اهل سنّت و جماعت هنوز از آن ها پيروي مي كنند: حَنَفي، شافعي، حَنبَلي و مالكي. فقه شيعه به وسيله امام جعفر صادق(ع) ششمين پيشواي شيعيان تدوين گرديد. به همين جهت شيعيان اماميه را شيعه جعفري نيز مي نامند.

فرقه های اسلامی

با رحلت پيامبر اكرم، جامعه اسلامي كه در سراسر شبه جزيره عربستان گسترده بود، ناگهان دستخوش تفرقه شديد شد. هنوز كفن و دفن انجام نگرفته بود كه ميان مهاجران و انصار يعني اصحابي كه از مكّه به مدينه هجرت كرده بودند با ساكنان اصلي مدينه، بر سرجانشيني جدال آغاز شد. اين اختلاف با بيعت با ابوبكر، كه در هجرت همراه پيامبر بود، آرام گرفت. امّا چند تن از نزديكترين صَحابه، از جمله سلمان فارسي و ابوذرغفّاري، علي(ع) پسر عم و داماد پيامبر را جانشين برحق مي شناختند. با آن كه علي(ع) براي جلوگيري از تفرقه باخلافت ابوبَكر و عُمَر و عُثمان موافقت كرد، امّا معتقدان به جانشيني وي به نام شيعيان (پيروان) علي(ع) از همان زمان مشخّص شدند.

در زمان خليفه سوّم، با گسترش فتوحات اسلام و سيل غنايم و فرصت يافتن بزرگان قريش، به تدريج اوضاع جامعه از آن سادگي و تقوي و عدالت كه در زمان پيامبر(ص) و تا اندازه اي در روزگار خلافت ابوبَكر و عُمر وجود داشت، تغيير كرد. پس ازكشته شدن عُثمان كه بر اثر نارضايي مسلمانان و شورش جمعي صورت گرفت، همگي با علي(ع) بيعت كردند. امّا در زمان خلافت وي جنگ هاي داخلي شدّت گرفت. درجنگ جَمَل، عايشه همسر پيامبر(ص) و دختر ابوبَكر، سپاهيان را به مخالفت با علي(ع) تشويق مي كرد و در جنگ صَفّين، معاويه كه از سران سابق قريش بود درمقابل علي(ع) صف آراست.

بدين ترتيب، دركمتر از سي سال پس از رحلت پيامبر(ص)خلافت اسلامي به حكومت موروثي و پُر تجمّل اُموي بدل شد كه، برخلاف تعليمات برابري و برادري اسلامي، بر نژاد و تبار و قبيله خود تأكيد داشت و نه تنها مسلمانان سرزمين هاي مغلوب، بلكه ديگر اعراب را نيز به چيزي نمي شمرد. با اين همه، از آن جا كه خلفا مشروعيت خود را از دين محمد(ص) و تعاليم آن داشتند ناچار با توسّل به قرآن كريم و احاديثي كه از پيامبر به وسيله راويان نقل مي شد، درصدد اثبات حقّانيت خود برمي آمدند. مخالفان نيز از همين طريق به بحث و گفتگو مي پرداختند و براي مبارزه و قيام خود مبنايي اعتقادي و اسلامي مي جستند. در نتيجه در قرن هاي اوّل و دوّم هجري/ هفتم و هشتم ميلادي بحث هاي مهمّي درباره مسائلي چون صفات خدا، ايمان، گناه، جبر و اختيار درگرفت و فرقه هاي متعدّد پديد آمد. اگرچه اصل اختلاف آنان درمسأله جانشيني و ويژگي هاي حكومت و خلافت اسلامي بود، امّا همين كشمكش ها به پيدايش ديدگاه هاي متفاوت در اصول اعتقادات و روابط انسان و خدا و مسائل فقهي نيز انجاميد.

دراين كشمكش ها و اختلافات مذهبي ايرانيان نه تنها بي طرف نماندند، بلكه هم در مبارزات و هم در مباحث كلامي و فقهي سهمي بزرگ و تعيين كننده داشتند. مهمترين مراكز پيدايش و رشد افكار و آراء مذهبي در سه قرن اوّل اسلامي، بغداد و بصره بود يعني در جايي كه اكثر ساكنانش ايراني بودند و به واسطه موقع خاص، محل برخورد افكار و عقايد ملل گوناگون بود. خراسان و نواحي مركزي ايران نيز از كانون هاي مهمّ پيدايش مذاهب جديد به شمار مي رفت. با اين تفاوت كه ايجاد مذاهب دراين مناطق بيشتر رنگ سياسي داشت و به منظور مبارزه با خلافت اُموي و عبّاسي رواج مي يافت.

مهمترين فرقه هاي اسلامي كه در تاريخ ايران اهميت يافته اند عبارتند از: مذاهب اهل سنّت و جماعت، خَوارج، شيعه و شاخه هاي آن. اهل سنّت و جماعت كه همواره اكثريت مسلمانان را تشكيل مي داده اند در موضوع جانشيني معتقد به انتخاب و اِجماع هستند. يعني بيعت عامه مسلمانان را مبناي انتخاب قرار مي دهند. خليفه درنظر اهل سنّت، تنها مأمور اجراي احكام قرآن و سنّت رسول است. اهل تسنّن در احكام فقهي پيرو يكي از چهار مذهب حَنبَلي، شافعي، حَنَفي و مالكي اند. درنيمه دوم قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي، هنگامي كه تركان سلجوقي اختلافات مذهبي را دامن زدند، پيروان مذاهب مختلف اهل سنّت را نيز به جان يكديگر انداختند.

هم اکنون در بين سنيّان ايران، پيروان هريک از اين چهار مذهب يافت مي شوند. مثلاً سنيّان کُردستان بيشتر شافعي مذهب اند و قبايل و عشاير ترکمان و بلوچ و سنيّان خراسان، که مرکز آنان خواف است، از مذهب حنفي پيروي مي کنند.

خَوارج آن دسته از طرفداران علي(ع) بودند که در جنگ صَفيّن به رأي حَکَمين (داوران دو طرف) اعتراض کردند و از لشکر کناره گرفتند و يکي از ايشان علي(ع) را به شهادت رساند. خَوارج در امر جانشيني معتقد به انتخاب بودند، امّا قريشي يا عرب بودن را شرط لازم نمي دانستند و مي گفتند هر شخص مسلمان از هر قوم و ملّت مي تواند به عنوان خليفه انتخاب شود. خَوارج که مردمي سختگير، شجاع و پاک اعتقاد بودند، در دوره اُمويان و اوايل خلافت عبّاسيان برضدّ آنان مي جنگيدند و سخت موجب هراس آنان بودند. يکي از دوشاخه مهمّ خَوارج بر قسمتي از عراق و فارس و کرمان مسلط شد. خَوارج در سيستان و خراسان دسته هاي بزرگي به مخالفت با خلفا تشکيل دادند و يکي از مهمترين عوامل تشکيل نخستين حکومت هاي محلّي ايراني در اين نواحي بودند. حمزة بن عبدالله خارجي (حمزة بن آذَرک شاري) که هارون الرشيد را به خراسان کشيد از آن جمله است. خَوارج حدود قرن چهارم هجري به تدريج از ميان رفتند.

شيعيان

شيعيان پي روان علي(ع)هستند و معتقدند که رسول اکرم(ص) هنگام حَجّة الوداع در غدير خُم، علي(ع) را در حضور عده اي از اَصحاب به امامت و ولايت و خلافت خويش منصوب فرمود. بنابراين خلافت انتخابي ابوبکر خلاف نصّ است. شيعيان، برخلاف اهل سنّت و جماعت که خليفه را تنها مأمور اجراي احکام قرآن و سنّت رسول مي دانند، معتقدند که امامت مانند نُبُوّت امري الهي و از ارکان دين اسلام است. علي(ع) و جانشينان او برگزيده رسول خدا و مُطلّع بر غيب و وارث علوم نبي و معصوم از گناه و خطا هستند. ايشان با علم الهي بر اسرار آفرينش آگاهي دارند و محکمات و متشابهات کلام خدا را مي دانند. تنها احاديثي که ازطريق ايشان روايت شود صحّت و اعتبار کامل دارد و هرکس که با آنان مخالفت کند با خدا مخالفت کرده و همچون کافران و منافقان مستحقّ آتش جهنم است.

شيعيان با اين معتقدات اصولي در طي تاريخ اسلام اقليتي را تشکيل دادند که پيوسته با خلافت رسمي درمبارزه و جدال بود. با آن که علي(ع) و شماري از نخستين شيعيان او بنا بر مصلحت اسلام با ابوبَکر و عُمر و عُثمان بيعت کردند، امّا فاصله گرفتن روز افزون خلفا از تعليمات پيغمبر به نارضايي در جامعه اسلام مي افزود و همين امر تا بدان جا کشيد که معاويه خلافت را به خاندان خود انتقال داد. از آن پس خلافت به رياست دنيايي تغيير شکل يافت و بدکاري ها و رفتار خلاف شرع اُمويان به حديّ بي پرده صورت مي گرفت که بيشتر اهل سنّت و جماعت نيز ناچار آنان را از چهار خليفه اوّل، که خلفاي راشدين ناميده مي شدند، جدا کردند.

بدين ترتيب، شيعه به خصوص پس از رودررويي لشکر مُعاويه با حسين بن علي(ع) و ياران او در دشت کربلا، روز بروز بيشتر متشکّل شدند و به صورت هاي مختلف بيزاري خود را از دستگاه

خلافت رسمي که آن را غاصب مي دانستند آشکار کردند.

ايرانيان مسلمان از آغاز در امر جانشيني جانب علي(ع) را گرفتند و حمايت ايشان موجب شد که در زمان آن حضرت مرکز خلافت به کوفه انتقال يابد. گرايش ايرانيان به تشيّع هم از آغاز دلايل بارزي داشت. از جمله آن که اصولاً پذيرش اسلام از طرف آنان به دليل صداي برابري و برادري اين ايمان جديد بود که سدهاي محکم طبقات جامعه ساساني را در هم مي شکست و نظمي نو را نويد مي داد. اين آرزو با تشکيل خلافت اُموي برباد رفته مي نمود، حال آن که روش حضرت علي(ع) در دوران کوتاه خلافت جز آن بود. از سوي ديگر، ايرانيان با وجود قبول اسلام از حکومت و سيادت عرب ناخشنود بودند و، با کينه اي که به ويژه از خليفه دوّم به واسطه فتح ايران در دل مي پروراندند، هر فرصتي را براي انتقام غنيمت مي شمردند.

به اين ترتيب، تشيّع در واقع نه يک فرقه اسلامي که يک جريان موازي با خلافت رسمي مسلمانان است و درطول تاريخ همواره به صورتي فعّال و مؤثّر هم در ايجاد مکاتب و مباحث مهمّ کلامي و اعتقادي سهم بزرگي داشته و هم در جريانات سياسي و برخوردهاي مهمّ نظامي رو در روي خلافت اُموي و عبّاسي قرار گرفته است.

شاخه هاي مختلف تشيّع را به دو دسته اصلي ميانه رو و غالي تقسيم مي کنند. اساس اين دسته بندي بر پايه مقامي است که معتقدان براي علي(ع) قائلند. امّا از ديگر تفاوت ها که موجب جدائي شيعيان از يکديگر گرديد يکي اين بود که کدام يک از علويان را بايد امام شمرد.

شيعيان ميانه رو (کِيسانيه)

نخستين انشعاب دربين شيعيان پس از شهادت حسين بن علي(ع) اتّفاق افتاد. گروهي از شيعيان پس از اين واقعه به امامت محمدبن الحنفيه، برادر ناتني آن امام و پسرعلي بن ابيطالب(ع) که از بطن فاطمه زهرا(ع)نبود، معتقد شدند. طرفداران محمدحنفيه به رهبري مختار ثقفي درکوفه قيام کردند و به خون خواهي از حسين بن علي(ع) جنگي بزرگ به راه انداختند. اين فرقه را کِيسانيه مي خوانند. شاخه اي از کِيسانيه که راونديه خوانده مي شدند ابومسلم خراساني را در قيام برضدّ اُمويان ياري دادند. دسته اي از کِيسانيه معتقد بودند که محمّد حَنفيه نمرده و در غاري پنهان شده است و در آخر زمان از آن جا ظهور و دنيا را پُر از عدل و داد خواهد کرد.

زيديه

انشعاب ديگر در تشيّع هنگامي پديد آمد که گروهي از شيعيان به جاي امام محمّد باقر(ع) پنجمين پيشواي شيعيان اماميه، با زيد بن علي برادر او بيعت کردند. زيد در مبارزات برضدّ اُمويان با شور تمام شرکت داشت. وي از نظر معتقدات مذهبي با سنيّان مدارا مي کرد امّا معتقد بود که بايد حکومتي روحاني به امامت يکي از علويان جامعه اسلامي را اداره کند. زيديه پس از زيد بن علي، قرن ها به مبارزات خود بر ضدّ اُمويان و عبّاسيان ادامه دادند. درقرن دوّم هجري/هشتم

ميلادي، دودمان هايي از علويان زيدي چند بار در يَمَن امامت كردند. مذهب زيديه هنوز مذهب غالب در اين سرزمين است.

امّا مهمترين قيام تاريخي زيديه در نيمه دوّم قرن سوّم هجري/ نهم ميلادي، در كرانه درياي خَزَر به وقوع پيوست. دراين منطقه كه از اواخر دوره ساسانيان عقايد مَزدَک رواج كامل داشت درقرن سوّم هجري قيام هاي بزرگي صورت گرفت كه هم رنگ مخالفت با عرب و خلافت بغداد را داشت و هم هدف هاي استقرار مساوات اجتماعي و انتقال زمين به روستاييان را دنبال مي كرد. قيام سرخ جامگان به رهبري بابَک خرّم دين يكي از آن ها بود. نوشته اند كه شورشيان روستايي نواحي بحر خَزَر از حسين بن زيد، كه از بيم عبّاسيان به آن نواحي پناه برده بود، براي رهبري دعوت كردند. در نتيجه اين قيام حكومت زيديان طبرستان تشكيل شد كه گيلان و ديلَم را نيز تحت نفوذ داشت. علويان زيديه كه اغلب مردمي باسواد و آشنا با فقه و علم و شعر بودند با مردم محل به عدالت و مساوات رفتار مي كردند. حكومت ايشان عاقبت به دست سپاهيان آل زيار برافتاد.

شيعه اماميه

شيعه اماميه شيعيان دوازده امامي (اِثني عَشَري) هستند كه حكومت ايشان با روي كار آمدن صفويه در ايران رسميت يافته است. شيعه اماميه علي(ع) و يازده فرزندش را به ترتيب مقتدا و پيشوا و امام بر حق مي شناسند: علي بن ابيطالب المرتضي، حسن بن علي، حسين بن علي، علي بن حسين زين العابدين، محمّد الباقر، جعفر الصادق، موسي الكاظم، علي بن موسي الرضا، محمّد تقي، علي النقي، حسن العسكري، محمّد المَهدي (عج) مَهدي موعود وصاحب الزمان و امام عصر.

به اعتقاد شيعه اماميه، امام دوازدهم در سال 255 يا 256ه./869م در سامره متولد شده و تا سال 260ه/873م كه پدر بزرگوارش شهيد گرديده تحت كفالت و تربيت آن حضرت بوده و كسي جز خواص شيعه به شرف ملاقات وي نايل نمي شده است. پس از شهادت امام يازدهم كه امامت بدان حضرت رسيد، به امر خدا غيبت اختيار كرده و جز با نايبان خود به ندرت نزد كساني ظاهر شده است. نايبان خاص امام دوازدهم عُثمان بن سعيد عمري و پسرش محمّدبن عُثمان و پس از او ابوالقاسم حسين بن روح نوبختي و پس از وفات او علي بن محمّد سمري بودند. چند روز پيش از وفات علي بن محمّد سمري از جانب امام توقيعي صادر شد و ضمن ابلاغ نزديكي وفات او تصريح شد كه از آن پس در نيابت خاصه بسته خواهد شد و غيبت كُبري واقع خواهد گرديد و تا روزي كه خداوند ظهور آن حضرت را اجازه دهد غيبت كُبري دوام خواهد يافت. در حديثي از پيغمبر اكرم(ص) آمده است كه: «اگر نمانده باشد از دنيا مگر يک روز، خدا آن روز را دراز مي كند تا مهدي از فرزندان من ظهور نموده، دنيا را پُر از عدل و داد كند، چنان كه از ظلم و جور پُر شده باشد.»

از مشاهيرعلما و مراجع روحاني شيعه اماميه در طول تاريخ محمد بن حسن القمي و محمّد بن يعقوب الكُلَيني گردآورنده بزرگ اَحاديث شيعه هستند كه در قرن سوّم و چهارم هجري/ نهم و دهم ميلادي مي زيستند. به ابوجعفر محمّد بن علي القمي مشهور به ابن بابويه و الصَدوق، فقيه

و روحاني بزرگ قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي كه در ري مدفون است بيش از 300 تأليف معتبر نسبت داده شده كه تنها بخش كوچكي از آن برجاي مانده است.

درزمان غزنويان و سلجوقيان، شيعيان سخت مورد آزاد و تعقيب بودند. بااين همه، بزرگاني چون شيخ طَبْرسي در اين زمان به نوشتن آثاري معتبر پرداخته اند. در بين نوشته هاي متعدّد شيخ طَبْرسي تفسير **مجمع البيان** شهرت بسيار دارد. با حمله مغول و سقوط خلافت بغداد شيعيان اماميه آزادي عمل بيشتري يافتند و با از بين رفتن شيعيان اسماعيلي به دست هُلاكوخان تا روي كار آمدن صفويه به تدريج دربين عامه سنّي مذهب نفوذ فراوان يافتند و حتّي دو بار كوشيدند تا مذهب شيعه را رسميت دهند.

نجم الدين جعفر بن محمّد و خواهر زاده اش جمال الدين حسن معروف به علاّمه حِلّي از بزرگترين علماي شيعه اماميه در دوره ايلخانان مغول اند كه آثار مشهوري در مسائل شيعه اماميه دارند. گفته اند كه نوشته هاي اين دو روحاني زمينه رسميّت تشيّع اماميه در دوره صفويه را فراهم آورد و دستور و راهنماي اصلي شيعيان در الهيّات و فقه شد.

شيعيان غالي

اسماعيليان، قَرمَطيان و غُلاة از شيعيان تندرو هستند كه درمقام حضرت علي غُلوّ مي كنند و بعضي از ايشان براي او مقام الوهيت قائل اند. شيعيان غالي، كه خود به شاخه هاي مختلفي تقسيم مي شوند در واقع از تشيّع به عنوان پوششي براي منظورهاي سياسي بهره مي گرفتند. دركتاب هايي كه درباره فرقه هاي مختلف شيعه بحث تفصيلي شده معمولاً از مذاهبي چون مُقَنّعيه، بابَكيه و مازاريه ياد مي شود كه در عقايد و رفتار آنان نشانه هايي از اعتقاد به اديان و نهضت هاي سياسي پيش از اسلام ايران، از جمله عقايد زَرتُشتي، مانَوي و َمزدَكي، ديده مي شود. اعتقاد به حلول و اتّحاد انسان با مبدأ الوهيت و تناسخ از جمله عقايد غير اسلامي است كه در اين مذاهب مطرح شده است. به استناد همين موارد است كه همه علماي سنّي و شيعه ميانه رو حكم بر تكفير ايشان مي داده اند. موج تكفير و اعدام معتقدان به اين مذاهب هم دليل سياسي و مبارزاتي و هم مدرك شِرک و بدديني داشته است.

مبارزاتي كه درخون خواهي از ابومسلم صورت مي گرفت همواره با اين اصل همراه بود كه روح ابومسلم در مبارزي ديگر حلول كرد و او را به خون خواهي و انتقام واداشته است. غُلوّ در مقام علي(ع) بعدها در فرقه هاي مختلف صوفيه شيعه مذهب نيز اثر گذاشت و هنوز در بعضي فرقه هاي بازمانده نظير اين عقايد ديده مي شود. امّا معتقدات افراطي مذهبي نيز با فرو نشستن موج مبارزات بر ضدّ خلافت بغداد پس از حمله مغول تعديل شد و امروز تنها نشانه هاي اندكي از اين افكار در بعضي فرقه ها باقي مانده است.

Ă Ḩ ȟ Ỹ Ǔ ỷ

امروز در ايران مذهب شيعه دوازده امامي رسميت و اكثريت كامل دارد. امّا هنوز بعضي گروه هاي اعتقادي يافت مي شوند كه اگرچه در اصول با مذهب رسمي تفاوت چنداني ندارند، امّا به واسطه همبستگي گروهي مشخص اند از جمله شيخيه، صوفيان نعمت اللهي، احمديه و اهل حق.

صوفيان نعمت اللّهي

يكي از فرقه هاي صوفيه كه هنوز در ايران پي روان بسيار دارد، نعمت اللّهيه است. ايشان پيروان سيد نورالدين نعمت الله اند كه، به تعبيري صوفيانه، شاه نعمت الله ولي خوانده مي شود. شاه نعمت الله از شيعيان دوازده امامي بود و در قرن نهم هجري/ پانزدهم ميلادي، همزمان با سلطنت شاهرخ ميرزا پسر امير تيمور گوركان، ابتدا در خراسان و سپس در يزد مي زيست. وي كه عارفي وارسته و صاحب مقامات روحاني بود ازطرف دربار تيموري و پادشاهان دَكَن مورد حمايت و ارادت خاص قرار گرفت و زائران و سيّاحان بسيار براي ديدار او از ايران و هند به خانقاه او در يزد رفت و آمد مي كردند. شاه نعمت الله ولي اواخر عمر خود را در ماهان كرمان گذراند كه منطقه اي سرسبز و خوش آب و هواست. وي درسال 834ه./1431م همان جا درگذشت. آرامگاه او در ماهان بناي تاريخي باشكوهي است كه مورد زيارت و بازديد پيروان او و جهان گردان قرار دارد. از شاه نعمت الله ولي ديوان اشعار و غزليات و آثار متعدّد نظم و نثر درباره معتقدات صوفيانه برجاي مانده است. در ديوان اشعار او پيش گوئي هايي ديده مي شود كه پي روان نعمت اللهي آن ها با وقايع تاريخي تطبيق مي دهند. درمعتقدات نعمت اللّهيان بَسط غالب است. يعني ايشان سرخوشي و شادماني را در همه حال لازم مي شمرند امّا به اعتدال و ميانه روي نيز پاي بندند. برخلاف بعضي از فرقه هاي صوفيه بيكاري و تنبلي را زشت مي شمرند و براي گذران زندگي به تلاش و كوشش مي پردازند. مجالس ذكر و سَماع برگزار مي كنند و به شركت در اجتماعات و فعاليت هاي عمومي رغبت دارند. دردوره قاجاريه، خانعلي خان ظهيرالّدوله ملقّب به صفاعليشاه، پيشوايي نعمت اللّهيه را داشت و در تهران خانقاهي ترتيب داده بود كه بسياري از بزرگان و درباريان و شاهزادگان بدان رفت و آمد مي كردند. در انقلاب مشروطيت در اين خانقاه جلسات انجمن اُخُوّت تشكيل مي شد كه از آزادي خواهان حمايت مي كرد. در دوره استبداد صفير به دستور محمّدعلي شاه خانقاه را ويران كردند. امّا پس از آن بارديگر نوسازي شد و هنوز برجاي است.

شيخيه

شيخيه پي روان شيخ احمد احسايي از متكلّمان بزرگ قرن دوازدهم هجري/ هجدهم ميلادي هستند كه از تلفيق مبادي فلسفي خاص خود با تأويل آيات و احاديث اسلامي مكتبي ايجاد كرد كه به وسيله شاگردش حاج سيدكاظم رشتي دنبال شد. پس از سيدكاظم رشتي، حاج محمد كريم خان، پسر محمّد ابراهيم خان قاجار، در كرمان معتقدات شيخ احمد احسايي را گسترش داد و كتاب هاي بسيار به فارسي و عربي درباره اصول شيخيه نگاشت. در زمان ناصرالدين شاه قاجار، بين شيخيه و ديگر فقهاي شيعه جدال و برخوردهاي شديد درگرفت. طرفداري ناصرالدين

شاه از فقها پیشرفت و اقتدار شیخیه را، که از زمان محمّد شاه روز افزون بود، متوقّف ساخت.

شیخیه دراصول اعتقادي با فقهاي شیعه و فیلسوفان مکتب ملاّصَدرا و عرفا و صوفیه و معتقدان به وحدت وجود و پي روان شاه نعمت الله ولي مخالفتي شدید و جدي داشتند. با بابیه نیز مخالفت مي کردند. ملاّ محمّد مَمَقاني پیشواي ایشان در زمان ناصرالدین شاه از علمایي بود که فتواي قتل سیّد باب را داد. شیخیه نیز از شیعیان غالي هستند و درمقام اهل بیت پیامبر(ص) و محبّت به ایشان افراط مي کنند. آنان معتقدند که علّت غایي آفرینش وجود امام هاي دوازده گانه بوده است؛ معاد جسماني را قبول ندارند و به تفسیر و تأویل آیات قرآني و احادیث اصرار مي ورزند. پیروان شیخیه در شهرهاي مختلف ایران پراکنده اند، امّا مهمترین مراکز ایشان در کرمان و تبریز است.

اهل حق

بین ایلات و عشایر غرب ایران گروهي از شیعیان زندگي مي کنند که اهل حق خوانده مي شوند و عامه ایشان را علي اللّهي مي نامند. مرکز ایشان کرمانشاه است. پیدایش این فرقه به قرن یازدهم هجري/ هفدهم میلادي مي رسد. در آن زمان شخصي به نام شاه محمّد از مردم مَرو براساس برخي تعلیمات اسماعیلي، از جمله اعتقاد به تناسخ و حلول، گروهي را پیرامون خود گرد آورد. ایشان شاه اسماعیل صفوي را تجسّم علي-الله مي دانستند. به نظر معتقدان این فرقه، شاه محمّد آخرین تجسّم امام زمان است که بازخواهد آمد.

اهل حق عقاید خود را پنهان مي کنند. امّا به سبب مراسم و روش هاي خاص زندگي دسته جمعي از دیگر شیعیان متمایزند. آنان به دو مبدأ وجود یکي عقل و دیگري نفس معتقدند و بقاي روح و زندگي پس از مرگ را انکار مي کنند. در روابط خانوادگي به تک همسري پاي بندند و طلاق را جایز نمي دانند. درمراسم خصوصي اهل حق از گوشت قرباني سفرهاي گسترده مي شود و دسته جمعي دور آن گرد مي آیند. این مراسم را با سفره اُخُوّت که قَرمَطیان درگذشته داشتند شبیه دانسته اند. پیش ازگستردن سفره، اهل حق به ذکرجَلي (به صداي بلند) و سَماع مي پردازند و زنان همراه مردان با روي گشاده در رقص هاي مذهبي شرکت مي جویند. با خوردن غذا در این مراسم چنین انگاشته مي شود که ذرّات مبدأ الهي به شرکت کنندگان منتقل مي گردد. دراین مراسم اهل حق به فریادهاي همصدا به ذکر علي-حق مي پردازند و گاه بر اثر اوج هیجان از خود بي خود مي شوند.

اقلیت های مذهبی

زَرتُشتیان

زَرتُشتیان یکي از اقلیت هاي مذهبي هستند که در قانون اساسي جمهوري اسلامي به رسمیّت شناخته شده اند. تا حدود قرن پنجم هجري/ یازدهم میلادي بیشتر مردم ایران مسلمان شده بودند. بین سال های 32تا168ه/ 653تا 785م. مهاجرت عظیمی از زرتشیان ایران به هند صورت گرفت. بار دیگر پس از حملهء مغول دسته هائی از زرتشتیان به هند رفتند. با این همه تا آن زمان هنوز گروه بزرگي از معتقدان به دین زَرتُشت در ایران زندگی می کردند و تا دورهء قاجار پیوسته مورد فشار و آزار بودند.

در زمان ناصرالدین شاه، با بروز احساسات ملّي و توجّه به تاریخ و فرهنگ ایران باستان، مالیات جَزیه که از اقلّیت هاي مذهبي گرفته مي شد لغو گردید و از آن پس زرتُشتیان امکان یافتند بعضي مراسم و آداب مذهبي خود را اجرا کنند. در زمان سلطنت دودمان پهلوي، با ترجمه و نشر کتاب هاي باستاني به زبان فارسي، آشنائي عمومي با دین زَرتشت افزایش یافت. امروزه، جامعه زَرتُشتیان ایران در یزد، کرمان، شیراز و تهران فعّالیت هاي مذهبي و فرهنگي دارند. زَرتُشتیان، که بنا برمعتقدات مذهبي به آباداني و سازندگي اهمیت بسیار مي دهند، در کارهاي خیر که منافع آن به عموم مردم برسد همیشه پیشگام بوده اند. مدرسه ها، بیمارستان ها و گردشگاه هاي بسیار به وسیله نیکوکاران زَرتُشتي ساخته شده است.

یهودیان

یهودیان قدیمی ترین اقلّیت نژادي و مذهبي هستند که از آغاز شاهنشاهي هَخامَنِشي تا امروز درایران سکونت داشته اند. آنان پیروان حضرت موسي کلیم الله اند و از دستورات کتاب آسماني **تورات** پیروي مي کنند. زبان و خطّ عِبري و فرهنگ و معتقدات قومي در طي تاریخ پیوسته بین یهودیان ایران استوار مانده است.

در تاریخ ایران، یهودیان گاه در امور مهمّ حکومتي نقش هایي داشته اند، از آن جمله در زمان خشایارشا. در دوره هاي اسلامي یهودیان اهل ذِمّه بودند و جَزیه مي پرداختند. در دوره هایي ایشان چون دیگر اهل ذمّه ناچار بودند وصله اي زرد رنگ برجامه خود بدوزند تا از مسلمانان متمایز باشند. این وصله غیار یا عسلي و یا یهودیانه خوانده مي شد.

تاریخ مهاجرت یهودیان به ایران به روزگار کورش بزرگ مي رسد. در قرن ششم پیش از میلاد مسیح نَبوکُد نَصَر (بُختُ نَصر) فرمان رواي مقتدر بابل، پس از تصرّف اورشَلیم آن شهر را ویران کرد و یهودیان را بیش از 80 سال در بابِل به اسارت داشت. در سال 540پ. م، کورش بزرگ، شاهنشاه هخامنشي پس از فتح بابِل قوم یهود را آزاد کرد تا به سرزمین خویش باز گردند و به

ياري سپاهيان پارسي معبد خود را از نو بسازند. درآن زمان گروهي از يهوديان دربين النهرين ونواحي غرب فلات ايران سكونت يافتند. درقرن اوّل ميلادي، سرزمين فلسطين به تصرّف امپراتوري روم درآمد و در پي شورش مردم آن جا بار ديگر اورشَليم ويران شد. از آن پس قوم يهود در نقاط مختلف جهان آواره شدند و گروهي از آنان در پناه آزادمنشي و مداراي شاهنشاهان اشكاني با معتقدان به اديان ديگر به ايران مهاجرت كردند.

تا پيش از تشكيل دولت اسراييل درفلسطين، گروه بزرگي از يهوديان در كاشان، اصفهان، تهران، همدان و خراسان مي زيستند و اغلب آنان در امور اقتصادي و تجارت نقش عمده اي داشتند. پس از مهاجرت بزرگ ايشان به كشور اسراييل، با انقلاب اسلامي نيز بارديگر بسياري از يهوديان ايران را ترك كردند. امروز بيشتر يهوديان باقيمانده در ايران ساكن تهران و اصفهان اند.

مسيحيان

مسحيان نيز از اقلّيت هاي رسمي مذهبي درايران اند. دين مسيح از اوايل قرن دوّم ميلادي در ايران پي رواني پيدا كرد. نخستين تبليغات مسيحي به وسيله يكي از حواريون آن حضرت به نام يَهودا، معروف به توماس، در شهر اُرفَه واقع درشمال رودخانه فُرات صورت گرفت. به تدريج شماري از ايرانيان بين النهرين و آذربايجان و خراسان و ماوراءالنهر تا كاشغر و چين و مغولستان به مسيحيت گرويدند. يكي از دلايل اين پيشرفت سريع، آشنايي ايرانيان با زبان و فرهنگ يوناني بود كه بر اثر حمله اسكندر و فرمان روايي جانشينان او و گرايش اشكانيان بدان حاصل شده و زمينه روي آوردن مردم را به دين مسيح فراهم آورده بود. در اواخر قرن ششم ميلادي، هم زمان با شاهنشاهي خسرو انوشَروان، كه خود همسري مسيحي نيز داشت، دين مسيح درايران رواجي فوق العاده يافت. از اوايل قرن نودزهم ميلادي تبليغات مسيحي در نواحي مختلف ايران چون اصفهان، يزد، تهران، شيراز و مشهد شدّت گرفت. ميسيونرهاي مسيحي ضمن ارائه خدمات فرهنگي و بهداشتي به تبليغ دين مسيح نيز مي پرداختند، امّا توفيق چنداني به دست نياوردند و امروز كمتر مسيحياني از اين دست در ايران وجود دارند.

ارامنه

مسيحيت پيش از همه در ارمنستان از ايالات شمال غرب فلات ايران با تعليمات مبلّغي رومي به نام گريگور رواج يافت. در قرن چهارم ميلادي، پادشاه اين سرزمين به نام تيرداد، مسيحي شد. از زمان او ترجمه كتاب مقدس و ديگر آثار مسيحي به زبان ارمني و خطّ پهلوي برجاي مانده است. گرايش مردم ارمنستان به مسيحيت كشمكش و نبرد شاهنشاهان اشكاني و ساساني را با امپراتوران روم بر سر اين منطقه شدّت داد.

ارامنه در اصول عقايد با كليساي كاتوليك روم مخالف اند و از كليساي سُرياني پيروي مي كنند.

ايشان براي عيسي مسيح(ع) جنبه بشري قائل نيستند و حقيقت او را الهي مي دانند. از دير باز مركز كليساي ارامنه در نزديک شهر ايروان واقع در جنوب كوه آرارات بوده است و خليفه كلّ ارامنه در آن جا سكونت دارد. در قرن شانزدهم ميلادي، شاه عبّاس بزرگ عدّه زيادي از هنرمندان و صنعتگران ارمني را به اصفهان كوچ داد و در ناحيه اي در جنوب زاينده رود، كه به ياد موطن اصلي آنان جُلفا ناميده شد، جايگزين كرد. از آن زمان اقلّيت بزرگ ارامنه در اصفهان سكونت دارند و دو كليساي ايشان در آن شهر از آثار معماري قابل توجّهي است كه بازديد كنندگان را به خود مي خواند.

ارمنيان نه تنها اقلّيت مذهبي كه يک اقلّيت قومي و نژادي اند و زبان، خطّ، فرهنگ و تاريخ خود را حفظ كرده اند. اين قوم آريايي خاطرات مشترک ديرين و وسيعي با ايرانيان دارند. بسياري از آگاهي هاي اساطير ايران را از لابلاي آثار ادب و فرهنگ و آداب و رسوم ايشان مي توان بازشناخت. از اواخر قرن نوزدهم ميلادي و پس از قتل عامي كه از ارمنيان در خلافت عثماني صورت گرفت بسياري از آنان به ايالات متّحِد آمريكا مهاجرت كردند. پس از انقلاب اسلامي نيز تعداد قابل ملاحظه اي از ارمنيان ايران به اروپا و آمريكا رفتند. امروزه، شماري از ارمنيان در تهران و اندكي در اصفهان سكونت دارند.

مسيحيان نسطوري يا آشوري

علاوه بر ارمنيان، در ايران اقلّيت ديگري از مسيحيان نيز زندگي مي كنند كه به نام جامعه آشوري شهرت دارند. آشوريان از ساكنان بين النهرين و شهر اُرفَه بودند كه، در قرن پنجم ميلادي، بر اثر اختلاف هاي مذهبي ناچار به كوهستان هاي آذربايجان و نواحي شمال غرب ايران گريختند. پيش از آن، در زمان ساسانيان، مسيحيان از نظر سياسي طرفداران امپراتوري روم انگاشته مي شدند و از آن جا كه جنگ هاي خونين ايران و روم در آن زمان پيوسته بود مسيحيان مورد قتل عام و آزار بسيار بودند.

درسال 420م،، همزمان با شاهنشاهي بهرام گور، در مدرسه ديني اُرفَه شخصي به نام نَسطوريوس عقايدي ابراز كرد كه با معتقدات كليساي كاتوليک نمي خواند و از همين رو به تكفيرش انجاميد و پيروان او براثر سخت گيري ناچار از گريز شدند. اقلّيت مسيحي آشوري ايران پي روان نَسطوريوس هستند و در آذربايجان تا اطراف درياچه وان، در تركيه، پراكنده اند. مهم ترين مركز مسيحيان آشوري اكنون در آذربايجان غربي، حدود شهر اروميه، است. در تهران و نواحي مركزي ايران نيز گروهي ديگر از آشوريان ساكن اند. مسيحيان آشوري، هم از جهت معتقدات مذهبي و هم از نظر نژاد و فرهنگ، با ارامنه اختلاف بسيار دارند.

بهاییان

بهاییان پیروان میرزا حسن علي نوري ملقب به بهاءالله هستند که در 1280ه/1862م در محّلي نزدیک بغداد خود را "مَن یظهره الله"، یعني کسی که خداوند او را ظاهر کرده و موعود محمّدعلي باب، خواند. عدّه زیادي از بابیان بدو گرویدند و از آن پس خود را بهایي خواندند. بهاییان معتقدند که بهاءالله شارع دین تازه اي است و کتاب **اقدس** و سایر آثار او که در برگیرنده اصول عقاید و احکام اوست از جانب خداوند بر او نازل شده. عقاید میرزا حسین علي، به ویژه به وسیله پسرش عبّاس اَفَندي ملقّب به عبدالبها و یکي از نوادگانش شوقي ربّاني که رهبري جامعه بهایي را به عهده گرفتند، چاپ، ترجمه و منتشر شده است. این عقاید آمیزه اي است از عرفان اسلامي و فلسفهء اروپایي قرن نوزدهم.

بهاییان انبیاء را "مظاهر الاهیّه" مي خوانند و در این باورند که پس ازحضرت رسول اکرم(ص) باب و پس از او میرزا حسین علي به عنوان مظهر الاهي به جهان آمده اند. بهاییان صلح، وحدت جامعه انساني در جهان، مساوات زن و مرد و مخالفت با تعصّبات دیني، ملّي، نژادي و سیاسي را از جمله آراء و آرمان هاي خود مي شمرند. از دخالت در سیاست و گروهبندي هاي سیاسي دوري مي کنند و در باره ازدواج، طلاق، زنا و ارث احکام و مراسم ویژه دارند. نماز خاص خود را هر روز در سه نوبت مي خوانند. سال را به 19 ماه و هرماه را به 19 روز تقسیم کرده اند و در آخرین 19 روز هرسال روزه مي گیرند.

شهر حیفا در اسرائیل مرکز تشکیل بیت العدل اعظم بهاییان است که اعضایش از سوي بیت العدل هاي ملّي یا مرکزي در کشورهاي گوناگون انتخاب مي شوند. اداره جامعه بهاییان دنیا برعهده بیت العدل اعظم است. پس از انقلاب اسلامي در ایران و فشارهایي که بر بهاییان وارد آمد و به اعدام شماري بزرگ از آنان انجامید بسیاري از بهاییان ایران را ترک کردند. درحال حاضر شمار تقریبي بهاییان ایران کمتر از سیصد هزار تن برآورد شده است.

منابع:

-گات ها، گزارش پورداود. بمبئي، 1927، برهان قاطع، تصحیح و تحشیه محمّد معین.

- مصاحب، غلامحسین. دائرة المعارف فارسي. تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین، 1345.

- رائین، اسماعیل. بهائیان. تهران.

- آشتیاني، جلال. زرتشت، مزدیسنا و حکومت. تهران، شرکت سهامي انتشار، 135.

- بازرگان، مهدي. سیر تحوّل قرآن. تهران، شرکت سهامي انتشار، 1360.

- پطروشفسكي، ايليا پاولويچ. اسلام در ايران. ترجمه كريم كشاورز. تهران، پيام، 1351.

- رواني، علي. تاريخ اسلام از آغاز تا هجرت. تهران، انتشارات حقايق، 1361.

- زرّين كوب، عبدالحسين. بامداد اسلام. تهران، اميركبير، 1353.

- طباطبائي، محمّد حسين. شيعه در اسلام. قم، دفتر انتشارات اسلامي، 1360.

- مشكور، محمّدجواد (ويراستار). هفتاد و سه ملّت يا اعتقادات مذاهب؛ رساله اي از آثار قرن هشتم هجري. تهران، مطبوعاتي عطائي، 1348.

- ناس، جان. تاريخ جامع اديان. ترجمه علي اصغر حكمت. تهران، فرانكلين، 1348.

- همدانی، رفیع الدین اسحاق بن محمد. سیرت رسول اله. با مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی. تهران= خوارزمی، 1361.

ادب

ادب در ایران باستان

اسناد فرهنگي ايران در هزاران سال تاريخ اين سرزمين بارها غارت شده، به آتش سوخته و ازميان رفته است. آشنايي امروز ما با ادب آن دوران از طريق ترجمه عربي و فارسي بخشي از آثار بازمانده است.

ايرانيان تا نيمه قرن پنجم هجري/يازدهم ميلادي هنوز به زبان و خطّ پهلوي آشنايي داشتند و علاوه برنوشتن كتاب هاي تازه به ترجمه هايي از زبان پهلوي مي پرداختند. كتاب هاي تازه بيشتر به وسيله موبدان و بزرگان زَرتُشتي درباره اصول و معتقدات دين مزديسنا نوشته مي شد. به طور كلي زمينه همه آثار پهلوي در قرن هاي بعد از اسلام مربوط به دوران ساساني است. مهم ترين آثار اين دوره كتابي در نه جلد به نام **دينكَرت** است كه درآن بيست و يک نَسک اوستا و روايات تاريخي و ديني و ملّي ايرانيان گرد آمده. نويسنده اين كتاب، آذرفرنبغ، همان كسي است كه، در مجلس مناظره ی دربار مأمون عبّاسي با شخصي مانَوي به نام اباليش، برتري دين زَرتُشت را بردين ماني اثبات كرد. شرح اين گفتگوها دركتاب **المِلَل والنِحل** آمده است. نيز رساله اي موسوم به **گُجَستک اباليش** به زبان پهلوي در دست است.

از ديگر كتاب ها به زبان پهلوي **بُن دَهِشن** درباره ی چگونگي آفرينش و وقايع تاريخي و اوضاع جغرافيائي اساطيري است و ديگر كتاب **ارداويراف نامه** كه به شرح معراج ارداويراف يكي از مقدّسان زَرتُشتي پرداخته است. **ارداويراف نامه** كتابي كوچک است كه در آن توصيف بهشت و دوزخ و طبقات آن و انواع پاداش و پادآفراه (كيفر) آمده است. اين كتاب از قرن سوّم هجري/ نهم ميلادي با كتاب **کمدی الهی** دانته كه قرن ها پس از آن نوشته شده، از جهت ساخت كلي شباهت بسيار دارد و گمان مي رود كه زمينه ی اصلي به وجود آمدن آن شاهكار ادب جهان باشد. **شهرستان های ایران** نام كتاب ديگري به زبان پهلوي است كه گويا در دوران ساسانيان وجود داشته امّا آخرين بخش آن به شرح ساخته شدن شهر بغداد از مصالح كاخ مدائن اشاره دارد كه در زمان ابوجعفر منصور دوانيقي، دوّمين خليفه عبّاسي، صورت گرفته است. اين كتاب جغرافيايي اطّلاعات مهمّي درباره تاريخ، بنا و وضع و موقع جغرافيايي هريک از شهرستان هاي ايران از روزگار باستان تا سقوط ساسانيان به دست مي دهد.

از آثارمهّمي كه درسه قرن اوّل اسلامي به عربي برگردانده شده، مي توان **خداى نامه**، **كَليله و دِمنه**، **داستان اسكندر**، و كتاب هاي ديگري از اين دست را برشمرد كه همه ى اطّلاعات تاريخي، مذهبي و اساطيري ايران در **شاهنامه** و كتاب هاي تاريخ و سياست دوران اسلامي از آنها گرفته شده است.

كتاب هايي درباره منطق، حكمت و رياضيات، كشاورزي، كيميا، پزشكي، شطرنج، چوگان، تيراندازي و نجوم در اين مجموعه عظيم وجود دارد و نشان آن است كه ايرانيان در همه زمينه هاي علم و ادب و انديشه و سياست داراي تأليفاتي مهم بوده اند. معروف ترين مترجم از زبان پهلوي به عربي ابن مُقَفّع است كه در قرن دوّم هجري/ هشتم ميلادي مي زيسته و بيشتر ترجمه هاي او در باره آداب سياست و مملكت داري است.

براين همه بايد آثار علمي مهمّي را افزود كه بخشي از آن ها اوايل خلافت عبّاسي به عربي ترجمه گرديد و بخشي ديگر تا قرن چهارم و پنجم هجري/ يازدهم ميلادي، هنوز به زبان اصلي وجود داشت و دانشمنداني چون محمّدبن زكريا رازي و ابوريحان بيروني از آن ها در آثار خود بهره ى بسيار بردند.

يکی ديگراز آثار ايراني ارزنده پيش از اسلام، داستان عاشقانه **ويس ورامين** است. اين كتاب درنيمه قرن پنجم هجري به وسيله فخرالدين اسعد گُرگاني ازمتن پهلوي مستقيم به شعر پارسي برگردانده شده. شباهت بسيار اين داستان كهن -كه شواهد زيادی نشان می دهد اصل آن از دوره اشكاني است- با افسانه ى تريستان و ايزوت در ادب اروپايي، بحث هاي بسيار برانگيخته است. مسلّم است كه اين منظومه بسيار قديمي تر از داستان **تريستان و ايزوت** بوده است. منظومه ى **ويس ورامين** به صورتي كه امروز در دسترس ماست، تكنيک داستاني بسيار قوي دارد و از نشانه هاي وجود ادب ارزنده در ايران پيش از اسلام است.

ادب در ايران پس از اسلام

كليّات

اعراب مسلمان بيش از صد سال پس ازهجرت پيغمبر اكرم، همچنان مشغول گشودن سرزمين‌هاي اطراف و نشردين اسلام در آن نواحي بودند و جز امور نظامي و تقسيم غنيمت ها و استحكام موقع خود فرصت كار ديگر نداشتند. امّا مردم سرزمين‌هاي مغلوب كه داراي تمدّن و فرهنگي والا بودند به تدريج دانش ها و آداب و افكار خود را به ساير ملل مسلمان آموختند و

ازمجموعه اين دانش ها و آموخته ها تمدّن اسلامي به تدريج درقرن هاي بعد به وجود آمد. در اين ميان سهم ايرانيان در ايجاد اين تمدّن نو آن قدر زياد است كه به جرأت مي‌توان آن را بر مقدّمات علمي و فلسفي و تلاش و دانش و ذوق مردم ايران استوار ديد.

انتقال اين ميراث فرهنگي بي‌فاصله پس از فتح ايران آغاز گرديد، زيرا از همان زمان نياز به خدمات پزشكي و محاسبات و رياضيات محسوس بود و پاي دانشمندان بزرگ ايراني را كه در دانشگاه‌ها و مراكز مهمّ علمي پرورش يافته بودند به ميان مي‌كشيد. هنگامي كه عبّاسيان به ياري ابومسلم خراساني، خلافت اُموي را برانداختند و حكومت عبّاسيان تشكيل شد، نفوذ ايرانيان بسيار بالا گرفت. مردان بزرگ علم و ادب و سياست كه بيشتر زَرتُشتي يا مانَوي و يا ايراني مسيحي بودند مسلمان شدند و به دربار خلفا راه يافتند. خلفاي عبّاسي نيز به اين بزرگان نياز داشتند و به آنان توجّه بسيار كردند. از اين طريق، از نيمه دوم قرن دوّم هجري/ قرن هشتم ميلادي نهضت علمي و فرهنگي كم نظيري پديد آمد كه در مدّتي كمتر از صدو پنجاه سال به دوره بلوغ علم در تمدّن اسلامي مقارن قرن چهارم هجري/دهم ميلادي رسيد.

مراكز علمي، پيش از آن كه در تمدّن اسلامي به بغداد انتقال يابد، در شهرهايي چون ريواردشير (ري، شهركنوني نزديک بوشهر) وگُندي شاپور در اهواز و مراكز علمي مَرو، بَلخ و سُغد بود كه رسدخانه ها و بيمارستان ها و كتابخانه‌ها و دانشگاه هاي عظيم آن شهرت بسيار داشت. پس از اسلام، دانشمندان ايراني نخست به ترجمه كتاب ها از پهلوي به زبان عربي پرداختند. در اين كار هدف عمده آنان حفظ اين آثار و جلوگيري از سوختن و برباد رفتن آن گنجينه‌هاي نفيس دانش بود.

از مشهورترين مترجمان ايراني سه قرن اوّل اسلامي، علاوه بر ابن مُقَفَّع، بايد از كساني چون جورجيس بن بختيشوع نام برد كه رئيس بيمارستان گُندي شاپور بود و خود و فرزندانش كتاب هاي مهمّ پزشكي را به زبان عربي برگرداندند. رَبّن طبري و پسرش، بوعلي بن رَبّن طبري، نيز از تربيت يافتگان حوزه علمي مَرو بودند و كتب بسيار در پزشكي، ستاره شناسي و رياضيات به عربي ترجمه كردند. كتاب ابن رَبّن به نام **فردوس الحكمه**، دائرة المعارف بزرگ پزشكي جهان در قرن هشتم ميلادي است. وي در اين كتاب كليه دانستني‌هاي پزشكان بزرگ پيش ازخود چون بقراط و جالينوس و كتاب‌هاي مهم پزشكي و داروشناسي هندي را مورد استفاده قرار داده و نكات مفيد و تجربه شده آن ها را گردآوري كرده است. روش وي درنوشتن اين كتاب، همان است كه بعدها دانشمندان بزرگ ديگر چون ابوعلي سينا دركتاب **قانون** از آن پيروي كرده اند.

علاوه بر پزشكي، ستاره شناشي و رياضيات، ايرانيان در فلسفه و ادب و علوم ديني نيزدست داشتند. برجسته ترين اثر ايشان در زبان شناسي تهيه اصول و قواعد زبان عربي بود، زيرا نياز به آموختن زبان عربي براي فهم معاني **قرآن** ضرورت داشت. به‌علاوه، براي ورود به خدمات سياسي و ديواني و علمي و اجتماعي نيز نياز به زبان عربي روز افزون مي‌نمود.

اوّلين كتاب بزرگ و جامع در علم نحو يعني دستور زبان عربي را سيبويه فارسي اهل بيضاي فارس نوشت. اين كتاب پس از گذشت بيش از هزار و چهار صد سال هنوز معتبر است. كسائي

فارسي، معلّم فرزندان هارون الرشيد، نيز از كساني است كه در ادب و دستور زبان عربي تأليفات متعدّد فراهم آورده. به طور كلّي بيشتر كساني كه در علم نحو شهرت دارند يا ايراني بودند يا عرب‌هايي كه در محيط ايراني بصره و كوفه تربيت يافتند.

نخستين كسي كه در زبان عربي لغت نامه تدوين كرد خليل بن احمد فراهيدي، استاد سيبويه فارسي، است كه او نيز ايراني نژاد بود. وي زبان شناسي بزرگ بود و **كتاب العين** خود را به جاي روش الفبايي كه امروز مرسوم است به ترتيب مخارج حروف مرتّب كرد. خليل بن احمد نخستين كسي است كه در عصر اسلامي كتابي به نام **كتاب العروض** درموسيقي و وزن شعر نوشت كه آن نيز در نوع خود بي نظير است.

در باب نويسندگي و سر و صورت دادن به نامه‌ها و فرمان‌هاي دربارخلفا نيز ايرانيان پيشقدم بودند. آنان بر اساس آداب دبيري كه طبقه برگزيده اي از ايرانيان را در دوران شاهنشاهي ساساني تشكيل مي‌داد، آداب و رسومي خاص ايجاد كردند. عبدالحميد كاتب و استاد او علاوه بر ترجمه آثار مهمي از آداب مملكت داري و درباري از زبان پهلوي، سبكي نو در نوشتن نامه‌هاي دربار خلفا پديد آوردند. عبدالحميد، كه گفته‌اند كتابت به او پايان يافت، دوست ابن مُقَّفَع بود و پس از روي كار آمدنعبّاسيان به سبب همكاري با اُمويان كشته شد. وي يكي از شرايط نويسندگي را اطّلاع از تاريخ ايران مي‌دانست و اين آگاهي راهمان‌قدر مهم مي‌شمرد كه دانستن زبان‌عربي و از حفظ داشتن اشعار مناسب را. دستورهاي عبدالحميد كاتب براي منشي‌گري و دبيري پس از او تا پايان خلافت عبّاسي همچنان معتبر ماند.

ايرانيان درنوشتن تاريخ نيز برديگرمسلمانان پيشي گرفتند. مهم ترين كتاب تاريخ را محمّدبن جريرطبري در آغاز قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي نوشت. **تاريخ طبري** از قديم ترين ايام ايرانيان آغاز مي‌شود و تا زمان نويسنده آن ادامه مي‌يابد. شعر عربي نيز بر زبان شاعران ايراني عربي‌سرا، رنگ و بويي تازه گرفت. بيشتر اين شاعران از شُعوبيه اند و در شعر خود به بيان تاريخ و مفاخر ايراني كوشيده اند. بَشاّربن برد تُخارستاني، ابونواس خوزستاني و ابوالعَتاهيه و ديگر شاعران طراز اوّل نخستين قرن‌هاي اسلامي همگي ايراني بوده‌اند. شماري ديگر از شاعران نامدار اين زمان نيز عرب‌هايي بودند كه درسرزمين‌هاي ايراني مي‌زيستند و تحت تأثير فرهنگ و ادب ايراني قرار داشتند.

درعلوم ديني اسلامي نيز ايرانيان نبوغ فكري و فرهنگي خود را آشكاركرده‌اند. مهمترين كتاب تفسير، يعني علمي كه بر اساس آن معني آيه‌هاي قرآن توضيح مي‌شود، كتاب تفسير كبير است كه معروف ترين تفسير قرن سوّم هجري/نهم ميلادي به شمار مي‌آيد. محمدّبن جريرطبري، مؤلّف **تاريخ طبري**، و اديب و فقيه بزرگ اسلامي اين كتاب را نوشت و بي فاصله درعالم اسلامي آن روز شهرتي گسترده يافت. اين كتاب بزرگ در زمان اميران ساماني به زبان فارسي برگردانده شد. همچنان كه كتاب تاريخ اين نويسنده بزرگ نيز به وسيله ابوعلي بلعمي در زمان سامانيان ترجمه گرديد.

درعلم حديث ابن حمّاد مَروَزي نخستين كسي است كه به جمع آوري حديث و نقل سلسله روايت‌هاي آن پرداخت ت اصحّت آن حديث‌ها روشن بماند. وي در مَرو رود زاده شد و درعهد مُعتَصِم در زندان خليفه مرد. در دوقرن اوّل هجري، به سبب كشمكش‌هاي سياسي، هر دسته براي خود حديث‌هايي مي‌ساختند و آن را معتبر مي‌دانستند. بعدها جمعي از بزرگان دين براي رسيدگي به صحّت اين احاديث بسيار كوشيدند تا شش كتاب معتبر درباره حديث‌هاي درست نوشته شد. بيشتر اين مؤلّفان ايراني هستند و به نام سرزمين‌هاي خودخوانده مي‌شوند البُخاري، النيشابوري، تِرمِذي و النسائي.

درعلم فقه نيز از چهارتن امام كه سنّيان روش فقهي آنان را پي روي مي‌كنند، سه تن ايراني اند. امامان فقه حَنَفي وحَنبَلي، يعني ابوحَنيفه و احمدبن حَنبَل، نخستين ازخانداني اهل كابل وديگري از مردم مَرو است. گروهي مالک بن انس، امام فقه مالكي را نيز از موالي و ايراني دانسته اند. امّا مهم‌ترين كتاب در علم فقه و در عالم اسلامي كتابي است از ابوسليمان داود اصفهاني معروف به داود الظاهري كه كار پيروان او درعصرعضدالدوله ديلمي بسيار رونق يافت.

1) از آغاز تا نيمه قرن پنجم هجري

با برافتادن شاهنشاهي ساساني و غلبه اعراب مسلمان بر ايران، زبان عربي با نفوذ و وسعتي كه داشت، عرصه را بر ادبيات پهلوي تنگ مي‌كرد. امّا لهجه هاي محلّي ايراني با درآميختن به زبان عربي به عرضه ادبيات تواناتر شد. ازميان لهجه‌هاي رايج درقرن‌هاي اوّل اسلامي، فارسي دري يا لهجه مردم شرق ايران كه بازمانده لهجه‌هاي قديمي ادبي مهمّي چون پهلوي اشكاني، سُغدي، تُخاري و خوارزمي بود، زمينه مناسب تري داشت و با تشكيل نخستين حكومت‌هاي محلّي ايران آثار برجسته‌اي در اين زبان پديدار شد.

نخستين بار يعقوب ليث صفّار از شاعراني كه او را به عربي مدح كردند خواست كه به زبان فارسي دري سخن گويند. نام محمدّبن وصيف سَگَزي (سيستاني) ازدبيران يعقوب كه درمحضر او اشعار فارسي به وزن عروضي سرود، در تاريخ ادب فارسي به‌عنوان نخستين شاعر پارسي‌گوي معروف شده و دست كم نخستين شاعري است كه اثري از او برجاي مانده. اندكي بعد، با روي كار آمدن اميران ساماني درخراسان بزرگ، شعر و ادب پارسي نيز چون ديگرجنبه‌هاي اجتماعي آن روزگار، دوران طلايي خود را آغاز كرد، زيرا سامانيان بزرگ ترين مشوّقان علم و ادب و دوست داران واقعي تاريخ و سنن ايران گذشته بودند. قرن چهارم هجري/دهم ميلادي در پرتو وجود ايشان پُربارترين دوران فرهنگ ايران بعد از اسلام بود.

درپايان اين قرن، سلطان محمود غزنوي به قدرت رسيد. امّا فرهنگ ايران، همچنان تحت تأثير دوران سامانيان، تا نيمه قرن پنجم و تسلّط تركان سلجوقي بر ايران پُربار و شكوفا ماند. در اين مدّت ادب فارسي بزرگ ترين و برجسته ترين شاعران را پرورد. رودكي، پدر شعر فارسي، در عصر ساماني اين دوره را آغاز كرد و فردوسي، اوستاد اوستادان زمانه، آن را در قلّه‌اي دور از دست رس ديگران به پايان برد.

شعر

دو موضوع اصلي شعر اين دوره مدح و حماسه است. شاعران در دربار ايران و بزرگان زندگي شاد، راحت و پُرتجمّلي داشتند و در قصايد خود به توصيف زيبايي‌هاي طبيعت و رنگيني باغ ها و آواي دلنشين پرندگان مي‌پرداختند و گاه با يادآوري زيبايي و طنّازي كنيزكان و غلامان به مضامين عاشقانه نزديک مي‌شدند. اين مقدّمات هميشه به مدح مي‌انجاميد، مدحي كه بزرگان براي شكوه و شهرت دربارخود آن را به شادي مي‌پذيرفتند و با جوايز هنگفت پاداش مي دادند. اميران به شهرت و انبوه شاعران و نويسندگان دربار خود فخر مي‌كردند و سخنوران خوش ذوق نيز از گوشه و كنار در پي ممدوحان بخشنده به سوي ايشان روانه مي‌شدند.

نظم داستان‌هاي پهلواني و افسانه‌هاي ملّي از ديگر موضوع‌هاي شعر اين دوره است. رودكي نخستين شاعر پارسي‌گوي است كه به نظم آثار داستاني پرداخته. وي غير از **كَليله و دِمنه** شش منظومه ديگر داشته كه موضوع بعضي عاشقانه بوده است. شاعران ديگر نيز منظومه هاي داستاني بسيار سروده‌اند كه تنها برخي از ابيات پراكنده آن ها برجاي مانده است. اين آثار همگي درحمله مغول يا حوادث ديگر از ميان رفته است.

امّا مهم ترين تلاش ادبي اين قرن پُربار، جمع آوري حماسه ملّي و تاريخ و اساطير باستاني است. اين كار عظيم در طوس به دست امير و سرداري بزرگ به نام ابومنصورعبدالرزّاق كنارنگ دنبال گرديد و به تدوين **شاهنامه ابومنصوري** انجاميد. پيش از آن يكي از شاعران دربار ساماني به نام مسعودي مَروَزي از روي داستان هاي پراكنده موجود نظم **شاهنامه** را آغاز كرده بود. درميانه اين عهد نيز دقيقي طوسي، از شاعران برجسته عهد ساماني اين كار بزرگ را برعهده گرفت و پيش از آن كه در جواني به دست غلامي ترک كشته شود، توانست در حدود هزاربيت از **شاهنامه** را به نظم آورد. اين قسمت را فردوسي با بزرگواري تمام در **شاهنامه** خود گنجاند و نام شاعر ناكام را جاودان ساخت.

هنگامي كه فردوسي نظم **شاهنامه ابو منصوري** را آغاز كرد، شوكت سامانيان به سستي گراييده و غلامان ترک از سوي مشرق پيش روي آغاز نموده بودند. فردوسي با احساس خطر از سلطه اقوام بيابان گرد، به كار سترگ نظم **شاهنامه** پرداخت. پس از او با آن كه ديگر كسي نتوانست به آن درجه از پُختگي و كمال دست يابد، امّا نظم داستان هاي پهلواني و حماسي همچنان با رونق ماند و در عصر سلجوقي منظومه هايي چون **گرشاسب نامه** و آثار برجسته‌اي چون **خسرو و شيرين** و **هفت پيكر** و **اسكندرنامه** سروده شد.

ويژگي‌هاي كلّي شعر فارسي در اين دوران را مي‌توان در سادگي، طبيعي بودن تشبيهات، خالي بودن شعر از كلمات عربي و استفاده از بسياري لغت هاي كهنه لهجه فارسي دَري و استفاده نكردن از اصطلاحات و تعبيرات علمي در شعر، خلاصه كرد. فضاي شاد و اميدوار و پُرتلاش و حركت و روحيه حماسي و خوش بيني و آزادمنشي و ايران دوستي در شعر اين دوره موجب شده است كه آن را آيينه تمام نماي روح و انديشه واقعي ايراني بدانند. زيرا تا آن زمان ايرانيان خود را در برابر

بيگانگان شكست خورده احساس نمي‌كردند و علاوه بر آن با پيروزي هايي كه در مبارزه با فرمانروايان عرب به دست آورده بودند، به سوي فردايي روشن‌تر استوار گام برمي‌داشتند. مجموعه ويژگي‌هاي شعر اين دوره را اصطلاحاً به سبک خراساني تعبير كرده‌اند، زيرا عرضه پيدايش و رشد آن خراسان بزرگ بوده است.

از بزرگ ترين ومشهورترين شاعران اين دوره، به جز رودكي و فردوسي، بايد از فرّخي، عُنصري و منوچهري نيز ياد كرد.

فرّخي سيستاني (ف. 429 ه/1037م)

فرّخي فرزند يكي از غلامان امير خلف بانو، آخرين فرد خاندان صفّاري بود. نوشته‌اند كه «وي درجواني شعرخوش گفتي و چنگ تر زدي و خدمت دهقاني كردي از دهاقين سيستان». وصف پاداش هاي كلان به شعرا و نويسندگان او را كه شهرتي به‌هم رسانده بود واداشت كه در جستجوي اميري هنرشناس و شعردوست راهي دربار چُغانيان از اميرنشين هاي محلي شرق ايران شود. دوقصيده، كه يكي را به منظور معرّفي خود و ديگري را به دستور وزير درباره داغگاه، محل ديدار با امير ساخته بود، يک باره او را به اوج شهرت رساند. وي در نخستين قصيده سروده بود كه:

با كاروان حُلّه برفتم زسيستان
با حُلّه اي تنيده ز دل بافته زجان

تشبيه شعر به ابريشمي كه تارو پود آن از دل و جان آدمي است و فرّخي آن را ابداع كرد پس از قرن ها همچنان تازگي و لطافت ذوق و انديشه شاعران را نمايان مي‌سازد. فرّخي با اين ذهن و ذوق شاداب به زودي به دربار سلطان محمود غزنوي پيوست و براثر قدرت شاعري و مهارتي كه درموسيقي داشت نزد سلطان مقامي بلند يافت. وي همراه سپاه محمود به جنگ مي‌رفت و پيروزي هاي وي را دراشعار خود توصيف مي‌كرد و در چنين سفرها از غنايم بسيار برخوردار مي‌شد و چنان كه نوشته اند بنا بر خوي عيّاري كه در نو جواني در سيستان آموخته بود گاه در نبرد نيز شركت مي‌كرد. وي در قصايد زيباي خود سلطان محمود و بسياري از نزديكان و وزيران و بزرگان دربار او را ستوده و پس از مرگ محمود همچنان در دربار سلطان مسعود غزنوي مانده است.

فرّخي را يكي ازبهترين قصيده سرايان ايران گفته اند. وي در بيان افكار و احساسات ساده و عادي خود به زباني روشن و روان به قدري تواناست كه در بعضي مواردسخن او را با سعدي شيرازي هم پايه دانسته اند. هنر بزرگ او وصف ميدان‌هاي جنگ، زيبايي هاي طبيعت و عواطف عاشقانه است كه گاه با شوخ طبعي و گستاخي رنگ و جلايي تند مي‌يابد.

فرّخي در مقدّمه قصايد خود گاه به تغزّلات دلنشين مي‌پردازد و احساسات عاشقانه خود را با صراحت و سادگي بر زبان مي‌آورد، و كلّيه اين معاني لطيف را در غزل هاي دل انگيز مي‌گنجاند. با اين همه عشق در شعر فرّخي كه شاعري درباري است، رنگ و بوي نياز ندارد. معشوق مملوك است و شاعر درد هجران او را به عتاب و سرزنش مي‌آميزد.

عُنصري (ف. 431ه/1038م)

عُنصري را سرآمد سخنوران پارسي و بعد از رودكي استاد مطلق مدح و غزل و قصيده خوانده‌اند. وي اهل بَلخ بود و در دربار سلطان محمود و مسعود غزنوي مي‌زيست و همراه ايشان درسفرهاي جنگي شركت مي‌جست. قصايد معروف او در وصف دقيق صحنه‌هاي جنگ سروده شده است. گويي وي بزرگ‌ترين مبلّغ شوكت و قدرت سلطان‌محمود بوده تا آوازه شهرت خود و سلطان را به سراسر شرق ايران گسترش داده است.

بهعُنصري علاوه بر ديوان قصايد و غزليات، چند منظومه داستاني ازجمله «شادبهر و عين‌الحيات» «سرخ بت و خنگ بت» و «وامق وعذرا» را نسبت داده اند كه امروز جز نام و بيتي چند باز مانده از آن ها برجاي نيست. عُنصري مقام استادي بسياري از ديگر شاعران معروف دربار محمود را نيز داشته و خود ممدوح كساني چون منوچهري دامغاني شده است. وي را مردي دانا و با اطّلاع، بلند همت و بزرگ منش توصيف كرده اند كه در ضمن قصايد مديح خود به بيان مضامين اخلاقي پرداخته و در سرودن غزل از حدّ وقار و متانت بيرون نرفته است. وي با اين صفات، به عنوان نديم خاص سلطان محمود، در دربار غزنه مي‌زيسته و از ثروت و جاه و جلالي افسانه‌اي برخوردار بوده است.

منوچهري دامغاني (ف. 432ه/1040م)

منوچهري تخلّص يكي ديگر از شاعران بسيار معروف اوايل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي است. وي اين نام را از فلك المعالي منوچهر يكي از اميران زياري گرفته است كه در گرگان و طبرستان حكومت مي كرد. بعدها به دربار سلطان مسعود غزنوي پيوست و تا پايان زندگي كوتاه خود كه بيشتر از سي سال به دراز نكشيد دركنار ديگر شاعران آن ديار زيست. از منوچهري قصيده زيبايي در مدح عنصري، نام آورترين شاعردربار غزنه برجاي است كه اشاره به جواني او دارد.

منوچهري به ادب عرب آشنايي كامل داشت و اشعار بسياري از شعراي بزرگ تازي‌گوي را از برمي‌خواند. از علوم ادبي و ديني و پزشكي و نجوم نيز با اطّلاع بود. از همين رو، شعر او از اصطلاحات علمي و لغات و تركيبات شعر عربي و اشاره به آثار شاعران بزرگ آن زبان سرشار است. وي، تحت تأثير شعرعرب، نه تنها وزن ها و موضوع ها و تعبيرات و اصطلاحات دور از ذهن را در شعر فارسي آورده، بلكه به توصيف صحنه هايي، مانند عبور از صحرا و زاري بر آطلال و يادآوري مكان ها و اشخاصي، مي‌پرداخته كه تنها از طريق شعر جاهلي عرب با آن ها آشنا بوده است.

منوچهري يكي از شاعران قصيده سراي تواناي ادب فارسي است. وي، باهمه بي‌پروايي در آوردن كلمات و تركيبات نا آشناي عربي، در شعر خود موسيقي كلام و تشبيهات زيبا و فضايي خيال انگيز و پر هيجان مي آفريند. مناظر طبيعت مانند برآمدن و فرو رفتن آفتاب و ريزش باران و نغمه سرايي بلبل و جلوه فروشي گل چنان به دقّت و ريزه كاري توصيف مي‌شود كه گويي‌هيچ دقيقه‌اي از ديد تيزبين شاعر پنهان نمانده است. منوچهري‌جوان، كه گويا در آن روزگار شادكامي لحظه‌اي از عيش و شرب مدام به دور نبوده، از بيان آرزوها و اشتياق خود به لذّت هاي گوناگون در شعر خودداري نكرده است. از همين رو، بيشتر قصايد منوچهري با خمريات آغاز مي شود، يعني با اشعاري كه در آن شراب، لذّات مجلس شراب و چگونگي تهيه آن، از آبدارشدن حبه ها و خوشه‌هاي انگور تا ريختن در جام‌هاي بلورين، همه با بياني شاعرانه و خيال انگيز توصيف گرديده. منوچهري در اين مضامين دنباله رو كساني چون رودكي است، امّا شعر او رنگ و بوي خاص خود را دارد.

منوچهري مبتكر نوعي شعر به نام مُسَمَّط است كه در آن هر بند به پنج يا شش مصراع هم وزن و هم قافيه تقسيم مي‌شود. بند بعد با همان وزن تنها در واپسين مصراع قافيه بند نخستين را تكرار مي‌كند. پي درپي آمدن قافيه در مصرع هاي هر بند ضرب دروني شعر را مهيّج و آهنگين مي‌كند. پس از او نيز در شعر فارسي نمونه هايي از شعر مُسمّط سروده شده است امّا هيچ يک از سرايندگان آن به استادي و شهرت منوچهري نرسيده اند.

نثر

رواج و رونق ادب فارسي در قرن چهارم و نيمه قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي در مشرق ايران، تنها به سرودن اشعار محدود نماند. كتاب هاي بي شمار از تاريخ و افسانه‌هاي باستان گرفته تا موضوع هاي مختلف علمي و فلسفي و ديني از اين زمان بازمانده كه نشان از اوج شكوفايي و باروري نثر فارسي دارد. برخي از كتاب هاي اين دوره به فارسي و برخي ديگر برگردانده شده از اصل عربي و اغلب به تشويق و خواست اميران و بزرگان دربارهاي ايراني بوده است. بر اين همه بايد به نام يا قسمت‌هايي ازكتاب‌هاي مهم اشاره كرد كه اصل آن ها در حمله اقوام ترک و تاتار از ميان رفته و تنها از طريق آثار ديگران از وجودشان خبري در دست است. ويژگي نثر اين نوشته ها با سادگي زبان، پرهيز از انبوه كلمات و تركيبات و اصطلاحات عربي، در برداشتن بسياري از لغت هاي محلّي و تكرار افعال و كوتاهي جمله‌ها مشخّص مي‌شود. نثر در اين زمان به زبان گفتگو بسيار نزديک است و هنوز انواع هنرنمايي‌هاي اديبانه بدان راه نيافته.

مهم‌ترين موضوع نثرفارسي در اين دوره، همچون شعر، داستان هاي قهرماني دوران باستان است. ايرانيان در سراسر قرن ها دوّم و سوّم هجري/نهم ميلادي براي به دست آوردن استقلال سياسي و ادبي، در پي تدوين تاريخ و سرگذشت نياكان خودبودند. خاندان‌هاي بزرگ و قديمي، با امكانات مالي و زمينه‌هاي فرهنگي، در اين‌كار پيش قدم مي‌شدند و ديگران را تشويق و حمايت و

رهبري مي‌كردند. نتيجه آن شد كه درقرن چهارم هجري/دهم ميلادي مجموعه‌هاي بزرگ و متنوّعي از شاهنامه‌هاي منثور گرد آمد.

از شاهنامه‌هاي معروف اين دوران، **شاهنامه ابومنصوري** است كه اساس كارفردوسي درنظم شاهنامه قرارگرفت. امّا پيش از آن ابوالمؤيّد بلخي و ابوعلي محمدبن احمد بَلخي به اين كار بزرگ دست يازيده و مجموعه‌هايي از داستان هاي شاهان و پهلوانان گرد آورده بودند. براين همه بايد داستان هاي جداگانه پهلوانان وخاندان ها را افزود كه بعضي به وسيله فردوسي در **شاهنامه** آمده و برخي ديگر به صورت منظومه‌هاي جداگانه به وسيله ديگران به نظم كشيده شده است. كتاب هايي چون **اخبار بهمن، اخبار فرامرز، گرشاسب نامه، اخبار نريمان** و **اخبار سام** از آن جمله اند، امّا هيچ يک از آنان در دسترس نمانده اند.

از موضوع هاي علمي در نثر اين دوره يكي جغرافياست كه دوكتاب قديمي به نام‌هاي **عجايب البلدان** و **حدود العالم من المشرق الي المغرب** تا امروز بازمانده. نويسنده اين كتاب ها معلوم نيست، امّا آن ها را از جمله قديم ترين نوشته‌هاي نثر فارسي مي‌شمرند كه خصوصيات زبان و ادب ديرين را به خوبي آشكار مي‌كند. از ديگر كتاب هاي علمي **الانبيه نحن حقائق الادويه** در داروشناسي و رساله‌هايي در نجوم و ستاره شناسي از ابوجعفر محمدبّن ايّوب طبري از قديم ترين منجّمان ايراني بعد ازاسلام است.

ابوعلي‌سينا و ابوريحان بيروني دو فيلسوف و دانشمندان بزرگ ايراني، نيز پاره اي از آثار خود را به فارسي نگاشته اند كه تا امروز برجاي است. **دانشنامه علائي** كتابي است كه شيخ الرئيس آن را به خواهش علاءالدوله كاكويه دشمن زيار نگاشت. بخشي از آن كه به قلم خود شيخ است، علاوه بر دارا بودن بسياري اصطلاحات منطق و فلسفه به فارسي، از آن جهت كه شامل يک دوره كامل حكمت مَشّاء يعني فلسفه ارسطو به فارسي است، اهميت بسيار دارد.

از ديگر آثار فلسفه و حكمت ابوعلي سينا به فارسي رساله **معراجيه** و ترجمه چند رساله ديگر او به فارسي است كه شامل تأويل اصطلاحاتي از قبيل روح القدس، وحي و كلام‌الله و نبوّت و بحث درموضوع معراج و اثبات روحاني بودن آن است. گرچه در انتساب بعضي از اين ترجمه ها به ابوعلي سينا يقين نيست، امّا در باره نقش آن ها در غني كردن زبان فارسي دردوره‌اي كه مراحل نخستين را مي‌پيموده ترديد نمي توان كرد. ترجمه و شرح رساله حيّ بن يقَظان، از آثار تمثيلي عرفاني شيخ الرئيس ابوعلي سينا نيز كه احتمالاً به وسيله ابوعبيد جوزجاني، شاگرد شيخ در زمان زندگي خود او صورت گرفته، ازجهت رواني و رسائي كلام و در برداشتن لغات و تركيبات قديم فارسي، از متن هاي مهمّ فارسي به شمار مي‌رود. رساله علمي ديگري از ابوعلي سينا به فارسي وجود دارد به نام رساله **نبض** كه آن را از جمله نخستين كتاب‌هاي پزشكي دانسته اند كه اصطلاحات علمي متعدّدي به فارسي دارد.

ابوريحان بيروني كتاب **التفهيم** را در باره ستاره شناسي، نخست به فارسي نگاشته و سپس به عربي باز گردانده است. اين كتاب، كه در اوايل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي نوشته شده و

اصطلاحات نجوم و رياضيات را چنان كه در اواخر عهد ساساني معمول بوده در بردارد، از ارزش علمي و فرهنگي قابل ملاحظه اي برخوردار است.

ترجمه آثار ارزنده ايرانيان كه به زبان عربي نوشته شده بود از جمله مهم ترين كارهايي بود كه براي نشر و تقويت زبان فارسي انجام مي گرفت. دربار سامانيان در پشتيباني از چنين كاري نظير نداشت. به خواست منصوربن نوح ساماني، ابوعلي پسر ابوالفضل بلعمي، كه از وزيران فاضل و ايران دوست دربار سامانيان بود، به ترجمه تاريخ طبري پرداخت. وي مطالب بسياري را از آثار ديگران به اين ترجمه افزود و آن را به هيئت تأليفي تازه درآورد. بدين جهت كتاب او ب**ه تاريخ بلعمي** شهرت يافت. همين امير ساماني فرمان داد كه كتاب ديگر جرير طبري، **جامع البيان في تفسيرقرآن**، نيز ترجمه شود. براي اين كار از بزرگان دين و علما و فقهاي ماوراءالنهر و سرزمين‌هاي اطراف دعوت شد كه، پس از تصويب ترجمه اين كتاب، از ميان خود فاضل ترين‌كسان را براي انجام آن برگزينند. با ترجمه **تفسيرطبري**، كه متن **قرآن** را نيز شامل مي شد، براي نخستين بار كلام خدا به زباني ديگر انتشار يافت.

كشف المحجوب از آثار اواخر قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي درباره مسائل فلسفي وكلامي اسماعيليه، تاريخ سيستان از نويسنده اي نا شناخته و **زين الاخبار** گرديزي غزنوي از جمله ديگر آثار عمده اين دوره از نثر فارسي است. گرچه **تاريخ سيستان** در برابر اثر بي همتاي ابوالفضل بيهقي بي رنگ مي‌نمايد امّا از حيث اطلاعات تاريخي اهميت بسيار دارد. **تاريخ بيهقي** در پايان اين عهد نوشته شده و برجسته ترين در منثور ادب فارسي اين روزگار است.

2) از نيمه قرن پنج هجري تا حمله مغول

نزديک به نيمه قرن پنجم هجري، تركان سلجوقي غزنويان را از خراسان راندند و به تدريج بر سراسر سرزمين‌هاي خلافت اسلامي دست يافتند. با ورود تركان سلجوقي كه مردمي خشن و بيابان‌گرد و در معتقدات اسلامي بسيار متعصّب و سخت گير و ظاهربين بودند، فضاي فرهنگي ايران دگرگون شد. از اين زمان تا حمله مغول، نزديک به دو قرن، غلامان ترک و سرداران قبايل زردپوست از سوي شمال شرق، پي در پي به نواحي مختلف ايران حمله آوردند و باعث كشتار و ويراني و بي ثباتي بسيار شدند.

بر اثر اين اوضاع آشفته، شوري كه در قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي درباره استقلال و اعتلاي ملّيت ايراني پديد آمده بود به تدريج به سردي گراييد و مردمان را به افسردگي و انزوا كشاند. تعصّب مذهبي، به جاي آزاداند‌يشي نشست و معتقدان به مذاهب مختلف را به جان يكديگر انداخت. اين كشمكش ها گاه به خون ريزي ها مي‌انجاميد و به فرصت طلبان اجازه مي‌داد كه بازار پُر رونق فضل فروشي و تظاهر و عوام فريبي را پيوسته گرم دارند.

با اين همه اين دوره در تاريخ ادبيات ايران به سبب تنوّع مضامين و فراواني آثار اهميت فوق‌العاده دارد. گسترش زبان فارسي، از دورترين نقاط ماوراءالنهر تا آن سوي رود سِند و ايالت پنجاب

درمشرق و شمال شرق فلات ايران و در آسياي صغير و نواحي دِجله تا كرانه‌هاي مديترانه از سوي غرب، عرصه اي وسيع براي به وجود آمدن آثار ادب فارسي دَري فراهم آورد. در آذربايجان و نواحي مركزي ايران كه عراق خوانده مي‌شد و شامل شهرهاي بزرگ و تاريخي چون ري، همدان و اصفهان بود، اهل قلم با اشتياق تمام فارسي دَري را مي‌آموختند و به خلاف گذشته به سرودن اشعار به لهجه‌هاي محلّي رغبت چنداني نداشتند. دربارها و حاكمان مشوّق شعر و ادب دراين دوره نيز كار اهل فضل و ادب را آسان تر مي كردند.

يكي ديگر از دلايل رونق شعر و ادب در اين دوران، استفاده صوفيان از زبان ساده در وعظ و ارشاد بود. آنان در مجالس سَماع اشعار لطيف فارسي را مي‌خواندند و ذوق و روح مريدان را به آن تلطيف مي‌كردند. از همين رو، ادب فارسي كه تا آن زمان تنها در محدوده دربارها خواهان داشت، به ميان عامه مردم راه يافت و شوق همگان را نسبت به آثار دل پذير عارفان برانگيخت.

شعر

از اوايل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي به بعد، شاعري نياز به آموختن مقدّماتي از معارف اسلامي و علوم ديني و ادبي عربي و فارسي داشت. تا اين زمان اسلام درذهن و دل عموم ايرانيان جاي گرفته بود و عربي كه زبان وحي و **قرآن** بود نيز مهم ترين موضوع درس آن روزگار بود. طالبان علم در مدارس با **قرآن**، حديث، تفسير، فقه و علوم بلاغي، كه دلايل اعجاز **قرآن** را مورد بحث قرار مي‌داد، آشنا مي‌شدند و هنگام سرودن شعر، به منظور جلوه دادن وسعت اطلاعات خود، از اصطلاحات و تعبيرات رايج در اين مباحث استفاده مي‌كردند.

مهم‌ترين ويژگي شعر و زبان ادب اين روزگار، آميختگي بسيار آن با كلمات و تركيبات عربي و اصطلاحات علوم مختلف رايج در زمان بود. تأثير لهجه‌هاي محلي آذربايجان و عراق و زبان تركي را، نيز كه به وسيله مهاجران و مهاجمان ترک زبان به فارسي دري وارد شده بود از نظر نبايد دورداشت. ويژگي ديگر شعر اين دوره، پختگي و رواني آن نسبت به دوره پيش‌تر از آن بايد دانست. شاعران اين دوره به نوآوري هاي بسيار پرداختند و به اين جهت اغلب آنان رامي‌توان صاحب سبكي خاص دانست. از جمله اين نوآوري‌ها، آوردن معاني و مضامين دقيق و تشبيهات ظريف و ذهني بود كه شعر اين دوره را از لحاظ تشبيهات محسوس و طبيعي دوره قبل ممتاز مي‌كرد. در شعر اين دوره، هم نمونه‌هاي برجسته از شعر روان و نزديک به زبان گفتگو مي توان يافت و هم اشعاري كه با انواع صنايع لفظي و معنوي و خيالات عميق و دقيق درآميخته. موضوع شعر در اين دوره مدح، هَزْل و هِجْو، موعظه و حكمت و ادامه سرودن داستان‌هاي حماسي و غنايي بود.

انتساب شاعران به دربارها و تأمين تجمّل و دستگاه ايشان از طريق صِله و جايزه، ناچار مدح را موضوع اصلي شعر مي‌كرد. امّا از آن جا كه بعضي ممدوحان از غلامان نوخاسته يا مهاجمان زورمند بودند، گويندگان ناچار براي يافتن مضامين و معاني مدح از ذهن خود ياري مي‌جستند. به اين معني كه ممدوحان نه مانند فرمان روايان ساماني مردمي دانا و نژاده و شعرشناس بودند و

نه چون سلطان محمودغزنوي سياست مدار و هوشمند و دلاور. برخي از شاعران مدّاح اين دوره به سوداي گرفتن پاداش از خوار كردن خود در درگاه زورمندان ابا نمي كردند. امّا، برخي ديگر كه به شرافت و عزّت نفس خود پاي بند بودند، مدح را نه درباره كسان بلكه در تحسين از انديشه هاي والا و صفات نيک انساني و دانايي و آزادگي شايسته مي‌دانستند.

گرايش به هَزْل و هَجْو، يعني برشمردن صفات زشت دونان و نابخردان به تمسخر، حاصل فروافتادن ارزش هاي والاي اخلاقي در اين روزگار است. در شعر قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي روي آوردن به اين شيوه بين شاعران و دوستان و نزديكان يا به منظور اعتراض نسبت به مخالفان و حسودان سابقه داشت. امّا در دوره هاي بعد، هرقدر فساد دربارها و درباريان افزايش مي يافت، قصيده‌هاي مفصّل و متعدّد درباره انتقادهاي اجتماعي و بدگويي از اين و آن وگاه هَجْو مردم يک شهرساخته مي‌شد. اين قصيده‌ها و منظومه ها گاه كار را به دشمني‌هاي بزرگ و كين خواهي‌هاي خطرناک مي كشاند. سوزني سمرقندي يكي از شاعران قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي كه از سويي او را به داشتن قلمي روان و بياني صريح و فصيح توصيف كرده‌اند، مشهورترين شاعر ناسزاگو و هَجْوسراي تاريخ ادب ايران است كه بسياري مردم روزگار را آماج تيغ هَجْو خود كرد.

گروهي ديگر از شاعران به جاي هَجْو راه موعظه و نصيحت گزيدند و مضامين تازه اي را در سروده هاي خود آوردند. برجسته ترين فرد اين‌گروه سَنائي است، گو اين كه در شعر او نيزجاي هَجْوهاي قبيح ديده مي‌شود. وي معاني حكمت و عرفان را با اندرزهاي اخلاقي در بياني مؤثر و شيوا در شعر گنجاند و در اين راه به قدري شهرت يافت كه شاعران بزرگ ديگر چون خاقاني و انوري و نظامي گنجوي از او پيروي كردند. روش سنائي درموعظه و حكمت پس از او به وسيله عطّار نيشابوري و مولاناجلال الدين محمّد به كمال رسيد و غني‌ترين گنجينه زبان فارسي يعني ادب عرفاني را به وجود آورد.

داستان سرايي يكي ديگر از موضوع هاي شعر اين دوره است. پس از قرن چهارم و اوايل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي، غرورملّي و احساس تند ايران دوستي جاي خود را بيشتر به گرايش‌هاي مذهبي و بيان مناقب امامان معصوم و بزرگان شيعه داد. با اين همه، در آغاز و پايان اين دوره دو تن از برجسته ترين داستان سرايان ايراني آثاري ارزنده از خود به جاي گذاشته اند. نخستين ايشان فخرالدين اسعدگرگاني، از شاعران صاحب سبک، است كه منظومه عاشقانه **ويس ورامين** را، با ساختار و سبكي بديع، از زبان پهلوي به شعر فارسي ترجمه كرد. وي در ترتيب وقايع و تدوين مطالب نيز ابتكارهايي از خود نشان داد كه سرمشق بسياري از داستان سرايان پس از او شد. از جمله ابتكارهاي او گنجاندن ده نامه از سوي عاشق به معشوق است كه درآن معاني غنايي و غزلي به زيباترين صورت آمده.

در پايان قرن ششم منظومه هاي داستاني با آثار نظامي گنجوي به اوج كمال رسيد. وي داستان‌هاي عشقي **خسرو و شيرين** و **ليلي ومجنون** را از داستان‌هاي كهن ايراني و قصّه

هاي معروف قبايل عرب برگزيد و پس از منظومه **هفت پيكر** درباره تاريخ و افسانه‌هاي منسوب به بهرام گور، **اسكندرنامه** را سرود. حركت نظامي از خسرو و شيرين به اسكندر در واقع نمايش تغيير دوق و گرايش اجتماعي در زمينه مسائل حماسي و تاريخ ملّي است.

در فاصله آغاز تا پايان اين دوره، داستان هاي حماسي ايراني ديگري نيز به نظم درآمد كه در بين آن ها **گرشاسب نامه** اسدي طوسي از اهميت بيشتري برخوردار است. اسدي شاعر بزرگ ايراني است كه در نيمه قرن پنجم هجري مي‌زيست و **گرشاسب نامه** را از روي داستان منثور گرشاسب نوشته ابوالمؤيد بلخي در قرن چهارم، به نظم آورد. اين شاعر بزرگ با غلبه سلجوقيان برخراسان، كه به آشفتگي اوضاع آن سامان انجاميد، به آذربايجان رفت و به دربار بعضي دولت هاي كوچک آن ديار كه مشوق شعر و ادب پارسي بودند روي آورد. وي، غير از**گرشاسب نامه** كه اثر حماسي ارزنده اي است، كتابي به نام **لغت فرس** دارد كه به گفته خود او به منظور استفاده شاعران نواحي غربي از كلمات پارسي دري فراهم شده بود.

از ويژگي‌هاي دوره سلجوقي تا حمله مغول، تظاهر به دين و رواج فساد و دروغ و ستم و رفتار ناپسند حكمروايان با مردم است. در اين روزگار تيره، تنها از زبان شاعران عارف نداي عشق و دوستي و محبّت و مدارا برمي‌خاست. عطّار نيشابوري درپي سنائي مبشّر آئين عشق گشت و درغزليات زيبا ولطيف خود مردم دردمند و بي پناه را به دولت عشق و پرهيز از خودخواهي و حرص فرا مي‌خواند. مضمون غزل كه پيش از آن به عواطف عاشقانه محدود مي‌شد، دراين دوره به تدريج رنگ و بوي عرفاني گرفت. معشوق، ديگر نه موجودي زميني و بلكه كمال و حقيقت و زيبايي جاودان بود كه روح شاعر در هواي وصال او به پرواز مي‌آمد.

غزل با اشاره به اين معاني، اهميتي بيش از ديگر انواع شعر يافت و از آن جا كه با زباني ساده به وصف عواطف لطيف و بيان افكار بلند مي پرداخت به تدريج برقصيده كه رايج ترين قالب و بيشتر عرضه كننده شعر درباري بود پيشي گرفت. شعر اين دوره، متاثّر از زبان و ادب عربي و انواع صنايع شعري و اصطلاحات علمي، به شكوه از اوضاع زمانه مي پرداخت و در عين حال سرشار از مفاهيم عشقي و عرفاني بود.

باباطاهرعريان (ف. 410ه/1019م)

بابا طاهر عريان، كه از زندگي او افسانه بسيار برجاست، از عارفان مشهور ميانه قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي است. نوشته اند كه هنگام ورود طغرل اوّل سلجوقي به همدان، او و دو تن ديگر از اولياي صوفيه برتپه‌اي سر راه ايستاده بودند. طغرل به احترام پياده شد و دست ايشان را بوسيد. بابا طاهر گفت: «اي ترک با خلق خدا چه خواهي كرد؟» سلطان گفت: «آن چه تو فرمايي.»» بابا گفت: «آن كن كه خداي فرمايد. خدا به عدل و احسان امر مي‌كند.» سلطان بگريست و گفت: «چنين كنم.» از باباطاهر ترانه‌هاي بسيار زيبا و لطيف به لهجه لري بازمانده است. اين دوبيتي معروف از اوست:

زدست دیده و دل هردو فریاد
که هرچه دیده بینه دل کنه یاد

بسازم خنجري تیغش ز پولاد
زنم بردیده تادل گرده آزاد

مسعود سعد سلمان (ت. 440ه/1048م)

مسعود سعد سلمان از شاعران بزرگ نیمه دوّم قرن پنجم هجري و آغاز قرن ششم هجري است. پدرش اهل همدان بود، امّا از جواني به عنوان مستوفي در دربار غزنویان مي‌زیست. هنگامي که همراه یکي از امیرزادگان غزنوي به حکومت هند رفت، پسرش مسعود در لاهور زاده شد. مسعود سعد نیز درجواني به توصیه پدر به دربار راه یافت. امّا هنگامي که حاکم دستگیر و محبوس شد او را نیز به زندان انداختند. مسعود سعد ده سال در زندان ماند. درسه سال آخر زندان، با منجّمي به نام بهرامي آشنا شد و از او علم نجوم آموخت. پس از رهایي باردیگر درخدمت یکي از شاه زادگان به هند رفت و به حکومت ناحیه‌اي نزدیک لاهور گماشته شد. امّا باز با اسارت جامي به زندان افتاد و بیش ازهشت سال دیگر را در زندان ماند. بدین ترتیب مسعود سعد حدود نوزده سال از عمرهشتاد ساله را در زندان گذراند. گویا وي املاکي در هند داشته و همین برخي از درباریان را به تحریک سلطان علیه او وا مي داشته است.

مسعود سعد نخستین شاعر بزرگ پارسي گوي سرزمین هند است. علاوه بر دیوان‌هاي شعر فارسي و عربي، دیواني به هندي نیز به او نسبت داده اند. دیوان هاي عربي و هندي او از میان رفته است.

از میان اشعارمسعود سعد، آنچه در زندان و دور از یار و دیار درباره احوال پریشان و عواطف خود سروده از فصاحت خیره کننده اي برخورداراست. وي را نخستین و بزرگ ترین استاد حبسیّات یا شعرهایي که در زندان سروده شده نامیده اند. نویسنده چهار مقاله درباره شعر او نوشته است که: «وقت باشد که من از اشعار او همي خوانم، موي بر اندام من برپاي خیزد و جاي آن بود که آب از چشم برود.»

انوري (ف. 583ه/1187م)

انوري از مردم ابیورد شهري در خاوران طوس بود که در فلسفه و ریاضي تبحّر داشت و به آثار علمي ابوعلي سینا عشق مي‌ورزید. امّا عاقبت نه عشق به علم که ذوق شاعري او را به دربار سنجر کشاند وحشمت و نعمت فراوان براي او فراهم آورد.

انوري در روزگار آشفته دوران خویش و در محضر قدرتمندان حریص دنیادار زندگي پرماجرایي داشت و به بلاهاي بسیار دچار شد. او که دانش و دانشمند را درآن روزگار سفله پرور بي‌ارج مي‌دید، از

تيغ زبان براي پيروزي برمشكلات ياري مي جست و با بسيار كسان را با هجاي خويش به رسوايي مي‌كشاند. خود گفته است كه :

اگر عطا ندهندم برآرم از پس مدح
به لفظ هَجْو، دمار از سر چنين ممدوح

يک بار يكي از سلاطين غور قصد جان او كرد و براي سرش هزار گوسفند جايزه گذاشت. بار ديگر اوباش شهر بلخ بر سر او ريختند و به گناه هَجوي كه به او نسبت داده بودند، چارقد زنان بر سرش كردند و مي‌خواستند از شهر بيرونش كنند كه به ياري چند تن از بزرگان و از جمله قاضي حميدالدين بلخي مؤلف **مقامات حميدي** از بلا رهايي يافت. اين حادثه زماني رخ داد كه بسياري از منجّمان حكم كرده بودند در فلان روز طوفاني شديد همه جا را زير و زبر خواهد كرد. مردم پريشان سرداب هاي بزرگ و غارهاي وسيع ترتيب دادند تا خود را از حادثه اي چون طوفان نوح محافظت كنند. يكي از كساني كه در اين پيشگويي اصرار داشت انوري بود. امّا در روز معهود هيچ اتفاقي نيفتاد و برگي از درخت نجنبيد.

انوري را بايد از شاعران بزرگ ايران شمرد، چه، ذوقي سرشار و انديشه‌اي توانا و مهارتي بسيار در آوردن معاني دقيق و مشكل به زباني روان و محاوره اي داشت. سخن او در عين سادگي با لغات و تركيبات مشكل عربي و اصطلاحات پيچيده علمي و فلسفي در آميخته است. تشبيهات و استعارات و تخيّلات شعر انوري را چنان لبريز كرده كه گاه سخن او در نهايت سادگي، احتياج به شرح و توضيح بسيار دارد. از همين رو، بر شعر انوري شرح هاي متعدّد نوشته شده است.

از انوري قصايد مدح و هَجو كه در كمال استادي سروده شده در دست است. امّا وقتي وي سادگي و رواني كلام را با خيالات ظريف غنايي درمي‌آميزد غزل هايي شيوا پديد مي‌آيد كه جز سعدي كسي را بر او برتري نيست. برخي از غزل هاي او را حتّي مي توان با شعر سعدي برابر نهاد. انوري در سرودن قطعه نيز دست دارد. در قطعه‌هاي او از مدح و هَجو تا وعظ و تمثيل و نقد اجتماعي به بهترين صورت آمده است. او را، در رديف فردوسي و سعدي، از اركان و بزرگان شعر فارسي خوانده اند.

نثر

با آن كه در حمله مغول كتاب هاي ارزنده بي‌شماري سوخت و نابود شد، امّا آن چه از نثر اين دوره برجاست از نظر تعداد و تنوع حيرت انگيز مي‌نمايد. نثر فارسي اين دوره ديگر به سادگي و رواني دوره ساماني نبود. نويسندگان كه بيشتر مردمي با تحصيلات وسيع در زبان عربي و علوم ديني و ادبي بودند، نثر خود را با استفاده از كلمات و اصطلاحات عربي و آوردن شاهدهاي شعري فارسي و عربي و اشارات ظريف به آيات قرآني و معارف اسلامي آميختند و با بعضي صنايع شعري چون جناس و ترصيع و به خصوص سجع آراستند. توجه نويسندگان به توصيف هاي طولاني و تمثيل ها و تعبيرهاي تازه، هم به منظور تأثير بيشتر و هم براي نمايش وسعت اطلاعات و مهارت هنري

صورت مي‌گرفت. اين روش كه بيشتر به وسيله منشيان درباري رايج شد نثر مصنوع خوانده مي‌شود.

توجّه به آرايش كلام در دوره هاي بعد به حدّي رسيد كه معني فداي لفظ شد و فهم منظور در پيچ و خم انبوه عبارات گرفتار ماند. امّا دراين دوره بيشتر آثار مصنوع در حدّ شاهكارهاي زيباي هنري است. در كنار نثر مصنوع در اين دوره هنوز آثاري به نثر ساده (مرسل) نوشته مي‌شد كه بعضي از آن ها از آثار برجسته ادب فارسي به شمار مي رود. از نمونه‌هاي نثر مُرسل اين دوره مي توان **تاريخ بيهقي**، **سياست نامه** خواجه نظام‌الملک طوسي و **قابوس نامه** و **اسرارالتوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد** را نام برد.

از ديگر آثار نثر ساده كتاب هاي علمي است كه جايي براي هنرنمايي لفظي نداشته. از شهمردان بن ابي الخير، منجّم بزرگ اوايل اين دوره دو كتاب فارسي به نام هاي **روضة المنجّمين** و **نزهت نامه علائي** در دست است. و از امام قَطّان مَروَزي، اديب و پزشک و حكيم اوايل قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي، نيز كه در حمله تركان غُز اسير و به دست آن دژخيمان هلاک شد، كتابي به نام **گيهان شناخت** در ستاره شناسي براي نوآموزان برجاي مانده. درهمين زمان، ابو حاتم اَسفِزاري آثاري در رياضيات و هندسه و هيأت و مكانيک نوشته كه بعضي از آن‌ها به پارسي در دسترس است و نيز كتاب **ذخيره خوارزمشاهي** در داروشناسي از سيد اسماعيل جرجاني. از آن جا كه درک مطالب آمده در اين گونه كتاب ها دشوار است، نويسندگان آن ها با صنعتگري آن را دشوار تر نمي‌كردند. از همين روي كتاب هاي علمي اغلب به نثري ساده و قابل فهم نوشته مي شد.

گروهي ديگر از نوشته‌هاي ساده قابل توجه دوران پيش از مغول داستان‌هاي بلند پهلواني است كه از زبان قصّه گويان جمع آوري شده است. **سَمَک عيّار**، به قلم فرامرز بن خداداد ارّجاني، از بلندترين و مشهورترين آن ها است. اين كتاب ماجراهاي جنگ و گريز و شادخواري هاي مردي عيّار به نام سَمَک و دوستان اوست كه در ضمن آن همه خصايص اخلاقي و روحي و شگردهاي عيّاري به نمايش درمي‌آيد. كتاب مجموعه اي است از داستان هاي تودرتو كه به طرزي گيرا و دل چسب به هم مربوط شده و ازموضوعات مختلف زندگي اجتماعي، و وصف دربارشاهان و خانه‌ها و بازار و روابط اشخاص از زن و مرد و فقير و غني و انواع حيله‌ها و فريب‌ها و شادي‌ها و شادخواري‌ها سخن درميان آورده است. **سَمَک عيّار** از شيرين ترين آثار ادب فارسي بيش از حمله مغول است.

نخستين اثرمصنوع در نثر فارسي را كتاب **كَليله و دِمنه**، دانسته اند. از ديگر آثار نثر مصنوع رسائل خواجه عبدالله انصاري است. خواجه عبدالله از فرزندان يكي ازصحابه پيامبر اكرم(ص) بود كه در زمان خلافت عثمان به خراسان آمد و در هرات ساكن شد. خواجه عبدالله در اواخر قرن چهارم هجري/دهم ميلادي به دنيا آمد و از كودكي به فارسي و عربي شعر مي سرود. وي از مشاهير صوفيان است و آثار بسيار به شعر و نثر دارد. مشهورترين نوشته او **مناجات نامه** است

كه سجع هاي پي در پي آن را به صورت نثري آهنگين درآورده. در ديگر رسائل شيخ و جمله هايي كه به وسيله ديگران از او نقل شده نيز اين سبک غلبه دارد:

«الهي، يكتاي بي همتايي، قيّوم توانايي، برهمه چيز بينايي، درهمه حال دانايي، از عيب مصفّايي، از شرک مبرّايي. . . . مؤمنان را گواهي. چه عزيز است آن كس كه توخواهي»

مرزبان نامه يكي ديگر از شاهكارهاي نثر مصنوع، كتابي است كه مانند **كَليله و دِمنه**، مطالب آن از زبان پرندگان و جانوران و ديو و پري و آدمي بيان مي‌گردد. اصل اين كتاب به زبان طبري به وسيله سپهبد مرزبان بن رستم از پادشاهان آل باوند كه درشمال ايران حكومت محلي داشتند نوشته شده است. در اواخر قرن ششم و اوايل قرن هفتم هجري/ سيزدهم ميلادي دو تن از نويسندگان ايراني آن را از طبري به فارسي برگرداندند. دوّمين مترجم آن سعد الدين وراويني ازملازمان دربار اتابكان آدربايجان بود. نويسنده، كتاب خود را به نام وزير اتابک، ازبک بن محمّد نوشت. اين وزير كه مردي فاضل و دانش پرور بود كتابخانه اي بزرگ و معتبر در تبريز بنا كرده بود. ترجمه وراويني به نثري مصنوع و دل انگيز نوشته شده آن‌چنان كه برخي قسمت هاي آن به شعر نزديک شده است. نثر **مرزبان نامه** با انواع مثل ها و تمثيل ها و قصّه‌ها و شواهد شعري درآميخته و با تشبيهات و استعاره هاي پي در پي و سجع و جناس آرايش شده است.

از ديگر كتاب‌هاي مشهور نيمه قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي **مجمع النوادر** شامل چهار مقاله درباره دبيران، شاعران، منجّمان و پزشكان است. نويسنده آن نظامي عروضي سمرقندي، كتاب را به نام يكي از شاه زادگان غور كرد. وي در آغاز هربخش، مقدّمه‌اي با انشاي مزيّن درباره شرايط و مشخّصات لازم براي مهارت يافتن در اين فنون نگاشته و سپس به آوردن حكايت هايي درباره بزرگان آن رشته پرداخته است. نثر **چهارمقاله** دربخش حكايت ها ساده است و چون مقدّمه آن آميخته با انواع صنايع ادبي نيست. **چهارمقاله**، به سبب مباحث انتقادي كه در مقدّمه هريک از چهار فن آمده، از مهم ترين كتاب هاي ادبي به زبان پارسي است، خاصّه كه اطلاعات تاريخي قابل توجهي نيز در بردارد. براثر شهرت اين كتاب به **چهار مقاله** كمتر كسي آن را به نام **مجمع‌النوادر** مي‌خواند. مشهورترين داستان هاي اين كتاب درباره زندگي و مرگ دو شاعر معروف ايراني فردوسي و خيّام است.

3) از حمله مغول تا استقرار صفويه

زردپوستان مغول به سركردگي چنگيز در سال 616ه./1219م از شمال شرق به ايران سرازير شدند. ايرانيان با تحمّل نزديک به دو قرن حكومت قبايل بيابان گرد ترک به درجه اي از خودباختگي رسيده بودند كه به طرزي حيرت انگيز تسليم كشتار و غارت و ويراني مغولان خونريز شدند. امّا،حاكمان مغول، و پس از آنان اميران ايلخاني، بر اثر تربيت وزيران ايراني و دور افتادگي نسبي از زندگي بياباني با قبول اسلام به نرمي گراييدند.

حكومت ايلخاني در حدود يک قرن دوام آورد. در پي آن گروهي ديگر از اقوام تاتار راهي سرزمين هاي ايران شد. حمله هاي تيمور، بار ديگر خاطرات تلخ كشتارهاي دسته جمعي و ويراني و غارت و آتش سوزي چنگيز را پيش چشم آورد. جانشينان تيمور و حكمرانان محلّي وابسته به آنان تا آغاز قرن دهم هجري/ شانزدهم ميلادي، درگوشه و كنار ايران فرمانروايي كردند تا حكومت مقتدر صفوي به تدريج پا گرفت و اوضاع سياسي و اجتماعي و فرهنگي به رنگي ديگر درآمد.

با حمله مغول و فروپاشي شهرهاي شرقي و مركزي ايران، بازمانده مردم به سه پناهگاه امن گريختند. يكي از اين پناهگاه ها فارس بود كه در آن روزگار پرآشوب براثر تدبير و تسليم اتابكان سُلغُري فارس، يعني سعد بن زنگي و ابوبكر بن سعد و پسرش، در امان ماند و گروهي از بزرگان انديشه و ادب را به سوي خود كشاند. ديگر آسياي صغير (روم شرقي) بود كه تا مدّتي در دست سلجوقيان روم ماند وگروهي ازفراريان را در خود جاي داد. پناهگاه ديگر در هندوستان و آن سوي رودخانه سِند بود كه از زمان محمود غزنوي با زبان و فرهنگ ايراني انس يافته بود. مهاجرت به هند كه مدّت ها بعد از هجوم مغول براثر قحطي و گرسنگي و شيوع بيماري هاي واگير، ادامه داشت، چنان گسترده بود كه نوشته اند در دهلي تنها پانزده محلّه به نام هاي مختلف، چون عبّاسي، سنجري، سمرقندي، براي سكونت مهاجران سرشناس ازخانواده‌هاي گوناگون پديد آمد.

با اين مهاجرت ها زبان و ادب فارسي به عرصه گسترده تري كشانده شد. امّا كيفيت آن كه تا اواخر قرن هفتم هجري/ سيزدهم ميلادي، هنوز تحت تأثير تعليمات وسيع گذشته بالا بود به تدريج فرو افتاد. لغات و كلمات تركي مغولي بيش از پيش به ادب فارسي نيز راه جست و سرودن اشعار به تركي آغاز گرديد.

حمله تيمور همانند دوران مغول خونريز و خان و مان برانداز بود. با اين تفاوت كه قبيله تيمور، پيش از آن با سكونت يافتن در ماوراء النهر، به تدريج خوي شهري گرفته بودند. تيمور دركشورگشايي‌هاي خود دانشمندان و هنرمندان و پيشه وران را دست چين مي‌كرد و با قتل عام ديگران، اين دسته را به دربار خود در سمرقند مي‌فرستاد. ايشان به فرزندان تيمور و ديگر افراد خانواده او علم و هنر مي‌آموختند و همين امر به زودي سمرقند را به صورت كانون هنر درآورد. شاهرخ پسر و جانشين تيمور، خودمردي هنرشناس و دانش پرور بود. جانشينان او درسمرقند و هَرات، كه بعدها پايتخت تيموريان شد، با آماده كردن مقدّمات براي دانشمندان ستاره‌شناس و طبيب و هنرمندان خوش نويس و نقّاش و شاعران نكته ياب و سخن‌سنج، فضاي علمي و ادبي و هنري را آماده تحرّك و پيشرفت كردند.

آسيب هايي كه با حمله‌هاي مغول و تيمور برايرانيان وارد آمد و اوضاع نابساماني كه حدود سيصد سال از جهت اقتصادي و فرهنگي بر توده مردم تحميل گرديد، مدّت زماني امكان پديد آوردن آثار ارزنده را از ميان برد. با اين همه، از رهگذر نبوغ ايراني و استواري ريشه فرهنگ سرزمين، ديري نگذشت كه بزرگ ترين ستاره هاي شعر و ادب ايران ظهور كردند. سعدي، مولوي و حافظ شاعراني توانا و هنرمند و انديشه وراني كم نظير بودند. به راهنمايي و چاره‌جويي اين مشعل

هاي فروزان شعر و ادب بود كه ايران توانست از گذر آن روزگار تيره‌تر از ظلمات، سربلند و ماندگار برآيد.

شعر

با حمله مغول و از ميان رفتن فرمان روايان فارسي زبان، شعر فارسي اهميت درباري خودرا از دست داد و بيشتر به سوي غزل و معاني عرفاني كه جبنه ذوقي و فردي داشت كشانده شد. بعضي شاعران هنوز در دربارهاي كوچک محلّي با مديحه سرايي هزينه زندگي خودرا تأمين مي‌كردند. امّا بسياري ديگر كه اغلب مردمي آزاده بودند، با همه نيازمندي، خود را از افتادن در منجلاب ثناخواني بركنار مي‌داشتند.

غزل در حدود يک قرن پيش از آن، به پختگي و زيبايي تمام جلوه گر شده بود. غزل عاشقانه كه نخستين نمونه‌هاي خوب آن را رودكي سرود، در قرن هفتم دراشعار سعدي به درجه‌اي از كمال رسيد كه تا زمان ما برتر از آن پديد نيامده است. از قرن ششم معاني عرفاني به تدريج رنگ و بوي غزل را دگرگون كرد و عطّار، عارف شوريده نيشابوري، آن را اعتلا بخشيد. امّا غزل عرفاني در قرن هفتم هجري/سيزدهم ميلادي با مولانا جلال‌الدين محمّد و اثر جاودانه او ديوان كبير، مشهور به **ديوان شمش**، به كمال رسيد.

فخرالدين عراقي (688-610 ه / 1289-1213م)

يكي ديگر از نامبُرداران غزل عرفاني، فخرالدين همداني فراهاني معروف به عراقي، از بزرگان صوفيه و شاعران بلند مرتبه ايراني است. عراقي از خاندان اهل علم بود و در توصيف‌هاي افسانه واري كه از او كرده اند آگاهي برعلم دوجهان را به او نسبت داده اند.

آن چه مسلّم است وي كه در آغاز سرگرم تحصيل و تدريس بود، ناگهان تغيير روش داد و به اصطلاح صوفيان از مدرسه به خانقاه رفت. گويا در اين زمان هفده ساله بوده و پس از آن به سير و سفر پرداخته و ازمحضر عرفاي بزرگ بهره يافته است. در سي و يک سالگي درمولتان هند به خانقاه شيخ بهاءالدين زكرياي مولتاني رسيد و بيش ازچهارسال شاگرد او بود. آن گاه از هند به زيارت حج و از آن جا به روم شرقي (آسياي صغير) رفت و در مجلس درس شيخ صدرالدين قونوي نشست كه كتاب هاي محيي الدين ابن عربي مانند **فتوحات مكّيه و فصوص الحِكَم** را شرح مي‌كرد. وي در اين مدّت با بزرگان ديگر از جمله جلال الدين محمّد مولوي معاشرت داشت. سفرهاي عراقي پي در پي بود. امّا عاقبت به شام رفت و تا پايان زندگي در آن جا زيست. از او آثار برجسته اي به شعر و نثر برجاي مانده كه در تاريخ تصوّف ايران جايي بزرگ دارد. امّا بيشتر شهرت او به واسطه غزليات ساده و استادانه‌اي است كه معاني لطيف عرفاني وسوز درون و شوق باطن و بزرگ داشت كمال انساني را آشكار مي‌كند. همين حالت شوريدگي كه در آن روزگار پردرد، مردم خموده و افسرده را جان مي‌بخشيد سبب شد كه زندگي او را با افسانه

بياميزند و بسياري عارفان و مردم صاحب ذوق از شنيدن سخنان او از خود بي‌خود شوند. از مشهورترين اشعار اوست:

نخستين باده كاندر جام كردند
زچشم مست ساقي وام كردند

چوباخود يافتند اهل طرب را
شراب بيخودي در جام كردند

به گيتي هركجا درد دلي بود
به هم كردند و عشقش نام كردند

سر زلف بتان آرام نگرفت
زبس دل ها كه بي‌آرام كردند

جمال خويشتن را جلوه دادند
به یک جلوه دو عالم رام كردند

نهان با محرمي رازي بگفتند
جهان‌ي را از آن اعلام كردند

چو خود كردند رازخويشتن‌فاش
عراقي را چرا بد نام كردند

با پيدا شدن اين نمونه هاي برجسته در غزل عرفاني، غزل عاشقانه به تدريج در برابر معاني عرفاني رنگ باخت و از تركيب آن دو، شيوه اي نو در غزل پيدا شد. دراين شيوه افكار صوفيانه و حكيمانه با عواطف عالي شاعرانه و گاه عاشقانه، كه هم معناي جسماني و هم عوالم روحاني از آن بر مي آيد، یک‌جا گرد آمد. اين خصوصيت غزل فارسي را به‌گونه اي عميق و پُرمعنا و پيچيده كرد كه در بعضي نمونه‌هاي برجسته آن گاه مفهوم عشق مجازي، عوالم عرفاني و معاني اجتماعي، چنان درهم آميخته كه جدا كردن آنها از يكديگر ممكن نيست.

عالي‌ترين نمونه‌هاي اين نوع غزل فارسي را در **ديوان حافظ** مي يابيم. ظاهر شفّاف و روان شعر حافظ ذهن را نوازش مي‌دهد و نكته سنجي و گوهرنگاري و افكار بلند و متعالي‌اش آشنايان به انديشه ايراني و ادب فارسي را به اوج هيجان مي‌رساند.

در اين دوره، در ادب فارسي آثار حماسي نيز ديده مي‌شود. امّا اين داستان‌ها كه به همان وزن و صورت شاهنامه فردوسي سروده شده، بيشتر رنگ تاريخي و ديني دارد و درباره جنگ‌ها و زندگي فرمان روايان ترک و مغول است. جز به ندرت- مانند **سام نامه** خواجوي كرماني- حماسه ديگر

ملّي نيست و هر سردار مهاجم پهلواني بزرگ و توانا شمرده مي‌شود آن چنان که گاه در اغراق شاعرانه اورا از رستم دستان نيز برتر مي‌نهند. **سلجوق نامه** در تاريخ سلجوقيان، **ظفرنامه** درتاريخ ايران از ظهور اسلام که بخش سوّم آن تاريخ مغول است و **غازان نامه** و **تيمورنامه** در باب زندگاني و فتوحات تيمور، **خاوران نامه** ابن حسام درجنگ هاي خيالي مولاي متّقيان از اين جمله است. پاره اي داستان هاي عاشقانه نيز دراين دوران سروده شده که بيشتر به تقليد از نظامي گنجوي و تکرارهمان داستان ها يا نظم قصّه هاي ديني چون يوسف و زليخا و بلقيس و سليمان است.

ازديگر موضوع هاي شعردر اين سده ها مضامين مذهبي است. ذکرمناقب، يعني صفات و رفتار والاي، امامان يا شرح مصائب و ستم هايي که بر ايشان رفته است از اين دوران به تدريج درشعر فارسي فزوني مي‌يابد. سقوط خلافت عبّاسي به دست هُلاکوخان به شيعه و سنّي فرصت داد که مرثيه ها يا اشعاري را درباره خاندان پيامبر رواج دهند که درآن اندوه از دست دادن امامان و معصومان و اهل بيت ايشان بيان شده است. واقعه کربلا و دعوت مردم به زاري و سوگواري براي خاندان رسول اکرم و کشته کربلا در شعر بسياري از شاعران اين دوره ديده مي‌شود. مولانا حسن واعظ کاشفي يکي از واعظان اين عصر کتاب **روضة الشهدا** را در مدح پيامبر اسلام(ص) و خاندان او نوشته و منبع الهام انبوه شاعران شيعي مذهب دوران بعد يعني صفويه را فراهم آورده است.

در قرن هفتم هجري/سيزدهم ميلادي، چند تن از شاعران زَرتُشتي نيز درباره اعتقادهاي ديني خود به فارسي منظومه هايي سروده‌اند. کيکاوس رازي منظومه **زرتشت نامه** را درباره زندگي، پيامبري و معتقدات زَرتُشت سرود و شاعري ديگر، زرتشت بهرام پردو، علاوه برمنظومه‌اي به نام **بهاريات** که بر **زرتشت نامه** کيکاوس رازي افزود، داستان آرداويراف را به نظم آورد. شاعران فارسي زبان يهودي نيزشعرها و منظومه هاي ديني واخلاقي وعرفاني‌سرودند و چون آن را به خطّ عبري نوشته بودند تا اين اواخر از نظر محقّقان ادب فارسي پنهان مانده بود.

قرن هشتم و نهم هجري/ پانزدهم ميلادي، روزگار دورويي و فرصت طلبي است. بزرگترين شاعر طنز نويس، عُبيد زاکاني، در اين عصر مي‌زيسته و مجموعه آثار او بلندترين فرياد انسان هاي شريف بر مردم حريص و نا پاک است. از انواع هَزْل و هَجْو که نخستين نمونه آن در قرن نهم هجري/ پانزدهم ميلادي پيدا شده، شعري است که گوينده ضمن پرداختن و جواب گويي به اشعار ديگران، با شوخي و تمسخر به وصف غذاها وخوراکي ها و پارچه ها و لباس ها مي‌پردازد. بسحاق اطعمه يا ابواسحاق حلاّج اطعمه شيرازي يکي از اين گويندگان است که روش خود را در اصل از عبيد زاکاني گرفته. وي ديواني بزرگ موسوم به **ديوان اطعمه** و قصيده اي مشهور به نام کنزالاشتها يا گنجينه اشتها و ميل به بسيار خوردن دارد.

جامي (817-898 ه/ 1414-1492م)

نورالدين عبدالرحمان جامي، نام خود را هم از زادگاهش تربت جام خراسان و هم از انتساب به شيخ الاسلام احمد جام معروف به ژنده پيل دارد. وي درجواني همه علوم معمول زمان خويش را در هرات و سمرقند آموخت و در سفرهاي پي در پي و طولاني كه تا آخر عمر ادامه داشت با بسياري از صوفيان آشنا شد. او كه خود از پيشوايان فرقه نقشنبدي بود، آثار بسيار از نظم ونثر درباره موضوعات مختلف تصوّف نگاشت.

بيشتر عمرجامي در زمان سلطان حسين بايَقرا درمعاشرت ومصاحبت امير عليشير نوائي گذشت. وي شاعري عارف و اديب و نويسنده و محقّقي توانا و پركار بود و علاوه برآثار بسياري كه به نام سلطان حسين و امير عليشير كرد، با بيشتر فرمانروايان و بزرگان و صوفيه مشهور روزگار خويش آشنايي و نامه نگاري داشت و قصايد مدحي و رساله هاي علمي و صوفيانه به نام آنان نگاشت. جامي با تحقيق و تتبّع در شعر و نثر يک يک بزرگان ادب فارسي آثار خود را به پي روي از آنان به وجود مي‌آورد. در داستان سرايي نظامي گنجوي را پيش روداشت و مجموعه **هفت اورنگ** را زير تأثير **پنج گنج** نظامي سرود. اين مثنوي ها عبارت‌اند از: **سلسلة الذهب، سلامان و ابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، يوسف و زليخا، ليلي و مجنون و خردنامه اسكندري**.

درغزل سرايي، وي پي رو حافظ و سعدي است و قصايد او رنگ و بوي قصيده سرايان معروف سبک عراقي را دارد. در نثر نيز به روش كساني چون خواجه عبدالله انصاري، عطّار نيشابوري و سعدي نظر دارد. از نوشته هاي مشهور او به نثر كتاب **نفحات الانس** در شرح احوال 612 تن از مشايخ صوفيه است. اين كتاب ترجمه **طبقات الصوفيه** خواجه عبدالله انصاري با مقدّمه اي مفصّل در بيان اصول تصوّف است. كتاب **اشعة اللمعات** شرح كتاب **لمعات** فخرالدين عراقي در تصوّف نيز از آثار مشهور اوست.

كتاب ديگر جامي **بهارستان** است كه آن را به تقليد از **گلستان** سعدي و براي تدريس به فرزند خود نوشته و در پايان آن ترجمه حال چند تن از شاعران پارسي‌گوي را آورده است. جامي در هيچ يک از نوشته‌هاي خود به پاي استاداني كه آثارشان را تقليد كرده نمي رسد، با اين همه بعضي ابتكارها دربيان معاني و مضامين تازه در شعر و نثر او ديده مي‌شود.

جامي زندگي طولاني و خوشي را گذراند. او را از انگشت شمار شاعران و نويسندگان خوشبخت ايراني دانسته اند كه در زمان زندگي خود به شهرت تمام رسيد و مورد احترام بزرگان روزگار از دربار عثماني تا سرزمين هند بود. وي در هشتاد و يكسالگي در هرات به درود حيات گفت.

نثر

نثر فارسي پس ازحمله مغول تا استقرار صفويّه، همچون ديگر پديده هاي اجتماعي و فرهنگي، به تدريج از اهميت و اعتبار دوران بيش از مغول فرو افتاد. در آغاز اين دوره، نويسندگان هنوز تربيت شدگان مدارس معتبر گذشته بودند. پس از آن تا يک قرن هنوز تأثير آنان در تربيت نويسندگان تازه آشكار است. امّا زبان و ادب فارسي پس از آن يا به سوي نثرهاي مصنوع پرتكلّف پيش رفت كه از

صنعت هاي پي در پي و عبارات قالبي يک نواخت پُر و، به همان نسبت، از معنا تهي شده بود، يا به سوي زبان مغلوط مردم کوچه و بازار.

ادب فارسي در اين دوران از جهت موضوعات و معاني تازه نيز فقير و کم اعتبار است. با اين همه، از يک دوران طولاني، بعد از حمله مغول تا روي کارآمدن صفويه، انبوهي از آثار فارسي برجاي مانده که بسياري از آن ها در نوع خود از نمونه هاي خوب نثر فارسي است. نويسندگي در اين دوران چون دوره قبل به سبک مصنوع گرايش دارد. در آغاز اين دوره نورالدين محمّد نَسَوي، دبير سلطان جلال الدين خوارزمشاه، کتاب **نفثة المصدور** را به نثر مصنوع و شاعرانه فارسي نگاشت و در آن احوال خود و سلطان و غلبه مغول را در دردناک ترين صورت بيان داشت. نام اين کتاب به معني سرفه‌هاي دردناک بيمار ريوي نمايشگر مضمون پردرد و اندوهناک آن است.

از ديگر آثار مصنوع و معروف اوايل عصر مغول، تذکره اي است به نام **لُباب الاَلباب** نوشته نورالدين محمّد عوفي درباره احوال شاعران پارسي گوي از آغاز تا زمان نويسنده. اين کتاب بزرگ در دوجلد و با نثري مصنوع و متکلّف نوشته شده. از اين نويسنده کتابي ديگر به نام **جوامع الحکايات** در دست است که نثري ساده و روان و بسيار فصيح دارد. عوفي خود از کساني است که از آتش حمله مغول گريخته و اواخر عمر را در ولايت سِند به جمع آوري مطالب اين کتاب گذرانده است. مطالعه اين کتاب خواننده را به هراسي که اهل انديشه و قلم از نابودي آثار فرهنگ ايراني در حمله مغول داشتند آگاه مي کند.

امّا گرايش به نثر مصنوع، مانع پديد آمدن آثاري برجسته از نثر فصيح و ساده فارسي نشده است. به طور کلّي آثار برگزيده اين دوره در بخش هايي چون مقدّمه به نثر مصنوع و در قسمت هاي ديگر به نثر روان مُرسَل نگاشته مي‌شد. در اين دوران کتاب **المُعجَم في معايير اشعارالعَجَم** که موضوع آن علوم شعري يعني اوزان و آرايش ها و نقد شعر است، بهترين نمونه به شمار مي‌آيد. اين کتاب را شمس قيس رازي در حدود سال 631ه/1232م در فارس، هنگامي که در پناه اتابکان سُلغري مي‌زيست، نوشته است. مقدّمه کتاب به نثر کاملاً مصنوع و متن آن ساده و دل انگيز است.

مهم ترين موضوع نثر در اين دوره تاريخ است. از کتاب هاي مهم تاريخ **طبقات ناصري** به قلم نويسنده‌اي معروف به قاضي منهاج سراج جوزجاني در تاريخ عمومي عالم از آغاز تا سال 658 ه./1259م است که بخش پاياني آن در باره حمله مغول و فجايع آن از نظر تاريخي اهميت بسيار دارد زيرا نويسنده خود شاهدعيني بعضي‌حوادث بوده و چنگيز را از نزديک ديده‌است.

از ديگر تاريخ هاي مهم اين دوره، **تاريخ جهان گشا** نوشته عطا ملک جُويني و **جامع‌التواريخ** از خواجه رشيد الدين فضل الله همداني، دو تن از وزيران بزرگ دوره ايلخاني، است.

امّا بزرگ ترين نويسنده قرن هفتم هجري/سيزدهم ميلادي سعدي شيرازي است که با رساله ها و کتاب هاي مختلف خود هم درشعر و هم در نثر شهرتي جهاني دارد. مهم ترين اثر او به نثر

گلستان است که با همه کوچکي در زبان فارسي شاهکاري بي‌نظير به شمار مي‌رود. اين کتاب گران قدر که موضوع آن مسايل تربيتي و اجتماعي است، به روشي خاص بين نثر ساده روان و نثر مصنوع نوشته شده و با شعر و مَثَل و عبارات فارسي و عربي و انواع آرايش‌هاي لفظي و معنوي درآميخته امّا بي نهايت فصيح و رسا و دلنشين و خوش آهنگ است و در آن از زياده روي در صنايع لفظي اثري نيست.

از ديگر نثر نويسان نامي دوره تيموري مورّخ مشهور دربار سلطان حسين بايَقرا، ميرخواند است. وي که نزد سلطان مقامي بسيار بلند و محترم داشت تاريخ عمومي بزرگي درهفت جلد به نام **روضة الصفا** به نثر ساده نوشت که از دوران باستان تا وقايع سلطنت سلطان حسين بايَقرا و پسرش را دربردارد. جلد آخر اين کتاب به وسيله دختر زاده ميرخواند مشهور به غياث الدين خواندمير تکميل شده است. خواندمير تاريخ عمومي ديگري به نام **حبيب السير** نوشت که در آن به وقايع تاريخي تا پايان زندگي شاه اسماعيل صفوي پرداخته شده است.

4) از عصر صفوي تا انقلاب مشروطيت

تشکيل دولت صفوي، آغازمرحله‌اي جديد در تاريخ ايران است. رسميّت مذهب شيعه در حکومت ايشان، اگرچه با خشونت و شدّت عمل سپاهيان قِزل‌باش همراه بود، امّا از نظرسياسي موجب جدايي کامل ايران از ديگر کشورهاي مسلمان گرديد و استقلال آن را در برابر قدرت روز افزون خلافت عثماني حفظ کرد. در دوره صفوي قدرت حکومت مرکزي، ثبات و رونق اقتصادي به همراه آورد. امّا از نظر فرهنگي رونق و اعتبار قابل ملاحظه‌اي پديد نيامد و در واقع بايد اين دوره را، از لحاظ انحطاط ادبي، دنباله دوره تيموري دانست.

صفويان ترک زبان بودند و از شاه اسماعيل اوّل، ديوان شعري به ترکي برجاي مانده است. بسياري شاهان و شاه زادگان و درباريان صفوي نيز به ترکي شعر سروده اند. در زمان ايشان زبان آذري که از ريشه زبان هاي ايراني باستان بود، چنان با ترکي درآميخت که ساخت ايراني خودرا به کلي از دست داد. سران قِزل‌باش که به حکومت نواحي مختلف مي رسيدند به همين ترتيب زبان ترکي را در سراسر ايران پراکندند و به راستي درداخل ايران ديگر زبان و ادب فارسي راه بيگانگي مي‌پيمود.

امّا درهمين زمان، شعر و ادب فارسي بيرون ازمرزهاي سياسي ايران اهميّت و اعتباري حيرت انگيز داشت. يکي از زبان هاي رسمي دربار عثماني فارسي بود و احکام ديوان و فرمان ها و نامه هاي درباري به فارسي ردّ و بدل مي‌گرديد. شاعران و نويسندگان پارسي‌زبان ازحمايت و تشويق فراوان برخوردار بودند وسلاطين عثماني خود به فارسي شعر مي‌سرودند.

در هند رونق زبان و ادب پارسي از اين نيز بيشتر بود. امپراتوران تيموري هند و حاکمان محلّي آن سرزمين که اغلب از خاندان هاي قديم ايراني يا از آشنايان با تمدّن و فرهنگ ديرين ايران بودند، شاعران و نويسندگان پارسي گوي را تشويق و حمايت مي‌کردند و گاه در برابر شعري خوش و

نوشته‌اي دلكش هم وزن گوينده طلا و جواهر بدو مي بخشيدند. رونق بازار ادب پارسي در دربار پادشاهان بابُر هند به درجه اي بود كه شاعران در آرزوي سفر به آن ديار لحظه شماري مي‌كردند و از بازگشت ناگزير خود متأسّف بودند. در ميان پادشاهان و خانواده‌هاي ايشان شماري شاعر و نويسنده پارسي‌گوي پديدار شد. به طوركلّي، فارسي‌پردازان بزرگ اين زمان يا ايرانيان وابسته به دربارهاي هند بودند يا هنديان پارسي گوي.

وضع ادبي ايران از دوران صفوي تا اواخر دوره زنديه دگرگوني مهمي نداشت. در اين زمان به تدريج بعضي شاعران صاحب ذوق، روش رايج شعر زمان خود را كه به سبک هندي شهرت داشت، كنار گذاشتند و به پي روي از سبک شاعران بزرگ پيش از مغول يعني استادان عراق روي آوردند. شيراز و اصفهان دو مركز مهم نهضت ادبي جديد بود. از شاگردان كساني چون صباحي كاشاني و ميرزا نصير و هاتف اصفهاني كه به تعليم شاعران جوان مي‌پرداختند، شاعراني چون صباي كاشاني و عبدالرزاق دنبلي و سحاب اصفهاني در اوايل دوره قاجار شهرت يافتند.

اين شاعران، چه استاد و چه شاگرد، همگي معتقد به بازگشت به سبک عراقي و رها كردن سبک هندي بودند. بعدها عدّه اي ديگر دامنه تحقيقات خود را در شعر گذشتگان وسعت دادند و به تقليد و پيروي از سبک خراساني و شاعران بزرگ قرن چهارم و پنجم هجري نيز پرداختند. در تاريخ ادب فارسي از اين مرحله با اصطلاح دوره بازگشت ياد مي‌كنند.

شعر

شعر دوران صفوي را از نظر لفظ و معنا شعري سُست مي شمرند. زيرا شاعران مانند گذشته به زبان و ادب فارسي و عربي تسلّط چندان نداشتند. رواج شعر درسرزمين‌هاي غيرايراني نيز اساس زبان شعر را با استفاده نادرست و نابجا از كلمات و تعبيرات بيگانه درهم ريخته بود. به طور كلّي، زبان شعر اين دوره ساده و دور از آرايش و نزديک به زبان مردم بود كه گاه با كلمات و تركيبات عوامانه و نادرست درمي‌آميخت. امّا همين زبان دربيان افكار و تخيّلات پيچيده نيز به كار مي رفت. اهميّت و مقام شاعر اين دوره بسته به باريک‌انديشي و خيال پردازي و ساختن تصويرهاي شعري بسيارظريف و دور از ذهن بود. اين سبک، كه آن را سبک هندي ناميده اند، از اواخر دوره تيموري رواج يافت و در عصر صفوي به كمال رسيد، گو اين كه نشانه‌هاي آن را در شعر دوران هاي پيش نيز مي‌توان ديد. در اواخر دوره زنديه اين سبک در ايران متروک شد. امّا در افغانستان و هندوستان هنوز شاعران پارسي‌گوي به آن سبک شعر مي‌سرايند. پيدايي اين سبک را نتيجه مصائب روزگار و توجه بيش از حدّ شاعران به اوهام و عوالم غير مادي و تخيّلي و تا اندازه اي سازگار با سليقه و پسند هنديان دانسته اند.

صائب تبريزي (1016-1081 ه/ 1607-1670م)

برجسته ترين شاعر سبک هندي محمّدعلي صائب تبريزي، ملک الشّعراي دربار شاه عبّاس دوّم صفوي است. شهرت صائب در زمان زندگي او سراسر ايران، هند و سرزمين هاي خلافت عثماني

را فرا گرفته بود و برگزيده اشعار او را بزرگان روزگار به عنوان تحفه براي يكديگر مي‌فرستادند. صائب با شعر گذشتگان سخت آشنا بود و به همين جهت با پي روي از يک‌يک شاعران بزرگ گذشته اشعاري مي‌سرود که از شعر ديگر شاعران هم زمان خود زيباتر و رساتر مي‌نمود. در ديوان بزرگ او که شامل بيش از يکصد و بيست هزار بيت است تک بيت هاي نابي ديده مي‌شود که مَثَل‌هاي معروف در آن گنجانده شده يا خود با تصاوير شعري ظريف، به صورت مَثَل درآمده است.

محتشم كاشاني (ف. 996ه/1587م)

درنتيجه سياست مذهبي صفويان مهم ترين موضوع شعردر عصرآنان، مرثيه سرايي و مدح امامان و ذکر مصائب ايشان بود. معروف ترين شاعرمرثيه سراي اين دوره محتشم کاشاني شاعر معاصر شاه تهماسب صفوي است. وي را در اين فن پيش رو شاعران مرثيه سراي قرن هاي بعد دانسته اند. او که در جواني پارچه فروشي مي‌کرد، بعدها به شعر روي آورد و به مدح خاندان صفوي و پادشاهان محّلي دَكَن درهند پرداخت. نوشته اند که شاه تهماسب قصيده او را در مدح خود نپذيرفت و بار ديگر که شاعر درمنقبت اميرالمؤمنين علي(ع) اشعاري به دربار فرستاد جايزه‌اي كلان بدو داد.

قاآني (1270-1212 ه/1853-1707م)

ازشاعران معروف دوره بازگشت ادبي، فتح علي خان صباي کاشاني ملک الشّعراء دربار فتحعلي شاه قاجار و ميرزا حبيب قاآني شيرازي شاعر مدّاح محمّدشاه و ناصرالدين شاه قاجار است. قاآني را بعد از صائب تبريزي معروف ترين شاعر دوران صفوي و قاجار شمرده اند.

وي با شعرگذشتگان آشنايي داشت و درمدايح خود بيش از همه از منوچهري دامغاني پيروي مي‌کرد. قاآني علاوه بر قصايد و غزليات، به تقليد از **گلستان** سعدي، کتابي به نام پريشان داردكه حکايت هاي آن در باره آداب و اخلاق و لطيفه ها و سرگذشت هاست. امّا او، كه خود چندان به اصول اخلاقي پاي بند نبود، در بيان اين مضامين پرده دري بسيار کرده است. قاآني از نخستين ايرانيان بود که زبان فرانسوي را آموخت. رساله اي درباره هندسه جديد جزو آثار اوست که به نظر مي‌رسد ترجمه آزادي ازمتن فرانسه باشد.

نثر

نثر فارسي اين دوران نيز، همچون شعر ارزش چنداني ندارد. تعداد کتاب هايي که در اين دوره درعرصه زبان فارسي يعني ايران، هند و آسياي صغير نوشته شده، بسيار است امّا کيفيّت آن ها هم از نظر معنا و هم از جهت زبان و ارزش ادبي بسيار پايين مي‌نمايد. دسته‌اي از آثار اين دوره از شدّت سادگي عوامانه است و دسته‌اي ديگر که به نثر مصنوع و متکلّف نزديک مي‌شود پُر است از القاب و تعارف ها و الفاظ زائد و بي جا. سرمشق منشيان اين عصر نثر مصنوع و تاريک و پُرتکلّف

كاتبان هندي بوده است كه خود به زبان فارسي سخن نمي گفتند و آن را به صورت زبان ادبي مي‌آموختند.

با اين همه بعضي آثار قابل توجه از دوران صفوي برجاي مانده است. از ميان آنان تاريخ **عالم‌آراي عبّاسي**، تأليف اسكندر بيک منشي شاه عبّاس، را بايد نام برد كه سبک نگارش آن درحدّ متوسّط بين نثر ساده و مصنوع است و در ميان كتاب هايي كه در دوران صفويه نوشته شده به خوبي نگارش شهرت دارد، گو اين كه به هيچ روي از لغزش ها و خطاهاي دستوري و انشايي خالي نيست.

توجّه فوق العاده پادشاهان صفوي به علماي دين به نگارش شماري تأليفات علمي و ديني به زبان فارسي انجاميد. پيش از آن، اين قبيل آثار بيشتر به عربي نوشته مي‌شد. از مهم‌ترين مؤلّفان نثر فارسي در اين زمينه غير از شيخ بهائي، ملاّمحمّد باقر مجلسي از علماي با نفوذ شيعه اماميه در اواخر دوران صفوي است. وي استاد شاه سلطان حسين و از مراجع بزرگ شيعه بود و كتاب هاي متعدّد در شرح مسائل مذهبي و اخلاقي مذهب شيعه به فارسي و عربي نوشت. از معروف ترين آثار او **بَحارالانوار، حيات القلوب، معراج اميرالمؤمنين** و **عين الحيات** است.

گسترش زبان و ادب فارسي در هند آن سرزمين را نيازمند فرهنگ هاي فارسي كرد. در اين زمينه كتاب‌هاي بسيار نوشته شد كه مهم‌ترين آنها **فرهنگ جهانگيري** تأليف جمال الدين حسين اينجويه، **فرهنگ رشيدي** تأليف عبدالرشيد الحسيني و **برهان‌قاطع** اثر محمدحسين بن خلف تبريزي است. دراين زمان در هند چند كتاب راجع به تاريخ ايران باستان نيز نوشته شد كه از آن‌ها واژه و تركيبات نادرست و ساختگي فراوان به زبان و نوشته هاي فارسي دوره قاجار راه يافت امّا تأثير زيادي برجاي نگذاشت.

از ديگر موضوع هاي نثر اين دوره داستان هاي بلندي است كه درگذشته از زبان نقّال ها و قصه‌گويان گرد مي‌آمد. **سَمَک عيّار** از آثار پيش از مغول از آن جمله بود. در اين دوره كتاب‌هايي چون **بهاردانش، طوطي نامه، قصّه چهار درويش** و **هفت سير حاتم طائي** نوشته شد و بعدها در زمان ناصرالدين شاه، داستان بلند **اميرارسلان** پديد آمد. ترجمه دو حماسه معروف هندي **رامايانَ** و **مهابهارَتَ** نيز در زمان صفويه انجام شد كه هردو نثري زيبا و روان و شيرين دارد. امّا برتر از همه ترجمه فصيح و رساي ميرزا عبداللطيف طسوجي از كتاب **الف ليلة و ليله** (هزار و يک شب) است كه از آثار برجسته نثرفارسي دوران قاجاربه شمار مي‌رود. اين ترجمه درسال 1259ه/1843م صورت پذيرفت.

مهم ترين نثرنويس دوره بازگشت ميرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهاني است. عبارات نثر قائم مقام كوتاه و تركيباتش دل انگيز است. او را به واقع بزرگ ترين نثر نويس ايران در دوره‌هاي اخير دانسته‌اند. محمدحسن خان صنيع الدوله (اعتمادالسلطنه)، وزير انطباعات ناصرالدين شاه قاجار، نيز از جمله كساني است كه آثار متعدّد و متنوّعي به فارسي روان نوشته يا از زبان فرانسوي ترجمه كرده است. فرهاد ميرزاي معتمدالدوله و پس از او اميرنظام گرّوسي نيز از روش نگارش

قائم مقام پيروي كردند. نثر ساده ادبي امروز صورتي از نثر سعدي و پس از او قائم مقام فراهاني است.

5) ادب معاصر

بازگشت ادبي و روي آوردن انديشه وران ايراني به ميراث گذشته، در واقع بر اثر هشياري‌هاي سياسي و اجتماعي‌صورت مي‌گرفت كه از اواسط دوران سلطنت فتحعلي‌شاه قاجار نتايج آن به تدريج آشكار مي‌شد. اعزام دسته هايي ازجوانان خانواده هاي اشراف براي تحصيل به اروپا و تأسيس مدارس جديد چون دارالفنون و آشنايي با زبان هاي اروپايي و طبع و نشر كتاب و روزنامه درچاپخانه‌هاي كوچک، دركنار حوادث مهمّ سياسي درداخل و خارج ايران هر روز چشم وگوش مردم را بيشتر باز مي‌كرد و عاقبت با وقوع انقلاب مشروطيت در نخستين سال‌هاي قرن بيستم، اندكي بعد از آغاز انقلاب سوسياليستي در روسيه، جامعه ايراني را به عصري جديد وارد كرد.

ادب اين دوره اعم از نظم و نثر را نمي توان تنها از نظر انعكاس اين تحوّلات عظيم و سريع مورد مطالعه قرار داد. زيرا نوشته ها و سروده هاي اين دوره هريک به گونه‌اي از عوامل مهمّ بيداري و جنبش به شمار مي آمد و هر روز به تناسب وضع و موقع جاي خود را به موضوعي تازه مي‌داد و درعرصه اي ديگر به تجربه مي‌پرداخت.

زبان

از انقلاب مشروطيت تا دوران كنوني كم تر از يک قرن مي‌گذرد. در اين مدّت زبان و ادب فارسي ازتحرّک و تحولّي سريع و روز افزون برخوردار بوده و از نظر كميّت و كيفيّت جهشي بزرگ داشته است. زبان فارسي هم زمان با جنبش‌هاي آزادي خواهي به سرعت وسيله بيان موضوع هاي تازه اي در عرصه مسائل اعتقادي و اجتماعي گرديد. اعلاميه ها و شبنامه‌ها و سخن راني بر سرمنبرها و نوشته هايي كه به منظور بيداري و آگاهي ميان مردم دست به‌دست مي‌گشت، همه زباني ساده و مفهوم داشت.

اصطلاحات رايج بين مردم، ضرب المثل ها، دعاها و نفرين ها، قصّه ها و شوخي‌ها به زبان ادب راه جست. از آن جا كه نويسندگان اغلب مردمي صاحب كمال و آگاه و آشنا با اصول و قواعد زبان بودند، مطالب عاميانه را با سادگي در نوشته‌هاي فصيح و روان خود مي‌گنجاندند. مقاله هايي كه علي اكبر دهخدا با عنوان «چرند و پرند» در روزنامه **صوراسرافيل** مي‌نوشت بهترين نمونه آن‌هاست.

زبان شعر نيز به سادگي و رواني گراييد. تركيبات و تشبيهات و مضامين باريک و پيچيده، جاي خود را به مسائل و مشكلات روزانه داد و شعر، با نزديک شدن به ابتذال، از آرايش ها و تكلّف هاي شعر فاخر درباري رها گرديد. كلمات و تركيبات دور از ذهن عربي به تدريج كنار گذاشته شد و آن

چه هنوز به کار مي‌رفت از آيات قرآني و بعضي حديث ها و مَثَل ها و دعاها و نفرين ها همان بود که عامه مردم بر زبان مي‌آوردند.

دوري جستن از استعمال کلمات غيرلازم عربي، موجب پيدايي جرياني افراطي شد که سعي در حذف همه واژگان عربي از فارسي داشت. گويندگان و نويسندگان متن‌هايي که در آن هيچ واژه عربي نبود تهيّه مي کردند. بعضي از نمونه‌هاي کوتاه اين نوشته‌ها جالب و زيباست. امّا اين کار موجب شد که به زودي واژه هاي ايراني بسيار قديمي و مرده، يا اصطلاحات عاميانه از لهجه هاي محلّي، جاي کلمات جا افتاده و ايراني شده عربي را بگيرد. بعضي نويسندگان کلمات نادرست و حتّي بي معنايي به کار مي‌بردند که از اواخر دوره تيموري در بعضي نوشته هاي فارسي هند چون کتاب هاي **دساتير** و **دبستان المذاهب** آمده بود. نوشتن به فارسي سره يا متني که در آن هيچ کلمه عربي به کار نرفته باشد، جدال بسيار بين متعصّبان موافق و مخالف ايجاد کرد. غالب هواداران اين "پالايش" کساني بودند که از زبان فارسي اطلاع کافي نداشتند و در رشته زبان و ادب فارسي تحصيل نکرده بودند. زبان مادري بسياري از متقدّمان ايشان مانند آخوندزاده و ملکَم‌خان و کسروي تبريزي و ديگران، فارسي نبود و فارسي را نه در دامان مادر که در مکتب آموخته بودند.

از سوي ديگر زبان فارسي درقرن حاضر به دلايل مختلف، واژگان بي شماري از زبان‌هاي اروپايي را در خود راه داده است. استفاده از اين کلمات نيز ابتدا به سرعت و با وسعت صورت مي‌گرفت. مهم ترين دليل آن نياز به زباني براي بيان مطالب تازه و علوم جديد بود. امّا برخي تحصيل کردگان خارج و مترجمان آثار بيگانه و مردم تهيج شده‌اي که سعي در نمايش تجدّد طلبي داشتند دراين راه افراط مي‌کردند. آشفتگي و هرج ومرج در زبان فارسي، موضوع داستان طنز آميز شيريني است که محمّدعلي جمال زاده آن را با عنوان فارسي شکر است به سال 1300ش/1921م نوشت. انتشار اين داستان را آغاز پيدايي داستان کوتاه در ادب فارسي معاصر مي‌دانند، گرچه هم زمان با آن صادق هدايت نيز نخستين داستان هاي کوتاه خودرا به تعدادي معدود ميان دوستانش پخش کرده بود.

از اقدامات رسمي براي حفظ و پيشرفت زبان فارسي تشکيل انجمني از دانشمندان برجسته به نام فرهنگستان ايران در سال 1314ش/1935م بود که براي مقابله با تعصّب هاي افراطي در مورد پذيرش يا ردّ لغات خارجي بسيار مؤثر افتاد. امّا مهم ترين کار در زمينه زبان فارسي تهيه فرهنگ لغات بود که مدّتي پيش از تشکيل فرهنگستان تدوين آن به وسيله علاّمه علي اکبر دهخدا آغاز شده بود. **لغت نامه دهخدا** ترکيبي از فرهنگ لغت و دائرة المعارف تاريخ و فرهنگ ايراني است که به ترتيبي علمي، دقيق و بسيار گسترده صورت گرفته و پيوسته درحال تکميل است. لغت‌نامه مجموعه‌اي بزرگ است و بيشتر به کار محقّقان مي‌آيد. درميان کتاب هاي لغت متعدّدي که در قرن حاضر تأليف يا از آثار گذشته تصحيح و تکميل گرديده، **فرهنگ معين** از همه جامع تر و معتبر تر است.

در زمینه دستور زبان فارسي نیز قرن حاضر داراي امتیاز بزرگي است. زیرا نخستین دستور زبان فارسي که جامع و مبتني براصول علمي زبان شناسي باشد، پس از گذشت بیش از هزار سال از اوج پیشرفت آن، در این زمان به وسیله پرویز ناتل خانلري نگاشته شد. پیش از آن در بعضي مباحث مربوط به ساختمان زبان فارسي مبناء صرف و نحو عربي گذاشته مي‌شد. گروهي از مؤلّفان نیز به دستور زبان هاي فرانسوي نظر داشتند و مي‌کوشیدند دستور زبان فارسي را برآن اصول بنویسند. اهمیّت روشي که خانلري مبدع آن بود، در شناخت علمي زبان فارسي و تفاوت اصولي آن با زبان عربي است. با این روش به ساده ترین صورت مي‌توان ساختمان زبان فارسي را آموخت و از امکانات وسیع آن براي ساختن لغت و بیان مفاهیم تازه استفاده کرد.

خانلري کتابي دیگر درباره وزن شعر فارسي دارد که درآن نخستین بار پس ازهزارسال تاریخ شعر فارسي، به روشي آسان درباره وزن و امکانات درست تغییر و ابتکار در آن سخن گفته شده است. نظریات علمي نویسنده در اپن کتاب درستي اساس اندیشه دگرگوني وزن را، چنان که نیما یوشیج در شعر نو فارسي بنیان گذاشت، ثابت مي کند. کتاب دیگر وي تاریخ زبان فارسي است که در چهار جلد انتشاریافته و بارها تجدید طبع شده است.

شعر

ذوق عامه مردم ایران به کلام آهنگین بسیار گرایش دارد. درجنبش مشروطه، شعر از عوامل مهمّ تحریک و تهییج و آگاهي بود. درآن زمان هر روز تصنیف و ترانه‌اي بر سر زبان ها مي‌افتاد که حوادث روز را منعکس مي‌کرد. این اشعار طبعاً از نظر زبان و قواعد شعري ارزش چنداني نداشت. به همین جهت آن ها را اشعار مطبوعاتي یا روزنامه اي نامیده‌اند.

سرشناس ترین گوینده از این دست، سیّد اشرف الدّین قزویني (گیلاني) بود که روزنامه ادبي و فکاهي کوچکي به نام **نسیم شمال** در رشت انتشار مي‌داد. از قول او گفته اند: «مي‌خواهم روزنامه اي تأسیس کنم که به زبان شعرهاي بسیار ساده و دلنشین با مردم صحبت بدارد و هر شماره را به یک شاهي به خلق الله بفروشم. چون معتقدم که اشعار ساده، خواه نشاط بخش باشد، خواه غم انگیز، تنها زباني است که به دل مردم ساده مي‌نشیند. مخصوصاً اگر بتوانند آن را به آواز هم بخوانند.» روزنامه **نسیم شمال** که در چهارصفحه کوچک با امکانات بسیار ابتدایي چاپ مي‌شد، در تهران ولوله‌اي برپا کرد. زبان ساده و طنزآمیز و هَجو بُرّاي آن سخت در دوره استبداد صغیر مؤثّر افتاد. برخي کسان مبارزه سید اشرف الدین در راه آزادي را با نبرد ستّارخان سردار بزرگ مبارزات مشروطه خواهي مقایسه کرده‌اند.

اشعار سیّد اشرف الدّین بیش از آن که ارزش ادبي داشته باشد از جهت تاریخي و سیاسي داراي اهمیت است. این اشعار را اقتباس یا ترجمه اي آزاد از اشعار میرزا علي‌اکبر طاهرزاده صابر مي‌دانند که در همان زمان با امضاي مستعار در روزنامه **ملانصرالدین** قفقاز به زبان ترکي چاپ مي‌شد. در بین اشعار **نسیم شمال** تعداد قابل ملاحظه اي مُستَزاد نیز وجود دارد:

گرديد وطن غرقه اندوه و محن، واي
اي واي وطن، واي

خيزيد و رويد از پي تابوت و كفن، واي
اي واي وطن، واي

ازخون جوانان كه شده كُشته درين راه
رنگين طبق ماه

خونين شده صحرا و تل و دشت و دمن، واي
اي واي وطن، واي

دست بردن شاعران در تقسيمات وزن از روزگار گذشته سابقه داشته است. منوچهري دامغاني با چنين نوآوري مسمّط را ابداع كرد. نخستين و قديم ترين مُستَزاد را در **ديوان مسعود سعد سلمان** مي توان يافت. در قرن هاي ششم و هفتم هجري نيز نمونه‌هايي از آن ديده شده است. امّا رواج فوق العاده مُستَزاد و تصنيف در دوره مشروطيت بود و با استقبال بسيار روبرو شد، گويي همين امر زمينه دگرگوني كامل وزن و پيدايش شعر نو را به وسيله نيما يوشيج آماده ساخت.

هرقدر ازعمر انقلاب مشروطه گذشت شعر سنجيده و استادانه فراوان تر شد. گويندگان بزرگ اين دوره چون ملك الشّعراء بهار و اديب الممالک فراهاني، نياز به نوآوري در شعر و هماهنگي آن را با دگرگوني هاي بزرگ اجتماعي احساس كردند و بسياري مطالب و معاني تازه را در شعر خويش آوردند. بهار حتّي در مواردي هيئت ظاهري و جاهاي قافيه را در شعر خويش تغيير داد. امّا اين شاعران به تغيير اساسي درشعر نپرداختند و مضامين شعر خود را كه بيشتر متأثّر از مسائل سياسي و احساسات شديد وطن دوستي بود، همچنان در قالب قصيده و غزل آوردند. به سخن ديگر، سبک شعر اين دوره دنباله شعر دوران بازگشت ادبي است كه شور و حال آزادي خواهي به آن حال و هواي تازه اي داده. زيباترين اشعار ميهني در اين عصر، تصنيف هايي است كه عارف قزويني مي‌ساخت و با صدايي دلكش و همراه ساز دلنشين خود مي‌خواند. دوشاعر آزاده ديگر دراين روزگار، ابوالقاسم لاهوتي و ميرزاده عشقي، نيز تغزّل ها و قطعات پُرشور خويش را به پاي آزادي مردم كشور خود نثار كردند. ايرج ميرزا شعر خود را بيشتر به انتقاد اجتماعي اختصاص داد و در سادگي و رواني و زيبايي به سعدي نزديک شد.

بزرگ‌ترين تحوّل در شعرمعاصر فارسي را نيما يوشيج (علي اسفندياري)، پيشگام شعر نو، به وجود آورد. در اين نوع شعر گرچه هنوز وزن عروضي است، امّا تعداد پايه ها در تمام مصراع ها مساوي نيست. شاعر پايه را كه براي بيان مقصودش لازم و كافي است به كار مي‌برد، بي آن كه در مصراع بعد هيچ التزامي به تساوي يا تناسب تعداد پايه ها با مصراع‌هاي قبلي يا بعدي داشته باشد. اين نوع وزن را وزن نيمايي ناميدند، امّا بعدها همين وزن نيز دستخوش تغيير و تحوّل شد و

حتي بعضي شاعران شعر بي وزن (معروف به شعر سفيد) سرودند. امّا اين تغيير در اوزان و تعداد پايه ها همه تحوّلي را كه نيما در شعر فارسي پديد آورد باز نمي نمايد. در حقيقت دستكاري در وزن فقط ظاهر شعر را دگرگون مي‌ساخت نه باطن و معني و كيفيت ديد شاعر را. تحوّل اساسي در نحوه ديد شاعر پديد آمد. تا آن روز شعر جنبه توصيفي ذهني داشت و اين صورت ذهني غالباً از مطالعه شعر استادان سلف پديد آمده بود. نيما اين توصيف ذهني را به وصف عيني بدل كرد و به بيان آنچه در عالم واقع مي‌ديد پرداخت. معشوق او هرگز بدان شكل كه "بايد باشد" نبود، بلكه چنان بود كه شاعر مي‌ديد و با هرمعشوق ديگر تفاوت داشت. اين تحوّل تحت تأثير آشنائي نيما با شعر اروپايي و سبک هاي رايج در شعر قرن بيستم آن كشور پديد آمد. شعرنو هواداران بسيار يافت و نمونه هاي ارزنده اي از آن در آثار تني چند از شاعران معاصر پديدارشد.

از مشهورترين نوپردازان جز نيما يوشيج و فروغ فرخ زاد بايد از مهدي اخوان ثالث (م. اميد)، احمد شاملو(بامداد) و سهراب سپهري نام برد. شاعران برجسته ديگري نيز در بعضي آثار خود به اين سبک گرائيده‌اند، از آن جمله نادر نادرپور، فريدون مشيري، سياوش كسرائي و هوشنگ ابتهاج.

با آن كه شاعران ارزنده در ادب امروز ايران بسيارند، امّا شعر در ادب معاصر فارسي چون ادب سراسر جهان، ديگر مقام گذشته را ندارد و جاي خود را به انواع تازه نثر، به ويژه داستان و نمايش نامه، داده است.

نثر

پيشرفت نثر فارسي معاصر نتيجه دو جريان مهم فرهنگي است. يكي تجديد حيات ادب گذشته و ديگر آشنايي با ادب اروپا. در قرن نوزدهم مطالعات شرق شناسي شاخه‌اي مهم از تحقيقات دانشگاه هاي معتبر اروپا بود. كاوش هاي باستان‌شناسي و انتشار آثاري درباره تاريخ و تمدّن مشرق زمين، همه ملّت هاي شرقي از جمله ايرانيان را متوّجه عظمت و ديرينگي فرهنگ خود ساخت. اين هشياري علاوه بر آن كه خود يكي از عوامل مهمّ بيداري در جنبش مشروطيت بود، زمينه سلسله مطالعات و تحقيقاتي وسيع گرديد كه اگر چه هنوز در نيمه راه است، امّا مي توان از آن به تجديدحيات فرهنگي ايران تعبير كرد.

تصحيح و تحقيق

مهم ترين گام در راه شناخت ميراث فرهنگي گذشته چاپ آثار گذشتگان بود كه با پيدايي و توسعه ماشين هاي چاپ آسان مي‌نمود. امّا نسخه‌هاي دست نويس هريک از اين آثار نياز به تصحيح، تحقيق و توضيح داشت. چاپ انتقادي نخستين كتاب هاي فارسي در اروپا به وسيله دانشمندان ايران شناس صورت گرفت. امّا به زودي استادان ايراني، خود به ادامه اين كار پرداختند. امروز بخش بزرگي از متون ادبي بازمانده از حوادث و مصائب تاريخ پُرتلاطم ايران بعد از اسلام به همّت محقّقان جاني تازه يافته است. اين گروه از محقّقان با پيراستن اين متون ازخطاها و افتادگي هاي ناشي از ناداني يا تعصّب نسخه برداران و با افزودن توضيحات لغوي، تاريخي،

جغرافيايي و اشاره به مباني اعتقادي و مراجع و مآخذ و تنظيم فهرست هاي متعدّد، اين متون را آماده استفاده همگان ساختند. دسترسي روزافزون به متون كهن نويسندگان امروز را در انتخاب زبان و معاني و مضامين تواناتر ساخته و به پيدايش انبوه مقالات و مجموعه هاي بزرگ تحقيقي درباره جزييات آن ها انجاميده است. مقدّمه هايي كه بر هريک از اين آثار تصحيح شده از شعر و نثر فراهم آمده، نيز اغلب خود نوشته هايي روشنگر و ارزنده است. تصحيح و چاپ انتقادي متن هاي ديرين زمينه اي مناسب نيز براي تحقيقات تازه فراهم آورد. كار بزرگ تدوين **لغت نامه دهخدا** بدون داشتن متن هاي تصحيح شده ممكن نبود.

استادان بزرگي كه به كار تصحيح، تحقيق و تأليف دراين زمينه ها پرداختند بسيارند از آن جمله محمّد قزويني، كه پيش گام روش تصحيح انتقادي متون و تحقيقات تاريخي بود، عبّاس اقبال آشتياني، ملک الشّعراي بهار، سعيد نفيسي، علي اصغر حكمت، جلال‌الدين همايي، ذبيح‌الله صفا، مجتبي مينوي و قاسم غني. از آثار برجسته اين محقّقان علاوه بر متن هاي تصحيح شده كتاب هايي چون **تاريخ ايران** از عباس اقبال آشتياني، **تاريخ ادبيات در ايران** تأليف ذبيح الله صفا و **سبک شناسي** يا **تاريخ تطّور نثر فارسي** از ملک الشعراي بهار در دانشگاه هاي ايران جزو كتاب هاي درسي است.

ترجمه متن هاي باستاني

از كارهاي عمده ديگر دراين زمينه ترجمه بخش هاي مختلف اوستا و ديگر متون باستاني به زبان فارسي است. آشنايي با زبان ها و متون باستاني ايران نيز از طريق اروپاييان به فرهنگ امروز ايران راه يافت. اين خود مباحث مهمّي را در زبان شناسي مطرح كردو به احساسات ملّي شديدي كه هم زمان با جنگ جهاني دوم بين اقوام آريايي پيدا شده بود پيوند يافت. امّا دركنار اين جريان افراطي زود گذر، آشنايي با معتقدات، افسانه ها و متن هاي ادبي باستاني در بارور كردن ادب معاصر فارسي نقشي بزرگ داشت. استاد ابراهيم پورداود با ترجمه **اوستا** به فارسي دراين راه كوششي ارزنده كرد. نوشته هاي او كه تحقيقاتي مبتني بر مراجع اروپايي است امروز دانشجويان و محققان را در فهم نكاتي از زبان و ادب فارسي ياري مي‌كند كه پيش از آن چندان مورد توّجه نبود.

ادب عامه

زندگي دوباره ادبيّات گذشته را از جنبه اي ديگر در پرداختن به ادب عوام مي‌توان ديد. اين گونه از ادب نه تنها در داستان هاي كوتاه و بلند و شعر معاصر جايي شايسته يافت، بلكه از راه مقاله هايي كه صادق هدايت در **مجله موسيقي** مي‌نوشت، به عنوان رشته‌اي از تحقيقات فرهنگي‌مطرح شد و شماري از پژوهشگران به روش علمي به گردآوري و تحقيق درباره آداب و رسوم و افسانه‌ها و ترانه‌ها و لالايي ها و معتقدات عامه پرداختند. چند دهه اخير شاهد حضور روزافزون و گسترده ادب و فرهنگ عامه در آثار نويسندگان ايران بوده است. تحقيق در لهجه هاي محلّي نيز كه با فرهنگ عامه پيوندي نزديک دارد در دوران معاصر رواجي قابل ملاحظه يافته و به

اعتبار و اهميت بخشي از فرهنگ ايران، كه براثر دگرگوني هاي عظيم قرن حاضر درحال زوال است، افزود.

ترجمه آثار ادب غرب

آشنايي با ادب اروپايي از زمان فتح علي شاه قاجار با آموختن زبان فرانسه از طرف شاه زادگان و درباريان آغاز گرديد. نخستين ترجمه ها يا از متن اصلي و يا از ترجمه آن ها به زبان هاي عربي و تركي بود. پس از روي كار آمدن خاندان پهلوي با تأكيدي كه بر تجدّد مي‌شد، اين كار سرعت گرفت و در روزگارمحمد رضاشاه پهلوي به اوج خود رسيد. دراين دوران انبوهي از آثار ادبي، تاريخي، اجتماعي و علمي به زبان فارسي ترجمه شد و شاهكارهاي ديرين جهان به زبان فارسي در دسترس مردم قرار گرفت. دانشگاه هاي ايران با انبوه فارغ‌التحصيلان زبان هاي مختلف، نه تنها امكان ترجمه آثار بيشتري را فراهم مي‌آوردند، بلكه دانشجويان را با پيشرفت هاي فكري و روش هاي علمي در بسياري از زمينه‌ها آشنا مي‌كردند. اين تحوّل گرچه ازجهتي موجب بيگانگي برخي كسان از فرهنگ اصيل ايراني و شيفتگي بسيار نسبت به فرهنگ بيگانه شد، امّا درنهايت به باروري ادب فارسي به ويژه در زمينه داستان و نمايش نامه نويسي انجاميد.

داستان كوتاه

نثر معاصر فارسي در آشنايي با ادب اروپايي بيشتر به تقليد از قالب هاي نو و تكنيك‌هاي امروزي براي نمايش اوضاع اجتماعي با معيارهاي فرهنگ ايراني پرداخت. داستان‌هاي كوتاه جمال زاده، صادق هدايت، بزرگ علوي و صادق چوبك با ترسيم زندگي طبقات محروم و دردها و مصائبي كه از فقر و جهل سرچشمه مي گرفت، به زودي توّجه مردم كتاب خوان را جلب كرد. البتّه بدبيني هدايت و تلخ نگري صادق چوبك چندان آسان به دل‌ها نمي‌نشست. با اين همه، زبان ساده و كلمات عوامانه مردم كوچه و بازار نه تنها برخلاف زبان فضل فروشانه و پُر طُمطُراق ادب درباري موجب رميدن مردم عادي نمي‌شد، بلكه آنان را درحال و هوايي آشنا قرار مي‌داد. جمال زاده با اصرار عبارات و ضرب المثل‌ها و تعبيرهاي عوامانه را اين جا و آن جا در نثر خود مي‌گنجاند امّا ديگران دراين كار كمتر اصرار داشتند.

نمايش نامه

يكي ديگراز زمينه‌هايي كه نويسندگان ايراني در آن ذوق آزمايي كردند نمايش نامه نويسي بود. اجراي نمايش در ايران تنها به صورت تعزيه و تقليد و سياه بازي و بعضي بازي‌هاي خنده آور سابقه داشت. در اين انواع ابتدايي، نمايش طرحي ثابت و يكنواخت داشت و گفتگوها پيش بيني نشده بود. نخستين تجربه‌هاي نمايش به سبك اروپائي در ايران با ترجمه آثار مولي ير و ميرزا فتح علي آخوندزاده، نويسنده آذربايجاني، آغاز شد. نخستين نمايش نامه‌هاي فارسي را ميرزا آقا تبريزي مقارن جنبش مشروطيت نوشت كه نه براي اجرا در صحنه نمايش بلكه براي خواندن و عبرت گرفتن بود. امّا به تدريج كه كارگروه‌هاي نمايش شكل گرفت، نمايش نامه هايي به فارسي نوشته

شد که معروف ترين آن ها نمايش نامه کمدي و انتقادي **جعفرخان از فرنگ برگشته،** اثر حسن مقدّم، بود.

قراردادن ساختار و فرم نمايشي درقالب سنّت ادبي که سابقه و تجربه کافي در اين باب نداشت آسان نبود. با اين همه، در ادب معاصر فارسي نمايشنامه نويسان ارزنده اي پيدا شدند و آثاري جالب آفريدند. دوتن از مشهورترين ايشان غلامحسين ساعدي و بهرام بيضايي اند که تاکنون نمايش نامه هاي بسياري از هريک از آن ها بر صحنه رفته است.

رُمان

قصّه نويسي و داستان پردازي نيز به شعر و نثر در ادب فارسي مقامي بزرگ داشته است. امّا ايرانيان با رُمان به سبک اروپايي و به معناي امروزي آن، نخستين بار درحدود هفتاد سال پيش از طريق ترجمه آثاري چون **کنت دومونت کريستو** و **سه تفنگدار** آشنا شدند. رُمان، به خلاف داستان کوتاه، مدّت ها چندان مورد توجه نويسندگان ايراني قرارنگرفت. نخستين تجربه‌ها در اين نوع ادبي، شامل رُمان هاي آموزشي و تاريخي و اجتماعي بود که به واسطه ساخت ضعيف خود اهميت چنداني نيافت، به خصوص که سيل ترجمه از زبان هاي ديگر جا را براي رُمان هاي ايراني تنگ مي‌کرد.

با انتشار **شوهر آهو خانم**، نوشته علي محمّد افغاني، در سال 1340ش/1961م نخستين رُمان فارسي به اسلوب اروپايي وارد عرصه ادب ايران شد.از آن پس رُمان نويسيِ در ايران وارد مرحله تازه اي گرديد و در کمتر از بيست سال تعداد زيادي آثار ارزنده در اين سبک انتشار يافت از جمله **سووشون** نوشته سيمين دانشور، **شازده احتجاب** از هوشنگ گلشيري و **کليدر** به قلم محمود دولت آبادي.

منابع

- آرين پور، يحيي. از صبا تا نيما. چاپ دوم، تهران، جيبي، 1351.

- آژند، يعقوب. ادبيات نوين ايران از انقلاب مشروطيت تا انقلاب اسلامي. تهران، امير کبير، 1363.

- براون، ج. ادوارد. از سعدي تا جامي. ترجمه وحواشي علي اصغر حکمت. تهران، ابن سينا، 1339.

-------------. تاريخ ادبي ايران از فردوسي تا سعدي. تهران، امير کبير، 1358.

-------------. تاريخ ادبي ايران از قديم ترين روزگاران تا زمان فردوسي. ترجمه علي پاشا صالح، تهران، ابن سينا، 1351.

-------------. تاريخ مطبوعات و ادبيات ايران در دوره مشروطيت. ترجمه محمّدعباسي، رضا صالح زاده. تهران، كانون معرفت، 1341.

- صفا، ذبيح الله. تاريخ ادبيات در ايران. چاپ سوم، تهران، انتشارات فردوسي،1366 .

- مطهري، مرتضي. خدمات متقابل، اسلام و ايران. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1354.

- يكتائى، مجيد. نفوذ فرهنگ و تمدن ايران و اسلام در سرزمين هند و پاكستان. تهران، اقبال، 1353.

بزرگان دانش، اندیشه و ادب

اندیشه وران و دانشمندان به منزله روح و عقل جامعه و گران بها ترین سرمایه هاي فرهنگي هرملّت اند. نگاهي به زندگي و آثار بسياري از اين بزرگان درتاريخ فرهنگ ايران به روشني نشان مي دهد كه با وجود تند باد حوادث و سيل هاي بنيان كن مصائب، ارزش هاي اصيل انساني و قومي مردم ايران تنها در پناه دانايي و روشن بيني چنين كسان دوام و ماندگاري يافته است. ازميان گروه بي شمار اين بزرگان، برخي سرآمدان تاريخ دانش و ادب اند و برخي ديگر در عرصه فلسفه و عرفان شهرت بسيار دارند. نام تعدادي از ايشان با وقايع مهم درآميخته و شهرت عدّه اي ديگر از مرزهاي سياسي و اعتقادي بسيار فراتر رفته است. با اين همه، هريک از ايشان به گونه اي و در زمينه اي و با روشي مخصوص به خود نماينده جنبه اي از فرهنگ ايراني و شاهدي بر ارجمندي آن درعرصه هاي جهاني است. در ترتيب آوردن نام اين بزرگان تاريخ زندگي و شباهت آثار و انديشه ايشان رعايت شده است.

بزرگان دانش، اندیشه و ادب (1)

اندیشه وران و دانشمندان به منزله روح و عقل جامعه و گران بها ترین سرمایه هاي فرهنگي هرملّت اند. نگاهي به زندگي و آثار بسياري از اين بزرگان در تاريخ فرهنگ ايران به روشني نشان مي‌دهد كه با وجود تند باد حوادث و سيل هاي بنيان كن مصائب، ارزش هاي اصيل انساني و قومي مردم ايران تنها در پناه دانايي و روشن بيني چنين كسان دوام و ماندگاري يافته است.

از ميان گروه بي‌شمار اين بزرگان، برخي سرآمدان تاريخ دانش و ادب اند و برخي ديگر در عرصه فلسفه و عرفان شهرت بسيار دارند. نام تعدادي از ايشان با وقايع مهم درآميخته و شهرت عدّه اي ديگر از مرزهاي سياسي و اعتقادي بسيار فراتر رفته است. با اين همه، هريک از ايشان به گونه‌اي و در زمينه‌اي و با روشي مخصوص به خود نماينده جنبه‌اي از فرهنگ ايراني و شاهدي بر ارجمندي آن درعرصه هاي جهاني است. در ترتيب آوردن نام اين بزرگان تاريخ زندگي و شباهت آثار و انديشه ايشان رعايت شده است.

ابن مُقفّع (ت. 143ه‍/760م)

عبدالله ابن مُقفّع يكي از بزرگ ترين دبيران و مترجمان ايراني است كه در نيمه اول قرن دوّم

هجري/هشتم ميلادي مي‌زيسته. نام وي روزبه پسر دادبه است و در قريه گورفارس (فيروز آباد) در خانواده‌اي مانَوي از كارمندان دارايي متولّد شد. گفته اند حَجّاج بن يوسف، والي خون ريز عرب، پدر او را به علّت اختلاف درحساب ديوان به سختي كتک زد و دست او را معيوب كرد. لقب ابن مُقفّع به معني پسر شكسته دست از اين جا به او داده شده است.

ابن مُقفّع هنوز بيست سال نداشت كه در زمان بني اميّه منشي والي عرب كرمان شد. اندک زماني پس از آن به خدمت دربار عبّاسي درآمد و مسلمان گرديد. وي مردي دانشمند بود و زبان‌هاي پهلوي، فارسي و عربي را نيک مي‌دانست. او را عربي دان برجسته اي دانسته‌اند كه با زباني رسا و توانا سخن راني مي‌كرد و كتاب مي‌نوشت. در آن زمان عرب ها خواندن و نوشتن را كاري پست مي‌شمردند. آموزگاري در نظر آنان با گدايي در يک رديف بود، حال آن كه ايرانيان آموزگاران و دبيران (منشيان) را طبقه‌اي خاص و محترم مي‌شمردند. دركتب مختلف از هفت طبقه دبيران دوران ساساني ياد كرده‌اند، مانند داد دبيره يعني دبيران دستگاه دادگستري، گنزک دبيره يا دبير خزانه داري و آتش آمار دبيره يعني دبير آتشكده. بيشتر دبيران بزرگ و نويسندگان برجسته دراين دوران ايرانيان دانشمند بودند كه علاوه بر خط و دانش نويسندگي از تاريخ، حساب، نجوم، فلسفه و منطق اطلاعات بسيار داشتند. ابن‌مُقفّع برجسته ترين آنها بود.

ابن مُقفّع، در عمر كوتاه خود، درحدود سي و شش سال، انبوهي از آثار و تأليفات و ترجمه‌هاي گران بها به زبان عربي برجاي گذاشت كه ظاهراً بيشتر آن ها ترجمه و اقتباس از كتاب هاي اخلاق و آداب و روش ايرانيان دوره ساساني است. از جمله آن ها **خداي نامه** درتاريخ پادشاهان ايران و **آيين‌نامه** در تشكيلات دولت و نيز در ورزش ها و تيراندازي و چوگان بازي است. كتاب **التاج** و كتاب **مَزدَک** و **نامه تَنسر** و **كَليله و دِمنه** از ديگر نوشته ها و ترجمه هاي اوست كه در همه آنها شور ايران دوستي موج مي‌زند. علاوه بر اين ها كتابي به نام **الدّرة اليتيمه** يعني مرواريد يكتا درباره اخلاق و تربيت و كتابي ديگر به نام **رسالة الصحابه** را به ابن مُقفّع نسبت مي‌دهند.

از نظر اخلاقي نيز داستان هاي جالبي درباره وفاداري و جوانمردي و بخشش ابن مُقفَع نقل كرده‌اند. بزرگواري و بي نيازي او در نظر دوستان وي شگفت آور بوده است. با اين ويژگي‌ها نسبت زَندَقه يا مانَوي‌گري كه وي را همواره بدان متّهم مي‌داشتند بسيار قوّت داشت. رساله‌اي بر رد عقايد مانَويان نوشته شده كه آن را بر ردّ كتابي از ابن‌مُقفّع درباره ماني مي‌دانسته‌اند. علاوه براين، «باب برزويه طبيب» كه در آغاز **كَليله و دِمنه**هاي عربي و فارسي آمده و نظرهايي مشابه نظر مانَويان ابراز مي‌دارد، و احتمال داده اند كه ابن مُقفّع خود آن را بر متن افزوده، از ديگر مداركي است كه او را به مانَوي بودن متّهم مي‌كرده است.

گفته اند كه ابن مُقفّع روش سياسي شُعوبي داشت. اگرچه اين امر به اثبات نرسيده امّا همان اشتياق به تاريخ و گذشته و روش هاي نيک ايرانيان كه در كتاب هاي مختلف او مورد ستايش بسيار قرار گرفته نشان تمايل شديد او به شُعوبيه است. با اين احوال، طبيعي است كه خلفاي تازه به دوران رسيده عبّاسي از كساني نظير او، با همه بهره‌اي كه در حكومت خود از ايشان

مي‌برده‌اند، در هراس بوده باشند. منصور، دوّمين خليفه عبّاسي، در فرصتي شخصاً فرمان به قتل پنهاني ابن مُقفّع داد و سُفيان بن معاويه، كه بارها مورد تحقير ابن‌مُقفّع قرار گرفته بود، او را در خانه خود به فجيع ترين وضع شكنجه كرد و كشت.

محمّد زكرياي رازي (313-251 ه/925-865م)

محمّد زكرياي رازي، شيمي‌دان و پزشک معروف ايراني در شهر ري به دنيا آمد. درجواني در زادبوم خويش به زرگري و صرّافي پرداخت و باعلاقه اي كه به كشف اسرار طبيعت داشت به سوي علم كيميا كشيده شد. كيمياگران مي‌خواستند گوهر فلزّات را دگرگون كنند و با آزمايش‌هاي پُرهزينه و طولاني در جستجوي به دست آوردن اكسيري بودند كه مس را به طلا بدل كند. محمّد زكريا نيز سال هاي بسيارعمر خود را در اين كار گذراند. وي عاقبت نتوانست مس را طلا كند. امّا ضمن تجربيات خود از تقطيرشراب الكل به دست آورد. وي نام اين محصول را كه تا آن زمان در جهان ساخته نشده بود الكُحْل گذاشت. امّا اين كلمه در ترجمه كتاب‌هاي رازي به لاتين، كه در قرن شانزدهم ميلادي صورت گرفت، به شكل الكل درآمد و جهاني شد. طريقه تهيه آمونياک يا جوهر نوشادر نيز نخستين بار به وسيله محمّد زكرياي رازي كشف شد.

محمّدزكريا، سال هاي جواني خويش را صرف اين گونه آزمايش ها كرد تا آن كه به سبب كار مدام نزديک آتش و بخارها و بوهاي تند تركيبات سمّي شيميايي، چشم‌هاي او سخت آزرده شد. نزد چشم پزشک رفت و طبيب پانصد دينار طلا خواست تا چشم‌هايش را مداوا كند. خود نوشته است« آن‌گاه دانستم كيمياي واقعي‌علم پزشكي است.» هنگامي كه محمّد زكريا، تحصيلات پزشكي خود را در بغداد آغازكرد گويا نزديک چهل سال داشت. در آن زمان بغداد كانون بزرگ‌علمي مسلمانان به حساب مي‌آمد. مترجمان زبردست آثار مختلف علمي را از زبان هاي پهلوي، يوناني و سُرياني به عربي برمي‌گرداندند. بيمارستان هاي بزرگ و مجهّز، كه به تقليد از مراكز علمي ايراني به خصوص دانشگاه جُندي شاپور اهواز در بغداد تأسيس شده بود، مراكز علمي و آموزشي مهمّي به شمار مي‌رفت.

محمّد زكريا پس از آموختن پزشكي و تسلّط بر فلسفه به اداره بيمارستان عضدي يا معتضدي در بغداد پرداخت و با رسيدن به كمال علمي ازسوي اغلب اميران و حاكمان آن روزگار دعوت مي‌شد كه رساله ها و كتاب هاي علمي خود را به نام ايشان بنويسد. رازي پس از چند سال اقامت در بغداد به ري، زادگاه خويش، بازگشت و به اداره بيمارستان آن شهر و تعليم شاگردان بسيار خود پرداخت. اين فيلسوف و پزشک عالي قدر در پايان زندگي بينايي خود را از دست داد.

رازي ايراني بود، امّا كتاب هايش را به زبان علمي رايج زمان يعني عربي مي‌نوشت. عرب‌ها او را طبيب المسلمين و جالينوس العرب ناميده‌اند. كتاب ها و مقالات او كه خود فهرست آن ها را به دست داده در جمع دويست و هفتاد و يک كتاب است. مهم ترين اثر او كتاب **جامع الكبير** معروف به **المعادي** است كه بزرگ ترين كتاب طبّي، و به تعبيري، دائرةالمعارف مفصّل علم طب آن دوران به شمار مي رود. رازي در اين اثر تجربيات شخصي و يادداشت هاي خودرا درباره مداوا و اعمال

جراحي با دقت تمام شرح داده است. روش كار وي مشاهده و تجربه بود. وي با دانشمنداني كه روش قياس و استقرار را، به پيروي از روش ارسطو، درست مي‌دانستند، مخالفت مي‌ورزيد. همين موجب شد كه دانشمندان و فلاسفه بزرگي چون ابونصر فارابي و ناصرخسرو قبادياني به ردّ برخي از آراء او بپردازند.

كتاب ديگر محمّدزكريا، درباره آبله و حصبه نه تنها دركشورهاي اسلامي كه در سراسر اروپا نيز شهرت يافته است. كتاب **طب المنصوري** وي نيز در قرون وسطي به زبان لاتين درآمد و پس از اختراع چاپ از نخستين كتاب هايي بود كه به چاپ رسيد. مجموعه آثارمحمّد زكرياي رازي را خدمت ارزنده فرهنگ اسلامي به علم پزشكي در سراسر جهان ناميده‌اند.

ابونصر فارابي (339-260ه/ 950-873م)

ابونصر فارابي بزرگ ترين فيلسوف دوره اسلامي است. وي در خانواده‌اي ايراني درشهر فارياب از نواحي خراسان بزرگ، متولّد شد. پدرش از سران سپاه مرزنشين بود. در جواني طي سفري طولاني و پُر رنج به بغداد رفت و نزد استادان بزرگ زمان، به تحصيل منطق و فلسفه يونان پرداخت. پس از اندک زمان، وي كه به زبان هاي فارسي، تركي، عربي، سُرياني و يوناني تسلّط كامل داشت، در فهم فلسفه يونان به پايه‌اي رسيد كه او را معلّم دوّم خواندند. معلّم اوّل ارسطوست و پس از ابونصر ديگر هيچ كس را معلّم نگفته‌اند.

فارابي در راه كسب دانش سختي بسيار تحمّل كرد. شب‌ها در نور چراغ پاسبانان شهر كتاب مي خواند و اغلب تا صبح بيدار مي‌ماند. زندگي محدود و محقّر او به خوابيدن كنار رودخانه‌ها و باغ ها گذشت. در همان وضع به نوشتن و خواندن روز مي‌گذراند و شاگردان بسيارخويش را نيز همان جا تعليم مي‌داد. اين محروميت‌هاي مادّي، اگرچه بيشتر درسال هاي جواني بر او تحميل شد امّا پس از آن نيز وي با همه دانش و شهرت خويش، همچنان ساده مي‌زيست. نوشته اند كه از سيف‌الدوله همداني فاتح دمشق نيز، كه او را گرامي مي‌داشت، هر روز بيش از چهار درم كه مبلغي بسيار ناچيز بود نمي‌پذيرفت.

دوران زندگي ابونصر فارابي هم زمان با فروپاشي و ضعف خلافت عبّاسي است. خاندان‌هاي بزرگ وزيران ايراني مانند بَرمَكيان كه در دربار خلافت عبّاسي از علم و انديشه حمايت مي‌كردند، از ميان رفته بودند. خاندان هاي دانش دوست و هنرپرور ايراني چون سامانيان و آل بويه نيز هنوز قدرت چنداني نداشتند. در چنين احوال، ناچار بزرگاني چون ابونصر فارابي، در جستجوي حامي و مشوّق دانش، به ديارهاي دور سفر مي‌كردند و گاه چون او ناچار از سرزمين‌هايي كه در آن مورد آزار و تهديد بودند مي‌گريختند.

سيف الدوله همداني در روزگار زندگي ابونصر در دمشق، هنگامي كه به واسطه تهمت بدديني از بغداد فراري شده بود، دمشق را گرفت و چون از افراد انگشت شمار آزاد انديش روزگار خود بود، دانشمنداني چون فارابي و شعرا و گويندگاني چون مُتَنَبّي را پيرامون خود گرد آورد. مُتَنَبّي پس از

آن در دربار عضدالدوله ديلمي به مقام بزرگ و والايي رسيد. امّا زندگي محدود و محقّر ابونصر درچنين روزگار بيشتر در نتيجه عدم اعتناي بزرگان به دانش و فلسفه بود. در اين دوران تعصّب در عقيده و تظاهر به دين داري در بين قدرت مندان و حاكمان سخت رواج داشت. ناچار آنان كه چون ابونصر فارابي دانستن و انديشيدن درباره حقيقت را از تجمّل و راحت جسماني برتر مي‌دانستند در تنگي و فشار مي‌زيستند.

ابونصر فارابي فيلسوف بود امّا براي گذران زندگي ناچار به پزشكي و مداواي بيماران مي‌پرداخت. اين راهي بود كه بيشتر فلاسفه اسلامي در آن روزگار پيش مي‌گرفتند. به همين جهت حتّي تا روزگار ما هنوز به پزشک، حكيم نيز مي‌گويند، درحالي كه حكيم در اصل به معني فيلسوف و انديشه‌ور است.

كتاب هاي فلسفه‌اي كه تا زمان ابونصر فارابي ترجمه شده بود اغلب غلط بسيار داشت و قابل فهم نبود. فارابي نخستين كسي است كه با رنج بسيار آثار ارسطو و افلاطون را به طور كامل دريافت و در كتاب ها و رساله هاي خود به شرح و تفسير و نقد آنها پرداخت. آشنايي دوباره جهان با آثار اين فيلسوفان در واقع مرهون دانش و تلاش ابونصر فارابي است. وي، علاوه بر فلسفه و منطق كه موضوع بيشترين آثار باقي‌مانده از اوست، در همه علوم زمان خود سرآمد ديگران بود. پزشكي را نيک مي‌دانست امّا در روزگار رفاه بدان نمي پرداخت. در ستاره شناسي كتابي از او باقي است كه بي پايه بودن پيش گويي منجّمان را ثابت مي‌كند و آنها را بي ارزش مي‌شمرد. كتاب بزرگ و معتبر او در سياست نمودار اطّلاع وسيع او درباره جوامع بشري است. مهم تر از همه كتابي است كه وي درباره مدينه فاضله و شهر آرماني فلاسفه نوشته است. وي دراين كتاب كه خود به چند بخش بسيار بزرگ و مهم تقسيم شده، با بينشي فلسفي و عارفانه نظريات خود را در باره جوامع انساني بيان داشته است.

ابونصر فارابي در موسيقي نيز استادي بي نظير بود. اختراع قانون را به او نسبت داده‌اند. او علاوه بر نوشتن رساله هاي متعدّد درباره موسيقي و زبان‌شناسي، نوازنده اي ماهر بود. نوشته اند كه وي درمحضر سيف الدوله همداني ابتدا خطاي يک يک خوانندگان و نوازندگان مجلس را باز نمود، آنگاه ازكيسه اي كه دركمر داشت چند چوب درآورد و آنها را به هم پيوست و بنواخت. همه را خنده گرفت. پس چوب ها را درهم ريخت و تركيبي ديگر بساخت و بزد. همه به گريه درآمدند. بار ديگر چوب ها را در هم ريخت و تركيبي تازه فراهم آورد و ضربي ديگر آغاز كرد. همه حاضران حتّي پرده داران و دربان ها نيز به خواب رفتند. او آنها را خفته رها كرد و برفت. ابونصر فارابي سعادت انسان را در ترک پيوندهاي ظاهري و بستگي هاي مادّي مي‌دانست و معتقد بود كه تنها كسي بايد به فلسفه و علم روي آوردكه از جهت اخلاقي سخت پاک و بي نياز باشد. وي به تربيت نفساني خويش و شاگردانش بسيار اهميّت مي‌داد و در زندگي شخصي به جاه و جلال و نام و شهرت بي اعتنا بود. بي علاقه‌گي وي را به جمع آوري تأليفات خود ناشي از عظمت روحي او دانسته اند. باوجود اين بيش از 102 رساله و كتاب از او به جاي مانده كه هريک در نوع خود بي نظير است.

شيخ الرئيس ابوعلي سينا خود را شاگرد مكتب فارابي خوانده و گفته است كه تنها از طريق مطالعه رساله هاي ابونصر توانسته است منظور ارسطو را از كتاب متافيزيک درک كند. ابونصر فارابي در آثار متعدّد فلسفي خود كوشيده است تا فلسفه را به معتقدات ديني مردم نزديک كند، يا، به عبارت ديگر، معتقدات ديني را با اصول فلسفي ازخرافه و توّهم دور سازد. وي ثابت مي‌كند كه مثلاً در موضوع آغاز آفرينش، فلسفه از اخبار مذهبي دقيق تر و به توحيد نزديک تر است. افزون براين، فارابي براي رواج فلسفه، كه دانستن آن را مانند علوم ديگر براي همه مردم لازم مي‌دانسته، كوشيده كه آن‌را به زبان و اصطلاحات مذهبي نزديک كند. اين كار پس از او در اواسط قرن دهم ميلادي به وسيله اخوان الصفا، به طور كامل در رسالات متعدّد عملي گرديد. امّا عده‌اي نيز به شدّت آن را مردود شمردند. امام محمّد غزالي دركتاب خود بر رد فيلسوفان، ابونصر فارابي و ابوعلي سينا را به عنوان دو تن از بزرگ‌ترين فلاسفه برگزيده تا با ردّ عقايد ايشان به طور كلّي فلسفه را نادرست جلوه دهد. اين قبيل مباحث و درگيري هاي فكري نشان مي‌دهد كه فلاسفه درآن زمان تا چه حدّ ناچار از كناره‌گيري از مردم و تحّمل فشارهاي اجتماعي بوده‌اند.

ابونصر فارابي در هشتاد سالگي در دمشق درگذشت و با آن كه بيش از تني چند بر جناره او نَگريستند، مجموعه‌اي گران قدر از آثار خود را به زبان عربي برجاي گذاشت. امّا او نه عرب كه فيلسوف و نابغه‌اي ايراني و از جمله شخصيت هاي برجسته و كم نظيري است كه آثار و افكارش اثري جهاني داشته است.

رودكي (ف. 329 ه./949م)

ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودكي در تاريخ ادب ايران به عنوان پدر شعر فارسي شهرت دارد. وي در قرن سوم هجري قمري/ نيمه دوم قرن نهم ميلادي در روستاي بَنُج رودک، دو فرسنگي سمرقند، زاده شد و در همان روستاي زادگاه خويش از جهان رفت. وي از نوجواني، **قرآن** را از بر داشت و با صدايي دلكش مي‌خواند و از استادي به نام ابولَعبَک بختيار، درس نواختن بربط مي‌گرفت. به زودي شهرت خنياگري و آواز خوش او با شعرهايي كه خود مي‌سرود، به همه جا رسيد و امير خراسان، نصربن احمد ساماني، را واداشت تا او را به دربار خويش بخواند.

رودكي در دربار سامانيان كه ايرانياني آزاد انديش و هنرپرور بودند، از مكنت و تجمّل بسيار برخوردار شد. نوشته اند هنگامي كه رودكي همراه نصربن احمد از هرات به بخارا مي‌رفت چهارصد شتر زير بنه او بود. وي مرداني بزرگ چون امير نصر ساماني، ماكان كاكي از سرداران و اميران بزرگ ديلمي و ابوالفضل بلعمي وزير دانشمند دربار ساماني را، كه جايزه‌هاي كلان به او مي دادند، در اشعار بسيار زيبا و استادانه خويش ستوده است. با اين همه، رودكي شاعري ستايشگر نبود. شعرش روان، ساده، دل انگيز و سرشار از شوق و ستايش لذّات و شادي‌هاي زندگي است.

اهميّت رودكي در تاريخ ادب ايران نه تنها به سبب آن است كه وي پيش از شاعران بزرگ ديگر به سرودن شعر فارسي روي آورد، بلكه از آن جهت نيز هست كه انواع مختلف شعر فارسي را به زيباترين و رساترين صورت ابداع كرد. او نخستين شاعري است كه قالب هاي گوناگون شعر فارسي را برپايه اي استوار بنا نهاد و راه را براي ظهور بزرگاني چون فردوسي و ساير استادان عصر غزنوي هموار كرد. پيدايش رباعي را در شعر فارسي طي داستان زيبايي به رودكي نسبت مي دهند. رباعي شعري است كوتاه، مركب از چهار پاره يا مصراع به وزني خاص. نقل كرده‌اند كه روزي رودكي چند كودک را ديد كه گردو بازي مي‌كردند. جمعي از مردم، شيفته ظرافت و هيجان كودكانه، به دور ايشان گرد آمده بودند. رودكي به جمع آنان پيوست. كودكي شيرين زبان ضمن غلتاندن گردو با سخناني موزون اشتياق خود را براي افتادن آن در گودالي كوچک كه به اين منظور كنده بودند بيان مي‌داشت و مي‌خواند: «غلتان غلتان همي رود تابُن گود» حركت ملايم گردو به سوي گود و انتظار و هيجان بازي و شيريني رفتار كودک كه همه را فريفته خود ساخته بود، چنان در طبع نازک شاعر اثر كرد كه از آن پس رباعي‌هاي بسيار بر اين وزن و آهنگ سرود.

رودكي اشعار خود را به آواز خويش همراه نواختن چنگ و بربط مي خواند. تأثير عظيم شعر معروف او: «بوي جوي موليان آيد همي» در ادب فارسي مَثَل است. نوشته اند كه اميران و سپاهيان دربار امير نصر ساماني از توّقف طولاني او در هرات كه حدود چهار سال به طول انجاميد ملول شده بودند. ناچار به رودكي روي آوردند تا به طريقي امير را به سوي پايتخت يعني بخارا روانه كند. رودكي بَرَبط برگرفت و به حضور امير رفت و به آوايي خوش برخواند:

بوي جوي موليان آيد همي
ياد يار مهربان آيد همي

ريگ آموي و درشتي هاي او
زير پايم پرنيان آيد همي

آب جيحون با همه پهناوري
خنگ ما را ت اميان آيد همي

ميرسرو است و بخارا بوستان
سرو سوي بوستان آيد همي

اين نغمه هاي خوش چنان در دل امير مؤثر افتاد كه نوشته اند حتي به قدر پوشيدن كفش ها معطّل نشد. بي موزه (چكمه) پاي در ركاب اسب نهاد و به سوي بخارا به راه افتاد. رودكي به داشتن بيش از صد هزار يا به روايتي ديگر يک ميليون و سيصد هزار بيت شعر در زمان خود ممتاز بوده است. اكنون از اشعار او كمتر از هزار بيت پراكنده برجاي مانده، امّا نوشته اند كه وي به اشاره ابوالفضل بلعمي وزير ادب دوست امير نصر ساماني، كتاب **كليله و دمنه** را به نظم آورد. در

هنگام نظم كليله و دمنه، رودكي كور بوده و ناچار گزارشگري در برابر او مي‌نشسته و كتاب را براي او مي خوانده است.

امير نصرساماني و وزيران با فرهنگ او، ابوالفضل بلعمي و ابوعبدالله جيهاني، به مذهب شيعه اسماعيليه و خلفاي فاطمي گرايش هايي داشتند. از رودكي نيز ابياتي در اشاره به اين اعتقاد باقي‌مانده است. پس از عزل امير نصر پسر او نوح به امارت منصوب شد و دربار ساماني با وزارت فقيهي متعصّب، ديگر از آن شور و حال و ذوق و انديشه كه در زمان امير نصر از آن سرشار بود تهي ماند. البتّه نمي‌توان اتّهام امير نصر و ساير معاصران و درباريان او را تنها گرايش به حكومت فاطميان مصر دانست. آزاد انديشي و زيبا پرستي كه بيشتر به روح ايراني و زنده شدن خاطرات فرهنگ كهن اين سرزمين مربوط مي‌شد با فضاي خشك مذهبي كه مي بايست مردم را مطيع و اسير خلافت بغداد نگاه دارد مخالف بود و موجب تحريک هاي دائم و روز افزون برضدّ اميران ايراني مي‌گرديد.

دراشعار رودكي، توصيف تاكستان ها و كارهايي كه براي تهيه شراب از انگورهاي درخشان آبدار انجام مي‌شود بسيار آمده است. تنها قصيده كامل و تام و تمامي كه از وي در دست است، قصيده «مادر مي»، با شرح شاعرانه انگور چيدن و شراب انداختن آغاز مي‌شود. نغمه‌هاي دل‌نشين پرندگان و شادي و نشاط انسان در لذّت بردن از زندگي زمينه اشعار اوست. اغتنام فرصت كه بعدها موضوع اصلي شعرخيّام و سعدي و حافظ است نخستين بار در آثار رودكي ديده مي‌شود. با اين همه، رودكي شيريني لذّت زندگاني و شادكامي و شادخواري را همه جا با بينش عميق فلسفي درباره ناپايداري جهان و اندوه و افسوس به گذر تند و بي امان دنيا در هم آميخته است:

شاد زي با سياه چشمان شاد
كه جهان نيست جز فسانه و باد

زآمده تنگ دل نبايد بود
و ز گذشته نكرد بايد ياد

من و آن جعد موي غاليه بوي
من و آن ماه روي حور نژاد

نيک بخت آن كسي كه داد و بخورد
شوربخت آن كه او نه خورد و نه داد

باد و ابراست اين‌جهان افسوس
باده پيش آر هرچه بادا باد

فردوسي طوسي (411-329 ه. ق/1020-940م)

حکيم ابوالقاسم فردوسي طوسي شاعرملّي ايران از حماسه سرايان بزرگ جهان است. وي درقريه باژ يا پاژ طوس، همان سال که رودکي پدر شعرفارسي درگذشت، چشم به جهان گشود. فردوسي ازخاندان دهقانان ايراني بود. دهقانان زمين داران کوچکي بودند که ميراث فرهنگي خود را گرامي مي‌داشتند و وارث و منتقل کننده آن بودند. قرن چهارم هجري، يعني زماني که فردوسي به دنيا آمد، سرزمين ايران پس از گذشت سيصد سال از حمله اعراب و فروپاشيدن شاهنشاهي ساساني، دوباره سربلند مي‌کرد. با روي کار آمدن حکومت هاي ايراني که براثر سه قرن مبارزه دائم و همه جانبه ايرانيان ب رضدّ کارگزاران و گماشتگان خلفاي اُموي و عبّاسي به دست آمده بود، ايراني دوباره پرچم پُرافتخار خود را به اهتزار مي‌آورد. زبان فارسي دَري نيز که طيّ اين مدت با پذيرفتن مفاهيم و واژگان تازه وسعت و غنايي درخور توجّه يافته بود، برزبان شاعران و نويسندگان جاري مي‌گرديد.

درچنين احوال، هنگامي که فردوسي حدود هفده سال داشت، يکي ازدهقانان نژاده و بلندهمّت، به نام ابومنصور عبدالرزّاق کنارنگ، که معتقد به پيوستگي نژادي خود با شاهان باستاني ايران بود، به دستياري وزيرخود دهقانان، موبَدان و راويان داستان هاي ملّي را از سراسر ايران به توس فرا خواند تا داستان هاي ملّي و باستاني را در دفتري گرد آورند و از گزند حوادث ايام به دور دارند. آن چه توسط اين موبَدان و به خواست و تشويق ابو منصور عبدالرزّاق، فراهم آمد، **شاهنامه ابو منصوري** ناميده شد. تهيه اين دفتر در سال 346 ه./957م به پايان آمد.

امّا از بد روزگار، تنها پنج سال پس از پايان يافتن **شاهنامه ابومنصوري**، ابومنصورعبدالرزّاق درجنگ کشته شد و غلامان ترک دستگاه ساماني به جاي دهقانان و اميران آزاده ايراني به قدرت رسيدند و حکومت و ملّيت ايراني دوباره مورد تهديد قرارگرفت. چندي بعد، دقيقي شاعر دربار يکي از اميران ساماني اقدام به نظم **شاهنامه** کرد. امّا او نيز درجواني به دست غلامي کشته شد و کار ناتمام ماند. در اين هنگام، فردوسي که حدود چهل سال داشت کار ناتمام دقيقي را دنبال کرد و نزديک به سي سال از عمر خويش را صرف سرودن **شاهنامه** نمود. در آغاز کار فردوسي، ميان سرداران و سپه سالاران ساماني درخراسان جنگ درگرفته بود. در گرگان و طبرستان نيز جنگ ديگري ميان برادران آل بويه و آل زيار جريان داشت. فردوسي با تيزبيني و دورنگري خود مي توانست دوران ضعف و احتمالاً ازميان رفتن حکومت‌هاي ملّي ايراني را پيش بيني کند. از همين رو، با پشتکاري عظيم و با اشتياق بسيار به سرودن **شاهنامه** و نظم داستان هاي پهلوانان ايراني پرداخت تا شايد در اين فرصت بتواند تاريخ و زبان ملّت کهن سال ايراني را دوباره زنده کند. اين زمان تنها فرصتي بودکه اقدام به اين کار سترگ را ممکن مي‌ساخت و پير طوس به هشياري تمام آن را دريافت. تلاش شبانه روزي او ميوه شيرين داد و پس از حدود بيست سال نخستين بخش کار او که به نظم آوردن اکثر داستان هاي **شاهنامه** بود پايان پذيرفت. سال سيصد و

هشتاد و چهارقمري که فردوسي خود در**شاهنامه** به آن اشاره کرده مقارن سال 994 ميلادي است.

امّا دوسال پيش از اين تاريخ، دولت سامانيان، مرزداران دلير و با فرهنگ مشرق ايران سقوط کرده و بُخارا پايتخت ايشان به دست ترکان آل‌افراسياب افتاده بود.

فردوسي دراين سال ها هنگامي که نخستين مرحله کارش را به پايان برده بود، دو سه سالي شاهد کشمکش هاي زورمندان بود و از کار بازماند. مقارن همين ايّام، سه شخصيّت بزرگ ادب دوست و هنرپرور و مقتدر روزگار نيز درگذشتند و قلمرو سامانيان به دست محمود غزنوي و ترکان آل افراسياب افتاد و فردوسي پس از اميرساماني و اميرخلف بن احمد و سَبُکتکين ديگر کسي را نمي‌شناخت که شاهکار عظيم او را قدر و بهايي نهد.

سلطان محمود غزنوي و رقيبان ترک او از آل افراسياب، ابتدا با هم در برابرشاه زادگان خاندان ساماني متّحد شدند. امّا با از ميان رفتن سامانيان رقابت ميان آنان آشکار گرديد. محمود دراين زمان با فرمان و منشورخليفه بغداد رسماً سلطان ايران شده بود و چون آوازه **شاهنامه**، سروده فردوسي، همه‌جا مي‌رسيد او نيز به پيروي از ادب دوستي دربار سامانيان به شاعر گران قدر و حماسه ملّي او گرايش يافت. امّا در اين ميان سياستي ديگر نيز در کار بود. محمود مي‌خواست از شاهنامه براي برانگيختن احساسات ملّي ايرانيان عليه تورانيان آل افراسياب بهره جويد. فردوسي در آن زمان حدود شصت و پنج سال داشت و پير و فقير و دل آزرده بود. تنها پسر و تکيه روزگار پيري خويش را نيزهمان سال با درد و افسوس بسيار به خاک سپرده بود. شاعر در غم‌گذران زندگي ناچار به محمود روي آورد.

سلطان محمود ابتدا فردوسي را گرامي داشت و فردوسي، اميدوار، به ادامه کارخود پرداخت. امّا سالي چند پس از آن، آل افراسياب با جنگ‌هاي بسيار از ايران بيرون رانده شدند و عاقبت با محمود از درآشتي درآمدند. از آن پس ديگر سلطان محمود به فردوسي اعتنايي نداشت.
فردوسي که **شاهنامه** را به پايان آورده بود، آن را با خود ازطوس به غَزنه، پايتخت سلطان محمود، برد و پس ازآن که به جاي شصت هزار دينار طلا، يعني يک دينار در ازاي هربيت، همان مقدار درم به او دادند، جايزه سلطان را با بي اعتنايي تمام به حمامّي و فُقّاعي، يعني کسي که کنار در گرمابه شربت مي‌فروخت، بخشيد و خود ناشناس از غَزنه گريخت.

مانده زندگي شاعر بلند پايه طوس در فقر و پيري و آوارگي گذشت. گماشتگان محمود شهر به شهر در پي اوگشتند تا او را براي مجازات، به دليل بي‌اعتنايي به جايزه سلطان، دست بسته به دربار او برند. نوشته اند که سال ها بعد محمود از کرده خود پشيمان شد و جايزه اي قابل توجه براي فردوسي به طوس فرستاد امّا آن گاه که اين هدايا به دروازه طوس رسيد، جنازه شاعر را از دروازه ديگر بيرون مي‌بردند. تنها دختر فردوسي به پي روي از طبع بلند پدر خويش، هديه سلطان را نپذيرفت و آن را براي ساختن پلي وقف کرد. فردوسي را، به بد ديني و پي‌روي از مذهب شيعه

متّهم كردند، چه اين مذهب در آن روزگار با روحيات و تمايلات ايرانيان آزاده هماهنگي داشت. جنازه او را، كه به گورستان شهر راه ندادند، در باغش به خاک سپردند.

زندگي فردوسي، بزرگ ترين شاعر حماسه سراي ايران، خودشاهدي بر بلندنظري و آزادگي روح مردم هنرمند و داناست. بيش از هزارسال ازمرگ او مي‌گذرد و درهمه اين زمان دراز، فردوسي بيش از هر شاعر ديگر در ايران و نزد عامه مردم شناخته بوده است. داستان‌هاي **شاهنامه**، قرن‌ها و قرن ها، هرشب در دور افتاده ترين نقاط ايران در قهوه خانه ها و در زير سياه چادرها، بر زبان نقّالان و شاهنامه خوانان جاري شده و مردم عادي را شيفته عواطف بلند انساني و روح آزاده و دلاوري هاي پهلوانان ايران كرده است.

اميرعنصرالمعالي كيكاووس

نويسنده كتاب **قابوسنامه**، نوه قابوس وشمگيراست. وي اگرچه خود دستگاه فرمانروايي و پادشاهي نداشت، امّا به رسم اميرزادگان آن روزگار آداب ملک داري را آموخته بود و از دانش ها و پيشه‌هاي مرسوم اطلاع فراوان داشت. وي كتاب خود را درسال 475ه./1082م، هنگامي‌كه شصت و سه سال ازعمرش مي‌گذشت، در اندرز فرزندش گيلان‌شاه نوشت. به اين جهت اين كتاب به **پندنامه** نيز شهرت دارد.

وي دراين كتاب براي فرزند خويش از شناختن حق پدر و مادر و احوال جواني و پيري و طرزغذا خوردن و شراب نوشيدن گرفته، تا مهماني كردن و عشق ورزيدن و گرمابه رفتن و شكار و چوگان بازي، سخن مي‌گويد. مطلب كتاب به گونه اي است كه بسياري از مظاهر اوضاع اجتماعي آن عصر در آن جلوه‌گر است. بيان جزييات، درباره مسائلي چون بردگان، پزشكي، ستاره شناسي و انواع مرغوب اسب و امثال آن، نشان مي‌دهد كه نويسنده تا چه پايه درباره موضوعات مختلف آگاهي و دقّت نظر داشته است. او خود به صراحت از خطاهاي جواني خود ياد مي‌كند و مي‌داند كه طبيعت جوان به نوعي ديگر است. از همين روست كه كتابش چنين پايان مي‌برد: «آن چه به خويشتن پسنديدم، اكنون تو را همان خواستم و آموختم. اگر تو بهتر از اين خصلتي و عادتي همي داني، چنان باش كه بهتر بود و گرنه اين پندهاي من به گوش دل شنو و كاربند.»

نويسنده **قابوس نامه** در آموزش فرزند به روش هاي علمي و آزموده شده روي مي‌آورد و رعايت ملايمت و مدارا با همگان را اصل پيشرفت و توفيق مي‌شمارد و در تأييد آن چه مي‌نويسد خاطرات خود و كارنامه گذشتگان و نكات تاريخي را به ياري مي گيرد و جنبه هاي گوناگون زندگي ايرانيان را در قرن پنجم هجري /يازدهم ميلادي به مهارت ترسيم مي كند. ه نثر كتاب، پس از گذشت نزديک به هزارسال، چنان روان و روشن و ساده است كه هر خواننده امروزي را به راحتي همراه خود به دنياي نا آشناي گذشته ايران مي كشد.

ابوريحان بيروني (440-362 ه/1048-973م)

ابوريحان محمّد بن احمد بيروني خوارزمي از نوابغ ايراني است كه به خصوص در رياضيات و نجوم شهرت جهاني دارد. زادگاه او خوارزم، ولايتي حاصلخيز و آبادان درجنوب رودخانه جيحون، است كه اطراف آن را بيابان هاي خشک و ريگزارهاي ترسناک فرا گرفته. هزاران سال پيش از اين، اوّلين مهاجران آريايي ايراني درآن جا مسكن گزيدند.

هم زمان با كودكي‌وجواني ابوريحان دوخانواده دانش دوست و هنرپرور درخوارزم حكومت داشتند، يكي مأمونيان كه در شهر گُرگانج يا جُرجانيه، محلّ برخورد رودخانه جيحون به درياچه آرال، مي‌زيستند و ديگري آل عراق در بخش جنوبي خوارزم. ابوريحان در منطقه حكومتي آل عراق درمحلّي به نام بيرون زاده شد و تحصيلات خود را در خدمت خوارزمشاهان آل عراق، نزد ابونصر عراق رياضي دان بزرگ آن روزگار، به پايان آورد. در بيست و چهارسالگي حكومت آل عراق به دست مأمونيان برافتاد و روزگار پريشاني و فقر و آوارگي ابوريحان فرا رسيد. خود نوشته است كه: «هنگام اقامت در ري شخصي را ديدم كه در شمار علماي نجوم بود. جاهل بود و من بر او ايراد گرفتم. امّا چون من در آن وقت فقير و پريشان بودم، او به تحقير بيني خود را بالا گرفت و گفته مرا نپذيرفت.»

ابوريحان از راه ري به دربار شمس المعالي قابوس بن وشمگير از امراي آل زيار به گرگان رفت و با احترام و ستايش بسيار اين امير دانش دوست روبرو گرديد. درهمين روزگار وي كه بيست و نه ساله بود كتاب **آثارالباقيه** را در فرهنگ هاي باستاني ايران، هند، يونان، يهود، مسيحي، بودايي، خوارزمي و سُغدي نوشت.

پس از چندي اوضاع خوارزم اندكي آرامش يافت. ابوريحان بازگشت و اين بار در گُرگانج در پناه مأمونيان خوارزم به مطالعه و تحقيق و تأليف پرداخت. اين روزگار آرام و پُربار همزمان با سفر ابوعلي‌سينا به آن ديار بود. دو فيلسوف دانشمند، كه مانند آنها در همه روزگار كمتر به وجود آمده، در كنار يكديگر در مدرسه مأمونيه خوارزم به احترام و عزّت تمام مشغول كار بودند كه محمود غزنوي حملات خود را به خوارزم آغاز كرد. ابوعلي‌سينا همراه بوسهل مسيحي به بيابان خوارزم گريخت امّا ابوريحان چندي ماند و عاقبت محمود او را همچون غنيمتي گران بها به پايتخت خويش غزنه برد.

درباره مقام بلند ابوريحان و درجه دانش پروري خاندان هاي ايراني خوارزم، در **تاريخ بيهقي** از گفته ابوريحان داستاني نقل شده كه: «خوارزم شاه مأمون بن مأمون. . . مردي بود فاضل و دركارهاي سخت، مثبت، و زبان او بسته بود از دشنام و فحش و خرافات. من كه بوريحانم مراو را هفت سال خدمت كردم و هرگز نشنودم. . . روزي خوارزم شاه سواره نزديک حجره من رسيد. فرمود تا مرا بخواندند. ديرتر رسيدم بدو. اسب براند تا درحجره من و خواست كه فرود آيد. زمين

بوس كردم و سوگند گران دادم تا فرود نيايد. گفت علم برترين امارت است علم والاست و هيچ مقامي از آن برتر نيست.»

ادب و فرهنگ اميران و پادشاهان ايراني هنگامي بهتر آشكار مي‌شود كه در همان زمان به واقعه‌اي ديگر از زندگي ابوريحان بنگريم و رفتار سلطان ترک، محمود غزنوي، را با او ببينيم.
سلطان محمود از اين كه ابوريحان بسيار مي‌دانست ناخشنود بود. يک بار او را به اتاقي چهار در احضار كرد و گفت: «حكم كن كه من از اين چهار در از كدام بيرون خواهم رفت.» ابوريحان نوشت و زير تشكچه سلطان نهاد. آن گاه محمود فرمان داد تا بر ديواري در جانب مشرق دري نو بكندند و از آن بيرون رفت. چون نوشته ابوريحان را خواندند، همان را نوشته بود. سلطان بياشفت و فرمود تا او را از بلندي به ميان سراي افكندند و پس از آن شش ماه در زندان بود. بعدها سلطان گفت: «مي‌گويند اين مرد را در عالم نظير نيست مگر ابوعلي سينا. . . لكن پادشاهان چون كودک خرد باشند. سخن ملايم رأي ايشان بايد گفت.» سپس به ابوريحان گفت: «اگر خواهي كه از من برخوردارباشي، سخن بر مراد من گوي نه بر سلطنت علم خويش.» ابوريحان در دربار سلطان محمود چنين زيست. با اين همه از زندگي در دربار او و جانشينانش استفاده هاي بزرگ كرد. در بيشتر جنگ هاي محمود درهندوستان همراه او بود و از اين طريق در اين كشور سَنسكريت را آموخت و با دانشمندان و حكيمان هند و علوم و عقايد هندوان و فرهنگ ديرين ايشان آشنايي كامل يافت. كتاب **ماللهند** و ترجمه چندين كتاب از سَنسكريت به عربي حاصل اين روزگار است.

پس از محمود، جانشينان وي با ابوريحان محترمانه تر و مهربان‌تر رفتار مي‌كردند. كتاب بسيار مهم **قانون مسعودي** در نجوم و رياضيات را به نام سلطان مسعود غزنوي و كتاب **الجماهر في معرفة الجواهر** درباره سنگ‌هاي معدني و گران‌بها به نام امير مودود نوشته است. از آثار مهمّ ابوريحان بيروني، كتاب **التفهيم** درعلم هاي حساب، هندسه، هيئت ونجوم است كه به دو زبان فارسي و عربي به نام ريحانه دختر حسين خوارزمي نگاشت. اين كتاب علاوه بر دقّت و اهميّت مطالب علمي آن، درعين حال نمودار توّجه زنان دانشمند به علوم زمان نيز هست.

مجموعه آثار ابوريحان به يكصد و سي كتاب و رساله مي‌رسد كه هريک در نوع خود بي‌نظيراست. بسياري از اطلاعات درباره سرزمين و تاريخ هند، سُغد، خوارزم، ايران باستان، يهود، بودائيان، صابئين و اقوام بسيار ديگر از طريق آثار ابوريحان تا امروز برجاي مانده است. آثار او اغلب به زبان عربي يعني زبان رسمي زمان اوست. با اين همه، نه تنها در مشرق زمين بلكه در غرب نيز اطلاعاتي كه ابوريحان از گذشته هاي دور فراهم آورده تنها سند و بازمانده به شمار مي‌رود. روش ابوريحان مشاهده و تجربه است. به اين جهت بيشتر دريافت هاي علمي او در طول قرن ها هم چنان درست مانده است. محاسبات رياضي و نجومي و تطبيق تقويم و زبان هاي اقوام باستاني وسعت و دقّت معلومات او را آشكار مي‌كند و همچنين درستي و اهميّت روش اورا. دريافت هاي وي در زمين‌شناسي، معدن شناسي، هواشناسي و جستجوي آب از اعماق زمين، كتاب هاي او را به صورت دائرة المعارف علوم درآورده است. وي از سرسخت‌ترين مخالفان خرافات و اوهام بود و پرهيز از آن ها را نه تنها در مسائل علمي كه در زندگي عملي نيز توصيه مي‌كرد.

ابوريحان در فلسفه نيز پيرو روش هاي موجود در زمان خود نبود. ترديدهاي او درباره نظريات ارسطو و جواب هاي درستي كه به روش خود مي‌يافت او را از ديگر متفكّران زمانش ممتاز مي كرد. فكر دقيق او در جستجوي حقايقي بود كه مانند اصول رياضي مسلّم و غيرقابل انكار باشد. به اين منظور، ابوريحان علاوه بر فلسفه يونان، به آثار فكري اقوام ديگر از جمله هندوان نيز مي‌پرداخت. مطالعه آثار ابوريحان بيروني، از جمله سؤال و جواب هايي كه بين او و ابوعلي سينا ردّ و بدل شده، نشان مي‌دهد كه او برخلاف ديگران بسياري از نظريات فلسفي ارسطو را كه پايگاه دقيق علمي ندارد نمي‌پذيرد.

ابوريحان بيروني در سال هاي آخر حيات سفري به خوارزم كرد امّا دوباره به غزنين بازگشت و درهمان شهر درگذشت.

ابوعلي سينا (428-370ه/1036-981م)

ابوعلي حسين بن عبدالله سينا، نابغه مشرق و از بزرگ ترين دانشمندان و انديشه وران ايران و جهان است. وي در خانواده‌اي اسماعيلي مذهب از كارگزاران اميرنوح بن منصور ساماني، درهمان سال‌ها كه فردوسي در طوس سرودن شاهنامه را آغاز كرد، در بخارا متولّد شد. پدر وي در آموزش و پرورش پسران خود علي، حسين و محمود سعي بسيار داشت. امّا از ميان ايشان، حسين در ده سالگي **قرآن** و صرف و نحو و رياضيات را به سرعت آموخت و نزد ابوعبدالله ناتلي، كه مدّتي كوتاه به دعوت پدر در خانه ايشان مي زيست، كتاب هاي منطق و رياضي را فراگرفت و پس از آن از ابوسهل مسيحي، استاد بزرگ ديگر روزگار، علوم طبيعي و پزشكي را چنان آموخت كه به واسطه مهارت در آن به دربار امير ساماني راه يافت. از آن پس بوعلي به تنهايي و با استفاده از كتابخانه بزرگ و معتبر امير، به مطالعه پرداخت. خود گفته است كه در شانزده سالگي تنها مشكل او فهم كتاب **متافيزيک** ارسطو بود. امّا چون به شرح ابونصر فارابي بر آن دست يافت مسائل براي او آسان شد و از آن پس بيش از آن چه در هجده سالگي مي‌دانست نياموخت.

استادي ابوعلي سينا در پزشكي راه او را به دربار ساماني و استفاده كامل ازكتابخانه معتبر آن جا گشود. وي در مداواي بيماران به پريشاني هاي رواني نيز توجه داشت، به همين جهت شرح بسياري از معالجات شگرف او به صورت افسانه درآمده است.

ابوعلي سينا هنوز بيست ساله نبود كه آتش سوزي كتابخانه بخارا، مرگ اميردانش پرور ساماني، نوح بن منصور، و غلبه تركان آل افراسياب بربخارا اوضاع روزگار وي را سخت آشفته كرد. وي كه شهرت شيعي و اسماعيلي داشت ناچار به گرگانج، پايتخت خوارزم شاهان، اميران فرهيخته مأموني خوارزم، رفت و نزد ايشان مدّتي در آرامش به نوشتن كتاب پرداخت. امّا محمود غزنوي كه قدرتي روزافزون مي‌يافت از دانشمندان دربار خوارزم خواست كه به درگاه او در غزنين به پيوندند.

ابوعلي سينا، هراسان از تعصّب و خشک انديشي محمود غزنوي، گريخت و همراه بوسهل مسيحي در بيابان به گرما و بي آبي و توفان دُچار شد. بوسهل پير از پاي درآمد، امّا بوعلي جوان و نيرومند توانست نيمه جان خود را به گرگان برساند، بدان اميد که به درگاه شمس‌المعالي قابوس وشمگير پناه جويد. افسوس که وي نيز به رسيدن او کشته شده بود. ابوعلي، پيش از رسيدن به گرگان، در خراسان ماند و با عارف و صوفي مشهور، ابوسعيد ابوالخير، ديدار کرد. گويند پس از اين ديدار، ابوسعيد گفت: «هرچه ما مي‌بينيم او مي‌داند.» و ابوعلي سينا نيز به ديگران مي‌گفت: «هرچه من مي‌دانم شيخ مي بيند.»

گريز ابوعلي سينا از خوارزم به خراسان، گرگان، ري، قزوين و سپس همدان شش سال به طول انجاميد. وي در اين مدّت پيوسته و در هرحال به نوشتن کتاب هايي که در نظر داشت مي‌پرداخت و مي‌کوشيد ناشناس بماند زيرا فرستادگان محمود تصوير او را به همه دروازه ها آويخته بودند و قدم به قدم او را دنبال مي‌کردند. او شهر به شهر مي‌گريخت. امّا هربار که به معالجه بيماران مي‌پرداخت چنان مشهور مي‌شد که ناچار از فراري ديگر بود. ابوعلي سينا مدّتي کوتاه در ري و پس از آن نه سال در همدان به دربار اميران آل بويه پيوست. در همدان به وزارت شمس الدوله پسر فخرالدوله ديلمي رسيد. لقب شيخ الرئيس به مناسبت اين دوران وزارت به او داده شده است. پس ازمرگ شمس الدوله ديگر مقام وزارت را نپذيرفت و با توطئه وزير چهارماه در قلعه‌اي نزديک فراهان کنوني زنِداني شد. در زندان نيز به نوشتن کتاب پرداخت. پس از رهايي با شاگرد خود ابوعُبيد جوزجاني و برادرش و دوغلام ناشناس در جامه درويشان به اصفهان رفت و تا پايان عمر خويش نزد علاء الدوله کاکويه با احترام تمام زيست و به نوشتن ادامه داد.

ابوعلي سينا فيلسوف، دانشمندي پرکار بود. نزديک به 120 اثر از او باقي است. برخي از کتاب‌هاي او، که درقرون وسطي به لاتين ترجمه شد، قرن ها است که در سراسر جهان مورد استفاده پزشکان و دانشمندان قرار گرفته است. مهم ترين کتاب او در پزشکي **قانون** و در فلسفه و منطق شفاست که ترجمه‌هايي به عبري، آلماني، لاتين، فرانسه و فارسي از آن دردست است. از نظر فلسفي، ابوعلي سينا پيرو ارسطو و فارابي و شرح‌کننده نظريات ايشان بود. با اين همه به روش هيچ يک از فيلسوفان قديم پاي بند نماند و نظريات خود را به آراء آنها مي‌افزود. تأثير نوافلاطونيان و انديشه هاي فلسفي فارابي درکتاب مشهور او، **شفا** کاملاً بارز است. او نخستين کسي است که مباحث فلسفه و علوم عقلي را به روشي روشن و روان درآثار مختلف خود مورد بحث قرار داده است. وي گرچه در خانواده اي اسماعيلي مذهب پرورش يافته بود امّا از همان جواني هرگز خود را مقيّد نمي‌دانست و معتقدات حکمت اسماعيلي را نيز مورد ترديد قرار مي‌داد.

نوشته اند زماني که وزير بود، هر روز پيش از صبحدم برمي‌خاست و از کتاب **شفا** چند صفحه مي‌نوشت. پس از آن شاگردان خودرا مي‌پذيرفت و تا هنگام نماز به ايشان درس مي‌داد. آن گاه بسياري از بزرگان بر در سراي او گرد مي‌آمدند و با او درباره امور گفتگو مي‌کردند و همراه وزير به ديوان مي‌رفتند. تا هنگام نماز ظهر به وزارت مي‌پرداخت. پس از ناهار و خوابي کوتاه براي مشاوره با امير به دربار مي‌رفت و به مداواي بيماران نيز مي‌پرداخت. شب تا ديرگاه کتاب مي نوشت يا به

مجلس شراب و خوش گذراني مي‌رفت. در شكارگاه هنگامي كه بر اسب سوار بود دبيري دركنار او اسب مي‌راند و گفتار وي را مي‌نوشت. ابن سينا شراب بسيار مي‌نوشيد امّا همواره مي‌گفت كه نوشيدن شراب عمر را كم مي‌كند. یک بار در جواب اين كه پس چرا خود بسيار مي‌نوشد گفت: « من پهناي زندگي را مي خواهم نه در ازاي آن را».

روزگار زندگي ابوعلي سينا دوران شكفتگي اجتماعي و پيش‌رفت علم درنقاط مختلف سرزمين ايران بود. وي با بسياري از دانشمندان هم زمان خود درباره مسائل مختلف به گفت و شنود و نامه‌نگاري مي‌پرداخت. ازاين طريق پرسش ها و پاسخ هاي بسيار ردّ وبدل مي‌گرديد. بسياري از رساله ها و كتاب هاي اين زمان را دانشمندان به نام يكديگر و براي يكديگر نوشته‌اند. سؤال و جواب هاي ابوعلي سينا و ابوريحان بيروني، يكي در اصفهان و ديگري در غزنه، به تفصيل تمام هنوز باقي است. اين گونه بحث ها و گفت و گوها گاه به حرف هاي ناشايست و جدل‌هاي توهين آميز مي‌انجاميد. در اين موارد، معمولاً ابوعلي سينا گناهكار بود زيرا از گفتار زشت و سخنان تند نسبت به علماي معاصر خود و گاه حتّي نسبت به پيشينيان خودداري نمي‌كرد.

ابوعلي سينا در تاريخ فرهنگ و تمدّن جهان مقامي ارجمند دارد. وي علاوه بر ارائه نظريات تازه و مهم در فلسفه نظري و عملي و كشف روش هاي تازه در مداواي بيماران و سرودن قصّه‌ها و اشعار لطيف وعرفاني، استاد برجسته‌اي بود با شاگردان بسيار كه افرادي نامآور از ميان ايشان برخاسته اند. ابوعلي سينا، درمدّت اقامت اصفهان نزد علاء الدوله كاكويه، آثار بسيار از جمله **دانشنامه علائي** را به فارسي نوشت كه دائرة المعارف علوم گوناگون است، وي در سفري همراه علاءالدوله، نزديک همدان بر اثر بيماري درگذشت. بناي يادگار آرامگاه او در شهر همدان است.

سيد اسماعيل جُرجاني (521-1127/424-1032م)

سيد اسماعيل ملقب به زين الدين از بزرگان دانش پزشكي است. وي در جُرجان (گرگان) زاده شد و پس ازكسب دانش زمان و تأليف آثار مهم پزشكي در مرو درگذشت. او را مردي بزرگ با شخصّيت علمي و اخلاقي والا توصيف كرده‌اند. جُرجاني بخش بزرگي از دوران زندگي خود را در خوارزم و در دربار قطب الدين محمّد و پسرش آتسِز خوارزم شاه با احترام و بزرگ داشت فراوان گذراند. وي در زمان اقامت در دربار خوارزم شاهان به نگارش آثاري مهمّ در پزشكي پرداخت. بزرگ ترين آن ها، ذخيره خوارزم شاهي، را با اشاره به آب و هواي بيماري زاي خوارزم و راه معالجه و پيشگيري بيماري هاي ناشي از آن آغاز كرده است. سيّداسماعيل جُرجاني در حديث و فلسفه و حكمت نيز صاحبنظر بود و نوشته‌هايي در باره آن‌ها از خود به جاي گذاشت. امّا مهم ترين آثار او در پزشكي و به زبان فارسي است كه برخي از آن‌ها، مانند كتاب **الخفي‌العلائي** و **الطبّ الملوكي**، در واقع خلاصه‌اي از كتاب بزرگ او، **ذخيره خوارزم شاهي**، است كه در دوازده جلد نوشته شده و هريک از آن ها به بخش هاي مختلف تقسيم گرديده است. اين كتاب همه مباحث پزشكي از جمله تشريح و بهداشت و خواص داروهاي معدني و گياهي و غذاها و روش هاي

گوناگون درمان ازجرّاحي و انواع ورزش ها و حمّام ها را در برمي‌گيرد. جُرجاني را زنده كننده علم پزشكي دانسته اند، زيرا دانش‌هاي گذشتگان را با تجربه هاي جديد درآميخته است. **ذخيره خوارزم شاهي** طي قرن ها با كتاب **الحاوي** محمّد زكرياي رازي و **قانون** ابوعلي سينا پهلو مي‌زده است. اهميّت **ذخيره خوارزم شاهي** در بين ديگر كتاب هاي مهمّ پزشكي به آن است كه جُرجاني اين كتاب را به نثر فارسي ساده و رواني نگاشته و بسياري از اصطلاحات و تعبيرات فارسي علم پزشكي را كه درحال از ميان رفتن بود در آن زنده كرده است. **ذخيره خوارزم شاهي** درسال‌هاي آخر عمر نويسنده به وسيله خود او به عربي ترجمه شد و ترجمه اي ديگر نيز به زبان تركي از اين كتاب در دست است كه اقبال دانشمندان سرزمين‌هاي ديگر را نيز طي قرن ها به آن نشان مي‌دهد.

ناصر خسرو (481-394ه/1088-1003م)

ابومعين ناصر بن خسرو ملقّب به حجّت خراسان، شاعر و متكلّم بزرگ اسماعيلي است كه در ناحيه قباديان اطراف شهر بَلخ متولّد شد. خانواده وي مردمي ثروتمند بودند كه در بَلخ جاه و جلالي داشتند. او در كودكي، انواع دانش هاي زمان خود را آموخت و در جواني به دربار سلطان محمود و مسعود غزنوي راه يافت. هنگامي كه بَلخ، پايتخت زمستاني غزنويان، به دست سلجوقيان افتاد، باز هم بر عنوان و اعتبارش افزوده شد.

ناصرخسرو چنان كه خود نوشته است در چهل و سه سالگي، در يک مأموريت حكومتي، پس از آن كه يک ماه تمام را به خوش گذراني و شراب‌خواري گذرانده بود، شبي خوابي ديد و پس از آن يک باره از شغل ديواني و زندگي پُرتجمل بريد و در پي به دست آوردن حقيقت راهي سرزمين هاي دور شد. سفر ناصرخسرو به مقصد زيارت خانه كعبه آغاز شد و هفت سال به درازا كشيد. در اين مدّت، وي همراه برادر و غلام خود به تركستان و سِند و هند رفت و با صاحبان اديان مختلف معاشرت و مباحثه كرد. سپس از راه خراسان و آذربايجان و شام و فلسطين و سوريه و حَلَب به زيارت خانه خدا رفت و با طيّ راهي بيش از دو هزارو دويست و بيست فرسنگ به سودان و مصر روي آورد.

ناصرخسرو سه سال در مصر ماند و در آن مدّت به مذهب اسماعيلي گرويد. وي پس ازگذراندن مراحل مقدّماتي به مرتبه حجّت خراسان رسيد. اسماعيليان در دعوت خود مراحل خاصي را رعايت مي‌كردند و داعيان آنان برحسب درجات معين مي‌شدند و آخرين مرتبه معتقدان به اين مذهب مرتبه حجّت بود كه عدّه معدودي از داعيان مي‌توانستند بدان برسند. ازميان داعيان ايراني ناصرخسرو و حسن صبّاح اين مرتبه را داشتند. داعيان اسماعيلي براي هر امام دوازده حجّت تعيين مي‌كردند كه در دوازده جزيره (ناحيه) به نشر دعوت مشغول بودند. هنگامي كه ناصرخسرو پس ازهفت سال به بَلخ بازگشت و دعوت اسماعيليه را آشكار كرد، از سوي علما و متعصّبان كه مخالفان اسماعيليه بودند، مورد تهديد و آزار قرارگرفت. ناچار به مازندران و نيشابور گريخت وعاقبت درقلعه‌اي واقع در درّه يُمگان نزديک بدخشان در تاجيكستان كنوني پناه جست، از اين پس وي به

آواره يُمگان مشهورگرديد. ناصرخسرو، بيست يا بيست و پنج سال در اين ناحيه بود.

خواب ناصر خسرو و گريز او از زندگي درباري، در واقع بازتاب وقايع روزگار بود. زيرا تولّد او، مقارن ضعف و فروپاشيدگي حكومت هاي محلّي ايراني بود. هنگام مرگ سلطان محمود، هم زمان با بيست و هفت سالگي ناصرخسرو، آرامش موقّتي و شوكت و جلال ظاهري كه يادگار اميران ساماني و ديگر خانواده هاي حاكم ايراني بود نيز درهم فرو ريخت. سلجوقيان خود مي‌گفتند كه مردمي بيابان‌گرد هستند و راه و رسم مملكت داري را نمي‌دانند. امّا از ايرانيان نيز، تنها مردم فرصت طلب گرد ايشان جمع مي‌آمدند. سرگذشت ديگر بزرگان همزمان با ناصرخسرو، چون ابوالفضل بيهقي و امام محمّد غزّالي و حسن صبّاح نشان مي‌دهد كه اين قرن روزگار آرامش و زندگي پُرافتخار نبود. آزادگان جز حبس و آوارگي يا .انزوا يا ستيز سهمي نداشتند. ناصرخسرو، اين آزاده ايراني، نيز به شيوه اي درخور زمان زيست و دور از يار و ديار در آوارگي روزگار گذراند. علاوه بر ديوان اشعار و دو منظومه پند و حكمت، از ناصرخسرو كتاب هاي ارزنده متعدّد در حكمت و فلسفه و دعوت به معتقدات اسماعيلي باقي مانده است.

سفرنامه ناصرخسرو ارزش ادبي و تاريخي بسيار دارد. وي ضمن هفت سال سفرخود كه در آن سرتاسر سرزمين هاي اسلامي را درنورديد، با سختي‌هاي فراوان روبه رو شد و با بسياري از نام داران زمان ديدار كرد. ناصرخسرو با انشايي روان، مجموعه اي از اطلاعات دقيق و گران‌بهاي جغرافيايي، تاريخي و آداب رسوم مردم نواحي مختلف را در سفرنامه خود گرد آورد كه دائرة المعارفي تاريخي، جغرافيايي، مذهبي و فرهنگي است. ناصرخسرو در مصر از رفاه و امنيّت مردم و آباداني سرزمين و درحجاز و عربستان از فقر و گرسنگي و بي نوايي كه خشونت و تعصب مي زايد، توصيف هاي جالب دارد.

وي دريكي از جزايرخليج فارس درباره سرزميني كه قَرمَطيان برآن حاكم بودند چنين نوشته است «. . . و قَرمَطيان، اگر كسي درويش شدي يا صاحب قرض، او را تعهد كردندي تا كارش نيكو شدي. . . و هرغريب كه بدان شهر افتد و صنعتي داند چندان كه كفايت او باشد بدادندي . . . و در شهر مسجد آدينه نبود و خطبه و نماز نمي‌كردند. اگر كسي نماز كند، او را باز ندارند وليكن خود نكنند، و در احساء خريد و فروخت و دادو ستد به سرب كنند.»

ديوان شعر ناصرخسرو نيز از حيث سبک و موضوع در ادب فارسي امتياز خاص دارد. قصايد او آكنده از درد و اندوهي است كه از رهگذر تعصّب و غوغاي عوام و دوري از يار و ديار براو وارد آمده. با اين همه ذهن منطقي و روح قوي و اعتقاد خلل ناپذير او به مذهب اسماعيلي چنان است كه شعر او در واقع محملي است براي دعوت و تبليغ مذهبي و درعين حال گنجينه اي از اصطلاحات فلسفه و حكمت اسلامي و نمودار نحوه استدلال مبلّغان اسماعيلي.

خيّام (430-517 ه./1038-1123م)

ابوالفتح عمر ابن ابراهيم خيّام يا خيّامي نيشابوري مشهور به حکيم عمر خيّام، فيلسوف، رياضي‌دان، ستاره شناس و شاعر قرن پنجم هجري قمري/قرن دوازدهم ميلادي است. شهرت او گرچه بيشتر به شاعري است امّا در واقع خيّام فيلسوف و رياضي داني بود که به آثار ابوعلي سينا پرداخت و يکي از خطبه هاي معروف او را در باب يکتايي خداوند به فارسي ترجمه کرد. اوّلين اشاره اي که به شعر خيّام شده، صد سال پس از مرگ اوست.

نوشته اند که خيّام را به تدريس و نوشتن کتاب رغبت چنداني نبود. شايد به دليل آن که شاگردان هوشمند برگزيده اي پيرامون خود نمي‌يافت وچه بسا از آن جهت که اوضاع روزگار خود را، که مقارن حکومت سلجوقيان ومخالفت شديد با فلسفه و زمان رونق بازار بحث ها و جدل‌هاي فقيهان و ظاهر بينان بود، شايسته ابراز انديشه هاي آزاده و بلند نمي ديد. با اين همه، از او نوشته‌هاي بسيار برجاي مانده که در قرون وسطي به لاتين ترجمه شد و مورد توجّه اروپاييان قرار گرفت. رساله وي در جبر و مقابله و رساله اي ديگر، که در آن به طرح و پاسخگويي به مشکلات هندسه اُقليدس پرداخته، از جمله مشهورترين آثار رياضي اوست.

خيّام منجّم بود و تقويم امروز ايراني، حاصل محاسباتي است که او و عدّه‌اي از دانشمندان ديگر، در زمان جلال الدين ملک شاه سلجوقي انجام دادند و به نام وي **تقويم جلالي** خوانده مي‌شود. خيّام در باب چگونگي محاسبات نجومي خود رساله اي نيز نوشته است. وي علاوه بر رياضي و نجوم، متبحّر درفلسفه، تاريخ جهان، زبان شناسي و فقه نيز بود. علوم و فلسفه يونان را تدريس مي‌کرد و دانشجويان را به ورزش جسماني و پرورش نفس تشويق مي‌کرد. از همين رو، بسياري از صوفيان و عارفان زمان او را به خود نزديک مي‌يافته‌اند. درمقابل، اکثر فقها و علماي دين با او مخالف بودند و گاه نيز حکم به تکفير او دادند، هرچند که تکفيرکنندگان هنوز شعر او را نديده بودند. خيّام معتقدات ديني را با بينش خاص خود که مبتني بر دقايق فلسفي بود بررسي مي کرد، شک در باره وجود خدا و جهان ديگر و بقاي روح و قيامت، در ذهن خيّام او را از يقين مذهبي باز مي داشت.

خيّام سفرهاي طولاني به سمرقند و بَلخ و هَرات و اصفهان کرد و همه جا با روشني تمام در باب حيرت و سرگشتگي فلسفي خويش سخن مي‌گفت و معتقدات ديني را مورد ترديد قرار مي‌داد. رساله اي در کيفيت معراج، رساله ديگر درباره علوم طبيعي و کتاب هاي بسيار به زبان‌هاي فارسي و عربي حاصل زندگي نسبتاً طولاني اوست.

از آثار معروف فارسي منسوب به عمرخيام، رساله **نوروزنامه** است که با نثري ساده و شيوا، پيدايي نوروز و آداب برگزاري آن را در دربار ساسانيان بازگو نموده. او در اين رساله با شيفتگي تمام درباره آيين جهانداري شاهنشاهان کهن ايراني و پيشه‌ها و دانش هايي که مورد توّجه آنان بوده سخن رانده و تني چند از شاهان داستاني و تاريخي ايران را شناسانده است.

شعر خيّام، در قالب رباعي، شعري كوتاه، ساده و بدون هنرنمايي هاي فضل فروشانه و درعين حال حاوي معاني عميق فلسفي و حاصل انديشه آگاهانه متفكّري بزرگ در مقابل اسرار عظيم آفرينش است. تعداد واقعي رباعيات خيّام را حدود هفتاد دانسته اند، حال آن كه بيش از چند هزار رباعي به او نسبت داده مي‌شود. حدس زده اند كه بسياري از عارفان و ديگر شاعران كه جرأت اعتراض به سخت گيري هاي مذهبي نداشته اند، با نسبت دادن اشعار خود به خيّام راه گريزي جسته اند. در دنياي ادب و هنر بيرون از مرزهاي ايران، خاصه در جهان انگليسي زبان، خيّام معروف ترين شاعر ايراني است كه شهرتش از محافل علمي و ادبي بسيار فراتر رفته است. اين شهرت مرهون ترجمه رباعيات او به وسيله ادوارد فيتز جرالد شاعر انگليسي است. اوست، كه در قرن نوزدهم ميلادي، افكار بزرگ فيلسوف و شاعر ايراني را به جهانيان شناساند و موجب توّجه همگان به اين اعجوبه علم و هنر گرديد. از خيّام است:

در دايره اي كامدن و رفتن ماست
آن را نه بدايت نه نهايت پيداست

كس مي‌نزند دمي‌دراين معني راست
كاين آمدن از كجا و رفتن به كجاست

جامي است كه عقل آفرين مي‌زندش
صد بوسه زمهر بر جبين مي‌زندش

اين كوزه‌گر دهرچنين جام لطيف
می‌سازد و باز برزمين مي زندش

رابعه

رابعه نامي است كه معمولاً بر چهارمين دختر خانواده مي‌نهاده‌اند. در تاريخ ايران دو رابعه شهرت بسيار يافته‌اند كه يكي عارف و ديگري شاعر بوده است.

رابعه عَدَوّيه از عارفان بنام ايراني در قرن دوّم هجري/هشتم ميلادي است. زندگي او با افسانه ها و نقل كرامات بسيار همراه است. آمده است كه در خانواده اي فقير، احتمالاً اهل مَرو، در بصره متولّد شد. كودكي را در بندگي مردي سخت گير با انجام كارهاي توان فرسا گذراند و جز ناله و زاري شبانه به درگاه خدا پناهي نداشت. رابعه زيبا و هنرمند و بزم آرا توصيف گرديده، به اين جهت پس از رهايي، در طلب روزي به رامشگري روي آورد. امّا پس از چندي توبه كرد و تا پايان حيات در عفاف و زهد به عشق الهي پرداخت. وفات او را در آخرين سال هاي قرن هشتم ميلادي نوشته و دو آرامگاه يكي در بيت المقدّس و ديگري در بصره به او نسبت داده اند.

از رابعه عَدَوّيه سخنان و اشعار بسيار به زبان عربي و فارسي برجاي است. او را نخستين عارف شيفته‌اي مي‌دانند كه از عشق و دوستي خدا دم زده است. مهم ترين مباحث صوفيانه از جمله وحدت وجود در دوره هاي بعد، از سخنان او سرچشمه گرفته است.

رابعه در سخن گفتن از محبّت الهي و دوستي خدا چنان متهوّر و بي باک بود كه حتّي به نقد ظاهر عبارات **قرآن** مي‌پرداخت. وي صورت كعبه را بُت مي‌خواند و از حج تنها ديدار خدا را مي‌خواست «مرا ربّالبيت مي بايد. بيت چه كنم؟ به جمال كعبه چه شادي نمايم!». وقتي در فصل بهار در خانه شد و سر فرو برد. خادمه اش گفت:: «يا سيده بيرون آي تا صنع بيني. رابعه گفت تو درون آي تا صانع بيني.» «او را گفتند: «شيطان را دشمن داري؟» گفت: «از محبت رحمان پرواي شيطان ندارم» «. . . بارخدايا اگر فردا مرا در دوزخ كني فرياد برآورم كه وي را دوست مي‌داشتم. با دوست اين كنند؟» احتمال داده اند كه اين گفته ها را رابعه تحت تأثير جنبش زَنادقه (مانَويان) در آن زمان برزبان مي‌رانده است.

حلاّج (309-245ه/921-858م)

حسين ابن منصور حلاّج مشهور ترين و گستاخ ترين چهره تصوّف و عرفان ايراني و جامعه اسلامي است. حسين در بيضاي فارس زاده شد و از همان كودكي پيوسته همراه پدر به خوزستان و عراق رفت و آمد مي‌كرد. در اين سفرهاي هميشگي، حسين منصور، با زبان عربي و معارف اسلامي آشنايي كامل يافت. در جواني به بزرگان صوفيه پيوست و هنوز جوان بود كه خود پير و مرشد صوفيان گرديد.

در اين زمان در حدود بيست هزار تن از بردگان زنگي كه در نزديكي بصره مشغول به كار بودند بر ضدّ خلافت عبّاسي قيام كرده بودند. حسين منصور بديشان پيوست. درمحله ايشان خانه گرفت و با زني از آنان ازدواج كرد. و با اين رفتار، پير و مرشد خود عَمرو مكّي را سخت خشمگين كرد. اين قيام عاقبت درسال 270ه/883م درهم كوبيده شد. پس از آن حلاّج مدتي در زندان بود و آن گاه راه سفري دراز را در پيش گرفت، سرتاسر ايران را درنورديد و تا دورترين نقاط غرب جهان اسلام يعني سرزمين هاي شمال آفريقا گشت و گذار كرد. سفر وي كه با توقّف هاي طولاني همراه بود بيش از پانزده سال طول كشيد. وي در اين مدّت سال‌هايي را نيز در سرزمين هاي شرقي يعني تركستان، ماوراءالنهر و هند به سر آورد. در اين سال‌ها مردم بسيار به او روي آورده بودند و آوازه زهد و تقوي و دانش و معرفت او همه جا رسيده بود. حسين منصور در ميان مردم مي‌گشت و به درد آن ها مي‌رسيد و براي از بين بردن عواملي كه موجب رنج و سختي زندگي مردمان مي شد مي‌انديشيد و از همين رو در دل مريدان و مردم عادي جايي بزرگ به دست آورد. حلاّج چون خود از مال و مقام و شهرت بي نياز بود، ناچار با مردم رفتاري داشت كه ثروتمندان و دين دارانِ دنيادوست را نسبت به خود هراسان مي‌كرد.

درسال 295ه/907م خليفه عبّاسي بمرد و افراد با نفوذ دستگاه خلافت بغداد كودكي خُرد را به جاي او نشاندند. مخالفان آنان نيز شوريدند و مردي دانا و شاعر از خاندان بني عبّاس به نام المُعتز را خليفه كردند. صرّافان و ثروت مندان بغداد، به همدستي كارگزاران خزانه خليفه كه منافعشان تهديد شده بود، بزودي المُعتز را بر انداختند و به دستگيري و كشتار كساني كه او را روي كار آورده بودند پرداختند. حلاّج در اين ماجرا متّهم اصلي و مورد كينه و نفرت قدرت مداران بود. چند سال بعد وي را به تهمت شركت درجنبش قَرمَطيان دستگيركردند. حلاّج هشت سال در زندان ماند تا آن كه وزير خليفه به احتكار غلّه پرداخت و موجب شورشي بزرگ شد. شورشيان زندان را تصرّف كردند امّا حلاّج از آن نگريخت. وزير از بيم نفوذ بسيار حلاّج او را به محاكمه كشيد و با فتواي جمعي از روحانيان او را كشت.

قَرمَطيان با جنبش فروخفته زنگيان در ارتباط بودند. حلاّج در خانه خويش كعبه‌اي ساخته بود و مريدان را به جاي سفر مجاز براي زيارت خانه خدا و حجّ كعبه به خانه خود مي‌خواند. اين را از دلائلي شمرده‌اند كه ارتباط او را با قَرمَطيان آشكار مي كرد زيرا هشت سال پس از مرگ حلاّج كه قَرمَطيان به خانه كعبه دست يافتند آن را ويران كردند. گفته‌اند كه دستور اين كار را حلاّج داده بود.

به اين ترتيب، حلاّج در مخالفت با نادرستي هاي دستگاه خلافت عبّاسي تا پاي جان كوشيد. امّا شهرت او تا به امروز، به واسطه سخنان بي باكانه اي است كه به روش صوفيان و عارفان بر زبان رانده و انا الحق زده. همين سخنان دليل اتّهام و تكفير و مرگ او شمرده شده است. وي مردي زاهد پيشه بود كه از همه آرزوهاي جسماني و خواست هاي شهواني و نفساني دوري مي‌جست. نوشته اند كه پيوسته مي‌گفت: « اي مسلمانان! داد مرا از خدا بستانيد. . . كه نه مرا با نفس خويش رها مي‌كند و نه آن را از من مي‌گيرد.»

امّا او در زُهد جانب اعتدال را نگاه مي‌داشت و با تحقير اميال جسماني از جامعه و مردم دوري نمي‌جست. او صوفي كامل بود. با مردمان به رأفت و مدارا مي‌زيست و اعمال مذهبي را با دقّت به جاي مي‌آورد. درعين حال به صورت ظاهر عبادات قانع نبود. از عشق به خدا دم مي‌زد و به حقايق الهي، بيرون از جهان مادّي و ارزش هاي دنيايي، معتقد بود.

نداي انا الحق (من حق هستم) كه حلاج پيوسته برزبان مي‌آورد، در بينش عارفانه معاني عميق دارد. يكي آن كه من درست مي‌انديشم و راه من صحيح و عين حقيقت است. ديگر آن كه من خدايم. هردو اين معني ها در بينش حلاّج داراي اهميت است. او معتقد بود كه با ترک دنيا و راندن هرگونه ميل نفساني از خود، از صورت آدمي حريص و آزمند بيرون آمده و در جمع آدميان و منافع عمومي ايشان حل شده است. آن چه او مي‌خواهد براي خود نيست بلكه چيزي است كه فايده اش به عموم مي‌رسد. بنابراين با گفتن انا الحق منظور او حقّانيت جمع بود در مقابل گروه كوچكي از مردم كه با انحصار قدرت و ثروت مي‌خواستند شادي ها و راحت هاي دنيايي را به خود اختصاص دهند و ديگران را با فشار و زور به تسليم و بهره دهي وادار كنند. از سوي ديگر او خود را خدا مي‌خواند و طواف برگرد كعبه را طواف به دور خود مي‌دانست. زيرا با يک تعبير عارفانه معتقد بود

که انسان در وجود خود از روح الهي بهره دارد. هنگامي که روح او از بستگي هاي حقير اين جهاني گسست، ديگر وجود او همه حق است، و در اين صورت انسان به مقام خدايي رسيده است. بنابراين، هنگامي که او از قدر خود سخن مي گويد به اين مقام والاي انساني اشاره دارد.

به نظر حلاّج مردم وارسته و آن ها که از هر کوته نظري و آزمندي براي به دست آوردن مال و جاه رها شده اند، مراحل نزديکي به خداوند را مي پيمايند. بنابراين انديشه، حلاّج و شماري ديگر از عارفان به تحقير زورمندانِ مال اندوز پرداخته و به آنان، که با تکيه بر مقام دنيوي، خود را جانشين خدا پنداشته اند و ادّعاي ارتباط با او را دارند، گوشزد کرده اند که نه تنها از خدا بدورند بلکه مردم ضعيف و فقير به حق نزديک ترند.

از حسين منصور حلاّج به عنوان مردي بزرگ و عارفي والا مقام ياد مي‌کنند که اسرار را آشکار مي‌کرد و به صراحت سخناني بر زبان مي‌راند که عامّه مردم قدرت فهم آن را نداشتند و قدرتمندان زورگو نيز از آن سخت مي هراسيدند. پس از او نيز عارفان ديگر از اين سخنان بسيار بر زبان رانده اند. امّا حلاج بي پرواترين آنان بوده است. درباره اوست که حافظ گويد:

گفت آن يار کز او گشت سر داربلند
جرمش اين بودکه اسرارهويدا مي‌کرد

بايزيد بسطامي (ف. 261 يا 264 ه. /874 يا 877م)

ابويزيد طيفورابن عيسي ابن سروشان معروف به بايزيد بسطامي، صوفي و عارف قرن سوم هجري/نهم ميلادي است. وي نخستين کسي است که زهد و دنيا پرهيزي را به تصوّف واقعي بدل کرد. کناره گيري از مردم و پرداختن به عبادت هاي شبانه‌روزي و اصرار در سخت‌گيري به خود را به يک سو گذاشت و درخانقاه و مسجد درجمع مريدان به تربيت و ارشاد ايشان مشغول شد.

بايزيد ظاهراً تحصيلاتي نداشته و خواندن و نوشتن نمي‌دانسته است. آورده اند که وقتي يکي از علما برگفته او اعتراض کرد که « اين سخن با علم موافق نيست.» شيخ پرسيد: « آيا تو برکّلِ علم دست يافته‌اي؟» گفت: "نه". شيخ گفت : « اين سخن ما از آن پاره علم است که به تو نرسيده.» واقع آن است که شيخ از دانش منقول اظهار بي نيازي مي‌کرده، زيرا در آن زمان کساني که به علم مشهور بودند کارشان اين بود که به گوشه و کنار سرزمين هاي اسلامي سفر کنند و روايات و حديث ها را جمع آورند. اين کار به رقابت مي‌انجاميد و به جعل احاديثي که تعداد آنها هرچه بيشتر بود، مايه افتخار بيشتري مي شد.

در مجلسي که بايزيد حضور داشت، يکي از همين راويان حديث مطابق معمول گفت: «فلاني روايت مي‌کند از فلان و فلان از بهمان که شنيدم از فلان که مي‌گفت فلان از قول بهمان. . . » بايزيد گفت : «مسکينانند مرده، از مرده علم گرفته اند. ما علم خويش را از آن زنده گرفته ايم که

هرگز نمي‌ميرد.» بار ديگر فقيهي از او پرسيد كه «علم خود را از كي و از كجا گرفته‌اي؟»
منظورش پرسش از استاد و مدرسه اي بود كه بايزيد نزد آن ها تعليم گرفته. شيخ پاسخ داد: «
ازعطاي ايزدي» وي با اين گفتار در واقع علم ظاهر و آن چه را كه از حرف آغاز شده و به حرف
انجاميده بود، رد مي كرد. به نظر بايزيد و صوفيان ديگر، شناختن و انديشيدن براي دريافت حقيقت
راهي درست تر از نقل كردن گفته هاي ديگران است.

چنين تلقّي از علم، علماي روزگار را بر ضدّ بايزيد بر مي‌انگيخت. گفته اند كه او را هفت بار از شهر
بيرون كردند و فقيهان مردم را از ديدار و رفت و آمد با او باز مي‌داشتند. شايد بر اثر همين فشارها
او ناچار به بَلخ و بغداد و مكّه سفرهاي دراز كرد. با وجود اين، بايزيد، به خلاف صوفيان ديگر، چندان
اهل سفر نبود. يک بار بر صوفيي خرده گرفت كه «چند سفر كني؟» گفت، «آب چون يكجا بماند
بوي گيرد.» بايزيد گفت: «دريا باش تا بوي نگيري.»

بايزيد پسر مردي به نام عيسي سروشان مجوس بود كه پيش از تولّد بايزيد اسلام آورد. در قرن
سوّم هجري/نهم ميلادي هنوز در بَسطام مي زيست كه در يک فرسنگي شمال شاهرود قرار
دارد. در آن جا شماري زَرتُشتي مي‌زيستند. علما و فقيهان مسلمان با زَرتُشتيان رفتاري بد
داشتند امّا بايزيد به آنها محبّت بسيار مي‌كرد. گويا بر اثر لطف و مداراي شيخ بسياري از ايشان
مسلماني گزيدند. آورده اند كه مردم بسطام به بايزيد، كه زاهد و صوفيي بي سواد بود، بيش از
فقيهان و علما اعتقاد داشتند. مجوسان نيز از احترام به او كوتاهي نمي‌كردند. نوشته اند كه
وقتي از يكي از زَرتُشتيان بَسطام پرسيدند: «چرا مسلمان نشوي؟» گفت: «اگر اسلام آن است
كه بايزيد دارد من طاقت آن را ندارم. امّا اگر آن است كه شما داريد من خواهان آن نيستم چرا كه
از مردي و مردانگي بسيار به دور است.»

شخصيّت بايزيد پوشيده در افسانه هاست. بخشي از زندگي او در خلوت و رياضت مي‌گذشته و
بخشي ديگر با سُكر و غلبه احوال. دراين حالت وي شيفته وار سخناني بر زبان مي‌آورد كه خشم
فقيهان و اهل ظاهر را بر مي‌انگيخت. اين سخنان را صوفيه "شَطحيات" مي‌نامند، كلمات و
عباراتي كه از سر بي خودي درحالت وجد و سرخوشي بر زبان مي‌گذشته و گاه از شدّت تندي و
بي پروايي به بهاي جان صوفي تمام مي‌شده است. از رابعه عَدَويّه، شِبلي، حلاّج، روزبهان
بَقَلي، عين القضاة همداني و بسياري ديگر از عارفان و صوفيان شَطحيات نقل كرده‌اند. امّا در كلام
بايزيد شَطحيات رنگ و بويي ديگر داشته. از آن جمله سخناني است كه وي درباره معراج خود
گفته و اعتراض عدّه اي را برانگيخته است. يكي ازصوفيان اين سخنان او را از ادّعاي فرعون كه
خود را خدا مي‌دانست نيز كفرآميز تر خوانده است.

بايزيد بارها در شَطحيات خود به اين عبارت ها مي‌پرداخت كه: «سبحاني ما اعظم شأني» (يعني
منزه هستم من كه چه مقام بلندي دارم) يا «ليس في جُبّتي الا الله» (در پيراهن من جز خدا
نيست). اين سخنان اگرچه كساني را كه با عوالم روحاني و عارفانه آشنا نبودند سخت
مي‌هراساند، امّا عارفان را نيز بسيار خوش مي‌آمد. عطّار نيشابوري و مولانا جلال الدين محمّد از

اين سخنان حكايت هاي بسيار زيبايي درباره اتّحادعارف باحق ساخته اند، حالتي كه در آن محو كامل عاشق در معشوق صورت مي‌گيرد، عاشق ذرهّ وار تا چشمه خورشيد رقص كنان مي‌رود و قطره وار در دريا فرو مي‌افتد و همه خُردي و ناتواني فرد در عظمت بي‌منتهاي حق محو مي‌شود و عاشق در وصال كامل با معشوق نابود مي‌گردد. از نظر اجتماعي نيز چه بسا كه عارفان به اين بهانه به ابراز نظرهايي مي‌پرداختند كه در حال عادي جرأت ابراز آن را نداشتند. اين بيان غير صريح و رمزگونه در واقع نوعي آگاه كردن مردم در پوشش بي خودي بوده است.

در افكار و سخنان بايزيد، كه به وسيله مريدان او نقل شده، علاوه برشيفتگي و هيجان عارفانه و شَطَحيات تند و بي پرواي عاشقانه، لطائف و عواطف انساني نيز موج مي‌زند. رفتار او در خدمت گزاري مادر- پيرزني پارسا وپرهيزگار- موضوع داستان هاي افسانه وار بسيار است. نوشته اند كه وي به زاري از خداوند خواست كه از عبادت او به خدمت مادر پردازد. باز آورده اند كه شبي مادرش از او آب خواست. سرما بود و تاريكي و كوزه تهي. بايزيد راهي دور تا سرچشمه رفت. چون بازگشت، مادر خفته بود. جامي آب در دست بر بالين او ايستاد. سپيده دم كه مادرچشم گشود جام را در دست او يخ زده ديد. بايزيدگفت: «پروا داشتم كه تو دوباره آب بخواهي و من ديرترک برسم.»

اين داستان ها درباره خدمت مادر به جهتي از انديشه‌هاي بايزيد و گروهي از عارفان پاک‌انديش اشاره دارد كه اغلب ناگفته مانده است. گويي بايزيد دراين خدمت مشتاقانه كه با عبادت خداوند پهلو مي‌زند، نه تنها به مادر خود كه به زن احترام مي گذاشت و يادآور حقوق انساني و فراموش‌شده زن بود. دراين باره نقل كرده اند كه بايزيد با صوفي مشهور زمان خويش احمد خضرويه ديدار كرد. زن احمد خضرويه كابين خويش را، كه مبلغي هنگفت بود، به شوهر بخشيد تا او را نزد بايزيد بسطامي ببرد. احمد وي را نزد شيخ برد. در حضور بايزيد زن صورت خود را گشاده مي‌داشت. احمد گفت: «پيش بايزيد صورت خويش مي‌گشائي؟»» گفت: «از آن كه چون در وي مي نگرم نفس خود را از ياد مي‌برم.» وقتي احمد از نزد شيخ بيرون مي‌آمد از او درخواست تا اندرزي دهد. شيخ گفت: «جوانمردي را از زن خويش بياموز.»

ابوسعيد ابي‌الخير (440-357 ه/1048-769م)

ابوسعيد فضل الله ابن ابي الخير محمّد بن احمد صوفي سرخوش و عارف وارسته خوش ذوق ايراني است كه در شهر مِيهنه از توابع ابيورد در دشت خاوران يعني ناحيه شمال شرق خراسان امروز متولّد شد. پدرش عطّار و شيفته صوفيان بود. صوفيان در سير و سفرهاي بسيار به ديدار يكديگر اشتياق داشتند. ابوسعيد در خانه اي كه پيوسته به روي صوفيان گشاده بود به دنيا آمد و با آداب و رسوم ايشان پرورش يافت.

در جواني به تحصيل فقه و حديث و ديگر علوم ديني و ادبي پرداخت تا آن كه به وسيله يكي از صوفيان بنام روزگار، لقمان سَرَخسي، رسماً وارد جرگه تصوّف گرديد. لقمان مردي آزاده و هوشيار

بود كه خود را به ديوانگي مي زد و به سادگي تمام در بيابان هاي سَرَخس روزگار مي‌گذراند. وي پيش از آن مجتهدي بزرگ و پارسا بود و شهرت بسيار داشت. امّا ناگاه از طاعت و عبادت و خوشنامي سركشيد و با مجنون نمايي خود را از هر بندي آزاد كرد. از او نقل كرده اند كه مي‌گفت: «هرچه بندگي بيش مي‌كردم بيشتر مي‌بايست كرد. درماندم. گفتم الهي پادشاهان را چون بنده پير شود آزادش كنند تو پادشاهي عزيزي، در بندگي تو پيرگشتم. آزادم كن. ندا شنيدم كه "يا لقمان آزادت كردم".» لقمان روزي بر سر راه ابوسعيد جوان ايستاد و وي را از مدرسه به خانقاه و از عالم قال به عالم حال كشاند. ابوسعيد لذّت حال بيافت و هرچه از كتاب ها كه خوانده و نوشته و جمع كرده بود همه را در زير زمين كرد و بر زبر آن شاخي مورد فرو برد. آن درخت سال ها باليد و پُربرگ و سايه شد و اهل مِيهنه به زيارت آن درخت مي‌شتافتند.

ابوسعيد خود در زندگاني هيچ ننوشت. امّا پس از او دو تن از نوه هايش شرح حال و سخنان و رفتار او را گرد آوردند كه از آن ميان نوشته محمّد بن منوّر به نام **اسرارالتوحيد في مقامات شيخ ابوسعيد** در ادب فارسي از شهرت و اعتبار بسيار برخودار است. بنا بر آن چه در شرح حال ابوسعيد آمده وي پس از ديدار با لقمان ابتدا به زهد و رياضت پرداخت و پيوسته به صحرا مي‌رفت و تنها دركوه و بيابان مي‌گشت. به پرورش نفس مي‌پرداخت و در فكر رهايي و رستگاري بود و از علف بيابان مي‌خورد. امّا با مشاهده خلقي كه محتاج حمايت و راه‌نمايي او بودند، يا به دستور پيرخود، به شهر زادگاهش بازگشت و خانقاهي ساخت و در آن به تربيت و راه نمايي مردم پرداخت. پس از آن ديگر زُهد و رياضت را رها كرد تا آن جا كه خربزه شيرين را در شكر مي‌كشيد و مي‌خورد.

در اين زمان نه تنها خود به شيريني روزگار مي‌گذراند بلكه براي مريدان نيز سفره رنگين با انواع غذاهاي خوش مزه و نوبرانه هاي لذيذ مي‌گسترد. درهمين حال اگر خواننده و نوازنده‌اي مي‌يافت ضيافتي ترتيب مي‌داد و جوانان را به رقص و سَماع مي‌خواند. خود بر سر منبر بيت و غزل عاشقانه مي‌گفت و با شور و وجد بسيارمردم را به هيجان عشق و سرخوشي دعوت مي‌كرد. با چنين رفتار و اعمال، طبيعي بود كه فقيهان و دين مداران متظاهر به مخالفت او برخيزند. امّا شيخ مِيهنه، با زيركي تمام و شيوه هاي رندانه‌اي كه خود مي‌دانست هريک از دشمنان و مخالفان را به نوعي از ميدان به در مي‌كرد. نوشته اند كه وقتي واعظي متعصّب را به مِيهنه آوردند كه از شيخ بدگويي مي‌كرد و رفتار او را بد مي‌شمرد. روزي آن دانشمند به مجلس شيخ آمد. كسي سؤال كرد كه «خون كيک تا چه حد طاهر است و اگر در جامه باشد مي‌توان با آن نماز كرد؟» شيخ گفت : «امّا خون كيک آنِ خواجه امام است. اين مسئله ها از وي بايد پرسيد.» بار ديگر از او سؤال كردند كه: «چرا جوانان را به سَماع و رقص اجازت مي‌فرمايي؟» گفت «طبيعت جوان با شوق و شادي همساز است. اگر دستي برهم زنند هواي دست بريزد و اگر پاي بردارند هواي پاي نقصان گيرد. بدين طريق از ديگر گناهان بزرگ خويشتن را نگاه توانند داشت. اگر جز اين باشد و هواها جمع باشد خداي ناكرده به گناهان بزرگ پردازند».

انديشه‌هايي چنين نشان مي‌دهد كه شيخ ابوسعيد با چه دقّت و روشن‌بيني احوال روحي و

رواني مردم را در مواقع مختلف مي‌شناخته است. درکتاب **اسرار التوحيد** کرامت ها و معجزه‌هايي به شيخ نسبت داده‌اند که اگر چه بسياري از آنها جنبه رمزي و نمادين دارد، امّا در بسياري موارد نيز ازتيزهوشي و احاطه او بر مقولات روان شناسي حکايت مي‌کند. وي از راه بازگو کردن افکار پنهان مريدان خود ايشان را به زشتي هاي درونشان آگاه مي کرده و موجب بيداري و هشياري آنان مي‌شده است. درباره دشمنان و مخالفان نيز شيخ ابوسعيد، با گذشت و بي اعتنايي نسبت به جاه و مقام و شهرت و مال، آن ها را شرمسار مي‌کرده و از کينه و دشمني آنها مي رسته است. با اين همه، در اين داستان‌ها گاه سخناني خرافه آميز ديده مي‌شود که نمودار شدّت اعتقاد مريدان بدوست، مردمي که شيخ را از حدّ انساني فراتر برده و به درجه خدايي رسانده بودند.

براي پي بردن به دليل شهرت بسيار شيخ و اعتقاد و احترام توده مردم به او بايد اوضاع زمان او را بهتر شناخت. دوران جواني و آغاز شهرت شيخ ابوسعيد مقارن سقوط سامانيان و ظهور سلطان محمود غزنوي بود. آزاد منشي و شادخواري دوران ساماني جاي خود را به تعصّب و تظاهر به دين داري داده بود. فرهنگِ مدارا و محبّت و روا داشتن زندگي خوش براي همگان، ناگهان در برابر خشونت و آزمندي و خشک انديشي بيگانگان صحراگرد بازپس رفت. ايرانيان در مقابل اين اوضاع نابسامان اجتماعي به روش هاي گوناگون ايستادگي مي‌کردند. يکي از اين راه‌ها، روشي بود که شيخ ابوسعيد در پيش گرفت.

محمود با کشتار بي پرواي ايرانيان آزاده و مردم شيعي و اسماعيلي و قَرمَطي، هرصداي آزادي خواهي و ايران دوستي را به بهانه مخالفت با خليفه بغداد خفه کرد. در برابر آن شيخ ابوسعيد با ترتيب دادن ضيافت هاي مجلل و شادخواري و رقص و سَماع صوفيانه و دل جويي از توده محروم، بي اعتنايي خود و ديگران را به آن فضاي ترس و هراس نشان مي‌داد. ابراز قدرت محمود اگر با وحشت مردم همراه نمي‌شد بيهوده بود. شيخ ابوسعيد مي‌کوشيد مردم را زنده و شاد و اميدوار نگه دارد و در اين کار چندان موفّق شد که پس از او تا قرن ها، همدلي و همنشيني مردم با يکديگر و خوردن و نوشيدن آن چه در دسترس است بر سر يک سفره هم چنان مرسوم ماند. سَماع و رقص صوفيانه نيز که معمولاً در پي اين مجالس صوفيان در خانقاه‌ها برگزار مي‌گرديد، وسيله ديگري بود که مردم افسرده و هراسان از حمله و هجوم و تعصّب را زنده و پاي برجا بدارد.

شيخ ابوسعيد ابي الخير در تاريخ تصوّف ايران شخصيتي بارز و درخشان است. او بود که با معتقدات صوفيانه هم بستگي و تحرّک اجتماعي را مي‌آميخت و بر سر منبر بيت و غزل مي‌خواند و از عشق و شوريدگي سخن مي‌گفت. و اوست که دوران ترک دنيا و گوشه گيري و تنها زيستن دانايان و انديشه وران را به سر آورد و آنان را به ميان مردم کشاند. ستايش شادي و شوق به زندگي و دوست داشتن يکديگر و همدلي و همنوايي عمومي رسمي بود که پس از شيخ ابوسعيد به آداب تصوّف رنگ و روشني تازه بخشيد. از سخنان ظريف شيخ است که مي‌گفت: «اعرابيي را کنيزکي بود نامش زهره. او را گفتند خواهي که اميرالمؤمنين باشي و کنيزکت بميرد؟

گفت نخواهم. زيرا که زهره من رفته باشد و کار امّت شوريده و آشفته شود.» شيخ ابوسعيد ابي الخير در زادگاه خويش ميهنه درگذشت. گور او هنوز برجاي است و زيارتگاه مردم دوران.

ابوالفضل بيهقي (470-385 ه/1077-995م)

ابوالفضل محمّد ابن حسين بيهقي در روستاي حادث آباد بيهق (سبزوار) به دنيا آمد و پس از تحصيل کمالات بسيار در جواني به خدمت دبيري به ديوان رسالت سلطان محمود غزنوي پيوست. از آن پس نزديک به سي سال در دوران حکومت سلطان محمود و مسعود و جانشينان ايشان به دبيري اشتغال داشت و در همه حال در مرکز فعّاليت هاي سياسي و ديواني بود و تحوّلات و اتّفاقات بي شمار آن دوران را از نزديک مي‌ديد.

در بيست سال نخستين، کار را زير دست استادش، بونصرمشکان، رئيس ديوان رسالت گذراند و به گفته خود «عزيزتر از فرزندان وي، نواخت ها ديد و نام و مال و جاه و عزّ يافت.» بونصرمشکان دبير و وزير و مشاوري عالي‌قدر بود و تا اواخر دوران سلطنت مسعود غزنوي مي‌زيست. بيهقي در سراسر کتاب خود پيوسته از او به نيکي يادکرده و از صفات برجسته اخلاقي و بزرگ منشي و صلاح انديشي او حکايت ها آورده است. پس از مرگ بونصرمشکان بيهقي همچنان محترم بود و بر سر کار ماند. امّا در اواخر دوران که اوضاع پادشاهي غزنويان رو به پريشاني مي‌رفت مدّتي به زندان افتاد. پس از آزادي از کار کناره گرفت، به گوشه‌اي نشست و به نوشتن تاريخ خود، که يادداشت هاي آن را طي سال ها فراهم آورده و يک بار نيز بخشي مهم از آن را از او دزديده بودند، پرداخت.

بيهقي چه در احوال بزرگان و پادشاهان و چه در زندگي شخصي خود فراز و نشيب هاي فراوان ديد. عظمت دستگاه محمود را با آن شکوه و جلال افسانه اي و سپس توطئه ها و دسته‌بندي هاي درباريان را در زمان سلطان مسعود غزنوي از نزديک شاهد بود. جشن ها و شادخواري ها و جام هاي زر و غلامان زرّين کمر را در خدمت سلطان ديد و پس از آن شکست و فرار مسعود راکه «پيوستگان سلطان براي او جامه و چتر سياه مي‌فرستادند زيرا آنان همه اسباب تجمّل خود را در جنگ و فرار از دست داده و اينک سخت بينوا بودند.» اين پست و بلندي ها در ياد و خاطرات بيهقي اثري عبرت آموز داشت. او کتاب خود را چنان نگاشت که تاريخ تمام نماي زمان خود و آيينه زندگي آدميان باشد. به خواننده عبرت آموزد و بي حاصلي آز کساني را که بيهوده يکديگر را مي‌کشند و عاقبت تنها و دست خالي به زير خاک مي‌روند نشان دهد. **تاريخ بيهقي** به صورتي که امروز در دسترس ماست کتابي است درباره وقايع ده‌سال از دوران سلطنت سلطان مسعود غزنوي. اين مدّت در برابر تاريخ ايران، که به هزاره ها مي‌رسد، زماني ناچيز است. امّا ابوالفضل بيهقي را با همين اثر پدر تاريخ ايران خوانده اند، زيرا کتاب او برترين نوشته فصيح فارسي است که با رعايت دقيق ترين و هوش مندانه ترين شيوه تاريخ نگاري نگاشته شده است.

بيهقي در تاريخ نويسي روشي سنجيده و علمي دارد. هر واقعه را يا چنان که خود ديده و يا از

اشخاص مطمئن شنيده باز مي‌گويد. تاريخ در نظر او تنها شرح جنگ و پيروزي شاهان نيست. وي مي‌خواهد داد تاريخ به تمامي بدهد. بنابراين هر واقعه را با همه جزييات و خصوصيات لازم تصوير مي‌كند. توصيف هاي او از وضع ها و موقع هاي گوناگون چنان روشن، دقيق و واقعي است كه خواننده خود را در برابر پرده سينما مي‌يابد و تمام عظمت و شكوه يا درد و اندوه صحنه مورد بحث را حس مي‌كند. بيهقي، براي آن كه نكته اي را فرو نگذارد، حتّي به خلوت و درون حرم سلطان نيز راه مي يابد، امّا توصيف رويدادها را با متانت و نجابتي درخور پژوهشگري بزرگوار انجام مي‌دهد.

بيهقي نويسنده‌اي فروتن وكم ادعاست. درهمان زمان كه او به نوشتن كتاب خود مشغول بود، دو مورّخ بزرگ ديگر نيز درحال نوشتن تاريخ دوران غزنويان بودند، زيرا ايشان نيز پايان كار غزنويان را نزديک مي‌ديدند. يكي از اين دوتن گرديزي و ديگري مؤلف ناشناس **تاريخ سيستان** است و هر دو كتاب نيز در نوع خود نكات تاريخي بسيار دارد. امّا بيهقي كه تاريخي چنين ارزنده و كم نظير پرداخته خود از ايشان و ديگر كسان كه به كار تاريخ مشغول بودند چنين ياد مي‌كند: «مرا مقرّر است كه امروز كه من اين تأليف مي‌كنم . . . بزرگانند كه اگر به راندن تاريخ اين پادشاه مشغول گردند. . . ايشان سوارانند و من پياده . . . و چنان واجب كندي كه ايشان بنوشتندي و من بياموزمي و چون سخن گويندي من بشنومي.»

امام محمد غزّالي (505-450ه. / 1111-1058م)

ابوحامد محمّد غزّالي يكي از بزرگ ترين مردان دين و دانش درتاريخ ايران است. وي در زمان حكومت سلجوقيان درطوس متولّد شد. پدرش كارگري پشم ريس بود و به همين جهت به غزّال يا ريسنده و بافنده شهرت داشت. وي به حلقه هاي درس و مجالس وعظ و بحث رفت و آمد مي‌كرد و آرزو داشت پسرانش محمّد و احمد در رديف بزرگان علم و دين درآيند. اگرچه عمر پدر كفاف نداد، امّا ايشان هردو نام آور شدند. محمّد پسر بزرگ تر در طوس، گرگان و نيشابور نزد استادان بزرگ زمان به تحصيل پرداخت و در سي سالگي هنگامي كه دانشمندي كامل و معروف شده بود در نيشابور به خدمت خواجه نظام الملک طوسي، وزير معروف و با تدبير ملک شاه سلجوقي، رسيد.

خواجه نظام الملک غزّالي را گرامي داشت و براي تدريس به نظاميه بغداد فرستاد. امام محمّد غزالي چهار سال در بغداد به تدريس و تأليف مشغول بود. عدّه شاگردان حلقه درس او را صد ها نفر نوشته اند. وي در اين مدت چند بار به عنوان سفير بين سلطان سلجوقي و خليفه بغداد رفت وآمد كرد و در امور مهمّ مملكتي داراي مقامي بسيار والا بود. نوشته‌اند كه وي دراين زمان بيشتر وقت خود را صرف آموختن و تحقيق در فلسفه مي‌كرد تا به نكته‌هاي دقيق اين علم آگاهي يابد.

قرن يازدهم و دوازدهم ميلادي به سبب وجود دانشمندان بزرگ و كتاب ها ومدارس و حلقه هاي درس و بحث، به خصوص درباره موضوع هاي مذهبي و معارف اسلامي، دوراني بسيار با اهميت است. در اين زمان شكوفايي مباحث فلسفه و علوم كه در قرن دهم ميلادي به اوج رسيده بود،

جاي خود را به بحث و جدل فرقه هاي مختلف در تبليغ و اثبات عقيده خود و ردّ و تكفير عقايد ديگران داده بود. اين گفتگوها و برخوردها گاه از جدل لفظي فراتر مي‌رفت و به اختلاف بين پيشوايان و در نتيجه درگيري عامّه و مريدان مي‌رسيد. اين دشمني ها اغلب ريشه در اميال و هوس هاي رياست طلبانه داشت.

سلاطين سلجوقي و خواجه نظام الملک وزير بزرگ ايشان ، سُنّي و شافعي مذهب بودند و از اهل تسنّن حمايت مي‌كردند. بزرگان و اعيان نيز به پي روي ازايشان رفتار مي‌نمودند. در اين ميان باطنيان يا اسماعيليه نيز فرستادگان و مبلّغان خود را به هرسو مي‌فرستادند و به تبليغ عقايد خود مي‌پرداختند. حسن صبّاح در اوج اقتدار بود و فداييان اسماعيلي كه اغلب مبلّغاني زبردست و دانشمند بودند با دشمنان عقيدتي خود به سختي مقابله مي‌كردند.

در چنين احوال امام محمّد غزّالي درحدود چهل سالگي تغيير روحيه داد. آن استاد فقيه زبان آور، كه در دانش رسمي زمان خويش كسي را همتاي خود نمي‌شناخت، يک باره دست از قيل و قال مدرسه شست و از همه مقامات دنيوي كناره گرفت. وي مدّت ده سال، ناشناس، در كمال افتادگي با جامه درويشان درسرزمين هاي شام و بيت المقدّس و حجاز گشت و دو سال در جامع دمشق گوشه‌اي گرفت. نوشته اند كه وي براي شكستن نفس و پرهيز از خود پرستي، در خانقاهي رفتگري مي‌كرد و وقتي كه اتفاقاً او را شناختند شبانه از آن جا گريخت. در اين مدّت غزّالي از بحث و جدل بيزار بود و چنان كه خود نوشته است، دانشمندان و فقيهاني را كه با احمق كردن مردم به بحث و جدل مي‌پرداختند سخت دشمن مي‌داشت. وي در نامه اي كه به فارسي براي سلطان سنجر سلجوقي نوشته و از نرفتن به دربار او معذرت خواسته است مي‌گويد: «اين داعي . . . پس دنيا را چنان كه بود بديد و به جملگي بينداخت . . . و بر سر مشهد ابراهيم خليل عهد كرد كه پيش هيچ سلطان نرود و مال سلطان نگيرد و مناظره و تعصّب نكند.»

غزّالي پس از ده سال كه طي آن به يكي از صوفيان به نام سر سپرد و راه دريافت معرفت صوفيانه را از وي آموخت، به خراسان بازگشت و پس از مدّتي توقّف در نيشابور به زادگاه خود طوس رسيد و تا پايان عمر در خانقاه و مدرسه اي كه محلّ رفت و آمد طالبان علم و مردم اهل دل و حال بود روزگار گذراند.

آثار غزّالي كه برخي از آنها در زمان خود او به لاتين ترجمه شده و در اروپا شهرت يافته بود بيش از هفتاد كتاب بزرگ و مهم است. **احياء علوم الدين** كتابي است شامل چهل بخش درباره اخلاق و سياست و مسائل ديني كه امام محمّد غزّالي آن را در سفر شام و بيت‌المقدّس نوشت. كتاب ديگر را در باره عوالم دروني و دلايل تحوّل روحي خود پرداخت. دو كتاب ديگر يكي در فهماندن مقاصد فيلسوفان و ديگري بر رد فلسفه نوشته شده است. گويي نويسنده مي‌خواسته نشان دهد كه فلسفه ارسطو را با چه دقّت و نكته سنجي فرا گرفته ولي عاقبت آن را براي رسيدن به حقيقت سست و نارسا يافته است. مهم ترين كتاب غزّالي به زبان فارسي **كيمياي سعادت** نام دارد كه موضوع آن اخلاق و مسائل ديني و در باره نقد فرد و جامعه و خلاصه اي از **احياء علوم**

الدين است كه به فارسي نگاشته شده. نامه مفصّل امام محمّد غزّالي به سلطان سنجر نيز به نام **نصيحت الملوک** از كتاب هاي مهم فارسي است كه از دير باز شهرت تمام داشته.

امام محمّد غزّالي با آن كه بعد از تغيير حال و به تعبيري ديگر، فرار از مدرسه، به طريق صوفيان روش اعتدال و آرامش پيش گرفت امّا پيوسته دين داري تنگ نظر باقي ماند. وي در مقابله با مخالفان عقيدتي خويش ايشان را تكفير مي‌كرد و مستحقّ مرگ مي‌خواند و، با ردّ فلسفه، آزانديشي را محكوم مي دانست. در آثار غزّالي مخالفت با هنرهاي نقاشي و صورتگري و رنگ آميزي آشكار است. وي خراب كردن و از بين بردن آنها را واجب مي‌شمُرد و در مورد موسيقي نيز اگرچه با سَماع صوفيان موافقت مي‌كرد امّا شرايط سخت بسيار مي‌گذاشت.

ابوالمعالي نصرالله منشي(ف. بين سال‌هاي 583-555ه/1187-1160م)

ابوالمعالي نصرالله بن محمّد بن عبدالحميد منشي يكي از مترجمان **كليله و دمنه** و از دبيران ارجمند دربار بهرام شاه غزنوي و جانشين او بوده است. از زندگي او اطلاع زيادي دردست نيست. گويا در اواخر حيات براثر بدگويي حسودان مورد غضب قرار گرفت و پس از چندي در زندان كشته شد. از او جز اين كتاب نوشته اي در دست نيست. امّا همين اثر نشان مي‌دهد كه وي اديبي بزرگ و نويسنده‌اي توانا بوده، چنان كه نوشته او از همان آغاز شهرت بسيار يافته و به صورت كتاب درسي درآمده است. درباره آداب نويسندگي و در زماني بسيار نزديک به او نوشته اند كه ديگر هيچ كس نمي تواند از لطايف زبان و انديشه به آن پايه كه درآن كتاب آمده برخوردار باشد و هيچ نويسنده و دبير باكفايتي نيز بي آموختن دقيق **كليله و دمنه** نمي‌تواند به كمال برسد. گفته اند كه اين كتاب توسّط برزويه طبيب در زمان خسرو انوشَروان از هند به ايران آورده شده و مجموعه‌اي است از داستان هاي تمثيلي و قصه هاي پُرمغز كه در آن ها پرندگان و دد و دام نقش انسان را ايفا مي‌كنند و انسان ها از زبان حيوانات سخن مي‌گويند. كليله و دمنه را گران قدر ترين هديه هند به فرهنگ و تمدّن جهان دانسته اند، زيرا در زير صورت داستاني آن، دقيق ترين و سنجيده ترين دستورهاي زندگي فردي و اجتماعي و سياسي گنجانده شده است. آداب كشورداري و ترفندهاي ظريف توطئه گران درباري دراين داستان ها چنان با مهارت توصيف شده كه روزگاري پادشاهان و فرمان روايان آشنايي با آن را برخود واجب مي‌دانستند و اگر ديگران با اين كتاب اُنس داشتند به هراس مي‌افتادند. **كليله و دمنه** نام دو شغال در يكي از داستان هاي اين مجموعه است و نام **كليله و دمنه** را ايرانيان به اين كتاب داده اند. اصل داستان را اقتباس از كتاب هاي هندي **پنچاتَنترا** و **مهابهارَاتَ** دانسته اند. اين كتاب در زمان خسرو انوشَروان به پهلوي و پس از آن به وسيله عبدالله ابن مُقفّع به عربي ترجمه شد و از آن پس بسيار كسان به ترجمه و نظم و بازگويي آن پرداخته اند. امّا از قرن ششم هجري دوازدهم ميلادي به اين سو **كليله و دمنه** با نام ابوالمعالي نصرالله منشي درآميخته و با انشاي او در ادب فارسي، جايگاه والاي خود را يافته است. كليله و دمنه تا روزگار تأليف **گلستان** مهم ترين و معروف ترين كتاب نثرفارسي بود. پس از انتشار **گلستان** نيز مقام دوّم را تا امروز در ميان متن هاي ادبي فارسي براي خود نگاه داشته است. نصرالله منشي كتاب خود را به نام ابوالمظفر بهرام شاه غزنوي

نوشته است. تاريخ ترجمه و نگارش آن را حدودسال 536ه/1141م دانسته‌اند.

انشاي **كليله و دمنه** به نثر فنّي است. روشي كه در آن نويسنده در لفظ و معنا به انواع آرايش‌ها و صنايع ادبي روي مي‌آورد. اجزايي از كلام را آهنگين مي‌كند و عبارات هم اهنگ را چنان دركنار يكديگر مي‌نشاند كه به شعر نزديک شود. انواع توصيف ها و تخيّلات شعري و آوردن آيات قرآني و مثل ها و اشعار تازي و پارسي نيز از خصوصيات نثر مصنوع است كه در **كليله و دمنه** به فراواني آمده. با اين همه، نصرالله منشي هرگز در اين راه گرفتار افراط نمي شود و از همين رو بسياري از نويسندگان انشاي او را سرمشق قرار داده‌اند. امّا تعداد بسياري كلمات عربي كه اغلب آن ها ادبي و نامأنوس براي فارسي زبانان است در نثر اين كتاب به كار رفته كه فهم آن را دشوار مي‌كند و نوآموزان را از بهره وري معاني بلند آن باز مي‌دارد. انشاي كليله درمقدّمه باب ها و توصيف مناظر و مانند آن مصنوع است، امّا در مقام شرح حكايت ها به سادگي مي‌گرايد.
داستان هاي **كليله و دمنه** در زبان فارسي شهرت بسيار دارد. صوفيان براي بيان مفاهيم عرفاني از اين داستان ها بسيار بهره جسته اند. اصل برخي قصّه‌ها و تمثيلات مثنوي معنوي نيز دراين كتاب يافت مي‌شود. عامه مردم نيز هريک به نوعي با آن ها آشنا هستند. در ادب فارسي نيز اشاره به يک‌يک اين داستان ها بسيار مكرّر است:

كبوتران طوق‌دار، دسته جمعي به طمع دانه از آسمان فرود مي‌آيند و ناگاه خود را اسير دام مي‌بينند. امّا در داستان ايشان نكته‌اي باريک نهفته است: اتّحاد و نجات. كبوتران پر و بال مي‌زنند و اضطراب مي‌كنند و هريک براي نجات خود مي‌كوشد. امّا سركرده ايشان مي‌گويد: "جاي مجادله نيست. چنان بايد كه همگان استخلاص ياران را مهم تر از تخلّص خود شناسند. و حالي صواب آن باشد كه جمله به طريق تعاون قوّتي كنيد تا دام از جاي برگيريم كه رهايش ما درآن است."
كبوتران فرمان وي بكردند و دام بركندند.»

بزرگان دانش، انديشه و ادب (2)

شيخ اشراق شهاب الدين سُهرَوَردي (587-549 ه/1191-1154م)

شهاب الدين يحيي بن حبش بن اميرک حكيم بزرگ ايراني است كه تنها به خاطروجود او، قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي را يكي از دوره‌هاي مهّم تاريخ حكمت و فلسفه دانسته اند. وي در سُهرَوَرد از شهرهاي غربي ايران نزديک زنجان به دنيا آمد. فقه و حكمت را نزد بزرگان زمان در مراغه آموخت و به زودي سرآمد متفكّران زمان خويش گرديد. وي با تيزهوشي و حافظه اي خارق

العاده بسياري از نظريّات حکماي پيشين را نارسا مي‌يافت و با آن‌ها مخالفت مي‌کرد و از آن جا که در بيان انديشه هاي خود از اصطلاحات زَرتُشتيان سود مي‌جست آماج تکفير متعصّبان قرار گرفت.

قرن پنجم وششم هجري با روي کار آمدن سلجوقيان روزگار تعصّب و ظاهر بيني بود. زمان شکوفايي فلسفه در قرن پيش به سر آمده و رواج علوم منقول و اخبار و احاديث در نظاميه ها موجب رشد مذهب اَشعَري و ضدّيت بيش از پيش با فلسفه و آزاد انديشي شده بود. از بازي هاي روزگار آن که شيخ اشراق در اصفهان با فخرالدين رازي، که يکي از بزرگ‌ترين مخالفان فلسفه از آب درآمد، هم درس شد.

سُهروَردي به مسافرت هاي طولاني و طيّ مراحل عرفاني پرداخت و از راه ترکيه به سوريه و دمشق و از آن جا به حَلَب رفت. در اين شهر ملک ظاهر، پسرصلاح الدّين ايّوبي، سخت مجذوب حکيم جوان شد و از او خواست در آن شهر ماندگار شود. سُهرَوَردي که عشقي شديد نسبت به مناظر زيباي آن ديار يافته بود، پيش او ماند. امّا از آن جا که بي پرده سخن مي‌گفت و معتقدات باطني خود را آشکارا بر زبان مي‌آورد، وهم از آن جهت که دانشي وسيع و زباني گويا و ذهني بسيار روشن داشت و همواره در بحث پيروز مي‌شد، دشمنان فراوان از بين علماي قشري تراشيد. ايشان به دستاويز آن که او سخناني خلاف اصول دين مي‌گويد صلاح الدّين ايّوبي را واداشتند که به قتلش رساند. مقاومت ملک ظاهر کاري از پيش نبرد. شيخ را در زندان هنگامي که کمتر از سي و هشت سال از سن او مي‌گذشت، خفه کردند.

شيخ اشراق در دوران کوتاه حيات خويش به نگارش چهل و نه کتاب و رساله مهم توفيق يافت، که بيشتر آن ها به زبان عربي است. وي در مهم ترين کتاب خود به نام **حکمة الاشراق** اصول فلسفه خويش را بيان داشته است. اشراق در عربي هم با کلمه مشرق و خاور زمين هم ريشه است و هم با نور و نوراني شدن. سُهرَوَردي بر پايه اين معني‌هاي دوگانه و مفهوم رمزي و تمثيلي آن، فلسفه خود را بنا نهاد. به نظر وي نوراني شدن و رسيدن به حقيقت تنها از طريق جدا شدن از پليدي ها و تيرگي هاي جهان مادّي و دل بستگي به ظواهر پُر زرق و برق، امّا خالي از حقيقت زندگاني، حاصل مي‌شود.

منشأ حکمت اِشراق را به افلاطون نسبت مي‌دهند که جهان مادي را سايه حقايق و مُثُل مي خواند. شيخ اِشراق، چنان که خود بارها اشاره کرده نه تنها از افلاطون و پي روان او متأثّر بوده، بلکه به فلسفه عرفاني زَرتُشتي، که خود آن را طريقه خسرواني مي‌خواند، نيز سخت دل بستگي داشته است. حکمت اِشراق هم بر استدلال و هم برکشف و شهود تکيه دارد و پرورش نيروهاي عقلي و صفاي نفس، هردو را، براي درک حقيقت باهم لازم مي‌داند. شيخ اشراق در فلسفه خود نه تنها از افکار حکماي زَرتُشتي بلکه از نظريات بودا نيز اثر پذيرفته است. استفاده وي از اصطلاحات زَرتُشتي بيشتر در بيان مابعدالطبيعه است. به گفته او در صبح ازل ظهور و در فوق سلسله وجود نورالانوار قرار دارد. نخستين بهره ور از سرچشمه فيض نورالانوار، بهمن است

که همان وهُومَنَ، یکي از آمشاسپندان مَزدَیَسنا، باشد. به همین ترتیب، هر نوري از نور پیش از خود به قاعده علّت و معلول به وجود ميآید. نوري که از نورالانوار بر موجودات مي تابد همان فَرّه یا خَرّه است که ایرانیان باستان، تعلّق آن را به شخص، باعث پیروزي و کام روایي و نیرومندي و دانایي ميدانستند.

به نظر شیخ اشراق در برابر انوار معنوي، مادّه و هیولا قرار دارد که از آن ها به برزخ تعبیرمي رود. آتش زمیني که نور مینوي دارد طلسم آمشاسپند اردیبهشت است و زمین طلسم سِفندارمَذ. بنابراین موجودات به دو دسته عالم انوار یا جهان مینوي و عالم برزخ ها یا جهان مادّي تقسیم ميشوند که متأثّر از همان اندیشه دوگانه پرستي زَرتُشتي است. نور و ظلمت تعبیري است از منش نیک (مینیو) و منش زشت (اَنْگَرَمینیو).

آثار فارسي شیخ اِشراق شامل چند رساله کوچک به نام هاي **آواز پَر جبرئیل**، **رسالة العشق**، **لغت موران**، **صفیر سیمرغ**، **عقل سرخ** و **روزي با جماعت صوفیان** است.
سُهرَوَردي همه این رساله ها را با نثري بسیار ساده و روان و به طریقي تمثیلي در توضیح عقاید فلسفي خود نوشته است. اشاره به داستان هایي چون رستم و اسفندیار و تأویل عرفاني عناصر اساطیري ایران در این مجموعه آثار فارسي، آشنایي و عشق عمیق شیخ را به فرهنگ ایران باستان آشکار ميکند.

سَنائي

حکیم سَنائي از شاعران بلند آوازه ایران در قرن ششم هجري/دوازدهم میلادي است. وي در نیمه دوم قرن پنجم هجري/یازدهم میلادي در غزنین به دنیا آمد و حدود 70 سال زیست. در جواني پس از آموختن علوم دیني و ادبي و نجوم و طب و موسیقي به حکمت و فلسفه نیز پرداخت. به همینجهت او را حکیم خواندهاند. وي پس از سفرهاي دراز، حدود سال 518ه/1124م به زادگاه خویش بازگشت و تا پایان زندگي درخانه اي که یکي از بزرگانِ به نامِ روزگار، خواجه عمید احمد بن مسعود تیشه، براي او فراهم آورده بود در تنهایي به شعر و شاعري پرداخت. مقبره سَنائي در غزنه هنوز زیارت گاه خاص و عام است.

سَنائي در جواني شاعري مدّاح بود، به دربار غزنویان رفت و آمد ميکرد و با ستایش بزرگان زندگي طرب آمیز و تن پروانه شاعران درباري را داشت. امّا روزگار چندان به کام او نبود. در آن زمان نه دیگر از شاهان و امیران با شکوه و بزرگ منش و آزاده خبري بود که سخن گرانقدر را ارج و بهایي نهند و نه شاعران چاپلوس و فرومایه براي شعر و شاعري آبرو و مقامي گذاشته بودند. سَنائي زود به خود آمد و راه سفر پیش گرفت و در بَلخ و سَرَخس و مَرو به مصاحبت و مباشرت با صوفیان وارسته پرداخت. گفتهاند که در آن زمان از برکات انفاس ابو یوسف همداني، عارف بزرگ آن زمان که در مرو و هرات ميزیست، برخوردار شد، دیو آز را از خود براند تا خرسندي و قناعت به او چهره نماید.

در بازگشت به غزنه، سَنائي که در جواني شاعر مدح و هَزْل و هَجْو بود به ستايش حق روي آورد تا از مدح آدميان رهايي يابد و شعر را که وسيله گدايي شده بود دست افزار تعليم و آگاهي مردم سازد. زُهد و عرفان پيش گرفت و بي اعتنايي به مال و جاه را به‌جايي رساند که بهرام شاه غزنوي پيشنهاد کرد با خواهرش ازدواج کند. امّا سَنائي نپذيرفت و در شرح احوال خود سرود که :

من نه مرد زن و زرّ و جاهم
بخدا گر کنم دگر خواهم

يادگار ارزنده سفرهاي سَنائي ديوان قصايد و اشعار و مثنوي معروف او به نام **کارنامه بلخ** است. امّا در دوران اقامت دوباره در غزنه، کتاب بزرگ خود **حديقة الحقيقه و شريعة الطريقه** را به فارسي سرود که آن را **الهي‌نامه** نيز گويند. اين کتاب علاوه بر حمد خدا و نعت رسول و آل و اصحاب او، بخشي نيز درباره عقل و علم و حکمت و عشق دارد و از احوال خود و صفات بهرام شاه غزنوي و بزرگان دولت او نيز سخن رانده است.

شيوه سَنائي در اين کتاب تحقيق و وعظ است و موضوع آن عرفان و تصوّف ايراني است که با پندها و روايات و امثال و حکايات همراه شده و به صورت دائرة المعارف عرفان درآمده است. سَنائي در اين سبک شعر مبتکر و نخستين شاعري است که کمابيش تمام اصول تصوّف و مقاصد صوفيان را با فصاحت تمام وارد شعر فارسي کرده. وجود سَنائي و از پي او شيخ عطّار بود که راه را براي طلوع ستاره درخشاني چون مولانا جلال الدين گشود. مولوي در **مثنوي معنوي**، توّجه خود را به سَنائي به صراحت بيان کرده و با شرح و تأويل بسياري از تمثيل ها و گفته هاي سَنائي به توضيح نظريات خود پرداخته است.

حديقه الحقيقه در زمان شاعر کتاب بحث انگيزي بود. سَنائي ناچار قسمت هايي از آن را به بغداد فرستاد تا علما به تطابق آن با شريعت فتوا دهند. توّجه فوق العاده شاعر به معتقدات شيعي و اشتياق او به خاندان پيامبر و ائمه اطهار(ع) يکي از دلايل مخالفت با او بوده است. علّت ديگر که حسودان و بدگويان را تحريک مي‌کرده، مطالب پيچيده و نکته‌هاي دقيق حِکَمي است که فهم آن بسيار مشکل بوده. بسياري از ابيات اين کتاب از آن زمان به بعد بارها مورد تفسير و تأويل عارفان قرار گرفته است.

کتاب ديگر سَنائي منظومه اي کوچک به نام **سيرالعباد الي المعاد** است. اين منظومه در بيان احوال روح و سير آن از درکات ماده تا خروج به مرحله ملکوت آمده و به زبان رمزگونه از کمال انسان سخن مي‌گويد. آن را با همه کوچکي شاهکار عظيم عرفان ايراني مي‌دانند که نزديک به دو قرن ونيم زودتر از **کمدي الهي** دانته به بيان همان مراحل سير روح از دوزخ مادّه تا ثبت ملکوت مي‌پردازد. با اين همه، اهميّت **کمدي الهي** و شهرتي که در جهان مسيحيت يافت از آن نظر بود که در آغاز يک جريان تازه فکري و اجتماعي قرار گرفت حال آن که منظومه سنائي درنيمه راه

تکامل شعر فارسي به وجود آمده بود و مهم تر آن که جامعه اسلامي پذيراي تحوّل انديشه در آن جهت نبود. تنها مثنوي کوچک ديگري که از سَنائي مانده **کارنامه بلخ** است. باقي آن چه به او نسبت داده مي‌شود، از جمله **طريق التحقيق**، همه سروده شاعران قرن‌هاي نهم و دهم هجري است و از او نيست.

گرايش سَنائي به تصوّف بر تطوّر و تکامل شعر صوفيانه فارسي تأثير بسيار داشت. امّا سَنائي در اين دوره از زندگي خويش هنوز هم شعر مدحي مي‌سرود و هَزْل و هَجْو مي‌گفت. با اين همه، وي در جامعه صاحب چنان مقامي بود که بزرگان حضور او را در خانه خود گرامي مي‌داشتند، حتّي در مدّتي که به تقليد از يکي از صوفيان در کوچه و بازار پابرهنه راه مي‌رفت و با پاي کثيف قالي و تشکچه ميزبان را مي‌آلود. امّا چه بسا بزرگان درهمان حال دست به سينه در محضر او مي‌ايستادند و با همه اصرار او در محضرش نمي‌نشستند. همين اقبال مردم، حسودان را به بدگويي وامي‌داشت و سَنائي نيز در همان حال با کلماتي رکيک و زشت به هَزْل و هَجْو ايشان مي‌پرداخت. زشت گويي و اشاره به صحنه هاي پليد و رفتارهاي ناپسند پس از سَنائي در شعرعرفاني راه يافته است. گمان مي‌رود که اوضاع نابسامان زمان و روابط زشت و دور از اخلاق مردمان موجب برانگيخته شدن خشم صوفيان بوده است.

عطّار نيشابوري (618-540 ه/1221-1145م)

فريدالدّين عطّار يکي از عارفان و شاعران بنام قرن ششم هجري/دوازدهم ميلادي است. وي در ناحيه اي نزديک نيشابور به دنيا آمد. پدرش عطّار بود. عطّار که قاعدتاً به معني عطرفروش است در قرن ششم به معني داروفروش به کار مي‌رفت. پدر عطّار و خود او نيز داروفروش بودند. عطّار دستگاه خود را "داروخانه" مي‌نامد و تصريح مي‌کند که هر روز گروهي بيمار نزد وي مي‌آمدند. شاعر در حدود هشتاد سال زيست و به گماني درحمله مغول به نيشابورکشته شد. مجموعه‌اي ازمنظومه هاي متعدّد، ديوان شعر و يک نوشته و نثر از او برجاي مانده که پس از قرن ها نشان از پُرکاري او و ارج آثارش دارد.

عطّار مسلمان و ظاهراً سنّي مذهب بود امّا در جنگ شيعه و سنّي و تعصّب و دعواي فرقه‌هاي مختلف اسلامي، که در آن روزگار سخت مردمان را به جان يکديگر مي‌انداخت، بي‌طرف ماند و در آثارخود بارها بيزاري خود از اين کشمکش ها را آشکار کرد. وي براي رستگاري انسان راهي جز عشق و دوستي نمي شناخت، علماي مخالف يکديگر را ملامت مي‌کرد و، فراتر از آن، ميان مسلمان و کافر تفاوتي قائل نمي‌شد. معتقد بود تنها آنان به راه حق مي‌روند که در دل ذرّه اي عشق حقيقت دارند و باطن و قلبشان درگرو محبّت خدا و ارزش‌هاي والاي خدايي است.

عطّار از صوفيان پيرو مکتب عشق است. در اين مقام تا بدان جا رسيد که گويند مولانا جلال الدين محمد رومي درباره او سرود:

هفت شهر عشق را عطّار گشت
ما هنوز اندر خم يک کوچه ايم

کتابي که عطّار به نثر نوشته است **تذكرة الاولياء** نام دارد و ترجمه احوال و سخنان و كرامات بزرگان صوفيه تا زمان اوست. اين كتاب كه نثري شيوا دارد، ازنظر تاريخ صوفيان داراي اهميت بسيار است. در بين آثار منظوم عطّار دو كتاب يكي **منطق الطير** يا **مقامات طيور** و ديگري **الهي‌نامه** مشهورتر از ديگر آثار اوست. اگر چه ديوان غزليات او نيز در نوع خود زيباست.

منطق الطير داستان دعوت هُدهُد ازمرغان براي رسيدن به بارگاه سيمرغ است. مرغان يک يک خود را ناتوان مي‌خوانند امّا به تشويق هُدهُد عاقبت راهي دراز و خطرناک را مي‌پيمايند. در راه بسياري از ايشان باز مي‌گردند و عدّه اي ديگر از راه مي مانند. امّا آن گاه که به بارگاه سيمرغ مي‌رسند و به دستور او در آينه مي‌نگرند خود رامي بينند که سي مرغ اند. سيمرغ در اين منظومه و ديگر آثار عرفاني رمزي است از نهايت کمال و حقيقت مطلق. مرغان نيز نمودار نفوس آدميان‌اند، بعضي پايدار و عاشق حقيقت و بعضي ديگر ضعيف و هراسان. شاعر عارف در اين منظومه مي‌خواهد به انسان نشان دهد که والاترين حقيقت وجود خود اوست. انسان براي يافتن و شناختن حقيقت بايد به درک مقام والاي خود پي برد و ارزش‌هاي انساني خود را، نه آن هنگام که اسير شهوات و ماديات است، بلکه آزاد و رها ازمعيارهاي عالم خاکي، به درستي بشناسد.

اين انديشه درون مايه همه آثارعطّار است. وي در **الهي نامه** از سلطاني سخن مي‌گويد که هنگام مرگ از چهار پسر خود مي خواهد تا آرزويشان را بازگويند. پسران همه چيزهايي افسانه اي را مي خواهند که به ايشان قدرت هاي خارق العاده دهد و برکارهاي بزرگ توانا کند. پدر با گفتن داستان هاي گوناگون به پسران نشان مي‌دهد که همه نيروها و حتّي آن‌ها که خارق العاده و معجزه آسا به نظر مي‌آيند در وجود انسان به وديعه گذاشته شده‌اند. اين انسان است که بايد نيروهاي ذاتي خود را بشناسد و از آن ها به بهترين صورت استفاده کند. يکي از ويژگي‌هاي آثار عطّار حکايات فراواني است که ضمن بيان مفاهيم عرفاني به عنوان تمثيل از آن ها استفاده مي‌کند. بسياري از اين حکايت ها پيش از او سابقه ندارد و درعين حال جمع آوردن اين همه داستان و حکايت نمودار ذهني پُرجوش و زنده و آفريننده است.

در بين حکايت ها آن چه مربوط به «هشيارسران ابله ديدار» است ارزشي خاص دارد. اين کسان که با عنوان مجنون يا مجانين عقلا خوانده مي‌شوند در شعر عطّار جايي بزرگ دارند. گمان مي‌رود که وي از زبان ايشان سخناني گفته است که مستقيماً جرأت ابراز آن را نداشته، زيرا بنا بر احکام مذهبي گناه و گستاخي کودکان و ديوانگان بخشودني است. عطّار براي آن که به کفر متّهَم نشود و به دست مأموران حکومت نيفتد اعتراض خود را به نابساماني هاي اجتماعي بر زبان ديوانگان مي‌نهاده است.

ازجمله حکايت مي کند که درويشي ژوليده در راه به سلطان برمي‌خورد و به او اعتنا نمي‌کند.

سلطان سلام مي‌گويد. جواب به سردي مي دهد. سلطان او را گداي متكبّر مي‌خواند و او سلطان را گدايي حريص كه ذرّه ذرّه باج و خراج را از در هرخانه براي او جمع مي‌كنند. جاي ديگر دين داران دنيا دوست را به باد ملامت مي‌گيرد كه حتّي در نماز نيز به سود و زيان تجارت مي‌انديشند. اين اعتراض ها گاه تا آن‌جا فرا مي‌رود كه عطّار از زبان ديوانه اي شوريده به خدا نيز اعتراض مي‌كند. ديوانه اي برهنه از خدا پيراهني مي‌خواهد كه بدان تن را بپوشاند. بسيار مي‌گذرد و او همچنان به راز و نياز با خدا مشغول است. عاقبت روزي كسي جامه اي پُروصله به او مي‌بخشد. ديوانه به سوي خدا سر بلند مي‌كند و به سرزنش خطاب به آن داناي راز مي‌گويد:

صد هزاران ژنده برهم دوختي
اين چنين درزي ز كه آموختي؟

امّا اين اعتراض در واقع نشان از صميميت و نزديكي انسان با خدا دارد. چه، خدا مهربان است و بخشنده و بنده ضعيف خود را چنان مي‌نوازد كه او امكان اعتراض پيدا كند. چنين بينشي در تصوّف، بازتاب خشونت‌ها و سخت‌گيري هاي اميران، حاكمان و دين داراني است كه براي خود قدرتي خدايي قائل اند و مردمان را بي هيچ گذشت و مدارا مورد سخت ترين فشارها و شكنجه ها قرار مي‌دهند. دوستي خدا و نزديكي به او نيشخندي زيركانه به اين رفتار خدانشناسانه است.

از داستان هاي زيبايي كه در آثار عطّار نقل شده ماجراي عشق شيخ صَنعان به دختري ترساست. اين حكايت كه در منظومه منطق الطير آمده خود داستان مستقلّي است. شيخ صَنعان، با همه مقامات مذهبي و عرفاني خود، در راه عشق دختر ترسا از همه چيز مي‌گذرد و پاي بر معتقدات مي‌نهد، شراب مي‌نوشد، خوک باني مي‌كند و تا آخرين مرحله كفر پيش مي‌رود تا رحمت خداوند او را از تاريكي مي‌رهاند و به نور و روشنايي مي‌رساند. آثار عطّار زباني ساده دارد و داستان هاي آن بسيار شيرين و دلكش است.

خاقاني شرواني (582-520ه/1186-1126م)

افضل الدين بديل بن علي خاقاني يكي از شاعران بزرگ قرن ششم هجري/دوازدهم ميلادي است. وي از پدري درودگر و مادري آشپز، كه مسيحي بود، زاده شد. امّا از كودكي عمويش تربيت او را برعهده گرفت كه پزشكي آشنا به فلسفه و حكمت و مردي صاحب نام بود. در بيست و پنج سالگي يكي ازشاعران سرشناس زمان او را با خود به دربار خاقان اكبر منوچهر بن فريدون شروان شاه، از پادشاهان محلّي غرب ايران، كه باج گزار سلجوقيان عراق بود، برد و از آن پس شاعركه "حقايقي" تخلّص مي‌كرد خود را، با انتساب به شروان شاه، خاقاني خواند و از صله‌هاي هنگفت و جايزه هاي گران بهاي آن پادشاه برخوردار شد.

اقامت خاقاني در دربار شروان شاه دير نپاييد و با وجود مخالفت شاه، در آرزوي ديداراستادان دانش و ادب و عرضه هنر خويش به دربار پادشاهان مشرق، به ري و خراسان روي نهاد. هنگامي

که به ري رسيد بيمار شد و ناچار مدّتي درآن جا ماند. در همان زمان خبرحمله ترکان غُز را به خراسان شنيد که بيداد بسيار کردند و مرداني بزرگ را از دم تيغ گذراندند. کشته شدن امام محمد بن يحيي نيشابوري که خاقاني بيش از همه در آرزوي ديدار او بود، شاعر را به "حبس گاه شروان" باز گرداند. قصيده‌هاي بلندي که وي در اندوه از دست رفتن امام محمدّ بن يحيي سروده از جمله مؤثّر ترين اشعار اوست.

پس از چندي باز خاقاني راه سفر در پيش گرفت و به زيارت مکّه و مدينه شتافت. در بازگشت يکي از بزرگان بغداد او را به خدمت خليفه عبّاسي برد و گويا خليفه از او خواست که به عنوان دبير در دربار او بماند، امّا خاقاني نپذيرفت. در ضمن همين سفر خاقاني به سرودن يکي از مثنوي هاي خود به نام **تحفةالعراقين** پرداخت که شرح زيارت خانه خدا و توصيف شهرهاي سر راه و احوال بزرگاني را که با ايشان ديدار کرده بود در آن آورده و در پايان از احوال و روزگار خود سخن رانده است. خاقاني در راه بازگشت از بغداد، به ديدار کاخ مدائن رفت و با مشاهده آن ويرانه غمناک که روزگاري بارگاه بزرگ ترين شاهان و دادگران روزگار بود قصيده‌اي زيبا سرود که چنين آغاز مي شود:

هان اي دل‌عبرت بين از ديده نظر کن
هان ايوان مداين را آيينه عبرت دان
. . . .

ما بارگه داديم اين رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خَذلان

در بازگشت به شروان خاقاني مورد بي مهري شروان شاه قرار گرفت و نزديک به يک سال به زندان افتاد. در اين مدّت چند حبسيه زيبا سرود که از بهترين اشعار اين نوع در ادب فارسي است. سفري ديگر به زيارت خانه خدا، از دست دادن پسر بيست ساله، و انزواي سال‌هاي پاياني زندگي شاعر در تبريز، از آخرين رويدادهاي زندگاني اوست. وي در تبريز درگذشت و در مقبره شاعران در محله سرخاب اين شهر به خاک سپرده شد.

خاقاني شاعري تواناست و با آن که در بسياري از قصيده‌هاي خود به مدح و ستايش پرداخته، امّا به خلاف بسياري از هم روزگاران خود مردي بلندطبع بوده، خود را خوار نکرده و آزمندانه به سوداي صِلِه پيشاني برخاک نسوده است. از او ديواني بزرگ از قصائد و مقطّعات و ترجيع بندها و غزل ها و رباعيات برجاي مانده است و نيز مثنوي بلند **تحفة العراقين** که درباره آن سخن رفت.

خاقاني شاعري صوفي مشرب نيست، امّا مانند بيشتر بزرگان زمان خويش کوشيده است تا روش سنائي را در بيان پند و پارسايي دنبال کند، از همين رو، خود را جانشين سنائي مي‌خواند و شايد به همين دليل در سال هاي آخر عمر به تصوّف و گوشه نشيني رو کرد و به گفته خود چند

بار چلّه نشست.

خاقاني را جزء بزرگ ترين شاعران قصيده سراي ايران و يکي از ارکان شعر فارسي دانسته‌اند. مهارت او درآوردن تعبيرهاي تازه و پيچيده و توصيف و تشبيه هاي بسيار ظريف، که نمودار وسعت اطّلاع او نسبت به همه علوم و معارف زمان است، شهرت بسيار دارد. وي از به کار بردن غريب ترين کلمات عربي و اصطلاحات نجومي و فلسفي و تاريخي و جغرافيايي و امثال آن هرگز خودداري نکرده است و به همين جهت فهم شعر او دشوار مي‌نمايد. به علاوه، وي با آوردن استعاره ها و باريک انديشي در آفرينش مضمون هاي تازه و ترکيب هاي خاص خود بر اين دشواري ها افزوده است.

نظامي گنجوي (614-530 ه./1217-1135م)

ابو محمّد الياس نظامي گنجه‌اي از شاعران داستان سراي بزرگ ايران است. وي در گنجه مي‌زيست و جز يک سفر کوتاه هرگز از آن جا بيرون نرفت. آرامگاهش هنوز درهمان شهر، که اکنون جزو خاک جمهوري آذربايجان است، برجاي مانده. نظامي در جواني شاعري غزلسرا بود امّا در حدود چهل سالگي به روشي تازه روي آورد که همه شهرت او از آن‌است و آن سرودن پنج مثنوي مشهور است که **خمسه** يا **پنج گنج** خوانده مي‌شود و به ترتيب آفرينش به قرار زير است:

- **مخزن الاسرار**، منظومه‌اي در پند و اخلاق و عرفان، شامل بيست مقاله که هريک از آن‌ها داستاني کوتاه آورده است. اين داستان ها همه از زبان مردم گرفته شده و تنها با نتيجه گيري اخلاقي آن را پُرمعناتر کرده است.

-**خسرو وشيرين**، داستان عشقبازي خسرو پرويزپادشاه خوشگذران ساساني با شيرين شاهزاده خانم ارمني است. اين منظومه که زيباترين اثر عاشقانه ادب فارسي به شمار مي‌رود، بر زمينه تاريخ و افسانه بنا شده، و به نظر شاعر مکمّل شاهنامه است. در خلال داستان خسرو و شيرين، داستان افسانه اي **شيرين و فرهاد** نيز آمده که احتمالاً از داستان هاي بسيار قديمي و رايج در زبان مردم بوده است. با اين همه، منظومه **خسرو وشيرين** از کليّت و يکپارچگي داستاني زيبايي برخوردار است. شيرين در اين داستان زني زيبا، قوي، مصمّم، وفادار، شجاع، و خوددار توصيف شده است. شاعر در سرودن اين منظومه بر عشق خود نسبت به زني بنام آفاق اشاره کرده که در زمان سرودن منظومه او را از دست داده بوده است.

- **ليلي و مجنون**، داستان عشق غم انگيز دوجوان عرب است که در فارسي نيز شهرت داشته و نظامي گنجوي پس از توفيق در سرودن **خسرو و شيرين** به دستور يکي از فرمانروايان آن ناحيه به نظم آن روي آورده است. نظامي از اين داستان براي توصيف عشقي دست نيافتني با رنگ و بوي عرفاني استفاده کرده است.

- **بهرامنامه** یا **هفت پیکر** یا **هفت گنبد**، منظومه اي است براساس داستان تاريخي و افسانه اي بهرام پنجم معروف به بهرام گور شاهنشاه معروف ساساني. شاعر سرگذشت بهرام از كودكي تا مرگ، جنگ‌ها و روش دادگستري و رعیت پروري او را به نظم آورده است. در ضمن نيمي از منظومه **هفت پیکر** به توصیف هفت قصر بهرام گور اختصاص دارد که هریک به رنگي تزيين شده بود و شاه هر روز هفته را در يكي از اين قصرها به مناسبت تقارن رنگ و نام آن با هفت ستاره آسمان نزدِ يكي از هفت شاهزاده خانم كه از اقليم هاي هفت گانه آورده شده بودند، مي‌گذراند. هريک از شاهزاده خانم ها براي بهرام گور داستاني مي‌گويد كه علاوه بر جنبه هاي اساطيري سرشار از حكمت و پند و اندرز است. بعضي اين منظومه را برجسته ترين اثر نظامي دانسته اند.

- پنجمين مثنوي **پنج گنج اسكندرنامه** در باره شخصیت تاريخي و افسانه‌اي اسكندر مقدوني است. اين منظومه داراي دو بخش است: شرفنامه و اقبال نامه، و با آن كه اسكندر به واسطه حمله و غلبه بر ايرانيان در بسياري آثار و نوشته هاي قبل و بعد از اسلام ملعون دانسته شده، امّا در اين اثر نظامي اورا شاهي بزرگوار، دانشمند و دوستدار فلسفه وحكمت توصيف كرده است. به نظر مي‌رسد كه پرداختن به اسكندر در واقع اندكي دوري گزيدن از شاهان و پهلوانان باستاني ايراني باشد كه محبوب ساكنان نواحي شرق ايران يعني خراسان و سيستان بودند. به علاوه، در زمان نظامي به تدريج احساسات شديد ملّي جاي خود را به معتقدات مذهبي مي‌داده است و به اين جهت اسكندر به‌عنوان پادشاهي كه معتقد به فلسفه و حكمت و علوم الهي بوده مورد توجه قرار گرفته. اين جنبه از شخصیت اسكندر زاده تصوّرات مسلمانان از مركزيت فلسفي و عرفاني اسكندريه بوده است، خاصّه آن كه بعضي مفسّران او را با ذوالقرنين مذكور در قرآن كريم يكي دانسته و مقام والاي ديني، و حتي پيامبري براي او قائل شده اند.

مولانا جلال الدين محمّد بَلخي (672-604ه/1207-1273م)

جلال الدين محمّد بَلخي مشهور به مولانا و مولوي، بزرگ ترين عارف متفكّر ايراني است كه مجموعه عظيم وگران قدر آثار او، ادب فارسي و انديشه ايراني را در اوج اعتلا به نمايش مي‌گذارد. وي از خاندان بزرگان بَلخ بود. پدرش بهاءالدين وَلَد براثر اختلافي‌كه با سلطان محمّدخوارزم شاه پيدا كرد، مقارن حمله مغول، از راه خراسان و بغداد به قونيه در تركيه امروز رفت و در آن جا به تدريس و ارشاد و اداره اموردیني مردم پرداخت.

جلال الدين محمّد هنگامي كه در كودكي همراه پدر ازخراسان مي‌گذشت مورد توجّه خاص عطّار نيشابوري قرارگرفت. شاعر و عارف بزرگ نسخه‌اي ازكتاب **اسرارنامه** را به او بخشيد و مژده داد كه «زود باشد كه اين پسر آتش در سوختگان عالم زند.» جلال الدين بيست و چهارساله بود كه پدرش درگذشت و او به تشويق و راهنمايي يكي از بزرگان صوفيه و ياران پدر براي كسب علم راهي شام شد. وي هفت سال در حَلَب و دَمِشق بسر برد و از درس بزرگان زمان بهره ها گرفت.

با محيي‌الدين ابن عربي آشنا شد و گفته اند كه به حلقه درس او پيوست.

درهمين زمان جلال الدين محمّد براي اوّلين بار با عارفي شوريده و بي قرار بنام شمس تبريزي آشنا شد. شمس عارفي بزرگ بود كه انديشه اي جوشان و بلندپرواز داشت. خود گفته است كه در آن زمان «پس از شصت سال پرواز از خود ملول شده بود و كسي مي خواست از جنس خود تا او را قبله سازد» و هم در جستجوي راهنمايان بود تا «انگشت بر رگ ايشان نهد». شمس تبريز جامه‌هاي خشن سياه و پُر وصله مي‌پوشيد و ژوليده همه جا پرسه مي‌زد. سخن هاي بي پروا مي‌گفت و صاحبان زر و زور و اهل تزوير و ريا را به مسخره مي‌گرفت.

ملاقات جلال الدين محمّد با شمس تبريز اين بار به درازا نكشيد. جلال الدين به قونيه بازگشت و در مسند ارشاد و تدريس مقامي بلند يافت. وي فقه و علم ديني درس مي‌داد و مريدان و شاگردان او مردمي صاحب احترام و با اعتبار بودند. به سال 642 ه./1244م، روزي درميان بازار قونيه، جلال الدين محمّد با جمع مريدان با وقار و با ابّهت از روحانيان صاحب علم و پرهيزگار در حركت بود كه بار ديگر شمس تبريز، آن سياه پوش ژوليده، بر سر راه ايشان سبز شد. از مولوي سؤالي كرد و جوابي شنيد. پس از آن چهل روز يا سه ماه آن دو در اتاقي در بر اغيار بستند. پس از آن مولوي ديگر نه آن عالِم صاحب مقام، كه شوريده اي سرانداز شد. «به جاي اقامه نماز و مجلس وعظ، به رقص و سَماع پرداخت و به جاي قيل و قال به وجد و حال دل بست. و همه كس را معلوم شد كه آن صاحب منبر و زاهد پيشين در اصل رندي لاابالي و مستي پيمانه به دست و عاشقي كف زنان بوده است.»

مولانا تا آن زمان، يعني سي و هشت سالگي، هيچ شعر نگفته بود. امّا آن يار شصت ساله چنان تارهاي روح او را به نوا درآورد كه شاعري آغاز كرد و سيل غزل ها را جاري نمود. رفتار او ياران و مريدان پيشين را به خشم آورد و همگان را برضدّ شمس شوراند. شمس ناچار پس از شانزده ماه از آن جا گريخت. امّا با رفتن او شيدايي و بي تابي مولانا بيشتر شد. جامه عزا پوشيد و بنياد رقص و سَماع گذاشت. رُباب به دست گرفت و نوعي تازه از آن ساخت كه شش سيم داشت. اين شور و شيدايي و زاري و بي‌قراري و رفتن ها و گشتن هاي مولوي، عاقبت شمس تبريز را واداشت كه به قونيه باز گردد. امّا اين بار آمده بود «تا هم زشتي هاي خويش را به مولانا بنمايد و هم خوبي هايش را» و آمده بود «تا آن نازنين را كه ميان قوم ناهموار گرفتار آمده بود برهاند.»

شمس اين بار در خانه مولانا جاي گرفت و با زني از بستگان او ازدواج كرد. نوشته اند كه بر در اطاق مولانا مي ايستاد و بزرگاني را كه براي كسب شهرت به ديدن وي مي‌آمدند برمي‌گرداند و گاه به تمسخر از ايشان مي‌خواست كه درم و دينار نثار كنند. حسودان و ظاهربينان نيز آرام نماندند و بار ديگر تعصّب چنان فزوني گرفت كه شمس در مدّتي كمتر از دوسال به ناگاه ناپديد شد. بعضي گفته اند كه به دست مخالفانش كشته شد.

باز مولانا ديوانه وار و در پي يار سفر آغاز كرد. به هرجا سركشيد و از هركس نشان او پرسيد. امّا

عاقبت به قونيه باز گشت و شيدا و شوريده بيت و غزل مي‌گفت و در سَماع و رقص و چرخ زدن خود را از ياد مي‌برد. ديگر هرگز کسي از او وعظ نشنيد و او را بر سر منبر نديد. آن چه امروز به نام **ديوان شمس تبريزي** برجاي است غمناله هاي آن عارف عاشق است که در خيال با معشوق سرو سرّي داشت.

پس از ناپديد شدن شمس، مولانا ياران همدل ديگر براي خود مي‌جست. صلاح‌الدين زرکوب، مردي پيشه ور و ساده دل، چندي بردل سوخته او مرهم گذاشت و چون وصيّت کرده بود که با رقص و شادي اورا به گور بسپارند، مولانا در تشييع جنازه او دست افشان و پاي کوبان تا گورستان رفت و پس از او ياري ديگ رگزيد به نام حسام‌الدين چَلَبي از خاندان جوانمردان و اهل فتوّت قونيه. مولانا ده سال آخر عمر را با او گذراند و **مثنوي معنوي** را در اين سال ها سرود. هنگامي که مولوي در قونيه درگذشت ستاره درخشان عرفان ايران زمين نيز غروب کرد. در تشييع جنازه اش پيروان همه اديان و مذاهب شرکت داشتند، چه، مولوي در دوستي و عشق بين آدميان مرز و فاصله اي نشناخته بود.

سعدي (691-600 يا ه/1291-1203م)

شيخ مشرف الدّين ابن مصلح بن عبدالله شيرازي مشهور به شيخ سعدي از برجسته ترين شاعران و نويسندگان تاريخ ادب ايران است. وي در شيراز در خاندان عالمان دين به دنيا آمد و در جواني پس از فرا گرفتن علوم ادبي و ديني براي تحصيل به مدرسه نظاميه بغداد رفت. در سال هاي اقامت در بغداد علاوه بر تحصيل علوم زمان خود با مشايخ بزرگ صوفيه آشنا شد و از محضرشان بهره هاي بسيار برد. امّا با همه ارادتي که به ايشان داشت، تابع و فرمانبردارهيچ يک نگرديد و استقلال فکر و انديشه خويش را تا پايان عمرحفظ کرد، گو اين که خود به يکي دو تن از مشايخ بزرگ روزگار خويش ارادت مي ورزيد.

سعدي در سفرهاي طولاني به حجاز، شام، و لبنان رفت و بعدها در آثار خود به تجربه هاي حاصل از اين سفرهاي دور و دراز اشاره کرد. در همين نوشته ها از شهرها و ممالک دور دست شرق مانند کاشغر و هند نيز ياد کرده است امّا يقين نيست که خود به همه اين سرزمين‌ها رفته باشد. اين سفر طولاني که در آغاز جواني از شيراز به بغداد آغاز شد پس از حدود سي و پنج سال با بازگشت به ايران پايان يافت.

مقارن همان سال هُلاکوخان مغول سراسر خاک ايران را درنَوَرد ديد و در بغداد باکشتن خليفه و شماري از وابستگان و نزديکان او دستگاه خلافت عبّاسي را برانداخت. امّا در اوان حمله مغول، شيراز از کشتار و ويراني در امان ماند زيرا اتابکان فارس از در اطاعت درآمده بودند. سعدي در655 ه/1257م به شيراز باز گشت و در شمار نزديکان سعدبن ابوبکر زنگي درآمد،. امّا نه به عنوان شاعر درباري بلکه پيري محترم و دانشمند و جهان ديده وقطب صوفيان‌که با وعظ و ارشاد مردم و سرودن اشعار و تأليف کتاب ها و رسالات روزگار مي‌گذراند.

سعدي در زمان زندگي خود شهرت بسيار يافت. شاعران از دور دست هاي هند تا تركيه امروز از او تقليد مي‌كردند. پس از او نيز آثارش سرمشق شاعران و نويسندگان بوده است. امّا هرگز هيچ نوشته ديگري از اين نوع نتوانسته در زيبايي، رواني و تسلّط ب رروح زبان به اوج هنري استاد سخن سعدي نزديک شود. همه گويند ولي گفتن سعدي دگر است.

سعدي با ذهني حسّاس و نكته ياب به آميختن تجربه هاي تلخ و شيرين و بازنمودن زواياي روح و دل آدمي هنرمندي توانا بود. آثارش تركيبي از نظم و نثر است و غزليات بزرگ‌ترين بخش سروده هاي اوست، اشعاري كه در آن ظريف ترين عواطف عاشقانه و لحظه هاي شوق و هجران همراه با وصف زيبايي هاي طبيعت بازگو شده است. سعدي در قصايد خود به تحسين مردان بزرگ و دانشمند و رجال نيک سيرت روزگارخود پرداخته است. مظفّرالدّين ابوبكر پسر سعدبن زنگي و شمس الدين صاحب **ديوان جويني** و برادر او عطاملک جويني، بيش از ديگران مورد توّجه سعدي بوده‌اند. مرثيه‌هاي بسيار در اندوه مرگ بزرگان نيز از ديگر اشعار سعدي است كه در نوع خود ممتاز است.

امّا برترين مجموعه شعر او **بوستان** است كه شاعر درآن ضمن حكايت هاي شيرين كوتاه به تجزيه و تحليل عميق روابط انساني پرداخته. در آثار منثور وي **گلستان** چنين مقامي را دارد. اين كتاب كوچک كه با نثري بسيارروان و آميخته با شعر نوشته شده همچون **بوستان** مجموعه اي است از داستان ها كه هريک به نوعي چشم خواننده را بر زشتي ها و زيبايي هاي زندگي اجتماعي مي‌گشايد. بخش ديگر آثار شعر و نثر سعدي مجموعه هايي است از هَزْلْ و شوخي و انتقاد. مجموعه آثار شيخ سعدي را به مناسبت تنوّع مطالب آن "نمكدان شعر"گفته اند. از حكايت هاي **گلستان** سعدي است:

كسي مژده پيش انوشيروان عادل آورد و گفت: «شنيدم كه فلان دشمن تو را خداي عزّ وجلّ برداشت.» گفت: «هيچ شنيدي كه مرا بگذاشت؟» اگر بمرد عدو جاي شادماني نيست كه زندگاني ما نيزجاوداني نيست»

* * *

هرگز از دور زمان نناليده بودم و روي از گردش آسمان درهم نكشيده، مگر وقتي كه پايم برهنه مانده بود و استطاعت پاي پوشي نداشتم. به جامع كوفه در آمدم دل تنگ. يكي را ديدم كه پاي نداشت. سپاس نعمت حق به جاي آوردم و بر بي‌كفشي صبر كردم.

مرغ بريان به چشم مردم سير
كمتر از برگ ترّه برخوان است

وان كه را دستگاه و قوّت نيست

شلغم پخته مرغ بريان است

حافظ (ف. 791 يا 792 ه./1412 يا 1413م)

خواجه شمس الدين محمّد، بزرگ ترين شاعر غزل سراي ايران در قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي در شيراز مي‌زيسته است. وي به همه علوم مذهبي و ادبي زمان خويش و به زبان فارسي و عربي آشنايي كامل داشت و چون قرآن را با روايت هاي مختلف از برمي‌خواند، در اشعار خود حافظ تخلّص مي‌كرد. نيز صدايي خوش داشت و با موسيقي كاملاً آشنا بود. حافظ در جواني به دربار امراي اينجو راه يافت و نزد شاه شيخ ابواسحاق كه حاكم فارس بود به مقامي والا رسيد. ديري نگذشت كه امير مبارزالدين محمّد، مؤسّس سلسله آل مظفّر برشيخ ابو اسحاق دست يافت و او را در ميدان شهر شيراز كشت. سپس خود با خشونت و سخت گيري تمام به حكومت پرداخت.

امير مبارزالدين، كه حافظ او را محتسب خوانده است، در امور مذهبي بر مردم بسيار سخت مي‌گرفت. در ميخانه ها را مي بست و مردم را از باده نوشي و مي‌گساري و نوازندگي باز مي‌داشت. حافظ اين اعمال را كه ازخشک انديشي و تعصّب مذهب قشري سرچشمه گرفته بود رياكارانه مي‌دانست و در شعرخود سخت به آن مي‌تاخت. چندي بعد پسران اميرمبارزالدين كه از سخت‌گيري‌هاي بسيار او به جان آمده بودند بر وي شوريدند و اورا كور كردند. شاه شجاع، شاه يحيي و شاه منصور، از آل‌مظفّر، در زمان زندگي حافظ يكي بعد از ديگري به پادشاهي رسيدند. حافظ بيش از همه با شاه شجاع روابطي صميمانه داشت. امّا اين دوستي نيز چندي بعد به كدورت انجاميد. شاه شجاع يک بار از برادر خود محمود شكست خورد و به كرمان گريخت و چون پس از دوسال برادرش محمود را شكست داد و به شيراز بازگشت به مردي دهن بين، بدگمان و بد زبان بدل شده بود.

در اين روزگار امير تيمور بر ايران حمله آورد و در اصفهان قتل عامي عظيم كرد. نوشته‌اند كه هفتاد هزار تن را كشت و از سرهاي كشتگان مناره ها ساخت. اين احوال در شعر حافظ به صورت ناپايداري دنيا و ضرورت گرامي داشتن لحظه‌هاي خوش زندگي انعكاس يافته است. حافظ در چنين دوران آشفته‌اي همه عمر درشيراز زيست. سفرهاي كوتاه او به اصفهان و يزد او را ناخشنود بازگرداند و از دعوت محمود شاه بهمني دَكَني به هندوستان نيز به علّت طوفاني بودن دريا چشم پوشيد و در شيراز درگذشت. حافظيه، آرامگاه او در اين شهر، زيارتگه رندان جهان است.

از حافظ ديوان اشعاري برجاي است كه از ديرباز در خانه هر ايراني، از شهري و روستايي و دانش مند و بي سواد، در كنار قرآن كريم جاي گرفته است. با آن كه فهم دقيق شعر حافظ آسان نيست، امّا ايرانيان با شِعر او راز و نيازها دارند و فال گرفتن از ديوان اش، چه به اعتقاد و چه از روي تفنّن، نزد آن ها رسمي ديرينه است. لقب لسان الغيب يا گوياي اسرار به همين مناسبت به او داده شده است.

حافظ در شعر اغلب از خود به عنوان رند یاد مي‌کند يعني کسي که پاک باخته و بي‌نياز است، و با همه هشياري و دانايي به رسوم و مقرّرات اجتماعي بي اعتناست. وي بيش از همه از تظاهر به زُهد و رياکاري در اعمال مذهبي بيزار است. با اين همه، پرداختن بيش از حد به لذات ظاهري و غرق شدن در ماديات نيز به نظر او شايسته انسان آگاه نيست. او ناپايداري اوضاع و بي دوامي قدرت و شکوه و جلال شاهان را ديده است. بنابراين اعتقاد دارد که بايد از زيبايي هاي طبيعت ولحظه هاي خوش دوستي و محبّت برخوردار شد و چند روزه زندگاني را به شادي و خوشي گذراند.

شعر حافظ آميزه‌اي است از معاني عرفاني و اجتماعي و عاشقانه. گاه در يک غزل تشخيص اين سه معنا از يکديگر آسان نيست. به اين جهت کلام او چند پهلوست و هرکس از آن به اندازه فهم خود درمي‌يابد. دقايق و لطايف شعر او با آن که قرن ها مورد شرح و تفسير قرار گرفته هنوز به طور کامل شناخته نيست. بارزترين جنبه شعر حافظ عشق سرشار او به آب و خاک و سرزمينش، شيراز، است. اين اشتياق به صورتي گسترده تر شامل ارزش‌هاي والاي فرهنگ اصيل ايراني مي‌گردد. اشارات صريح او به اشخاص و حوادث تاريخي ايران قديم محدود است امّا نگرش او به هستي و ديد او نسبت به انسان و محبّت و مدارا و گذشت نشان مي‌دهد که چگونه از احوال مغشوش زمانه و خشونت ها و رياکاري ها و مردم فريبي هاي نوخاستگان به قدرت رسيده، رنج مي برد. براي آشنايي با شعر حافظ او را به شاخ نَبات قسم مي‌دهيم، فالي مي‌گيريم و چنين مي‌خوانيم:

شگفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
صلاي سرخوشي‌اي صوفيان باده پرست

اساس توبه که در محکمي چوسنگ نمود
ببين که جام زجاجي چه طرفه‌اش بشکست

بيار باده که در بارگاه استغناء
چه پاسبان وچه سلطان، چه هوشيار و چه مست

از اين رباط دو در چون ضرورت است رحيل
رواق و طاق معيشت چه سربلند و چه پست

مقام عيش ميسر نمي شود بي رنج
بلي، به حکم بلا بسته اند عهد الست

به هست و نيست مرنجان ضمير و خوش مي‌باش

که نيستي است سرانجام هرکمال که هست

شکوه آصفي باد و منطق طير
به باد رفت و از او خواجه هيچ طرف نيست

به بال و پر مرو از ره که تير پرتابي
هوا گرفت زماني ولي به خاک نشست

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گويد
که گفته سخنت مي برند دست بدست

عُبيد زاکاني (ف. 772 ه/1370م)

عُبيد زاکاني طنزنويس مشهور ايراني است که در قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي همزمان با حافظ در شيراز مي‌زيست. وي از خانواده‌اي بزرگ و صاحب نام اهل قزوين بود. در جواني به دربار شاهان و بزرگان روزگار راه يافت و به عنوان شاعري توانا و نويسنده‌اي استاد و صاحب سبک مشهور شد. شاه شيخ ابواسحاق اينجو، سلطان اويس جلاير و شاه‌شجاع از آل‌مظفّر ازجمله کساني بودند که عبيد زاکاني ايشان را در اشعار خود ستوده و برخي از آثارش را به نام ايشان کرده است.

امّا شهرت عُبيد زاکاني به سبب چند منظومه و رساله کوچک است که در آن ها باطبع ظريف و نکته ياب خويش، اوضاع اجتماعي و نابسا‌ماني هاي اخلاقي زمان را در لباس طنز و نيشخند به مسخره گرفته. وي دراين آثار نشان مي دهد که نويسنده‌اي دانا و آشنا بر بسياري از ترفندهاي بدکاران ظاهرصلاح است. لطيفه هاي عُبيد، با نثري بسيار هنرمندانه، در کمترين کلمات بيشترين معنا را مي‌رساند و از چنان عمق و تيزبيني برخوردار است که گاه شنونده و خواننده هوشيار را همزمان به خنده و گريه وا مي‌دارد.

مجموعه آثار طنزعُبيد زاکاني از يک منظومه به نام **موش و گربه** و چند رساله کوچک به نام هاي **صد پند** و **دلگشا** و **تعريفات** و **اخلاق الاشراف** تجاوز نمي کند. قسمت قابل ملاحظه اي از رساله هاي او نيز به واسطه زشتي کلام وهَزْل تند و اشاره به مطالبي که باعفّت عمومي تناسب ندارد، معمولاً ناديده گرفته مي‌شود و در جمع از آن ها سخن نمي‌رود. با اين همه عُبيد زاکاني در بين عموم مردم ايران از شهرت بسيار برخورداراست.

زشتي و تندي بخشي از هَزْليات او بيشتر نتيجه اوضاع روزگار است. در قرن چهاردهم ميلادي بر اثر حمله مغول نظام پيشين اخلاقي و اجتماعي درهم ريخت و کساني که از آن پس روي کار

آمدند بيشتر مردمي فرصت طلب بودند كه در انديشه منافع خود از هيچ ستمي بر فرودستان خودداري نمي‌كردند. ظاهرسازي و ريا كاري، بخصوص در پوشش دين و مذهب، رواج كامل داشت و غريزه شهوت پرستي و غلامبارگي بر صاحبان زر و زور چيره بود.

در چنين احوال كه كسي را ياراي چون و چرا نبود، بعضي به صراحت و شدّت انتقاد مي‌كردند و بعضي ديگرچون عُبيد زاكاني مسخرگي پيشه ساختند. فضلا و دانشمنداني بزرگ و انديشه ور با همه بلندي مقام درعلم و احترامي كه نزد ايلخانان داشتند در حلقه شعبده بازها و معركه مسخره ها و دلقک‌ها مي‌نشستند و با آنان به همان شيوه‌اي رفتار مي‌كردند كه با بزرگان و قدرتمندان. آنان به اين طريق نه تنها رفتار متكبّرانه صاحبان حشمت و جاه را به چيزي نمي‌گرفتند بلكه با نيشخند و شوخي پليدي ها و رياكاري‌هاي ايشان را نيز به ديگران مي‌نمودند. عُبيد زاكاني در هَزْليات و طنزهاي خود از همين نكته ها سخن مي‌گويد. وي در رساله **تعريفات** طبقات مردم زمانه را چنين معرفي مي‌كند« العَسَس: آن كه شب راه زند و روز از بازاريان اجرت خواهد؛ البازاري: آن كه ازخدا نترسد؛ الطبيب: جلّاد؛ دارالتعطيل: مدرسه؛ الجاهل: دولتيار؛ القاضي: آن كه همه او را نفرين كنند.»

رساله **صد پند** را عُبيد زاكاني، به تمسخر، در مقابل نوشته هاي مدّعيان اخلاق آورده است كه در آن زمان سخن در باره آن را به ابتذال كشيده بودند. گمان مي‌رود كه بيشترين طنز عُبيد در اين رساله متوجّه خواجه نصيرالدين طوسي مؤلف **اخلاق ناصري** است. زيرا در مقدّمه مي‌نويسد كه اين پندها چكيده گفته ها و نوشته هاي افلاطون، ارسطو و خواجه نصير است. آن گاه پند مي‌دهد كه: «تا توانيد سخن حقّ مگوئيد تا بر دل ها گران نشويد و مردم بي سبب از شما نرنجند. مسخرگي و دف زني و گواهي به دروغ و دين به دنيا فروختن پيشه سازيد تا عزيز باشيد و از عمر برخوردار گرديد.»

در رساله **اخلاق الاشراف** روي سخن با طبقات ممتاز است. عُبيد زاكاني دراين رساله از مرگ مردمي ومردانگي وعزّت و شهرت مسخرگي و بي‌آبرويي در دستگاه حكومتي سخن مي‌گويد و با نثري سنگين و فضل‌فروشانه از تاريخ نمونه مي‌آورد كه: «چنگيزخان كه امروز به كوري اعداء در درک آسفَل مقتدا و پيشواي مغولان اولين و آخرين است تا هزاران هزار بي‌گناه را به تيغ بي دريغ از پاي درنياورد، حكومت روي زمين بر او مقرّر نگشت و. . . ابوسعيد بيچاره چون دغدغه عدالت در خاطر افتاد وخود را به شعار عدل موسوم گردانيد، در اندک مدتي دولتش سپري شد.»

امّا منظومه **موش و گربه**، كه مشهورترين اثرعُبيد زاكاني است، داستان توبه گربه از خوردن موش است. گربه ادّعا مي‌كند كه از اين پس موش ها را نخواهد خورد. موش ها با همه زيركي در مقابل ظاهر آراسته گربه، كه به مقدّسات قسم خورده، فريب مي‌خورند و هدايا و پيش‌كش‌ها برايش مي‌آوردند. امّا گربه ناگاه حمله مي آورد و:

اين زمان پنج پنج مي‌گيرد

چون شده زاهد و مسلمانا

درباره عبيد سخني رساتر از اين گفته استاد غلامحسين يوسفي نيست كه: «من در ميان ظلمات قرن هشتم هجري، سيماي تابناک عُبيد زاكاني را مي‌بينم با دو چشم روشن و ژرف بين. وجود او و سعدي و حافظ، در آن روزهاي سخت و طاقت گداز، دليل بارزي است بر جوهر لياقت ملّت ايران، ملّتي رنج ديده و پُرطاقت و زنده و پايدار.»

اميرعليشير نوائي (906-844 ه/1500-1440م)

امير عليشير نوائي از درباريان هنرمند و هنر پرور سلطان حسين بايَقرا بود كه در قرن نهم هجري/پانزدهم ميلادي مي‌زيست. نسب وي به تركان جُغَتائي مي‌رسيد و اجدادش به تاتارها پيوسته بودند. وي در سمرقند زاده شد و پرورش يافته همان ديار بود. در كودكي دوران دبستان را با سلطان حسين بايَقراء، شاه زاده تيموري، گذراند و در اوايل جواني در سمرقند، مشهد طوس و مَرو به كسب علم و كمالات پرداخت. در روزگار جواني چندي دُچار آوارگي و تنگ دستي شد. امّا هنگامي كه سلطان حسين بايَقرا با تصرّف هَرات به سلطنت نشست، امير عليشير نيز به دعوت وي به او پيوست و در هرات مُهردار سلطان شد.

پس از آن امير عليشير درحدود يكسال حكومت استراباد را داشت. امّا گويي طبع او با حكومت سازگار نبود. به اصرار به هَرات بازگشت و تا پايان عمر نديم و مشاور نزديک سلطان و يكي از اركان حكومت او بود. باوجود اين، وقت خود را بيشتر به معاشرت و حمايت شاعران و دانشمندان و هنروران مي‌گذراند و به نوشتن كتاب ها و سرودن شعر مي‌پرداخت. امير مردي دانشمند و شاعر و شعرشناسي با ذوق و نكته‌ياب بود. كتاب وي به نام **مجالس النفائس** در شرح احوال و اشعار شاعران قرن نهم هجري در زبان فارسي اهميت بسيار دارد. علاوه بر اين، پرورش و حمايت او از اديبان و شاعران روزگار سبب شد كه، با وجود ركود و سكوت و انحطاط فرهنگي در نيمه اوّل قرن، پس از روي كار آمدن او يک باره گروهي از صاحبان فضل براو گرد آيند. معروف ترين ايشان، عبدالرحمان جامي، آخرين شاعر بزرگ ادب و عرفان و شعر كلاسيک ايران، است كه علاوه بر سه ديوان و كتاب بزرگ **هفت اورنگ** به شعر، آثاري چون **بهارستان** به سبک **گلستان** سعدي و **نفحات الانس** در شرح احوال عارفان و انديشه وران روزگار به نثر نوشته است.

از ديگر بزرگان دستگاه اميرعليشير، ميرخواند، مورّخ بزرگ و صاحب كتاب تاريخ عمومي **روضة الصفاء** است. وي اثر با ارزش خود را با استفاده از كتاب خانه بزرگ امير به انجام رسانده و از مراجع آن استفاده بسياركرده است. دولتشاه سمرقندي، نويسنده **تذكرة الشعرا**، و كمال‌الدين بهزاد نقاش بي نظير قرن نهم هجري/پانزدهم ميلادي و مولانا حسين واعظ كاشفي نويسنده كتاب **انوار سهيلي** و **فتوّت نامه سلطانی** و بسياري ديگر از اين دست، همگي پروردگان آن امير هنرپرور هستند. اين بزرگان در آثار خويش بارها از اميرعليشير به نيكي ياد كرده و مراتب سپاس خود را بازگو نموده اند.

تأثير شخصيت بارز اميرعليشير در فضاي فرهنگي زمان بدان حد بوده است که حتّي پيش از مرگ او اغلب يادش را گرامي داشته و در نوشته ها آن امير نيکوخصال را ستوده‌اند. به گفته استاد ملک الشّعراء بهار «پيدا آمدن اميرعليشير در دستگاه تيموريان مثل اخگري بود که ناگهان خانه روشن کند و با تابشي قوي به کار ترويج فرهنگ و ادبيات بپردازد.»

درباره اميرعليشير و نفوذ فرهنگي عظيم او در قرن نهم هجري/ پانزدهم ميلادي داستان‌هاي بسيار نقل شده و هاله اي از افسانه سيماي تاريخي او را در بر گرفته است. در اين افسانه ها امير با مردم به شوخي و نکته سنجي مي‌پردازد و دوستان نيز به راحتي با لطيفه و کنايه به او پاسخ مي‌دهند. آورده اند که شاعري مفلس در شب عيد نوروز بي مايه و آذوقه مانده بود. فرزندش را سياه پوشاند و به خدمت امير فرستاد. امير مقداري پول براي کفن و دفن شاعر پرداخت. روز عيد شاعر با جامه نو نزد امير رفت و در جواب تعجّب او گفت که «اگر امير آن انعام را نمي‌رساند مُرده بودم.» شاعري ديگر روزي به درگاه امير رفت. امير گفت: «خوش آمدي که ما کسي را مي خواستيم تا با او مسخرگي کنيم.» شاعر جواب داد: «ما نيز براي همين کار آمده ايم.»

اميرعليشير را در لباس پوشيدن و تجمّل خانه و رفتارنيز مردي با ذوق توصيف کرده‌اند. در زمان او دستار ميرعليشيري و قباي ميرعليشيري و چيزهاي ديگر از اين دست مشهور بوده است. وي بعضي منظومه‌هاي مشهور فارسي چون **خمسه** نظامي گنجوي را به شعر ترکي درآورده است. از او ديوان اشعار بزرگي به فارسي و ترکي برجاست که تنها بخش فارسي آن شش هزار بيت دارد. باوجود اين، امير عليشير به زبان فارسي شيفتگي کامل داشت و در راه پرورش فارسي زبانان سخت مي‌کوشيد. اميرعليشير در کار ساختمان و آباداني در گوشه و کنار کشور نيز بسيار مي‌کوشيد. در افسانه ها بناي سيصد و هفتاد ساختمان را به او نسبت داده و گفته اند که وي در يک روز چهارصد عمارت خير بنا نهاد. آن چه مسلّم است آرامگاه عطّار در نيشابور، سدّ طُرق نزديک مشهد، رباطي در سنگ بست، در راه مشهد به فريمان، بخشي از ايوان جنوبي صحن عتيق حرم حضرت رضا(ع)، و کانال کشي چشمه گيلاس (گلسب) در طوس از کارهاي خير اوست که هنوز در خراسان باقي است.

امير عليشير در62 سالگي درهَرات درگذشت. مرگ او که به منزله سر و عقل دربار سلطان حسين بود بنياد دولت تيموريان را سُست کرد. سلطان حسين چند سالي پس از وي درگذشت و اُزبک ها با تصرّف هرات تيموريان را برانداختند.

شيخ بهايي (952-1031 ه/1546-1622م)

بهاء الدين محمّد عاملي معروف به شيخ بهايي از دانشمندان برجسته قرن شانزده ميلادي است. وي هم زمان با شاه عبّاس بزرگ صفوي مي‌زيست و مورد احترام و تکريم وي بود. شخصيّت

محبوب و شهرت بسيارش به علم، سيماي تاريخي او را با افسانه درآميخته است. گفته‌اند كه او براي گرم كردن گرمابه‌اي در اصفهان، شمعي برافروخته بود كه به تنهايي گرمابه را گرم مي‌كرد. شمع روزگاري دراز روشن بود بي آن كه كم شود. باز گفته اند ساعتي ساخته بود كه بدون كوك و پاندول كار مي‌كرد.

شيخ بهائي در بَعَلبَک متولّد شد. پدرش از شيعيان دانشمند جَبَل عامل در لبنان بود كه در زمان شاه طهماسب و به دعوت او به ايران آمد و سال ها به عنوان شيخ اسلام در هَرات مي‌زيست و ولي عهد را تعليم مي داد. شيخ بهايي، كه هنگام آمدن به ايران كودكي خردسال بود، حكمت و علوم را نزد پدر و ديگر استادان معروف زمان آموخت و در جواني در قزوين و اصفهان، پايتخت پادشاهان صفويه، حلقه‌هاي درس بزرگي برپا كرد. وي شاگردان بنامي چون صدرالدين شيرازي معروف به ملاّصدرا را پرورش داد. شيخ بهايي با دو فيلسوف و متفكّربزرگ زمان خويش، ميرداماد و فِندِرِسكي، نيز هم زمان بود و با آنان دوستي عميق و نزديک داشت. در باره احترام و علاقه شيخ بهائي و ميرداماد به يكديگر داستان هاي بسيار بر سر زبان ها بوده است.

نوشته هايي كه از شيخ بهايي برجاي مانده بيش از پنجاه كتاب و رساله است. بيشتر اين آثار هنوز در مدارس مذهبي ايران و ديگركشورهاي اسلامي تدريس مي‌شود. امتياز آثار بهائي درسادگي و خالي بودن آن ها از مطالب زايد است. هر خواننده از كتاب هاي وي، كه بيشتر درباره نجوم و حساب، اسطرلاب، فلسفه و عرفان است، به حدّ استعداد خود بهره مي‌برد. شيخ بهايي كتابي نيز به نام **كشكول** دارد كه در آن مجموعه اي از مطالب علمي چون هندسه و فلسفه را با موضوعات ادبي و تاريخي و جبر و حساب و غير آن يک جا گرد آورده است. كشكول ظرف دسته داري است كه درويش ها به دست مي‌گرفته اند و مردم پول و خوراكي و اشيايي را به عنوان صدقه و نياز در آن مي‌ريختند.

شيخ بهايي با آن كه در خانواده اي عرب متولّد شده بود امّا چون از كودكي درايران پرورش يافت خوي و ذوق ايراني گرفت. وي به فارسي اشعاري بسيار زيبا و پُرمعنا سروده است كه شور و حال اشعار صوفيانه و عارفانه ايراني را دارد:

تا كي به تمنّاي وصال تو يگانه
اشكم شود ازهر مژه چون سيل روانه

خواهد به سرآيد شب هجران تو يا نه
اي تير غمت را دل عشّاق نشانه

جمعي بتو مشغول و تو غايب زميانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد

دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رُهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
يعني که تو را مي طلبم خانه به خانه

شیخ بهایي کتابي به نثر دارد که در آن صوفي و طالب علم به زبان گربه و موش و به رمز به گفتگو پرداخته اند. آرامگاه شیخ بهایي درکنار مرقد امام رضا(ع) درمشهد مقدّس است.

ملاّصدرا (1050-980/1640-1572م)

محمّد بن ابراهیم قوامي ملقّب به صدرالدین ومعروف به ملاّصدرا و صدرالمتألهین، بزرگ ترین فیلسوف الهي و از حکماي مشهور قرن یازدهم هجري/ هفدهم میلادي است. پدرش یکي از بزرگان و سرشناسان شیراز بود و تنها فرزند او نزد برجسته ترین دانشمندان روزگار یعني شیخ بهاءالدین عاملي معروف به شیخ بهائي و سیدمحمّد باقرمعروف به میرداماد به تحصیل علوم معقول و منقول و فلسفه پرداخت و به زودي به مرحله اي ازکمال رسید که حسد کج فهمان بي مایه را بر ضد خود برانگیخت.

مرحله دوم زندگاني اوبه مدّت پانزده‌سال در دهي کوچک ازکوهستان‌هاي دور دست نزدیک شهر قم به تحقیق و تفکّر گذشت. سوّمین مرحله هنگامي آغاز شد که ملاّصدرا به دعوت شاه‌عبّاس براي تدریس در مدرسه الله وردي خان شیراز عازم آن دیار گردید. این دوره از زندگي وي سي سال به طول انجامید و ضمن آن علاوه بر تدریس حکمت در مدرسه خان، به تألیف آثار با ارزشي چون کتاب **الاسفارالاربعه** (سِفرهاي چهارگانه) پرداخت که شامل تمام افکار و آراء فلسفي و مکاشفات عرفاني او بود.

ملاّصدرا درسال 1050ه/1640م، هنگامي که براي هفتمین بار از سفر حج، پیاده به وطن باز مي‌گشت در بصره درگذشت. چهل کتاب و رساله درعلوم معقول و منقول، که جز بخش کوچکي از آن همه به زبان عربي نوشته شده از او برجاي مانده است. از شاگردان مبرّز او، ملاّمحسن فیض کاشاني وحکیم عبدالرزّاق لاهیجي با آثار قابل توجّه خود از دیگران ممتازند.

کتاب **الاسفار الاربعه** را بزرگ ترین شاهکار فلسفه اسلامي خوانده‌اند که از زمان مؤلّف تاکنون مهم ترین کتاب درسي درمدارس دیني ایران بوده است. حکمت اسلامي پس از نه قرن که از پیدایش آن مي‌گذشت با ملاّصدرا به مرحله کمال رسید و حقایق فلسفه استدلالي و ذوقي و وحي آسماني در بینشي وسیع درباره جهان با هم در آمیخت. تلاش ملاّصدرا بیشتر معطوف به هم آهنگ ساختن دین، به ویژه تعالیم شیعه، با فلسفه بود. وي عاقبت موفّق شد نشان دهد که چگونه روش استدلالي و ذوقي و اشراقي همراه با آن چه از راه وحي به انسان رسیده مي‌تواند

در نهايت امر به يک حقيقت رسد.

ملاّصدرا در فلسفه روش اشراق و کشف و شهود را برگزيد. عقايدش با آراء محيي الدّين ابن عربي نزديک بود. بر برخي از نظرات ابوعلي سينا و شيخ اشراق خرده مي گرفت. وي در زماني مي‌زيست که دوران اقتدار و فرمانروايي فقيهان و روزگار خواري انديشه‌وران بود. از همين رو اعتقادش به تصوّف و عرفان وي را آماج مخالفت و انتقاد و تکفير فقيهاني ساخت که ادّعا مي کردند در باره مسائلي برخلاف ظاهر حَقّه شرع سخن رانده است. انزواي وي در ده کهکِ قم را نيز عدّه اي تبعيد وي به تحريک فقها دانسته اند. با اين همه، ملاّصدرا ساکت نمي نشست و ظاهربينان قشري را به نيش قلم مي آزرد. مهم ترين ايراد فقها که به تکفير ملاّصدرا انجاميد نظريه او در باره حرکت جوهري است. به اعتقاد ملاّصدرا زمان امري ذهني و عقلي است، و موجوديت و استقلال زمان تنها در ذهن صورت مي بندد. چهار بُعد بودن موجودات مادّي و برگشت ناپذيري زمان و غيرممکن بودن بازگشت از آينده به گذشته، ريشه در خود حوادث دارد. مجموع کائنات مادّي در حرکت واحدي متحرّک است و هر موجود و حادثه پاره اي است از بيکران اين متحرّک واحد.

اين نظريه در واقع حرکت جوهر در جوهر است. ملاّصدرا شجاعانه و سنّت شکنانه با اين انديشه کهن سال فلسفي که حرکت جوهر را در عَرَض نشان مي‌داد به نبرد پرداخت. وي تحوّل را در ذات شيئ مي ديد. به نظر وي تا چيزي پي در پي و پيوسته از خود بيرون نيايد هرگز به کمال دست نخواهد يافت. جان سخن صدرالدّين شيرازي اين است که حرکت را درسايه ثبات و يا بر پايه ثبات نمي‌توان تفسير کرد. نظريه حرکت جوهري دو عنصر اساسي را وارد تفکّر اسلامي کرد: تاريخ مندي هستي و جوش و خروش دروني درعين آرامش بيروني. اين نظريه اگرچه از سوي کساني چون حاج ملاّهادي سبزواري مورد شرح و تفسير قرارگرفت، امّا هم چنان درحدّ مباحث لفظي باقي ماند و به نتايج مهمّ علمي و اجتماعي که مي توانست بر آن مترتّب باشد توجه لازم معطوف نشد.

علاّمه علي اكبر دهخدا (1297ه1334-ش/1955-1880م)

علي اکبر دهخدا ازمردان به نام سياست و ادبِ تاريخ معاصر ايران‌است. وي درتهران زاده شد. پدرش خانبابا از ايل نشين هاي نواحي قزوين بود و از همين رو دهخدا را نيز اغلب قزويني مي‌خوانند. وي درکودکي نخست درمدارس قديم تحصيل کرد سپس وارد مدرسه علوم سياسي شد و چند سال بعد در مأموريت وزارت خارجه همراه سفير ايران به کشورهاي بالکان در جنوب شرق اروپا سفر کرد. دهخدا در بخارست و وين دو سال به تکميل زبان فرانسه و مطالعه پيشرفت هاي علمي و هنري اروپا پرداخت. با اين همه دربازگشت در يادداشتي به مدّعيان برتري تمدّن غرب هشدار دادکه: «در تمدّن مکانيکي کسي دست ما را نبسته، امّا در شئون معنوي ما بايد خود را دريابيم.»

بازگشت دهخدا به وطن مقارن اوج گرفتن نهضت مشروطه خواهي بود. وي پس از شش ماه کار در اداره راه شوسه خراسان به تهران بازگشت و به عنوان نويسنده و سردبير به همراهي تني چند از آزاد انديشان به نشر روزنامه **صوراسرافيل** پرداخت. مقالات انتقادي وي با عنوان «چرند و پرند» به زودي توجّه خوانندگان را به خود جلب کرد. وي در اين مقالات با طنزي تند امّا لطيف اعمال ستمگران و جاهلان و سرباران جامعه را برمي‌شمرد و از ساده لوحي عوام و فرصت طلبي روحاني نمايان و شيّادان ظاهرصلاح پرده برمي‌داشت.

به توپ بسته شدن مجلس شوراي ملي به فرمان محمدعلي شاه و فرا رسيدن دوران استبداد صغير به کشته شدن ميرزا جهانگيرخان صوراسرافيل ناشر روزنامه و روشن فکر بزرگ زمان مشروطه و دست گيري و تبعيد دهخدا به اروپا انجاميد. امّا دهخدا در اروپا نيز از پاي ننشست. سه شماره ديگر از روزنامه **صوراسرافيل** را منتشرکرد و پس از آن به انتشار روزنامه **روح القدس** پرداخت و اندکي بعد در استانبول نامه هفتگي **سروش** را بنيان گذاشت.

پس ازخلع محمدعلي شاه، دهخدا به ايران باز گشت و به نمايندگي دوره دوّم مجلس شوراي ملّي انتخاب شد. در ايّام جنگ جهاني اوّل وي از عرصه سياست گريخت و در يکي از قريه هاي بختياري پناه جست و از اين فرصت براي تهيه مطالب دو اثر بزرگ خود، **امثال و حکم** و **لغت نامه** سود جست. در همين دوران به تصحيح ديوان شاعران پرداخت و مطالبي بسيار از زبان فرانسه به فارسي ترجمه کرد. تهيه لغت نامه فرانسه به فارسي و تصحيح آثاري چون **لغت فرس** اسدي، که در زمينه کار لغت نامه مورد نياز بود، در همين روزگار صورت گرفت.

درسال1302ش/1923م، دهخدا رياست دفتر وزارتي وزارت معارف را به عهده داشت. سپس به رياست مدرسه علوم سياسي که خود روزگاري در آن تحصيل کرده بود رسيد و آن را به دانشکده حقوق و علوم سياسي و اقتصادي بدل کرد. در نخستين کنگره نويسندگان ايران نيز عضو هيئت رئيسه کنگره بود.

در جنگ جهاني دوّم، پس از اشغال ايران از سوي متّفقين، دهخدا از کار ديواني کناره گرفت و همه وقت و نيروي خود را صرف تکميل **لغت نامه** کرد. مقارن حکومت دکتر مصدّق وي دوباره به عرصه سياست و نويسندگي بازگشت. در ارديبهشت سال 1951/1330م جمعيّت مبارزه با بي سوادي را تأسيس کرد و اصرار داشت که اين فعّاليت از دخالت دولت دورماند. پس از برافتادن حکومت مصدّق باز از فعّاليت اجتماعي دست شست. آخرين بخش **لغت نامه** عظيم او سي سالي پس از مرگش انتشار يافت.

ملک الشعرا بهار (1266ه1330ش/ 1951-1882)

محمّد تقي بهار ملقّب به ملک الشّعرا از مردان شعر و ادب و سياست تاريخ معاصر ايران است. پدرش، محمّدکاظم صبوري، ملک الشّعراي آستان قدس رضوي بود و در اعياد و مراسم مذهبي

اشعاري را كه به همان مناسبت سروده بود مي‌خواند. پس از درگذشت او، محمّدتقي، كه قريحه‌اي سرشار در سرودن اشعار داشت، هنگام ورود مظفرالدين شاه قاجار به خراسان قصيده اي سرود و به اين طريق لقب پدر را به دست آورد.

ملک الشّعرا بهار، كه در مشهد متولّد شده بود، زبان و ادب فارسي و عربي را نزد استاد معروف زمان خود، اديب نيشابوري، آموخت و درجواني وارد فعّاليت هاي سياسي گرديد. درآن زمان اختلاف بين محمّدعلي شاه و نمايندگان مجلس شوراي ملي هر روز بالاتر مي‌گرفت. بهار مقاله ها و ترانه هاي بسيار به نفع مشروطه خواهان در روزنامه خراسان مشهد انتشار داد و به تدريج مشهورشد. در سال هاي بعد كه به عضويت كميته حزب دمكرات خراسان درآمد و روزنامه **نوبهار** را كه ناشر افكار حزب بود منتشر كرد. وي در مقالات خود بيش از همه به دفاع از آزادي زنان و لزوم كشف حجاب پرداخت و به اين جهت مورد تكفير قرار گرفت و حكم قتل او داده شد.

با درگرفتن جنگ جهاني و اشغال ايران به وسيله قواي بيگانه، ملک‌الشّعرا كه به نمايندگي مجلس شوراي ملّي انتخاب شده بود همراه ديگر آزادي خواهان تهران را ترک كرد و به هواداري از ارتش آلمان در روزنامه **نوبهار** مقالات تند نوشت و مظالم روسيه را برشمرد. ديري نگذشت كه روزنامه توقيف و خود او به بجنورد تبعيد شد. با پايان گرفتن جنگ، ملک الشّعرا بار ديگر به نمايندگي مجلس شوراي ملي برگزيده شد. امّا با روي كار آمدن رضا شاه پهلوي و پس از گذراندن يک دوره چهارده ماهه در زندان، ناچار از فعّاليت در صحنه سياسي كناره گرفت. پس از آن درحدود هفده سال به كار تحقيق و تدريس در دانشكده ادبيات تهران مشغول بود و آثار متعدّد نظم و نثر به وجود آورد. وي، در سال 1324ش/1945م، مدّت چهارماه در دولت احمد قوام (قوام السّلطنه) وزارت فرهنگ را به عهده داشت و در همان سال‌ها بر اثر ابتلا به بيماري سل بستري شد. آخرين فعّاليت اجتماعي او رياست جمعيت هواداران صلح بود.

اشعار كلاسيک بهار بيشتر مضموني سياسي و اجتماعي دارد و بازتابنده خشم و اندوه ازادگان از اوضاع نا بسامان جامعه است. بهار در كار تحقيق ادبي و تاريخي نيز سرآمد بود. نوشته‌هايش، غير از آن چه در روزنامه و مجلات به چاپ رسيده، بيشتر آثاري تحقيقي در ادب فارسي است. **سبک شناسي** وي در سه جلد، دگرگوني و تكامل نثر فارسي را از آغاز تا طلوع مشروطيت مورد بررسي قرار مي‌دهد. اين مجموعه كه به منظور تدريس در دانشكده ادبيات فراهم آمد، هنوز از كتاب‌هاي درسي معتبر به شمار مي‌رود. ترجمه چند اثر از زبان پهلوي به فارسي نيز از ديگر آثارعلمي او است. براين همه، تصحيح كتاب هاي متعدّدي از آثار گذشتگان را بايد افزود. ازجمله **تاريخ سيستان** و **مجمل التواريخ** كه منابعي معتبر در باره تحوّلات سياسي ايران در اواخر دوره قاجار و اوان دوران پهلوي است.

ملک الشّعرا بهاردر تصنيف سازي نيز دست داشت. در دوران مشروطيت اشعاري با وزن‌هاي خاص براي آواز در دستگاه هاي موسيقي ايراني سروده مي‌شد. عارف قزويني، مرد سياست، شعر، و موسيقي و خواننده آن عصر، به سرودن اين گونه تصنيف هاي سياسي و اجتماعي

شهرتي خاص داشت. ملک الشّعرا نيز تصنيف هايي از اين گونه بسيار ساخته است که از آن ميان "مرغ سحر" در دستگاه ماهور با صداي قمرالملوک وزيري، برجسته ترين خواننده زن ايران در نخستين دهه هاي قرن بيستم، شهرت و مقبوليتي فراوان يافت و به تدريج به نوعي سرود ملّي و سياسي تبديل شده است:

مرغ سحر ناله سرکن
داغ مرا تازه تر کن

زآه شرربار، اين قفس را
برشکن و زيروزبرکن

بلبل‌پربسته‌زکنج‌قفس‌درآ
نغمه آزادي‌نوع بشرسرا

وزنفسي عرصه اين خاک توده را پرشرر کن

* * *
ظلم ظالم، جور صيّاد
آشيانم داده بر باد

اي خدا،اي فلک،اي طبيعت
شام تاريک ما را سحرکن

* * *
نوبهار است گل به بار است
ابر چشمم ژاله بار است

اين قفس چون دلم تنگ و تار است

شعله فکن در قفس اي آه آتشين
دست طبيعت گل عمر مرا مچين

جانب عاشق نگه اي تازه گل ازين بيشتر کن

مرغ بي‌دل، شرح هجران، مختصر،مختصر، مختصرکن

پروين اعتصامي (1320-1285 ه/ 1941-1907م)

پروين اعتصامي از چهره‌هاي درخشان شعر معاصر ايران است. وي در تبريز به دنيا آمد. پدرش يوسف اعتصامي (اعتصام‌الملک) مردي روشنفکر و اهل قلم و معتقد به تعليم و تربيت کودکان و نوجوانان بخصوص دختران بود. تحصيلات ابتدايي پروين در تهران و زير نظر مستقيم پدر انجام شد. پروين علاوه براين از جمع دانشمندان و شاعران و نويسندگاني که پيوسته در خانه ايشان گرد مي‌آمدند دانش بسيار اندوخت. سپس به مدرسه دخترانه آمريکايي رفت و در جشن پايان تحصيل در بهار سال 1303ش/1924م خطابه اي درباره موقعيت زن در مشرق زمين و لزوم تعليم و تربيت او ايراد کرد که سخت مورد توجّه قرار گرفت. سال‌هاي بعد را پروين همراه پدر در سفرهاي داخل و خارج کشور به کسب معلومات و تجارب بيشتر گذراند. ازدواج او با پسر عمويش در کمتر از سه ماه به جدايي انجاميد. پروين در بهار سال 1320ش/1941م، در حالي که بيش از سي وچهار سال نداشت بر اثر بيماري حصبه درگذشت. او را در مقبره خانوادگي‌اش در قم به خاک سپردند.

پروين از کودکي شعر مي‌سرود. امّا حتّي هنگامي که بعضي اشعار او در مجله **بهار** که پدرش انتشار مي‌داد چاپ مي‌شد باز اغلب کسي نمي‌پذيرفت که آنها را دختري جوان سروده باشد. نخستين ديوان شعر پروين در زمان زندگي خود او انتشاريافت. ملک الشّعراء بهار در معرّفي و نقد شعر او مقدمه اي براين مجموعه افزوده است. علاّمه دهخدا نيز تقريظي بر ديوان شعر او نوشته و او را «شه بانوي زنان شاعر» خوانده است.

اشعار پروين در قالب غزل، قصيده و قطعه است که تأثير شاعران بزرگ گذشته را در آن‌ها به وضوح مي‌توان ديد. با اين همه روح لطيف زنانه و شخصيت آرام و مستقلّ او شعرش را کاملاً متمايز مي‌کند. بيشتر اشعارش به صورت گفتگو است: چشم و مژگان، دام و دانه، مور و مار، کرباس و الماس، نخود و لوبيا، با يکديگر سخن مي‌گويند و از اسرار آفرينش و سرشت آدمي و رنج و شادي نغمه بر مي‌آورند. شعر پروين لبريز از احساسات لطيف مادرانه است. او از اندوه کودکان فقير، از رنج پرندگان دور از آشيانه و از درد بي نوايان محروم به هيجان مي آيد. اشعار هشدار دهنده او رنگ و بوي مسائل اجتماعي زمان را دارد و توّجه به موقع نامساعد زن در جامعه و فرياد درد از ستمي که به صورت هاي گوناگون بر او مي‌رود از ديگر مضامين مکرر شعر اوست:

روزي گذشت پادشهي از گذرگهي
فرياد شوق برسر هرکوي و بام خاست

پرسيد زان ميانه يکي کودک يتيم
اين تابناک چيست که بر تاج پادشاست

نزديک رفت پيرزني گوژپشت و گفت

این اشک دیده من و خون دل شماست

آن پارسا کهِ ده خَرَد و مِلک، رهزن است
آن پادشا که مال رعیت خورَد گداست

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن
تا بنگري که روشني گوهر از کجاست

صادق هدايت (1330-1281ش/1951-1902م)

صادق هدايت از نخستين داستان نويسان معاصر ايراني است كه به شيوه و روش اروپايي روي آورد. وي درخانواده‌اي از اشراف و سياستمداران بزرگ و نويسندگان و شعراي نام آور متولّد شد. در جواني همراه گروهي از دانشجويان از طرف دولت به اروپا رفت. قرار بود در دانشكده معماري پاريس به تحصيل ادامه دهد، امّا گرايش به سوي ادبيات و نويسندگي او را از آن منصرف كرد. در آن روزگار چنان كه خود نوشته است ميل به مرگ و نابودي همواره در او وجود داشت. یک بار خود را به رودخانه سِن افكند، امّا نجاتش دادند. اندكي بعد به ايران بازگشت و به كار اداري پرداخت.

صادق هدايت ساده مي‌زيست و به خلاف زندگي اشرافي بستگانش، به حداقّل نيازهاي روزانه قناعت مي‌كرد. امّا روح پُرشور و مشتاق او با كار اداري سازگار نبود. روزي آن را رها كرد و بنا به دعوتي كه از او شده بود به بمبئي رفت. در آن جا زبان پهلوي آموخت و به فلسفه هند، كه از پيش با آن آشنايي داشت، پرداخت. دو داستان كوتاهي كه به زبان فرانسه نوشت تأثير بينش بودايي را در او به صورتي بارز نشان مي‌دهد. در بازگشت، باز به كار اداري رو آورد و باز ناچار از ترک آن شد. نوشتن داستان هاي كوتاه و بلند، ترجمه آثار نويسندگان بزرگ از زبان فرانسه، تحقيق در بعضي آثار ادب فارسي و نوشتن مقالات متعدّد در **مجله موسيقي** و طرح مسائل فرهنگ عامه و فولكلور و جمع آوري بخش هايي از آن، از جمله فعاليّت هاي وي در اين دوران است. درسال 1324ش/1945، هدايت به دعوت كانون نويسندگان براي ديداري كوتاه به تاشكند رفت. چند سال بعد دوباره به پاريس بازگشت و چند ماه بعد در آپارتمان خود، شير گاز را بازگذاشت و خودكشي كرد. او را در آرامگاه پرلاشِنر پاريس به خاک سپردند.

در زندگي صادق هدايت، به گفته خود او، هيچ واقعه شايان توجه رخ نداده بود، امّا آثار متعدّد و متنوع او نشان هيجان و جوشش فوق العاد در وجود اوست. در بيست و دو سال كار ادبي و هنري بيش از يكصد اثر از خود برجاي گذاشت كه در تنوّع موضوع بي نظير است. تأثير نويسندگاني چون ادگار اِلن پو و ويرجينيا ولف، و به ويژه فرانتس كافكا، در آثار او بارز است. نوشته هاي هدايت چنان سرشار از مضامين فرهنگ و معتقدات و خرافات و آرزوها و رنج‌هاي مردم عادي است كه قالب و صورت ظاهر داستان جايي براي خودنمايي نمي‌يابد. موضوع اكثرداستان هاي هدايت مردم فقير، محروم، زحمت كش و خرافه پرست است. در اين داستان ها، زنان، مردان و

كودكان، زبان عوامانه همراه با ناسزاها و ضرب‌المثل ها و قسم‌ها و نفرين ها و دعاهاي آن در تصويري دقيق نمودار مي‌شوند. عشق به ايران گذشته و اندوه بر دردهايي كه از هجوم بيگانگان بر مردم ايران وارد آمده گوشه اي ديگر روح آزرده او را در نوشته هايش عيان مي كند.

شاهكارصادق هدايت **بوف كور** است، كه در آن ارزش‌هاي اصيل انساني و عرصه كشمكش‌هاي حقيرمادّي در سيماي دو زن، يكي پاک و زيبا و لطيف و ديگري حريص و شهوت‌ران و پليد، تصوير شده است. اين اثر، با آن كه طرح و ساختاري امروزي دارد، و كمابيش به سبک نويسندگان اروپايي پس از جنگ دوّم شبيه است، امّا عميقاً از ديد عرفاني و بينش فلسفي ايران اثر پذيرفته. **بوف كور** از جمله معدود آثار ادب ايران معاصر است كه به برخي از زبان هاي اروپايي ترجمه شده. هدايت، با همه شهرتش، در ايران هنوز چنان كه بايد شناخته نيست. طنز تلخ او درباره معتقدات خرافي و بينش قهر آميز او نسبت به مردمي كه خودش آن ها را رجّاله‌ها ناميده به مذاق بسياري خوش نمي‌آيد. خودكشي او نيز موضوعي است كه اغلب براي پرهيز از پرداختن به آثار او مطرح مي‌شود.

نيما يوشيج (1338-1276ش/1959-1895)

نيما يوشيج شاعر بلند آوازه معاصر ايران، زاده يوش و پدر شعرنو فارسي است. وي در خانه كشاورزي مرفّه و دانش آموخته به دنيا آمد. كودكي اش تا دوازده سالگي بر سركوه هاي بلند و در دل مراتع و جنگل هاي سرسبز و انبوه شمال ايران بين شبانان ايلياتي كه در جستجوي سرزمين هاي سبز و خرّم، ييلاق و قشلاق مي‌كردند، گذشت. دنياي كودكي او در كنار پدري سواركار و تيرانداز كه خطّ خوش مي‌نوشت و تار دلكش مي‌زد و مادري با ذوق كه در گفتگوهاي عادي از **هفت پيكر** نظامي و غزليات حافظ شاهد مي‌آورد، سپري شد. دوازده ساله بود كه او را به تهران آوردند. پس از گذراندن دوره دبستان در مدرسه رشديه وي را براي فراگرفتن زبان فرانسه به مدرسه سن لويي فرستادند. دراين مدرسه او زبان فرانسوي را آموخت و از اين طريق به دنياي شعر و ادب اروپا راه يافت. معلّمي دلسوز به نام نظام وفا استعداد شاعري او را دريافت و با مهرباني او را واداشت تا هرچه بيشتر بياموزد و زيباتر بسرايد.

انتشار نخستين آثار نيما يوشيج در روزنامه‌هاي **قرن بيستم** و **نوبهار** نام او را بر سر زبان ها انداخت. امّا آشنايي با شعر آزاد اروپايي موجب شده بود كه نيما نظام وزن و قافيه را، كه تا آن روز از لوازم حتمي كلام موزون بود، درهم شكند و با به كاربردن زبان رمزگونه از دنياي واقعيت‌ها چنان سخن گويد كه سنّت گرايان ادبي را سخت برضدّ خود بشوراند. از سوي ديگر، شعر بديع و نوآوري هاي هنري او بسياري را به تحسين وامي داشت و اين بحث كه چگونه دنياي نو، خواهان تحوّل در بينش و بيان شعري است همه جا در گردهمايي هاي هنري و صفحات روزنامه ها و مجلاّت مطرح مي‌شد. نيما براي گذران زندگي به تدريس ادبيات فارسي و بررسي كتب و نقد اشعار در اداره كل انطباعات وانتشارات وزارت فرهنگ پرداخت. زندگي آرام و ساده او زمستان ها در تهران و تابستان ها هميشه درجنگل هاي سرسبزيوش و در آغوش طبيعت شمال ايران مي‌گذشت.

ازنیما یوشیج آثار بسیار از شعر و نثر برجاي مانده است. مقالات او در **مجله موسیقي** از جمله مقاله مفصّلي به نام «ارزش احساسات» بیشتر درباره دید هنري او به شعر نو است. وي چه در مقالات و چه در نامه هاي خصوصي خود همه جا از معنا و مفهوم و هدف و بیان شعر و هنرسخن مي‌گوید. نوآوري در وزن و قافیه و تغییر دیدگاه براي تناسب با دگرگوني هاي جامعه موضوع اصلي همه نوشته‌هاي اوست. وي در این آثار شعرنو را توضیح مي‌دهد، مي‌آموزد و مي‌کوشد که نودیدن و نوشناختن را نه تنها در شعر و هنر بلکه در ساحت اندیشه و زندگي نیز بگستراند. نوشته هاي او سیل بي امان مقلّدان او را مهار کرد، چه، در آغاز بسیاري افراد کم مایه و شهرت طلب با ترک قید و بند وزن و قافیه به خود اجازه دادند که سخنان بیهوده نامفهوم را به نام شعر نو انتشار دهند. نیما یوشیج با طرح مباحثي در چگونگي تحوّل وزن وقافیه و سیر تکاملي آن، راه آینده شعر پخته و سنجیده را از بي‌بندوباري جدا کرد و با تأکید براوزان نو و گسترش معناي قافیه مباحث جدیدي در شعر امروز فارسي درمیان گذاشت.

امّا شعر نیما یوشیج علاوه برنوآوري در صورت، ازنظر معنا نیز راه گشا بود. وي که در جواني و آغاز شاعري به قول خودش به سبک خراساني شعر مي‌سرود، پس از آن که راه خود را یافت منظومه جاوداني «افسانه» را پدید آورد که «اگر نیما را شاعر افسانه نام دهیم رواست زیرا افسانه شاهکار بي مانند اوست.» نیما در شعر، عناصر طبیعت پیرامون خویش را به صراحت و سادگي طبیعي توصیف مي‌کند. با این همه، فضاي شعر او چنان برگزیده و ممتاز است که در آن همه چیز مفهومي رمزگونه مي یابد و عشق به حیات و کوشش جانفرسا براي زندگي موج مي‌زند. به نظر او طبیعت پاک و زیبا است، امّا روابط ناساز انسان ها آن را به سیاهي و تباهي مي کشاند. وظیفه شاعر شرمسارکردن ستمگر و بیدار نمودن ستمدیده است. او صبح را مي‌بیند و رفتن تاریکي را یقین دارد. مي‌کوشد تا پیام روشنایي و نور را به افسردگان و رنجدیدگان برساند تا توان پایداري آنان فزوني یابد. و این «مهتاب» او است:

مي تراود مهتاب
مي درخشد شب تاب
نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک
غم این خفته چند
خواب در چشم ترم مي‌شکند
نگران با من استاده سحر
صبح مي خواهد از من
کز مبارک دم او، آورم این قوم بهِ جان باخته را بلکه خبر
در جگر خاري، لیکن
از ره این سفرم مي‌شکند
نازک آراي تن ساق گلي
که به جانش کشتم

و به جان دادمش آب
اي دريغا، به برم مي‌شكند
دستها مي سايم
تا دري بگشايم
برعبث مي پايم
كه به در كس آيد
در و ديوار به‌هم ريخته‌شان
برسرم مي‌شكند
مي تراود مهتاب
مي‌درخشد شب تاب
مانده پاي آبله از راه دراز
بر دم دهكده مردي تنها
كوله بارش بر دوش
دست او بر در، مي‌گويد با خود:
«غم اين خفته چند
خواب درچشم ترم مي‌شكند»

محمّد معين (1350-1297ش/ 1971-1918)

محمّد معين درخانواده اي روحاني دررشت متولّد شد. دوران اوليه تحصيل را در همان شهرگذراند و هنگامي كه در تهران موّفق به دريافت درجه ليسانس در ادبيات و فلسفه گرديد به دو زبان فرانسوي و عربي تسلّط كامل داشت. ضمن كار در وزارت فرهنگ، از طريق مكاتبه دوره روان شناسي عملي را در آموزشگاه روان شناسي بروكسل گذراند. وي نخستين كسي بود كه در دانشگاه تهران به درجه دكتري زبان و ادب فارسي رسيد. رساله پايان تحصيلش را، با عنوان «مزديسنا و تأثير آن در ادبيات پارسي،» به راهنمايي استاد ابراهيم پورداود نگاشت.

افزون بر تدريس در دانشكده ادبيات دانش‌سراي عالي، معين دركنگره هاي مختلف ادبي در داخ وخارج كشور شركت مي كرد و عضو فعّال فرهنگستان و انجمن اصطلاحات علمي بود. به عنوان همكار، با علاّمه دهخدا در نشر **لغت نامه** شركت داشت و پس از درگذشت دهخدا، به عنوان وصي او و رئيس سازمان لغت نامه دهخدا، در نگارش، تهيه، جمع آوري و ويراستاري مطالب اين اثر عظيم نقشي بزرگ ايفا كرد. دقّت علمي وشخصّيت جدّي و پاك و امانت دار استاد معين سبب شد كه وي در مهم‌ترين روي دادهاي فرهنگي عصرحاضر سهمي بزرگ داشته باشد. نيما يوشيج، با آن كه هرگزمعين را نديده بود، وي را وصي خود كرد تا مسئوليت انتشار آثارش را پس از مرگ او به عهده بگيرد. معين با همه مشغله اي كه داشت و با آن كه شعر نو را در زمينه تخصّص خود نمي دانست اين مسئوليت را پذيرفت و به ياري چند تن از همكاران خود به چاپ آثار وي

پرداخت.

تسلّط به زبان هاي فرانسوي، انگليسي، عربي و زبان هاي قديم ايراني به معين امكان داد كه در پهنه اي وسيع به تأليف و نگارش آثار متنوّع دست يازد. بزرگ ترين اثري كه از وي به يادگار مانده **فرهنگ فارسي** است. وي ابتدا به تصحيح **برهان قاطع** از فرهنگ هاي قديمي فارسي اقدام كرد و ضمن تهيه مطالب اين فرهنگ به تهيه و چاپ مقالات متعدّد درزمينه‌هاي مختلف پرداخت. از معين، افزون بر فرهنگ فارسي، بيش از دويست مقاله، و نزديک به چهل كتاب و رساله كوچک و بزرگ، از تأليف و ترجمه، برجاي مانده است. روش تحقيق سنجيده و عالمانه او نوشته ها و تأليفاتش را اعتباري كم نظير بخشيده است. محمّدمعين از جمله نخستين استاداني است كه منشور استادي ممتاز دانشگاه تهران را دريافت كرد.

محمّد معين نزديک به پنج سال از عمر كوتاه پربار خود را در حال اغما به سر برد و در پنجاه و سه سالگي در گذشت.

منابع:

- گوهرين، سيد صادق. شرح احوال حجة الحق ابوعلي سينا. تهران، كتابخانه ايران،1331.

- اقباس آشتياني، عباس. شرح حال عبدالله بن المُقَفَع فارسي. برلين، ايرانشهر، 1306.

- عظيمي، دكتر عباس علي. شرح حال و آثار ابن مقُفَع. مقدمه دكتر محمد غفراني، تهران، انتشارات فرخّي، 1355.

- بيهقي، ابوالفضل. يادنامه، محموعه سخنراني هاي مجلس بزرگداشت ابوالفضل بيهقي. مشهد، دانشگاه مشهد، 1350.

- ابوالمعالي، نصرالله منشي. كليله و دمنه. تصحيح و توشيح مجتبي مينوي، تهران.

- محجوب، دكتر محمد جعفر. درباره كليله و دمنه. تهران، خوارزمي، 1349.

- بررسي هايي در باره ابوريحان بيروني . به مناسبت هزاره ولادت او. تهران، شوراي عهالي فرهنگ و هرن، 1352.

- بوآلو، د. ژ.. كارنامه بيروني(كتابشناسي و فهرست آثار). ترجمه و نگارش پرويز ازكائي، تهران، انتشارات فرهنگ و هنر،1352.

- منور، محمد. اسرارالتوحيد في مقامات شيخ ابي سعيد. به اهتمام دكتر محمدرضا شفيعي كدكني، تهران، نشر آگاه، 1366.

- حلبي، دكتر علي اصغر. تاريخ فلاسفه ايراني از آغاز اسلام تا امروز. تهران، زوار، 1361.

- همائي، جلال الدّين. غزالي نامه. تهران، كتابخانه فروغي، 1342.

- زرين كوب، عبدالحسين. فرار از مدرسه. تهران، اميركبير، 1356.

- نيشابوري، عظار. تذكرة الاوليا. تصحيح نيكلسون، تهران، دنياي كتاب، افست از چاپ 1907م.

- اعتصامي، جاودانه پروين. فراهم آورده جسين خميني. تهران، كتاب فرزان، چاپ اوّل، 1362.

- اعتصامي، ديوان پروين. بامقدمه و كتابشناسي در فارسي و زبان هاي ديگر. انتشارات مزدا، 1987.

- زرين كوب، عبدالحسين. از كوچه رندان. تهران، امير كبير،1356.

- غني، دكترقاسم. بحث در افكار و احوال و آثار حافظ. تهران.

- نيشابوري، عطّار. تذكرة الاوليا به سعي رينولد نيكلسون. چاپ دوم، تهران، دنياي كتاب، 1907.

- ماسينيون، لوئي. قوس زندگي حلاج. - دشتي، علي. شاعري ديرآشنا. تهران.

- برتلس، آندره. نظامي شاعر بزرگ آذربايجان، ترجمه صديق، تهران، پيوند، 1355.

- هدايت، صادق. ترانه هاي خيام. تهران، اميركبير، 1313.

- فولادوند، محمدمهدي. خيام شناسي. تهران، فروغي، 1348.

- نفيسي، سعيد. محيط زندگي و احوال و اشعار رودكي. تهران، ابن سينا، 1341.

- صفا، دكتر ذبيح الله. تاريخ ادبيات در ايران از اوايل قرن هفتم تا پايان قرن هشتم هجري. تهران، انتشارات فردوسي، 1366.

- ماسه، هانري. تحقيق در باره سعدي. ترجمه دكتر غلامحسين يوسفي، دمتر محمدحسن

مهدوي اردبيلي، تهران، انتشارات توس، 1364

- نصر، دکتر سيد حسين. سه حکيم مسلمان. ترجمه احمد آرام، تهران.

- سميعي، کيوان. اوراق پراکنده يا فرائد و فوائد گوناگون. جلد اول، تهران، زوار، 1366.

- نظريات نويسندگان بزرگ خارجي در باره صادق هدايت. زندگي و آثار او. ترجمه حسن قائميان، تهران، 1342، کتاب هاي پرستو، چاپ سوّم.

- زاکاني، عبيد. کليات. تهران، چاپ پرويز اتابکي، 1366.

- اقبال، عباس. تاريخ مغول. تهران، چاپ دوّم، 1341.

- فروزانفر، بديع الزمان. شرح احوال. نقد آثار عطّار، تهران.

- مينوي، مجتبي. فردوسي و شعر او. تهران، دهخدا، 1354.

- يغمايي، حبيب. فردوسي و شاهنامه او. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

- اسماعيلي، امير. ابوالقاسم صدارت، جاودانه فروغ فرخزاد. چاپ دوّم، تهران، 1968.

- عنصرالمعالي کيکاوس بن اسکندر. قابوسنامه تصحيح دکتر غلامحسين يوسفي، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1345.

- يوسفي، دکتر غلامحسين. ديداري با اهل قلم. مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسي، 1355.

- محقق، دکتر مهدي. فيلسوف ري، محمد زکريا رازي. تهران، انجمن آثار ملي، 1349.

- نصري، عبدالله. کارنامه دکتر معين. تهران، مؤسسه انتشارات امير کبير،1364.

- شيخ عبدالله نعمه فلاسفه شيعه. ترجمه سيدجعفر غضبان ، تهران، 1367.

- حبيبي، دکتر علي اصغر. تاريخ فلاسفه ايراني. تهران، زوار، 1361.

- بهار، محمدتقي. ديوان اشعار شادروان ملک الشعرا. جلد اول، انتشارات اميرکبير، تهران، 1338.

- فروزانفر. رساله در تحقیق احوال و زندگاني مولانا جلال الدّین محمد. تهران، زوار، چاپ چهارم، 1361.

فرهنگ عامه

باورها و خرافات

توده مردم ايران، چون ديگرملل جهان، باورها و خرافاتي داشته‌اندكه ريشه در اعماق فرهنگ ايشان دارد. بخشي از اين باورها از ارزش علمي خالي نيست و بخشي ديگر به نيروهاي ناشناخته و جادويي مربوط مي‌شود.

سعد و نحس

سعد به معني خوش و نيک انجام و نحس به معني شوم و بدفرجام است. وقت اگر سعد باشد نتيجه كارها درآن خوب خواهد بود. همه رويدادهاي ناخوشايند از آن رو اتفاق مي‌افتد كه "ساعت" نبوده است. به‌اين جهت براي دست بردن به هركار نخست بايد ساعت را ديد و در لحظه سعد به آن پرداخت. در ايران هنوز همه ساله تقويم هايي منتشرمي‌شود كه درجدول‌هاي آن، روزهاي سعد و نحس تعيين شده است. دراين تقويم ها يک دور دوازده تائي از سال ها وجود دارد كه به نام حيوانات خوانده شده است. نام فارسي اين دور چنين است: موش، گاو، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، اسب، گوسفند، ميمون، مرغ، سگ، وخوک. سال منسوب به هريک از اين جانوران ويژگي‌هاي آن حيوان را دارد.

سال 1369 هجري شمسي دراين رديف سال اسب است. درسالنماي مصباح آمده است كه: «چنان دانند كه چون سال اسب درآيد، سال تحوّلات و پيشرفت باشد و هواي زمستان بسيار سرد شود و بعضي سردرختي ها را آفت رسد و كشت ها نيكو بود و حال بازرگانان نيكو بود و اكتشافات تازه بوجود آيد وغلاّت و حبوبات ارزان شود ومشايخ و بزرگان را غم رسد و مولودي كه درآغاز سال به دنيا آيد با قوّت يرک شود و آن كه در وسط سال به دنيا آيد، خوش گفتار و دلير بود، و آن كه درآخرسال زايد شتاب كار و بدخو باشد.»

خورشيد درهريک از برج هاي دوازده گانه نيزحكم خاص دارد. برج‌ها عبارتند از: برّه، گاو، دوپيكر، خرچنگ، شير، سُنبُله، ترازو، كژدم، كمان، بزغاله، دلو، و ماهي. براي نمونه جُدَي يا بزغاله مطابق دي ماه ايراني است. هركه به طالع جُدَي زايد، يعني دراين ماه به دنيا آيد، «گندم گون و باريک اندام و خشک اعضاء. . . و تند و خشن و اندوهگين و زود خشم خواهد بود» جُدَي يا بزغاله را طالع يا زايجه او مي‌گويند.

قرارگرفتن ماه نيز در هريک از اين برج ها احکام مخصوص خود را دارد. چون دوازده بار حرکت دوري ماه، درهرسال حدود ده شبانه روز زودتر ازحرکت ظاهري خورشيد به پايان مي‌رسد، پس رويارو قرارگرفتن ماه و خورشيد درهر برج و درهريک از سال هاي دوازده گانه حکم نجوميِ خاص دارد. قرار گرفتن ماه (قمر) در طالعِ کژدم (عقرب)، که مطابق آبان ماه فارسي است، بدترين نوع نحسي است. اصطلاح "قمر درعقرب" از آن‌جا پيدا شده است.

با اين مقدّمات، منجّمان براي اقدام به هرکار "ساعتِ سعد" را مي‌جويند و با تعيين طالع نوزاد، آينده اورا پيش گويي مي‌کنند. درگذشته اعتقاد به احکام نجومي چنان بود که منجّمان از مهم ترين مشاوران درباري بودند. نوشته اند که درجنگ ايران و روس يک بار فتحعلي شاه يک ماه هنگام حمله را به عقب انداخت و زيان بسيار به بار آورد، تنها به اين دليل که منجّم گفته بود قمردرعقرب است. هنوز بسياري از مردم براي عقد و ازدواج يا خريد خانه و باغ و زمين يا گرفتن تصميم هاي مهم با اصرار به تعيين ساعت مناسب مي پردازند.

اين باورهاي عاميانه ريشه اي بسياركهن دارند. ابوريحان بيروني نقل مي‌کند که ايرانيان باستان روزهايي را که درآن ها ماه و خورشيد دريک درجه و يک دقيقه قرار دارند، درحالت اجتماع يا استقبال، يعني وقتي ماه ناپديد و يا بدرتمام است، اوقات را نحس مي‌دانستند، زيرا جن‌ها و شيطان ها در دنيا تاخت و تاز مي‌کنند. ديوانگي و بيماري هاي رواني و عصبي دراين اوقات زياد مي‌شود. و از نطفه اي که دراين دو وقت به وجود آيد فرزندي ناقص زاده خواهد شد. ميوه ها ازدرخت مي‌ريزد و زخم‌ها ديرجوش مي‌خورد. اگر دراين روزها کسوف واقع شود، يعني خورشيد بگيرد، ديگر نحسي آن کامل است.

به طورکلّي، درسال بعضي روزها نحس است، مثل آخرين چهارشنبه، ماه صفر و روزهاي پنجم و سيزدهم هرماه. روزهاي هفته نيز براي کارهايي مناسب و براي بعضي کارهاي ديگر نحس است. بنابرکلامي‌که به علي(ع) نسبت داده شده، روزهاي هفته را بايد به اين کارها اختصاص داد: شنبه، شکار درصحرا؛ يکشنبه، ساختمان و بنّايي؛ دوشنبه، سفر کردن؛ سه‌شنبه، حجامت و خونريزي؛ چهارشنبه، خوردن دارو و شربت؛ پنجشنبه، رفع حاجات؛ و جمعه، ازدواج و عروسي. با وجود همه اين پيش بيني ها، بعضي امور آمد-نيامد دارد. يعني براي کساني خوب و براي ديگران نحس است. مثل کاشتن بادنجان و سيب زميني وجو و شبدر يا انداختن سرکه و نگه داشتن مرغ و خروس.

بعضي ها دست شان خوب است. اگر کسي از آن ها پول بگيرد پولدار مي‌شود، يا اگرصبح اوّل وقت به روي آن ها نگاه کنند تمام روز خوش و موفّق خواهند بود. هلال ماه را بايد يا به آب يا به آيينه يا به طلا و يا به روي زيبا نو کرد تا تمام ماه سعد باشد. فروشندگان اگر اوّلين فروش روزانه را به کسي بکنند که دستش خوب باشد تا شب درآمد فراوان به دست خواهند آورد. براي عروس و نوزاد بايد ازکسي خريد کردکه دستش خوب باشد. والاّ بدبختي مي‌آيد. اولين موي صورت عروس

را بايد يک زن نيکبختِ خوش دست بکند. به سخن ديگر، براي هرکاربايد ساعت، دست، و نگاه سعد و خوش يمن را جست تا از نحسي و شومي درامان بود.

فال و استخاره

استخاره يعني انتخاب و اختيار نيّت. وقتي کسي درانجام کاري ترديد دارد يا مي‌خواهد از درستي تصميم خود مطمئن شود، استخاره مي‌کند. براي استخاره بعضي به قرآن کريم مراجعه مي‌کنند. به اين منظور خود يا کسي که مؤمن و پارسا و عالِم باشد نخست وضو مي‌گيرد و با خواندن دعاهاي مخصوص ازخدا مي‌خواهد که او را راهنمايي کند. سپس با دست چپ قرآن مجيد را مي‌گيرد و با ناخن انگشت سبابه دست راست لاي يکي از صفحات را بازمي‌کند. اولين کلمه صفحه سمت راست يا هفت صفحه پيش از آن يا مضمون آيه جواب اوست. دربسياري از قرآن ها بربالاي صفحات کلمات، خوب، بد و ميانه نوشته شده تا کسي که عربي نمي‌داند يا مضمون آيه را درست نمي‌تواند دريابد، به اين طريق جواب بگيرد.

طريق ديگر استخاره با تسبيح است. استخاره کننده دست خود را به تصادف برجائي نامعين مي‌گذارد و مهره‌ها را دوتا دوتا مي‌شمرد تا به گره برسد اگر زوج باشد خوب است و الاّ بد. بعضي ها کلمات "خير" و "شر" را يکي يکي با مهره ها مي‌شمارند تا به آخر برسد. برخي با **ديوان حافظ** يا **مثنوي** مولانا، به همان ترتيب استخاره با **قرآن**، فال مي‌گيرند. براي فال حافظ اورا به "شاخِ نبات" قسم مي‌دهند که جواب آن ها را بگويد و نخستين غزلي که در صفحه سمت راست آمده فال آنان است. اگر نخستين بيت هاي غزل درصفحه قبل باشد بدان رجوع مي‌کنند و اگر غزل از سرصفحه آغاز شده باشد آن را مي خوانند. غزل بعدي را نيز شاهد مي‌آورند. انواع مختلفي ازفال مانند فال نخود، رَمْل، طالع بيني، کف خواني، خاريدن نقاط مختلف بدن، پريدن چشم، و امثال آن درکتاب هاي فرهنگ عامه به فراواني آمده است.

سردي و گرمي غذاها

گذشتگان حيات مادّي را مرکب از چهار عنصر خاک و آب و هوا و آتش مي‌دانستندکه هريک طبع خاصي دارند. خاک سرد و خشک است و آب سرد و تر. هوا گرم و تر و آتش گرم و خشک انگاشته مي‌شده. بدن انسان نيز مرکّب از همين عناصر است، پس تاوقتي اين عناصر متعادل باشند در بدن سلامت و آرامش وجود دارد وگرنه بيماري پديد مي‌آيد.

مهم ترين عامل بيماري غذاست. غذاها به سرد و گرم تقسيم مي‌شوند. هرکس بايد بداند که چه چيزگرم است و چه چيز سرد. وقتي رنگ کسي مي‌پرد و حرارت بدنش پايين مي‌آيد و آب

دهانش زياد مي‌شود و دل درد مي‌گيرد، مي‌گويند «سردي اش کرده است». بنابراين، بايد غذاهاي گرم به خصوص نبات داغ بخورد. نبات را که بلور قند است، درچايي يا آب جوش حل مي‌کنند و معتقدند اگرغليظ باشد در رفع سردي معجزه مي‌کند. شکرسرخ و نبات از دير باز بهترين دارو براي درمان سردي شناخته شده است. گردو، خرما، حلوا، ادويه تند، گوشت کبک وگوسفند، و خربزه از غذاهاي گرم است.

اگر کسي تب شديد داشته باشد يا بدنش جوش بزند و بخارد يا دهانش خشک شود و در اندرونش التهاب احساس کند يا درموقع ادرار کردن احساس سوزش نمايد، گرمي اش شده و بايدسردي بخورد. هندوانه سرد است و «براي پائين آوردن تب معجزه مي‌کند.» گياهان و دانه‌هاي غير بودار مثل تخم‌خيار براي تب و سرسام حصبه بسيارخوب است. براي حفظ تعادل معمولاً غذاها را با ميوه ها و ادويه خاص مي‌خورند. ترشي نبايد با ماست همراه شود. گوشت گاو، که سرد است، بايد همراه سير يا زيره، که گرم است، پخته شود. با انواع آش، که سرد است، حلوا مي‌خورند که گرم است. توي شيرگلاب و هل مي‌ريزند که سردي اش را ببرد. عسل و خربزه که هردو گرم است باهم نبايد خورده شود.

درماه هاي مختلف سال نيز به تناسب سردي و گرمي هوا بايد نوع غذا تغيير کند. درميزان (مهرماه) «سازگار بُوَد گوشت مرغ خانگي و تره ها که طبيعت گرم دارد و خوردن داروهاي لطيف و بوييدن مُشک و خفتن به روز درجايي که هوا معتدل بود» و يا درسنبله (شهريور) «نيک بود خوردن آب سرد به ناشتا به مقدار سه جرعه و به کار داشتن سِکَنگِبين و شراب و عناب و ماليدن پاي به روغن بنفشه». اين موضوعات درکتاب هاي پزشکي قديم به تفصيل و با ذکر جزييات بيان شده است.

چشم زخم

درگذشته بيماري، مرگ نابهنگام، بدبختي، و حادثه هاي ناگوار را نتيجه چشم زدن دشمنان و حسودان مي‌دانسته اند. به گمان ايشان، درنگاه بعضي اشخاص نيرويي اهريمني نهفته است که دانسته و ندانسته موجب بدبختي ديگران مي‌شود. به اصطلاح، چشم بعضي شور است و وقتي نگاهشان به کسي بيفتد براي او رنج به بار مي‌آورد به خصوص که درنگاه حسرت و کينه نيز موج بزند. معمولاً کساني که داراي چشم هاي سبزکم رنگ و زاغ بودند بيشتر به شوري چشم متّهم مي‌شدند.

براي دفع چشم زخم و دورکردن زيان شياطين معمولاً از خاصيت دعاها و اشياء مختلف استفاده مي‌شده است. از مهم ترين آن ها آيات پاياني سوره "القلم" از **قرآن** کريم است که بطور خلاصه "وَ اَن يَکاد" خوانده مي‌شود. گفتن عبارت ماشاءالله نيز هنگام تحسين يا جلب توجّه مانع چشم زخم مي‌شود. بعضي سنگ ها و فلزّات نيزخاصيت دفع چشم زخم دارد. عقيق و فيروزه ازآن جمله

اند. دربين فلزّات آهن جن را مي‌گريزاند و صفحات برنجين كه برآن دعاها يا "وآن يَكاد" نقش شده براي حفظ كودكان و جوانان به خصوص هنگام جنگ به كار مي‌رود. برآتش ريختن دانه هاي اسپند، كه بوي خوش مي‌پراكند، نيز در دفع چشم زخم بسيار مؤثّر انگاشته مي‌شود. معمولاً آتشداني كوچک را گرد سر اشخاص مي‌گردانند و درهمان حال درآن اسپند مي‌ريزند و مي‌گويند: «بتّركد چشم حسود.» اين كار بيشتر در اجتماعات صورت مي‌گيرد. گاه حاضران به فراخور حال پولي درسيني آتشدان مي‌ريزند. به نخ كشيدن دانه هاي تازه اسپند به ترتيبي زيبا نيز درخانه هاي بيشتر روستاييان ايران هم شيئي تزييني و هم وسيله اي براي دفع چشم زخم است.

وقتي كسي بيمار شد و حدس زدند كه براثر چشم شور بوده است، براي او تخم مرغ مي‌شكنند. به اين وسيله هم كسي كه چشم زده است شناخته مي‌شود و هم اثر آن باطل مي‌گردد. به اين منظور كسي تخم مرغ را در دست مي‌گيرد و درحالي كه ديگري نام اطرافيان و همسايگان و مهمانان را بر زبان مي‌آورد، با ذغال روي تخم مرغ نشانه مي‌گذارد و تخم‌مرغ را كمي مي‌فشارد و اين كار آن‌قدر تكرار مي‌گردد تا تخم مرغ بشكند. نام هركس كه برزبان بوده يا دست بر روي نشانه نام هركس قرارگرفته باشد، او چشم زده است. از ديگر وسايل باطل كردن جادو و جنبل ريختن مخلوط قليا و سركه درآستانه درخانه است. اگركسي را جادو كرده باشند بايد به گرمابه برود و سعي كند روي شصت پاي خود ادرار كند تا طلسم باطل شود. از ديگر راه هاي سودمند براي دور كردن قضا بلا پختن آشِ نذري است. به اين منظور به درخانه همسايگان به گدايي مي‌روند و براي آش نذري چيزي طلب مي‌كنند. صاحب‌خانه مقداري سبزي يا حبوبات هديه مي كندكه از جمع آن ها آش پخته مي‌شود و به نيّت دفع بلا بين همسايگان و مستحقان تقسيم مي‌شود.

جن و پري

جن و پري از موجودات خيالي و افسانه اي فرهنگ عامه و خرافات مردم ايران هستند. پري در **اوستا** موجودي اهريمني است و از آن به صورت زني بسيار زيبا و فريبنده ياد شده كه با پنهان و آشكار شدن پي‌درپي و تغيير شكل هاي گوناگون، مردم را مي‌فريبد و به بيراهه مي‌كشاند يا موجب ديوانگي آنان مي‌شود. درهفت خان هاي رستم و اسفنديار، زني زيبا و آراسته درحالي كه رود مي نوازد به پهلوان نزديک مي‌شود و او را به شادخواري و شادكامي دعوت مي‌كند. امّا هردو پهلوان او را مي‌شناسند و درنبرد اورا مي‌كُشند. پري از آتش مي‌گريزد، بنابراين، براي شناختن يا فراردادن پريان بدكار بايد پيوسته آتش درخانه روشن بماند. همچنين فلزّات و چيزهاي نوک تيز موجب فرار پريان است.

پريان در فرهنگ نامه ايرانيان بعد ازاسلام، موجودات خوب و دوست داشتني هستند كه مردم نيكوكار وخوش نيت رادوست دارند وآن ها را به خوشبختي و كامروايي مي‌رسانند. پادشاه پريان مردي نيک و آزاده است و دختر و پسرشاه پريان رمزي ازكمال، زيبايي، ثروت وخوشبختي هستند

كه هر دختر و پسر جوان آرزوي همسري ايشان را دارد. داستان پري زيبايي كه بخت را تقسيم مي‌كرد در داستان هاي مربوط به جمشيد شاه آمده است.

جن كلمه‌اي عربي و به معني موجود پنهان و ناديدني است و در فارسي با مفهومي نزديک به پري از اين موجود نامريي ياد مي‌شود. جن ها تنها درشب، تاريكي، تنهايي و درمحل هايي مانند گرمابه، آب انبار، پستو و ويرانه و بيابان وجود دارند. در اعتقاد عامه، جن به‌شكل انسان است با اين تفاوت كه پاهايش مانند بزسُم دارد. مژه هاي دراز او نيزبا مژه انسان متفاوت است و رنگ موي او بوراست. همزمان با زاده شدن هر نوزاد انسان، بين آجنّه نيز نوزادي به دنيا مي‌آيد كه شبيه نوزاد انسان است امّا سياه و لاغر و زشت. اين موجود را همزاد آن طفل مي‌خوانند.
اگركسي شب‌هنگام آب جوش روي زمين ريخته و بسم الله نگفته باشد ممكن است يكي از فرزندان آجنّه را اذيت كرده باشد. مادر و پدر آن جن براي انتقام، نوزاد آن شخص را مي ربايند و همزاد او را بجايش مي‌گذارند.

به زبان آوردن نام جن شگون ندارد و ممكن است آن ها را حاضر كند. بنابراين براي دلخوشي جن ها هم شده به آن ها "از ما بهتران" گفته مي‌شود. روزهاي يكشنبه، سه شنبه و چهارشنبه از ما بهتران به لباس و صورت آدميزاد در مي‌آيند. دراين روزها نبايد به ديدن مريض رفت، زيرا چه بساكه ازما بهتران به شكل يكي از دوستان يا بستگان به ديدن مريض برود و به او صدمه برساند. ازما بهتران مانند آدميان جشن و سرور و شادماني وگاهي همعزاداري به راه مي‌اندازند. اين مراسم بيشتر درگرمابه‌هاي عمومي و شب هنگام برگزار مي‌شود. كسي كه شب تنها به حمّام برود و دائم بسم الله نگويد جن به سراغ او مي‌آيد. اگر كسي در تاريكي تنها به حمام برود و بي احتياطي كند و آنجا بخوابد، ناگاه متوجّه مي شود كه دورادور اورا جنّيان گرفته اند، يا يكي دوجن درگوشه و كنارحمّام مشغول شستشو هستند. جنّيان ابتدا با محبت نزديک مي‌شوند امّا اگر انسان با نگاه كردن با پاهايشان كه سُم دارد ايشان را بشناسد، آن وقت به آزار او مشغول مي‌شوند.

ازما بهتران اهل رقص، موسيقي و شادي اند. اگركسي را بين خود ببينند او را وامي‌دارند تا آن قدر برقصدكه ديوانه شود. با دميدن صبح صادق، جنيّان ناپديدمي‌شوند. امّا هنگام روز نيز اگر كسي درحمّام آب بخورد وكف دست چپ خود را روي سر نگذارد، جن به بدن او وارد مي‌شودو ديوانه وغشي خواهد شد. از ما بهتران اگر از كسي نيكي ببينند، صدچندان به او نيكي مي‌رسانند. مثلاً اگر پزشكي شب هنگام طفلي را ازمرگ برهاند يا مجروح و بيماري را نجات دهد و اين كار در بيابان يا تاريكي و تنهايي صورت بگيرد، ممكن است جنّيان را مداوا كرده باشد. آن گاه از ما بهتران به او مال و خوشبختي بسيار مي‌رسانند. بعضي مردم با انجام مراسم چلّه نشيني، ازما بهتران را احضار مي‌كنند و آن ها را وامي‌دارند تاكارهاي مورد نظرشان را انجام دهند. براي چلّه نشستن ازمحلّي خاص درمسجدهاي كهنه وقديمي استفاده مي‌شود به نام چلّه‌خانه كه غرفه اي كوچک و تو درتو و تاريک است. شخص در چلّه‌خانه مي رود. دورا دور خود را خط مي‌كشد و ميان دايره مي‌نشيند. روز اوّل چهل بادام غذاي اوست. امّا به تدريج هر روز يكي كم مي‌كند تا آخرين روز فقط

يک بادام مي‌خورد. دراين روزها همه کار اودعا خواندن است. روز چهلّم ارواح و شياطين و جن ها به او ظاهر مي‌شوند و هرچه را بخواهد انجام مي‌دهند. براي اين کار ترتيب ديگري هم هست و آن اين که يک شب تا صبح آيه اي از قرآن را پي درپي مي‌خوانند تا از ما بهتران حاضرشوند.

از خطرناک ترين جن ها آل است که موجودي نامريي به شکل زن لاغر و بلند قد با پستان هاي آويخته توصيف شده. درصورت سرخ رنگ آل بينيي ازجنس گلِ قرار دارد. آل روبري زن زائو و نوزاد حاضر مي‌شود و اگر فرصت يافت و زائو تنها ماند جگر او را مي‌ربايد. سپس به سرعت به طرف آب مي‌رود و جگر زائو را به آب مي‌زند. زائو بلافاصله مي ميرد. براي جلوگيري از دستبرد آل بايد دور بستر زائو را با کارد يا قيچي که ناف نوزاد را با آن زده اند خط کشيد. سه يا پنج پياز را به سيخ کشيد وقيچي يا کارد يا شمشير و تفنگ و ديگر چيزهاي فلزّي و نوک تيز درکنار اطاق گذاشت. آل و ازما بهتران از چيزهاي فلزّي نوک تيز مي‌ترسند. فرو کردن سوزن به پارچه اي و گذاشتن بالاي سر زائو براي رفع آل خوب است. از اعتقادهاي قديمي ايرانيان يکي اين است که آهن ديو و غول و اهريمن را دفع مي‌کند و ضدّ جادو است.

تا شش روز بايد بالاي سر زائو و نوزاد شمع بسوزد. زائو نبايد تنها بماند وکسي جز نزديکاني که هنگام زادن در اطاق بوده اند نبايد به ديدن او بيايد شايد آل باشد که به صورت انسان درآمده. شب ششم بايد دراطاق زائو تاصبح همه بيدار بمانند و چراغ ها روشن باشد و در اين شب بايد دعاها و اشعار مذهبي و سرودها و آوازها خوانده و پيوسته به دَف و دايره کوبيده شود تا آل بگريزد. روز ششم زائو و نوزاد را به حمام مي‌برند و پس ازشستشو، ماما نوزاد را بالاي سر مادر مي‌گيرد و با جام چهل کليد روي او آب مي‌ريزد تا برسر مادر نيز ريخته شود. از آن هنگام ديگر آل توانايي ربودن جگر مادر و عوض کردن نوزاد را ندارد. پسربچّه اي که ختنه شده نيز مانند زائو درمعرض خطر آل است. به همين ترتيب بايد مواظب او بود تا به حمّام برود و با جام چهل کليد آب روي سرش ريخته شود تا آل بگريزد.

ديو و غول

ديو درفرهنگ عامّه مردم ايران، موجودي خيالي و افسانه اي است بدکار و پليد و به صورت انساني قوي هيکل، درشت اندام، ترسناک با چشمان سرخ آتشي و چنگال هاي بُرّنده خونين تصويرمي‌شود. برسر ديو دوشاخ تيزسياه روييده و دُمي ازپشت او آويزان است. ديو با هيکلي سياه و پشم‌آلود يا پوستي پشمين و سفيد که خال‌هاي سياه سراسر آن را پوشانده، توصيف مي‌شود. اين موجود وحشتناک مي تواند هرلحظه از جايي به جاي ديگر برود و شکل عوض کند يا از ديده ها پنهان شود. براي جابجائي به شکل گرد بادي سياه درمي‌آيد و باصدايي مهيب تنوره مي‌کشد و غايب مي‌شود. خواب او بسيارسنگين و طولاني است. نفسش بوي بسياربدمي‌دهد و لاي دندان هاي دراز و زردش، همواره اجساد آدمياني را که خورده مي‌توان ديد.

ديو نزد آريائيان نخستين، در دوره ودايي درجايگاه خدايان بوده است. امّا درهنگام جدا شدن شاخه هاي هندي و ايراني و ايجاد فرهنگ ايراني، در اوستا ديو به معني اهريمن و ياران او است.

درآثار زَرتُشتي، صفات بد به صورت ديو توصيف شده از جمله ديو خشم، ديو آز، ديو مرگ، ديو دروغ و ديوخواب آلودگي. بين شاهان اساطيري ايران، تَهمورث صفت ديوبند يا زيناوند دارد، زيرا وي اهريمن را اسير كرد و به صورت اسبي براو دهنه و زين نهاد و سي سال تمام هر روزسواربراوگيتي را مي‌گشت. ديوبند اسيركننده ديو و زيناوند يعني پادشاه دارنده زين است. در شاهنامه نيز پهلوانان حماسي ايران با ديوان بسيار روبرو شده اند. رستم با ديو سپيد و اكوان ديو به جنگ پرداخت و به زور و دانايي آنان را از پاي درآورد. در شاهنامه، مازندران سرزمين ديوان است. گويا اقوام بومي طبرستان درمقابل مهاجران جديد آريايي به سختي ايستادگي مي‌كردند و با همان معتقدات ودايي، نژاد خود را به ديوان، يعني خدايان، وابسته مي‌شمردند. درمعتقدات عاميانه، ديو نيز از آهن و ديگر فلزّات به خصوص اگر تيز و برنده باشند مي‌گريزد، امّا آوردن نام خدا و گفتن لاحول ولاقوّة الاّ بالله، يا تكرار بسم الله، ديو را مي گريزاند يا آب مي‌كند و به زمين فرو مي‌برد.

در افسانه ها ديو معمولاً عاشق زنان زيبا مي‌شود. آن ها را مي‌ربايد و با خود به برجي بلند وجايي دست نيافتني مي‌برد. امّا زن كه از او بيزار است مقاومت مي‌كند. ديو زن را به بندمي‌كشد، شكنجه مي‌دهد، امّا هربار درپاي او مي‌گريد و ازعشق آتشين خود ناله برمي‌آورد. تا عاقبت پهلوان كه عاشق زن است به هزار مشقّت خودرا به جايگاه ديو مي‌رساند و معشوقه را نجات مي‌دهد. وقتي ديو درجنگ با پهلوان شكست خورد يک‌باره برج و قلعه ناپديد مي‌شود و عاشق و معشوق خودرا دربياباني مي‌يابند كه هيچ اثري از ديو درآن نيست. دركتاب اميرارسلان كه در زمان ناصرالدين شاه قاجار ازگفتار نقيب الممالک داستان سراي او به صورت نوشته درآمده، فولاد زره ديو، فرّخ لقا را مي‌ربايد و امير ارسلان براي نجات معشوقه مشقات بسيار مي‌كشد. فولاد زره مادري جادوگر دارد كه درنبردِ ديو از زن محافظت مي‌كند. مادرفولاد زره نمونه يک ديو زن است.

ديو نيزمانند جن و پري همزاد انسان است. عرفا ديو را رمز و نماد نفس امّاره و شهوات وغرايز انسان دانسته اند. دراعتقادات عاميانه جادوگران يا احضاركنندگان ارواح و اَجنّه مي توانند ديو را نيز احضار كنند و اورا وادارند كه وارد شيشه شود. درآن صورت در شيشه را مي‌بندند و شخص تا جن يا ديو خود را درشيشه دارد مي تواند مطمئن باشد كه از آزار او در امان خواهد بود. بنا برافسانه‌ها، هرديو شيشه‌اي دارد كه نيروي حياتي او درآن نگهداري‌مي‌شود. شيشه عمركنايه ازعزيزترين وگرانبهاترين دارايي‌هاست. كسي‌كه با ديو مي‌جنگد نمي‌تواند او را با شمشير و نيزه بكشد زيرا ديو رويين تن است و سلاح برتن اوكارگر نمي‌شود. بايد شيشه عمرديو را پيدا كند و با كوبيدن آن برسنگ ديو را از بين ببرد. وقتي شيشه عمر ديوشكست او دود مي‌شود و به آسمان مي‌رود و هيچ از او برجاي نمي‌ماند.

غول نيز درفرهنگ عامه مردم ايران مشخصّاتي چون ديو دارد. غول موجودي است ترسناک كه دربيابان ها و درشكاف كوه ها و در دل غارها پنهان مي‌شود و درصحراها مسافران را كه از قافله جدا مانده‌اند مي‌فريبد و به هلاكت مي‌رساند. غول نيزمانند جن و ديو از بسم الله مي‌گريزد و از

ديده ها ناپديد مي‌شود. غول‌گاه به صورت صخره‌اي بزرگ است و گاه به صورت انساني راهگذر. گاه به صورت بزي دورمانده ازگلّه است و گاه به صورت زني افسونگر و فريبنده. جامه‌اي از پوست حيوانات برتن دارد و درجاهاي دور افتاده و تاريک مردم را به سوي خود مي‌کشاند و عاقبت به هلاکت مي‌رساند. غول بياباني به مردمي وحشي و خشن گفته مي‌شود که از ادب و ملايمت به دوراند و طرز رفتار با ديگران را نمي‌دانند. براي غول چهره هاي ديگري نيز برشمرده‌اند، مثلاً آن که از سر تا ناف به شکل انسان است و از ناف تا پا به شکل اسب و سُم هايي چون سُم خر دارد. يا ديوي است به شکل زن که اگر برکسي مسلّط شود او را مانند موشي که به دست گربه افتاده باشد بازي مي‌دهد. اگر مرد خوبروي باشد اين غولِ مفتون او مي‌شود و او را آزار مي‌رساند. امّا اين صورت ها در فرهنگ عاميانه ايراني چندان شناخته نيست. به طورکلي اعتقاد به جن و غول از فرهنگ عوامانه عربي وارد فرهنگ ايراني شده است و از اين روي توصيف آن ها در فرهنگ عوام ايران چندان روشن نيست.

رسم های زندگی

قرن اخير دوران تحوّلات بزرگ درآداب ومراسم زندگي مردم ايران بوده است. دروضع عمومي جامعه، اقتصاد، تعليم و تربيت، بهداشت، شهرسازي و ساختمان، تشكيلات اداري و انتظامي و اداره امور شهرها تغييرات مهمّ و بنيادي صورت گرفته ودرنتيجه بسياري سنّت ها و باورهاي عمومي و روش هاي معمول درگذشته نيز دگرگون شده است.

امروزه‌زايمان زيرنظرپزشک متخصّص وماماهاي تحصيل‌كرده دربيمارستان و با رعايت اصول بهداشتي انجام مي گيرد. ازدواج‌ها با آشنايي و تفاهم بيشتر سرمي گيرد و نظر پدر و مادر و بزرگ ترها هرچند محترم است امّا موافقت عروس و داماد شرط اصلي است. درحمّام‌هاي عمومي ديگرخزينه نيست و درساختمان خانه ها پيش بيني دوش و وان خانواده‌ها را اغلب ازگرمابه هاي عمومي بي نياز مي‌كند.

آنچه از رسم هاي زندگي دراين نوشته مي‌آيد. مربوط به پيش ازقرن اخير است و به ويژه در ميان طبقات نسبتاً مرفّه رايج بوده. البته دگرگوني اجتماعي به تدريج صورت مي‌گيرد و امكانات زندگي امروزي درايران نيز هنوز دربسياري شهرها و روستاهاي دور به سختي دردسترس همگان است. جامعه ايران امروز هم چنان دوران تحوّل را مي‌گذراند و نمونه‌هايي ازباورهاي عامه و انديشه ها و روش ها و مراسم گذشته وحال دركنارهم هنوز در بين مردم به فراواني يافت مي‌شود

زايمان و ختنه سوران

درگذشته، هنگامي كه كسان زن آبستن خبرمي‌شدند كه زايمان نزديک است، زائو را دررختخواب مي‌خواباندند. پيش از رفتن به بستر، زائو كلوخي درچاه آب خانه مي‌انداخت تا درفاصله كوتاه باز شدن آن درآب او هم زاييده باشد. شايد هم بنا بر رسمي باستاني، ايزدبانو آناهيتا ر،ا كه وظيفه زايش آسان به عهده اوست، به خود مي‌خواند سپس كسي به سراغ ماما مي‌رفت و مردي از اهل خانه بالاي بام اذان مي‌گفت. بانگ اذان بي موقع، نشان زايمان بود. كساني كه آن را مي‌شنيدند دعا مي‌كردند كه زائو هرچه زودتر به سلامت فارغ شود. تنها زن هاي سفيدبخت كه جن زده وغشي نبودندحقّ ورود به اطاق زائو را داشتند. يكي از زن‌ها چهارميخ را به زمين اطاق زائو مي‌كوبيد تا چهار درد زودتر برسد و زائو بزايد. ديگري پوست سير و پيازدرآتش مي‌ريخت تا درد آسان تر تحمّل شود. سوّمي جوشانده سركه و سنگ رختشوئي را درآستانه در مي‌پاشيد تا جادوي طلسم باطل شود. چند نفر هم دسته جمعي دعاي اَمّن يُجيب مي‌خواندند تا زائو به تندرستي بزايد.

ماما درموقع ورود ابتدا چند بار کف دست ها را محکم بهم مي‌کوبيد تا آجنّه بترسند و دورشوند. سپس سيني‌اي پُر ازخاکستر نرم با هشت عددخشت حاضر مي‌کردند. روي خاکسترها را پارچه سفيدي مي‌کشيدند و خشت‌ها را در دو رديف به فاصله دو وجب روي هم مي‌گذاشتند. وقتي چهاردرد مي‌رسيد، زائو را سرخشت مي‌بردند. دراين موقع يکي از نزديکان روي چهار پايه روبروي زائو مي‌نشست. زائو دست هاي خود را روي شانه هاي او مي‌گذاشت. ماما هم کف دست هاي خود را با روغن بادام چرب مي‌کرد و پس از چند مالش ملايم روي شکم زائو و گذاشتن دستمال گرم به کمر و پشت سر زائو او را نگه مي‌داشت.

همين که نوزاد به دنيا مي‌آمد، ماما او را مي‌گرفت و مواظب بودکه روي خشت به دنيا بيايد تا در اولين لحظه با خاک که «از آن است و به آن بازخواهد گشت» آشنا شود. دراين موقع زني منقلي پُرآتش به اطاق مي‌آورد و با ريختن اسپند و صلوات بلند خبر تولّد نوزاد را به ديگران مي‌داد. پس از خارج شدن جفت ماما چند سوزن به آن فرو مي‌کرد و آن را درگوشه اطاق مي‌گذاشت تا اگر شخصي بد نفس يا بدقدم يا بدچشم به اطاق وارد شد، نحسي آن به جفت برسد و مادر و نوزاد سالم بمانند.

پس از زايمان، کاسه اي روغن زردداغ شده که درآن مقداري فلفل و نبات کوبيده ريخته اند به زائو مي‌دهند که همانجا سرخشت سر بکشد و قوّت بگيرد. پس از آن زائو را به بستر مي‌برند تا استراحت کند. ناف نوزاد را اگر دختر باشد با قيچي و اگر پسر باشد با کارد مي‌برند و درانتهاي آن نخ ابريشمي هفت رنگ مي‌پيچند. سپس نوزاد را درآب گرم و نمک مي‌شويند و يک پارچه نخي سفيد آب نديده را از وسط چاک مي‌دهند و از گردن نوزاد مي‌آويزند. اين پارچه به شکل پيراهن بي‌آستين است که سينه و پشت نوزاد را مي‌پوشاند و پيراهن قيامت خوانده مي‌شود. اين لباس بايد هفت روز يا ده روز يعني تا هنگام حمّام زايمان به تن طفل بماند. از آن پس تا حمّام زايمان، که براي نوزاد دختر هفت روز و براي پسرده روز است، ماما مي کوشد که زائو و نوزاد را از گزند آل محفوظ بدارد. پس از اين مدّت زائو و نوزاد را با مراسم مخصوص به حمّام مي‌برند و با جام چهل کليد روي آن ها آب مي‌ريزند. از آن پس آل نمي‌تواند آسيبي به آن ها برساند. شب ششم زايمان بامراسم خاصّي برگزار مي‌گردد. اين شب را بستگان و دوستان تا صبح بيدار مي‌مانند و ضمن دور کردن آل، آخوند محل يا يکي ازمردان مسنّ خانواده بچه را در بغل مي‌گيرد، درگوش راست او اذان و درگوش چپ اقامه مي‌گويد و به ميل و انتخاب خود نام يکي از امام ها را روي بچه مي‌گذارد. سپس همه حاضران صلوات مي‌فرستند و هلهله و شادي مي‌کنند.

ايرانيان مسلمان، نوزادان پسر خود را در سه يا هفت روزگي ختنه مي‌کنند. دراين صورت ختنه سوران يا جشن ختنه به سادگي برگزار مي‌گردد. امّا برخي اين مراسم را در پنج يا هفت سالگي انجام مي‌دهند. جشن ختنه سوران دراين موقع بسيار مفصّل و با شکوه برگزار مي‌شود. صبح روزي که قرار است پسربچه را ختنه کنند، اورا به حمّام مي‌برند و سرحمّام اسپند دود مي‌کنند و با دادن انعام و هدايا به حمّامي و دلاّک با ساز و دهل پسربچّه را به خانه باز مي‌گردانند. هنگامي که دلاّک مشغول ختنه است پدر و مادر و نزديکان کودک او را دلداري مي‌دهند، و بيرون از اطاق

آتشدان را دورمي‌گردانند و اسپند دود مي‌کنند و دُهُل مي‌زنند. پس از پايان ختنه، تخم مرغي را در تابه حرارت مي‌دهند تا بسوزد و روغن پس بدهد. محل زخم را با اين روغن مي‌پوشانند و با پنبه مي‌بندند. درمراسم ختنه سوران اشعار و تصنيف هاي مخصوصي خوانده مي‌شودکه همه شاد و طرب انگيز است. پس ازختنه، پدر و مادر و ديگر بستگان و آشنايان پول يا هداهايي به نام "سرسنّتي" به کودک مي‌دهند تا اورا خوشحال کنند.

گاهي در يک روز دو يا چند پسربچه را با هم ختنه مي‌کنند. دراين صورت تعداد آن ها نبايد زوج باشد. اگر سه يا پنج يا هفت بچه با هم ختنه شوند اشکالي ندارد. اگر در يک روز دوبرادر را باهم ختنه کنند بلافاصله بايد خروسي را درکنار باغچه سر ببّرند تا درآن روز سه خون ريخته شود والاّ يکي از فرزندان خانواده ناگهان خواهد مرد.

خواستگاري و عقد کنان درايران

بنا بر رسمي کهن، انتخاب عروس براي مردان جوان به عهده زنان بزرگ خانواده است. براي خواستگاري، مادر، عمّه، خاله يا ديگران به خانه دخترهاي دم بخت مي‌روند. پس ازگفتگوهاي مقدّماتي دختر با سيني چاي وارد اطاق پذيرايي مي‌شود. يکي از زن هاي خانواده مرد با تحسين زيبايي و سليقه دختر او را با اشتياق مي‌بوسد تا مطمئن شود دهان و بدنش بوي بد نمي‌دهد، گيسوانش طبيعي است و اندامي سالم دارد. اگر دختر و خانواده او مورد پسند واقع شدندخانواده مرد پيغام مي‌فرستد. در همين حال، خانواده دختر نيز به تحقيق درباره داماد و خانواده‌اش‌مي‌پردازد. درصورت توافق دوطرف، داماد همراه خانواده خود به خانه عروس مي رود. دراين شب فرصتي فراهم مي‌آورند که داماد يک نظرصورت عروس را ببيند. مردها در اطاقي جداگانه پذيرايي مي‌شوند و درباره مَهريه و شيربها يا باشلُق، که داماد بايد به عروس و خانواده او بپردازد و هم چنين هزينه‌هاي عروسي، به توافق مي‌رسند. اين شب "بله بُران" يا نامزدي خوانده مي‌شود. ازخانه داماد سيني تزيين شده‌اي به خانه عروس مي‌آورند که انباشته ازگل، شيريني، نقل، قند، چاي، حنا و مقداري سکه طلا يا نقره تزيين شده است و درميان آن ها يک حلقه انگشتر و يک جفت کفش قرار دارد. داماد حلقه را به انگشت عروس مي‌کند وکفش را به او مي‌دهد تا بپوشد. انگشتري و کفش "نشاني" خوانده مي‌شود. همان شب قرار خريد و عقد کنان را مي‌گذارند.

چند روز پيش ازعقد، داماد خوانچه‌اي به خانه عروس مي‌فرستد که روي آن يک آينه، يک جفت شمعدان يا لاله، يک انگشتر، چند دست لباس، پيراهن و کفش سرعقد براي عروس و هدايايي از اين دست براي خواهر و مادرعروس گذاشته شده است. وسايل سفره عقد نيز همراه آن فرستاده مي‌شود. ازطرف خانواده عروس چند قواره پارچه براي داماد و پدر و مادر او درخوانچه ها باز گردانده مي‌شود. صبح روزعقدکنان، پس از آن که هريک از عروس و داماد را با تشريفات بسيار ازحمّام باز گرداندند، عروس را بند مي‌اندازند، دراين موقع زن هاي خانواده داماد بايد حضور داشته باشند. اين زن ها بايد همگي سفيد بخت، يعني بدون هوو، باشند. پيش از آن که بندانداز يا

مشّاطه موهاي اضافي صورت عروس را بردارد و ابروهاي او را باريک و کماني کند، مادر عروس و داماد هريک بايد با موچين يک دانه مو از وسط پيشاني عروس بکنند و بجاي آن سکه اي طلا يا نقره بچسبانند. اين سکهّ ها انعام بندانداز است. درفاصله بندانداز‌ي، زنها دَف مي‌زنند و مي‌خوانند و مي‌رقصند و اسپن درآتش دودمي‌کنند تا به عروس چشم زخم نرسد. درپايان کار، مشّاطه عروس را بزک مي‌کند و به موها و وسط پيشانيش پولک و ستاره هاي طلايي و نقره‌اي مي چسباند.

بعداز ظهر همان روز، عروس را بر سر سفره عقد مي‌نشانند. اين سفره را در اطاقي مي‌اندازند که زيرش خالي نباشد تا جاي پاي عروس درخانه شوهرمحکم بماند. جاي عروس رو به قبله بالاي يک تشت دمرو است که زير آن دوازده عددتخم مرغ گذاشته اند تا عروس بچه هاي بسيار بزايد. گاهي که عروس خيلي کوچک اندام است زين اسبي هم روي تشت مي‌گذارند و مي‌گويند براي آنست که عروس همواره برکارها سوار باشد. سفره عقد پارچه سفيد يا ترمه اي است که روي آن ابتدا براي کسب فضيلت يک جلد قرآن مي گذارند. سپس يک آينه روبروي عروس مي‌گذارند تا وي در تمام مدّت عقد خود را درآن ببيند و نيکبخت باشد. در دوطرف آينه دوشمعدان يا لاله که هنگام عقد روشن مي‌کنند به علامت روشني و طول عمر قرار مي‌دهند. شمع ها را بايد بين دو انگشت کشت يا پس از عقد با لنگه کفش عروس آن را خاموش کرد.

بر سفره عقد يک بشقاب پنير و سبزي براي دفع هوو مي‌گذارند و دو تخم مرغ براي آن که عروس نازا نماند. در هفت خانه سيني عاطل و باطل خشخاش، اسپند، گلپر، سياه دانه، باروت، کندر، نمک و برگ مورد کوبيده ريخته شده نيز مي‌گذارند تا هرچشم شور را بگرداند و طلسم را باطل وجن و ارواح خبيثه را دور کند. يک پياله عسل براي تندرستي و شيرين کامي عروس و داماد مي‌گذارندو يک کاسه سيماب تا دل داماد هميشه مانند جيوه براي عروس بلرزد. نان سنگک که روي آن با خشخاش و سياه دانه "مبارک‌باد" نوشته شده، برکت سفره است و کاسه آب که برگ سبزي روي آن شناور است علامت صفا و خرّمي خواهد بود. نُقل براي شيرين کردن دهان و گردو براي آن که بچّه اوّل عروس پسر باشد وگردوبازي کند.

چند لحظه قبل از آن که صيغه عقد جاري شود، شمع ها يا لاله ها را روشن مي‌کنند و ملاّ يا محضردار دراطاق کناري که با پرده اي از اطاق عروس جدا شده مي‌نشيند و به وکالت عروس و داماد صيغه عقد را جاري مي‌کند. درهمان حال دو زن سفيد بخت بالاي سرعروس مي‌ايستند. يکي از آن ها دوکلّه قندکوچک را روي پارچه اي که بالاي سر عروس گرفته شده بهم مي‌سايد و ديگري سوزني را، که نخ هفت رنگ دارد، پيوسته به پارچه‌اي فرو مي‌برد و در مي‌آورد تا زبان مادر و خواهر شوهر بسته شود. درآن وقت بايد تمام تکمه هاي لباس عروس و داماد باز باشد و هيچ گره و پيچي حتي درنگار کف دست و پاي عروس و داماد که روز قبل درحمّام باحنا نقش شده است، نباشد. زيرا اگر چيزي بسته باشد يا پيچ داشته باشد بخت عروس و داماد بسته خواهدشد. حتّي حاضران سر سفره عقد مواظب هستند که کسي انگشتان خود را قفل نکند چون داماد درشب عروسي دوچار ناتواني خواهد شد. سرعقد، زن سياه بخت و دوبخته و

شوهرمرده و نازا و بي بچّه نبايد حضورداشته باشد. دخترهاي دم‌بخت نيز نبايد باشند زيرا بختشان بسته مي‌شود.

هنگام عقد، عروس بايد منتظر بماند تا آقا سه بار از او موافقت بخواهد. تنها در بار سوّم بايد بله بگويد و الاّ سبک و بي قرار شمرده خواهد شد. پس از عقد، شادي مي‌کنند وهلهله و «هولولو، شولولو» سرمي‌دهند. داماد به اطاق عروس مي‌آيد و پهلوي او مي‌نشيند. هريک قاشقي عسل به دهان يکديگر مي‌گذارند و همديگر را مي‌بوسند. آن گاه آفتابه و لگن مي‌آورند، عروس پاي راست داماد و داماد پاي راست عروس را با آب و گلاب مي‌شويد. با تخم‌مرغ ها خاگينه مي‌پزند و عروس و داماد از آن مي‌خورند و لقمه اي نان و پنير و سبزي به دهان مي گذارند. سيني عاطل و باطل را روي آتش مي‌ريزند و دخترهاي خانه مانده روي تشت عروس مي‌نشينند تا بختشان باز شود. از آن پس تا وقتي که "ساعت" باشد و عروسي‌صورت بگيرد، داماد هرچند روز يک بار به خانه عروس مي‌رود و همراه خود هداهايي براي او مي‌برد. درعيدهاي بزرگ مثل عيد غدير و عيد قربان و عيد نوروز و شب چلّه نيزخوانچه هاي شيريني و ميوه و طاقه شال و جواهر و طلا براي عروس مي‌برند. خوانچه شب چلّه از همه آن ها مهم تر و واجب تر است و بايد لااقل هفت رنگ ميوه (سيب، گلابي، انار، هندوانه، خربزه، انگور و پرتقال) درآن باشد.

عروسي

درايران، بين عقدکنان و عروسي معمولاً مدتي فاصله مي‌گذارند تا خانواده عروس به تهيه جهاز بپردازند. جهاز عروس لوازم اوّليه زندگي است که يک‌روز قبل از وقتي که براي بردن عروس تعيين شده بر روي خوانچه‌ها به خانه داماد برده مي شود. درنخستين خوانچه يک جلد کلام‌الله مجيد و يک آينه و يک جفت شمعدان مي‌گذارند تا نخستين چيزهايي باشد که وارد خانه داماد مي‌شود. وقت عروسي را با استخاره تعيين مي کنند که سعد باشد.

روز قبل ازعروسي حمام را قُرُق مي‌کنند و عروس و همه زن هاي خانواده او و داماد و دوستان و آشنايان او به حمّام مي روند. درگرمابه يک زن سفيدبخت لباس هاي عروس را درمي آورد. سپس ازمهره پشت گردن تا استخوان دنبالچه را نوره مي مالد که موي شيطان يا موي حرام پشت او کنده شود و نحسي نماند. پس از شستشو، دلاّک کف دست ها و پاهاي عروس را با حنا نگار مي بندد وگل و بوته و نقش گنجشک مي اندازد. درحمّام زن‌ها درحال شستشو به رقص و آواز و پايکوبي مشغول مي‌شوند و انواع شربت و شيريني مي‌خورند. اغلب درحمّام دائماً اسفند دود مي‌کنند تا درد و بلا برود و چشم زخم باطل شود. درپايان کار دلاّک پس از گرفتن انعام گيس عروس را مي‌بافد و عروس به سر بينه مي آيد. درمدّتي که عروس درحمّام است. جلوي درگرمابه دسته دهلي يا نقاره چي به زدن و رقصيدن مشغول است.

درهمين حال، درحمّامي ديگر نيز داماد و دوستانش به شستشو و رقص و پايکوبي مشغولند. دربعضي خانواده ها حنابندان را شب عروسي و در خانه برگزار مي‌کنند. دراين جشن که مخصوص

زنان و دختران جوان است شب تا صبح بيدار مي‌مانند و ضمن نقش و نگار به زدن و رقصيدن مي پردازند. اين مراسم را حنابندان گويند.

بعدازظهر روزعروسي، مشّاطه عروس را بزک مي‌کند. پس از پذيرايي مهمانان، عروس آماده رفتن به خانه دامادمي‌شود. درساعت معيّن داماد و همراهان با دُهل و ساز به خانه عروس مي آيند و پس از پذيرايي دسته‌جمعي به طرف خانواده داماد مي روند. دراين وقت بستگان داماد مي‌کوشند پنهاني چيزي ازخانه بربايند و معتقدند که عقل عروس را دزديده اند. وقتي عروس راه مي افتد پدرش بسته اي نان و پنير و سبزي برکمر او مي بندد تا برکت را به خانه شوهر ببرد. درطول راه کسي آينه‌اي روبروي عروس مي‌گيرد و خود عقب عقب راه مي رود. عروس بايد مرتّب درآينه نگاه کند تا هوو سرش نيايد.

دردرگاه خانه داماد، گوسفندي جلو پاي عروس قرباني مي کنند. عروس بايد با نوک پا يک کاسه آب را که دربندخانه گذاشته شده برگرداند تا روشني و صفا به خانه داماد آورده باشد. سپس هفت قدم اوّل را روي هفت سيني گرد بزرگ بگذارد که روي هريک گردو يا بادامي است. عروس بايد با هرقدم گردو يا بادام را زير پاي خود بشکند. داماد هنگام ورود عروس به خانه خود را بجاي بلندي مي رساند و دوپا را از هم بازمي‌گذارد تا عروس از زير آن ردّ شود به اين اعتقاد که هميشه بر عروس مسلّط باشد. سپس سه انار يا سيب يا نارنج را به سوي عروس پرتاب مي‌کند.
اطرافيان عروس يک يک آنها را مي گيرند و در برابر هريک براي عروس پا انداز يا نثاري مي طلبند داماد هر بار چيزي گرانبها هديه مي کند. وقتي وارد خانه داماد شدند عروس مي کوشد پاي خود را روي پاي داماد بگذارد تا هميشه براو مسلّط باشد. البتّه داماد نيز در مقابل سعي دارد پاي خود را روي پاي عروس بگذارد. هنگام حرکت به طرف حجله عروس بايد آهسته و کندگام بردارد تا هم عمرش طولاني شود هم نزد شوهر همواره عزيز بماند.

درحجله، ابتدامادرعروس براي دادن قوّت قلب به‌دخترش‌چند "آيةالکرسي" و چند "قُل هوالله" مي‌خواند و به او فوت مي کند. سپس پسر بچه کوچک و زيبايي را مي‌آورند و به بغل عروس مي دهند تا نخستين فرزند او پسري زيبا باشد. آنگاه داماد عروس را درآغوش مي‌گيرد و سه بار دور اطاق مي چرخاند و روي بستر مي‌گذارد. مرد ديگري که محرم باشد داماد را به همان ترتيب سه بار دورحجله مي گرداند و پهلوي عروس قرار مي دهد. بستر عروس را بايد زني سفيد بخت انداخته باشد. دراين هنگام پدر داماد تور روي صورت عروس را برمي‌دارد و دست دختر را در دست داماد مي‌گذارد و سکّه اي طلا يا قطعه اي جواهر به او رونما يا پاانداز‌مي‌دهد. سپس قرآني در دست راست و آينه اي در دست چپ مي‌گيرد و به عروس نزديک مي شود. دختر قرآن را مي بوسد و به آينه نظر مي اندازد و صلوات مي‌فرستد. آنگاه همه ازحجله خارج مي‌شوند. زني آفتابه ولگن مي‌آوردوعروس و داماد سکّه‌اي درلگن مي‌اندازند، وضو مي‌گيرند و دو رکعت نماز مي‌خوانند و سپس به بستر مي‌روند.

فرداي عروسي جشن پاتختي است. زنان و دختران جوان هداياي خود رابراي عروس مي‌برند و به رقص و پايكوبي مي‌پردازند. دربسياري روستاها اين مراسم جداگانه درفضاي باز براي داماد برگزار مي‌گردد. داماد را درجايي بلند مي نشانند و جوانان با انجام مسابقات اسب سواري و تيراندازي و رقص هاي دسته جمعي ساعات خوشي را مي‌گذرانند. در ابتداي اين مراسم پدر داماد يا كدخداي محل ابتدا خود به داماد هديه مي‌دهد، سپس از يک يک اهل روستا مي‌خواهد كه هداياي نقدي يا جنسي خود را پيش پاي داماد بگذارند.

گرمابه

شستشو درگرمابه براي ايرانيان نوعي كار مقدّس مذهبي به شمار مي رفته است. از روزگار باستان مردم ايران پيش از ورود به مكان هاي مذهبي شستشو مي‌كردند. غسل و وضو اصطلاحات امروزي اين كار است. از شيوه معماري پرستشگاه هاي ميترا و آناهيتا چنين برمي آيد كه مخازن بزرگ آب و محل هاي مخصوص شستشو و غسل وجود داشته است. در مسجدها نيز سنگاب يا حوضي از سنگ تراشيده يكپارچه نزديک در ورودي به همين منظور ساخته مي شده است. حافظ در بيت زير به اين رسم ديرين اشاره دارد كه مي سرايد: شستشويي كن وآنگه به خرابات خرام تا نگردد زتو اين ديرخراب‌آلوده

به اين جهت، از ديرباز گرمابه هاي عمومي در شهرهاي مختلف ايران ساخته شده است. نيكوكاران حمّام هاي بزرگ وقف مي كردند و شاهان و ثروتمندان در تزيين گرمابه ها بريكديگر پيشي مي گرفتند. يكي از بزرگ ترين و زيبا ترين گرمابه هاي عمومي كه هنوز باقي است، و در زمان سلطنت محمّد رضا شاه پهلوي به صورت موزه درآمده، حمّام گنجعلي خان دركرمان است.

معماري گرمابه ها درايران سبک خاصي دارد. محلّي كه درآن شستشو انجام مي شود تالار بزرگي است كه در يک جهت آن دو خزينه بزرگ آب سرد و گرم قرار دارد. براي داخل شدن به خزينه بايد از چند پلّه بالا رفت. دور تا دورمحوّطه غرفه هاي كوچكي است كه مشتركان جداگانه در آن شستشو مي‌كنند.

سربينه محوّطه اي است بزرگ كه حوضي با كاشي ها آبي رنگ و ماهي هاي كوچک رنگين شناور در وسط آن قرار گرفته. درچهارگوش يا دورا دور حوض گلدان هاي شمعداني چيده مي شود. دورادور سربينه سكّويي محّل درآوردن و پوشيدن لباس است. اين سكّو دركنار راهرو كوچكي كه به در ورودي متصّل است بلند تر ساخته مي شود و استاد حمّامي آنجا مي‌نشيند. اين محل را سردم گويند. در زورخانه و قهوه خانه نيز محلّي به همين شكل با تزيينات متفاوت سردم خوانده مي شود. استاد حمّامي منقلي پيش روي مي گذارد كه دائم پر از آتش است و قوري چاي و قليان دركنار آن هميشه آماده مي ماند. بر روي اين منقل اغلب اسپند دودمي‌كنند تاچشم شوررا بتركاند و جن و ديو و حسود را دور و سحر را باطل كند.

اِزاره ديوارهاي حمّام در سربينه و داخل گرمابه همه جا، به ارتفاع نزديک به دو متر از کاشي معرّق پوشيد شده که به نقش و نگار آراسته است. رسم بوده که براين کاشي ها، تصاويري از داستان هاي پهلواني وحماسي را بنگارند. تهمورث سوار بر اهريمن، رستم گلاويز ديو سفيد، اکوان ديو که رستم را بر سر دست بلند کرده، حمله شير و اژدها به رستم و اسفنديار در هفت خان ها، از رايج ترين اين تصويرها است.

گرمابه روزها زنانه بود و شب ها مردانه، سحرگاه، پيش از هنگامي که هوا گرگ و ميش شود، بوق حمّامي به صدا درمي آمد و مردها دسته دسته بقچه زير بغل به حمّام مي رفتند. با بالا آمدن روز، نوبت زنان مي شد که ساعت ها درحمّام مي ماندند. در آنجا نه تنها خود و کودکانشان را مي شستند بلکه موها و دست و پا را حنا مي بستند و وسمه بر ابروها مي‌گذاشتند. ماندن طولاني زن ها در گرمابه اغلب با خوردن و نوشيدن همراه بود. شربت گلاب، نان و ترشي، پيچيده گوشت کوبيده در نان لواش، کوفته تبريزي و دلمه از غذاهايي بود که در حمّام صرف مي شد. خوردن انواع ميوه ها، مانند هندوانه، انار، سيب و گلابي نيز مرسوم بود. طبق يک عادت ديرين کسي که مي خواست لقمه اي بردهان بگذارد، همه افراد دور و بر خود را به خوردن دعوت مي کرد و با اصرار از آنها مي خواست که لقمه اي بچشند. اين اصرار در مورد زن هاي آبستن ضروري بود. زيرا اعتقاد براين بود اگر زني آبستن بوي غذا را بشنود و از آن نخورد چشم بچّه اش زاغ مي شود.

کارگر حمّام را دلاّک مي گفتند. دلاّک ها چه زن و چه مرد، کارها و وظايف ديگري نيز داشتند. سر و تن مردم را مي شستند، آن ها را آرايش مي‌کردند و مشت و مال مي دادند، مداوا و حجامت مي کردند، خون مي گرفتند، دندان مي کشيدند و شکسته بندي مي‌کردند. ختنه کردن هم به عهده آنان بود. درعين حال، به ويژه در حمّام زنانه، دلاّک ها واسطه عروسي مي شدند و براي کسي که مي خواست خانه اجاره کند يا بخرد دلاّلي مي کردند، سحر وجادو نيز بلد بودند و دواي مهر و محبّت مي فروختند و با طلسم و جادو و ماليدن پيه گرگ و چربي هاي ديگر به تن هوو او را از چشم شوهر مي انداختند.

به سخن ديگر، حمّام زنانه که شلوغي و سر و صدا و جارو جنجال آن در زبان فارسي مثل شده است، محلّي بود که زن ها درآن ديدو بازديد مي‌کردند، با ريختن جامي آب بر سر و بدن يکديگر دوست مي گرفتند، شوهر پيدا مي کردند و ازدردها و ناکامي هاي خود با اين و آن سخن به ميان مي آوردند و از همه مهمتر دم و دستگاه خود را به رخ يکديگر مي‌کشيدند. گرمابه بهترين محلّ براي ايجاد و گسترش روابط دوستي و آشنايي بود. گرمابه رفتن در مواقع خاص بخشي از مراسم به شمار مي آمد. حمّام شب عيد نوروز، حمّام کردن عروس، به گرمابه بردن داماد، حمّام زايمان، حمّام پسربچه قبل و بعد از ختنه، هميشه با ساز و دهل و خواندن و رقصيدن و خوردن و نوشيدن و دادن انعام و هديه همراه بود.

درعين حال حمّام در تاريكي و تنهائي جولانگاه جن و پري نيز به شمار مي رفت. اگر كسي شب تنها به حمّام مي رفت ممكن بود نتواند از دست جن ها جان سالم بدر برد. با اين همه شب ها حمّام جاي گرمي بود كه مسافران نا آشنا را ساعتي از سرما و بي سر پناهي نجات مي داد. ناصر خسرو با دو تن از همراهان خود چنين شبي را گذرانده و از ماجراي آن در سفرنامه خود توصيف جالبي آورده است. درگذشته‌ها، خانواده هاسالانه به حمّامي پولي مي‌دادند و تمام سال خود و خانواده‌شان از حمّام استفاده مي كردند. دلاّک ها با انعام مشتريان زندگي مي‌كردند. نزديک عيد نوروز بر روي كوزه هاي كوچک تخم ترتيزک سبز مي كردند و اين كوزه هاي سبزه را با خود به خانه مشتريان آشنا مي بردند و در برابر آن انعام و عيدي مي گرفتند. درجشن هاي عروسي و ختنه سوران و حمّام زايمان معمولاً هر خانواده متناسب با ثروت خود به دلاّک و حمّامي انعام مي داد. با اين همه دلاّكي شغل مطلوبي به شمار نمي رفت.

گلاب گيري و عرقيّات

گلاب عرق گل سرخ است. بامدادان بهار، وقتي هنوز آفتاب برگل محمّدي، يا گل گلاب نتابيده، خرمن هاي گل را از بوستان مي چينند و به كارگاه مي برند. گل را همراه آب در ديگ هاي بزرگ سربسته مي جوشانند. بخار گل از طريق لوله هايي كه بر سر ديگ نصب شده از آب سرد عبور مي‌كند و قطره قطره در شيشه ها مي چكد. درجشن هاي ايرانيان باستان، از جمله جشن مهرگان، بوييدن و نوشيدن گلاب ازمراسم اصلي بوده است. گلاب را مي بويند، برجامه مي زنند، در شربت و شيريني و غذا مي ريزند و به عنوان دارو هنگام سردرد و بسياري بيماري هاي ديگر آنرا همراه آب قند يا تنها مي نوشند. دركتاب هاي ديرين داروشناسي فارسي، ضمن شمردن خواص مختلف گلاب، شستشوي پوست و به‌خصوص صورت را با گلاب توصيه كرده اند. گلاب درايران جنبه تقدّس نيز دارد. هنگام نماز به خود گلاب مي‌زنند، اماكن مذهبي غرق بوي گلاب است. درعزاداري به مردم گلاب مي دهند و برآرامگاه عزيزان گلاب مي‌پاشند. درشعر و ادب فارسي نيز هرگاه از بلبل و عشق شورانگيز او به گل سخن درميان مي آيد منظور گل سرخ يا گل محمّدي است. تا قرن هشتم هجري گل اصلاً به معني گل سرخ بود.

گلاب گيري‌صحنه اي زيبا و با شكوه است. خرمن گل هاي آماده و عطري كه فضا را سرشار كرده و تلاش ظريف گلاب‌گيران هنگام كار ديدني است. با آن كه درهمه جاي ايران گل سرخ فراوان است، امّا كاشان و بخصوص قمصر به فراواني و خوشبوئي گل‌سرخ و گلابي كه از آن به دست مي آيد مشهور است. دربسياري نقاط ديگر خاصه در فارس نيزگلاب مي‌گيرند. درارومیه و فارس، وبخصوص شيراز، باغ هاي بزرگ و كارگاه‌هاي مجهّز براي گرفتن عرق گياهان مختلف از ديرباز رواج داشته است. از عصاره گل، ساقه، برگ، ريشه و دانه گياهان صحرايي يا پرورش يافته معمولاً شربت هاي مطبوع و خوشمزه اي تهيه مي شد كه همراه يخ در تابستان گرم و سوزان به مردم جان تازه مي بخشيد. اين عرق ها داراي خواص مختلف دارويي است كه كاملاً شناخته شده. عرق بهار نارنج، كاسني، نعنا، بيدمشک و بادرنگ بويه معروف ترين آنهاست. در رمان سووشون،

نوشته سيمين دانشور، که خود شيرازي است، توصيف دل انگيز زيرزميني آمده که درآن رديف عطّر آگين قرّابه‌هاي عرقيات گرما و ملال را مي گريزاند.

با توجّهي که در سه دهه اخير دگرباره به پزشکي و داروشناسي سنّتي ايران شده، امروزه اين قبيل عرق هاي گياهي براي آرامش اعصاب و روان و مداواي بيماري هاي هاضمه و تنفسي و کليوي مقبوليتي تازه يافته است.

مرگ و سوگواري

هنگامي که کسي درخانه درحال مرگ است او را رو به قبله مي خوابانند و آب تربت سيدالشهدا (ع) به دهانش مي ريزند و دعاي عديله و شهادتين بر او مي‌خوانند. بدين سان که مي گويند: «بگو اَشهدُ اَن لا اله الا الله. بگو اَشهدُ اَن مُحمّداً رسولُ الله، بگو اَشهَدُ اَن علياً ولي الله.» پس از مرگ چشم‌ها را مي بندند و با دستمالي سفيد مي‌پوشانند. چانه را نيز با پارچه سفيد ديگري مي‌بندند. دست ها و پاها را راست مي کنند و پس از آنکه پارچه اي سفيد برروي او و قرآني برسينه اش مي گذارند. بالاي سرمرده بايد شمع روشن باشد. شمع را روي خشتي مي‌گذارند و کاسه‌اي شربت درکنار آن قرار مي دهند. معمولاً بايد هرچه زودتر مرده را دفن کنند، امّا اگر شب باشد و نتوانند جنازه را به مسجد محل ببرند چراغ ها را روشن مي‌گذارند و با خواندن قرآن تا صبح بيدار مي مانند.

هنگام بردن جنازه، تابوت را ابتدا از طرف پا يعني طرفي که باريک تر است به اطاق وارد مي کنند. سپس خويشان نزديک جسد را، با تشک زير آن، سه بار به تابوت نزديک مي‌کنند و بارسوّم درآن مي‌گذارند. پس از کشيدن پارچه بر روي آن، ميان تابوت را با شال ياچارقد- بسته به آنکه مرد يا زن باشد- مي بندند. سپس تابوت را سه بار دورخانه مي‌چرخانند تا مرده آخرين وداع خودرا انجام دهد. آن گاه تابوت را ازطرف سر از خانه بيرون مي برند. مشايعين با اداي لااله الاّ الله به بردن جنازه کمک مي‌کنند و يا هفت قدم پشت سر آن مي‌روند. پس ازشستشو و غسل و کفن کردن جنازه که درغسّال خانه انجام مي‌گيرد آن را به قبرستان مي‌برند. درشهر مشهد قبل از بردن مرده به گورستان ابتدا جنازه را سه بار دورضريح امام هشتم(ع) طواف مي‌دهند. در گورستان پس ازخواندن نماز ميّت، مرده را درقبر جا مي‌دهند و عقايد حقّه را به او تلقين مي‌کنند. سپس گور را چنان با خاک پُر مي‌کنند که به اندازه يک پشته ازسطح زمين بلندتر باشد. آنگاه حاضران پنج انگشت خود را باز مي‌کنند و بر روي خاک مي‌گذارند و فاتحه مي‌خوانند.

اولين شبي که خانه از وجود مرده خالي است شام غريبان است. بر بالاي بستر خالي وي خشت و شمع روشن مي‌گذارند و مقداري قند و شيريني روي بستر مي‌پاشند، زيرا روح مرده به خانه بازخواهد گشت. سحرگاه روز بعد نزديکان به سرخاک مي روند و دعا مي خوانند و زاري مي‌کنند که مرده شب اوّل قبر را به آساني گذرانده باشد. مراسم سوگواري و عزاداري تا سه روز برگزار مي‌شود. درمسجد يا اطاقي سفره‌اي از شال ترمه يا سوزني پهن مي‌کنند و درچهارگوشه آن گلدان مي‌گذارند. در وسط سفره سه قاب و قدح بزرگ را رديف مي‌چينند و در فاصله آن ها

گلاب پاش، چند بشقاب حلوا وصندوق سي پاره قران قرار مي‌دهند. هرکس براي تغريت مي‌آيد، ابتدا به صاحب عزا تسليت مي گويد و فاتحه اي مي‌خواند. با گلاب پاش درمشت او كمي‌گلاب مي ريزند كه به سر و صورت خود مي پاشد يا آن‌را مي نوشد. تكّه حلوايي به دهان مي گذارد و سپس قاتحه مي‌خواند يا جزوي از سي پاره را به تمامي قرائت مي كند. در طي مراسم، قاري به تلاوت آياتي از قرآن كريم ادامه مي دهد. از روضه خوان‌ها نيز دعوت مي‌شود كه به مجلس بيايند و ضمن خواندن روضه از مرده و نيكي هاي او ياد كنند. درمجلس زنانه اين وظيفه را روضه خوان زن به عهده دارد. در پايان سوّمين روز، يكي از قاريان به اشاره ريش سفيدخانواده، سوره الرحمن را مي‌خواند و عزا را ختم مي‌كند. زنان در مراسم سوگواري ضجّه و زاري بسيار مي‌كنند.
هرباركسي براي سرسلامتي به خانه عزادار وارد مي شود زنان صاحب عزا به فريادوفغان درمي‌آيند. اين كار را زبان گرفتن مي نامند. گريستن بسيار و باصداي بلند درمجلس عزا نشان محبّت به سوگواران و مرده است.

شب هفت، بستگان و آشنايان به همراهي خانواده سوگوار به گورستان مي‌روند و ضمن خواندن دعا و روضه و ذكر مصيبت فاتحه مي‌خوانند و پيش از غروب به خانه باز مي‌گردند. در ضمن اين مراسم كسان مرده حلوا، قهوه و شيريني و ميوه كه همراه آورده اند بين گدايان گورستان پخش مي‌كنند. روز چهلم نيز همگي به سرخاک مي‌روند و با خواندن فاتحه و روضه و اطعام بيچارگان، ياد عزيز از دست رفته را گرامي مي‌دارند. همين مراسم درشب سالگرد مرگ نيز تكرار مي‌شود. درتمام اين مراسم بخصوص در روز سوّم، هفتم، چهلّم و سالگرد، خانواده سوگوار ازدوستان و آشنايان به ناهار و شام پذيرائي مي‌كنند و به مردم فقير و بينوا مي رسند. به‌اين تشريفات خيرات مي‌گويند.

نخستين عيد مذهبي ياعيد نوروز را خانواده عزادار عيد اوّل مي‌گيرند. مردم به ديدن ايشان مي روند و سرسلامتي مي دهند. پس از روز چهلّم خانواده عزادار بايد به كساني كه به تغريت آنها آمده اند بازديد پس بدهند. اين مراسم به ترتيب نزديكي و اهميت افرادصورت‌مي‌گيرد. عزاداران تايک سال لباس سياه مي پوشند. امّا معمولاً بزرگ ترهاي خانواده از كودكان و جوانان و نوعروسان يا كساني كه مريض يا مسافري دارند مي‌خواهند كه زودتر از لباس سياه درآيند. به‌اين منظور بزرگ ترخانواده به ديدارخانواده عزادار مي رود و براي هركس قواره‌اي پارچه مي‌برد و از او مي‌خواهد كه درهمان مجلس لباسش را عوض كند.

گاه شماری و مراسم سالانه

مبداء تاريخ ايران بعد از اسلام هجرت پيامبر اکرم از مکّه به مدينه است و براساس سال خورشيدي تنظيم شده است. سال از نوروز، اوّلين روز بهار و ازلحظه تحويل خورشيد به برج حمل آغاز مي‌گردد و365 روز و يک چهارم روز طول مي‌کشد. نوروز مطابق 21 مارس در تقويم ميلادي است. هر چهارسال يک بار ازمجموع ساعت هاي اضافه بر 365 يک روز جمع مي آيد و سال پنجم 366 روز مي شود. به اين سال ها کبيسه مي گويند.

گاه شماري امروز ايران براساس تقويم جلالي است. اين تقويم به دستور سلطان جلال الدين ملکشاه سلجوقي به سال 471ه/1074م تدوين شد. نوروز- که با رعايت نکردن کبيسه به ترتيبي که در ماه هاي زَرتُشتي است- از اول بهار آغازگشته و به ميان پاييز رسيده بود، به جاي خود بازگشت. به دستور سلطان ملکشاه سلجوقي، دانشمندان و ستاره شناسان بزرگ ايراني محاسبات مربوط به تصحيح تقويم را انجام دادند. تاريخ شمسي را که براساس محاسبات تقويم جلالي وضع شده از دقيق ترين تاريخ ها دانسته‌اند.

دراين تقويم سال به چهار فصل: بهار، تابستان، پاييز، و زمستان، و دوازده ماه تقسيم مي‌شود. نام ماههاي ايراني از فرشتگان ايران باستان است: فروردين، ارديبهشت، خرداد، تير، مرداد، شهريور، مهر، آبان، آذر، دي، بهمن و اسفند. شش ماهِ اول سال هرکدام سي و يک روز و پنج ماهِ بعد سي روز است. ماه اسفند درسال هاي عادي 29 روز و درسال کبيسه سي روز است. اين ترتيب ازسال 1305 خورشيدي درعصر پهلوي اوّل رسميت يافته است. پيش از آن روزهاي هرماه برطبق روزهاي بروج بود.

روزهاي سال به هفته تقسيم مي شود: شنبه، يکشنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه. جمعه تعطيل هفتگي است. بعضي روزهاي تعطيل‌سالانه‌درايران به مناسبت عيدها و سوگواري‌هاي مذهبي و بعضي ديگر مربوط به جشن هاي ملّي و رويدادهاي تاريخي است. تعطيل هايي که مناسبت سياسي داردگاه با تغييرحکومت تغيير مي يابد. به عنوان نمونه، درگذشته روزچهاردهم مردادماه هرسال به مناسبت جشن مشروطيت تعطيل رسمي بود و مراسمي خاص برگزار مي‌شد. پس از انقلاب اسلامي اين روز تعطيل نيست. اکنون روز دوازدهم فروردين به مناسبت روزجمهوري اسلامي و روز 22 بهمن بواسطه پيروزي انقلاب اسلامي تعطيل رسمي و عمومي است. درمورد ايّام مذهبي و جشن هاي ملّي ايراني نيز هر حکومت بنا برسياست خود آن را به صورتي برگزار مي کند.

امّا، به طورکلّي، ايام مذهبي و جشن هاي ملّي طي قرن ها و هزاره‌ها از سوي مردم بزرگ داشته شده و مراسمي خاص داشته است که اگر چه‌گاه از سوي حکومت ها منع گرديده امّا به طور خصوصي درجمع خانواده تا امروز برجاي نگهداشته شده است.

ايام مذهبی

ايرانيان مسلمان و پيرو مذهب شيعه دوازده امامي در طول سال ايّامي را به مناسبت هاي مذهبي گرامي مي دارند. اين روزها براساس تقويم قمري است و دراين تقويم سال از دوازده بارگردش ماه به دور زمين تشکيل مي‌شود. سال قمري سيصدو پنجاه و چهار شبانه روز و اندي طول مي‌کشدو حدود يازده روز از سال شمسي يا خورشيدي کمتر است. ماه ها درفصل‌هاي مختلف سال پيوسته مي‌گردد. بنابراين، گاه ايّام مذهبي با جشن هاي ملّي مصادف مي‌شود و امّا از نظر زماني با برگزاري آن در ديگرکشورهاي اسلامي فاصله اندکي دارد. اين فاصله ها ناشي از موقعيت ديدن ماه است که گاه يک شبانه روز درمنطقه اي ديرتر از منطقه ديگر هلال آن ديده مي شود. ايّام مذهبي درايران به ترتيب ماه ها در سال قمري چنين است:

محّرم- ماه محّرم آغاز سال قمري است. شيعيان ايران ده روز اوّل اين ماه را به عزاداري و سوگواري‌مي‌پردازند. روزهاي نهم و دهم محّرم، تاسوعا و عاشورا، مصادف با شهادت حسين‌بن علي(ع)و هفتادو دو تن از ياران وي در کربلاست. شيعيان از ديرباز، دهه اول محّرم بخصوص اين دو روز راماتم مي‌گرفته اند. مراسم نوحه خواني، سينه زني، زنجيرزني، شبيه خواني و حرکت درآوردن نخل و به راه افتادن دسته ها همراه علايم و وسايلي‌که صحنه جنگ و صحراي کربلا را مجسم مي‌کند، دراين روزها برگزار مي‌گردد. نخستين بار در زمان آل بويه سوگواري روز عاشورا در بغداد برگزار گرديد. از دوره صفويه تا امروز عزاداري ده روز اوّل محّرم همواره مرسوم بوده است.

روزعاشورا اشخاصي که نذر دارند از عزاداران به ناهار پذيرايي مي‌کنند. غذاي مخصوص اين روز حليم يا آش شله قلمکار است که با انواع حبوبات و گوشت فراوان پخته مي شود. کساني نيز پسران خردسال خود را با ظرف آب و شربت به ميان عزاداران مي فرستند تا کسي دراين روز تشنه نماند. گذاشتن بشکه هاي بزرگ آب با جام هاي برنجين در سرگذرها نيز مرسوم است. جمله «بنوش به ياد حسين» دائم تکرار مي‌شود و مردم هربار جامي آب مي نوشند مي‌گويند: «لعنت بر يزيد» و يا «لعنت برشمر». زيرا معتقدند که در چنين روزها به دستور يزيدبن معاويه، خليفه اُموي، آب را بر روي امام حسين(ع) و ياران و اهل بيت او بستند و حضرت تشنه لب جام شهادت نوشيد.

شب يازدهم محّرم، يعني بعد از غروب روز عاشورا، شام غريبان گرفته مي شود. عزاداران در تاريکي به نوحه خواني و گريستن و زاري و ذکر مصايب اهل بيت امام (ع) مي پردازند. سپس قرآن بر سرگذاشته و شمع به دست به دعا و قرآن خواني مشغول مي‌شوند. جهانگردان و

سفيران اروپائي كه درچند سده اخير خاطرات خود را از ايران و دربارهاي آن نوشته اند، همگي ازبرگزاري مراسم عزاداراي عاشورا به تفصيل ياد كرده‌اند.

صفر- عزاداران حسيني ماتم را دوماه و تا آخر صفر نگه مي دارند. اربعين حسيني بيستم ماه صفر و چهلمّين روز واقعه كربلاست. اين روز با مراسم عزاداري مي گذرد. پختن شله زرد و تقسيم آن بين همسايگان و نزديگان از نذرهاي اين روز يا روز 28 صفر (قتل امام حسن ع) است. شُله زرد غذايي است كه از برنج و روغن و شكر و زعفران و گلاب و مغز بادام پخته مي شود. روي بشقاب هاي شُله زرد را با دارچين تزئين مي كنند. كلمات "ياحسين" و "الله" و نقش هاي مختلف براي شُله زرد نذري مناسب تر است. بيست و هشتم ماه صفرمصادف با رحلت رسول اكرم(ص) و شهادت امام حسن(ع) دوّمين پيشواي شيعيان است. آخرين روز ماه صفرنيز به مناسبت شهادت هشتمين پيشواي شيعيان امام رضا(ع) ازديگر ايّام سوگواري است.

ربيع الاول- هفدهم ربيع الاول ميلاد رسول اكرم(ص) گرامي داشته مي‌شود و مجلس مهماني و دعا و خواندن اشعار مذهبي در نِعَت رسول اكرم (ص) برگزار مي گردد. در كشورهاي سنّي مذهب روزميلاد رسول اكرم (ص) اندكي با روزي‌كه‌درايران‌گرامي‌داشته‌مي‌شود اختلاف‌دارد.

رجب- سيزدهم رجب روز ولادت علي بن ابيطالب(ع) است. بيست‌وهفتم رجب نيز كه مبعث رسول اكرم(ص) است عيدگرفته مي شود.

شعبان- پانزدهم شعبان ولادت حضرت قائم(عج) است. اين روز با چراغاني و مهماني برگزار مي شود. شيعيان خراسان از دوازدهم تا پانزدهم، كه شب هاي برات يا چراغ برات خوانده مي‌شود، به زيارت گورستان ها مي روند و براي درگذشتگان خيرات مي كنند. اين مراسم از قرن هاي اوّل اسلامي درخراسان بزرگ مرسوم بوده و ابوريحان بيروني نيز به آن اشاره كرده است. درديگر نواحي ايران چنين مراسمي برگزار نمي‌گردد. درگيلان ومازندران شب اوّلين جمعه ماه رجب برسر قبر عزيزان درگذشته مي‌روند وغذا وميوه و خرما وحلوا خيرات مي‌كنند.

رمضان- ليلة القدر، شب عزيزي كه در قرآن كريم مذكور است، درماه رمضان، و به اعتقادشيعه، شب بيست و هفتم اين ماه است. ازگذشته دور باور داشتند ليلة القدرشبي است كه هركس درآن شب دعايي كند و چيزي ازخدا بخواهد به مقصود خواهد رسيد. به موجب احاديث شيعه، ليلة القدر در ميان شب ها مخفي است تا مردم همه شب هاي ماه رمضان را به عبادت بگذرانند. بنابراين، ختم قرآن و شب زنده داري به عبادت و ميهماني در همه شب هاي ماه رمضان تا سحر ادامه مي يابد. در روزهاي نوزدهم و بيست و يكم ماه رمضان كه مصادف با ضربت خوردن و شهادت اميرالمؤمنين علي (ع) است مراسم عزاداري برگزار مي‌گردد. روز بيست و هفتم ماه رمضان به اعتقاد شيعيان روزي است كه ابن ملجم به قصاص شهادت علي(ع) كشته شد. بعضي دراين روز بريدن و دوختن پيراهن نو، پيراهن مراد، را خوش يُمن مي دانند.

شَوّال- اول شَوّال عيد فطر (روزه‌گشا) است که پس ازاعلام ديده شدن هلال ماه ازطرف مراجع مذهبي برگزار مي‌شود. شرکت درنماز عيد و پرداختن فطريه و اطعام مساکين و مهماني وديد و بازديد ازمراسم مذهبي اين روز است.

ذي‌الحجّه- دهم ماه ذي‌الحجّه عيدقربان (گوسفندکشان) است. حاجيان در پايان مراسم حج قرباني مي‌کنند. برخي‌نيز دراين روزگوسفند نذري مي‌کُشند وگوشت آن را بين مردم تقسيم مي‌کنند. از زمان صفويه تا اواخر دوره قاجاريه عيد قربان با مراسم مفصل ازطرف دولت برگزار مي‌شد. بدين ترتيب که گوسفند يا شتر قرباني را از روز پيش با حنا رنگ مي‌کردند و با آويختن انواع سنگ هاي رنگين و آينه و پارچه هاي گوناگون دورشهر مي‌گرداندند. نقاره‌چي‌ها و رقّاصگان پيشاپيش و دورا دور قرباني به نواختن و رقصيدن مشغول بودند. درمحل مخصوص حيوان را باخوراندن آب و قند وسبزه درحالي‌که دعا خوانده مي‌شدمي‌کشتند. اين مراسم از اواخر دوره قاجار تعطيل شد.

هجدهم ذي الحجّه عيدغدير است. به اعتقاد شيعيان، در اين روز پيغمبر(ص) دربازگشت از آخرين سفرحج حضرت علي(ع) را به جانشيني خويش منصوب فرمود و درحالي‌که بر بلندي قرار داشت، گفت: «هرکس من مولاي او هستم علي مولاي اوست.» در روز عيدغديرمردم به ديدن سيّدها مي روند به آنان تبريک مي‌گويند و از دست آنان براي تيمّن و تَبَرّک پول يا هديه مي‌گيرند. خود نيز هدايايي براي سيّدها مي برند. دراعتقاد عامه هرکس دراين روز جارو يا خيّاطي کند دستش عقربک مي‌شود. عقربک نوعي عفونت و تورم بيخ ناخن انگشت بزرگ است که درد بسيار دارد.

علاوه براين، ايّام مذهبي ديگر ازجمله تولّد و شهادت امامان شيعه است که درطول سال به عيد وسوگواري مذهبي مي‌گذرد. امّا آنچه يادشد مهم‌ترين آنهاست.

- صاحب الزماني، ناصرالدّين. خط سوم. تهران، عطائي، چاپ دوّم، 1362.

- يادنامه ناصر خسرو. مشهد، دانشگاه فردوسي،2535 شاهنشاهي.

- صفا، دکتر ذبيح الله. تاريخ ادبيات در ايران.، ج 2، تهران، کتابفروشي ابن سينا، 1957.

جشن های ایرانی

جشن های ایرانی

درگاه شماري ايرانيان پيش ازاسلام، سال به دوازده ماه سي روزه تقسيم مي شد. در پايان سال پنج روز به نام پنجه دزديده يا خمسه مسترقه باقي مي ماند. تقويم امروز زَرتُشتيان بر همين اساس تنظيم شده است. دراين تقويم هفته وجود ندارد و روزهاي ماه هريک نام يکي از فرشتگان يا ايزدان را به خود گرفته و به ترتيب چنين است:

1) اورمزد؛ 2) بهمن؛ 3) ارديبهشت؛ 4) شهريور؛ 5) سپندارمذ؛ 6) خرداد؛ 7) امرداد؛ 8) دي به آذر؛ 9) آذر؛ 10) آبان؛ 11) خير(خور)؛ 12) ماه؛ 13)تير؛ 14)گوش؛ 15) دي به مهر؛ 16) مهر؛ 17) سروش؛ 18) رشن؛ 19) فروردين؛ 20) ورهرام؛ 21) رام؛ 22) باد؛ 23) دي بهدين؛ 24) دين؛ 25) ارد(اشي)؛ 26) اشتاد؛ 27) آسمان؛ 28) زامياد؛ 29) مانتره سپند؛ 30) رام.

نام ماه هاي دوازده گانه چون امروز چنين بوده است:
فروردين، ارديبهشت، خرداد، تير، امرداد، شهريور، مهر، آبان، آذر، دي، بهمن، اسفند.

ايرانيان پيش از اسلام مراسم سوگ و ماتم نداشته اند و اندوه و روزه داري را عملي ناپسند مي شمرده اند. به همين جهت در ايّام باستان همه روزها شادي و خوشي و جشن و مهماني و خوردن و خوراندن بوده است. زَرتُشتيان در روزهايي از ماه که نام روز و ماه يکي مي شده جشن مي گرفته اند و با پسوند نسبت (گان) آن روز را مشخّص مي کرده اند مانند فروردگان (19 فروردين) ارديبهشت گان (سوّم ارديبهشت) مهرگان (16مهر).

بعضي از اين جشن ها، که بيشترجنبه زَرتُشتي دارد، با جشن هايي که چه بسا پيش از زَرتُشت نيز مرسوم بوده منطبق شده است. جشن هاي ايرانيان باستان با دگرگوني هاي طبيعت و هنگام مناسب براي کارهاي کشاورزي و گلّه داري مربوط است. درآن روزگار سال به دو فصل تابستان و زمستان تقسيم مي شده است. سرماي زياد در بعضي نواحي ايران در روزگاران کهن زندگي را سخت مي کرده است. داستان ساختن شهرها و پناهگاه هاي زيرزميني که به جمشيد و افراسياب و ديگر پادشاهان افسانه اي نسبت داده شده، گويي بازتاب خاطره اين سرماي طاقت سوز بوده است. بنابراين، وقتي هوا رو به گرما مي رفته و مردم روي به صحرا مي آورده اند، طبيعي است که آغاز آن را با شور و شوق تمام نوروز بنامند و جشن بگيرند.

قرن ها و هزاره ها شاهان و فرمانروايان خودي و بيگانه بر ايران زمين فرمانروا بوده اند. بسياري

ازايشان با همه توان خويش براي فراموش شدن اين جشن هاي ديرين كوشيده اند. چه بسيار داغ بد ديني و تهمت كفر كه برپيشاني دوستداران اين رسم ها و سنّت ها زده اند و چه بسيار با شكنجه و نقره داغ مردم را از برگزاري آنها باز داشته اند. امّا طبيعت قانون جاوداني و دگرگون ناپذير خود را برجاي گذاشته است. امروز بسياري از جشن هاي كهن ايراني به دلايل مختلف با مراسم كامل برگزار نمي شود، يا از آن ها تنها نامي برجاي مانده است.

نوروز

نوروز اوّلين روز بهار، آغاز سال نو و بزرگ ترين جشن ملّي ايرانيان است كه دراساطير ايراني به جمشيد نسبت داده شده. گفته اند كه جم سوار برگردونه اي كه ديوها آن را مي كشيدند به آذربايجان رسيد. فرمود تا تختي زرين برجايي بلند بگذارند و خود درحالي كه تاجي جواهر نشان برسرداشت برآن نشست و ديوان آن را برداشتند و به آسمان بردند. چون خورشيد برآمد و پرتوش برآن تاج و تخت افتاد همگان شاد شدند و شيد را كه به معني درخشش و روشنايي است بر نام جم افزودند. درآن روز جمشيد فرمود كه جشني بزرگ برپا دارند. زيرا در نوروز فلك آغاز به گردش نموده و خدا آفرينش جهان را شروع كرده است. نخستين انسان دراين روز آفريده شده و خرّمي و سرسبزي گيتي را فراگرفته است.

در دوران باستان پنج روز اوّل فروردين نوروز عامّه بود. شاه بارعام مي داد و هر روز گروهي از مردم را براي شادباش نوروزي به حضور مي پذيرفت. روز ششم نوروز بزرگ و نوروزخاصه خوانده مي شد. شاه به خلوت مي رفت و با نزديكان خود مي نشست. اين روز را پايان آفرينش جهان و روز كامل شدن گيتي دانسته اند. گفته اند كه در اين روز زَرتُشت به پيامبري برگزيده شد و با اهورمزدا سخن گفت. به اين جهت دربامداد پيش از سخن گفتن پاره اي نيشكر مي چشيدند. همچنين گفته اند كه جمشيد نخستين بار در نوروز نيشكر را شناخت و آن را به ديگران هديه داد. پس خوردن پاره ای شکر یا شیرینی از مراسم اصلی نوروز بوده است.

نوروز درواقع جشن رستاخيز است. پنج روز پيش از نوروز كه درگاه شماری باستان پنجه ی دزديده يا به عربی خمسه ی مسترقه گفته می شد، فروردگان نام داشت و ايرانيان در آن روزها به ياد مردگان به انجام مراسمی می پرداختند. شمع و چراغ مي افروختند و خوردني و نوشيدني بر سفره مي چيدند و معتقد بودند كه ارواح و فَرَوهَرهاي درگذشتگان براي بازديد ازخانه و خانواده خواهند آمد. در احاديث شيعه روايتي هست كه بنا برآن حضرت صاحب الزمان(ع) در نوروز ظهورخواهد فرمود و جهان را كه در تاريكي ظلم است به نور عدالت نوراني خواهد كرد.

فرخنده ترين ساعت نوروز لحظه دميدن آفتاب در بامداد بود. ايرانيان دراين لحظه با چشم دوختن به خورشيد تبرّك مي جستند و معتقد بودند كه پيش از سخن گفتن هركس سه مرتبه عسل بچشد و سه پاره موم (شمع) روشن نمايد از هر دردي شفا خواهد يافت. مراسم نوروز در دربار شاهان با تجمّل بسيار برگزار مي شده و توصيف باشكوه ترين تشريفات آن، در دربار شاهنشاهان

ساساني، درکتاب **نوروزنامه** آمده است. درروزگار پس از اسلام نوروز همچنان از جشن های مهم ايرانيان برجای ماند. بنا بر حديثی که از امام جعفرصادق (ع) ششمين امام شيعيان نقل شده نوروز مبارک است و درآن روز حضرت صاحب الزمان(ع) ظهورخواهد فرمود و جهان را که در تاريکي ظلم است به نور عدالت نوراني خواهد کرد. آن چه در اين جا مي آيد، اشاره اي کوتاه به بعضي مراسم امروزي نوروز نزد بسياري از ايرانيان است.

ايرانيان از اوايل اسفند به پيشواز نوروز مي روند. نخست خانه تکاني مي کنند. نظافت، تعمير وسايل خراب شده، دور ريختن اشياء بي فايده و زائد، رنگ آميزي در و ديوار، شستن در و پنجره، گردگيري و ترتيب گنجه ها و قفسه ها از فعّاليت هايي است که همه را از زن و مرد، چه در خانه و چه دربازار و اداره و کارگاه، به خود مشغول مي دارد. سپس خريد اشياء لازم براي منزل، لباس نو تابستاني، هدايا و عيدي براي يکديگر و لوازم سفره هفت سين و شيريني و آجيل براي ديد و بازديد نوروز آغاز مي شود. درفاصله ده تا پانزده روز مانده به نوروز سبزه سبز مي کنند و آن دانه هاي مختلف از قبيل گندم، جو و عدس و باقلا و ارزن است که پس ازسبزشدن تزيين مي شود و در سفره هفت سين جاي مي گيرد. درگذشته دوازده نوع دانه را سبز مي کردند و از روي رشد آنها چگونگي محصول سال نو را پيش بيني مي نمودند.

دوختن لباس، پختن شيريني هاي مخصوص نوروزي و ارسال نامه هاي تبريک سال نو براي دوستان و آشنايان و همکاران و معلّمان از کارهاي ديگر اين فصل است. ازديگر کارهاي لازم رسيدگي به حساب هاي مالي خانواده و پرداخت وام هاست. درلحظه ی سال تحويل کسي با ديگري نبايد قهر باشد يا از او رنجشي به دل نگه دارد. روز قبل از عيد حمّام نوروز واجب است. شستشو و پوشيدن لباس نو، ولو يک تکّه، اهمّيت خاص دارد. شب سال تحويل همه چراغ هاي خانه را روشن مي گذارند. سبزي پلو و ماهي يا رشته پلو مي پزند تا رشته امور در دستشان بماند. از شام شب عيد براي روز ديگر مقداري نگه مي دارند تا برکت از سال گذشته به آينده بپيوندد. در لحظه ی تحويل سال، که مهم ترين لحظه سال است، افراد خانواده دور سفره هفت سين مي نشينند. بر اين سفره کتاب آسماني، آينه، شمعدان، قدحي بلورين پُر از آب که چند ماهي کوچک قرمز در آن شناور باشد، سبدي کوچک از تخم مرغ رنگ شده، ظرف هاي ميوه و شيريني و آجيل، گلدان هاي گل و هفت چيز که نام آنها با حرف سين شروع شود قرار دارد. سَمَنو، سکّه، سبزه، سنبل، سيب، سرکه، سنجد، سياه دانه و سير معمول ترين اين چيزها است. گفته اند که درقديم هفت شين روي سفره مي گذاشته اند امّا بعد از اسلام، به مناسبت حرام بودن شراب، آن را به هفت سين بدل کرده اند. هفت شين عبارت بوده است از شير، شراب، شکر، شهد، شمع، شايه (ميوه، محصول کشت) و شيريني.

هنگام تحويل سال بايد دعاي مخصوص خواند" يامقلب القلوب و الابصار، يا مدبر الليل و النهار، يا محول الحال و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال" و به قدح آب که روشنايي است چشم دوخت. پس از تحويل سال دهان را با شيريني يا عسل شيرين مي کنند، يکديگر را مي بوسند و شادباش و مبارکباد و «صدسال به از اين سال ها» مي گويند. بزرگ ترها به کوچکترها و گاه همه

به يكديگر عيدي و هديه مي دهند و به ديد و بازديد مي پردازند كه تا روز دوازدهم دامه دارد. ابتدا بايد كوچكترها به ديدن بزرگ ترها بروند سپس آنها نيز از كوچک ترها بازديد كنند. در بعضي شهرها در صبح نوروز ديدن از خانواده هائی که درسال گذشته عزادار و سوگواربوده اند، مرسوم است.

روز سيزدهم فروردين سيزده به در است. همه از خانه بيرون مي روند و روز را به تفريح و شادي و بازي در صحرا و دشت مي گذرانند. در اين روز با طناب به درخت تاب مي اندازند و به تقليد از جمشيد برآسمان گذر مي كنند. خوردن كاهو و سكنجبين يا سركه و چيدن و جمع آوري سبزه هاي نورسته و پختن آش رشته در صحرا از مراسم اين روز است. صبح اين روز سبزهاي را كه سبز كرده بودند با خود از خانه بيرون مي برند به آب روان مي سپارند يا به پشت بام مي اندازند. دخترهاي دم بخت علف ها را به هم گره مي زنند و به اميد بخت گشايي مي خوانند: «سيزده بدر، سال دگر، خانه شوهر.»

نوروز و روزهاي پيش از آن تا سيزده به در آداب و تفريحات و بازي ها و مراسم بسيار مفصّل دارد. از آن جمله نمايش هاي ميرنوروزي، نواهاي دسته هاي دُهُل زن ونقاره چي، رقص ها و شوخي هاي حاجي فيروز و مراسم شاد و اسطوره ای برنشستن كوسه بين كشاورزان و دامداران. اگرچه در طول تاريخ بارها جشن هاي ملّي ايراني مورد بي مهري و گاه قهر و كين كساني قرار گرفته است كه شادي مردم و دلبستگي آنان را به سنّت هاي ديرين خوش نمي داشتند، امّا ايرانيان اين يادگارهاي دل انگيز ملّي را همچنان پاي برجا نگه داشته اند.

جشن گل سرخ

روز سوّم ارديبهشت، نام ماه و روز يكي مي شود و از همين رو ايرانيان باستان آن روز را جشن مي گرفتند. ارديبهشت، دومين ماه بهار، نام خود را از آمشاسپندي به همين نام دارد كه به معني والاترين راستي ها و درستي ها و ايزد نور و روشنايي و آتش بي دود اهورايي است. به اعتقاد پيشينيان، خداوند در ارديبهشت ماه زمين را آفريده است. دراين موقع سال گل سرخ عرصه باغ و بوستان را مي آرايد.

ايران را سرزمين گل و بلبل ناميده اند زيرا گل سرخ بيش از همه جا در ايران مي رويد و ستايش رنگ و بوي و زيبايي و دلفريبي آن بيش از همه در انديشه و ادب ايراني جاي داشته است. ايرانيان باستان در بهار و به خصوص درجشن هاي ارديبهشت ماه خرمن هاي عظيم گل را فراهم مي آوردند و دورا دور آن به نوشيدن شراب گلرنگ و سرخوشي و شادكامي مي گذراندند. هديه فرستادن گل سرخ از مراسم مهمّ اين جشن است. ابوريحان بيروني به برگزاري جشن گل سرخ در خوارزم اشاره كرده و نوشته كه مسيحيان در روز چهارم ماه آيار كه همزمان با ارديبهشت ماه است گل سرخ به كليساها مي برند. در**تاريخ بيهقي** از برگزاري جشن گل افشان به وسيله

يكي از اميران دربار سلطان مسعود غزنوي نيز ياد شده و آمده است كه امير و ياران او درحال سرمستي دورادور خرمن گل هاي فراهم آمده به رقص و پايكوبي پرداختند درحالي كه هريک تاجي از شاخه هاي سبز مورد و گل سرخ به هم بافته و بر سرگذاشته بودند.

جشن آب ريزان

ايران سرزميني كم آب است. به اين جهت درگذشته هاي بسيار دور، زيباترين افسانه ها درباره باران و چشمه ساران و جويبارها ورودهاي خروشان برسر زبان ها بوده است. مراسم جشن هايي كه در تيرماه برگزار شده، همگي براي آب بازي و پاشيدن آب به سر و روي يكديگر است، اگرچه در برخي ديگر از جشن ها نيز، ازجمله نوروز و آبانگان و جشن هايي كه درماه بهمن برگزار مي شده، پاشيدن آب به يكديگر و آب ريزان مرسوم بوده است.

درششمين روز تيرماه جشني بنام نيلوفربوده است كه امروز از مراسم آن اطلاع چنداني در دست نيست. نيلوفرگل مخصوص ايزدبانو آناهيتا است كه تا زمان ساسانيان بزرگ ترين پرستشگاه ها و مجلّل ترين پيكره هاي او برجاي بوده است. نيلوفر بر روي آبگيرها مي رويد و رنگ و بويي دلنشين دارد و يادگار دوراني است كه اقوام اوّليه آريايي فرهنگي مشترک داشته اند. هم اكنون نيلوفر درهند هم چون گذشته نشانه و رمزي از مادرطبيعت است. در سفره جشن مهرگان نيز گل نيلوفر به عنوان يكي از لوازم اصلي بر سفره نهاده مي شود.

روز سيزدهم تيرماه برخورد نام روز و ماه است و به آن جشن تيرگان مي گفته اند. دراين روز جشني بزرگ برگزار مي شده و درافسانه هاي ايراني داستان دلكشي درباره آن آمده است. بنابراين افسانه، چون افراسياب توراني بر ايران چيره شد، درطبرستان ايرانيان به مدّت طولاني به محاصره سپاه وي درآمدند. انبارهاي آذوقه به پايان رسيد و گرسنگي مي رفت كه همه را از پاي درآورد. منوچهر پادشاه ايران از افراسياب خواست كه به اندازه يک تيرپرتاب از كشور ايران را آزاد كند و به او واگذارد. افراسياب پذيرفت.

سپندارمَذ، فرشته نگهبان زمين، به ياري ايشان آمد و دستور داد تير و كماني ويژه بسازند. آن گاه پهلواني پارسا و ميهن دوست را برگزيد تا كمان بكشد و تير را پرتاب كند. پهلوان كه آرَش نام داشت برپا خاست و برهنه شد. آنگاه روي به سوي مردمان كرد و به همه نشان داد كه اندامي نيرومند و سالم دارد. سپس كمان را بركشيد و چندان درآن نيرو نهاد كه بدنش پاره پاره شد. ايزدِ باد به ياري سپندارمَذ تير را تا آن سوي جيحون برد و بر درخت گردويي فرود آورد كه از بزرگي در جهان مانند نداشت. گفته اند كه از محل پرتاب تير تا آن گردوبن هزار فرسنگ بود.

افراسياب ناچار سپاه خود را عقب نشاند و ايرانيان كه ازگرسنگي به جان آمده بودند شادي ها كردند و تنور و وسايل آشپزخانه را كه بي مصرف مانده و كهنه و فرسوده شده بود شكستند و

درچشمه سارها تن شستند تا غبار ننگ و بدبختي را از خود بزدايند. اين افسانه تعبيري حماسي از خشکسالي و بي باراني است و عقب کشيدن افراسياب در افسانه نشان کنار رفتن ديوي است که از فرو ريختن باران جلوگيري کرده. دور راندن ديو با فداکاري و جان در کف نهادن آرش کماندار همراه است و فرو ريختن باران و سرسبزشدن کشت و بوستان شادي و نشاط مردم را درپي دارد. نکته اي ظريف در داستان آرش وجود دارد که زمينه سنّتي لخت شدن پهلوانان در زورخانه است. آنان نيز هنگام مبارزه وکشتيگيري لخت مي شوند و دورگودي مي چرخند تا همگان ورزيدگي بدن آن ها را ببينند.

جشن تيرگان بنا برآن چه در نوشته هاي ديرين آمده روزمخصوص دبيران و دهقانان نيز بوده است. زيرا تير همان عطارد است که دبير فلک خوانده شده. دراين روز نويسندگان و دبيران و دهقانان، که مردم باسواد ونگهبانان تاريخ و فرهنگ باستان ايران بوده اند به لباس مخصوص خود درمي آمدند و مورد احترام و بزرگداشت بسيار قرارمي گرفتند.

درجشن تيرگان مرسوم بوده است که همه درچشمه سارها و رودهاي خروشان شستشوکنند و براي تبريک و شادي به يکديگر آب بپاشند. نوشته اند که دراين روز ساکنان ساحل خَزَر به دريا مي رفتند و همه روز را آب بازي مي کردند. در تاريخ ايران بعد از اسلام در زمان شاه عبّاس بزرگ به برگزاري يک جشن با شکوه آب ريزان در اصفهان اشاره شده است که نشان از زنده کردن آداب و رسوم باستاني در قرن هفدهم ميلادي دارد. در اين مراسم همه بزرگان و اهالي اصفهان در زاينده رود به آب بازي مي پرداخته اند.

جشن مهرگان

پس از نوروز، مهمترين جشن ملی ايراني مهرگان است که روز شانزدهم مهرماه، هنگامي که نام روز و نام ماه برهم مي افتد، برگزارمي شود. ايرانيان باستان سال را به دو فصل تابستان و زمستان بخش مي کردند. تابستان که هنگام رفتن به صحرا و کِشت و کاربود با جشن هاي نوروزي آغاز مي شد و هنگامي که در اوّل پاييز و شروع فصل سرما که گوسفندان و چهارپايان به آغل باز مي گشتند و انبارها ازمحصولات کشاورزي و باغداري انباشته بود، جشني ديگر برگزارمي شد که همين مهرگان است. مهرگان در واقع جشن شکرگزاري و شادي برداشت محصول است. کشاورزان ايراني هنوز چنين وقتي مجالس عروسي و مهماني به راه مي اندازند و براي گشت وگذار و زيارت و سياحت راهي شهرهاي ديگر به خصوص اماکن مذهبي مي شوند. مهرماه آغاز اعتدال پاييزي و يکساني روز و شب است. بنا به معتقدات ايرانيان باستان در مهرگان زمين گسترده مي گردد و تن و جان آدمي به هم مي پيوندد. در حماسه ملي ايران مهرگان زماني است که کاوه ی آهنگر برضدّ ضَحّاک قيام کرد و با ازميان برداشتن او فريدون بر تخت پادشاهي نشست. گرامي داشت جشن مهرگان نيز به فريدون نسبت داده شده است. در دوره ی

شاهنشاهي ساسانيان اردشير بابكان دراين روز تاجي خورشيدگون برسرنهاد و از آن پس ساسانيان پيوسته اين روز را گرامي مي داشتند.

ماه مهرمنسوب به مهر يا ميترا، ايزد دوستي و پيمان درست است، كه خورشيد تابان گردونه اوست. ايزدمهر هر روز سوار بر اين گردونه پهنه آسمان را درمي نوردد و پيمان شكنان را با نيزه هاي زرّين به سزا مي رساند. با اين كه زَرتُشت كوشيد با ترويج يكتاپرستي ستايش ايزدان گوناگون را ازميان بردارد، باز خدايان پيش از او به صورت همين فرشتگان درآمدند. يكي از بزرگ ترين اين ايزدان، ايزدمهر است و فصل بزرگي از يشت ها به نام مهريشت به گرامي داشت اين ايزد و نيايش او اختصاص يافته است.

جشن مهرگان مانند نوروز با شكوه و جلال تمام برگزار مي شده است. تاريخ نويسان يوناني بارها به شادخواري و جشن و سرور و نغمه سرايي و موسيقي بسيار كه درمهرگان انجام مي شده، اشاره كرده اند. آورده اند كه پادشاهان هَخَامَنِشي هرگز نمي بايست مست شوند مگر درجشن مهرگان كه لباس ارغواني مي پوشيدند و در باده پيمايي وميخوارگي ديگران شركت مي كردند. دراين جشن موبَدان خوانچه اي كه در آن ليمو و شكر و نيلوفر و به و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه كنان نزدشاه مي آوردند.

از شانزدهم تا بيستم مهرماه مهرگان عامه بود. روز بيست و يكم شاهان و بزرگان، مهرگان خاصّه برگزار مي كردند و اين روز را با خانواده و نزديكان مي گذراندند. از مراسم جشن مهرگان افروختن آتش هاي بزرگ و رقص وشادماني و مي نوشي گرداگرد آن است. دراين هنگام درخانه ها سفره مهرگاني مي گسترند و با انواع غذاها و ميوه ها و شراب و گلاب و گل فراوان آن را مي آرايند. درسفره مهرگان بايد هفت ميوه به ترتيب قرار داده شود: ترنج، سيب، به، عنّاب، انار، انگورسفيد و كُنار. دراين روز همگان شكر وگلاب فراوان مي نوشند تا در زمستان از آسيب بيماري و سرما در امان مانند. گذاشتن شاخه هاي سبز مورد و گل نيلوفر برسفره مهرگان از واجبات است. ريختن اسپند و برگ خشك مورد بر روي آتش علاوه بر پراكندن بوي خوش ديوها و جن ها را مي پراكند.

جشن سَده

سَده يكي از جشن هاي باستاني ايران است كه در شب دهم بهمن برگزار مي شود. بنا بر رسم ايرانيان باستان زمستان بزرگ پنج ماه (صدو پنجاه روز) بوده و در روز جشن سَده چند روز از زمستان گذشته و صولت و شدّت آن به پايان آمده است. در اين روز عدد فرزندان كيومرث پدر همه آدميان به صدتن رسيد و هوشنگ پادشاه بزرگ پيشدادي دراين روز تاج برسرنهاد. ايرانيان معتقد بودند كه در اين زمان جهنّم از زمستان زاده مي شود زيرا به اعتقاد ايرانيان باستان دوزخ جايي بسيار سرد بوده است. پس آتش مي افروختند تا زشتي و پليدي جهنم را دوركنند. و گرداگرد آن به رقص و شادماني و خوردن گردو و بادام برَشته و نوشيدن شراب مي پرداختند.

جشن سده بعد از اسلام تا اواخر دوره سلجوقيان برجاي بود. در **تاريخ بيهقي** شرحي ازبرگزاري آن در روزگار سلطان مسعود غزنوي داده شده است. نوشته اند كه وي با همه اشتياقي كه براي انجام جشن هاي باستاني ايران به شكوه و جلال تمام داشت درشب جشن سده اندوه زده و خشمگين به خلوت رفت و از تماشاي مراسم سرباز زد. جشن سده تا روزگارسلجوقيان برجاي بوده است. ملكشاه سلجوقي دراين شب در بغداد جشن با شكوهي ترتيب داد كه شاعران و نويسندگان با توصيف آن سلطان را ستايش بسيار كردند.

در گذشته، توده مردم جشن سده را بسيار بزرگ مي داشتند. امام محمّد غزّالي در كيمياي سعادت عيد داشتن سده را به دليل آن كه از جشن هاي گبران است حرام شمرده و به نكاتي اشاره كرده است كه نشان مي دهد اين شب نزد مردم با شادي بسيار مي گذشته و ايرانيان با موسيقي و نشاط و عيدي دادن به كودكان آن را بزرگ مي داشته اند. غزّالي مي گويد خريد و فروش چنگ و چغانه وصورتک حيوانات و سپرها و شمشيرهاي چوبين و بوق سفالين درعيدها به خودي خود گناه نيست امّا از آن جا كه جشن سده متعلّق به ايرانيان نامسلمان است حرام شمرده مي شود.

در بهمن ماه جز جشن سده عيدهاي ديگري نيز برگزار مي گرديد كه يكي از آنها بَه منجَنه يا به منگان است كه در دومين روز اين ماه واقع شده. دراين روز دانه هاي اسپند را در شيرتازه مي ريزند و مي خورند و معتقدند كه حافظه را مي افزايد و فراموشي را از بين مي برد. اسپند همان گياه مقدّسي است كه دانه هاي ريز و سياه رنگ آن را بر روي آتش مي ريزند و با دود و بوي خوش آن ديوان را فراري مي دهند و اثر چشم زخم را باطل مي كنند. هنگام جشن به منگان، درنواحي مركزي ايران مرسوم است كه آشي ازگوشت و حبوبات، غلاّت و سبزي هايي كه درآن روز به دست آيد مي پزند. اين غذا شايد همان آش شُله قلمكاري باشد كه هنوز به عنوان آش نذري براي دوستان و آشنايان فرستاده مي شود.

روز بيست و دوّم بهمن ماه جشن باد روز است كه باز در آن نوشيدن شراب و بازي و شادي مرسوم بوده. روز سي ام بهمن ماه جشن آبريزگان است. گفته اند كه در زمان پادشاهي فيروز، نياي خسرو انوشروان، خشكسالي سختي پيش آمد ومردمان بسيار رنج بردند امّا پادشاه انبارهاي غلّه را گشود و مردمان را از آن بهره ها داد، آن گونه كه هيچ كس از گرسنگي نمرد. سپس فيروز به آتشگاه رفت و از اهورامزدا به زاري طلب باران كرد. دراين روز چندان باران باريد كه به داخل چادرها و خانه شاه نيز سرازير شد.

شب يلدا و جشن هاي دي ماه

شب قبل از فرا رسيدن نخستين روز دي ماه درازترين شب سال است و به آن شب يلدا يا شب چلّه مي گويند. دي ماه را ايرانيان باستان خورماه نيز مي گفتند. نخستين روز آن خرّم روز است. اين روز و اين ماه هر دو به نام اهورامزدا نامگذاري شده بنابراين روز اوّل دي جشني بزرگ است.

مراسم شب چلّه خانوادگي برگزار مي گردد و هنوز همه مراسم آن پا برجاست. دراين بلندترين شب سال افراد دور و نزديک در منزل بزرگ خانواده گرد مي آيند و با خوردن ميوه و آجيل شب را به شادي مي گذرانند. خوردن هندوانه، خربزه، انار، سيب، به و نيز انواع خشکبار، به خصوص آجيل شيرين و تخمه بوداده شور، دراين شب معمول است. يکي دو روز قبل از فرا رسيدن شب چلّه مردهاي جوان خوانچه هاي آراسته ميوه را به خانه نامزدهاي خود مي فرستند و خود به مهماني خانه عروس مي روند. خانواده دختر نيز لباس و پارچه نبريده به جاي آن هديه مي فرستند.

خوانچه طبق مستطيل شکل چوبي است که روي آن را با سفره اي قلمکار يا ترمه مي پوشانند و بر آن ظرف هاي بزرگ ميوه را، پيچيده در زرورق هاي رنگين و آراسته با گل و نوارهاي موّاج، مي چينند. اين خوانچه را برسرمي گذارند و گاه چند مرد که هريک خوانچه اي برسردارند درپي يکديگر راهي خانه عروس مي شوند. گرد آمدن شب چلّه دور کرسي با نقل خاطرات شيرين و خواندن کتاب هاي داستاني تا ديرگاه شب ادامه مي يابد. دراين شب خوردن برف وشيره نيز معمول است. اولين برف سال را نمی خورند زيرا از پاکی آن مطمئن نيستند. درشب چله که دربيشتر جاها برف زياد باريده، روی برف مقداری شيره ی انگور می ريزند و به صورت بستنی می خورند.

بنا بريک سنّت ديرين در روزگار ساسانيان، در نخستين روز دي ماه هرسال، پادشاه ازتخت شاهي به زير مي آمد و با جامه سپيد درصحرا برفرشي سپيد مي نشست. دربان ها و نگهبانان را مرخص مي کرد و بار عام مي داد. با دهقانان و برزگران برسريک سفره مي نشست و ايشان را برادر مي ناميد و از غذاي ايشان مي خورد. اين جشن را نود روز نيز مي گفتند زيرا ميان آن تا نوروز نود روز تمام فاصله است.

درروزهاي هشتم، پانزدهم و بيست و سوّم اين ماه نيز تطابق نام روز و ماه را جشن مي گرفتند و معتقد بودند که آسمان در يازدهمين روز ماه دي آفريده شده است. سيرسور يا جشن سير در روز چهاردهم دي ماه برگزار مي شد. شانزدهمين روز دي ماه که به ايزدمهر منسوب بوده جشن و مراسم خاصي از شادخواري و شادکامي و رقص و موسيقي برپا مي شده است. درافسانه هاي مربوط به اين روز اغلب از گاوي سخن مي رود که فريدون با شير او پرورده شد. اين گاو بَرمايون نام دارد و احتمال داده اند که به معني گاو پُرمايه باشد. مناسبت جشن روز شانزدهم دي ماه را بازگرفتن فريدون ازشيرگاو و رها شدن گاوهاي ايرانيان به وسيله فريدون از بند ضحّاک گفته اند. آمده است که درشب اين جشن درآسمان گاوي از نور آشکار مي شود که شاخه اي او از طلا و پاهايش از نقره است. اين گاو گردونه ماه را به دنبال مي کشد و حدود يک ساعت در آسمان مي ماند. هرکس آن را ببيند و آرزويي کند، آرزويش برآورده خواهد شد.

در اين روزمردم براي تبرّک، شيرگاو مي نوشند و معتقدند هرکس در بامداد اين روز پيش از سخن گفتن بِه بخورد و ترنجي را ببويد آن سال را به خوشي و در نعمت خواهد گذراند و ازخشکسالي و بيچارگي و بدبختي در امان خواهد بود. باز برخي از ايرانيان معتقد بودند که در اين روز ضحّاک

جمشيد را كشت و براثر آن بر خانه هاي مردم بلا باريد. از همين رو، برخي از جوانان تمام شب بيدار مي ماندند، به درخانه هاي مردم مي رفتند، در مي كوفتند و با آوازخواني بلا را ازصاحبان خانه برمي گرداندند. صاحبانخانه در را بروي آنان مي گشودند و با آجيل و شيريني از آنها پذيرايي مي كردند.

بنا برافسانه اي ديگر، جمشيد در اين شب پري زيباي رنگارنگي را ديد كه برگاو سپيدي سوار بود و دسته اي گل سوسن در دست داشت و گاه گاه آن را مي بوييد. گاو از هفت فلز ساخته شده بود. زر، سيم، مس، قلع، آهن، سرب و روي. آن پري نام يكايک آدميان را بر زبان مي آورد و صفات ايشان را برمي شمرد آن گاه از نور و روشنايي وجود خويش آنها را بهره ور مي ساخت. جمشيد از پري پرسيد «تو كيستي؟» پري گفت «من بخت هستم و وجود خويش را بين مردم تقسيم مي كنم.» آن گاه از نظر پنهان گشت.

مراسم شب يلدا مراسمي بسيار كهن و مربوط به دوران پيش از زَرتُشت و شب زاده شدن ايزدمهر است. چه، اگر بتوان درطي سال شبي را درنظرگرفت كه درآن ايزدمهر -ايزدي كه خورشيد گردونه اوست- متولّد شود، بايد آن شب در تاريكي و درازي از تمام شب هاي سال ممتاز باشد و چنين شبي همان شب يلداست. قرينه ی اين امر آن است كه يلدا كلمه اي سُرياني و به معني "ميلاد" است. هنگام رواج آيين مهر در اروپا، مراسم شب يلدا با شكوه تمام برگزار مي شد. هنگامي كه مسيحيت، پس از كشتار بي رحمانه ی پيروان مهر، دراروپا رواج يافت، اولياي دين جديد پي بردند كه برانداختن برخي سنّت هاي آيين مهر ناممكن است و ياد آن هم چنان درخاطر مردم زنده خواهد ماند. از اين روي شب ميلاد ايزدمهر را به ميلاد مسيح بدل كردند كه در 25 دسامبر برگزار مي شود. فاصله مختصري كه ميان اين دوجشن وجود دارد براثر اشتباه محاسبه در تقويم پديد آمده و ميلاد مسيح همان شب يلداي پيروان مهر است كه در ايران نيزگرامي داشت آن با رواج دين زَرتَشت نيز ازميان نرفته و هنوز هم مردم بي آن كه علّت آن را بدانند، آن شب را بزرگ مي دارند.

چهارشنبه سوري و جشن هاي اسفندماه

اسفند آخرين ماه سال ايراني و منسوب به سپندارمذ، فرشته نگهبان زمين و مظهرمهرباني و فداكاري مادرگيتي است. سپندارمذ يكي از اَمشاسپندان زَرتُشتي و يكي از والاترين عناصر طبيعت در قديم ترين معتقدات آرياييان ايراني است. گل بيدمشک با رنگ و بوي لطيف خود متعلّق به اوست.

پنجمين روز اسفندماه، جشن زنان است و مردگيران خوانده شده. دراين روز زنان با جامه هاي نو، به ديدار يكديگر مي روند و وقت را به شادماني مي گذرانند. مردها به زنان خود هديه مي دهند و آرزوهاي آنان را برآورده مي كنند. اين رسم هنوز در نقاط دور افتاده ايران برجاست. در يكي از دهات نزديک گناباد در خراسان تا دهه های اخير در اين روز همه مردها به صحرا مي رفتند تا زنان

با آزادي و رويگشاده به رقص و پايكوبي پردازند. اگر دراين روز مردي در روستا ديده می شد مورد مسخره و گاه آزار زنان قرار مي گرفت.

از ديگرمراسم سنّتي اين روزگار،که ابوريحان بيروني نيز از آن ياد کرد، آويختن افسون بردرخانه هاست تا کژدم و ديگر حشرات موذي را دفع کند. بنابراين رسم، دعاهاي مخصوص را بر روي کاغذي چهارگوش نوشته و درهر اطاق به سر ديوار آن نصب مي نمايند. اين افسون ها از دميدن سپيده تا برآمدن کامل آفتاب دوام مي آورد. معتقدند که کژدم و ديگر حشرات زيانبار از جايي که بر آن افسون نيست از در مي گريزند. گذشتن سرما و يخ بندان زمستان و دميدن باد بهاري معمولاً حشرات را از هرگوشه به جنب و جوش وامي دارد. ايرانيان باستان که از ناپاکي و زيان حشرات و جانوران پليد و آلوده شدن انبار آذوقه سخت بيزار بودند، کشتن و از ميان بردن آنها را لازم و کار نيک و ثواب مي شمردند.

امّا با شکوه ترين جشن اسفندكه تا کنون برجاي مانده، و درسال هاي اخير رونق بيشتري نيز يافته، چهارشنبه سوري است. شب بين آخرين روز سه شنبه و چهارشنبه آخرسال، درخانه، خيابان يا صحرا، خرمن هاي آتش برمي افروزند. براي اين کار ازگون وخارهاي بياني استفاده مي شود که عطری مخصوص و شعله ای بلند دارد. همزمان با غروب خورشيد، حداقل سه خرمن آتش بر مي افروزند و در سه نوبت به رديف از روي آن مي پرند و مي خوانند: «سرخي تو از من زردي من از تو» و معتقدند که به اين ترتيب تمام سال تندرست خواهند ماند. دراين شب، تقيسم آجيل مشکل گشا برآورنده آرزوهاي کسي است که نذري دارد. پسته، بادام، فندق، کشمش، نخودچي و ميوه هاي خشک شيرين مثل انجير، خرما و برگه اجزای اصلي آجيل مشکل گشاست. بنا بر رسمي ديگر، در چنين شبي دختران جوان با روی پوشيده و به گونه ای که شناخته نشوند، هر دو سه تن درکنج کوچه و خيابانی پنهان مي شوند و به سخنان کساني که مي گذرند گوش مي سپارند و از نوع سخنان آنان براي بخت خود درسال آينده فال مي گيرند. اين کار را فالگوش ايستادن مي گويند.

قاشق زني يا ملاقه زني از ديگر تفريح هاي اين شب است. دخترها و گاه پسرها در حالي که خود را در چادر پوشانده اند، ملاقه يا قاشقي بزرگ به دست مي گيرند و بر درخانه همسايه يا دوستان آن قدر مي کوبند تا صاحبخانه چيزي خوراکي در ملاقه ی آنان بگذارد. پاشيدن آب نيز يکي ديگر از مراسم چهارشنبه سوري است که از اعتقاد به آفريده شدن آب در اين ماه و احترام به آن سرچشمه مي گيرد. ايرانيان معتقدند که ريختن آب روشنايي است. از همين رو، هنگامي که کسي راهي سفر است پشت سر او جامي آب مي پاشند تا به سلامت باز گردد. رسم جارو و آب پاشي جلوی درخانه در هر سحرگاه نيز از دير باز رايج بوده و با افسانه ها همراه شده است. اين نظافت صبحگاهي معمولاً به وسيله دختر دم بخت خانه بدان اميد انجام مي گيرد که در پايان چهلّمين روزخِضر سپيدپوش و سپيدموي، با سربند و شال سبز، از آن جا بگذرد و با تحسين دختر بخت او را بگشايد و مراد او را بدهد.

درشب چهارشنبه سوري در بعضي نقاط ايران زنان گرد هم مي آيند تا آش نذري بپزنند و بين دوستان پخش كنند. پختن سَمَنو نيز اغلب در اين شب انجام مي گيرد.

در بامدار روز چهارشنبه آخرسال ظرف ها و كوزه هاي كهنه را از پشت بام به كوچه مي اندازند و مي شكنند تا جاي آنها را با ظرف هاي نو عوض كنند و با پاكيزگي و تازگي به استقبال نوروز روند. معمولاً در هرخانه داخل يكي ازكوزه ها مقداري پول خرد مي ريزند تا نخستين كسي كه از كوچه مي گذرد آن را بيابد و خوشحال شود. سعدي در بوستان اين كوزه را "چشمارو" خوانده، شايد از اين رو كه تصوير چشم و ابرويي نيز برآن كوزه نقش مي شده است.

***

بازی، ورزش و نمایش

ч γң ˜ γΫ̃a

بازی های کودکانه

بازي و ورزش ازروزگاران دور در بين ايرانيان مرسوم بوده است. نخستين تمرين هاي جنگجويان هنوز به صورت بازي هاي بچّه گانه مانند گردوبازي و گرگم به هوا برجاي مانده و ورزيدگي اندام ها نيز با بازي هايي چون آفتاب، مهتاب وجفتك چاركُش تأمين مي شده است. دركتاب هاي پزشكي قرن چهارم هجري/ دهم ميلادي به بسياري از اين بازي ها و فايده بهداشتي آنها اشاره شده است. اين بازي ها اغلب با سرودها و گفتگوها و افسانه ها همراه است و از فرهنگي ظريف و هوشمندانه و بارور نشان دارد.

لی لی-لی لی

اين بازي براي بچّه هاي كمتر از دوسال است. دست بچه را در دست مي گيرند، كف آن را قلقلك مي دهند و مي خوانند: «ليلي-ليلي حوضک.» سپس انگشت كوچک بچه را مي گيرند و مي

گويند: «گنجشكه اومد آب بخوره افتاد تو حوضک.» و انگشت را تا مي زنند. همين طور به ترتيب انگشت هاي ديگر تا شصت را و مي خوانند: «اين دويد و درش كرد، اين ماچي برسرش كرد، اين نازي بر پرش كرد.» بعد شصت بچه را مي گيرند و مي گويند: «اين كلّه گنده هم اومد گفتش بده ببينم. همين كه دادن ببينه گنجشكه پريد روچينه.»

اتل متل توتوله

بچّه ها دايره وار مي نشينند و پاهايشان را به سوي يكديگر دراز مي كنند. اوسّا مي خواند و روي پاي بچه ها يكي يكي مي زند: «آتَل مَتَل توتوله. گاب (گاو) حسن كوتوله. نه شير داره نه پستون. شيرشو ببر كُردستون. يه زن كُردي بستون. اسمشو بزار ستاره. واسش بزن نقاره. يه چوب زدم به بلبل. صداش رفت به استامبول. استامبولم خراب شد. بند دلم كباب شد. هاچين و واچين يه پاتو ورچين.» در اين هنگام نوبت به پاي هركس برسد آن را تا مي كند. آخرين پا كه دراز ماند، صاحب آن را وادار مي كنند دمر شود. همه با دست پشت او مي زنند و مي خوانند: «تپ تپِ خمير. شيشه پر پنير. دست كي بالا؟» به اشاره اوسّا يكي دستش را بالا مي گيرد. كسي كه دمر شده نبايد ببيند. اگر اسم دست بالا را درست گفت برمي خيزد و آتَل مَتَل دوباره شروع مي شود. امّا اگر غلط گفت همان طور دمر مي ماند و اوسّا مي خواند: «رفتيم دكون قصّابي، ديديم زنبورا مي كنن جلزّ و ولز، جلزّ و ولز.» با اين كلام بچه ها نشگون هاي كوچكي از پشت بچه مي گيرند و بعد ازچند لحظه بازي تمام يا تكرار مي شود.

اوسّا بدوش

چند بچّه دور هم وي نشينند انگشتان را روي گل قالي مي گذارند. اوسّا مي گويد: «اوسّا بدوش.» بچّه ها انگشتشان را از مركز دايره به طرف خود مي كشند. «زن اوسّا ندوش.» خودش انگشتش را مي كشد امّا بچه ها نبايد دستشان را تكان دهند. سپس اوسّا يک به يک مي گويد و خودش دستش را بالا مي برد. بچّه ها بايد هشيار باشند و وقتي اسم موجودي آمد كه نمي پرد دستشان را بالا نبرند. اوسّا به سرعت نام ها را بر زبان مي آورد تا بچه ها اشتباه كنند: «كلاغ پر، گنجشک پر، موش پر، سيمرغ پر، پشه پر، پلنگ پر. . .» هركدام از بچه ها اشتباه كند مي سوزد و از بازي كنار مي رود. يا کسی را که سوخته ،يعنی اشتباه گفته دورو می خوابانند و می خوانند:تپ تپ خمیر شیشه پر پنیر پرده ی حصیر توتک فطیر دست کی بالا؟ این کار آن قدر تکرار می شود تا کسی که خم شده نام کسی را که دستش را بالا نگه داشته درست بگوید.

حمومک مورچه داره

بچه ها دست یکدیگر را می گیرند و ایستاده حلقه می زنند و می خوانند: حمومک مورچه داره، دورو برش کوچه داره، بشین و پاشو خنده داره .و در ضمن خواندن همگی می نشینند و بی فاصله برمی خیزند. هرکس دیرپاشد یا با بلند شدن دیگران زمین خورد، می سوزد و باید از حلقه ی بچه ها بیرون برود. آخرین نفر که ماند برنده ی بازی است. بچه ها دست یکدیگر را می گیرند و ایستاده حلقه می زنند و می خوانند: حمومک مورچه داره دورو برش کوچه داره ...

گرگ و گلّه

يكي گرگ مي شود و ديگري چوپان. بچّه هاي ديگر كه گوسفند شده اند پشت سر چوپان قطار مي شوند و هريک پيراهن نفر جلويي را مي گيرد. سپس گرگ كه روبروي چوپان ايستاده هياهو راه مي اندازد و گفت و شنيد جريان مي يابد. گرگ مي گويد و چوپان و گوسفندان مشت ها را گره مي كنند و يک صدا جواب مي دهند: گرگم و گلّه مي برم،
چوپون دارم نمي گذارم

كارد من تيز تره،
دنبه من لذيد تره

من مي برم خوب خوباشو
من نمي دم پشگلاشو

هپون هپونت مي كنم
سنگ قپونت مي كنم

سپس گرگ با خواندن «خونه خاله از اين وَره، از اون وَره» مي كوشد از قطار گوسفندان يكي را بربايد و دائم با تغيير جا گوسفندان و چوپان را گيج مي كند. هربار كه گرگ يكي از گوسفندان را مي ربايد اين اشعار تكرار مي شود. هنگامي كه همه گوسفندان در طرف گرگ جمع شدند، چوپان به طرف گوسفندان مي رود و همگي مي گريزند. گرگ بايد آن ها را دنبال كند و هركس را گرفت در نوبت بعدي گرگ خواهد بود.

عمو زنجير باف

بچه ها دست يكديگر را مي گيرند و به صف مي ايستند. نخستين و آخرين كودک "اوسّا" (استاد)

ناميده مي شوند و هركدام دست نفر كنار خود را مي گيرد. سپس از دوسوي صف اوسّاها با يكديگر چنين گفت وگو مي كنند: «عمو زنجير باف؟» «بعله.» «زنجير منو بافتي؟» «بعله.» «پشت كوه انداختي؟» « بعله.» «يک عروس داريم از كدوم دروازه؟» دو كودكي كه دست يكديگر را گرفته اند، دست هايشان را با هم بلند مي كنند و مي گويند از اين دروازه. امّا اوسّا اوّل نمي پذيرد و مي گويد: «شپش داره.» بعد دو بچّه ديگر راه مي دهند. امّا هر بار اوسّا بهانه مي آورد كه: كک داره، ساس داره، موش داره، تا اولين تن كه كنار اوسّاي طرف ديگر رسيده راه بدهد. آن گاه اوسّا مي پرسد: «به صداي چي؟» و پاسخ مي شنود: «به صداي گاو يا گوسفند يا ميش يا الاغ يا كلاغ يا گنجشک.» بچّه ها همگي قارقاركنان يا بع بع كنان از آن راه مي گذرند به طوري كه يكي از بچه ها مي پيچد و دست هايش روي سينه به حالت ضربدر مي شود. سپس دو اوسّا از نو گفتگو را آغاز مي كنند. بازي به همين ترتيب تكرار مي شود تا همه بچه ها به جز دو اوسّا پيچ بخورند. در اين هنگام اوسّاي اول از ديگري مي پرسد: «عمو زنجير باف؟» «بعله.» «زنجير تو همينه؟» «.بعله.» «بكش ببينم پاره ميشه؟» دو اوسّاد از دوطرف مي كشند. هردو نفري كه دستشان از هم جدا شد ازبازي خارج مي شوند تا بازي پايان يابد.

آفتاب و مهتاب

دونفر هم قد وهم وزن پشت به هم مي ايستند و كاملاً به يكديگر مي چسبند آن گاه بازوها را در يكديگرحلقه مي كنند و دست ها را بر سينه مي چسبانند به طوري كه كتف ها درهم قفل شود. آن گاه يكي به جلو خم مي شود و ديگري را روي دوش بلند مي كند و مي گويد: «آفتاب مهتاب چه رنگه؟» و آن ديگري كه بالا آمده و آويزان شده جواب مي دهد: «سرخ و سفيد، دورنگه». نفرات پي در پي جا عوض مي كنند و اين سخنان را بر زبان مي آورند. از اين بازي، كه ورزش خوبي براي تقويت عضلات بازو، شانه و پشت است، دركتاب هاي پزشكي كهن ايراني ياد شده.

اَلَک دولَک

الک دولک يكي از رايج ترين بازي هاي كودكانه است كه درنقاط مختلف ايران به نام هاي گوناگون خوانده مي شود. براي اين بازي ابتدا دو دسته با افراد مساوي آماده مي شوند و با شير يا خط (پرتاب سكه) يا تر و خشک (يک روي تكه سنگ را با آب دهان تر مي كنند و به هوا مي اندازند)، جايگاه دسته را تعيين مي كند. وسايل بازي دو قطعه چوب يكي حدود بيست سانتي متر و ديگري پنجاه تا شصت سانتي متر است. دو نيمه آجر را به طور موازي با فاصله ده سانتيمتر كنار يک ديگر قرار مي دهند و چوب كوتاه تر را به صورت پل روي آن مي گذارند. نفرات دسته بالا به ترتيب از كساني كه مهارت كمتري در بازي دارند آغاز مي كنند. بازيكن با چوب بلند ضربه اي به ميان چوب كوتاه مي زند كه به هوا پرتاب شود. سپس در هوا دوباره ضربه اي محكم تر به آن مي كوبد تا هرچه دورتر افتد. كسي كه نتواند اين ضربه ها را بزند يا چوب كوتاه درفاصله اي كمتر از دو

مترونيم که قبلاً اندازه گيري و خط کشي شده است بيافتد، سوخته است و از بازي کنار مي رود.

دريک نوع ديگر اين بازي، به جاي دو آجر، يکي مي گذارند و ميان چوب کوچک تر را بآن تکيه مي دهند. سپس بازيکن با ضربه کوچکي به سر چوب کوتاه آن را به هوا مي پراند و ضربه دوم را به آن مي کوبد. گاه نيز اصلاً آجري درميان نيست و آلَک را دست مي گيرند و با دولَک به آن مي زنند که آسان تر و مخصوص کودکان خردسال تر است و آن را آلک دولَک سردستي گويند، در مقابل آلَک دولَک نخستين که سرسنگي ناميده مي شود.

هنگامي که چوب کوچک پرتاب شد. نفرات دسته ديگر مي کوشند آن را درهوا بگيرند. دراين صورت دسته برنده است و جاي خود را با استاد عوض مي کند. گرفتن چوب را درهوا بُل گرفتن مي گويند. بُل گرفتن در اصطلاح فارسي به صورت مَثَل درآمده و به کسي گفته مي شود که بي زحمت و رنج چيزي را به دست آورد. حال اگر چوب به هوا رفت امّا کسي نتوانست آن را بگيرد، يکي از نفرات دسته مقابل، درست ازجايي که چوب کوتاه تر به زمين افتاده آن را برمي دارد و به چوب بزرگ ترکه درکنار آجرها روي زمين گذاشته شده مي کوبد. اگر برخورد کرد، نفري که چوب را پرتاب کرده مي سوزد و کنار مي رود و نفرديگري از همان دسته مجدداً چوب کوتاه را بر روي آجر مي گذارد و ضربه مي زند. امّا اگر چوب کوتاه برخورد نکرد، نه تنها همان بازيکن مجدداً چوب را پرتاب مي کند بلکه يکي از نفراتي که قبلاً از دسته دو در بازي سوخته نيز برنده مي شود. بازي تا هنگامي که تمام افراد بالا از دور خارج شوند ادامه پيدا مي کند. در اين بازي آنها که مهارت بيشتري دارند خوش نشينند و به آن ها هميشه بهار مي گويند. هميشه بهار دائم بالا مي ماند زيرا ضربه هاي او به قدري محکم است که از دسته مقابل کسي نمي تواند آن را در هوا بگيرد.

قواعد آلَکدولَک در همه نواحي يکسان نيست. در بعضي جاها اگر بازي کننده نتواند چوب کوتاه را درضربه اول پرتاب کند سوخته است و اگر توانست، تا هرکجا که چوب کوچک برود برنده بر دوش باخته سوار مي شود و از مبداء يعني محّل قرارگرفتن آجرها تا محل فرو افتادن چوب کوچک سواري مي گيرد. درنوعي ديگر، کسي که سواري مي دهد بايد چوب کوچک را بردارد و تا مبداء زوزه کنان بدود و اگر صدايش بريدگي پيدا کرد بايد بقيه بازيکنان دسته بالا را نيز سواري بدهد آلَک دولَک بازي فضاهاي باز وگسترده، به ويژه در فصل بهار و روزهاي تعطيل نوروز و سيزده بدر است. در روز سيزده بدر مردان کامل و سال خورده نيز گاه به ياد دوران جواني در اين بازي شرکت مي کنند.

زورخانه

زورخانه محل اجراي ورزش هاي سنّتي ايراني و محوطه بزرگ سقف داري است که ميان آن به شکل شش يا هشت گوش يا گرد به اندازه دو پله گود شده. گرداگرد گود طاق نماهايي است که از آن براي رختکن و نشستن تماشاييان استفاده مي کنند. سقف زورخانه بر روي قسمت گود

بلندتر و به صورت طاق ضربي گنبدي با سوراخ هايي براي آمدن نور ساخته مي شود. در ورودي زورخانه كوتاه تر از معمول است و هنگام ورود ناچار بايد سر را به رسم خاكساري به مرشد و ديگر پهلوانان خم كرد. دركنار در ورودي سكويي به ارتفاع یک متر يا بيشتر به شكل چهارگوش يا گرد قراردارد كه جايگاه مرشد است و به آن سَردَم مي گويند. بر روي سَردَم چوبستي است كه زنگي به آن آويخته شده و پر قو و ساير مظاهر پهلواني مانند پوست پلنگ و سپر درآن جاي گرفته است. پر قو را سپاهيان قديم به نشان درجه و مقام بركلاه خود نصب مي كردند. جلو سَردَم اجاقي است براي گرم كردن ضرب، دود كردن اسپند و جوشاندن قهوه و زنجبيل و دارچين.



زورخانه

درگذشته هاي دور بناي زورخانه محلّي مخفي به شمار مي رفت. در ورودي بسياري از زورخانه هاي قديم كه هنوز برجاست به غرفه اي پنهان درحسينيه يا راه پله آب انبار عمومي باز مي شود. به نظر مي رسد كه پس از حمله اعراب پهلوانان ايراني ناچار پنهاني به پرورش جسماني خود مي پرداختند و رسوم و سنن پهلواني گذشته را دور از چشم حكمرانان بيگانه برپا مي داشتند. ورزش، صبح و شام، پس از اداي نماز زيرنظر مرشد انجام مي گرفت. مرشد از پهلوانان و ورزشكاران حرفه اي بود كه فنون كشتي و ديگر ورزش ها را نيک مي دانست و با تسلّط بر موسيقي و از حفظ داشتن اشعار مناسب و با آواز خوش ورزشكاران را رهبري مي كرد. مرشد گاه هم تعليم مي داد و هم ضرب مي نواخت. اما گاه كهنه سوار دركنار گود مي ايستاد و مرشد بر روي سَردَم مي نشست، اشعار مناسب از **شاهنامه** و ديگر آثار محبوب و ارزنده اخلاقي و

حماسي مي خواند و هنگام ورود اشخاص صاحب نام، به سنّت رايج، احترام شايسته را درباره آن ها به جاي مي آورد.

ورزش زورخانه در دوقسمت انجام مي گرفت. نخست كهنه سوار درحالي كه چوب تعليمي در دست داشت و لُنگي برشانه ها افكنده بود كنار گود مي ايستاد و يكي از ورزشكاران در وسط ميان داري مي كرد. ديگران، گرداگرد گود، از حركات ميان دار پي روي مي كردند. كهنه سوار و مرشد مراقب بودند كه حركات يک يک ورزشكاران درست انجام گيرد. اعمال ورزش با ضرب همراهي مي شد و ضربگير با تغيير آهنگ آغاز حركت تازه اي راخبر مي داد. درقسمت دوّم كهنه سوار ورزشكاران را وا مي داشت با يكديگركشتي بگيرند و فنون آن را تمرين كنند. پيروزي ورزشكاران دركشتي موجب مي شد كه مرحله به مرحله به مقام پهلواني و جهان پهلواني نزديک ترشوند. مرشد درضمن خواندن تعداد حركات را نيز با آهنگي خاص مي شمرد و درفاصله هاي خاص با دعوت ورزشكاران به صلوات فرستادن استراحت مي داد. براي هريک ازحركات ورزشي آهنگ مخصوصي نواخته مي شد. ورزشكاران ضمن دعا براي مرشد اصطلاح «دَمَت گرم» را به كار مي بردند كه هم به آواز او مربوط مي شد، هم به اجاقي كه در آن اسپند دود مي كرد.

مرشد شخصيتي مورد احترام بود و زورخانه جاي نيكان و پاكان و مكتب فتوّت و گذشت به شمار مي آمد. به ورزشكاران آموخته مي شد كه بايد بلند طبع، سحرخيز و پاک نظر باشند. هنگام غلبه برحريف او را درچشم ديگران خوار نكنند و از رسوم مردانگي به دور نيافتند. دستگير ناتوانان باشند و درمقابل ستم با تمام نيرو بايستند. آداب زورخانه را تركيبي از تعليمات سپاهي گري و رفتار و اخلاق عيّاري و جوانمردي دانسته اند كه در طول تاريخ به تدريج با تصوّف درآميخته و با گزيدن حضرت علي(ع) به عنوان پيشواي جوانمردان و فتيان رنگ تشيّع به خود گرفته است. از مراسم عيّاري، لخت شدن ورزشكار در زورخانه است كه آن را براي نمايش نهايت از خودگذشتگي درمبارزه مي دانسته اند. شلوار ورزشكاران كه ازچرمي محكم دوخته مي شود و بر روي آن نقش و نگار مي كنند، محترم شمرده مي شود. مرشد در مراسمي خاص شلوار و كمربند پهلواني را به ورزشكار مي پوشاند و او موظف است براي هميشه خود را پاک نگاه دارد و از هرگونه پليدي و كار نكوهيده به پرهيزد.

اصطلاحات زورخانه و اسامي آلات و ادوات ورزش نشان مي دهد كه سنّت آن به دوره هاي پيش از اسلام مي رسد. در دوره صفويه ورزش هاي سنّتي مانند بسياري از ديگر رسوم ايراني دوباره پاگرفت و از آن پس نيز كمابيش مورد توجه بوده است. از پهلوانان و نام آوران دوران گذشته نام بسياري برجاي مانده و شهرت اخلاقي و عيّاري و مردانگي آنان بيش از قدرت جسماني شان افسانه آفرين شده است.

چوگان

چوگان يكي از بازي ها و ورزش هاي باستاني ايران است كه ظاهراً از دوران هَخامَنِشي بين ايرانيان رواج داشته. اين بازي در زمين يا چمني در حدود 560 مترطول و 170 مترعرض با بازيكناني سوار براسب كه چوب بلندي دردست دارند انجام مي گيرد. سر اين چوب اندكي خميده و پهن و كفچه مانند است. بازيكن بايد با اين چوب، كه چوگان خوانده مي شود، گوي را از حريفان بربايد و به سوي دروازه براند. چوگان در گذشته از تفريحات شاهان و درباريان و اشراف بوده است.
سواركاران سپاهي نيز هنگام فراغت به اين بازي مي پرداختند. اسبي كه به كار بازي چوگان مي آيد بايد نژاده و تندرو باشد. ايرانيان از نخستين اقوامي بودند كه از اسب هاي تربيت شده در جنگ استفاده مي كردند.

در آثار فارسي به كتاب هاي بسياري كه درآن ها به توضيح اين بازي پرداخته شده اشاره رفته است، از جمله كتابي را نام مي برند كه ابن مقفّع از پهلوي به عربي برگردانده و در آن از انواع ورزش ها و بازي ها از جمله چوگان، سخن رفته است. در**شاهنامه**، نيز از پهلوانان و شاهاني كه به مهارت دربازي چوگان مشهور بوده اند داستان هاي بسيار نقل شده و صحنه چوگان بازي سياوش و دليران ايران در توران با افراسياب و پهلوانان او درآن با ذكر جزييات آمده است. دقيق ترين توصيف ازچگونگي بازي چوگان درنوشته هاي جهانگردان خارجي از دربار شاه عبّاس بزرگ است. نوشته اند كه شاه عبّاس، هنگام رسيدن به مازندران وگرگان دستورداد باغ ميوه بزرگي را به زمين چوگان تبديل كنند. همچنين به دستور وي در شهرهاي ديگر نيز زمين هاي بازي چوگان براي استفاده عموم آماده شد. شاه عبّاس، علاوه برآن كه خود به اين بازي مي پرداخت و اغلب سرداران و دوستان خود را به آن مي خواند، درجشن ها و مراسم پذيرايي از سفيران خارجي نيز براي تماشاي مسابقات چوگان دعوت مي كرد. چوگان پس از آن كه قرن ها درايران رايج بود به هندوستان و از آن جا به كره و چين و ژاپن رفت. نخستين بار انگليس ها آن را از ايران به اروپا بردند و اوّلين مسابقه اين بازي درسال 1869 با قواعد و مقررات تازه در انگليس برگزار گرديد.

در برخي نقّاشي هاي مينياتور از بازي چوگان در دربار بهرام گور و خسرو پرويز شاهنشاهان ساساني صحنه هاي متعدّد تصوير شده است.

˜ ŸŸχ h Ÿ

نمايش، هنر باز آفريني ماجراهاي زندگي اجتماعي است و از دگرگوني و تكامل رسم ها و نيايش هاي مذهبي سرچشمه مي گيرد. امّا زمينه مناسب براي رشد و پيشرفت آن را آزادي و تحمّل نظريات مخالف همراه با حمايت مالي طبقات مرفّه فراهم می آورد. در تاريخ و فرهنگ ايران، چه پيش از اسلام و چه پس از آن، به دليل معتقدات مذهبي و ساخت سياسي و اقتصادي، نمايش جايگاهي درخور توجه نيافته است. باوجود اين بسياري از سنّت هاي نمايشي كه بعضي از آنها

ريشه در اساطير ملّي دارد، درطول زمانِ بين عامّه مردم ايران رواج داشته است. نمايش غربي، كه در چند دهه اخير در ايران رواج يافته، بسياري ازسنّت هاي كهن نمايش عاميانه را از ميدان به دركرده است. در این جا به بعضی نمایش ها و سرگرمی های مردم در گذشته اشاره ای می شود.

سياه بازي

سياه بازي يكي از انواع نمايش هاي روحوضي يا تخت حوضي است. دراين نمايش كه معمولاً در مجالس جشن و شادي و درخانه اعيان يا خانه هاي مردم عادي برگزار مي شده روي حوض را كه معمولاً وسط فضاي خانه بود با تخته مي پوشاندند و از آن به عنوان صحنه اجراي نمايش استفاده مي كردند. نمايش هاي روحوضي معمولاً سرگرم كننده و شادي آور و خنده دار بود، امّا جنبه انتقادي نيز داشت. همين جنبه انتقادي شديد، كه بيشتر طبقات بالا و اشراف را هدف مي گرفت، از دلايل علاقه مردم به اين نمايش بود. نمايش روحوضي طرحي ساده و آزاد داشت و نمايشنامه اي براي آن نوشته نمي شد. بازيگران به مناسبت خاص، يا با كشاندن موضوع به مسئله اي، انتقاد خود را خارج از متن بيان مي كردند. استقبال تماشاچيان اغلب موجب مي شد كه انتقاد پيوسته تيزتر و زننده ترشود.

از دوره صفويه شواهد بسيار بر وجود اين دسته هاي نمايشي برجاي مانده است. در اواخر اين دوره به علت ضعف حكومت و قدرت گرفتن علماي مذهبي قشري، رقص و موسيقي و حضور بازيگران زن در دسته ها ممنوع شد. جوانان تازه سال معمولاً درنقش زنان ظاهر مي شدند. نمايش جاي ثابت نيز نمي توانست داشته باشد. به همين جهت تقليدچي هاي دوره گرد پديد آمدند. كريم خان زند به دسته اي از كوليان اجازه كار داد و گاه ايشان را به مجلس خود نيز مي خواند. سياه بازي يكي از انواع اين نمايش ها بود. بردگان سياه در اواخر قرن شانزدهم به دست اسپانيايي ها از كرانه هاي حبشه و زنگبار به سواحل خليج فارس آورده شدند. قبل از آنان كولي هاي هندي نيز قرن ها به ايران آمد و رفت داشتند. درنقّاشي هاي عصر مغول به اين طرف تصوير سياهان كه درمجلس شادي شاهان به نوازندگي و رقص مشغولند ديده مي شود.

در سياه بازي نقش اصلي به عهده كسي بود كه تقليد بردگان سياه را درمي آورد. اين بردگان، چه زن و چه مرد به عنوان كنيز و غلام درخانه اعيان و اشراف خدمت مي كردند و پس از چندي كم و بيش چيزهايي ياد مي گرفتند امّا برخي از آنان معني لغات فارسي را خوب نمي فهميدند و كلمات را نيز درست ادا نمي كردند، لهجه خاص خود را داشتند و اغلب نوک زباني سخن مي گفتند. هيكل وسيماي ايشان نيز درايران غريب و غيرعادي مي نمود. توجّه به همين نكات اساس نمايش سياه بازي بود. بعدها شخصيّت سياه نقش نمايشي پيچيده تري پيدا كرد، به اين صورت كه بازي كنان از ارباب و صاحب پول پرست و ستمگر خود به انتقاد مي پرداختند.

نقش کوسه و حاجي فيروز، که در روزهاي قبل از فرارسيدن نوروز با رقص و آواز فرا رسيدن بهار را مژده مي دهد، و نيز ميرنوروزي، که در چنين روزها پادشاه است و فرمانش بايد اجرا شود، با لباس هاي رنگارنگ سرخ، گاه با بزک و گاه با صورتک، هميشه به عهده کسي است که صورت خود را کاملاً سياه کرده است. حاجي فيروز راکه نقشي بسيار مشخّص داشته و فقط پيش از نوروز ظاهر مي شده نبايد با سياهي که هنرپيشه اوّل نمايش هاي تخت حوضي است اشتباه کرد. اين دوتن غير از سياه بودن چهره ارتباطي با يکديگر ندارند.سياهی چهره ی حاجی فيروز و کوسه نشان شب و سال گذشته و در حال پايان است که در برابر دميدن آفتاب نوروز و نو شدن سال قرارمی گيرد.

در زمان قاجاريه سياه بازي به تدريج به صورت نمايش تکامل يافته اي درآمده بود. در اين دوران سياه غلام يا نوکري بود که، درعين زيرکي، سادگي و گاهي صراحت همراه با ترس داشت و مردم پيرامون خود را هَجو و مسخره مي کرد. سياه با وجود ظاهر خنده دار ومسخره اش گاهي سخنان تلخ و دردآلودي بر زبان مي آورد و معمولاً مي کوشيد با خوشخدمتي و فداکاري فاصله بين خود و ارباب را از ميان بردارد، امّا ارباب هميشه او را به چشم غلام مي نگريست. اين کشمکش سياه را وادار به بدجنسي و حقّه بازي مي کرد، چنان که فرمان هاي ارباب را به کار نمي بست و خود را به ناشنيدن مي زد. صحنه هايي که ارباب براي انجام کاري فوري عجله و اصرار داشت و سياه، در برابر او با خونسردي خود را به نفهمي مي زد و ارباب را وامي داشت تا با فريادهاي خود او را بترساند، از صحنه هاي هميشگي و پرطرفدار اين گونه نمايش ها بود.

شبيه خواني

شبيه گرداني يا شبيه خواني يا تعزيه نوعي مراسم نمايشي بوده که در ايّام سوگواري مذهبي به خصوص در دهه اول محرّم هر سال به مناسبت واقعه کربلا و شهادت حسين بن علي(ع) و ياران او برگزار مي شده است. نوشته اند که معزالدوله احمد بن بويه دستور داد در دهه اوّل محرّم، همه بازارهاي بغداد را تعطيل کنند و مردم به نشانه عزاداري لباس سياه بپوشند. به تدريج طي قرن هاي بعدي، عزاداري دراين روزها با راه پيمايي عزاداران و نوحه خواني و سينه زني و زنجيرزني، همراه با نشانه ها و عَلَم هايي شبيه ابزارهاي جنگي برگزار، مي شد.

صورت تکامل يافته و نمايشي اين مراسم از اواخر دوران زنديه آغاز شد. در دوره قاجار پشتيباني شاهان و درباريان و شرکت طبقه جديدي از کسبه و بازاريان، شبيه گرداني را باز هم متحوّل کرد. دراين دوره، شبيه خواني که تا آن زمان درميدان ها و گورستان ها و به طور کلّي درفضاي باز اجرا مي شد، به داخل خيمه ها و چادرهايي که به اين مناسبت برپا مي گرديد، يا به خانه ها و باغ هاي اشراف يا ساختمان هاي مجلّل و وسيعي، که به نام تکيه و حسينيه براي اين منظور ساخته مي شد، راه يافت. دوران سلطنت ناصرالدين شاه اوج اهميت و شکوه و جلال شبيه گرداني و تعزيه است. در زمان ناصرالدين شاه در تهران محلی به نام تکيه ی دولت ساخته شده

بود که هرساله در دهه ی اول محرم مراسم مخصوص عزاداری روزهای عاشورا در آن جا با حضور شاه و درباریان برگزار می گردید.

دردوران رضا شاه تظاهرات مذهبي از جمله نمايش تعزيه ممنوع شد. علت آن ظاهراً صحنه هاي قمه و زنجيرزني بود که گاه در اين مراسم به چشم مي خورد. پس از استعفاي رضا شاه تعزيه دوباره رواج يافت امّا به گستردگي و آب و تاب گذشته نرسيد.

در دوران جمهوري اسلامي نمايش هاي مذهبي تلويزيوني تا حدّ زيادي جايگزين مراسم شبيه گرداني و تعزيه خواني شده است. امّا هنوز بعضي شبيه خواني هاي ساده درمراسم راه پيمايي روز عاشورا ديده مي شود.

موضوع اصلي نمايش تعزيه، وقايع روز عاشوراست. لشکريان با حمل آلات و ابزار جنگ سوار براسب و شتر، صف مي کشند. تشنگي و گرما کودکان و زنان و ياران امام را مي سوزاند و سپاه يزيدبن معاويه به سرکردگي شمر هردم بر خشونت و سختگيري خود مي افزايد. ياران امام از خيمه ها به در مي آيند و با وداعي جانسوز به جنگ دشمن مي روند و يک يک برخاک مي افتند. سرانجام امام حسين (ع) نيز به شهادت مي رسد و سپاه يزيد به غارت و آتش زدن خيمه ها و اسارت زنان و کودکان معصوم مي پردازند.

اين وقايع همه برروي سکويي بلند تر از سطح زمين بدون صحنه پردازي خاص انجام مي گيرد. شبيه گردان يا نقّال صحنه ها، که بعدها در زمان ناصرالدين شاه لقب معين البُکاء يافت يعني کسي که به گرياندن مردم ياري مي دهد، با حرکات دست و اشاره بازيگران را به صحنه مي آورد و سپس آنها را ازصحنه خارج مي کند. هيچ پرده و فاصله اي بين مردم و نمايش دهندگان تعزيه نيست. شبيه گردان هر رويدادي را براي تماشاييان با کلامي آهنگين تشريح مي کند. افتادن ياران کفن پوش امام بر زمين يا خارج شدن آن ها از صحنه به معني شهادت ايشان است. بازيگر يا شبيه متناسب با نقش انتخاب مي شود. مثلاً شبيه امام بايد خوش صورت و داراي ريش متوسط باشد و شبيه حضرت عبّاس با ريش مورچه اي، بلند قامت و شانه پهن و سينه فراخ و کمر باريک. تن پوش ها معمولاً براي امام سفيد و براي سرداران مخالف بيشتردرمايه هاي قهوه اي و سرخ است. دسته هاي نوازنده معمولاً هفت يا هشت نفراند که شيپور، ني، قره ني، طبل، دُهُل، کَرنا، و سِنج مي نوازند.

موضوع تعزيه به تدريج از بيان واقعه روز عاشورا پيشتر رفت و قصّه ها و وقايعي پيرامون موضوع اصلي بدان افزوده شد. تعزيه هاي زنانه نيز وجود داشته است. معروف ترين آنها درخانه قمرالسّلطنه دختر فتح علي شاه قاجار اجرا مي شده. نوع ديگر، تعزيه هاي مضحک است که زمينه اصلي آن از شبيه قنبرغلام حضرت اميرالمؤمنين(ع) گرفته شده و بعدها به صورت سياه بازي راه خود را از تعزيه جدا کرده است.

برخي از محققّان اين مراسم را دنباله آداب باستاني مي دانند كه از آن به گريستن مُغان يا سوگواري و سوگ سياوشان ياد كرده اند. اين مراسم نيز با حمل جنازه سياوش و گريستن بسيار بر او در شبي تاريک و پُراندوه، شبيه شام غريبان، اجرا مي شده و تا قرن هاي دراز بعد از اسلام همچنان رايج بوده است.

مير نوروزي

مير نوروزي ازنمايش هايي است كه درنوروز برگزارمي شده. پيش از فرارسيدن نوروز تا روزسيزدهم مردي را، براي سه روز، به عنوان شاه دروغين برمي گزيدند و ازمردم عادي كساني به سمت وزير و جلاّد و شاعر و ساير مقامات درباري و حكومتي دستورهاي او را اجرا مي كردند. ميرنوروزي دراين سه روز با لباس هاي رنگين و آراسته برتخت مي نشست و ثروتمندان و بزرگان شهر را احضار مي كرد و از ايشان مي خواست كه يا بنوازند و بخوانند، يا برقصند، يا چند ضربه چوب بخورند يا پولي بپردازند يا ازشهر و روستا بيرون بروند.

مراسم نمايش ميرنوروزي به صورت برنشستن كوسه نيز آمده است. به اين ترتيب كه مردي كوسه را بر خري آراسته مي نشاندند. او در يک دست كلاغي و در دست ديگر بادبزني مي گرفت و پيوسته با شكايت از گرما خود را باد مي زد و هم چنان كه از بازار مي گذشت مردم به او هديه و پول مي دادند. گاه تماشاييان به كوسه، كه سخت عرق مي ريخت و با سر و صداي زياد از گرما مي ناليد و ادا در مي آورد، آب مي پاشيدند. او نيز درمقابل از گِلي سرخ رنگ كه در دست داشت پاره اي به سوي مردم مي انداخت و جامه و صورتشان را رنگين مي كرد.

ميرنوروزي نسبت به كوسه برنشين مراسمي تازه تراست. گمان مي رود كه مراسم ميرنوروزي و كوسه برنشين پيش از اسلام جنبه تاريخي داشته و به نمايش گئومات مُغ كه در زمان هَخامَنِشيان به دروغ خود را شاه ناميد باز مي گردد.

مراسم ميرنوروزي تا پيش از انقلاب اسلامي در نواحي دورافتاده در روستاها برگزار مي گرديد. در روستاهاي كُردنشين خراسان، زنان كُرد نيز جداگانه براي خود ميرنوروزي انتخاب مي كردند. درسيزده روز اوّل بهار كه مردان به صحرا مي رفتند، زنان ده را قُرُق مي كردند و در جشن و پايكوبي بربلندي ها موضع مي گرفتند و منتظر مي ماندند تا اگر مسافر يا شخص ناواردي نزديک شود او را دست بسته به حضور ميرنوروزي ببرند و وادارکنند كه در رقص و آواز با ايشان همراهي كند يا پولي بپردازد يا چوب بخورد.

درشهرها، چند روزي پيش از نوروز، گاه حاجي فيروز دركوچه و بازار به راه مي افتاد. وي مردي بود كه صورت خود را سياه مي كرد جامه هاي برّاق رنگارنگ و كلاه بوقي بلند ومنگوله داري به

سرمي گذاشت. يک دايره زنگي در دست داشت و همراه آن مي خواند و مي رقصيد و، گاه با همراهي نقاره چي، مي گفت : «حاجي فيروزه، بله. سالي يه روزه، بله.»

نقّاره خانه

نَقاره يا نَقّاره نوعي طبل دوتايي متصّل به هم يكي بزرگ تر با صداي بم و ديگري كوچک تر و با صداي زيراست. نقّاره را با دوچوب يا با كف و انگشتان دست مي نواخته اند. كاسه نقّاره معمولاً از مس يا برنز ساخته شده كه روي آن پوست گاو كشيده اند. به نقاره كوس هم گفته اند، از آلات موسيقي جنگ كه آن را بر پشت پيل يا شتر مي بستند و هنگام فرمان حمله يا براي ايجاد شور و هيجان جنگ يا براي اعلام خبر پيروزي محكم بر آن مي كوبيدند. شتر نقاره در مثل به كساني گفته مي شود كه با هيچ تهديدي ازجا در نمي روند و تسليم نمي شوند. شتر نقّاره به قدري سرو صدا شنيده كه ديگر هيچ فرياد و هياهويي او را رم نمي دهد و از راه خود باز نمي دارد.

در زمان صلح، نقاره را درمحلّي نزديک جايگاه نگهبانان مي كوفتند. احتمالاً اوقات كوفتن نقاره سه يا پنج نوبت در شبانه روز مقارن زمان پنج نماز يا دركشورهاي شيعه مقارن سه نوبت نمازهاي روزانه بوده است. علاوه براين، هنگام اعلام خبرهاي خوش، مانند نشستن كسي به تخت پادشاهي يا رسيدن فردي به مقام و مرتبه مهمّ حكومتي يا اداي احترام براي شرفيابي سفير و نماينده دولت هاي خارجي نيز نقاره مي زده اند. كلمه نوبتي يا نوبت كه به معني نگهبان كشيک يا پاسدار در سر خدمت است ازهمين نوبت هاي كوفتن نقاره گرفته شده زيرا نقاره كوفتن را نوبت زدن نيز مي خوانده اند. نقاره از لوازم و تشريفات دستگاه حكومت بوده است. وقتي كسي به منصب و مقامي مي رسيد، جزء لوازم ديگر، از جمله لباس، اسب، پرچم، شمشير، به او طبل و كوس نيز، به علامت نمايندگي حكومت يا سالاري پاه، داده مي شد.

هنگام جنگ براي نقاره زدن از دُهُل، دمامه، طبل، سِنج و دَف، كه همگي صوتي بلند و گاه ترسناک دارند، استفاده مي شده است. امّا در شهرها معمولاً از كَرنا و سُرنا و نقاره استفاده مي كرده اند. كَرنا نوعي ساز بادي است كه بدنه آن سوراخ ندارد و صداي بم آن فقط به كار دم دادن مي آيد. سُرنا لوله مخروطي بلندي است كه شش سوراخ درجلو و يكي در عقب دارد. وقتي دو نوازنده كَرنا و سُرنا در ميان نقّاره چيان باشد يكي از آن ها نغمه يا ملودي رامي زند و ديگري به اصطلاح نقّاره چيان دم مي دهد. در روز عيد قربان، شترقرباني را كه به انواع زيور آراسته شده پشت سرنقاره چيان درشهر مي گردانده اند.

درغير اوقات جنگ، نقاره را دربامداد پيش ازطلوع آفتاب و درشامگاه درست تا لحظه غروب كامل آفتاب مي نوازند. مدّت نقاره زدن هربار حدود يک ربع ساعت است. هر شب نيز سه نوبت طبل زده مي شد. يک ساعت از شب گذشته طبل خبردار مي زدند. در اين وقت نقاره چي همراه زدن طبل دور خود مي چرخيد تا صدا به تمام شهر برسد. ساعت دوّم طبل برچين را مي زدند كه

فروشندگان دکان هاي خود را ببندند. ساعت سوّم طبل بگير و ببند بود و درپي آن شيپور. پس از آن ديگر هيچ کس حق نداشت در کوچه باشد.

نواختن نقاره نيز به يک رسم بسيار ديرين درمعتقدات ايرانيان باستان باز مي گردد. در نقّاشي ها و حجّاري هاي متعلّق به مهر پرستان درسرزمين هاي ايران و روم، تصوير ميترا درحالي که به بوقي به شکل شاخ، مي دمد ديده مي شود. گمان مي رود که نقّاره کوفتن درصبح و شام يادگار اين سنّت ديرينه است که خبر از طلوع وغروب خورشيد مي دهد. درآن لحظات نيايش هاي مذهبي در ستايش خورشيد و دعا در آرزوي بازگشت آن انجام مي گرفته است. بنا برمعتقدات باستاني خورشيد هربار غروب مي کند به اسارت اهريمنان درمي آيد يا درکام نهنگ تاريکي فرو مي رود و سحرگاه به ياري ايزدان و آمشاسپندان جهان دوباره زندگي از سرمي گيرد و نور و روشنايي که نماينده اهورمزداست به هستي باز مي گردد.

امروزه ظاهراً تنها درمشهد و حرم امام هشتم(ع) نقاره نواخته مي شود. جايگاه آن بالاي سردر شرقي صحن است. گمان مي رود مکان بلند، به خصوص برسرگلدسته ها، که دور تا دور آن باز و قابل تماشاست، بيشتر به آن منظور برگزيده مي شد تا لحظات برآمدن و فرو رفتن خورشيد به دقّت رعايت شود. جاي نقاره چيان حرم امام رضا(ع) نيزجايگاه بلندي است. حضرت علاوه برمقام بلند مذهبي، رياست و حکومت نيز داشت و وليعهد مأمون خليفه عبّاسي بود. بدين جهت، تاکنون هر سحر و شامگاه به نشان ديانت و سلطنت معنوي او نقاره مي نوازند.

از زمان صفويه تا پيش از انقلاب اسلامي، نقاره چيان دوره گرد در شهر به راه مي افتادند و به مناسبت عروسي يا تولّد نوزاد پسر و يا جشن هاي نوروز و ساير شادي هاي عمومي نواي خوش سر مي دادند. آهنگ دل انگيزي که هنوز هنگام تحويل سال به گوش ها مي رسد همان نغمه خوش و ديرين نقّاره است.

نقّالي

نقّالي، يکي از فنون نمايشي است که تا دوران اخير درگوشه و کنار ايران رواج داشته است. مجالس نقّالي معمولاً درقهوه خانه ها برگزارمي شده و برنامه هاي گوناگون داشته است. قديمي ترين و معروف ترين آنها داستان پردازي و قصّه خواني است. مجموعه هاي داستاني چون خداي نامه، هزارو يک شب، طوطي نامه از جمله آثار با ارزشي بوده که از زمان ساسانيان تا دوره هاي بعد از اسلام درگنجينه ها و خزاين پادشاهان و نام آوران نگاهداري مي شده است. آوردن کتاب **پَنچاتَنترا** از هند به ايران نمودار اشتياق ايرانيان به داستان هاي حکمت آموز و پُرمعناست. پس ازحمله عرب و پذيرش اسلام توسّط ايرانيان، اشتياق به داستان هاي کهن نه تنها از ميان نرفت بلکه با رفتار برتري جويانه اعراب و اُمويان، توجّه به تاريخ گذشته ايران به وسيله شُعوبيه اوجي تازه گرفت و بدين ترتيب مقدّمات سروده شدن **شاهنامه** آماده شد. دراين زمان مجموعه هاي

بزرگي ازگفتار نقّالان فراهم آمد که مهمّ ترين آنها پهلوان نامه هاي **سَمَک عيّار** و **داراب نامه** است که هردو آن نمودار مرحله تکامل يافته فن سخنوري و روش هاي جا افتاده و سنجيده اين هنر مردمي است.

تاريخ نقّالي بارديگر در دوران صفويه به شکوفايي فوق العاده رسيد. در اين زمان علاوه بر داستان پردازي مراسم سخنوري درشب هاي ماه رمضان از بعداز افطار تا سحر به درازا مي کشيد. بدين ترتيب که درنخستين شب ماه رمضان سخنور درقهوه خانه سردَم مي بست. سردَم جايگاهي است در صدر و بالاي محوطه قهوه خانه بلندتر از جايي که ديگران نشسته اند. سپس وصله هاي درويشي به سردَم آويزان مي شد و روي ديوارها و طاق نماهاي قهوه خانه نيز پوست مي کوبيدند و درفاصله هردو پوست علامت يکي از صنف ها را مي آويختند. اين کار ترتيب و روشي خاص داشت و سخنور با ريزه کاري هاي آن آشنا بود و دليل انتساب هرعلامت و تاريخچه پيدايش سردَم خود را مي دانست.

در اين مجالس، سخنوري ديگر براي کوبيدن حريف حاضر مي شد. يکي از دو سخنور به زبان شعر يا بحر طويل که نوعي نثر آهنگين است ازسخنور ديگر پرسش هايي مي کرد و در برابر هر پرسش تکّه اي از جامه او را مي ستاند. عاقبت سخنور عريان پارچه اي به دوش مي انداخت و باز در قالب اشعار يا بحرطويل درحالي که چوب دست را در دست داشت به پاسخگويي مي پرداخت و با هر پاسخ قطعه اي ازپوشش خود را باز مي ستاند و در برابر با طرح سؤال هاي ديگرحريف را لخت مي کرد. اين مراسم در واقع به منظور اثبات حقّانيت مذهب شيعه دربرابر بطلان مذهب اهل تسنّن صورت مي گرفت. اين گونه سخنوري پس ازصفويه به تدريج از رواج افتاد. در دوره قاجار، به خصوص در دربار ناصرالدين شاه نقّالي بارديگر اهميت پيدا کرد. بعدها، در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوي، با پخش برنامه هاي تلويزيوني، نقّالي در قهوه خانه ها رو به زوال رفت و اگرچه در برگزاري جشن هاي توس يکي دوبار چند نقّال هنرنمايي کردند، امّا ديگر روزگار ايشان به سرآمده بود.

نقّال مردي هنرمند بود، آگاه از تاريخ و سنّن گذشته، با زباني توانا بر بازگو کردن اشعار و نکته ها و لطيفه ها. هنگام سخن گفتن وي به مناسبت موضوع صداي خود را پايين و بالا مي برد. حالت شادي، غم، ترس و هيجان به خود مي گرفت. مي خنديد و مي گريست و از چوب دستي خود گاه به عنوان شمشير و گاه چون عصا بهره مي برد. نقّال نوشته اي در دست نداشت و از اشعار و گفته هايي که درحفظ داشت نقل مي کرد. فقط گاه گاه از روي شاهنامه اي که روي ميز مخصوصش باز بود بيتي چند مي خواند. گاه براي جلب توجّه مردم بسياري که گرد آمده بودند چنان بلند سخن مي گفت که نفسش مي بريد. امّا در همه حال نقّال از همه شخصيت ها، همه گونه طبايع و هرنوع موقعيت، نمايشي آماده داشت که درحضورمردم عرضه دارد. پهلواني رستم، زيبايي و کامجويي تهمينه، شجاعت و جواني سهراب و خودخواهي و ناداني کيکاوس را با حرکات صورت و اندام و صدا وجملات مجّسم مي کرد. گاه مي غرّيد و گاه ناله و مويه سرمي داد. گاه مي خنديد و گاه از خشم آتش مي گرفت. هنگام نقّالي صدا از کسي در نمي آمد و همه مشتاق

ماجرا، گذشت زمان را از ياد مي بردند.

نقّال، درست سربزنگاه، جايي كه شنوندگان با هيجان و اضطراب تمام منتظر نتيجه بودند، قصّه را قطع مي كرد و تا شب بعد شنوندگان را تشنه نگاه مي داشت. نقّالي پيش از برقرار شدن قهوه خانه ها درميدان هاي عمومي و صحرا و گاه ميخانه و خرابات نيز انجام مي شد و كاري پُردرآمد بود. نقّال گاه ضمن بيان داستان در موقعيت هاي حساس از سخن باز مي ايستاد و به عناوين مختلف ازمردم پول مي گرفت. اصطلاح رايج براي اين منظور چراغ بود؛ چراغ اوّل، چراغ دوّم تا آخر. طلب پول معمولاً با تحريک عواطف جوانمردي و بزرگواري و دست و دلبازي شنوندگان همراه مي شد. آخرين مرتبه پول گرفتن را چراغ الله مي گفتند و مردم با نام خدا بار ديگر خود را ناچار از پرداختن پول مي يافتند. گاه نقل يک قصّه از يک شب مي گذشت و به درازا مي كشيد و نقّال اغلب داستان هاي بسيار را به صورتي به هم مي بافت كه ماه ها و سال ها هم چنان ناتمام بماند.

نقّال را اغلب گل مولا مي ناميدند و گاهي هم به اومرشد مي گفتند. بعضي از نقّالان همراه و دوستي نيز داشتند كه او را ضمن داستان به نوعي وارد ماجرا مي كردند. موسيقي به ندرت همراه نقّالي نواخته مي شد و اگر لازم بود نقّال خود آن را به عهده مي گرفت. نوشته اند كه در روزگاران كهن نقّالي بود كه داستان هاي باستان را باز مي گفت و مردم را در اندوه گذشته به گريستن وا مي داشت. آن گاه طنبوري از آستين بر مي آورد و مي نواخت و مي گفت: «با اين همه تيمار بايد اندكي شادي.»

نقّالي و **شاهنامه** خواني از رايج ترين تفريحات مردم درطول تاريخ ايران بوده است. هنوز در روستاهاي دوردست و به خصوص نزد شبانان و گلّه داران رسم **شاهنامه** خواني كمابيش باقي است. نقل قصّه هاي مذهبي، به خصوص از دوران صفويه، به صورت پرده داري و بيان ماجراهاي واقعه كربلا، ضمن نمايش تصاويري كه بر پرده نقش شده بود، از شاخه هاي هنر نقّالي است. نقّال هنگامي كه براي مردم فرو دست سخن مي گفت گاه از دردها و مصيبت هاي آنان و گاه از ستم و بي رحمي قدرت مداران سخناني بر زبان مي آورد. دشمن در داستان هاي حماسي گاه رنگ حاكمان و فرمانروايان بيگانه را داشت و همدلي با مظلوم هميشه به عقده گشايي ستمديدگان مي انجاميد. سنّت نقّالان **شاهنامه** آن بود كه در روزهاي جمعه و سوگواري پس ازنقل، گريز به واقعه كربلا مي زدند و روضه مي خواندند و اشک ازمردم مي گرفتند.

منابع:

- آربري، آرتور جان. ميراث ايران. ترجمه احمد بيرشک. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1336.

- انجوي، ابوالقاسم. جشن ها و آداب و معتقدات زمستان. تهران، اميركبير، 1352.

- بزرگ زاد، حبيب الله. جشـن ها و اعياد ملي و مذهبي در ايران قبل از اسـلام. اصفهان، 1350.

- بيضائي، بهرام. نمايش در ايران. تهران، 1344.

- صادق هدايت، نوشـته هاى پراكنده، تهران، امير كبير 1334.

-اناكراسـنوولسـكا، چند چهرهء كليدى در گاه شـمارى اسـاطيرى ايران، ترجمهء ژاله متحدين، تهران ، ورجاوند،1381

- صادق همايونى، تعزيه در ايران

برگزيدگان افسانه

انسان هزاران سال پيش از آن كه خط را اختراع كند و تاريخ خود را بنويسد، سخن مي گفته و به زبان ،خاطرات و تجربيات نياكان را به آيندگان منتقل مي كرده است. درنقل سينه به سينه اين ميراث گذشته، گويندگان فرصت مي يافته اند با چاشني ذوق و تخيّل از گزارش ساده حوادث داستان هايي دل انگيز و پُرمعنا بسازند. اين داستان ها و افسانه ها، حكايت چگونگي پديد آمدن، رشد كردن و سازمان يافتن تمدّن و فرهنگ هر قوم است و از بينش فلسفي و ارزش هاي اخلاقي جامعه سخن مي گويد.

فرهنگ ايراني مجموعه اي از زيباترين وعميق ترين افسانه هاي جهان را داراست. بخش بزرگي از آنها درقسمت هاي مختلف **اوستا** گرد آمده است. افسانه خدايان درباره عناصرطبيعت و ايزداني كه نگهبان و مظهر آن ها بوده اند از آن جمله است. فرشته باران و ديو خشكي و تغيير صورت هاي بهرام، خداي جنگ و پيروزي، از دلنشين ترين اين افسانه هاست. معتقدات مذهبي درباره آفرينش و انجام هستي، يافتن فَرّه ايزدي كه موجب رسيدن به پادشاهي است وجنگ و ستيز پهلوانان و دليران با جادوان و دشمنان از ديگر موضوع هاي افسانه اي در **اوستا**ست كه بخشي از آن ها در**شاهنامه**، شاهكار جاودانه استاد توس، به نظم در آمده است. علاوه بر داستان هاي **اوستا**، افسانه هاي فراواني درفرهنگ ايران پيش از اسلام وجود داشته و شعرا و نويسندگان دوره اسلامي بسياري از آنها را به فارسي برگردانده اند. يكي از دلنشين ترين آنها **شيرين و فرهاد** است كه نظامي گنجوي آن را به دوره تاريخي خسرو پرويز پيوند داده و داستان **خسرو و شيرين** را پديد آورده است.

ايرانيان در دوره اسلامي ازطريق **قرآن** كريم و تفسيرهاي آن با بسياري ازقصّه هاي تورات آشنا شدند. بعضي اشخاص و حوادث اين قصّه ها با افسانه هاي ايراني چنان درهم آميختند كه امروز داستان هاي مشابهي درباره بسياري از نام آوران افسانه هاي ايراني و قصّه هاي سامي برسر زبان هاست.

امّا افسانه هاي ايراني، كه بسياري از آنها را هنوز عامه مردم سينه به سينه نقل مي كنند، همه مربوط به روزگار باستان نيست. در دوران هاي پسين نيز گاه برخي شخصيت ها در بين مردم با صفاتي چنان ممتاز شهرت يافته اند كه به تدريج چهره تاريخي آنان رنگ افسانه گرفته است. درتاريخ ايران بعد از اسلام سرداران و مبارزاني چون ابومسلم خراساني و حمزه آذرک سيستاني از آن جمله اند. درباره سلطان محمودغزنوي و شاه عبّاس بزرگ صفوي نيز افسانه هاي بسيار برسر زبان ها بوده است. امّا برجسته ترين اشخاص از اين دست پورياي ولي پهلوان جوانمرد خوارزمي است. اين بخش به نقل فشرده اي از افسانه ها درباره اشخاصي كه بيش از ديگران نزد

عامه مردم ايران شناخته شده اند اختصاص دارد.

کيومرث

کيومرث به معني زنده ميرا، در افسانه آفرينش ايراني نخستين انسان و پدر همه آدميان است. اهورامزدا که از ستيز اهريمن با خود آگاهي داشت براي مقابله با او جهان را آفريد و سه هزار سال هستي همه نور و روشنايي بود. پس از آن اهريمن به روشنايي تاخت. امّا، از آن شکست خورد و به اعماق زمين گريخت. درتاريکي، اهريمن ديوها و دروغ ها را به وجود آورد تا يار او باشند. اهورامزدا از اهريمن خواست که از جنگ دست بردارد. امّا اهريمن نپذيرفت. سه هزار سال ديگر اهورامزدا و اهريمن يکي در جهان روشنايي و ديگري در تاريکي جدا از هم بودند. دراين مدّت اهورامزدا به آفرينش گيتي پرداخت و آسمان و زمين، آب، گياه و چهارپايان و انسان را پديد آورد. نخستين حيوان گاو و نخستين انسان کيومرث بود.

اهريمن چون کيومرث پاک سرشت و نيرومند را ديد از ترس او به گوشه اي خزيد و هرچه ديوها و دروغ ها او را به دشمني با کيومرث تحريک کردند نپذيرفت. تا آن که عفريت هاي به نام جهي يا جهه بانگ بر او زد که: «اي پدر ما برخيز تا چنان جنگ و ستيز درجهان برپا کنيم که اندوه و تيرگي آن، هُرمَزد و امشاسپندان را بيچاره کند و چندان بدبختي برسر آدم نيکوکار و گاو ورزا بريزيم که از زندگي خود سير شوند.» از اين سخنان اهريمن با شور و شادي از سستي برخاست و با همه ديوان به جنگ روشنايي رفت. آسمان و آب و زمين را درهم آشفت و گياه و آدم و آتش را به دم بوي ناک خود بيافسرد و زمين را از جانوران آزاردهنده و زهردار پرکرد.

سپس به گاو و کيومرث تاختن آورد و آز و رنج و تشنگي و بيماري و افسردگي را برآنها چيره ساخت. گاو ناتوان گشت و بمرد و آتش با دود و تاريکي بياميخت و نظام هستي از هم گسست و ايزدان آسماني با ديوان نود روز درستيز بودند تا سرانجام ديوان شکست خوردند و به دوزخ و تاريکي افتادند. درآميختگي نور و تاريکي سه هزار سال ادامه داشت.

پس ازمرگ گاو، از تن او 55 گونه گياه و دوازده گونه درخت که در پزشکي به کار آيد، از زمين روييد. تخمه گاو به ماه سپرده شد تا پاک گردد و با باران برزمين ريزد و از اين تخمه گاو نر و ماده و از هرکدام آنها 272 حيوان مختلف به وجود آمد. پرندگان در هوا و ماهيان درآب ماندند. کيومرث از زيان اهريمن نمرد زيرا هنوز زمان آن نرسيده بود. امّا تخمه او بر زمين ريخت و پس از آن که در روشنايي پاک شد بخشي از آن به سپندارمذ، ايزد بانوي نگهبان زمين سپرده شد. پس از چهل سال از زمين بوته اي ريواس سر برکشيد که دوشاخه درهم پيچيده همسان داشت. يکي مشيک و ديگري مشيانک، يکي زن و ديگري مرد. امّا چنان همانند که آنها را از يکديگر باز شناختن ممکن نبود.

پس هرمز درآنها دميد و به آنها گفت: «شما آدميد بايد نيکوکردار و نيک انديش و نيک گفتار باشيد

تا مرا در ستيز با اهريمن و ديوان يار گرديد.» امّا اهريمن نيز بيكار ننشست و دروغ را دردل ايشان گنجانيد. بنابراين، انسان در ذات خود پاک و نيک است امّا به بدي و دروغ نيز تمايل دارد. آن کس که آرزومند بهشت و همه نيکي هاست با پاکي و راستي و آباداني و شادي به ياري اهورامزدا برمي خيزد و روشنايي و نيکي را دربرابر بدکاري و ستم اهريمن ياري مي دهد. مشيک و مشيانک پس از پنجاه سال صاحب يک پسر و يک دختر همزاد شدند. يکي را پدر خورد و ديگري را مادر. از آن پس اهورامزدا گوشت فرزند را در کام ايشان تلخ گرداند تا بچگان بمانند. سپس هفت جفت فرزند همزاد به دنيا آمد که هر زوج از آنها نياي يکي از نژادهاي هفتگانه روي زمين شدند. ايرانيان از نژاد هوشنگ و گوزگ به وجود آمده اند. کيومرث در زبان پهلوي داراي لقب گرشاه است يعني پادشاه کوه يا پادشاهي که از کوه فرود آمده است. امّا، مورّخان اسلامي آن را گُلشاه خوانده اند که تحريف همان گرشاه است گو اين که مي توان آن را پادشاه گل يا خاک زاد نيز معني کرد.

تهمورث

تَهمورَث به معني دلير و پهلوان يکي از پادشاهان افسانه اي ايران است. او را از سلسله پيشدادي، پسر هوشنگ و برادر جمشيد، دانسته اند. نام وي همه جا با صفات ديوبند و زيناوند آمده است که نخستين اشاره به غلبه وي بر ديوان دارد و ديگري به معني مسلّح و داراي زين و برگ ممتاز است. بنا برآن چه در **اوستا** آمده، تَهمورَث زيناوند، با نثار قرباني، از وايَو، ايزد نگهبان هوا، خواست که وي را بر همه ديوان و مردمان و جادُوان و پريان چيره گرداند و اهريمن را به شکل اسبي درآورد تا بر او سوار شود. وايَو خواست او برآورد. تَهمورَث سي سال اهريمن را رام خود داشت. هر روز دوبار براو سوار مي شد و به دو کرانه زمين مي تاخت و بر سر وي گرز پولادين مي کوفت. اهريمن روزي همسر تَهمورَث را به وعده انگبين و ابريشم فريفت و از او خواست که از شوهرش بپرسد که هنگام تاخت و تاز بر فراز و نشيب البرز، کجا وي را ترس فرا مي گيرد. تَهمورَث در پاسخ به همسر گفت : «وقتي اسب از فراز البرز به تندي روي در نشيب مي نهد مرا بيم فرا مي گيرد و گرز پياپي بر سرش مي کوبم تا از گزند او برهم.» زن آن چه شنيده بود با اهريمن گفت. ديگر روز تَهمورَث سوار بر اهريمن گرد گيتي مي تاخت که بر فراز البرز اهريمن سرکشي آغاز کرد و با تلاش بسيار تَهمورَث را بر زمين کوبيد. آن گاه دم درکشيد و او را فرو برد. جمشيد از مرگ تَهمورث آگاه شد و با تدبير لاشه او را از شکم اهريمن بيرون آورد تا به ستودان نهد.

در **شاهنامه**، تهمورث کسي است که در پادشاهي خود جهان را از ديوان پاک کرد و ريسيدن پشم و اهلي کردن سگ و يوز و مرغان شکاري را به مردم آموخت. پرورش خروس و گرامي داشتن آن پرنده زيبا که هر بامداد برآمدن خورشيد را بانگ بر مي دارد نيز به تهمورث نسبت داده شده است. تَهمورَث از پادشاهان فَرَه مند ايراني است و چيرگي او بر اهريمن از همين رو ممکن گرديده. افزون براين، او کسي است که با اسير کردن ديوان و در اختيار گرفتن آنان توانسته است، خواندن و نوشتن را که اهريمن پنهان کرده بود دوباره به مردمان بياموزد. فردوسي از سي نوع

نوشتن که دیوان به تهمورث آموخته اند یاد کرده و شش تاي آنان را نام برده، تازي، پارسي، هندي، چيني و پهلوي. نقش تَهمورَث، سوار بر اهريمن که قرن ها بر ديوار گرمابه هاي ايراني مي نشسته و آنها را زينت مي داده در ادب عرفاني فارسي رمزي است از تسلّط انسان پارساي نيکوکار برنفس پليد امّاره.

جمشيد جم

جمشيد جم از فرّه مند ترين شاهان اساطير ايران است. از او به عنوان نخستين انسان و نخستين شهريار نيز در کتاب هاي باستاني ياد شده. در اساطير ودايي، يَمَ و خواهرش يَمي نخستين زن و مرد نوع بشرند. همين اسم ها در اوستايي به جم و جمي يا جم و جامَک تبديل شده است. جمشيد درسرودهاي مذهبي با لقب هاي دارنده رمه خوب و بسيار زيباروي و درخشان آمده است. کلمه جمشيد مرکب از دو جزء جم و شيد است که جزء دوّم معني نور و روشنايي مي دهد و مظهر آفتاب و فروغ بي پايان آن است.

در **شاهنامه**، جمشيد هم شهريار است و هم موبَد، يعني نيرو و انديشه هردو باهم دارد. به اعتقاد ايرانيان باستان، فَرّ يا فَرّه نيرويي ايزدي است که از جانب اهورامزدا به پاکان و نيکان ايراني داده مي شود. شاه، پيامبر و پهلوان پس از به دست آوردن اين موهبت ايزدي به پيروزي و دانايي و توانايي دست مي يابند. جمشيد، به گفته فردوسي در **شاهنامه**، نخستين کسي است که لباس و ابزار جنگ ساخته و بافتن و دوختن پارچه و لباس ها را ازکتان و ابريشم و پوست خز به مردم آموخته است. علوم و فنون، خط و نگارش، ترتيب دادن طبقات اجتماعي مردم، ساختمان خانه و قصر و باغ، استخراج معدن ، پزشکي و شناختن گياهان دارويي همه به دست جمشيد در بين ايرانيان رواج يافته است.

بنا بر افسانه هاي باستان، در زمان جمشيد نه سرما بود و نه گرما، نه مرگ بود و نه ناخوشي، گله و رمه روز بروز افزايش مي يافت و خرّمي و آباداني سراسر زمين را فرا گرفته بود تا بدان جا که جمشيد در روزگار پادشاهي خود سه بار در نيمروز به سوي روشنايي رفت، در مقابل خورشيد ايستاد، با نگين زرّين خويش زمين را بسود و عصاي زرافشان خود را به زمين زد و از سپندارمذ، فرشته نگهبان زمين، به نيايش و دعا خواست که زمين را بگستراند تا چهارپايان و مردمان جاي کافي بيابند و راحت زندگي کنند. هرسه بار آرزوي او پذيرفته شد. سپندارمذ هربار به اندازه يک سوّم سطح زمين را گسترش داد و پادشاهي جمشيد تا دور دست هاي زمين فرا رفت.

نگين زرّين و عصاي زرنشان و، به گفته اي، سُرناي بلند آواز جمشيد از مواهبي بود که اهورامزدا همراه نيروي فَرّه بدو ارزاني داشته بود. بنا به روايات اوستا، جمشيد نهصدسال بدين سان زيست. تا آن که روزي اهورامزدا انجمني بياراست و بدو فرمان داد که باغي بسازد و از انواع انسان، حيوان وگياه و هرچيز خوب درآن جمع کند، زيرا زمستان سختي خواهد رسيد و جهان غير قابل زيست خواهد شد. جمشيد چنين کرد. سه سال در نهايت سرما و يخ بندان گذشت و در

پايان آن جمشيد توانست به ياري ايزدان و امشاسپندان دو باره خرّمي و زندگي را به جهان بازگرداند.

در پايان هزارسال، جمشيد را ديو غرور فراگرفت و بر اهورمزدا و آتش سركشي آغاز كرد. آن گاه بود كه فَرّه به صورت مرغ شاهين از او جدا شد و در سه قسمت به ميترا (ايزدمهر) و فريدون (شاه) و گرشاسب (پهلوان) رسيد. از آن پس ديگر هيچ شاهي چون جمشيد فَرَه هاي سه گانه را با هم نداشت. پس از آن كه فَرّ از جمشيد گسست او افسرده و پريشان گرد جهان مي گشت تا عاقبت به دست ضحّاك گرفتار آمد و به دستور او با ارّه دو نيمش كردند.

افسانه جمشيد درادب فارسي به صورت رمز داستان جلال و شكوه بسيار است كه بر اثر غرور و خودستايي آدمي به ذلّت و آوارگي مي انجامد. با اين همه، نام جمشيد همه جا با خورشيد و نور و روشنايي بسيار همراه است. جام جم درشعر حِكَمي و عرفاني فارسي كنايه است از آگاهي بر اسرار عالم غيب و رمزي است از دل عارف و حقيقت انسان كه، اگرچه بسيار ديرياب و گرانبهاست امّا، در وجود هركس به صورت پنهان جاي دارد و هميشه با اوست. اين انسان است كه با شناختن ارزش هاي والاي وجود خود بايد جام جهان نمايي را كه در دل دارد بشناسد و اسرار هستي را از آن بخواند.

ضَحّاك

ضَحّاك در افسانه هاي ايران مظهر ستم و بيدادگري است. در اوستا نام وي به صورت اژيدهاك (اژدها) آمده؛ مردي كه سه سر، سه پوزه و شش چشم و هزارگونه چالاكي دارد و از مردم بابِل است، سرزميني كه ايرانيان طايفه اي عرب نژاد از ساكنان آنجا را تازي ميناميدند؛ نامي كه بعدها به همه اعراب دادند. در اوستا همچنين آمده است كه ضَحّاك در ناحيه كَرَند (در كرمانشاهان كنوني) برقلّه كوهي براي وايو، ايزد نگهبان هوا، قرباني بسيار كرد و از وي خواست كه او را ياري دهد تا هرهفت كشور را از آدمي تهي سازد امّا وايّو خواهش اورا برنياورد.

در شاهنامه، ضَحّاك تازي پس از گسستن فَّر از جمشيد به ايران حمله آورد و پس از كشتن او هزار سال با ستم بسيار براين سرزمين فرمانروايي كرد. ضَحّاك، در شاهنامه، پسر نيكمردي به نام مَرداس است كه در زمان جمشيد مي زيست. خوي زشت و آزمندي بسيار، ضحّاك را واداشت تا به فريب ابليس پدر را بكشد و خود برجاي او نشيند. از آن پس اهريمن به صورت جواني خوب رو خواليگر او شد و در فرصتي به شانه هايش بوسه زد. از جاي بوسه ها دو مار روييد كه ضَحّاك را سخت آزار مي داد. دگر بار اهريمن همچون پزشكي به ديدار ضحّاك آمد و چاره درد او را درسيركردن مارها با مغز سر جوانان دانست. اهريمن مي خواست از اين راه زمين را از مردمان تهي سازد. به فرمان ضَحّاك هر روز مغز سر دو جوان ايراني را به مارهاي دوش او مي دادند تا آرام گيرند. ايرانيان ازستم ضَحّاك به جان آمدند. كاوه آهنگر كه بنا بر گفته هاى عاميانه به اين طريق پسران بسياري را از دست داده بود پيشاپيش ديگران پيش بند چرمي خود را بر سر

نیزه کرد و مردم را برضد ضَحّاک بشورانید. ایرانیان فریدون از نژاد جمشید را به پادشاهي برداشتند و او با دلاوري تمام دژ بلند ضَحّاک را تسخیر کرد و خواهران جمشید را که در اسارت او بودند آزاد ساخت.

بنا بر سنّت زَرتُشتیان. اهورامزدا فریدون را از کشتن ضَحّاک بازداشت و گفت: «اگر تو ضَحّاک را بکشي زمین از موجودات موذي و زیان آور پُر خواهد شد.» پس فریدون ضَحّاک را به بند کشید و درغاري برقلّه دماوند بیاویخت. درآخر زمان، ضَحّاک زنجیر خود را خواهد گسست و یک سوم از مردم و ستوران را نابود خواهد کرد. آن گاه اهورامزدا گرشاسب را از زابلستان بر مي انگیزد تا آن نابکار را از میان بردارد. محققان حدس می زنند که داستان این نجات از خاطره هجوم اقوام سامي که پیش از به قدرت رسیدن مادها و هَخامَنِشیان بارها به ایران حمله آوردند سرچشمه گرفته باشد. به گماني دیگر، ممکن است این افسانه منشأ طبیعي داشته باشد، زیرا در روزگاران گذشته کوه دماوند آتش فشاني فعّال بود که هرچند یکبار به خروش درمي آمد و مواد گداخته از آن به سان مارهایي دهشتناک و آتشین سرازیر مي شد. داستان به بند کشیده شدن ضَحّاک در دماوند ممکن است هم زمان با فروکش کردن آتش فشاني ها پیدا شده باشد. همچنان که هراس دائم از بند گسستن دوباره ضَحّاک نیز نشان از نگراني فعّالیت دوباره این آتش فشان دارد.

با این همه، ضَحّاک در **شاهنامه** مظهر فرمانروایي بیگانه بر ایران است که از آن جز ستم و بیداد نزاید و آرزوي سرآمدن روزگارش همواره دل آزادگاني چون کاوه را به تپش مي آورد.

کاوه آهنگر

کاوه آهنگر نام آورترین قهرمان مبارزه بر ضدّ ستم بیگانگان دراساطیر ایران است. وي که بنا بر شاهنامه پسرش قرباني ضَحّاک ماردوش شده بودند، فریدون از نژاد جمشید را که نزد شبانان مي زیست یافت و با گردآوردن مردم برضد ضَحّاک سر به شورش برداشت. ضَحّاک که از وجود فریدون و فَرَّهمندي او آگاه بود، مجلسي آراست و از بزرگان یک به یک خواست که در نامه اي با مُهرخویش او را دادگر و همه کار او را خوب و درست بخوانند. بزرگان از ترس چنین کردند. امّا، کاوه مردانه به پاي خاست و همه زشتي وجود ضَحّاک و ستم او را به فریاد بر زبان آورد و آن سند را درید و پایمال کرد. آن گاه پیش بند چرمین خود را که آهنگران هنگام کار بر تن مي پیچند بر سرنیزه کرد و مردم را به پادشاهي فریدون فرا خواند. ایرانیان با او یار گشتند، چرم کاوه را به انواع زر و جواهر رنگارنگ زینت دادند و در پي فریدون روانه شدند.

ضَحّاک در **شاهنامه**، تازي خوانده شده و فردوسي او را همچون اعراب توصیف کرده است. امّا، در اساطیر ایران ضَحّاک اژدهایي است سه سر که در آسمان آب را به اسارت درآورده و مانع فرو ریختن باران و سرسبزي و خرّمي زمین است. وي مظهر حکومت غیر ایراني و ستمگري و خشونت بسیار و کاوه مظهر ایراني سلحشور بیداري است که با مردانگي و قدرت برضدّبیگانگان قیام مي کند و آنان را از سرزمین خود مي راند.

پيش بند چرمين كاوه پس از اين شورش به نام درفش كاوياني به صورت پرچم ايرانيان درآمد. گفته اند كه اين پرچم به عنوان مظهر پيروزي سپاه ايران تا آخر دوران ساسانيان حفظ مي شد. درحمله اعراب درفش كاوياني به دست دشمن افتاد و عرب ها به طمع زر و گوهر آن را قطعه قطعه كردند.

جشن مهرگان به ياد غلبه فريدون برضَحّاک برگزار مي شد. شايد فرو ريختن نخستين باران هاي پاييزي بنا بر اسطوره اژيدهاک نشان ازشکست او دارد كه آن ها را درآسمان اسير كرده بود. امّا گفته اند كه عبارت «هزارسال بزي» كه دعاي مخصوص جشن مهرگان است از آن آمده كه چون ستم ضَحّاک هزارسال دوام يافت، اكنون آرزو مي شود كه شادي و آزادي نيز هزارسال دوام يابد.

گرشاسب

گرشاسب به معني دارنده اسب لاغر ميان، دلير ترين پهلوان **اوستا،** از تبار جمشيد و ازخاندان سام است و نژاد رستم به او مي رسد. از پدر گرشاسب در **اوستا** به عنوان پارساترين، داناترين، توانگرترين و كامكار ترين مردمان ياد شده. وي نخستين پزشک اساطيري ايران است؛ كسي كه مرگ و تب و بيماري را دورمي كند و بر زخمي كه از پيكان تير بر تن پهلوان نشسته است مرهم مي گذارد. گرشاسب را **اوستا** با صفات جوان، دلير، مردسرشت، دارنده گيسوان انبوه و گُرز گران توصيف مي كند. او داراي فَرّه پهلواني است. بنا بر نوشته هاي زَرتُشتي، گرشاسب از سرزمين زابلستان است. دركنار رودخانه اي در جنوب غَزنه و مشرق قندهار، به بارگاه ايزد بانو آناهيتا قرباني كرده و از او خواسته است كه بر دشمنان پيروزش گرداند. گرشاسب پس از كشتن دشمنان خاندان خويش، در هفت نبرد سهمناک به پيروزي هاي بزرگ رسيد. از اين هفت جنگ به هفت خان گرشاسب نيز تعبير كرده اند.

نخستين جنگ وي با ديوي به نام گندِرب زرّين پاشنه، وزير ضَحّاک بود كه سرش به خورشيد مي رسيد. گرشاسب درميان دريا با او جنگيد و با گرز بر سر اوكوبيد. ديگربار، گرشاسب با اژدهاي شاخ دار نبرد كرد؛ موجود ترسناكي كه اسبان و مردم را مي دريد و زهر زرد رنگي از او جاري بود كه همه جا را مي سوزاند. گرشاسب نادانسته بر پشت آن حيوان ترسناک آتش افروخت تا درميان ديگ ناهاري براي خود فراهم كند. گرما جانور را به خشم آورد. از زير ديگ برجست و آب جوش برزمين فرو ريخت. گرشاسب هراسان خود را كنار كشيد و از آن پس جنگ ميان آن دو درگرفت. گرشاسب اين اژدهاي شاخ دار را نيز با گرز كشت درحالي كه در ميان دندان هاي او هنوز اسبان و آدميان گير كرده بودند.

گرگ كبود و كَمَک مرغ دو دشمن ديگر گرشاسب بودند. پهلوان با كُشتن مرغ كه با بال هاي خود ماه و خورشيد را پوشانده بود و نمي گذاشت باران فرو ريزد، توانست كشتزارها و سرزمين هاي ايران را ازخشكي برهاند و با باران سيراب كند. هفت تن راهدار آدم خوار و ناپاک نيز، كه از بزرگي سرشان به ستاره ها مي ساييد، به دست گرشاسب ازميان رفتند. ديگر بار، گرشاسب باد را، كه

فريفته اهريمن شده بود، رام كرد و او را واداشت كه بر بوستان به نرمي بوزد و گل ها و گياهان سودمند را بارور كند. آخرين دشمن گرشاسب زني كابلي بود كه اهريمن او را براي شيفتگي گرشاسب آفريد. امّا، پهلوان او را شناخت و از ميان به دو نيم كرد. گرشاسب در سنّت زرتشتي يكي از هفت تن جاويدانان است كه هريک بر اثر حادثه اي به خواب رفته اند تا در رستاخيز به ياري زَرتُشت برخيزند و زمينه را براي رستاخيز و زندگي دوباره مهيّا كنند. توس، گيو، گودرز، پَشوتَن، سام، گرشاسب و بهرام ورجاوند آن هفت تن زنده ی نامیرایند.

پايان زندگي گرشاسب چنان است كه وي براثر تير مردي توراني در زابلستان برزمين افتاد و ديو بوشاسب كه خواب غير طبيعي را بر انسان تحميل مي كند او را ربود. از آن پس گرشاسب، درحالي كه فَرّه در فراز آسمان بالاي او ايستاده، در همان جا افتاده است تا روزي كه ضَحّاک زنجير خود را بگسلد و از دماوند به زير آيد. آن گاه به فرمان اهورامزدا گرشاسب برمي خيزد و با گرز برفرق ضَحّاک مي كوبد. از آن پس ديگر مرگ و بدبختي پايان مي يابد و آمدن سوشيانس را نويد مي دهد.

درآثار زَرتُشتي به ستيز آذر با گرشاسب اشاره رفته است. نوشته اند يک بار گرشاسب از دير شعله كشيدن آتش تنگ حوصله شد و با گرز برآن كوبيد. ايزد ارديبهشت كه نگهبان عنصر آتش است از اين بي احترامي آزرده گرديد و پس از تيرخوردن گرشاسب از وارد شدن روان او به بهشت جلوگيري كرد. بيان دليري ها و پهلواني هاي گرشاسب در افسانه براي آن است كه ارديبهشت را با او بر سر مهر آورد تا بر او ببخشايد.

زال زر

زال به معني پير و سپيد موي، نام پسر سام نريمان از پهلوانان به نام ايران و فرمان رواي سيستان است. چنان كه در **شاهنامه** آمده است سام چون هنگام تولد، پسر را همچون پيران با موي و مژه و ابروي سپيد ديد، از ننگ سرزنش مردمان، با وجود زاري مادر، فرزند را به كوه البرز برد و برسنگي رها كرد. سيمرغ كه بر قلّه كوه آشيان داشت او را گرفت و بابچگان خود پرورش داد. سال ها بعد پدر از كرده خود پشيمان شد و با سران سپاه به جستجوي پسرپرداخت. در دامن كوه البرز جواني برومند يافت كه درحال شكار بود.

هنگامي كه زال با پدر برمي گشت، سيمرغ از بال خود پري باو داد تا هرگاه در مشكلي درماند از او با آتش زدن پر ياري جويد. زال اندک زماني پس ازبازگشت، جواني بلند بالا، ورزيده و به انواع هنرهاي رزم و بزم آراسته شد. منوچهر پادشاه ايران اورا به فرمان روائی سيستان منصوب كرد. زال رودابه دختر پادشاه كابل را درگلزاري خرم ديد. دوجوان به يكديگر دل باختند امّا سام پدر زال و منوچهر پادشاه ايران با ازدواج ايشان مخالفت مي كردند، زيرا رودابه دختر مهراب كابلي از نژاد ضحّاک بود و ايرانيان وصلت با او را خوش نداشتند. اصرار زال، و يادآوري ستمي كه در آغاز تولد بر او رفته بود، و پيشگويي ستاره شناسان درباره تولد فرزندي پهلوان از ايشان موجب موافقت

بزرگان گرديد.

عاقبت ازدواج سرگرفت و رستم به دنيا آمد. هنگام زادن رستم، رودابه رنج بسيار مي برد. زال با آتش زدن پر، سيمرغ را به يارى خواند. سيمرغ دستور داد پزشکي دانا به مادر شراب فراوان بنوشاند تا بيهوش گردد، آن گاه پهلوي او را بشکافد و بچه را بيرون آورد.

بار ديگر درجنگ رستم با اسفنديار، زال با آئين مخصوص درکنار گوسفندى که قربانى کرده بود، آتش افروخت و پر سيمرغ را به آتش نهاد. سيمرغ حاضر شد. به دستور سيمرغ، رستم که روز اوّل درجنگ با اسفنديار سخت زخمي شده بود با ماليدن پري از بال سيمرغ برتن زخمى خويش کاملا بهبود يافت. زال در افسانه هاى ايرانى مظهر دانائى و فرزانگى است که شايد مربوط به ارتباط او با سيمرغ باشد که به معنى مرغ سئن يا فرزانه و اسرار دان است.

رستم دستان

رستم بزرگترين و نام آورترين پهلوان حماسه ملّي ايران است. در زبان فارسي از او با عناويني چون رستم زال، تَهمتَن و جهان پهلوان رستم دستان ياد کرده اند. نام او به معني کشيده بالا و قوي پيکر است. رستم از خاندان پادشاهان بزرگ سيستان است که نژادش به جمشيد مي پيوندد.

پدرو مادر رستم، زال و رودابه اند و او ثمره عشقي پهلواني و پُرماجراست. زادن او براي مادر با رنج بسيار همراه بود آن چنان که عاقبت زال از سيمرغ ياري خواست. به اشاره سيمرغ پهلوي رودابه را شکافتند و طفل را که بسيار درشت بود بيرون آوردند. نام رستم در **اوستا** نيامده، امّا حدس زده اند که داستانش قديمي و متعلّق به قبل از دوران مهاجرت سَکاها به سيستان باشد. بعضي نيز او را از امراى بزرگان و سرداران ايران درعهد اشکاني مي دانند و شخصيتي تاريخي مى شمرند که به افسانه پيوسته است. رستم در حماسه ملّي ايران ، **شاهنامه** جنبه اي کاملا افسانه اي به خود گرفته. ششصد سال زندگى مى کند و نيرويي فوق بشري دارد. اسب او رَخش، نيز موجودي برتراست و همه جا، در جنگ، در مصاف رستم با جادوان، در شادخواري و بزم پهلوان دلاور را همراهي مي کند. بخش حماسي **شاهنامه** همه توصيف پهلواني هاي رستم و تدبيرهاي درست او و مبارزه ها براي حمايت از پادشاهان ايراني است. کشتن ديوسپيد، جنگ هاي طولاني با افراسياب، گذشتن از هفت خان، پرورش سياوَش و کين خواهي از افراسياب ازجمله داستان هايي است که در شاهنامه به تفصيل آمده.

هفت خان رستم عبور از هفت مرحله سختِ ستيز است که پهلوان ضمن آن خود را براي رسيدن به مازندران و نجات کيکاوس از بند ديو سپيد آماده مي کند. در هفت خان، به ترتيب، نخست جنگ با شير در تاريکي شب صورت مي گيرد. رخش، براي آن که پهلوان بيدار نشود، خود با شير درمي افتد و اورا مي کشد. رستم او را از اين کار سرزنش مي کند. در خان دوّم، رستم از تشنگي و

گرما ناتوان مي گردد، امّا ميشي او را به سرچشمه رهنمون مي شود. در خان سوّم، اژدها در تاريکي بر رستم حمله مي آورد و پهلوان به ياري رَخش او را نيز از پاي درمي آورد. در خان چهارم، زني جادو به فريب نزد رستم مي آيد و دلبري آغاز مي کند، امّا وي نام خدا را بر زبان مي آورد و از اين راه او را به صورت واقعي خود، که جادوگری پير وزشت و نفرت انگيز است، بر مي گرداند و به زخم خنجر به دو نيمش مي کند. آن گاه، رستم با اولاد، پهلوان مازندراني، روبرو مي شود و او را اسير مي کند و راهنماي خود مي سازد. جنگ با ارژنگ ديو و کشتن ديو سپيد، در بن غاري تنگ و تاريک، داستان خان هاي ششم و هفتم است که رستم به پهلواني از آن ها نيز سرافراز برمي آيد و به جستجوي کيکاوس، شاه ايران که اسير سالار مازندران است، مي رود.

افزون بر جنگ های دراز رستم با افراسياب ، وی درگير دو جنگ مهم ديگر نيز می شود: جنگ با اسفنديار و سهراب. داستان اين دو جنگ آميخته با عواطف بسيار شديد پهلوانان رو در رو از شاهکارهای اساطير ايران و **شاهنامه** ی فردوسی توسی است.

رستم پس ازجنگ با اسفنديار به حيله برادر خويش، شَغاد، در چاهي بسيار ژرف فرو مي افتد و همان جا همراه رَخش جان مي دهد. امّا در فاصله سقوط تا ته چاه تيري در کمان مي نهد و کين از برادر نا اهل مي ستاند.

شخصيت والاي رستم در شاهنامه ازحدّ پهلوان حماسي بسي بالاتر است. در آثارعرفاني از او به عنوان انسان کامل و عارف واصل و شناسای حقيقي راه حق ياد کرده اند. درشعرو ادب فارسي نيز رستم نمونه ی مردانگي، بلند نظري، نيرومندي و درست انديشي است؛ کسي که در مصائب و ستم هاي روزگار از او ياد مي کنند و براي رهايي از بند ظالمان و نجات از سلطه بيگانگان از او ياري مي جويند.

افراسياب

افراسياب در اوستا و شاهنامه پادشاه توران و بزرگ ترين دشمن ايرانيان است. تورانيان قبيله اي بيابان گرد از آرياييان بودند که در تمدّن به پاي ايرانيان نمي رسيدند و از نواحي شمال شرق و غرب درياچه خَزَر پيوسته به ايران سرازير مي شدند. جنگ هاي ايران و توران در دوره پادشاهان پيشدادي و کياني همه در باره اين هجوم ها است.

افراسياب دوبرادر داشت. يکي آغريرث که سپهدار لشکر توران بود و به ايرانيان مهر مي ورزيد. وي چند تن از سرداران ايراني را که اسير تورانيان شده بودند آزاد کرد به اين اميد که جنگ پايان پذيرد و دوستي بين ايران و توران به وجود آيد. امّا افراسياب که پُرکين و خشم بود به همين جرم اغريرث را کشت. برادر ديگر افراسياب، گَرسيوَز با ايرانيان دشمن بود و کشته شدن سياوَش شاهزاده ايراني و داماد افراسياب به اصرار و تحريک او و صورت گرفت.

جنگ هاي ايران و توران با كشته شدن سياوش و كين خواهي رستم از افراسياب به اوج رسيد. سرانجام افراسياب، كه بر اثرحمله هاي مداوم كي خسرو نواده خود و پسر سياوش كه دارنده فَرّه كياني بود، به ستوه آمده و فراري شده بود، روزي در كوه هاي قفقاز به دام افتاد. عابدي زاري او را شنيد و با كمک سرداران ايراني كه درآن نزديكي بودند او را دستگير ساخت. محل اين واقعه نزديک آتشکده آذرگُشَسب در شيز آذربايجان بود که امروز, ويرانه هايش به نام تخت سليمان مشهور است.

افراسياب پس از آن كه دستگير شد از فرصتي استفاده كرد و خود را به درياچه اروميه انداخت تا فَرّه ايزدي را كه درآن درياچه نگهداري مي شد بربايد. امّا توفيق نيافت، همچنان كه پيش از آن نيز بارها به درگاه ايزد بانو آناهيتا قرباني و نثار آورده امّا هرگز كامياب نشده بود. زيرا به اعتقاد ايرانيان فَرّه ايزدي موهبتي است كه تنها به شاهان و پيامبران و پهلوانان ايراني مي پيوندد و بيگانگان هرگز از آن بهره ور نخواهند شد. ايرانيان براي بيرون كشيدن افراسياب از درياچه، برادر او گرسيوَز را به خفّت تمام آوردند و تازيانه زدند. افراسياب به همدردي با برادر از درياچه برآمد و هر دو آنها به انتقام خون به ناحق ريخته سياوش كشته شدند.

درآثار زَرتُشتي ازدستگيري افراسياب نه درغار كه در قصر زيرزميني خود وي سخن رفته است. برسقف اين قصر ماه و خورشيد و ستارگان نورافشاني مي كرد و صد ستون كه هريک به بلندي هزار قد آدمي بود سقف را نگه مي داشت. جايگاه اين قصر را نزديک بخارا نوشته اند، شهري كه قرن ها و هزاره ها پس از آن روزگار هرسال مراسمي درسوگ سياوش برگزار مي كرد. در آثار مذهبي زَرتُشتي از افراسياب با صفتي ياد مي شود كه به معني مجرم و سزاوار مرگ است.

كيكاوس

كيكاوس از پادشاهان اساطيري ايران و از سلسله ی كيان است. در **اوستا** از او به عنوان پادشاهي مقتدر و فرّهمند ياد شده كه بر فراز البرز صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قرباني كرد و از ايزدبانو ناهيد خواست كه او را توانا ترين و پيروزمند ترين شهريار روي زمين كند. ناهيد فرشته نگهبان آب كه خود فَرَهمند و فَرَهبخش است آرزوي او را برآورد و كيكاوس بر هفت كشور و ديوان و آدميان پادشاهي يافت. سپس برفراز البرزكوه هفت كاخ بلند برآورد. يكي از زر، دو از سيم، دو از پولاد و دو از آبگينه. هركس از ضعف پيري به رنج بود چون بدان كاخ ها مي رفت جوان پانزده ساله مي شد.

بنا بر**شاهنامه** كيكاوس در پادشاهي150 ساله خويش بارها حادثه آفريد. نخست رامشگري ازمردم مازندران افسانه ای با توصيف زيبايي هاي سرزمين خويش او را برانگيخت كه به آن ديار لشكركشد. پند پيران و هشداربزرگان او را از راه باز نداشت. چون سپاه كيكاوس به مازندران رسيد و به كشتن و سوختن و غارت پرداخت، شاه مازندران ديو سپيد را به ياري خواند. ديو سپيد شبانه سپاه كيكاوس را درهم شكست و شاه و سران لشكر را كور كرد و به بند كشيد. كاوس، شرمگين

و اندوه زده، فرستاده اي به زابلستان روانه كرد و از زال زَر خواست كسي را به نجات او بفرستد. زال فرزند جوان و پهلوان خود رستم را براي نخستين بار به نبرد روانه ی مازندران نمود و به او آموخت كه چگونه از راه ميان برخود را زودتر به مازندران برساند. رستم در اين راه هفت خان را با پيروزي در نورديد و با كشتن ديو سپيد كاوس و سران سپاه او را از بند ديوان مازندران رهانيد.

سپس كيكاوس به جنگ شاه هاماوَران (حيره) رفت و پس از شكست دادن او دخترش سودابه را به زني خواست. امّا اين بار نيز فريب خورد و اسير شاه هاماوَران شد. باز رستم به ياري او شتافت و او را از بند دشمن برهانيد. ديگر بار، ابليس به فريب دادن كيكاوس پادشاه خودكامه پرداخت. ديوي را واداشت تا با چرب زباني و خوش آمدگويي كيكاوس را به تسخير آسمان تشويق كند. كيكاوس باز فريفته شد. چهار بچه عقاب را كه از آشيانه مادر ربوده بود به مرغ و كباب برّه پروراند و چون بزرگ و نيرومند شدند آنها را به چهارپايه تختي بست كه در چهارگوشه آن بر سرنيزه هاي بلند ران هاي كباب شده آويخته بود. عقاب ها به سوداي رسيدن به گوشت به سوي آسمان بال گشودند. امّا پس از چندي خسته و گرسنه از پرواز بازماندند و نگونسار به شهر آمل درهمان مازندران افسانه ای فرو افتادند. پهلوانان ايراني، رستم، گيو و گودرز ناچار دوباره به سرزمين دشمن لشكر كشيدند و كيكاوس را كه پوزش خواه و زرد روي بود به پايتخت باز گرداندند.

درپايان زندگی، کيكاوس تاج و تخت پادشاهی را به کی خسرو نواده خود و پسر سياوش می سپارد. كيكاوس، اگرچه پادشاهي فَرّه مند است امّا در افسانه هاي ايراني از او به عنوان مظهر خودكامگي و سبک سري ياد ميشود. ماجراهاي زندگي كيكاوس در آثار عرفاني نيز تعبيرهاي رمزي به خودگرفته است. دراين تمثيل ها كيكاوس مظهر نفس انساني است كه با همه عظمت قدر و والايي مقام، بارها و بارها فريب دنياي مادّي و لذّات جسماني را مي خورد و هرچند پيوسته گناه خود را درمي يابد و با درد و اندوه از آن شرمنده مي شود امّا باز نفس امّاره در سيمايي تازه او را مي فريبد و به گناهي ديگر مي كشاند.

سياوَش

سياوَش از شاهزدگان و دلاوران افسانه اي ايران است. بنا بر شاهنامه، كيكاوس پادشاه سبكسر و بدخوي سلسله كياني پسري دانا، خوش سيما و دلير به نام سياوَش داشت كه از كودكي پرورش او را رستم به عهده گرفته بود. هنگامي كه سياوَش جواني كار آمد شد و به دربار پدر بازگشت، همسر كيكاوس، سودابه دختر شاه هاماوران، به او دل باخت. امّا سياوَش نيک نهاد به آرزوي او تن در نداد. سودابه خشمگين شد و نزد كيكاوس به سياوَش تهمت بدكاري زد. به آيين آن روزگاران، كسي كه خود را بي گناه مي دانست بايد از آتش به سلامت بگذرد. سياوش درحضور پدر و بزرگان دربار از گذر باريكي ميان دو تل عظيم آتش سواره بگذشت و پاكدامني خود را ثابت كرد.

پس از چندي، به قصد در امان ماندن از تحريكات سودابه داوطلب جنگ با پادشاه توران شد. در رو

در روی دوسپاه، افراسیاب که از جلادت سیاوَش به هراس افتاده بود تقاضاي آشتي کرد. سیاوَش درخواست او را پذیرفت. امّا وقتی به دربار پدر رسید،کیکاوس پسر را سرزنش کرد و سیاوَش ناچار رنجیده نزد افراسیاب بازگشت. تورانیان مقدم او را گرامي داشتند و افراسیاب دختر خود، فرنگیس، را به همسري او درآورد. سیاوش با اجازه افراسیاب در خُتَن قلعه اي به نام گَنگ دژ ساخت و با صد تن از همراهان ایراني خود به خوشي روزگار مي گذراند. امّا، گَرسیوَز، برادر افراسیاب که بر دلاوری و محبوبیت او حسد می برد، افراسیاب را بدگمان کرد. عاقبت افراسیاب به کشتن سیاوش جوان، که خوش سیما و خردمند و پاک نهاد بود فرمان داد.

سیاوَش درافسانه هاي ایراني مظهر مظلومیت و بیگناهي است. ازخون به ناحق ریخته او هر بهار گیاه پرسیاوشان برلب جوي ها و آبگیرها مي روید. وی در افسانه هاي بسیار کهن آریایي مظهر گیاه و سرسبزي است و مرگ جانگذار او فرا رسیدن فصل سرما و برخاک افتادن گیاه را خبر مي دهد. مراسم خاص عزاداري سیاوشان یا سووَشون که تا زمان هاي نه چندان دور از روزگار ما درنواحی مختلف پهنه ی ایران ازجمله درفرارود(ماوراءالنهر) و فارس رایج بوده، دلیلي بر این باور شمرده مي شود. دراین مراسم شبانگاه بر مرگ سیاوش نوحه و زاري مي کردند و زنان دسته هاي موي خود را به نشان فرو ریختن برگ ها مي بریدند و آن را بر درختان نظرکرده مي آویختند. سوگواري شام غریبان در شب دهم محرّم را نیز با این مراسم بي ارتباط نمي دانند.

کی خسرو

چنان که در**شاهنامه** آمده است خبرکشته شدن سیاوَش در ایران هنگامه اي برپا کرد. رستم، که او را به فرزندي پرورده بود، سودابه را به کین او کشت، به توران تاخت و همه جا را ویران کرد. امّا چون هوس بازي هاي کیکاوس پایان نداشت، فَرّ کیاني از او جدا شد و افراسیاب قدرت یافت که دوباره به ایران بتازد و بیداد و ویراني کند. پس از مرگ سیاوش، فرنگیس همسر او که باردار بود، پسري زائید. به دستور افراسیاب بچه را به شبانان سپردند تا از نژاد خود با خبر نشود. این پسر کي خسرو نام گرفت. گیو، پسر گودرز، و از پهلوانان ایراني، براي آوردن کي خسرو نهاني به توران رفت و پس از هفت سال جستجو کي خسرو و فرنگیس را یافت. فرنگیس به خواهش گیو از خزانه زره ی سیاوَش فره مند راکه آب و آتش بر آن کارگر نبود، از خزانه به در آورد و بر تن کي خسرو کرد تا از گزند در امان ماند. آن گاه او را بر اسب سیاه سیاوّش، که این همه سال به هیچ کس سواري نداده بود، نشاندند وهمگی سپاه با جنگ و گریز به سوی ایران راه افتادند.

سال ها بعد، کي خسرو به دستور کي کاوس به کین پدر برخاست ودرجنگ های طولانی که توصیف آن ها بخش بزرگی از شاهنامه را دربرگرفته، افراسیاب و برادرش، گَرسیوَز، که محرّک قتل سیاوش بود کشته شدند. کیخسرو پس از کیکاوس پادشاه ایران شد و به اوضاع نابساماني که در دوران حکومت خودکامه ی وی پدید آمده بود پایان داد. کی خسرو در اساطیر ایران و باور های زرتشتی شاه فره مندی است که دلاوری و ژرف اندیشی اخلاقی را باهم دارد. بنا بر افسانه وی پس از سرو سامان دادن به اوضاع، پادشاهي را به یکي از افراد خاندان خود، لُهراسب، واگداشت

و خود با چند تن از دلاوران ايراني به کوه بلند رفت، شبانگاه درکنار چشمه ای به همراهان خود خبر داد که با دميدن سپيده ديگر او را نخواهند يافت. چندتن از دلاوران ايران با او همراه شدند. اما کي خسرو بديشان هشدار داد که آمدن به دنبال وي خطرناک است و آنان او را ديگر نخواهند ديد. پهلوانان ناچار بازگشتند ، جز يکي دو تن ازجمله گيو که شب را درنزديکی او به خواب رفتند. بامدادان هرچه پی کی خسرو گشتند او را نيافتند و خود در توفان برف و بوران کوه از پای درآمدند.

کي خسرو، که او را صورت افسانه اي کوروش بزرگ مي شمارند، در ادب عرفانی فارسي مظهر انسان کامل و پير به حقيقت پيوسته اي است که جهان معنا و حقايق روحاني را برحکومت ظاهري و قدرت دنيايي ترجيح داده و از همين رو در شمار هفت تن جاويداناني است که بنا بر سنّت زَرتُشتيان روز رستاخيز به ياري سوشيانت، موعود آخر زمان، برمي خيزد و اهريمن و پليدي او را از پهنه زمين پاک مي کند.

چنين مشهور است که غار شاه زنده، در سي و پنج کيلومتري جنوب غرب اراک، محلي بوده که کيخسرو در آن جا عزلت گزيده است. اين غار اعجاب انگيز دخمه اي بزرگ است که بر فراز قلّه اي به ارتفاع 2890 متر ازسطح دريا واقع شده و زَرتُشتيان هرساله از سراسر جهان براي زيارت به آن جا مي روند. در پاي کوه چشمه اي پرآب از زمين مي جوشد که زائران از آب آن مي نوشند و به عنوان داروي شفابخش به همراه خود مي برند.

سهراب

سهراب، پهلوان ديگر حماسه ملّي، پسر رستم است. مادرش، تهمينه، دختر شاه سَمَنگان، خود نيمه شبي بر بستر رستم مي رود. امّا رستم که عشق را نيز پاک و پهلواني مي خواهد نخست با او پيوند زناشويي مي بندد. هنگامي که سهراب، فرزند آنان پهلواني قوي پيکر مي شود به آرزوي شناختن پدر به سوي ايران مي رود امّا از بيم افراسياب نيت خود را آشکار نمي کند. پهلواني سهراب، که همه دليران ايراني را در نبرد از پاي درمي آورد، پادشاه ايران و رستم را هراسان مي کند. رستم به تنهايي به جنگ سهراب مي رود. از آن سو، سهراب هرچه بيشتر نشان پدر را از ايرانيان، و خاصه از رستم، مي جويد کمتر او را مي يابد. يک بار سهراب جوان پهلوان پير را بر زمين مي کوبد و آماده کشتن او مي شود. امّا رستم به او مي گويد که اگر بار ديگر برمن چيره شدي مرا بکش. ديگر روز، رستم بر سهراب چيره مي شود و پهلوي او را به زخم خنجر مي درد. سهراب راز خود را باز مي گويد و رستم درنهايت پريشاني درمي يابد که پسر جوان خود را کشته است. از کاوس شاه براي درمان پسر نوشدارو مي خواهد، امّا کاوس بدنهاد، که در خزانه نوشدارو دارد، براي به درد آوردن دل رستم و از ترس آن که وي به هم پشتي پسر باز هم قوي تر شود، نوشدارو را آن قدر دير می فرستد که کار از کار می گذرد. اصطلاح "نوشدارو پس ازمرگ سهراب" اشاره به اين رويداد غم انگيز حماسي است.

اسفنديار

اسفنديار پسر جوان و دلير گُشتاسب حامي دين زَرتُشت بود. بنا بر سنّت زَرتُشتي، پيامبر بزرگ ايراني در برابر حمايت اين خانواده به گُشتاسب جامي داد که اسرار دو جهان را بر او آشکار کند. به پَشوتَن پسر بزرگ وي شيرنوشاند و او را زنده جاويد کرد و به اسفنديار پسر نوخاسته ی گُشتاسب دانه اي چند از انار قدسي خوراند که رويين تن شد.

اسفنديار به هدف گسترش دين زَرتُشت به جنگي طولاني با ارجاسب توراني پرداخت و با گذر از هفت خان و پشت سر نهادن رنج هاي بسيار توانست رويين دِز را که بر قلّه اي بلند استوار بود بگشايد. او دو خواهر خود را که اسير ارجاسب بودند رها ساخت و ارجاسب را کشت. آن گاه نزد پدر رفت و بنا برقولي که گُشتاسب داده بود پادشاهي را براي خود خواست.

گشتاسب، که تا آن زمان بارها بدعهدي کرده بود، باز ازاسفنديار خواست که به سيستان رود و رستم دستان را دست بسته و اسير نزد او آورد. اسفنديار ناچار به سوي زابلستان روانه شد. رستم بردين نياکان بود و از پذيرفتن کيش زَرتُشت سرباز مي زد. گشتاسب از رستم و نيروي بيکران او مي هراسيد. با خود انديشيد که بايد دشمن را به دست دشمن ازميان برد. جاماسب فرزانه حکيم در باره گُشتاسب پيش بيني کرده بود که زندگاني اسفنديار رويين تن به دست رستم به پايان خواهد آمد.

رستم که اسفنديار رويين تن، شاهزاده جوان و محبوب ايراني، او را به مردانگي و فرهنگ مي ستود، پيشنهاد کرد که با سرافرازي و آزادي همراه اسفنديار به دربارگُشتاسب رود. امّا اصرار اسفنديار بربستن دست رستم که شرط پدر بود ناچار کاررا به جنگ و ستيز کشاند. اسفنديار رويين تن بود و ضربه هاي رستم بر او کاري نمي افتاد. عاقبت زال پدر رستم از سيمرغ چاره خواست. سيمرغ اسراردان و آگاه راز چشمان آسيب پذير اسفنديار را به زال گفت. امّا ياد آور شد که اگر رستم اسفنديار را بکشد خاندان خود را نيز بر باد داده است.

روز ديگر رستم که با ماليدن پرسيمرغ برتن مجروح خود از زخم هاي پيشين بهبود يافته بود با پيکاني که بر چوب گز نهاده و درآب رَز خوابانده بود چشمان اسفنديار را نشانه گرفت. اسفنديار برخاک غلتيد و رستم اندوه زده بر بالين او نشست. دو پهلوان دلاور از اين ستم که گُشتاسب برآنها روا داشته بود همدلانه گريستند. اسفنديار درآخرين دم پسر خود بهمن را به رستم سپرد تا او را به مردانگي بپرورد.

سليمان

سليمان ازپادشاهان بزرگ بني اسراييل است که چهل سال پادشاهي کرد. در قرآن کريم علاوه بر پادشاهي، خلعت پيامبري نيز به سليمان اعطا شده است. دوران پادشاهي او به دوران رفاه و امنيت شهره شد و در آن ساختمان اماکن مذهبي در شهر اورشليم، که درزمان داود آغاز شده

بود، پايان گرفت. از همين رو، آوازه او در دانايي و عدالت و وسعت و آباداني مملكت، به همه جا رسيد و از او سيمايي افسانه اي ساخت. درمعارف اسلامي و فرهنگ عوامانه ايراني نيز سليمان شخصيت افسانه اي ويژه اي دارد که از روزگار پيش از اسلام در بسياري موارد با سيماي جمشيد درآميخته بوده است.

درادب فارسي، سليمان پادشاه پُرشوکتي است که با چيرگي بر باد آن را وا مي دارد تا کشتي ها را براي او به حرکت آورد. غلبه سليمان بر ديوان به او امکان مي دهد که از تنومندي و قدرت آنان درساختمان اماکن مقدّس استفاده کند. جنّيان نيز مطيع سليمان بودند و از قعر دريا براي او مرواريدهاي گران بها بر مي آوردند. سليمان به موهبت الهي با جنّيان و پرندگان و حيوانات سخن مي گفت و در آينه خود آشکار و نهان جهان را به روشني مي ديد. وي سفرهاي گسترده داشت که روزي سه بار همه موجودات را بر سرآن مهمان مي کرد و انگشتري که با داشتن آن بر هستي حکمروا بود.

در قصّه ها از گم شدن اين انگشتري سخن بسيار است. سليمان چهل روز با نداشتن انگشتري از سلطنت به دور افتاد و ديوي که انگشتري را ربوده بود برتخت او تکيه زد. سليمان دراين مدت براي گذران زندگي ناچار ماهيگيري مي کرد. ناگاه روزي به خواست خدا انگشتري را که از دست ديو در دريا افتاده بود درشکم ماهي يافت و دوباره پادشاه شد.

هديه مورچه که ران ملخي را کشان کشان براي سليمان به هديه آورده بود، و برآمدن ماهيي از دريا و يکجا خوردن همه خوراکي هاي سفره او، نيز از داستان هايي است که در فرهنگ عامه به آن ها اشاره شده. گفته اند سليمان از ماهي پرسيد: «با اين همه خوردن آيا سيرشدي؟» ماهي گفت: «من از خوان نعمت خداوند روزي سه لقمه مي خورم، آنچه از سفره تو خوردم نيم لقمه بيش نبود.» مَثَل «دو قورت و نيمش باقي است،» از اين جا به زبان فارسي راه يافته است.

در اعتقاد عوامانه، علاوه براين داستان ها، حضرت سليمان بر قاليچه اي مي نشيند که باد آن را در آسمان به يک چشم برهم زدن از شرق به غرب مي برد. شب کلاهي دارد که هروقت آن را بر سر مي گذارد از ديد ديگران پنهان مي شود، تختي از زرناب دارد که کرکسان آن را در هوا به پرواز مي آورند و انگشتري که با داشتن آن همه نيروهاي جهان در اختيار اوست. نيروي انگشتري سليمان معرّف مفهوم فرّه در معتقدات ايرانيان باستان است که درداستان جمشيد بر اثرغرور و خودستايي از او گسست و سبب شد که ضحّاک بر او چيره شود. جمشيد نيز نگيني معجزآسا داشت که به نيروي آن زمين را گسترش داد.گفته اند که انگشتري سليمان همان نگين جمشيد است که موجب وسعت سرزمين هاي او مي شد. تخت سليمان نيز اگر چه ممکن است همان گردونه جمشيد باشد که در نوروز با آن به پرواز آمد، امّا وجود کرکس ها بر روي آن افسانه کيکاوس و آرزوي او براي پرواز را که در شاهنامه آمده است به ياد مي آورد.

جام جهان نماي جمشيد نيز با آيينه منسوب به سليمان نزديک مي نمايد. در هرحال، آسايش و

صلح و آشتي كه در دوران هر دو اين پادشاهان بزرگ برقرار بوده چهره افسانه اي آنها را به يكديگرمانند كرده و افسانه پادشاهي جمشيد در نوروز به شرح زندگي سليمان به تلمود نيز راه يافته است.

ذوالقرنين

ذوالقرنين به معني كسي كه داراي دو شاخ است از راه **قرآن** كريم به زبان و ادب فارسي راه يافته است. بنابر قصّه اي در سوره كهف، ذوالقرنين براي استفاده از نيرويي كه خداوند به او داده در مسير آفتاب آن قدر پيش مي رود تا غروب خورشيد را در چشمه اي گل آلود مي بيند و بر مردمي كه درآن سرزمين زندگي مي كنند نيكي و بزرگواري روا مي دارد. سپس به سوي مشرق لشكر مي كشد و به جايي مي رسد كه خورشيد بر مردمي مي تابد كه پوششي برتن ندارند. ذوالقرنين با لشكريان به راه ادامه مي دهد تا در گذر تنگ كوه به قبيله اي مي رسد كه زبان ايشان را درست درنمي يابد. آن قوم از يأجوج و مأجوج مي نالند و از وي مي خواهند كه براي ايشان سدّي برپا كند. به دستور ذوالقرنين مردم قطعات آهن را روي هم مي انبازند و با ريختن آتش و مس گداخته آن را استوار مي كنند، چنان كه ديگر يأجوج و مأجوج نمي توانند از آن ديوار بالا روند يا درآن شكافي پديد آورند.

شواهد تاريخي برخي از رويدادهاي اين قصّه را بر زندگي كورش بزرگ و بعضي ديگر را برفتوحات و كارهاي داريوش بزرگ منطبق مي كند. كورش و داريوش هر دو تا سواحل درياي سياه لشكركشي كردند و در مشرق نيز تا سرزمين اقوام بيابان گرد پيش رفتند. كورش نخستين پادشاهي است كه دوقوم ماد و پارس را متحّد كرد. قوچ دوشاخ كه احتمالاً رمز ذوالقرنين بوده در تورات اشاره به اين فتوحات كورش دارد. امّا بناي سدّ در زمان داريوش انجام گرفت. وي اقوام سَكا را از ايران بيرون راند و در كوه هاي قفقاز سدّ داريال را بنا كرد كه تا قرن ها پس از او برجاي بود. گروهي ديگر از محققّان نيز ذوالقرنين را اسكندر مقدوني مي دانند و می گويند لقب ذوالقرنين را به مناسبت كلاه دوشاخي كه يونانيان بر سر مي گذاشتند بدو داده اند.

اسكندر

ايرانيان از اسكندرمقدوني به واسطه حمله به ايران و برانداختن شاهنشاهی هَخامَنِشي نفرت داشتند و از او به عنوان اسكندر ملعون ياد مي كردند. امّا بعد از اسلام هنگامي كه مسلمانان با فلسفه ارسطو آشنا شدند كوشيدند خلفا و بزرگان روزگار را به اهميت دانش و انديشه متوجّه سازند. درنتيجه مقام اسكندر را بالا بردند و افسانه هاي بسيار درباره ايمان و اعتقاد او به يكتاپرستي وارد معارف اسلامي كردند. نخستين بار ابوعلي سينا اسكندر را همان ذوالقرنين خواند كه در **قرآن** كريم از او ياد شده است.

بدين ترتيب از قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي به بعد صورتي افسانه اي از اسكندر به ادب

فارسي راه يافت كه به تدريج سيماي او را از متجاوز ملعون به پادشاهي صاحب جاه، ديندار، دوستدار فلسفه و پشتيبان دانشمندان و انديشه وران تبديل كرد. اين توصيف حتّي به **شاهنامه** فردوسي نيز راه جست. در **شاهنامه** اسكندر ازمادري ايراني است و همچون جمشيد جامي دارد كه هرگاه درآن مي ريخته شود و آب سرد برآن افزوده گردد پيوسته لبريز از شراب خواهد ماند و هرچه از آن بنوشند تهي نمي شود. در **شاهنامه** فردوسي بناي سد يأجوج و مأجوج و سفر اسكندر به ظُلَمات نيز آمده است و طُرفه آن كه به اسكندر سفر به مكّه و زيارت خانه خدا نيز نسبت داده مي شود.

افسانه هاي اسكندردرطول تاريخ در نقّالي ها خواهان بسيار داشته. دليل آن وجود لااقل سه **اسكندرنامه** است كه يكي احتمالاً در قرن ششم هجري/ دوازدهم ميلادي و ديگري در زمان صفويه يعني قرن دهم هجري/ شانزدهم ميلادي به نثر نوشته شده.

اما معروف ترين **اسكندرنامه** ها از نظامي گنجوي است كه در دو بخش **شرفنامه** و **اقبال نامه** سروده شده. در بخش نخستين، از جنگ ها و فتوحات اسكندر سخن درميان است و در ديگري سيماي حكيمانه و عارفانه اي براي اسكندر ترسيم گرديده. نگاهي به سير تاريخي انديشه نظامي گنجوي درمنظومه هاي او نشان مي دهد كه وي درجستجوي شاه آرماني و فرمانرواي ايده آل زمان خود ابتدا به خسرو پرويز و سپس بهرام گور روي آورده، امّا عاقبت اسكندر را با اين سيماي افسانه اي به عنوان سرداري فاتح و موفّق، كه در او شكوه سلطنت با دين داري و حكمت درآميخته، برگزيده است.

خِضر

خِضر، به معني سبز، شخصيتي افسانه اي است كه او را با ايليا، اِلياس و ادريس، از پيغمبران بني اسراييل يكي دانسته اند. در تفسيرهاي اسلامي از خضر به ابوالعبّاس نيز تعبير رفته است. بنا بر معتقدات عاميانه، خِضر پيرمردي سپيدپوش با شال و عمامه سبز است كه در راه ها بر گم شدگان ظاهر مي شود و آنان را به آب و آباداني راه مي نمايد. او راهنماي مسافران در خشكي است، چنان كه الياس مسافران دريا را مي پايد و در طوفان و گم گشتگي آنها را نجات مي دهد. خِضر سرسبزي و خرّمي نيز مي آورد و بر هر زمين خشك كه قدم گذارد سبزي مي رويد و هركس از او مرادي بجويد كام روا مي شود. خضر ناپيداست و تنها وقتي كه مردمان پاك و پارسا را درمانده ببيند به شكل رهگذر و انساني عادي بر آنها ظاهر مي شود و پس از رفع مشكل آنان و برآوردن نيازشان دوباره غايب مي گردد.

زيباترين افسانه اي كه درباره خضر برسرزبان هاست، رفتن او به ظُلِمات و رسيدن به چشمه آب حيات است. در اين سفر طولاني و پُرخطر، خضر راهنماي اسكندر و سپاهيان او است. امّا در ظُلَمات، كه تاريكي و سياهي محض است، اسكندر و سپاهيان از روش باز مي مانند و خِضر به روشنايي مي رسد، از آب زندگاني مي نوشد و درچشمه آن سرو تن مي شويد و از آن پس زنده

جاويد مي شود. شخصيت خِضر از اعتقادات آرياييان سرچشمه گرفته است. هندوان و يونانيان باستان نيز به موجودي همانند خِضر اعتقاد داشته اند. در ايران باستان، فرشته ی امرداد مظهر سرسبزي و جاودانگي و نمودار مينوي گياه است. بعضي مفسّران اسلامي جزء آخر نام الياس را كه به معني مورد يا گياه هميشه سبز، است، با نام خِضر و افسانه هاي او مربوط شمرده اند. زَرتُشتيان ایران هفته آخر خرداد ماه را در کوهستانی نزدیک یزد به نام پیر چک چک و یا پیر سبز به زيارت مي روند و خرّمي و سر سبزي فرشتگان خرداد و امرداد را گرامي مي دارند.



پیر چک چک و یا پیر سبز در نزدیکی یزد

در ادب عرفاني فارسي، خِضر راهنما و پير طريقت است كه سالک جز به رهبري او نمي تواند از ظُلَمات دل بستگي هاي مادي به نور آگاهي و حقيقت راه يابد. خِضر مظهر عشق و كمال روحاني نيز هست. در تفسير يكي از مشهورترين قصّه هاي **قرآن**، او را در مقابل موسي كه مظهر خرد و عقل انساني است قرار داده اند. دراين قصّه، پير به موسي نشان مي دهد كه آن چه به عقل ناخوشايند آيد چه بسا به خواست خدا موجب نيكي و سلامت گردد، چه، عقل تنها وسيله دريافت تمام حقيقت نيست. صوفيان به قصّه موسي وخِضر اشاره فراوان كرده و بر آن شرح و تفصيل فراوان نوشته اند.

شهرزاد

شهرزاد، قهرمان داستان هزارو یک شب مشهورترین زن افسانه ای ایرانی است. غربی ها نخستین بار نزدیک به دو قرن پیش با نام او از طریق ترجمهء کتاب "الف لیلة و لیله"که خود برگردان عربی هزارو یک شب بود؛ آشنا شدند. دلپذیری قصه ها وتهیه و پخش موسیقی ها و فیلم هائی براساس آن با نام "شب های عربی" ، اگرچه شهرت آن را روز افزون کرد، اما چنان وانمود که شهرزاد دختری عرب بوده است. این پندار نادرست هنوز بین بیشتر کسانی که دربارهء کتاب هزارو یک شب و شهرزاد می گویند و می نویسند، به اشتباه رایج است.

دربارهء چگونگی پیدایش کتاب، آگاهی درستی در دست نیست. بعضی پژهشگران آن را از جمله قصه هائی می شمارند که با عنوان مکرزنان نقل می شده و احتمال می دهند که این نوع ادبی ازبعضی داستان های هندی اثر پذیرفته باشد با این همه، در اصالت ایرانی داستان شهرزاد و بسیاری از قصه هائی که درکتاب آمده تردید ندارند. بخصوص که دردورهء اسلامی نیز از سوی نویسندگان ایرانی بر گرتهء همین نوع داستان پردازی کتاب های متعددی به فارسی و عربی نوشته شده است.

اگرجه این کتاب بعد از اسلام نخستین بار در درزمان فتح علی شاه قاجار به وسیله ء عبداللطیف طسوجی به فارسی درآمد و سروش اصفهانی از شاعران بنام آن روزگار اشعاری بدان افزود، اما پیش از آن درنقالی ها واجتماعات زنانه و از سوی مادربزرگ های قصه گو همواره برسرزبان مردم بوده است.

ساختارهزارو یک شب، همچون بسیاری دیگر از داستان های ایرانی، بر یک داستان جامع استوار است که تعداد زیادی داستان های کوتاه تررا در دل خود جای داده. داستان جامع هزارو یک شب، دربارهء شاهزاده ای است که به دلیل پیمان شکنی همسر محبوب خود دچاز خشم شده، هرشب رابا دوشیزه ای به سرمی برد و سحرگاهان دستور قتل او را می دهد. تا آن که شهرزاد،دختر وزیر، برای نجات خود از مرگ و درهم شکستن این زنجیرهء ستم بر زنان چاره ای می اندیشد. شب هنگام شاهزاده را با نقل داستان چنان مشغول می دارد که سپیده می دمد و خروس می خواند، اما هنوز حکایت همچنان باقی است. و شاهزاده برای آن که دنبالهء داستان را بشنود از کشتن دختر می گذرد. شهرزاد هرشب داستانی تازه رابه نیمه می رساند که خود از دل داستان پیشین برآمده بوده.

شهرزاد در فرهنگ ایرانی نماد زن هشیار و هنرمندی است که تسلیم ستم نمی شود و با فرزانگی وچاره اندیشی ظریف زنانه نه تنها خود که زنان دیگر را نیز از رنج ومرگ رهائی می بخشد.

پوریای ولی

پهلوان محمود خوارزمي معروف به پورياي ولي مشهورترين كشتي گير تاريخ ورزش ايران است. وي در نيمه دوم قرن هفتم و اوايل قرن هشتم هجري/ چهاردهم ميلادي درخوارزم مي زيسته امّا در سنّت زورخانه سيماي اين پير پهلوان جوانمرد چنان با بزرگواري و عرفان درآميخته كه به او رنگ افسانه داده است. طوماري به درازاي سه متر ونيم در دست است كه بر روي آن افسانه هاي مربوط به پورياي ولي نوشته شده. از خلال اين افسانه ها مي توان مراسم و آداب و قواعد وفنون كُشتي و دستورهاي اخلاقي كشتي گيران را در جزييات باز شناخت. گويي همه تاريخ و سنّت هاي پهلواني، كه هزاران سال درايران سابقه داشته، يكجا درسيماي افسانه اي پورياي ولي متبلور گرديده است. مردم و ورزش پيشگان در زورخانه ها اورا"پوريا" مي نامند، امّا استاد جلال الدين همايي معتقد بود كه نام وي پورباي است، به معني پسر باي و بيک يا بزرگ و سركرده.

نوشته اند كه پهلوان محمود در جواني چنان نيرومند بود كه پشت همه زورآوران ايران و توران را به خاک مي رساند. وي درپيري نيز چنان قدرت روحاني يافت كه برهمه صوفيان و زاهدان روزگار پيشي گرفت. در باره اين كه چگونه به اين مقام رسيد، آورده اند كه به دعوت پادشاه بنگال به هند سفر كرد تا با پهلوان نام آور آن ديار دست و پنجه نرم كند. پهلوان بنگالي خود را در برابر پهلوان محمود ناتوان ديد. كوشيد تا با نذر و نياز و دعا و زاري به درگاه خداوند پيروزي را به دست آورد. مادرش ظرفي حلواي نذري به مسجد برد و نشناخته از پوريا كه در آن جا بود خواست لقمه اي بردارد و براي موفقيت پسرش دعا كند. زيرا اگر پهلوان خوارزم پسر او را بر زمين زند از چشم شاه خواهد افتاد و او و كسانش دچار فقر و تنگدستي خواهند شد. پوريا از جوانمردي به دور ديد

که باعث اندوه و بي ساماني زن شود. فرداي آن روز، دربرابر ديدگان حيرتزده شاه و مردم، پهلوان محمود برزمين خورد و جايزه کلان به پهلوان بنگالي رسيد.

چند روز بعد شاه به شکار رفت. در پرتگاهي اسب شاه روي دوپا بلند شد و نزديک بود که به درون درّه فرو غلتد. پهلوان محمود که همراه بود از اسب به زيرجست و با دو دست اسب و سوار را نگهداشت. شاه و اطرافيان که چنان نيرو و چالاکي را از او ديدند دانستند که شکست او از پهلوان هندي به عمد و از روي مصلحتي بوده است. اين افسانه در باره قدرت و جوانمردي پوريا به صورت هاي گوناگون نقل شده، امّا همه آنها نشان مي دهد که در سنت زورخانه، قدرت و جنگاوري را با گذشت و فداکاري همراه مي خواسته اند.

به پورياي ولي قدرت روحاني و مقامات عرفاني نيز نسبت مي دهند. مي گويند وي با تحمّل شکست خود خواسته از خودخواهي و فريفتگي به نام و جاه رها شود و با چشيدن درد و خفّت شکست به اسرار حقيقت آگاه گردد. گفته اند واژه ولي در نام او، اگر اشاره به نام پدرش ولي الدين نباشد، لقبي است که به واسطه پيشوايي وي در تصوّف و عرفان به او داده اند.

دوران زندگي پورياي ولي مقارن دوران پس ازحمله مغول است. گويي فرزندان نسلي که پس از فرونشستن توفان کشتار و ويراني خان و مان برانداز چنگيز و سپاه مغول به دنيا آمدند پيرامون خود نکبت و اندوهي ديدند که بيش از همه حاصل ناتواني جسم و ضعف روحيه دلاوري و مبارزه و پايداري بود. در چنين اوضاعي بود که مرداني بزرگ چون مولانا جلال الدين محمّد از سر درد مريدان را به ايستادگي و مردانگي و فتوّت فرا مي خواندند:

زين همرهان سست عناصر دلم گرفت
شيرخدا و رستم دستانم آرزوست
. . . .
زين خلق پُر شکايت گريان شدم ملول
آن هاي هوي و نعره مستانم آرزوست

پورياي ولي، علاوه بر پهلواني و جوانمردي، شاعري با ذوق نيز بوده وقِتالي تخلّص مي کرده است. از او رباعيات، غزليات و قطعات و يک مثنوي به نام **کنزالحقايق** (گنجينه حقيقت ها) برجاي مانده است. در زورخانه ها هنگام شروع کشتي، مرشد يا پيشکسوت يا يکي از ورزشکاران، که صدايي خوش دارد، اشعاري مي خواند که به نام "گُل کشتي" معروف است و در آن از پورياي ولي به نيکي و بزرگي ياد شده است.

مرگ او را در سال 722 ه/1222م. نوشته و گورجاي او را در خيوه خوارزم نشان داده اند. **داش آکل** يکي از داستان هاي کوتاه صادق هدايت نويسنده معاصر ايران به تأثير از سيماي افسانه اي

پورياي ولي نوشته شده است.

غلام رضا تختی

جهان پهلوان غلام رضا تختی مشهورترین کشتی گیر معاصر ایران، به دست آورنده ی بازوبند پهلوانی یادگار دوره ی قاجارو برنده ی مدال طلا ی کشتی آزاد 87 کیلوگرم در المپیک سال 1335خ/1956م. ملبورن است. وی درسال1309خ/1930م. در تهران درخانواده ای تهی دست به دنیا آمد. هنگامی که خدمت سربازی می کرد به کشتی آزاد روی آورد و نخستین بار در 22 سالگی در مسابقات کشتی جهانی تهران مدال طلا گرفت. از آن پس وی درمسابقه های جهانی هلسینکی، یوکوهاما (ژاپن) و تولدو(اوهایو در ایالات متحدهء امریکا) پی درپی مدال های طلا و نقره به دست آورد. در المپیک توکیو که وی در 97 کیلو گرم کشتی گرفت، نتوانست مدال بگیرد و اندکی بعد از شرکت در مسابقه کناره گرفت.

تختی به دلیل این موفقیت های جهانی و شوقی که مردم ایران در برابر کشتی و کشتی گیران دارند، محبوبیت عظیمی به دست آورده بود و با وجود شکست همچنان مورد علاقه و احترام عامه ماند. افزون بر آن وی با شرکت مؤثر در خدمات اجتماعی و وابستگی به جریان سیاسی طرفدار دکترمحمد مصدق، دوستداران انبوهی بین عامه ی مردم و دشمنان سرسختی در حکومت وقت پیدا کرد. از جمله خدمات اجتماعی او کمک رسانی بسیار سریع و گسترده به آسیب دیدگان زلزله ی بوئین زهرای قزوین بود که دراواخر تابستان 1347خ/1967م. تلفات و ویرانی های بزرگ برجای گذاشت. در این زمان وی تنها چند ساعت پس از رویداد زلزله توانست با محبوبیتی که بین مردم داشت داوطلبان بسیار و مواد مورد نیاز فراوان به محل برساند و خود در همه ی فعالیت ها شرکت مستقیم کند. جهان پهلوان تختی، چند ماه پس از آن بر اثر مرگ مشکوکی که از سوی مقامات دولتی خودکشی اعلام شد، در تهران درگذشت. اما بیشتر مردم مرگ او را به دلیل گرایش های سیاسی و محبوبیت شگفت انگیزی که داشت، توطئه ی سازمان امنیت و اطلاعات کشورمی دانستند.

شخصیت ممتاز ورزشی و خصوصیات برجسته ی اخلاقی او یادآور پهلوانان و جوانمردان گذشته است و از همین روی امروزه با گذاشتن نام او بر مجموعه های بزرگ ورزشی و خیابان ها و میدان های بزرگ در شهرهای مختلف ایران از او چون شخصیتی افسانه ای یاد می کنند.

منابع:

پرتو بيضايي، حسين. تاريخ ورزش باستاني ايران. تهران، 1337.

پورداود، ابراهيم. يشت ها، گزارش پورداود. به كوشش بهرام فره وشي. تهران، انتشارات دانشگاه

تهران، 1356.

خزائلي، محمّد. اعلام قرآن. تهران، اميركبير، 1355.

زرّين كوب، عبدالحسين. جستجو در تصوّف ايران. تهران، اميركبير، 1362.

سعيدي سيرجاني، علي اكبر. ضحّاک ماردوش. تهران، 1368.

صفا، ذبيح الله. حماسه سرائي در ايران. تهران، اميركبير، 1333.

صفوي، حسن. اسكندر در ادبيّات ايران. تهران، اميركبير، 1364.

كرستن سن، آرتور. نخستين انسان، نخستين شهريار. ترجمه ژاله آموزگار، تهران.

مسكوب، شاهرخ. سوگ سياوش. تهران، خوارزمي، 1350.

----------. مقدّمه اي بر رستم و اسفنديار. تهران، اميركبير، 1342.

***

هنر و هنرمندان

هنر يا ستايش زيبايي و تقليد از طبيعت از ويژگي‌هاي ذاتي آدمي است و معمولاً در همه ساخته‌هاي دست بشر به نسبت ميزان ذوق و استعداد اقوام مختلف چهره مي نمايد. تاريخ هنر ايران سرشار از نمونه‌هاي عالي و شگفت انگيزي است که در تمام شاخه‌هاي هنر از ساخت و تزيين ابتدايي ترين وسايل زندگي تا معماري با شکوه قصرها و نقّاشي و موسيقي وجز آن جلوه‌گرشده. امّا بخش بزرگي از آثار هنري ايرانيان يادرحمله‌هاي اقوام مهاجم و يا بر اثر بلاياي طبيعي ازميان رفته است. هنر ايراني نيز، چون ديگر پديده‌هاي اجتماعي، در داد و ستد گسترده فرهنگي از هنر وصنعت اقوام ديگر تأثير بسيار پذيرفته، امّا اصالت و ويژگي ذوقي خود را از دست نداده است.

در زمان هَخامَنِشي هنر ايران از تمدّن هاي باستاني بابِل و مصر و آسياي صغير نيز بهره بسيار برد. در ساختمان قصرها و آتشگاه‌هاي باشکوه فارس، تأثير هنر و صنعت استادکاراني از بسياري از تمدّن هاي ديگر آشکار است. با اين همه، هنرشناسان دراصالت اين شاهکارهاي عظيم معماري به عنوان هنر ايراني اتّفاق نظردارند.

درحمله اسکندر هنر و فرهنگ يونان اشکانيان را مجذوب خود کرد و عاملي در تکامل و پختگي هنر ايراني گرديد.

اعراب مسلمان گرچه کيش ايرانيان را به آساني تغيير دادند امّا هنر ايراني سهمي بزرگ در پيدايش و شکوفايي هنر در جوامع اسلامي داشت. زيرا از سويي هنري پرمايه و پيشرفته بود، و از سوي ديگر، بيشتر هنرمندان و مبتکران و استادکاران بزرگ دوران اسلامي از مردم ايران يا پرورش يافتگان مکتب هاي هنري ايران بودند. با اين همه بيشتر هنرمندان دوران اسلامي آن چنان که بايد شناخته نشده اند زيرا بنا بر سنّتي که تاحدّي از فروتني زاهدانه و صوفيانه و تا اندازه‌اي از خودخواهي و غرور بزرگان کارفرما سرچشمه مي‌گرفت، بيشتر صنعتگران و هنرمندان مسلمان نام و علامتي روي آثار خود برجاي نگذاشته‌اند و، به آرزوي ماندگاريِ اثر، وجود فاني خود را از ياد برده‌اند.

ماندگاري اصالت هنر ايران در دوره اسلامي بيشتر مديون حسّ ابتکار و راهيابي هاي هوشمندانه هنرمندان ايراني بود. به عنوان نمونه، با آن اسلام موسيقي و تصويرگري را نهي مي‌کرد ايرانيان براي حفظ و پرورش استعدادهاي خود در اين زمينه ها راه‌هاي تازه يافتند و اين هنرها را برمبناي همان اصول قديم، نه تنها در زندگي خصوصي و اجتماعي بلکه تا مقدس ترين مکان هاي مذهبي، به صورتي که موافق ضوابط شرع باشد، زنده نگاه داشتند.

درحمله مغول، برهنر ايران و شاهكارهاي بي مانند آن آسيب فراوان وارد آمد. امّا پس از مدّتي، هنرمندان ايراني با تأثير پذيرفتن از نقش هاي متداول در جوامع آسيايي، به‌ويژه از مكتب مغولي چين، درهنر نقّاشي تحوّلي بزرگ ايجاد كردند و زمينه مناسبي براي مينياتور فراهم آوردند.

يورش تيمور باردیگر روزگار مرگ و ويراني و آتش سوزي بود. امّا او استادان و هنرمندان و صنعتگران ورزيده و دانشمندان را از ديگران جدا مي‌كرد و به زاد بوم خود سمرقند مي‌فرستاد. در روزگارجانشينان او هرات و پس از آن تبريز مركز تشويق هنر و پرورش هنرمندان شد و نقاشي و موسيقي پس از قرن‌ها دوباره دراين كانون ها شكوفايي خود را از سرگرفت.

درعصرصفوي مركز هنري تبريز به تدريج به اصفهان منتقل شد. شاهزادگان صفوي به تقليد از روش آموزش و پرورش دربار تيمور ازكودكي با انواع هنرها پرورده مي‌شدند. وتشويق و توسعه هنرهاي گوناگون موضوع بخش بزرگي ازخاطرات جهانگردان و مأموران سياسي و مذهبي را كه درآن دوران به ايران مي رفتند تشكيل مي‌دهد.

مرحله مهم ديگر تاريخ هنر ايران كه تا كنون ادامه دارد، از **میانهء دوران قاجاریه** و روزگاري آغاز مي‌شود كه ارتباط با غرب فزوني گرفت. تشويق و گسترش زمينه های تجدد و ارتباط روز افزون با جامعه های غربی كه در دورهء پهلوی فراهم آمد، به رشد و پیشرفت بسیار زیادی درانواع هنرها منجرشد. بیشتر دانشجویان اعزامی به اروپا در بازگشت به ایران افزون برفعالیت مستقیم درزمینه های هنری، به آموزش و راهنمائی دانشجویان و هنر آموزان داخلی مشغول شدند. این تلاش ها از سوئی بین روش های سنتی و امروزی فاصلهء عظیم انداخت و از سوی دیگر به تکامل و یافتن راه های تازه در نو جوئی و گسترش آن هنر ها کمک کرد. تأسیس دانشکدهء هنرهای زیبا در دانشگاه تهران به سال 1320خ/1941م.با آموزش انواع هنرهای سنتی واستفاده از روش های امروزی جهانی هنرمندان برجسته ای تربیت کرد که بیشتر آن ها شهرت جهانی یافته اند.

اما این تحول بزرگ که بعد ها در مبارزات مردم هنگام شکل گیری انقلاب اسلامی بهانهء بی ارج کردن آن همه پیشرفت در زمینه های هنری شد، اکنون پس از گذشت یک ربع قرن آثارقابل ملاحظهء خود را آشکار کرده است. هم اکنون از **دورهء پهلوی** آثار برجستهء هنری در زمینه های معماری، موسیقی، نقاشی، نمایش و فیلم سازی و امثال آن برجای مانده است. مهم تر آن که زمینهء آموزش و پیشرفت بسیاری از آثار بعدی در آن دوران پایه گذاری شده بود.

با روی کارآمدن حکومت **جمهوری اسلامی،** نخست بحث های جدی در رد هنرها از موسیقی، نقاشی، پیکره سازی و سینما و تئاتر درگرفت. اما پس از کوته زمانی نیاز به دست آوردهای اطلاع رسانی امروزی موجب شد که پرداختن به آن ها با حدود و شرایط تازه ای ممکن گردد. در این دوره از سوئی بازگشت به هنرهای گذشته چون موسیقی سنتی، خوشنویسی، تذهیب و امثال آن رونق گرفت. و از سوی دیگر عدهء زیادی از مردم ،بخصوص زنان درمحدودهء امکانات خود به انواع هنرها بخصوص نقاشی و موسیقی و آوازخوانی روی آوردند.

این گرایش عامه با وجود محدودیت های جدی موجب جا افتادن شیوه های اصیل با نگاه امروزی هنرمند شده است. وگذشت زمان نشان مي‌دهد که هنر ایران به تدریج درپي یافتن راهي تازه بسوي شناختن معیارهاي اصیل و ماندني است. نمونه هاي امیدوارکننده این راه‌یابي را نه تنها در نقّاشي و معماري و موسیقي ایراني مي‌توان جست، بلکه بعضي آثار عکّاسي و فیلمسازي هنرمندان ایراني ، نمودار توانایي ذوقي و فنّي قابل توجّهي است که از آینده روشن هنر ایران، هم در زمینه هاي سنّتي و هم درهنرهاي جدید، خبر مي دهد.

موسیقي

تاریخ موسیقي ایران بسیار قدیم است. بر روي آثار عتیقه مربوط به قرن‌ها پیش از میلاد مسیح نقش سازها و نوازندگان و بازیگران درباري دیده‌مي‌شود. درالفباي اوستایي، حروف صداداري بوده که میزان کشش کلمات را درهمراهي با موسیقي معیّن مي‌کرده است. در دین ماني، موسیقي وسیله ارتقاي روح انسان به عالم بالا شمرده مي شد و از همین رو سرودها و دعاهاي مذهبي را با موسیقي مي آمیختند. درآیین مَزدَک نیز شادي یکي از چهار نیروي معنوي خوانده شده است که به دستیاري شش وزیر و دوازده فرشته امورجهان و مردمان را اداره مي‌کرده‌اند. خواننده و نوازنده موسیقي در عداداین فرشتگان بودند. ترتیب این تشکیلات آسماني درآئین مَزدِک تأثیر موسیقي را در زندگي روزانه مردم آن روزگار نشان مي‌دهد.

شاهنشاهان ساساني به تشویق و حمایت از موسیقیدانان بزرگ مشهورند. به دستور بهرام گورگروه بزرگي از بازیگران و نوازندگان از هند به ایران فرا خوانده شدند تا در همه نقاط این سرزمین پهناور، جشن‌ها و شادماني هاي ملّي را رونق دهند. دربار خسرو پرویز به داشتن موسیقیدانان برجسته‌اي شهرت دارد که از میان آنان کساني چون رامیتن، بامشاد، نَکیسا، سرکش و باربَد نامي ترند. دستگاه‌هاي موسیقي که تنظیم آن به باربَد نسبت داده شده، شامل هفت خسرواني، سي لحن و سیصدو شصت دستان است که متناسب با هفت روز هفته، سي روز ماه و سیصدوشصت روز سال اجرا مي‌شده. زیاده برآن در هریک از جشن‌هاي ملّي نیز دستگاه‌ها و سرودها و نواهاي خاص وجود داشته که نام بیشتر آن ها تا امروز برجاي مانده است.

بعد از اسلام تا تشکیل حکومت هاي محلي ایراني، از سرگذشت موسیقي ایران خبري در دست نیست. امّا درهمین زمان به تدریج دستگاه‌هاي موسیقي عربي براساس موسیقي قدیم ایران تنظیم مي‌شد و نواختن سازهاي ایراني چون عود میان اعراب رواج مي‌یافت. خاندان هاي بزرگ ایراني چون بَرمَکیان که مشوّقان به نام هنر و هنرمندان روزگار بودند، موسیقي دانان ایراني را به بارگاه خلافت عبّاسي در بغداد فراخواندند. نام بسیاري از این موسیقیدانان و هنرمندان ایراني درکتاب هایي که درآن زمان به عربي نوشته مي‌شد یاد شده است.

ایرانیان مسلمان درتدوین اصول علم تجوید سهم بزرگي داشته‌اند. تجوید در اصطلاح، تلاوت کلام الله است به نحوي که از جهت تلفّظ و فاصله گذاري و کشش و تأثیر معاني به کمال درستي و

دقّت انجام يابد. تجويد شامل جنبه‌هاي مختلف از جمله ترتيل است و آن نواي روحاني خاصي است كه تأثير كلامالهي را در دل خواننده و شنونده افزايش مي‌دهد. تلاوت قرآن با ترتيل را براي كساني كه به زبان عربي آشنا نيستند مستحب شمرده‌اند.

درتاريخ اسلام با شدت يافتن موج مخالفت با ايرانيان كه پس از درگذشت مأمون در دربارخلافت عبّاسي به اوج خود رسيد، موسيقي نيز گرفتار سختگيري‌هاي فقيهان ظاهر بين شد و آسيب بسيار ديد. از آن پس پرداختن به موسيقي عملي پنهاني شد امّا بزرگاني چون فارابي و ابوعلي سينا، آن را از نظر علمي و كنجكاوي در دقايق فيزيكي و صداشناسي مورد بحث و تحقيق قرار دادند. ابونصر فارابي در كتاب مهم خويش به نام موسيقي كبير ميراث علمي ايران پيش از اسلام را در باره موسيقي زنده كرد و به معارف اسلامي انتقال داد. وي خود به چيره دستي درنواختن موسيقي شهرت داشت.

درقرن چهارم هجري/دهم ميلادي با روي كار آمدن سامانيان موسيقي و موسيقيدانان دوباره مورد احترام و تشويق دربارهاي محلّي ايراني درماوراء النهر و خراسان قرار گرفتند. رودكي، پدر شعر فارسي، همچنان كه شاعري بلند پايه بود، خواننده و نوازنده‌اي چيره دست نيز بشمار مي‌رفت. وي اشعار خود را همراه نغمه دلكش چنگ و رود مي‌سرود و شعر در دربار شاهان اين سامان همراه با موسيقي خوانده مي‌شد.

غزنويان نيز كه شكوه و سرخوشي دربارهاي ايراني را تقليد مي‌كردند، به داشتن شاعراني خوش آواز و موسيقيدان، چون فرّخي و منوچهري برخود مي‌باليدند. دراين دوران طلايي كه سنت هاي شادماني و خوشباشي ايراني چندگاهي برجامعه حاكم شد، رواج شعر و موسيقي يک‌باره به اوج رسيد. امّا افسوس كه با قدرت يافتن تركمانان متعصّب سلجوق آن دوران ديري نپاييد و هياهوي حرمت موسيقي در اسلام، فضاي مدرسه‌هاي ديني را انباشت و قيل و قال فقيهان ظاهربين را موجب شد

در اين زمان بود كه صوفيان به ميدان آمدند و با پرداختن به سَماع درحلقه‌هاي شور وحال نه تنها از انحطاط و زوال موسيقي جلوگيري كردند بلكه خود مهم‌ترين مروّجان موسيقي شدند. صوفيان درآغاز، ذكر مي‌گفتند، يعني مدّت‌هاي دراز در خلوت به تكرار كلماتي مي‌پرداختند كه پير به صورت ذكر بديشان تلقين كرده بود. ذكر بر دوگونه بود: خفي (پوشيده) و جلي (آشكار). ذكر جلي با سرود و موسيقي همراه بود و سَماع يا شادماني روحاني خوانده مي‌شد. به تدريج سَماع با مراسمي ديگر درآميخت. ترتيل آياتي از قرآن كريم، و بعدها خواندن اشعاري در عشق الهي، بر ذكر افزوده شد.

سَماع در خانقاه بي حضور بيگانگان و نومريدان برگزار مي‌شد. بدين ترتيب كه قوّال (خواننده) درميان مجلس مي‌نشست و سرودهايي به وزن هاي مختلف همراه با آلات موسيقي چون ني و طنبور و دُهُل و دَف و دايره زنگي مي‌خواند و صوفيان درحلقه‌اي پيرامون او روي زمين مي‌نشستند و سر را رو به پايين نگاه مي‌داشتند تا تمركز حواس پيدا كنند و منتظر بروز حال شوند و ناگاه يكي

از ايشان به شوق و وجد مي‌آمد، برمي‌خاست، كف مي‌زد و به رقص مي‌پرداخت و در چرخ مي‌آمد. ديگران از او پيروي مي‌كردند و رقص دوراني چندان ادامه مي‌يافت تا آن حال روحاني برطرف شود و يكان‌يكان برجاي افتند. مجالس سَماع صوفيان بسياري رابه آموختن ونواختن موسيقي‌دلالت مي‌كرد. نوشته‌اند كه مولانا جلال الدين پس از دگرگوني احوال كه بر اثر ديدار با شمس تبريزي در او پديد آمد، به موسيقي روي آورد و سازي را كه خود ساخته بود مي‌نواخت.

پرداختن به جنبه‌هاي علمي موسيقي نيز به وسيله دانشمنداني چون صفي الدين اَرموي، قطب الدين شيرازي و عبدالقادر مراغي دنبال شد. عبدالقادر، مقارن حكومت سلطان حسين جلاير درقرن هشتم هجري/ چهاردهم ميلادي، زماني كه حمله‌هاي پي‌درپي تيمور به ايران جريان داشت درمراغه زاده شد. پدران وي اهل موسيقي و از تعليمات صفي الدين و قطب الدين برخوردار بودند. عبدالقادر درچنين خانواده اي نواختن عود را درنوجواني فراگرفت و به ساير هنرها از جمله آواز و نقاشي و خوشنويسي نيز پرداخت. وي نخستين كسي است كه درباره موسيقي به فارسي آثاري آفريد. مهمترين كتاب او به نام **مقاصدالالحان** سرشار از اطّلاعات دقيق درباره موسيقي نظري و عملي و آوازهاي قديم و گفته‌هاي موسيقيدانان بزرگ است. به‌علاوه، وي از نظريات و تجربه‌هاي خود درجاي جاي كتاب مطالب مفيدي آورده است.

پس از مغول پرداختن به جنبه‌هاي علمي موسيقي نيز به وسيله دانشمنداني چون صفي الدين اَرموي، قطب الدين شيرازي و عبدالقادر مراغي دنبال شد. عبدالقادر، مقارن حكومت سلطان حسين جلاير درقرن هشتم هجري/ چهاردهم ميلادي، زماني كه حمله‌هاي پي‌درپي تيمور به ايران جريان داشت درمراغه زاده شد. پدران وي اهل موسيقي و از تعليمات صفي الدين و قطب الدين برخوردار بودند. عبدالقادر درچنين خانواده اي نواختن عود را درنوجواني فراگرفت و به ساير هنرها از جمله آواز و نقاشي و خوشنويسي نيز پرداخت.

وي نخستين كسي است كه درباره موسيقي به فارسي آثاري آفريد. مهمترين كتاب او به نام مقاصدالالحان سرشار از اطّلاعات دقيق درباره موسيقي نظري و عملي و آوازهاي قديم و گفته‌هاي موسيقيدانان بزرگ است. به‌علاوه، وي از نظريات و تجربه‌هاي خود درجاي جاي كتاب مطالب مفيدي آورده است.

درزمان صفويه بخصوص در دربار شاه عباس بزرگ نوازندگان و رامشگران بسياربودند که در پذیرائی های شاهانه از سفیران و نمایندگان کشور های خارجی هنرنمائی می کردند. درکاخ چهل ستون نقش حهان اصفهان، اتاق مخصوص نوازندگان با نقش هائی که ایشان را در حال نواختن ابزار های مختلف موسیقی نشان می دهد وجود دارد. این اتاق به گونه ای ساخته شده که آوای موسیقی از آن جا به تالار اصلی که محل پذیرائی میهمانان بود می رسید بی آن که نوازندگان در مجلس حضور داشته باشند.

با اين همه در اين دوره موسيقي ايران مانند ديگر رشته‌هاي علم و هنر بي فروغ شد. دربارهء دستان ها، فاصله ها و گام ها ی موسیقی رساله های ابتکاری نوشته نشد و بسياري از آوازها و گوشه‌ها و جزييات فنّي و علمي آن در ظلمت فراموشي فرو رفت.

در دوران قاجار موسیقی مجلسی راه تازه ای پیش گرفت و بعضی ساز های قدیمی کنار گذاشته شد. درزمان ناصرالدین شاه گروه های موسیقی که عملهء طرب خاصه خوانده می شدند در دربار خضور می یافتند. معروف ترین آن ها دستهء مؤمن کور بود که افزون بر خود او، همسر و دو دخترش نوازندگی و آواز خوانی می کردند. دستهء دیگر معروف به کریم کور بود. کوربودن این نوازندگان ، حضور آنان را در حرم و خلوت شاه ممکن می ساخت. نوازندگان این دوره به موسیقی حرمت خاص می گذاشتند. نوشته اند که بعضی از آنان هنگام پرداختن به موسیقی وضو می گرفتند و با خواندن اشعار صوفیانه حالت عرفانی به وجود می آوردند.

همزمان با نخستین جنبش های انقلاب مشروطیت موسیقیدانان ارزنده اي چون درویش خان، آقا حسین قلي، طاهرزاده، و میرزا عبدالله و عارف قزوینی پدیدار شدند. کلنل علینقي وزیري، برادران شهنازي، ابوالحسن صبا و تاج اصفهاني وقمرالملوک وزیری نیز از جملهء آنانند. بسیاری از ایشان با ساختن و اجرای موسیقی واشعارو تصنیف های میهنی به هیجان عمومی در آزادی خواهی و استقرارحکومت مشروطه یاری داده اند. مهم ترین ویژگی موسیقی این زمان عمومیت یافتن و استقبال مردم کوچه و بازار از آن است. درویش خان

وعارف قزوینی از برجسته ترین هنرمندانی بودند که با پیوستن به مشروطه خواهان و اجرای کنسرت های بزرگ بین مردم شهرت بسیار یافتند.

با تأسیس مدرسه موسیقي در زمستان سال 1302خ/1923م. به وسیله کلنل علینقي وزیري که خود دیپلمه مدرسه عالي موزیک پاریس بود، موسیقي ایران مرحله جدیدي را آغازکرد. . این تاریخ همزمان با تشکیل سلطنت دودمان پهلوي است. دوره‌اي که پیش ازآن از موسیقی اروپائی درپادگان های نظامی استفاده می شد ومردم با گرامافون و صفحه های موسیقی آشنا شده بودند. پس از آن نیز با تأسیس رادیو و تلویزیون، انواع موسیقي اروپائي پخش می شد. از آن پس، هنرمندان ایراني به آموختن نت و نواختن سازهاي جدید پرداختند. پیشرفت در این زمینه موجب شد که کمی بیش از ده سال بعد هنرستان عالی موسیقی باشرکت هنر آموزان، ارکسترسمفونیک تهران را تشکیل دهد که ابوالحسن صبا نوازندگی اول ویولون آن را برعهده داشت.

ویژگی موسیقی ایرانی در دورهء پهلوی همگانی بودن آن است. در برنامه های رادیوو تلویزیون، ناچار می بایست پسند عامه در نظر گرفته شود. از این رو، همه انواع موسیقی از موسیقی کلاسیک غربی و اصیل ترین و قدیمی ترین دستگاه های موسیقی سنتی ایرانی تا موسیقی های محلی و آهنگ های سبک کوچه وبازار، چه ایرانی و چه خارجی همگی جای خود را داشت و در همهء این زمینه ها هنرمندانی شهرت پیداکردند.

قمرالملوک وزیری

از برجسته ترین چهره های موسیقی ایران در تاریخ بعد از مشروطیت، قمرالملوک وزیری است. وی متولد حدود سال1280خ/1901م. است. درکودکی با از دست دادن پدرو مادر نزد مادر برزگ روضه خوان خود که لقب

افتخارالذاکرین را داشت با موسیقی آشنا شد. سپس با آشنائی بستگان خود به محفل موسیقی که برجسته ترین موسیقی دانان آن روزگاربدانجا رفت و آمد داشتند، راه یافت. از استاد مرتضی نی دادود درس موسیقی گرفت و هنگامی که در سال 1300خ/1921م. با مرتضی نی داوود موسیقیدان و نوازندهء برجستهء آن روزگار به همکاری پرداخت به عنوان بهترین خوانندهء ایرانی شهرت بسیار یافته بود.

قمر در طول زندگی هنری خود چه در محفل های خصوصی و چه در کنسرت های بزرگ عمومی، اشعاری در آزادی خواهی و جانب گیری های سیاسی می خواند و افزون بر صدای پرطنین زیبا و رسا از جهت اجتماعی نیز شاخص بود. افراد برجسته ای چون ملک الشعرا بهار در وصف او اشعار فراوان سروده اند.

افزون برآن قمر که به واسطهء این محبوبیت درآمد هنگفت داشت، در کمک به مستمندان و نیازمندان بسیار دست و دل باز بود. وی هنگامی که در سال 1338خ/1959م. در تهران درگذشت، سال های زیادی را با فقر پشت سرگذاشته بود. درتاریخ موسیقی معاصر ایران ، قمرالملوک وزیری به واسطهء توانائی خارق العاده در اجرای آواز، تسلط کامل به ویژگی های موسیقی ایرانی و شخصیت ممتاز درروابط انسانی، مجبوبیت بسیاردارد وچهره ای افسانه ای به شمار می رود.

سازها

قدیمترین نشانه سازها درموسيقي ايران نقشي است، متعلّق به سده هفتم پیش از میلاد، بر روي یک فنجان برنز کنده کاري شده و نقش برجستهء ایلامی در کول فرعون، حدود جنوبی ایذه یا مال امیر که کاهنان معبد را در حال قربانی واشخاصي را درحال نواختن ني، چنگ و دف نشان می دهد. درنقش برجسته های ناتمام دیوارهء تاق بستان نزدیک کرمانشاه نیز خاندان شاهی را درحال شکار گوزن و چنگ نوازان را درقایقی روی رودخانه با قایقی دیگر که در آن خوانندگان نغمه سرائی می کنند، دیده می شود. در صحنه ای دیگر از همین نقش برجسته ها، رامشگران و خوانندگان زن با انواع ابزار موسیقی چون سرنا، دف و ارغنون تصویر شده اند. درکتاب خسرو و ریدک که به زبان پهلوی نوشته شده نام ابزار موسیقی معمول در زمان ساسانیان چنین آمده است: عود، عود هندی، چنگ ، بربت، تنبور، عود بزرگ ، کنار، زنگ، نای، تاس،تنبور کوچک ، طبل بزرگ و سمبال. در ادب فارسي نیز نام بیش از سي آلت موسيقي از جمله رود، بَربَت، رُباب، چنگ، چغانه، تنبور، کوس و سُرنا (کَرنا) آورده شده است.

امروزه اغلب موسيقيدانان ايراني با سازهاي متداول در موسيقي جهان آشنايي دارند. امّا تا اواخر دوره قاجار، رايج ترين سازهاي اصيل ايراني عبارت بودهاند از ني، کمانچه، سنتور، تار و انواع آلات موسيقي ضربهاي مانند کوس، دُهُل، نَقاره، دَف، دايره و دايره زنگي. از زمان ناصرالدين شاه، صنعتگران برجسته اين آلات موسيقي را به زيباترين صورت ميساختند و هنرمندانه تزيين ميکردند.

کمانچه

كاسه‌اي از چوب است كه بر روي آن پوست كشيده شده و دسته‌اي بلند دارد. سيم ها روي كاسه تا انتهاي دسته كشيده شده و با خَرَك نگهداشته مي‌شود. اين ساز را بر روي زمين يا زانو مي‌گذارند و با كمانه‌اي از تارهاي مو برآن مي‌كشند. نوع ابتدائي كمانچه غيچک يا غژک ناميده مي‌شود كه مورد علاقه نوازندگان محلّي در بلوچستان است. كمانچه ابتدا سه سيم داشت و بعدها به تقليد از ويولون سيم چهارمي بدان افزودند. اين ساز از دوره صفوي به بعد يكي از مهمترين آلات موسيقي ايراني شده است. درتاريخ موسيقي از كمانچه كش‌هاي نامدار در دوره قاجار ياد كرده‌اند كه اغلب آنان در تغيير و تكامل كمانچه و موسيقي سهم بزرگي داشته اند.

سنتور

جعبه‌اي ذوذنقه شكل است كه دسته‌هاي سيم بر روي آن كشيده شده است و آن را با مضراب‌هاي بلند كه سر آن اغلب از جنس شاخ است مي‌نوازند.

تار

سازي شبيه به كمانچه است كه كاسه‌اي گرد يا گلابي شكل دارد. امّا بجاي كمانه(آرشه) با زخمه نواخته مي‌شود. تار را بوسيله گوشي يعني پيچ چوبي كه در انتهاي دسته قرار دارد كوک مي‌كنند و با زخمه‌اي كوتاه كه در انگشت مي‌گيرند مي‌نوازند. تار انواع مختلف دارد: دوتار، سه تار و تار معمولي كه چهار سيم دارد. تار درنواختن گوشه‌هاي موسيقي ايراني بسيار روان است و شنيدن نواي آن حال و احساس خاصي ايجاد مي‌كند.

ني

سازي بادي است. ساده ترين نوع آن از قطعه‌اي ني توخالي با سوراخ هايي در بدنه آن تشكيل شده است. ني از روزگاران گذشته ساز چوپانان و درميان صوفيان و مجالس سماع آنان نيز ساز اصلي بوده است. هنوز مثنوي‌هاي عرفاني همراه ني و به آهنگي خاص خوانده مي‌شود كه يادگار صوفيان ديرين است. ني خشک و توخالي كه نوايي آسماني و دلكش دارد در شعر عرفاني رمز وجود دوگانه انسان است. جسمي خاكي و ميرا و روحي پرتپش و تعالي‌جو.

ني انواع مختلفي چون سُرنا، قره ني، شيپور و ني انبان دارد و در موسيقي‌هاي محلي همراه با نقاره يا دُهُل نواخته مي‌شود.

قانون

اين ساز را اختراع ابونصر فارابي مي‌دانند كه عود عربي، همان بربط قديم ايراني، بر اساس آن ساخته شده است. قانون در گذشته در ايران بسيار رايج بود، امّا بعدها به فراموشي سپرده شد. از قرن پيش دوباره ايرانيان به نواختن قانون رغبتي نشان داده‌اند، زيرا اين ساز كه شبيه سنتور

است و باخرک‌هاي متعدّد تغييرکوک مي‌دهد، بسياري از مشکلات سنتور، از جمله انعکاس اصوات، را ندارد و نغمه‌هاي زير و بم درآن هماهنگ پخش مي شود.

سازهاي ضربي دراسلام حرام نيست و از همين رو از ديرباز انواع ضرب، تنبک، دُهُل، نَقاره، دَف، کوس، دايره و دايره زنگي دربين مردم رواج داشته است. اين آلات موسيقي، اغلب اهمراه سازهاي ديگر، در نمايش تعزيه، زورخانه و مجالس شادي و سماع نواخته مي‌شود. رايج‌ترين آلات موسيقي ضربي، ضرب (تنبک) است که زيربغل مي‌گيرند و با انگشتان بر روي پوست کاسه آن مي‌نوازند. دايره يادَف حلقه اي است چوبي که پوست برسطح آن کشيده‌اند. دايره را با انگشتان و کف دو دست درحال رقص يا جابجايي دائم دست ها مي‌نوازند. دايره زنگي برحلقه چوب، تعدادي ورقه‌هاي کوچک فلزي دارد که ضمن حرکت، صداي آن ها به ضرب افزوده مي‌شود. دهل و نقاره را باضربه هاي چوب بر روي پوستي که بر کاسه کوچک يا بزرگ کشيده شده مي‌نوازند. جنس آلات موسيقي ضربه‌اي گاه ممکن است از فلز باشد که قديمي ترين نوع آن، کوس، از ابزار موسيقي جنگ بوده.

رديف و دستگاه موسيقي ايراني

موسيقي اصيل ايران بعد از اسلام نخستين بار بوسيله ابونصر فارابي پرده بندي شد. اين ترتيب علمي که اساس موسيقي همه سرزمين هاي اسلامي را تشکيل مي‌دهد، با طنبور خراساني تنظيم شد که سازي زهي است و با تغيير طول تار به وسيله انگشتان به نوا درمي‌آيد. تنظيم پرده بندي موسيقي شرقي با طنبور خراساني، که به نظر فارابي کامل‌ترين و دقيق ترين ساز باستاني بوده، دليل پيشرفت و مهارت علمي ايرانيان پيش از اسلام درموسيقي است. به علاوه، فارابي پرده معرّف اين فاصله را که امروز در موسيقي بين المللي به عنوان نيم پرده پذيرفته شده، دستان فُرس ناميده و همين نام نشان از سابقه ديرين آن دارد. پرده بندي فارابي همان است که تا امروز اساس گام‌هاي موسيقي شرقي و غربي برآن استوار است.

گام معمولي موسيقي ايران علاوه بر تقسيم اول و دوّم، داراي تقسيم سوّم نيز هست که وسعت ابتدايي نغمات را برابر ربع پرده گسترش مي‌دهد. اين تقسيم که مشخّص کننده موسيقي ايراني از موسيقي غربي است، در هر دوره گام کاملي شامل 27 فاصله يا 28 درجه است که همگي آن ها با اصل دوپرده‌اي گام منسوب به فيثاغورث مطابقت دارد. از طرف ديگر، فواصل گام‌هاي هارموني را نيز درآن مي‌توان يافت. اين فاصله ها از قديم درموسيقي ايران رايج بوده و درتشکيل نغمه‌ها و گوشه‌ها مورد استفاده قرار مي‌گرفته است.

درقرن هفتم هجري/سيزدهم ميلادي صفي الدين اَرمَوي گام هاي موسيقي شرقي را تعديل داد و درجات مختلف پرده‌هاي طنيني را خلاصه کرد. اصلاحات وي در زمان خود او مورد قبول موسيقي‌دانان بزرگي چون قطب الدين شيرازي و عبدالقادر مراغي قرار گرفت و در موسيقي سرزمين هاي اسلامي معمول شد.

رديف موسيقي ايراني شامل هفت دستگاه يا مقام اصلي و 471 گوشه با مكررات آن بوده كه امروزه بعضي ازآن‌ها فراموش شده است. . در کتاب های قدیمی از دوازده مقام که منسوب به دوازده برج و بیست و چهار شعبه ، موافق ساعت های شبانه روز و شش آوازاست، به ترتیب زیر نام برده شده است. هریک از این مقام ها یا آواز، دارای سه قسمت متمایز دستگاه –نغمه-گوشه بود که تا پیش از تأسیس مدرسهء عالی موسیقی درسال 1302خ/1922م. به شیوهء سنتی سینه به سینه نقل و تدریس می شد.

این مقام ها عبارت بوده اند از: عشاق ، نوا، بوسلیک ، راست، عراق ، اصفهان، زیرافکند، بزرگ، زنگوله،راهوی،حسینی و حجاز.

هفت دستگاه متداول امروزی عبارت‌اند از: ماهور،راست، چهارگاه، شور، سه‌گاه، همایون و نوا. هر دستگاه مجموعه‌اي از پيش درآمد، درآمد، آواز، رنگ و نواست كه با اجراي گوشه‌هاي مختلف به تدريج به اوج مي‌رسد و سپس به فرود باز مي‌گردد. این دستگاه ها بازماندهء مقام های دوازده گانهء گذشته است که تا اواسط دورهء قاجاریه به آن ها آواز گفته می شد. استادان برومند و دوامی از مشهور ترین استادان ردیف شناس موسیقی ایرانی هستند.

موسيقي ايراني درطول تاريخ با بهره جويي از فاصله‌هاي كوچك دربعضي پرده‌ها و اجراي تكيه‌ها و نت هاي تزييني و تشديد و تضعيف و ابتكارها و نوآوري هاي ديگر پيوسته راه تكامل پيموده است. به گونه ای که

دستگاه های هفتگانهء موسیقی سنتی ایرانی و ملحقات آن ها، هریک حال و هوای مخصوص به خود را دارند. در بین آن ها ، ماهور به نشاط و سرخوشی می گراید. دستگاه قدیمی و اصیل چهارگاه حرکت و پیشرفت را می رساند. شور متأثر از موسیقی محلی است و بیشترموسیقی ایلات و عشایرجزو این دستگاه درمی آید. سه گاه برای بیان احساس اندوه متناسب است و همایون باشکوه و آرام و نصیحت آمیز.

انواع موسيقي ايراني معمولاً درآواز با اشعار حماسي، فلسفي، عرفاني و غنايي شاعران بزرگ همراه مي‌شود و از اين جهت در جهان كم نظيراست. اين موسيقي حال و هواي خاص ذوقي و فرهنگي ايران را دارد و همراهي آن با شعر، خاصه غزل و مثنوي عرفاني، براي دوستداران و آشنايان به آن حالتي آسماني و روحاني ايجاد مي‌كند.

نقّاشي

درسخن از نقّاشي ايران بايد همه نقش ها و صورت‌هايي را به ياد آورد كه بر زمينه كاغذ و پارچه و قالي و فلز و شيشه و چوب و سفال و سنگ نشسته و، به گفته يكي از جهانگردان همه جاي اين سرزمين، حتّي بيان‌ها و كويرهاي خشك و خالي و پهنه رنگين باغ و بوستان، را بر بلنداي گنبدها و گلدسته‌ها و كف اطاق ها و چادرها گسترده است. اين اشتياق به بازي نقش و رنگ بر روي همه لوازم زندگي از دوران باستان تا امروز بين ايرانيان كاستي نگرفته است.

نقاشي ايراني پيش از اسلام

تجسّم واقعي رويدادها و مناظر طبيعت موضوع بيشتر صورتگري هاست. مجموعه‌اي از صورت شاهنشاهان ايراني مربوط به زمان خسرو انوشيروان دراوايل دوره اسلامي به نام كتاب الصّور شناخته بوده است. همچنين درپارچه‌ها و نقش هاي برجاي مانده از اين زمان مناظري از جشن‌هاي خسروانه و بزم ها و شكارگاه ها و بازي چوگان ديده مي‌شود كه با رنگ هاي درخشان تصوير شده. بيشتر اين آثار خاصّه كتاب هاي مصوّر درحمله عرب و تسلّط سپاهيان اسلام به عنوان مظاهر شرک و بت پرستي نابود گرديده است.

معروف ترين مجموعه نقاشي دوران ساساني كتاب ارژنگ يا ارتنگ منسوب به ماني است كه نقش هاي آن را از زيبايي به بهشت مانند كرده‌اند. گمان مي‌رود كه ماني دراين كتاب معتقدات پيچيده خود را درباره هستي و چگونگي آفرينش در صحنه‌هاي متعدّد مجسّم كرده باشد. اوراقي از يک نوشته مربوط به مانَويان، كه در تركستان بر سر راه جاده ابريشم يافت شده و چنين تصاويري دارد، اين نظر را تأييد مي‌كند.

ابن نديم كتاب ساز و كتابفروش و كتاب شناس معروف قرن چهارم هجري/دهم ميلادي دربغداد، نيز از پيدا شدن مجموعه‌اي از كتاب هاي مصور در اصفهان ياد مي‌كند كه چند نسخه از آن به دست او رسيده و بي فاصله به قيمت‌هاي گزاف به فروش رفته است. اين كتاب‌ها از مخفي گاهي به نام دژنبشت، كه احتمالاً متعلّق به شاهان ساساني بوده، به دست آمده است. دژنبشت به معناي دژ و خزانه نوشته هاست. كتاب مصوّر ديگري، كه جلد آن به انواع گوهرها مزين بوده، در قرن سوّم هجري/ نهم ميلادي درخانه افشين سردار ايراني پيدا شد كه آن را بهانه بدديني و كفر او شناختند.

نقّاشي در ايران پس از اسلام

موضوع نقّاشي در ايران بعد از اسلام ديگر نمي توانست تصوير واقعي طبيعت، بويژه صورت انسان و حيوان، باشد. زيرا با آن كه در قرآن كريم منع صريحي دراين‌باره نيست، خلفاي راشدين به استناد بعضي اخبار و احاديث نگارگري و مجسّمه‌سازي را حرام شرعي شمردند و از مظاهر شرک و بُت پرستي خواندند. بر اساس اين اعتقاد، موضوع نقاشي به تدريج تغييركرد، طبيعت و اشياء به‌صورت انتزاعي در آمد، نقش هاي هندسي بسيار پيچيده و ظريف سطح بزرگ كاشي كاري ها را پوشاند و ديگر نيازي به رعايت اصول مناظر و مزايا پيدا نشد. با اين حال، از نخستين قرن هاي اسلامي درباره نقّاشي هاي ديواري كه شامل صحنه‌هاي عاشقانه بوده خبرهايي نقل شده. از آن جمله در تاريخ بيهقي شرح درباره اطاق مي‌گساري و خوشگذراني مسعود غزنوي آمده است. بر پايه اين روايت، سلطان محمود مأموري براي تحقيق وجود اين نقاشي ها فرستاد. امّا مسعود كه جاسوسانش اين خبر را رسانده بودند، پيش از رسيدن مأ،مور ديوارهاي اتاق را با گچ پوشاند. نقش ديوار گرمابه ها ازديگر نمونه هاست كه اگر چه پيوسته مورد اعتراض فقيهان بوده و بارها خراب شده امّا وصف آن درشعر و نثر فارسي بسيار آمده است. در روزگار سعدي هنوز نقش كردن صورت بر ديوار رواج داشته است.

افزودن تصوير به كتاب ها نيز در دوران اسلامي سابقه داشته است. درمقدمه شاهنامه ابومنصوري آمده است كه وقتي رودكي ترجمه فارسي كليله و دمنه را به نظم آورد «چينيان تصاويراندر افزودند و كليله در زبان خرد و بزرگ افتاد.» نيز نسخه اي از داستان عاشقانه ورقه و گلشاه با هفتاد مجلس نقّاشي وجود دارد كه متعلّق به اوايل قرن پنجم هجري/ يازدهم ميلادي است. دراين نقّاشي ها به تأثير از تصويرهاي بودايي گردسر اشخاص هاله اي ترسيم شده. ظاهراً اين كار كه در قرون بعد نيز دوام يافته ادامه يكي از سنّت هاي ايراني پيش از اسلام است كه كتاب هاي حماسه و تاريخ و قصّه‌هاي حكمت‌آميز را مصوّر مي‌كردند و در تذكره ها تصوير شاعران را پيش از منتخبات اشعارشان مي آورداند.

اواخر دوره سلجوقيان، آغاز تأثير نقاشي چين درايران است. زيرا با حمله مغول و استقرار ايلخانان درايران كارهاي نقّاشان چين هر روز بيشتر مورد تقليد استادان ايراني قرار گرفت. نخستين مجموعه نقّاشي موجود بدين سبک، 94 مجلس مينياتور كتاب **منافع الحيوان** است كه در مراغه براي غازان خان فراهم آمده بود. شبيه سازي و افزودن مجلس هاي نقّاشي بركتاب هايي چون **جامع التواريخ** رشيدالدين فضل الله و **آثارالباقيه** ابوريحان بيروني و شاهنامه و **كليله و دمنه** نيز از بهترين آثار نقّاشي است كه تا اواخر عصر ايلخانان مغول پديد آمده است.

واژه مينياتور براي نقاشي ايراني را اروپاييان دراوايل قرن بيستم متداول كردند. اين كلمه لاتيني به معناي كوچک و ريز به همه تزئين هايي گفته مي‌شود كه ايرانيان از قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي دست نويس‌ها را بدان مي آراستند. در مينياتور كه تركيبي از نقّاشي ملّي ايراني و صورتگري چيني است، صحنه با همه ريزه كاري ها مجسم مي‌شود. مينياتور از اين زمان تا اوايل دوره قاجاريه شيوه‌اي خاص دارد كه در هنر هيچ يک از ديگر ممالک اسلامي يافت نمي‌شود. در شاهكارهاي مينياتور كه كار هنرمنداني بزرگ، چون كمال الدين بهزاد و رضا عبّاسي است، پيشرفت و تكامل صورت سازي و صحنه پردازي بارز است.

دوران فرمان روايي جانشينان تيمور، كه از ميراث هنري اواخر ايلخانان مغول بهره مند بود، مهم‌ترين روزگار ترويج انواع هنر از جمله نقّاشي است كه بيشتر با خوشنويسي درآميخته. شهرهاي سمرقند و هَرات و بغداد و پس از آن تبريز، قزوين، شيراز، مشهد و اصفهان مهم‌ترين كانون هاي شكوفايي هنر و تشويق هنرمندان تا اواخر دوره صفويان بود.

اشياء هنري‌كه‌بارونق اقتصادي زمان شاه عبّاس بزرگ به سرزمين هاي ديگر برده مي‌شد، بهترين مبلّغ هنر ايراني درآن زمان بود. بر جلد چرمين كتاب ها و اشيايي چون قلمدان، جعبه و قاب آينه كه از كاغذي مخصوص ساخته مي‌شد، مناظري از بزم و شكار و بازي چوگان نقش بسته بود و بعدها در نقّاشي سرزمين هاي دور دست چون ژاپن و كره اثري آشكار باقي گذاشت. اين نقّاشي‌ها آميخته‌اي از نقاشي دوران اشكاني و ساساني با نقّاشي دوره اسلامي و مينياتور است.

در دوره صفوي رفت و آمد و مبادله كالاي هنري اروپاييان، خاصه آثار نقّاشي ايتاليا، هنرمندان ايراني را ديدي تازه داد. در نقّاشي هاي ديواري كه براي قصرهاي سلطنتي ساخته شده، تأثير نقّاشي اروپايي محسوس است. از ميانه روزگار قاجاريه، با اعزام دانشجو به اروپا اين تأثير روز افزون بوده است. تأسيس مدرسه صنايع مستظرفه و آثار ارزنده نقّاش بزرگِ زمان ناصرالدين شاه، كمال الملک، فصلي نوي را در تكامل هنر نقّاشي ايران گشود.

از اوایل دورهء قاجار شیوهء جدیدی در نقاشی ایرانی پدید آمد که به نقاشی قهوه خانه شهرت یافت. پیشینهء این شیوه به نمایش پرده گردانی بازمی گردد که پیش ازآن نقال ها با تصویر صحنه هائی مذهبی و حماسی، بخصوص از واقعهء کربلا و توصیف جزئیات آن از روی پرده، مردم را مشغول می داشتند. از آن جا که بیشتر این نقاشی ها در و دیوار قهوه خانه ها رامی آراست که محل برگزاری نقالی بود، به نقاشی قهوه خانه شهرت یافت. موضوع نقاشی های قهوه خانه افزون بر واقعهء کربلا و بهشت و جهنم و پل صراط، صحنه های رزم، بزم،شکاراست که بی رعایت سایه روشن و فاصله و اصول مناظر و مرایا{ پرسپکتیو} به نمایش در می آید.

در دوران معاصر، نقاشي نيز چون ديگر پديده‌هاي فرهنگي، با تحوّلات دنياي غرب بيگانه نماند. آشنايي با روش هاي جديد همراه با سنّت هاي ريشه دارگذشته، هنرمندان واقعي رابراي يافتن روشي امروزي، و در عين حال متأثر ازهنر اصيل ايراني، به ابتکار واداشت. از بارزترین چهره های هنرمند مبتکر در نقاشی امروز محمود فرشچیان است. شیوهء نقاشی وی ترکیبی ازمینیاتورسنتی و واقع گرائی اروپائی است. وی درتابلوهای خود رنگ های درخشان وطرح های متناسب زیبا را با حالتی رؤیائی و عرفانی در می آمیزد.

از دیگر هنرمندان مبتکر درنقاشی سنتی ایران، رسام عرب زاده است که در طرح و رنگ آمیزی نقشهء قالی از خود آثار برجسته ای به جای گذاشته.

از دیگر ابتکارهای نقاشی امروز ایران نوعی ترکیب خط و نقاشی است که نمونه های زیبا دارد. از این شیوه بیشتر نقاشان در آثار خود کم و بیش به عنوان متن یا زینت فضا استفاده می کنند. افزون براین ها اکنون آثار فراوان و گوناگون نقاشی به سبک های مختلف که كانون‌هاي هنري و نمايشگاه‌ها و موزه هارا زينت بخشيده، نويد آينده اي پر بار در اين زمينه را مي‌دهد.

كمال الدّين بهزاد

بزرگ ترين و مشهورترين نقاش مينياتوريست ايران است. وي در هَرات زاده شد. درجواني به دربار سلطان حسين ميرزا بايَقرا راه يافت و مورد توّجه بسيار سلطان و وزيرش امير عليشير نوايي قرار گرفت. شاه اسماعيل صفوي هنگام تصرّف هَرات بهزاد راكه، درنقاشي شهرتي داشت، با خود به تبريز آورد. دراين شهر، و در خدمت شاه اسماعيل و پسرش شاه تهماسب، بهزاد به اوج شكوفايي هنري رسيد و شهرتش از مرزهاي ايران تا دوردست هاي دربار بابر پادشاه مغولي هند رسيد. سلطان حسين اورا ماني ثاني مي ناميد و استادي بي چون و چراي او زبان زد همگان بود.

بهزاد در تاريخ هنر ايران نخستين نقاشي است كه آثارش را امضاء كرده است. نقاشي‌هاي وي تصوير صحنه هايي از كتاب هاي برجسته ادب فارسي است كه در آغاز خوش نويسان برجسته آن را مي نوشتند، تذهيب كاران فاصله خط ها را با طرح هاي گوناگون پُر مي‌كردند و آن گاه نقاش در بخش هايي كه به اين منظور خالي گذاشته بودد تصاويري مناسب نقش مي‌كرد.

شاهكار كمال الدّين بهزاد مجموعه شش صحنه نقاشي بر بوستان سعدي است. درنخستين تصويركتاب سلطان حسين بايَقرا در مجلس جشن و ميهماني ديده مي شود. دراين نقاشي ها، بناها، مناظر طبيعي و صحنه هايي از زندگي روستايي با واقع بيني كم نظيري به نمايش درآمده است. هنر ويژه بهزاد را در شيوه به كار گرفتن رنگ‌هاي درخشان مي دانند. وي بيشتر به رنگ هاي سرد در مايه هاي سبز و آبي تمايل داشته، امّا با به كار بردن رنگ هاي گرم، چون نارنجي تند، در آثار خود تعادلي مطبوع ايجادكرده است. تناسب يک يک اجزا، صحنه يا مجموعه تصوير نيز درآثار بهزاد شگفت انگيز است. شاخه هاي پرشكوفه، نقش هاي كاشي ها و فرش هاي ريز بافت پُرزيور، همه نمودار كمال هنرمندي و ذوق و ظرافت بي مانند كار اوست.

واقع بيني در هنر بهزاد بيشتر در تصويرهايي به چشم مي خورد كه تنها جنبه درباري ندارد و از زندگي مردم عادي سرچشمه مي گيرد. آن چه بهزاد را از ديگر نقّاشان هم زمانش برجسته مي كند حالت چهره ها در كارهاي اوست. هرصورت نمودار شخصيّتي و حالتي خاص است كه از زندگي و حركت سرشار است و با صورت هاي عروسكي و يک نواخت نقّاشي هاي پيش از او تفاوت دارد.

تأثير كمال الدّين بهزاد در نقّاشان پس از او به حدّي است كه گاه شناخت آثار او را دشوار مي كند. بسياري از نقاشان سرشناس و نام آور زمان صفويه از شاگردان بهزاد بوده‌اند. از آن جمله آقاميرک است كه، اگرچه روش بهزاد را به كار برده، هنرمندي اش در نقش چهره ها كم تر از استاد نيست. از زيباترين آثار آقاميرک نقاشي هاي كتاب خمسه نظامي است و از ميان آن ها مراسم تاج گذاري خسرو پرويز شاهنشاه ساساني شهرت بسيار دارد.

رضا عبّاسي (ف. 1044 ه/1634م)

رضا عبّاسي مشهور ترين نقاش زمان شاه عبّاس صفوي است. مراوده هاي سياسي و بازرگاني باكشورهاي اروپا، در زمان شاه‌عبّاس، موجب رواج نقاشي هاي ايتاليايي دربازار اصفهان شده بود. رقابت دربار صفوي با دربار هنرپرور و با شكوه جهانگير پادشاه مغولي هند نيز سبب ديگري براي توجّه به هنرمندان دراين زمان بود. دراين ميان آقا رضا سرآمد همه هنرمندان ونقاشان اصفهان گرديد. شاه عبّاس او را به خود منسوب كرد و از آن پس به نام رضاعبّاسي مشهور شد.

ساختمان بناهاي متعدّد در زمان شاه عبّاس اول در اصفهان، نوعي تازه ازنقاشي رابه وجودآورد. پيش از آن در زمان شاه اسماعيل و شاه تهماسب، نقاشان بزرگ چون كمال الدّين بهزاد به تصويركردن كتاب‌هاي خطّي مي‌پرداختند. امّا دراين دوره نقّاشي بر روي ديوارها و كشيدن تصاوير بزرگ براي تزيين بناها مرسوم گرديد. رضا عبّاسي درفاصله سال هاى 1027-1044ه/ 1618-1634م.ا فزون برآن، پرده هاي نقّاشي بسيار آفريدكه درآن ها به جاي انبوه درباريان، تنها صورت يک يا دو آدمي زيبا نقش مي‌شد. دراين تصويرها رنگ

آميزي لباس و صورت و تزيينات و تجمّلات صحنه درخششي چشم گير دارد. امّا مهارت رضاعبّاسي، كه بيشتر به نقاشي‌سياه قلم تمايل داشت، درتصوير طبيعت و حالات روحي و اخلاقي مردم عادي بود.

كمال‌الملک

كمال‌الملک لقب محمّد غفاري نقاش برجسته ايراني است كه حدودنيمهء قرن سيزدهم هجری/ نوزدهم ميلادی در كاشان در خانواده اي هنرمند ديده به جهان گشود. در پانزده سالگي از كاشان به تهران آمد و سه سال در مدرسه دارالفنون به آموختن علم و هنر پرداخت. در پايان سال سوم، ناصرالدّين شاه براي بازديد مدرسه بدان جا رفته بود. وي با ديدن تابلوی چهره اعتضادالسلطنه رئيس دارالفنون، كمال الملک را مورد تحسين و تشويق قرار داد. پس از آن كمال الملک به مدّت چهارسال، با پشتيباني مالي ناصرالدّين شاه، درمحلّي كه براي كار او در دربار تعيين شده بود به كشيدن بيش از 170 تابلوازجمله پرترهء استاد كه پهرهء خود او را نشان می دهد، گذراند. مشهورترين اثر هنر او، تابلوي تالار آيينه است كه شاه‌كارهنر نقّاشي به شمار مي آيد و نخستين تابلويي است كه امضاي كمال الملک درآن به چشم مي خورد.

تابلوي تالار آيينه نقش موزه برليان است كه بنا به درخواست ناصرالدّين شاه كشيده شده. در اين تابلو شاه نزديک تخت طاوس روي صندلي نشسته و شمشيرش را روي زانو گذاشته است. موزه برليان تالار بزرگي است كه سقف و چهار ديوار آن آيينه كاري شده و سه چهل چراغ صد شاخه از سقف آن آويزان است. روي هر كاسه لاله آن، عكس رنگي ناصرالدين شاه نقش شده است. در يک طرف اطاق، تخت طاوس و كره جواهر و شمعدان ها قرار دارد. درهاي دوطرف اطاق هم به باغ باز شده و جلوي آن ها پرده تور آويخته است. هنر بزرگ نقاش در اين شاهكار منعكس كردن رنگ اشياء در آينه ها و چراغ هاي ريز و درشت است كه با زواياي گوناگون دريكديگر تابيده اند. در آفرينش اين شاهكار، كه تركيبي از هنر نقاشي واقع گرای و مينياتور به شمار مي رود، صبر و حوصله نقّاش كم از هنرمندي او نبوده است.

پس از مرگ ناصرالدّين شاه و با آغاز سلطنت مظفرالدّين شاه، كمال الملک به اروپا سفر كرد و در موزه هاي برجسته فرانسه و ايتاليا به مطالعه آثار هنري نقاشان بزرگ اروپا پرداخت. دوازده تابلو از روي كارهاي روبنس، رامبراند و تي شِن ره آورد اين سفر سه ساله است. سفر نقّاش هنرمند براي زيارت عتبات نيز فرصتي ديگر بود كه چند تابلوي نفيس بر مجموعه آثار او بيفزايد. تابلوهاي فالگير بغدادي، زرگر بغدادي و شاگردش و ميدان كربلا يادگار اين سفر است.

پس از اين دوران، كمال الملک مدرسه صنايع مستظرفه را تأسيس كرد و خود عهده دار رياست آن شد. در اين مدرسه، نقّاشي، مجسّمه سازي، منبّت كاري و قالي بافي تدريس مي شد. كمال الملک شانزده سال در اين مدرسه به تربيت جوانان علاقه مند پرداخت. امّا محدوديت امكانات مالي و كمبود هنرآموزان ورزيده ادامه كار را دشوار مي كرد. با وجود اين، كمال‌الملک دانشجويان را، از اين كه براي به دست آوردن پول بيشتر به نقّاشي چهره رجال مملكت به پردازند، منع مي كرد. وي كه هنرمندي واقعي بود و بر خصائل نيک انساني، علوّ طبع و بزرگ منشي ارزش بسيار مي نهاد، مي كوشيد كه اين

صفات را به شاگردان خود نیز منتقل کند. از خصوصیات اخلاقي برجسته کمال الملک بسیار سخن گفته اند.

کمال الملک به سبب دشواري هایي که پیوسته با قدرت مداران روزگار داشت، دوازده سال آخر عمر خود را در حسین آباد نیشابور به انزوا گذراند و در سال1319خ/ 1940م. پس از آن که براثر حادثه اي چشم چپ خود را از دست داده بود، درگذشت. آرامگاه او، در نیشابور، در همان باغي جاي دارد که شیخ عطّار در آن در بستر خاک آرمیده است.

خوشنویسي

زیبانوشتن خط و آرایش صفحه‌ها و جلد کتاب یکي از هنرهاي بسیار قدیمي ایرانیان است. پادشاهان و خاندان هاي بزرگ کتاب هاي نفیس هنرمندان خوشنویس و نقّاش را، با جلدهاي مزیّن، نقش دار یا زرّین و سیمین گوهرنشان، درگنجینه‌هاي خود به عنوان ذخایري گرانبها گرد مي‌آوردند و به داشتن آن ها افتخار مي‌کردند. بعد از اسلام نیز ایرانیان در پدید آوردن و پیشرفت و تکامل این هنر سهمي بزرگ داشتند.

باگسترش خطّ عربي بین ملت هاي اسلامي، تفنّن درنگارش آغاز گردید و به‌تدریج از دو خط کوفي و نَسخ قلم هاي دیگر ابداع شد. در این انواع تازه، اگرچه الفبا ثابت بود، شکل حروف و ترتیب به‌هم پیوستگي آن ها با یکدیگر تفاوت هاي آشکار داشت. نوشته‌اند که در دربار مأمون عبّاسي بیش از سي قلم خطّ عربي نوشته مي‌شد که بیشتر جنبه تزییني و هنري داشت. بَرمَکیان بزرگ‌ترین مشوّق خوشنویسان بودند و به سفارش ایشان کتاب هاي نفیسي به خط خوش نوشته مي‌شد.

پیش قدم فن خوشنویسي در دوره اسلامي محمّدبن علي الفارسي معروف به ابن مقلّد است که در اوایل قرن چهارم هجري/دهم میلادي مي‌زیست و وزیر سه تن از خلفاي عبّاسي بود. ابن مقلّد شش قلم مختلف از خطّ کوفي اقتباس و آن ها را با اصول علمي تنظیم کرد. این شش قلم که تا روزگار ما شهرت دارد به نام‌هاي محقّق، ریحان، ثُلث، نَسخ، توقیع و رِقاع خوانده مي‌شود. وي نخستین کسي است که براي هریک از این نگارش ها ضوابطي تعیین کرد و حروف الفبا را با میزان پهناي قلم و اشکال هندسي دایره و مربع منظّم ساخت. این خط ها با قلم ني به اندازه‌هاي مختلف نوشته مي‌شود. قلم را به ترتیب خاص مي‌تراشند و نوک آن را به پهناي موردنظر درمي‌آورند. ابتکارابن مقلّددرایجاد خط نَسخ‌که آن را منسوخ کننده خط هاي پیشین دانسته‌اند، حسادت بسیاري از رقیبان سیاسي او را برانگیخت. درزمان او رقابت گروه‌هاي مختلف سودپرست در دربار خلافت به اوج رسیده بود. شهرت و عظمت ابتکار و هنرمندي ابن‌مقلّد این حسادت ها را دامن مي زد. نوشته اند که اطرافیان المقتدر، خلیفه عبّاسي، اورا چنان برضدّ ابن‌مقلّد تحریک کردند که نخست دستورداد انگشتان هنرمند اورا ببرند. امّا وي از پاي ننشست، با دست چپ به تمرین پرداخت و دخترش راچنان آموزش داد که همچون پدر به زیباترین صورت خط مي‌نوشت. ابن مقلّد سرانجام در سال 328ه/939م به دستور خلیفه کشته شد. امّا، پس از او نیز

خوشنويسي رونقي روز افزون داشت. يکي از خوش نويسان بعدي، معروف به ابن البَوّاب چندان شهرت يافت که يک سطر از نوشته اوبه هزار دينار معامله مي‌شد. از خطّ ابن مقلّد هيچ نمونه‌اي در دست نيست. دونسخه از قرآن‌هاي خطّ او نيز که جزء اموال خواجه رشيدالدين فضل الله وزير ياد شده پس از قتل وي از ميان رفته است. در زمان مُستَعصِم، آخرين خليفه عبّاسي، معروف ترين خوشنويس دوره اسلامي موسوم به ياقوت مُستَعصِمي پديدار شد. وي از غلامان خليفه و شاگرد صفي الدين عبدالمؤمن ارموي، خوشنويس و موسيقيدان بزرگ روزگار خود، بود.

ياقوت بخشي ازعمر دراز خود را پس از برافتادن خلافت عبّاسي، درخدمت خاندان جُويني گذراند و درآخرين سال‌هاي قرن هفتم هجري/سيزدهم ميلادي درگذشت. از آن پس مراکز خوشنويسي از بغداد به آذربايجان، فارس و خراسان منتقل شد و از شاگردان و پيروان سبک ياقوت شش تن شهرت بسيار يافتند که همگي آنان ايراني بودند.

قرن‌هاي هشتم، نهم و دهم هجري از دوره‌هاي درخشان رواج و پيشرفت خوشنويسي است. سلسله هاي جلاير و مظفّري از مهم‌ترين مشوّقان و حاميان هنرمندان خوشنويس بودند. اميران و شاه‌زادگان تيموري و صفوي علاوه برتشويق هنرمندان خود به خوشنويسي مي‌پرداختند و تعليم خط از مهم‌ترين مراحل آموزش ايشان بود که از کودکي آغاز مي‌شد. بايسنقر ميرزا پسر شاهرخ و نوه اميرتيمور گورکان از معروف ترين آنان است که به شش قلم خطّ زيبا مي‌نوشت. وي در پايتخت خود، هرات، کتابخانه‌اي بزرگ ترتيب داد و بيش از چهل هنرمند را با دستمزدهاي گزاف به نسخه‌برداري ازکتاب هاي نفيس گماشت. هنرمندان، اين آثار را با خط خوش مي‌نوشتند و به زيباترين صورت نقّاشي و تذهيب و صحّافي و جلدبندي مي‌کردند. نفيس ترين کتاب اين کتابخانه، شاهنامه بايسنقري اکنون درايران است. اين اثر نفيس که همه صفحات آن به زيباترين صورت تذهيب شده در اواخر دوران محمّدرضا شاه در تهران چاپ و تکثير شد.

از معروف ترين خوشنويسان دوره تيموري ميرعلي تبريزي هروي (هراتي) مبتکر و مخترع خطّ نستعليق است. اين خط که از ترکيب خطوط نَسخ و تعليق پديد آمده در واقع نقّاشي کلمات است و زيبايي خاصي دارد. اين خط را که از خط هاي خاص ايران است، و ترکيب و گردش‌حروف‌درآن شباهت به خط هاي باستاني ايران دارد، عروس خطوط اسلامي خوانده‌اند. عالي ترين نمونه کارهاي ميرعلي هروي، نسخه‌اي از منظومه عاشقانه هماي و همايون خواجوي کرماني است که درآخرين سال قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي استنساخ شده. اين نسخه اکنون به موزه بريتانيا تعلّق دارد.

در دوره صفويه نيزخوشنويسي و تذهيب و آرايش کتاب رواج کامل داشت. دوتن از خوشنويسان بزرگ اين دوره که شيوه‌هاي تازه اي درقلم نستعليق ايجاد کردند، ميرعماد قزويني و عليرضا عبّاسي تبريزي بودند. شيوه ميرعماد طرفداران بي‌شمار يافت و مکتب نستعليق که امروز رايج است به دنبال روش او پديد آمده. شيوه عليرضا عبّاسي مشکل تر بود وکم‌تر کسي مي توانست برآن تسلّط يابد. از همين رو پس از او متروک شد. نمونه‌هاي خط زيباي عليرضا عبّاسي را

درکتیبه‌هایي در مسجد شیخ لطف الله و مسجد شاه اصفهان و حرم حضرت رضا(ع) درمشهد مي‌توان دید. در اواخردوره صفوي ازشکسته نویسي خط نستعلیق قلمي دیگري ابداع شد که شکسته نستعلیق خوانده مي‌شود. مبتکر این خط محمّدشفیع حسیني معروف به شفیعاست. خواندن این خط که اغلب کلمات آن پیوسته نوشته مي‌شود، براي همگان آسان نیست و در واقع آن را باید نوعي بازي با خط یا تصویرگري خط دانست.

خوشنویسي تا کنون دوره هاي مختلف رونق و انحطاط را پشت سر گذاشته است. امروز خوشنویسي از شاخه‌هاي هنر نقّاشي است که در بسیاري موارد بطور کامل با تصویرگري درآمیخته. از خوشنویسي درگذشته نیز براي تزیین انواع ظرف‌ها، بناها و چوب و فلز و پارچه بهره جسته اند. با این همه خوشنویسي هنر ویژه کتابت است و از نخستین قرن هاي اسلامي بیش از همه براي نوشتن کلام خدا به کار رفته. مهم‌ترین آثار خوشنویسي درایران مجموعه‌هایي نفیس و گران‌قدر از قرآن کریم است که درمراکز مختلف ازجمله درموزه آستان قدس رضوي درمشهد گردآوري شده.

علی رضا عباسی تبریزی

رضاعبّاسي نقاش دوران سلطنت شاه عبّاس بزرگ را نباید با علیرضا عباسي تبریزي، هنرمندخوشنویس همزمان او، اشتباه کرد. علیرضا عبّاسي که از طرف شاه عبّاس به لقب شاهنواز خان ملقب گردید، استاد انواع خطّ بود. خطّ نَسخ و ثلث را با استادي تمام مي‌نوشت و درخطّ نستعلیق شیوه‌اي خاص داشت. آثار خطّي او در مساجد شیخ لطف الله و مسجد جامع عبّاسي و چهارسوي اصفهان، هنوز باقي است و حکایت از کمال پختگي و هنرمندي قلم او دارد. همچنین کتیبه‌هاي طلاي درسابق حرم مطهّر حضرت رضا(ع) به خطّ اوست که امروزه در موزه آستان قدس نگه‌داري مي‌شود. اختلاف سلیقه و روش او با میرعماد که او نیز هنرمندي خوش نویس بود و شیوه نستعلیق رایج در نگارش فارسي امروز ابتکار اوست، موجب کدورت و انگیزه حس حسادت میان این دو استاد گردید و عاقبت تلخ آن به قتل فجیع میرعماد انجامید.

معماري

ایران داراي سنّت هاي معماري دیرینه است که به هزاره هفتم پیش از میلاد مي رسد. هنوز درهریک ازشهرها، نقاط دورافتاده و روستاهاي ایران ساختمان هاي کوچک و بزرگي را مي‌توان دید که هم از جهت طرح و تناسب اجزاء و کاربرد مصالح و هم از جهت تنوّع و ظرافت تزیینات نماها و دیوارها نمودار ذهن خلاّق و مبتکر و تلاش و مهارت مردم ایران است. ویژگي کلّي بزرگترین بناهاي بازمانده از دوران باستان مذهبي بودن آن‌هاست. در این بناها رابطه روحاني و معنوي انسان با آسمان و عوالم علوي در ارتفاع برج‌ها، گنبدها و مناره‌ها و عظمت فضاهاي دروني تجلّي

يافته است. سنّت هاي معماري برپايه اين نخستين اصول از دوران پيش از استقرار آرياييان تا امروز قابل تشخيص باقي مانده و با روشي منظّم تكامل يافته است. با اين همه، استادان تاريخ معماري ايران معتقد به وجود سه دوره متفاوت اند كه در آن ها نوع پوشش سقف بناها را از يكديگر مشخّص مي كند.

مشهورترين بناي نخستين دوره معماري زيگورات چُغازنبيل، معبد بزرگ خدايگان شوش، است كه حدود 1250پ. م به وسيله فرمانروايان پيش از آريايي عيلام ساخته شده. خرابه‌هاي اين معبد بزرگ نزديک شوش در خوزستان هنوز برجاست. اين بنا نيايشگاهي بزرگ به شكل هرم چهار ضلعي است كه از نظر صلابت و ابهّت با اهرام مصر پهلو مي‌زند. اين بنا به شكل هرمي ساخته شده كه در مركز آن برجي پيچاپيچ به بلندي 50 متر بالا مي‌رود. چهار دروازه اين برج را تالارها، آرامگاه‌ها، دالان‌ها، پلكان‌هاو آب روهاي زيرزميني به هم مي‌پيوندد. در و ديوار اين بناي باستاني با انواع آجرهاي لعابدار و چوب‌هاي آراسته به شيشه هاي مات نقش دار پوشانده شده و در انبارهاي آن نمونه هاي تاريخي مهمّي از ظرف ها و سلاح هاي گوناگون به‌دست آمده است.

دوره دوّم معماري ايران به عصر هَخامَنِشي و ساختمان هاي با شكوه و عظيم پاسارگاد و تخت جمشيد مي‌رسد. درزمان شكوه شاهنشاهان هَخامَنِشي كه تمدّن هاي عظيم مصر و بابِل و آسياي صغير به تصرّف ايرانيان درآمد، معماري به كمال رسيد. دربناي تخت جمشيد و آتشگاه‌ها و كاخ هاي سلطنتي پيرامون آن، گروه‌هاي بزرگ از استادكاران و هنرمندان سرزمين‌هاي مغلوب كار مي‌كردند. امّا باز به نظر اهل فن، اين بناهاي با شكوه اصالت خاص معماري ايران راحفظ كرده است. بناهاي تخت جمشيد را نيز زيارتگاه مقدّس ملّي دانسته‌اندكه جشن ها و مراسم مهم مذهبي درآن برگزار مي‌شده و عظمت آن نمودار قدرت يكتاي اهورامزدا بر روي زمين بوده است. بيشتر بناهاي دوره هَخامَنِشي به كوه تكيه دارد و از ديوارهاي قطور و ستون هاي بلند و متعدد تشكيل شده كه سقفي چوبين را نگاه مي‌داشته اند. بلندي ساختمان ها و اِشراف آن بردشتي وسيع و سبز و خرّم، به واقع شكوه و عظمت را به عالي ترين صورت جلوه مي‌دهد. استفاده از الوارهاي عظيم چوب كه سقف هاي بلند را مي‌پوشانده، از پيشرفت محاسبات معماري دراين زمان حكايت دارد. نه تنها تزيينات گوناگون اين شاهكار معماري بي نظير است، بلكه طرح تالارها و پيش بيني فضاهاي لازم براي دربرگرفتن گروه‌هاي بزرگ سپاهيان و درباريان هنگام انجام تشريفات و آب‌روها و پلكان‌هاي مخفي درآن از مراحل پيشرفته معماري ايران آن در زمان نشان دارد.

سوّمين مرحله معماري ايران در زمان اشكانيان و ساسانيان به كمال رسيد. گويي آتش‌سوزي تخت جمشيد درحمله اسكندر و در دسترس نبودن چوب به اندازه كافي، ايرانيان را واداشته است كه به سقف هاي ضربي و گنبدي روي آورند. در ساختمان هاي عظيم دوران اشكاني، چون معبد اناهيتا در كَنگاور، طاق‌ها و سردرهاي هلالي و سقف‌هاي گنبدي، كه نشان از محاسبات دقيق دارد، خودنمايي مي‌كند. طرح اصلي نيايش‌گاه‌هاي اين زمان به‌صورت صليب است. تقاطع دوشاخه شمالي جنوبي و شرقي غربي معمولاً محوّطه اي چهارگوش است كه با سقف گنبدي

پوشانده مي‌شود. چهار سوي اين محوّطه ايوان هايي با طاق بلند ساخته مي‌شده و به چهار سو راه داشته است. معماري با اين طرح و نقشه دردوران ساسانيان به درجه‌اي از تكامل ودقّت درمحاسبات رسيد كه درمعماري دوره اسلامي تأثيري آشكار برجاي گذاشت. مهم‌ترين بناي سبک معماري اشكاني و ساساني در زمان خسرو انوشروان در تيسفون ساخته شده و هنوز خرابه‌هاي آن به نام طاق كسري يا ايوان مدائن نزديک بغداد برجاي است.

معماري ايران در دوره اسلامي نيز درساختمان مسجدها، مدرسه‌هاي ديني، آرامگاه‌ها و ديگر مكان هايي كه هريک به نوعي جنبه مذهبي دارد، زيباترين نمونه‌ها را پديد آورده است. نخستين مسجدها در ايران با استفاده از آتشگاه‌هاي زَرتُشتي و فضاهاي باز بنا شد. از آن پس محوّطه اي چهارگوش را، به سبک مسجدهاي ساده عربي، به عنوان مسجد مي‌ساختند كه دورا دور آن ايوان و غرفه داشت. امّا به‌تدريج معماري دوره ساساني به اين مكان هاي مذهبي نيز راه يافت و همراه نقشه و طرح ديرين تزيينات بسيار را نيز بدان افزود. سردرهاي بلند و طاق نماهاي هلالي شكل مزيّن به انواع كاشي ها و گچ بري ها و مُقَرنَس ها درميان مناره ها و گلدسته‌هاي بلند، كه بانگ اذان را مي پراكند، ساخته شد.

معماري دوره اسلامي اگرچه از سنّت هاي قديم ايراني بهره بسيار دارد، امّا در واقع مجموعه‌اي است از معماري همه اقوام سرزمين هاي اسلامي كه شوق و اعتقاد مسلمانان آن را به تكامل رسانده است. از معروف ترين مسجدهايي كه در ايران ساخته شده و ظرايف سنتي معماري ايراني درآن بارز است مي توان مسجد تاري خانه دامغان، مسجد كبود تبريز و مسجد شيخ لطف الله در اصفهان را نام برد. مقبره ها و آرامگاه‌هاي بزرگان دين و سياست نيز از بناهاي جالب توجّه در معماري ايران است. نظير اين آثار را در ديگر كشورهاي اسلامي كمتر مي‌توان ديد. اين مكان ها يا به‌صورت برج ها و مناره هاست يا فضاهايي كه زيرگنبدهاي بلند قرار دارد، از جمله گنبد كاووس، آرامگاه قابوس بن وشمگير زياري، و گنبد سلطانيه مقبره اولجايتو از ايلخانان مغول. حرم امام رضا(ع) درمشهد خراسان و حضرت معصومه(ع) در قم را بايد با شكوه ترين آن‌ها دانست. معماري ايران شاهكارهاي ديدني بسيار دارد. قلعه‌ها و دژهايي كه قرن ها مردم شهرها را از هجوم دائم راهزنان محفوظ مي‌داشت و پل ها و سدها و كاروانسراها و باغ‌ها و كاخ‌ها و گرمابه ها هريک در خور مطالعه هاي گسترده است. از شاخه هاي مهم تزيين معماري رايج در ايران گچ‌بري، آجركاري، كاشيكاري، حجاري، نقاشي و آينه كاري است كه گاه تركيبي از آن‌ها صحنه هايي اعجاب انگيز آفريده.

از هنرمندان برجستهء روزگار ما نخست باید از **حسین امانت** طراح و مدیر اجرای ساخت برج آزادی(شهیاد)که آن را دروازهء ایران نیز خوانده اند، نام برد. وی درسال 1345خ/1966م. هنگامی که تازه از دانشکدهء هنرهای زیبا فارغ التحصیل شده بود و بیش از بیست و چهار سال نداشت، برندهء مسابقهء طرح بنای آزادی شد که می بایست نماد ایران معاصر باشد. وی در طراحی این ساختمان باشکوه از معماری باستانی وتاریخی ایران پیش تا بعد از اسلام استفاده کرده وبا ترکیب معماری شرق و غرب آن را در فضائی وسیع با باغچه بندی هائی به سبک باغ های ایرانی به ارتفاع 45 متراز سنگ سفید ساخته است. برج آزادی(شهیاد) به شکل دروازه ای است که به

چهارسو باز می شود. این بنا تالارهای بزرگ موزه و نمایشگاه دارد. در طرح اصلی جائی برای نصب لوحهء کورش بزرگ که نخستین منشور حقوق بشر است ، پیش بینی شده بودکه با مخالفت دولت انگلیس از بازدادن آن عملی نشد.

هوشنگ سیحون از نخستین استادان دانشکدهء هنرهای زیبای تهران متولد سال 1299خ/1920است. بنای ایستگاه مرکزی راه آهن تهران ویادمان ابوعلی سینا در همدان از بناهائی است که با طراحی او ساخته شده . وی مجموعه های نقاشی سیاه قلم از طبیعت و بناهای قدیمی ایرانی نیز به چاپ رسانده است.

فریبرز صهبا متولد1327/

1948م.فارغ التحصیل دانشکدهء هنرهای زیبای دانشگاه تهران است. مهم ترین اثر معماری او طراحی و مدیریت اجرائی مشرق الاذکار (نیایشگاه) بهائی "نیلوفر بهاپور" در دهلی هنداست که از سال 1976به مدت ده سال در ساخت آن فعالیت داشته. گنبد نیایشگاه از سنگ سفید به پیکر گل نیلوفر، از قدیم ترین نمادهای تمدن مشترک آریائیان هند و ایران درآورده شده است. گل نیلوفر در ساختمان این بنا نه گلبرگ دارد که خود از نماد های اعتقادی بهائیان است.

از این نیایشگاه که اکنون به صورت یکی از مهم ترین دیدنی های دهلی در آمده هرساله بیش از سه ملیون نفر بازدید می کنند.

سینما

آشنائی ایرانیان با سینما یکی از ره آوردهای سفر مظفرالدین شاه قاجار به اروپا بود. به دستور وی میرزا ابراهیم خان عکاس باشی سینماتوگراف را در تهران به کار انداخت و فیلم های صامت را برای درباریان به نمایش گذاشت. اولین بار در مجامع عمومی مردم با این هنر در سال 1284خ/1905م. آشنا شدند.

حاجی آقا آکتور سینما اولین فیلم صامت با کیفیت ابتدائی بود که به وسیلهءآوانس اوگانیانس نخستین فیلم نامه نویس ، کارگردان، تدوین کننده و بنیان گذار مدرسهء آرتیستی در ایران تهیه و دردی ماه 1309خ/1920م. به کمک خان بابا معتضدی روی صحنه رفت.

اما درتاریخ سینمای ایران، ازفیلم ناطق موزیکال **دخترلر**به عنوان نخستین اثر سینمائی ایرانی یادمی شود. این فیلم باشرکت هنرپیشگان ایرانی در هندوستان و تحت توجه خان بهادر اردشیر ایرانی به وسیلهء عبدالحسین سپنتا ساخته ودر آبان ماه 1312خ/1933م. با استقبال بی نظیر مردم در تهران روی پرده رفته است.

با تأسیس دانشکدهء هنرهای زیبا و آموزش هنر درام هنرمندان بیشماری از فیلم نامه نویس،کارگردان ، هنرپیشه، فیلم بردار و دیگر افرادی که در تهیهء فیلم نقش اساسی دارند از طریق سینما و تلویزیون آثار برجستهء خود را به

نمایش در آورده اند. از آثارقدیم تر سینمائی ایرانی می توان از خانه سیاه است به کارگردانی و شرکت فروغ فرخ زاد، و فیلم **گاو** از روی نمایشنامه ای به قلم غلام حسین ساعدی و شرکت عزت الله انتظامی و علی نصیریان، به کارگردانی داریوش مهرجوئی نام برد.

با تأسیس دانشکدهء هنرهای زیبا و آموزش هنر درام هنرمندان بیشماری از فیلم نامه نویس،کارگردان ، هنرپیشه، فیلم بردار و دیگر افرادی که در تهیهء فیلم نقش اساسی دارند از طریق سینما و تلویزیون آثار برجستهء خود را به نمایش در آورده اند.عباس علی حاتمی کیا از دانش آموختگان این دانشکده که به نوشتن و تهیهء فیلم های کوتاه تلویزیونی می پرداخت در سال 1349خ/1970م. فیلم موزیکال **حسن کچل** را با استفاده از افسانه های عامیانه و گفتگوهائی که بیشتر آن ها آهنگین و شعر گونه بود ، ساخت. وی با نگاه هنرمندانه و استفاده از همه عوامل هنری و فنی که تا آن روز در دسترس بود، با کارگردانی این فیلم روشی نو و اصیل در سینمای ایران از خود به جای گذاشت.

عباس کیا رستمی متولد سال 1340خ/1961م. از دیگر دانش آموختگان هنرهای دراماتیک تهران با تهیهء فیلم های مستند آثار برجسته ای چون **مشق شب، خانهء دوست کجاست؟** و امثال آن ساخت که با استقبال جهانی و به دست آوردن جوایز در جشنواره های بین المللی رو به رو شد. از دیگر برندگان ایرانی جوایز فستیوال های مختلف سینمائی جهان می بایست از محسن مخملباف، جعفر پناهی و بهمن قبادی نام برد.

صنايع دستي

با وجودصنايع كارخانه‌اي و ماشيني درايران هنوز بخشي از نيازهاي زندگي مردم با دست يا ابزار و ماشين هاي ساده توليد مي‌شود. پارچه هاي دستباف، قالي، قاليچه و گليم و ظروف سفالي و مسي از آن جمله است. امّا اصطلاح صنايع دستي، بيشتر به دستاوردهايي اطلاق مي‌شود كه ارزش هنري و اصالت سنّتي نيز دارد.

درعصر صفوي، به‌خصوص زمان سلطنت شاه عبّاس بزرگ، بسياري از اين صنايع كه سابقه ديرينه داشت مورد تشويق و حمايت قرار گرفت و بازار مناسبي دركشورهاي ديگر، خاصه در اروپا، به دست آورد. در دوران پهلوي، به منظور حفظ هويّت ملّي از سويي، و جلب نظر و علاقه جهان گردان خارجي، از سوي ديگر، به صنايع دستي و هنرهاي ملّي توجّهي خاص شد و برنامه هاي تحقيقي و آموزشي گسترده براي توسعه اين صنايع تدوين شد.

قالي بافي

قالي بافي يكي از كهن ترين صنايع دستي ايرانيان است. پيش از صدور قالي به اروپا فرش‌هاي چين و تركيه به آن ديار راه يافته بود. امّا با شناخته شدن قالي ايراني، اين هنر به عنوان بهترين و زيباترين نوع قالي مشهور شد و مي توان گفت كه نام قالي با ايران در هم آميخت. قديمي ترين

قالي جهان، که هم اکنون در موره ارميتاژ سن پترزبورک نگه داري مي‌شود، متعلّق به پنج قرن پيش از ميلاد است. نقش آن سواران پارسي را با پوشش وسلاح دوران پُرشکوه شاهنشاهي هخامنشي نشان مي دهد. بهارستان، قالي بي نظير و بنامي که در زمان حمله اعراب به عنوان غنيمت ربوده و قطعه قطعه شد، شاهد ديگري از رواج ديرين هنر قالي باقي درايران به شمار مي رود. قالي براي مردم ايران يک وسيله زندگي و يک فرآورده مهم اقتصادي است. در طول تاريخ در سر تاسر کشور، چه در کارگاه هاي بزرگ شهري و چه خانه هاي کوچک روستايي و زير چادر هاي ايلاتي، افراد خانواده به ويژه زنان و کودکان به بافت قالي مشغول بوده اند. امّا قالي ايران، از نظر نقش و جنس در دوران صفويه به اوج کيفيت والاي خودرسيد. دراين زمان، رونق هنرهايي چون نقّاشي، خطّاطي، طرّاحي، تذهيب و کاشي کاري مُعرّق در نقش قالي بازتاب يافت. فرش مشهور آرامگاه شيخ صفي الدّين اردبيلي جدّ پادشاهان صفويه، که هماکنون در موزه ويکتوريا-آلبرت لندن نگهداري مي شود، از آثار برجسته هنر قالي بافي است.

طرح هاي سنتّي قالي ايراني به نسبت اندازه و مورد استفاده با يک ديگر تفاوت دارند. از جمله مي‌توان از نقش هاي بتّه، جنگلي، لچک ترنج، اسليمي و شاه عبّاسي نام برد. همچنين، نواحي گوناگون کشور نقش هاي خاص خود را دارند که به نام آن محل شناخته مي‌شود. مانند نقش هَرات، اردبيل، تبريز، ترکمن و بلوچ. قاليچه که کوچک تر از قالي است، با نقش‌هاي سجّاده اي، جانمازي و ستون دار مشخّص مي شود.

درسال هاي اخير نقش بناهاي مذهبي و تاريخي برقالي افزوني يافته است. هم چنين، به ويژه در تبريز، صورت نگاري بر قالي مرسوم شده است. امّا در هنري ترين قالي ها صحنه هاي معروف نقّاشي ديده مي شود و نيز نقش بنا و منظره هاي طبيعي با ظرافت مينياتوري و انواع گل، بوته، حيوانات، و اشکال گوناگون و ظريف هندسي. در قالي مرغوب، که بيشتر از پشم و گاه ابريشم بافته مي شود، مواد اوّليه بايد از بهترين نوع باشد. رنگ آميزي سنتّي با رنگ گياهي يکي از پيشرفته ترين صنايع شيميايي بومي ايران بوده است. اين گونه رنگ دائمي است و جلا و لطافت خود را از دست نمي دهد. امّا در دوران کنوني، با ورود رنگ هاي ساختگي و ترکيبي، که استفاده از آن ها آسان تر و ارزان تر است، کيفيت رنگرزي درقالي باقي کاهش يافته است. افزودن بر اين، مرغوبيت قالي بستگي به ظرافت بافت آن دارد. تعداد گره هايي که در هرسانتي مترمربّع زده مي شود و پرداخت دقيق آن از ويژگي هاي يک قالي خوب است. قالي ابريشيمين هر چند دوام قالي هاي پشمين را ندارد امّا به سبب ظرافت و شفّافيت ابريشم مرغوب تر است.

قلم زني

قلمزني هنرکنده کاري بر روي فلز است. قديمترين آثار قلمزني را به سيت ها يا سکاها نسبت مي‌دهند که حدود پنج تا هفت هزار سال پيش در قفقاز مي‌زيسته‌اند. اين قوم با فرو بردن و برجسته کردن سطح فلز، تصاوير شگفتي ازحالات انسان مي ساختند. از نمونه هاي تاريخيقلمزني ايران، برنزهاي پيدا شده لُرستان است که به هزاره قبل ازميلاد مسيح مي‌رسِد.

از دوره شاهنشاهان هخامنشي و ساساني نيز آثار قلمزني بسيار برجاي مانده و تعدادي از نمونه هاي اين هنر از دوره ساساني متعلّق به موزه ارمتياژ سن پترزبورگ در روسيه است.

دردوره اسلامي، آثار قلمزني ايراني متعلّق به دوره سلجوقي از امتيازي خاص برخوردار است، زيرادراين زمان ترصيع نيز در قلمزني به‌كار مي‌رفته. به اين ترتيب كه با قلم فلزهاي مختلف را در زمينه اصلي جاسازي مي‌كردند و تصاوير يا صحنه‌هايي رادر آن نقش مي زدند. روش كار قلمزنان آن دوره هنوز در كارگاه‌هاي قلمزني اصفهان و شيراز ادامه دارد.

طرح مينياتورهاي دوره صفوي تأثيري شگرف برنقش هاي قلمزني گذاشت. از اين دوره آثار نفيسي برجاي مانده كه از آن ميان مي توان به اسطرلاب‌هاي قلمزده اشاره كرد. در روش قلمزني اين دوره طرح هاي قالي نظير ختايي، اسليمي، و لچک تُرنجي به قلمزني راه يافت. همچنين از روش ميناكاري و مشبّک سازي فلز نيز در تزيين قلمزني استفاده شد.

امروزه قلمزني بر روي مس و نقره در شهرهاي مختلف ايران انجام مي‌گيرد. امّا شيراز و اصفهان به سبب تنوّع و مرغوبيت كار از شهرت بيشتري برخوردارند.

مينا كاري

ميناكاري هنر تزيين اشياء شيشه اي و فلزّي با رنگ هاي پخته درخشان است كه از شيشه ذوب شده و اكسيد فلزات درحرارت هاي مختلف بدست مي‌آيد. رنگ‌آميزي كاشي نيز همين اساس علمي را دارد. امّا استادان ميناكار فلزّات گرانبها چون زر و سيم را ترجيح مي‌دهند و و ازسنگ‌ها و جواهرات قيمتي نگين هايي برگوشه و كنار نقش مينا مي‌نشانند. ظهور اين هنر را بر روي فلز به سده‌هاي ششم تا چهارم پيش از ميلاد نسبت مي‌دهند. امّا سابقه آن بر روي شيشه به زمان اشكانيان مي‌رسد. قديم‌ترين نمونه ميناكاري بر روي فلز در ايران، قسمتي از يک تنگ طلا مربوط به دوران ساساني است.

بعد از اسلام به علت حرام بودن استفاده از ظرف هاي طلا و نقره، ميناكاري نيز از رواج افتاد و تنها به تزيين بعضي ظرف هاي شيشه اي و بلوري محدود شد. امّا در زمان غازان خان از ايلخانان مغول، اين هنر دوباره رواج يافت. غازان خان مردي هوشمند و كنجكاو بود و در اندک زمان باعلم شيمي آشنايي يافت و برخلاف پيشينيان خود كه مبالغ هنگفتي را صرف يافتن اكسير براي طلا كردن مس مي‌كردند، به ميناكاري پرداخت و عدّه اي را بدين كار گماشت.

ميناكاري هنري آزمايشگاهي است و دقّت و مراقبت بسيار در استفاده از حرارت و مواد شيميايي مي‌خواهد. براي رنگ هاي مختلف دراين هنر از مواد معدني و گياهي استفاده مي‌شده، امّا امروز رنگ هاي شيميايي را ترجيح مي‌دهند كه استفاده از آن ها آسان‌تر است. در اصفهان، با استفاده از اكسيد قلع بر زمينه مس آثار ميناكاري زيباي مي‌سازند. نمونه‌هايي از هنر استادكاران ايراني در زينت هاي زنانه، جعبه هاي جواهرات و آرايش، ظرف‌ها و در و پنجره ضريح امامان درشهرهاي

مختلف كربلا، نجف، سامره، مشهد، قم و حضرت عبدالعظيم به چشم مي خورد كه هريک درنوع خود بسيار ديدني است.

منبّت كاري

منبّت هنركنده كاري روي چوب است. دركتيبه هايي كه از خزانه داريوش بزرگ درتخت جمشيد به‌دست آمده، سخن از پرداخت دستمزد به هنرمنداني است كه روي درهاي چوبي كنده كاري مي‌كرده‌اند. قديم ترين در چوبي كنده كاري شده در موزه‌هاي ايران، متعلّق به قرن هاي پنجم هجري/ يازدهم ميلادي است. كنده‌كاري اين درها به صورت نقش هايي از شاخ و برگ است كه آيه هاي قرآن مجيد را دربرگرفته. اين طرح ها شباهت بسيار با نقش گچ بري دوره هاي قبل از اسلام دارد.

در دوره‌هاي مختلف تاريخ ايران بعد از اسلام، درها و منبرهاي بسياري از مسجدها و مكان هاي مذهبي، از شاهكارهاي منبّت كاري به‌شمار مي‌رود. امّا اين هنر نيز در دوره صفويه به اوج شكوفايي خود رسيد. در مدرسه شاه سلطان حسين در اصفهان و در آرامگاه شاهزاده حسين در قزوين، متعلّق به زمان شاه طهماسب صفوي، از آن جمله است. يكي از نمونه هاي برجسته منبّت كاري ايراني، رَحل يا جا كتابي موزه متروپوليتن نيويورک است كه علاوه بر تزيينات شاخ و برگ به سبک ساساني نام دوازه تن امام‌هاي معصوم (ع) بر روي آن كنده شده است.

براي منبّت كاري از چوب‌هاي محكم و بدون گره استفاده مي‌شود. مرغوب ترين چوب‌ها براي اين منظور آبنوس ، فوفِل، بَقَم، شمشاد و عنّاب است. امّا در ايران بيشتر از چوب گردو استفاده مي‌شود كه به فراواني در دسترس است. از انواع رايج منبّت كاري در زمان ما مُعرّق است. مُعرّق در اصل به تكّه هاي ريزي ازكاشي گفته مي‌شود كه كنار هم چيده شده اند و شكل هاي مختلفي را به وجود مي‌آورند. مُعرّق روي چوب در ايران سابقه اي پنجاه ساله دارد. دراين نوع منبّت كاري طرح را روي چوب مي‌كنند و به همان اندازه از چوب هاي ديگر يا عاج مي‌برند و جاسازي مي‌كنند. در واقع مُعرّق روي چوب نوعي نقّاشي است كه درآن به جاي رنگ از چوب‌هاي مختلف رنگين يا عاج استفاده شده. درسال هاي اخير از قطعات خاتم نيز در منبّت مُعرّق استفاده مي‌شود.

خاتم سازي

خاتم سازي يكي از هنرهاي دستي بسيار با ارزشي است كه در مشرق زمين رواج دارد. دركشورهاي هند، سوريه، عراق و فلسطين خاتم هاي بسيار زيبا ساخته مي‌شود. امّا جالب ترين و هنري ترين نوع خاتم از دير باز در ايران ساخته مي‌شده است. گمان مي‌رود كه اين هنراصيل نخستين بار در شيراز پديد آمده باشد. درخاتم سازي چوب‌هاي گوناگون رنگارنگ، استخوان و سيم هاي فلزي مانند برنز، طلا و نقره به كار برده مي‌شود. شكل عمومي بيشتر خاتم ها نقش هندسي است. چوب، استخوان‌يا فلز را به صورت منشورهاي مثلّث مي‌برند و آن

ها را طوري كنار هم مي‌گذارند كه برش عرضي داراي اشكال منظم هندسي باشد. سپس برش ها را روي ورقه نازكي از چوب كنار هم مي‌چسبانند و از آن به عنوان روكش اشياء مختلف مانند ميز، صندلي، جعبه‌و قاب عكس استفاده مي‌كنند. خاتم گاه به‌عنوان متن اصلي و گاه درحاشيه در نقش حيوانات و پرندگان يا صحنه هايي از شكار و بزم كه نقاشي شده است قرار مي‌گيرد.

خاتم كه مواد اوليه‌اش بيشترچسب و چوب است، عمري كوتاه دارد. قديم ترين نمونه خاتم كه تاكنون بر جاي مانده در ورودي بقعه شاه نعمت الله ولي در ماهان كرمان از دوره صفوي است. جالب ترين نمونه اين هنر اصيل در زمان ما ميز خاتمي است كه موفّق به دريافت مدال طلاي نمايشگاه جهاني بروكسل درسال 1337ش/1958م شد. در كاخ مرمر تهران اتاقي است كه در، ديوار، سقف، ميز، صندلي و ديگر لوازم آن همگي با خاتم تزيين شده است.

سفال‌گري

سفال‌گري ساختن ظرف هاي گوناگون از گلِ رُس است كه پس از حرارت ديدن سخت مي‌شود. مردم ساكن فلات ايران خيلي پيش از ورود آرياييان به اين سرزمين، بسياري ازظرف هاي مورد نياز خود را از سفال مي‌ساختند. قديم ترين نمونه ظرف سفالي كه در كاوش نواحي گيلان يافت شده متعلّق به هزار سال پيش از ميلاد است.

از ديرباز ظرف هاي گوناگون براي انبار آذوقه، چراغ، بخوردان، كاسه، كوزه، بشقاب، گلدان و حتّي اسباب بازي هاي متنوّع بچّگانه را از سفال مي‌ساخته‌اند. بام خانه هاي گيلان را، كه بارندگي درآن بسيار است اغلب با قطعات سفالي مي پوشانند. بنابريک رسم قديمي اين ناحيه، درشب چهارشنبه آخرسال همه وسايل سفالي، بخصوص اسباب آشپزخانه و كوزه آب را از پشت بام به زير مي‌اندازند و مي شكنند و جاي آن را با وسايل نو پُر مي‌كنند.

امروزه در نواحي مختلف ايران از جمله سيستان و بلوچستان، لاله‌جين در همدان، گنابادخراسان، ميبُد در يزد، قم و كاشان و شهرهاي اصفهان ظرف هاي سفالي زيبايي، كه مزيّن به نقش هاي محلّي و باستاني است، ساخته مي‌شود. لعاب روي ظرف هاي سفالي نيز،مانند ميناكاري و كاشي كاري، از تركيب شيشه ذوب شده به دست مي آيد. لعاب دادن روي ظرف‌هاي سفالين در دوره صفويه از چيني‌ها تقليد شد. دو رنگ سفيد و لاجوردي مشخّص كننده ظروف زمان صفويه است كه در دوره قاجار نيز دوباره معمول شد.

در ايران از كاسه‌ها و كوزه هاي سفالين كه داخل آن ها با لعاب رنگين پوشيده شده براي ماست و ترشي استفاده مي كنند. لاله جين همدان خاک مناسب تري براي تهيه نوع مرغوب سفال دارد و فرآورده هاي آن در سراسر ايران مشهور است.

كاشي كاري

كاشي‌كاري هنر لعاب دادن و رنگين كردن سفال و برش و نصب كاشي ها براي آرايش بناها است. لعاب كاشي از تركيب شيميايي سليسيوم با اكسيد فلز به دست مي آيد و، پس ازحرارت ديدن، ثابت، درخشان و ماندگار مي‌گردد . اين روش علمي درميناكاري و شيشه گري نيز به كار مي رود. با آن كه نام كاشي براين هنر به سبب شهرت استاد كاران كاشان در دوره هاي اسلامي است، امّا نمونه هاي اين هنر قديمي در ساختمان هاي دوران باستان نيز يافت شده است. از كاشي درپوشش دروني و بيروني ساختمان استفاده مي‌شود. كاشي سطح بيروني ساختمان را نيز از نفوذ آب و رطوبت محفوظ مي‌دارد. از آجر كاشي به رنگ‌ها و شكل هاي مختلف استفاده مي‌شود. كنار هم قرار گرفتن كاشي هاي رنگين به ترتيب هندسي، يكي از انواع آن است. نوع ديگر آن است كه نقشه يا صحنه‌اي را مي‌كشند سپس آن را به ابعاد معيني تقسيم مي‌كنند. هرقسمت از آن تصوير برروي يک آجر نقش مي‌شود و پس از حرارت ديدن آن ها را به ترتيبي كه نقش را حفظ كنند كنار هم مي‌چينند.

سبک ديگر كاشي كاري مُعرّق است. براي تهيه آن ابتدا آجرهاي سفالي را به رنگ هاي مختلف لعاب مي دهند. سپس از روي نقشه از رنگ هاي مختلف تكّه هاي مناسب را مي‌برند و با ظرافت كنار هم مي‌چينند. از تركيب قطعات كاشي با آجر نيز مي توان صحنه‌هاي زيبا به وجود آورد. آجرهاي فاصله كاشي را معمولاً به شكل‌هايي تهيّه مي‌كنند كه پست و بلند دارد. با توجّه به‌سطح هاي وسيعي از بناهاي مهم و تاريخي ايران كه با نقش هاي ظريفِ درهم و رنگارنگ كاشي‌كاري شده، مي‌توان به استادي فوق العاده كاشي‌كاران پي برد كه اغلب هنگام خلق اين شاهكارهاي هنر و صنعت، نامي نيز از خود برجاي نگذاشته اند.

كاشي‌كاري به صورت مُعرّق از قرن هشتم هجري/چهاردهم ميلادي در ايران رو به پيشرفت گذاشت. امّا مهم‌ترين مسجدها و مكان هاي مذهبي، كه داخل و خارج گنبدها و گلدسته‌ها و سردرهاي آن با كاشي تزيين شده، در قرن دهم هجري/شانزدهم ميلادي همزمان با سلطنت صفويه ساخته شده است. اين بناها بيشتر در اصفهان و مشهد قرار دارد. در دوره قاجار، به‌خصوص در زمان فتحعلي شاه و سپس ناصرالدين شاه، مسجدها، كاروان‌سراها و آب انبارهاي بسياري درتهران با كاشي تزيين گرديد كه برخي از آن ها هنوز برجاي است. گنبد و گلدسته با كاشي فيروزه‌اي از ويژگي هاي بسياري از مساجد ايران است. بهترين و زيباترين نمونه كاشي‌كاري را گنبد مسجد شيخ لطف الله در اصفهان مي‌دانند. گنبد بلند و وسيع مسجد شاه اصفهان نيز با سبک معماري اعجاب انگيزش از ديگر شاهكارهاي بي‌نظير كاشي‌كاري ايران به‌شمار مي رود.

قلمكار

قلمكار هنر نقش و نگار بر روي پارچه و ساخت و پرداخت آن است كه مانند بسياري از هنرهاي ايراني در دوره صفوي به اوج كمال رسيد. ازگذشته هاي دور در ايران برروي پارچه نقش‌مي‌انداختند. امّا پس از آشنايي با روش‌هاي چيني كه به‌وسيله قالب هاي كنده كاري‌شده

نقش ها را چاپ مي‌کردند، ايرانيان نيز شيوه گذشته را به تدريج رها کردند و با روش جديد توانستند هم توليد را بيشتر و آسانتر کنند و هم نقش ها را يک‌دست تر وزيباتر نمايند.

از قلمکار جامه‌هاي زيبا و گرانبها مي‌دوختند که گاه در متن پارچه آن رشته‌هاي طلا و نقره نيزبه‌کار رفته بود. زين و يراق اسب ها را نيز با پارچه قلمکار مي‌آراستند. نقش قلمکار برخيمه و خرگاه و هنگام جنگ بر درفش‌هاي بزرگ و قيمتي و پُر زرق و برق ديده مي‌شد. درخانه ها نيز پارچه هاي قلمکارمصرف بسيار داشت. پرده هاي زيباي قلمکار، که اغلب صحنه‌هايي از داستان هاي عاشقانه را مجسم مي‌کرد، بردر گاه‌ها آويخته مي‌شد. جا نماز ها و سفره ها، روميزي ها و پشتي ها و بقچه‌ها، به ويژه جهاز عروس، با نقش‌هاي گوناگون و رنگين قلمکار آراسته بود. با گذشت زمان، هنر قلمکار، که با قلم انجام مي‌گرفت و از رنگ هاي بيشتر استفاده مي‌کرد، جاي خود را به صنعت قالب زني داد. امّا نقش پارچه‌هاي قلمکار هنوز هم در ايران زيبا و جذّاب است. درگذشته رشت، کاشان و اصفهان دو مرکز اصلي ساخت و پرداخت قلمکار بود. امّا امروزه تنهادراصفهان کارگاه‌هاي بزرگ قلمکار وجود دارد.

تهيه قلمکار، که با قالب‌سازي شروع مي‌شود، از مراحل مختلف و طولاني مي گذرد. نقش دلخواه را بر روي قالب هايي از چوب گلابي، که نرم است، مي‌اندازند و آن را کنده کاري مي‌کنند. از هر طرح دو تا چهار قالب با برجستگي‌هاي متفاوت، هرکدام براي يک رنگ تهيه مي‌شود. استادان با تجربه رنگ ها را از انواع‌گياهان و مواد معدني آماده مي‌کنند. در مرحله بعدي پارچه‌هاي سفيد را براي چند روز در رودخانه زاينده رود، که معتقدند براي اين کار از هر آب ديگر متناسب تر است، مي خوابانند. سپس يک سر پارچه را مي‌گيرند و از سر ديگر آن را چند بار با شدّت برسنگ مي‌کوبند. پس از آن پارچه را با فرو بردن در محلول گرد پوست انار و هَليله به رنگ شيري يا زرد کدر درمي‌آورند. پس از آن که پارچه خشک شد آن را به اندازه هاي مختلف مي‌برند. دور روميزي‌ها را ريشه مي‌زنند و گاهي با گره به صورت منگوله در مي‌آورند. درمرحله رنگ آميزي و نقش زني، هربار قالب مخصوصي را به رنگ مورد نظر آغشته مي کنند و روي پارچه مي‌کوبند. نخست رنگ مشکي سپس قرمز را روي پارچه منتقل مي‌کنند. رنگ قرمز از گل سرخ گرفته مي‌شود. پس از خشک شدن رنگ‌ها، پارچه را در ديگ آب جوش، که گرد پوست انار و اليزارين درآن حل شده، چندساعت مي‌جوشانند. اين داروها سبب مي‌شود که رنگ ها درخشان تر شوند.

پس از آن پارچه را درآب رودخانه مي شويند و بارها محکم برسنگ مي‌کوبند تا آب و اليزارين زدوده شود. پس از خشک کردن درآفتاب، آن دسته از پارچه‌ها را که مي‌خواهند زمينه اش سفيد باشد دو باره درمحلول سفيد کننده فرو مي‌برند و چند روز، که در زمستان گاه تا يک ماه طول مي‌کشد، درمقابل اشعه آفتاب به آن آب مي‌پاشند تا مرطوب بماند. کار چاپ رنگ‌هاي آبي، زرد و سبز تازه پس از اين سفيدگري انجام مي‌گيرد. پس از آن باز هم پارچه را مي‌شويند و خشک مي‌کنند. بدين ترتيب، هر پارچه قلمکار چه با قالب و چه با قلم، مراحل پُرآب و تابي را پشت سر مي‌گذارد

تا زينت بخش اندام و خانه هاي مردم شود. گويي اصطلاح «پُرآب و تاب» از همين جا به زبان فارسي راه يافته است..

منابع:

افشار، ايرج (گردآورنده). صحّافي سنّتي: مجموعه پانزده گفتار در كتابشناسي. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1357.

بركشلي، مهدي. انديشه هاي علمي فارابي در باره موسيقي. تهران، بنياد شاهنشاهي فرهنگستان هاي ايران، 1357.

خالقي، روح الله. سرگذشت موسيقي ايران. تهران، فردوسي، 1334.

گيرشمن، رمان. هنر ايران در دوران ماد و هخامنشي. ترجمه عيسي بهنام. تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1346.

همايون فرّخ، ركن الدين. سهم ايرانيان در پيدايش و آفرينش خط. تهران، 1350.

محمد حسن، دكتر زكي. تاريخ صنايع ايران بعد از اسلام. ترجمه محمدعلي خليلي، تهران، اقبال، چاپ دوّم، 1363.

آريان، قمر. كمال الدين بهزاد. تهران، انتشارات هيرمند،1362.

وزيري، حسنعلي. كمال الملك. تهران، انتشارات هيرمند، چاپ چهارم،1366.

صور اسرافيل، شيرين. كتاب فرش ايران. تهران، انتشارات يساولي 1989.

ساسان سپنتا،چشم انداز موسیقی ایران،تهران، انتشارات مشتعل،1369.

جمال امید، تاریخ سینمای ایران، تهران ، انتشارات نگاه1369.

----جمشید سروشیان، فرهنگ بهدینانواژه نامهء گویش بهدینان شهر یزد